





خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر بنده را در این راه نصیب شود و در این راه باقی ماند  
در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر بودند از نسل میرزا جهانگیر بیگ بیستم سال  
بعد و قاصد شش سالگی نچاله میرزا پیر محمد جهانگیر بیگ و نه سال هفت سپرداشت قید  
سال خالد هفت سالگی سعد و قاصد سنج قنبر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه سپرد  
سپرزاده در حیات بود پیر محمد بیگ و شش ساله بابک پیر عمر شیخ نام هفت سال  
ستم بیگ و چهار ساله پیر عثمان شش ساله سلطان عینی یکساله اسکندر بیگ  
و یکساله احمد بن عمر شیخ نه زده ساله سیدی احمد پادشاهش با زده ساله با بقرا برادرش  
دوازده ساله میرزا میر انشا در سی و هشت سالگی هفت پسر و نوه داشت ابا بکر بادو  
پسر بیکر نه ساله و عثمان نجلی چهار ساله میرزا خسرو بن میر انشا بیست و سه ساله  
خلیل سلطان بیست و یکساله اچیل ده ساله و شیخ غمتمش شامخ میرزا نسی و هفت ساله  
که پادشاهی خراسان مینمود هفت سپرداشت از نیک و ابراهیم سلطان بزرگتر بودند  
با سیغرمیت یکساله و از جنات مکرمات صاحبقران هفت ده محذره در پرده عصمت و عفاف  
میغنونند و عصبیه صلبیه آنحضرت سلطان نجات بیگم که در جهاد نکاح سلطان شاه پسر میر  
و از عمر شیخ نهاد و سه محذره مانده و از محمد سلطان سه عقیقه و میرزا شاه چهاردهمین سپرداشت و شامخ  
میرزا کی و میرزا جهانگیر سه و ابا بکر و خلیل سلطان هر یک یکی و میرزا سلطان خجین و دختر راه و دختر  
و مادرش که یکی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی و العلم عین الدین تبارکت و تعالی  
نور چشم و ساد است و در شایع و حی و نه یک معاد بر پرده و در محبت سران مستور و نام  
برضا نزار باب اجبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که درین نوزده غنیمت ایشان و طائفه عالی مکان  
بسی کثیر و جمعی غفیر در زمان فرخنده نشان امیر تمپور کورگان اناز است پرمانه بلاد جهان و امصار  
یران توران را بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب  
تاریخ بوضوح نمی برون و لا حیرم بر ذکر بعضی که شمه از احوال ایشان را قلم این سخنان پشیمان  
معلوم شده اختصار افتاد و من الله الهدایة و الارشاد مولانا جهانگیر مرغانی در علوم ظاهر  
شاکر مولانا نظام الدین مروی بود و در متابعت سنت سعی بلیغ مینمود و در عروج و تقوی جرب



ایزدی عالی شمارا برود کاشت اگر نشانیز بایند کاشی چند ای برنج او سلوک خواهد نمود دیگری بر شما  
مستولی خواهد شد صاحبقران منم بود که کیت انکس که او را بر من استیلا در جناب  
مولوی گفت عزرائیل امیر تمیز که رکان ازین سخن فال نیک گرفت گفت هچکس از سلاطین را  
بوسن ظفر میسر نخواهد کشت و انتقال من از دار ملال با بل طبعی خواهد بود و وفات مولانا زین العابدین  
ایا بکر در روز پنجشنبه سلخ محرم سنه اهدی و تسعین و سبعمانه روی نمود ملک عماد روزنی از تاریخ  
وفاتش انقطع نظم نمودن سنه اشعی و تسعین بود تاریخ گذشته مقصد از  
سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانا اعظم سوی غلدر برین  
رفت و ملک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید پست تاریخ  
وفات قطب او تا ده کیلنقط بنده جانر صاویقه قبر آنجناب در قصبه مانا باد است  
که در شهر مانا در ده کیلنقط بنده نامش محمد بن محمد انجار است و او را نظر قبول بفرزند زنی از خواجه بابا  
سماجی بود و تعلیم او اسب ظریفیت بحسب سورت ارسید میر کمال نموده و در فحاشات مسطور است  
که خواجه بهاء الدین بحقیقت ولایت داورا میباشند خواجه عبدالحق عجب دانی تربیت یافته  
کسی از وی سوال نمود که درویشی شما مورد شیت یا کفنی بر باب داد که حکم جدید من بجز بات  
ایحق تو ز می عمل المتقلین با من سعادت شرف کشتیم باز پرسید که در طریقت ذکر و خلوت  
و سماع میباشد فرمود که نیباشد گفت بنا بر طریقت شما بر بیت منم بود که خلوت در انجن  
بظاهر با خلق و باطن یا حق و فاش خواجه بهاء الحق و الدین در شب دوشنبه دویم ربیع الاول  
سنه اهدی و تسعین و سبعمانه اتفاق افتاد و از حضرت لایکی انقطع در ملک نظم کشیده  
قتعه خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبنده انکه مشهوره لایت شد کمال و دلش منسک  
ما و ای او چون بود قصر عارفان قصر عارفان زین سبب آمد حیوة رحلتش در شهر مانا  
در موسم مجرب محمد کجاری بود و در ملک اعظم اصحاب خواجه بهاء الدین انظام داشت  
و خواجه در ایام حیوة خویش تربیت بعضی از سالکان راه حق را احوال با جناب میکرد و میفرموده  
که علاء الدین بر ما با رسک ساخته وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اشعی  
فانایه روی نموده قبرس در ده نوجوانست مولانا سید الدین بود در شهر مانا

کمال بود مولانا علم ادابی طاعات و عبادات می افزاشت و فاشش در ذی الحجه سنه ثمان  
و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مرعاب هراة که مسکنش بود مدفون شد پس  
پس شهباز میرزا تیمور از ارباب علم و باطنی و جامع فضائل صوری و کلامی  
و در او اهل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزرقانی مینمود اما از شیخ  
تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ بازرجمی شیخ شرف  
الدین محمود کرد و در سنه که فرمان بخت شیخ فرمود که حکم چنانست که در اقصی بلاد عالم کبریا  
و امیر سید علی بر حسب فرموده عمل نموده است مرتبه رجب مسکون اطراف کرد و بخت هزاره  
چهار صد و بیست و چهار صد را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتابها  
اسرار النقط و شرح اسما و الله و شرح بصوص الحکم و شرح قصیده عمریه فارصیه و غیره  
الملوک در میان فضلا اشتها زد و وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین  
و سبعمائه اتفاق افتاد و مرقد عطر افشانش در ولایت ختانت است در شهر  
مجنه بید و دوازده کی که اقامت و خوارت عادات ظاهر میشد و در سنه اثنی و ثمانین و  
سبعمائه اتفاقا که حاجت آن بغزیت فتح خراسان از آب کوی عبور نمود و در  
قصبه اند خود با وی ملاقات کرد در ویش از سر جذبه سینه کوشتی بجانب امیر تیمور انداخت و گفت  
با منیعنی تعالی نموده گفت خدا ایتعالی سینه روی زمین را که خراسانست با از زانی داشت  
و همچنان شد وفات بابا سنکو در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه روی نمود قبرش در اند خود  
در شهر کجالت صوری و معسوی بود و در علوم ظاهری بنا کرد  
مولانا نظام الدین هر دی بود چنانچه در فضیلت مسطور است مولانا با حقیقت ملی بوده از  
شیخ اسلام احمد اجابی النافعی تربیت یافت و در وقتی که امیر تیمور کورکان داعیه تسخیر هرات  
داشت در قصبه تاشا و جناب مولوی ملاقات نموده انجناب زبان منضیحت کشاوه  
سخنان سودمند فرمودند که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده سنال  
ازان متدوه اصحاب وجود و حال سوال کرد که شما چرا هر از ملک عینا شد لدین بر علی زار شاه  
منیفر نمودید تا ترک اعمال ناشایست و بد مولانا فرمود که او منضیحت قبول نمینمود و لا حسبم

که انساب بود و زه پوفت ظهوره دقایق سخن او خفیت همچو سها و لیک کشته جو خورشید  
جهان مشهوره هرگز گلکش در کشف مشکلات علوم چنانکه نموده او در ادای زبوره افاضل نام اقتباس  
انوار انواع فنون از اشرف هنر میریش میبایند و امثال التماس اضافات علوم از رشحات  
فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور کورکان از اسماع امثال این سخنان رستم  
تاسف بر صفات روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطلق جهت استدعای حضور جناب  
مولوی حسن رساله اشته مولانا سخت بهانه سفر عراق و حجاز آن ملتس را اجابت  
نمود اما چون ثانیان سرمان در این باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه نمود و چند  
سال در شهر بسند غر و جلال باقی ماند و اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در مجمع  
فصلی در انشود بر ورق روزگار نگاشت و امیر تیمور کورکان در عظیم آن پادشاه علما و خسرو  
و پادشاهان مبالغه بسیار نمود و در مجالس انجمن بر ابرو بر تو شک خودهای داده در  
و تقویت و در این مقام پشیمان میگردید مولانا سعد الدین در شهر بسند  
انیمی و تسعین و سببهای وقوع بخت قبرش در بده حسن واقعت تصانیف انجمن  
در تمام علوم عقلی و نقلی از غایت استقامت حاجت بقصد او نثار و از مولانا سعد الدین یک  
پسر ماند و نام او سعد الدین بود و در سنه ۸۰۰ قمری در مدینه متولد شد و در آن  
و از جناب شیخ الاسلام سیف الملک و الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین کجی  
بن مولانا محمد بن سعد الدین استماع اوقات و کس نمود در آن اوقات که جناب مولوی در  
سمرقند تشریف داشتند چون مولانا محمد حبیب ندکا می رود شهر هزاره میورد و در آن ایام خبر  
بر ما و مرغاب و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران  
باطل علمای که علیه السلام معلوم نبود میباید نموده ایشان زبان بطعن و تشنیع دراز کرده  
گفتند چگونه با نرسند که مقتدای علمای روزگار تقریباً شبیه خود مولانا محمد از استماع این سخنان  
دیقابت شد در قلمرو به بزرگوار نوشت و التماس نمود که در مجلس صاحبقران دست  
بخوردنی نبود و آن مدینه را بتو اچمی که از هزاره متوجه ما وارد النهر بود داد تو اچمی مکتوب را با ساز  
مکاتبت در و اول میان هماده چون بسم قدر رسید و اول کمر را جنس پیش امیر تیمور برداخت

ولادت با سعادت العالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه مفرغ سنه اثنی و عشرين و پانصد و پنجاه  
در شهر تیر از جانب تختازان که از ولایت ناست روی نموده چون از سن طفولیت بر تب  
صبی زنی سرمود آغاز تحصیل کرده در افلاک دانی در میانه آن دانش قصب السبق از علماء  
مفتدین و متأخرین در ربود و در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را  
مترجم خاطر با عنایت آثار ساخت بعد از آن مطول باب اسم ملک حسین کرت تالیف نمود  
اینگاه در تهریزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود مشغول شده مختصر تلخیص بنام نامی هانی بکفان  
که کثرت از عدالت و احسان از سبق ذکر یافت در سبک انشا کشید و بی شائبه لاوت  
و کز آن چنانچه از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات بوسنوح می بود و در لطائف تحریر و  
علاوت تفسیر و توضیح غیبات و تلویح جبهات و کشف مشکلات و رفع مفصلیات  
بطبع نفاذش ختم نموده و در آن اوان که امیر تیمور که در کان غزم پورشس خوارزم که ملک بود  
پسر خود در معز الدین حسین به پرورد زاده خود ملک بهر محمد بن عیاش الدین پسر بی که در سن  
ملازم موکب هایون بود و بیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رحمت طلبیده  
جانب مولانا سعد الدین را بر حسن روانه کرد و انبیه بنامی از آن جوان معانی تیغ صحرایان  
انجمله را در جیزت سخی کشید و بگو چنانچه از الالی و موافق جیزت سیه اشارت فرمود ملک پسر  
زانوزده از آنحضرت التماس نموده که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب حسن  
نایب صاحب ندران ملتس اورا بمنز قبول اقترا ن داده جناب مولوی بر حسن رفت و بعد  
از آنکه امیر تیمور سمرقند بازگشت علا و مشایخ با و راد الهز بعضی رسانیدند که اگر چه سیر  
خوارزم بندگان استان سلطنت کشید از اقمیر بزی رفت اما حال آن ملکیت تعوی  
بلک محمد ترشی گرفت اینحضرت از مفضل ان مجل استفسار نموده انجامت فرمودند  
که حال سر آمد علماء عالم و مقتدرای فضیله بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود و القفا از آن  
که لغات مضفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور  
زده و نفاذات مؤلفات بافت آیتش مانند نسائم فردوس شمال و جنوب  
تمامی روی زمین را منور و نصارت بخشیده همه جهان گرفت بهما را ظهور تصنیفش



پرسید شرف بنو امی اردوی اور سیدہ خواست که با شاه ملاقات نماید و او را چو اسط  
حال خود پنا کرد و اندر آن اثنا مولانا سعید الدین سعید النسبی که خدمت شاه شجاع میرفت  
بود در لباس لشکرمان بوی بپوشه گفت مرغزب و تیر اندازم و از ولایت جرجان آمده ام  
چو اتم که در نظر پادشاه است چو به تیر بندازم امید آنکه به سنگام فوست نلمش مرد  
بمرض رسانید و در رکاب مولانا سعید الدین پیاده تا در بارگاه پیامده مولانا گفت  
در همان موضع توقف نمایی تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات  
پادشاه فائز شد سخن تیر انداز غریب را عرض کرده شاه شجاع فی الحال او را طلبیده  
امیر سید شریف یارگاه در آمد و چون پادشاه از کیفیت تیر اندازی پرسید جزوی که  
از نتایج طبع شریف مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل پروان آورده بدت  
شاه داد شاه از مطالعہ آن صحیفہ بر حال امیر سید شریف داناشد عراسم تعظیم و  
مکرم بقدم رسانید و نشتد و جنس بسیار انعام فرموده انجا بر اہمراہ خود بشیر از برد  
و منصب تیریس و ایشفاق خود بان سید فضیلت انما تفویض کرد و امیر سید شریف  
دو سال در فارس با فادہ اہل فضل و کمال پر داشت و در سنہ تسع و ثمانین و سبعمائے کہ  
امیر تیمور کورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود کہ انجا بر اسم فرستد بر دند و جناب سیادت  
پناہی بنچہ شتافتہ تا زمان فوت آنحضرت منجا میبود و در آن اوقات میان انجناب  
و ملا سعید الدین التفازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب  
قدرت طبع و جودت ذہن بر جناب مولوی در بحث غلبہ کرد و پیوستہ فرائی کہ بالا نوشت  
اندریدہ زبردست ہر دست دست انسریدہ چون امیر تیمور کورکان بکہان جادوان  
مقال نمودنوبت دیگرانفت درہ اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشورانہ را از انہر بشیر از  
شتافت و در آنذی فی سنہ ست و ثمانیہ وفات یافت مضفات امیر سید  
شریف بسیار است و در غایت اہستہار و بر اکثر کتب متداولہ مقتدین و متاخرین  
عاشی و منت آہن و بلاغت قرین دارد چنانچہ از زمان فرخندہ نشان انجناب  
تعمایت ہیچ درسی از افادہ حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش عالی نبوده و نیست

را چشم بر نوشته مولانا زاده افتاده مضمونش را معلوم کرد و از آن باب هیچ گفت مکتوب  
بجانب مولانا ظاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند شناخته صاحبقران خواجه  
نعمود را که منصب وزارت تعلق با او داشت گفت مبلغ پنجاه هزار دینار یکی بقت تسلیم فرمایم  
مولانا زاده غایب تا صرف ما بحتاج خود کند و خواجه محمود و پنهان اشاره آنحضرت گفت زر نقد  
در خسترا نه مانده اگر پنهان بنویسد مبلغ خود را بر مرزا ارغان ولایت همراه نویسم امیر تیمور  
شهر مود که آن وجه از مرزا ارغان دیرتر وصول یابد ما میخواهیم که مولانا زاده درین شهر تفریح کنند  
خواجه گفت این وجه از مرزا ارغان در عرض دو روز بکسول می بویزند اگر بفرمایند آنچه را تخلف  
مدومعاش مولانا زاده نمایم آنحضرت فرمود که بی امکان براه تو نوشته تسلیم کن و خواجه در آن مجلس  
مبلغ پنجاه هزار دینار بر تمنای بسمرقند نوشت پیش مولانا زاده نهاد و آنجانب قاضی خاتمه  
دراقه برداشته از بارگاه پیرون خرابید و در محلی که پایی در کاتب کرده بود همیشه صحبت آن  
کس فرستاد تا خدمتش را باز مجلس آوردند انگاه تبسم فرموده گفت من مطلقاً زاده کسی که  
زر معاراک حرامترین وجه است بر سبب انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این در پرتو  
که در عالم عجم و دانش او کسی نیست از بخارون طغاسم تیمور منع کند و آنجانب از استماع  
این غائب غیب شده گفت منی داعیه داشتم که با ترا بخواهم محمود یا ز فرستم آنحضرت  
گفت اگر چنین بودی بایستی در وقت نوشتن برات اثر کرامت در شیره شامید شدی  
و حال آنکه از روی مسترح و سرور از ما قبول فرمودید انگاه اشاره فرمود که برای آنکه  
پنجاه هزار دینار بقت از خزانة تسلیم او نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حاجت یابی در بلخ راه  
می بود و در سینه نمان و نمانین و نمانین بعلت طاعون از عالم انتقال نمود و بسبب شرف  
سینه در سینه از بعین و سببمانه در سینه طاعون از عالم انتقال نمود و بسبب شرف  
از کتم عدم صحب رای وجود نهاده فضای حیران بل تمام جهان را پس مقدم شریف  
مشرف گردانید و بعد از بلوغ و سن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی  
سراآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علماء محترم که در درو و صفت الصفا مسطور است  
که بر سینه و تسعین و سببمانه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرافاست و دست

بهره رفت و در ایام دولت شاه فرخ میرزانی فارس ربيع الاول سنه ثانی و ثمانین و  
ثمانیه وفات یافت قاضی قطب الدین میرزا محمد علی بعلو قدر و رفعت مکان از  
تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدت مدید در کمال استقلال در ان مملکت  
بتمت منصب جلیله قضایایم و اقدام میفرمود و اختیار داد و ستد موقوفات ان ولایت  
نیز چند کاه تعلق با دیدار داشت و ما آخر ایام حیات بر سینه عبا و جلابی میپوشید بود و همواره  
نقش امانت و دیانت بر سبیل ضمیر و محیض خاطر خطیر منیگاشت شیخ جمال مجتهد  
در سلک اکابر شیخ روزگار و اعظم زبده بزرگوار منظم بوده علی الدوام بر ایستادگی  
و عبادت اوقات کزده بسید و کاهای اشعرا ابرار بروج اعتبار نقش میفرمود و در نفعات  
مطلوبه راست که ظاهر است جمال شیخ بزرگوار بود که ظاهرش مغلوب باطن نشود از خواجبه  
عبدالله بن زینب است که فرمود شیخ کمال چند کاه در شاس سکن نمود و در آن مره اصلا  
بجوانی الفتت میبرد ریزی و الله من یلوی کفشت چه نشود اگر طبع باطنی که در گوشت باشد  
میل نشود شیخ بزرگوار مطائب فرمود که هر کاه تو کلاه تو در آب گشت بخوریم و حال آنکه  
پدر تو کلاه می بود در نهایت سزایی چون امان سخن شنود یعنی احوال کار در آب گشت و طعمی ترتیب  
که در مغز شیخ بزرگوار به خاطر ایشان معتداری ازان گوشت تناول فرمود بسبب کلک  
نعمت برای انصاف لایق و امانا عبد الرحمن جامی در بهار سنه ثمانیه از آب گشت نصیحت  
مستعمل کرد و سینه که شیخ کمال در طاعت سخن و وقت معانی بهرتب است که پیش ازان  
تصور نتوان کرد و اما سینه در طاعت سخن و از بعضی سلاست بهر دل برده است و انجاب  
در وقت سخن خواجبه است و نیز و اما انعتاد در معانی لطیف که در نظم و نیت در شرح نیت  
و انکه شیخ را در بعضی میگویند نیت همان تمنی و از بود و در بعضی باز دیوانهای انجاب  
این مقطع معلوم است که شیخ کمال در بعضی سخن و نیت معلوم میشود که در دستم  
از حضرت مخدومی ابوی استماع انبار که میرزا میرزا شاه نیت شیخ ارادتی تمام داشت  
روزی بجای نیت انجاب رفتگی مرتب رسم بزرگوار شیخ نهاد و بجلالت معهود شیخ کمر را  
برداشته بجای آورد و بعد از لحظه که بصحبت انجاب معاودت نمود همه را مقبولین یافت

مدت عسر شرفیش هفتاد و شش سال بود و در این مدت بسیار از علم و ادب و  
افضل حکای زمان و اعلم مجتهدین دوران بود و احکام انجمنی او مانند حکم قضاوت تدوین نمود و  
بهمین سبب فلک جدول جدول و با سطرلاب تکمیل کرده مدخل و صاحبان خورشید محل  
بان فاضل بی بدل القعات بسیار داشت و انجمن نیز همواره بسان نجات دولت  
در ملازمت بوده و در تمام اخلاص بر صیقل فیمینیکاشته و در این کتاب  
انجام بر اشتب غازی نیز گویند و اکثر حالات و واقعات صاحبان نخبه صفات  
منقول از تاریخ آن فاضل کاملست و در مطلع السعدین مذکور است که از مولانا نظام الدین  
مرویت که گفت در نوبت اول که امیر تیمور کورگان شکر بغداد کشید و سلطان احمد جلایر  
مهرزم کرد انید از مردم دارالاسلام اول من مبارکاه عالمپناه رفتم و آنحضرت نظر القعات  
عاطفت در من نگریسته بر زبان را اندک خدا تعالی بر تو رحمت کند که نخت از موطن بلده  
تو پیش آمدنی و مراتب و سرسوده ایضاً در کتاب مسطور مذکور است که در وقت محاصره  
عرب مولانا نظام الدین در ان شهر اقامت داشت و بعد از فتح جلال از سبب او را پیش  
و سرانجامی انام برده رعایت یافت پوشیده ماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب  
کتوبت عالی از اشکالی نیست و آنچه بصحبت صاحبان رسیده همواره بسان دولت و  
اقبال ملازم در گاه جاه و جلال بوده و در باب وقایع انجمن تاریخ تالیف نمودند و در  
میرزا محمد معتمد ای محققان عالیشان و پیشوای دانشندان بلند مکان بود بر  
و تقوی معروف و صلاح و صدا و موصوف در قطع نامه و مطلع السعدین مذکور است  
که در ان او ان که امیر تیمور کورگان ایلدرم با زیر اسیر کرد انید و میرزا محمد سلطان و شیخ نورالدین  
را بر سافرنستاد جمع از اکابرین دیار بطرف دریا بار سفر را نمودند و لشکر ظفر شعار  
از عقب شتافته اکثر ان مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد تبریزی و سید محمد نجاری  
و مولانا شمس الدین قسائی از انجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شمس الدین محمد را همراه خود  
بپای سر بر علی برده در کوتاهیه بشرقت ملاقات صاحبان رسانیده آنحضرت شیخ را  
منظور نظر اعتبار ساخت بهیوست سمرقند فرستاده و انجمن بعد از وفات آنحضرت

هرات بود و در سنه اهدی قیصرین و سبها که میرزا امیرانشاه هتم دفعه قیصرین حاجی پیکر  
تشریفاتی بهرات آمده در بلخ از افغان نزول اجمالی فرمود و مولانا علی بدر شرف ملازمت شاهزاده  
شرف کشته قصیده گذرانید که دو پیش اینست *شاه ای ز مهر رخ تو ماه منور کشته عالم از*  
*نکته زلف تو معطر کشته خط مشکین تو بر صغی که فود عذاره ای حسن و جالت مقرر کشته*  
شاهزاده با مولانا در مقام التفات آمده صد مناسب عنایت فرمود و خواهر بهمن  
باز در سلک اعظم ناغان مناظم سخن گذاری انظم نام داشت دیوان اشعارش  
مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضا مسطور در از جمله آن قصیده است  
که در مرثیه صاحبقران بدست نظم کشیده در آن مرثیه را نیز میرزا خلیل سلطان برده منظور  
نظم انعام و هجیان گردیده مطلع آنقصیده اینست *شاه ای فلک خرگاه دیران*  
*کن که سلطان غایت شجرت کو بر خاک بنشین چون سلمان غایت است چون خواجه*  
عممت در نظم تسبیح امیر خسرو دهلوی مینویسد بسیاری از معانی انجباب را در منظومات  
خود درج کرده و یکی از فضلا در آن باب گوید *میر خسرو را علیه از تو شب دیدیم بخواب*  
*گفتش عصمت ترا بچوشت چو خرمشتر در شرف و چون بیشتر از شیر تو شهرت گرفت*  
*گفت ای نیت شعرا و همان شعر شبت* *میرزا امیرانشاه* *میرزا امیرانشاه* *میرزا امیرانشاه*  
اعلی مثل زبان خود بود و بلاذنت میرزا امیرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل الموانج  
ابن اثیر را بنبر موده میرزا امیرانشاه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت  
و بلاغت بجای آورد و خواهی سینه علی تبریزی حافظ کلام اندر و در تمامی صحاح بخاری از شیخ شمس  
الدین محمد تبریزی وزارت نموده در علم حدیث مهارت حاصل نموده خواهی علی در فن شرطج انقدر  
و قوت به داشت که صغیر و کبیر از روزگار او را با ستادی مسلم میداشتند و عاتبانه را مانند  
حاضران بغایت نیکومی باخت در مجلس امیر تیمور کورگان بوسته بان لعن می پرداخت  
بود *سید الشیخ بن برات* *سیم شاه* *کرمانی* *حادی* *فنائل* *نفسانی* *بود* *در علم طب و*  
*معالجه مرضی بر پنهان مینمود و از نیز در لعن نبرد و شرطج مهارت داشت و ملازم در کاد صاحبقران*  
بوده در مجلس عالی راه می یافت و خواهر عبد الوهاب تبریزی و خواهر یوسف بخاری و شمس الدین

پرسید که یاران جرابلسی حضور از کی باز حاضران گفت در و کردارند شیخ تبسم سرموده فرمود که کار را  
بدر آرد و در قسمت کرد و وفات شیخ در سنه ثلث و ثمانه اتفاق افتاد و قبرش در  
تبریز است و این بیت بر سنگ لوح او منقوش است کمال از کعب رفتی تا در یار  
مزارت انسرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین شیرین شیرین شیرین شیرین شیرین شیرین  
از اصحاب شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفرائینی است شیخ نور الدین عبدالرحمن  
از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد اربعه و در سنه خمس و تسعین و سبعه از زود سلطانی  
احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور کورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم فرمود و معزز و محترم  
رخصت انصاف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال نمیند معاصر بوده اند و ما هم با یکدیگر محبت  
میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد بسیار است و فاش در سنه تسع و ثمانه روی نمود  
مدت عمرش شصت سال بود مولانا سببیت درین قسمت در سنگ فخره ما در اله  
انتظام داشت و بعضی وقایع اخیر تیمور کورکان و بلوغ ترکی به لوح بیان میباشند شیخ  
محمود بن محمد بن علی بن جعفر بن فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء محاربات کثرت وفات  
کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت بهرام شیخ علی ترکب بخدمت  
امیر تیمور کورکان رسید چون آنحضرت پرسید که شما چه کار کنید گفت بیت دویمیم میخواند و  
شکسته بهم علی ترکب و محمد از کی مجسم شیخ محمود و بی ای از وقایع حالات ما حقران  
پندیده صفات در اندر سنگ نظم کشیده و آن سخن را بوشخروش پیام نهاده و در سنه  
ست و ثمانه که آنحضرت اندویش روم مراجعت کرد در آن زمان بهما در اشتغال است جمعی از  
اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ ضیاء الدین که قاضی الزلایه بود و سینه فخره توجیه  
استان سلطنت استیانت گشته و شیخ محمود و ابوالیمان ابراهیم بن محمد کتاب شیخ و شراکیزانند  
و خود را تجرین نظر نظر آنحضرت کرد و از آنجا بخت رفت بدو وقتی که از پل تعلیس که بکعبه است  
میگذشت در آب افتاد و شعله خیمتش فرو گشت و بر شیخ محمود مولانا قطب الدین انسخورا  
نظر افورساییده بصدقه که آمد مخصوص و بهره در شد و این بیت از دست بیت نویسن شعر محمود  
اگرک پسند افتد که بلطف ابن زکلی در از عدم تراینه مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه

و سبب انقضاء ایام کامکاری و اختتام مستحکم جهاداری میرزا خلیل سلطان بعد از  
انقضاء قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در ایام حیات امیر تیمور کورگان نسبت  
بحمید شاه ملک نام که سابقاً از سرداری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق پیدا کرد  
و پنهان از صاحبان او را بجایه نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم بر قضیه افتاد  
حکم فرمود که هر جا شاه ملک را ببیند کیشند و خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان  
که از قتل محل نصب رایات بود نوبت دیگر برض رسید که شاهزاده شاه ملک را همراه  
دار و دقیرمان قهر با حصار او نرساند و امیر بر آه آن ضعیف را حاضر ساخت و حکم های او  
بقتل او لغو یافت سرایک با بر ملا خط خاطر شاهزاده معروض داشت که صفت  
وجود این عورت پر دانه از میرزا خلیل سلطان است بنا بر آن امیر تیمور کورگان  
حکم فرمود که او را بدیشان سپارند تا بعد در وضع حمل نرسد را محافظت نموده مادر را  
بغلام سیاهی دهند و مقارن آن حال صاحبان پنهان با تر استقامت و فوات یافت  
و شاهزاده بغیر اقبال آنکس در چرخ و دلال را در اغوش کشیده بر تپه شیبته جمال و مشرف  
وصال وی گشت که از استصواب او اصد تجاوزه نمینمود بلکه زمام اختیار ملک و مال را قبضه  
تسلط آن سلیطه گذاشت پس بجان بود در بند زغان او نه نیز و نفس جز  
بشرمان او نه لا خیرم مجاری ملک و مال خلیل سلطان از پنج صواب انحراف حبت  
و شاهزاده بر طبق رعایا مجبور بدست با سراف و توف احوال شاه و مجموع نفوذ او جنگ  
و کنوز و خزائن یا که بی مبالغه محاسب هم از جزو تخمین آن عاجز بود بانکه  
زمانی صرف نمود و پشتر را جمعی داد که در اخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند  
و قضیه آن دیش و بخشش اتعاقی بود کسی که سزاوار و بیاری نبوده شتر و بوری میرد  
و مستحق که شالیته صنوف و زایشش مینمود و در از وی در همی می مرد و میرزا خلیل سلطان  
تبعیدیم جانانه جمعی از مردم نیکان را با نوزاد تربیت اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را  
قرمینه قارون ساخته در جوامع و سروری رسانید و از پنجه خاطر امر او سران  
سپاه لال گرفت و دماغ فرمایگان مجبوظ شده مواد سمت ترا از برفت و چون

کازرونی نیز از شرط نجیان صاحب ترانی بودند و همواره ملازمت استان سلطنت کشیان می نمودند  
و در سلطنت سلطان فیلیل و بیابان مسوومین و در کشان مزاده و عالیجان  
واقفان تصانیف روزگار و عاقلان تواضیف اخبار باین حکایت عارفان باین روایت  
واقف خواهند که آنچه میرزا فیلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهان بینی و مقدمات  
اهبت و ملکستانی دست داد و عجب اگر کسی از امتدای اساس پادشاهی تا انجایت  
میشد باشد چه آن شاهزاده و الاثر از روی نسب بنیره حضرت صاحب تران بود و بعد از  
وفات حضرت نوینان کامران و امرار عالی شان و بسیاری از لشکریان فیروزی شان  
که در تاشکنت بودند و در پادشاهی برداشته بیعت نمودند و در جناح استیجان بجانب  
سمرقند روان شدند و بعد از وصول به حاجی آن بده فرود آمدند حکام و بزرگان داعیان شهر  
بیت قدم فرمایان بر روی موبک شاهزاده را استقبال نمودند و مقابلید خسترا این کنوز  
بلا و متش اورده در دران زمان شهری بر آن جمهوری و جمعیت در تمامی رنج مسکون موجود بود  
اکبر انما مثل و اعاطه هم امثال و نظا و اشتراک و هنرمندان آن کثرت بران مصراع معجوب بودند  
و در نور خسترا این دو فاین و کثرت کنوز و ذوق ترا ز نفوذ و اجناس و جواهر بر تبه و شاهزاده  
که قوت مستوئیان ما هزار عدد و احصای آن عاجز تر و قاصری آمد و سایر اسباب پادشاهی  
از صنوف سیوف و تیر و کلان و جیب و پوشش و خیمه و منسکاه و کلاه و سرپرده و پارکاه  
زیاده از آن بود که پس سید تحریر تسلیم و تقریر زبان شرح آن تیسر بزیر و مع و کثرت چون  
سابقه معانیست از بی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه نهال اقبال او کثرت زیاده و در انبط  
مشیت سبحانی قاعده قصر جهان بینی آن نو باوه ریاض صاحب ترانی راست است استیجاب  
نخستیده بود عرض چهار سال از انهمه موجبات سلطانی و اقبال اثری مانند مجموع انخران  
و اموال در عرض تصنیف افتاده واقف قضایان زوال آن دولت و سر و خوانده  
دری ما هیچ رعایت دولت انار لای پادشاهی جز بر و جنات روز کار خواص بارگاه تا بد  
و مجرد استیجاب زو کو هر و بیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهمام جهان بینی نظام انتظام  
بهر که طرف کلج که نهاد و دند نشست به کلاه داری و امان سروری دانند



و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم ولقب شرف پیش فرزند کردید و در سن تسع و ثمانماید بازرگان  
مسن ساخت و در آخر ماهی عشر و ثمانماید ماچرا بیت نصرت آتیش برتسخیر ولایت  
ماوراءالنهر یافت و در سن سبع عشر و ثمانماید مملکت فارس در حوزه تشخیر و تصرف دیوان  
انحضرت افتاد و در سن تسع عشر ولایت کرمان مسخر کردید و در سن ثلث و عشرین  
قرایوسف ترکمان وفات یافت فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در او آخر حرب  
سنه مذکور و با سکن درین شهر ابراهیم صاحب اتفاق افتاد و اسکندر روی بوادی فرار  
نهاد و در روز جمع بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانماید بدبختی احمد نام در مسجد  
جامع هرات کاندوی بجدن انحضرت همان احمد کشته گشته انحضرت حکیم علی الاطراف ازان  
زخم نجاست بخشدید و در سن ثلثین و بیست و یک اسکندر متعرض عراق و آذربایجان  
گشته خاقان نجیب بدانجا نبش یافت و در صحرای سراسر بین انجا بنین قتال دست  
داده باز اسکندر انتر آمد یافت بعد از آنکه مملکت خراسان و بلخ و بخشان و ماوراءالنهر  
و ترکستان و زابلستان و سیستان و خراسان و ماوراءالنهر و عشق راق و آذربایجان در  
تصرف خاقان کیتی مسلمان قرار گرفت و زمین حسن معدتشن تمامی بلاد و امصار معمور و آباد  
گشت و رفاهیت خلق در حرب کمال پذیرفت و در مدت بنده نهمتشن در اطراف ممالک  
محرور بقیع خیر و ایوانب البرهانند و نیز در افغان و مازار سین و ایلیطه بنامند و قصبات  
مرغوب و مستقلات خوب بمان بقیع و وقف نمود و چون خاقان سعید مدیت چهل  
سال استقلال تاج سلطنت و جهان بینی بر سر نهاد و در ولایت درمی فی ذوی الحجت  
خمسین و ثمانماید عثمان غنیمت بصوب عالم انحضرت انعطاف داد و او وقت بیانش  
هنغار و دو سال بود بعد از ان با و شاه و عالی شان دست قضا ابرایب فتنه بر روی روزگار  
عالیان بزکشا و خواج غیاث الدین سالار سنهانی و سعید بن العوفی و خواج نظام الدین  
احمد داود و خواج احمد غانی و خواج نسیمی احمد اندخودی و امیر علی شفتانی و خواج شمس الدین  
علی مالجه و در سلک وزراء اشاهرفی انتظام داشتند و مولانا جلال الدین لطف و مولانا  
صمد الدین ابراهیم و پیر شمس علی که مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا عبید الحمید و تنوینی

صفت ده روزه شاک و در نظر خدای تعالی سر پرده صاحبان مغفور نمینود همه انحراف مرتبه  
آن عفاف غیبی سدفاثر بر آن داشت که هر یک از خواتین حرم سرای انحضرت را طواف  
و گریه از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید که در آن نسبت با او مرتبه  
مادری در پیشند با جمع از مردم با جنس همنشین گردانید و فرشته سرشت را با دیو و عفریت  
زشت بدم ساخت و لعل بر نشان را در سلک جنج یانی از اخت و بواسطه صدور امثال  
این افعال با نهج رطبای صغار و کبار از خلیل سلطان متغیر گردید و امور سلطنتش اختلال پذیرفت  
اقاب اقبالش بهر قدر ذوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پوست انشاء الله  
تعالی و تعالی است  
و در این زمان که قاقان سعید شاهرخ میرزا پادشاهی بود صاحب  
سعادت متصف کمال عبادت شجاعت رستم با زبانت ابراهیم سعید است  
و هرگز خیال تجاوز از حدود ملت نپندارند منیرش نیکو زشت مدینه العبدان پادشاه از آن  
پادشاه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه بر سرسد و مادام بحیوة هیچ اشرفیه را نیارزید که بخت  
شروعیت همواره از روی انحصار و نیاز بلا ذمت درویشان و کوشش نینانی ششیت  
دبیر زیارت کمی آمد اول شرف طواف هزارات اولیا و اتقیاء در مییافت هر میدان  
حرب چون که شکوه در برابر خصم شایستادم میوزیر و در محراب طاعت از خوف و خشیت  
چون بر کعبه میل زید در ایام عدالتش هیچ عوامی را زهره نبود که در ناتوانی نکرد و در ایام عدالتش  
هیچ صاحب نرمانی را یار نبود که با ظلم کند و شد از انصاف آن شاه  
سرافراز به بدش باز با کجشک و مسازنه بصحرای کو را با اسیر و خیریه بیم امینت چون  
شکر و شیر عوامی که نمودی ظلم نیت طباچه خوردی از دست رعیت و ولادت  
با سعادت قاقان سعید در روز چشمت چهارم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمانه  
اتفاق افتاد و در شهر سنه تسع و سبعین و سبعمانه صاحب تبران تاج کجشک باجستان  
زمان حکومت خراسان در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از فوت انحضرت در ماه رمضان  
سنه تسع و ثمانمانه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بصلط امور ملک

و چون در لشکر شیخ زاده با بزرگواران اتفاق نزول افتاد امیر زاده سلطان خدین که در آنکسستان پادشاه  
و نوینان مخالفت کرده بود بلازمت شتافت و باضاف الطاف اختصاص یافت  
و از همان منزل قاقان سعید امیر حمزه قنور بر رسم رسالت نزد خلیل سلطان فرستاد  
و پیغام داد که تو مرا بجای سنر زندی و برانوری بلکه کجان کرامی برابری و آنچه تمنا داشته باشی  
از ملک و مال درینج نیست اما کبر سن و تجارت ایام و معرفت مقادیر طوائف انام و در  
انظام مهم سلطنت دخل تمام دارد باینکه بعتدم بصیرت پیش آیی و بد آنچه متضمن استقا  
ملک باشد با ما موافقت نمایی و رایت نطف رایت از اند خود گذار شته بساطل چون رسید  
و در آن مرهله امیر شاهک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید  
موجب اتهلاج خاطر انور گردید و مقارن انحال ایلچی میرزا خلیل سلطان آمده بوسیده امراء  
عظام معروض داشت که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسانرا بصلحت  
ضبط ما و راه التهرمان نخواهد گذاشت امید آنکه سعادت معاودت فرموده حکومت  
این مملکت را ببنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم  
و ما و امایجات در مقام سنر زندی بلکه خدمتکاری باشم قاقان سعید این طمس را  
احابت فرموده امیر شاهک را بجهت او بودن شاهزادگان به بخارا فرستاد و عنان  
بجانب دار السلطنه هراقة انعطاف داد و چون بان خود رسید میرزا سلطان خدین  
بموجب فراموشی بدان طرف آب رفت و بعد از آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان  
از سعادت بیرون آمده عازم کناره حبیب نیست لاجرم امر ابشهر بازگشته میرزا الغیثک  
و ابراهیم سلطانرا بپای سر بر اعلی آوردند و امیر شاهک بضبط کناره آب مامور گشته  
چون بد آنجانب رسید عرض داشتی ارسال نمود معنون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک  
و امیر شمس الدین عباس و از غوغوشا آمده اند لکن نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین  
را بدینجانب فرستاد تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود و آنحضرت  
فرمود که شمس الدین و از غوغوشا بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان رود  
چون این خبر کناره آب رسید آن دو لایحی توقف بستان سلطنت ایشان

در ایام دولت آن پادشاه عدالت پناه رایت صداقت بی افزا بشتمد گفتار و بیان  
میرزا شاهرخ میرزا پسر میرزا حسن خراسانی و در توجع متصدای میرزا شاهرخ  
میرزا نقیعلی سلطان خاقان سعید سلطان صاحب تائید معین السلطنة و انجمن  
شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحب تران مغفور امیر تیمور زکوریگان بود بعد از فوت  
انحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانیة در بلده فاحشیه همراه تحت سلطنت و جهانبا  
بود شریف خود مشرف ساخت قباچ غوغای و کشورستانی بر سر نهاده سایه  
معدلت و رعیت پروری بر عساق جهانیان ایندانت ولایت انقیاد مثال لازم  
الامثال و نموده اظهار اطاعت و شکر طمان بر دلای که و نود و بیانی اخلاص حازم استان  
معدلت اشیا ن کشته شرانط چاکری و خدمتگاری بجای می نمود و انحضرت امر او ارکان  
دولت را بجا اطاعت خسر و اند و عوارف پادشاهان نوازش نموده در باره همگان حرامیم  
انعام و احسان بقیه بزم رسانید و بنیاط طاعت و عدالت کتبه و تمثیت مهم  
شرعیات غرا و تقویت امور ملت برینا قضاء عماله اسلام را با امور کردار رسید و در آن  
اشا بسامع جلال و شکرید که میرزا نقیعلی سلطان بنیال استقلال ملوک سمرقند را مرکز  
رایت دولت ساخت و دست با طراحت مشیر این موبناشن در آنز کوزه وصل کجرو کلنرا  
بر انداخت بنیادان غیر نور شیدان چنان اوقاف و تبرکات بود که پیش از آنکه اختلال با امور  
ملک و مان را بیاید رایت ظفر مال تشرین دولت و اقبال بهونب ما و دار النهر شتابد  
و امیر مغیر انبیا کابو و امیر حسن صوفی ترغان و امیر علی که کلنا شمس را بنیاد خراسان  
تعیین نمود و اعتدال مضر شد اخطام تو به راه کجا شب کسب اتویه نهضت و شکر مود  
و در مشرفی در آنز کلی امیر پسر علی خواجه ابن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسید و بعد  
بنیاط طاعت در دیوانه که کفایت حال نقیعلی سلطان را مشرفها معروضه داشت و  
انحضرت بعد از وقت ترم مشیر رایت امیر جلال الدین نیر در شاه بن ابرو ششاه راهبنا  
تعمیر برج و باره همراه که از زمان اسپینای مهاجرتان تا این زمان دیوان بود بلز کردار  
و امیر سید خواجه را بطوس بن فرستاد تا قلعه آن بلده را عیارة نماید و بنس نفیس حازم سمرقند

میرزا سلطان حسین ایشازا سوگند داد که از وزیر بگردد و معارف آنحال در قیاسه خانکه که حرم  
میرزا سلطان محمد و با موال فرس او آن متوجه بلخ بود و با کزد و در رسید میرزا سلطان حسین او را  
غارتیده متوجه سمرقند کرد و بعد و خلیل سلطان از شهر نیرون آمده بعد از تقارب  
فریقین امیر الله داد و دیگر امر که بر سبیل اگر اهلا و مست سلطان آن حسین میگردد از روی جدا  
شده نزد خلیل سلطان رفتند بنا بر آن در هشتم محرم سنه ثمان و ثمانیاه میرزا سلطان حسین  
از برابر شکر سمرقند فرار نموده در نوامی از خود و شیرخان با میر سلیمان شاه پوست و  
بین اچا بنین تو اعد عهد و پیمان بنحاط ایمان تا کید یافت و میرزا پیر محمد ابلی فرستاد  
به نزد سلیمان شاه و میرزا سلطان حسین را طلبید سلیمان شاه بدانشخن ملققت نشد  
و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد را بر آن داشت که بطریق شیخون بر ایشان تاخت  
و ایشان چاره منحصر در گریز دانستند و به راه شتافته پنجاه امبارگاه شاه مرغی پوستند آهنگر  
بعد از تقسیم مشوره مبلغ چهار هزاره یینار کبکی و صد اسپ قیمتی سلیمان شاه عنایت  
نمود و سر حسن را بسیرغال او معتز کرد و اینده حکم فرمود که با میر مضراب و سید  
خواج که در سبزووار بودند بوند و در از جانب میرزا امیران شاه که بکالپوش آمده بود واقف  
بشد و چون سلیمان شاه روی بمقصد آورد و امراد شاه مرغی سلاح در قتل سلطان حسین دیده  
امیر نوشیروان بر ناس ان شاه هزاره شجاعت پیشه را در پیرون در ب عراق  
کردن زود چون این خبر بسمع امیر سلیمان شاه رسید آغاز مخالفت کرده بقلعه کلافت  
و خاقان سعید متوجه آنکزد و شد و امیر عبد الصمد و حاجی سیف الدین که از امر سلیمان شاه  
بودند بکلافة روان ساخت تا او را نصیحت فرموده از مقام مخالفت بگذرانند امیر عبد الصمد  
با میرشار الیه ملاقات کرد و سخنان دو تنه امانه گفت به چهل مقصود بازگشت انگاه خاقان  
عالیجاه بموجب استدعا سلیمان شاه امیر جهان ملک را نزد او فرستاد و جهان ملک  
نیز مانند عبد الصمد باز کرد و در ایات ظفر ایات به جناح استعجال بصوب کلافت نهضت  
فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از آن خبر بسمقند در کجیت و خاقان سعید مراجعت  
نموده در هشتم جمادی الاول سنه ثمانیاه بدار سلطه همراه رسید میرزا الغنیک و امیر شاه ملک را

آمدند و از چنانجانب شیخ نورالدین یسمرقند رفتند و در باب موافقت سخی بلیغ نموده  
چنان معتبر شد که غلبه سلطان بعضی از خزان صاحبقران را از نو و پیر محمد و یسیر محمد بستند  
و بسطنت و در راه الهرقه نایب و بعد از آنکه امیر شیخ نورالدین با روی ظفر قرین  
باز آمد خاقان سعید عازم مبراهه گردید و در خلال این احوال امیر سلیمان شاه که بمقتضای  
فرمان صاحبقران در فیروز کوه حدود مستدار حکومت از مصلحت سپاه میرزا  
میران شاه که کجیته بموکب هایون پوست در حضرت طلبیده همته آسایش در نوای  
از خود و شیرغان اقامت نمود و اعلام نصرت اعلام تبارج نسبت هشتم  
ذی مقدمه در دار السلطنه مبراهه نزول نمود و در شش روز که در شش روز رسیدند  
نیز در شش روز در خاقان محمد و امیران میان مخالفت و بیعت با امیران  
نیزین سعید شاه میرزا سلطان حسین که چون بصفت جلالت و پهلوای مسیبت بود  
اما از شاه چون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته  
خیال قاتل پادشاه مصر بر لوح مخالفت در میانکاشت چنانچه از آنحضرت که کجیته پیش ملک  
سرخ رفت و بعد از نوشتن بد با امر از دارکان دولت آغاز مخالفت کرده شکر برآورد  
با روی بود متغیر که دانیده بجانب سمرقند اینکار نمود و چون دانست که بشهر نمیتواند  
رسید از آب آموی عبور نموده بموکب خاقان سعید پیوست و با آنکه پادشاه مجاهد  
بسط شفقت و عطوفت در وی نکرست بار دیگر او را چون بر آن داشت که در نوای  
از خود از اردو هایون سرار نموده از آب بگذشت و در شهر سبز کلیل سلطان  
ملحق گشت سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیدند با امیران داد و از غوث شاه  
و تیمور خواجه و لقبوقا و خواجبه یوسف و بعضی دیگر از امرای لشکر بیان بکنار چون فرستاد  
تا از جانب میرزا پیر محمد بن کبیر که در آن احوال از کابل بسبب آمده بود خبردار باشند و در کنار  
آب خیال استقلال دروغ میرزا سلطان حسین راه یافتند بهمانه کنکاشش امر او  
سر دارانرا بخلوت طلبید و تیمور خواجه و خواجبه یوسف را شربت شهادت چنانچه  
و جمعی را مقتید ساخت و از غوث شاه و مشرک انجمن مشاهده نمودند تضرع و زاری امان طلبیدند

که بوده باشد بگویم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً مستند کردیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتقد را  
بفرستند و چند روز موبک حضرت نشان در سیاق ایلی و بوران توقف نموده در آن پورت  
امیر مزید باز آمد و دو تنخواه نامی از نوکران میرزا خلیل را همراه آورد و او از زبان شاهزاده معروض داشت  
که آنحضرت هرگز اصرار نداشتند که ما را غوث شاه واقعه داد را نامزد آنجا بگردانند  
خاقان عالیجناب امیر مضراب در جناب شریعت پناه قاضی عبد الله را جهت تمسیت آن مهم  
از سال شمرود در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاهک بواسطه کمال اعتبار  
و اختیار سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت در تابت و بر آنچه ضعف الاغانرا بهمانه  
ساخته از یورش تخلف نموده است بنا بر آن خاقان حضرت نشان بای لعل توچی را  
نزد امیر شاریه فرستاده پیغام داد که معتز در چنان بود که یکجا در بابا عنیس توقف نموده  
بموبک بیاورن ملحق گردد و حالاً چند روز از وعده گذشته بایر که فی الحال در پنجاب شتاب  
الادین مملکت نباشد و رایات نظرایات عازم هرات گشته امیر شاهک از راه مک  
الک بپیچ رفت و چون خاقان سعید هرات رسید سید خواجه با وجود جلوس برسد امیر  
الامرائی در استقلال در حل و عقد امور ملک و مال و خیال فرستند و فساد کرده جمعی امیر زادگان  
مثل سیف الدین و عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوج قزاقان  
و تیمور ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام عنبره ذی قحطان و ثمانایه از صرخ  
الک سولد شده علم سزیت بصوب جام برافراخت و همان لحظه خاقان سعید از  
حرکت ناخوار ایشان خبر یافت و در نیم شب با جمعی که در استان سلطنت اشیان  
حاضر بودند نواز عقب کرانجکان سولد شده در محرابی یک بریشان رسیده فرمود که  
بکجه جهت خیال مخالفت نمود و سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده ندوی بر پای جناب  
شاهرفی نهاد و بجز بپوشش معترف گشته و هر کابیشا هر فی متوجه همراه گردید بعد از  
و مول به پل سالار خاقان کامکار بیشتر شهر فرامیبرده و بعضی از موافقان سید خواجه  
با وی گفتند که اگر شاهرخ میرزا از سر غیر میباید تو در گذردی شبهه فردا هر یک از ما را بعقوبتی  
قتل کند بایر که موجب عبرت خانی گردد و بار دیگر متفق شده و بخدمت عازم طوس گشتند

بضبط آن خود و شرفان را مورد دانیده چون فصل شتابگذاشت و بار دیگر لشکر سلطان بیع کتاز  
بهار عازم کوه و صحرا گشت فاقان سعادت انما جهت مصلحت ما و راه النهر بیلاق بادغیس  
خرامین و در منزل قزل رباطه محارب میرزا پیر محمد و میرزا خلیل تواتر رسیدند و میرزا پیر محمد  
پیر محمد میرزا خلیل سعادت انما بیعت در آن اوان که میرزا  
الغ نیک و امیر شاهلک در فوجی بلخ و شیرخان بودند میرزا پیر محمد همایکیر قاصد فرستاده  
امیر شاهلک را طلب داشت و اینجاب بلخ رفت و در مخالفت فیلی سلطان باشا از  
مشاریه اتفاق نمود و ایچی سخندان همه اعلام وصیت صاحبان در باب ولایت  
عهد و پیمان بمرقتند فرستادند و چون آن قاصد بمرقتند رسید سخنیک که داشت معروض  
کرد امید میرزا خلیل جواب داد که آن نذاوند که اکثر مالک جهان را با میرزا پیر محمد و سلطان  
کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت کرده میرزا پیر محمد و امیر شاهلک از استماع  
این جواب در تاب شده میرزا الغ نیک را بخود ملحق گردانیدند و با سایر امرای جنگجویان  
از آب آموی که گزشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه دوم  
بمضان سنه شان و شانزده در حوالی نصف هر دو شکر صفت کشیدند و لاوردان بلخ و ماوراء النهر  
از روی خشم و قهر در هم او نجات فیلی سلطان بفرستادند بر قوی مخالف محاکمه و ایشا از آنجا  
برداشت گشت قوم ارلات بگریختند و چون جو انخار و برانغار نیز بر ایشان شد میرزا پیر محمد  
و میرزا الغ نیک و امیر شاهلک متترین سلامت با پنجاب آب رسیدند و فاقان  
سعید در بیلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ نیک و امیر شاهلک  
در اثناء راه شرف ملازمت دریافتند جناب امارتانی بهانه الامان رخصت یافت  
که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون تازی قومش مضرب خیرام همایون گشت ایچی از  
نزد خلیل آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که چون میرزا پیر محمد از آب گزشته متعوض  
و در سمرقند گشت بالضروره پانی در میدان ممانعه نهاده و دفع او کردیم فاقان سعید امیر میرزا  
عیانی پستریانی را همراه ملازم فیلی سلطان به انصوب ارسال داشت و میفام داد که  
بدرمانیم که بودیم و همان خواهد بود ما نیز تا کنون آب نخواهیم آمد آن سرزنده نیز بد آنجا آب آید تا سخنیک



همه بستان سینه‌ها را بشیوا صاحب‌تیران والا ترا در وقت مراجعت از یورش  
هفت ساله تختگاه هلاکوفان را بمیرزا عسکری میرزا امیران شاه عنایت نمود و ایالت  
دارالسلام بجد او را برادرش میرزا ابابکر رجوع فرمود و معتز کرد که میرزا امیران شاه بخواد  
باشد و میرزا ابابکر بجار و بطیار او حاضر گشته از استقواب او در گذر و بنا بر آن چون خبر فوت  
امیر تیمور کردگان با ذریه بجان رسید میرزا عسکری از پدر و برادر کلانتر گرفت و خطبه و سکه بنام  
خود کرده از روی استقلال ضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهان شاه جا که امیر الامراء  
میرزا عسکری بعد از تحقیق فوت صاحب‌تیران با غوای جمعی از مفسدان قصد قتل نوکران  
معتبر میرزا عسکری نموده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و علی الصبح بدرگاه رانده  
جمعی از مضمومان و نواب شاهزاده را که حاضر یافت بقتل در آورد مولانا قطب الدین اویسی  
و شیخ محمد توحی از اجداد بودند بعد از قتل ایشان روی بسرا نهاد و میرزا عمر با بی‌ثبات  
و ترار فشرده اینان و خانه بچکان را مصلحاً حاکم فرمود که سوار شوند و لبتک جنگ  
نمایند و لحظه لحظه شاهزاده فوجی بدو ایشان میفرستاد و چون امیر جهان شاه دانست  
که قسم از پیش نمبر و در راه گریز پیش گرفت و از امیر عسکری تا بان بویا با حاجی و پسران شیخ محمد  
مقتول او را تعاقب نمودند و خبرها روز بخد متشنس رسیدند پسران شیخ محمد با غوای امر او قصاب  
پر او را مقتول ساختند معماران اینجالات میرزا ابابکر از که ما بعد از مقتضی شده با لشکر نقد  
بیلاق همدان کرده ایلچی فرستاد و درین باب از برادر اعجازت طلبیده میرزا عسکری ایلچی بر او را  
فزارش نموده فرمود که آن برادر با یو که نزدی متوجه اینجانب کرد و که با اتفاق ضبط و نایب امیشی  
ملکت را وجهت سنازیم چون این بیچام بمیرزا ابابکر رسید بی توقف با دو بیست سوار متوجه  
اردوی برادر مهربان گردید و میرزا عسکری قبل از وصول میرزا ابابکر در باب افتخار و تقیید او با امر آقا  
نموده بود ما ندیم که میرزا ابابکر با در رسید او را معتقد و محبوبس نموده بقلوب قهقهه فرستاد  
و چون میرزا امیران شاه از گرفتاری فرزند خبر یافت عازم خراسان شده تا کالبوش عنان  
بازگشاید و از استماع توجبه او خاقان سعید امیر مضراب و غیره امرار ابا پنجرار سوار با استقبال  
برادر فرستاد که اگر خیال خلافت داشته باشد با او مصافح نمایند و اگر سگک طریق وفاق بود

وفاقان سعید امیر حسین صوفی ترخان و امیر ترخان شیخ زانو نزدیک سید خواجه و سید  
تا اور انصیحت نموده باز گردانند و امر البید خواجه رسید و سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت  
درگذرد و کردن بجلوت موافقت در آورد اما فائده بران مرتب نکشت و مقارن آن انتظار  
کشیدن خلیل سلطان نیز خلفت و عده نموده روزی چند مرعز ارتیره تو مضرب حیانم  
عساکر خلف را انجام کشت و در ان مقام امیر مضرب ازکن راب آمده بشراف بساط بوس  
در یافت و مقارن آنحال از جانب توس نوکر امیر یوسف خلیل که داروخت انجام بود آمده مکتوبی  
زا که سید خواجه محبوب برادر خود یوسف خواجه نزد امیرزا اسکندر عسکر شیخ فرستاده بود  
و در آنجا ذکر کرده که غمگریب مالک خراسان زاجه شمشاد تخلص میکرد انم بنظر انوزر ساینده  
و انحضرت دل از اطاعت سید خواجه که در قلع کلا تخلص نموده بود بصوب جرجان در حرکت  
و پس از وصول موکب فاقانی بغزل انج امیر شاهی ملک از پنج رسیده منظور نظر  
التفات کردید و چون ییلاق سلفان از نستر زول هایون بغیرت افزای قضای کردون  
کشت از ان مقام چمن و بزم انعام مشکلی تیمور نایان که اداب رسالت نیکی نیست نزدیک  
پادشاه جرجان فرستاد که با سعید خواجه ملاز خلیف منزلت و خواری با او در غایت و بسر و سر  
رسانیدیم و او کفران نعمت نموده از ما که نخته بر ان جانب التیا کرده است یقیناً کله کلشن عهد  
و پیمان تدبیر را باب حسن و اتفاق سرسبز داشته سعید خواجه و اتباع او را در ان مملکت  
نگذارند و یقین دانند که اگر از سر نموده تکلف خوانند و زردی نسیم لطفت و دوست نواز  
بشر و قهر و دشمنی که از بی تبدیل خوانند بیاوند و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد بسوی  
ظاهر کشت که تارک پذیرد و مشکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته پشیمان و در همان  
موضع روزی چند توقف نموده در ان ایام میرزا حسن بر کلا و عالم پناه رسید و اظهار اخلاص و نیاز  
نمود چون خادم دستان سرای سخن به چله رسانید مناسب چنان نمود که حالات  
میرزا امیر ان شاه داوود غبط نام پوتانان طاقات شایخ میرزا و میرزا عسکر در سلک  
تحریر انظم نام یاد انگاه پر تو اتمام برقت بر فتح بستر با دقا به گفتار در بیان و توجیهی که  
بسیار تیمور و ... میرزا میرزا میرزا ... است داد و رعایت میرزا

واعانت از ایشان یافت معاودت فرمود و بعد از آنکه فرسب بسیار از چم بر او در ملک  
عسراق و از با بجان توقف مجال داشت با صفهان خرامید و از آنجا روی بستان  
دولت اشکان شاه رنجی آورده در عشره ربیع الاول سنه ثمان و ثمانی در سیلاب سلیمان  
بوضع خواجه سید سعادت دستبوس دریافت منظور نظر التفات و عنایت کشت  
و جمیع خدم و حشم او با نعام ضعیف فاش کرده و اسبان تازی منقح شده و مباحی کشته و معارف  
ان فاقان عالی مکان بعزم فتح حبر جان از سیلاب سلیمان نهضت فرمود و در شکوه  
در اطراف تابع و بستان آغاز دستبرد کرد و در آن زمان سید سعادت پیروز و پرتیاب  
مفضلترین در او اهل فضلترین که حریف برد آغاز دستبرد کرد و از آنهمه  
شکر خیزان حرارت هوای تابستان روی با نهم آورد و فاقان سعید بتامید ملک  
مجید بیکاه مازندران در آمد چون موضع سپاه بلاد معکر سرانفرمای بلاد و عباد کشت  
تا که پیرک پادشاه با اتفاق سید خواجه سعید الصمد و حاجی سیف الدین و شمس الدین  
اوج شتر اها و در قلب مینه و میسره اراسته مانده شیر زبان از ریشه مازندران پیران  
آمد و شکر قیامت اثر در برابر اعدا صفت اراسته میرزا النعمان یکب و امیر شاه ملک  
و امیر موسی در برانغار منور ساختند و میرزا عسکر و امیر ارباب خلیل و جهان ملک در جوانغار  
علم جوادت بر او افتاد و حضرت فاقانی در قول تکرار گفت دو در یاری انصر  
از صحرای حله به در آن غصه اثر در توج آمد و غبار معرکه پیکار قضا نمود و شمشیر اشش فعل آبدار  
سر کرد و گشت از زلف ک نذبت انداخت نظم زمین شد چون بلان لاله کون بهر سو  
روان گشت در یاری خون ز شمشیر خونبار هر نامدار شریفنا و سر از زمین به شمار آخر الامر  
سیم عنایت سبحانی از مذهب و ما انصر الامن عند الله بر چسب علم فاقان عالیجاه  
وزیر و پیرک پادشاه با اتباع و اشخاص جمیع همه کس و دل و لب و زرد و او و سرخ سر شست  
بای در وادی سر از نهادند و پیرک پادشاه بخوارزم کوچیده سید خواجه و عبد القدر راه شیراز  
همین گرفتند و شمس اوج قرا و سید حسام الدین خواهر زاده سید خواجه پیرکاه عالیجاه التبی  
کرده عنایت یافتند و پیشکشهای لایق بستان معدلت اشکان فرستاد خطبه و سکه

وظائف خدمتکاری مقبولیم رسانند چنانچه میرزا عسکر فاطر از طرف برادر جمع سادات  
رایت استقلال برافراخت و وی بقیه مملکت و استقامت سپاهی و رعیت آورد در آن  
اشا خبر مختص میرزا ابابکر در اتقاع دولت او متواتر گشت بیان این سخن که میرزا ابابکر بعد از  
آنکه زهنی که مقتید در محوس بود جمعی از اهل قلع را با خود متفق ساخته بنیاد حیات  
مجانظان را بر انداخت و حصار سلطانی را سخر نموده خزان و حبت خانه را تصرف کرد و مجموع  
بلازمان نسبت نموده از راه ری بجانب خراسان در حرکت آمد و میرزا عسکر در منزل شب  
پرمای این واقیع را استماع نموده بر سبیل استیصال ایلیغار کرد و هر روز بسلطانیه رسید  
جمعی از اهل اعماد در قلع سلطانیه گذاشته بنابر آنکه امیر بطام جاگو از موکب عالی تحلف  
نموده با میر شیخ ابراهیم شاه وانی پوسته بود بعزم بزم والی شردان از آب اسب بگرفت  
و امیر شیخ ابراهیم و امیر بطام نیز کنار آب گذاشته منصرف شدند و میرزا عسکر  
میرزا عسکر نیز در آن طرف شناخته بر دو لشکر در برابر یکدیگر قرار گرفتند و کیفیت بعد از  
وصول میرزا عسکر کنار آب که خبر رسید که میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه با شتران بوه از حدود  
خراسان بازگشته بچلک عسراق عجم تشریف آوردند و میرزا عسکر از استیصال این خبر  
مضطرب گشته با امیر شیخ ابراهیم که استیاری کرده مراجعت نمود و کیفیت آنست که میرزا  
میرانشاه و میرزا ابابکر بجانب عسراق و آوز با جان جهان بود که چون بدر پسر یکدیگر رسیدند  
شکری در هم کشیده بعزم انقضاء رایت مراجعت برافراشتند و چون بری رسیدند  
معلوم ایشان شد که میرزا عسکر در کنار آب که در برابر امیر شیخ ابراهیم غنیمت اقامت زده  
بنابر آن میرزا ابابکر عسراق را در ساحل بلاق گذاشته باز و هزار سوار سلطانیه خراسانی  
مجانظان از مقاومت عاجز گشته جز تسلیم نمودن قلعه چاره ندانستند و میرزا ابابکر بشهر  
در آمده خوانین میرزا عسکر را بلازمان خود بخشید و چون این خبر در اردوی میرزا عسکر شایع  
گشت فوجی از امراد شکریان وی روگردان شده بمیرزا ابابکر بوستند و اکثر لشکر  
متفرق شده همیشه دولت و ناسوس میرزا عسکر در هم شکست و چون در آن  
مملکت مجال پیمتشن مانند پناه با بلاد عسکر شهنیها در برده از ایشان استمداد نمود

که نخته بجز جان رفتند و گفتند که شکر خراسان از امیر شاکل آندده خاطر اند و هرگاه  
که رایت طغر پناه بد بجانب نصرت نماید اکثر بلاد ذمت می شتابند میرزا عسکری  
سخن را باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسبان نهاد و بهر عتف برق  
دیار از استر ابا و عثمان بجانب خراسان انعطاف داد و خاقان سعید چون این خبر  
استماع نمود در سیزدهم شوال سال مذکور میرزا عسکری را استقبال نموده در روز دوشنبه  
نهم ذی قعدة در حدود رود چو در جان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه  
صفوف پرداختند در آن کاین حکم توأپی که از اعیان عسریان بود بیان دولت و اقبال پشت  
به میرزا عسکر گردانیده روی بر گاه خاقانی آورد و سال را امر او شکر بیان که انحال مشاهده نمودند  
که زبان شده هر یک بطرفی رفتند مصلحت آن فتح که مفتوح امان بود بر آمده و میرزا عسکر  
از دستبرد قضاوت در بجانب مرو که نخت در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضر  
کوتی رکشت و در از حشم بر سر و بند بر بای در منزل امیر دوک بار روی اعلی رسانیده و خاقان  
سعید رحمت کرده محنت عنایت نموده و طبیب و سراج ملازم ساخته به ابر التلطنه  
هراة روان سمرقند امیرزا عسکر در بست و پنجم ذی قعدة بمثل قفقوز باطه دو در روی  
بعالم دیگر آورده و در قفقوز حمة المتبحرین من خیر الملة و الدین الاذی بر فون کشت و در غنرة دینی  
و ارا التلطنه حرة از وصولی مرکب خاقانی طراوت جلالی با و دان یافت و در نصف  
باین ماه با و شاه عالیجاه بی بیلاق با و غنیس شتافت و در فتح کشتیم بهر علی ناز  
بینة خاقان سعید از چون خیر اقبال تا نیز خاقان کثیر کثیر اینها نخب میرزا عسکر  
فارغ گردید و فتح پیر علی را پیش نهاد و میت طینت کرد و بنیاد و در روز دهم محرم سنه شمس و ثمانیة  
از بیلاق با و غنیس را ایالت طغر را ایالت کجانبی قفقوز الا سلام علیک و حرکت آمده  
در اوائل سفر سایه وصولی بر اندوز و انداخت و پیر علی عنان بولندی فرات را طاعتت روی با و  
ادبار آورد و خاقان سعید امیرزا سعیدی احمد و امیرزاده کلا و امیرزاده سلطان میرزا حسن  
میوهی ترخان را بتکامیشی او روان سمرقند و امر له پیر علی رسیده انحال و ثقال او را رفتند  
به راه بانگ مریی بکینا بکمال شک بیرون رفت و امر با کز کشته و در بلنج بک با یون پوستند

بنام هایون کرده التزام پنج و خمس بر نمودند و سید مرتضی ناکم ستازی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب  
اخلاص و اطاعت که از بی بر روی روزگار بگشود، انگاه عاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد را  
بمیرزا عسکر عینیت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و درایت نفیسه آیت  
بصوب دارالتسلطه هراة پرا فرماشت و در اشیا و راه حکومت مملکت طوس و جنوستان  
و غلات و بلاد و سوا و سبزوار و نیشابور را بمیرزا الخ بیگ تفویض نمود و در چهارم مجاد الاحسر  
در رمضان امان بستقر دولت نزول اجلال نمود و در کشته شد و در روز چهارم چهارم  
در سینه منتهی شد. میرزا پیر محمد جهانگیر مرد خیر سلیم النفس کم از اردیبهشت شاه کریم اخلق  
عالت آثار بود و در نام مور ملک و مان را در قبضه اقتدار پیر علی باز نهاده اکثر اوقات  
بجبر آب آتش رنگ و استماع نغمه عود و چنگ مشغولی منفرد بود و چیت چو سلطان  
سران از با شد نمی رفتند پیر از سرش تیج کی، لاسی دم تگن پیر علی از دیو پذیرفت خیال  
استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانی که میرزا پیر محمد در  
ضوئخانه باطن از شراب ناب برافروخت از فروغ ناز و لذامت شمع مثال میبخت پیر علی ناپاک  
با جمعی بی یک بر کرد و سر پرده پادشاه محیط شدند و در چهار دهم به مذکورانشان زاده سعید را  
شهادت دادند و میرزا سعیدی احمد میرک در شیرخان از حدوث این واقعه آگاه شده  
ترسان گشت و بان بادوزان بجانب هراة پشته رفت و کیفیت جرات پیر علی را  
بعض فاقانی رسانیده از آن خبرانده ایوه بخاطر سر او در راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن  
صوفی ترخان و امیر نوشیر و از همراه میرزا سعیدی احمد کرده بصوب بلخ روان ساخت اینجاست  
که نفس نفس از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زاده در اطراف دیار خراسان  
راخت و اگر خاندان پیر در آن سمر با جمعی مشغول باشند و در کشته شدن او چشم پیر  
چون میرزا عسکر در مملکت جرجان نوای استیلا پرا فرماشت فوجی از ابطال رجال با جانب  
ری فرستاد تا در هراة خانه دار معمول را که در مملکت با عسکر ق میرزا ابابکر بودند کوجا رسیده  
باز در آن آوردند و بان واسطه مکت میرزا عسکر تصافت گرفت خیال استقلال  
از پهلش سر بریزد و مقارن آنحال شیخ حسن محبت با جمعی از ملاذمان امیر شاهک از خراسان

تعلق با میرزاده البغیک گرفت و عیان باره جهان نورد بصوب خراسان منعطف گشته  
در نیم ذی حجه مانند روح در بدن و بان در تن بر اسلطنه هراته درآمد و مقارن آنحال جهانگیر  
و بعضی از امرای بلند مرتبت یانگی شده بجزای اعمال خود رسیدند چنین اینمقال آنکه در آنسال  
خواجہ بیات الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت  
کرده دفتر ی مرتب ساخت و آنچه از باب منصب از مهر مقرر گشت بود در بنام ایشان  
جمع کرد بلکه هر گاهی را که بی وجوبی را حسر منی و دانگی در ادنیاری اعتبار نموده چون اجناس در آن  
اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرایگان بردند که چون دفتر بعضی صاحب تاج و افسر رسد  
آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند تبصیر بایشان حواله خواهد شد و امیر جهانگلک ملکت  
که از قوم قوچین بود مدت مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت عاقانی بمنینند  
با اتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و بهلول سائیمور  
سلطان یازید و عثمان و نذک با یکدیگر عهد کرده یانگی شدند و بیک گاه از شهر بیرون  
رفتند و بروج النک بسید زند و خاقان رسیدند فی الحال با بی طعن اکتساب در رکاب  
آورده امیر مضراب بیشتر مخالفان رسیده جنگ عظیم کرده در خم خورد و چون تمامی خبرهای یون  
فان را باقبال در رضای بسرخ النک کبتر امیر جهانگلک و اتباع از آب کار و بار گشته  
آب را حصار ساختند و آنحضرت در نظرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر  
پناه بوق بوق بکب عالی بوستند و میان رسیدند هر یک بطرفی جستند سعادت  
باشق و ت برادرش احمد آقچوقا از ادا شدند و جهانگلک و نذک را امیر حسن و خاقان  
بست آورده بند بر پا بجانب هراته فرستاد و ایشان در چهل دختران گشته گشته  
حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل پسر میرزا رستم با یصغمان رفتند و سلطان یازید  
در حاکم گرفتار شده بتفاعت میرزا ابراهیم نجابت یافت گفتار در رسیدند  
بعضی از خواجگان عسری و آذربایکان و نذک را در حاکم رسانیدند و در آنوقت  
یوسف ترکمان چنانکه از ضمن وقایع پورش هفت ساله صاحب تران مستغاد میکند  
و سلطان احمد جلالت و امیر قرا یوسف در وقت توجبه آنحضرت بجانب روم روی بصر آوردند

در آن ایام که خاقان کردن اقتسام در قبه الاسلام رایت شمت بر افراخت بر توالتفات  
بر تعمیر فرمودند و آن که از زمان طفن سر یافتن امیر تیمور کورگان بر امیر حسین تا انعامت خراب و  
ویران بینه انداخت و باندک زمانی انحصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت  
بلخ را بجزیرا بر محمد عنایت مسترد نمود و رایات عالیات بجانب هرات معاودت نمود  
و بر علی نوبت دیگر سپاهی فراهم کشیده بقیه الاسلام بلخ فرامید باز از صدقات سپاه  
طفن انجام منهدم کرد و در آنجا که زیر جمعی از کلاستران ملاذمانش با هم گفتند که تا کی این ملک بگرام  
سردار ما خواهد بود و بواسطه کثرت احوار و شبکیه و مخالفت با صاحب بلخ و سریر  
تفرقه و تشویش با ما خواهد بود انگاه با اتفاق سرداران سرد قتر اهل شقاق را از بدن جدا  
ساخته بدار السلطنه هرات فرستادند و مطلق را از انوع لغز و پویشانی نجات دادند  
و در آن وقت خاقان بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا  
نست سرین روان اوان که مرکب نصرت نشان از قبه الاسلام بلخ فرین نصرت  
و تائب بدار السلطنه هرات رسید قاصدی بلخ فرستاد الخ نیک آمده بموقف عرض رسانید  
که پرک باریک بلخ را بجزیرا و با شن بلخی و در هم کشیده باز نذران شتافته است  
و شمس الدین علی محمد خاقان که قوال قلعه استرآباد است در مضیق محاصره و معرض خطر افتاده  
بنا بر آن خاقان سعید ابو الفتح ابراهیم سلطان را در بدار السلطنه هرات بکومت گذاشت  
و در سیزدهم جمادی الاخره در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا  
و در منزل شبرق بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا  
شرف ملازمت در یافت و پیشکش کشید بچون موضع خواج عمر از وصول خبر بفرقه  
اثر غیرت فلک انظر شد بوسلم در اوج قتر الزمان در آن اوجه عرض داشت که بر یک پادشاه  
از استماع توجه مرکب بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا و در آنجا که خاقان بلخ را بجزیرا  
خاقان عالیجا و برار الفتح استرآباد فرامید و از مسکن در باز نذران شتاق نمود  
و سید عزالدین هزاره بر بی کسبمان اقبال کشیان شتافته انتقامت بسیار یافت  
و خط دامغان بسلیور خالی بن سید مستوره خصال مقرر شد و اهل التذویلیت استرآباد



باین کیفیت نقضی است در امر سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نماید پادشاه  
چو اب واد که ترا که در کمال تهور بی باکتند و دست از زبان بسته فدائی دارند  
مناسبیت کسی از عقب ایشان شتاب بگذارید تا بوطن خود روند و قزاق یوسف  
از حدود مصر در کنار فرات در صد و هشتاد موضع با کواتر الا ان قزاق که سپه راه بروی گرفتند  
مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی معارک ظفر یافت چون بریار بگرد آمد میان او و ملک شمس  
الدین اختلاط و تعلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قزاق یوسف را بجمال نکاح در  
آورد و امیر ترایوسف با غوای ملک شمس الدین شکر بگوید و سلطانی کشیده  
دواب و مواشی و اموالی و انعالی اولات بجز رویت غارت و تاراج پاک ساخت  
و تمامی این را الواس ترا که بی بختند و قلعه او نیک را تحت تصرف در آورد و اما سلطان احمد  
بعد از رفتن قزاق یوسف در مصر از نظر اعتبار ساز شد و چون انقب در ایلیق و استعداد داشت  
نیست قزاق یوسف از آن مملکت بیرون رود و کینک پوشی کشته با هم و روی چند از مخالفین  
روی تو بوشام نهاد و از آنجا بگریز رفت و از دیار بگریز شتافت و در کوشش نشست  
در سر راه با شش دفته روی در خدمت شش آغاز گفتگو کرده او از راه وصول سلطان احمد در عراق  
عرب شیوع یافت و چندان اراجیف پیدا شد که قلم انومع دولت بهای ایلیق را  
عجالی توقفه تا نزد آمد دست از حکومت باز داشتند روی با روی میزرا غنیمت آورد  
بعد از کیفیت لوز رفتن دولتخواه بر سلطان بوطن مالوم شتافتند و بگریز بگریز دولت  
نشست و در او انیسر ستمان و غنائم یکدیگر میرزا ابابکر بی غنیمت و انصافان استعداد داشت  
و امیر شیخ ابراهیم شمس با بی تیر بر آمده هست بر دفع اهل ظلم کاشت سلطان احمد  
کرده اینچو از لوز با شش ابراست و احشام ترا که فراهم آورد و متوجه تیر بگریز کشتند تا این خبر در محرم  
سنتق و غنائم با سمع امیر شیخ ابراهیم رسید و بر سبیل انیسر دست با مرادار کاین دولت  
خود گفت که از زبان بجان الهامی شتافتند و از آن تخشاکه انابا و بعد از سلطان احمد بوده و باین  
نسبت بدین فاندان بوسه طسرتی مودت و اتحاد مسلک میدادند همیشه ایم تیاران  
هستند از دلان عیسرین در حایا که ترا که بجم و باعث آمدن تا بفریب ستمان بود اکنون که

و چون در آن زمان ملک سنسرخ به صاحبقران بخت بد مرتبت دم از محبت و مودت میزد و هر دو را  
گرفت نه هر یکی در بر دیگری از بر و جفتی مقتدی که دانید اما ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی آمد و در آن چهار  
تیر ایستادند و پیری متولد گشت و سلطان این پسر را در دامن خود گرفت و بفرزند زنی قبول  
کرد و نزد خود نگاهداشت و در آن ایام میان سلطان احمد و تتر ایوسف عهد و پیمان واقع شد  
که اگر از قیام نجات یابند و بار دیگر بر دولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده عین دوستی  
سلطان احمد داشته باشد و امیر تتر ایوسف در تبریز حکومت نمایند بعد از آن تتر ایوسف  
شبی در واقعه دید که امیر تیمور که در آن گشتی که در اصباح داشت یکی را از آن گشت  
بیرون آورده در آن گشت وی کرد و صبح رویار با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان گفت  
حکومت قطری از اقطار ممالک صاحبقرانی متعلق تو خواهد شد ~~آن~~ چون خبده گاه  
آن دو پادشاه در مجلس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمهر رسید ملک فرخ ایشان را  
منظور نظر تربیت کرد انبند و مقرر فرمود که هر یک پانصد کس نگاه دارند و مایحتاج هزار کس را  
از اسب و سلاح و زلف و بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد خبر بستگان  
و شاگرد پشکان کسی در مصر نبود لاجرم از آنچه از مصر بیان گرفت بدیشان داد اما از توابع  
تتر ایوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و با بلفند کس خبر کامل ساخت و هر روز  
که سوار میشد اجماعت در رعایت آراستگی ظاهر و متشنس می نمودند و از آن جهت شکوه ترا که دو خاطر  
مصریان افزوده در آن آن روزی پادشاه مصر با خواص امرابیدان جوکان بازی خرامیده  
تتر ایوسف با ملازمان خویش در مقام معارصه ملک سنسرخ در آمده امرای مصر را  
مبالغه تر کمان در اظهار جلالت موافق مزاج نیفتاد و نوکران تتر ایوسف را گفتند بیاده  
شده میدان از سنگریزه پاک سازند ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و تتر ایوسف  
توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب تا با این ولایت  
آمده ایم پادشاه در باره ما عنایت در بیخ نداشت اکنون بر حضرت متوجه دیار خویش میگردیم  
و عنان گیران داده با ملازمان از مسیذان بیرون رفت و در ساعت بوساق خود شتافته  
عباس و اطفال را همراه گردانیده روی بیار کرد و او را در مصر بعضی رسانیدند که بیرون رفتن اینچنین

مرز قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر سنه تسع و ثمان مایه امیر بطام جهانگیر بخدا متشکرت  
و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین سرداران پلاذمت مبارکت نمودند و او با همس  
بوج احسن معاش نمود و وضع و مشرفیت را علی اختلاف مراتبم رعایت فرمود  
مخارج میرزا ابابکر بیشتر از پیشتر گمان و کشته شدن میرزا میرانشاه چون میرزا  
ابابکر تیریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت از ولایت بهمان دورگزین و تیزوین سپاهی  
جلاوت آن در هم کشیده بعزم انتقام متوجه تیریز گشت و امیر ترایوسف با اتفاق  
بطام جهانگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان متفق شده متوجه مقابله و مقاتله  
بتاریخ پست و چهارم ذی قعدة سنه تسع و ثمان مایه در منزل سردار و تقاتلی فریقین روی نمود  
و از هر دو طرف انظار و جوانان و قتل ادا گشته و در آن روز کار تمام در میدان بچار  
همانند و کشت از جانب قراویوسف امیر بطام بسپاه میرزا ابابکر تاخته و کس را ناچار  
ساخت و بر سر و پیرام بیک و جلال الدین نیز جمعی را زخم داد که در آنجا تیر انداختند و میرزا ابابکر  
چون جلاوت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر کرد و پیچید اهو و بچیر آورد و میدان تاخت  
و جلال الدین را از نسبت زین بر روی زمین انداخت و تیر انداخت و کشته شد و بدین جهت  
و هر دو شک در هم آمیخته و تیریز تا دامن سردار و در آن کشت خون سپاهی بود و در آن  
کشت و میرزا ابابکر بیک و بچیرش یاد کار شاه و ابابکر انقضای ترایوسف نمودند  
از پیش برداشته از عقب ایشان عیان بازگشتند و تیر انداختند که در هر طرف  
اما در غیبت او ترانگه تولد سپاه و آنکه چون بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود و در شکسته  
علام ترکانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زده بود و از آسیب در آن تاخت و جلاوت و سلاطین  
صرف نموده سر شاهزاده با از زمین جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از آنکه ساعت بخوابی  
باز عقب بپرک بازگشته از سپاه بود متفکری در موه که غریب است برم عیان بودی فرار  
کردانید و امیر ترایوسف نفع و نفع را ختم مایه قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص  
فرمود که اگر او را زنده نزد من آوردی بعت در امکان ترار عایت میگردم در روی پشیمان  
میرزا ابابکر که در دست شکر بانش سپیر شده بودند پیش خوانین خویش فرستاده در کثیف

مخاطبه متوجه قانده بود شده مناسب آنست که ما نیز بر لاینکه خود و بیم و خاطر بر بخیزد قرار یافته  
ایستخبر ابراهیم روی بولایت شیروان آورد و در او استخبر همان ماه سلطان احمد در دارالتسلطه  
تبریز بود که در تبریز بایل مشهوره الین بسته اظهار شرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون  
سلطان احمد کتبت غمیت کشیده در کم و سرد روزگار شنیده ترک بعضی از اطوار نا بهنجار  
که کرده باشد در اصلاحات غیر باطوار خود راه نراه بود و در تبریز باطوار عیش گشته روزه اکثر اوقات بکوت  
قازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام مینمود و با سبب تمام از او اخیان ملک بجانب تبریز با بکر  
مایل شدند و بعد از آن بدین میرزا ابابکر با مقدماتی که در راه بودیم پوسته بعزم گستر روی به تبریز  
اورد و سلطان از قدم شاهزاده خبر یافت رعب و هراسن بخود راه داده و وی بصوب  
بعد از آنها و چون در انسال نوانب فراوان به تبریز بیان رسید بود و علت طاعون روی نمود  
مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در پستم ریح الاول بر آن بلده در آمده همگس را نپذیرد لاجرم  
اطوار عدل بود او کرده استقامت نامها باطراف اجازت داشت و حکم فرمود  
که هیچ اشرفه به هیچ وجه متصرفین رعایا کرد و در آن اثنا چون امیر قرا یوسف قلعه را  
از دست نولد و لایم انتزاع نموده بسیاری از ترکه پیش او جمع آمده بودند و مال فراوان داشتند  
خاطر بر جویند قرا یوسف را که در راه بود متوجه آنجا نسیب شد و بعد از عاقبتی در یقین  
سه روز متعاقب بنین آنجا بنین مقابله و مقاتله در ای نمود و در در سیم میرزا ابابکر بی سبی  
ظاهر تقدم در وادی گشتند و آنها در ترکه غنمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند عثمان  
باز گشتید و سبزه او بر چه آنجا یافتند فارست که در نزد تبریز رفتند آنجا نیز دست بتاراج  
بر آوردند و چون شیخ عباس با جمعی از تبار و ملا مشهر که نخته بودند سر مو و تا در صحرای تشی  
بسیار از آن گشتند و مردم تبریز ابابکر اشهاد داده پنداشتند که ترکه تنها میشی ایشان  
آمده اند و بنا بر این علی الصالح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن  
امیر قرا یوسف به بخوان آمد و خواججه سیدی کچی که غلامشده فاندان مشایخ عالیشان بود  
نزد او رفته از بلیاتی که در آن زمان به تبریز بیان رسیده بود و شمه بعرض رسانیده و دروغه  
و استقامت نامیرستانه مفضی المرام مراجعت نمود و امیر قرا یوسف از مستان درواجی

ملک سمنان امیر تیمور کورکان میرزا پیر محمد بن عیسی شیخ بردار الملک شیراز استیلا داشت  
و برادرش میرزا ارستم و از اصفهان کایت میهن و نزد برادر دیگرش میرزا اسکن در دره امان  
و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از وقت دیدم مشورت بنا به است آنکه  
والده اش ملکت آقا بنت خضر خواجه اعلان در سلک خواتین خاقان سعید منتظم بود  
خطب و سکه باسم شایخ میرزا کردانید و همه اعداء این نیکو خدمتی ایچی بجز اسان فرستاد  
و این بیت در عرصه داشت مندرج ساخت است همه بندگانیم شایخ پرست  
من درستم اسکندر و هر که هست حضرت خاقان سعید فرستاده را زوارش بسیار نمود  
رضت انصاف داد و در اوقات که میرزا عیسی امیر جهان شاه را بگشت و میرزا ابابکر را  
محبوس کردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیر از رفت میرزا پیر محمد عنایت  
نموده حکومت یزور را با و تفویض فرمود و مدت میان برادران طریقی یکجتهی و اتحاد  
سدوک بود تا در سنه تسع و ثمانی و با اسطه افساد مفسدان یکاکی بر یکاکی تبدیل یافت  
و میرزا پیر محمد اسکندر را کشته بند بر پایش نهاد و مصحوب یکی از معتقدان بصوب خراسان  
فرستاد و او نیز در چهارده عین بند را بگشته و از مخلصان حبه باصفهان رفت و میرزا ارستم  
مقدم جناب اسکندر برافزونی عظیم داشت هر دو برادر عازم شیراز گشته و میرزا  
پیر محمد بعد دم مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امر او غوینیا ترا برسم منقلای از پیش روانه  
و این نبراد صیت نمود که گذرهای آبی را که بین ایجابین عامل شده نیکو محافظت نمایند و چون  
اصفهانیان بکن آب رسیدند و محال که در اصفهان و دیدند در بجز چیرت مضطرب گردیدند  
آنرا امر در بهانش که از چشم سحاب اشک ریزان بود و میرزا اسکندر از گذر  
مجهول گذشت و محافظان گذر را از عبور او خبر یافتند عنان تا نگ از دست دادند و روی  
شیراز آوردند و به میرزا پیر محمد چوسته در شهر متخضن شدند و میرزا ارستم و اسکندر  
شیراز را در میان گرفت زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند  
که در شهر تیسر بپریت که میرات فارس را غارتیده عنان بصوب اصفهان  
انصاف دادند و در سنه عشر و ثمانی میرزا پیر محمد شکر که مانرا جمع ساخته به نرم رزم میرزا ارستم

خدمت جانی داد و اشارت کرد تا میرزا شاهزاده سعید در این پیش رو بیایند و باین سبب  
در حال کسوف و قمر که بعد از زیدتی شمس الدین پوزی استخوان او را با و در این شهر بوده در قریه  
انحصار کسوف در آنجا کرده اند حکم شد که سعید الحیدر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر  
میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر میرزا ابوبکر  
بای در وادی شهباز و عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر  
زید کوی برلاس که بفرمان امیر تیمور کورگان مدتی مدیر حکومت آن مملکت تعلق با و میداشت وفات  
شده بود پیش از سلطان اولیس آنجا ایالت مینمود چون سلطان اولیس از قریه  
وصول شاهزاده واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابوبکر کرمان  
در آمد سلطان اولیس را با پادشاهان استقلال یافت تا نوره رشک در باطن او شعده زده  
قد استیصال نهال او نمود سلطان اولیس نیز اخذ وقتید شاهزاده را با خود و محضر کرد و امید  
در او حسرت روز طبل جنگ فرو کوفت قصر ابوبکر را احاطه کرد مصححان در میان افتاده مهم  
بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابوبکر نکنند و او از شهر بیرون رفت  
بی آنکه در آن روزی نماید بکلی و بگزید و نگاه میرزا ابوبکر از کرمان بسیتان شتافت و میان او  
و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه اتحاد پیدا کرده این معنی موجب آن شد که خان سعید  
شکر بفرستد و سیتان کشید و اولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر کرد ایند  
و میرزا ابوبکر بار دیگر عنان بصورت کرمان تا فته در عشر مجادی الاخر سنه احدى عشر و ثمانی  
خطه بم مخیم او شد و سلطان اولیس ازین خبر در بحر حیرت افتاده مقارن آنحال شکری  
که بجانب کرمان فرستاد و بدو در رسیدند لاجرم مستطهر گشته در چهارم رجب بجانب  
در حرکت آمد و میان او و میرزا ابوبکر چند کت محاربه دست داد و گاهی میرزا ابوبکر بدین بیکر  
فتح و ظفر سرد گشت و اجماعا سلطان اولیس را صورت نصرت روی نمود  
و در نوبت آخر شاهزاده شکست فاش یافته زخم کاری خورده ازین دار طال فانی  
سرای جاودانی رخت بست که حکم والیه ترجمون گفتار روز تبیان ششم از احوال میرزا  
سعید میرزا استم امیر سعید بعد از فوت جد در همین فوت صاحب تران

سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرستاد و آورد و کیفیت حال نجاران  
سعید عرض داشت کرد آنحضرت - از غایت کرمیت در باب سفارشش میرزا اسکندر  
میرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاد و پیغام داد که رعیت را به میرزا  
اسکندر تسلیم کرده اورا مطلق العنان گردان و بعد از وصول ان نوشته میرزا اسکندر  
عازم فارس گشته در نماز شام بیست و ششم رمضان سنه احدى عشر و ثمانه پاره  
بشیر از در آمد و میرزا پیر محمد از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشید و همان ساعت  
طلبیده انقدر لطف و مرحمت نمود که خاطر خطیرش مطمئن گردید ذکر کشته شدن میرزا  
پیر محمد بشیر عذر رسیدن شریعت در و پیوسته میرزا اسکندر بجای بر در در  
شهر سنه اثنی عشر و ثمانه پاره میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر  
را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو جا رسید حسین شریعت دار که پسر القعات ان  
پادشاه پسندیده الطوار از مرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده از غایت شقاوت جمعی از  
اهل شرارت را با خود متفق ساخت نمیشی پیرامن حسن گاه میرزا پیر محمد را فرود گرفت  
و اینجای را شربت شهادت چنانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف  
یافته علی الفور با دو رفیق راه شیر از پیش گرفت و دو شب از وطن مسافت کرده بشهر در آمد  
و هم اندوه بجانه امیر تیمور خواج که از قبل پادشاه شهید حاکم شیر از بود رفته کیفیت حال را  
باید نمود و تمامی امر او را شراف دست بیست میرزا اسکندر داد اما حسین شریعت دار بعد از آنکه  
شهادت شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواج علی را فرستاد که میرزا اسکندر  
پادشاه میدان زهر قتل بتلاک داد و حال آنکه میرزا او معنی ان باو بشیر از رفته بود پادشاه امیر عبدالصمد  
بها خوردن بطرفت یزد که نخت و باقی امر را مطیع حسین شریعت دار شدند و ان طعون بجا بشیر از  
شناخته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت و یکروز تلذذ صبح تا شام با نواختن تیر و سنگ  
و انفور و عین نار و جنگ پر و وقتند و بهنگام ظلم امرا و لشکر با ان بخت جناب اسکندر  
مایل گشته و روز دیکر آن غدار پراختن بطرفت کرمان که نخته در ان پادشاه با امیر پیر محمد که برسم  
منتهای بطرفت کرمان صحنه بدو و مراجعت نموده باز خورد و این امرا امیر صدیق اورا گرفته بشیر از آوردند

نهضت نمود و در آن اوان میرزای رستم از شهر بیرون رفتند در موضع کندهمان نشسته بودند چون  
خبر توجیه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتمندان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد  
که فاطمه رجوع دارد که قافله شیراز از برای ما تبرکات و تسوقات می آورد و ندانم بعد از آن که شیراز با  
زادگین رسیدند از جانبین تبعیدیه شکر برداشته تخت میرزای رستم لشکر فارس جلاد  
و میرزا پیر محمد باد لیران شیراز بستند و محاصره گشته هر دو سپاه در هم او یختند و نهایت  
کشش و کوشش بجفتیم رسانیدند اخرا لامر مردم اصفهان شکسته گشتند و میرزای رستم  
و میرزا اسکندر روی بوادی سراسر نهاده عازم خراسان شدند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر  
اختصاص یافته سرماند که سپاهیان اصلا تعسر من مردم اصفهان نشوند و همه کس را  
در خلل آن جای دهند اصفهانیان چون این بشنودند جوق جوق رو درگاه میرزا پیر محمد آوردند  
و آن منظر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده حبس در دروغزار شهر کندهمان بنهشت  
تا الاغان سرب شدند انگاه کاشان و چربادقان و سایر توابع اصفهان را که بواسطه و با  
تا انعامت در بهم فرود دیده بودند پیش مقدم میرزا پیر محمد طاعون تکین یافت و بار دیگر  
اصفهان معور گشت و ایالت آن مملکت تعلق با میرزاده عسکری شیع گرفت و ضبط اموال  
و پو آن بخواه مطلقه اندین نظری رجوع شد و چون فاطمه خطیر میرزا پیر محمد از امان این  
امور فراغت یافت فترین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت و در آن  
پیرزاده ...  
بسیار سپید شیراز چون میرزای رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندهمان خان بصوب  
خراسان تافتند میرزای رستم اعتماد بر لطف خاقان نجف شیم کرده بد ارسلطنه  
هراة خرامید باصناف عوارف و موالط مفتح و مباهی کردید و میرزا اسکندر  
روزی چند در تبریه امجد که در میان طون و طبرس واقعست بسر برده چون زمانه خواب که  
باشای آن راز زبان بکشاید نمیشی از پیراه روی بطبرس و پنج و شیرخان نهاد و در  
حدود آنجا بخت جمعی بر روی بستند و میرزا قاید که حاکم بلخ بود بعضی دوی نهضت نمود و میرزا  
اسکندر تاب مقاومت نیارده بکنار آب امیر رفت و از آنجا بان خود افتاد و الی التو لایت



واجب آن فارس سلطان معتصم پخته و در آنجا امضا بخان و دیگر کشته تا نزدیک قول میرزا  
اسکندر را نند اما آن شهر نیم نفر است بدین علم اسکندری و وزیر هرات و احوال آن دو در آن مظفر  
روی بودی سر آرد و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر گشته  
سلطان معتصم متهم بکبار جوئی رسید و هم در کن رآب شعله زبانش فرو نشاند و با وجود  
اینحال قاضی نظام الدین احمد سعدی عصابه عصیان بر پشانی بسته ابواب اسفهان را  
بر روی میرزا اسکندر نکشاد و بنا بر آن حسد را بی بسیار در ظاهر آن بده روی نمود و در آن اثنا  
میرزا دستم بجد و در شهر رسید قاضی احمد با سرداران دارالملک عراق انجانب را  
استقبال کرده بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت  
و سفارت آنحال امرای او که بطرفت یزد رفته بودند مجامعه مشغول بودند آن بده را نسخ نمودند  
و انجانب امیر یوسف خلیل را بگومت یزد فرستاده عرصه داشت نزد فاقان سعید  
ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و انتماس کرد که از براندازان هر که اصلاح دانند  
بدینجانب فرستند تا محمد و معاون یکدیگر باشیم و آنحضرت با پی را نوازش فرموده میرزا ابابکر  
بن عسکری شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه فرمود و بوی نوشت که ما  
بمعنون هایون سینه عنندک با خیک ما ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال  
از نایبیه خسته ما شس لایحیت بدینجانب فرستادیم لائق آنکه نسبت با او لوازم اخوت  
و موافقت بجا آوری با اعتدال الفت انتظام و تقوات انجانبی بر وفق مرام سمت التیام گیرد  
و السلام فرموده محمد و معاون یوسف و شیخ علی بن محمد و شیخ ابوالفضل و شیخ محمد  
و در آنجا شیخ سید محمد امیر یوسف بعد از سفارتهای میرزا امیر شاه و فرار میرزا  
ابابکر بچاقب که قال تمامت مملکت از با چاقب تاجت تقریرت در آورده شعاعی عبدالوا  
ظاهر کرد و پسر خود پیر بدایق را پنهان کرد که سلطان احمد غلامش سلطنت آذربایجان اکتساباً  
تعلق بوی میدارد و در آن شهر زنده خوانده بر پشانی پشانی نشاند و در جمیع شهر و خود خطبه  
و کتبش موشح ساخت و فرمود که طغرای من شیر و احکام را نویسد که پیر بدایق خان  
بها در چاقب پیر یغزن ابو النصر تر یوسف بهادر سورمز و هر گاه پیر بدایق بجلوس بر آید

در سر مراد شیخ مصدق الدین سعدی یعنی از دولت و رئیس آن بگمیش را تراشیده  
در خسار مراد او را غازه کرده و کلاه دولت بر سرش نهاده و کار او را بگمیش گردانیده بان هیئت  
آن حضرت بر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که بر او رم را  
چرا گشتی جواب داد که اگر از او بقتل آوردم تو را خود بر نیامد ازین سخن نازده غضب اسکندری  
التهار ب یافت به دست خویش چشم راست حسین را از هرقه بیرون آورده فرمود تا بفر  
چاق نشود و فر اهل شقاق را هلاک ساختند و سر پرش را با مصفهان فرستادند و بدین  
چیشش را بعد از دو سه روز در آنش انداختند در این وقت که سلطان معتمد از تخت نشسته  
در این وقت که سلطان معتمد از تخت نشسته  
در آن ایام که صاحب تهران عالی کهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع  
از فارس با و راه انهر کو جانبد سلطان معتمد بجانب شام گریخت و در خلال احوال  
مذکوره از آن ولایت با ذریه باجان شتافته بطریق عین سعادت امیر تر اوسف گشت  
و بعد از چند روز که در تبریز معیش و نشاط اوقات گذرانید با اتفاق امیر نظام مهاگیر دولت  
قاضی احمد سعدی عازم اصفهان شد و میرزا اسماعیل شیخ و امیر سعید بر اساس و امیر علیان  
شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر با استقبال از شهر بیرون آمدند با بی کزدم  
در میدان نهند عنان بصوب یزد و تا نمتذذیر اگر گذار و غم آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر  
میزد و امیر فاضل از میرزا اسماعیل شیخ مفارقت اختیار کرده در قمر ز کیفیت بعرض میرزا اسکندر  
رسید و انجناب که غرمت یزد داشت پورش اصفهان را اولی دانستند عنان بر آن طرف  
تافت و امیر صدیقی و امیر گوهرش را از عقب میرزا اسماعیل شیخ و اشیاع او فرستاد و آن دو  
تلفند در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندر بان غالب آمده  
امیر علیان شاه با ایشان پوست درمیران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از در حصول  
میرزا اسکندر را حرکت نمودند تا از خاقان سعید در خدمت طلبیده متوجه اصفهان کردند تا چون  
میرزا اسکندر نزدیک اصفهان رسید سلطان معتمد موکب اسکندر را استقبال نمود  
در موضع اشکاه آن دو سینه کینه خواه بهم رسیدند و آنش حرب اشتغال یافتند بعضی از این

دارالسلام بعد از انعطاف داد و بعد از وصول بمقصد اولیسن را گرفت آن خدایا  
بقتل رسانید و در زمان امیر قراپوسه وزیر نیرز شاق کرده در او اهل بهادر بنا بر عین  
امیر ترخان بودایت آذربایجان و استقامت و دلپرستی که حاکم آنجا بود و در آنجا نسیب نویسه  
منزومه پسر خود شاه مجاز را در آذربایجان قائم مقام ساخت سلطان احمد فرصت غنمت  
دانه با ساه ابنوه و شکر کردن شکوه در محرم سنه ثلث عشر و ثمانیاه از بغداد و متوجه  
تبریز گشت و شاه محمد نجوی که بخت سلطان احمد در عشره ربيع الاول بجل و شمت هر چه تا متر  
بدار آمد و تبریز در آمد و امیر قراپوسه بعد از آنکه آذربایجان را بمصالحه مفتوح گردانید نائب خود  
پیر محمد را آنجا والی ساخت و خبر وصول سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت بصوب  
تبریز انعطاف داد و چون سلطان احمد معاودت او را شنید مستعد حرب و بیچار گشت  
در روز دوشنبه هشتم رجب در آنجا کشته شد و کوه بولاجی شنبه فغان بین آنجا بنیان مقابله و مقاتله صعب  
بودی نموده امیر قراپوسه غالب آمد و سلطان احمد بطرف شهر که تحت قرقمانی نادر است دو  
ضرب بزوی زد و نذر اسب بنداشت و بنام او اسلواورد کرد و گفت که بگوشت و سلطان  
از تراب بهایخ در فرستاد صبری کفشد و او را پیشانی خونی لکال بجا بخت شد و گفته  
ایم سلطان علیان این بر جالی غنمت سلطان گفت فاموشن باش و ستر مرا فاش کن  
که مردم نادری شهر بسیار اند و چو بخت شود بر دم من در اسب و آنچه خواهم از ایشان بستانم  
و تو را عایت نمودم هر کالایم در رسم بلوک بختونیم تا پیشم تیر و غالی تو بستم و از دم پر کشند  
ایم عیج را قبولی کرده بخاند فرستد حال آنکه او را عجز بود و که از خوردن غالی میگوشت و از امور مخفی  
شهر او خبر صوره و معتقد بداند و در میان نهاد و گفت صلح صبت عجز غالی دیدن کرد  
چون لدا نکار فارغ شد پیشتر گفت میان ما و یقوی مناسف بعید در میان است و از آن  
مخفی با آنجا رسید و پیشتر است که چون شب در آید انقدر مردم سلطان جمع آیند که ترا  
مجال ملاقات نماند و چنین مسیدی از دم برهن بود و منسلت است که در ساعت پیش  
امیر ترانوسه در وی و صوره واقع را بازمونده مژده کانی نیک بستانی بر را سخن عجزه  
معقول افتاده پیش امیر قراپوسه رفت و او را سلطان نشان داد و ترانوسه جمع از

ترایوسف دست او را گرفت بر تخت نشینی و خود در بانی آن بزرگانوی ادب تشییع  
و چون این خبر بلوک و حکام اطراف رسید ایچ ز با کشف و بیلاکات بر کاره قرایوسف  
از ساله اشته جدا سم تنیعت با قامت رسانیدند و میر قرایوسف قاصدی نزد سلطان  
احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطان بر براق را بفرزندی قبول نموده ما آن فرزند  
عزیز را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام شکرگشی و دفع شر معانده ان کمر اجتهاد بر میان  
بستیم تا بر رای عالی واضح باشد سلطان ایچ قرایوسف را نوازش کرده جهت بر براق  
اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاهی میان سلطان احمد و قرایوسف سعادت بیانی اتحاد  
مستحکم بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت سبب مخالفت آن شد  
که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند کجاست یافته با ذریه باجان بخت  
وامیر قرایوسف روزی چند او را منظر نظر رعایت گردانید و امر الامرا مزه داد که پیش  
بر رود و علاء الدوله بنا بر آنکه خیال فضولی در سرداشت از راه بازگشته در وقتی که قرایوسف  
در غوی به بخرنیزه آمد طالبان از اهل شرارت راجع آردند و امیر شترایوسف این خبر شنیده  
کس فرستاد تا با حاجی کوچیک را که بر ارک از قبل وی حاکم تهریز بود علاء الدوله را گرفتند و در قلع  
عادل جو معتقد گردانید و چون این خبر سلطان احمد رسید بیج و بار روی بیغنه او را مستحکم  
ساخته قاصدان نزد شترایوسف و بر براق فرستاده پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج  
و شدت حراره هوای عیش او بهار آینه در سبلاق بعد آن خواهیم گذرا بنیدد از قید علاء الدوله  
هیچ گفت قرایوسف از آن پیغام و عدم التعمات در باب علاء الدوله متاثر شده  
چندان توجه ایچان سلطان نکند و در نفس بیج به سبلاق التاق شتافته بصیاط انولایت  
شتغال نموده تا حدود لریمین و عادل جو ز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه  
دازد و عام تمام به سبلاق بعد آن شتافت و کما شتکان امیر بسطام جا که در انولایت بود  
بموسوم معصوم بود و بعد آن بطبع حکومت مینمود اطراف شهر را مینو تا ساخت و سلطان  
نیز در روز انقطف را محاصره کرده کاری ساخت و چون شنید که او بیس نامی در بغداد  
دعوی سمرزندی او میکنند و جمعی از ادبانش کز او در آمده اند لاجرم عنان بطریق

در حدود ترکستان غلج آورده که تشریح با و ماوراء النهر است و این چهار دروازه است  
هر اده شایع شده و اعین شرح سمرقند است و خاقان سعادت مند شیوع یافت  
در پنجم ذی قعدة سنه احدی عشر و ثمانیة رایات آفتاب اشراق از مستقر سلطنت به جانب  
بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا اعلیٰ سلطان نیز لشکرها را از سمرقند بیرون آورده  
در نواحی کش منزل گردید و آنجا خبر یافت که امیر فدایا دکن را ب جند رسیده بنا بر آن امیر هدایت داد  
و از غیث شاه را با سه هزار سوار نامزدان طرف نمود و هر دو لشکر در حدود بزرگ سیاهی یکدیگر  
دیدند و چیزی در روز برابر هم نشستند و امرای ایلغار از خلیل سلطان کوک طلبیده شاهزاده  
جلالیت شعار با چهار سوار به جانب بیرون شدند و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد  
خدا چه از قرب وصول شاهزاده نگاه گشته شبی مانند و بجانب شیراز روانه شده روز  
یکم نماز پیشین نیز از خلیل رسید و آنش غریب مشتعل گردید و بهر قندیان شکست یافته  
خلیل سلطان پناه بقلعه ویرانه شیراز پرده قد ایادی احوال حصار را گرفته برینا هزاره مستولی  
و پیشانیها نوشته اند و این بود که مهر کند و بهر حال میخواست میفرستاد تا آنجا که در النهر  
تفرقتش و در آمد و گرفتاری خلیل سلطان در سینه هم ذی قعدة سنه مذکوره روی نمود  
و خاقان سعید در بیلاق بادغیس این خبر شنود و در سیم ماه مذکور اعلام منصور به جانب  
بهنظت نمود و در ششم ذی حج کنه را به معرکه طاعت کتب گشته امیر شیخ محمد الدین که  
در سمرقند بود به نواخواهی حضرت پادشاه محمد از آنجا بسانید و خدایه اولاد عقب او ایلغار  
کرده نزدش را متفرق گردانید و موکب شاه ترمی بغیر و ذی و خرمی بلندی چون گذشته  
بیترا میرک احمد میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شاه او مان بود و بلاذمنت مبادرت  
نمودند و بجا طفت خسروانه سرا فرزند گشتند و چون بهای خوار از غبار موکب بظفر شاه  
غیر از آن گشت این خبر شیوع یافت که خدایا دکن بجانب مغولستان که بخت خلیل سلطان را  
مقتدر همراه برده و در سیم ذی حج سمرقند از زمین نزول خاقان سعادت مند فرودس  
مانند گشت و میرزا احمد هاکمیر و در باب عمائم اصاغروا غلج شرف بساطیوس دریافت  
بنوازش و التفات پادشاهانه سزا تقاضا در نباتات با وج سحر الوابت رسانیدند

معتمدان خود ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و بجای کهنه در برش کرده  
و طاقیت پاره بر سرش نهاده بیارگاه آوردند و پیرایوسف تبعطیم جناب سلطان  
برخواست و او را پهلوی خود نشاندند و سخنان دشت آواز نهاد و بر بعضی بنیان عهد و پیمان  
سست او را اطاعت نمودند و نگاه پادشاهی را که سرگردون کرد آن منسوخ نمودند و  
از پهلوی خویش بعضی فرستاده و از روی منزل پادشاه او را منسوخ نمودند تا بخط خویش  
در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیردق خان نشانی باب رز نوشت و منشوری  
دیگر تسلیم کرد که حکومت بغداد تعلق به شاه محمد میراد شاه محمد از آن مجلس روی پادشاه  
نهاد و پیرایوسف میخواست که بجان سلطان احمد تبریز رساند اما امرای بغداد  
در باب اهدام قصر حیات جناب سلطان مبالغه کردند و سلطان تبریز پیرایوسف نیز تامل امر  
انداختن شده و سببش سلطان احمد تبریز شیخ علی بود و خواجه جعفر تبریزی و جمعی دیگر  
از سالکان طریقت خونریزی او را بجهت هلاک ساختند و در پای بر او رس سلطان حسین  
که بشهر غزنی گشته بودند و در فن کردند بعضی از آن روزان سلطان احمد که در معرکه  
اسیر شده بودند و قتل بر او که در قلعت عامل بود و مقتول شد و روزی که را نیدمانش شربت  
جشیدند که چون خبر شهادت سلطان احمد در راه شویع یافت شایخ  
میرزا خواجه عیند القادر که از کوه رگستان آمده و نهاد حضرت سلطان پسر برده بود و مخاطب  
ساخته گفت برای دوست خود چو کشته زنجیر این در باغی در سلک زخم کشیده بعضی رسانید  
بنی عبد القادر و نیزه مردم فولان از آن پادشاه سپهر نیست دست سینه و گان مهر چیز  
سرور پیراناکاه تاریخ مذکرات کشت نقد تبریز اما شاه محمد پیرایوسف چون به بغداد  
رسید اولاد صفار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و او آواز محاصره کرده بعد از کمال زینم  
مصوران در کشتی نشسته بگریخته و شاه محمد ولادت اسلام را گرفته بر قامت عراق عرب  
ستوی کشت خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیراناکاه پیرایوسف را در کشتی خود رسانید  
و در کشتی خود در خلال احوال گذشته افسوس اقبال میرزا خلیل روی  
سپردن احوال نهاد و حیان لجناب و فدای ایدام حسین مخالفت اتفاق افتاد و خداوند او را

که در آنجا بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاهی ملک را با جمعی از سرداران  
روان ساخت و بنفس نفیس رایت نذر <sup>هملک</sup> آیت بطرف سمرقند برافراخت و امر شاهی  
قلعه را محاصره نموده خلیل سلطان به امر ایچام داد که راه مرغوبه را تا آشکارا از چهار بیرون آمده بخلافت  
شاه خیزار و امیر شاهی ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی شد و درین اثنا  
چنان بوضع پوست که امیر شیخ نورالدین خیالی عصیان دارد بنا بران خاقان عالی شان <sup>تطلب</sup> مولانا  
الدین قرومی و امیر توکل قرقر پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که چه سبب از ظلمت  
تجدید و مشار الیهما با دوی ملاقات نموده این جواب شنودند که التفات خاقانی در باره  
من بسیار است و از تقصیری که تا غایت از من صدور یافتہ انفعال دارم متمسک الیک  
عالم تکلیف خدمت نفرمایند تا هر گاه رایات ظفر پناه از ما و راه النهر معاودت نماید بستان  
اقبال شیان شتابم و مقارن انحال خلیل سلطان اذان قلعه بایان آمده با امیر شیخ نورالدین  
پوست و مولانا قلب الدین و توکل بازگشته سخن با امیر شیخ نورالدین را بعرض رسانیدند و خاقان  
بعد از استماع این کلمات عنان غمیت بد آنجانب معطوف ساخت و در آقسولات نوک  
تدبیر خلیل سلطان کجی کا نام آمده در باب اخلاص و نیاز مندی شاهزاده کلمات چند  
معروض داشت مشمول الطاف بیکران مراجعت نمود و خلیل سلطان باری کجی کار فرستاد  
که با خاقان سعید عهد دهمان در میان آورده و هر کس را از نوینیان صلاح دانند بفرستند  
تا بخدمت شتابم خاقان سعید در حضور قسم یاد کرد که مدتی احوال قسد جان نسرزند  
خلیل سلطان نکتم و ادرا معزز و محترم کرد انم امیر شاهی ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر  
علیک که کلماتش را مصحوب کجی کار روان ساخت تا شاهزاده را بپای سر بر اعلی آورند  
و چون امر آنزد یک اترار رسیدند که معسر خلیل سلطان و شیخ نورالدین بود امیر شاهی  
در کن راب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه با ترار شتابتند و امیر ز اخلیل سلطان را  
بعنایت خسر وانه امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسر قطع راب مراجعت نمودند  
و در موضع اورق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حرفت مجلس انس و طیس  
بساط قرب شد انگاه خاقان مجاهد عنان بکیران بصوب ایران انعطاف داده ایالت

دورین اشنا و لدبیان ترخان بموجب دست مان نزد امیر خدایداد رفت و او را نصیحت کرده  
بعضی ملازمت رساند خدایداد جواب داد که مرزا در مشن که مزاج اشرف فاقانی متوجه تربیت  
در رعایت نیت اما ظاهر امیر شیخ نورالدین انفا کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت که من صمیم القلب  
القلب کما اخلاص بر میان بخدمت باید که اورا مقتصد بر پنجانب فرستد فاقان سعید  
از استماع این جواب و دور از صواب بر اشفه در محترم سنده اشعی عشر و ثمانه قرین دولت  
واقبال بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیرشاهک و امیر علی  
ترخان بر رسم منقلای از پیش روان ساخت دورین اشنا صورتی بدیع که در خیال حکیم سلوه  
نکرده بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه خدایداد حسینی از محمد خان پادشاه مغولستان طلب  
کرده بود و او برادر خود شمع جهانرا معاوضت نامزد و نسو بود چون خدایداد از قریب و وصول  
شمع جهان خبر یافت باضارت جراج امید و آگشته استقبال بشیافت و بعد از آنکه  
بین اجدابین ملاقات است واقع شد شمع جهان با خواص و معتربان مشورت نمود گفت  
خدایداد مرد حق دانشناس پوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تمویز  
کو رکمان در باره او بوقوع انجامیده طسیرین کفران نعمت مسلو که اشته با ولادش  
این نوع سلوک میکند انگاه فاطمه بر قتل او قرار داده بشعل شمع نیز نوزمن جیاش در  
بسوخت و میر بخش را از بدن جدا کرده نزد امیرشاهک فرستاد و مشارالیه با سایر امیرهای  
منقلای مراجعت نموده سر خدایداد بر سر برش انداد و دراک در شاهزاده بسیر میباردند  
مایون رسانیدند و بنوارش بکوان اختصار من یافتند بعد از آن امیر شیخ نورالدین عرفه و  
و که مغولان بزرگستان در آمد و خرابی میکند اگر حکم مایون نفا و یا بدو انجامش تا دفع بشود  
شاهزادش نهاد همت کرد و انتم فاقان سعید را اجازت داده مقرر نمود بیجا و معاین  
اجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن شمس شیخ را منظور نظر اشفاق گزیده  
ت ولایت اوزجبه فرستاد و نگردد و چون رسید فقیان سعیدان بدو روی فاقان سعید  
تولایت بویست نمود و در محبت سعید فقیان سعید فقیان سعید فقیان سعید  
نیز و مولا با خود متفق ساخته بطرف آلمان قلعه رفت و با امیر عبدالحق ولد خدایداد



اعلام طفیر بیکو از حیون بنام زمره میرزا میر کب و امیر شاهی ملک نیز با در وی اعلیٰ بوسند  
و امیر شیخ نورالدین بخدمت جلالیه تشریف فرما در حوالی رباط آب بایم در برابر خاقان گردون  
اقتسام صحف آرای کشت و در آنجا بنیست با میر بشیر بکمان شده کارش آفرین ساخت  
الکانه و ملاوران هر دو دست بشیر و خنجر برده آغاز کردند و در نهایت ملک الملک  
اکبر نسیم فتح و طفیر بر پرچم علم خاقان داد و وزیر شیخ نورالدین بای در دادی سوار نهاد  
له پنج در و در السلطنه سمرقند بالقبال کبشاد و خاقان سعید الطائفه را که در ضبط شهر  
فایت تمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیر شاهی ملک را  
باشکر بر از عقب شیخ نورالدین فرستاد و بنفس نفیس عازم مستقر جاوه و جلال شد  
در او احتساج اول بیار السلطنه همراهی اول اجلال شتر نمود و درین مجال مدرس  
خانقاهی را که در بلده فاشره هراقه محاذی قلعه اختیار الدین واقعست بنا کرد و در آنجا زمانه  
در فایت تکلف و زحمتی نماید با تمام رسید و بعد از آن او این باغ سفید را که در میان مشرق  
و شمال هراقه است طرح نمود و در بطور اول کسب اربع عشره فاشره نماید میرزا عسکر شیخ شاد عسکر  
رسید و در سلک سارشان او کان ایتظام یافت و بعد از آن از جانب ماوراالنهر  
خبر رسید که امیر شاهی ملک از ترکستان با الی شتران بسمر قند مراجعت نمود و لما کوه  
بیکرجهت دفع شیخ نورالدین متوجه ترکستان کرده و معلوم نیست که حال کجا خواهد رسید یا بران  
مقدمه خاقان نجفیه بیخات و فدعت به بخاطر دریا مقاطع سر راه داده بجانب ماوراالنهر  
روان شد و پس از قطع مفاد و مسالک و زبیت و یکم جاری الاول سنه مذکوره از آمویه  
عبور نمود و عین کیرلین تا موضع قشقا بازگشتید و در آن مقام میرزا الیغ بیک و اشراف  
واعیان سمرقند مشرفین بساطیوس در یافته بوارش و عواطف سرافراز گشته و منزل  
کان کل معسکر باو شاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاهی ملک از ترکستان بعد از قتل  
شیخ نورالدین باجاء النهر رسید و کیفیت واقعه مذکور چنان بود که در کت آخر که امیر شاهی  
ترکستان رفعت نزدیک بلقعه صورت آنکه در آنجا این موضع کحسن امیر شیخ نورالدین بود رسید  
امیر شاهی مضطرب گشته بعضی از امرای بنامه او که نوعی سازید که میان من و امیر شاهی ملک

مملکت سمرقند و تابع و ائقی را میرزا الغ بیگ کورکان تفویض فرمود و امیر شاهیگ  
را بخدمتش بازداشت و ولایت هرات را به میرزا محمد جهانگیر میرزا محمد سلطان و او  
میرزا قیصر را بخدمت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و در ایات ظفر ایات در طی مسافت  
مرعت نموده بتاریخ شانزدهم شعبان سنه اثنی عشر و ثمانه کامیاب و کامران بستقر  
دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا اخیل سلطان را مرتب  
داشتند امیر حمزه قوتو تو و بیگ بولاد و خضر آسی و صدر حسین و خواجگی را با قرب ده مدار  
سوار از لشکر جوار ملازم شاهزاده گردانید و سرمود که بمرآق عجم رفته از کامران  
بمیرزا امیر شاه و میرزا عسر میداشته آنچه تواند در خیرت شکر کشید و میرزا اخیل اطاعت  
فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی قعدة سنه مذکوره بدان جانب نهضت نمود و در  
فانان سعید مملکت سمرقند را به میرزا الغ بیگ اوزانی داشت و امیر غیاث الدین شاهلک را  
در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس بصوب هرات مراجعت فرمود و امیر شیخ نورالدین  
از غایت خشم و کین لشکر کتار او را هم کشیده متوجه سمرقند گردید و امیر شاهلک را از شهر  
بیرون رفتن بمقابلت هم آمدند و شاهزاده انهم یافت و خود داد کوه اله فرساق که در میان کش  
و سمرقند است حکم کرد و امیر و فادار بخت امیر شیخ نورالدین که فادار شد و مقتدر گردید و جانب  
امارتبایی کجیال در آمدن شهر روز جمعه بیستم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانه بدر و ازده شیخ زاده  
شتافت و چون اکار سمرقند خواج عمام الدین و خواج عبدالاول و قاضی صلاح الدین  
و اولاد شیخ زاده ساغری ان بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نورالدین  
بخدمت یاس و سرمان مراجعت نمود و تبر در رفتن حاکم هرات میرزا محمد جهانگیر را برود و افسوس  
با خود بیتی گردانید و امیر و فادار را بقتل رسانیدند و حضرت فانان سعید میرزا ابابستقر  
بگنجینه هرات بازداشت و در چهارم محرم سنه ثلث عشر و ثمانه بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود  
و بعد از طی منازل و مراحل بگذر کلف رسید و میرزا الغ بیگ کورکان که در ان مقام انتظار  
وصول سبک هایون یکشید سعادت دستبوس مشرف گردید و در روز جمعه هفتم صفر

بهره‌اش چون دید که کوهک رسید بوجبت و پیکر بی‌شمار میر شیخ نورالدین را بر خاک  
مالت انداخت و اینچنین امری بر وی بقور شد و مله ت خاقان سعید در وی نمود و امیر شاهک  
بهرت ذوق را ز او شنید بسیار نموده انعامات فراوان بر سر او و دستکام و مقضی المرام  
بازگشته بشرف بلاذمت خاقان و انشکر کمات استعاریافت و پرتو عنایت  
و التفات خسروانه بر وجات او پیش یافت و در میان دوستانش طوفان  
درست آورد و در شهر چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امر نورالدین و انتظام مهم ترکستان  
و ماوراء النهر فرغ شد امیر شاهک را لازم موکب همایون گردانیده روی توجه مستقر  
سپه سلطنت روزان نزد او آورد و بعد از وصول ببلده فاحشانه همراه مهد علیا تومان افانکه  
بعد از فوت سعید بن معتمد بجای آنکس امیر شیخ نورالدین در آمده بود بدار السلطنه رسید  
و خاقان سعید شرایطی را در احترام بجای آورده قصبه کوسوی را سیورغال او گردانید  
و آثار خیرات آن با نومی عطشی با عنایت در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذی قعدة سنه  
اربع عشر و ثمانیة خاقان سعید انعام طوائف استان طایف شیمان چشم  
شهبانک خراسان امام طیب و طاهر بن علی موسی بن جعفر محمد باقر بست بقدم نیاز  
و اخلاص بان عتبه کعبه مرتبه شتافت و ساوات عظام و نقبای کرام و سایر مهاجران  
آن سده سدره مقام را با عنایت و الطاف و احسان خوشدل و مسرور گردانیده بجانب  
هراة بازگشت و در روز جمعه عاشور محرم سنه فین عشر و ثمانیة طایفه های بختها یون نبال سایه  
وصول بر باغ ز افان انداخت و معارف اینجال اطمینان خاقان خاقان و انیک خاقان رسیده  
مکتوب آن بادشاه عالیجاه را که با سینه مختلفه نوشته بود و همه شتمل بود بر ارسالی  
سلام و تحیه و ستایش و محبت و سعادتش میرزا خلیل سلطان بفرستد ساینده  
خاقان سعید الجباز را مشمول مکاریم و مواظبت خودانه ساخته منبر بود که شاهزادگان  
و امرای عالی شان ایشان را طوی دهند و ان اشاکف قطب الدین و الی سیتان که  
سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود از بیم حاتم خون اشام عا که خاقان عالمقام  
راست فرار از فرار خسته اعتماد و بگویم انحضرت کرده بود که و طلب استافت و زبان بجز و انکار

صورت مصالحو روی نماید و اهل اورین بانب با امیر شاه ملک سخن گفتند مقتدر شد که آن دو  
امیر جو اسطه بیکدیگر گفت و شنیدند پس از آنکه از یک قلعه صوران با هم طاق است بخوده  
امیر شاه ملک هر چند امیر شیخ نورالدین را نصیحت کرد بجای نرسید و موازنه استیلا یافت  
بالاخره امیر شاه ملک مراجعت نموده بشیخ نورالدین گفت از برای ما میان ما مقدار  
طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیایم و از آنجا در دستیر رفت توقف کرد امیر شیخ  
نورالدین همچنان سواره بود در چهار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتی را  
گفت یکبار دیگر پیش آن بیدولت روید و او را نصیحت کنی که اگر خود نرسد حضرت غافقانی  
مخفی آید برای کسی از برادران و سررزدان تو و با خبر است تا بدان بهانه مراجعت نمایم  
و امر از امیر شیخ نورالدین رفت و اخذ قیل و قال کردند در آنحال امیر شاه ملک هر وقت حاق را  
که دوست است دریم امیر شیخ نورالدین بود و از آنش نموده گفت که تو امروز قدم جلادت  
پیش نهاده آنچه تعلیم ما می بقدم رسانی امید هست که بهر وسیله و غیره روزی باز برده غیب  
جلوه که اگر در تمام شجاعت و بطون تو بر معنی است روزگار باقی ماند هر وقت حاق جواب داد  
که بهر چه استوار و عالی نفاذ و پایست داشتند بجای آوردم امیر شاه ملک گفت صلاح  
در آنست که چون امر از آن دو شیخ نورالدین یاد کردند که تو ملک می روی هیچ چشمه نیست  
که چون تو بنده بشن علییده در دستورش کنی تا بهر که در آنوقت از آنرا لایسب بیایان کنی تا  
ما خود را بتورسانیم و با تمام همهم آن ما تمام بر و از نیم فرستاد حق این اعتبار را بطیب نفس  
قبول نمود و بعد از مراجعت امیر شیخ نورالدین و تدبیر موافق گفت در افتاده  
جناب امارت عالی بود از هر که در دست حاق نکات بیشتری در تریق پیدا نموده چند پو  
ز او از امیر شیخ نورالدین از بلاد می اسب نم کشیدند در اورنجل کشیدند چنانچه در دستهای هر قیاق  
به پشت آرد و بهر رزنی که در آنست با در لایسب و از کشیده بهر آنرا خست و زانو  
بسیه نهاده شمشیر از غلاف بیرون آید و در آنست شیخ نورالدین که بر در قلعو پیستاده  
بودند بر سر هر قیاق تاخته کی کشیدند و در دستش از آنرا خست هر قیاق تا شنی با سب اور سب  
و امیر شاه ملک انحال مشاهده نموده تا زیاد بر اسب بود و با جمعی مردم کاری به انجان شبانته

پروین فرستادند و در آن اثنان و کران الیاس و خواججه بطبری از اطراف انخطه تا خت و  
از مردم کشتند و جمعی را اسیر کردند از پنجه اهل خوارزم فاطمه و جنگ و زرم و ترار داده  
خواججه و عوام از شهر پروین آمدند و یکروز تا شب جنگهای مراد کردند و شب نهارهای شادمانه  
زدند و او را در انداختند که امیر اید که آمد بنا بر آن بعضی از امر احوال و انتقال را گذاشته سر خویش  
گرفتند و حضرت شاه مخفی از استماع این خبر بر ایشان خاطر شده بار دیگر امیر سید  
بزرگان و امیر شاهک را تسخیر انولایت ارسال داشت و چون ایشان بکوالی خوارزم نزول  
نمودند سپهر اید که بنا بر ظلمی که بر عایا کرده بود از اعیان و اشراف انجا توهم شده بکینت و مساوات  
و علما و اکابر امیر شاهک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و انجناب بخوارزم در  
چند روز همه ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد  
و بعد از فراغ از انهم زونی توجه به ارباب سلطنته همراه او رود در ان مملکت خاقان سعید  
بابک خوارزم و توابع را بان امیر مملکت انجا تفویض نمود و بلا حشر و ایام حیات شاه مخفی مملکت  
در تصرف او و پیش از ابراهیم سلطان بود که در کین مملکت میرزا اسکندر و میرزا ستم  
و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم و میرزا ستم  
فارس فراغت یافت شروع بهت بنده تمشش بر اندیش تسخیر ولایت عراق  
بخدمت یافت و امیر عبد القدر و امیر سیدی را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزنه  
رفتند قلعه ایزد مضبوط کردند و میرزا ستم بطا بهر اخبار شتافته بجا حیره مشغول شد  
و میرزا اسکندر از نمین خبر یافت و امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طائفه از لشکر بیان  
بخدمت خود روان فرستاد و میرزا ستم توجه شیراز را بگذاشت و انسته عنان با استقبال نشان  
تافت انجا حمت تا بیاید نیارده بپناه بقلعه و ستم و برود درین انجا میرزا با بقیر اکاظم شیراز  
بود و عراق رسید و میرزا ستم او را با خود متفق گردانید و مهر و دیوار با تعاقب یکدیگر  
کرد و ستم نشاند تا کلاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زور رسید و میرزا ستم  
عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر در عقب او انصفت نمود و در  
فرسخی شهر تاقی آن بود با شاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستم و او بر میرزا ستم

و تمهید قواعد اعتدال و استغفار کتب داده قبول بیاج و شراج نموده پادشاه پوزش پذیر  
بنظر عنایت و التفات در وی نگریدت و است و ایت سینا زاید است و سابق  
بوی تفویض نمود و مهمات ایلیان خنار کفایت اقران داده شیخ محمد را مصحوب  
ایشان بدالضوب فرستاد و در شهر ...  
از مطلع السعدین پرتو انجکایت بدین روایت بر صفات  
این اوراق میتابد که در وقت وفات امیر تیمور کورکان حکومت خوارزم با میر موسکا  
تعلق داشت در ماه رجب سنه ثمانیامیر امیر الامرا پادشاه دشت قباچاق  
شادیکان بود لوای توپچه تیران مملکت بران ساخت امیر موسکا با و در انهر کونجته  
امیر اید کوی براس امیر انکارا انجکایم ساخت و بطرف دشت قباچاق بازگشت و در  
شهر سنه احدی عشر و ثمانیامیر کورکان فوت شده سلطنت دیار از یک پولا دقان  
رسید امیر اید کورانکارا طلبیده و بگری بجایش فرستاد و نو لادخان در سنه ثلث عشر  
و ثمانیامیر عالم حضرت خرامیده تیمورخان نرمان فرمای بدشت قباچاق شد و قصد اید کورده  
او بخوارزم کونجته و در اوائل سنه اربع عشر و ثمانیامیر رهنن امیر غازان و جمعی دیگر از امرای  
عالیشان را بتسخیر خوارزم مامور ساخت و ایشان بجوالی شهر اید کوران میر اید کوران  
نمودند و بعد از شناسنامه که در خوارزم نشسته خبر تو اتر شد که جلال الدین پسر تقتمش تیمورخان را  
شکت داده بر تخت سلطنت متمکن شد و مقدار آن اخبار تیمورخان بریشان روز  
یادکنه بغازان پوست و غازان کورن را مشغول شراب داشتیم یکی از نوکران خود را که جانخواج  
نام داشت فرمود که تیمورخان را بقتل آورد و جلال الدین از استماع این خبر از غازان منت  
پرسیده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرسوده  
او تجاوز جان نزنند و غازان باید که صلح کرده متوجه دشت قباچاق گردد و با بران غازان با میر اید کور  
صلح کرده مراجعت نمود و در سنه خمس عشر و ثمانیامیر عاقان سعید امیر علی کورکانش و امیر ایاس  
خواجیه و امیر موسکا را بفتح خوارزم نامزد نمود و در آن زمان بامیر اید کور مبارک شاه نام پادشاه  
انگیز بود چون امر از یک بخوارزم رسید بدین صلح و در میان افتاده خوارزم میان سادری

در حیرت خیر کشیده اصفهان را دارالملک کرد و این درین اثنا میرزا اعلیٰ در ممالک دی دوسه  
روزی پهلو بر بستر تا توانی نهاده بنا بر پنج شازدهم رجب سنه مذکوره رخت بقایا  
داد و چون این خبر عرض خاقان سعید رسید مجنون و متالم شد و هنوز جرات آن  
مصیبت التیام نیافت بوز که والده میرزا اعلیٰ سلطان خانزاده در مشهد مقدسه رضویه  
علی رافت با تحف السلام و التجه بر ایض قدس انتقال فرموده در رفته بهشت آسا  
بناح کشت در حضرت در ایات اوقاب شرق بظرف ممالک از بجان  
بشرق و رسیدن خبر یافتی شد میرزا اسکندر در آن زمان که خسرو مغفوره پناه مغز  
الدین میرزا میرانشاه در جنگ با ابراهیم بیعت نبهادت شهادت رسید حضرت  
خاقان سعید بر پشت نقش لایق تمام کالغان بدو حاطه صفحی دل منقش و مرسم میکردانید  
اما از حدوث واقعه متوجه این نیز نیست باینکه نباید در شهر رسیده است  
و ثانیاً که خاطر خطیر از میر ولایت دولت اندر خدایا کمال فریغ کردید و خبر استیلائی قرا  
یوسف با ذوق بجان و غلبه سراق در توابع دولت که بلا بسامع جلوه جلال سعید غم توجه  
بجانب تقسیم یافتند ترا چنان بهرام صولت بهر اجتماع شکوهی ممالک بند مجرب  
باطراف واقطار بلاد و امصار در حرکت کردند و سبیلی بعد قطار است تمام طایفه  
زن و تیره که از مجمع گشته با پنجاه اسلام نصرت فرجام بنام پنج شصت و پنج از این سلطه  
هراة بطرفت با زین این بهضت فرمود و چون با تو لا مولد بنامی خراسان از دست  
بمیرزا اسکندر نامید در وقت آمدن او در مملکت او که در ایالت نصرت شد این جهت و فرقه  
قراویسفت ترکمان متوجهانند و کجا نیست باینکه انغلیب هوز غریز طایفه سراق اتحاد و یکا کنی را  
سلوک نهشته با مسکه فاندن و سب سراق در عهد قوی ناندوی کاپون بودند و ابو سعید  
بهتر رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت کرده بکتاب مایهون در استان  
قتلاق نمود و حکام هزار جریب در آن زمان و کیلان بشرف ملازمت رسیدند عنون انعام  
در حال رضت معادمت فرمود و چون ابو سعید با اصفهان رسید که کتب خاقان  
سعید را بمیرزا اسکندر رسانید چنان اسکندری کمان برد که آنحضرت قصد ممالک او دارد

دوی بگریز آورد و میرزا اسکندر در موضع اقلیقه نیمه اقامت برافراشت و میرزا ارستم  
قاصدی نزد میرزا خلیل سلطان که در آن اوقات بری آمد، بود فرستاده استمداد نمود بجانب  
متوجه صفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که با برادر  
مصالحه نماید بجائی رسید لاجرم از وی نومید گشته تا که آن بامصهان درآمد و در آن اوقات  
سیان اصفهانیان و شیرازیان محاربه قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافت  
میرزا ارستم شهر را بگذراشت و علم عزیمت بجانب اردوی امیر قرا یوسف برافراشت  
و خلیل سلطان چند روزی بعد از میرزا ارستم محصور بود در آن اشاطالغه از کرد و نتوانی اجازه  
میرزا اسکندر بصوب شیراز در راهتر از آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده  
بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان بلائی جمع و خمره بر تیر رسید که میرزا خلیل  
نیز از محافظت ایشان بگریز آمده بوی مراجعت فرمود اما میرزا ارستم چون بنواحی تبریز  
منزل گزید امیر قرا یوسف قرب ده فرسخ بجانب استقبال کرده و طوهای پادشاهانه  
و آنچه مراسم مروت و انسانیت بود بقتدریم رسانید میرزا ارستم نیز پیشکشهای لائق  
گذرانید و آن دو پادشاه در خلوت بهم صحبت داشته در باب تنظیم امور ملک و مال  
سخنان در میان آوردند و خاطر قرا یوسف قابل بر این بود که یکی از ولایات آذربایجان را  
سیورغال میرزا ارستم کردانند از آن ممری اوق بهم رسانیده فتح مشام را پیش نهاد و صحت سازد  
اما میرزا ارستم این را قبول نفرمود و بفرموده جناب اصفهان اصرار نمود و بنا بر این قرا یوسف  
اشاره کرد تا فوجی از سپاه ترکان در ملاذمت میرزا ارستم بامصهان روند و بجانب در  
حرکت آمده در آن راه ترا که بازگشتند و میرزا ارستم با خواص خویش بجد و اصفهان شتافته  
خواج احمد معلائی موکب نماینده استقبال نمود و در راه بفرمان حال بگذرانید و چون خواج احمد  
بجلافت رای صواب خویش تهمت انجائی را فخیل میداد و معروض رتیغ سیاست گشت  
و از پنجهت اعیان اصفهان نقش محبت میرزا ارستم را از لوح محو کرده انجانب مصلحت در توقف  
نمیده بر افقت میرزا اباقیر عازم خراسان گردید و در او حسرت سنج و غایب بسعادت  
بستوس خاقان سعید رسید و بعد از رفتن او میرزا اسکندر تمامی مملکت فارس و عراق عجم را



بوضع بهت امیر حسین صوفی ترخان و سید علی و دولتخواجگان ایناق و امیر جهان شاه و اباده نهار  
سوار نبیره نصر الله و رعایای ساوه مامور گردانیدند ای اسکندری چون از توجیه شکر و قوت  
یافتند با یکدیگر مشور و تمویذ و فرمودند و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بعد از آن  
دولتخواهی با امراء ایلغار خاقان عالیمقتدار پرستند و با اتفاق متوجه اردوی بهایون گشته در  
واجی قلعه شهریار بیان قوی و عبدا الله پیردانی و سعید الله شرف بساطلبوس شهریار  
بندار مشرف شدند و موکب بهایون بساوه شتافته در امتقام امیر حسین صوفی و امیر سید  
علی و سایر امراء میرزا اسکندر را بلا ذمت خاقان فریدون نترسانیدند و آنحضرت  
در باره آن زمره اصناف الطاف و مراحم مبذول داشت و در رضای دلگشای ساده هوائی تیکار  
فرموده و لایحه جهانگشای بصوب اصفهان برافراشتند و در سول و کسب خدمت  
شکر و سپاس خاقان را در این جهت از قیام خود در اردوی خود چون خاقان سعید در  
ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شتافته عالی نعمت در هوای صید ملک پرواز  
داده و پیش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دوسوی  
آن بوده است از زمین معتمد آن پادشاه عالم رشک انزای گلستان ارم کردید و  
شیخ محقرات میر عیسی و شیخ علی تفریق با قرب سید سوار از میرزا اسکندر که کجیته  
در آن منزل بعبادت بساطلبوس استعاده یافتند و بعضی از احشام و محرانشینان  
انگد و نیز باره وی کیهان پوی شتافته در سلک بندگان استان شاهرفی منظم  
شدند و میرزا اسکندر از مشاهده اینصورت در لجه اندیشه افتاده با مراد ارکان دولت طریق  
مشورت مسلوک داشت و خاطر صفار و کبار با فروختن ناره جنگ و پیکار قرار یافت  
با شکری چون فیض سحاب و حساب و مانند اقطار امطار بی شمار از انزوی اصفهان میدان  
مزدان خرامیده و فرمان واجب الاذعان خاقان کبکی استان بمقابل و مقابله صادر گشته  
موضع شکر جوش و در غله خروش زردی با صغمان آوردند و بعد از تسویه مصروف و پیش از  
استعمال سیوف میرزا اسکندر رشوت لشکر خاقان عالی کهر را بعین الیقین مشاهده نموده  
دانست که تاب مقاومت آنحضرت از غیر قوت و قدرت او بر نداشت با اتفاق سرداران

در فتن اذربایجان را بجهت مصححت وقت بر نوبت نمی آورد بنابر آن از مضمون کلمه آن بعض الظن  
غافل ندهد ابو سعید در اجوابهای درشت گفت و گویی از نوکران خود را همراه کرده اند اجابت  
مراجعت داد ابو سعید در قشلاق ما زندان ما دم میرزا اسکندر بیایم پیش فغان عالیشان  
دسانیده آنچه جواب یافته بود عرض داشت نمود آنحضرت بر آنسخن چندان التفات نکرد  
و فرمود که اگر زنده می آید رخصت او را میورس از اذربایجان نتواند آمد شکر بفرستد و نوکر او را  
رخصت انصراف از زانی داشت امامیرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر خلاف پادشاه  
ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرفی را در قلم و خود از خطبه و سکه  
بینه اخت و پیام خود سکه زد و نشانهای مصحوب انجلیان با طبرستان و جوانب ولایت  
قندار و کابل و غزنین و سیستان و دیوار که اندر حکام آنجا و نوبل با نقیاد دعوت کرد و  
طعنه های احکام او باین عبادت است بر حکام آنجا و نوبل با نقیاد دعوت کرد و  
اسکندر من امیر المظفر و ظلم بکسیست نکات قطب الدین ابلی میرزا اسکندر را که  
کافی الاسلام نام داشت معتقد به انجلیان است که با او شش و نود میرزا سیور غمش که در هر  
مانند بر نوبت الاورد و فرستاد و میرزا سیور غمش آن تخته را با بر روی تقایون از سلطنت  
لاجر هم مخالفت میرزا اسکندر بجهت پیوستن فغان معیت دعوت اذربایجان را فرستاده  
در اول انهار میرزا اسکندر در بیابان در استیلا بر اذربایجان کرده بخشش تقیض در  
بهار و هم محرم مسخرین بفرستد و نماند چندی تو جهت جلالت روی آورد چون خوار روی معسر ظفر از گشت  
جمعی از نوکران میرزا اسکندر که در کینه بر کاندالینند خسته و بی عزمی نواب کاسیاب  
رسانیدند که میرزا اسکندر رفیقی از امر او است فکر میزند از کاندالین فرود آمده و فرموده و آنچه  
اگر در آن ادا که موکت نهره نشان در قشلاق ما زندان را قلمت درشت انصراف سواره  
قاصدی بفرستد که عالمینا فرستاده التماس از او بگردد و این تقیض غرض قبول یافتیم  
یکی از نادانان استان شاهرفی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسانیده  
امیر یوسف قلیل و علیان شاه بر لاس و بیان و قوی و عیب داده بود آنچه در معتمدان  
نامزد شده سواره کرد چون کیفیت توجه مردم از اخبار که بران میرزا اسکندر نوزد فغان را لاکر

همایون کشته بجا، نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر روزید و منهنزم کردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص  
واعیان بقلعه اصفهان درآمد و چون نصره لشکر فیروز می اثر نبرد و با آنها بر دیوارهای شهر نهادند  
و بعد از سرار ترک روی روز بجانب دیار مغرب مشغول بر افروخته روی بغضیل آوردند و در آن  
اشا امیر عبدالقادر شهر کزنجیه ملازمست خاقان سعید رسید و از آنجمله میرزا اسکندر رعنای  
تالک و تاسک از دست داده روی بوادی سرار نهاد علی الصبح که نقود و شهرستان آسمان  
بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر کفرت ما اثر در اصفهان ریخته  
آغاز تهب و تالان کردند و چندان زر و جوهر و طلا و نعل و نفاس افش و غراب امتعه بت ایشان  
افتاد که ابواب نیاز بر فاطمه را فرودست و شاهین میرزا فوجی از لشکر ظفر از بجای میباشی میرزا  
اسکندر فرستاد و اباحت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم میرزا رستم پسر زنده میرزا  
رستم خاک پیروقی در چشم انصایت پاشید و میل التشین در جهان بین بر او کشید و نظیر  
بکنک بود آن در گشتن از زومنه است نه زبان و کوش و کسی کین حدیث گفت و شنید بیفعل  
انده میباش و یکم میگوید در تقویض و نیست پشیمان هر زمان که دست است چون نیز  
فتح و غیره روزی از افق مراد طلوع نموده خطه اصفهان بچیر تسخیر خاقان عالیشان درآمد و جناح امن  
و امن بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ صد هزار دینار یکی که نذر مزارات کرده بود  
بفقر او استحقاق رسانید دولت مال امانی انسال را بر عایای انولایت بخشید و میرزا رستم را  
حاکم داری الملک عراق کرد و انبیه ایالت اهدان و قلع بود و جسد و نهادند و در استانرا بمیرزا  
با یقرا بن عسیر شیخ عنایت کرده و میرزا اچیل بن میرزا امیر انشا صاحب احکم روی مملکت ری  
آورد و بلده قسم با توابع ولواتی بجانب میرزا سعد و قاص تعلق گرفت و کوش هوش شاهزادگان  
پسند و نصیحت خاقان عالیجان محفت اراپیش زیادت و بعد از آنکه فاطمه آفتاب اشراق  
از ترق و ترق قهات عراق زیادت یافت اعظام در عین انبساط و امتزاز بهار الملک شیراز  
شانت و حکومت تختگاه سلیمان نامزد امیر مضراب شد و در آن ایام بحسب تقدیر  
مهیج الابواب بجانب امارتآب را عارضه دست زد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ  
نزد چشم از نفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود خاقان سعید بازماندگان او را مشمول

فارس و عراق پشت بر معزله کرد و روی کریم اصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفر نشان  
ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر تیغ تیز که را می‌دند و میرزا اسکندر به هزار حمله خود را بشهر  
انراخت خاقان سعید در چهاردهم ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال نموده  
امراوت که یازدهم و چهارم به امر نمود و چون این خبر بشیر از رسید سائر کلانتران با داروغه  
میرزا اسکندر شیخ محمد سادق متفق شده خطبه و سکه بنام شاه فرخی زینت یافت  
و پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ و بنادل و یوسف قوچی و داراب را که از جمله  
معتدیان استان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرض داشت استادگان  
پایه سر بر سلطنت مسیر کردند خاقان سعید از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته بکبخشی و  
لطف اندوختن و رانقبضت اموال فارس تعیین فرمود حسن صوفی ترخان و عیسان شاه  
برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز  
بکبخشی از شیراز بازگشت و خبر آورد که امیر لطف الله مقبول آنکه امیر علیا شاه خروج خواهد کرد  
اورا بقتل رسانید آنحضرت لطف الله و بکبخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی  
ترخان بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب قتل علیا شاه را بواجبی تحقیق نماید و خاقان سعید  
بعد از آنکه بنجاه در مجامع اصفهان بگذرانید هر چند بد از آن نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید  
و در روم جمادی الاول سنه سبع و ثمانیة جنگ سلطانی در آنجاخت و دلیران معرکه ظفر انرا  
زره پوشش و چو شنور گشته از ادا از بغیر و نای رزین غلغله در سپهر برین وز زلزله در زمان وزین افتاد  
چنان شد زخم کوس و نعره جوشش که کوه و درون پنج محکم کرد و در کوشش و از شهر نیز  
سپاه بساز و سلاح بی شمار بیرون آمدند و از طرفین دست باستعمال سیف و شمشیر  
بلاسنه مهم بدست و کریبان رسیده سر ملکی سردار این در میدان غلطان کوه در غم  
سرمای سمران فتنه بر خاک و پهلوی ده دردن شده چاک و آنروز از وقت طلوع  
خورشید تنگام عزت بهر و لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می نمودند و جام تلخ مذاق مزاق  
بر یکدیگر می بودند رضای دشت و صحرای از خسته و گشته حکم کوه داشته گرفت و از خون گشتگان  
زنده روان اصفهان رنگ شائق چنان بپذیرفت حاجت نسیم فتح و ظفر نصیب ملازمان موکب

و میرزا میرک احمد روزی چند مجامعه پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر  
 وصول رایات عالیات به ارسلان سلطان مبراه در ادران شهر شیوع یافت میرزا الخ پیکر بیت  
 ملازمت بد بزرگوار کسرم خراسان نمود و او از دهم ماه مبارک رمضان بهستان سلطنت  
 اشیان رسیده بامانف عطف و اشفاق مفتخر و مباهیه شده روزی چند بغیر اقبال گذرانیده  
 رخصت معاودت یافت و هدران ایام پرتو انوار خاقانی را مطلع مرحمت و مهر بانی بر وجنات  
 تال شاهزاده ستوده خصال میرزا اباسنقر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و سلفقان  
 و جرمقان و خوشنجان و اینها را در ولایت استرآباد و سمنان و کبود و جامر مع مضافات و منسوبیات  
 تعلیق بفرمانت کامیابش کرد و در این زمان عطف و تامل و نظرهای او بر فغان ربع مسکون بغیر  
 قلعه انجیل و الدین ایوب کلبه حشر آن مغرب وقت تفرین خود تفتیح خراسان ایران که او بد و پیش نهاد  
 هست که در این روز یکشنبه غلبه بر او در حجاز می نماید و میرزا در میان کشت و در مطلع  
 السعدین مکرر است که منتظر فرمود و در این قلع که در ذی القعدة ماه کشته شد و در این روز  
 در این شهر است و در این روز است و در این روز است و در این روز است و در این روز است  
 عراق و فارس و قزوین و تبریز و اذربایجان و ایلات و ولایت دی تعلق بر وی گرفته بود و پهلوی بر سر  
 ناتوانی نهاده و در آنجا از محرم است و فغان عشر و ثمانیاد از عالم انتقالی نیز نمود و چون این خبر به قاصد رسید  
 خاقان سعید میرزا را بیکر از نظر عطفیت که او دیده با میرزا سعید و امیر علی شیرین کلبه شیر  
 کجاست که در دی و خطه و و نواز بجان بد در ساخت دیگر آنکه از میرزا سعید ترکان بقصد قلع سلطنت  
 علم خصیت بد فرار نیست و از شیر سلطنت جدا بکیر که در آن ایالت بکرم خاقان کشورستان در آن حصار  
 فرمان فرمای سبک و کجاست و در بلده تم بیز اسعد و قاصد پیوسته فغان شیرین و با میرزا سعید را چند برپاها  
 سعادت و در آنجا در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است  
 اشرف و نسیان و با طلاق او فرمان داد و استقامت نامه فرستاد و لیکن بعد و قاصد حکم طغف  
 زنت و قلع و اجزای هم تم بر سر عراق کند و شک بر سلطنت را محبوب خویش داشته بود و قاصد  
 رفت امیر قاصد او را تعظیم کرده در شیرین و اقلی و قاصد بجزیره بود و امیر سلطان مهادنجات داد

عنایت بی نهایت گردانیده زمام سلطنت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار خلاصه نایب  
خواتین نصفت آثار ابراهیم سلطان نهاد و آن قره العین خلافت و همان بنانی را بپوشید میانی  
معدلت در رعایت رعیت وصیت فرموده عثمان عنایت استقر میر بر عزت و کرامت  
انطاف داده از فارس به اربعینا در یزد خراسان و از آنجا براه بیابان قستان خراسان  
در پست و دوم رجب سنه مذکوره ببلده فاخره همراه درآمده ابواب دولت و کرمت پرورد  
موتطان انداز پر نشود و حکام و اشراف و اعیان و اکابر اطراف بعد از وصول ان مظهر عدل  
بموضع خویش رفتند و امیر سبطام بهما کبیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر  
امیر کیومرث رستم زری و نصر آمده ساوه از آنجمله بودند و بعد ران ایام عبد الکعب بر او رسید  
عبد اللطیف از کتک مبارکه زاد با الله تعظیماً و تکریماً بعینه کعبه مرتبه رسید و مکتوب و الی ان بقعه  
مبشر که رانک مبنی از اظهار محبت و موافقت بود رسانید و من الله المعون و الت سید که در  
نیمی ستمت در ان اوان که خاقان سعید در عدو و اخصمان بود و میرزا الخ پیک کورگان از سمرقند  
ایچی نزد میرزا امیرک احمد که در اور چند حکومت مینو فرستاده اورا طلب فرمود و میرزا امیرک احمد  
در اطاعت فرمان معادیر ناد پذیرد پیکر جسته جناب الخ پیک امیر با یزید پر و ایچی را که در سنگ  
مقر بان انشطام داشت بهمان مهم روانه اور چند فرمود و امیر با یزید نیز مانند ایچی سابق بازگشته  
میرزا الخ پیک عازم آنکان شد و میرزا امیرک احمد قلاع آنخو در آنکلم ساخته خود پناه بجبال  
صعب المناک بود و میرزا الخ پیک حصنی را مسخر کرده به پاینده بکاول سپرد و از آنجا بجانب  
انکان در حرکت آمد و بعد از وصول تحقیق پوست که میرزا امیرک مقرب پیدا ساخته است که  
اوروش متعذر است لاجرم میرزا الخ پیک رایت مراجعت بر افراخت و امیر موسی کا  
و امیر محمد تابان و امیر علی قوچی را با جمعی از سپاه جلاوت تانن در انولایت گذاشت و میرزا امیرک  
احمد از جمع جناب الخ پیک خبر یافته از ان کوه بیابان آمد و امر ابغرم وزم او از انکان بفضای  
صحرا شتافته نگاه میرزا امیرک بهشال تاخت و اکثر سرداران را بضر تیغ نیز بر خاک  
هلاک انداخت و بقیه السیف خود را بقلعه انکان رسانید و اطراف بیج و باره مضمون را که انیدند

از غایت تهور و پردلی با اتفاق امیر مشارالیه اسب جلالت برانگیزت بر قلب سپاه شیراز تا ختم  
میرزا ابراهیم از آنجا غایب گشته زونی بصوب ابرقوه آورده و میرزا ابابکر قرین مشیح و ظفر دار الملک پور  
خویش فرامیده در راه خزر بیع الاول سینه خان عشر و ثمانه کامران و میرزا فرزند بشیر از در آمدن لوانی عیش و  
عشرت مرتفع گردانید و جاهای ارغوانی از دست سابقان کلعذار در کشید و میرزا رستم بعد از  
شنیدن این سخن میرزا اسکندر را که خمیر مایه ان فتنه میدانست بقتل رسانید و چون فاقان  
سعیه قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم اراجبان اقتضای ضرورت بود که قبل از آنکه میرزا ابابکر  
بمزید قوت، و مکتب اختصاص یا به خطه فارس را از تحت تصرف او انتزاع نماید بنابراین با جمیع  
شکر فرمان داده باریج هفتم مجادی الاخر نهضت لوانی کشورکشی اتفاق افتاد و وصیت  
توجه موکب همایون در خم طاق گنبد کرد و سنجید و هر چند امرای میرزا ابابکر کیفیت وصول فاقان  
سعیه بعرض رسانیدند تا از شرب بدام و مباشرت لوان سیم اندام اجتناب نموده  
بترتیب اسباب کار و زار و تدبیر هانت قلعه و حصار چهار و بجای نرسید و جواب داد که  
فاقان سعیه پادشاهی است در غایت بهالت بجهت تغییر شیر از خود به چنان شکرت خواهد  
کشید و هر کس از امر او شهادت کند که ارسال نمایند بجز داشته سپاه کینه خواه ما منهرم  
خواهند گشت تا آنکه علم ظفر شیم فاقان هفت کشور در سیم رمضان از پشته انداکبر طالع  
گشت لاجرم میرزا ابابکر اسیر سیم شده بعد از قابل و اندیش امیر ابوسعید را نزد میرزا ابابکر  
فرستاده التماس نمود که از حضرت خاقانی التماس نماید که از سر برلیم و اشام او در گذرد  
و چون میرزا ابابکر نسبت بان شاهزاده وافر تهور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده  
فی الحال امیر ابوسعید را بزرگراه عالیه برد و زبان بشاعت بر کشاد و شامرخ بهادر به حفظ  
خاطر میرزا ابابکر رقم عفو بر جریده جریده میرزا ابابکر کشید و امیر ابوسعید را منظر نظر عاطفت  
گردانید و تم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در باره وی شفقت فرماید امیر ابوسعید  
مقتضی المرام از پای سریر اعلی برخواست و تا در بارگاه رفته بازگشت و از نوزده بعرض رسانید  
که توقع چنانست که اگر خدام ذوالاحترام نسبت میرزا ابابکر در مقام انتقام باشند نخست  
هنده و ابیاسار ساند حضرت خاقان سعیه توبت و دیگر سخنان شفقت امیر بر زبان

و به ستور سابق تربیت نموده پس اورا که اخئی فرخ نام داشت با فرجی از ترکه بقم فرستاد تا حرم سعد  
وقاص افانگی بنت میرزا میرانشاه را با ذریه بجان نقل نماید و چون اخئی فرخ بقم رسید آغا پستی که  
عورت عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص غلط کرده که از حکم فرمان شاه مرخی کردن بچیده نزد قراویسفت  
که دشمن این فایده نیست رفت و بکین که قراویسفت قصد او نماید و حال ما در میان ترکانان با سیری  
انجامد انگاه نوکران خود را مسح کرد و اندیده همه ترکه را گرفت و ایشانرا با تیمور شیخ و قتلچو اجاب  
و شیخ علی رنده که محرک سعد و قاص بجانب قراویسفت بودند گذشته سر مای انجامت را نزد خاقان  
فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد خاقان سعید از کمال دلگشایی شیره دهن تعجب نموده  
فرستاده او را رعایتها نمود و با سه تالت نامها و قتل آورد و بقتل خود این کشته شد و کشته شد و کشته شد  
بدا بفضل الله علی العجل و انفع بیکر کشته شد از مقبره فتنه اعظمی را بلیقرا که در آنجا از راه  
ویرود بر حکومت نیکو و بجز یکت بود و خوشش میرزا اسکندر که کشته شد بعد از میل کشیدن در  
طل جایش بر سر بی بی کشته شد و بیال تسخیر شیراز فرمود و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد  
از آنجا در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت واقعه و قوت یافتن جمعی از سپاه اصفهان را راه  
بر او در آن فرستاد و لفظاً هم در حال جرفان و آن بدیشان باز فرود از اقصای کوشش جریح ستمگر  
میرزا اسکندر بدست اوس یک گرفتار کرد و پیش از آنکه او را از راه میرزا اسکندر و ستمگر و ستمگر  
بدین جنب میرزا با بقر را بر تخته فرود آمد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
کند مان که در اینجه و بجز کمال است میرزا با بقر را بشیر از اسیران ستمگران و ستمگران میرزا  
اسکندر و اسکندر کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
فراسان کرد و اندید و جنودان را کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
سخن یافت کفته جدا کیری تا از کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
و میرزا ابراهیم سلطان را اسیران کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
از طرفین میزد و میرزا مرتباً کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
راست و دست چپ میرزا با بقر را از او پیش برود کشته شد اما میرزا اسکندر یکی که کشته شد و کشته شد  
بوی بود در آنجا که یونان یکوان بطرف کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد  
میرزا اسکندر



سبع رضا جامی داد و انجانب را بشاکه در اضی بطرف کرمان بازگردانیده روی توجه بطرف خراسان  
نهاد و بروایت قستان عبور نموده در اوسط محرم سنه تسع عشر و ثمانی در بلده هرات نزول اعلان نمود  
زبان و بیانی در شکرگاه از آن روز که در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید  
خاقان عالیجان از یورشش فارغ شده بازگشته بمسقر سرریج راه و بلال رسید میرزا میرکب ایچ که سابقا  
بمیرزا الغ پیک کورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوینیان را کشته بود و اعتماد بکریم خاقان  
عدالت نهاد کرده بر ارتسلطه هرات شتانت و منظور نظر کمیا اثر شده با میرزا الیکزین میرزا  
ابا بکر آغاز مصاحبت کرده آن دو پادشاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت خاقان سعید  
قرار دادند و منهی شده از نیغنی بعضی خاقان سعید در سائیده معقارن انحال از درگاه میرزا قید و  
بر گاه عالیپناه رسیده عریضه معروض که معانیده مضمون اینکه میرزا ابایقرا با طائفه از مریم بی عاقبت قصد  
بنده و عا کو کرده و بنده و قوت یافته از باب شورش و غنا در ایچش المهاد و فرستادم  
و میرزا ابایقرا را مضبوط نگاه داشته ام و بوصول فرمان کوشش ننهاد و امر او را در کان دولت بعضی  
رسانیده که مضمون الاقارب کال عفار ب بوضوح پوست و جرات و جرات شاهزادگان  
از حد اعتدال در گذشت اگر درین باب امان بود و لیکن که بخاطر اشرف چندان ملال پیدا  
که از آل آن آسان دست پذیرد و با وجود وسیع معتزبان در هلاک و عدم شاهزادگان بجز  
خاقان بنسخان التفات نفرمود و فرمود که میرزا قید و میرزا ابایقرا را از آب سبک بگذرانند  
تا هر جا بنواهند و میرزا میرکب ایچ روی بکعبه معظّم آورد و میرزا الیکزین در کشتی شسته سفر دریا  
اختیار نماید و جند معتد حسب حکم ملازم آن دو پادشاهزاده شده ایشانرا بر انقیاد فرمان  
از مالک محروس بیرون کردند و میرزا رفتند چنانکه آمدن نیست و گریه اما میرزا قید و بلاخط  
خاطر میرزا ابایسفر که دوست میرزا ابایقرا بود شاهزاده را از آب سبک بگذرانید و در سب  
عشرین و ثمانی که خاقان سعید عازم قندمار کشت او را با بروی هایون فرستاد و حضرت  
خاقانی میرزا را با فوجی از لاهل اعتماد بفرستاد و دیگر از وی خبری بدانش در چون رای ملک  
ارای خاقان کتور کشای کلرد سلطنت را از غار و فاشاک فدا و اصحاب معاد و بهیر است  
مسند امارت را بوجو شریف غیاث السلطنة والدینا والدین میرزا ابایسفر بیاز است

آورده امیر ابو سعید در مصلحت نظر کرده اند و جناب امارت قانی از مجلس همایون بیرون رفته  
حضرت خاقانی فرمود که هر کس اشکل این مرزک را در کوکباشه چرخ خیال استقلال کند التبت  
میرزا با بقرا بعد از مراجعت امیر ابو سعید در شب شنبه پنجم ماه مذکور از شیراز بیرون آمده  
بمنزله ایستاد و میرزا اباسین فرزند و دیگران را در ابعثه علیه برده خاقان سعید خواجه و عده  
فرموده بود متعین عرض و جان شاهزاده نکشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقدرت  
فرستاد تا در قید میرزا قید و بسر برد و دیگر بعثت میهن کار ساز دارالملک شیراز  
در تحت تصرف خاقانی قرار گرفت و ماه رمضان را در آن بده جنت نشان به پایان  
رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده به دستور سابق زهم نیات  
انولایت را در قیضه وقت در او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان در وی و رسد دار  
تاه و دکیلان با میرالیا سس زاوه امیر او حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت  
و بخش نفیس رایت عزیمت به سوی دلا الامان کرمان برافراشت و در همه استانی که در  
شیراز باقی ماند و بعد از آن حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و عواطف  
خاقانی مقتضی آن بود که چون تحت سلطنت و بهمانبانی بگوش همایون شاه هرنی زینت یا به  
والی کرمان سلطان اویس ایوب پسر پسر بر اعلی شتاب و خود را در زده و در سفور نظر کیمیا اثر گردانیده  
در ارسال تحف و هدایا و قبول بیخ و خراج طریق احوال و افعال سلوک نداد و چون او بخلاف  
طریق اخلاص سلوک نموده در نیت نیت شایسته تقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت  
بطلبین بطلب بود فتند اطاعت فرمان بجای نیامد و بنا بر آن محبت خسروانه و غیرت  
پادشاهان خاقان سعید ابرین داشت که بعد از ضبط و تسوق بهامت فارس و عراق بد آنجا  
هدفت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام و قوف یافته مرتضی ممالک اسلام و متدونه  
اولاد غیر الانام شمس الدین علی را جهت تمهید باطصاله با استقبال موکب طفره را ارسال نمود  
و جناب سیادت بنای مجارف و شکاهی در قضیه سیرجان باستان اقبال کشیان  
رسیده زبان بشعاعت گشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون به ارسلطنه هرات  
شتاب سلطان اویس را با پایه سر بر سلطنت معیر رساند خاقان سعید سخنان سعید را

پروجرایم و زلاتش کشد انگاه شیخ حسن بکرمان تبارک شسته خاطر سلطان اولیس مطمین کرد امید  
تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم سال سال بدگور متوجه شد و بعد از طی منازل بیانه سرید  
سلطنت مصیر رسیده با صنایع الطایف پادشاهانه اختصاص یافته در او آخر ماه ربیع الآخر سنه  
عشرین و ثمانیایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در او آخر سال فتح کرمان بوقوع انجامیده  
در سنه تسع و ثمانیاه خاقان و الاثراد میرزا سیور غمتمش را بابایالت ولایت کرمان و درخشان و مستاد  
و در شب پنجشنبه جمادی الاول سنه عشرین و ثمانیایه ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاء  
الدوله بن میرزا بابا سیور اتفاق افتاد است و همان او فلک از آفتاب پر زکرده برین بشارت  
خوش صبح چون زبان بکشاد و در کشته از زمان سید میرزا رکن الدین و بفرمان خاقان در خوارقین  
بشارت خاقان سعید در او اول اوقات سلطنت تعلق بسید فخرالدین میداشت و چون جناب  
سیادتآب و دو سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سکا اعظم  
نوسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود در سنه عشر و ثمانیایه بسید فخرالدین  
تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین وزیر شد و او بعد از شروع در انکار نسبت بر عایا  
وزیرستان مراسم عزل و احسان بجای آورد اما با امر ادارگان و دولت بنفیر و قلمی مناقش میکرد  
بنابران اکثر خواص و مقربان بچون غیاث الدین چون مستقی باب زلال نال گشتند و پس از آنکه  
کیال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخرالدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود  
و در سردیوان چنانست بر جناب خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده و احوالی عظام  
تبع انتقام از نیام بر او روند و آن وزیر بی تردید پر اب عالم احسره روان گردانیدند انگاه بسید فخرالدین  
از روی استقلال برسد وزارت گمیه زده بتمشیت امور ملک و مال استعمال فرمود اگر چه  
سید بعلو همت و ستمورقت انصاف داشت و در قضایای خاطر مساوات و علما و اکابر  
تخم لطف و احسان میخواست اما جلیتشن بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت  
و خوشتن داری و مردم از آری محتوی و مجبور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد  
تومان بکلیف و عسف و تعذیب و شکنجه از عمال دیوان حوصل نمود و روز بروز با پیوسته  
و منزلتش ارتفاع می یافت تا نهایت اختیار و اقتدار رسید و فوایان در اطراف اقطار ممالک

و اشارت عليه صدر يافت که آن نو باوه باغ پادشاهي هر روز در ديوان نشسته قضا ياي  
فرق بر ايار ابرو پنج ملت پنهان بفيصل رساند و مضمون همايون فاحکم بين الناس بالحق منظور داشته  
داد مظلوم از ظالم بستاند بفریاد و سر یار و خوانان رسد بشیر دول داد خوانان رسد  
و میرزا ایسنغر بوجوب فرموده علمیه از رشحات حساب مغذتش ریاض دین و دولت  
نصارت از سر گرفت و از نعمات او امر محتش نهال ملک و مال بتدریج صفت حضرت  
پذیرفت معجز ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم ذکر آمدن بسنت من اولیای  
در بهار مس بستان خاقانی افتخار عترت طاهره سید المرسلین سید شمس الدین که سالک  
طریق مهربانی بود و تمیث مهام که ما را قبول نسیم و چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت  
و هر چند او را بر تو جویای سیر اعلیٰ ترغیب نمود و بجای تو سید خنجران جناب مرتضوی عنفات  
بر از سلطه مهرا شهنشاهت تر و سلطان اولیس را بعضی رسانید و از اهتزاز نسیم  
این خبر نامه غضب خاقانی التهاب یافتند فرمان علی نامزد شد که امیر ابراهیم جهان شاه بر لاس  
و اهلیت حسن صوفی ترخان و امیر قزلباشان شیخ با تقاق حکام و لایاست فراه و سیستان با چهل هزار  
سوار نصره نشان متوجه کرمان شوند و امر ابو حبیب فرمان روی بر او کرمان آوردند و بعد از  
و غول بر آنگاه و سلطان اویس در شهر تختین نموده سپاه نصره بنا و آغاز مجاهده و محاربه  
کرده پس از انقضای هفت روز سلطان نزد و بنامه پیغام داد که اگر خاقان سعید کنه  
بند را بچند و شش ماه رجعت نماید بر قدم ساخته بلا دست مبارکت نماید و امر آیت  
حال را عرض داشت پذیرد سر میر اعلیٰ کرده انحضرت جواب داد که اگر اولیس در قولی بود صادق است  
باید که کی از معتمدان خود را بر بجانب فرستد تا پیشکویامت اثر ترک محاصره کنند و الا تا کرمان را  
نگیرند باز نکرند و امر سلطان اویس را از فرمان واجب الامعان نگاه ساختند و امر شیخ حسن را  
که از جمله ارکان دولتش بجزیر قریب انحصار داشت نزد امیر ابراهیم رساند و ایشان از ظاهر  
کرمان برخاسته در اواخر جنب شیخ حسن را بجزیرا بطوس خاقان سعید رسانیدند و او تبرع  
و نیاز کنه سلطان اویس را در خواست نمود و التماس تاکید تو اعد عهد و پیمان کرد خاقان  
سعید طلسم او را بجزیر قبول اقراران داد و دست پا و فرمود که در حق او بفرموده شد و رقم عفو

و دیگر بنیان سخنانی را که از چیم پیاست سید ما خود آهسته نمیتوانستند گفت با و از بلند در سر دوان  
بر زبان می آوردند و وقت ضرورت چو مانند گریه دست بگیرد سرش شیرینیز و جمعی دیگر که  
ز شوتهما بستند داده بودند از هر طرف بپایه و دفاع آمدند و سید محمدالدین در چهارم ایش فرود رفت  
صلاح چنان دید که مبلغ دو سیت تو ما را قبول نماید و خود را در معرض معارضه مقرران نیارد و خطا سپرد  
که دو سیت تو ما را در عرض یکسال بقط فرود آورد و انگاه امر او بنیان بر حسب فرمان بندگی آن بر  
پای سید نهاده او را بدست محصلان دادند و کار سید با نظر اراجامیده عریضه نزد میرزا اباسینغز  
فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را شفیع ساخته این پت را در آن  
عریضه درج نمود و سبب بگریز تاب و دل بدخود نوشت که گزاری رمتی و قشش کونست شاهزاده  
جواب داد که هیچ شک ندارم که روح مطهر خیر البشر با این افعال گوید و ما پسندیده که از رسیدن صدور یافته  
بود راضی نیست و آنچه با و میرسد نتیجه کردار با هوادار است پت ظلم کردی عدل میداری طمع  
بحال شربتی داوی ب مردم هم از آن شربت بوش سید چون این جواب که کسم قاتل داشت  
استماع نموده از جانب اباسینغز نمیداشده پیدا بوالده او محمد علیا کوهرشاد و با خبرد و جناب  
حسنت مآب بر بصرع و ابتهال او ترجم نموده و نزد پسر زبان شفاعت بکشود بنا بر آن حکم برداشتن  
ند سید ما در کشتن آن محصلان بیستور هر روز بجای دست کعبه مرتبه سیادت و وزارت پناه  
رسیده قسطنطنیه را از جمله دولت تو مان سفرد بود طلب میشود و سید ما بنیاد از طیار است  
بهر سائید با انواع حیل و تدویر از مردم بقدره چشمن قلعن میگرد و فرود می آورد و با وجود این شب  
در غرض و در خیال وزارت هجرت و کوششش را بپدیده غفلت مند و در معاشه مرغ و شش در  
هوای عاده پرواز مینمود و در راه بر زبان میراند که از فلان جنبه بین میتوان گفت و از همان جنبه  
و چنان حاصل میتوان کرد و پدید بوقی بدو طبیعتی که نشست و نزد و تا بدست مرکب از دست  
و در آن پش از غایت غمت در ارض مختلفه و عطل تشنه برده است و ایافت و در جانب فلان کشته  
دست اطباء خدق و ما هر از و امن معالجه اذ قاهر آمد و سید محمدالدین در او از خود خلاصی ایاد اول  
سه عشرین و دهانمایه در عقبی منزل که میر و ارجیان عراق و خراسان که اندک هم او مانند قطرات  
سیاب در اضطراب بود و در بجایات خویش و اش کشته در مجلس تعزیه بزم رولد و وادای نیست

خاقانی بآن احکام تصدیق نماید که در روزگاره او امیدگاه صغار و کبار هر بلاوشه و آستانش  
مردان و اشراف و شرفی که در این قدرش که منطری درگاه باهوش ملک چاکری  
و اعیان زمان و شرف جهان که بجا و ممشش میرفتند بی شائبه انتظار و بچکس را مجال دخول نبود  
و اکثر ایات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه در ده سال جناب سیادت و تاب در غایت  
حیثت و عظمت روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استر و او موافق  
و عطایای خویشتن کوشیده میرزا بابا سیغری بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواججه نظام  
الدین احمد بن داود را شریکیش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و خواججه نظام الدین احمد  
بجرت ذهن انصاف داشت بازگ زمانی بر گاهی مهمات و معاملات سید فخر الدین  
دقوت یافته گاهی بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب معنی پرداخت و دست سید از امور  
تعجب کوتاه گشته از غصه انقیصه بی آرام شد و وضع دولت عمل دیوانی که بر معانب سید صاحب  
دقوت بود در از پیم سیاست مانند برکت پیدا میگردیدند و مجال اظهار خلاف او مجال  
میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بابا سیغری نزد امکان بوضع پوست امیر علی در مقام معارف  
آمده خط سپرد که مبلغ دو بیست تومان کپکی برسد بوجه سزاوار و الا از عهد ان بیرون آید  
و میرزا بابا سیغری غلظت پیش انقیصه فرموده امیر علی سخت بعرض رسانید که سید از خزانه عامه  
مبلغ کلی تصرف نموده و رسید برین سخن انگار که حکم شد که عرض خزانه کنند خزینیه داری صبر و قرار شده  
جمعی را که مبلغها کلی گرفته بودند گفت و جوی که از من گرفته آید باز و بچید و الا همه را رسوا میکنم و از آنجمله  
خواججه پیر علی بن خواججه بایزید را که محرم اسرار رسید بود و تمسکات بنام خود بخزینیه دارد داده بود و مبلغها  
سازده و بسید تسلیم نمود متقاضی گشته در طلب نمود و او هر روز و فوج میگفت تا تمام بشود  
رسید و کار از پرده پوشی متجاوز که دید و کیفیت معروف من خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در  
مقام نفیثش آمد و رسید بر آنکار را حاضر نموده پیر علی بوجه تمسکات خویش اقرار نمود خاقان سعید  
کله سخن حکم با لظا هر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزینیه دار گرفته باز و بعد از آن هر  
هر چه برستینابت سازد بستاند بنابرین خواججه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معاطه بودند مقید  
گشته رسید فخر الدین باین عنایت مستظهر گشته همچنان بر سرند وزارت ممکن بود لیکن خواججه پیر علی

بجانب هراة تاقتند و علی اسرع الحال اسپا و در ایپایه سریرا علی رسانیدند که بجهت این کسر بروداخت و  
چون ذرات شریف انحضرت قرین صواب کردید استاد میرزا برده بهی منظور نظر عنایت و احسان  
گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورشت تفتیق رای صوابها چنان اقتضا نمود  
که منشد وزارت را بود و وزیر بی آرایش و هر که فکر صافیش برسیاق اصف بن برخیا مهام  
ملک و مال را در سلک نظم منظم گرداند و تدبیر سیاستش به ستور نظام الملک امور  
جابه و جلال را بفیصل رساند و بعد از اندیش و تأمل طلعت وزارت را بر قامت قابلیت خواجه  
پیر احمد خانی چست یافته تمام حل و عقد و قبض و بسط و ارتق و وفق مهات و دیوانی را کلفت کفایش داد  
و خواجه پیر احمد در این امر خطیر نوعی شروع نمود که در طریقت سعیت مرعی بود و هم در اموال دیوانی فوت  
واقع نمیشد و مقرر استی سالن پیشتر ملک عالم کجین تدبیر آن وزیر زین قلم طراوت بهشت برین  
و لطافت نگارخانه چنان داشت و این تواجبه و الاثر و قدوم ایلم و دولهت پادشاه اصفیه نهاد  
انمقدار انا خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل بود بین حکامت و نندازی سابق در انجلیس  
و خیال بینداشت است و وزیر بی چنین شهریدی چنان هم بهمان چون نگیند ستاره ای چنان  
وزیر است و در مجمع کشکات بیوت معا و دست خاندان و نشتن بهای استیلا و چون اویلیت  
ظفر انا را از صرد وقتید و معا و دست فرمود در پای نزدیم رمضان المبارک کنس بهای و وصول بر کنار  
هیرمند انداخت و در او اخر همان ماه امیر ابراهیم بهان شاه از جهت بکابل رسید و بعضی از سمانید  
که میرزا قید و محقرت بعد از شب با طوبیوس شریف مکمل بود در این اثنا امیر لغمان بولاس  
بهتة تحصیل و جوامع انفرادی که تقبل نمود و بود در میان ایشان رفت و بعد از چند روز آمده معروف شد  
که انجماعت نور ادای مال اعمال میانید و امیر محمد صوفی تومان و امیر موسی و امیر تونیب و امیر تونیب  
بر سر هزاره تاخته و هم ایشان بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی القعدة با کولیم خانیم باز آمدند  
و در او اهل فضل قاپستان و بهار خسرو و جم اقتدار مانند خسرو و ثوابت و سیار عازم بیت الشرف  
خوش گشته میزبان سحر برادر میرزا قید و امیر یار کار شایه بارلات و امیر علیکیو کلتاش و امیر فرزند  
شاه اروا ان را در آن دیار باز داشت و فرمود هرگاه قید و بیاید او را همراه او آید و الا متوجهش را  
بیاورد و باید اگر دره بر گاه عالیه رساند و در منصف ذمی حجه کرام که قضای دشت و کوه

اشارت نمودند و نویسنده در این باره در تاریخ ۱۳۰۳ قمری در شهر مشهد  
بسیار در دسترس است و در سنه ۱۳۰۳ قمری در شهر مشهد  
فقان کشور گیر آمده عرض داشت نمود که پسر سیف قنداری دگر محکمه هر یک حسب احکام عالم بهیچ  
نوعی انملاکت بود و پیوسته باید که بزراعت و خصوصت میکنند و در اجتهاد رعایا در محنت و زحمت می افتند  
بنابر آن روی بهمانکشت بی چنان اقصا فرمود که از زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق نماید  
و مفدا از بسزار سانه ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایت کسیر  
و قندار بکشاید و رایات مالیات منتصف رجب از وزارت سلطنته بهر آنه نصبت نمود و بهنام  
شعبان سایه وصول بر ویرت قشلاق انداخته در آن منزل میرزا سیور غمش با امرای بدخشان  
بموجب نمایان بوست و فاقان سعید از آنجا بجهت مخالفتی که از اوضاع میرزا قید و تفرس فرمود  
توجه قندار گشت و پست دویم ماه مذکور اعلام منصب راز افق آن دیار طالع شده سیم ماه رمضان  
اشراف و ایمان غزنین بار دوی ظفر قرین آمدند شخصی از قیول میرزا قید و رسیده بعرض رسانید  
که فرار بوست را اختیار کرده انحضرت فرمود که ترسیده باشد و بچکس بتکامیشی نفرستاد و نهم ماه  
دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قید و اثر فزنده انگاه فاقان عالیجاه امیر ابراهیم  
جهان شاه دار و انانضوب گردانید و فرمود که اگر قید و بچس اید مسلح کرده غزنین را با و بزرگد اردو و اتا  
انملاکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال آن احوال مولانا صدیق الدین لایزالیم که منصب جلیل المراتب  
وزارت مشرف بود و بموجب اشاره عالیجه بیان هزاره شتافت تایش ترا بنصایح سوخته  
و مواعظ و پست از مقام سرکشی که نمایند و بجاده فرمان بر می رسد و بین انفاست شریفه  
جناب وزارت کبابی رئیس ایالتی انقوم انظار اطاعت و انقیاد نموده بسیار متار  
دشتران بابر و در بانستان سپهر اقتدار و انسلطه و باج و خراج قبول کرده بعد از آن  
چتر زنگار و انانوا حی قندار بمنزل قشلاق معاودت نموده در آن عهدت بکسب کیتی نورد سوار  
گشته فراز و شیب صحرا را بودن گرفت تا گاه آب پسر در آمده انحضرت از پشت زمین  
بر زمین افتاده بوست بجایون که بو سه گاه حکام ریح سکون بود و کبیری راه یافت و همانست  
ایلیچیان برق صولت جهته آوردن استاد میری گانگر که در فن گانگری و کسب بندی به پنا مینود



رسیده تبرکات شاهانه گذرانیدند و حضرت فاقان سعید باجی خان باجی را با صنایع الطاف توخته  
در باره ایشان انعامات فرمود و بعد از آن بشیر از نزد میرزا ابراهیم رفتند و زمره بهمه ملاقات  
امیر غیاث الدین شاهک روی بجز از زم آوردند و در سینه نیک و عشرین و ثمان ماه همه بهم پیوستند  
و بمرقه خرامیدند و میرزا الغنچیک کورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای روان فرمودند و حضرت  
فاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا اباسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و  
میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن پهلوان جمال را میرزا سیونغمش و امیر شاهک اردوان و شاهان  
بدخشان خواجه تاج الدین حسن را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بجای رفته ادای سفارت نمایند  
و عزائب حالاتی که اینجاعت در آن مملکت مشاهده نمودند انشاء الله در فائده کتاب مبین خواهد  
آمدین سال یعنی سینه نیک و عشرین خاقان ظفر شیرین در بلده مرو فشاغ کرد و در اوایل بهار  
بفضای بانفسنای باد غس شسته از آنجا بدار السلطنه خرامیده عزم پورشس اوز با بجان مهم کرد  
و از آنجا بدار السلطنه میرزا شیخ ابراهیم شیرینی و میرزا ابدون از طرف حضرت فاقان  
در آن او آنکه امیر قراپوسف بر سلطان احمد جلالت غالب گشته رشت حیات جناب سلطانی قطع نمود  
از امر او حکام هر کس در مرو و عراق باوز با بجان و اوزان بود سر بر خط فرمان امیر قراپوسف نهاد  
مگر امیر شیخ ابراهیم شردانی که بروی اعتماد کرده شرط اطاعت بجای نیارده و سبب توهم شروانشاه  
از امیر قراپوسف آن شد که در وقت توجه سلطان به تهریز پسر خود ملک کیومرث را اجتهت به  
معکریغداویان روان ساخته بود و مقصودم چون مواد نزاع این اجانبین در میان آمد امیر شیخ ابراهیم  
سپاه شیر و انرا فراهم کشیده از کرجیان استمداد نمود و دستتیل با و و هنر او حوار کمل بونی پوت  
و امیر قراپوسف از خیال محال شروانشاه و قوت یافته با سپاه اوز با بجان و اوزان و جمعی کثیر از  
ترکمان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در کن راه که میان آن دو سردار  
پوتهورتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کرجیان قتل رسیده  
شیخ ابراهیم کوزیز برستیز اختیار کرد و در اثناء فرار خواست که استپ از خندق کوزیشکرگاه گذشته  
بود بجهانده مگانه از پشت زمین بر زمین افتاده دستش شکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده آب  
و جامه اش بستند و بطرف دیگر رانده و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت در دوت با نظر از رسید

از سبزه و لاله غیرت افزای با طابیط کردون بود رایت ظفر آیت بجانب دار السلطنه  
هراة در حرکت آمد و در دویم محرم مستقر بر سلطنت داد زمین معتمد مكرم رشک گلستان  
ارم کرد. نید و در اوئل ربیع الاول سنه احدی و عشرين و ثمانیة بسامع علیه رسید که میرزا سعید قاسم  
که پیش امیر قزاقیوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امر از جانب قندهار باز آمده میرزا قید و  
همراه آورد و منظور نظر القعات شد و مقارن انحال خبر متواتر شد که شاهان بدخشان لوی  
عصیان و طغیان افراشته اند و خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته و قاقان سعید امیر لغان  
و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندهار و بقلان و ارهنگ  
و سالی سرای اجمع آورده در طلی در رایت شاهزاده سیور غمتش موضع کشیم منزل گیرند و شامه این جز  
بسامع بدخشان رسیده پیر شاه بهادرتین که دالی آنسوی طغیان بود و خواجه تاج الدین حسن عطار را  
بر گاه عالیقدر فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و بیخ و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت  
خواجگ حسن را بحسن تلقی فرموده تتم عفو فرمودید و بیرون کشید و شاهزاده و امرا با کشته حکومت  
بدخشان بر پیشان قرار یافت و در درجه بیست و نهم کور میرزا قید و حقوق تربت در غایت قاقان  
را تأیید و انکار گشته با جمعی از اهل قندهار نمیشی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا با سپه با جمعی از شیران  
پشت بر نمودند و بمیشی و اولاد قزاقی سبزه و امیر زلفید و رسید و اولاد گرفته جز که در عالم پناه  
رسانیده و حجت حکم در بطن معتبر الدین محمد حسن دینی اختیار ساخت انگاه پادشاه عالیجاه  
قامت مملکت قندهار و کابل و طغیان را بر سر کوشش و کوشش خویش از او بر رزموا عطا  
و نسیج کرد انبار کرد و اینده بر انبار گزشت تا در اول خرمشال همان سال قاقان مسترد و بمشالی با حرام  
طواف مرقه عطسای بدخشان چنگلت کسان از امام امین و الامان بس قندهار اولاد حضرت خیر العیون  
الشهید الغریب المظلوم المصون علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الشایسته بران روضه  
منوره تشرف برد و اولاد هم طوائف بجای آورد و قندیلی را که از دست هزار شغال اطلاق ترقیب  
داود بودند بر سبیل نوز از سقف مقبره و متبرکه او نجات و مجاوران ان مقام کعبه اقرام را بصلاست  
و صدقات نوزانش نمود و مراجعت فرمود و در رمضان سنه اثنی و عشرين و ثمانیة از شهر تواجی  
که در شهر سنه عشرين پنجتای رفته بود و همراه ایلیچیان دانیک خان مابی و نایب مابی و غیره با بر گاه پند

روی منبوه و چون آن بانی مبنای جهان بینی بدی ممالک و فتح ممالک غیر تقویت دین مسلمانان  
و تمسیت امور طبقات انسانی غرض بود از جهت هر طرف که توجه میفرمود نصره و اقبال در منزل  
اول مراسم استقبال موکب محبته فال بجای می آورد و بقلم اندیش صورت هر تمنا که بخواهد  
خاطر خطیر نفس می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منفی ظهور نمایان شده در نظر انورش  
جس و بهی جلوه میکرد نصره چون زینبده اوزنک شای میگردید نیتی جز خیر خواهی بهر سوری  
اوردی لوایش شدی تحت خلافت خاکپایش بهر کشور که بر افراشتی سره فدایش ساختی بلان  
مباح افسره مصداق این سیاق حکایت نهضت انحضرت به نیت محاربه امیر قرا یوسف  
ترکان و وفات یافتن قرا یوسف و سخر شدن ممالک اذربایجان تفصیل این اجمال که چون  
نقان سعید سخر ممالک اذربایجان را بنود مقرر کرد و انید فرمان هایون نفاذ یافت که امرای تو اجمی  
سان شکر ظفر اثر باز طلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصای ترکستان تا سیر هندوستان  
جاری سازند که بیجا و مقرر در معکر نصره اثر جمیع که در و بر ترتیب اسباب قتال تکمیل آلات  
جدال شاه فرموده امرای عظام عرض کردند که سه هزار دست جبار در قورخانه هایون موجود است  
انحضرت فرمود که ده هزار دست دیگر بر انجام می باید نمودید ستور معهود میرزا بالغ نیک بجا نطقت  
ترکستان و ما در راه میر سید غمخش فیض کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافت امیر  
سیدی احمد ترخان بگومش دار السلطنه همراه مقرر گشت ده های حیرت هایون فال در پانزدهم  
شعبان سنه ثلث و عشرين و ثمانی یازدهم باغ زافان در حرکت آمد بهر غزار جنت انار نزول  
اجلال دست داد و بهت شده حراره هوا و صحت اجتماع شکر ما چند روز انجا توقف اتفات  
افتاد در منزل امیر غیاث الدین شاهک با سپاه خوارزم بارودی کیهان پوی رسید  
بشرف بساط بس مشرف کردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلا ی لشکر  
نصره اثر شده از پیش روان گشت و فاقان سعید در چهارم رمضان که اقیاب در اوائل  
میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و پستم ماه شکار کن بر ولایت نیشاپور  
عبور کرده میرزا بابینغر مقدمه عساکر پرتو گشت و در پست و نهم تقبیل بجا آورد از غور نزل موکب  
پادشاه و انانثراد غیرت افزای سبع شداد شد فاقان سعید در آن مرحله بلوازم فرائض سنن

خود را بر یکی از ترا که ظاهر ساخت بر این شهر فوطه در گذارش انداخته پیش امیر قزاق یوسف برد و همچنین کشتن  
بجمعی کثیر از ملایک در آن در آنچه تقدیر بر اسیر و دستگیر شد. و امیر قزاق یوسف که جایزاً با تمام عرضه  
تبع امتحان کرده امیر شیخ مقید به تبریز رسید و چون تبریز باین واسطه عرض معاشش پادشاه  
شاهان هواخواه او بودند بر کس از ایشان در مجلس امیر قزاق یوسف مجال سخن می یافت از اقوال  
عمیده و اقوال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم شمه بعرض میرسانید بنابر آن  
امیر قزاق یوسف رقم عضو بر جریده جرایم شمر دانست که کشیده او را بجالس بزم طلب نمود و جمعی از  
ارباب سیاست و ملامت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند در چون بخار با ده خوشگوار  
در دماغش نشاند تا شیر کرد چندان کلمات پذیرد بعرض قزاق یوسف رسانید که شیفته وی گردید و بند از  
پایش برداشته او را پهلوی خویش جای داد و در آن محل اخفی و تصاب و در باب تبریز تا رها  
آورده بعرض قزاق یوسف رسانید که هر مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از ثواب دیوان اعلی قبول نماید  
ماضی می شویم که در تبریز فرود آوریم مشروطاً باینکه مصلحت در عوض زر جنس در در نزد امیر قزاق یوسف این طمس را  
بشرط اجابت اقراران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار دو سست تومان عراقی قبول فرمود انگاه امیر  
قزاق یوسف نشان حکومت شیر و انزاب و ارزانی داشت و شیر و انزاه دار و غلکان بیلا و قلع  
مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و این مجلس امیر قزاق یوسف بود دیوانیان  
بر ذات تعقل او را بنام اخفی تصاب و ساوا از باب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان  
رضت و اقباضه بر برات دارد و امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عزت و شرافت  
و چون غلظت کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قزاق یوسف متواتر و متعاقب بخراسان  
رسید فغان ستوده خصال بی صدیق نام نوزده امیر قزاق یوسف ارسال داشت و او را با طاعت  
و انبیا و دعوت نمود صدیق از حاکم از بایگان بخواه های پریشان بشنود و آثار عناد و سرکشی مشاهده  
کرد روی بی پای سر بر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابر آن خاقان بایگان  
رایت نظر نشان بقره شیخ از بایگان مرتفع گردانید که کار در بیان نیست را چه بفرستد  
تو سر به شمشیر یک شهر بایگان همت بلند خاقان همواره بر سر انجام همه علمای کمی  
ستایی معصوم بود و عزیمت از مجند دیده دو دمان صاحبقرانی بپوسته همه وصول با اعلی مراتب کامرانی

ان پادشاه دین دار از مردش غیب مزده فرجه و فیروز شیخ یوسف را با هزار سوار جرار  
بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته  
بسلطانیه شتافت و میرزا جهان شاه و داماد امیر قرا یوسف را که بفضیلت اخراج قیام مسعود از کیفیت  
حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف را به قزوین در آمده متوطنان انجا را در ظلال امن و امان حادی داد و  
طائفه را از اشرف و ایمان باستان اقبال شیان فرستاد و چون میرزا جهان شاه در سلطانیه  
از وصول ابواب اقیاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره کمر سعی و  
اهتمام بر میان بست و تبریب اسباب تخن اشتعال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز رسید  
و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بقایض ارواح سپرده و داع تحت و نواج  
مزد لاجرم میرزا جهان شاه سر اسیر گشته بسلطانیه را گذاشته بروی یکریز نهاد و بعد در آن اوان ایلچی از  
قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل انخواجه بود در حرکت آرزو بود از دم ذی قعدة بزرگراه  
عالمینا رسید کیفیت فوت امیر قرا یوسف را بتفصیل معروض کرد از آنکه حضرت خاقانی رسید  
لوازم محاد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا ابلیس تنویر را بدین علیکه کوکلتاش کاتب  
تبریز روان ساخت و میرزا ابلیس سلطان حسب الفرائد روی نادر و قیام مراغه آورد و با همه  
توق بهر کشای پادشاه منی قعدة برآمد و منزل بدین سلطانجه انجا خرد با یابی چاره ایستد و انکار  
قیامت بفرمود که تمام آنکه خاقانی را استیصال نمودند و انحضرت بر حال انجاست ترجم فرموده  
قاصدی بسلطانیه فرستاد که بر او فرموده امیر قرا یوسف بر دل نیاید تا وقتی که تمامی جزایک بنحور کج زود  
امیر قرا یوسف بجایست سلطانجه و بعد که خاقانی کشور گشته بایده بیل تشریف بده شرف زیارت  
بده علیه سلطان بالا و با و برین استیصال شیخ منی که در الحقیقه محمد سید سروال و امیر قرا یوسف  
بعضی ملاقات نمودن بخش شیخ ملا الدوله تو اجماع علی فائز شد و انجا بر امیر قرا یوسف بفرموده  
دو مشرفی تو مخبر نگردد از اسباب از اسل عبور نمودند و در قرا باغ اردان فرود آید و طبع فشیان انرا  
بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و مانظر او گشت لطف سبحانی ذکر انفعال  
امیر قرا یوسف از عالم پرستی رسید و وصول میرزا ابلیس تنویر به تبریز چون امیر قرا یوسف از سر غرور  
و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطه اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات

عید پراخت انکاء از انجا در حرکت آمده چهاردهم شوال بر ولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال  
فرمود و در مقام تیرا انجام شکری سیستان و قزوین و کاسیر قندهار و کابل و غزنین سپاه ظفر توین  
شد و همچنین امیر ایلیس خواجہ با شرافت و اعیان قوم و کاشان بستان سلطنت اشیا شانت  
و ماچریت منصور سیستم، مذکور از ده ملک عبور نموده در این راه من مقدم نخبه غیرت  
مرغز از فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جو و فارس تشریف آورده بشرف  
دستوس و الدبزرگوار مشرف شد و برین قیاس میرزا رستم از اصفهان و امیر عباس شیرین که بعد از  
عزل سلطان اولیس حاکم کرمان شده بود بار دوی همایون رسیدند و امر او را تو اچی چند روز اعتبار  
سان شکر بیان کرده دویت هزار سوار بجز شمار در آمدن شکر بجز بوش و بکر شکوه ثابت  
باید از چون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه بولاد ترک و این پوشش و از انجا نب نیز  
امیر قرا یوسف با سپاه بسیار و استعداد بی شمار در مقام جناد و استکبار ثابت قدم بوده  
بعزم جنگ و پیکار از و دار الملک تبریز بجز او جان آمد و در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاکهک  
یکی از ملازمان سخندان را بر رسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که  
حضرت خاقان سعید پادشاه هیت بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران کیتی ستان  
معفرت شمار بنابران مناسب چنان مینماید که ایشان زبانی با ست خفاری و اعتد از شاه  
از اموری که سابقا بخلاف و ای شهریار کلا بکار و ملحق شده اظهار نداشت نمایند و قلعه سلطنت  
و جده تیزوین را بدو ان اعلی باز کند از ناما حضرت خاقانی با از مقام انتقام گذرانیده نشان  
ایالت از با بجان و اران و بغداد در نامه در و روم بنام انجناب ارسلان داریم امیر قرا یوسف چون  
بوفور احوال و انصار و قوت با زوی شجاعت انار مغرور و بوا از استیغ انیکلامت بر انشت  
و فرستاده را مقید و مجوسس ساختن مضمون لایعقال بزبان آورد و نظم به بنیم تا سب اسفند  
سوی اخرا یو همی بی سوار شد و نایاب در رستم جنگجویی به میدان نهد بی خدا و ندرومی و چون وفور جرات  
و جرات دشمن بعرض خاقان صفت شکن رسید اسباب ظاهر بر از نظر اعتبار انداخته روی نیاز  
و افتخار بر گاه پروردگار خراسم آورده از حضرت و اهب العیالات ظفر نقره مسالت  
نموده مجامعی از حفاظ و قرار فرمود که دو از ده هزار سوره انا فتحنا حرم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش

واین معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر آن آمده میرزا بابا یسغز پورشش کاورد و مامور شد در قلب  
شما که مغلوب آن مقبول پرو بر ما بود با جوی و ظفر در و بطن هر قلعه کاورد و که موضع کهن بابا حاجی بود نشانیست  
و اینجی سخندان نزد او فرستاد و بویچنان لطف امیر و کلمات عتاب ایزد پیغام داد و از وفات  
عاقبت مخالفت کذب نمود و امیر بابا حاجی چاره منجر در موافقت دانسته با قدم نیاز از قلعه پرون  
خرامید و شاهزاده در باره او با صناعات آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی  
در رکاب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده  
بعو اطف خاقان سعید منقر و سرافراز گردیده بد سلک امراء عظام انظام یافت از روی بی  
در قشق قریح به وقوع ایستاد و در میان شمشیر و شمشیر قلعه دید چون خاقان سعید  
رفت قریح تا رسید در تمام ذی حجه سنه ثانی و ثانی بقدر این مقدار آن رسید و جهت قشلاق آن  
منزل را اختیار کرده قبضه بارگاه با وج مهور و ماهیانی ملک اطراف و حکم آن با اصناف  
تنسوقات و انواع پیداکانت متعاقب و متواتر بود و در میان پوی شتافته شرف زمین بوس  
در یافتند و بر تالقات خاقان خجسته صفات بلا و جنایت مملکت مکنان یافته سپر افتخار  
و مباحات با وج سموات بر افراختند از آنجمله امیر غیاثی اند شروانی که بعد از فوت پورغوشین امیر  
شیخ ابراهیم زالی شیردان شده بود و آثار جلالت و نجابت از شمال و شمال او را کوشش و او چو  
میسور در چهاردهم ماه مذکور بغزلاقات خاقان سعید و منصور در راه فرار گشته لموطعین رعایت شدند  
و سوابق اصناف بد بزرگوار خود را ببلواقی انحصار انضمام و لایحه خاقان کرد و در غلام میسر میزد اما یکبار که  
که در حرم سزای امیر فرایوسفت میسر میزد و با وی در سلک خاندان گشتند و در چهاردهم محرم سنه  
اربع و عشرين امیر ابراهیم سلطان که عاقبتا بحسب فرمان کوشش بر رخساره بود مقصی المرام  
بعسک نصره انجام رسید و بشرویش و ستون خاقان کرد و در مقام آن خاقان قاضی نامندی نزدیک امیر آمده  
تنسوقات هندوستان به هم شکست کز اینند و از زبان خضر خان که جاگ لقا یار بود سخنان  
نیازمندانه بعضی رسانید و چون ایام استیلا از مغان گذشت سلطان امیر بر فیروزه نام متوجه  
تخگاه بهرام گشت خاقان سعید یازدهم رجب الاول از دست قشلاق عازم تبریز شد و بیست  
دوم ماه در پلکان نزول اجلال نمود و در آنجا نیز بود و در آن کو یک بعضی رسید که یار احمد قرمان

افتاب و افزانند قطرات سیلاب مشکاثر همه جوانان نوحوا بسته و سر امر بجای و بکتر آراسته  
بمجمع ساخت نگاه یک اجل در رسیده مرضی مهملک بر ذلتش طاری کردید و در طبیعت دست  
از تپه پور شهرستان بن کوتاه کرده در روز پنجمه هفدهم ذی قعدة سنه ثلث و عشرين و ثمان مائیه  
ایام حیاتش با ختام انجامید بساط جلالت بکسرت رده بود ولی هیچ فرصت نداشت حیات  
چنین نژاد مضروب کس نگیرد ز کیوی شهرخ در سوی مات تا چون از اولاد قرا یوسف هیچکدام  
در اردو نبودند امر از ترکان جدازان واقعه مانده هر یک بطرفی روی آوردند و میت را با نجا در خرگاه  
بگذاشتند و احاد انکس دست بغارت و تاراج دراز کرده کوشش قرا یوسف را همه طلقه طلا  
بریدند و در جمعه ششم ماه مذکور رسیدی احمد کجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس  
بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفار تقدیم رسانیدند و بخشش قرا یوسف را بطرف اویسیرا  
فرستادند تا در مقبره پدرش دفن کردند و میرزا اباسنغر در منصف ذی حجه و ولتخانه تبریز را بمن مقدم  
شریف مشرف ساخته خطبه و سکه باسم والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده و راییت  
عدالت بر افراخت و بیان او آن امیر علی پیک بن قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مقید  
بود از محض خویش امیر قرا اباز استسایفته کینک پوشش بجای و صحت نماند و سپید و مصاف مرام  
و الطاف منعم و سرافراز کردید و بعد از چند روز که بواسطه ملازمت برداشت استیازه نمود و نزدیک  
خود رفت و چون میرزا اباسنغر از تفتیش نماند که تهر و قرا عثمان را فاطمه سعید بوی رسید  
که بطرف کاور و رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بیای اصرار ساختند و در ایام نهمه بوده  
در روی نیاز بزرگراه عالمپناه ننوده بدست آورد شرح این سخن با امیر بابا حاجی و در شرح محمد عزیزی  
بو تو به شجاعت و جلالت او امثال او اقران نیستند و مستثنی بود و در اولاد امیر بابا حاجی  
امیر جهان شاه حاجی کوشش بود و او بعضی اهل بهرام میرجهان اهدا بقتلش نمایند و در زمان استیلابی  
امیر قرا یوسف میان او و ترا که مخالفت و محاربات بوقوع انجامید و بالاخره خود نزد قرا یوسف  
رفته بایالت ولایت کاور و و دیگر عنایات سرافراز کرد و بیخدا علی نژاد از خوله که مانجه اعلام فاقان  
کرد و ن غلام بر تو وصول بر تعلق قرا باغ انداخت امیر بابا حاجی تو هم نموده بر او در خود را با تحف  
لانقه باستان خلافت اشیا ن از سال نمود و بخش خویش بابی در و اما ن مکن و و قار کشید



معان خاقان عالیخان بجانب تبریز روان شد ذکر مجاریه خاقان عالیخان با اولد امیر قراوی  
مکتوبات چون رایت اقیاب اشراق ازاں باقی متوجه تبریز گشت حداثا راه بسامع جلال رسید  
که پسران امیر قراویوسف اسکند بر او سپید با سپاهی افزون از چون و چند خیال استیز کرده  
بگرد و عادل جوزد اخلاط آمده اند بنا بر این خاقان ستوده خصال غزم استیصال دشمنان نگویند  
افعال نموده عنان گیران بصوب میدان قتال انعطاف داد امیر یوسف دامیر عثمان والیاں  
خواجه مقدمه سپاه نصرت پناه شده پیشروان شدند و در اواخر رجب سنه اربع و عشرين  
و ثمانه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جان و تن بتسویف صفوف پرداختند غریبه نصیر و مسورین  
داوار کوس و کونای زلزله دوزخ و زمان انداخت دلیران روز کار در میدان کارزار تاقتند و در آن  
روز کار از وقت ارتفاع رایت زرینکار غور شدی خنجر که از زمانه که اطراف فضای شهر دوار  
از عکس خون کشکان معرکه بیچاره کلکون گشت و آن دوشگر کینه در درهم او بخت بودند  
و باستمال شمشیر و خنجر در افتاد و اعدا میگیر اتمام تام مینمودند بیت چو شب لشکر خود بهامون کشید  
همه دامن چرخ در خون کشید هر طرفه بعبک خویش رفته نوازم غزم رعایت کرده با بس داشتند  
در روز دیگر که خاقان شرقی انتاب اقیاب بعزم جنگ موکب کواکب بر نقره خاک فلک سوار شد  
خاقان کانات با بی در رکاب نصرت ماب آورد و بر انعارد و جوانان سپاه نصرت شعار  
ترتیب داده روی بخالفان نهاد و از انجانب میرزا اسکندر و میرزا اسپند نیز با سامی شکر  
قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلیران جوشن پوشش چون بکرا خضر آواز جوشن و خروش نمودند  
و بضر ب شمشیر و سنان جانستان رخسار سپید و هبلوی هبلولمان گشتند و در آن روز میرزا رستم  
بن عمر شیخ دامیر ابراهیم بهان شاه کار و زاری کردند که داستان رستم و اسفندیار بر خواطر ابناء  
روز کار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلکت شجاعان لشکر ترکمان انظام داشت  
اسیر گرفتند و چون کشتش و کوشش بصره افراط رسید و ظلام لیل نور با صره را از رویت اشباح  
معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بنا زلی خویش فرود آمدند و بشرائط پاسبان پرداختند  
و بهان نظار کیان میدان آسمان تا وقت طلوع قلبیع صبح صادق دیده بر هم نزدند  
صباح روز سیم غزه شعبان و زوال اقیاب دولت و اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مال

هر دو کتبه در برود را تخته دوی فتنه و فساد بر افراخت و فارس مضار تهور غیاث السلطنه میرزا  
باب نغز بر فتح شمران با اختر مور کشته یار احمد بطر و نت و یار کر حستان کر کجکت و پناه بقلعه  
اسفرین برد میرزا بابا نغز بطا هر بقلعه شتافته سپاه ظفر پناه آغاز محاصره و محاربه نمود  
و یار احمد و دست روزی بمقابل دمد افعه پرداخته بیای اعتذار داد استغفار از قلعه بیرون آمد  
در روی نیا نجات ک درگاه شاهزاده عالیجاه سوده امان طلبید میرزا بابا نغز از سر جرمه یار احمد  
گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن فانی دست و کردن بسته یار کجکت  
خاقانی رسانید انحضرت یار احمد را گفت تو خود را بی اعتماد ساختی و در وقتش را با میرزا شنبه سپرد  
انگاه موکب همایون ازان موضع در حرکت آمد سیم مجادی الاول از آب ارس عبور نمود و چون  
جلگه از آب مضرب نیم سپاه ظفر مانع کشت بسامع علیه رسید که درین نواحی چهار سیت  
موسوم بقلعه بایزید در غایت رفعت و تشید و امیر قزاقو بسعت بد وقت توجیر ایات ظفر ایات  
نفا س پیشار و ذوقا زبشیر با کجا فرستاد و در وقت بعد از فوت دوی فرزندش امیر اسپندان  
قلعه را تصرف در آورده و بعضی از مردم خود را در آنجا مضموم کرده حضرت خاقان سعید کندی مت  
بر کنگره لشکر قلعه بایزید را از آنجا پست و سیم پدید کرد و در حوالی آنجا نزول فرمود و لس فرستاده  
کو کولان لانا با طاعت و انقیاد و عورت نمود و امر هم از تسلیم سر باز زده شکر قیامت اثر آغاز  
فرود ختن نیران بجنگ لاند افق تیر و سنگ کردند محصوران بقدم مخالفت و محاربت پیش آمده  
رخان کشش و کوشش از صبا جرتا مانده کیرا متعارف یافت و در آخر همان روز که بحقیقت وقت عزوب  
انتاب و دولت مخالفان بود و در آن روز در میان صدارت یزید اینرا غیبه پدید الی بکر  
فتح و ظفر جلوه کشت و غنایم بسیار نصیب گردید ظفر شتافته شده بیایت انقباب اشتراق  
بصوبت بیلاق لانا تاق بکر کشت آمد و بعد از وصول خاقان سعید از وقت همایون را در دامن کوه زرخش  
گذاشته بنفس نفیس با بچاه سواران تدار با غلظت شریف برود و در آن مقام قلعه اونیک امیر دولابی  
و ملک محمد امیر عزالدین و امیر علی بن قرا عثمان تقبیل لامل فیاض سرانرا نشدند و بتاریخ شانزدهم  
مجددی الاخر خاقان ظفر و از اخطا با حمیس خرامیده از انجا تاق بیلاق تشریف برد و در انجا امیر  
قرا عثمان بکر کبه همایون پوسته پیشکش کرد تا نیند با انعام صلح خسر و لایق و کمر پادشاهانه محض کشت

از تمسّق مہات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان نموده ریات ظفر  
آیت از تبریز حرکت آمدہ در اول رمضان سایہ وصول بر نواحی سلطانیہ انداخت اکثر حکام و  
داروغگان ولایات را اجارت انصاف ارزانی داشت و از انجا نیز تہمت فرمودہ در نواحی  
قرزین ابراہیم سلطان و میرزا رستم مرضی شہ کجانب شیراز و اصفہان شتافتند و موکب  
ظفر نشان بجاگ خراسان در آمدہ امیر شامک نیز خدمت یافتہ از راه استرآباد روی بخوارزم  
نہاد و نوزدہم شوال ہای پترہایان فال قرین سعادت و اقبال بیاب زافان رسید و ان منزل اطراوت  
ریاض رضوان بخشید و در ہن سال شیر محمد اوغلان و سپاروق اوغلان و صدر الاسلام از  
مغولستان بہستان میرزا بالغ نیک آمدہ بنوازش یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و ساروق  
اوغلان توہم بی جا بخوارزم و بارہ بارہ انہ از اہل بستہ فرار نمودند و جناب النجیب علی پشاہ را  
تغائب نمودہ در گلینہ بلاق بکوچگان رسید و شیر محمد و ساروق را اسیر و دستگیر کردہ بازگشت  
و بعد از وصول سمرقند رقم عفو بر بریدہ بر سر میہ گرفتار ان کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی  
بخشیدہ بسطنت مغولستان روان کرد و انید و در مقدمہ رجب سنہ خمس و عشرین حضرت  
وامب العظیات میرزا ابلیسغرا بستی سعادت انما کرانت فرمودہ فائق عالمیشان  
ان نملو و فرخندہ را با بر نام نہادہ ابو القاسم کنیت دانید و در سنہ خمس و عشرین و ثمان مایہ  
خاقان خلف قرین در منزہات ولایات خراسان در غایت ولایت اقبال کتداند و جناب  
عدل و انصاف مسوط و حجاب جوہر و اعتدال فریج کرد و انید و در سنہ ثمان و عشرین و نیا مایہ  
شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا بالغ نیک کو رکاز ان بود انکا شتد ولایت مخالف و متعاق  
بر فراشت یا بر ان شہزادہ انوالد بزرگوار اہدست بلینیدہ در پشت و منعم ریح الاول موافق  
ہستم حوت با سنباہ فراوان بہرہ رفع شہر معانان متوجہ مغولستان انید و بعد از قطع سناہل و  
مراحل در موضع نقرہ سیاہی سیاہ و شیر محمد اوغلان نمودار گشت و در ہنزدہم ہادی الاغوان اردو  
لشکر کشیدہ در روی در ہم آوردہ سوتن در ہنذاقتند و از غریب کوکہ و کرناہی کوشش کرد و در انجا نشستند  
و لیران طرفین دست بر تیر و کمان بر سہت و سنان با زیدہ و بعضای میدان شتافتند و غایت  
کوشش و کوشش تطہیم رسانیدہ بزخم خلیفہ و غیر شہیدہ و فرق بر یکدیگر شتافتند و در ان اتارای

بهتات اجتماعی عازم معرکه قتال شدند و از آنجا نب نیز گردان جلالت نشان بآلات دستدار  
فراوان در برابر آمده عقاب تیر بجزم سید عزم روح دلاوران از اشیان کمان آغاز پر و از نمود  
و پیکان خارا شکافت همه تیر بون اهل مصافت روزنها در قصر اجسام ایشان مگشود و بعد از آمد  
شد سهام کن دو شه بهرم انتقام حمام خون اشام در یکد گیر نهادند و در آن روز شهبان ترکمان  
حلات منور زده و باجه بجز شرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسان عرض تیغ بیدریغ گردانیدند  
و نزد یک بود چشم زخمی بگذران موکب هایون رسد در آن اشا خاقان دین دار که شجاعت  
اشهرت بجز با عبادت مالک و نیار جمع داشت فرمانداد که در میان میدان خرگاه طهارتخانه برافراختند  
و بجزم غاز پاشت که در مدت العسر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمد و به تسکین  
و تانی تمام در غاز پستور ایام فراغت و امنیت شرائط تعدیل ارکان بجای آورده پشانی مسکت  
و نیاز بر زمین و از درگاه بادشاه بی نیازی انباز ظفر و نصرت مسلت نمود و چون اثر اجابت  
و عابر ضمیر هایون ظاهر شد از غلظت که راز پردهن خرامیده بر زمین ملک ستانی نشست و عنان گیران  
بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش با سیاد و درین محل امیر شاه ملک را بوجوب بحرب  
خدیجه تبری بجز طر سسیده فرمود که نقاره شادمانه زدند و او از درانه افتند که امیر زاده اسپند در بند افتاد  
و اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته ترا که عنان از صف ستیز بجانب کریز گردانیدند و هر یک منصور  
دلیر شده از قول و بر انغار و جوانان بر بخالفان تاختند و اقدام نبات و قرار اولاد و قرا یوسف  
تزلزل بجز رفته مقرون با صناف تحسرت و تا سف عنان آنهم از ام منعطف ساختند و سپاه نصره  
شعار بر تیغ فتح و فیروز بی اخته ایشان بر تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت گفته بمعبر خود  
مراجعت فرمودند و خاقان سعید بر اسم محمد الهی و شکر گذاری نعم نامتسای پای شاهای پرداخته  
نتیجا بها باطراف مالک محروس روان گردانید و از راه خوبی بجانب تبریز روان شده در  
منصف شعبان آن مکان را بمن مقدم هایون غیرت افزایی کارگاه کردن خست  
و امانی از بلایگان را بس اسن و امان پوشیده رایت عدل و احسان بر معارف طبقات  
انسان بر افراخت ذکر می و دست حضرت سعید خاقان زنده بجز رایت  
بیراز بندید از عوارض است بعضی از و نایاست چون خاقان سعید

امیر ابراهیم سلطانرا نوزارش کرده حکومت مملکت خوارزم را بوی تفویض کرد و مولانا شهاب الدین  
عبدالرحمن که در مسلک معتبران درگاه خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر  
شاه ملک اینقطعه بر لوح بیان نکاشت قطعه ای دل خسته چه حالت که اینچکم بکسرت  
همه در گریزار اند برین هفت اورنگ : دامن جرج بر آشد چو دل من بر خون : جهره مهر جراگشت  
چین سیرازنگ : مکر آمد خبر تغزیت میر کپیر : آنکه در جنگ بچکشش چو کوز بود پلنگ : شنه ملک  
میر جوان بخت جهان بچشش که بود : بنشش چو دوش کهر و لعل چو بجاده دسنگ : رحمة الله علیه آورده تاریخ  
وفات : باد و در روضه مصاحب همه با شاد و شنگ : مدین امیر شاه ملک مشهد مقدسه است  
در جواریت مطهر و همدین سال با دوشاه کیلان سلطان تخمگاه جو دو احسان امیر سید رضی الدین  
سید رضا کیا که مدد العمر دست عطا بخشش بلبس سیم وزر الوده نشده بود در روز نوروز از عالم  
نخست اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم سنه ثلثین و نمانایه شانه زاده وافر تهور سیرتیش  
بهاورد و کابل جهان جادوان انتقال کرد و غزوه صغریا نیز به راه رسید خاقان سید در سبب  
قره العین سلطت محزون شد و لوازم تغزیت بجای آورده تامت مملکتی را که سید رحمان شانه زاده  
مجموع بود بخلعت صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود و هیچ بقایای خردت ملک خرد  
ذکر تو چه میرزا جاب و سید در سبب مسغانی استنظام یافته اند سنه ستم و ستمین  
سنه : براق او غلان که از بنایار روس خان بود سنه ثلث و عشرين و نمانایه از دست  
قچاق بسر قند شتاقه التجا بجانب الخ بیک خود و شانه زاده او را منظور نظر تربیت در رعایت  
کردانیده با اسباب سلطنت و شهر یاری بجانب دشت باز غمگسار و براق همین عاطفت اجاب  
بر محمد خان که با دوشاه اوزبکان بود علیه کرده قدم بر سنه سلطنت نهاد و در اول سنه ثلثین  
نمانایه یک دو سخاق فرود آورده قاصدی نزد میرزا الخ بیک فرستاده پیغام داد که درین ایام که بهیت  
فدام عالی مقام از ضبط البوس جوچی خان فراغت یافتیم بعنایت بی عنایت شهرتید می گسترده  
بدین حدود شتاقیم جناب الخ بیک چون شنیده بود که براق شانه زاده که غمگسار و سخاق  
شرا و عرفا تعلق بمن دارد ابلجی اورا موافق بر ما جواب نداد و مقارن انکال از سلطان خواجہ ترخان  
که حاکم انسر بود عرض داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب

شیر محمد او سخاوت چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته بیکبار بر افغان  
لشکر سمرقند حمله نمود و امیر اسلان خواه که در آن جانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بحد افغانه ابرو پرخت  
چنانچه هر چند مغولان اتهام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیگ که رکان تومانات  
هر اول را بدو ارسال شده شکست بر لشکر حبه افتاد و شیر محمد او غلان عنان یکران بصوبه  
وزارتانته عساکر فرستادند دشمنان تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان را تحت تسلط  
و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را به تیغ بیدریغ بکذا را نیدند و غنایم موفور و اموال با محصور گرفته  
بو کب عالی پوستند و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجان سمرقند بازگشته بعد از وصول الیچی  
قرمیسیر بر کاه عالیناه فرستاد و فاقان سعید را از فتح بسین اعلام داد و قاصد در او ابل شعبان  
بر ارتسلطنه هرات رسیده کیفیت عالی بعرض رسانید و آنحضرت بپوزم شکر الهی قیام نموده  
مبتهج و مسرور گردید و در او اخراجه سال میرزا الغ بیگ غزم طایفه مست فاقان کرده در پانزدهم  
ذی حجه دیده بدین شهر رفتند و کوه بود و بپهران کامکار روشن ساخت و بجاییت و عطوفت اختصا  
یا فته روزی چند در دار الملک فرستادند و مشاغل و شادمان بکذا را نید نگاه میرزا محمد جوکی را محبوب  
گردانیده بپرزقند بلذکر و در عرض که حضرت موفور و التزمه راه با و راه التهر رسانید و چند ماه آن دو برادر  
نیک اختر نزد هم نشست مانند بعیش و شامانی بسر برده در جادوی الاخر سنج و شمشیر و کمانه  
میرزا محمد جوکی که جناب الغ بیگ اعزازت یافته بر ارتسلطنه هرات بازگشت و در شب دوشنبه  
یازدهم ربیع الاول این سال الیز کمپرسر ستوده ضحالی امیرش بملکت و در خوارزم وفات یافت  
و ادب عظم شان و علو مقامش و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر میوز کورگان و ارکان دولت  
شامخ سلطان ممتاز و سستیجی بود و در تربیت و دعایت اهل علم و فضیلت و شایسته خیرات  
و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف و یار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقیع خیر و  
ابواب البر مانند مدارس و خانق و مساجد و اربطه و حیاض ترتیب کرده یادگار گذاشت  
در آن او آنکه فاقان سعید خوارزم را بومی عنایت فرمود و سرکشانی افغان و اشراف و شت  
پنجاق را مطیع و منقاد ساخته راایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه  
امیر مذکور بعرض فاقان سعید رسید شکل شد فاعلمای بخارا و طال فرمود و بسزای شدش

مولانا فضل الله استرآبادی بود بصورت او خوانان کاندھی در دست بر سر راه آمد حضرت فاقانی یکی  
از نزدیکان گرفت سخن این شخص را معلوم نمایی و احمد فرصت یافته بی اندیشه پیش و دید و کار روی  
بشکر حضرت رسانید اما چون حمایت قادر چون حامی ذات فاضل البرکات ان پادشاه  
فرخنده صفات بود کار و کار کز نشاء و نگابت زخم با حشا و معا سیرایت نکرد و علی سلطان تو شیخی  
رحمت قتل ان لعین حاصل نموده در ساعت اورا بکشت امیر علیکه و امیر فیروز شاه که در آن زمان  
بر در مسجد ایستاده بودند و نقار جهان پرستوری که در آن زمان مسموم بود و نقاده زن کرده که نگاه ان  
عبر قیامت اثرش نمودند دست ایشان از کار فرودمانده از بنجه حیرت بر خلائق استیلا یافت  
و حضرت فاقان سید امیر فیروز شاه با طلب فرموده انجهان بسواری مسجد درآمد چون دانست که زخم  
کاری نیت زبان بشکر گذاری همین منابن کویا که در این وقت حضرت فاقانی میل فرمود که در محله نشیند  
امیر فیروز شاه مانع آمد و گفت اگر مردم حضرت فاقانی را سوار دهنه بنید و حیثیت و کلمات تردد  
خواهند کرد و وقت عظیم حادث خواهد شد بنا بر ان فاقان عالیجناب بای در رکاب سعادت  
انتساب آورده بدلت سوار گشت و نقار جهان در نهایت نهابت نقاره فرود کوفه انحضرت  
از راه بازار بیابان زاعان تشریف برد و اطباء و جراحان بمعالجه آن زخم بودند و در عرض چند روز شفای  
کامل بجهول بوست یکی از فضلای در آنج ان واقعه کویا در آن سال تاریخ مشتمل می بود و در نتیجه  
پس از ادای عدات و قصه بس عجیب حادث شد و در آن سال اولی بشهر هرات کویا در بساط  
چون فرزین عداست تا شیرینی زندنیجات بعد از آنکه در آن محله غریب  
میرزا بابا سغری و امیر بمقصود احوال احمد مشغول گشته از کشتن با او پیشمان شدند میان روت  
ان مردک کلیدی یافتند که در نتیجه بان کشته ده یافت و مردم نتیجه گفتن شخصی موصوفه بان صفت  
درین خانه طایفه قید و حبس بسیار از معارف پیش روی آمدن یکی از بزرگان مولانا معروف خطاط  
زاین مولانا معروف همزدی بود با انواع فنون و هنر موصوفه در کس خط و لطف طبع معروف  
و نهایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع نظامی انام نذی علی  
پوشیدی و طایفه بلندم از آن جنس بر سر نهادی و الف نذی در کردن ان سجده و اول و اول  
حال غایت سلطان احمد بکار میگرد و در او اخرا زوی تشرف شده روی بشیر از او و میرزا اسکندر

افتبار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنا بر آن میرزا الخ بیگ کورکان یراق جنگ یراق  
نموده جهت استیلازه قاصدی به راه فرستاد و حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیت  
منع فرمود اما لشکری مقرر کرد که در ظل راایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراءالنهر شوند و شاهزاده در مقدم  
ریح الاخر از راه روی بهر قله آورد و قبل از وصول او میرزا الخ بیگ بطرف سمنان نهفت گزیده  
میرزا محمد جوکی چون از سرعت الغریت خبر یافت بی شایبه توقف از عقب بر آورد و الا که حرکت  
کرده خورابوی رسانید و شاهزادگان همچنان یکدیگر طی مسافت نموده بغرور هر چه تا متر غم نرم  
یراق بزم کردند و از مقدم مقابله و مقاتله پیش آمد چون هر دو لشکر در برابر هم صف قرار بستند  
یراق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و یکبار بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریا را همچا  
یکبار در قاطع آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردمان کار غرق کرد آب فنا گشت و خون چون رود  
چگون در فضای درشت و دامون روان شد بیت تن از اسب و سرازتن سزگون شده زمین  
دریا فلک صحرای خون شدند و میرزا الخ بیگ کورکان بوجود جنود نامعدود مغرور بود و بر طبق  
کلام بوم چنین اذاعتکم کثیرکم بسیار اندک مخالف القعات نمیفرمود اما انجاعت را مقتضای  
ایکم من فیه قلیته غلبت فیه کثیره صورت حضرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر دست اضطرار  
عنان بودی فرار تا فیه حصرة و صحرة بر شاهزادگان غالب شده میخواستند که نفس نفیس قدم  
در مسوکه مهلک نهند اما بعضی از اهل مانع آمده ایشانرا بجلد که توانسته از آن دریای زخار  
بساط کجاست رسانیدند و شاهزادگان بهر قندشتافتند و بر اقیان در اطراف ترکستان  
آمد و ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند بیت چنین است رسم سرای درشت که کمی نیست بزین  
کمی زمین بر پشت - خورند و خورند میرزا الخ بیگ در مسجد جامع از شاهزادگان  
حضرت خاقان عادل پوسته در ادای و اجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات  
خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جماعات مسجد جامع  
تشریف حضور از زانی میداشت و روی نیاز بر زمین اصناف سوده لوای مناجات و عرفی حاجات  
می افزاشت و در روز جمعه بیت و سیم ریح الاخر سینه نلین و نانایه در وقتی که مسجد جامع درون  
بده فخره همراه نماز گذارده بعزم سواری از منتهی بر خاسته روان شد کینک پوشی احمد نام که مرید



فاقانی از زخم احمد رصحت یافت هجده تزارک ان اختلال کباب سمرقند نهضت فرمود و غزه  
شعبان سنه ثلثین و ثمانه از دار السلطنه همراه در حرکت آمده چون قبته الاسلام بلخ منصرف  
سر اوقات سلطنت گشت میرزا بابا سینغر که تا آنحال اقبال آسا لازم مویک همایون بود  
بوجوب التماس میرزا الخ پیک در زمان عالی مکان بصوب بلده فاخره هرات مراجعت فرمود  
و شب یازدهم ماه مبارک رمضان خوابه قیصر کرمی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانید و قاتل  
معلوم نشد و میرزا بابا سینغر بعد از مراحل وطی منازل میت و یکم ماه مذکور در مستقر غرت نزول فرمود  
فاقان ستوده حصال بعد از رخصت میرزا بابا سینغر از آب اموی عبور کرده اشرف واکا بر  
سمرقند بوازم استقبال استقبال نمودند و آنحضرت چون بدان جنت صفت رسیدار کیفیت  
محرر براق نقیض نموده زمره از امر او سرنگانزاجوب یاساق زد و میرزا الخ پیک چند روز  
از درجه افتبار و اعتبار ساقط شد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده دیگر بار شاهزاده  
بعواطف فاقانی و ایالت دارالملک و محقرانی مغر و مباحی گشت و براق از وصول فاقانی جز  
یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده آتش فتنه او در دیار ترکستان انطفان  
پذیرفت و پس از آنکه فاطمه هایون فرمانده ریح مسکون از تنظیم امور ما در دارالنهر فراغت یافتان غیرت  
بصوب هرات تافت و در یازدهم محرم سنه اصدی و ثلثین بمقصد رسیدم باغ زاغان را بمن بمقدم  
شریعت غیرت افزای ریاض جان کردانید دوران اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوبی را بسرت  
کرامت فرمود و ان موود عاقبت محمود را با یک موسوم فرموده چند روز بسا عیش و سور مهمد بود  
زانوقت همایون حضرت شاهنشاهی بویست و اوقاف از دیار بیکان است نشان در او اس حرم  
سنه ثلثین و ثمانه با بیع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن قرابوسف بار دیگر با شتعال  
نیران عصیان پرداخته و بعراق آمده و سلطانیه را مستخر ساخته بنا بران فاقان عالی مکان اتباع  
لشکرهای محاکم محروس فرمانداد و در روز یکشنبه پنجم رجب بصوب آذربایجان در حرکت  
آمد بیت باپ اندر آمد همدان که فدای بجنید چون کوه لشکرهای و میرزا بابا سینغر و امیر  
شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و فاقان پاک  
اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسد بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام مینمود و مجاوران غنچه اولیارا

که در آن او آن حاکم آن بنده بود جناب مولوی را منظور نظر عنایت ساخته در کتابخانه خاصه  
کتاب دار فرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز با صد بیت کتابت نماید و در آن اوقات  
دو روز کتابت نمود میرزا اسکندر مولوی را طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که  
میخواهم که در یک روز هزار بیت کتابت نمایم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود که در موضع مناسب  
خرگاه و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف انجاشسته کتابت آغاز کرد و یکی از شاگردان خود را  
تعلیم تراشیدن تعیین فرمود تا تا نازدیر مستوی نموده هزار بیت با صد بیت در غایت لطافت نوشت  
و میرزا اسکندر او را از انعام و احسان خویش محظوظ بهره ور کرد و استادان سعید بعد از فتح شیراز  
مولانا را به راه کوچانید و او در کتابخانه های آن کتابت میفرمود و مستعدان خراسان جهت تعلیم خط  
و زمره جهت صحبت بصحبت مولوی مثل کنگر و ملا بلبله نوشتن و از بزرگ منس بود که کاغذ میرزا  
بایسنغرا که همه غمگین نظای بوی داده بود زیاد و بسیار کمالی نگاه داشته تا نوشته باز فرستاد و باین سبب  
که بوی مولانا معروف بلوغ یافت میرزا بایسنغرا نقش بست و درین امان که انجناب بدو سجا  
احمد کریم گشت اورا اقل فرمود و جبهه نوشت مولانا را بیای ردید و در آخر الامر در جبهه قلم اختیار الدین  
مجموعی که در این مطلع از جمله منطومات است بدست است از ترک چشم تو مهر تیر غره کا در است  
در آن سینه نشست آنچه که قلم میخواست اما خواجه عهد الدین دختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی  
و جمعی دیگر از موافقان را مقتول کرد و در آن اثنا بعضی میبزد ابا بایسنغرا رسید که احمد را  
تا هی بلا دمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت انا را میرسد  
قاسم اوزار قدس سره میرفته و حکم فرمود که حضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر سید قاسم عازم  
ماوراءالنهر گشته غزالی گفت که مطلع من اینست بدست ندانم چه افتاد است است تمت از قدر ما را  
ازین درگاه میرانند و ایم در بر ما را چون حضرت سیادت بناهی قرین قاصدات الهی بمرقد رسیده  
میرزا ابغ علیت در آن مقدم شریفش را معتمد دانسته لوازم تعطیل و تحویل تقدیم رسانید  
و التوفیق من الله العزیم مجید در پیش حاکم بنامه خاقانی هزاران کلمه میفرستد و در آن  
تبرکات در پیش حاکم بنامه خاقانی هزاران کلمه میفرستد و در آن  
او فلان سباه میرزا الع کورگان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات خجسته صفات

ز خون شفق لاله کون کرد چهره آنگاه هر دو لشکر عنان بمعکرفود نافه انب تا صبح عارس مراقب  
بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا حال یکجا منجر خواهد شد نغز و در روز دیگر که چرخ اختر سپرزانه و اقباب  
بر سر کشید و از راج خط طشعاعی حشر کو اکب را منهنم کردانید بیت بر آمد زهر سو صدای نفیثه  
سلامت شد از مردمان گوشه گیره فاقان سکندر مکان و سکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویه  
صفوف لشکر پرداخته عزیزی که و سورن زلزله در که و دوش است اذاحت و حمله مبارزان آهنگ تی شکار  
در صف دشمن افکنده راهی بوی عدم ظاهر ساخت و درین روز حریفی نیز در غایت صعوبت بر توج  
انجامید و میرزا اسکندر کمال جلالت و مردانگی بظهور رسانید اما مخرج چون سعادت نبود  
گوشش بسیار چسبیده وقت است که فاقان مظفر لاله از باز جاست و عرض نیاز در کاه کیم  
کار ساز فاج گشت بار دیگر بر مرکب که دیگر سوار شد فردی بسوی اعدا آورد نیرنج و فیروزیا  
از مطلع تا مدت زمانه ای طلوع نمود اسکندر چون حال بین منوال دید دست از سستی باز  
داشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت فاقان سعید تیسیران فتح نامد از که طرا از فتوحات سلاطین  
دوی الاقتدار تواند بود شکر نعمه الهی بقدم رسانید و فتحها با طراف مالک محموده فرستاد  
میرزا محمد چکی آنها در موجب فرزند تکامیشی دشمنان توجه نمود و تا از روم و صحرای مویش رفته  
و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود از اشرف الفضلا و انصح الیبلغا مولانا شرف الدین علی  
الیزدی که در آن یورش ملازم موکب میرزا ابراهیم سلطان بود بنقوست که میفرمودند که از کمال  
شیخ به سالت دو نور مردانگی و جلالت در ظاهر سلباس برای العین مشاهد افتاد که اگر عشر  
عشیران مسنون می شد البته عقل بقبول آن زبان نیکشاد تخم زانین نبات شاه ابو الفتح  
بخک - فوئند ز صد بر وزیچانول سنک - اینحال ز کوههای سلباس پیرس که راه صدا  
شرح دهد از دل سنک - و تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم بلاغت انما بوجوه می برود  
پیش اسکندر ترکان جو عصیان و زریه دارای جهان سزای او واجب دیده از تیغ ابو الفتح  
چو بکینت بخک - تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدیده در خلال این احوال قاصدی از میرزا انجیک  
رسید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود او غلان و براق او غلان اتفاق افتاده  
براق روی بعالم اخره نهاد و همدان ایام از خراسان ابلیج آمده عرض داشت که شاهزادگان

ازمانده انعام واحسان بجنلی ولسر محظوظ و بهره مند میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت  
اعلام باوج سپهر فیروزه فامه بر افراشت بنهته اجتماع سپاه طبرستان و عراق و فارس و خوزستان  
چند روز اتفاق توکلت افتاد و در نولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان  
و چقماق شاهی از یزد و امیر ترخان از تبریز و امیر عیاش شیرین از کرمان بار و وی نصرت نشان  
رسیده بعمر طایفه است. فانز کشته انگاه لوای زرنگار از آن مملکت نهضت نموده پست  
و یکم رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر لشکر طغرانگاشکان  
اسکندر انقلعه را گذاشته که بخیته بودند و خاقان سعید در ان مقام رمضان را ببا بیان رسانیده با در آب  
روز عیدتی م نمود و از آنجا به تبریز شتافته شنب غازان از زمین نزول همایون غیرت روضه  
میوان گشت و از تبریز ما بچه علم خورشید اقتباس سلطاس رفته و در آن یورت خبر وصول اسکندر  
با لشکر قیامت اثر تو اتر پست و خاقان نصرت قرین بتبعیه سپاه جلالت اینین برداخته  
میرزا ابراهیم را با شجاعان فارس در بر انغارهای داد و میرزا ابا سینغر با دلیران خراسان و ما از نذر آن  
بجو انغار فرستاد و قول را بعز و جو و همایون مزین گردانیده میرزا محمد جوگی را با چند هزار سوار شیر شکار  
مقرر ساخت که نزدیک بقلب آگاه و مهیا باشند تا در هر طرف بگو مگ احتیاج افتد  
معاونت نمایند و از آنجا ب اسکندر نیز میمید و میسر و قلب سپاه ترکمانان را بنوعی بیارست  
که تیره و نذر آن دیده اولوالایصار شود و صباح روز شنبه مقدم می گزیدند و در همیشه کینه در  
از نایب افروغ و جوهای مجد در جوشن شده غرق و بیدان قتال رسیدند و در آن ظرفیت بیاد  
حمله نیران معابر دانشی مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم با طائفه از مژگان شیرین بلکه  
که در آن لشکر شکن بر جو انغار مخالفان تو برادر اسکندر میرزا بهاتش به افعه پیش آمده از  
دستبرد سپاه فیروزه نشان بای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفت اسکندر  
با مدد و اورشکر بر ایچته خون بسیاری از پر دین بر خاک خندان ریخت و از بنایب نیز جمعی از  
شجاعان بمعاونت ابراهیم سلطان بیدان تا حته کار روزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون آسایم  
بذیر چو در نامه کجیت ضربت شش بر زخم جوانان دمان اجل خندان کرد و اصابت بپکان  
بر چشم و دل پهنه زمان سیلاب خون در جریان در آورد نظم جین بود حال با تا سپهر

که آید هر گجا که روده معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر رفتن غیث استعداده و خوف  
میرزا بایسنقر بتبلیق استرین و چنان بعضی دیگر از وقایع و حوادث است که در آن اوده  
پست در رای حاکم آرای خاقان کشور کشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان انصاف نمود  
که میرزا بایسنقر در سنه خمس و ثلث و ثمانی در ولایت جرجان تشلاق نامید و امیر علیک و امیر محمد  
صوفی ترخان را با جمعی از نوینیان معترض نمود که در آن یورش ملازم کلب شاهزاده باشند  
و میرزا بایسنقر در سنه ذکر بهار الفتح استرآباد و اطراف آن مملکت را بعین مودت  
ارایش داده طرح تشلاق از اخت و در از زمستان بوضع پوست که اسکندر کت دیگر  
شکر ایزد با بجان کشیده و برادر خود ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتاب گذشت میرزا  
بایسنقر متوجه خراسان شده به بستوس بر بزرگوار مشرف گشت و در سنه سی و نهمین  
بسر اسکند امیر یار علی از پدر که ریخته نزد امیر خلیل اندیشم روان رفت و شرف انشا و او را بیکر  
بدرگاه عالیپناه فرستاد و خاقان معین در آن منظور نظر تربیت کرد و دیده و در آن کشتن شاهزادگان  
جای داد و در آن اشارت روزی آنحضرت جهت نظاره مکان رهبر که استاد فرخ ریخته که بسیار خیره  
و سنگ چهار صد من بدخوی می ساز اخت سواد شده در شمالی کوه بالیکاه که محل سنگ انزل  
بود غلبه از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و خاقان سعید بزرگوار به پیشگاه تاج میگرد  
نگاه امیرزاده یار علی بدان مجمع رسید چون او جوانی بود و رعایت من و حسابت و نهایت  
جمال و ملاحظت مردم عاشقیش پیش بی انیش که یک نظاره مکان در دیده او و بسیار دیدی او نهادند  
خاقان سعید از مشاهده المصنوعه متعجب گشته و پیش از آنکه بنبار کانه خرامیده و تعلقت فرمود  
تا امیرزاده یار علی را سب کرده بجان سپرد بر قند بر بند و درین سال در دیار ملکات شیراز امیرزاده  
ابراهیم سلطان در ابسری متولد گشته و به پسر امیرزاده سعید گشت و بدین سال امیرزاده ناصر  
بن میرزا محمد سلطان بن میرزا بهاکشیر تیمور که در کابل که یوزمان بهرست خاقان عالیپکان مشرف  
بود از عالم انتقال نمود اینها امیر محمود و پیشگامت آنحضرت و عیال خویشی میکرد و ولد و غیره  
هراة بود سفر اخره پیش گرفت و آن منصب یولاش سلطان ابو سعید خست تعلق بپزیرت  
در شمه از صفات فارس معناد تو غیث استعداده و الدین میرزا بایسنقر و بلیغ است

عالیشان میرزا مظفر بن میرزا باقر و میرزا سنج بن میرزا محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا میر محمد  
شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند فاقان بهمال از استماع خبر فوت دراری سپهر نادر اظهاری  
طلان فرموده جهت ترویج ارواح ایشان نجات کلام و طعام طعام ایشارت علیه مبذول داشت  
و بار دیگر از ماوراءالنهر مسری رسید به نیرسانید که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی شده  
اورا بجهان مجاد و افی فرستاد کشتی و دو کشتی ترا بهر مکانات تا بار کجا کشته شود و آنکه ترا کشت  
از نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید  
و نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید و نیرسانید به نیرسانید  
اسکند فراغت یافت در هشتم محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانیة از ظاهر سلطنت کوج فرموده  
عنان باره جهان نورد بصوب تلمذ البقی ساخت و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن  
حصن حصین بود در بسم نیاز شمار و پیشکش پیرون فرستاد و چون انقله در مسافت باسد  
اسکند برابر است فاقان و لاکه بهمان قدر از منتسبان اسکندر را فرستاد به بجانب قشلاق قراباغ  
معاودت فرمود و نوزدهم سفر بان منزل رسید و مقارن آنحال امیر ابو سعید بن قرا یوسف بارودی  
همایون بوست و سعادت بساطبوس قانز شده عنایت خسروانه شایمال او کشت و فاقان  
از استان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت او را بایکان را با میرانو سعید  
مفوض گردانید و در بانز و هم شعبان بیست و هفت من طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد و روی سویی  
استقر عزه جلال و در بضم رمضان بسطانیة نزول اجلال سروده ماه صیام را در ان مقام  
گذرانید و چون مهال شوال جمال نمود با ادا اب روز عید برداخته حکام ولایات فارس و عراق تا  
شش میرزا بهر سلطان و میرزا ارستم و امیر غاشیر بن و امیر حقایق شامی رضت انصرفت  
ازانی داشت و دوم شوال جبر قفره ال از سلطانیة بجانب هرات در حرکت آمده هشتم محرم سنه  
اربع و ثلثین و پنج زانان از زمین وصول سوکب همایون غیرت افزای مرغزار جهان کشت بیست  
همو غرضش بهت الشرف نوش رسید حنر و عادل جمشید و ش با تا نید اکابر ممالک محروسه  
عموم و عالم خراسان حضور ما را هم پیشکش و استبشار تقدیم رسانیدند و بزبان حال مضمون انتقال  
سودنی گردانیدند و حجه باد تا نید از متعال و وصول زایت شاهی بستقر جلال بهر مقام

کامه مدتی هر چند در مجالس سی نو و بیست و یکم رسید و آنحضرت شصت و یکمین در صبح شنبه هفتم چادری الا اول  
سنة سبع و ثلثون و ثمانون از عالم فانی جهان جاودانی منزل انبیا چون حضرت فاقان سعید ازین  
عادت اکامی یافت در رعایت انزوه و محبت از باغ زلفان بیاض سفید که مسکن شاهزاده مومنون  
شافت و بعد از تقدیم شرائط تجیز و تکفین بر پنج سنت سید المرسلین هم در آن باغ بر نشین  
مغفرت مآب نماز که از دو حضرت فاقانی انجامه گرفت نموده امراء عظام تابوت را برداشته  
و بدرسه شریفه مهد علیا کوه شاد و آغابوده بجاک سپردند و در آن روز جمیع امراء و وزراء و سادات  
و علماء و عامه رعایا و کافه بر ایاب اس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال انزوه و تنگدلی نمونۀ فرخ اکبر  
و صیحه سبج محشر ظاهر مینمودند تا جمل روز هر روز حفاظ داشتند در آن مدرسه شریفه و جمع کشته نجات  
کلام می برداشتند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر اقشام خواص و عوام انام را مصلوبات و صلوات  
مخطوطا و بهره در میساختند بعد از آن باوشاه و افراد حسان خلایق را از جامه سوگوار می بیرون آورد  
و بتغییر لباس حکم فرمودند در جل متین صبر و شکیبائی زود چون این خبر محنت انزومقتند  
رسید میرزا الغ بیگ که در آن اظهار انزوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تغذیه در آن  
هراته شافت و سعادت دستوپوش پدید کردار دیافته جرات آن مصیبت تازه کشت  
و نوبت دیگر ناله و نغمه مغیره و کسیر از اوج فلک اشیر در گذشت و آخر الامر جناب عادت جهانیا نیت  
امکان تکلیف یافته بساط تغزیت در نو خشتند و حکام و ولایات بمقر عز خود شتافته بعیش  
و عشرت مشغول گشتند هیچ این جهان همیشه با دوست چنین مدت حیات میرزا با تغیر  
سه و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش یافته است  
سعید با یسنفر سوخته کفا که بگو باهل علم خیرم من رفتم و تاریخ و قائم اینست شاد و جهان عمر  
و از پررم از میرزا با یسنفر سه بسریا و کادمانه این ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله و میرزا  
سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و حضرت فاقان سعید بعد از فوت فرزند رسید  
منصب اورا بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت سلطان محمد و بابر بموجب در رسوم تعیین فرمود  
تاریخ آنست که در ششصد و پنجاه و یکم فروردین ماه سنه هشتاد و یکم در روز  
پنجشنبه در اوایل سنه ثمان و ثلثین و

آنچه از عامه و غیره در این شب و آن شب جز با این میرزا ایسی نغز باه شاهی بود جامع شمال  
عادی انواع مکارم و فضائل علوم کاش مرتبه که تا هزاران روز کار در بارگاه خلائق نباشد در صفت  
بغالت شسته افتخار کردندی و رفعت شانش مشابه که تحت نشیمن عالمقدار در کالیش ناشی  
چاکری گرفته لوازمه زمان بری بجای آوردندی و همای عدل مرحمت کترش در فضای بهمان جهان  
پر وبال بشود که کبوتر و قمری در استیانه باز و شاهین بفرانت میغزوند و غمام دست سخی و ت  
پرورش بکنان کوه پر کشت که شعف زین از استعوی جی برین براتب در گذشت و لمعه  
از رای ملک در ایش اگر بر پیکر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشیدی و تیر تیر  
اصابت تاثیرش چون در شب دیگر لایع کردی ظلمت نواب مصائب را با ضار ت  
صول اوله تارک مبدل که ایندی با وجود و نور چاه و جلال و کثرت حمت و اقبال بجاست  
از اینب عالم و محال بغایت باغب و املی بود در تعظیم تجلی اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات  
لکال در فعال بنیو در خوردنیدن فضل و هنر مندان کامل از اطراف اکناف ایران و توران  
در کشتن کرمش ایشان جمع بودند بلغاء و افزراست و فصحا صاحب کیست از  
انظار امین و اوق و فخرس و از زبان بکان بندرگاه عالمبنا شش شامه صبح و شام ملازمست  
میزند و آن شاهزاده بلایشان در تربیت و رعایت تمامی انظار کرمی کوشیده همه را بوفور انعام  
و احسان نسروردن است با ملک میساخت و دیگر کس از خوشنویسان و مصوران و نشان و مجلدان  
در کار خویش توفی میکرد بکل همت بجانش می برداشت بخت بی عقل و عمل و احسان و تهور  
نمودی پس بسلطان بایسنغز و آن شاهزاده عالمبنا سیت قد غفوران او ان شباب  
بشرب شراب نایب نعن نام در شست و مجلس کلرانی و اوقات ربانی راج ریگانی و  
با و از عوانی عوام می بنداشت از میان که هر روز یکبار در هر روزم سپهر لامع شادی ساقیان  
خورشید غلبد شراب خوشگوار طبعی و هر شام که قبح سحر اندام هلال در مجلس ثوابت  
وسیکر کردن شراب از دست خورویان ماه و پیلو جام باوه غلکار در کوشیدی چون اینمغی  
از حد اعتدالی که از نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف لطف تمام کرده اسباب  
مرض قوی گشته استقامت ذات شریف خسته صفات روی باخراش آورد و اطباء هادق



بسیارین و در دمان صاحب این امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بهما  
و ترویج مباحث علم و آموخته علمی و اهتمام می افرواشت کتاب بلاغت ایاب نظر نامه که نام  
بچاکس از اهل علم و عامه هرگز چنان تألیفی در قلم نگاشته بین لغات انحصار فرخنده صفات  
بعرضه ظهور رسیده و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب این  
شریعت نبوی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف افاق منتشر گردید چون  
خبر وفات آن شاهزاده صاحب تائید را خاقان سعید شنید تا زده اندوه خرم صبر و شکیبایی  
انهر سپهر کشائی را محرق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم تعزیت و سوگواری  
تبعه تجمیر رسانید اخرا لامر نقیضای ربانی رضا داد و تن تحت دیر سجایای نهاده با طعام و خجالت  
کلام تک سلام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده بمغفور  
میرزا عبدالنور نوشته سر انجام امور ملک و مال ایالت را بشیخ محمد المیرزا نقیضای نمود  
و بعد از آن اوقات امیر ناصر الدین خاندان شاهزاده مؤمن شاه بود در امر طلال المیرزا فرزند شاه مجبور  
فوت میرزا درستم حکومت امعنان تعلق پوی گرفته بود و در بی بی علم انحرافت متقابل بود و درین سال  
در بلده و دیوگات هر آه بلیه و با و طاعون طغیان کرده بسیاری از حلقه روی به عالم آخرت آوردند  
و شدت آفات بهر تیج بود که در یک روز تمام کشتی از بند برون نوشتند و این خبر بهیچوقت  
هر چه تا متر متعاقب و متواتر در روی بیخا یون امیر سعید موجب توزع خاطر کار و ارباب میگردید  
بنا بر آن فرمان واجب الادب انفاق و یافت که هر کتب که از خراسان ببارد و رسید کسی از  
مطالعته نماید همچنان هر بسته بزبان کامیاب رسانند و هم در یوریت فتنای خیر رسیده  
ای سخاچه که در قصبه رادکان بنا بر عرض از ملازمت موکب امیران بهجور گشته بود از عالم متعال  
و انحضرت از فوت او تا سفها خورده رادکان را بر پیشانی سعید یوسف برسم سیر غالی است کرد  
از حضرت سعید یوسف خاقان سعید بجانب در انفس از بیجان در بیان رفتن  
میرزا محمد علی از عقب مسکنه با تزلزل چون مجتهد نورشید از طول کتب و دستاویزخانه  
حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و شکر سوا از طریق سباه ربيع غریب بهریت نموده  
سباه فروروی روح تازه بقالب نبات و مید حضرت خاقان از یوریت فتنای حرکت آمد

از آنها امیرنشین آمدند و انی بمساع علی رسید که اسکندر قرایوسف از ضبط آذربایجان فارغ  
گردیده و شیراز و قلاع سمن و انرا پیش نهاد و همت گردانیده بنا بر آن سعادت نشان بارو یک  
خدمت و انرا با بجان فرمود و اکثر امرا این یورش را موافق دولت نمیدانستند و فاقان بلبند  
مترت را بغیبه لغویت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی معروف داشت  
که چون امسال میرزا اسپنغر از عالم انتقال نموده و بعضی از مردم کوه نظر تصور کرده اند که با آنچه تصور می  
یکال عساکر حضور راه یافته مناسب آن سفر آذربایجان با مضارسد و این سخن در ضمیر حسد و کشور گیر  
عبای گرفته و در آن ایام با حضور جنود و عمالک محروسه نفاذ یافت و امیر قربان شیخ بکومت دار  
سلطنت هراته مقرر گشته امیر علی شقانی و خواجهدر رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند  
و اعلام حضرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در رمضان حمایت حضرت سبحانی از مستقر بر سلطنت  
و جهان بینی در حرکت آمده چنانچه عادت آن پادشاه نیک اعتقاد بود در انشاء راه بزیارت مرقد  
اولیا و اهل الله مبارک است میسر و در آن مزار است و این تپه میقات نواخته از  
روحانیت اکابر عباد و زهاد است و میسر نمود و روز بروز حکام و سرداران آن بار دوی هایون می پوستند  
و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون مملکت روی مضرب خیمه عساکر حضرت  
انجام گشت هجوم جویندستان از سر ما برفت و بدوران بر تپه انجامید که مجال حرکت از آنجا مجال  
مینمودند لاجرم اشاره علیه نفاذ یافت امر او را کائن دولت توریان ما ساختند و در آن ولایت  
طرح تشاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان را  
گذاشته رایت بهریت برافراشت و لشراوت و یغان آذربایجان روی بدرگاه فلک اقتدار  
آوردند امیر قلیل آمدند و انی بشرف دستبوس فائز گشته با مضاف الطاف اخصاص یافت  
و مقارن آنجا امیرزاده داشت بن قرایوسف برهنوی سعادت و اقبال برگاه جاه و جلال شایسته  
و منظور نظریات و التماس بی نهایت گشت و در انشاء این اوقات میرزا ابراهیم سلطانرا  
در شیراز غار خنده دست داد که هر چند بطیبه در او اوسع نمودند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال  
مذکور طار عمر شریفش از نفس قالب بسپا شد کس پرورد نمود و میرزا ابراهیم سلطان بیکام  
اخلاق و حسن اداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و انشور از ساز

در قبضه اقتدار میرزا جهان شاه بن امیر قراوسف نهاد و او پنکشهای پادشاهان کشیده جشنهای  
خردانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه مملکت بخش کشور گیر از غیظ و نسق امور مملکت از زبان  
فراغت یافت عنان سمن جهان نورد بصوب دارالتسلطنه مراه معطوف ساخت و نور دوم  
ریح الاخر سنه اربعین و ثانیه در عین دولت و اقبال مستقر سریر جابه و جلال رسید اکابر و اعیان  
خراسان که مدت دو سال در هجران قدام پادشاه سلطنت و استعقال گذرانیده بودند از غبار  
موتکب هاپون دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و بواجب نیاز و نثار نیام نمودند و آنحضرت همه را  
بواجبی نواخته روی تمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عاقلان و رعایا در نهایت کافه بر ایام مرتبه مبالغه  
نمود که مزیدی بران بقوه دلتوان گردید و همدران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردید و بخان  
محبت انکتر که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید بعد ازین وقایع چند سال فاقان ستوده  
حصال در متزیات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف معروض داشت  
و همواره عدالت نظام مهم ملک و ملت و سرانجام امور وین و دولت سلطنت سی و اتمام ایام فرا  
ملوک کامکار و سلاطین نامدار سراطاعتت بر خط فرمان نهاده و دست حمایت ربانی دلیل مشیت  
سجانی ابواب آمال دامانی بر روی دروز کار طبقات انسانی گشاده های هاپون بخت  
کامرانی در هوای دولت و بهمانی باقی ظاهر و ساعز مال طرب و شادمانی در برتر حیات و نونگانی  
دارالحدیث در بیت العادلین و فیصله علی محمد و آل المصوبین و کرامت سید بود  
بموجب بهترین مکان پر که مساعه بخان سلطان بود و دلیل لعن داشت تعلق و عشق میبود  
و در آن ایام که فاقان علیخان از او زبان بجان بخراسان معاودت فرمود و سکنه در حلقه  
النجی آمد و با قبایل ایلی افاز غنیمت در مزاجی کرد که نما بکنز چو سیاری و نیکس برای ملاحی  
یعنی میرزا شاهرخ مستاد بود و قبا و زلیلی هر چند باقی است غرضی معقول زبان میکنند  
قبیل نجی افتاد و در شانز بقبل تنه میگردید بران قبا و زلیلی تصور نمودند که اسکندر بی عشق  
ایشان برود و با کینه کوشه و مشورت بجای آورده و قصد هانش کمر بستند و دوشی که اسکندر شراب  
سبب خورد و در با هم قلعه خسته بود ایلی خلاف مهور نورد و باز ایلی کشید و قبا و بارفته خنجرهای بر پر

فارس مضار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایغا ر بجانب اسکند در رساله ایش و موکب  
هایون در زمان عنایت ملک چون با مستکی طی مسافت فرموده مرغزار او جا را امین بمقام  
نخستین نفارت ریاض جان داد و در ان مقام سادات و قصات و اشرف و اعیان تبریز  
لو ازم پیشکش و استقبال بجای آورده عواطف خردانه همه را نوازشش و رعایت فرمود  
و انحضرت تابستان و تیر ماه را در دار الملک آذربایجان باقیال و دولت گذرانیده در ان زمستان  
بصوب قراباغ آران توجه نمود امیرزاده محمد جوکی بهادر بستیجی اسکندرتا آذربایجان عنان کمران  
باز کشید و چون از وی نشان یافت روزی چند در ان ولایت بستراحت پرداخت و امیر قرا  
در ان ایام مراسم ضیافت و مهمانداری تعقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی میل به باهت انجام  
کرد و کزیه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا ایشان کن عطف و ادا اجابت فرموده  
زهره بیج که در قرین مدی سینه سلطنت کرد و در روز دهم ربیع الاول سن تسع و ثلثین و ثمانیة  
عقد مناکت بزوجه بولایت برون این قبر برون خاقان سعید رسید و پدرش سید دا کتین بسیار  
مؤدبه براجعت امرا فرمود و شش ماهه بگذشتند بزرگواران از یاد گشت بشفقت دستموس استعاد  
یافتند در برون ایام خاقان فلک اقسام غنائم بخریدت بصوب قراباغ یافت و بستم  
ربیع الثانی بخریدت قشاق از برون و بجزر امیت خاقان افغان نزدیک بروج آسمانی یافت و از ان  
منزل خمر خاقان شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین بنید کا زده و طی را بر رسم رسالت بوم فرستاد  
و بپادشاه ان دیار سلطان مراد بیجا قدم داد که اسکندرتا برون قرا بیعت بوسستم در غیبت موکب  
هایون متعین مملکت آذربایجان میشود و چون بمریک حضور متوجه و فرغ او میگردند بفرستار  
انحصار میباید لائق آنرا اگر التجا باین استخوان نماید طامان اولاد کزیه و بند کرده بدرگاه عالیه فرستند  
تاری یا آذربایجان لذت مند و نسا و ان پیکر انسا را در برون و بیعت بوسستم در غیبت موکب  
از سبزه و گل همان بیاراست شد بر جمل جو صحن گلشن از برون اقارب روشن خاقان  
ستوده مختل در با نزد هم شوال سن تسع و ثلثین و ثمانیة از قراباغ آمدن بصوب او جان  
حرکت فرمود و بجه از وصول برون مقام فرج انجام زمام حکومت تلامت ولایت آذربایجان را

فقان سعید شرمو و تاج پرنج کتایر ابراج خط خوب نوشته و جدول کشیده و چکبوق قلمی و زرد و در وقتیکه چکبوق قلمی  
اجازت مراجعت طلبید فقان سعید نسبت دیگر اورا طلوعی داد و جهت سلطان جتوق تبرکات پادشاهانه  
و پبلکات خسروان تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کیکی انعام نموده هر یک از پنجاه نوکر اورا اسپ  
و جامه و هزار دینار رعایت کرد و مقدر شد که مولانا حاتم الدین مبارکشاه بر دایچی برسم رسالت  
مصوب ایلی میسر رود و در نزد هم رجب سنه مذکوره چکبوق قلمی نوشته روی بر آه آورد و چون بموجب  
فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت فقان سعید  
مسرعان بران بده فرستاده پیغام داد که در وقت آمدن ایلی شهر شهر را ازین بندند و از چهار شهر  
مبلغ چهار هزار دینار کیکی باور سازند و در همان سال ایزد متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیم شعبان  
بسیری کرامت و ان فرزند ارجمند بسطان ابراهیم موسوم گشته جهت ضبط تلخیص ولادت این مصراع که  
تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و همدین سال امیر قربان شیخ  
کدور استان شاهرخی اعتبار تمام داشت رایت غیرت بموجب سفر حضرت برافراشت و  
از انار او در خیابان هراة در سه محقق موجود است و سپهر ستوده در مکر این ایوانیاء الدین  
موجود و رزق الله تعالی علماً نافعاً در ان بقعه بلو ازم منصب تدریس اشتغال دارد و در سنه اربع و اربعین  
امیر خیر عادل امیر علیکه کوکلتاشن که عمرش از نو و متجاوز بود از عالم رحلت و در کتب مدرسه که خیابان  
هراة ساخته و پرداخته معارف است اوست مرفون گشت و دیگر از انار امیر علیکه رباطت که در پنج فرسخ  
هراة بجانب شمال بنا فرموده و ان بقعه بوده در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که شهر سنین  
هجری بسنه تسع و عشرين و تسعمانه رسیده اکثر عبادات ان بقعه بر جاست الله فقان  
سعید بعد از فوت امیر علیکه منصب اورا بولاد ارشدش امیر شیخ ابوالفضل تقویض نمود و یکی از فضلاء  
این قطعه در تاریخ وفاتش انشا نمود که میر در یاد دل علیکه ای که در سلطنت منتظم بود در زمان  
شاه فرخ سلطان لدیک رحمت حق برزدان گشت و در تبرکات زان شود تاریخ فوت  
رحمت الله علیک و هم در سنه مذکوره خبر برار سلطنه هراة رسید که مولانا حاتم الدین مبارکشاه  
که بجانب مصر رفته بود در قریه از اعمال قدس وفات یافته و بپوشش امیر رحیم داد مصوب چکبوق قلمی  
سلطان جتوق رفته و پرتو رعایت سلطانی بر وجبات او انشا یافته و مقارن ایحال از جانب

رسیده است که تصور آنکه مقصدی قتل او بیکانه است بزبان استعانت قبا در او از داد و آن پس  
بر اخصر شیخ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق ملک اشرف  
گفته بود امیر اخروش حجاج یک ساعت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاه مریخی  
او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشاند وی از غایت نشاط و ابساط بجال قیطان انتخاب آمده چون کل  
از وزیر نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه غنچه  
امل در جبین امان از پر تو عنایت ایند و غز و علی بشکفت با حضرت فاقان سعید طریق مصداقت  
سلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظام  
امرا امیر حجاج بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود بود که میرا خور قایم مقام پادشاه کرد  
او را بر سریر سلطنت نشاند که ظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و جاگاری بجای آورده و دل بر پیش  
نهادند و چون حجاج بیک در ملک مصر متمکن گشت بنا بر معتمد مذکور و چچکبو قارا که در سلک  
تولعن امرا منظم بود و با حیر کاست لائقه و منوقات و القیحه تمهید بساط داد و وفاقی و دفع شیوه  
خلقت و نفاق پر کاره عالم پستاد و چچکبو قادر شهر نشینت و اربعین و نمازخانه باران  
هرازه نشیند و بعد از آنکه روز بوسید امرا عظام سعادت تقبیل امانل فاقان کردون غلام در دیانت و اهنر  
بزبان لطف و مرحمت از وی بر سیده اظهار محبت و دوستی فرموده بجهت او در دروست رست  
در هر که امرا بزرگت جانی بلبوس تعیین نمود و در از وز طوی عظیم ترتیب کرده بود و اکثر ظروف  
و او انی که مجلس نمایون در او روز مجتسم از طلای محرو بود و بر او که هر ترسیع داشت و چچکبو قارا  
اکل طعام در کمال اغزاز و احترام بمقام خویش باز گشته شاخه ارکان عظام و امرای ذوی الاحترام  
نوبت اورا طوی دادند و پس بنامی نازی نژاد با زینهای زر نگار وضع شاهوار جهت او فرستادند  
و در آن ایام چچکبو قارا بوقت عزمن بر ساند که ملک ظاهر پنج بد کتاب معجز از پادشاه هفت کشور  
طلبه گشته است تا دیات جنت اهل سنت مولف شیخ ابو منصور با بیزیدی و تغتیر کبیر امام  
فخر الدین رازی و شرح تلخیص جامع منصف خواجہ مسعود بخاری و شرح کشف مولانا علاء الدین  
هبلوان در روضه در مذہب شافعی و با وجود آنکه این کتب در کتابخانه کما یون موجود بود حضرت

در باب الحجة قزوین بر سر تربت زبده السالکین شیخ احمد غزالی بر ما چنان ظاهر کردید که اگما بروینیا  
میرزا سلطان محمد بن میرزا اباسینغرا بسلطنت هراة برداشتند و علم دولت ان شاهزاده جوان تخت  
را در ان مملکت بر افراشتند بنا علی ذاقان مظفر لواحکومت ولایت سلطانیة و قزوین دوری و قم  
را بآن دوری درج کشورستانی ارزانی فرموده کوشش هوش شاهزاده را بدر رضایح سودمند زین  
وزینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر فیروز شاه در ملازمت شاهزاده تا بطام  
تشریف برد و از ان مقام رفیق اغراز و احترام مراجعت کرد چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید  
لواهی عدل و احسان مرتفع گردانید و مردم بسیار از بلا و دامهار روی امید برگاه شاهزاده آوردند  
و سرداران اطراف و کردگنشان رستم و شن در سگ شاهزاده ام انتظام یافته خاک قدم  
بمایوش را تو تیاپی بصیرة کوه نزلای جرم و ظل شاهزاده بخرج دفا نمود و دست تصرف بهات یعنی  
از اهل تنور در از نمودن این خبر در اراک سلطنت هراة رسید فاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیة  
و قزوین سیریه عالی حیرت را محو بامشد و در ویکر و لایا بخت و فعل نماید و خواج شمس الدین بکاری بصلط  
ولایاتی که از شاهزاده باز ستاند تعیین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته هم بدان  
انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر کرده اند و چنانچه کجاست آن داستان را اگر عمر بود و قلم  
مشکیر رقم بیان خواهد کرد و در سیریه عالی حیرت را محو بامشد و در ویکر و لایا بخت و فعل نماید و خواج شمس  
امیر فیروز شاه بن از غوث شاه بغایت حیه خصال پسندد و انفعال بود و از او اهل  
جوانی تا او اخراوقات زندگانی بفرم اخلاص غایب ببلقان سعید سینه و چو نند بر قزوین هم بود  
انت در او اختیار ترقی بیکر و تاسی همیشه الاستقلال تمام تمام تقابلیت ملک و اهل باور قضیه  
نقدت دار در آورد و بی مشابه تکلف و ستمی ان در پیش بپای در ایام دولت و اقبال  
همیشه سر انجام تمامت سادات و علمای و مشایخ و فقهاء و مساکین و بهایا بر زمینت خود واجب  
و لازم می شناخت و در خدمت احوال کافه بر ایا و شاه و غیرت و میرات فایده بپوسته  
امت عالی نهدت مصروفت بیاخت و در درون و سپردن ذرات سلطنت هراة و سایر ملک  
و بهایات بقاع خیر از حد ارس و نونق و واربطه و مسایح و بنیاد نهادن با تمام رسانید و با ذوق  
تزی کثیر الاتماع ان بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جنای روزگار و درینب زمانه ستمکار

کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکت آغا بنت خضر خواجہ اولاد آن که در او اہل حال در جہانکعبہ شہین  
بہادر بسیر میبرد و میرزا ابایقرا از وی تولد شد و بعد از شہادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید اورا  
در حرم خویش جای داد و میرزا سیو غمیش از وی در وجود آمد و از عالم فانی بریاض الجہانی انتقال نمود و از آثار  
ملکت آغا در قبۃ الاسلام در سبیل بیع و وسیع در کمال تکلف و تزئین موجود است و مدفن آن  
خانم محترمہ کنبہ جان بقعہ شریفہ است و در بلوچہ فاخرہ ہر اہل ملکت آغا خانقاہ و دارالحدیث  
و دارالشفاء و دو حمامہ ساختہ دور نہ فرسخی ہر اہل در میان درہ زنگی و بہل و خزان رباط وسیع متین  
طرح انداخت و درین سنوات بواسطہ تواتر فترت اکثر این بقاع روی باہندام آوردہ و تا غایت  
ہج صاحبہ دلتی میل بتجدید عمارت اہنا کردہ و التوفیق من اللہ تعالی انہ قاور علی ما یشاء

در سنہ خمس و اربعین و ثمانیہ ملک کیومرث رستم داری کہ تا غایت نسبت بان مہر بہر کامکاری  
در طریق تجاری و فرمان برداری سدوک مینود قدم از جاہ طاعت گذاری بیرون نہادہ بیعی از سباہ  
رستم در ارباب تاجت مدووری روان فرمود و عبارتنہ و اسنویب در ان ملک ارتقا یافتہ چون این خبر  
بہر اہل رسید خاقان ہفت کشور با سباہ قیامت اثر د اول سنہ ست و اربعین و ثمانیہ متوجہ دفع  
شرکاخانان براختگشت و چون نواحی مینا پر از قوت دوم خاقان مسعود برت از بہر خضر گذشت  
سیلاب رعب و ہراس اساسی طغیان ملک کیومرث را اندر اس دادہ قاصدان سخندان  
باستان سلطنت اشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضہ داشت نمود کہ مرا جہ زہرہ کہ اندیشہ  
تعالفت نہ ام بازگاہ خلافت بر خاطر کہ در اتم و مقاتلہ فوجی از سباہ نصرت بناہ را میں نہادہ امت  
کہ نام اگر عرض از ہنضت ہایون انقیاد و متابعت است بندہ خدمتکارم و اگر میل ولایت  
و مملکت بہر س فرمان شومی سپارم امرای عظام شرح عجز و اضطراب ملک کیومرث را عرض کردہ  
بزلال حسن مقال نازہ خشم خاقان ستودہ خصال را منطقی کردانیدند و در باب تعیین عالمی کہ  
ضبط مملکت عراق تواند نمود شرائط منورت بتعظیم رسانیدند و در آن اثناء امیر جلال الدین فیروز شاہ  
گفت کہ درین اوقات کہ شیخ بہاء الدین عمر از سفر حجاز بہ اہل السلطنہ ہر اہل رسیدہ چہن فرمود کہ



دیار خراسان چنان اشفت و برایشان شد که شرح آن بعد اوقلم و بعد اوقلم بر نیست و امیر فرزند  
اطباء سی و دم و حکم و خضر مقدم جمع آورده در از اذ غلت و استراحت و ترتیب ادویه و ترکیب  
شربت و اغذیه اشتغال نمودند و در ایشان دو کوشه نشینان دست تفریح و نیاز بر آورده از نگاه حکیم  
علی الاطباء شفا ذات عافیه البرکات خسر و آفاق ملت فرمودند و عاقبت عنایت ایزد  
شال حال غلامی از کشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی با خطاطانها در مزاج مودود  
الاجتهاد روی بسره اعتدال آورد و احمد ندک حکیم انجیر و الصنوة علی النبی البشیر التذیر ذکر جامع و سینه  
در سال گذشته حضرت صاحب جناب مرتضوی آب سید محمد زمری را بمصر فرستاده بود  
تا از سلطان جهاق استجازه نماید که بنام چه راجع به بوشان و سید بن ازلایت شایسته از پادشاه  
مصر موافق بر عا جواب یافته مراجعت نمود بنا بر آن درین ایوان که در شیرعین فغانی از شفا  
خان لطف سبحانی شربت صحت چشید تقسیم انعمیت فرموده شیخ نورالدین محمد الرندی  
دمولانا شمس الدین بهری را مامور کردانید که عازم بیت آمدن شده بلوازم آن کار بردارند  
و جناب شیخ الاسلامی و حضرت مولوی جابهائی که در دار العیاد و نیز ترتیب نموده بهره آورده  
بودند بر رانسته روی براه نهادند و چون بملکت شام رسیدند و در ایوان انان نسبت  
به ایشان شرافت عظیم و ضیافت تقدیم رسانیدند و بعد از آن بحدود مصر سلطان جهاق جمع از مقربان  
و مخصوصان استقبال فرستاد و آنجا در یک راه غریب تمام شهر رسانیده در روناقی  
تحت فرزند آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز اسایش نمودند سلطان ایشانرا  
طلبه منظور نظر التفات کردانید و احوال عالمان سعید برسد و بعد از چند روز اسباب سفر کارز عنایت  
کرده محبوب جمعی از معتقدان شریف ریخت از انان داشت و چون ایوان بگردید شریف طواف  
رکن و مقام استعاده یافتند با تمام شرفا و کرامت آن لطافت انان فانه حضرت یک  
علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بین تو جافان سعید میسر کردید و جناب شیخ و خدام همگی  
بعد از آنکه از مناسکته اذاب حج اسلام با نبرد و افتد عنان عنایت بصوب خراسان روانه شد  
و آن مسافت و روز و در از راهی شرموده و در ایوان تسلط بر ملک است و فاقان مزایا قرار گشتند

مفکر شده دست امید در دامن غلغلهش زد و اگر چه مثال چنار کف تھی از درم و دینار بای در دولت  
سرای او نهاد و کل مانند جیب و دامن او از زر تمام عیار شد در برابر که دوست تو یکی صیت  
نهند دست تھی بر دهن زنده دیگر از چنار و بعد از فوت امیر علی که کلماتش اقتدار و اعتبار امیر فیروز شاه  
از بیشتر بیشتر شده و سایر امر او ارکان دولت را در هیچ امری از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را  
جناب بهی تعیین نمیداد هیچ افزیده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی بر خاطر بایون پادشاه  
برج سکون کران آمده اما بون از نوینیان دیگری بود که بمصلح امور مملکت پردازد و تعاضل با پادشاه مانده  
شعار روزگار بایون آثار میساخت و در سنه سی و دو بار بعین و نماند امیر جلال الدین فیروز شاه جناب  
مر قنوی تائب سیادت پناهی امیر عماد الدین محمود جناب دی را که بقبول فضائل و کمالات انصاف  
داشت بقبضه اموال ولایات بلخ مقرر سیاحت و رسیدن از قبول انعمال استعفا جسته هر چند در آن  
باب مبالغه نمود بکائی نوسید و بکرامت تمام بوجب فرموده امیر عالی مقام متوجه قبته الاسلام بلخ گشته  
فاقان سعید در وقت رحلت نمود گفت که تحقیق نماند که اموال ملک در اول از رسیدن بلخ بود و  
چیز مبلغ و مفت در او بوده زیرا که بجمع انباشت انچه نسیده بود که نکران امیر فیروز شاه دست تصرف  
با جناب کرده اند ~~سید با فرزند سیاحت سه سال بلخ ما بود گشت و چون در آن سال~~  
بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی در حدود بلخ بود و فاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت  
نوت و فرزندان داشت بسیار و صنعت و کسب تعلق بنواب امیر فیروز شاه دارد و وسیله نمیتواند  
که بی مدعی انهم فیصل در زمان ولایت فاقان نهاد یا فحش که تمامت قبته الاسلام بلخ را  
بجنور و سوز میرزا محمد جوکی کسب نمیداد و حال آنکه شاهزاده در نسیبت با جناب قدرت منعبت  
سود مزاج تمام بود با او دیوای بر حال کسی کسب نمیکند غم او این ~~نفس~~ چون سید عادل الدین محمود  
بمفصد رسید با فاقان نواب شاهزاده کسب معاملات و افران محاسبات و ضبط اموال را  
بش نهاد و امنت کرده اند و تصرف و تقصیر بسیار متوجه و کلای امیر فیروز شاه شد در آن باب  
و فترتی منقح و مرتب که در وقت از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی شهر سنه ثمان و اربعین مزاج  
شرعی فاقان سعید از عهده اعتدال منحرف شده بسر حد اعتدال کشید و منصف قوت گرفته  
نوی بجایت منصف شد و این خبر در اطراف هفت کشور شروع یافت مالک جهان حضوراً

برین شاهزاده تاختن آرد و امراض متضاده عارضین است شرفش کشت و با وجود این جان از بیهوشی  
خود را نجات داد و در آن وقت در محله نشسته در اطراف وید خراسان سیر میفرمود تا در سنه مذکوره بخواهی  
مرض مرغ روحش از تنفس قالب بردار کرد و با عذیبان حسن محمد سن و مساز شد حضرت خاقان سعید  
از استماع آن واقعه ناله بغایت مضطرب گشت و عاقبت دست در امان شکیبایی زده کله  
همایون آنقدر و انالیه را جعون بر زبانش گذشت و نعل شاهزاده مرحوم را از مرض بهره آوره  
در کسب مدرک گوهر شاد آغا در برابر برادرش با سیغزدن نمودند و امر اعظم بموجب فرمان ولایاتی  
که بسپور غاش مقرر بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند  
موفق الاستحقاق صحائف اوراق با این نقوش آراسته اند که چون فارسی مظهر تهور سلطانه  
بن بایسنقر در مملکت عراق بر سر سلطنت ممکن گشت خلق بسیار از بلاد و اصحاب پرورگاه شاهزاده  
جمع آمده داخل آنخورد در یاد انجمنش و فاکر بعضی از مردم فتان بعضی در ساندند که ضعف خویش  
بر مزاج حضرت خاقانی مستولی گردیده توی بمرتب ضعیف شده که آنحضرت در مجال حرکت مانده  
فرست غنمت می بیارم و در اصفهان و شیراز را تحت تصرف باید آورد و حال آنکه در زمان  
حکومت اصفهان تعلق با میر سعادت شاه و شاه سید ایش و میرزا عجب ابدین میرزا ابراهیم سلطان  
در شیراز عظم حکومت می افراشت میرزا سلطان محمد عثمان قندهار نیز آن عراق را قبول نمود  
بکین گاه بر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مجربس ساخت و اموال بسیار از انواریت  
حاصل کرده بسپاهیان بخشید و در پیش فارس را پیش نهادت بهت بهت ساخت میرزا عجب ابدین  
چون قوه محاربه نداشت در واز مارا بمصنوعه و مکتوب ساخته و قاصدی بهمنان بوق و باد بهرات  
فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورده چون این خبر به اشراف رسید با وجود ظهور امارات ضعف  
نیوخت به اسطوره ایت نامیوسن ابوشاهی و سالفه جناب عنیت بنای یعنی مهد علیا گوهر شاد  
آغا در شهر نهمین و نمانه لوای عزیمت بصوب فارس و عراق بر افروخت و میرزا عطاء اللو  
در مهراة قائم مقام خود ساخت و چون مملکت ری مضرب قیام عبا که حضرت انجام شد امیر شاه

و کیفیت آن بعرض رسانیده و در سینه مذکور و بعضی مستثنان و اربابین و نامانده میرزا محمد جوی از جانب  
بلخ بیاید سریر اعلیٰ ابدوسید عالمین را همراه خود و تالیفات معجم و شرح اولادیت را مشروح موقوفه  
و نزد خاقان سعید بوضع انجامیده که از مالو جهات آنس کار مبلغهای کلی سر از گریبان اقربا و وکلاء  
امیر نیروز شاه برمی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته به پرسش جواب آنسخنان پرداخت  
و امیر نیروز شاه را کجا که امر میر سعید که امثال اینمقال با وی توان گفت بنا بر آن متغیر شده بزحمت  
و دست برد امن زده از مجلس بیرون رفت و چند روز بدیوان حضرتش انگاه خاقان عالیجاه  
یعقوب بر دایچی رئیس جناب امارت مآب فرستاد که از ما امری که موجب طلال خاطر امیر باشد  
واقع نشده و در خاطر بجا یون خلوت نوزد بود که همه تصرف اموال بلخ و کلا و منتسبان او را بازخواستی کنیم  
اگر توره چنین است که پادشاهان در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روز مبارکش با و اولا  
باید که از منصب با و مناسبتی بر میرزا فایده امیر نیروز شاه ازین بیغام استقامت را یکجه انتقام نموده از آن  
حرکت نامنجان پشیمان گشت و عمده المم مغرط بر ذات شرفیش استیلا یافته ببارشد و حضرت  
خاقان از لطفت و بنده خواری بیجا است اورفته تفتقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مغرط نیت و روز  
روز مرض در تواید بود تا بخوار مغرط ایزد و متعال انتقال فرمود در نفس کشید مرگ است که در ظاهره  
نزدیک بهر دست میرزا فایده که هر شادان بنیاد نهاد دست حضرت خاقانی از فوت آن امیر صاحب  
تبر متاسف کرد و در منصب او را بوالا بدین مناسبت امیر نظام الدین موقوف کرد و بنده و مددین سال  
امیر سلطان شاه بر لاس در تواید آن امانت خاص مهر زد و در رعایت اختیار و در لکن کار دخل کرد  
و در میرزا محمد جوی بسبب آنکه خاقان فرمود و در لکن کار دخل کرد و در لکن کار دخل کرد  
و انوار جلال دست و فرزانی در جبین و مینویسند و غیر تیرشش خون از دیده شیر سهر کشاوی  
و صام انتقامش داغ خست بر دل بهرام نهاری و آنجناب همیشه در خدمت و الد بزرگوار بر سر  
و آنحضرت نسبت بولد نامدار و از هم استفاق بجای می آورد و اما لای غلطی که هر شادان افواج شریف  
خاقانی را کمال خود نمیداشت و بپرسته در باب تقبیح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم  
پادشاه سکندرتشم میرزا محمد جوی را در امور ملک و مال دخل مینداه و حال آنکه بر او روزادگان  
میرزا عبدالاوله و میرزا عبداللطیف در رعایت اعتبار و اقتدار بودند بنا برین مقدمه شکر نعم و اندوه بر نهان

تاریخ اردو قلمی قرن حکم نافذ کل من علیها فان قصاست مبرم و قضیه کلیه کل نفس افقه  
الموت حکمت حکم جمشید خورشید که سپهر هارم بسند یابد و جلال اوست مصرع از بیم زوال  
رعشه داریت و سپهد بهرام که حصار نیکون چشم خانه غرت و اقبال اوست  
و هم وبال مقبر اریست خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نیکین  
هر روز کاشن بزوالست قرین پوسته چمن بود جهان را انان تقریب این شب اگر دران  
ولا بمن دولت حسن معدلت فاقان منظر لو اکثر معمره روی زمین غیرت خلد برین بود  
نما که بتقدیر اینو متعال صوره عین الکمال جمال نموده خردنگ با از شصت قضا کینو و تبین  
این واقع جانسوز و تفصیل این حادثه محنت از روز که دران بود آنکه ملک تیدی محل اقامت فاقان  
صاحب حشمت بود روز در معده وضعف بنیر شکایت میفرمود و در صبح کیشیه بست و بچم ذی حجب  
سهه خمسین و نمانه موافق اولی روز نوز و زیندوست ساقی اهل شراب مخلصه اشامیده پای  
در کباب معادت انتساب آورده غزیمیت زیارت مراقبه مشایخ قلعه طبرک نموده عنان  
کیران بر انظروب اعطاف و داد در انجا کسیر مبرکی که مرکوب آن کسیر سوار میدان ناماری  
افاز سرکشی کرد و وقت ناسک بهما کس عنان و فلنیز بقابلان استخرده آید و بجهت  
شست و همان لحظه در معده پیر تبیزه استقله فیض الیکو شیب مستهل کشت که کار از تدریس  
و برورد کشت و بر طبق یکو میدان کسیر مبرم است تا خزون نمانه ولا استقد مومن با و خلیه  
ربع مسکون قبل از آمدن بیلکه در کباب شتابانم سفر آخرت کردید و طایر روح شیری  
رغیق مسخران با کیمانی بشت نمانه در خطه نوقد کس در ریاض انس و اوی که بدین شب هفت  
رایم قیام و خیالیت که عالم نمانی در غراز و نبات رسد تحت و بخت از روح کمال به خورشید  
تابنده یا بزوالن بیایم کیم با و این شب که جمشید کی بود کاس کس کی در آن روز محنت  
اندوز از خلیت از اولان کینتی افزون غیر میرزا تیرین با استخر و میرزا عبداللطیف بن میرزا  
الع یک و میرزا غلیچ سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختر می عاقان میغفور کسی در  
اردوی مایلان حاضر نبود و از امر و عظمت امیر لعلان بواسط کسی تشریف نداشت زیرا که  
سارنونیان نوز میرزا سلطان محمد زنده بود و یقین از روز و انشب حقیقت ان واقعه

و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیک و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه صاحب الحکم بر کسم مصلای بیشتر  
در آن گشتند و موکب در آن نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر  
ترک مجامع شیراز در روی توپچه بجا تبستان نهاد و خاقان سرافراز شاهزاده را  
معلوم کرده از کندان عنان انصاف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلدة  
نزدیک ایلات رسید و جمیع از سادات و فضلاء را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انعام داشتند  
مواجهه و معاتب کرد و ایندیکه در او اسطماه مبارک رمضان اکثر انقوم عالیشان را بیست رتبا  
جناب اشرف الفضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی البزوی هجرت محبت میرزا  
سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبی خدمت مولوی را بر سر  
میخواهند چه حضرت پروا نخواستند تو نوجوان آن به که بر نوبت خود با جوان دهم و یکفتم  
که خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد کرد و این جانب را طلبید و پرسید که تو از کجا میفتی که من اینجا  
نخوام آمد مولانا گفت این سخن لذنوی و دلال تجوی نیکفتم بلکه بقیاس عقلی عرض میدا کنم  
زیرا که شاهزاده نهالیت نخبه تطلان در جوئی اقبال با کشیده رافا بست فرخنده پرو  
از اوق حشمت و استقلال ظالم کرده ظاهر جلال بر که از هر صفت غنیب خسرو عالی کهر از بای در نیاید  
و بیج عاطفت خاقان بجز و پروا و حشمت زو دلال و عقد کسوف غنیب بلین ماند میرزا عبد اللطیف را که  
نظر متوجه بر مجلس جناب مولوی بود بنابر صلیت وقت متعین این جانب شده و بخان حشمت  
این بر زبان راند و حضرت خاقان جناب مولوی را بنام شاهزاده سپرد و آنحضرت جناب شارالیه را  
غنیب جانب و از السلطنه هر که کسبیل فرموده و خاقان در اثر میستابت در تپا و قشلاق کرده بعد  
از اتفاق و غلبه فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطان شاه بر کاس و شیخ ابو الفضل  
و نظام الدین احمد فیروز شاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار استغفاره  
بر رگانه جبه بزرگوار ایستاد سخن ایشانرا سمع قبول اصفا فرمایند بر جوید تکلیف اورا بیاورند و امرای  
هم روانه شدند و شیخ ابو الفضل بر دو کمان سبقت نموده با این جانب رفت و سخنان نصیحت امیر  
بعرض رسانیده بگفتند را بجا خدمت موکب خاقانی مایل گردانید و بعد در آن اثنا صورتی دست داد که  
هر کس در اردوی همایون بود بفریاد او غنی در میان آنهمه خاقان سعید جبه بزرگوار و ذکر بعضی از

و چون میرزا عبد اللطیف در اصفهان رسید و با روغنه انجا در شهر تحسین جسته اظهار محبت نمود  
و شاهزاده بعد از میصره و محاربه قهرآ قمبر شهر را گرفته در آن بده قدرت عام بوقوع انجا مید و میرزا عبد  
اللطیف از اصفهان بسطام رفته در ان مقام شنید که میرزا با بستندهای امیر هندی که بحر جان شتافته  
و بر سر پادشاهی تکان یافته لاجرم عازم انصوب شد و با ذبح غنمت نموده بطرف سبزوار  
در حرکت آمده در ان راه خبر رسید که امیر سلطان شاه با دیگر امر که با ردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند  
بازگشته عازم ملا و متذکر شیخ ابو الفضل که با انجا توقف نموده و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه  
از راه ترشیز به راه شتافته و در آنجا امیر سلطان شاه بویک عالی پوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار  
به نیشاپور خرامیده در آن بده شنید که میرزا علاء الدوله ابو امین خزان کشته و وزیر و از فریبش کرده فوجی  
از سرداران سپاه بمشهد مقدس آمده اند و شاهزاده از عاقبت عز و در جوان خبر القات نفی نمود  
و در نهایت غفلت سلوک میگرد تا صورت گرفتاری او ردی نمود تفصیل این احوال آنکه در ها زور  
که در محکمت ری واقعه فاطمه فاطان سعید اتفاق افتاد و مهد علیا که هر شاه اقا قاصدی به مخالف صبا بهره  
فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بده حاکم بود چون ان خبر شنید و از فواره  
دیده جوی خون بر چهره لاله کون روان ساخت و امر او ارکان دولت را انداختن طلبیده قرعه مشورت  
در میان انداخت و بعد از قیل و قال فاطمه بران قرار داد که اطاعت میرزا علی نیک نموده مبلغی کلی  
بسر قندار سال دارد و بفرستادن تحت که امی پست بر ما فاطمه بفرستیم عزم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه  
از جانب اردوی کیهان بوی غیر رسید که میرزا عبد اللطیف نیست بهمد علیا که هر شاه و اغانی شیره بحر می  
در زید میرزا علاء الدوله بر شفته بجای استقلال اظهار خلاف نمود و بقلو اختیار الدین خرامیده ابو اب  
خزان بر کشود و چنه ان زوجه هر شکر خنجر که از ان در کان نیکبند انگاه میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد  
شیرازی را با امیر ادیس توغان و جمعی از شاهزاده نجان علی میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا  
بارفتا چون بمشهد مقدس شتافت و خبری سامانی شاهزاده را بتو ترشیز و لاجرم بفتح و ظفر  
امید و ارگشته بصوب نیشاپور ایغار کردند و صبح شنبه سیزدهم صفر یکا که دور اردو میرزا عبد  
اللطیف تاخته بهمد علیا و امر او ترغیبی را از میان اعدا بیرون آورده در موضع مناسب صف قتال  
ایستاده نیک کشید و مستعد بجارگشته سوزن انداختند میرزا عبد اللطیف تا اوقت مانند نخت خود

پرتعب مجتبی نادر علیا گوهر شاد و انعامه ملاحظه خاطر فرزند از جمده میرزا الغ بیگ معتمدی نر و میرزا عبد اللطیف  
فرستاد و پیغام داد که فرمانفرمای بود و عباد از میان رفت و ایل و اس را سروری نماند مناسب  
آنکه تو خلاق را در ششمی نمونه کتبی که پریشانی کمال اردوی ظفر مال راه یا به میرزا عبد اللطیف این  
ملتمس را مبدول داشته از برانگار بیای توفیق ظفر شتافت صباح روز دیگر که از بهر انوار توفیق  
نست اثر خسر و خاد که بیان اتقی چاک زده همت سو کو اری حفره شهر باری لباس نیلگون کردن  
در بر افکند - افغان ز بهمانیان بر آمدن صیحه روز محشر و فرخ اکبر در عالم ظاهر گشت و ناله و نفیر برنا  
و پرو صغیر و کسپ از اوج فلک اخضر در گذشت ماه ردیان لباس شبنم پوشیدند و روزان بود و سلسله  
مویان رخسار خورشید نام خراشیدند و مناسب چنان مینمودند و در آن روز خیر ز ابوالقاسم بابر با تو  
از اصحاب تهور که محمودمان او بودند رایت عزمت بصوب خراسان برافزخت و میرزا خلیل سلطان  
نیز عازم انطرف شده و از دست موکب بابر بر پانچین نهاد و همت ساخت و طایفان آن دو شاهزاده  
در اردو و بازار که بر رکن از وقوع بود دست بجا رفتند و عباد رفتند در جهان بهر بر آمده غوغای عام  
پوشا است و میرزا عبد اللطیف سوار گشته در کوه و دلا با از آنجا که کس را سیاست فرمود  
و باب تیغ انشعش که از آن انشعش را نسکن و او و دو سه روزی در غایت سعی و اهتمام  
بر ادائی رعیت و شهنشاهی بیست و هفتاد و هشتاد و نود و اندک بود و از آن روز که او فرستاد و روز  
سیم غش مغر تملک را در کف نهاده از بیست و شش کوه کوه رودی بهر خوب خراسان آورد  
و بعد از قطع کوه و منزل جمع از مردم بهر خوب باهل بیخ شاهزاده میرزا که میرزا علیا گوهر شاد و انعامه  
بامر از خانی اتفاق بخوده قصد غدزی دارد و چون شش ماهه از آنجا که نشانی چون بهر دوام است و دوز  
محبت خیره را نسبت به میرزا علیا را اوله مید انست این سخن را از آنکه او مبینان فوری و بنال آن  
فی سلاح اتقی محاکم در جهات متر ممد علیا و ترغابیا را چله تا پنج و غایت بود و او را بهر کس  
ایمن نبود و او را بند فرمود و از جناب منقرب حضرت السلطانی امیر نظام الدین علی شایسته افتاد  
که میرزا عبد اللطیف در تمیپ اسباب حشمت بهر علیا میرزا بهر علیا بخود کوه کوه کوه واقع شد  
انجناب الاغی نیافت که سوار شود و عصای در دست گرفت بیا و ده شدم در راه آنها و در اکانال  
کی از نوزان امر او بهر کس بر انجا رسیده اسب خود پیش کشیدند جناب بیعت ماب سوار شد



اما حال وزراء فاقان مظفر لو ابرنیمو نسبت که مسطور میگردود من ابتدا لا غایت و الهود و کوشش و غیره  
از سیاق اوراق سابقه و فروع و ابواب متباسبه خاطر آگاه امتیاه یافته  
و پرتو شعور برین مفروضه تاقه که در او اهل ایام سلطنت فاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سیمانی  
و سعید محض الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد داود کاهی با استقلال و گاه بشکرت بمنصب وزارت  
سرافراز بودند و در او اخرت عشرين و ثمانه خواجه غیاث الدین پیر احمد خانی منظر نظر فاقانی شده  
با تفاق خواجه احمد داود در تثبیت امور ملک و مال پیرضا نمود و آن دو وزیر صاحب تربیر پوسته پناط  
سلاطین مبطوطه که دانیه با یکدیگر مزاج میگردیدند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز رنگ طلال از آینه خاطر میتریدند  
چون خواجه احمد بعالم آخرت منتقل فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد دوران امیر استقلال یافت  
و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانید و در ان مقام احسان در صفی است احوال  
ساکان اقطار عراق و خراسان یافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بیخ نفع بنام  
و قری معمره و مستغلات معمره و وقت بهره ایوان غیر است بر روی امید فقر ادبیا کین  
بازگشت ده بعد از واقعه ناکرین فاقان که بدین سر و کمر بخاری میرزا عبداللطیف بداهه ششمانه  
بعنایت میرزا علاء الدوله محسوس گشت و نسبت که میرزا علی میرزا است که در این اوقات استقلال  
میرزا انج بیگ بر میرزا علاء الدوله در کمال اختیار و اقتدار بودند و نگذاشتند که در این احوال این خواجه  
ستوده حمال در ضمن دستا نهایی پذیرفته نگردد و تا غایت تسلیم و تمسک در حقش خوارانم از این  
تفصیل آن در کفایت و در این خصوص در این احوال در این احوال در این احوال در این احوال  
و شرف فاذان و در وقت منزلت بر آلت از اتصال با دولت است و استیجاب  
در صفر سنه ثانی و ثلثین و ثمانه در این احوال است با خواجه پیر احمد شریک شریک است نصرت بر او  
و در روضه القضاة مطهر است که خواجه سعید علی القضاة با هم وزارت نمودند و در این احوال در این احوال  
فانی که وزیر میرزا علاء الدوله بود و در این احوال در این احوال در این احوال در این احوال  
احمد یحیی عبرت در این احوال در این احوال در این احوال در این احوال در این احوال  
خواجه بر طبعی خود معیار میباشند و در این احوال در این احوال در این احوال در این احوال  
خواجه سعید احمد با طریقی با بعضی مردم می گفت که در روز خواجه سعید علی القضاة در این احوال

در خواب بدو چون صدای نغیر و اوای سوزن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست  
و اظهار تکلّف نموده صف قاتل بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته محلهای سپایی کرد و سرگردگشا را  
چون گویی در بای رسب چو کانی انداخته به نیت شجاعت بجای آورد و در آن اثنا سبید ز تیر زقارش  
بسر در آمد و از پشت زین بر زمین افتاد و مراد مخانغان بر آمد جمعی از سپاهیان او را گرفته نزد میرزا  
صاحب بردند و رایت آندار بلند گردانیده قیتول شاهزاده را غارزه کردند سب همی تا کرد و افی انکشت  
جهانرا در کون شود و اوری - و بعد از آن میرزا صالح و ترغانیان در ملازمت نغش مغفرت آنها  
و مرافقت مد علیب عازم هرات گشتند و میرزا علاء الدوله تا مسجد امام و محکم استتقبال کرده و در مقام  
دیده بدو بار جده نامدار رو سخن گردانید و بوجلس انجمن سب و گرفتاری عبداللطیف لوازم محامد الهی تقدیم  
اسانید و بر تخت بخت دو سنگی نشسته اطرافت به نگاه را بجز بترو بی آرا گشته با حصار میرزا عبداللطیف  
فرمان او فرمان بران شاهزاده را مانند کناهک را ان کمر از میان کشاوه از جانب چپ در آوردند  
میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت به الهه خود چرا چهرتی کردی میرزا عبداللطیف  
جواب داد که من بری کردم جهادیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله جریه جرمیه عمراده خود را میرزا  
عبداللطیف را بر قم غفور قلام گردانید و مگر کاهی جهت اذتین نموده برای خواستش معیدان مقرر فرمود  
انگاه برار السلطنه هرات منشاقت شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید ساخت و حسب طهر خاقانی را  
در درگاه علیا که هر شاه و کفایک سپرده چند روز بخت کلام و اطعمه فاضله عام و فقرا و ایام  
برداشت و حضرت خاقان سعید لغت سیر بود تا این ترتیب میرزا اللع چک کورکان میرزا ابراهیم  
سلطان میرزا سیور غمش میرزا بابا سیغرمیرزا محمد چکی میرزا ایلان اوغلان میرزا ایاوری و زان  
حیات پر وفات اردو شوانی میرزا اللع چک و شاهزاده را تذکره و بسپرداشت عبداللطیف  
و عبدالغزیز از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالعزیز نام و شاهزاده در وقت فوت  
جد در شیراز حکومت مینمودند و میرزا سیور غمش دو پسر یادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراچار  
تا میرزا بابا سیغرمیرزا سیور داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابا بر و از میرزا محمد چکی  
دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا بابا بکر و دختران خاقان مغفرت نشان در نغز بودند یکی از انجمله  
در عقد از و واج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا سلطان محمد پسر میرزا غلیل سلطان از وی تولد کرد

ساخت و در یک سبک طریق مخالفت برداشت از لغت صحاح مطلع السعین این کتاب نظر  
مطالعه کنندگان درمی آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه خمس و ثمانین و ثمانیاد خواجه پیر احمد امیر علی از  
جهت و خروج ولایت با هم سخن بعضی خاقان عالمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین بالچه که بر منصب اموال  
ولایت مکرره اطلاع داشت نیز آمده شد از آن عرض کرد و حضرت خاقانی تمامی احوال اموضع را  
استفسار نموده خواجه شمس الدین علی متبصری و بلند پر کیفیت و قایمی که معلوم نموده بود باز گفت  
و فرمود که با میر علی سخن دارم من با هم میزد حکم کرد که جلال الدین فیروز شاه بتحقق محات و دیوانیان  
بر دازد و اینک بر خط و خطی که در بجزانیت در منظر ایست افتاد و خواجه شمس الدین علی در  
یکد مجلس از آن تقصیر را میر علی آهست که اندر کتبی تقصیر بر من بنسب و حضرت خاقانی  
رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید و در این مجلس در این مجلس امیر علی شغلی فی سنه  
خمس و ثمانین بر بنیستیدت نشست و او از بزرگین ز اولاد آن تیزان تیز و بیرون فیضائل و  
کلمات ایضا نوشت و بپوسته امیر علی در کتبی اهل علم میکانستند و چون منصب خواجه  
شمس الدین علی بر آن منصب کمال غلبه بر خواجه پیر احمد بود بغایت تکانگشت و سبب چهار  
روز در خانه خردید و بیرون منظر خاکی و اولاد آن ایام در این منصب شیراز و غیره در این ایام با میر علی بر سبب  
و خواجه شمس الدین فی حضور و حضور خواجه پیر احمد در آن کتبی تکانستند و در جواب  
احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد در آن ایام کتبی تکانگشتند و در آن ایام  
وزارت کتبی با از منصب کتبی تکانگشتند و در آن ایام کتبی تکانگشتند و در آن ایام  
فرمود و خواجه شمس الدین علی تکانگشتند و در آن ایام کتبی تکانگشتند و در آن ایام  
انحضرت روی نمود از روی ایام این که خیره بطرف وطن تکانگشتند و در آن ایام  
ذکر صد در خاقان معذور چنانکه کتبی تکانگشتند و در آن ایام کتبی تکانگشتند و در آن ایام  
عبد المجید و قطب الدین قروی و شمس الدین محمد بن مولانا صدر الدین ابراهیم و در آن ایام سلطنت  
خاقانی بمنصب بلند صدارت و در باب تثبیت مهام سادات و علماء و فضلا و راج و رونق بقاع  
خیر و ایجاب البر لوزم سعی لا اتمام بقدم رسانیدند مولانا جلال الدین بطاعت الله بزرگوار شرکا  
رتبه تقدیم داشت و همواره در کتبی تکانگشتند و در آن ایام کتبی تکانگشتند و در آن ایام

خواجہ جرب ساخته خواب این سخن را شنوده بمونا گفت خاطر شوش دار که در آن آش انقدر  
روغن بنود که بر کتین آن دستار خوان جرب شود فوات خواب سیدی احمد در پشم شعبان سنه  
پنج و هفتاد در قرابح آران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجہ شمس الدین محمد نعش او را براه نقل کوزه  
در جوار مزار نعش آثار بجز خواجہ ابوالبید قدس ستره بجاک سپرد و میرزا حسین در زمان قمری  
نشان خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجہ غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان  
مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج  
و سرپرسانیده انحضرت فرمود که خواجہ غیاث الدین پیر احمد پسر کار امیر علی با ضبط نماید و امیر علی نیز  
در تحقیق سرکار خواجہ پیر احمد اهتمام فرماید و حال آنکه خواجہ پیر احمد شریک کی آباد را که از توابع هرات است  
دو سال مبلغی کلی حاصل داشت که بجز صغری صفی الدین و خواجہ عبید القادر گویند که مرد مزاج گشته  
در مجلس هایدون نسبت بنام او در کالی دولت مطالبه مینمود و داده بود و امیر علی کیفیت توفیر از او آسته  
نخست تحقیق محمول قریب کی آباد برداشت و در قریب مذکوره صفی الدین آن وزیر نازنین را بجانہ خود  
مزدور آورده و اهدای کرد و بعد از مدتی که بکلیت انرا بمنکر است و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر  
رسانیده امیر علی از خوردن آن در کلبه باغی که در وقت کین بود کباب داشته باشند صفی الدین سو کند  
خورد که بکلیک و هیچ کاری ندانید و در کتب بظنی کرد که بکلیک داشت و یکدیگر از آن بر گرفته بخورد  
بنابر آن ظاهر امیر علی بن پیر احمد بکلیک خوردن بکار برود و در ساعت فرودفته سر درقه آنها  
صفی الدین سوار گشته فی الحال خود را بنظر شاه مرخی رسانیده معروض کرد انید که وزیر بود که تحقیق سرکار  
خواجہ پیر احمد فرموده ای از اول تبریز که من فقیر استاجرانم آید انقدر بکلیک تناول نمود که اگر عضوی  
از اعضا او بریزد تشبه میشود با پیر شاه از وقوع این معنی استبعاد کرده شکر بی باک کاتب فرستاد  
تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بجایی آباد رسانیده امیر علی را بپشت ریافت چهار گشت و آنچه  
بعین الیقین دیده بود عرض نمود لا جرم مذکوره غیب با او بنام مشغول شده اخباری بطلب او  
ارسال داشت و اخباری در کتب بنام او دروغی که کلمه مینویست بنام او کتبی بنام امیر علی صادق می آمد و او را  
بر اسب نشانه پیاده سر ریاضی رسانند و امیر علی مخاطب و معاتب گشته بپشتی بر پشم جرب را توجیه گفته  
بعیانت بی اختیار شده بعد ازین واقعه در بعضی محافل متوجهت خواجہ پیر احمد را بش نهادت

ایران و توران بسیار و خراسان و سجستان و در طالع مریمت و پناه عاطفت حضرت در غایت  
فرغت به نثر فصاحت و کمالات اشتغال می نمودند و میان حالات مجموع اظرافه تفصیل موجب  
اطناب و تطویل لاجرم نامه نکته دان صحافت این اوراق را نیز که محلی از حال مشاهیر اطلعت  
عظیم الشان می آید و هر کس مشتبه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم مینماید  
در ایام محرم در شهر مدینه منوره در روز بیستم از شعبان بود در سلک اعظم اصحاب و واجبه بهاء الدین  
نقشبند انتظام داشت و در محرم سنه اثنی عشرین و ثمانیایه متوجه کذا در حج الاسلام  
و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام گشته از آب امویہ عبور نمود  
و در آن سفر به رقبه و شهر که رسید سادات و علماء و افاضل معتمد اورا با غرا و اکرام تمام  
تلقی نمودند و خواجہ محمد بعد از وصول بکعبه مبارک و فریغ از مناسک حج بمرض صعب مبتلا شد  
چنانکه نتوانست بی آنکه در عماری نشیند طواف و رواج بجای آورد و در غایت ضعیف و  
نا توانی بجانب مدینه طیبہ در حرکت آمد و در آن راه روزی اصحاب را طلبید و یکی از ایشان را  
فرمود که اینکلمات را قلمی گردانید بسم الله الرحمن الرحیم جاتی سید الطائفة جنید قدس  
الله روحه فی صحوة یوم السبت التاسع والعشیرین ذی الحجة سنه اثنی عشرین ثمانیایه عند  
انصرافه من مکة المبارکة زاد ما الله تعالی تکریمه فی شهر رمضان المبارک و الا بین الیقظة و اليقظة  
فقال فی زیارة بشارة القصد مقبول مخطفة بذکلیة و میردت بهائتم استیظمت  
من احوال الافة بین النوم و اليقظة و الحمد لله علی ذلک و ایجاب روز چهارشنبه بیست  
و سیم ماه مذکور در مدینه رسید روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا کاتب منسوخ ازین قادی و اهل قافلہ  
بر روی نماز گذارند و جمیع در منزل بزرگوار عباس رضی الله عنه حیدر شد در ایجاک سپردند  
موفات خواجہ محمد یسوی فضل الخطاب و دوران سخن بسیاری از مناقب و مناقب ائمه علیهم  
السلام اندر این یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب علیہ امامت است در فصل الخطاب مذکور شده  
علما شیعه آن کتاب را منظور نظر القعات کرده اند و بعضی از فضلا لفظ فضل خطابی را جهت  
تصحیح و فاش نموده اند و بعد از وفات محمد باقر ساثره شجره دی <sup>۱۰۲۲</sup> <sup>۱۰۲۳</sup>  
مصفت علم و عمل موصوف بود قائم مقام بپرشد و در نفعی وجود برل موجود کار از وی در گذرد

اهتمام می افروخت و فائز مولانا لطف الله در شهر سنه اثنی و از بعین اتفاق افتاد و از آثار  
آن صدر معالی و نام در سنه الیبت در ظاهر هزارة نزدیک بنزار بر محمد و محمد ابوالولید احمد بنام خود  
مردان مشهور و بعلو نسب و سمو نسب و شرافت و دوستان و جلاله قانان از اکابر اعیان  
سمرقند امتیاز تام داشت و در او اهل ایام دولت خاقانی منظور نظر عنایت شده رایت صدقات  
بر او فرشت همواره امت عالی نعتش بر رعایت عطا و افاضل و تربیت اکابر و اما مثل مقصود بود در هر  
اصولات موقوفات ملاحظه شروط و اوقاف کرده از مقصای شریعت مطهره تجلذ نمی نمود و لاجرم تا آخر  
ایام حیات شایبه نقصان بکمال راه و جلالتش را به تیافت توفیق بود و از پرتو عنایت پادشاه  
کار مبارکتر از پیشتر و وجبات الویفتش می یافت انتقال مولانا ابی محمد بنام خود از سنه  
زت چاشت ۷۳۰ و سه سال بود مولانا محمد بنام خود در سنه ۷۳۰ و سه سال بود  
که مرقی در ایام خود ولایت انیز تمیز کرد و کمان بوالدم منصب صدقات قیام می نمود و مولانا محمد  
در زمان دولت صفقان سعید خند سللی بنسرت مولانا لطف الله در آن امر در غل میگرد و در انجام  
همه ارباب سب علم از آن غرور و عالم شهر ابطا اتهم بجللی می کرد و در سنه ۷۳۰ و سه سال بود  
بعد از فوت مولانا لطف الله در سنه ۷۳۰ و سه سال بود مولانا لطف الله در سنه ۷۳۰ و سه سال بود  
صدر الدین ابزا بهم منصب صدقات شد و تا آخر ایام دولت خاقانی در رعایت اعتبار افتاد  
بر اسم آن امر خطیر قیام می نمود و بعد از فوت مولانا لطف الله در سنه ۷۳۰ و سه سال بود  
علو مت دیگر نیز امن در کلا سلاطین عالیین را گوید و هر چند نیز لاله القاسم پادشاه و میرزا سلطان  
انجانب را تکلیف قبول منصب مولانا لطف الله در سنه ۷۳۰ و سه سال بود  
سعیدانی شهر سنه ۷۳۰ و سه سال بود و در حضرت سال بود از آثار انجانب  
مسجدیست که در درون علبه هزارة ببلزار بچاق بنام فرموده و در بابا که در دو جانب کوه فریه  
فلنج که از غزای ولایت هزارة رود است تعمیر نمود و قبل الله تعالی منته کفار در ذکر بعضی از  
مخفی دستر نخواهد بود که بنا بر امتداد ایام دولت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن  
پادشاه صاحب تأیید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علماء و فضلا و شعرا و در محاکم

و بزرگت انجیر که بجا از میرفت و در عهد و دولت می نموده و وقت از رمضان ستمه نشین و ثمانه در گذشت  
یکی از فضلا در تاریخ وفات وی گردیدیت و فاضل طلب جهان شیخ محی طوسی میمیان  
علیت و میانه رمضان در سال ۱۰۸۰ هجری قمری در شهر اصفهان در ایام اعلیٰ حضرت و آنصل علی  
دوران بود در مدرس سلطان المحققین برهان المدققین مولانا سعد الملت الدین مسعود انقازی  
تحصیل فرمود و مهارتش در منقولات و علوم معقول مرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از بزرگ  
انجناب می نوشت بکرم بقلم رستم نمود که اگر از تالیفات اینجناب بر سهو بیان یا بیان  
اطلاع یا بد بعد از تامل و احتیاط تغییر بیانی اصلاح فرماید و در حسته ثلث عشر که عمارت مدرسه شریعه  
و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بده هراة در محاذی قلعه اختیار الدین  
و ائمت با تمام رسید نخست در قم تدریس بر وجهات خاص جناب مولانا یوسف کشید و در روز  
اجلاس نفیس نفیس مجلس درس تشریف حضور اذانی فرمود و قامت قابلیت انجناب را بجمع  
فاخره بیاراست و بعد از آن روز مخرج العلماء الاثالی مولانا جلال الدین یوسف و عادی فضائل نفسانی  
مولانا نظام الدین عبد الرحیم و جناب افاد تاج خواهر ناصر الدین لطف الله خواهر عزیز است  
در آن مدرس بمنصب مدرس تعیین فرمود و امر شیخ خاقان را جناب شیخ الاسلامی خواهر علماء  
الدین علی حسینی تقویین فرمود از ثقات استیجاف داده که بعد از چند کلام از منصب علماء مشایخ اہم  
مولانا شمس الدین محمد جدجوی قائم مقام کی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علماء  
شیخ شمس الدین حرنی و از انظار شمس امر الامیر قلیک و امیر فرید بخش و بدان بقعه تشریف  
اوردند و مولانا شمس المیزین محمد از کثافت تفسیر آیه شہد اعدانہ لا الہ الا ہود الملائکة و الہ الا علم  
قائما با لقط را در کس گفت و فرمود که بر ما شہر ملا سعید الدین اتفانذانی کہ برین بخت نوشته  
ده اعتراض وارد و از ہم و چون شیخ حرنی فائسی فہم نیکو و اعتراضات خود را بگفت عربی بیان  
نمود مولانا جلال الدین یوسف اربہی گویکی از مخالفین بود و فرمود کہ نوشتہ دیگر شبہات  
مکہ را بفارسی تقریر فرمائید تا فرماوسا از حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند مولانا محمد جابر  
این آئینہ کس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد و انکاء مولانا جلال الدین  
یوسف در مقام معارضہ و جواب آردہ شنش اعتراض و اربہی دفع کرد و انکہ حقیقت ان برنامی

وفاتش در سنه خمس و ستين و ثمانه زردی نمود و در قبه الاسلام پنج بدون کشت و یکی از فضیلهای شعر او  
در تاریخ وفاتش که میرزا...  
چون با ندها پرورده بود از نسبت تاریخ شد <sup>۱۴۴۱</sup> لطیف استین خوانده شد  
با علم و تمیز بود و سالها در حضوره مسجد جامع هراته بفضیحت خلایق مشغول میشد و وفاتش  
در سنه ثنت و ستین و ثمانه زردی نمود و در خیابان هراته در جوار مزار علامه رازی بدون کشت  
عمده سالکان طریق یقین و تدریه ناظران منظم دین بود  
باطن مجتبه میانش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر نفیس پذیرش منظر آثار کمالات نامتایی  
در انجمن در ایام جوانی در عنقریب از مدینه کاتبی چندگاه در خدمت ارباب قیظ انبیاه سرب برده  
با صفات ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و چون بزرگ  
کمالی بودی که بیاید غیر شناخته درین محل که حالانکه مقدس انجمن است رحل اقامت انداخت  
و بزرگ نامانی در کتب منزل حکم و ادوی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته انقدر عمارت  
و بزرگت شد که صفات مصر جامع گرفت و عظم شان و علوم کان امیر عیاش بمرتب رسید  
که حضرت هدایت شعار ولایت آنرا امیر سید قاسم خواند کاهی از هراته به تملقات ان سید  
خجسته صفات بزرگ مقدس و شناخته و زردی اخلاص و اعتقاد صحبت زلفش را در می یافتند  
و عاقبت سید نیز زوی بلنگر تشریف برده و دو سه روز انجا بوده کمال ارادت بجای آوردند  
ببرکت پیوسته در روزی امیر عیاش الدین با حضرت شامه رخى ملاقات فرمود و مقالیدها بار  
و چون انجا که لنگر را پیش فرود شد از هراته فرمود که درویشان ما از هراته جزئیاتی که درین خانه است  
پیرون نمیتوانند آمد توقع انکه شما لطیف فرموده آنچه لائق بحال هر کس دانید انجا سامان کرده بوی  
رسانیده امیر فیروز شاه این خدمت را قبول کرده مفتخر و مبارکی گشت بنا بر علی هذا در زمان خانان  
مضرب سلاطین امیر زاده امیر فیروز شاه دعوی تولیت لنگر میکردند و برین واسطه خجسته  
امیر عبدالحق فیروز شاه متعهد ان امر بود و وفات امیر عیاش الدین در شهر سنه اربع و شصت  
و ثمانه زردی نمود و در کتب تاریخ و کتب معتبره در کتب معتبره در کتب معتبره  
و با سلاطین و امرا در کمال اہمیت و استغنا ملاقات می نمود و چند نوبت بکار در کتب معتبره گشت



عالی نعت بر استرغای فاطرش میکا شت و جناب بعد از قوت انحضرت پلامت مده سنیه  
شاهری شتافت و پرتو البقات میرزا بابا پیغمبر و جنات انوارش تافت و انجناب  
زبدة التاریخ باب پیغمبر که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و چگونه احوال و اوضاع طبعات  
بنی آدم در ان زمان فرخنده نشان تالیف نمود وقایع ربع مسکون را تا شهر سنه تسع و عشرين  
و نمانا پیر بسبیل تفصیل در آن کتاب افادت آیاب درج فرمود است چو حافظ سخن را  
بر انجا رساند سپهرش بساط سخن بر نشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو و از دار  
حال این مفهوم میشود سال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو و بشهر زنگان بود  
جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار  
السلطنه همراه با فاده قیام داشتند و ملازمید استند و امرا و ارکان دولت فاقان سعید صحبت  
فضیلت آشنایش را مرجع و ملازمید استند و جناب مولوی در ایام شباب او ان  
شرفین آن و حید زمان نمین و تبرکت میجستند و جناب مولوی در ایام شباب او ان  
جوانی عنزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روز  
جند در شیراز که مقر اغزاز پادشاه بهمان طاع شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع  
بلاقات انجناب میل کرد و جند نوبت استعداده حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد  
و مولانا بهر نوع که توانست رحمت حاصل نموده بجایز شتافت و کلمات حج اسلام که از ده  
شرف زیارت روضه منوره خیر الانام دریافت و چون از آن سفر بازگشت و بخراسان  
رسید دیگر آمد شد مجلس همچس از سلاطین روانه بسندید و وفات انجناب در بیت و هفتم  
شوال سنه اربع و عشرين و نمانا روی نمود و در ظاهر هرات بعتریه غور بدفون گشت  
چون که در انوفی و سنه بیست و یکم تکمیل علوم ظاهری و باطنی موفیق گشته بود و از بیاد بی ایام  
جوانی تا اواخر شکام زندگانی در طریقی صوفیه سلوک مینمود از تنگ طبع شریفش  
در علم تصوف چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات باغیت ایایش بر اسنه  
داوواه مذکور داین رباعی از جمله است من انو تو بهر انبوده ام تا بودم انیت دلیل  
طالع مسعودم در ذات تو نا پدیرم از معدومم در نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجہ ابوالوفا

تازه زبان واضح کرد و پیش روی با مژگان آرزو گفت چهار سخن در کبریا برین قیاس نماند و بدانند که اگر مولانا  
سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یکا همیشه آرزو اعتنا کنی و در آمدی تصانیفش شرق و غرب  
عالم را فرو نیکرفت امیر قیصر در حاشیه زبان چنین مولانا یوسف گفت کشاوری کرد  
که هر صبحی که ملا سعد الدین در زمره تو داشت او ایانت جناب مولوی جواب داد که حقوق تربیت  
انحضرت در باره من بر تبه است که اگر چندین سال استانه اولاد او را بفرمان برودیم اندکی از بسیار  
ان مولوی میشود و مولانا یوسف را بجزت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار  
ارادت تمام بود و فاش در بلده هرات در شب پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانیایه روی نمود  
بجزیه جبهه و جلال ممتاز و مستثنی بود و فاش در شوال مستعدوسی و سه اتفاق افتاد و مشایخ  
عظام خراسان را از مفارقت آن خواجگ عالیشان خون جگر از دیده بکشاد  
و در زمان سلاطین مقتدای سادات عرب بود و سلاطین زمان حکام  
نافذ فرمان سواراوت بر استن بدایت اشیا نشد و استعد و علماء اعلام و فضلا و کرام  
و سایر بکار بر و معارف آن ایام در گاه کعبه اشتبا بش را قبله حاجات می پدید آید و در آن  
و در آن اشعار و معانی شعارش مشهور است در آن کتاب افاد و استیاب ابیات  
که شعر بطبع آفتاب دولت شامیت سلطان انشالیان سید ستوده خصال صاحب کمال  
از دار طال بمنازل بهشت عنبر برشت در قریه مانان کوملن در بیت و پنجم رجب سنه اربع  
و ثلثین و ثمانیایه دست داد و در وقت شکر طوطی طبع شکر از زبانش نظم این ابیات لطافت  
ایات زبان بیان کشف است نعمت استخوان بجایان و او در وقت پرورد میخانه است  
افاد و در وقت کل شکی مالک و لایحه شکر از زبان بی بی بنیاد و در وقت چون برای ارجی  
از حق شنیده زجره دل در عشق او جان با دو در وقت در وقت به شهر کجا نظر  
در سلک اعظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر اباب انشا و تالیف منتظم بود و انجناب  
هر وی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان  
نسبت بان فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را مجلس خاص طلبیده همت

و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی تصنیف نمودن شرح نفوس الحکم و کتاب مفاض و شرح قصیده  
این فارس از انجمله است وفات آنجناب در چهارم ذی حجه سنه ثلث و ثمانه و هجرت  
بوقوع موت حضرت میرزا قاسم انوار است در سنه ثمانه و هجرت در اوز بزرگتر  
مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بود و تکمیل علوم دینی و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران  
فائق و سابق می نمود و وفاتش در نوزدهم ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد و در این کتابت شرح  
عظم شان آن سرور امالی نقابت و عرفان از ان زیاده است که تم  
دو زبان شمه از ان درین اوراق بیان تو اند کرد و علوم مکان ان مرجع اصحاب کرامت و ایقان  
نه در ان مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار ان با الهامی فراد ان در چیز تحریر تو اند آورد  
عالی کبری که قدوه احرار است و ز نور ضمیر کاشف اسرار است و خورشید جمال و  
مشرقی اطوار است بی شهادت قاسم انوار است از تفحات فوایج این نسیمات  
بشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر سید قاسم انوار در او اهل حال دست ارادت  
بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین  
علی مینی رسیده نسبت بر آنجناب فرزند شیوه اخلاص سلوک نمود و بس از تکمیل کمالات صورت  
و معنوی از او با بجان که مولد و منشا خادم عالیه قاش بود به راه تشریف برده بارشاد فرق عباد  
مستغولی فرمود و بانکه زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان استان بر ایت  
اشیانش انتظام یافتند و در گاه کعبه اشباش را مرجع دلاذ خویش دانسته صبح و شام با قدم  
نیاز بلاذمت فادانش می شتافتند و چون آنحضرت با شاخ میرزا اولاد او در غایت استغنا  
لذات می نمود و از کمال علوشان جان بچایطع میداشتند ایشانرا تعظیم نمیزمود و از ان رکود  
عبار طال بر طاشیه ضمیر میرزا اباسفر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده که سعی با تمام  
بر میان جان بست اما نمیتوانست که بی تسک بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و در سنه  
ثلث و ثمانه که احمد افغان را کار دزد بود و صبح بوست که مشارالیه گاهی بلاذمت ان مهر سبه  
کرامت و درمی درج امامت میزفته میرزا اباسفر کیفیت حال بعضی رسانیده در حضرت  
اخراج امیر سید قاسم حاصل گردانیده و این معنی را بخدمت عتبه علیه اش عرض کردند لا جرم آنحضرت

در خوارزم فی شہور سنہ خمس و ثمانین و ثمانیہ در گذشت و بعد از آن ولایت مدنون گشت  
در سلک مشاہیر فاضل زمان غاقان سعید انتظام داشت از مجالس النقاس کہ مردم قلم  
کوہر بار مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر است چنان استفاد میکرد و مولانا حسین  
در ایام دولت نقابی غزلی در سلک نظم کشید کہ مطلعش اینست بہت ای در ہمہ عالم بہمان  
تو پیدا تو ہمہ در دل عشق ہم اصل مراد او توست و طائفہ از اجلاف فقہای حنبلیہ بعضی از ابیات آن  
غزلی را بحسب ظاہر معانی مسائل فقہی تصور نموده اجنباب را تکفیر کردند و کیفیت بعرض  
نواب پانچ سرور اعلیٰ رسانیدہ خدمت مولوی را بہتہ پرسشش ان تفسیر از خوارزم بہرہ آورد اما ہر چند  
سینوزندہ دعای خویش را بہ ثبوت نتوانستند رسانیدہ مولانا حسین اعتراضات اعدادار بر وجه  
صواب جواب گفتہ از بلکہ غلام کہ دید مقصد اقصیٰ در ترجمہ مستحق از جملہ مولفات مولانا حسین است  
و فی الواقع ان کتاب افادت آیات در غایت فصاحت و بلاغت نوشتہ شدہ اما بعضی از  
از حکایات ان عالی از غلی نیست و شرح منوی مولانا جلال الدین رومی نیز از سلیج اقسام بلاغت  
انتظام اجنباب است بہادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طائفہ از سپاہ اوزبک کہ بران  
ولایت استیلا یافتہ بودند فی شہور سنہ  
بوتوح انجامید قبرش در پایان پای خواجہ  
ابوالوفات از جملہ سادات خراسان بود و ہموارہ در طریق زہد  
و تقویٰ سلوک میجوہ و از جمیع فضائل لغسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد القفازانی چنان  
استماع افتادہ کہ سید محمدرالدین وزیر شہی حضرت رسالت را علی المدعیہ والدہ وسلم بجواب دیدہ  
پرسید کہ بار سوان امیر سید الدین یونس فرزند شماست یا بی انحضرت فرمود کہ بلی فرزند  
در روز گیر و تعظیم و احترام ان زبیرہ اولاد خیر الامم بقدر امکان مبالغہ نموده ماوام کہ زمام اختیار  
سرکار وزارت در قبضہ اقتدار او بود گذاشت کہ بچکس از اکابر خراسان بر اجنباب تقدیم نماید  
و سید یونس در سنہ  
بلکہ فاخرہ بہرہ افت یافت و از و یک سہر ماند در غایت  
بر ہنر کاری و دین داری  
از عالم انتقال نمود و اورا نیز یک سہر بود  
بہ نور فضائل نصانی و کتاب کمالات انسانی موصوف و معروف بود

چند سال در مہرہ ہوا زعم امر اعتبار قیام وقت را ہم مینمود و در شہور سنہ ثلث ثمانہ در صبحی کہ  
باد را نماز بامداد مستغوی میکرد داعی حق را بیک اجابت کفہ در عین سنجہ روی بجناب عزرا آورد  
چون کیشیہ نسب مسودہ اوراق بہو لانای ہومی الیہ اتصال مییاد بر خاندہ مشکین عامہ در توفیق خدا شکر  
زیادہ مبالغہ نمینماید شیخ زین الدین عیسیٰ بن ابی عمیر از مجاہدین شیخ نور الدین عبد الرحمن  
مصری بود مدتی مدید در دار السلطنہ مہرہ بر سجادہ تقویٰ نشستہ ارشاد مینمود و وفاتش در شب  
یکشنبہ شوال سنہ ثمان و ثلثین و ثمانہ بعثت طاعون اتفاق افتادہ نخست در قریہ بالین  
مدون شد و از آنجا اورا بردارند و در کجا ارعید گاہ بردند و خواجہ عیاش الدین بہر احمد خانی بہر  
مزلکش عمارت عالی ساختہ و ہنوز انار ان بنا باقیست لہذا حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محکم  
استماع افتادہ کہ چون در سال مذکور ہلاک شد بلکہ فاخرہ مہرہ و توابع شیوخ یافت جمعی از اشراف  
واعیان بخدمت شیخ بہاء الدین عیسیٰ بن ابی عمیر رفتہ التماس نمودند کہ دعا کردہ بر رفع ان بلیہ را از حضرت  
مجیب الدعوات منگلت فرما بہ شیخ جواب داد کہ منتقم جبار بہر تہ در قہر است کہ ہر کس  
دست بدعا بری آورد بروستش ہیزندہ اگر زبان بشعاعت کرد ان میسازد زبانش از کار می افتد  
و البجاعت از مجلس شیخ بہاء الدین عیسیٰ بن ابی عمیر شیخ زین الدین رفتہ ہما سخن در میان آوردند و شیخ  
دعا کردہ طاعون بر زبانش ہر آید و با بعلت ثوابت یافت کہ شیخ زین الدین عیسیٰ بن ابی عمیر  
بسیار عیب رساندہ بعد از فوت ہر بزرگوار شیخ بہر سبب در دار السلطنہ  
مہرہ و توابع مضافات ہذا زعم عیسیٰ بن القدر قیام مینمود و در فصل قضایای فریق در ایاطلاق  
امانت در دیانت منلو کہ استہد اسلامیل در مدائہ نغمہ و در کجاست طبع و قدرت ذہن اصابدا  
واجبانا اشعار و لغزین نظم کردہ بروج بیان مینگاشت و در ششم سوال سنہ ثمان و ثلثین  
بعثت طاعون در کوشت و در کازر گاہ بخیرہ قضایا امامی مدون گشت مولانا عیسیٰ بن ابی عمیر  
مخبر از مدعیان تخریب و تخریب از دستش ضمیر بود سالہا در مسجد جامع مہرہ با ہمزمین نازی و خطابت  
قیام مینمود و کشتار است کہ قوت عربت باشت انجنا سبب ہر تہ بود کہ ہر مہرہ در مسجد جامع  
خطبہ غیر مکرر انشا کردہ بہر مصلحت ہما اندوختہ مذکورہ ہر مصلحت طاعون گرفتہ کشتہ جان شیرین  
بر افشاں قبرش در کازر گاہ است در بابانی بابی مغرب حضرت بازی خواجہ عیسیٰ بن ابی عمیر

عزم ما و راه التهر جزم کرده در آن ایام غزلی فرمود که مطلع و مفضلش نسبت به عیاشقان  
ای عیاشقان نسکام آن شد که همان مرغ و دم طیران کند بالار منتم آنمان قاسم سخن کوتاه  
کن بر خیزد عزم راه کن شکر بر طبعی سخن مردار پیش کرکسان و چون امیر سید قاسم بیفتد  
نزدیک رسید امر او صد و ر میرزا الغ بیگ در اندیشه افتادند که آیا از حضرت ولایت منقبت  
التماس نمایند که همه ملاقات پادشاه حجتیه صفات مبارکاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا  
الغ بیگ را بسند سینه امامت برند و چون سید بسم تقند در آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان  
بر درارک انجام داده استند که میرزا الغ بیگ آنجا است بی تکلف بقلعه بالا رفت با جناب  
ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیگ بشرف دیدار فاضل الانوار المخرج اولاد سید البرار فاضل کردید  
و از زبان گوهر بارش سخنان درویشان و کلمات محققان شنیده در همان مجلس حلقه ارادت  
در گوش کشید و عاشقانه حسن عقیدت بردوش افکند و چند سالی سید در کمال جاه و جلال در آن دیار  
بسر برد و در اواخر ایام حیات کت و کبر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در سنه سبع و ثمان  
وفات یافته در قبه جرد و از ولایت جام منون کردید از آثار قلم در رفتار آنحضرت دیدار غزنیات  
مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق عباد اشتها تمام دارد و اینها شنبلیله مختصه اینها عیاشقین  
نام از جمله منظومات آن قده اولاد خیر الانام است علیه الرحمه و العفران من الله الصوان العیاشقان  
بوفور علم و دین و داری و مزید فضل و بر مینو کاری از سائر اکابر خراسان  
امتیاز تمام داشت و همواره بواجب در س و فتوی برداخته نقش افاده بر لوح خاطر طلبه علوم  
می نگاشت با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب سرعیه نمود و اصلا بکف  
امری از آن امور راضی نشد و تعهد فرمود مع ذلک حضرت شامری اکثر تصانیف سعیه را باستقواب  
آن فاضل افادت آیاب فیصل میداد و ما و ام که از آنجناب استفادہ نینمود و بنفاد حکمی از احکام  
دینیہ زبان نیکشاد و مولانا نصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد و تجاوز بود ببلده فاخره  
هراة در منتصف جمادی الآخر سنه سبع و ثمان در گذشت و در گذارگاه پایان مرقد معطر منور مقرر  
حضرت باری خواجہ عبد الله الفاری مد فون گشت برادر زاده مولانا نصیح الدین پسر پسر  
بسیار در سبک اکابر فضیلت انما منتظم بود و در آن زمان فرزند نشان

سید مرتضیٰ شیرازی در بیان بیعت خود با اهل بیت علیهم السلام در کتاب  
موضوعه معروف بود در سنه مذکور در جمله مشیر از بهر نهایت جنات عدن انتقال نمود  
در سنه ۴۰۰ هجری قمری در سنه ۱۰۰۰ شمسی در سنه ۱۰۰۰ شمسی در سنه ۱۰۰۰ شمسی  
انقضای داشت و پسران انجام امور اهل بیت علیهم السلام قیام نمودند نقش خیر خواهی بر صفحه  
ضمیر صغیر و کبیر میکاشد و در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شیخ علی نوبتی بعرض خاقان  
سعید رسانید که احداث صابونخانه بر عتبت و مرغ مسلمانان نامشروع آنحضرت در آن باب  
عذری گفته شیخ در حضور پادشاه روی باسماں کرده گفت خدا ایامی بینی که حکم تو میرسانم و این معقول  
نمی شنود خاقان سعید متعجب شده فی الحال فرماد که صابونخانه را بر اندازند و بجهت بخت صابون  
و عتبت را مواضع سازند و مولانا محمد در روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه اثنی و در بعین و ثمانه  
از عالم انتقال فرموده ایام حیاتش حدود هفت سال بود سنه ۱۰۰۰ شمسی در سنه ۱۰۰۰ شمسی  
قدوه هندستان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جمله آثار آن استاد و نادر کار در دار السلطنه  
هراته عمارات عالیات مهد علیا گوهر شاد آغا است حکایتی مشهور است در این آوازه مذکور که  
نوبتی خاقان سعید سبب عمارت از استاد توام الدین ربجیده مدت یکسال از بار حضرت در آمد  
با کلاه عالی پناه و ملا و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقوی استخراج کرده بعد از آنکه حضرت  
ملازمت یافت از امزش بود خاقان سعید هم نموده این بیت بر وی خواند حضرت تو کار زمین را  
کو سازنجی که بر آسمان نیز بر در اختران امهدام بنای حیات استاد مذکور در غرض شعبان سنه اثنی  
و اربعین و ثمانه اتفاق افتاد و در این زمان سر آمد علماء روزگار و اعلم  
نظاره تمامت و نمار بود و در اوقات نوزکانی بعزم که از این بیعت معلوم بود یافت  
شاید است خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام از خرابی آن تو خبر نمود و بعد از ادعای دولت عظمی  
مراد بخت از شرب و بطحا نزد یک ولایت تمام در قریه علابتا ریح نهر و هم مشیر و حبسینه  
نمک اربعین رخت بعالم بقا کشید و در سنه ۱۰۰۰ شمسی در سنه ۱۰۰۰ شمسی در سنه ۱۰۰۰ شمسی  
انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف بر لوح روزگار میکاشد  
مشورات بهت معاشش در غایت خیالگریست منظومات لطافت ایاتش در نهایت

مولانا مفتی صاحب مولانا مفتی صاحب مولانا مفتی صاحب مولانا مفتی صاحب مولانا مفتی صاحب  
امرا نقاب قیام مینمود و در حین مذکور چون مردم از بابر نیران گشته از شهر بیرون مینرفتند  
انجانب انظار منع میکرد و بالآخر هفت طاعون بروی نیر مستولی شده روی محالم اتره  
اورودش قریه جبرتان است و از انار او مدرسه است در جانب جنوب مسجد جامع هرات  
مشهور بدرسه پیش بره  
و بنش ناز و خطیب مسجد جامع مهد علیا کوهر شاه و انجا بود و در سنه مذکوره بعثت مرض طاعون  
از عالم انتقال نمود  
قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعثت مسطوره از جهان فانی بعثت فرمود  
پس از ان ایام روزگار با وی خیال مساوات در میان مفاخر کتب و در علم قرابت و شعر  
و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتاب بیغای خیر و بدیها میفرمود و در اول حال مملکت اسلام بغداد  
در محاسبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بیخود خیر تغییر نموده پوسته التفات  
بسیار ظاهر میکرد و چون خراشان قضا و قدر میباشند و ان سلطنت سلطان احمد در نوشتند  
خواجہ عبد القادر در سلک مصاحبان میرنایب الشاه نظام یافت و پر تو عنایت شاهزاده  
بروینت او پیش رفت از مجلس انفیس چنان معلوم میشود که در ان اوقات که میرزا  
میر انشا به خط و مباح مرکب از جمله کاتبان میشد و صاحب ان کتاب و سبب ادوا پیش نهاد  
بست ساخته بقتل فرمود و شکر او را فرمود و خواجہ عبد القادر مجال یافت که بکثرت بعد از چند روز در  
لبس قلندران به نزدیک بارگاه پیران شتیه شامه چون همیش صاحب قرانی بروی افتاد  
خواجہ با دواز بند آغاز خواندن شکر ان کرد و شاهزاده انحال صاحب قرانی است و در ان شب گشته  
این مصرع بر زبان نهادند  
بخدمت عفو و انجان از ان پیش بود و او اسب تربیت پر عایت بروی روزگار کشا و در خواجہ  
عبد القادر بعد از فوت صاحب قرانی کتیستان در ملازمت بنا و در ان شب میرزا  
تادرسه تان نوشتن بجای طاعون در گذشت و در میان خود ان شب میرزا



مترقی فردی در کمال اعتبار و وقتند از ملاؤمنت فاقان سعید نسیم بود و همین مختصات آنحضرت  
انجانب را چندان متون حاصل گشت که هزار غلام نزد خرید داشت باقی استیاری برین قیاس باید کرد  
نزد محمد آقا مولانا شهاب الدین حمیت که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سمرانی  
که در بازار فیروز آباد طرح انداخته از ثقات استخارج افتاده که در روزی که تمام مذکور با تمام رسید  
و مولانا بجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین تمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که  
هشت و پینار هروی اشخص تعجب نموده و از حقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت که  
غلامان بیای من این تمام را بخواخته اند و سلسله مالک چند در مصالح از ترتیب نموده اند و بنا بر آنکه  
غلام قلعی کردند و در روز هشت و بیاد داده ام که در پنج روز این عمارت را قلعی کردند و وفات  
مولانا شهاب الدین در روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخره سنه ۱۰۸۰ این دولت بوعین و بیانی  
التفاتی بافتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود و در ایام حیاتش در علم و ادب بسیار در  
ایمانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اوقات در اجتناب از منزه استیاری  
و میزاد غلام اوله قیام می نمود و ملازمتون فضالی و کمالات بیرون و در شب و بوی شب نقش تدبیر  
در عایت افاضل و علم بر جمعیت غیر منیکاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روشن آید و اجواد  
و گفته نشین ملاؤمنت میرزا بابا بیست و نه روز در علم و ادب کجای می نمود و در کتابت بسیار  
بسیار بود در علم و ادب و در حقیقت سلوک می کرد و میرزا ابوالفتح بنی بقیه روزی بود که جلال الدین  
یکباره علم و ادبش بر کل نیستند و بر آن سلوک بطریق غایت انقباض و اوله نماز و در حقیقت  
مختصیب شد و در این حقیقت به مزاج شده روزی بیاضی که او را استغفاری سازد و صحیفه  
شتمن بر بعضی از مسائل علم ریاضی و هیات بوی دارد و گفت به آخرین سخن در غده نیست  
و این فن موردی است لائق آنکه مطالعه نموده رفیع آن در غده نمانی و مولانا لفظ در آن  
نکر بسته و سخن را معلوم فرموده پرسید که تردوی که در خاطر اشتیاق است و در اصل  
سخن یا شبیه بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبیه بروی نموده  
مولانا گفت بفرمایید میرزا الف یک آنچه بخاطرش رسید و بعد تقرر کرد مولانا جلال الدین آن  
و غده را بتقریر و پذیرد جواب گفته چنانکه میرزا بر جویت طبع او اطلاع یافته مراسم تحین

زنگ سبزی و پنبه در مجلس نفاس مسعودت مولانا نجفی قفاجی تخلص میکرد و بعد از آن قفاجی را  
بسیک مبدل ساخت و مخاری و اسراری نیز از تخلص انجمن است و از غزلی که قفاجی تخلص نموده  
این دو بیت بخاطر بدنت افتاد - *ایک دور لاله ساروغالی ازی میکنی رفت عمر این مرت*  
دو آئی میکنی همچو بلبل های دهبی زن که بر خواهد پدید مرغ روح از شاخسار عمر تاجی میکنی - *و از جمله غزلهایی که*  
اسراری تخلص نموده غزلیست که در تتبع خواجہ حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلیست  
ازہ برک کتب ای بنکیان زان تیز شد تا بود بچ و نهال عقل و ایمان شمشاد *و از جمله رسائل که*  
منظومہ مولانا نجفی کی تعبیر خواست و آن رساله را این بیت افتتاح کرده که *بیتہ ازی برون صفت*  
ز تعبیر کلام داود بیدل روحی لایزال *و از مولفاتی نثر افاضل بسندیدہ صفات ششہ ان خیال*  
حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن نسخہ مسطورہ فائز در سنہ  
انجی و خمین و ثمانہ اتفاق افتاد *و در این اثر شرف*  
بیران و لطف عالی و دوران بود کمال دانش و سخوری علم گشته و کمال نطقت در ہند  
از امثال و اقوال جو گزشتہ عقود مشوراتش کا مثال الازہر المکنون فرح بخش خاطر  
در مشظوماتش در نظر دیرہ و دان میسر بہتر از عقود جو امر *و در این دیر زبان و بلند*  
قدر مجلس فروردین ارادی سر فراز *و مولانا شرف الدین علی ہموارد در عراق و فارس نزد*  
سلاطین عظام معتز و محترم میبود و بقلہ لطافت و کمال مولفاتی باریع انار بر صفات  
روزگار و اوراق لیل و نهار تخریر می نمود و از اینچندگی کتاب باغت آیاب ظفر نامہ است کہ بقاد  
راقم تروف و رفق تاریخ لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخہ مکتوب نیست  
و آن کتاب باغت آیاب بہ سلسلہ حسن انجام میرزا ابراہیم سلطان در شہور سنہ ثمان و  
و ثمانیہ با نام رسید چنانچہ کلام ضیف فی شیلان بحساب جل اذ انان خبر میدہد و اصل مطرز و منتخب  
آن در متن معارف و شرح نفیہ ہ بردہ و کنہ المراد در علم و فن احواد از عمد نتایج اقسام باغت  
انتظام آن فاضل عالی مقام است و فانش در تفت یزدنی سنہ *اتفاق افتاد*  
و در خانقاہی کہ مسکنش بود مدفون شدند *و مولانا عبد اللہ بود*  
دستش از جانب مادر بقدرۃ المتبحرین فخر الملوہ و الدین رازی می پوشت و مولانا شہاب الدین

خویش متیقن گشته و از مرکب فرود آمد و کلمه توحید در زبان رانده با پستله آما چون میرزا سلطان محمد  
جناب مرتضوی را به کمال و پیشش در عفاف کرده از اسب پیاده شد و زبان بادای سلام گشاده  
گفت نسید تو می پذیری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را کردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن  
ستید انحضرت را دعای خیر گفت و فرمود تعزیر شما همین است که از اسب فرود آمدید و طریق تسلیم و  
انقیاد بجای آوردید و عرض از عرض انجامیت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان با این مرتبه در ترویج  
امت برضا و نفاذ حکم شریعت غرامیکو شنیده اند و باقیو ما ساحت مملکت سمت وسعت می گرفته  
و ساعه بساعه ریاض دولت خجرت و نصارت می پذیرفتند پست پی سرسبزی نهال سعادت  
باغ ملک بی ریشه عیون شرایع طمع درازه لکن زلال چشمه دین کی شود روان تبی یاریک  
سیاست مخالفان کامکاره و ...  
شعر از زبان خاقان سعید بلفظ طبع و قدرت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در کلامی با سلیب  
نظم معانی غریب درج نمود و تخصیص در دیوان قصاید رباعیاتش مشهور است و در اکثر قصاید کثرت الفوا  
طرح و شای میرزا ابایسنغرمی بطور رساله تجنیسات و ذوق بجزین و ذوق فانیین حسن و عشق و مظهر  
و منظور محب و محبوبند و بهرام و کند ام از جمله مشویات آن شاعر شیرین کلام است  
و ابیات حکایات آن رسایل در غایت لطافت و انتظام و مولانا در شهره رسیده  
در وقایع استر اید و بمرقی طالعون مبتلا گشته بر پستره توانی گفتار و در حال سکر است این مقطع  
نظم کرده زبان به بیانش گشاده و سخنش در دل و دگر و دگر با کلام استر اید و کوش  
بود خوشبو تر از مشک اندر و از پر و بر با یکسین بقی غله اشعرا ندر پیش چون افند ز ترانه خنک  
از ولایت ایپور بود و سخت خاوری تخلص مینمود و ماکه مجذوبی رسید و مدتی سرد  
بای برهنه در کوه و محسرا میگردید چون نوبتی دیگر کمال خویش آمد سو و اینی تخلص کرد و پوسته درج  
میرزا ابایسنغرمی قصاید غرادر سک نظم میکشید و گاهی بگفتن غزل میل میفرمود و دهواره زبان  
بادای سخنان نزل آئیز میکشود و چون عمرش از هشتاد و در گذشت در سنه  
بباورد از عالم انتقال نمود و این مطلع از اشعار اوست پست عبرت حال و درخت  
ور و خطت ریگانت و همت غنچ و وزان در دل بر جاست مولانا مجبور و عارفی از مشاهیر

بمقدیم رسانید وفات مولانا در شهر سنه ست و ضمیمه دست واد و اوقات حیاتش باشند  
برادر و پدرشست و سه سال بود رسیدند به کمال درع و تقوی بود و در او اسط  
زمان خاقان سعید بزرگت مولانا عبد الجلیل قاضی تعهد منصب اقتاب نمود و پادشاه  
شرعیات پروردست تصدی او را در مشیت ان امر خطیر تومی ساخت تا در خانه مهرکس از امر  
دارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته شرابها بر آنرا اجخت و چون نوبت بزرگان  
شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمه مولوی از گشته شدن اندر شیده در شهر  
سنه اربع و اربعین بعرض خاقانی رسانید که بمن مودت و شریعت پروری خدام استان  
شهریاریستی جز در چشم مشکین خطنان خضائی فائده اما عملهای شاهزادگان سعادت  
انما میرزا محمد جوکی و میرزا غلام و اولاد از شراب و لاط است و اندر غیر وصول با کجا جهتم بخاتن  
شراب امری محال میسر ابا کما کمال و زوایا صلبه شد پادشاه سلام از استماع اینکلام  
خو و حواش شد و شرابرا کجانه ان داد شاهزاده شریعت پرورد رسید مرتضوی و مولانا عبد الجلیل  
فرمودند تا با مختصان خود دیدن و فتنه ملی شرابها را ریختند و بسیاری باده حمرادران مختصانها  
بنشاندند و که از شراب ناب جوئی از یا قوت مذاق در میان کوه دروان گشت و در زمان می بر  
از استنشام را یکدل از دست رفته در غایت حسرت کله یا لیتی گشت ترا با لهر زبان ایشان  
گذشتند که چندین بید و لقا چندین گاه میرزا سلطان محمد بن با شکر و امیر از  
بلوکات هر اوقات کجانه طرح انداختند و میامی که شاهزاده در باغی تختی بر تریکوا از خواش  
ایستاده بود سعید مرتضی پیش رفت بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان مودت و در آنکه در بلوکات  
شرابخانه سازند خاقان سعید گفت مهرکس برین امر اقدام نماید بفرمایم تا چشم او را  
از چشمی نه بیرون کنند شاهزاده که این تهدید شنید از سران کار دور گذشت و سپس از  
روزی چند بیل مالان رفته در کنار هر اوقات رود و تجمیع باده خوشکوار مشغولی نمود و دوران انبار ملاذات  
غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام بر کشید و انجاعت را کویزان ساخته از عقب  
ایشان اسب برانگیخت قضا و دوران وقت سعید مرتضی همه همی متوجه بیل مالان بود و یکگاه  
چشمش بر میرزا سلطان محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری کشیده متوجه اوست لاجرم بر ملک

که بسیاری از خطاطان خویش با هم با همت مستعملی کرد و مقبران گفته و آن اتمینعی را قبول کردند و در جمعه  
 در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت تخصیص در استعین و مولانا اظهر و مولانا شمس الدین  
 عبد القداس نیز و مولانا شیخ محمود که این مقلد صیرفی وقت و یا قوت زمان بودند در شاگردی مولانا  
 جعفر باین مرتبه تصاعد نمودند تا هم حروف کوی که چون شده از فعال افاضل زمان عاقان عالی مکان در  
 سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که حاکم سخندان در تحریر و تقریر و قیام ایام پادشاهی  
 اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را به کجلی از احوال سلاطین و دوران سلطنت  
 قریب بیارایید منه الا عانه و التوفیق فی بیان سلطنت و تحولاته و غیره در آخر نور بخش  
 برج نامداری و گوهر شب افروز در ج کامکاری میرزا علاء الدوله است اولاد میرزا ابوسعید بود و پونز حکام  
 اخلاق و محاسن اداب و صورت خوب و شیرت و غلبه از سایر شاهزادگان فاضلان میبود  
 متاز و مستثنی میبود ذات حمیده صفاتش بعد از انصاف عالی و وجود فاضل وجودش موجود است  
 بحسن کرد و لطف نهانی اما آنجناب تمهید اساس عیش و عشرت و ابناط بساط ظهور و مسترت  
 شعف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلالت و بهمانگیری عاری بوده غیر خیال نرسید بی کلنگ  
 و استیج او از دست و چنگ نقشی بر لوح ضمیر بی نگاشت مع ذلک عاقان سعید بعد از فوت میرزا  
 بسینتر از ابا مارت دیوان اعلیٰ منصب کرده زمام امور ملک و مالی من حیث الاستقلال در منصب  
 اتم برش نهاد و شاهزاده بوج کمال الوالی میر تقی میری بابلیه الغیر علی بنوده ابواب لطف و احسان  
 بر روی طبقات انسان بشاد و در وقتی که عاقان سعید در است نصرت بهتم دفع طغیان غیر از محله  
 بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر تربیت کرد و اینده در این خارج به اتمام  
 تمام گذاشت و چون عاقان سعید در ملک ری از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله  
 بجای استقلال به تخت سلطنت نشست و ابواب خزائن بر روی امر او شکران برکشود  
 در کعبه کبک شاد و شکر بخوردن بر امن نزد سعید و سعید شاد بعد از آنکه آن شاهزاده ساوه دست  
 یکال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در ستمانی و محسن و ملکاید و در منزل تو نایب از  
 دستبر و سپاه میرزا الغ بیگ که در آن منظم شده با سترها در میاید و چند ماه در ظل حمایت بهر جزو  
 میرزا ابلیز سپورده و در آخر ستم مذکوره که میرزا ابلیز در دار السلطنه مملکت را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله

شعر و زمان فاقانیت و لقب سلیمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق  
مسطور است عهد کردم که نیایم در از منجان تا بدان دم که مرا بر نشود بجانم و از جمله مشوایات مولانا غزلی  
کوی و چو کانت که نظیت در کمال جودت و این بیت در تعریف اسپ از آن کتابت  
او بختی صرصر از دم او بگرختی آواز اسم او هر گاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق  
چون کوی سپهر کوهستی میدان میدان جو کوی جستی و فاش در در السلطنه هراة فی سنه  
اتفاق افتاد و چون نیش بسیر در آن می بویست و در مذهب  
شیعه داشت شاهی تخلص نمود و میرزا اباسینغر اورا طلبیده نمود و که مناسب است که این تخلص را  
با کزاری و تو اشعار خود را تخلص دیگر مبتدیان سازی و امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنا بر آن میرزا اباسینغر  
بان مهر سپهر سخوری کم اتفاقا آغاز نهاد و گویند که روزی امیر شاهی با جمعی از ایلخان جنس بدر گاه  
پادشاه رفت و میرزا اباسینغر آنرا طلبیده امیر شاهی را با بد نزد او امیر شاهی در آن باب  
این سخن گفته نزد آنحضرت فرستاد و گفت که در بزم طلب عالم و دایم میزنی خون دل ناخورد  
چند از هاشمی دم میزنی جیت از آن بازی که با اهل تنم میکنی منیج آن تیری که بردهای غم میزنی  
باز کن از خواب از آن نرگس رعنا که عمر میزد و چون دور کل تا چشم بر هم میزنی میکشای طنز و دلها  
بغارت مبری بیسپاهی بهره و آتش بجالم میزنی میکنی محروم از آن در شاهی هر طغنه بیاید  
دست رو بوسینه یا در آن محرم میزنی استماع یافته که امیر شاهی در قدرت عمر و از ده نزار بیت  
در سلکت نظم کشیده و از آن جمله میرزا است که عالم در میان فضلا مشهور است دیوان حلاوت و تیرا باب  
بطان شست و فی الواقع آن هزار بیت مطلع طبع جمیع اما مثل عالم و مقبول همانا قالی کار ضلایی  
نی آدم افتاده و تا غایت هر کس مطالعه آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان تعبیرین و  
تحشیش کشاده انتقال امیر شاهی بجز در رحمت مغفرت الهی در حمایت استر ابادی سنه  
روی نمودنش اورا بسزوار برده در مقبره ابا و جد او شش و پنجاه و خواجه او صد  
سزواری در مرتبه آن فارس میدان سخن گذاری گفته که یک بیت از آن است  
گویند یروز پر از اشک و آهم سزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار و در آن  
شاکر و مولانا معروف خطا بود و همین ترتیب میرزا اباسینغر در حسن خطا بمرتب ترقی نمود

در ترتیب آن بنا و ادوسی و اهمیت دادند و از نتایج آن رسیدگی مرتب گشت که اکنون از آن هیچ خبری نماند  
که نیز اکثر تقا و بیم را از آن نزع استخوان نمایند و میرزا اللع پیک در زمان دولت پسر در کمال اقتدار  
و اختیار روزگار میگذرانید و بعد از استیلاء خبر فوت آنحضرت با استقلال متصدی امر همان بانی گشته  
لوای جهان کشای بصوب خراسان برافراشت اگر چه غلبه کرده خراسان را فتح نمود و اما نگاه نشود  
داشت و چون ایام حیات جناب اللع یکی نهایت رسید پیش عبد اللطیف مخالفت بردها  
میش نهاد و همت کرد و ایندو بر اینجانب غالب گشته بر تخت سمرقند تکیه یافت و میرزا اللع پیک در  
اشی و منسوی و غایتیکم فرزند ناخردمند تربت نهاد و دست چشیده بر این عقی شتافت و خواجه  
نصرتخان فی و سعیدخان الدین محمد بن سعید زین العابدین بنیادی و در سلک و زرای میرزا اللع پیک  
انتظام داشتند که بعد از آنکه در سمرقند میرزا اللع پیک را که در کمال لغایت امور بود و کجاستند  
فوت بر سعادت مند خبر یافت روزی چند بر اسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و نجات کلام ملک  
عالم و اطعمه فقرا و ایتام و لغت نام و کسب و مو و بنا بر آنکه از اولاد و صلبی فغان پیغمبر و یگیری در سلک اعیان  
انتظام داشتند اینجانب قاضی مالک آنحضرت را ملک خود می نهادند تا جرم بعد از لوازم  
ملاسم بصیت سپاه ما و در راه التهر و ترکیه تا ما جمع آورده غم تسخیر خراسان کرد و کن راجع را  
مسکوکا باین ساخته در آن منزل استیلاء نمود که میرزا ابابکر و میرزا ابوجو که ولایت پارس و کابل را  
و خلافت سیخو غالی اربو و خبر و لقمه ما را فاقه نیا شنیدند و در خیال آنست که استقلال برود و  
شیرخان و محمد زو بقدر انرا ضبط نموده بنایدن بهایت در نیت جرم معضی این گشته که میرزا اللع پیک  
رجل و تنه سال متعاقب و متوالی نمود و در آنجا که در کشته و ما را بجز ما نماند و خود و همه او با از مقام  
گشتی که گشته روی بار و وی عم بزکو از آورو پس از آن قبول بر روزی چند اما در هر دو فریب از ناصیه  
او پیش بلایج کردید و میرزا اللع پیک را که در سمرقند بود و در سال آنوقت اینکار دولت و اقبال  
از آنجا بود که گشته در عهد و در بلایج را بیت استقلالی برافراشت و در آن وقت قضیه همچون  
نیفا بود که قاضی میرزا عبد اللطیف استهاریفت میرزا اللع پیک و در باب حرکت و کسب  
بلامر او و بنیان قوه مشورت در میان آنها گشت پیش از قبیل و قال در ای آنوقت اعلی بر آن قرار گرفت

و پیش میرزا ابراهیم را گرفته جس فرمود و بعد از چند گاه انجناب از مجلس که بخت بھراق نزد میرزا محمد رفت  
و در آن روز که میرزا محمد در خیابان کشته گشت میرزا ابا بر فرمود که میرزا علی الدوله را امیل کشید تا آن شخصی که  
بباشران فعل شنیع بود میل آتش بر دھبی در همان بین آن قرۃ العین سلطنت کشید که آب پی بقوت  
با صرد آتش رسید تا جرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدت مدید در اطراف عالم سرگردان  
بوده چند نوبت بگریزید و در اقر با مقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در او اهل  
سنة خمس و ستین و اغانایه در کنار دریای قلم در خانه ملک بستون رستمداری عنان غریت  
بعالم آخرت یافت تا زمان بغش او را به راه بردند و در پت المغفرت مهد علیا کو بهر شاد اغانا  
بکاک سپردند و منصب وزارتش تعلق بخواجہ غیاث الدین براجہ داشت و در ایام دولتش  
مولانا جلال الدین بسان را بت صدرت شاهی افراشت ~~و در ایام دولتش~~  
بادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنر پروری از سائر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد بود و بفرمودت  
داد گستری از قای امثال و اقربان متفرد دانش جابینوس با غنمت کیکاوس جمع فرمود و در سائر  
فنون خرد صاع علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقرات سبعه  
یاد داشت و بپرستی بترتبت در عایت اهل فضل و کمال میگاشت و چنانچه در ضمن احوال  
صاحبقران ستوده مختار سبقت ذکر یافت و لا دولت با سعادت ان بادشاه حکمت پناه در  
روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول بسجده و قیام و سجده و قلعه سلطانی بی روی نمود و چون  
عن مغربش بیازده سالگی رسید صاحبقران بچنان بلا و ان انتقال نمود و جناب الخ بیگی  
در ظل تربت لاله بزرگوار خویش بسیر بر تدار سندی عشق و عبادتیه اختر خوبی مانند با بولت  
ولایت نواز آرا التفریح افراز گشت و بمن معدلت سعادت بر در بی با ترک زمانه الملک را  
در محمودی بمرتبه رسانید که بترتبت از سپهرین در کنگه نشاند و در شرح و نامانہ  
ان خسروی مانند در وسط بده فخره سمرقند در سبب رقیع و خانقاہ متبع بنا فرموده با تمام  
رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستقالت فراز ایتما بر ان بقاع نواحی وقت که آیند  
در همین زمان داد که استادان کاروان در ظاهر آن بده فرودس نشان رصدی بنیاد نهاد  
و بظلمت شانی مولانا غیاث الدین مجتهد و جامع کالات انسانی مولانا معین الدین کاشی



در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار گرفت و پیش از آنکه در محفل غمگین میرزا بابر و خراسان و سایر بلاد به توجیه ساخته  
ما بچه لوی دولتش در جاسته ایوانی متوطنان بدو همراهه آفت نور سینه جنس و جنسین و نماناید  
در موضع صامان بابر او خود میرزا سلطان محمد مرثب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخیت را از  
لج اول کتب ختم شسته بنیاد حیاتش را بر اذاحت انکاد هراق محبم و فارس رفته انولایت را  
نیز در غیرت سخر کشید و حکم نصب کرده بخراسان باز کرد و وفات میرزا بابر در پادشاه روز  
سشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ست و ستین و ثمانیه در مشهد مقدس رضویه علی را قدا  
تحت الصلوة والتحیت روزی نمود و از بدایت جهان بینی تا او اواخر ایام زنرگانی ده سال بود و امر در  
وزارت میرزا بابر خواجه عیاض الدین اسماعیل سمانی و خواجه قطب الدین طاوس رطل داشته  
و در ایام دولتش شیخزاده بر قوام و مولانا محمد کاشانی معانی را یتله حضرت می افراشته  
و در ایام سلطنت میرزا بابر در ایام سلطنت میرزا بابر در ایام سلطنت میرزا بابر در ایام سلطنت میرزا بابر  
عنان کیرانی بطرف ولایت خراسان تفتند با لشکری به خوردای جوشان بر لایت جوشان  
رسیده مستعد حرب و یکی را ایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنیده و با میرزا العنکب کوکان  
بجانب کورستان مسلح نموده روی به مشهد نهاد و بعد از وصول بدان مقام متحرک بعضی خود توقف کرد  
اکثر امر او شکری را بجزنگ بر آورد و سالها داشته و چون آن سبب از مردم خوانده بود و با بنویز و ظفر روی و پاره  
صفت از آن کشند نیک از ایشان بپای خود میدان حاصل آورده از هر دو طرف بر او حمله نمودند  
و هم مسلح را بر آنجا قرار دادند که نمانند و در میان ملکیت سبلادان خود شکیلی با سینه بر زمین نهاده و پیش از  
ایمان تاکید نمایند میرزا علاء الدوله بهلره باز گشت و میرزا بابر چنین کرد که ای کاش این تیران اینطایف  
داد و چون با ستر این شیر بماند کشند که سینه محقر که در آن زمان حاکم و نایبیت خنداری بود که در آن وقت  
اطاعت بجزند و سر کلاه بر همان روزی و چون آمدند با بران در اواخر سنه هجری و جنسین با لشکری چون سپهر  
زبان بصورت نمیکند و از آن زمان که از آنجا بسمت خود نیز از ساری و تراج بسیار راه  
مانند از انیان دیوسار در هم آورده بقرم برانند مرکب نماید و استقبال نمود و در منزل که از آنجا که اینجار  
نسیم بسیار با وجود لطافت بسیار آمدند و نیز از آن بود و در وقت تیران با جهان با سینه و منقش آن پیش

که تا میرزا شاه الدوله از در خلع و صفاد کبریا که هر گاه شاهنشاهی با او بخش قلع و معرکه بکنند لعل از گان بر خشت  
بیزدن آید و مولانا میرک محمود که منصب مدارت مشرف بود بر ششم رسالت نزد برادرزاده  
ارسال نمود و در باب مهتد اساس وفاق و مقطع شجره نفاق ضللی بنجام فرمود و در آن زمان میرزا علی الدوله  
با عا که طرف باب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کن را آب بر غایب آمده بود و بعد از وصول بنیاب خداد  
ناب خبر هفتت میرزا ابوالقاسم با بر از اطراف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا  
علاء الدوله سمت شیخ پذیرفت و شاهزاده از دو جانب بدیاط متوجه خود دید و سخنان میرک  
محمود را بعرض قبول اقران داد و بر ارسطونه هر لقه بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم  
نزد عم بزرگوار کسب کرد و او در عهد و بیخ بلا قات و الدماجه خویش سرافراز گشته میرزا انجمنیک  
فرزند بجان بوزن بکه دشمن جان کسل را در اغوش موی کشید و زبان بستی خاطرش کشت و بیخ را  
بوسم سیرغانی با و از لانی داشت انگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برانراشت

باید شاهی بود لطیف طبع و حسن خلق و موصوفت و بسط ایلا عیشش و نشانی با بیعت مشغوف  
از غایت تواضع و کفر نفس در مدت سیلنت از مکارم اخلاق و لطافت طینت هر که استخج  
درشت خاطر بچکس را نخواست و در میدان زرم هر بوی بود نخر کند از و در مجلس بزم ابروی بود که تبار  
از و نور سخاوت زرم چهار و مجرمه از و در نظرش کسان بود و در اسط عفو مت حاصل بکر و گان  
بخشش کبر و زده او در فانیست و در این بخشش پوست او بزرگت خلقت بر او در دست او  
با کفش کو بگرد و عوی میچ زانکه بود در کفشش جزا و هیچ و میرزا با بر در زمان فاقان سجد نشسته میرزا  
علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بعایت بی اعتبار بود و بجز و مو ایچی که جهت او تعیین کرده بود و او قیامت  
که زانیده بر بجای ایام صبر مینمود و چون بساط حیات فاقانی برست تقدیر بر بلانی در ولایت فاقانی  
انجانب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد هانم بصوب خراسان در حرکت آمده چون  
بسیطه رسید قاصدان امیر هند که در آن سال بوجیب زمان فاقان مغفور و در حیرت ملان بود  
نشتراده را نودید و راه به انجانب بر و نود و امیر هند که لوازم استقبال بجای آوردند ضمیمه و چراگاه  
و سر زده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی بخشش کرد و سخن در مقبول افتاده آن بملکت با

و سبب آن را از وزیرانی منع نماید میرزا علی الدین بیگ که سخن را بر جمع قبول عامی داد و در جواب همراه نهاد الا لشکر  
در اند خود شیرخان غارت عام کرد و در هر حال هر چه یافته برد و چون میرزا علی الدین بمسقر اقبال رسید  
و فصل رستان با پایان آمد سلطان بیچ ضای بساطین را با فراغ از مار و ریاحین ادا کرده اند  
و هزار دستان بعد زبان صلاهی عیش و عشرت در داد و کل بود و کمان بر او رنگ فیروزه رنگ شسته  
ز بس قبح زرین برکت نهاد میرزا علی الدین به دست ختان بیبزیگ اختر خویش میرزا ابولیم سلطان  
بترتیب اسباب طوی اشاره نمود و باغ زراعت را که با بعد از او در اوطار است کلزار و نصارت اشجار  
اشتهار و در جهت آن کار تعیین فرمود فراشان چاکلیت در آنجا است و کشتن خیمه و خرگاه  
با وج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهارطاقهای سپهر اندوختن و تکلفات محدود  
ساختند و در آن هنرمند هر یک مناصب عزیزی تعیین نمودند و در غایت غایت بروی کلزار و در حکم تزیین  
مد دریاچه تصغیر و کبیر در بنا و بره بسطاب طوی و باغها میل کردند و میرزا علی الدین از ایران سلطنت مجلس  
عیش و عشرت تشریف برد و در دست سابقان زهره جبین شراب جامانی تراند، معین در کشیده  
نقش عم از لوح دل بست و لذت نایب افتاب شراب کلزار طوی مساتی بر افراشته و سیراب نمودند و اقوام  
بلورین از لطافت باوه کلون در نظر بیننده مجسم از باقیات نایب پرومغنیان نغمه ساز و نغمه سازان خوش  
او از از الحان دلگشای و نغمات روح افزای سپهر کبیر در قس اندوختن و نغمه سازان نغمه سازان سلطنت  
اشیای انواع اطعمه گوگون از هر چه در جمله خایان خجرا فروز و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
عادت و یرینه خود را بنظر در رسانید و هر صفت در این امر ادا نمودن با تمام و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
و امی نعیم لایکه راه آینه در روزی که مقرب بود که طوی علم و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
جام فرج انجام نهند منی رندان برق و یاد از جانب اندر آمد و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
قاضی را که در دست سخن نگذرد و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
در قم نبات نغمه سازان حال بچگونگی نوشتن ادوات و نیایی حیرت نیست و در لغت کبیر نغمه سازان  
بی مخافت نی کج و ما و کل و غار و شادی و رسم نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
علا و در نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان  
چون خمر و عایشان میرزا اللع پاک که در این انبیا و نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان نغمه سازان

پرچ و نواب محال میبود تا قی فریقین اتفاق انما و جنگی در غایت معویت و دوستی داده انا و اعانت  
 الی ابواب نصره و پیروزی بروی میرزا ابابکر بشاد و سید محمد بکتلی صاحب المسالک که نخبه موکب  
 شهریاری در زمان حمایت بازی بهاری شتافت در از بر تو ما بهیچ رایت کشور کشانی انهر بهر  
 کامکاری اطراف الملکت انمارت پذیرفت انگاه سید محمد انور تخرج وزاری در آمد و طالب  
 مصالح گشت و میرزا ابوالقاسم با بر طمأن جناب سید اقبال در معبود داشته از جرئیة او در گذشت  
 و نوبت دیگر ساریرا با وسلم داشت و یکی از نبات آن سید پتموده صفیات یاد در چهار پنج  
 کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برداشت و در شب شانزدهم محرم سنه اثنی عشرین  
 در غامایه و نواب بی ظنت و خطاب بخش بی مکتب میرزا ابابکر در مولودی طاعت بمورد است کرد  
 و میرزا ابابکر منبج و سرور گشته نام نجبه فرخنده در غلامد در شاه محمود مقرر فرمود و دوطوی با و شاهانه  
 و جشن خضر و آه ترتیب داده چند روز بعشرت و کمارانی بگذراند و از دست ساقیان سپین ساق  
 جامعهای بی راغوانی کشید و صدای آه و بیخ و زخمی در ان وقت و شادکامی بزمرگاه نامیدر رسانید  
 نظایر بوستان بردستان افشا از زمین بخت نشانست که آسمان بر آسمان از دست زمین شادای کلاه  
 در شاه محالی...  
 در غایت معویت و دوستی داده انا و اعانت  
 الی ابواب نصره و پیروزی بروی میرزا ابابکر بشاد و سید محمد بکتلی صاحب المسالک که نخبه موکب  
 شهریاری در زمان حمایت بازی بهاری شتافت در از بر تو ما بهیچ رایت کشور کشانی انهر بهر  
 کامکاری اطراف الملکت انمارت پذیرفت انگاه سید محمد انور تخرج وزاری در آمد و طالب  
 مصالح گشت و میرزا ابوالقاسم با بر طمأن جناب سید اقبال در معبود داشته از جرئیة او در گذشت  
 و نوبت دیگر ساریرا با وسلم داشت و یکی از نبات آن سید پتموده صفیات یاد در چهار پنج  
 کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برداشت و در شب شانزدهم محرم سنه اثنی عشرین  
 در غامایه و نواب بی ظنت و خطاب بخش بی مکتب میرزا ابابکر در مولودی طاعت بمورد است کرد  
 و میرزا ابابکر منبج و سرور گشته نام نجبه فرخنده در غلامد در شاه محمود مقرر فرمود و دوطوی با و شاهانه  
 و جشن خضر و آه ترتیب داده چند روز بعشرت و کمارانی بگذراند و از دست ساقیان سپین ساق  
 جامعهای بی راغوانی کشید و صدای آه و بیخ و زخمی در ان وقت و شادکامی بزمرگاه نامیدر رسانید  
 نظایر بوستان بردستان افشا از زمین بخت نشانست که آسمان بر آسمان از دست زمین شادای کلاه

این معنی بر خاطر میرزا علاء الدوله کران آمده خراسانیان در کسبه شدند مع ذلک ثبات قدم نموده بیاد  
حمله اش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیار بر پا خاک  
هلاک انداختند ز تیغ یلان جلادت اثر بسیاری شده آنرا در یکدیگر تیز زاعلاء الدوله در آن  
معرکه هوناک بقدرعت در لوازم مبر و تحمل مرعی داشتند تا چون دید که عنایت ربانی شاطحان  
میرزا الخ بیگ است علم غنمت با اوئی نهمیت یافت و سپاه خراسان ترسان و هراسان  
بیکبار از هم فرورختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند و میرزا علاء الدوله  
پسند مقدس در هیچ مکان توقف ننمود و اینها بجا بفرست اردوی میرزا با بر حرکت آمده در جنوبشان  
با برادر طاقات فرمود و میرزا ابهر اینجانب را در آن پیشه خاظر خویش را بموید پسند  
تسلی داد و اظهار تقصد و بلوئی کرد و در اینجانب تلفات و شطرت فرود می آید و در خبر و واقعه ترسناک برادر  
السلطنه هراته کشید که بهر شاه آغا با تهاق برادر فرود می خورد و توفیق ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسید  
داد و غیره سبیل تجلیل اینک عراق سازگرا نمود سلطان ابوسید در آنجا راه گرفتار گشته و در آن  
بند است بیرون رفتند میرزا الخ بیگ چون صورت فرج و طفره در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را  
از قتل خراسانیان معذور منع فرمود و لشکر را هم بجای آورده و آنها با طرانت مالک خراسانیان  
و ماوراءالنهر روان کرد و آنها با وجود آن جنگ میرزا عبد اللطیف غایت بهلوانی و پر دلی تقدیم  
رسانیده بود و بعد می نشست بنام ولد که مترو فرمود میرزا عبد الغزیز رقم نشسته بود و اینها سطره غلبه نقاب پرده  
ضمیر شایسته است و این معنی منجر باین شد که در آنجا مخالفت بر رزبر کرد اظهار کرده که در آنجا  
بر میان بست القاص میرزا الخ بیگ کورگان کلهران و کامیاب از منزل ترناب  
بجانب دارالملک فاقان مغفرت ماکب در حرکت آمده در منزل چهل دختران سپاه سمرقند  
باشیچ بهاء الدین عمر که همه بتهدیسا با مصالحه متوجه گشته بود رسیدند و هر چه داشت عرصه منتهی و تاراج  
کردانیدند و میرزا الخ بیگ هم در آن منزل باشیچ ملاقات کرده تعظیم استخفاف امیز گامی آوردند  
تا الاغان محترمانه را باز دهند و چون هوای زجاجی هراته از غبار موبک انشهر بارهالت شعار  
غریبیز گشت سادات و تهنات دامالی و موالی برسم استقبال استقبال نمودند و چنانچه رست  
بلازم دعا کنی و شاخوئی اقدام فرمودند و میرزا الخ بیگ نظر شفقت بر حال اطفال فرستاد و همه را

خبر یافت غرض انتقام جرم فرموده بالشکری چون امواج در بیانی پایان از آب آموی عبور کرده و ده قاضی را  
معسکر ساخته روی بصوب هرات آورد و میرزا علاء الدوله در اثناء طوی ازین حال واقف گشته بساط طوی بزم در هم  
مجده با تمام تمام زروسلاح بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید در آنجا  
بگجوت و دارو علی هرات بگذاشت و مولانا امیر سیال را که از جمله معتقدان بیزید خصوصیت امتیاز داشت  
بقلعه عماد که مخزن نفوذ نامعدود بود ارسال فرمود و کونانی چهار اختیار الدین را با قاجاری بیک تفویض فرمود  
انگاه هدایت نهفت کنار آب مرغاب برافراشت چون از کونل سنجاب بگذشت این معنی در  
فاطرش گشت که نوبت دیگر با علم بزد که در طرح مصالحه اندازد و مانده فتنه را با باب تبریز منطفی سازد  
بنابر این جمعی از مخصوصان را بشهر بازگردانید تا از شیخ بهاء الدین عسکری التماس نمایند که قدم رنج فرمایند  
و نزد میرزا النعمانی بیک رفته ابواب مسلح و صفایار کشانیده شیخ قبول این طلسم نموده غنیمت فرمود اما قبل  
از وصول معتقد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نموده بود کیفیت حال آنکه چون میرزا النعمانی بیک  
از بیدان آمد میرزا علاء الدوله خبر یافت بمرتب برق و تاب از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را  
معسکر نظر نایب ساخت و میرزا علاء الدوله نیز بقدم محافظان پیش رفته از هر دو طرف بتسوی صفوف و تپه  
اسباب استعمال سیوف قیام نمودند و میخیزد و میره و قلب و جناح از آستانه ابواب جنگ و بیچار  
بود و می روزگار یکدیگر کشیدند و در اول لشکر میرزا النعمانی بیک از آنش داشت و در جوانان  
میرزا عبد اللطیف علم حضرت شهادت و از آنست و در بر آنجا رقیبه جبر زینکار میرزا عبد الغنی زینباج سپهر دار  
رسید و در قلب چند قتلون از مردان و زنان و بچه ها در آن رستم اثر مرتب کردید که در هر طرف میر  
احتیاج افتد مستعد گوید باشند و از آن طرف قلب لشکر فراسان از ما بچو لای میرزا علاء الدوله  
روشن بود و بر آنجا از زینباج و میرزا صالح استمک می نمود و جوانان از اعلان تیغ و سنان میرزا علی  
سلطان آرایش داشتند و در قلب جبر امیر تومان بیوسون گوید هم نجاست بر او وقت حسیب  
همه بر بر این چشم بول بپزگین تنه بپودی مردی در آنکند و چون آن دو سپاه کینه خواه  
بدین ترتیب و این بزمگاه رسیدند فغان گرنای و سورن و غریب کور که و شیون از منزل ابرام گذشتند  
نظیر همان آمد از هر دو لشکر غریب که از آن هول دیوانه شدند و در آنحال میرزا عبد الله  
شیرازی صفت سپاه خواسان را در آنجا بگنجه عثمانی با دنیای بجانب لشکر میرزا عبد الله

شهرستان بخشکشت و بنود مرض رفت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان  
ابوسعید جان بود که بعد از روزی چند که در قلعه تیره تو مقید و مجبوس بسر بردند شخصی از هواداران سلطان  
ابوسعید سوماتی در میان کواج تعبیه کرده نزد او فرستاد آن دو عزیز پوسید سومان بند مار اسوده و دو انزاد  
جمعیت متوطنان انقلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحقان از کشته زمره را مطیع و متقاعد گردانیدند  
سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب ذخائر و خزائن کشته اظهارجو دو  
سخت و فرموده نقد جنس بسیار مردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پوستند و میرزا یار علی باسظهار  
ان مردم عازم تخریر کشته از قلعه بیرون حرامیده و امیر با یزید پرواچی که حکم جناب النخ بیکی در  
هراة حکومت مسیز و از کیفیت حادثه ای یافته مسری معمان شمال و صبا مار دوی اعلی فرستاد  
و چون میرزا یار علی بولایت کرج درآمد امیر با یزید غم رزم او جرم کرد و فرماند که از ساکنان همراهه هر کس  
الاعنی داشته باشد با وی همراهی نماید معنی دوستان هر هائی بلکه بازاریان سوماتی بهمان لوبجاب  
کرج روان گشته و سحری میرزا یار علی برایشان قایم عراق ترک و تا ز یک بابا کتت بهر وی  
بشهر کرجت میرزا یار علی در ظاهر این بلده منزل کنید و کاغذ محضره کرد و بعد از آنکه مدتی در آنجا در تفتیق  
هر دیان کوشیده بوازم اتهام بجای آورد و میرزا النخ بیک در دار السلطنه همراهه نزول احوالی نمود  
امیر با یزید بمرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت ننهند و او را محاصره این بلده میسر نشود  
و چندان اغوا نمود که بیاد جانشش اش ختم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا النخ بیک فرمود  
که بیرون شهر ز غارت کنند و لشکریان در او آخر رمضان بیست و نه ای و زمین و خانه دست  
سه روز نهب و تاراج قیام نمودند و جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را بربسته و بیرون ساختند  
بلکه هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد در بروج دست بر می دید و بداد آتشش ظلم بر او و ختنه کوشید  
که در روز عید فقیری که هر چه داشت بیاد غارت و تاراج داد و بوی بوی کوشید و بر زمین پهن است  
میرزا النخ بیک میدوید و میگفت ای پادشاه عاقل فاضل خوشنویس بیسالمات و آویزهای مبارک  
برکت کن و در ظل این احوال آوازه تو چه میرزا ابوالقاسم با بر باسظهار بر تو در دار السلطنه  
هراة شایع گشت و میرزا النخ بیک غم تو ببله و آوارا و انهر جرم کرد و حکومت بلوکات بربست و بزوال  
و صد و انتقال بود میرزا عبد اللطیف توفیق نمود و فرمود تا نقش خاقان سعید التوفیق المخرجه کوه سواد اظهاری

شهر الطائف خسروانه و اعطاف پادشاه ساخت و مقارن آنحال که توال حصار تیره تون مقابله  
قلعه را رساله داشته اظهار اطاعت کرده و اینها آقا حاجی بیگ که در قلعه اختیار الدین بود و طبقه متابعت  
تقدم رسانید و میرزا النعمانی یک در ظاهر در السلطنه همراه یار علی ولد اسکندر بن قزاقیوسف  
را که در بلاد مشرق بود و سلطان ابوسعید داروغه را بنده کرده بقلعه تیره تون فرستاد و نگاه بجهت دفع  
شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا با برغان غمیت بطرف استرا با و اعطاف داد و کتار

در این زمان که میرزا علاء الدوله در ولایت خراسان بود و میرزا با برغان در ولایت سیستان بود و میرزا علی قزاقیوسف در ولایت بلخ بود

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خراسان بنشیند و میرزا با برغان در سیستان و اکثر کتار و کتار  
ترابستان توجیه و اطراف تافت از راه عظیم در سلطنت بر اعلان بروی نمود و میرزا النعمانی یک  
این غیر مشهوره خواست که کتار تفرقه و شکیبائی متابعت ایشان اندازد و بنا بر آن بر کتار  
تجهت فرمود و بعد از وصول بشهر مشهد در آنجا بطنه تیره و طوالت در وقت منوره بر منوی کتاری  
صلوات نمود و راستی و زبان عجب کتار مرتبه رسانید و از آنجا بکتاب را و کتار رفته چنانچه روز  
در چهار پنج آن مرغزاد و لغزور رایت لغامت بر آنجا رفت و در آن منزل آبی میرزا با برغان عالمنا  
رسیده و کتار و کتار را بکند و بقبول خطبه و کتار تقدیر خلاص و متابعت خود را تمام عیار کرد و رسید  
و میرزا النعمانی یک اظهار شفقت و عنایت فرمود و فرستاده را مسئول احسان و انعام اجازت  
معاودت داد و متعاقب کتار کرده تا ولایت سیستان فرستاده و کتار بکیران باز کشید و در وقت روز  
در ظاهر این بلده سایه بان عطمت و شفقت بر او داشت و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله  
شیراز را با جمعی کتار از شیران پیش سر فرزند می بطرف بسطام روان ساخت و پنجس نفیس  
تا بیل ابریشم رفته چنانچه حان مراجعت منعطف که با شنید و حال کتار میرزا علاء الدوله و میرزا با برغان  
قرار داده بودند که هر که با حجه رایت میرزا النعمانی یک بر تو وصول بر آنک بسطام اندازد و دست  
از کتار گشته ولایت عراق گزیند و دست بخزوا اضطرار در دامان متابعت میرزا سلطان محمد  
ادینه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سر بسطام از مراجعت بچهل  
میرزا النعمانی یک خبر رفته ایشان نیز باز گشته و میرزا عبد اللطیف در آنجا داده مرین شده  
در مشهد مقدس بکوب همایون بوست و بسبب تفرقه نیز فیض آن منزل مقدس صحت کامل حاصل



چنین بود و تا بدو در دین سپهر که با پوشش زهر است و بکینه مهر معان انحال امیر مهند که از جانب سرور  
امیر ابراهیم ایکو تیمور را با پای سر بر اعلی رسانید و زبان تضرع گشاده خون او را طبع این التماس بجزایرت  
مقرون گشت و میرزا ابابکر بر سر سلطنت خراسان نکلین یافته رایت سوگتشی از سرف  
غریقین درگذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایت خراسان باسم ولقب شرفیش زینت گرفت و  
میر کارتون بر رسم سیورغال بگرام میرزا علاءالدوله سمت تعلق پذیرفت و ابجانب سپهر خود میرزا ابراهیم را  
در ابجانب بست و ده نفیس نفیس در همراه توقف نمود و بعد از آن او ان میرزا ابابکر با خواهی طائفه از اهل عمر  
و سعایت میرزا علاءالدوله را بسم فرمود و یکی از معتمدان را بتون روان گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته براه  
رسانید انگاه با دستهای مجاهد بفرغ خاطر در بزم عیش و عشرت نشست جاهلای خوشگوار از دست سابق  
لاذخاریست تا در صبح را بصیقلی بقیال داده از حال رعایا که در اوج حال البرایان فاضل با انچه از انچه مقدار  
افزایند و ستم کردند و بیعت میبایست نامحدود و جمهوری موقوفان بده همراه و توابع را بچیز رفتن کفایت  
کازان نبوده ناستوده اجتناب نمود و از میرزا ابابکر اجازت طلبید و با امیر ابراهیم یکو تیمور خفیه باین  
فرمود و در سنه نشت و چنین سمع میرزا ابابکر رسید که مشاهد چنین ماکم سیه تان انچه در ستم  
اطاعت انحراف حبه سالک طریق مخالفت گشته تا بر ان اعلام ضرورت نشانی بفرمود بحیر ملک  
نیر و زبرافراخت و چون تهنه سبزو در امضرب بچام عساکر ظفر مانتر ساخت فوجی از امر او سپاه  
برسم منتقلای پیشرو ان شد و شاه چنین این خیر گشته در دست از همدن مقابله و مقتلان  
سپاه بیرون نیتواند آمد تضرع نامها با پای سر بر اعلی او رسالده گشته زین اعتقاد او استغفار در کن  
و باج و خراج قبول کرده میرزا ابابکر رقم عفو و اعراض بر جو اید جرایش کشیده روی دایمی بر دار السلطنه مرقه  
اورد و در خلال این احوال امیر مهند که ابواب خفاست بر کتود و امیر ابراهیم ایکو تیمور را سپهر مهند ستاده  
خود بطرف جرجان توجه نمود و میرزا ابابکر چون ازین حادثه خبر یافت سلطان ابو سعید داروغه و شیخی  
بها در ارفع او نامزد گردانید و ایشان در حدود جنوستان با میر مهند که رسیده دست بر تیر و کمان  
و سیف و کمان بازید و نخت شکست بطرف باریان افاده و سلطان ابو سعید درخت  
استی ببا و فاداد اما احرا لامر مهند و که مغلوب گشته شیخ علی بهادر دست شمشیر طوار بپوش در زینت  
و بعد رین قلعه عباد که گویا ایه کریمه ارم ذات القادسی لم یخلق مثلها فی البلاد دار کمال حدیث ان خیریه

باوراء التهر برود و در دار الملک مرقند بمقبره صاحب دست ان مغفور بنجاک سپردند و بخش نفیس از راه  
مرورایت نهفت بر افراشت و از آب اموی عبور نموده دست از ولایت خراسان باز داشت  
بشهر خود روم و شهریا خودباشم  
میرزا ابوالقاسم میرزا ابوالقاسم چون در حدود سلطه  
و دامغان شنید که میرزا الخ پیک کورکان از پیل ابرشیم عنان مراجعت انعطاف داده پت سفیر  
ولایت خراسان امیدوار گشته لوای توجرا از عقب عیثم پز که از مرتفع ساخت و بعیت تمام  
در حرکت آمده امیر مندو که را با فوجی از شیران منبیه بیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه  
سمرقند گرفته دستبرد می نماید و امیر غلیل مندو که و با نخو اجماع را با جمعی دیگر از مبارزان غنصفر اثر روانه دار السلطنه  
مهراته کرد انید و بخش نفیس عنان بطرف حرس انعطاف داد اما امیر مندو که کشتی بکوالی اردوی  
میرزا الخ نیک با امیر ابراهیم اکیو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بطرف مهراته باز گشت  
و امیر غلیل و با نخو اجماع چون بقصبه کوشج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بجزا از آنکه با نزده روز در مهراته حکومت  
کرده بود همیشه عزیمت نمودند و در روی بطرف ماوراء التهر آورد و امر را امیرزا با بر شهر مهراته آمده دست  
نظام و بیچاره از بکشادند و در ان انا امیرزا یار علی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بطا مهراته شتافت  
و چون سه روز شهر را محاصره نمودند و در آخر از اکابر و اعیان که از جور و طغیان با بر بیان بجان بسیده بودند  
در سحر روز جمع از جانب در ولده حواقی یار علی را بشهر در آوردند و امر را با بری از روی اضطرار بنابه  
بجها را اختیار الودین برده روز دیگر عهد و پیمان بیرون آمدند و با زشب بقلعه رفته و خزانه بر گرفته  
فرار نمودند انگاه یار علی خود را با د شاه با استقلال خیال کرده با طایبی نبات بکستر و در بنز بی  
کلرکت و استیج او از دت و جنگ استغافل نمود و بکفظ در و از نا اطراف شهر نیز داخت  
تا چون چو رسد که از حد و دشهر بر خیزانند و چون قریب بتسد در خایت غفلت بگردانید  
در او از فزنی مجبه سینه نفی و خمین و ثمانا پیر بیکتا گاه فوجی از سپاه ظفر بنابه میرزا با بر مسلح و کمل از  
در و از ده ملک در شهر تا ختند و جلوریز در باغ شهر شتافتند یار علی را شنواست دست او روز دور سر  
کوچه خیابان بیابوسل میرزا با بر رخا نمیدند و با و شام عالیجا بود و باغ سفید نزول اجلا نموده فرمود  
که یار علی را بشهر چهار سوقی مهراته بودند و بزغم تیغ تیز نقش بر بود او را از لوج زندگانی ستر و خوش

و شقاق او بمرقد رسید میرزا النعمانی که پیشتر گفت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم تمام گذاشت  
و سپاه فراوان بکنار حجون شتافت و عبد اللطیف نیز بر آنجا نجات خرامیده آنجا بر آمد و عبود  
مانع آمد و پرو سپرد بر او بر یکدگر نشسته چند نوبت ایستاد و پایان لشکر یان گذاشتند و با شتعال ناز  
قال شتعال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب گشتند و در یکی از محاربات  
میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در محال این احوال  
از سر قند خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرکب امور نا لائق شده دست تصرف بیعیال و اطفال امرا  
و رعایا دراز میکند و میرزا النعمانی که تهدیدها به میرزا نسیما تلخیص فائده داد و امر لفظی بطلاقی کرده نزد  
بان رسید که میرزا النعمانی را گرفته بعبد اللطیف سپاردند و این احوال را پس برده غیب صورتی  
روی نمود که بر صحنه خاطر هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا ابو سعید بن سلطان محتوم میرزا  
میر انشا که در کان که همواره در ملائمت میرزا النعمانی بود نظر میکرد و آنرا در وقت غفلت او کشتار  
بر لوح صغیر و صغیر خاطر ترسیم و نقش میکرد و آنرا در اوقات که بود و بجز در برابر یکدگر نشسته بود در وقت  
غنمت شمرده ایل از غوغا بدو متفق ساخته رایت کشودگشایی و هماننداری بجانب سر قند با اوقات  
و میرزا عبد العزیز را چون طلاق جنگ صحرائی دور و از مای شهر را مضبوط ساخته تختن نمود و میرزا  
النعمانی پس از استماع این خبر محنت از مضطرب شد و عنان یکمان بطرف دارالملک منقطع  
گردانید میرزا ابو سعید در ظاهر سر قند بر قرب وصول آنجا اطلاع یافته بود ترک محاصره گفت میان  
ایل از غوغا رفت و میرزا عبد اللطیف از آب گذشته بصوب سر قند شتافت و میرزا النعمانی  
روی بسوی بسراورده و در قریه و مشق تلاحی فریقین روی نمود و میرزا النعمانی یک بر فراز نشسته قرار گرفته  
این دو لشکر نو زیز و آن دو طائفه نشسته انگیزانان روز رستاخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان  
و سپر بر فرق یکدگر گرفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله بودند که قائد تخت بر خاک  
قدیر عنان باد که میرزا النعمانی یک را گرفته با نظرفت پایان نشسته بر روان باد و شاه عالیجاه روی بسراورده  
آورده تخت و تاسیف میزد و چون بدو از شهر رسید میرزا انشا توپین که گماشته آنجا بود  
در دلب قلع مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا النعمانی چشمی بر بنم و دلای چشم با اتفاق میرزا  
عبد العزیز و معرود می چندله مخصوصان بطرف شتاب غنیمت یافت تا دوزی چند در لکنس حصین

و در وقت حریف کما ششکان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام استان انتظام داشت  
مفتوح شد و در آن زمان نفوذ نامعبد و دولت میرزا ابراهیم و ده کثیر آنها را نادیده با برادران کان دولت  
بخشید و مقارن آن حال شبی کما فغان میرزا علاء الدوله از محافلش غافل گشته و او از مجلس که نخته از راه  
خورد و چنان بسیار رفت و از آنجا بصوب عراق شناخته و اوجیه نمود که بمیرزا سلطان محمد پونز  
اما آنجا ب تجویز ملاقات نمود و فرمود که باید که آن برادر در معازره یزد و توقف نماید که ما در وقت  
خرمیت خراسان ملاقات خواهیم کرد و آنچه منصلت دولت باشد بجای خواهیم آورد و گفت  
بعضی از مضمون علم بنجم بعد از آنکه در نظر و زانچه طلوع میرزا اللع بیک و میرزا عبداللطیف  
علم کرد و در آن زمان که میرزا اللع بمیرزا اسبی خواهر سید و چون میرزا اللع بیک نیز در آن فن مهارت کامل  
داشتند و در وقت این معنی یاد داشتند بود و حضرت خان دلی چند وستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم  
نموده بود و بعد از آنکه در فرستاده شد و در آن کتابت درج فرمود و مولانا محمد اردستان  
که در علم طالع و کلام و فنی تمام داشتند و بپوسته انداخته بای مخفی خبر میداد و محکمی که میرزا اللع بیک  
بر زبان داشتند که در وقت آنکه ملاک جزو قافان سعید را در چیز تسخیر خواهیم کشید اگر عبداللطیف  
که در آنجا برین مقدمات میرزا اللع بیک هر دو نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق کم عنایتی مسلک  
میداشت و دست بدست بیکر که خوشش میرزا عبدالعزیز میکاشت و از بنده میرزا عبداللطیف  
کینه بر بزرگوار سینه بجای میداد و در آنجا خبره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار  
خوشش کشاد و در وقتی که میرزا عبداللطیف از صولت سپاه باری همراه را گذارشته روی تو چو پیم  
نهاد و بعد از عبور از آب اموی قاعدی نرود بر فرستاده از وصول خوشش اعلام داد و میرزا اللع بیک  
نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلج سیور حال دست باید که باز کرده و بقبضه ان مملکت قیام نماید  
میرزا عبداللطیف امینی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رقی و متقی و حل و عقد  
امور مملکت اتهام تمام فرمود و خاطر بر عیال بر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و مستدق  
تعارف اشکته فرمود تا سادی کردند که بکس از آنجه متعرض مردم نگردد و باعث برین خبر آن بود  
که میرزا اللع بیک در باب حصول رجوته معاذر کرده مبالغه بسیار داشت اعقیده چون خبر مخالفت

اینگاه عباس بازگشته پادشاه را بر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشاند و بفریب شمشیر ابدار شمع  
جانشین را انطا و او را میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو ست روز بر او نمود و میرزا عبد العزیز را  
نیز همان شربت چشاند و پادشاه را در بی عاقبت بجهت محبت سلطنت بهمان بدری را که  
در فضائل نقضانی نظیر داشت و بر او می را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت  
سلطنتش زیاده از ششماه امتداد نیافت خسر دنیا و آخرت آنکس بود که هو انحران البین  
یکی از فضلا این قطع در تاریخ شهادت میرزا اللع بیک گوید قطع اللع بیک آن شاه  
جماعت دارد که دین نبی را از او بدست ز عباس شهد شهادت چشیده شدنش  
سال تاریخ عباس گشت ذکر بعضی از احوال که معاصر بود در بین مسعود اول چون پادشاه  
عالیجاه میرزا اللع بیک که در آن بود فضل و علم از سایر اولا و صاحبان امتیاز تمام داشت  
و همواره همت عالی همت بر تربیت و رعایت فضلا و حکما میباشید در زمان دولتش  
جمعی کثیر از آن طائفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در دوران دولت و اقبالش در رعایت فرقت  
و رفاهیت می نمودند و لذا آنجکه یکی مولانا فیاضی که درین مستبد است که در علم میاست  
ریاضی و فن نجوم نگار و عدیل داشت و در وقتی میرزا اللع بیک در مدیانت انجامید با اتفاق  
مولانا معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی که شهرت است باطنی زاده روی نیست  
اهم می برداخت مولانا عددا شاشی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود  
و گاهی بکفایت شعر و معانی میل می نمود و همیشه در افضل اطباء زمان بود و در معالجه بچگان  
میان انفس سینه ظاهر میکرد و در آنجا معقنات انجامید شرح اسباب و علاجات  
و در دیباچه اسباب و علاجات شرح میرزا با بسفر و نای میرزا اللع بیک در سمرقند  
در سلک علماء سمرقند منتظم بود و با میرزا اللع بیک هم سبق می نمود و در مجالس المنقذین در کتب  
که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع و قدرت ذهن با میرزا اللع بیک بغایت کتابت می کرد  
و رعایت آداب سلطنت پادشاهی بجای می آورد و بنابر آن میرزا اللع بیک انجامید و از سمرقند  
اطراح فرموده و در اوقات سلطنت همراه آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت و این مطلع  
از غفلت اوست خط ماسی ختم و بر روزیم و غزین و ختین شمع معقود می بدست نویسی تفرخه

اقامت فرموده از عقب دوران و محنت روزگار بی سامان برآساید بعد از وصول کو تو ال انصار ابراهیم بود  
که ملک انجناب بود از غایت شقاوت فقد و لیسعت کرد میرزا النع یک برین حال اطلاع یافته  
مانند صیدی که بی پای خویش برام صیاد رود نزد عبد اللطیف رفت و او در از زمان در سمرقند بر تخت  
سلطنت نشسته بود میان پر و سپر طاقات واقع شده عبد اللطیف از کمال قساوت قلب  
وقت جای از زم از روی سخرت و استهزا بواسطه وی و واسطه سخنان درشت بسمع پرورسانید  
و در آن ایام آن نا جوان مرد تقلید حضرت صاحب تران کرد و مغلوکی از اولاد خلیفه خان را بر تخت غانی  
نشاند بود و عباس نامی را که پدر او بکلم میرزا النع یک کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده  
گفت میرزا النع یک پدر مرا بغیر حق کشته است خان فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بقبول رسان  
و مجمع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا النع یک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمة الله علیه بان امر شرع  
همه استان نشد بعد از آن عبد اللطیف جناب الغیبکی را با میر حاجی محمد خنر و سپرد که کج بود حضرت  
مزدوی مروی در روضه الصفا از امیر شارا لیه نقل نموده اند که گفت بنام شام در کاب میرزا النع یک  
از سمرقند و انشده و انجناب مبتهج و مسرور اسپ میراند و از مهربان حکایات با من میگفت و چون  
انک مسافتی طی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز بس کمر بستیم یکی از قوم  
سده و ز را دیدیم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت ای حکم نیست  
که میرزا النع یک در محلی که ابا و انی باشد فرود آید و خندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود  
میرزا النع یک چون این سخن شنید ز با پیش از گفتار با زمانه و انان بپوشید و با یونش ظاهر  
گشته در تقریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و بنایر پرودت هو امیرزا النع یک فرمود تا در پیش او  
اتش افروخته کباب کنند و بعضی از ما ذمان بموجب فرموده علمیده ناگاه شراره از ان اتش  
برالتی با د شاه رسیده اندکی از ان سوخته شد میرزا النع یک دست خویش اتش را  
منظفی ساخته بر زبان راند که سین هم بپزند یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اشاعی  
با شخصی در میان خانه درآمد و چون چشم انجناب بر ایشان افتاد بی خودانه بر حبت و مشت بر سینه  
عباس زد و ان شخص که همراه عباس بود پوستین التای انجناب را از دوش او برداشت  
و عباس جهت آوردن رسیان از خانه بیرون رفته من در راه بستم تا میرزا النع یک غسل فرمود

پای از خود فراتر مینهند چنانچه در طوی کائیکل مرا گفت شرح نبوی بر انداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز  
خواجہ عصام الدین را که بصف علم و دانش سرآمد شرافت و علمت و شیخ الاسلام اورا بی سلام  
گفته است بنا بر آن تفسار و علماء را طلبیده ایم تا مرفوعه این قضایا ما بنیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آریم  
مولانا ابو الفتح گفت سید نیک نگریه که نسبت بنما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان رانده  
زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سکوک مینمایید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام مینمایید  
و شیخ الاسلام نیز بصف علم و عمل اصفاف دارد و در انساب این قبیل و قال سباهی زانوده عرض داشت  
که برادر من فوت شده و از وی دو فرزند مانده من میخواهم زنی بیاورم بجای او خود در آدم تا بر او زاده ای من  
صانع نشود اما زن میخواهم که بعد از انقضای مدت عتبه بنجاح بزایم در آید و از وی نفقه می ستاند  
میرزا الغ بیگ فرمود بسیار ولی را که برود آن ضعیف را بگوئی که بکلیع بر آید و شوهر خود در صدد بر آید و از عقد  
او منع کن مولانا پس از استماع این حکم و بعد از آن بیگانه او را گفت آنچه نسبت به عاشق نسبت بنما  
میکنی و در از کار خود با پادشاه برسی یک چوین گفت بخت کزندی که عاقل و بالغ باشند شرعاً اختیار  
دارد که بنجاح مهر کس کند خواهد و در کید شما اورا بکدام منصب تکلیف مینمایید که زن بزار نشود و بنا کحت  
این مجول رحمان و در آن پادشاه مغفرت بنام بغایت متاثر گشت و بسیار از انکار مانع شده  
فرمود که اگر بر و انزاف را اجازت دهند که بنام زنی خود روند زیرا که نزد ما بومرغ پوست که سید عاشق  
در آنچه میگوید حقی بوده آنچه عت ما یوس گشتند و با طمانعت جناب بسیار و تائب در پریشند  
مولانا در این سبب استانی عجیب زلف و نادره دوران بود و از علم رمل و طالع متد مهارت کامل  
حاصل کرده احکامش اصلاً مختلف نمینمود و در آن باب از انجاس حکایات بسیار منقولست  
و قبول این حکایات که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مرده است از مطالعه کنندگان این اوراق مامول  
حضرت محدومی مرحومی در روضه الصفا آورده اند که طالع قوشچی فرموده که روزی در مجلس همایون  
میرزا الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمدراد جناب الغ بیگی اورا گفت طالع کیش و از آنچه در میر  
من است اعلام نامی مولانا ملاحظه طالع وقت نمود و در طالع کشیده گفت سوال از حرمت و خاموش گردید  
پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه بخاطر تو رسیده بی تماشایی بوی مولانا گفت با پادشاه  
از دو فاقون که در مجاله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر فاقست طلاق میدهم میرزا الغ بیگ

خواجیه عندهم الترتیب بزمیدجابه و جلال و علم و کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تام داشت و در وقت  
در آن ولایت منصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده است بر تقویت ارکان شریعت میکشید  
از جمله دانشمندان سمرقند بود و بوسته بلوازم افاده قیام نمید کرد سید عاشق بصف  
زهد و دین داری و علم و پر بهیز کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تام میفرمود  
بنابر آن میرزا اللع نیک احتساب سمرقند را بر رعایت کرد و سید کامینگی در مشیت آن امر  
وازم امانت و دیانت بجای آورد و از ثقات استماع افاده که در وقتی که میرزا اللع نیک بهت نیست  
خان میرزا عبد العزیز در کاتخا طوی فرموده مردم را ترخان ساخت بود و خواص و عوام شرب درام  
مشغول گشته بر عانیه ظروف شراب بهر سوی میبردند و در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه  
نشسته بودند سید در فایت عظمت بآن محل در آمد و روی میرزا اللع نیک آورده گفت دین محمد  
بر انداختی و شعار ظاهر ساختی جناب اللع نیک از خطاب بغایت متعجب گشت و بعد از تامل  
جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اخصاف داری و کبر سن رسیده ظاهر ایمنی که  
بعض شهادت نیز فائز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعضی میرسانی و حال آنکه  
من ترا این مطلب نخواهم رسانید بعد از چند روز ازین قبل و قال حامی که خواجیه عصام الدین در سمرقند  
طرح آنرا نموده بود با تمام بخت سید و در شبی که تمام را که در آن میساختند زنان معینه بسهمام رفته در میان مردان  
نشسته و عازم آنجا کرده سید عاشق بر تصویرت مطلع شده نزد خواجیه عصام الدین رفت و گفت  
ای شیخ الاسلام بی سلام و کلام مذهب عاجز است که مردان و زنان در یک مجلس نشسته سرود  
کوچید خواجیه عصام الدین نزد سید آمد این سخن بر او فرمود که در روز دیگر نزد میرزا اللع نیک رفت و بزبان  
داد خواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروفند است و چون میرزا اللع نیک بواسطه استماع سخن  
کامل آن سید دل اندوه بود فرمود که فردا بقتاده و علمای شریف شونما بسنس انقیضه تا میوه سید عاشق را  
مجرم ساخته تا دیب فرمایم و روز دیگران زمره عظیم الشان مجتمع گشته انتظار بهرین امرین بایستاد  
میکشیدند که نگاه مولانا ابو الفتح و بابه که مردی ابروئی و شش و متعجب بود و میرزا اللع نیکب اورا اجازه داده بود  
که هرگاه خواجیه مجلس مایون در ایام هر سخن که بواسطه بعضی رسانند بحد استقامت داده پیش از آنکه  
نزد میرزا اللع نیک رفت و در سبب اجتماع انظار بر سید پادشاه جواب داد که در وقتی که سید عاشق



و او در صغر سن منظر نظر شفقت میرزا النع نیک شد و همین تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم برهانه  
علیه نقاعد نمود میرزا النع نیک او را فرزند میخواند و بهمه کمال خصوصیت کاهی با نور بردگش میشانند بباران  
بقوشچی اشتها ریافت از تفیحات ملاحظی شرح بقرید خواج نصیر الدین طوسی مشهور است  
و مستحسن طابع جمهور علما، نزدیک و دور و ملاحظی در او اخرا ایام حیات بروم رفت و در آن مملکت  
بمرض موت گرفتار گشت خواج عبداللهمس نیز به مجلس خاص و اینس بزم اختصاص میرزا النع نیک بود  
و بلطف طبع و قدرت ذهن از نظر فاد و فضلائی سمرقند ممتاز و دستنی مینمود از ثقات استماع افتاد  
که در زمان آن پادشاه عالیجاه قاضی قرشی در یکی از قضایای شرعیه طریق مراهنه بجای آورده اینجین  
بر ضمیر او را میرزا النع نیک ظاهر گشته حکم فرمود که ریش قلعی را تراشیده تهنیر کند و قاضی بروج بخواج  
عبدالمومن کرده اینجناب در بابیه سر بر سلطنت انجمن زبان شفاعت بگشا و بعد از قبیل  
قال جان مقرر شد که قاضی پت سر اسبعت تسلیم نماید دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی  
خلاص شده اسباز را بخواج عبداللهمس سپرد و خواججه آنها را بیکه خود فرستاد و اما بعد از چند روز  
اندیشید که اگر آن خیانت ظاهر کرد شاید که پادشاه بروی غضب نماید بباران روزی قاضی را  
گفت که مناسب آنست که توفه او خود را از دور بجزیت میرزا نانی اگر از مرانهم عباری بر خاطرش  
مانده باشد من دفع نماید روز دیگر قاضی بوجوب فرموده علمنده چون حسب میرزا النع نیک بروی افتاد  
خواج عبداللهمس را طلبیده گفت پت سر اسب که قاضی نسبت قبول نمود و بدو جرات تسلیم میفرمود  
مینمایید خواج جواب داد که قاضی نانی را انجام اسبان عاجز گشته است و حال آنکه که ریش او را  
تراشیده تهنیر کند میرزا النع نیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده و دیگر متعرض قاضی نشد  
تا روز شنبه شبی در سبک شعرای بخارا منتظر بودم و نسبت بخواج حضرت لطف در طریق تزلزل  
مینمود و این روحیت از اشعار او بخاطر بودت افتاد نظم انبی بجزمت با اول عشاق نشانه  
غنی بچو مشغول در جانب دریا بود که معکف دیرم و که ساکن بکوه یعنی که ترا میطلبیم فغانه بجان  
میرزا نانی در زمان میرزا النع نیک سراد شعرا بفرموده بود و این مطلع از جمله غزلت دوست  
نظم این زلف شب مثل ثواب در اوقات شب که در مسیله که افتد بر انقباض نوری میرزا  
سکون از نوزدین و این شعر میرزا نانی در غزل بود بکمال عقل و کیاست معروف و در نور علم و معرفت

از تعلق دختر خان که در کمال زهد و عفت بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نمود و بعد از آن  
چند روز خان تونی را که مولانا محمد کبشتم او حکم کرده بود بعالم اخوت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه  
شادمان شده چندان شجاعت نمود که میرزا النخ بیک در غضب رفته او را طلاق داد و قاضی  
بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی در کمال  
امانت و دیانت بمقام قضا سمرقند قیام نمود و از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین  
احمد القضا زانی استماع آنجا کرده که میرزا النخ بیک کو در کان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی را ماند  
یکی از تجارتسید نمود تا خرید و فروخت نموده مرا بکجا از آن بخراند عامره رساند بعد از چند گاه سفینه  
چیات آن تا بحر خرقی بگردانیده و جناب البیگی در دست و کاشش طمع کرده فرمود که از نفاس  
خرانه مالعلی که اینها پیش آن بازگانی بوده و موافق بود که امان آماده و مهیا ساخت تا بر ورثه میت  
دعوی لعل نماید چون مانی الغیر صاحب تاج سیر بر سر زمین قاضی مسکین رسیدگی از  
زبان درگاه و اطلبیده بپادشاه به نام فرمود که مرا فدا بگذرانیدن گواه درین قضیه چندان نصی  
بنمایند زیرا که حقیقت عالی برین ظاهرات و اگر بیجا بچرا بته میجو ابد که به طبق دعای شما حکم کنم  
درین وقت که هوادر کمال بر دست دست و پای مرا بسته در اب چندان غوطه دهید که بطاقت  
کشته اشارت فرمایم که جهات بازگازاد در عرض لعل معدوم بنماد و بند و ان نائب این سخنان را  
بعض رسائید مان پادشاه بآیدین و داد و رفت فرمود و بر کمال دیانت اقصوی افزین کرده از سر  
آن دعوی در گذشت و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بجبال قتل بد رفتوی زشت که  
هرس بناحق مسلمانی بکش و قطعی بر دی و وصیت قاضی مسکین ان فتوی را جواب نکرد و فرمود  
که عرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی استجازه قتل بردارست و حال آنکه اگر پادشاه همه سباحت  
فلک یکی از احاد الناس را بقتل رساند بر دی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بود و عید  
و تهدید خواست که جناب اقصوی را از ان مناقشه در گذرانند تا بر ان فتوی خط نهد بجای نرسید  
خواججه از اولاد فقیه ابواللیث بود که کتاب بوستان تصنیف است  
و جمال حال خواجه بصفت فضل و کمال ارایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاذه صرف  
میکرد و کاهی بشعر و معما مشغولی میفرمود در کتب شیخ اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود

بنواب دیوان اعلیٰ باز گذارد و بملکیتی که فاقان مغفور بهمه اوتعین نموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال احوال  
شماره تا مقتضای قضای ایزد تعالیٰ بظهور آید و مهر بر روی نشان بزده در صحبت قاصدان سخندان  
ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکر مقیاس در عقب ایلی روان شد و چون امیر جهان شاه را چشم  
بر آن نشان افتاد مضمونش را معلوم فرمود و متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت  
یا از نشان چون بهره تمام دارد که مثل من باشد شای این نوع نشان مینویسد و با سپاه فراوان  
روی بطرف عراق و فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسد و رسایل  
از طرفین در میان افتاد و مناظرت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا  
سلطان محمد چون بشیر از بازگشته امیر جهان شاه عنان بطرف جنب آورد بکبان معطوف ساخت  
و انشا اله بعد از فوت جد بزرگوار بخیال دیگر در سلطنت و استقلال بسپرد و در شهر سنه  
خمس و حنین و نمانایه در جنگ حساران بست میرزا ابوبکر قیصر گشت و تقدیر ملک الملک  
بساط زنگانی اورا در نوشت چنانچه عنقریب همت تسطیر خواهد یافت و بجهت اتمام بر تفضل این اجل  
خواهر یافت شد در بیان شکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب بلاد سلطنت هرات  
و مراجعت فرمودن بهم و عیال و عیال خود بست چون میرزا سلطان محمد  
بن باسنو مالک عراق و فارس را مضبوط کرد و شنید که هم میرزا بالغ بکند که انجامید  
از غایت علومت کند اندیشم بر تسخیر مملکت خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک  
نامعد و در آنجا نب توجیه فرمود و میرزا با بر نیز جنود نامعد و مجتمع ساخته از در السلطنه هرات  
بمستقبال برادر نهضت نمود و در نوامی جام ان زد و با بد شاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند  
و کردان هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم اوخته نهایت مردانگی و جلالت بظهور رسانیدند  
و آنخوالا مریم نصرت و فیروز بی بر جسم علم میرزا محمد و زیور و میرزا ابوبکر شکست فاحش یافته  
عراق و خراسان سعادت استیلا تیسر بزیرفت و میرزا ابوبکر با مقتدر تامل تهور از ان عراق  
بلای اهل نجابت رسیده خود را بقلعه عمارت رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت  
بر السلطنه هرات فرامیده رایت عظمت مرتفع کرد و بدین معنی بکسیم امور دولت و تشدید  
مبانی سلطنت روزی بیطابا پیش رو رفتن بر او نصرت و پیروان ایم از قید میرزا ابوبکر اظلا

موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هوناک بنفس نفیس مباشرتاً قتال کردی  
و هر چند لشکر خیم بقوت و شوکت بودی املا از آن نیندیشیدی و در جود و سخاوت طریق اعتدال  
سلوک مینمودی و از اساک و اسراف اجتناب فرمودی و بیکی از مخصوصان بتقریبی کثرت  
بخشش میرزا با برابری رسانید و پرسید که چونست که شما درین امر تقلید انجامید  
میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان جاهل و عالم همین قدر فرقت است که او  
کشیده عنایت و این گسته مهارت و میرزا سلطان محمد در زمان حیات فاقان خجسته صفات  
مده بخمال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آنوقت که آنحضرت در ولایت ری  
عازم سفر اخراجت شد آن پادشاه صاحب پادشاهی از خرم آباد و ایالتان بری شتافته و در بیت  
جد بزرگوار فرود آمده از آنجا با صفهان رفت و بعد از منبسطان بدو عنان گیران بجانب شیراز تافت  
و میرزا عبد الله بعد م مقابله و مقاتله پیش آمده از دارالملک فارس بیرون آمد و بین بجانب بحرین  
در فایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و شکر عراق  
اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا محمد مقرون بعزیزان از شیراز در آن اشراف انولایت  
سنتیه نظام الدین احمد را بنا بر استعدا، میرزا عبد الله با مطرف فرستاد و جناب مرصومی بعد از وصول  
بمطرف شاه را از جانب میرزا محمد مطرفین گردانید تا بخدمت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر محبت  
ساخته فرمود که در شهر تبریز و عراق خواهد وطن نماید و الا بجز اسلحه دو و میرزا عبد الله با مید مصابحت  
میرزا الغ بیگ سفر خراسان اختیار کرد و چون بهر اقدار رسید چند روز در نظر حمایت میرزا علی الدوله  
گذرانید اما در روز واقعه توناب بجای سستی گرفتار صفت سپاه خراسان را ویران کرده روی  
بجانب میرزا الغ بیگ که در کلان آمد و میرزا سلطان محمد در فارس در عراق ممکن گشته در آن  
کشان اتفاق مراعاتت می نمودن و او نهادند که میرزا جهان شاه بن امیر خراسان صفت که انهار غلام  
کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف آورد و میرزا محمد از طایفه پادشاهان که در خراسان  
باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان هایون بوسون حضرت شاه فاقان سعید و بقلم آورد و بر نمونال  
که شهر بار اعظم امیر جهان شاه بعنایت پادشاهانه مخصوصی گشته بودند که چنان استماع از آنجا که گشتگان  
بخلاف حکم هایون در سلطانیه و قزوین در فعل نموده اند از اینصورت بی قاعده واقع شده میباشد که انولایت

شکریان افتاده هر چند خواب بر احمد خانی سعی نمود و چکس نگاه توانست داشت و میرزا محمد معکر نصره انزلی  
غالی دیده متحیر گردید و یکروز توقف نمود و درین اثنا تحقیق پوست که میرزا علاء الدوله از کر میر به راه نشانی  
و کجاستکان انجاب را از شهر عزرا خواسته و بر مسند فرماندهی نشسته انگاه میرزا محمد با خواص خویش  
توجه مشورت در میان انداخت و گفت مردم همراه با تطیع خوانان میرزا علاء الدوله اند و او حال دوران  
بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده و شکریان ما پریشان شده مصلحت چنان مینماید که عبراق  
مراجعت مانیم و مردم خود را جمع آورده باید دیگر بشیر خراسان نهضت فرماییم و سخن برین قرار یافته  
میرزا سلطان محمد اینک عراق سازگردد و میرزا ابا بر بعد از شنیدن این خبر متوجه به راه گشته  
میرزا علاء الدوله قلعه اختیارالدین را بمولانا احمد سیاه پل سپرده روی لبوی قیامه الماسه ملامت را آورد  
و میرزا ابا بر از آن قلعه همراه آمد و همت بر استیلا قلعه اختیارالدین معذور گردانید و توده پهل درون  
انحصار حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود انگاه مولانا احمد بیخام فرستاد که اگر  
حضرت شهر یابی متوجه است که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهارالدین حاضر فرمایم  
ناصرالدین قولش سو کند خود را که همچو متعرض بموطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذازند که قصدی از  
و میرزا ابا بر بتقدیم رسانیده مولانا احمد با بیجان از حصار بیرون فرامید و میرزا ابا بر بعد خویش و خانواده  
بیکر را تعرض رسانید که کس در حصار میرزا عبد اللطیف در محکات سمرقند داشته  
میرزا عبد اللطیف باو شای بود بلطف طبع  
و حدت ذهن موصوف و کسب فضائل نفسانی و کمالات انسانی معروف و بصحبت درون  
و کوشه نشینان میل تمام داشت و در مجلس علماء و مشایخ بدوز انوشته همت بر رعایت ایشان  
میکاشت اما سوسنی مزاج و تند خوی درشت کوی بود و بکاه اندک عقوبت بسیار میفرمود  
و از بابت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت فائقان روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده  
انگفت در محبت میورزید که محسوس سائر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر زوی  
که سبق ذکر یافت و الله ماجد خود را بر یاض خلد فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده  
رایت دولت ارتقاع داد و تقلید خلفا کرده در آن ایام نجس خویش بقراءت خطبه و امرش  
ناز می پرداخت و در رعایت رعیت شرائط اهتمام مرعی داشته با طاعل و انصاف مهندخت

فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روان ساخت و در آن زمان در بلده هرات  
قطر و غلانی غنیمت بوقوع انجا مید چنانچه بهار یک خردار کتدم بمبلغ چهار صد و بیار کپکی رسید و امیر حاجی محمد  
غنا شیرین که در زمان حاقان فردوس مکان دازوغه بود و در آن اوان از سائر امراء میرزا محمد فیروز  
اعتبار و اوقات را در ممتاز و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تازیک را بمصادره و مطالبه  
بیازد و هر چند خواجه بر احمد غانی که در دیوان میرزا محمد در جرگه امراء عطا مهر میرزا جناب امارتاب را از  
اشغال اثره بدامنغ نمود بجانمی رسید لاجرم اختلال احوال ملک و مال راه یافت و هر کسی توانست  
از دار السلطنه که بخیه عنان غزیمت بصوب ملازمست میرزا ابا بر یافت و چون میرزا ابا بر چند روز  
در قلعه بسزیه بستور سابق بامیر محمد صالح بسزیه لدر راه ایپور در روی توجیه با ستر اباد آورد و کجاستیکان  
میرزا محمد را از اولایت بجزون کرده بار و یکدیگر ای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بعضی میرزا  
سلطان محمد سعید استیصال میرزا ابا بر را مطمح نظر گردانیده میرزا علاء الدوله را بکجومت کمریروا کرد  
و با سپاه مختصر نهاد متوجه استر اباد گشت و امیر حاجی محمد را با سائر امراء برسم مستقلی بپشت فرستاد  
و میرزا ابا بر مانند شیر زیان از جنگل مرجان بیرون خرامیده در شهد باز با مراد عراق رسید و از جانبین  
طالبان نام و تنگ در میدان جنگ تاخته بر تیغ خون افشان اویم زمین را از خون رنگ لعل  
برخشان داد و خوب نیزه شعبان نشان روز نهاد و سینه یکدیکر کشادند درین نوبت عنایت الهی  
شالخال میرزا ابا بر گشت و سپاه عراق انهمز ام یافته دست قتل و ماز عمل میرزا محمد غنا شیرین و فوجی  
از امر او نوییان را در زوشت و از انجانب میرزا سلطان محمد چون خبر قوت میرزا ابا بر شنیدند  
اغزق را بعهده خواجه بر احمد غانی گذاشته از عقب اموالینغار فرمود و در لشکر راه که نخیکان معرکه  
مشهد را از رسیده صورت فاعش و فعد گشتند و آتش ختم شهر یاری شتغل شده مانند  
با دهر صر در حرکت مسارعت کرد و چنانچه زنیاز و از سپید سوار کسی در موکب هایون مانند چون  
باز دوی میرزا ابا بر نزدیک رسید لشکر یان مرجان برکنده گشتند و میرزا ابا بر با فوجی که بقصد کار داشت  
و میرزا محمد تقیوزا که شاید کیدی از نشیده باشندها نشب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف  
گردانید و در راه شنید که اغزق و یزان شده مردم سرخویش گرفته اند و راه که فرودش کیفیت  
ایحال خباب بود که بعد از ایلعار میرزا محمد خیر قتل امر اعلی و نوی هایون مشهور شدند و نویی در میان

و شجاعت موصوف و معروف بود و از زانی داشت در ایت نصرة آیت بصوب دار السلطنة  
هراة برافراشت و چون بمقصد رسید دیگر در غیبت او صورتی در غایت غایت دست داده دست  
تضا ابواب فساد و بیدار روی روزگار هر دیان کشته شرح انحال و تبیین این مقال آنکه میرزا  
ابو القاسم با برود وقت اختیار سفر بلخ قلعه اختیار الدین را با و اسیس یک سپرد و اسیس چند  
روزی با مرگ تالی برداشته شربت حکومت مزاج جان اورا شیرین و بخار سرکشی و غرور بکام و مباح  
رابطه و پیچال استقلال اسباب حصار داری مرتب ساخت و دست بی نثر می علم فسق و فساد  
و ظلم و عناد بر افراخت و گاهی از قلعه پایان آمد و غفلت تمام بود در حصار می نشست و فراس میزد  
و بعضی از ارباب من و ملاحظت را بجز و تکلف از بازگشاید به حصار میرزا با آنکه میرزا با بر غرور منصور  
از یورش بلخ بازگشته در بلخ سفید زول اجمال فرمود اسیس همچنان در مقام عصیان و طغیان بود و اسلا  
از مرتبه نخوت و سرکشی تخمزل نمود و چون انحصار در مسانت با قلعه سپرد و اسیس میزد  
و در آنوقت بذخار بسیار و اسلحه پیشا ر شحون بود میرزا با بر اشتغال با مرمی محاصره و محاربه مناسب  
نمود و رای جهانگشای بر حال او واقعه مشکل گاشته یکی را نزد اسیس فرستاده به جام داد که تو قدم  
از حصار بیرون منه که من به بلخ خواهیم آمد آنگاه پادشاه و حجاجه شبی شهر شریف آورد و جمعی از اهل  
ساز و او از اقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طائفه از اصحاب جلاد دست را نیز  
از عقب روان ساخت و غلغله افتاد که حضرت میرزا رسید و اسیس فرمود اسیس حصار با استقبال کرد و بهانه  
شیخ منصور نامی در روی او نیت و اسیس بگرم خنجر اورا حمله ساخت و دلاوران دیگر خود را  
با اسیس رسانیده بضر بات پی در پی روح بخشید و از آن کرد ایندند و بعد از دو سه روز بر او اسیس  
یوسف شاه و مراد توکلان که مغرب او بود بی پای انظار از قلعه بیرون آمدند و مقابلید حصار اختیار الدین را  
بواسطه درگاه سپرده ایشان نیز سخت بعالم اخیرت بود و درین اثنا یکی از مضمومان میرزا اظهار  
بیشی میرزا با بر آمده عرض کرد که جناب شهر یاری بنزد یک شهر رسید و در آن کوه کازگاه از نظر  
غائب شد جمعی از ملازمان میرزا با بر تهنیت مشغول گشته و میرزا اطلاع از ان زمان میرزا نماند  
بیرون کشیده حسب احکام بعضی از اهل اعتماد سپردند و دست جمعی از حسین و طایفه میرزا با بر بار  
و در آنکه از طرف میرزا سلطان محمد داشت منجم تعلق استرالیانیت نهفت بر او نوشت

اما جمعی از برلاسان و ترغانیان را مثل امیر محمود بایوق و سلطان حمید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل  
صوفی ترخان که در ملازمت او جاسپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار امیرزا  
الغیبک اینچاعت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر صلاب الدین محمد را که ملازمت امیرزا عبد اللطیف  
می آورند کشته بودند بنا بر قتل امیر برلاس و ترغانیان سائر نوینیان از ملازمت امیرزا  
عبد اللطیف متنفس شدند و در آن ایام نوکران امیرزا اللع نیک و امیرزا عبد الغفر در باب استیصال  
نهال اقبال او سخنان بایکدی در میان آوردند و بجهت هر چه تا متر غم قتلش کردند و در شب جمعیست و ششم  
صبح اول اسب و اسب و ضمیمه و گمانه در کیشکاشته در وقتی که گمانه را در میان دو سار از باغ چار بطرف  
شهر می آمدند بی بسوی او انداختند و آن تیر بود که موقوفه امیرزا عبد اللطیف دست بر پال زد  
و فریاد بر آورد که تیر رسید اللهم جمعی که در کتاب ابو و در متفرق گشتند و دشمنان خود را با در سایه  
سرخش از تن جدا کردند و از مجلس طاق مدینه امیرزا اللع نیک او نجات داده باوشاهی امیرزا عبد اللطیف  
سختی بود و بعد از قتل بر بر همواره این پت را تکرار مینمودند بدش باوشاهی نشاید  
و اگر شایه بجز شسته نیاید از غراب اتفاق است که امیرزا عبد اللطیف بر دست بابا حسن  
مانی گشت و بر طبق تاریخ قتل بدش تاریخ کشته شدش را با با حسین نوشت  
بابا حسین کشته شد جمعی از تاریخ قتل او که با با حسین کشته و چون امیرزا عبد اللطیف  
بقتل رسید بوج اتفاق امرا و او که بر امیرزا عبد اللطیف شیرازی علم سلطنت مجازی مرقع گردانید  
سابقا خاتم مشکین عامه این خبر بشام جان مطالعه کنندگان رسانید که امیرزا علاء اللہ  
چون خبر تو جو میرزا با بر شنید در السلطنه مرآة را باز کند آشته علم عنایت بصوب بلخ برافراشت  
و بعد از وصول بمقصد فی اجماع مردمی در ظل رایش جمع آمدند و میرزا با بر این خبر استماع نموده بالمشکر جلالت  
از عازم استیصال برادر گشت و بعد از وصول بمقصد میرزا علاء الدوله از مقابل و مخالفه پهلوتی کرده روگوشا  
بدخشان ورده و میرزا با بر بس از آنکه بقعة الاسلام بلخ رسید با وجود شده بروده هوا کثرت بارندگی  
و سردی از عقب برادر نهضت نمود و اسباب جمعیت او را بکلی از تنبار بر انداخته بلخ مراجعت نمود  
انگاه حکومت بلخ و قندز و قیلاز را با میرزا برادرش میرزا علی که بصفت نصفت و سخاوت



انجانب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون میبوندند و زمان کوشش و کشتن امتداد یافت  
آخر الامر نسیم فتح و فیروز می از جانب میرزا بابر در اهتر از آمده هنوز عراق روی باهنرام آوردند و میرزا محمد در سخته  
تقدیر اسیر و دستگیر شد و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا  
بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان مرزانش گفت از جانب ما چه واقعه شده بود که قاصد خون و مال  
مسلمانان کشته و نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را بدین نوع گرفتار کردی ایندی میرزا سلطان محمد جواب  
داد که موارد در شیت امور مملکت امثال این قضایا روی نموده و میرزا بابر بنا بر اغرای جمعی از مردم که تازگی  
قبل بر او می چنانکه در شجاعت و مروت و انسانیت مانند او نرسد زنی از اول و کتبی را از او بود اشارت  
نموده و موکلان انجبار اسوار ساخته روانند تا صاحب احکم بقدم رسانند در انجا که او را زاده سلطان محمد  
رومالی طلبید که زخمی را که بر سینه رسیده بود بر بندند موکلان گفتند که مهم ازین که سینه است با انجانب فرمود  
با مروت کرد جواب داد که نمی گفت پس موکبا میبرد و ما کجا فرود آمده سر تسلیم در زمین گذاشتی از  
سرنگان میرزا بابر بکفر شمشیر کار ان شهر را رعایا بقتل رساند و ساخت و بیعی فرمود تا که اساس صحن  
رانیت مدار از دانه زمانه دور است قراره زهار امان زد و امیدوار کنی تیغ ستم کلمی بیاید زنده  
چون میرزا بابر بدین فتح و ظفر میرا از گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتحا معا با طراف ملک محرم  
فرستاد و فرمان داد که نعش میرزا محمد را به راه برده نزدیک پورش دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از هم یک بار  
جمع ساخت همان روز بغیصل کار بر او روی کرد و پخته حکم فرمود که جهان پن میرزا علاء الدوله را بیل نشین  
از جلین رویت عالی سازند اما شخصی که مباحث این فعل شنید بود بر انجانب زخم کرده گفت آب در  
چشم آورد و میل را بر روی در پلکها پیش کشید که بر دمک دیده اش آسبی نرسید هر چند مناسب بیگام  
اخلاق و کرم جلی و مروت غزنی میرزا بابر ان بود که بسراید جرائم برادر انرا بر قم لا تشرب علیکم الیوم  
موشح کرد ایندی از ایشان عفو فرموده مصنون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاله است  
بنظور رسانیدی اما چون سر رشته اختیار در قبضه قدرت کار فرمای قدر است و وقوع خیر و شر  
بمقتضی تقدیر مالک الملک اکبر بر تو توفیق ازلی بر مجال روزگارش یافت و امثال این اغفال ناپسندید  
از آن بود شاه خردمند صدور یافت ذلک تقدیر العزیز العظیم بین رفتن میرزا بابر  
پیر محمد الملک شیرز و مراجعت نمودن به شیت همین کار ساز چون بساعت دولت

و چون بسطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد و بصوب بسطام معطوف ساخت و روز  
چند در ان مقام رحل اقامت از آنجا که در آنجا میرزا سلطان محمد و میرزا ابوبکر  
چند روز در آنجا بودند و در آنجا که در آنجا میرزا سلطان محمد و میرزا ابوبکر  
در شهر سنه خمس و خمین و ثمانه میرزا سلطان محمد بن بابینفرکت دیگر  
لشکر بتور از ولایات عراق و فارس فراهم کشیده و بغرم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان  
عنان یکران منطف گردانید و میرزا ابابردر ولایت بسطام این خبر شنیده جناب شیخ الاسلامی  
یا احمد مولانا را که در آن اوان بواسطه استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از ماوراءالنهر آمده بود برسم  
رسالت زد و میرزا سلطان محمد فرستاد و التماس صلح نمود و انجناب برکاه سلطنت آب نشانی  
شرائط سفارت بجای آورد و میرزا محمد نخست از قبول ان امر سر باز زد و عاقبت بنا بر وفور حاج و  
مبالغه خواججه مولانا سر رهنا جنابید و مهم بران قرار یافت که محقری از مملکت خراسان داخل دیوان  
عراق باشد و در تمام تسلیم و میرزا ابابرخطبه و سکه بنام ولقب میرزا سلطان محمد موشح باشد  
و میرزا ابابرسپس از مراجعت مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام باز در ان رفت و طرح قشلاق انداخت  
در حال ان احوال خبر متواتر گشت که میرزا محمد و قمر عهد و چنانرا بر طاق نسایان نهاده و از بسطام دوامغان  
گذشته بچکما اسفغانی مراد میرزا ابابرازشنیدن این سخن بر اشفت و مانند شیر دلیر از پیشه  
مازدران متوجه میدان قتال گشت و میرزا محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت با سفر این عنان یکران  
بجناب استر اباد یافت و در موضع چهاران اندو سپاه کینه خواه مانند ابر بهادان جوشان و خروشان  
به هم رسیدند و بصهر حمله نیز ان مصاف تیز گردانیدند و میرزا سلطان محمد در ان روز تیغ جهلادت اخذ و نفس  
نفس بر سپاه خراسان ناخته پت بهر سو که تیغ و کمان بر فراخت و سر و سینه نغم را خورد و خسته  
و میرزا ابابرنیز صدای کیر و دار در معرکه کار و از ان ناخته پت به تیر و کمان و کشتن تیر تیر بر آورد و از  
دشمنان رستخیز در ان اثنا امیر ابوسعید میرزا از میرزا محمد که نخته زد و میرزا ابابرفرت و گفتند که  
میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوبه باز دهند تا بیا و بمیان صفوف در آید  
انگاه از اطراف و جانبش در آمده نکه از نکه بیرون رود و معارن انحال شهر یار شجاعت شعله  
بر لقب لشکر خراسان گما آورده گفت نمم محمد بن بابینفر و سپاه میرزا ابابرجب تعلیم امیر ابوسعید گما

به تفت یزد در سیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر از زانی داشت و از آنجا  
براه تون رایت غنیمت برافراشته بعد از وصول بانسر زمین امیر سلطان محمد بن را بگنجهت نصب فرمود  
و موکب هایون بصوب هرات در حرکت آمده دو از دهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جلال  
نزول اجلال نسرموده بوضع پوست که لقم میرزا علاء الدوله همین شجاعت امیر سردر ویش هزار اسپا  
فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف روی شتافته بجا بچه مشروح میگردد و کیفیت این اجال  
بوضع می بوند و ذکر خروج میرزا علاء الدوله به راه تونم از ناست و بیان بعضی دیگر از وقایع و عادات  
در آن اوقات دیده استم دیده میرزا علاء الدوله از میل کشن محفوظ مانده بطالیف اهل از روی میرزا  
بابر خود را بمشهد مقدس رساند و از آنجا راه میزد و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول آن ولایت  
امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه لایلات که خواهر او در حرم پادشاه عالی کهر بسیر میرزا با سایر  
ارلاتیان که در آنکند و وطن هداشته بکوب عالی چوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده  
که در شکار بی زمینان جان بستند و میرزا علاء الدوله یا در آنجا عت مستظهر گشته با سپاه اراکسته  
به توجیح نشد و امیر پرورد و پیش از امیر علی خان کاشانی در برابر اهل لایلات در آمده بین آنجا بنین حرب  
صعب دست داد و امیر سلطان محمود بر خم تیری از پای در افتاد و میرزا علاء الدوله با سایر اتباع  
روی بهر نیت نهاد و از راه لنگر مقدس چنانچه متوجه دار السلطنه گشته بجا رفته و آنشوب  
در بلده بوکات هرات ارتجاع یافت و امر به میرزا بابر از بلاد خراسان تا در تمام میرزا علاء الدوله  
بین آنجا امیر پرورد و پیش در روی هرات رود بدین بی طالع رسید چنانکه محبتش را  
متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از آنراه روی بسیستان نهاد و از آنجا بری شتافت و بمیرزا جهانزاد  
طاقات کرده بر توالتیانت بهوشاه توکان بروجنات انجاشی تفت و چون میرزا بابر در  
استلطنه هرات رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله کجا آنجا میدویدت دیگر از روی فراغت  
مجلس عیش و عشرت ارگسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید آیین  
چاههای راح در یکانی و اقلام شراب ارغوانی بسیار شایده اما شهر یار از بایجان امیر جهانزاد توکان  
چون از مراجعت میرزا بابر خبر یافت عنان بار کیرمت به تشریح ولایت فارس و عراق تفت احکام  
و کاشان بای از مقاومت آن پادشاه و از خنثی بجا بگرفته روی بطرف خراسان آورد

واقبال میرزا بابا پر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد روی مملکت فارس و عراق آورد و بسبب آنکه  
از عبور میرزا محمد نقصان تمام بغلات ولایات ری راه یافته بود آیات نصره آیات از راه ترشیز  
بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امر او میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد  
امیر غیاث الدین سلطان خنین از ابناء امیر فیروز شاه سعادت زمین بوس استعاده یافتند  
و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد فانی بدرگاه عالی پناه رسیده منظور نظر شفقت  
کردید و موکب ظفر شیرین از دارالعباده یزد مفتوح و سر او از شهر شهره شیراز خرامیده با پادشاه  
دوست نماند یک عیش و عشرت ساز و داده با جوانان ساوه عین لذت و دمی بگردان نامید خسار  
تجمع با و در مشکوکه اختیار کرده چند روز در دم از بزم انجمن با بیکاه سلطنت نهاد و در آن اثنا  
خبر استیلا سپاه توکمان بر بلده ساوه استهلاک یافت و میرزا بابا در بساط بزم درین ویدیه عنان غرمت  
بصوب مکران رزم یافت کیفیت این واقعه آنکه بعد از فتح جباران میرزا بابا بر هر یک از ولایات  
عراق و فارس را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود و از انجمن حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر  
ولایت قم بلا حیرت و پیش علی تفویض نموده ایشان از راه ری بیلا و مذکور خرامیدند و از راه ایما  
مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در محاصره و مواخذه کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتغال  
نازده ظلم و ستم بیشتر میگوشتید طائفه از اعیان ساوه که جمعی از ترکان که در آن خود بودند التماس نمودند و ترکان  
بکنگاه بر سر شیخ علی ریخته و او را گرفته نزد میرزا جهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کله کله  
عرامت رایگان بخت تصرف امیر جهان شاه توکمان بود که با بساط طمع در دیگر بلدان کرده  
طائفه از سپاه او را با بجان را بطرف قم روان ساخت و امیر وندیش علی برج و باره شهر را  
مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابا بر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید  
این اجبار شنیده ایالت ولایت فارس را بمیرزا معزالدین مسخر مفوض داشت و مغض  
بمایون رایت غرمت بصوب اصفهان برافراشت و در انظار راه ایلی از خراسان رسیده بعرض  
رسانیده که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده و خلق بسیار در طلب رایش جمع آمده اند بپای  
میرزا بابا بوقف در مملکت عراق مصلحت ندیده روز چشمنه بنا نزد هم حجب ستمش و خمین  
از کوشک زرغان کمیت کیتی نورد بصوب دار السلطنه هراته منعطف گردانید و در پست دوم

در کن رآب آموی بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آنجناب باستظهار ارغون میان  
خروج کرده سمرقند را محاصره نمود چون میرزا النخ پیک این خبر شنید از برابر پیر بر خاسته روی بطرف  
سمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاه شهر میان ایل ارغون رفت و روزی چند بامی در  
دامان شکیبائی کشیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف بدرگشته بر سر پیر  
پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بامر سمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از  
حبس گریخته بگذار استقامت و بحسب اتفاق در هاشم که میرزا عبد اللطیف بقتل رسید میرزا  
عبد اللطیف شیرازی پادشاه کرد و میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی سلطان  
سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نمود و در وقت بخارا آنجا بر او فرستاده محسوس که هزار مصله  
بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بر آن دیار رسید و امر او اعیان بخارا  
بقدم اعمت تدارک و سلطان سعید رفتند و زبان باطلند از کشته شده آنجناب بر آن محسوس بیرون آوردند  
و بر سبب سلطنت نشانند و نقد اخلاص و نیاز بر سینه سازد بر آن نامه نوشت غرضی محسوس  
بر آن دیار بخار و زخمی بر آمد با وج ماه رسید و آنرا یکا که علوه است اکثر و عالی منزلت بود و با وجود  
برایت ایام مکارونی و افتتاح حکام سینه بر ایلی سلطنت و ولایت بخارا تمامت ننمود  
و کند وقت بر کنگره تسخیر ولایت سمرقند بکنند و میرزا عبد اللطیف از خیال آنکه استقلال امر کرد و از خود جدا  
گناه بنده بر رسم استقبال استقبال نمود و بعد از وقوع قتال و هوال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان  
سعید عنان القهر نام بفریب توکسان بصلحت کرده ایند و شهری را تحت تصرف در آن روز  
چند در آن طوره بفرستاد که ایند ازین زمان بعد از چون در آن حال بقوت یافت پس بپای زلفی که متصل  
بعضی القهر بخار است بفرستاد و با کلبه فرستاد و از اطراف در وقت بفرستاد که سلطان هازم گفته سلطان  
سعید در شهر حسن که میرزا در آنجا طرز محاصره و محاصره کرده و در آن آنجا سلطان سعید فرجی از سمرقند  
خود و بطریق امانی از شهر ازین بفرستاد و در آنجا در سیاه بیسپاه مخالفان نموده اولاد و در آنجا  
که سینه و اینک بر سینه از پیشتر فرستاد و ایند نموده بنا بر آن تزلزل بر کان نبات و قوت لشکران  
میرزا عبد اللطیف را مقداره و یافت سرفراش که گفتند طریق سمرقند در شمس و پادشاه سلطان سعید  
و شمس را شکیب نموده و سبب ایلی منافع و افعال و حصول بفعال ایشان بفرستاد که گفتند چون کنگرانی

در شهر سنه خمس و خمسين ميرزا معز الدين سخنر و ميرزا خليل سلطان با ساز و دار و نغان بلدان  
بجاي سير اعلى رسیده کیفیت حال عرصه کردند و درين سال ميرزا خواجہ پیر احمد خانى را  
بنابر بخشى که از وی در فاس داشت مؤاخذ کرد و انید و بزجر و تعذيب مبلغ دو سیت تومان کپي  
از وی گرفته دیگر خبری از وی نیطلبید تا آنجا ب واسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی  
روی بمنزات انجمنی آورد و در عمارت سرفراز شیخ زین الدین خانى که بنا کرده مسما بر همتش بود در فون  
کرد و کمال شایسته مالک الا وجهه له احکم و الیه ترجعون ذکر بادشاه سعید و حسب تاسیب میرزا  
میرزا سلطان ابو سعید بجلو همت و ستم منزلت و کمال عقل و فراست  
و در فهم آیات سرآمد سلاطین و در دمان صاحب نظران مغفرت قرین بود و در تهید با ط  
نصفت و رعیت پروری و تشدید ساس بر صحت کثیری انفت در مبالغه میفرمود که بچکس ننواده  
بر ان مرتبه تصور نمی شود فروغ رای جهانگشای او ساحت ملک و ملت را منور داشت و ما بجز جبر  
کردن سالیس نور ماه و نور شید را نا بود می پذیرد و در فیصل قضا از جاده شریعت نبوی هرگز  
تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علماء و مشایخ و فضیلا همواره لوازم سعی و اتمام بجای می آورد و در ایام  
دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و طخارستان و بلخستان و خراسان و ما زندان  
بکمال معموری رسید و از حسن مولدیش خللهای چندین ساله شد که یافته جناح فرخنده ایمان و لوا  
انعام و احسان بر معایق متوطنان بلدان انما ملک جنت نشان محدود و ميسوط گردانید  
مولدیش بست بر نیروی خویش کردن در هرگز بیکویی پیش تا در عیش جهان بکشاید  
بید نگرید بطوفان باد و میرزا ابو سعید و له میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر شاه بن امیر تیمور  
کورگان بود و در برایت حال ملازمست با پادشاه ارسطو نطننت میرزا اللغ نیک کورگان مینمود  
و بواسطه رفعت همت از اوان صبی بعلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحنه ضمیر میکاشت  
و متمیز فرصت بوده خود را از ابا زمان تکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پذیرد و همواره از  
خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش اصحاب یقظ و انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال  
ولسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از باطن فرخنده میامن ایشان استمداد مینمود  
و چنانچه ذکر شد در سنه ثلث و خمسين و ثمانه که میرزا اللغ نیک کورگان و میرزا عبد اللطیف

و سلطان سعید از روی استقلال بقصد امور ملک مال پرداخته کما قبلی بفتح الیه عدل انصاف قیام نمود  
در قباب و نواهی ادانی و افاقی را در ربقه اطاعت کشید و قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیات فرمود  
بعد از آنکه مدت هفت سال بر تو انوار عدالتش بر اطراف و یا ماوراء المشرق افت بکانب خراسان  
شام و تاسر مد عراق در تحت تصرف ملاذمانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان  
تا حدود آذربایجان در حین تسخیر آن با و شاه سعادت انشان بود و در این مدت محوری ولایات بجای  
رسید که زیاده بر آن تصور نمائیم چون اقباب اقبالش بسره قزوالی انتقال کرد در اوایل شعبان  
سنه اثنی و سبعین و ثمانه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قریب از آن مشرف  
در ماه رجب سنه ثلثین اسیر پنج تقدیر گشت و در آن وقت یعنی مقید بود دست سیات امیر حسن بیک  
بساط جایش در زشت بجای تفصیل این حکایت مغرب است که جزو اخباریات دکاهی ولایت  
آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده مغف و منوع خواهد پذیرفت و آنچه شمس الدین  
محمد بن خواجگ سیدی احمد و خواجگ طلب الدین طایف سنمانی و خواجگ معز الدین مرخ و مولانا میر تقی  
و خواجگ نعمت الله سنمانی و خواجگ عبید الله طلب در سنک و زرا سلطان سعید انظام داشتند  
و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تیریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف  
جهان بیک عبد الرحیم لاری ممدارت می افراشتند و ثقت در این سلسله و فرمودن میرزا  
پادشاه بهرام تهور ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمین و ثمانه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس  
و عراق فرموده زایات اقباب اشراق بر افروخت و در روز دوشنبه بیت و سیم رجب از دوازده  
هراة در حرکت آمده بعد از قطع منازل مراطل بیغریب عاج جویش از امسکرها یون ساخت در آن منزل یک  
از محرمان میرزا اظیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمساع جلال رسانید که شاهزاده مازنی از بد اندیشان  
اتفاق کرده قصد عذری و در و فرمان واجب الادمان تحقق آن قضیه شرف نفاذ یافت و بواسطه  
تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق این سخن بود منوع انجامید به اموزان میرزا اظیل سلطان  
بیا سار رسیدند شاهزاده چند روز مقید بود در بیت در نیم رمضان ۱۰۸۰ نیز سوی ملک اعلام گشت روان  
و میرزا ابا برهم در ان مقام با و اب عید میام قیام داشتند ام نموده در اوایل شوال سعادت اقبال

بمیر قند رسیدند و میرزا عبداله ابوب خزان کشاده زرد و زلفش کریان داد و غم رزم نموده  
بترتیب اسباب مقاتله و تکمیل آلات مقابله اشاره نمود و از آنجا که سلطان سعید معتدی نزد  
ابو انجیرخان که در آن زمان پادشاه الوس جوچی خان بود فرستاده مد طلبید و ابو انجیرخان این طمس را بغير قبول  
اقراران داد و با سپاه فراوان در نواحی بسی بمیرزا سلطان ابو سعید پوست و آن دو پادشاه صاحب  
تائید بعایت ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی برار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبداله  
از اتفاق اعدا آگاه شده بالشکری بعد واقار امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوکب  
گذشت سیاهی سپاه ابو انجیرخان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی کهر صفو  
قتال را سه هفته از طرفین مردان و بلاور مانند امواج بحر خضر در یکدیگر افتادند و تا تم قوت در هر دو گشتند  
و در پهلوانی و پودلی دادند و زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از سعور و عیار  
مور که هیجا سمت تصافق پذیرفتند اخلاص تائید ملک مجید شاطحال سلطان سعید شد و میزبان  
عبدالله عنان بصوب نوار منقطه کرد و آنچه در دایره باره باره در لای فرود آمد و در شبانه روز  
اسیر سرخ تخته ریخته در شب کشیدند و بیستم جادوی الاول سند غم و غمخیز بکیم سلطان سعید  
حاکم شهرانند که کشید و سلطان سعید از وقوع این مستحضر در پورا و هم مقام حضرت بزرگوار  
بلوار آنکه لوی حضرت و عظمت به فراخت و بنا بر آنکه امید است که اگر او از یکسان بستند و آیند  
ابو اب ظلم پیدا و بدهی سترق میاد و غمراهند کشاد و دفع ایشان را پیش تهاجت ساختند  
و چون نزد یک بشهر رسیدند ابو انجیرخان را که صومخین ادب و زحافل کرد و اینده و کین و لاله بند و نزهت  
و مستحفظ از پیش طلبید و کفایت منم سلطان ابو سعید در لایه کینا اینده طلبید و غمخیز از یکسان سلیم  
مانید آن مردم علی القوی بوجب فرمود و علمند و سلطان سعید بجز قندهار گشته بهایانلی  
تکمل گشتند و برج و باره شهر مضمین و کرد و اینده تیرکاستند و اینده تیرکاستند و اینده تیرکاستند  
و امر او مقربان فرستاده بجام و لایه چون بمن احوال حضرت و قافلین در لایه سلطنه ابوالعباس  
بمحت نظرف اینجانب در آمد مناسب بچنانست که لایه و کلان و کین بمانی بچنانست که لایه  
غولیس مراجعت نمایند و درین دیار اقامت بقرا نمایند که لایه و کلان و کین بمانی بچنانست که لایه  
چون سعیدانستند که چاره در قبول این طمس است عنان مراجعت این عیال و حامی شت بچنانست



کیت سخن مانده و مرا سو کند و او اندک بعرض رسانم پرسیدند که آن کد است گفت سلطان سعید  
میگوید که من این ولایت را کینک پوش گرفته ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت امر از استماع  
این سخن در تنه خوبی و در شست کوشی بیشتر از بیشتر میبالغند که در کوچ نشینان و در سلخ ماه مبارک  
رمضان میرزا ابوالقاسم با بر عرض سپاه و ملاحظه یراق امر پر داخه روز دیگر شراط اواب عید  
بجای آورد و نگاه کوچ بر کوچ منو جلال سلطه سمرقند کردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بیجاوت  
و اقبال نزدیک فرسنگی بده مذکور نزل اقبال نشین و بقیه سوار بر ده و بارگاه باوج مهر و ماه بر افرا  
و از آنجا نوب میرزا سلطان ابو سعید با استقواب خواجده نصر الدین عبد الله و صاحب شرافت  
ایمان و مقتدران را بر محض تشریح داده رعیت سپردن شهر را بشتهد آورد و برج و بارو را بر  
منظم ساخت که شرح آن بگفتیم و در شستن راست نیاید و جهان میرزا با بر در قریه حشر تو منزل  
از دلبران سپهر آسان میرزا خلیل و مولانا سیاهان و سید جان و قده کانی و دیگر  
ابان تیغ جلالت اخت و سیاه کاد به بسیار ساخته جلالت در دانه تا مقتدران شکر مرام  
ما و زاء الله و الله از شهر بیرون آمد و شتعالی نزلت قال بیدارند و غریبانان شکست یافتند  
امیر خلیل و مولانا احمد با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی بقیه تیغ تبرکشتند چون مقتدران اسیران را  
سلطان سعید بر رت و انجناب امیر خلیل و مولانا احمد و پیش طلبید و اسیران قنایا میز و زبان  
که رانید مولانا احمد با دل گفتند ایضا هست که بر اسطه ما گرفتار اند میان نظر اوردان صلح و تمهید  
و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بجا نطق به دعوت ایشان فرمودند و بعد از آن که میرزا با  
مانند شیر خشتاک با جمعی کثیر از بهادران بی باک روی تخییر شهر آورده از شکر سلطان سعید  
فوجی از مردان کار و دله این روز کار است در چهار روز و بیرون بنامه و دست با این فوج تیره و کلان  
نشر و لاجر و نده و این روز امیر خلیل و مولانا احمد و پیش طلبید و اسیران قنایا میز و زبان  
بر کائنات بود که در این وقت بنین سلطان که کتب و کتب از نظاره آن سوار مولانا که سلطان  
صاحب سید بنزل ساخت از طرفین حمان با کشتیه بنزل فوجش شتعالی و برین قیاس  
قریب به بیرون از شهر بیرون آمد و هر روز در حال التماس می یافت و شتر را در قتل و اسیر و بیعت  
و خوار و در روز دهم در بیرون می یافت بعد از آن که از حاکم سلطان سعید امیر خلیل و مولانا

عمیت قشلاق جریان منسرموده در پانزدهم ذی قعدة سلطان اباد استر اباد ازین مقدم خسر و بادین  
غیرت ساعت ایوان سبج شد اگشت و آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاد  
چون فصل شتابا خور رسید و سپاه سبزه در یاهن بعزم تزیین باغ و بساطین و بسط بساط زمین  
منتشر گردید پادشاه طغرل قرین از یورت قشلاق به نیت امضای پورش عراق در حرکت آمد  
و در آن اثنا از جانب بلخ بلخی رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید خیال شیخ  
ولایت خراسان از آب اموی به سرعت برق باد عبور نمود امیر پرورشش دامیر علی اظهار جلالت کرد  
چنانچه خود پیش رفتند و بعد از مقالت هر دو پادشاه در بنام تیغ زمره و پیکر از پای درآمدند و حالا از حد و بدخشان  
تا کن راکب مرغاب در محیط تصرف میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفته و عبا رفتند و آنشوب در تمام  
ولایت خراسان ارتفاع پذیرفته تیز زابو القاسم با بر چون این سخن استماع نمود دفع الحادته را  
از شیخ عراق و فارس اولی و اتم شناخت و عثمان مراجعت انعطاف داده فتح ما و راه الهنرا  
پیش نهادت عالی بهت ساخت و در طی مسافت مسارت نمود و لبس از آنکه موکب منصور  
از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان ابوسعید العود احمد خاندان به ارال ملک خود بازگشت  
و مملکت طخارستان را بازگذاشته از آب اموی بگذشت اما میرزا با بورد در سرعت سیر میانه بجای  
آورده در غزه رمضان سندان و حنین و غانایه از معبر قندز و بقلان عبور کرده و ملازمی چند در آرد  
لنگر اقامت انداخت و امر اعظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت ذکر رفتن سیر  
بجای سینه در غزه و در آنجا به سلطان اباد استر اباد رسید و در آنجا به سلطان اباد استر اباد رسید  
بوجب اشاره خسر و فیروز جنگ چند کشتی در معبر از جنگ جمع کردند و هر کس کشتی نه بابک دین  
دامادش کریان زمره بسال و طائفه بکشتی از آب عبور نموده چند روز مسایر ای محل نصب اعلام  
کشور کنای کشت انگاه شاه و سپاه از آب وحش نیز سلامت گذارشته بولایت حصار  
شادمان شتافتند و از آنجا بنزدک رفته پشته و لشکر از برج نرسودکی رسیدند  
لحقی با سودکی و در نونک حواجر نظام الدین نمود و در آنجا اولاد صاحب بر ایه بود و مولانا فتح الله تبریز  
برسم رسالت از نزد سلطان سعید رسیدند و ایام ارکان دولت در باب تمهید بساط صلح  
و مفاسخن گفته جو ایهای درشت شنیدند و در آنجا مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول اما البلاغ

اطراف الملکت را مبنی بر ساخت و بفرستج عرض داشت کرده برایت استقلال برافراخت  
و بعد از آن شاه حسین جمع فراهم آورده عازم امیر فلیل گشت و بعد از سعی اتمام انهمزام یافت  
بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشته سرش را نزد امیر فلیل  
و او بر السلطنه هرات فرستاد تا بردار اعتبار او بر آن کردند و بعد از آن سال میرزا با برتجد بر نظر التفت  
بر حال میرزا سبزه اذخت و او را در ولایت مرو و ماغان که سابقا سیورغال امیر فلیل بود عالم  
و فرمان روا ساخت در فلال این احوال جمع از دیو ساران مانند آن که بفرزند آن امیر بابا حسن  
در قلعه عمارت محبوس بودند در وقتی که امیر مشارالیه در استراحت بود یکی از موکلان او با خود متفق ساخته  
خروج نمودند و ناگاه بر سردار و غنم قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را  
بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد داشتند از حصار بیرون کردند تا طرف شخص حسین را مضمحل  
گردانیدند و چون این خبر بعضی میرزا با برتجد بفرستاد اما از کمال تهور و وقار اظهار این خبر  
قلعه عمارت تصرف مازندرانیان بردارند و جلال الدین شاه محمود با نوکران امیر بابا حسن کمالی  
انگدشتان با امید آنکه قوت دولت روز افزون لطیف سازد و طالع عمارت او نیز فتح قلعه  
عماد و خیم ایوان سبج شد و از آن زمان که جلال الدین محمود با فتن نزدیکان و پیروان  
اسباب قلعه گیری مشغول می نمود مازندرانیان هم از اطاعت و انقیاد خود و جمیع از ایشان  
تهدید باطمانی بر قلعه آمدند و جلال الدین محمود با اتفاق یکی از نوکران بابا حسن پیش رفته و مازندران  
از نزدیکان خویش نزد ایشان خرامیدند و سخنان صلح امیر بابا بر آن گفتند احسن الامر  
مازندرانیان دستها را از گردن تا بدست جلال الدین محمود و نوکران بابا حسن رسانیدند و  
عماد و جان موکل سازند و جلال الدین در رفیق او و دستهای آن دو شخص را حکم گرفتند و بیان  
دلیلتان بی اختیار از آن مکر غلظان گشتند و بقتل رسیدند و بقیه انظار در اظهار غارت  
بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز از بگری که در قلعه میسر شد و از ظلم مازندران  
نیک تنگ آمده بود معتمدی پیدا کرد و جلال الدین محمود و پیغام موت که در فلان روز محلی گشت که در  
روز شورا می توان کرد و عمارت روز است که من اینجا کار می کنم باید که سه روز و یک شبی  
منتظر باشید و چون روشنی بر آن برتجد بی او غنمندی بیای قضا کنید که فرخ میسر خواهد شد

وامیر احمد فضل باجمعی از سرداران در دست با بریان گرفتار شدند و مقید و مجبور گشتند و بعد از آن  
لشکر را برد و سر بر آورده دستبرد می نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یاری حرکت نبود و از هر دو جانب  
مانند صلح و صفا گشته متوصلان آغاز گفت و شنود کردند و مهم بریان قرار یافت که هر دو پادشاه  
اسیران را بگذارند و سلطان سعید بملکت ماوراءالنهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات  
خراسان نگردد و برین وجه عهد و پیمان در میان آمده سلطان سعید امیر خلیل و مولانا احمد سیالولی  
و سایر گرفتاران را ضلع فاخره پادشاه تیدیه در حضرت ایزدانی داشت و میرزا ابابکر نیز خواجگان نظام الدین  
احمد مرود و مولانا فتح الله تبریزی و سایر امرای سمرقند را با سپاهای پادشاهان عنایت کرد و پادشاه  
فرستاد و در ایات نفرت ایات بجانب دار السلطنه ملقبه حرکت داد و او را خردی می نمودند  
با تمام لشکر از معبر کرکی عبور کردند و میرزا ابابکر را که در ظاهر سمرقند انا را شجاعت بتقدیم رسانیده بودند  
منظور نظر مرحمت سلطنت مناسب از محمد خان پادشاه و ولایات قتل الاسامیخ با میرزا شیخ حاج  
تفویض داشت و امیر علی قادس بر لاس کجاست و لایهت سالن و بعد یک شصت خنجر از خود  
با میرزا شیخ نورالدین و برادرش امیر محمد شکر الله علی گرفت و در تبرغان لاری دولت نامیرا با  
گرفتار شد و انتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندهار و قتل را با امیر سلطان بر لاس داد  
و مرکب نمایون روی تاج بر آن ملک خراسان نهاده در چهارم محرم معتمد زو یکم سیده فاخره  
هزاره کشید و زبان عالی متوطنان کنی و دید و بجزون بمینقال کولایکو و بیست و نه در شکر که بار فلک  
بعد اقبال شکر سید زایت شاه بیست و پنج ساله که از شکر سید زایت سید زایت سید زایت  
در اول سال ستر تلخ و حتمین و نمانا فی بفرض میرزا ابابکر سید که دالی سیدان منای همین ولایت  
شصت یکم ایام سیدان به دولت شام لوازم تعطیل و او بر حرم کاخ یعنی امری پیدا و در خلاف آبا  
و اجداد خود در طریق تکر و حونت سیدک نموده نقش استقلال پس خود شیر خوار و پادشاه  
عالیکان امیر خلیل سید که با طایفه از اتواک بقوم سیدانانی از میرزا محمد امیر خلیل بجانب  
نهضت نمودند شاه حسین مقاومت بیان نمیکند و شجاعت در جنگ کشته شد و پادشاه  
ملک میرزا ابابکر استرعیان بصربین فراوان پدید و امیر خلیل و نظیر و منور و سیدان دله

وزارش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غوررسی ضعف و فقر اشراطی و اهتمم بجای آورد و  
در آن زمان یراق و شلاق در همان ولایت فرودس زینت اتفاق افتاده و پادشاه عالیجاه  
از ابراحسان کشت زار امید طوائف انسانا سرسبز و سیراب گردانید و دست دریا زوال بجود  
و بخشش برکشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امر و ارکان دولت صورت مخالفت رویا  
نموده نمعیسی موجب طلال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استعقل گشته گاهی بلطف و گاه بعینت  
ایشان را ملامت فرموده و صاحب هم امر و عظام بصلح و صفار ارضی شده از یکطرف امیر محمد خند اواد  
و امیر شیر حاجی پهلوان خمسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادر او امیر حسین علی  
و خواجہ وجیہ الدین سمنانی بروقت منوره و فتدوہ خواندان پیغمبر اخرا الزمان در آن وقت معلوم  
عهد و پیمان در میان آوردند که تہ العرینت یکدیگر یکدیگر نیندیشند و در مقام ملاقات اتفاق نباشند  
که استیجی بہ حال بہتر از جنگست و میرزا ابا بر از مصالحو امر امتہج و مسرور گشته زبان نجیبان  
تبعرفت و تحین ایشان بکشود و ہر یک از امر علیحدہ ہرسم استیجی خواهد چشینی ترتیب کرده  
پادشاه را طوی دادند و چون در آن اوقات جناب سلطنت کیاب از شراب قائب بود  
اکثر اوقات ارباب ساز و کوبندگان خوش اواز ہمراہ داشتہ و در منترجات مشہد متدس  
سیر میفرمود و در آن آنار روزی در محل دلگشا و موضع فرح انسا فرود آمدہ بود کہ ناگاہ درویش  
زولیدہ ہویی نیکو رویی نزدیک بہ پادشاه بر فرزند سنکی پدا شدہ خواندن ترجیحی آغا فرمود  
و آن ترجیح ہوشی و بیاد عدم اعتبار عالم فناس شمال داشت و بند ترجیح این  
بود کہ این ہمہ مطراق کن فیکون شہ نیت پیش اہل جنون خاطر اصا غر و آکار  
از ملاحظہ معانی آن ترجیح کہ عدد ابیاتش تخمیناً بہ پنجاد ہیر سید بغایت محزون گردید و درویش  
بعد از اتمام آن اشعار ہدایت انتظام از نظر ما غائب شد چنانچہ ملازمان استان سلطنت  
اشیان ہر چند اوراد کوہ و دست طلبیدند نیافتند و چون اکثر فضل شامہ بہ بکشت  
چنانکہ کبذ رو باد بشت و میرزا ابا بر در سیم ربیع الاخر سنہ احدی و ستین و نمانا کہ ہنوز آفتاب  
در حوت بود عازم النک را دکان کشت و چند روز در آن موضع بجای نور پراشیدن برداشتہ  
ناگاہ ناخن آقا شفقار کہ شہریار عالمیقدار را بحال اد اہتمام تام نبود شکست و امینعی بر صمیر

لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بوده چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان  
از مطلع مراد طالع گردید و نزد بانها نهاده مانند دعوات مستجاب غرم بالا کردند و آنکه و یاران او  
کنند نافرو گذاشته ترب مدکس را بر آن برج در آوردند و ما زنده را نیان واقف شده بعضی جان  
تک با بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود  
سرمای قتیلا را به راه نرسد و میرزا ابوالقاسم با پو متهج و مسرور گردیده نسبت بان سرور  
شجاعت آثار لوازم احسان و تخمین بقصدیم رسانیده و منصب کوتوالی قلعه بستور معهود  
با میرزا حسن مفوض گشت و طنطنه آن فتح بین بسبب آن لطیف غیبی از ایوان کیوان  
در گذشت و در او اهل سنتین و شانها مزاج انزوف میرزا با بر از منج اعتدال منحرف گشته  
مهرن منصب برداشت و تحت نظر مستوی شد و اطباء سیحان نفس در امر معالجه لوازم سعی و  
تعمیر بجای آورده بعد از چند روز صحت روی نمود در خلال آن احوال بود و ایه در غایت عظم مهابت در  
علاجی بود و در تکون گشت و چون آن برج خانه طالع دار السلطنه مراة است و هشتم خانه طالع میرزا  
با پدید و انواع گفت و شنود در میان ارباب سنجیم بیداشد و از آنچه و نعت تمام بر ضمیر صاحب تاج  
و سریر راه یافته بعد از آن باندک زمانی انواع بیانات متوجه هر ویان گشته نائره اصناف نکبات  
بر وجهات از درگاه رکنان تافت بنی بجزاد استیاق کلام آمیزه بفریح خواهد بود است لفظا تدفعا  
و قدس شود و در این روز که در این روز است و در این روز است و در این روز است  
چون حکیم علی الاطباء از در الشفاء فاذا مرضت فهو شیفان مزاج شریف خسرو  
افاق را صحت کاملی گشت بیدان با و شاه پاک اعتقاد در میت و پنجم شعبان سنه تین و  
نایب بفریح طواف مرقد مطهر امام عالی کبر علی الرضا ابن موسی جعفر علیهما السلام از الحج  
بیخ نجات شریف برود و معاهد بیایم در بیعت نام با دای طاعات و تقضای و حاجت است کنایه  
در روز عید بعد از او و نه و شنبه بیوشنی بود تا مانند ترتیب فرموده و ماه ثوالی را در حکای و تاریخ بیان رساند  
در او اهل و قی قنده لسان بصورت مشهور مقدس انعطاف داد و چهاردهم ماه مذکور چهار پنج منتهی  
بین مستخدم همیون خیرت است افزای فضایی گشت بیکه در گشت و روز دیگر بجام رفته و غل فرود  
بوازم بر یار شد و در وقت مشهور و در وقت بقیام فرود و در این وقت که مرتبه را بصیانت و تورات

می نشاند تا اورا برادر کلمات تنبیه میبوده و سلسله شیخ بها، الدین عیسیٰ بن شیخ رکن الدین علاء الدوله  
سمانی می پوسته و ظاهرا زوی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر ستاده تقوی نهشته و شیخ در  
زمان خاقان سعید فی سده اربع و اربعین و ثمانه بغیر میت که از درون حج اسلام و طواف ترتب  
حضرت خیر الانام علیه السلام از دار السلطنه هراکه در حرکت آمده جمعی از اعیان زمان مانند مولانا  
شمس الدین اسد و مولانا محمد الدین کاشغری و خواجہ زین الدین حاجی و مولانا قطب الدین طبریزی  
و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا قاج الدین حسین و مولانا سعد الدین نسیم و خواجہ شهاب  
الدین اسمعیل صاری و غیرهم در ملاقات شیخ بجانب مجاز و فلان گشتند و نیز در طواف کعبه  
و مقام و زیارت مرقد عطر ساری بنجر علیہ السلام شرکت نمودند و بر او صحبت نمودند و در مقام  
افضل الانام مولانا عبد الرحمن حاجی در ملاقات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ  
بها و الدین عیسیٰ را در باب و یک مریضی ظاهر شد و چون او می نامد که هر دو صاحب کتب عارفانه مذکور  
تکلیف کردند که اظهار کند قبول نمود نگاه جاعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محقق شیخ گفتند و چون بر  
محقق رسیدند نیز گفتند من آن وقت با وی گفتیم که هر دو قطب بود و اصحاب وی در آن وقت  
که بر محقق آمدند من بای دراز کرده بودم از آن جهت که من بعد از آنکه بای خود کردیم هر دو صحبت  
نموده پیش من آمدند و فایده خوانند و شیخ بها و الدین عیسیٰ را در مقام ریح الاوّل است شیخ در  
حسین و ثمانه در دستیه جعاده از بوکاست هراکه و فایده گفت و دیدند اما برهان نمودند که این خبر  
شود و بقرینه که در یاد زنده ولد ایشان شیخ نور الدین محمد را پیش فرموده بیشتر از برداشتن  
مخازنه بازگشتند بجانب هراکه شتافت و توقف نمودند و شیخ را در آنجا رسانیدند از آنجا که  
پادشاه علیجاه از بلده که بکوفه فرود آمد و غش را برداشتند و عید کوفه بود و شیخ  
و اتفاق اشرف افاق بر مشوره و در افاق سعید بنان الدین خاوندی شاد پیش رفته بر جازه از  
که آمد و در وقت شتند در جانب شمال عیدگاه هرات و میرزا با بر بستان تجارت عالی طبع  
الدین عیسیٰ با نام مستند و هم در راه کوفه قاضی قضاة قلاسی سلام علاء الدین عیسیٰ قاضی تعلیمت الدین  
محمد عیسیٰ کجانی جلودانی با اتفاق شتند و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ و پیش  
این تعلیمت نظر کرده و تعلیمت با هم در غایت کمال و در تعلیمت با هم در تعلیمت با هم در تعلیمت

فیض بزیرگان آمده بشهر مراجعت فرمود و در روز و صبح مضمون این پت را که پت توبه زمی کردم و  
آه بهار ساقی توبه شکتم آرزوست بر زبان نجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را بسط  
بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جاهای باده ارغوانی و استراح راج ریگانی از دست کلعداران  
سرور رفتار در کشید و در صبح سه شنبه پت و پنجم ماه مذکور در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد  
در محفل نشسته ساعتی سیر فرمود پس از مراجعت بر سر پر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الالباب  
از خداعتدال سمت تغیر بریت در بعضی امر اغضب کرده برخاسته و بجرم میرا در آمده در جانشگاه  
کاخ روز جانشین برانده آفتاب سپهر اقبال از برج جاده و جلال مغرب سبب فخر و سبب نود و نیر اسکمان  
سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بسوی نعلنقل نقلت و از مشایخه انحال وزیر و امیر و صغیر و کبیر در  
نال و تفرقه و سیلاب خون از نوازه و بر پا چون رود بسیرین روان گردید و در روز سیلاب  
بوانت است اصحاب تنزیت طوفان باران عیان گردانید پت بر آمد ابری از دریای اندوه فرو  
بارید سیلابی از گوه تا گوه و در روز و یک امر اعلی که تهنیت و تکفین بادشاه مغضرت قرین بر داشتند و جسد مطهرش را  
بکنبدی که در جنت روضه رضویه واقعست دفون ساختند اطباء و انا احساس همی از مسموم میکردند  
و از کیه فراست آنها قرب جوار ام هشتم را علم استام برین دعا دلیل آوردند جناب بلاغت سفار  
مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده الطوار کویدین آفتاب ملک با برهان نامند  
کی چنان خورشید پنهان در خود است در ریح نانی و فصل ریح لاله را ساز ز خون دل پر است  
چرخ را گفتیم چگونه پاک شد دید ما از اشک و دامن پر در است این چه حالت است چه تاریخیت گفت  
موت سلطان مؤید با برکت و میرزا با بر غیر از میرزا شاه محمود نسر زندی نبود و ذکر او بعد از  
تعداد اسامی اکابران زمان مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری  
میرزا با بر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین و دیگری شیخ  
خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی و شیخ محمد شاه از جانشینی درویشی حطی تمام داشته و در وقتی که  
از راه هر موز بکه مبارکه میرفته در منزل منوچان نقد عیان بقایض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر  
در مغرب سن مجذوب گشته و آثار جذب بر روی ظاهر بوده چنانچه پوسته در وقت احوال نماز کسی را به نزدیک



از نتایج طبع قاضی عبدالوهاب است که قضاوت وزیر برای مسندش زبید که هر روزی در فضای  
چرخ دیوانه شود خورشید عالیچیه در مملکت دارای دوران آصف ثانی و جیه الملک اسمعیل بن  
محمود عالیچیه در همین زمان بود که در روزی بموسته با دای و طائف طاعات و عبادات نیام و اقدام  
مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت حضرت خیر البریه علیه السلام و التوجه بمقامات  
بلند ترقی فرمود و در کفایت مقامات فرقی لازم از هم سعی و اهتمام مرعی داشتی و بهر کس از اهل اختیار  
در آن باب رجوع بایستی که نفس نفیس خود را در مقامات عزیزی و نقوش خیر خواهی بر لوح ضمیرش  
نگاشتی همواره خولق قیامت که تیره بودی و بجهت آینه در دوزخ و طعنه های ازین جهت تهنیتی در دور  
نفحات مسطور است که مولا علی کعب ظاهر شری بنده با او بعینه بود و در دست و تکلیف است هرگاه  
مرا مشکلی پیش می آید بنا بر اسطر بر رعایت حضرت رسالت بناهی و فتح میکنیم آن شکل آسان میشود  
و فاشین در شب در وقت دوم زوی رفیع سناری و ستین و فغانه اتفاق افتاد و در وقت بعد از آن  
در آن کشت و پادشاه باک اعتقاد مغز استلطفه و اخلاصه ابرو الغازی سلطان حسین پسر خا  
در ایام دولت خود بر سر فرانش عمارت عالی ساخته اوقات حیاتت مولا ابوالفضل و سالی تقابل بود  
در وقت ششم درین وقت مولا از اولاد شیخ الاسلام احمد باجمی النامقی بود و در وقت الهی علوم ظاهری  
و باطنی کسب فرمود و اگر چه در ذکر همه تقلید شیخ زین الدین غالی میکرد اما آنچه مست شیخ بهاء الدین علم  
بسیار رفته بود نسبت بانجاب کمال اخلاص و ولادت بجای می آورد و در مسجد جامع دار سلطنه مرقه  
بوعظ و نصایح مشغول مینمود و بر سر منبر به بیان حقایق ملکیت کلام الهی و در قاتی حدیث خرقه و رسالت  
بنای زبان میکشود و مولا نامشس الدین محمد سعد و مولا ابوزید پورانی مجلس وعظ و میوه از او بجزاز  
می شنیده اند تعبیرین و تحسین مقابل میکرد و امیده اند از ثقات استماع افتاد که میرزا سلطان ابوسعید  
در جمعه اول از ایام سلطنت خود بو عطا مولا تشریف برده در آن اشاکه انجانب سخن میگفت که از  
حاضران بی تقریب میوه زد که سلطان از آن بانک بی مسنگام متغیر گشته متوجه روی سلطان  
آورده گفت که ما هنوز سخنی که موجب وجد و حال نشود و کلفه ایم ظاهر که دل این عزیز از روی کبر است  
وفات انجانب در چاشتگاه شنبه بیت و ششم هجری الاول سلطنت و ستین و فغانه میوه  
کبی از فضلا این قطعه در تاریخ آن واقعه نظم نمود و قطعه شیخ اکمل کرده نقل کرده اهل صورت

زاده وفات نبی زوار القضا شد برار السلام بجای نبی بود تاریخ اوست وفات الکنی علیه السلام  
مولانا سعید الدین که شغلی در اوایل حال تحصیل علوم مشغولی میبود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود  
و بلاخره بسببک راه زهد و تقوی پرداخت و در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش  
انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بروجات حاشیافت و در مطلع السعدین مسطور است  
که در اوایل جمادی الاخر سنه ستین و ثمانه مولانا سعید الدین در این شهر شده صاحب فرانس گشت و در  
غلبه الامراض و شدت الضعف واقعه برزبانیش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن  
مخیر ساخته من بنا بر آنکه مغیر و هشتم بودن اتفاقا کردم و بجانب مولوی بعد از اظهار این سخن  
بدر روز بیستم الاربعاء سادس شهر کوروفات یافت و در سر خیابان مدفون شد  
در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مروی بود  
در پیشش انش پسندیده اخلاق و دامن غرض خود را با غنای بی غریبی و کمتری مالکود اما ریاست  
دوست میداشت و چون میرزا ابوبوی التعلات نیکو بوسته بسنیان فریبنده نقش محبت  
میرزا اعلاء الدوله بر محیط خاطر مینگاشت بلکه مردم را بسلطنتش دعوت مینمود و از مقام  
میرزا ابوبوی میرزا و در سنه ستین و ثمانه سعید عبدالقدوسی را از جانب استان  
در شیوه سپاهیان به ادراک سلطنته هزاره رسید و با جانب مولوی در هو اولی میرزا اعلاء الدوله  
همد استان کردید مقارن تکامل و از دهنگان جهاد شهنش و گرفتیش میرزا با برادرند که شمس  
از نزد میرزا اعلاء الدوله آمده و بخدمت سعید عبدالقدوسی و مولانا محمد عرب مکتوبات آورده بنا بر آن  
میرزا ابوبوی سعید را با بنده خود فرستاد و بجانب مولوی را بستان کبیل کرد و در جاسوس را بگشت  
و مولانا محمد در سیستان متوجه مأمور گشت کرد و در این مدت از منظر مکتوبات و دستبند  
کسی محرم سر بجز شاه نیست نه با حوالی گشت جز شمه آگاه نیست مولانا محمد را  
در شش ماهی از اصناف فضائل و کمالات مخطوطه بهره در بوده و در منشای نظم و شریک پنا  
مینمود که پندوتی یکی از طرفه در صنعت مکتوب مستوی این تجارت بنا بر سبب که مرادی در ارم  
و بقرین انجانب رسانید مولانا اندکیت علی کلام بهان صنعت بواب و او که بود اید یارب  
این قطعه در تاج خوابه و خیمه الدین سیستانی که بزرگوار و پیرا ابوالکلیب اختیار بنیشت

متازه مستثنی بود و بطائف طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران مینموده خطوط را در رعایت  
خوبی نوشتی و پوسته بزمید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و فاش در  
روز یکشنبه پست و دویم جادی الاخر سنه سبع و ستین در هرات روی نمود و بکورستان معراج  
در جوار امیر حسینی مدفون شد میر سیدم غزالی پسر از اول و حجه الاسلام میر غزالی بود و در علم طب  
و حکمت مهارت تمام داشت و کاتبی بطبع اشعار نیز مشغول میگردد و در تصانیف کمال فصاحت و بلاغت  
بجای می آورد و در مجالس انعام مسطور است که فایده قدره میر سیدم در نظم ابیات از آن قصده که  
در جواب این قصیده حکیم انوری گفت که شرح چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس  
معلوم میتوان نمود و این قصیده شایسته است بر روح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست که نظر  
شاه اجلال را بچرخ ملک او نبود لبس بلکه اجلال از اجلال بود که مجازاً حسن و میر سیدم  
در زمان حکومت امیر هزار استیجی از عالم اشغال نشد و در سیر این انواع فضائل مثل  
شعر و سخاوت و شایسته و خطابه تمام داشت و در یک روز در هرات نظم کرده نوشت بنابر این در بیان  
انگشتری خود نکاشت چنانکه بگوید شرح شاه با کیزه سرخشت سیبی دو هزار پست  
گفت و بنوشتند و مولانا سیبی نیشابوری اهل اصلی بود و بواسطه علت جمع طعام بسیار میل  
میفرد این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که فویتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا  
سیبی پست من خردمیتوانم خورد و یکی در نمیغی استبعاد کرده مبلغی شرط بستند و بیت خرابه  
بخدمت مولوی پست تا فتند اتفاقاً در آن روز مولانا را صیغی بود و گنیه داشت مع ذلک چون سبب  
آمدن آن دو غزیز را معلوم کرد گفت خرابه از نزدیک فرانش من نهید تا به پنجم قسم می رسد  
و چون بهر سبب فرموده علمند و غزیز دست از زیر بالاپوشش بیرون آورده مشت مشت خرابه بر میگرفت  
و میخورد تا هیچ نماند اشکاه از آن دو شخص رسید که با دانه شرط بسته بودید ای روزانه گفتند به یکس  
خراب را با دانه میخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود و روشش  
یا با یکی جو شمران در روشش با کیزه روزگار و لطیف گفتار بود در آن زمان که میرزا ابابکر  
در شهر قشلاق نمود از سبزه و از بخت با و شاه کامکار شرافت و التفات و عنایات  
بسیار یافت در ایش منسوب بصف تقوی و پر مهر کاردی اضافه شد و در رعایت رعایت

بمعنی رهنمون به خواجہ شمس الدین محمد کریمش . آسمان پوشیدہ و لقی نیکون : ساخت جادو رحمت  
قدس قدم : خیمه زوار خط امکان برون : چرخ دون با پیر قدرش که بود سال تا بخش بر پس  
از چرخ دون : در میان این دو عالم : سید بکوت طبع و قدرت ذهن در میان این فاضل  
علما شهرت تمام داشت در او اهل حال چند گاه کسب علوم پر داخته بالا خزه همت بر تحصیل علوم  
در بابت اخروی گماشته باشی بهاء الدین عسکری و شیخ زین الدین الحافی و مولانا سعد الدین  
کاشغری معجزت مینمود و در شب جمعه غره و معتق استنار برع و کتب این از عالم انتقال نمود قبرش  
در کافه مبلبلان بای مقرب حضرت باری خرم بود عیب القادسی این تقدیرت مشیخ کوزی  
از این تقدیرت میر شاعر زان خود بود و در سخن کوریت بسکب طریق در و ایشان اهل شده  
اذا صقر این بجای استیلاقت و بعد از گذاردن حج استقامت طاعت و تقوی در خیر این نام عیب استقام  
فانی عیالیت بطولت بند وستان آفت زندگین کن زاید و جنبه شیخ با سلطیت بسید نموده  
طریقی ایقوام منکر است تمام و احسان سر او ان فرمود در شرح و کتب شیخ او ذری تقصصا  
حبت با وطن از تقوی با اوست ایستاد و این پیش در سلک نظم آورد بیست من تو کس  
بند و عیب جلیان کوفت با و بر و نسیب و بیکو پنجم : از این اخبار سفران شرافت با و ای طاعات  
عبادت مشغول که دید و رفتش در زندگت و ستاین واقع شد و لفظ خسرو بجناب جمال از تاریخ  
اقبال اخبار نمود کتاب مجائب الدنیا و جملها اسرار از منقذات اوست و در یونان اشعار  
بلاغت اندر شش در میان انهای روزگار است هزاره و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم  
که در سلک شعرا مشهور است تمام داشت نفس قلب شکسته بر ارض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی  
تر شیری الاصل بود و میرزا ابابنسبت با و القعات و عنایات بسیار مینمود این مطبع  
از تاج طبع اوست : جهان که مجربشش طاق و عاقله دور است : ز فارکن بسا  
فغان بالحد است : مولانا طوطی در او ان جوانی جهان جادو آلی انتقال نمود و مقرب حضرت سلطانی  
امیر علی شیر هجرت ضبط تاریخ و فاشن این قطعه نظم نمود و مطلع فصیح زمان طوطی آن شاعر  
کرد و شش از کرمعانی غرضش : جو طوطی بر فتن این عجب طوطی بود که تاریخ شد فوت طوطی خردش  
سینه خور است اندر شش شش از کانی با نور نفاذ و محاسن فصائل از اقران و اهل

خ در آن روز از کثرت خاص و هم نبود کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بخیابان در آمده پیرس  
کوهرشاد و آقا شریف برود مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورده از آنجا بیایغ زافان رفت و  
بتمهید باطعیش و انبساط اشاره فرمود و پست مجلس ارایان سبک برخواستند بزم  
عیش و خستی آراستند و آن بادشاه کیتی افروز بساعت بخت فیروز چند روز در مهدی جام مدام  
و منفی خوبان کل اندام بسر برده حطی تمام اندر زکافی برداشت و هنوز از آن کار نیز داختر بود که خبر  
وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده دایت هزیت برافراشت پست هر جام مراد که بر دست  
نهی کردون ز محمد حسنی در و اندازند در سوسون میرزا شریف میرزا جهانشاه پست و هزیت  
پست پست پست چون میرزا جهانشاه از ضبط ملک جرجان فارغ گردید و جنبگاه اسفغان را  
محل نصب سراقات سلطنت گردانید بایشکریات اثر متوجه در سلطنت همراه گشت و میرزا  
ابراهیم اندوچه آن بادشاه علیجاه خبر یافته عنان عزیت بهرب کوهستان غور تافت و سریع  
توجه غورستان و پیغام داد که بعد از آن اقامت آنحضرت در بده همراه مصلحت نیت لاجرم میرزا  
علاء الدوله بصدور دروغ و دواح سلطنت کند و بخواه شعبان سنه شین و ستین و ثمانه دی بود  
ببر آورده سپس از قزاقان کافر ساکنان بده همراه از سیاه استیلا تا منجانب و قزاقان پست  
ترکان چنان سوسه شدند که لسان بیان از غمده شرح آن بیرون نمیتوانند بدهند و باقی  
بهرتیمت بفرستند و دواح بر آورده که تسلیم و زبان تکفل تقریر آن نمیتوانند بدهند و باقی  
میرزا جهانشاه بصدور کوه سیر و غیره فرود و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار  
تاها با هم شرافت ایمان فرستاد و میرزا جهانشاه پست و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار  
فون و دواح و نفس نفیس در میان هم نسیان سایه وصول بر ایغ زافان انداختند و قزاقان اختیار  
الدین را پیش نهاد بخت جان بخت و به پست و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار  
آورده عاقبت الامیر سرون جهانشاه پست و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار و کبار  
جهان شاه بعد از آن بخت سلطنت فرمایان بوعظیم و کرم سلطنت و علم و اشرافند و ایمان  
کامیابی قیام و اقامت نمود و با هم و امثال و احکام فاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی جدا گانک  
کوهستان که در شرق غور تافت بخت سراقات اقبال گشت و دست گشت و شوکت انحر و صاحب

اوقات میگذرانند و پوسته نقش فضائل و کمالات بر صیفت خاطر منیکاشت و در فن عروض و صنایع شعر  
شاکر و مولانا یحیی سبک بود و در علم تصوف سنده بجا فاطم علی حاجی درست مینمود و در علم عروض  
دو ساله تالیف کرد و در جواب قصیده مضموع خواجہ سلمان قصیده گفت شرایط اہم بجا آورد  
و مطلع قصیده در پیش اینست بس دریم در هوای وصل یاری کس ندیم آشنای  
اصل کار و از جملہ منظومات در پیش این زبان مشہور است موجود چو ذرہ بخورتوان کرد  
بسیار پیش نیک ردتوان کرد ایجا و چو بی قبول ممکن نبود انرا کہ قبول کرد و نتوان کرد و در روز  
میرزا ابو مغرب فنا غریب کلام اہل کمال دولت میرزا شاہ محمود را کہ یازود سالہ بود بر سر  
جہانبانی شانزد و اہمیر حسین علی متولید بودہ مرا تہ کشتہ بر اور بزرگترش امیر شیخ ابو سعید بخت  
بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ را در ہر توام کہ بعالی منصب صدارت  
سرا فرزند سلطنت استعداد میرزا سید را در پیش گرفت و میرزا شاہ محمود بعد از گذر دو روز  
از فوت پدر بجانب ہر اہ انصت فرمود و در ان زمانہ شیخ را در از مرغانکہ بعضی دسانید کہ میرزا  
و اہل سرکشی دارد و سر بجلقہ مطاوعت در نمی آید و از ہر اہمیر قاصد امیر حسین علی آمدہ عرض داشت  
کہ خبر واقع محنت از دریا و شاہ مرحوم بشہر رسیدہ و در وقت از محافلت میرزا اہمیر نائل گشتہ  
و شاہ را در از نجیب کریمت بجانہ امجد ترغان رفتہ و با اتفاق جناب امیر ملک براجن کہ مختار شہنشاہ  
و چون خبرتہ بہ موکب عالی را از مشہد شنیدہ بکن را بمرغاسبہ فرامیدہ و لشکر زادان بودی گشتہ  
القصہ از استماع این اخبار موجب دغدغہ خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاہ محمود در طی  
مسافت سرعت نمود و بخت و ششم جاوی الاول در باغ مختار زول فرمود و مساوات و تہنات  
و اصول و اعیان بلا ذمت شہنشاہ مراسم پریش غرا بتقدیم رسانیدند و باغ این مصیبت علم سوز  
تازہ کردانیدند و میرزا شاہ محمود از باغ مختار باغ ترغان شہانت و ہدیان ایام امیر شیخ  
ابو سعید از طرف سرخس رسیدہ تا نرہ ظلم و عدوان بردجات عال ہر میان تافت بتین ایمثال  
انگوشیخ ابو سعید بشرارت نفس امی بکی موصوف بود و از سار امراد باری بزرگترت و کنت  
مخاز و ششٹی مینورد و بعد از انکہ از سرخس بہر اہ رسید مصلحت بخان دید کہ بکرم سر نما مینوی کلان

و میرزا شاه محمود را بشهر در آورده بچار اختیار الدین منزل کرد و گوهرش او را فرمود که در دست  
خاقان سعید که در برابر قلعه است ساکن کرد و بعد روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی  
ملکیم که در خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و از دحام تمام غزم رزم بزم نموده متوجه دار السلطنه هر است  
بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بیابان مختار برد و همراه از وجود امراء باری عاری مانده قاسم  
و طب الدین احمد الامامی با سترواب گوهرش او را شهر و قلعه را محفوظ ساخت و مستحطان پور را  
کاشت و منادی فرمود که هیچ آن سریده دست تطاول بجانب رعیت دراز نکند و با بی از خود فراتر نهد  
و بعد چنانچه بود در این ایام که میرزا سلطان محمود پسر پادشاه  
در سیستان میرزا سعید پسر امیر شیر حاجی چون مشیت حضرت احدیت عظیم شاه  
مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کلمه و لفظ آتینا هم رسیده روزی چند قامت قابلیت میرزا ابراهیم  
بخلعت رسد و در شاد و ارالشن بل بر پور توانوار خلعت و اجتهاد از مطلع و آنچه اقتدار ابراهیم حلیا  
بر وجهات او اشن تا بد بواسطه محن مذکوره و فتن مذوره در کنر آب مرغاب سپاه بحساب  
در ظل لوای جهانگشای انخسبر و صلیب رای جمع آوردند با جرم بدین پیکر نشخ و نظر امیدوار شده  
متوجه دار السلطنه همراه شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ربیع  
اصدی و مستحین و خانان نزدیک بیان مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار  
از دست داد و روی بطرف مشهد آورده متدم در ادوی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه  
تیره تورخان گشت و اجمعا و قضا احدیت بساط جمعیت با بریان و زونوش و در نصف النهار  
اما روز میرزا ابراهیم سلطان در بیابان مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرادش که با نراتبکامیشی اعدا  
روان فرمودند و در حزه که از عقب میرزا شاه محمود رفتند ملک قاسم را که بکنند امیر قراوی سف  
و دولت کیدی طغایی و قرمان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبد امتد را دستگیر کرده  
نزد میرزا ابراهیم بردند ملک قاسم و فرمان بشاعت مود علیا گوهرش او را خلاص شده سارنام  
بر دکان بقتل رسیدند و فرقه که امیر شیر حاجی را عاقبت نموده بودند با در سیده و دست بیخ و نشان  
بازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بچار تیره تو در آمده و میرزا ابراهیم  
بتمسیر این فتوحات حضرت و اهب العلیات را شکر گفت ابواب انعام و احسان

حمت از این کیوان در گذشت آن الارض مذیور همان شیار من عباده و العاقبة للمتقین

در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از چیم سپاه  
عراق و آذربایجان بولایت غورستان تافتند بر در غور پابین منزل گزید و سپرد غور را لاجیم اقامت  
مضروب گردانید در آن اثنا میرزا علاء الدوله ششون بر سر قرا بهادر که ملازم میرزا ابراهیم بود بروی  
جہات او را در عرضہ نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پسر فرستاده سخنان شکایت  
امیر پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرا بهادر که غلام منست غیاثاً بر با شیه ضمیر انور  
نشسته بود بنا بر آن این اسباب بدور سیده و بزین جهت میان پسر و پسر صورت کورت روی نمود  
و محبت و یگانگی بعد اوست و یگانگی مجدد گردید و از جانبین صفت شکر را استه متوجه یکدیگر گشتند  
و در خلال این احوال امیر ترخان از میرزا ابراهیم کتیبه بمیرزا علاء الدوله بوسلقت و میرزا ابراهیم تقدم منظر  
زود چو ریزه کوازدفته گرفتار گشت مقادیر این عیب دانسته خواجہ ترخان که بکلم میرزا ابراهیم جهت  
رسالت نزد سلطان سید دفته بداید زکده از حسن شکر نامه داده متغیر گشته طائفه از ترخانیا را با خود  
متغیر ساخت و شبی غیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید کجاست داده علم توجه بجانب ساخر و تولک  
اوقات چون کیفیت این وقایع عرض میرزا جهان شاهی رسید مسرعی بخود فرستاده میرزا علاء الدوله  
بزرگ طلبید و آن جانب اینغنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال بنداشت و جهت برق  
و با و باز روی بالمشاء توکلان رفت و میرزا جهان شاهی در روز عید الفصحی محبت عیال عیال  
ترتیب داده لشکر اعظم میرزا علاء الدوله را با جراحات و معیشت پرورد و ستاد لشکر را در کمان انجباب را  
تعظیم نمود و در موضع مناسب بنشاند و بزبان تفقد و لطف استقامت و او مدتی بعد از وفات الطایف  
و اعطاف ناموسی گذارشت و در شهر دهم همان ماه میرزا ابراهیم بدلق فولد گشت میرزا جهان شاهی که در مقام  
فارس حکومت می نمود عیال و عیال بدور رسید و سبب آمدن میرزا جهان شاهی بدست او و غرضه که از  
جانب سلطان ابوسعید دولت ابری شیراز فرستاده بر نزد او فرستاد و کتیبه کتیبه کتیبه  
چون میرزا سلطان ابوسعید در راه و در آن زمان میرزا مظفر الدین جهان شاهی در دار السلطنه مراد



در پنج شهر نزول بجلال فرمود و بهت مرحمت بادشاهه ایو آب علی احسان بر روی روزگار  
طبقات انسان خواهد گشود کند آرد بیان در بوم میرزا سلطان ابو سعید جدا اسلحه مرآت  
تذکره و تاریخ و تاریخ در دست سلطان ابو سعید از برایت بوس بر تخت سمرقند بواسطه  
هت بند هموار نقش تسخیر خراسان بی سلطان مالک ایران بلوغ ظاهر مینگار است و بعد از  
شنیدن خبر فوت میرزا ابابرهان و سعید دست از دیو بریخت و در آن آنجا که امیر شیرازی قاسم  
بر کاه ان بادشاه مجاهد فرستاده عرض داشت که در عرض خراسان از وجود ناقد فرمان غالبیت  
اگر ایات ظفر اینک بر جانب نعمت فرمایید عزت نهرت در این پیداه جبهه خواهد گشود و سنده  
که خدمت بسته در ملازمت مرکب های این نماید و لا بزم سلطان سعید با سپاهی همچنان فتح  
و تاید از آب که می چور کرده بعینش برق و با در روی تو جوب را سلطان میرزا قاسم در روز و شب  
پت بر بچم شعبان بر بخت قرین ساق سملق سعید و قبه چید و در کاه یوم همراه بر افراتح طالب  
طاقات اکابر و قله که دید با جماعت قدم استجاب این بدو شاه استورده احتمال الاستقبال نو و نه  
و شرایط نیندازند تا بقتیم رسانید در باین بر کاه و نیا گشته فعه که تو را بقوله اقبال الدین ملام  
احمد سیاول و در وقت سحره قوی بهای و در خدمت میرزا استیگ که شهر را منبره که در وقت کتیب  
اضطرار از کتیب کتیب روز گذشته است بر بخت قله مقهور رسانند و روز دیگر که همیشه در شب  
از دروازه بپوشید سلطان آهنگ در آمد مقدم بر تو کتیب فیزه نکت در پیش نهاده سلطان سعید  
از دروازه چپان در ایات سطره بر ایام چنگ و اجین مقیم باین نوبت در نیت و لو  
و بر تخت سلطنت سجده ای بر کتیب خمارت از سلطان بگوش طاعت بکسب ایام رسانید  
و بر تمیز جسات اول در نیت بدو ایام در نیت که در نیت سیم کتیب مرتفع کرده است و در نیت  
مخبران در نیت و طوری که در نیت بطلان است و انتم مدعوت و در نیت غنائی است و در نیت  
بیغایت نرود و در نیت بطلان است که در نیت با نیت چنگ و اجین سیم و در نیت نیت در نیت  
ساله بجا و در نیت کتیب که در نیت بطلان است و سالک طریق خدایت کتیب و کتیب  
سوارم کتیب الشان بطلان است که در نیت بطلان است و در نیت بطلان است  
راه نجات بطلان است که در نیت بطلان است و در نیت بطلان است

بر روی طبقات انسان بر شاه و اقدم بر سر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک  
نظم شیرین و شایسته که بعد از استیکر ملکست چون دولت دجنت ناکر ملکست بنشست  
جو بر سر پادشاهی تاریخ بنوس بر سر ملکست و میرزا ابراهیم سلطان همت عالی نهمت  
بر تنظیم امور دولت و تنسیق مهم مملکت کاشته منصب وزارت را بخواجہ شمس الدین محمد  
بخاری و خواجہ سعد الدین عنایت نمود و او را و علی شمشیر ابا میرزا قزاقی که از جمله مخصوصان میرزا  
علاء الدوله بود و تنویر نسرو و بعد از استخلاص زرمالو جهات او دی نیل بتاریخ او اوسط شعبان  
سنه مذکوره بجزم زرم میرزا شاه محمود روی بسوی مشهد آورد و قتل و اختیار الدین را بمولانا احمد سیاول  
که اعتماد کلی بجانب او بود سپرد و از آنجانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدس جنود نامعد و جمع ساخته  
عنان مراجعت بصوب مرآتہ انعطاف داد و میرزا ابراهیم متوجه خیم شسته دل بر مقابله و مقاتله نهاد  
و پیش از تلاقی فریقین خواجہ وجیه الدین سستانی که سالها وزارت میرزا ابا سینغز و میرزا علاء الدوله  
و میرزا ابا بر کرده بود از میرزا شاه محمود که کینه بمیرزا ابراهیم پست و مقید و مؤاخذه شده در ولایت  
قونج راه سفر خرت پیش گرفت ایضا شامیر حجب که در زمان میرزا ابا بردار و غم همراه بود و مدتی میرزا ابراهیم  
بجوس داشت بواسطه تقصیری که در آنکات نموده بود و علم غنیمت بعالم جلد دانی بر افراشت  
در میان رباط امیر شاکلک و قصبه کوسویه آن دو پادشاه رزمجویی بهمیکر رسیده بتسویه مسوف بودند  
و انواع لشکر مانند اسراج بجز اختر در جوش و خودش آرده باتیج و سنان در فضای میدان یافتند  
و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته مینماید و میسر مخالف را که بر ایندیز خرام امیر احمد ترخان  
با پر دلاں قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و پروری بقصدیم رسانیدند و میرزا ابراهیم  
بعد از آنکه مغلوب شده بود و ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر  
مهریت الهی رسانیده و غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکامیشی که در از غرابت آنکه روز  
دو شب بیت در بنم شعبان با شتگاه خبر برار السلطنه همراه رسید که میرزا شاه محمود بفتح ذلقت  
مضمون کرد و بعد از آنکه مجموعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین یکطرف احتصاص یافت و میرزا  
شاه محمود بودی فرار شتافت و وقت نصف همین روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید  
تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشرف ظاهر کرد مضمون آنکه فزایم باغ بجز و نجات موکب همایون

نزدیک بصرم در نهم شوال عنان بطرف ما و راه التهر کرد انیده جمع از اعضا و شکر با زاجنه دفع اعدا از پیش  
روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ پیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت در میدان جلاد  
می ساخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بر دزد میرزا احمد در معرکه کشته شده برادرش  
میرزا محمد جوگی منرار نمود و سلطان سعید بلخ رسید مراد مستان حران بلده قشلاق نمود اما میرزا  
ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در راه بجانب غاف و با خرنده انجا اوقات می گذرانید  
چون از معاوضت انجناب خبر یافت محمد شایه روز چهاره شاد بایان زود امیر احمد ترخان را بگفت  
ان بلده روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و رعایت بر ایاکمال مرحتت و معولیت بتقدیم  
رسانیده و در امانی و امان را که از مرصه جوادش تزویج استیصال نمود برلال لطف و احسان  
ست اصلا ثابت و فرعی فی التمام بخشید و بعد الفی حقیر که روح و مدینه انکس است که در  
اطعام فقرا و یتام قیام و اقامت نمود با طاعت و عزت محمد که در این بین در آن وقت در کربلا  
بود و بعد از آن در شهر شیراز و در وقت سیاحت میرزا شایه در آن وقت از ارقام غریب  
نام فضای عظیم نظام شایه این مقام طوائف انام را معطر و از آن که چون میرزا شایه خود از معرکه  
میرزا ابراهیم انهم نام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود و عنان غمستد بجانب جوهان یافت و عالم  
آن بدید امیر با حسن نسبت بشاه برده خدمت پسندید و بجای آورده اسباب سلطنت مرتب  
ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلق شد و در راه نسا رایت نهضت و اطراف افواج  
و میرزا شایه و محمد و با جود استرلاب استیصال پسندید و چون که در غم زرم با خود خرم کرد و امید اما در آن  
راه شتید که میرزا جهان شاه با سپاه عظیم و از آن با کمان بقیه صندوق شکن رسید پس لشکر  
کشیدن میرزا جهان شاه بد اضراب انکه هر که سوار می بود عبد الکریم از کلمات امیر با حسن  
تنگ آمد و چون بدید سواران بد کمان و سپهر را از آن با کماندار سالار شایه پیغام معین مودت  
بخشید و در آن سالان بد شاه خنده و میرزا جهان شاه بد غیر از شاه محمود و با یکدیگر در مقام نزاع پس میرزا  
که در آن جهان کشتی سپاه برود و از لایت انانند اناس بلخ و اهرت از مطیع مراد امیر  
و جوی طالع میکرد و در میرزا جهان شاه که پیوسته قیام از و نجات بستن غیر مالک بی بود پس  
امیر عبد الکریم کشته گردید و بی بدی و بالذکر و نفعی با سپاه جهان شاه در آن وقت شایه

غضباک شده روز دیگر از شهر پروان رفت و با مهر علیا کوهرشاد و افلاکات نمودن باغ نزارا غایب گشت  
قامت ساخت و اعلام اتمی بفتح قلعه اقیارالدین برافراخت و خواجہ شمس الدین محمد وزیر جامع  
دیگر از ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر افغان محاصره و محاربه نموده بقدر مقتدر و لوازم کوشش  
و خون ریزش بتقدیم رسانیدند اما چون انحصار انکار گالی استواری غیرت قلعه سپهرو است  
دوران زمان بردان کاری و اسباب و اذوات محاصره ادبی نشون بود فائده بران مرتب گشت  
و مولانا احمد سیچو جو از مقام مدافعه و مقاتله در گذشت درین اثنا جمعی از معتقدان فتنه انگیز بعضی  
سلطان سعید رسانیدند که معتقدان میرزا ابراهیم پوخته بجزیه علی محمد علیا کوهرشاد و آغامی آیند  
و اجبار تحقیق نموده باز میگردند و اینها با یکی که از نزد سلطان سعید حجه آوردن امیر شیرعلی لقبه تیرتو  
رفته بود باز آرد عرض نمود که امیر شیرعلی را بیکدیگر بیاورید و قتل امر از ترغیبی بود ام که کوهرشاد و آغا در سلک  
احیا انتظام داشته باشد من بجا میمانم نیترا غم سپه نبارین و وصفت مدد سلطان سعید  
در نهم ماه مبارک رمضان بقتل ان بلقیس زمان فرماند و این بدلقوش شینو نلی بود که بپایه  
دولت ان پادشاه ستوده و مخالف نمود و کوهرشاد و آغا بصفت عفت و نصفت اتفاق گشت  
و بعد از صفت عالی خیمت بر تعمیر قلعه خیر داشتند بر اینستد مشکا گشت از انار او در شمال  
و اول سلطه جزا قهر زنده و سجد با محنت در فانی بجزیب منیت در شهر مقبره رضویه  
نیز سجد بود و نیت بکلف ساخته و مستعد بقتل نمود و اسباب مرتب برین بفتح و فتح نموده  
بقتل بقتل نهادند و بعد از ان در شهر سعید پوخته قلعه تیر و قلعه ایکی از معتقدان تیر و سبزه  
بر از سلطه شمره گشت و شرف و طاقت بر سلطان سعید در یافت و سلطان اتم در آغوش  
امری در غایت غایت روی نمود و کجیت و او تمامه که تملق میخواند چون که در روزی نازدیک کوهرشاد  
جذب در قلعه بر دو باور بانان گفت و شمره تیر و دولت سلطان سعید در انجا باشد و سلطان سعید در انجا  
بیتیره تو در آرد و چون باسی از شمره بگشت بگشت که در انجا در گشت و سلطان سعید در انجا  
و با اتفاق ایشان تیغ جرات استاخته بلند بادی با کهن بر کوه تیران تخت اولان پیاده چند خم  
خود و هزار جبهه را نمود و بر که قلعه را مضبوط ساخته بود انی نام پهلورد سلطان سعید در انجا شرح این  
تعمیر گشت و از جانب تیغ نیز جز خروج اولاد میرزا عبداللطیف و سعید مصلحت توقت نمودن اسان

احمدی اول از صهار اختیارالدین بیرون آمد و بتقیل انامل فیاض استعدایافت و چون خدمت سبک  
بابا و شاه امیری بی مانند ظهور رسانیده بود از آنجا ب توقع از ویاد الطاف و عنایات میداشت  
و بکلاف متوقع میرزا ابراهیم بجالش نپرداخت و از غایت غفلت انهم جلالت او را ندیده نداشت  
بنابران مولانا احمد بقلعه رفت اظهار خلافت نمود و هر چند احمد ترخان همه عذر خواهی کسان پیش او فرستاد  
و خواست که برانده و عده انعام و احسان بدارد و بیکر سعید و حشی را رام کرد اندک بانی نرسید و دیگر از قلعه  
بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از کربان طلب او باز داشت و صدارت اختیار این  
از روی اضطرار یا اختیار تبصره او باز گذاشت و که در جمعی از نادانان و جاهلین در این  
سلطنت سبک و بیرون آمدن از این سرزمین و سلسله امور را بیکدیگر پیوسته و در  
چون میرزا ابراهیم در دارالسلطنه همراه روزی چند بفرغت بگذرانید بنابرین مستقیمت اولاد از کابل  
دولت مصلحت بخبان دید که با میرزا سلطان ابو سعید اساس موافقت مویکت تا زود و مصلحت  
نموده بنیاد مخالفت بر اندازد و برای سرانجام این کار قرعه اختیار بنام سبک بر کردار برادر اول  
شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمه دوم شیخ شمس الدین محمد اکبر دای الهامی سیم امیر بانیان  
الدین خاوند شاه که جدا علی مسود او را قست و امیر غیلت الدین کچکنه واکه بر مقرب حضرت سلطانی  
امیر نظام الدین علی شیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمت شکاری آن سبک بزرگ عالی کهر  
قیام و اقامت نماید و چون این فرقه واجب التعظیم مجلس سلطان سعید رسیدند و بخواججه بابا و شیخ  
در باب و مصلحت سخنان بعضی رسانیدند و سلطان سعید اینکلمات را بسمع قبول  
جای داده فرمود که در باب تشدید قواعد مصلحت و تمهید میانی و مصلحت و موافقت بر اهل این  
که میرزا ابراهیم کند مبدولت مشروطا بکنه دارالسلطنه همراهه را با اینجانب سازد و در هر ولایت  
از ولایات که خواهد در عرض متصرف کرد و در واقع شکر ترکان اتفاق نماید و سخن بر این قرار  
یافته میخادیم عطا م شمول اغزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از سلطان سعید  
شنیده بودند بعضی میرزا ابراهیم رسانیدند و از غائب و قایم و در این جانب انکه درین سال در  
اطراف ولایات و قلاع خراسان بجز حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت و بگیری نمی نمودند میرزا  
جهان شاه از استرآباد تا سبزوار بقیضه اقتدار آورده بود و میرزا سلطان ابو سعید بقیه الاسلام بجز

شد سوی بر جان زمین و چون از عقبه صندوق شکن بگشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود متحقق شد  
باتفاق امیر بابا حسن عنان کیران بصوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم شیوخ آن حکایات  
بر کرد و فریب اعدا جمل نموده بهر جهت هر چه تا متر طی مسافت میفرمود تا یکفرسخی استر اباد رسید  
و هر چند امر او نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهان شاه  
بتحقیق میبوزد و بسع رضانشینید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران ابراهیم منقلای از پیش فرستاد  
و چون آن مردم از میان جنگل و لاهی اندک راهی رفتند جمعی از قزاقان و لاهان سپاه ترکان از میان  
درختان پدید آمدند و در آنجا میان بی و نیک غم غم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلق بسیار بر سر ایشان  
ریختند و بسر خیمه قدرت یکجای جمعیت ایشان تلازم کسب نمودند و چون بر آمد برون ترکان  
از کین سبزیان و لاهان از زمین فرود آمدن از آنجا جمع کردن شتاب شد و سپه نیز چون سایه  
از آفتاب در آن آنجا میرزا ابراهیم باولی از بیم و و نیم منقلای بپوشته ساعتی در برابر اعدا ایستاد  
و چون دانت که طاقت مقاومت نداشتند دست اضطرار عنان فرار انعطاف داد و دلیران  
سپاه آذربایجان خواستند از آنجا عقب نموده جمعی کثیر ترنج بی فوج نیکو را تبعه فوجی از پهلوانان را  
اسیر کردند و امیر سید یوسف و لاهامیر سید خواج و امیر سلطان حسین و لاهامیر فرزند شاه و  
امیر سعادت و امیر شاه از جمله مردی بودند که کسان کینگاه گشتند و امیر ابراهیم میرزا و دیگر سپه  
خواجگان را از امیر پهلان شاه آوردند و حسب حکم او را نیز قبضه و آوردند و این واقعه در روز سه شنبه  
بیت و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و عشتین در آنجا شروع و امیر ابراهیم چون از آنجا فرار  
نمود مانند قمر در وقت سیر لوطه در هیچ منزل نیایستاد و لاهان کینشعبه بهنضم ماه سفر با معرود و سپه از  
ه زمان خود و بهر ادا رسانید از شدت استساق و آنرا که چون میرزا ابراهیم در آنروز بخیا بان در آمد  
فکر روی از دکانچه بر ناسته گفت بدوشا بهمانجا این عمرت در از با و که اگر یک پورشش و یکو میکنی تختم  
چونای از عالم بر می افتد و کسب شیر احمقین که حکم به راه بود چون از قریب وصول شدند و از  
خبر یافتند که از م استقبالی شجاعان نمودند و مقرونه نمودند و در این باب در رفتار و خیر و خصلت  
و قرار داده و بهر گاه از اقمیه غیبی در فرشتهای سپیدتیه پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان  
خویش از آن شایسته نماندند و کجای کور و دزیت دیگر میرزا ابراهیم در سوی سلطنت حکم گشت و در

از متوطنان آن دیار بستاند و شهر را در بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم بمجلسی ملازمان امیر شیخ ابوسعید  
قسم دیگر با هم نام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و مفضلان در مقدم هم جاوی الاخر بنیاد زر گرفتند  
که دزد و در دست روز آنچه مدعا داشتند بجهول پوست در اثناء انحال خواب کلان بزرگش خواج علی  
امیر خواج در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شیر اهلذ کفایت کرده و لا محولات  
موقوفات را با تمام مقرن شدند و ثانیاً آنچه مفضلان برسم سر شهاد گرفته بودند و بیار برانند و بیار حج نوز  
برسم تحصیلات در قلم آوردند مفضلان قلم داشتند او را غایب چهاره را گرفته باشد و هر چه تا قمر ز طیبید  
و چون سر انجام آنوجه مقدر مردم نبود و در دزد و دواها بکند و نازده چو در قندی در دزدانها افتاده  
علامت فرج اکبر ظاهر شد و صورت امنیت مانند عقاب روی در پرده اجتماع کشید و مسعود نظامت  
چون عمل کمیاد و راج کار فضلا با پیر کردید و بسیاری از نفران ترکب عیال و اطفال کشته شدند و کشته  
و خلق کثیر و وزیر شکنجه شده اند و هر نقد همان در کشته شدند و عورات ستم داشتند هر که کشته شده  
و میوهها ببا و داده بسر دیوان شتافتند و بیای مجرم پیش رفته بزبان زاری داد و خواهی نمودند و شیخ ابوسعید  
بی تانید از فریاد و فغان آن چکارکان متاثر نگردد و با ما هم در آن ایام بر طبق کلام محبت نظام امنی بحسب  
لفظ نظر نیکشفت الهی با و شاه خطاب بخش دستگیری در مانگان کرده و او را مظلومان و دعه کرد از جنود  
میشدیم شیخ ابوسعید بر آورد شرح واقعه که امیر شیخ حاجی بر دفع منور شیخ ابوسعید بنامتیکر است  
در بیت دیگر جلوی الا شیر میرزا شاه محمود در التبع بنامان در مدنی شهر برود و نمودن منادی که در کرا  
و چه سر شمار هیچ پیروزه بکدینار بکسی نوز و هر چه در دهها پیشه پند میمانند نوکران شیخ ابوسعید را هر جا که  
یا بند غارت که در جرم سالکان طریق ظلم مستعملی در مدانی سران نهادند و سازام ابوسعید  
حاجی متفق تکلف به انشب پاسبی داشتند در روز یکم شیخ ابوسعید که بیرون شهر بود و بود انقب برادر  
خود حسین علی خان غزیت بطرف آب مرقات اعطال است و او را در امیر شیخ حاجی با خلق بسیار  
از لایر اولی شکرین در طایفه بزرگترین اندک شهرت در آن کجای مرجهیل سلو نهادند و در محرابی که در میان که  
مخار و قوت با و اسطراست بنام ابوسعید سینه ناز و کما تقویت سید کوه در زمین زنگانی شیخ  
ابوسعید از ضرب شمشیر تشوین فشان سوختگی اندک جان امیر شیر را بی سوسش از بین برد اگر در ایام  
در روز و ملک بوده خیر و القبطین در پلایک و در روز نوکران آن با غم و غمیت غنیت شمره

حکومت مینمود و میرزا ابراهیم در دار السلطنه هراة نشسته سر برگیری فرود می آورد و مولانا احمد یساول قلعه  
اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معذور میگرداند و سلطان سنج در مر و اقامت داشت  
و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال مینگاشت بهر که مغول قلعه تیره تور را مضبوط ساخته بود  
و امیر عبد الله خانات قلعه خرس مینمود و ملک قاسم ولد میرزا اسکندر قرایوسف با تفاق امیر خلیل  
ملک سیستان را با فراره و اسفزار مضبوط میکرد و در قلعه جنبستان امیر شیخ حسن تیمور لوازم سرداری بجای می آورد  
و قلعه و لیس و تصرف امیر اویس بن غلام شاه بود و میرزا غلام الله بعد از چند سال از دشت پنجاق باز آمده  
روزی چند در نوچی ایدر و خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع السعیدین  
بر نیوچو مبین میگردد که در آن اوان که از دستبر سپاه میرزا با برد لایت پنج را گذارشته رایت بهریت بصوب  
بهشتان بر افروخت روزی چند در آن که بهستان مرگردان بود و آخر الامر بهشت پنجی ق رفت و تا زمان  
استماع خبر فوت کبیر طلب بود میان باوز بجان روزگار گذرانیده انگاه عازم خراسان شده از راه  
خوارزم به لایت نسله چو در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول معتمد همایون پیش میرزا ابراهیم  
فرستاده و شاهزاده کبیر در لایت شاه و اربابا فرموده سخنن محبت آمیز پیغام داد و تحت شایسته  
و تبرکات بانته ارسال نمود و بجزیم ملک معتمدینما از آمدن پر برجایت مگور شد و میرزا علاء الدوله  
از او پور و متوجه دار السلطنه هراة گشته چون بقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم برسم استقبال استقبال نمود  
و در کنار آب سنجاب میرزا عبد الله دیده بریدار فرزند سعادت مند روشن کرده مضمون این مقال از زبان  
او در کلام پیشین سینه الحو که بعد از سفره شد مر ابارد کرد و پدید بر ابرو باز شد و میرزا ابراهیم نیز فرج و سرور موز  
انظاری کرده برید یافت پر خجسته صفات تو از هم شکر و هب العیالات بتقدیم رسانید پیوسته  
منم که دیدی از بدیدار و دوست بگویم بارت پر شکر کیت ای کار ساز بنده نوازده و بدرد و سپرد در باب  
صالح ملک سخنان در میان کرده جان مقدس شد که میرزا ابراهیم سلطان با لشکر تاخت ملک  
توقف ننید و میرزا علاء الدوله بهر اقامت روزی چند از تعب دوران بر اساید و انجانب بجانب هراة  
در حرکت آمده روز جمعه معتمد جمادی الاحسنه انخی و سببین بقریه ساق سلاق نزولی اجلال منسرموده  
ساوات و قصصات و انالی رموانی استقبال موبک همایون نموده شرایط نیاز و نیاز بجای آوردند و از سو قیام  
و عوام الناس در آن روز از منف دار از شهر برودن رفتند که در هیچ عید نوروز مثل آن جمعیتی مشاهده نموده بودند



و توف یافت باشکری که محاسب و هم و خیال از استیغاف اعدا و در حال آن قاصر آید و کمیت تیز رفتار  
و سلم از طبی ساحت بیان آن بحیرت و تصور اعتراف نماید متوجه میدان قاتل شسته روزی چند  
در کنار آب مرغاب نجم بارگاه جهان پناهنش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر خشمگین آن پادشاه عالی کمر  
در کثرت عدد و اسپاه چو شهنشور میرزا جهانشاه را در خدمت اذاعت و آغاز تا مل نموده ساعتی فکر جنگ میگرد  
و لحظه خیال صلح می نمود و در آن اثنا در روز عید الفصحی مولانا نجم الدین عسکری مولانا یوسف عطار  
از نزد سلطان سعید رسالت رسیدند و سخنان صلح آمیز بعضی بیان کردند و میرزا جهانشاه چو سولطان  
سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان طاقت نموده جناب وزارت قاضی سعید خان شوره را جهت تمهید بساط  
مصلحتی محبوب ایشان احوال داشتند و بعد از رسیدن به بعد از وصول در باب صلح و صلح استخوان  
و بعد از بعضی رسالتی سلطان سعید تیز گویان تحت انگیزه و الفاظ تهنیتی که در زبان دراز و میل  
ضمیر اوقاب تاثیر و نفقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید خان شوره مقتضی المرام بر اجماع خود و اتفاق  
بعضی اوقار ایشان از میرزا ابراهیم کردان شده به اذیت میرزا جهانشاه شده و متذکره به پیش فرود آمد  
و عواطف خردانه از انتقال و قولن امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه و احمیه و پشتی که از نستان برخاسته  
تشلاق نماید که تاگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه فکر میرزا جهانشاه به اذیت میرزا جهانشاه  
در بجزیرت افتاده و تشنه خیرت از درون او زبان زد آن گرفت و مستعد جنگ و جدال شسته میرزا  
بیر بر اوقار کردار شد و اولادش را به رسم منقحی از پیش روان فرمود و خود نیز از محبت شتافته و در قریه  
یکی آباد نزول نمود و میرزا اوقار با قزاقان شکر سلطان سعید حرب کرده طائفه از سرکشان سپاه  
ترکان اسیر و تحقیر شدند و نشان داده بای در دای که زیر نهاده بر ایشان حال بیاید بر سر برده است  
تبعیت حال بعضی رسانیدند مقارن انکال ایلچی از جانب آذربایجان آمد و خبر آورد که حسین علی و اولاد  
میرزا جهانشاه که مدتی مجوس بود از حبس نجات یافته و دست تفرقه بخراش در از کرده لشکر جمع مینمود  
بنابر آن میرزا جهانشاه بکلی همت متوجه مصالح گذشته نسبت دیگر سید خان شوره را جهت فیصل آن مهم تر  
سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابو سعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه تو اعد صلح  
وقتی تا کیدی یا بد که مملکت آذربایجان که میرزا شاه مرغ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را  
تصرف دیوان ایلچی باز کند آید و بعد از گفت دشمنید بسیار آمد شد سولان چند بار مصالح برین وجه

سک جمعیت ایشان از کم بخت غایت ظلم انجمن است مدام در ایشان  
انحال خبر متواتر شد که از دو عالم تمام در نقل اعلام طفرا انجام میرزا ابراهیم بوقوع انجامیده و شاهزاده با اتفاق  
امرا و بنیان همت عالی بر تسخیر دار السلطنه مهرا بستم بنا بران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد  
فیروز شاه و امیر بهلوان حسین دیوانه و امراء ترخان طریق مشورت مسکو گذاشته فاطم بران قرار داد  
که نوبت سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالح تمهید باید کرد تا انوار فراغت و رفاهیت  
بوساحت مملکت خراسان تا بدو استقواب ممد علیا که هر شاد و آغا ترکان شاه را که در سک نوکران  
عقبه انعطاف انتظام داشت همه تشبیب آن هم با ردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت  
ترکان شاه زمره از مردم فتنه جوئی فاطم بنشان شیر حاجی کردند که شدت مودت ممد علیا بمیرزا اعلا  
و قرقره بود میرزا ابراهیم چون شروع آفتاب عالم تاب بر جهان بنیان روشن است و وزیر احسان  
درد و فتنه ای امراء ترخان نسبت بان ستر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری باید اندیشید  
که سر رشته اختیار را قبضه اقتدار بیرون رود بنا بران امیر شیر حاجی از روی بازی زمانه متوجه شد  
با اتفاق بهلوان حسین هم از نقلی امراء ترخان را بخش نهادند ساخت روزی بهانه باقی نیازا  
بگویند که باغ زلفان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروز شاه و نور فریاد است دانست که حال  
چیت بهانه از اینج برون از اخته متوجه بون گشت نزدیک بر او بخش سلطان حسین حاکم آولایت  
و همان ساعت که کران امیر شیر حاجی و بهلوان حسین ختیج بیدریغ در ترخانین بستند امیر او پس  
کار دلی در دست داشت و گوشت در زیر میکره بطاعت لیل خود را بشیر حاجی رسانید نمی  
بر شکمش زد و شیر حاجی بروی زلفان دو جامه تمشک لادین را با بکبرش بوسعت ترخان و سر  
ترخان با ن ساعت بگشتند و بهلوان حسین دیوانه محذرت ترخان را که پناه بوی بردند و قتل رسانید  
و با نزد نظر فاطم که سیر در حال او بود حرکت کرده در آنجا و امیر میرزا محمود فیروز شاه و جاد خورده  
تبل از سلام و کلام آن دو سیر و ختیج انتقام اندنجام کشیدند و بهلوان حسین طلب گشته  
امیر احمد فیروز شاه که بکارم اطلاق اشعار و نسبت نزدیکت چشید و امیر محمد علی شاه الدین  
ترخان و مولانا احمد بیگلر از آن فتنه جوئی که کشیدند بگشتند و بگشتند خود را امیر ابراهیم  
رسانیدند و آنچه دیده بودند معروفی کرد و ایندند و امیر شیر حاجی چون بر گشت چنان امری حطلسی کرد و

وسلطان سعید جان برینوال دیده در فاهیت خلایق مطمح نظر عدالت اثر کرده و بیشتر لشکرا  
بجانب ما و راه التهر فرستاد و دست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بر روی دوز کار  
فقر و ضعف برکشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا اسخبر بقلیت سپاه سلطان داد که  
اطلاع یافتند رسل و رسائل یکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یکجائی انداختند و بعضی مخالفان  
و محاربت سلطان سعید در نوای خرس بهم پوسته رایت اہمت برافراختند سلطان سعید چون این خبر  
شنید با آنکه در آن زمان زیادہ از دوزخ ارکس در غلامت او بودند مصنوعی کلمہ کم من فہ قلیدہ غلبت  
فہ کثیرہ را منظور داشته بہتہ دفع شتر معاندان بہضت فرمود و در انشاء راه محض مہذبست  
حضرت الامیر سعید میرزا ارغون و امیر سلطان محمد قمرش با سپاہی جویمای پرخاش از جانب  
سمرقند بموکب سلطان سعید و متحد بنستند و در او اسطجاوی الاولی در میان مرو و سمرقند طلیمہ سپاہ  
میرزا علاء الدوله و سپہر و غیر از اسخبر ظالم شدہ از جانبین بتبعیہ صفوت پروا نختند و در بیان ملک  
و دولت در میدان جنگ و معانیت صوف جلالت و بہادری ظاہر ساختند و در آن روز بر انوار  
و جوانفاز سلطان سعید شکار از دستبر و مبارزان میبندد امیر و مخالفان محبوب کشته  
روی بوادی ہند از ہند و جہانگیر بعضی از کجیگان تلمذ ہدای التهر عنان کردان مانکہ شہزادہ خیر انہم  
سلطان ہزارین و ولید شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از آنکہ بر انعام و جو انفا رید و لا و ران نمودیم  
ستیز فرمود و حاتم خون لہتنام از نیام انتظام بر کشید و شبدر کردون منشتاب و انہمیز ہدائی  
تیز ساختہ اما روز شہزادہ خیر ظہور حسا بنید تیغ از شہزادہ خواب سرت کشتہ افاز کردی زود  
کرد و نیزہ نظم چو با ہفتاد ان بنی رسم ولہ رسم تطاول کجای آورد نظم بخون پر نیکی  
روان شد تیر و دلوزہ ولی محبت و جانی میستند مزونہ سباز کشتہ شمشیر کشتہ بخون اشامی  
از خود سیر کشتہ و ہنوز ساعتی گذشتہ بود کہ خورشید فتح و ظفر لہا سچہ لوامی کشور کشای سلطان  
سعید معانرہ نمودیم میرزا علاء الدوله با تفاق پسر عنان بوادی شہزادہ کو دانید و میرزا اسخبر گرفتار کشتہ  
از دست نخونہ قرشریت شہادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتہای الہی ہر اسم  
محمد پادشاهی تعظیم رسانیدہ فتحی ہما با طواف ممالک خراسان و ماوراء التهر و ترکستان  
فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سعید اصل را یکجا میشی میرزا علاء الدوله کہ بطرف مرییان سہوار کجیہ

واقع شد که میرزا جهانتاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و بی آنکه خبری کند  
روی بصوب تبریز آورد و بر چنگل عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانتاه از شیریکمی ابا و عثمان خرمیت با زیباگان  
انعطاف داد و در اوایل صفر سنه ثلث و ستین و ثمانه از جانب جنوب همراهه پایان قریه مرغاب  
وزیارتگاه روان شده، در جمعه ششم ماه مذکور رسید اصیل الدین ارغونی و پهلوان حسین دیوانه از روی سلطان  
سجید بر ارادت لطنه همراهه رسیده شهر قلعه را متصرف گردیدند و علایا و عجزه را در پناه امن و امان حاجی دادند  
اعتماد عدل و انصاف مرتفع گردانیدند و در این اثنا در راه نیز بعضی عسکرها را دستگیر کردند  
چون اقامت غایتی را بی از مطلع سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
روشن ساخت و نیز از جهانتاه را این غرض است که در وقت هجرت به سوی ولایت عراق و اذربایجان  
بر او این حرکت بجا آورند. از آن جهت که در او معنیان خود و نظر و رود حرکت  
آمده و در غایت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
برایم است تقابل با سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
از روح سعادت سلطان سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
در عیت پروردی نهاده سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
فایت حرص و ذغال خویش است از روی و کمال اهتمام تقویت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
برود و بعد از او ای ناز و سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت سعادت  
و خطبه از زمین القاب آن خسرو عالیجناب بنازکی بلند اوزده شد و حکم از سرف نام آن فرمانده  
کامیاب بر زیب و زینت آمد. تا با این نام او را سکه برون نقش کرد. مهر از مهرش  
دامن سکه بر زمینند منبری که خطبه القاب او زینت گرفت. مشتری که مهرش را مشرق  
نمبر میکند و چون در آنسال بواسطه عبور شکر قیامت از ترکمان و بعضی دیگر از حوادث دوران  
نقصان فراوان بجلاّت و جوبات و ولایات خراسان راه یافته بود و در رستگان ستمنظره  
در بده همراهه و توابع و مضامینات محلی در رعایت صعوبت روی داده بود و چنانچه خلق بسیار از فتنان  
مان جان دادند و بسیاری از صفار و کبار سبب انهدام طعام روی بجهان جاودان نهادند

روی بعالم جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان و فدا در غش مغفرت بشمار را به راه آورده در سوال مذکور  
در بیت المغفزة که هر شاه و امانجاک سپردند و امر سلطان سعید بموجب فرمان لوازم خیمات  
کلام و اطعام طعام بجای آوردند درین سال سلطان سعید را از رقیه بنت میرزا علاءالدوله پسر بی در وجود آمد  
و به میرزا شامخ موسوم شد و همدین سال بموجب فرموده سلطان ستوده خصال امیر علی فارسی  
متوجه قلعه عمار گشت و بعد از وصول بجوامی انحصار راسته او محصورید و آنکه از قبل امیر بابا حسن مستعده مضطرب بود  
بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی حسب حکم بروج و باروی قلعه را بتین قهر ویران ساخت و در او امر  
همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا ابا برکه بعد از فرار از سپاه میرزا امان شاه به ولایت سیستان  
افتاد و بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا رودی نمود شربت شهادت چشید و همدان  
مردکیشی خرد پیر قوام که در سلک اعظم هندو مستطعم بود شهید گردید و در کشته شدت مملکت جرجان  
سلطان امیر خلیل هندو در وادی عصیان فروع تفصیل اینجکایت از مطلع صفحات  
آئنده مانند خورشید تابد فطالع خواهد گشت که در او اهل سنده اربع و ستین هزار نامه نوجی از سپاه  
پادشاه مطلق بر او ابو الغازی سلطان نحین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود  
تا حدود سبزوار تا تحت گردند و آنکه دست خط و اقدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند  
و سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه جهادم مجاوی الاصل متوجه جرجان میشد و ابو الغازی  
سلطان نحین میرزا مصلحت در مقابل و معاند نزدیک داشت ترا با در ابار گذاشت و همان غنیمت بصرب  
از اوان برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خط جرجان بعیش و کامرانی کند و انبیه ایالت از ولایت را  
بلا در شرف نشین سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی تو به راه آورده و در غنیمت مویک به ایون  
اسرار طین شد و در کوه ای جلاوت شعار بود و از اول اهل جهان بانی میرزا با بطن غایت در ولایت  
سیستان حکومت می نمود و بنا بر حدیث که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرد و با سپاه  
نیز در علم غنیمت بصرب همراه برافراخت و در واز و بهم به معان بطن شهر رسیده با هم کمانه برداشت  
امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر بی نظیر در روم با تعلق سادیت  
و قنات و اکابر بروج و بده جلاوة دامنه ملاک و انبیه در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلالت بجلاوة  
بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از بیابان تاراج بجای و بیکار اشتغال می نمود و از درون و بیرون میروند

مامور گردانیده و بنفس نفیس روی بیسلاق بادغبس نهاد و در آن مقام امر را ایلیغارا از عقب کزنجیکان مراجعت  
نموده بعضی رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از فرزندان بطرف بسطام غزمت فرموده اند آنگاه  
مویک همایون در زمان غنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برود و عیب گاه  
دارالسلطه بمراهه راطح انداخته در تمام آن بنا را راحت فزایش را اهتمام بجای آورد و در آنست که میرزا  
سایت شام این خبر شام جان مستعان اخبار سالقه میرسد که بجز کچه تدبیر بر چهار تیره تو  
که بمزیدت و هانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد و مستیلا یافت مدت دو سال  
بر اسطه حدودش انواع قنات بر تو اندیش هیچ یک از طوک و حکام بر تخیر انقلعه یافت  
تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خلیفه از مر و ارثان ملک خراسان فارغ ساخت کمذمت  
بر تخیر اخبار عدیم الظیر از اخت و ما میر سعید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین  
مجدد حسب احکام بنواحی تهر و تورفته و داخل و مخرج انحصار حصین را بنظر احتیاط و دیار و فوجی از امر  
و سپاه را با هفتن مقابل کرب و کاهیره آنچه منکوب باز داشتند چون دانستند کبکی پستیاز  
مقابل هانت مفتوح الالباب آن مراد تیسر بپریت و بر استعمال تیغ و تیر فائده بران ترتیب  
نیشود علم مراجعت بر افراشتند و انجامت که مجامعه مامور بودند و پیوه امید بر موصد انتظار نهاده  
که قوت دولت روز افزون شعبده انگیز و که دست ز طعن کینه کز ار خاک او بار بر سرق  
بیر که غدار بزه و همدران ایام معتقدنای کلام معجز نظام و قدس فی قلوبهم از تعب اهل قلعه  
اندیشاک شده اختلافی در میان ایشان پیدا شد و بر که نسبت متابعان بکمان کشته طائفه را  
بقبل رسانید و بقعه السیف متوجه شدند و صبحی با تیغهای اخته بوسران که نبرد دولت  
تا نصد و در ساعت سرش از تن جدا کرده بمراهه فرستادند و این فتح در او اهل ماه مبارک رمضان  
سنت ستین و نمانه دست داد و در او اسطه بعین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد تبیین  
اینمقال که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم چون از معرکه سلطان سعید کزنجیه بگذرد و دامغان رسیدند  
چو در لیسر از کبکیر جدا شده میرزا ابراهیم از ولایت سباهی بهر سانیده عنان غزمت بمشهد مقدسه  
منعطف گردانید اما در آن آنسار مریض کشته مهر خنده اطباء در مدوا وسیع نمودند فائده نداد و انشا اله در جلاوت نهاد

و در شب جمعه بیست و یکم ماه صفر غرضش اورا به راه آورد و در راه مهندس علیا کو بهر شاهان کجک سپردند  
و بیه آن بادشاه مرحوم رقیه سلطان یکم که حرم محترم سلطان سعید بود و او از مخواه اطعام مساکین  
و فقرایام نمود و معارف اکمال از جانب ما و راه التهر خیر رسید که میرزا محمد جوکی معیانت امیر نور سعید که از جمله  
ترتیب یافتگان سلطان سعید بود و رایت مخالفت افزایند و آتش غارت و تاراج در اطراف  
انولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در پستم مجادی الاول بجانب ما و راه التهر  
روانند و میرزا محمد جوکی مجرور شنیدن تبهجولوی کشور کاشی سلوک طریق فرار اختیار کرد و بجهار  
شاهر خیه کتختن نمود و سلطان سعید از حیون گذشتند به دار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز  
بعیش و حرمی گذرانیده عنان غریت بصوب شاهر خیه یافت و بعد از وصول بنوامی انکسار استوار  
ملازمان مکتضرت شکار با بز و فتن تشن پکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت و میدان فتن تمام  
پدید آمدن شفق بتیر انداختن و کلمه دشمن ساقن مشغول بودند و چون نزدیک بان رسید که صورت  
فتح و ظفر بر طبق مراد جلوه کرد شود از اطراف خراسان ایلچی آمد و بعضی رسانید که بادشاه مظفر لوا  
سلطان حسین میرزا حفظ بر جایز انسخ نموده و بعزم شیر خراسان تاهج نموده سلطان سعید  
از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سعید امینیل از غولت و امیر سعید مراد را چه تبه خطه بود  
کفکرت روان فرموده و امر ابیرت برق و با و از آب کموی که گشته بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند  
و در انولایات از کتختن غریت سلطان حسین میرزا خبر یافته عنان غریت بجانب دار السلطنه راه  
تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده و اسباب قلع و دای با کجلی و بی مرتب ساختند و سلطان حسین میرزا  
متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتقا عیافت و چون سلطان سعید  
خبر محاصره به راه شنید با میرزا محمد جوکی صلح کرده در هم بسته و از حیون گذشتند و دو سینه و فاندیلپ عنان  
کیران باز کشید و سلطان حسین میرزا خبر توجرا بجانب شنوده از ظاهر راه بر خاست و با منزل سترکی  
باستقبال آن بادشاه ستوده و حاصل نفع از ان مقام راه حرم غریت استر اباد نمود و سلطان سعید  
از عقب کجرجان شتافت سلطان حسین میرزا تا خراسان خانه پیش آمد و از آن منزل رفتی که مانند  
دل اهل عصیان تارکیت بود و باران فرادان میبارید عنان کیران بصوب ارداق گردانید و سلطان سعید  
کلفشان استر اباد را بهین مقدم شریف خیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط

مانند اقطار امطار و ادویه مردم برهیز کار مابط و مساعد بود و چون امیر خلیل کجوی در سرزاشت در آن اوقات  
مولانا سنشاه قطعه کفچه بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیر بسته بمسک او انداخت و مطالعه ابیات امیر خلیل  
و حاضر از ابغایت منفعل ساخت <sup>یاران پیام ما برسانید با طلیل</sup> که کوه کوه ترا سرسرا بافتن بود  
در روز روزه در سر و خنده عیدی با که وقت قیوم بافتن <sup>القامت صباح</sup> روز جمع  
از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موافق روی جلالت پتسخیر شهر آورده مردم او کمال سعی و کوشش  
بمقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و برخه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بان رسید که بر شهر  
استیلا یابند و هر دیان بعد از اداء نماز جمعه بیست اجتماع از دروازه های شهر بیرون ریختند و متوجه  
سینا نیان شده خون بسیاری از مخالفان بر خاک هلاک ریختند و او از دروازه در آمدند که سلطان سعید  
رسید بان افتد ام ثبات و قوار لشکر سینان متزلزل شده امیر خلیل از مقام گرفتن  
هر اة در گذشت و عنان بصوب فولاد آورده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت  
مراجعت از استرآباد خجرات امیر خلیل را شنود برعت هر چه نامرطی مسافت نمود و امان پس از گزین  
سینان در او از راه میلان بمستقر و بدال رسید و در باره جمعی که در وقوع این امر اشراط  
مزدانگی بجای آورده بودند امانات الطاف بمقدیم رسانید انگاه نوجی از سپاه نصره و نجسگاه استیلا  
نهال قبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که تا او را اسیر و ذلیل نمود و اندک با زنگ زد و امیر خلیل از توجیه  
لشکر ظفر از خبر یافته مضطرب گشت و انار عجز و انکسار از صفی گشت ابوالشیرین کج شده روی نیناز برگاه  
عالیه آورده و در نواحی استفرار با میر کردید او که متوجه وقوع شتر او بود در چهار خور و او را بنایستی  
مجستی که با میر خلیل داشت در طسوتی رفتی و در اسلوک بنود و او را به راه یارک و بختان بناده برده  
سلطان سعید رسم بفرمود خجرات را بمشک کشید و امیر خلیل روی بخانه بر خاک استیلا قبالیان  
ساده در سلک سار از امر اضطرار کردید انگاه بموجب فرمان ایالت بسینکن بر شاه کجی که از جمله ملک  
زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و انجانب ملک مورثی خود شناسنامه امور دولت و اقبالش سمت  
انظام پذیرفت <sup>سید</sup> و در از وقایع بن و جهاد و نقل سینان امیر خلیل در بده استرآباد  
در او اهل سنه و ستمین و فغانه میرزا علاءالدوله که بعد از قتل سردار از موله سلطان سعید در اطراف  
کوه و بیابان بی سر سامان میگشت بکن در ریای قلم و رفاه ملک سپهری استماری در گذشت



ازان منصب معزول گشت کونینکه خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر پوشانیدن خواجه معزالدین  
و غزل خواجه مظفر شنیده و از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت و مولانا حسنا شاه شاعر  
درین باب این بیت گفت میت چون منطف بر اراکفتند و معز الدین بسوختند خواجه  
شمس الدین محمد در میان غش میکند گفتا در میان نهضت سلطان میباید نوبت بیک  
بویست که کشان و ذکر بعضی از مراد شد زان و در قایع دوران چون میرزا سلطان ابو سعید  
از یومش از دران بازگشته روزی چند در بده فاشره هراة بگذرانید متعاقب سلطان ابو سعید  
از جانب ماوراءالنهر آمده عرض کرد که میرزا محمد جوکی بستور پیشتر در میدان مخالفت جوان میباید  
بنابران رایجی جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده را ملاحظه کرد انبیه و در جهت هفت  
مجادوی الاول از وراثت سلطنت هراة بیضوب و پوراءالنهر نهضت فرمود و چون قتل اسلام بن خازن فرزند  
مؤکب عالی اراکس یافت روزی چند توقف او تا به ریلیت مظفر سلیم بدو تمهید از حیون  
عبور کرده سایه عالی وصول بر سمرقند انداخت و از آنجا بشاه سمرقند رفت و باره انقلعه در نظر  
انور است حکم فرمود بنابران جمعی از اهل دولت که در آنجا ساکن معادل کاتب امور ساختند بر قند معاودت  
فرمود و در کن اوقات که آن پادشاه خجسته معاضد بود و اهل شهر تشریف داشتند بدان خرابی  
خصوصاً وراثت سلطنت هراة و بلوکات غلت طاعون غشای گشت و بهی و باطلت انم را در انظار  
اذا خسته غلقی کثیر مطوره خاکید را منکن و ناقتند و اول سن سنج و شین و ناغات سلطان سعید  
نوبت دیگر از سمرقند مظفر صاحب شاه خجسته خرامید و عا که حضرت شاعر اهل کلمه و کار به که در قریب  
یکسال نسج میشد و بعد از آن کار ایامی جهاد با مظفر ادا گامیده ذخیره ایشان با تمام سعید میرزا محمد جوکی  
و بعد از آن نزه خواجه ناصر الدین عبد الله و سعاد که قلم میدان مصلحت خواهه جراحم او را از سلطان سعید  
انما در خواست نماید و خواجه طمس شاهزاده با میباید و در داشته بود وی سلطان سعید تشریف برد و جهت  
موتطان انقلعه امان طلبید سلطان ابو سعید شاعت با نجاب با لیس قهرل های دله و خواجه شاه خجسته  
رفت و در روز نهم محرم سنه ثمان و سلین و ناگاه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید  
و انحضرت در باره شاهزاده اظهار لطیف و محبت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا توجیه  
سریر دولت و اقبال شنیده در بیت و در ویم ربیع الثانی در عین کامرانی در این محضید نزول اقبال فرمود

اوقات مصروف داشت و در انظار امیر خلیل مند و که بحزای اعمال سیه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود  
و عدش را یکسان انگاشت بیان این سخن نداشت که اگر چه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده  
والتجادرگاه علمپناه آورده مازمت مینمود اما پوسته در خیال استقلال میکز را نید و استیصال نهال اقبال  
سلطان سعادت کمال با خود خنجر میکزد و انید چند نوبت اینصورت از حرکات و سکناتش با بلع ذمی  
ظهور نمود و سلطان سعید بلا حظه آنکه شاید از باو دیده نفاق بجاده مستقیمه وفاق آید و در ترمتش افزود  
و اینمعنی موجب منکرات امیر خلیل گشته و دانشب که اکثر شجیان موکب همایون از عقب  
سلطان نجین میرزا شتافتند فقد کرد که مکنون ضمیر خود را بطور رسا نید با بران نزد سلطان سعید  
رفته بماند نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی بهنضت فرمائید انحضرة بنور فرست  
بر اندیشه انقدر اطلاع یافت و فرمود که خلیل چیک دستور نمی آید که سلاطین در شب مخالفانرا  
نقاب نمانند انحضرة بنا برین سبب سلطان کامیاب در استر ایاد امر انعطام را  
بقبل امیر خلیل مهور کرد انید و ایشان او را بهانه کشاکش تا بکلیتانه همایون برده بها کجا بقتل آورد و در سراسر  
نیز همانروز از عقب برودان کردند انگاه سلطان سعید نوبت دیگر ابالعت ولایت حیرجان را بر میرزا  
سلطان محمود تفویض نمود و ابایت نرفت آیت بهوب خراسان مراجعت فرمود و در دست  
دویم ربیع الآخر سنه ۱۰۰۰ و ستین زباغ سفید را بمن معتمد همایون غیرت افزای سیه کج  
کرد انید و بهدران ایام سلطان آفتاب اقتشام بپیشش احوال فرق انام اتمام فرموده بوضوح  
پرست که خواجه معتمد الدین وزیر در غیبت موکب همایون بهانه زرت کرام برود و اضرار بسیار  
بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده و نامرّه غضب باوشا مانده اشتعال یافته مثل لزم التماس  
صادر شد که جناب وزلدناب را دوست و با بسته در دیک جویشان اندازند تا شعله بجانش  
انظما یا بد و فرمان بران در بابی مصهار اختیار الدین بوجیب فرمان عملی نوزد و باوشاه عدالت بنه  
برسی است سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارع انصارت داده حکم فرمود که من بعد  
بمجم فریاده زرت کرام برودار از متوطنان مراده و بلوکات نطلبند و ستانند و درین باب نشانی  
برنگ نقش کرده آنسک را در مسجد جامع هراته مضموب ساختند و بهدران اولان خواجه  
الدین طاوس سستانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطه تقرب بسیار

دولت و اقبال کلی نوشکفت و عفت مرداد پادشاه ستوده خصال ازوری کران به صفت زیب  
وزنیت پذیرفت و در او اهل شوال سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نمود و بر میرزا ابوسعید  
موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیداران مشرفه العین سلطنت در جلال یافته  
حکم هایون بستان چهارطاق نفاذ یافت تا بان تقریب در باره سائر شاهزادگان بنیت  
خاتن بیعت دیم رسانند و رعایا و مرادگان بر حسب فرمان واجب الادغان در باغ زراغان پیاپی  
چهارطاق کرده آن روضت بهشت امن را بقیهای منبع دایره های رسیع که مزین بود و پویای  
روم و ندر بخت چنین از انشراح از دیر طائفه مناسب حرفه خود تبعیه غریب ترتیب کرده نقد هنر  
خوشی بر طبق عرض نهادند و در انسال همدستان جهان در دیار الملک خراسان حاضر بودند  
بقوت ذهن و وقت طبع امور عجیبه ظاهر ساختند از انچه خواجهمی ازوه کراصفهانی در یک بشینه  
سی و یکجاست تحریف صنعت پیشه را که در کارخانه انریشس موجود در خیر ظهور پدید چنانچه سی و دو دوکان  
و کارخانه گشاده هر پیشه در پی مهبی که مخصوص ادب و مشغولی میکرد و بعضی از این صورت که در صنعت حرکت  
اجتجاج داشتند مثل خیاط و ذوات و نجار و حداد و بهمانی جنبش ایشانرا مرقوم تسلیم تصور کردیم  
که در امینه خیال صورتی از ان زیبا تر نمیند و سلطان سعید چون بقیه غریب را پیشاه و نور مستحسب  
گشته در باره آنکس نادیده دوران انواع بخشش و احسان بجای آورد و مجلس عیش عشرت ادا گشته  
شده شراب فرخ بخش از جوانی بیاض نشاط و کامرانی را آب و او و توانای روح انست  
مطربان نغمه ساز پیچیده ازوه ازوری دل غاص و عام بر کشاد و ساقیلن سخیمین ساق مجلس انس را  
از تاب و لذت چون اختاب رشک کلزار ارم کرد و امیدند و بسیار غزای مالکال سزای بک  
پشتت را بر دست ساخته لباس آیم جوانی پستانیدند و خوانسالاران عتبه علیه اطعمه که تا کون  
انهر چه در حوصله خیال کنج انستند و روز چند نوبت ترتیب می نمودند و از او اهل شوال تا روز جمعه  
بخشیم روی او ایام بخشش سورنامه ایافته پادشاه و که او پیر و برنا و عیش و نشاط بودند و روز  
طوی بزرگ بر وقوع انجا میدهند شاهزادگان عظام بان اسلام نمون گشته انکس و شاه  
حجابه بر تو اهتمم بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته تمام عالم بسلامت و طرب برداشته  
در سناوری و سبعین و نمانه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هرا

انگاه میرزا محمد جوکی را در قلعه اختیار الدین مجوس کرد و شاهزاده در آنجا روزگار میگذرانید تا وقتی که روی یک  
عقبی آورد و چون مدت یورش مگور زیاد بود یکسال بود در آن او ان که سلطان سعید در سرع سعادت  
معاودت فرموده بنفیس بایون متوجه معاملات دیوانیان گشت و صاحب اعظم خواجه  
قطب الدین طائوس و خواجه اسمعیل و خواجه عبد الله دفاتری که مکمل کرده بود عرض نمودند سلطان  
سعید مقامات ایشان را پسندید و در تمام غزل بر ورق خواجه طائوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته  
و چون نوبت پیش بخواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخن تقریر میفرمودند  
که او نیکو و انجانب عرضه داشت که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسانی پرسم فرماید چیزی  
کوتاه ام اما از اموال شاه سلطان صفی بدارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس گرفته بودیم  
و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که خدا گاهی غضب من گرفتار میکند و بسبب نیکو قدمی  
که از تو بردم در یافتن منوریم که فرزند بی بدست نام خواجه چمن این سخن شنید و فریاد زد و آتش را از گشت  
پیران کرده پیش بر روی گشت تخت نهاده باز گشت و بجای خود بایستاد ظاهر آنچه وزیر بیست  
او معزول شد بدست بود و سبب شرح و سبب تین بای بایون سلطان سعید جهان اقتصاد کرد که در  
بلاده تا فرزند و شایسته ای نماید و او اخیان بود جسد فرمودند بار بار او شکر آن دستا نیده را بایست  
نصرت نشان در او حسرت کباب مقصد نهفت کرد و شاهزاده احمد سلطان احمد در اسطوخودوس  
براهه حاکم گشته روی تمیث مقامات سلطنت آورده سلطان سعید چند روز در پنجه توقف نمود  
در او اول جمادی الاول فدا گشت ایزد تعالی بهمت تعلق رسید و در غایت اقبال کله را  
در آن خط اوقات گذرانید و در هر یکم چهار روز مانده است و در آن روز شنبه فاضل انوار کباب  
پت الشرف خویش نهفت فرمود و در پنجم شعبان که افتاب در مقدم در بر علی بود و در  
سید رسید و بجزیر ابوالسینا غزل در رعیت پروری برکشود و در نهم شعبان و نهم روزی چینه  
مزاج بایون از سر قتل عدلی بعلیم اعتدالی شنافت و چون بعینیت حکیم علی الاطلسی  
عظم شایسته یافت مال کسر و زنی را در تمام مملکت خراسان بر رعایا و مراد عالی بخشید  
و بدین واسطه دو اقبال دامانی طوائف انسانی کثیره اصلها ثابت و فرعها فی السماء  
نصابت یافته سراب و ترا کشید و همدین سال از زمین سیلاب عبادت در باب متعال در چمن

و در انصاف سهو مند فرمود و بسببک طریق رشد و رشاد ما مورد کوه انیده از وفات عاقبت  
و مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیر براق انسخا از اسمع رضا جایی نداد و مطلقا از طریق عناد و بجاده صلاح  
و سد او نهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهان شاه که والده میرزا پیر براق بود بشیر از رفته پسر عاصی را نصیحت  
کرد تا فارس را گذارنده روی چکومت بغداد آورد و میرزا جهان شاه از آن عمر فراغ حال حاصل نموده ایالت  
ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیر زاده محمد بی عثمانیت فرمود و میرزا پیر براق در مدار السلام طرح اساس  
جهان بینی انداخته بنگر زمانی عراق عرب را بمورد ساخت اما خیال فصال عروس ملک شیراز  
اصلا از دماغش بیرون نمیرفت و از غایت غنچه پوسته متعرض جوشی مملکت جهان شاهی میگردید  
و انواع ظلم و تعدی تعدیم میرسانید و هر چند میرزا جهان شاه متعاضل باد شاهانه شعار خود می ساخت  
بهوسیله رسل و رسائل بنصیحت فرزندانش را فرمودند بی پرداخت بجای غیر رسیدن آن شاهزاده خوشترن و در  
خوشش را از مقام خلافت و شرف نیکو را نیکو بزم میرزا جهان شاه بر استیصال انبال اقبال پیر قرار  
داد و در روز شنبه سابعین دهمانه بالشکر بیدار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا  
پیر براق بروج و باره شهر را مستحکم ساخت و در مقام تخصص و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهان شاه آغاز  
مخافه کرده بنا بر تئات دار السلام و شجاعت شجاع شاهزاده بهرام اهتمام مدت یکسال صورت  
فتح چهره کشود و در آن اوقات لشکران عراق و آذربایجان بمشقت فریاد این از صبح تا شام  
حرب میکردند و میرزا پیر براق و بعیند لویان بقدر امکان در مدافعت و مدافعت کوشیده غایت  
جلالت بجایی می آوردند عاقبت صورت عاقبت از بعیند لویان بدوئی بو مدافعت و قتل و غلامی عظیم  
روی نمود و بلائی چون تشییع یافت میجی که کوشش زهلی تره میخوردند و پست پوسیده را جو شانیده  
اوقات نیکو را نیند و طائفه که از روی تکلف دست بجای نبات در از نیکو در جهت تغذی و کشتن نیک  
و کربشرا انطه تمام بجایی می آوردند و لاجرم کار بغیر اویان بجایی می رسید به یکبار فریاد و دفغان باوج رحمان  
رسانیدند و کسان بیدارگاه میرزا جهان شاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهان شاه ایشانرا از سلطت  
خویش امین ساخته انالی دار السلام در دوازده باب کشتاند و کسبکنان و محصوران بفرج و سپهر در مو نور  
روی بارودی میرزا جهان شاه آوردند اما میرزا پیر براق پای درد امین مکن و وقار سجده در مذاق خود نشسته  
کمان نیبر که پر در باره او قصد می اندیشد و بعد از آن ایام میرزا جهان شاه پسر دیگر خود را با جمعی از امرای کشتن

اوقات همایون فال کبذ را نید و نوبت دیگر بر توالتفات بر تارک احوال خواجہ قطب الدین  
طاووس از اختہ امر اشرف دیوان اعلیٰ ہوی مغوی کردانید و در سنہ اثنی و سبعین خسر و سعادت  
قرین بقشلاق مر و شتافہ بساط شاہ و کامرانی و شادروان عظمت و شہریاری و جہانتی  
بسوط و مرتفع ساخت رہنوردیورت قشلاق بود کہ خبر فوت میرزا جہان شاہ تو اتر ہوستہ علم  
غزیت بصوب از با بجان برفت و در ہیکلہ کوکوز کو خواہر آمدہ کھار در بیان شہد از احوال  
میرزا جہان شاہ در احوال و در گذشتہ شدت پس و پستہ شد مالک ملک  
از مطالع آثار سلاطین و ولایات از با بجان و عشراق نیز این اخبار  
عوض آفاق را منور داد و کہ چون نامتای اقبال میرزا سلطان محمد بن بایسنغر از اوج کمال  
بخصیض و بال انتقال کرد و تند باد اہل ریحہ زندگانی آن مژدہ کلش م کامرانی را اور منزل جبار این  
از پایی در آورد و ماہچہ لوامی کشور کشای آن پادشاہ نافذ فرمان میرزا مظفر الدین جہان شاہ  
بیرج شرف رسید و تمامی ممالک از با بجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و  
زخستان آن پادشاہ نامند فرمازا مسطر کردید و جمیع سرداران اطراحت و کردگشان  
اکنک اطاعت حکم و نشان او نمودند و شہر اطراف سرطان برداری و لازم خدمتکاری بجا آورد  
بالتفات و عنایتش منعمت و مباحی بودند مگر امیر حسن پیک بن امیر علی بن قرا عثمان کہ بعضی از  
قلاع دیار بکر مضبوط ساختہ نسبت بمیرزا جہان شاہ طریق اطاعت میلک نینداشت و ہوازہ  
بعدم عنایت نقش استتقلال و صورت استبداد بر لوح مخیر و صحن خیال مینکاشت و این  
بر خاطر میرزا جہان شاہ کہ ان نامدہ پوستہ در فکر تو لک انہم میبود و بواسطہ کمال جہانت و منات  
قلاع امیر حسن پیک پکران مراد بر وجہ تدا چہرہ نیکشود و در خلال این احوال از پس پردہ وقت در پستہ  
دیگر سبہ گشت و دست تقدیر از وی بساط قراعت و امنیت اندامکلت جہان شاہی بود نوشت  
تفصیل این احوال را طوطی کلک شیرین مقال بر نینوال قسم میزند کہ میرزا جہان شاہ و اولاد و میرزا  
جہان شاہ بو بنیابت پرورد ولایت فارس در غایت اقتدار حکومت میزورند و قریح کہ ہم سلطان  
سعید و جہان شاہ در خراسان بصلح انجامید از راه طیس ویزد بکشت از بلذگشت و بجایلات باطل و صورت  
بجامل از مقام اخصاص و متابعت پرورد گشت و میرزا جہان شاہ جید نوبت رسل و رسالی نزد پسر پاد

که این اثواب از کجا بدست تو افتاد گفت شخصی را که متعجب باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم  
و این جا بهای اوست امیر حسن پیک فی الحال قصه‌ی بد آنجا فرستاد تا سر قتل را از بدن جدا ساخته  
نیز آورد و در موضع پوست که آن شخص میزد اجهان‌شاه بود لاجرم امیر حسن پیک با ازم شکر و ثنای الهی  
پرداخت و محو بر این گزشت و میرزا یوسف رامیل‌تشین ناپیا ساخت بیت چو دولت از آن  
خاندان در گذشت یکی گشته شد دیگر یکی گزشتند که در بیان و صواب خبر واقع میزد  
بمذات امیر حسن سلطان ابو سعید که در گذشت و در توجیه آن بادشاه مدعیان آن بودند  
سراق و آنرا بکوت چون انقاب اقبال ابوالقاسم حسن پیک از مطیع فتح و ظفر طالع گشت  
و هم میرزا جهان‌شاه برنجی که مسطور شد از نیم گزشتند او لشکر کین محسراتق و او از بجان روی  
بر کلاه امیرزاده حسین علی که اسکن او لاد جهان‌شاهی بود آوردند و بواسطه خرافات و وفای کیش او صد  
هشتاد هزار سوار را مواجب و ولود و ظاهر امر که در هیچ شاه نیز بود و با این معنی می‌گزشت و بدین هیچ مورخ  
ماند انبیا گزشت و میرزا حسین علی با انساب ما ستماس معابد و مفاصل و نیز اخته شرح احوال را  
بر کاه سلطان سعید بنام سر موود التماس نمود که رلیات نصرت آیات بصوب عراق از جانب  
حضرت نمایند تا اگر فرستکاری بر میان جان بخت مقایده ملک و محتاج قلاع و بلاد بخدا هم است  
خلافت ایشان تسلیم نماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجوبت حال سلطان است و  
حضرت آفت و حکم باین اجتماع لشکرهای محاکم و بصدور یافت و چون آن پادشاه و علی‌جا  
بهیست کلیات صد دین دولت را پیشور شد خواه ناصر الدین عمید الله فیصل سعید  
جهت طایفه استیلا بخواند میرک جمال الدین عبدالرحیم صدر ابرم قیز فرستاد و خواه بر حضرت  
سلطان را مبدع و لاداشته بود و خدایه و سلطان ابو سعید در باب پیشورش عراق از جانب باین  
شرط مشوره مقبولیم رسانید و بعد از آن وقت بوشینت بسیار خاطر با مضای آن پیشورش قرار یافته  
خواه سعید الله عزوجل را از آن بخواهد و میرزا سلطان ابو سعید نیز در شوق و شپایی در کمال  
کثرت و یراق در راه طر و حلقه و اولان شهبان ستمه اتنی و سببین بیفتد باین باین توفیق  
نهفت فرموده و پیشور در ولایات که میر سعید زیارت فرمادت اولیاد و مصلح بر وقت خیر الط  
او ایستاد و در وقت مقوم میر سعید نیزه فقر او استخوان و عیالات و صدقاته مظلوم میکردانید

پیر براق مامور گردانید و ایشان بیکنا گاه بارونهای بسته بر سر شاهزاده رسیده دست بران زن تیغ کشاوند  
و محمدی با عقد شمشیر بر دیوار زده و کیران مهم ادرافصل دادند و حرکت بومیرزا جهان شاه مبارک نیامده  
طباع غلامی از متاعش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر از مرپر جمع ساخت به کجی همت  
متوجه دفع امیر حسن پیک کشته رایت غزبت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن پیک از توجه دشمن  
آگاه شد و چون استطاعت مقادیر مقابل داشتند و عقیده که بجایست مستحکم بود شخص بنام میرزا جهان شاه  
بصحرای مویش و از روم شتافته نزدیک بنهر امیر حسن پیک خیمه اقامت نصب نمود  
و امیر حسن پیک از کمال کیا همت و کاروانی رسولان چرب زبان فرستاده سخنان نیازمند از بیجا موداد  
و میرزا جهان شاه بمعنی را بر ضعف اینکتاب عمل کرده تا بستن تیرا و در جهان موضع اوقات گذرانید  
و بعد از هجوم جنود شتاد و وقوع شمشیر مال شکر بیان از توقف در صحرا و بیابان ایام نوده رخصت انصراف  
طلبیدند و خسر و ترکمان لفظا لغز در شرف ایمازت اندازی داشته باخواس و معتربان روزی چند  
در آن مکان بعینش و عشرت مشغول با امیر حسن پیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه صف شکن  
آگاه شده با دو هزار سوار کلن خربار قصد میرزا جهان شاه و حرکت کرده صباحی نگاه بوالی اردو رسیده  
طائفه از مردم شهر یار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه افراز نظر  
کردند و میرزا محمدی و میرزا یوسف جنگ پیش آمده تا بیکدیگر نیندازند و بعد بازشته بر درازان واقع  
ماند واقف ساختند میرزا جهان شاه جبا پوشیده بگرفتند بستند و که این خبر شنود بی انگیزه نوبند دیگر  
مستحکم سازد سوار شدند عیان بصوب فرار گردانید و امیر حسن پیک همان لحظه ببارد و در بند محمدی و یوسف  
اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را بر انداخت و در وقتی که میرزا جهان شاه  
پر سخت مهربانی از شکر بیان امیر حسن پیک اسکنند ز نام بوی باز خورد و بطلع اسپ و جامه اورا کشته ببارد  
بزیشت و همچکس بر تقضیه مطلع شد امیر حسن پیک شخص حال خصم پر داخته در آن اثنا سر قورمشی را  
که با میرزا جهان شاه مشابهنی داشت نزد انحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن پیک آنسر را  
نزد محمدی و یوسف فرستاده پوشید که این سر کجیت جواب دادند که این سر قورمشی است که شبیه  
پیر پاد امیر حسن پیک بازا غار جبهوی کرده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامه های پادشاهانه  
در بردار دیکن که از میرزا جهان شاه خبری داشته باشد به امیر حسن پیک اسکندر را بکنور طلبیده پرسید



بسیار و نقد و جوهر و پیشمار بستان آسمان معتد را آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان  
شاهزاده معروض داشتند که مملکت آذربایجان و عراق و فارس و توابع باکنوز فراوان در تحت و  
تصرف بنده است و بنده با آنچه در تحت تصرف دارد ملک بین آن پادشاه ظفرترین مصرع  
مازان توایم و هر چه داریم امید آنکه نظر عنایت از حال این شکسته احوال در بیع نظر باینده وقت عالی نعمت  
بر دفع مخالفان که بیشتر عذر پرور را شهید کرده اند و سلطان حسین علی پاشا و امیران مشغول شفقت  
و اجنهان گردانیده رحمت فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان نشینت بعد از وصول آنچه مصلحت  
باشد تقبلاً دیدیم خواهد رسید و همدان ایام مومکب بیاورن از کابل پیش در حرکت آید بعد از قطع  
مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر حضرت ترکشت و از آنجا امیر فرید با طائفه از امرای برسم منقلای از  
پیش روان شدند و عنان ریز به تبریز در آیدند و مقصدن احوال قصر حیات امیرزاده حسین علی ویران کردیم  
و احکم تدا علی الجید نمودن شدن میرزا و محمد علی بیگ و وضع مرند رسیدند و اوید رشت  
مسافران سواد شمس در آن آوان که مملکت ری مضرب خیر سلطان حسین علی و امیرزاده حسین علی  
بن میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشتند و مخالفان با امیر حسن بیگ بر لوح جناب  
میگذاشت چون خبر قوب وصول دشمن بی کسینا میر شاه علی و امیران بر امیر شاه و جمعی دیگر از امرای  
در کوه بر ستم قزاق اول ارسال نمود و آنچه عفت سوانی حقوق جهانشاهی بداند آورده بقصور نموده بنا دست  
امیر حسن بیگ بر قند و خیز و فانی پهلوان حسین لشکر سلطان حسین به تبریز باره وی امیرزاده حسین  
علی رسید مردم بهی بهم بر آفت که فیض ایشان تیسر نیز رفت بعضی از لشکریان با در وی حسن بیگ  
چند و بسیاری از ایشان پناه بر کوه سلطان حسین بردند تا سپهرم و آنچه تشریح آذربایجان  
بیشتر از پیشتر و ضمیمه حضرت ممکن گشت و از روی سلطانیه ششماقت و مقارن وصول مؤلفین  
بن بلده عرضه داشت امیر مزید و سبب امر که به تبریز رفتند و در رسید مضمون آنکه امیر حسن بیگ  
کردن از تقبلاً اطاعت بچیده و بنام این زندگان نشانی نوشتند که امرای جناب با یکدیگر از تبریز برین  
روند که من آن پهلوان پسر خود و نقد و جوهر و امیران امیر حسن انب است که از آیات حضرت آیت  
علی اسیر حال بر تو القاب برین دیار اندازه ناصورت به بود در آنچه مقصود هرگز نشاید اما امیر حسن  
چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محلی نزول بیاورن گردانیده از رشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقرباب رفت

و در وقتی که مجید خورشید پر توالتفات بر درجه شرف انداخت و نقش بند نامیه ضایح را دوست  
را از شکفتن کلهها در یابین غیرت افزای نگارین ساخت ما همچو طوق طغیانکار در انگارگان  
نزول اجلال سرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانید و از آنجا بصوب کاپوش نهضت نمود  
در فلال این احوال پوسته از طرف بمالک عراق و فارس صنادید عالم و مشاهیر افاق روی  
امید برگاه خسرو باستحقاق آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل شرف ملازمت میسریند  
و نیاز و نیاز عرض میگردند و در کاپوش پادشاه با فرزندک و هوش زمره از امر او معتمدانرا  
بضبط ولایات نامزد فرمود بکجه همه را فرامین مطاعه از زنی داشتند روان فرمود از اینجده صاحب  
السیف و القلم خواججه شمس الدین محمد باصعبدان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی  
برلاس فارسی داه شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کردان  
طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید محمد الیالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد و همت ساخت  
و در کربن امیر حسین علی قوچین تعلق گرفت ویز و با امیر قزلباش شیخ صفت اختتام پذیرفت  
و هر کس از نام بردگان بهر ولایت که عنان غزیت انعطاف و ادعایت فائق بلاد و بهاد نقد انقصود  
در استثنای مرادش نهادند اکثر مالک عراق در قیام اقیته در طایمان استان سلطان کامکار  
قرار یافت و تا از انقباب مودت و انار سانه مرصحت انحضرت بر افتاد و مصلحتات و در آن وقت  
که امیر حسن بیک خاطر عاظم از قمر میرزا جهان شهنشاه فارغ گردانید تا زمانی که بیک سلطان در کاپوش  
قبه ضمیمه درگاه باوج مهر دلمه رسانید چند کت ایلیان امیر حسن بیک درگاه عالیجاه رسیده  
عرض انخاص و شرح اختصام کردند و بسبب انصاف و شرف اعطای حسن انید که اولاد امیر قزلباش  
بهرگز نسبت بدرومان عالیشان حضرت و معیت ان امیر قوی گردان عن تمیم انقلاب و منعم  
هو اداری ثابت قدم نخواهند بود بخلاف این سبب که الیمن و طسیرین موافقت مسلک  
میدارند و هرگز خیال فداوند بر عاظمی خاطر میگردند و سلطان در کاپوش حسن ایلیان از بلوی و الیاده بیست  
و عنایتت سرمود و بهر امیر حسن بیک و کله زندوزی و کلاه نوزوزی بود که در کله شرف مرصع از ساتن بود  
و فرمود که باری که امیر حسن بیک بسپاه خود از انطرف حرکت نماید که اگر منصور از جانب متوجه اند  
تا بیکبار مواد عناد و اهل مناد و انذاع باید و همچنین ایلیان امیر زاده حسین علی با تحف و تبرکات

اقبال در اطلال مانند کمال افتاب سریع الزوال است و افتاب جاہ و جلال مثال سایه خاتم مشرف  
بر انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغیر دولت سلطانی تعلق کیر و ثبات آن بر بسیاری سبب  
جز ارتمشیت نه پذیرد و هر گاه اراده مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود کیتی مستان متعلق کرد و جمعیت  
او با صابت تدبیر عقلا، کیاست آثار بوقوع نه چون دشمن را ذاملا داد الله بتغیر دولت نه فان تضار  
الحق لابد واقع فکیف بقا الملک من دون کلمه ولا یمنع التذیر و حکم قاطع نه نظیر این تقریر آنکه  
چون تقدر پادشاه متدبیر بایند ام بناه دولت و زنده گانی سلطان سعید متعلق بود با وجود و نور ابطال  
رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال او را در اذری با یکجان صورت نصرت روی نمود و نسیم فتح و ظفر از  
مهب و ما النصر الامن عند الله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن پیک و زید دست حیات  
سجانی ابواب سلطنت و جهان بینی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی بر کشود شرح حال بر سبیل  
اجال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضر بچام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکرشان دشت  
محشر ظاهر مینمود ناگاه جنود سردار پرورد در عرض عالم دست بتاراج دینها برد آورده و خسرو سیارگان سنجاب  
سحاب بر روش افکند ده ابریم هوای سرد سر از خزاگاه لاجوردی بیرون نیکر دینا بر این سلطان سعید  
امرا و نوینا ترا طلبیده در باب تعیین پورت قشلاق مشورت فرمود و برای همگان بر آن مشورت یافت  
که امیر حسن پیک را از قریب انخاج نمایند و در آن مستان بجای آن پادشاه عالیجان قشلاق فرمایند  
در ایات عالیات چون غنیمت بنصرت فرموده چون همفت فرسخی قریب محل نزول خسرو افکند  
و بسبب قلت ماکولات ارباب تهر صلح در آن دیدند که بطرف محمود آباد روند و شروانشاه که  
دم از هواداری میزد و باره دی اعلی ملحق شود و باین غنیمت که چکرده به صحرای رسیدند که علف آن زهر دار بود  
و هر چهار پا که خود از چنگ کک اجل جان نبرد و بعد از آنکه بیکار محمود آباد معسکر خسرو عالی نژاد کشت قحط و غلا  
بر تیره انجامید که کیم غله بره و بیار یکی رسید و امیر حسن پیک شولای را مضبوط ساخته میکنداشت که کسی از  
طرف خراسان و عسراق و فادس باره و ذوی همایون رود و اما خیز روز از جانب شیروان اطیر و او آن  
باردوی همایون میبرد و در آن اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند  
و تراکه الاغان منسرب و اسوده داشتند و سبب نواحی اردو را می یافتند و هر گاه می یافتند به عالم آخرت  
میفرستادند و چون روزی چند حال بر بنیوان کذبشت شروانشاه بواسطه تهدید و عید امیر حسن پیک

وسلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بدو علی تبریز را سال گذشته از سلطانیه بمیان شافت  
و در آن موضع امیرزاده حسین علی دوبرادرش امیرزاده یوسف کمال و جمعی کثیر از امرای تراکه با قرب پنجاه  
هزار نفر از لشکر بار دوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد امیرزاده شاه را بشرف تقبیل  
انامل قیاض سرافراز ساخته و از شش نمود و میو اعید و پذیرستطهر و امیدوار کرد و امید درین اثناء امیر  
حسن پیک برادرزاده خود یوسف پیک را بر ششم رسالت بیایه سرا علی فرستاد و سلطان سعید  
نبدی در غایت عظمت و بهابیت بر آراسته امراء عظام باین نام یوسف پیک و او پیش برزنده نمودند  
که پست و هفت جانگوز و تیا بشرف دستبوس استخوان یافت و یوسف پیک بوسید امیرالذوال  
عم خود معروض داشت که قرب صد سال است که کلبه شمشیر بجانان صاحب تیران امیر تیمور کوزگان  
طریق دولتخواهی مسکو گذارشته اند و کمال انجمن نیز همان طریقیه را رعایت نموده ولایات فارس و  
عسراق را از مخالفان انتراع کوم و بگماشتگان آن استان که اشته امید آنکه مراد درین سال  
چندان مهلت و بندی که در مسلمان چنانچه بر سر آمد و برف از راه برخواستند مراجعت بریار بکر میسر کرد  
و امیر حسن پیک محبوب یوسف پیک و غنای شش منی بر همان سخن آن از سال گذشته بود و در آن  
عرضه این جهت را مندرج کرده اند و بدست است که هر ایست که معشوق نکند برونه نگاهداری داشته  
تا نگردد ارونه القصد سلطان سعید چون به نام امیر حسن پیک شنید جواب داد که محکب همایون  
عازم آن دیار است بعد از وصول آنچه صلحت باشد بقیه بدیم ترا هم در میانید و بسیر غمخیز خود میرزا محمود و  
لاق را محبوب یوسف پیک نزد امیر حسن پیک فرستاد و چون میرزا محمود بار دوی امیر حسن پیک  
نزدیک رسید آنحضرت نیز بارگاه پاوشه را زیباراست و تختی زرین نقشب کرده میرزا یاکا کار محمد بن میرزا  
سلطان محمد بن بایسنقر را بر آنگاه نشاندند و بیعت هر چه تا متر بر جانب بسیار قرار گرفت امراء سرداران  
سپاه را فرمود تا کمال مسلح شده هر یک بجای خویش ایستادند و نگاه میرزا محمود را بار دوی او در رعایت  
اشت باین مجلس در آید چه نسبت ندانند و در بارش است امیر حسن پیک نخست میرزا یاکا محمود را در یافت  
بعد از آن بفرستد بوس امیر حسن پیک فائز شد و سخنیکه داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از  
دو سه روزین مراجعت منعطف گردانید که در میان این اقامت از بهر فقره و پریشانی سپاه  
بسیار بود و درین میان میرزا یوسف فرزند امیر حسن پیک در راه در راه قرار یافت

که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفای اضی نیاورند که ایشان عقرب  
بفتح و بهی سرار مینمایند بنا بر آن امیر حسن پیک همد علیا و سید ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث  
الدین محمد را مشمول رحمت ساخته نشان ایالت ساری را بوی ارزانی فرمود و ذکر واقعه نامه  
سلطان سعید را به سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و همد علیا بپای سریر اعلی معاوضت  
فرمودند و هنوز سخن تمام نگردد بود که طلحه سپاه ظفر پناه امیر حسن پیک سیاهی نمودند و بعضی از اهل  
خراسان مورچه مانند می خوردند که اشتهای با قوام چو فاسی و دشمنان را استقبال کردند بنا بر آن سلطان سعید  
در نیمروز شانزدهم حجب همنان محنت و تعب روی بصوب خراسان کرد و پسر امیر حسن پیک  
بکامیشی شافقه و انجلی را گرفتند و با روی پذیرند و سیاهانید و سلطان سعید را پیر و تنگ کرد  
و بعد از دو روز امیر حسن پیک بخت نشسته آن باد شاه عالیجاه را طلبید و چون نزد یک پادشاه رسید  
شرائط عظیم و احترام تقدیم بر سیاهانید و در موضعی که در حدود اشتهای نشسته آن شکایت امیر  
بر زبان رانده سلطان سعید بر این که نیت سب و قتل بود سرزنش و کینه ایلیت نمود و امیر حسن پیک  
نیواست که گنجان را بخشد و ایشانی یکسویی رساند که در بکری و در نیت که او را از اوراق و راه لطف خراسان  
باز گرداند تا بعد از قتل و قال فی اوله بنوعیه قاضی بشیر و آن را استقبالی بعضی از اهل ترکمان  
فاطر بر آن نیتند و اهل که انظر عدال و ایشانی از ایشانی قریب و در امیر حجب موکلان سلطان سعید را  
بر این میرزایا و کارنگه بر و در نیتند و ایشانی استقبالی بجای آورد و در آن دو پادشاه عالیجاه بکری را  
در غوش کشیدند میرزایا با و محمد خجگاه در آن ایشانی میرزایا سلطان سعید را با نیتند و ایشانی  
شربت شاد و دست خندانند و ایشانی در آن ایشانی علی بن ایشانی که در آن ایشانی زکیتی نیتند  
زنج نیتند و ایشانی بر نشانند و غیر ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند  
آن نشان در این نیتند و ایشانی با ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند  
و در نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند  
در آن زمان که میرزا سلطان ابو سعید در نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند  
رستخیز بود معین نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند  
و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند و ایشانی نیتند

یا غی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمود آباد بجانب اردو پل و حرکت آمد در اثناء راه  
بجلی پر عمل رسیدند و چهار بی بسیار در لای اهل فرورفته شاه و سپاه بطائف اچیل از آنجا بگذشتند  
و بموضع تانیان منزل گذرند و روز خورشید دو از دهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانه امیر سید مراد  
برسم فراولی بجانب اردوی حسن پیک روانند در اثناء راه چهار صد سوار ار استه دو جاب و خورند  
و معتمد نشان که حسن پیک ترکمان بود در آنده امیر سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید  
دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ با صلح  
کنند بجا میروند میباید که فردا امر بزرگ از آنجا بجانب بیابند که امیر حسن پیک نیز جهت قضیت مهم محال  
خواص و مقریان خود را خواهد فرستاد و سید مراد باز گشته روز دیگر امیر سید فرید با جمعی کثیر از امرار فرسج  
مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده چون امیر فرید مردم خود را از آن ترک  
زیاده دید عبور در موافق پریشان تاخت و اساس جمعیت انطالفه را پریشان ساخت هر چند  
امیر سید ارغون گفت که این تاخت کوک و در آن توقف باید نمود امیر فرید سخن او را قبول نفرمود  
و چند فرسج در قهای که کجیگان تاخت در آن اثناء امیر حسن پیک با دو هزار سوار ار استه از کینگاه  
بیرون آمد و بر سپاه خراسان حمله کردند و سلطان جنید بلاسی و دهلوان حسین دیوانه و حسین علی اربلات  
و شیخ محمد مستد او و پیر محمد قویچی را با قریب پانصد نفر از متبعینان بقتل آوردند و امیر سید فرید که فرار گشته  
بقعه السیف روی بار دوی سلطان سعید آوردند و امیر نژاده سلطان علی بن میرزا حسین علی  
بطائف بعد آن که کجیته آنجا گشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود و آنوقت چون این خبر تاخت  
اثر در اردوی کتبت قرین شیوع یافت سلطان سعید عاوده جوی گشته امیر عنایت الدین محمد بن  
امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر عنایت الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سعید توأم الدین را که  
ابا عن جد در سلک ولات مازندران انظام داشت جهت تهجد بیاطم و صفات و امیر حسن پیک  
فرستاد و از عقب جناب سیاه تاب والده نوزاد مصحوب امیر سعید ابوالیم بهان مهم ارسال  
امیر حسن پیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرافت عظیم و احترام بجای آورد و با خود قرارداد  
که آنچو در باب تشید اساس موافقت و مصالحت کویند بجز اجابت اقران دهد که ناه سید اردو پل  
که قبل ازین حسن پیک او را برسم رسالت بار دوی اعلی فرستاده بودند باز آمد و معروض داشت

شاهزاده چهارم مرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و آسامی ایشان نیت سلطان احمد میرزا  
سلطان محمود میرزا الغ میرزا عسکری میرزا و چون تفصیل وقایع این چهار پسر توده سیر و سایر اولاد  
سلطان سعید را تمام حروف را معلوم نبود خانه و دوزبان تخریبی از احوال ایشان اقتصار مینماید  
و هر یک را که سلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهند میرزا سلطان احمد است اولاد سلطان  
سعید بود در زمان حیات آنحضرت بکومت سمرقند قیام مینمود تولد او در سنه خمس و حنین و نمانایه  
بود و بصفه نضت و رافت اقصا داشت و در زمان حکومت رایت نیکنامی بومی افزاشت و چون خیر  
واقع سلطان سعید را شنید بغرم تسخیر هرات از آب آموید عبور نمود و اما در حدود اند خود کیفیت  
استیلاء سلطان حسین میرزا را استماع نموده بمقتضای کلمه العود احمد معاودت نمود و تا اتمام حیات  
سلطنت سمرقند و بکار اعلی بان با پادشاه سعادت انعام داشت و در غزه ذی قعد سترتبع و تعیین  
و نمانایه با جلی طبع در گذشت که موروث را بر او خود باز گذاشت میرزا سلطان محمود ارشد اولاد  
سلطان سعید بود بیکارم اخلاق و محاسن ادب و تشدید اساس عدل و انصاف و انهدام توأعد  
ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین مینمود و تیغ تیزش در وقت ستیزه قاطع نهال اقبال اعدا و این و  
ولت و سنان خون زیرش در میدان بیکار رافع لواهی اولیا ملک و ملت تیر را می عالم ارایش  
نور شید صفت از شرق صواب طلوع و فروغ مدبر صواب بنمایش چون ماه چهارده در شب و یکجور جواد  
لامع و طبع پاکش در آنکس محتاج معانی و ذهن در آنکس جامع و قاطع نکته دانی و کف پوشش کافل  
مصالح افاضل و غمام افغانش شامل شرافت افاضل ملک شد از عدالتش معموره ظلم شد  
از سیاستش مستور دست او بود ابر کوه باران جوهر تیغ او کوه انار ذات او بود زیب تخت  
و سریر نور ایش جوهر کشتو کیز و انشا هزاره صافی ضمیر در روز گرفتاری بدر در زمان حمایت و اور  
بجانب خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلث  
و سبعین بوار السلطنه هرات رسید و بر ائمه سباهی در رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه  
سیام در مسجد جامع آن بده فخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و سلطان سعید  
و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خوانند و بدان واسطه خبر واقعه جانسوز میرزا سلطان سعید  
بتحقیق بویست و طوائف انعام از خواص دعوات صدای نوح وزاری با وج فلک زنگاری رسانیدند

در گذشت بهت فرومانه کازاد آن رسته نه روی رمانی نه راه گزیده ساعت دلیران لشکر  
امیر حسن بیک هر یک سانی جانمان در دست و فزونی خون نشان در شیت بلش کرگاه  
تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنیاد جمعیت ترک و تازیک بر انداختند اما هنوز خیزد و خسرگاه و برادر  
و بادرگاه پادشاه بر جای بود که ابراهیم مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود  
و سواره بر در سر پاره ایستاده سپاه ترکمان را از او کتاب امیر شاهانیت منع نمود و خواهر ششرا بیان  
و مستی سلطان حرهارا به ستور معهود بجا فطنت و اهل حرم منصب که بعد از این و تقاضای مضبوط ساخته  
بعد از آن روی بزرگان سلسله مراتب آورد و نجیب نعلین بنج طائفه نامی سپاه بیان که شهبان امیر  
نرسان بیان افراط می نمودند مشغول که بعد از این که در این روز و جمعه را تیر زود قبضه را رسانید و حکم فرمود که تو را  
اثر بجان بریانی خزانان از هم بگریز و بیرون روند و امرای سپاه پادشاه شهید در ظل رایت میرزا محمد  
جمع آیند اکثر زمینان را در سپاه بنیادیت به جایست خویش را در دیوار آب درخت و طاعت  
بر روی روزگاران چاکران بیکت و از احزاب عظمی و معتبره عالی مقام امیر عزیز در غون و امیر محمود موسی که  
وامیر محمد جبار احیرک عبدالرحمن سلیم خرد و میرک علیا الکریم و امیر حسین بن ابوالکلب و در این طلب الدین  
طیب جندگاه سیاسل و افغان تقویت بودند عاقبت میرک عبدالرحمن را با سبط بعضی از سواران فتنه انگیز  
گفته بود که شکر سپاه بر بدایین نجات یافتند و بعضی از ایشان را خلافت میرزا جبار و کارخان اختیار  
طائفه روی بجز انسان که در روز و شب سپاه بیان بزرگ شیروان و کیلان حاکم و سلطان خورشید  
و از دروازه سلطان سعید خرد و جبار الدین عبدالجبار که در کرد و بود و ظاهر است امیر حسن بیک  
رشته منصب مقررات در میان یافتند و طالب شمس الدین میرک که در این زمان بود از این  
اجبار بزرگ پادشاه ظفر بن پادشاه شریف درایت و زودت بر غورشت و خواهر طلب الدین طایوس  
که در بعضی از مرد و عسراق ببطال بحال منفری می نمودند و عاجز نتوانستند حاصل کرده بصوب خراسان توجیه نمود  
و در این زمان که در شمال بر سبیم ایجاز و اجمال در وقت که منشی  
و در آن قضا منقور و در کانی سلطان سعید با بر ششم ختم می نمودند و در این زمان که امیر حسن بیک اختراود  
باین ترتیب سلطان محمود میرزا سلطان احمد میرزا شاهی میرزا علی بیک میرزا احمد شین میرزا  
ابا بکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان غیب میرزا سلطان و امیر میرزا سلطان عمر و ملان با زده



و ذکر سلطنت این شاهزادگان و سایر احوال ایشان در ضمن حکایات آئنده سمت تحریر خواهد یافت  
و اگر توفیق کرد و فروع اہتمام بر تبیین وقایع ایام اقبال ادبار ایشان خواهد یافت میرزا بالغ پیک در زمان حیات  
والد نامدار خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و تہاج و لواحقان منقحر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد  
یافتہ مرتقی مدیر در کمال عدالت و رعیت پروری در انولایت بیانات مشغولی مینمود و چون سنین تاریخ ہجری از ہفتاد  
در گذشت انخسرت و ضعف آن نیز متوجہ ریاض حبت گشت و پیرش میرزا عبد الرزاق بجای بدر گشت  
اما بسبب صغر سن و اختلاف رای ارکان دولت از عہدہ ضبط انولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مہتمم  
ولد امیر شجاع الدین ارغون از قندہار لشکر کابل کشید و شاہزادہ را اگر زانیدہ روزی بجز آن بدہ را بجا نگاه  
یکم آن خویش کردانید با لاخرہ ظہیر السلطنتہ و ولولین بابر میرزا اول میرزا عسکری شہزادہ بن میرزا سلطان ابو سعید  
ہمچنان تائید و اقبال بجانب کابل گشت و انخطر را بصلح از میرزا مہتمم گرفتہ و انولایتش را بطریق مالک  
سلطان محمود غزنوی یافت پت ملک محمود غزنوی بوی شدہ و پیش جو پیر بنوی بہ غایت کہ تاریخ  
ہجری بعزہ جمادی الاخر سنہ تسع و عشرين و ستھارستہ و انخسرت و معدلت این دوران مملکت برسد دولت  
و اقبال کلین دارد و از غایت خیر اندیشی نسبت بدر گاہ سلاطین پناہ شایہ لوازم اخلاص و دولتخواہی بجای  
می آورد و بجانب شرح این وقایع بعد از این در سلاک بیان منتظم خواهد گشتہ این قدر اندک تعالی شکر شہزادہ  
بوزرشجاعت و تہور اتقاد داشت و در زمان حیات و بعد از حیات پروردگار جان را بیت سلطنت  
می افراشت و بمن معدلت و حسن تدبیر انخسرت و شتری ضمیر حد و انولایت بر تہ محفظہ و مضبوط بود کہ ہر یک  
از خواہن منولستان را خیال سخیران بر خاطر خطور مینمود و میرزا عسکری شہزادہ در شعبان سنہ تسع و تسعون  
و ثمانیہ از بام کبوتر خانہ در افتادہ طائر روح شرفش از قفس قالب بردار نمودہ بخاطر تقدس روی نهاد و از آن حضرت  
سہ ہر ہر میرزا ظہیر الدین بابر کہ سابقا ذکر استعلای لوای دولتش در کابلستان گذشت و میرزا منول الدین جو پیر  
و میرزا سلطان ناصر کہ بوسہ تابع برادر کلانتر بود میرزا سلطان محمد میرزا شہزادہ ہر خ و خور و زور ویرا  
حضرت سلطانی بست طاندان امیر حسن پیک گرفتار شدہ مرتقی و در بعضی از قلاع آذربایجان مجوس بود  
عاقبت نجات یافتہ اما بد حالی و بریشان اوقات میکند را نیندند و در شہور سنہ تسع و تسعون و ثمانیہ میرزا  
شامخ عازم دارالسلطنہ ہر اہ کشتہ چون بولایت ساری رسید جو ادر حمت حضرت بازی منتقل کردہ  
و نفس اورا بہر اہ آوردہ باین سلاطین بدستہ محمد علیا کوہر شاہ آغاز دزد و بطریق سنت بجاک کشیدند

نفسه کبر و بر عالم ز این خویش که آمد عجب مشکلی صعب پیش نه و صیاح شنبه چهارم که تو ال قلعه  
اختیار الدین یاعی گشت مردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا طاهر کرده از خیزند  
در گذشت بنا بر این در وقت استوار سلطان محمود میرزا با اتفاق امیر یار علی منقول امیر قنبر علی و جمعی دیگر  
از سالکان طریق بدلی از راه خویش روی توجیه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بان بده فرودس  
مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر کبشاد و چند گاهی میان برادران  
طریق موافقت سلوک بوده اخرا لامیر میرزا سلطان محمود بهانه شکار از شهر بیرون رفت  
و با اتفاق جمعی از امرای خواص راه صهارشادمان پیش گرفت و در انولایت بر تخت سلطنت متمکن  
گشت و بانگ زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندرز و بقلان و ترم و حاسان را با توابع و لواحق  
در خیزند و آن مملکت را از غایت عدالت و رحمت پروری معمور و آبادان گردانید و چندین  
نوبت سپاه بجانب کنور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار و ازم غنم و اموال بجای آورد  
لاجرم لقب بغازی گشت و طعن برای فرامین خود را سلطان محمود غازی زشت و میرزا سلطان  
محمود را در ایام نرسر زوانی با حضرت کشتورک شاهی سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح  
اتفاق افتاد و چنانچه در آنجا در واقع حضرت تسلیم بقدر آن مملکت زبان خواجگشت و در چون در نو  
قعه سه تنه و تعیین و نمانه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت و گوکب اقبال میرزا  
سلطان محمود در برج کمال رسیده به مملکت شتافت و بعد از وصول خواجگی آن بده اکار بود اعیان  
شرائط استقبال بجای آورده مفاصیح شهر و قعه و خزان تسلیم خدام استان سلطنت ایشان کردند  
و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت صاحب تیرانی بر سنده کامرانی نشسته ابواب بصفت  
ورافت برکت و مروتان آن مکان فرودس نشاز اجل و احسان و لطف و امتنان نوید داد  
اما چون قوه دو ما درین قضیه بگذشت در شهر محترم سنده سمانه آن پادشاه عالیجاه نیز عازم ریاضت  
گشت و زرت سلطان محمود میرزا در اکثر اوقات برای صوابی و الدستود اوراق خواججهام الدین  
محمد بن خواججهلال الدین محمد بن خواججهامان الدین شیرازی مغرض بود با بر صدارت انحصار عالیجناب  
هدارسته بنابهی مولانا عصام الدین داود خوانی قیام نمید و از میرزا سلطان محمود چهار سپه با نرمانی ترتیب  
میرزا سلطان محمود میرزا اباسینغز میرزا سلطان علی میرزا سلطان ولیس که مشهور بود بجان میرزا

وفاقیه بقله تیره تو فرستاده و یک خبری از دنیا مذکر بعضی از اعانم ساوات و مشایخ و علمای که حاضر بودند  
اسلامان سعادت آنها در زمان فرزند نشان میرزا سلطان ابوسعید بسیاری ازین طائفه عالیشان  
در ولایت ماوراءالنهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات بر میرکاری می افراشتند  
چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویرت لاجرم بیان نمود از حال زمره از مناسبت اختصار خواهد شد من  
انتهی الایمانه و التوفیق ...  
سلطان سعید بواسطه منصب ممداریت قیام می نمود و با وجود دانش عالی که در این علم در رسد و افاده  
می برداخت و طالبان علم را از ساج طبع نهاد و خویش محظوظ میبرد و در می ساخت و در کتب سبع و ستین و وفایه  
که سلطان سعید است بر سنج می نهادند و کاشته علم فریخته و این طریقی بر لفظی است و مولانا فتح الله را  
بنیان و بنیاد ولایت هرات بود و با نداشت و مولانا که می بینی آن مظهر انصاف و دانه بزار السلطنه هرات شدت  
در سنجیم معج الاخر است که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
بود و نزد بعضی از علماء ائمه در مظهر علم فائق می نمود و من و کلت و در نهایت در این مظهر که نفس او وقت می کرد  
و کاهی نظم استعاره و استقوی می نمود و در دانش فریخته اتفاق افتاد و جناب افضل الایمانی  
مرتبه در نهایت به کتب در سک نظم استقامت و در نهایت آن است بر شیب من بودم از جهل  
و کرامی بر ادبی و در سک اهل فضل که انایه کوری ز انسان بر ادبی که در اطلال علم و فضل چون او تراود و ایام  
دیگری که مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
اشعار از ساج طبع نهادند و در مظهر علم فائق می نمود و من و کلت و در نهایت در این مظهر که نفس او وقت می کرد  
مبارک شد و کلمات بر ترتیب کثیر و دقیق اسباب کیمیا می گاشت و بنف که در این حج  
است و در این مظهر که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
و ستین بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
و عظیم الایمانی که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
در اتفاق افتاد و در مظهر که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
و همواره اعلام افاده و نفس علم می نمود و در مظهر که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت  
نفس محظوظ بود و در مظهر که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت مولانا که در بعضی بابت یافت

و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر همدان مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر  
اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در بخشان با فرسرها نفاذ قیام می نمود بعد از  
شهادت آنحضرت نخست نسبت میرزا سلطان خجین طریق مخالفت مسکو که است و بالآخره لوایی  
مخالفت برافراشت چنگاه لوازم کوز و ستیزه بتجدید رسانید و در او از حرب سینه اربع و نمانین و نمانین  
در حدود استرآباد گرفتار گشته دست سیاست با ما چایش در زور و تقصیل انجمنیت اگر معلوم کرد  
در ضمن و قلع ایام دولت سلطان خجین میرزا مرقوم قلم کلک با خجین انما خواجگشت میرزا سلطان مراد  
در زمان ایالت پرورد ولایت که میر و قند مارت دم بومند حکومت نهاد و از میر نظام الدین احمد برلاس  
که حسب اختیار آن مملکت بود خدمت شاهزاده که بسته از باب اخلاص و عبودیت برکشاد و در آن  
او ان که سلطان سعید بولایت آذربایجان در آمد حکم های یون شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد  
متوجه کرمان کرد و در شاهزاده بد آنجا بخت فرموده در اثناء راه خبر واقعه بدوشنیده عمان بطرف کرمان باز  
گردانید و در کرمان پسر مند یوسف توغان یانچی شده بعضی از احوال و احوال سلطان مراد را با بد عاریت  
و تاریخ برداد لاجرم شاهزاده به راه رفته روزی چند با دولت سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن  
سلطان عالی شان او را با دولت لاهور نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از آنجا بی شفقتی فهم کرده  
بارو یک روی بخراسان آورد سلطان خجین میرزا او را در ماه صفر سنه نمانین و نمانین بقلعه تیره تو فرستاده و یک  
نبری از او بیرون فرستاد و سلطان خجین در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود  
در بلده به راه قائم مقام گشته چون آن بلده بجزیرت خیر سلطان حسین میرزا آورده او را بمر قند فرستاد  
و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بردست یکی از ازماء سلطان احمد میرزا بقلعه رسید سلطان مراد  
بوجوب فرمان پدر در میان امراء ولایت اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید بانکه زمان  
شربت ناخوشگوار همک چشمید سلطان خجین در میان شهادت پرورد ولایت سمرقند بود  
چون چنگاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات او انا مخالف تفرس نموده  
با خراجش حکم فرمود و شاهزاده در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دستبر و سپاه عالیجاه سلطان خجین میرزا  
شکست یافت میرزا عسکر جانب نسا و ایبور رفت و در آن ولایت یکی از ازماء او را گرفته به راه فرستاد  
و سلطان خجین میرزا نخست شاهزاده را در قلعو اختیار الدین محبوس کرده در حرب سنه ثلث و نمانین

اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو یحییٰ انتظام داشت و بواسطه ثنائی چون پوسته نقش سلطنت بعلم  
خیال بصحیف ضمیر میکاشت و نزد خویشان و میردان این معنی را ظاهر سیاحت و ولایات خراسان از ایشان  
بخش میکرد و در آن اوقات که میان سلاطین میرزا و سلطان سعید مخالفت بود و انجا میدان پست  
بنظم آوردیم چشم داریم از انشمع سعادت بر توت که بمانند بد روی شنی از سر توت و این معنی بمع سلطان  
سعید رسید و زود تاطقی نهانی خواج را شهنشاه که در آن وقت بود و این معنی بمع سلطان سعید  
بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو یحییٰ عزیز فضل و کمال ممتاز و مستثنی میشوند و هر چه بود و عطا و ارشاد  
فروق عباد و منجلی میکرد و سلطان سعید نسبت با پنجاب شرائط تعطف و احترام عامی بود و در انتقال  
خواج بود در شهر سمرقند اتفاق افتاد و این معنی بمع سلطان سعید که در آن وقت بود و عطا و ارشاد  
نسبت از مردونی تو انیش جان ساخته اند و در آن آمینه فایز که از آن ساخته اند و از آن خواج  
بر سرسلک اولاد شیخ الاسلامی احمد بابی منظم بود و در سلطنت فقر و جزو سلوک منور و ولایت  
موسیقی و وقت تمام داشت و کاهن نقش تالیف نظم و اشعار و چون ضمیر میکاشت و از منقالتش  
ترکیب شده است و کاهن بلف در میان مردم شهر است و از اشعارش این بیت در مجلس  
النفیس مطرو است **رسید موسم شادی و ذوق بر عیش طرب** اگر که امیر اولی در عجب  
خواج بود و در سلطنت خود خواجه معصم الدین بود و مانند بنی الاما با منبذ بود و شیخ الاسلامی  
ماوراء النهر مشغولی میشود و از آن کسب علوم هر چه تمام داشت و در فیصل مقامات شریفش امانت و دیانت  
بر سبب خاطر میکاشت و چون با پنجاب در آن اوقات با کت طریق سلسله نوزادی نیز از او جدا شد  
میالغه تمام میفرمود و در وقتی که سلطان سعید بر ملکیت بحر قزاق استیلا یافت متوجه شد و عیان غزیت  
بصوب خراسان تاقیت و نیز از اولاد کسب با بر تعلق و کرم و از او بر ملا میام بود و او این  
لطف و انعام بر ذوی رده کارش کشا و به بعد از عجب سال که با پنجاب در لوبه همراهی و محرم اوقات  
که در آنید بنابر استعدا سلطان سعید علم و حجت از طریق اصل اعطالست و در روز اول اسرار ایام  
حیات کوه دیگر بر اده آمده در کیشنه یازدهم خوال سنت و سهیم و غلامان و زهره  
جفتاق شامی و فانت یافت سعید بر خان خانی خاندان شاه شریف انزلیت برنج  
و واسطه کجا و نو سعید اهل کلاری که در سلک اعظم سعادت ماوراء النهر استقامت است اقصای پای

شیخ محمد باطنی و حاوی علوم ظاهری بود و در او اهل حال جز سال در مدینه طیبه  
اوقات گذرانید و در ولایت مهر و شام اربعینات بر آورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت  
اسفرائین که منشاء مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفرائین  
بهر اراک خرامید و محل اقامت انداخت و آن پادشاه محبت تا نیدلجی بر امتظار نظر عافیت و احسان  
ساخت و فائش در شهر رمضان سنه اصدی بدست رسید و در آن زمان اتفاق افتاد و سلطان جمعیت مشاهد  
جنازه فرموده بر او نماز گزارد و بپوشش شیخ قطب الدین محمد بن عبدالعزیز و شیخ قطب الدین نعمت الدین مرحوم  
خود را بچوبین برده در فائقی که ساخته بود و مدون گردانید و چون از آنجا مراجعت نمود از آنجا که علوم به بود  
و سالها در ولایت بخارا بود از هم امر تقاضای علم نمود و در این شهر در بیستم ذی الحجه سنه اصدی و سبعین در ولایت طبرستان  
اتفاق افتاد و او را در خط مشی شریف جهان مولانا جلال الدین عین الدین محمد بن محمد بن عبد الوهاب امام نظام الدین  
عبد الوهاب بر اسم تعزیت و اری قیام نمودند و سلطان تحلیت که مجلس غزواتش از ایشانی پرستی نمود و قطع  
فانجوه پوشانید و نعمتش او را از همه اوقات جدا نقل کرد و در این شهر در بیستم ذی الحجه سنه اصدی و سبعین در ولایت  
سراسر طرف و خوشی طبعان در ولایت خراسان بود و از غرض سفر و معاش و قوت تمام داشت و در او اواخر ایام حیات  
بسیار حج را اختیار کرده بگذارون حج سلام و طواف روضه نمودند و عمل علی السلام نمودند و چون از آن سفر  
مراجعت نمود بقصد تربیت که مولدش بوده رسید و وفات یافت و در آن شهر در بیستم ذی الحجه سنه اصدی و سبعین در ولایت طبرستان  
در شرح شمسیه کاشیه تصنیف نمود و سید محمد علی در شرح مهارتی داشت که بقول مشهور صد هزار  
بیت به معنی روزگار نکاشت و او را تصفیه ایست که در روزده هزار بیت مصنوعی از ابیات کنی استخراج  
میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین عیسی در بحالین التماس فی شرح توهم قلم خجسته رقم  
گردانیده که از برای اشعار سید کمال نجم مشاهد است که در مرتبه خواجسته بزرگوار تصفیه در آن کتاب تنظیم  
گشاید که چند بیت از آن تصفیه از آن قبیل بود که از هر مصرع آن پنج بیت نوبت نوبت مستفاد میشود و چند بیت  
تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر از صنعت داشت که از هر بیت به تسلیح بیرون می آید و در آن  
در صافی ابیات آن تصفیه و ظلی بود و این مطلب از جمله منظومات سید کمال است و در آن شیخ  
از نور زخمت دیده جانها بر خاک نشاند و در تو سر و در آن شهر در بیستم ذی الحجه سنه اصدی و سبعین در ولایت طبرستان  
ولایت از عالم انتقال نمود و در سید محمد علی در سلسله در سلسله اشعار و در سلسله اشعار

تضایع شرعیة را در کمال امانت و دیانت بفیصل میرسانید و هرگز خیال ملاحظه و مداهنت بر ضمیر منیر نسئید را نیند  
و فاش روز و شنبه بیت و چهارم ذی حجه سنه سبع و نمانین و نمانه اتفاق افتاد و در مزار فاضل الانوار  
مقرب حضرت باری خواهر عمید الله انصاری مد فون شد سید صدر العزیز ذی البراهین  
از جمله اعظم سادات صاحب سعادت بود و همواره با سلطان ابوسعید در محبت منبوه و کوفتند که  
در روزی که سلطان سعید بقتل معزالدین میرزا اسخرفرمان داد سعید ابراهیم در پایه سر بر سلطنت  
میر سر برهنه کرده خون آن پادشاه را طلبید و سلطان سعید بانگ برانجانب زده ان القاسم را  
بسیح قبول شنید و در روز دیگر در خلوتی سید را طلبید و زبان عنذر خواهی برکشاد و گفت میرزا اسخرفر  
شکر جمع نموده با اتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی او را در حق  
اثبت دارا گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فساد منبوه بنا بران دید روز درخواست شمارا بسهم رخا  
نشودم سید ابراهیم بنا بر ازاری که در خاطر داشت جواب داد که سبب قتل میرزا اسخرفر بوضوح بیست ادا  
میدام گمان پیر زال فقیر یعنی کوهر شاد آغا چون که کرده بود که در راه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدی  
سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایه آمیز تمغیر و متاثر گشته از مجلس به تقاضای انتقالی بستیم  
ابراهیم بجنات العظیم در اول ایام دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در وی نمود پس با شمس العزیز  
در علم خدای زمان و افضل علماء و دوران بود و سلطان سعید نسبت با نجاب التفات  
و رعایت بیست مرتبه و چون سببش بملف کشف کشف میرزا سعید صاحب کشف مکرر کرد  
و سالها در بلده هرات قدم رسیه شریفه غیاثی در سس و افاده اشتغال داشت تا در وقت وفات او  
و زمان وفات او را بر خلاف صفای طلبیه علوم میباشست بعد از فوت سلطان سعید و طلوع اجاب دولت  
سلطان حسین میرزا کجانب بجزگای نوشتن تاریخ و تاریخ انحضرت منقولی کرد و با لایحه از خدام  
با کلمه سلطنت لایحه کجانب سلطان شملت و بر تر از هر عواطف میرزا سلطان مکرر در وقت  
انجامش تمیتم و در بیان کجانب کجانب نبود و واقعی کجانب کجانب انتقالی خواهر عصام  
اندرین روز در وقت لایحه کجانب بود و در وقت سلطه هرات بر انحضرت ده قیام منبوه بلدی کجانب  
بیان و طلاق سلطان القادفات و مسائل دقیقه را عبارات قریب العزم بر صغیر طلبه میباش  
در مجلس پس انجانب لایحه تمام بتوقع می کجانب و منبوه میباش و حد علماء و خایمان کرده

وسلسله ابا و جد او سید اعلیٰ بزید بن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگرد و پدر عالی کبر سید فاضل شاه  
کمال الدین محمود نام داشت و چون سید کمال الدین محمود بر ریاض رضوان انتقال نمود سید فاضل شاه در مندرست  
ببود و بواسطه نواب روزگار از وطن مآلوف سفر کرده در قبه الاسلام بلخ روی تجلیل علوم و کتاب فنون  
محسوس و معلوم آورد و بانکه زمانی در سلطنت افاطمه دانشمندان زمان انتظام یافته سلوک جاه آخرت  
منقول گشت و از بلخ سفر نمود و خود را بصحبت مشایخ عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت  
بانحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در عین مرض شفقت فرمود که امیر فاضل شاه بر من نماز کند و در ده روز  
ایام روزی انحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید منوچهر استم که ایام باشم تا سلطان احمد خضر ویر کربان  
شمار گرفته بجانب خود کشید و انجباب بعد از وفات شیخ از مرقه بلخ مراجعت نمود و در سنه  
وفات یافت و در پیش احمد خضر و یوم فون بشد و از انحضرت سه سیر نامه نام خواند محمد که والد بزرگوار و والد مسعود  
اوراقت سید نظام الدین سلطان احمد که جماله اول و در خدمت سلطان تبریز الزمان میرزا منصب  
صدارت داشت و سید منوچهر استم که انچه در مرقه بود در ذوقی خوارق عادات ظهور مینمود  
بسیار شریف بود و در خدمت سید منوچهر استم که در خدمت سلطان حسین سید تقی علیهم السلام انجباب مبالغه  
بسیار مینمود و وفاتش در صبح جمعه بیت کسیم در مصلحان سنه ثمان و سبعین و ثمان ماه روی خود شیخ  
جمال الدین محمود شاه بروی انکه کند و در خطبه و والد خود مدفون شد و در سنه ثمان و سبعین  
در وقت بقا و منوچهر استم خیر زمانه ان سلطان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در دار  
السلطنه بر او مامور تھا استعالم داشت و در فضیلت صفات بر او استوار بود و او را پذیرگوار خویش در سرتی  
امانت و دیانت سلوک مینمود و چون در کتاب موردین و فتوی و نشر علوم و ترویج بی بدوخت و همواره کلبه را  
از نوایر ذوق و طبع نقاشی و تخیل و بهره در ریاضت و دانش در غره شوال سنه ثمان و سبعین  
و ثمان ماه خطبه و والده سلطان حسین میرزا در محل علوم خوردن بجلالت فایده اتفاق افتاد و در ضرر مولانا محمد  
رازی در فون گشت سید منوچهر استم که در سنه ثمان و سبعین در مرقه بلخ مولانا محمد الدین مسعود  
است و از او انحرایم اقبال خاقان سعید تا او ان استقلال خاقان منصور بلو از م منصب  
شیخ الاسلامی مشغول مینمود و از علوم دینی بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خاطر طلبه میکاشت



فرح انگیز بر لوح خاطر میکاشت و در وقتی که میرزا با برادرش شیراز بود بر سر مزار خواجہ حافظ کنبیدی عمارت فرمود  
یکی از طرف شیراز بود و او را کنبه نوشت که پست اگر چه چو اوقات شهر غارت کرده خداش خیزد  
هر که این عمارت کرده و در روزی که جناب صدارت بانی میرزا با برادر با نهارت برده ضیافت میکرد  
خبرم باد شاه بر انهارت نوشته افتاده با مولانا مطالبه بسیار نمود و در آن اوان که سلطان سعید  
یولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد راجه تهرتلیج نیز سالست نیز در حکم شیراز که دم از مخالفت  
نیز چهار سال داشت و در آن اوان جمع از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه  
بنا بر شاه مولانا ناصر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را معید نگاه داشت تا زمانی که خاطر  
از حضرت سلطان سعید فرسخ کرده اند اینگاه شرف اجازت از زانی فرستاده و مولانا محمد به راه آمده با مقرب  
حضرت سلطان امیر نظام الدین علی شیر و سایر ارکان دولت خسر و مضور آغاز مصاحبت کرد و در اواخر  
اوقات حیات محمد سلطان که خواهر زاده قاقان مضور بود و کوچک میرزا اشتیاق داشت بجزارت و نیز  
که از درون حج اسلام فائز شده در وقت مراجعت بر حجت ایندی پست به دست می برد و در خط  
تعلیق سر آمد خوشنویسان متقدمین و متاخرین و در زمان سلطان سعید مدتی در بیرون صاحب دیوان نشا  
بوده بنوشتن مناشر مطاعه قیام می نمود و بعد از واقعه تشریح منظر نظر تربیت امیر حسن بیگ تا آخر  
ایام حیات در ملازمت سلاطین آق قرینلو بهمان منصب اشتغال داشت و بعد از آن ملازمت حیات  
و تقرب می افراخت مولانا محمد راجه تهرتلیج استهوار آن افتخار عظیم المصلح کمال علم و دانش  
در اقطار امصار بر مرتبه البیت که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار استظهار اهل تفسیر می کنند در زمان  
سلطان سعید بنا بر بود که قلم و زبان تبیین از آنجا بمنحی کمال میثار و در آن ایام نخست فرجام منصب اقتساب  
من حیث الاستقلال تحقق با جناب میداشت و در تشریح آن امر بر روی انار اقتدار ظاهر ساختیم  
که بیچکس از اعیان روزگار را خیال ارتکاب شرب بر جوشی ضمیر نمیکند و سلطان سعید در سایر  
امور عمر عینه پوسته با مولانا جبین منورت مینمود و اکثر احوال از سخن و صولید بر اعتقاد به اهل کمال  
تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی بر حسب فرمای واجب الادغان دایم ملازمت بهت بر استکشاف  
حالات صحیح محترفات میباشند و امیر قویون در السلطنه به راه راه استخوان مقرریات مجامعات  
و حواله اخراجات مطلق العنان میگذاشت و بیکه مقرر کرده بود که ما و ام که بر ولایت بهت با جناب نمود

در آن آناسلطان سعید از مولانا جمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار  
تعلیم سلطان محمود میرزا کیت جناب مولوی جواب داد که هبه آن مهم هیچکس لائق تر از مولانا داؤد  
میرزا ابو سعید مولانا داؤد را با ستادی شریفة العین سلطنت نامزد کرده هر چند جناب افاد تا کب  
از تکفل ان امر ابا نمود بجائی رسید تا جرم بنا کام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدراع  
منسوب شد و تا اخیام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا میبود و فاش در سنه  
بولایت حصارشاهان روی نمود از مؤلفاتش عاشیه شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است  
در طلب علم از اکثر اطبله زمان مهاره بیشتر داشت و در سلک خواص درگاه  
سلطان سعید منظم بوده علم تقرب کی افزاشت مدتی بواسطه شغل مهرباری قیام مینمود و هبه مهر کردن  
در این مطاعه هر صلاح پیش از اکثر اعیان دولت با انحضرت ملاقات مینمود و بعد از شهادت  
انحضرت و عجب سعادت خیز گاه در حبس امیر حسن بیک اوقات گذراند و چون از ان قید نجات  
یافت بروم رفته بطرف عین عنایت سلطان محمد رومی گردید مدتی در استان فیضیه دولت  
و اقبال میسر بود و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیانت بقابض ارواح سپرد و موسیقی بلطف  
طبع حسن خلق از سائر شعراء سخن آید ممتاز و مستثنی بود و بزین ترکی و فارسی اشعار در تعریف  
نظم نمود و در مجالس آنفلسن مکتور است که مولانا لطفی در سخن میخورد و نه با لک تشبیه ردیف آفتاب  
در سلک نظم کشید و شعرا از زمان متبع آن تشبیه نموده چه کدام از جمله جواب مطلع عشق بیرون نماند  
آه و این مینویسند است است ای زلف شب منلت سایه پرور آفتاب به نام زلفت را  
بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در او احسن و لایم زمانه کافی این مطلع در کتاب  
دل عاشق بیک فرجه این افتد زان بر پید توئی بر مهر حین انبساط در غلامی خندان و جناب  
افضل الانامی مولانا عبید الرحمن عالمی بریده التماس نزد که از انخل سلیمان خورشید  
و انجباب این نظم را میزند و لذا تشبیه مولانا لطفی در ابوابی نخست تعلیل علوم قیام نمود و بعد از ان  
رقی بیلوک طریق درویشان آورد و در آن روشش آفتاب قدم میزد و تکامل عالم رحلت نمود  
توجه به سبب از بین خود بخاری بود تا محمد معجمی مشهور بود و سالها در غایت اعتقاد صدایت  
میرزا ابا بر میزد و در ملازمت سلطان سعید نیز اختیار تمام داشت و بواسطه الفاظ منزل امیر و سخنان

شده بکله برین که در نوشتن سه سال تاریخ کشت خلد برین قنیه چون قلم ستوده رقم باد اور نشانیست  
بر احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و احوال و اخبار و شهادت و شهادت و شهادت و شهادت و شهادت  
علاذیل که در این وقت آن در رسید که از بنام کله از اخبار خاقان مضمون کما مکار و سلطان فیروز بی اقتدار  
همیشه حیرت فریون لوانس کند وقت کسری عطا حضرت سلطه و اخلاقه ابو العازی سلطان  
حین میرزا شام مستنغان ریاض فضل کمال با معیط کرد و اندوازی نام نامی اما در اربع اطواران شاه  
معدلت و نام رضای راحت فریون این صفات لطافت صفات را در طراوت و صفات  
سباحت فریون صفات سپهر اعلی رساند میت کند بی از کان ما و ملک پنهان پنهان  
فیروز زوی خود و بنابر آنکه کثر فی علم ملی آن خاقان کانی در اثناء وقت سر حکایت بی تصدیق بود  
و اتفاق از رعایت حسن ادب بود و در هر موضع کمال اسم شریف مذکور کرد و تصدیق بود  
و اتفاق موجب تطویل و اطلس می نمود و خاطر طریقی رسید که در اکثر حال از اخبار و شهادت  
خاقان مضمون تعبیر با جهت تکرار ابراهیم و شام مطا لکنند کار کلال و طلال نظیر اید بسبب اختیار  
لفظ خاقان مضمون بر سایر الفاظ مناسبه که در عالی که آن باو شده علیجاه مضمون مضمون بود  
و این در جمیع معارک و جنگات و تخریصه منزهة اختصاص یافته دست عنایت همین بچون ابواب  
فتح و فیروزی و روزگار میمون نماند باو بشود و چنانچه در ضمن حکایات که بعد از این دعوی نبوت  
خواهد رسید و کیفیت مفتوحات اخبار و پسندیده صفات مشرفه مضمون خواهد کرد و التوفیق من  
تعالی و هو القادر علی ما یشاء و در بعضی سؤالی در مناسب خاقان مضمون مضمون مضمون  
و در این مضمون حین میرزا مشاطه در خلد ایجاب سخن و در این مضمون حکایات  
تو که من بخواهد مضمون خاقان مضمون در ابوالمنصور مضمون که آنرا لکب طریق باو شایسته بود  
بود و توفیق الهی و توفیق بتائیدات نامتسا هی در دست سپهر خود و سخاوت جوهر شنید  
رخشده و از سلطه و در آسمان مهر و وفا صبح جو در درخشند و روشن آفتاب چهار ایام در نوشتن چون  
ایام چهار ششم و حرمی هم نام سلطنتش مانند سنگام خرمی و در از غم از شجاعت خام ابر  
احسانش کشتن ملکوت چون بهشت از زمین سبیل ناصر و بارور و لذت نماند کله از فضل و امتنانش  
نهال اقبال مانند شام طریقی از شجاعت آب کثر سبب و جهت افزا بود مضمون شجاعت و اولاد

بچکس از بازاربان فلسفی کسی نبود و این قواعد اخرا یام حیات سلطان سعید استوار داشت و اینها  
مولانا حسین در ایام دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چه گاهه محبت بوده کجک میرزا چه تلمذ بدرس  
انجانب میثاق آقا بر توشه اختیار و اعتبار داشت و در شهر سمنه نماند و نماند رایت غریمت  
بصوب عالم آخرت افراشت هر چه در دستش بود همه را به انعامی مشایخ ترکستان و اکابر و اولاد  
بمزید جاده و جلال و انسترونی اتجاء و اموال ممتاز بود و در جوانی از مولانا یعقوب جرجی و مولانا نظم الدین  
خانوش ارشد ریافته سبک منغولی نمود و سلطانین زمان و خواهرین نافه نسوان از بدایت بلاد  
ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت با انجانب ارادت و انطباع داشتند همچنین  
میرزا سلطان ابوسعید که در شیت امور ملک و ملت بهیسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت  
نیامندی گاهی پیاده در سرایش رفتند از کمالات ارادت بجای می آورد و اولاد امجاد اخلاص نیز اقتضای  
پدر بزرگوار کرده از جاده متابعت خواجه تجار و زحمت پذیرند و پوسته هم عالیه بخلسم شان و هم تو  
مکانش میباشند حکایت مشهور است و بدینسانه انواده ثقات مذکور که نوبتی سلطان محمود میرزا  
و عمر شیخ میرزا با یکدیگر اتفاق کرده لشکر بمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابل  
و مقاله برادران پیش نهاد و همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قرار دادند  
ناگاه خبر رسید که خواجه بران معرکه غیر می آوردند و آن سه پادشاه همه حرمت انجانب عنان شده  
داشته دست بهستعمال الت قتال نبردند تا معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست همان لحظه خواجه سعید الله  
بر انجانب رسید بهر حال موعظه و نصیحت ناره قتال و جدال انقطاع داد و هر سه پادشاه را صلح و صفارانی  
ساخته فرمودند و در میان میدان سنا میانه برافراشتند و شاهزادگان از صفوف لشکر خود جدا شده  
با یکدیگر رفتند و بر یک زیور چشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام  
وفاق بوده پیرامن نفاق نکردند انگاه هر یک بسپاه خود پوسته بولیات خویش رفتند و تا آخر ایام  
حیات بر جاده موافقت ثابت بودند و وفات خواجه سعید الله در سمرقند فی شهر سنه ۸۰۰ تعیین  
و نماند دست داد بعد از خویش بزرگ زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته  
منوف محنت و بی سامانی روی ایشان نهاد و مقرب حضرت سلطانی نظام الدین امیر علیشیر در  
تاریخ وفات خواجه سعید الله گوید که خواجه خواجگان سعید الله مرشد سالکان راه یقین

پرسته بقلم از قیسه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نکاشتی و از غایت علوه تمت در منور سن سلاطین ذوت کت  
و خواقین صاحب حشمت را نابود و معدوم انکاشتی بنا علی هذا در شهر سینه احمدی وستین و ثمانه با وجود  
چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان ناکند فرمان بودند در بلده مرو و برزین ملکستانی نشسته خروج کرد  
و روزی چند آن بلده فاحشه را ضبط نموده بواسطه یوفانی امراروی در صحرای بیابان آورد و روزی چشم  
سینه اشنی وستین و ثمانه دار الفتح استر ایام در از حسین سعد که خویش میرزا جهاننشاہ بود اشراع نمود  
و چون سلطان سعید متوجه بجانب کشت مصلحت در مقابل و مقابله نذیده بصوب اوراق توجیه نمود  
و در سینه کت وستین که واقعه شهادت سلطان سعید برقع انجامید معان طعن و تائید بدو  
السلطنه بر آه شتافته تیر آن بلده فاحشه ملاقاتش را حسن و جوی بیسر کوهید و در مجموع عاقل  
و شان سال که در خطبه و کتب علم و القاب کرامی خاقان مضمون از بیست و نیت کوفت و بیست  
سحاب مودت انحضرت نازده فتنه و ساری که در اطراف پیدار استان اشتغال یافته بود صفت  
تکلیف پذیرفت و در سینه از بیست و سبعین میان خاقان مظفر قنبرین و میرزا یار کار کار مضمون  
مقابله و مقابله برقع پرست و نسیم نصرت و مظفر بیستم علم انحضرت و نذیر و سپاه میرزا یار کار  
اینکه صحرایان و دامن موکب و فلان از خمش کت به پادشاهان و اعرافان سال میرزا یار کار کت  
امیر حسن یک مستطهر شده روی بیزار السلطنه هرات نهاد و در محرم سینه مجلس و سبعین بر این  
استخرا یافته خاقان مضمون اطهار نو و روزی بیست و نسیم مضمون یک بوقت بحر بیخ خاقان در بلده  
میرزا یار کار کار کار کت  
تکلیف بی سلطان محمود میرزا متاخر و کت  
سلطان محمود میرزا روی بواجی نصرت نهاد و پس از آن لکن را کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت  
در تحت تصرف خاقان مضمون قرار گرفته تا شهر و سینه اشنی و سینه و غایت و ولایت و اقبال  
و نهایت عاده و جلال اوقات محبت ساعات بعیش و نشاء مصروف داشت و در خلال این  
اوقات بجهت عارضه مفاسل عام با بهای پادشاه کردن غلام از رفتار بازمانده هر یک از اولاد  
انجام انحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نکاشت و در شعبان سال مذکور در منزل بل خواجه میلان  
آن چشم و چراغ و دودان صاحب قرانی و بسیر نیز کت  
ان خیر و چراغ و دودان صاحب قرانی و بسیر نیز کت

از کمال جلالت و میدان داری روح رستم را نجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت  
ستیز و خونریزی و سیات شجاع اسفند یار توان بر ابر از انجمنی و از سهم کز کوان سنگش کیوان  
بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خندکش چشم مریخ شب بر بستر فراغت نغمه و  
دشمنش بر آتش در دریای ایجا هر وقت بگردن خصم میرسد و شعله سنان خونبارش در صحرا  
و عامه ام خرم زندگانی اعدا را محترق میکرد و انید بزم غیش و نشاطش بهشتش بچو امان جور  
عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچو گلستان ارم از انقادها را زار پیر استر طبع نقاش  
در صفا و قدرت غیرت افزای آب و آتش و تنگی زمین و قافش از حرم بلاغت بیان سخنان  
سبحان مطبوع و دلکش است پیش طبع پاکش آب انیسوده پیش زمین تیرش  
آتش مرف و در وقت مکن بر تخت سلطنت و جهان بینی مقتضای عدالت بجای آورده نقش  
و بود اهل کعبه و تعبد بر این تیغ سیات از نوع هفتی بر سر روی و به نکاح تو اضع و زوتی اقتدا  
بست سینه خیر الخیر نمودی در طبق انما انما بشکر شکم خود را با بلا و طمان آستان خلافت  
آشیان یکسان شنبه روی و در تقویت ارکان شریعت غزا و تشریت مهام ملت مضائقه  
امکان لولزم سعی و اهتمام مرغی داشتی و همواره منتت عالی نمت را بر انهدام قواعد بدعت  
و استیصال اهل ظلم و منکرات کماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و فضیلهای اسلام  
و علماء روزگار و شعراء بلاغت و نازم که تعاضل و اهل نمودی و در انجمن طقات و وصول سیور غالا  
و انعامات این زمره کرمیه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در نوبت بر روز  
دوشنبه و پنجشنبه و عیاد و علماء را مجلس اشرفت اعلی طلبیدی و همی که روی نمودی بمقتضای فتوای  
امه دین بفیصل سائیدی و صحبت در دیشان و گوشه نشینان و مجالس و عظم بسیار تشریف  
بردی و بقطبیم و احترام مشایخ اسلام و قاطب شیرین کلام بر ذمت است واجب و لازم  
شردی و به بنا و بقاء خیر از مساجد و مدارس و خانات و ارتباط بجاییت را غیب بودی و قصبات  
معمور و مستقلات مرغوب از فاضل مال خود خریدید و وقت نمودی و در تعمیر مقصور و ملک شاه و عمارت  
فرج انرا بسیار سعی و اهتمام کردی و در طریح باغش و بیاطین و نصارت اشجار و در بیان  
بنفوس نفیس لولزم قید و اجتهاد بجای آوردی از او اهل نسیم نسیم صبا و صبی و مبادی احوال نشو و نما

خاطمت بحت نسب مینموده از و بوطم نشان و علم مکان آبا و اجداد منخاست و مباحی می بوده اند  
بی شایبه اشتباه فاقان منصور هم از جانب پدر گواز طرف و در خلاصه دو دمان صاحبتران  
و نقاوه خاندان خواقین کشورستان بر وزیر که و اله انخرت سلطان عیاش الدین منصور بن  
امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود از قوم ایچکدای که نسبتش بچکیز خان میرسید و مادر قتلق  
سلطان پیکم بود بی بی فاطمه سلطان بنت امیر خیر و بن حطل بن سوون بن مات کیلکای بن تو من  
خان و والد بی بی فاطمه قتلق خانم بنت اسن تیمورخان که از اولاد کبکی ننت و مادر قتلق خانم کیمینه خاتون بود که  
اورای بی توختی نیز میگفتند بی بی دوختی و دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است  
و انجناب و له شیخ عبد الواحد پسر خواهر عبد الهادیست و انجناب خلف مدق مقرب حضرت  
بارعی خواهر عجب و انصاریت و مادر نیک اختر فاقان منصور پیکم فیروزه است بنت امیرزاده سلطان  
حین بن امیرزاده محمد پیکم بن امیر موسی که از قوم نایجوت بود و امیرزاده سلطان پسر مهد علیا کا  
پیکم است بنت امیر تیمور کورکان و مادر بانوی عطسی فیروزه بیکم قتلق سلطان پیکم بود بنت امیر شاه  
و مادر قتلق سلطان پیکم ارون سلطان بود بنت امیر خورشید خان بن و انجناب حیدر خان بن قیس و خان  
بن او که ای فاقان مناصد کس را بنو چنین نسب در عالم و ولادت با سعادت فاقان منصور در نخست  
سنه ثانی و اربعین و ثمانیه در میان شرق و شمال دار السلطنه همراه بیست و یک نفری که بر تاجان  
استهوار و از اتفاق بقا و ششده افتاب طلعت با یون و اوزار کبک طالع روز افزونش تا می  
ربع مسکوز انصاریت و انصاریت و او مادر امیر حیدر بن بر تو انوار جمال جهان آرایش را دیده و بکر از خور  
انقباس نور کرد و شتری صافی نمیزد از شروع نایب بخت انقباس بهره و در کرد و سر مای سعادت  
جاوید بخت آورد و هنوز ان غنچه کلعدار کا مکاری از تنسیم جبا و صبی با تمام شکفت بود که بنام  
فرمان فرمائی از احوال و احوالش بنام جان میرسید و بیخونان نهال جو بار جهان آری از احوال انوار نشو  
نایب کشید و بهر که و لائل ناما دعوات بخش کشور کشائی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردد  
بنازم که کلی برت در و بیایع شود و بی او عطر بخش و مانع نمازم که بنا بر آن چرخ مهر کند غریب را  
روشن اندوز چهره و فاقان منصور در ایام رصاع و اولان طفولیت در مودر رعایت و محترمت الدین خورشید  
اوقات خجسته نجات میکند را نید و هر چند بزرگتر میشد اهدت فایده و جلال و عظایم سعادت اقبال

و بیع الزمان میرزاتاب مقاومت نیارود و منزه شده بجانب قندزشتافت برین قیاس چند نوبت  
دیگر میان پرور و پسر کوفت اتفاق افتاده بالآخره صورت صلح روی نمود و بیع الزمان میرزا کجومت بلج  
و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طسرتی مخالفت نه نمود و در سنه اصدی عشر و ستمانه  
فاغان منصور بنرم رزم الو الفتح محمدخان شیبانی که بومالک ماوراءالنهر استیلا یافته بود و از سلطه  
ندفت فرمود و بعد از زول بمنزل بابا الهی بقصد یرالهی مرض موت عارض ذات الامر سپهر پادشاهی گشته  
در روز بزرگم ذی حجه مذکور بریاض جان انتقال نمود و در آخرت نزدیک بمقتاد سال در وادی طالی  
اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طاهراستان و قندز و بسیرستان و ما زمران  
سی و هشت سال ولایت و اقبال برافراشت و خواهر جمیع دانه خطیب و خواهر شمس الدین  
محمد تر و اید و خواهر علی الصانعی و خواهر نصیب الدین مظفر شیبانکاره و برادرانش شمس الدین  
الدین منصور و اویس و محمد شمس الدین محمدین و خواهر قطوم الدین نطفه المملک صفانی و خواهر جلاله و السلام  
و خواهر محسن الدین محمد کمالی و برادرش محمد امین الدین محمود و خواهر علی الدین علی مشکلی و خواهر جمال  
الدین عطیه و خواهر جلال الدین قاسم و خواهر خدیجه بنت احمد سرخ و بنیادین العابدین  
در سلک و در ایه فغان منصوره شمس محمود و سیت نظام الدین محمود و انغزوی المکن و قطب الدین  
محمد صفانی و خواهر جمال الدین حسین که یکی و سید شمس الدین محمد صفانی و خواهر عیاش الدین عادل شاه  
کیسانی و خواهر شهاب الدین عبدالملک و پسر قاضی برهان الدین محمد المزدی و پسرک جلال الدین  
قاسم و خواهر شمس الدین محمد امین و سید عیاش الدین محمد شمس الدین و خواهر عیاش الدین  
جشنید بلالی و خواهر شهاب الدین محمد صفانی و امیر کمال الدین محمدین طسرتی و امیر عبداللین سلطان  
ابراهیم یعنی تبر قیاس بود و بعد از شایسته طسرتی منصوره و در وقت جوانی علی الدین سید و فغان منصوره  
سمت محمد ریافت قائم سخن که در عیاشان بیان بصوب تفصیل کجاست و قایع امور یافت و من اند  
الاعانه و التوثیق در بیان شمس از غلو سبب فغان منصوره و بعد از حدیث میرزا  
که این دو تعالی بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده و نعمت علو انساب است که مستلزم  
مکارم اخلاق و ستوجب محاسن ادبیت بنا علی برادر تاجی علی و اولادین ایمانی محمد و عرب



مبذول افتاده و آن آفتاب عالمیاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان غرمت بصوب خراسان  
انعطاف داد و دست منت خدای که بایرون کامیاب از عقده کسوف بیرون آمد آفتاب خاقان  
والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا با بر استعدایافت  
و تا آخر ایام حیات آن فارس مضار تفان و زخم شش بسپرد و بعد از آن بپوشان شتابت و چیزها  
مؤذنین سبزه دیده بصیرت فردوت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان سبزه دیده خصال مشابیه فرموده  
مقدم شرفش را معتمد شمر و در نهایت اشتیاق و عطف ظاهر ساخته چه سبزه خود یک سلطان بکم را که پاره  
تشنه مجله عفت بود و بکمال تحاشش فرموده و چند روز از هم حش و سوره در اسم از فرموده و در میانه  
بندلانک و مجلس عیش و انبیا و بپوشان و در روزی که طوی بزرگ گشت وقوع انجمن میرزا سلطان  
سبزه دیده قصه و اعیان امر از دنیا از اهل خانه پوستانه و میان خاقان و میرزا سلطان غیر مستجاب  
انزلی بومی و حرور عتد و الفت و محبت ان نظام یافت بزرگندگی از شتابت سبزه دیده  
ثابتی و بوی و طبعش آنی و در طاق آبستن گشت و چون آن که در شتابت سبزه دیده بپوشان و در شتابت  
ظهور نهاد سلطان بوی از زبان میرزا بر سر آمد و زوای سبزه دیده و اینها از زبان میرزا در گذشت  
و چند گاهی میرزا سبزه دیده و خاقان در زمان فرزند که در مقام سبزه دیده ای بپوشان و عاقبت بین اینها  
مخالفت روی نمود و چنانچه ظاهر مشکین نماید شرح آن زبان خواهد گشود که در عقب سبزه دیده و خاقان  
عاقبت سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
که خاقان منصور با بی منتی بپوشان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
را بر مشرق فرود سبزه دیده سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
بوقوع بپوشان که مخالفت میرزا سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
سنة احمدی و سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
اتهام یافت میرزا میرزا سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
غرمت بطرف مشهد تافت و در غایت میرزا سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
که از بکشیدگان بپوشان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده  
خاقان بپوشان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده و خاقان سبزه دیده

از مآورات افغان و اوروات اوقاش ظاهر میگردید هر کس از اهل فراست بپیره کیاست و جبین آن  
افغان طلعت میگردید میدانت که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت  
بنور هدایت افغان حمید و افغان پسندیده اش را مشاهده مینمود و بخاطر میگردید که علی اسیر و احوال به حاجت اقبال  
اواب نانی و آمان بر روی روزگارش خواهد گشت و پستانه از آن نشان ضرب اعلی است بر بهره او بوز  
پداست

میرزا علی نقی شاه طاهر که مرابی چون مدت هفت سال این شریف  
مآقان ستوده ضال در گذشت فی شهر سنه تسع و اربعین و ثمانه سلطان عیاش الدین منصور  
متوجه جوار مغفرت ملک غفور گشت و آن در یتیم صرف شریف که هفت سال دیگر مقیم در قلعه خوشین بود  
در وقتی که مانند تمام چهارده منازلی از منازل زندگانی علی نمود از زبان اهل آنوقت اقبال مصنون این مقال استماع  
فرمود که نهمه ای بارده ساله استرة العین شایع نظر علوم کونین - فروع منتهین در وقت  
باز نیست وقت همبر است و عمر فراز نیست - بلبلده ما بجهت خویش طریقی مشورت مسلو که است  
و بخدمت میرزا ابو القاسم پادشاه نقاش مصاحبت اینجناب بر روح دل کاشت میرزا با بر اینجناب  
منظور نظر اشتیاق و مکرمت گردانید و موجب مناسب تعیین فرموده هر روز لطفی محبت  
و تفقه می محمد بطور همیشگی در سنه ثمان و خمسین و ثمانه که میرزا با بر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان  
ابوسعید مصالح و مآقان منصور بلا حظ قرب قرابت بلاقات سلطان سعید میل فرمود و از میرزا با بر جدا شد  
بسر قند شتافت در روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجاست احوال شتافت معارف  
انحاج میرزا سلطان و سپس بن میرزا با بقر خروج کرده رایت مخالفت بر او رخت و میرزا سلطان ابوسعید  
بر سائر نشانها و کونین با اعتماد گشته مآقان منصور را با بسیزه کس از قرابان در قلعه سمرقند معتقد و مجبوس  
ساخت و ندانست که یوسف ملقبی را که غریز منیر سلطنت باید شد از کید خوان و قید زندان حضرت وزیران  
زسد و سلیمان ششمی را که بر تخت رسب همب لی ملکات سرمان فرما بید بود از غدر و یوسیرتین و مکر بر اند  
مستاز نکرده است تاؤ مشکین اگر بندش کنی دروه مصاحبت سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او  
الفصله این چه محنت اثر در دار السلطنه براهه بعضی مهند علیا فیروزه یکم رسیده مصحوب قافل  
نجم و انزوه متوجه گرفت در کرد و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس مخلص و دار شد کرده متمس او

مردانگی ظاهر میاخت و تیغ خون اشام از نیام انتقام اخته بر صف مخالفان میساخت و چون شکر  
میرزا سنجر بسیار بود محمد خان و قلی احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست افلاص عنان توسن بجایوزا  
گرفته بمبالغ تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نمودند فاب  
و خاسر بازگشته خاقان باستحقاق بجانب مرد عاقبت شتافته مدت پانزده روز در میان پنجه و برکه باش  
رحل اقامت انداخت نگاه ازان منزل کوچ فرموده موضع اخته را در آن چهار سیم سمنه جهان پناشکینر سنا  
و چون در آنوقت میرزا سلطان ابوسعید در رقبته السلام پنج اقدامت داشت و از اخته آنخواب میرزا  
با فوجی از خدمت آستان آسمان آبا سمره بجانب کجیت توقف نمودند خاقان منصور از اخته آنخوابی مبارک  
برکاب سعادت انتساب در آورده بنزل باقیه تشریف آوردند و در آنجا جانب با خاقان توجه نموده چندده  
هر چند روز در بیابانی بسیار بود بر شدت ایام فاسریم مصاربت نمودند بامید عنایت الهی نفس غم  
از لوح قاطری شتر قتل آن اوقات عین نیت میرزا امیر از الدین سنجر بر سبیل المعاد  
لشکر سیر حضرت نموده تداوی کارهای از پیش نموانست برود مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان  
مطرف او دوست نداده و اخته در فصل شتاد در بیابانی که میان خویق و مرو است اوقات گذرانید  
و بای در امان شکایت بانی کشیده و قطار لطف غمگینی کشیدند و در این تویزه اوقات در شش  
شد بکاسب طرک در راه یافتن بر میسر بود سلسله بون سلطان بویع این رمج که بواسطه هجوم  
سیاه شتاد در راه با خفا پیدای بود و تخمکاه ظهور خرابید و خسرو ثابت و بسیار که از منزل کربت غربت  
در حرکت آید بر بند از کشید خضر ابیت الشرف غمگینش و محل نزول همایون گردانید فلنگان منصور  
بابت و در نظر از ملازمان که اکثر سپاه بودند از یورت قشلاق بجانب کوک کشید حرکت نمود و از آنجا  
خواججه برسدی سبیل را با چهار نفر جهت طلب اسپ به بیابان روان نموده و ایشان از آن خود  
بیت سر اسپند از نظر آن شهسوار میدان کامکاموی آوردند و آنحضرت اسپانرا چندام  
بشیت کرده بصورت طلب طوی را داشت بعد از وصول باین موضع مدرس خواججه ملش که با جمعی از لشکریان از میرزا  
سنجری کوچتیه بودند بکربت همایون پرسشیدند متعلقان منصور را بجا عمت را منظره نظر قاطعت گردانیده  
لوازه جانک شایسته بسیار بر او اخته و در انداز راه مصر میرزا شاه ترکان که داخل نوکران میرزا  
علاء الدوله بودند در سبک ملازمان موکب نصر قتلشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند

خانقاه سیاه اول با شصت سوار از مردان جرار با حضرت ملی شد و خاقان عالی که بر بدین پیکر است و ظفر  
امیدوار شده عنان کیران قطرف شهر انعطاف داد و پید نمود بر و در آمده و امیر حسن را معینه  
ساخته پای رفعت و کمانی بر سینه جهانبانی نهاد و دست زمین ممتد شاه جوانجت نیز بت در گذشت  
از آسمان تخت روز دیگر جمعی از خادمان میرزا اسخو مثل محمد نیک شکرانی و شیخ ذوالنون عسکری  
و امیر ایل اغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت عبور بر ازن از شهر همدان در فتنه بود پیکار  
شده غر از نیام انتقام بر کشیدند و بولد شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالی که از  
در سردوان شربت شهادت پشانیدند و علم یعنی و طعیان بر لنگر خیمت به اولدی میرزا اسخو  
و در از مار امضوطه ساخته و مقام اسخو بروج و باره کشیدند و صلابی میلان در غم طاق فیروزه مقام آسمان  
انداختند ولی برادر خانقاه هر حال که دانست از شهر بکنیت و نمود با خاقان منصور رسانیده آنچه دید بود  
بعضی رسانید خاقان نظر آن زمین و تاج و سینه مانند شمشیر بهانگیر که از برای دفع حشر طلب نام  
بر معالج بود و چون در موضع کالبدین گشته با شصت نفر از بهادران بهرچی که از طرف کالج بیگانه  
بماند و مردی را که در نظر آن خیمت بود و نیز خیم تیر دیده و در شهرم سلامت با بران در شهر عمارت گشته  
و کتوتب از توغ یافت و غولان در غوام که مخالفت خاقان افغانی انتقام بر میان بسته  
جمعی از خادمان رکاب خلف استانب که در پایان آن بروج ایستاده بودند چون هجوم میزدند و استند  
حاکم چو خانقاه بشیرق دولت خود و پنجه زومی بصوب فرار آوردند تا برسم دو وقتی که خسر و ثوابت  
و شیخ ذوالنون عالی بدو ج بگفت الهامه میل بقوطه و خاقان منصور از آن بروج بایست آمده بطرف بند سلطان  
توجه نمود و بعد از آن مولان منزل حسن بکس در مردم ایراچی ارتاق با زمت مبارزت نموده  
قریب دو سیت سوار در ظل لایت فرشت شفا رحمت گشتند و مقارن آنکال میرزا اسخو بمقر غولیش  
رسیده و یکی کثیر از اولادش که با ترا از عقب هر کب هایون ارسال داشت و در میان مرو و تلخ آن  
نار و قتال استخوانی گشته تخت خاقان منصور ضرب تیغ و سنان بر مرویان غالب گشته اما قنیت  
الامر اعده ابیبات اجتهای بر قلب سپاه محک کرده و خانقاه سیاه اول را بدرجه شهادت رسانیدند  
و سیاه خادمان رکاب نصره انتاب و شکسته گشته میدان کارزار در آنجا همان کینه که از گذشته  
جانب خاقان منصور یاد و از میت و نجس نامرغ فلکب ان مهر بر پیشه بود انکی به ستوران شجاعت

عنان غمیت انعطاف و در اوردن انشا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سائر سپاهیان جرجان  
بستان سلطنت کشیان رسیده عروس مملکت استرآباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند بزبان انحص  
و دولتخواهی محروم داشتند که چون حسین سعد لکه بر اکثر امراء عظمی ترکمان سمت تفوق و رجحان دلبر و حال  
در خط جرجان لوای حکومت افزاشته غیر رایجشم در غنی آرد بیامین توجه خاطر بمایون مغلوب کرد  
و سائر ترک را در خراسان مجال اقامت نماند و کله از ملک مورد دست از خاخر طغیان مخالفان پیراسته  
گشته هر کس از امراء الوس خجستانی در هر جای باشد در گاه عالیشان را مرجع و ملا خود و از نفعه این سخن بربک  
ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استرآباد توجه نمود و مقارن وصول بغیر و ز قندهار آمد  
که در سلک امراء میرزا با بر انتظام داشت با جمعی کثیر بوبک بمایون ملحق گشت و بعنایت پادشاهانه  
سرافراز شده رایت افتخار و مهابت از فرق فرستاد آن در گذشت و روز بروز از نوم و نوش  
و سپاه پوش سپاهیان پر جوش و خروش بلا وقت میرسید و شرافط نیاز و نثار بقدم رسائیده  
بخار موکب ظفر مغار را بر سر مه چشم بخت پدید آمدند و از آنجا بجانب حسین سعد لوجون از توجه  
خاقان مضبور خیر یافت لذا استرآباد بپروان آمده سلطان مید از انشکرگاه ساخت او صبح  
دوشنبه از عشر اول ذی الحجه سنه انبی و ستین و نمانه خاقان مضبور مانند سلطان انجم در میدان  
آسمان بواجی سلطان میدان علم اقامت را بر فراخت انگاه از جانبین تنجیه لشکر پوشیدن  
جوشن و مغر قیام نمود و زو تمید مقدمات مقابل و مقابله کرده ابواب قتال و جدالی بر روی ابطال  
رجال کشوند و نخت از سپاه حسین سعد لوجون با کجی تن بخار جنگ پرداخته از تور که شتند و نزدیک  
بقلب لشکر نصره اثر رسیده مشو استعمال کت بکار گشتند خاقان مضبور بغض نفیس پیش رانده  
از هر چشم تیغ ابداریکی از سخنان ایشان ترا شربت هلاکت چشاند و دیگری خود را پیش انداخته  
او نیز از همان جرحه ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهرانه استین جلالت  
بیرون آورده بر یکدیگر یافتند و ادیم زبانی از خون کشندگان بان کان لعل در چنان کلون ساختند  
شیر بر آید خرومشیدن کیر داریه در آمد بزنها و زنان روزگاریه ز خون یلان خاک گشته شدند  
و کفنی زبانی از خون گشته شدند حسین سعد لوجون در میان چون دستیر خاقان مضبور و دلیران  
موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار نسبت بر موکب رسانیده روی بوادی سوار آوردند و سپاه

و چون منزل کمی کولی محل نزل آن شیر پیش بردی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه  
میرزا جهان شاه ترکان از جرجان گریخته و از طرف ابورد در عقب موکب های یون می آید فاقان منصور بعد از  
شنیدن این خبر با سید مردود که در ظل علم طف بر سیکر جمع آمده بودند عنان گیران بجانب جرجان  
الغلاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تا خلق آورد و لشکر انجم را منهدم کرد و در منزل امویا که  
بابا حسن رسید و آن هبلوان صفت شکن بزور بازوی خود مغرور گشته مرکب شتافت و رسیدن  
صلوات را از وصف قتال را گشته آغاز کار روز از فاقان منصور با ابطال رجال را بنیادیت موفور  
امید و ارسا نه و حسام بهرام انتقام از نیام شجاع است آخته بود و بعد از آنکه در جنگ شمشیر خور و زخم  
سنان نشسته انگیز جمعی از لشکر بابا حسن را کج و درین جنگ بر خاک افکنداخت و سپاه حمله و لیران  
نیران حرب از درخت گشت و بپایر و ملو و زنجیران با نهره سلامت بود و در غنچه شد که هر شمشیر لیر از عکس  
خون کشکان رنگ بدقت زمانی گرفت و پیکان غیر شهاب از آن گشتگان گشته لعل بدخشان  
پذیرفت بیست تفنگ و پنج تیر چنان بود و وقت که در چشم چرخهای بر خشت شتافت از تاب  
حمله فاقان منصور دستم توان سپاه جرجان طریق سیز گشته روی بودی که در آنها و نمودن موکب  
نصرت نشان امیر بابا حسن را گرفته حیثش را بیخ آتش نشان با طعنه و او در طائفه از جهات آن که طایفه او بود  
التجیر بر گاه پادشاه آورده لطف شاهانه را شفیع جوایم خود کرد و ایند و از دست عواطف بدین خروانه  
غلت عفو پیشیه روی بجزمت او روز و این فتح که گفتند و نشو فاقان نجیب از مصافات بود و در  
رجب سنانی دستین و بنامه روی نمود و از آن حضرت از ابورد به شرفه و نالی بپس بل از نایش  
را گرفته بر امراء سپاه بیان تمت نمود و از آن جهت که در آن شب و از آن جهت که در آن شب  
عاقبت شد از آن جهت که در آن شب و از آن جهت که در آن شب و از آن جهت که در آن شب  
و نسا مغرب نیام عا که نصره شد و امام بود شاه مغرب و عبدالمعز المذنب و عبد الرحمن از آن  
از سلطان سخر روی کردان شده موکب های یون بگستند فاقان منصور و باطل حقوق بپایر  
کرده مجرور گستانی را که با لاجی فراق مشهور است جهت که کند با عدو اقیقت در کتاب و کتب و سلطان  
سخر با نالی محمود را جس نمود و حسن شیخ محمود شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابورد روان  
فرمود و از آن سماع این جزا نش خشم فاقان مستعمل شده خواست که جهت لغوی آن جمع بریشان

نخسته فرجام خواندند و روی نذر از نقش القاب فرخنده ارتسام بگه قبول رسانیدند بیعت  
خوشید در زمانش منجواست عین باشد تا سکه جینش سلطان حسین باشد معارف  
انحال قتلق درویشش الهی از نزد سلطان سعید بیاید بر سر سلطنت میر رسیده و کتونی مشتمل  
بر اظهار محبت و وادار تباط قواعد مودت و اتحاد و بعضی رسانید و اینها معروفند داشت  
که سلطان سعید سر مود که آنحضرت باید که در حفظ اعلام شوکت پاسبان ترکان و دفع اعداء مملکت  
این دو دمان لولایم سعی و اهتمام بجای آورد و در سلوک طریق معافیت و موافقت اینجانب  
نور امتحان و منزه تر توار و مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف اینجانب استخوان ناید پرازدانش  
سلم بوده بچکس اوست تعرض کشاید فغان منصور قتلق درویش را با نعم موفور تواریش نموده  
رضت انصاف وادوجه سلطان سعید تبرکات لائقه و توفیق در ایام فرستاد اما  
چون سلطان سعید دایت استقلال در ممالک خراسان بر افراخت و خاطر از مر  
میرزا جهان شاه ترکان و سایر معاندان دفاع ساخت و هم مشتاق را بجایب بیاورد و چند  
که تصرف محمد قزوین که از بندگان خاقان نصره قرین بودار سالی نمود و محمد قزوین تصرف دولت  
قاچره بر محمد مشتاق غالب کرده او را مقتید و با سوزن و خاقان منصور فرستاد و آنحضرت  
مقتضای گرم جلی محمد مشتاق را با نعم اسپ و عظمت لوازش نمود و محبوب امیر سید که کلتش  
سلطان سعید روانه فرمود و بیجا مود که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق نموده بود  
که بفریب شمشیر از مخالفان پرستیز گرفته بودیم در آمد و اما مشمول لطف و عنایت شده  
بند و سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مرتب بخش موافقت و هم وقت را  
بگذراند و شتم چون محمد مشتاق و امیر سید بار السلطنه همراه رسیدند سلطان سعید  
استاد بر حایت جانب خاقان منصور پذیرا حنت و امیر سید را گرفته مقتید و محبوبس ساخت و  
از آن زمان تا بنحیان خاقان منصور و سلطان بهال عداوت از زمین مخالفت بر و مید و در تبریز  
بایب یاری باغبان نعمت دیر نشود و نامی یافت تا اثره ان در رضای روزگار تجانب لیل و نهار ظهور کرد  
در ظهور آفتاب دولت و امان سلطان سعید در توفیق و اراقت استر با دو چشم  
نشدن با اولی ان مملکت از سایه موهبت خاقان منصور رضای تراد و اولی این دو بیتین و نماند

نصرتشان ایشان را تقاب نموده بسیاری از ترکه را تیغ بیدریغ بکندرانیدند و حسین سعدورا  
با جمعی از سرداران اسیر کرده حسب حکم قبلی رسانیدند و خاقان منصور تیسیر این فتح نامدار لوازم  
مقام حضرت پروردگار خطبه سلطان بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بجوگان جلالت کوی  
مسابقت روده بودند با صاف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکه را از باس  
و سخط شکران این کرد ایند و برفتن وطن مالوف اجازت فرمود و نسبت چو از غایت لطف  
پروردگار خدیو جهلگیر جم افتداریه بر افروخت اعلام فتح و ظفره مانند از سپاه مخالف اثر  
بر اطفال و نسوان خیل عدوه بجعی که بودن بی راه دور و ز محض عنایت ترحم نموده طریقی سلامت  
بر ایشان کشود و لوای شریعت و روی بر فراشت همه راز اضرارشان بازداشتند بلطف  
حسینی و خلق حسن فرستادشان رو بسوی وطن گفتار در این سوس سخاقت منصور بر سر مسافت  
حرمین و در این راه در دست رفته بود و در راه در راه چون افتاب عنایت  
الهی از مطلع آمال آن زمینده سریر بادشاهی طلوع نمود در منزل سلطان میدان ما بچو رایت نصرت  
نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفره چهره گشته و و کگذار مملکت جرجان از چهار سپاه ترکان  
بر استگشت و سپهر ستمکار از سرایه او اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور همگان  
دولت و اقبال کلفشان استر اباد را پهن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم سست  
و قدم بر بند سلطنت و جهان بانی نهاده سادات و مقنات و اشراف و اعیان را بموا عیب  
انعام و اکرام نخواست و بر شجاعت بحاب محاسن شیم نواز ستم فرو نشانده و بهجات افتاب  
عدل و کرم متوطنان انولایت را از ظلمات ظلم بازرمانه جنبه خاتیش رعایا را بچاره و انوار کسب  
شکوه حوادث روزگار بر کمان ترکان نهاده بود نجات داد و وزلال عاطفتش مظلومان او آره را  
از تاب افتاب بیداد خلاص ساخته ابواب مرحمت بر روی ایشان بر کشاد و بیت کشاد حمت  
او دست عدل بر ظلم کشید نیت او با بی ظلم در زنجیره و چون این جلوس همایون در سبای غنای اول  
ذی حج که بجزر عقب قدم مینت لزوم عیب بود روی نمودند ایام او سائر امر او و الا نژاد بعضی خاقان  
باوین دو آورسانیدند که انسب چنان مینمایند که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین کرد و تا این نایب  
طریقه پسندیده موافقت و اتحاد و ظهور موجود و این سخن را انحضرت بیع رسانستند و فرمود که خطبه بنام



و چشم زمانه مانند مردم آفولایت سیل سرشک از نواره سحاب باران که دایره تاقه تریه شبانروز  
 نال بر نیوال جاری بود و در آن ایام اصدا افتاب جهانتاب جمال نمید و بنا بر آن لشکریان سلطان  
 سعید را میسر نشد که موکب انحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی شکر یابی که متعاقب رکاب  
 ظفر انتاب توجه بودند یک شایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با یابصد نفر  
 کین را آب همویر رسید و بکشتی دسل عبور نمودند و سلطان سعید بعد از آنکه هفت آنحضرت را شنوده  
 همگان نصره و اقبال با ستر ابا و شتافت و ایات انمکت را با سلطان محمود میرا تفویض فرموده  
 عنان مراجعت بصوب خراسان یافت و در آنکه از مرآتت و می امنت خاقان منصور  
 بهر بودتت و مطعم بهایات مسافرتت و بیت نصره نشانی بقایب  
 چون خرم و منصور مظفر و ابوالغازی سلطان کچین میرزا کین را آب همویر را از فرزند اول موکب  
 ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم مر شاه و سلطان علی که در آن نواحی بودند  
 از دست دوم همایون خرم و شادمان شده شرف بساط طوبوس حاصل نمودند و در آن منزل  
 بخاطر خاقان ستوده ماثر گذشت که عبد الرحمن جادو در البشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستاد  
 و اظهارا تکا و نموده استمداد نماید مصطفی خان و در آن زمان در سنگ خواقین اوزکبک انتظام داشت  
 و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افزاشت العقبه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو در ویجا  
 بار دوی مصطفی خان اردنما گاه و تراولان سپاه نصره نشان رسیده خبر رسیدن با سیخ  
 رسانیدند و نکس از انجاعت گرفته بلیه سر بر سلطنت میر آوردند و چون بر تو تحقیق بر استکشاف  
 احوال افتاد بوضوح بوست که بر بوداق سلطان کلمات محبت امیر بیجام داده و سخن صد در میان  
 آورد و ~~مستحق~~ در حال آن احوال بر بوداق سلطان ترا و اویه وصلت با خاقان منصور بر خواطر  
 گذشت و خواست که بنای معاشرت را بقواعد مصالحت مستحکم گردانند و کرمی مجرب پادشاهی را که  
 همیشه آن مطهر لطف و مرحمت الهی بود بچاله نکاح خویش در آورد و چون قبل ازین مصطفی خان  
 قاصدی بستر ابا و فرستاده از خاقان و الاثر او همین التماس نموده بود و آنحضرت جواب داد  
 که اگر مشیت حضرت عزت تمثیت این امر تعلق گرفته باشد بوقع خواهد انجا میدنخت ملتس بر بوداق  
 سلطان را قبول نفرموده اما بعد از الحاح و مبالغه امر سر رضا بنیابند و دره التاج سلطنت با کوه کمان خاست

در این زمان که در آن ایام سلطان سعید را میسر نشد که موکب انحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی شکر یابی که متعاقب رکاب ظفر انتاب توجه بودند یک شایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با یابصد نفر کین را آب همویر رسید و بکشتی دسل عبور نمودند و سلطان سعید بعد از آنکه هفت آنحضرت را شنوده همگان نصره و اقبال با ستر ابا و شتافت و ایات انمکت را با سلطان محمود میرا تفویض فرموده عنان مراجعت بصوب خراسان یافت و در آنکه از مرآتت و می امنت خاقان منصور بهر بودتت و مطعم بهایات مسافرتت و بیت نصره نشانی بقایب چون خرم و منصور مظفر و ابوالغازی سلطان کچین میرزا کین را آب همویر را از فرزند اول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم مر شاه و سلطان علی که در آن نواحی بودند از دست دوم همایون خرم و شادمان شده شرف بساط طوبوس حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده ماثر گذشت که عبد الرحمن جادو در البشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستاد و اظهارا تکا و نموده استمداد نماید مصطفی خان و در آن زمان در سنگ خواقین اوزکبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افزاشت العقبه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو در ویجا بار دوی مصطفی خان اردنما گاه و تراولان سپاه نصره نشان رسیده خبر رسیدن با سیخ رسانیدند و نکس از انجاعت گرفته بلیه سر بر سلطنت میر آوردند و چون بر تو تحقیق بر استکشاف احوال افتاد بوضوح بوست که بر بوداق سلطان کلمات محبت امیر بیجام داده و سخن صد در میان آورد و مستحق در حال آن احوال بر بوداق سلطان ترا و اویه وصلت با خاقان منصور بر خواطر گذشت و خواست که بنای معاشرت را بقواعد مصالحت مستحکم گردانند و کرمی مجرب پادشاهی را که همیشه آن مطهر لطف و مرحمت الهی بود بچاله نکاح خویش در آورد و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی بستر ابا و فرستاده از خاقان و الاثر او همین التماس نموده بود و آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت تمثیت این امر تعلق گرفته باشد بوقع خواهد انجا میدنخت ملتس بر بوداق سلطان را قبول نفرموده اما بعد از الحاح و مبالغه امر سر رضا بنیابند و دره التاج سلطنت با کوه کمان خاست

بسامع هایون خاقان مضمور رسید که بعضی از اقسام عرب که در حدود بیارجمند اقامت دارند همواره  
معرض متوطنان اولایت شده نسبت بائیده و رونده نیز طریق بر اهی بجایی می آورند بنا بر آن  
عبد العلی ترخان با فوجی از سپاه نهرت نشان بتاویب انجاعت ما، مور ساخت و عبد العلی  
بعد از سرانجام مهمام اعراب تا سرقد نیشا پور تاخته اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بعضی  
سلطان سعید رسید امیر علی برلاس و شیخ حسن تیور و امیر نور سعید و امیر سعید مزید را بجانب  
فرستاد و عبد العلی از توجہ امراء خراسان و قوف یافته باستر اباد مراجعت نمود و چون بخلاف  
حکم معرض مملکت سلطان سعید گردیده بود خاقان مضمور بر روی غضب فرمود و امراء سلطان سعید  
بعد از وصول بالنگ را دوکان عرض داشتی به راه ابرتمالدا نشسته مضمون که عبد العلی ترخان  
بجود استماع توجہ بندگان عیان مراجعت بجانب ابر آباد انعطاف داده بمیرزا سلطان نجابین  
پیوسته و انحضرت در رعایت عظمت در مملکت بر سر آمد اقبال یکن و او را بولواهی استقلال افراشته  
غیر بر امیر اولی شهر یاری نیشا پور و سلطان سعید پس از توقف بر مضمون انحضرت یورش  
جر جان پیش نهاد و همت ساخت و باقی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم شهر جاوی  
اولی بجانب روان شد اما خاقان مضمور چون خبر وصول امراء سلطان سعید بالنگ را دوکان  
استماع نمود با فوجی از بهادران منتخب گذار بر سر ایشان ایجا رنسر نمود و بعد از آنکه نزدیک بخاقان  
رسید استماع نمود که سلطان سعید بالنگ بسیار متعاقب میرسد بنا بر آن رعایت حرم کرده  
باستر اباد بگذشت بخلاف آنکه بقیه اسباب کار روز از نموده و چهار امضی ط سانه و از سر کلن بیرون رفتند  
و بخار بضم بر دوازده در آن انا احمد یا قوت جلا ز پشت پر دولت کرده اند نوکب هایون رو کرده اند  
ازین تمهید فوری تمام کمال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قواعد سربانیات جزو نصره و زود  
پیدا شد لاسرم خاقان مضمور صلاح در مقابل و مقاتله ندیده مملکت ابر آباد را بزرگداشت درایت  
اقاب اشراق بصوب اعراب و خطه اذوق بر افراشت اما لی جرجان که از دشمنان است بحساب  
نوبت خاقان و از منقبت محروم ماند نسایل اشک از دیده خوفستان روان ساختند  
و از سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار رفایت زهر کیا استخار صفت متخیر و ار  
سربها افراختند و در انشب بموافقت با زمانه کان جرجان اشک باران از دیده غم روان گردید

در عقبه که بعد از غری با سم و لقب هاپون مزین شده میت این فتح از دزد کینه پاپه در گذشت  
و آنحضرت و الاثر او در منزهات ولایت استر ابا و بساط نشاط کرده روزی چند در غایت فرح و نشاط  
اوقات مجتبه ساعات بگذرانید بعد از آن انملکت را بعد از آن از غوغای باز گذاشته عنان غنیمت  
بجانب دار السلطنه همراه معطف گردانید چیت سعادت همکاب و نصر همراه نظر از رایش  
نصرت اندک از دست و پدیده در راه و بر او پیروز گردید و در آن وقت در تابع آن وقت  
صاحب شمشیر که عرضه هفت اقلیم در نظر همیش تنگتر از حلقه میم نماید بجز و تسخیر یک ملک کونیه  
فریاد صاحب هستی که نصای و سمت نای سپهر و دیده بصیرش بصورت اعتبار در نهایت بزرگوار  
عظمت امور ابواب دولت و سروری بر روی خود چنان کشاید بنا علی ذاجون فاقان مظفر لوا  
خاطر افتاب سپاه از منظر خطه جریان فرغ ساخت بجانب خراسان نهضت نموده کند بهمت  
برکنکه تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل از غوغای  
و امیر سعید مرا که در حد و دینش بود و سبزواری بود و در عمان ریزه خور ابدار السلطنه همراه رسانیدند  
و در سوال سنج و ستین و نمانه مردم بلوکات را بشهر آورده اسباب حصار واری با گل  
و جوی مرتب گردانیدند امیرتی نظیر که داروغه آن بده بهشت نظیر و ضبط دروازه ملک را تعهد نموده  
و امیر عبدالقیوم دروازه عراق را تکفل نموده دروازه فیروزه آباد بجا کم آن بده امیر احمد حاجی قلی  
گرفت و حواست دروازه قچاق با میر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش با میر سلطان  
حسین سرهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و نعران حاضر باش از منزل حاصل کرد تا ال  
پنجم در گذشت سید اصیل از غوغای و سید کمان طریقی کو ملک مقرر بودند و در جمیع اطراف  
و جوانب شهر شراط حراست بجای آوردند نامی محافظان بروج و دروب به سنگام صحیح  
معاودت مینمودند و فاقان مغرور بجانب سرخس رفته آنحضرت را در خیز تسخیر کشید و ایالتش را در عمده  
یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد بطرف همراه معطف گردانیده و در روز دوشنبه میت  
چهارم ذی قعدة از راه کوه مختار کوه چینه بان در آمد و باغ زافانرا ششمین ماهی اوج سلطنت ساخت  
بصورتی که شاید مردم همراه بی ارتکاب جنگ و پیکار در دروازه ناکشاید چند روز استعمال اشغال را  
در خیز تا خیز انداخت و حال آنکه مردمان بوداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند

از روح یافت و زمره از امر مصطفی خان که همراه بودند پس از مشاهده این حال از پیر بوداق سلطان جدا گشته  
بخدمت خان رفتند و کیفیت واقعه را عرض کردند و بنابر آن موافقتی میان برادران در هیچ  
فاغان منصور به پیر بوداق سلطان بست و از جانبین مستعدتال و جلال گشته چند نوبت صورت  
ستیزه و آویز چهره کشید و امر امام مصطفی خان در شهر وزیر که دارالملک شریف و متحصن شد و فاغان منصور  
باتفاق پیر بوداق سلطان آن بلده را محاصره نموده مدتی چهل و یک روز سپاه دشمن سوزور بر این  
شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت محاربت و محاربت پیوسته پیوسته  
بر افتاد و هر دو یکدیگر میکاشتنند و در آن ایام بست و پنج نوبت مقاتلت اتفاق افتاد و از هر طرف  
طائفه از اهل بیات را انهدام نیای زنگانی دست داد و عاقبت مصطفی خان صواب جهان دید  
که رسوم مذموم مخالفت را بر اندازد و از در مصالحه در آمده اساس موافقت موکد سازد و قاصد آن  
نزد فاغان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش میجام کرد و آنحضرت طمس او را بجزایب مقبول گردانید  
شرائط انسانیت بجا آورد و قواعد عدل و انصاف را بجا آورد تا کید پزیرفته مصطفی خان شتفا را خسته خود  
جهت فاغان منصور روانه گردانید و چنانچه بود نام را که فطیر لکن با دگرگیری در قضای جهان بچولان نیانده  
بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خلیفه با وجود شاه کشور کبیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت  
نیاز است صواب آق موئی بصوب اوراق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل تشریف  
و خست می گذرانید در شهر سنده خستین و نمانای بیامع علیه رسید که فاغان سعید از  
دار السلطنه همراه جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر کبیرستان کشیده محاصره قلعه شام خیزه شتغال دارد  
نیایران فاغان عالمیکان فرصت غنیمت شمرده و با بی مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده  
با کوهی اندک و امید بسیار بجانب استرآباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل بدر عالم  
آن مملکت بود با جهونامه معدوم در میدان قتال اقبال شمرمود و حمزنی در غایت سعوت اتفاق افتاد  
انتساب فتح و ظفر از مطلع آمال فاغان منصور طلوع نموده از امر امیر سلطان محمود میرزا امیر شیخ  
عاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر اندریدی و بعضی دیگر از سرداران کشته شده همراهه عبان بودایی  
فرار و خطافات داد و فاغان منصور در او اسط شعبان سالگرد با استرآباد در آمده بار دیگر قدم بسند  
سلطنت نهاد و خطه جرجان از سر طاعت آن خورشید اوج کشور ستانی غیرت فرای بروج آسمانی

و از شهریان نیز هر کس در چشم تقدیر اسیر میگشت لشکریان خسرو جهانگیر نیز او را از آن نجات  
چرخ میچنانیدند و در آن اثنا بعضی از فاقان مظفر را رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده  
و از آب اموی عبور نموده بنا بر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در پست و هفتم ذی الحجه  
از خنجر با دیکر مرغان نهضت فرمود و چون در ولایت باو غیس دو منزل نمودن نزول ابطال نمودند  
قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که دو ایام محاصره هراته حسب حکم همه تفتیح اخبار یکبارگانه رفته بود  
رسید بدین معنی رسانید که امیر سعید نیز از غنم و غنیل مند و که با جمعی کثیر از شیران پیشه قهر و دلیران  
کشور ما و دلازمه رست همه تیند خوی و همه جنگجویان عیندی و جنگ آوری کرده خوی بیغرم  
تا فتن تنور حرب بمنزل موری آمدند امیر زینب سلطان ابو سعید متقاب میر خدایان منصور بجهت  
استیجاب این خبر با املا سر و ادان لشکرست مشوره بجای آورده و غلط کار و امر فرمایان و ادیان  
که با وجود ابطال رجال نیز آن جنگ و جدال برافروزد و خون حیات و شستار و شستار انسان  
زیگان جنگ تش نشان بپوشند و بین غنیمت از خنجران تهن کوی تعلق شده در منزل تریاب  
امیر مظفر برلاس هر یک سپهر با سبب بر پشت و فاقان مظفر با سبب از ترس سبب شکیر کرده و در شب  
علی سنج تیر برانند و کت و دیکر از یک نفره تیر کت و دیکر سبب تیر و دست از این رو  
سلطان سعید و کت و چون منزل سترکی بر نزد اهل فاقان فرخت و پی منقرت کت انقدر  
بغاف و دباقی و اما در کان دولت پیدا شد که از استعداده و مقابله و مقابله در کت است و ستم  
در پنجم مردم است و در این زمانه علم مظفر بچشم بصیرت بر حسن و حرکت آمد و بعد از اهل فاقان  
مضرد آن قلعه را بغیر سید آقا ظاهر و مکتب کیتی از در بر راه ایواند و عازم استرنا و کشتک و با همی باز  
تا اثنان کمرل طی منازل امرا اهل نزموده سترین سوادت و عاقبت در اهل ملک بر جان رسیده  
عبد الرحمن از غنم که با بقا است و غنم اهلین در آن مملکت پای بر بسند رفعت نهاد و حکومت میشود  
طریق ایواند و کت بجای آورده جشنی با و شامانه و طوی حشر و از ترتیب و اول و فاقان منصور با غنمی  
که خواص و ذممه از اهل انتفاص در مجلس نزم شسته ابواب فرخ و نشاء بر کتار و بوده کلزک انوش  
سابقان شوی غنم شک در گردش آمده و غنم و جنگ از ساز مطربان خوش اهنک بند شسته  
نظمه بگوش و در کدی لاک کت با جنگ عینک معنی در غنم و کت کت ساقی و غنم

درد و بیداری استقامت برنج باره و تهیه اسباب قلعه داری و معاندی افزونند در آن آثار روزی فغان  
مفسور با جمعی از خواص خدمت بی از دوام نیل و چشم بجزم حمام برابرش کردون فرام سوار شده از باغ  
زافان بیرون فرامیده و با سوسکی که در کین بود بر عت برق و باد و بشهر شتافته اینجبر با برار سباید  
ایشان اینمغنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر میدان شاه باز قلعه دولت و اقبال گشتند  
و درین غزیت جمعی کثیره بمه فرقی در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاقتند و ندانستند که چون  
شیر و نوبت و سیار تنها بر سبز خاک فلک سوار شده تیغ زر نکار بر کشد از از دوام شکر  
فلام نمیند شد و شیر زبانی هر چند تنها مانند پنجره او را که کله بهر سو روانند اگر چند بسیار بماند کون  
ندارد بر شیر کوزه و زن تهاشی که بر اوج غزت بوده ز کجنگ بسیار کی بر برود و چون فغان مفسور  
بر هجوم هر دیان اطلاع یافت دست اعظام در عروه و نعلی توکل زده مانند بجموع زن و شیر صف شکن  
عنان بجزب ایشان تاقت و مسام خون اشام از نیام انتقام کشید و بنفس نقیس بران حتر  
بیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایال از لال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیه اسیف  
روی نهریت بشهر آورده پشت نمودند و هزار حیل خود را بشهر رسانیدند و دست به تیر و کمان بردند  
و بعد از آنکه با نرزه روز حال بر نینوال گذشت و ساکنان هر ترا خیال اطاعت در دل گذشت فغان  
مفسور از باغ زافان کوچ فرموده در آنک کهدستان قبه بارگاه با وج مهر و ماه بر افراخت  
و دوستانه نوبت با عساکر نصره ماثون نزدیک دروازه خوشی رانده جنگ و دو انداخت اما بنا بر  
استحکام شهر و فور مخالفتان بهرام قهر صورتی نسج مبره کشود و اعلام ظفر اعلام از کهدستان  
حرکت نموده در خنجر بار نزول اجلال شهر بود انگاه مبادان موکب مفسور چند روز از وقت طلوع  
رایت دژ نکار فرور شید خنجر کند از بر بام این نیلی حصار تا هسنگام اشتغال مشاعل نوبت و سیار  
بر برج سپهر دوار از جانب دروازه فیروز آباد باستعمال آلات جنگ و سپار پر و اقتند و بر خم تیر  
ولد و زو بجان سینه سوز نیز بر انرا مخرج و بیروج کرد انیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند و مردم  
همراه در اکثر آن ایام دروازه ماباز کرده خشک پیش میبردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید را و مانند  
شیر زبانی و بیرومان بیدان مردان شتافته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند از طلا و  
موکب هایدن هر کس دست میزد کوشش و پنی او را بریده از شهر بیرون میفرستادند

علمای دود و تلخ ابرو شهر وزیر رفته مصطفی خان طسریقی صیانت بقدم رسانیده در جواب صفت  
طافات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن لشکر زنده از مجتهدین سفر در جات عالیه  
ترقی نموده بهر ولایت از ولایات خراسان که رسیده خطبه و سکه بنام ولقب هایون مزین کرده  
بجس اتفاق درین اوقات تصویری بقواعده قصر سلطنت ماه راه یافته لاجرم در خدمت میسر  
که چون آنحضرت ولایت فاشرف آوردند چنانچه پیر و شاید از عهد صیانت و خدمت بیرون توأم آمد  
و این معنی موجب طعن عیب جو بیان کرد و انگاه عثمان و لاجرم صوفی تقصیرات و یعقوب او غلانی را  
باستقبال موکب هایون معترض نموده وصیت فرمود که لوازم خدمتکاری بقدم رسانند  
و دود تلخ ابرو را اجازه داده نفس خویش روی بقتل آن نهاد و دود تلخ ابرو بیای سر ریخت میسر رسیده  
انچه دیده و شنیده بر موعودش کرد ایندورایت افتاب اشراق از اوقات در حرکت آمد که کنار چوچون  
محل نزول موکب هایون کردید دوران منزل بوضع پرست که عثمان تقصیرات بخلاف فرمان  
مصطفی خان و چینه متکاری در حضره شهر یاری نداد بلکه عصیان بر میان بسته خیال قتال بروج  
نیز میکار و بنا بر آن خاقان مضور از چوچون مضور رسیده کناره آب آصف که زنی مغرب حیان  
عساکر حضرت انجام کشت و چون امارات وصول رایات مضور متوجه شهر وزیر شد معنی که از امام  
جلالت بیرون آمد در میان بناهای فهای شهر تحسین نمودند و انشب بقدم عمارت پیش پیاده  
اوردند که کشمور عروقه سپهر در معقول صبح در پوشید و لای خطوط شعاعی افزایته چهار نیکون  
کردن را میسر کرد ایندور عثمان تقصیرات که بمیرزا باقی مشهور بود از دیوار نسبت ظاهر شهر  
بطنای صحرا فرامیده صفت کار روز در آیتیار است و خاقان مضور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین  
اود از نغیر سورن برخواست و از مصر کلین مردان جلالت است این اشک ریت افزودن می گرفت  
و از نیران قتال ابطال رحیل خرمین حیات دلیران صفت نبرد اشراق پذیرفت در آن آنرا محمد علی  
از عقب جو انفار که کشمور آن دود تلخ ابرو بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آورد اما سار  
مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان مضور نیاورده بقلعه کشتند و در از مارا استحکام داده و بروج  
دبانه ایجاز از انحن تیر و سنگ کردند و نماز آن موکب هایون نور ما و کسیر ما در سر کشیده بپای  
مردانکی از خندق گذر نشسته فایز یکبک در پی کلکیز معبود نمودند و پیمان زمان نسیم فتح و فیروز بی از صعب

شرابی به از لعل نوشین یازد معنی با جان مردم فریب : بره از دل اهل مجلس شکیب ز بس  
خوردن رطلمای کران بشه هوش دور از سر سردران : شش عشرت اندیش صاحب کرم : کرام  
سپاه دران چشم بقانون جمشید و این کی : بنورند که هیفت غافل زمی : و در غلال این احوال  
خبر تو اتر انجا سید که سلطان سعید چون از توجه موبک هایون بجانب جوجان خبر یافت نخت بجانب  
حرس شافت و امیر سید آقا را شهید کرده عنان یکران : و بطرف تافت لاجرم خاقان منصور  
بساط عیش و انبساط دست حرم و احتیاط در روز وید و ما را و ارکان دولت طریق شوره مسکو که پشت  
تامی انجاعت متفق اللفظ والمعنی معروض کرده اند که چون اعلوی و رعایت کثرت از و سپاه  
نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان مینویسد که نسبت و یک ملک استر ابا و را باز که ازیم دوست  
در جبل شکیب بای زده هم خوب و جنگ چند گاهی در وقت داریم خواطر اصاع و اکار بر و توجیب  
اواق شتر را یافته چون بوده مشکهام شام صغی کافوری ایام را مانند رخسار خویان کل ازیم رنگ  
سوا و اوزانی و در شت خاقان منصور علم بصفت بر افراشته و در ان شب و یکور که نور از همه از دست  
اشتیاقه ظل به راه خطاشده محمود بر بحر ایفاده که در اسباب مجاورت در یاد و در کل و الا انواع  
تعب و کن جاقان عالیجناب به نفعان بویک نقره کلب بر سبیده در وقتی که خاقان نصر معتبر  
کشتی در راه و دافنا برادر بجز اخضر فلک انداختند انهر سپهر سلطنت از آب کزشت و بیامی  
در غنلی توقف کرده چون همی کثر از امر سلطان سعید : بنورند محمد و و طار عصب که به بودند و یک  
عازم معتقد کشت و سه چهار شش روز در ظل مسافت کرده و ان شترین نخت و حافظت در اوق نزول  
اجلال نو و وظل عاطفت بر مخابرات ساکنان ایخود و سیر و استه امکان تر ابو نوران هم و اسان نواز شین  
و به شش سر هم و بنورند محمد و و طار عصب که به بودند و یک  
مستد و در موضع اواق لوای افتاب اشتراق بر افراشته و اهل اطراف آن دیار در سایه  
علم غنبد بایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دولت و آنچه اوزنگ را که از نزد اهل اطراف  
بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرافت و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پنجم و او که نیند  
از تجار علاقه ابونت و اتحاد سلسله محبت و مودت بجا میگرد که به بجانب توجه نماید و چند روز  
طریق احتیاط و انبساط مسکو که اشته و در سر انجام مهم کشت و کشتی بویب اقصای رای صوابی



سراوقات عظمت و حمت گردانیده بود و خاقان مظفر لوالی العازی سلطان خنجر میزرا  
از خطه خازم عزم کنجین غبار رزم مجرم که دو عمان باره جهان نورد بطرف خرابان  
انعطاف داد و مانند قمر سراج التیر در هیچ منزل ساعتی نماند سوده از راه بازر و نسا و ابور و کج و  
سبزوار و میشاپور و ترشیز خرامید عساکر کفرت مآثر بر ولایت که عجب بودند بلو از مذهب و تاراج  
استد ام نمودند از مخالفان هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استیغاب این چیز  
عنان تاسک از دست داده از یلیاق باو غنیمت ولایت نوشنج شافت و از راه اراک بهار  
امیر شیرعلی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرار بر فرغ طایمان ملکب نظر آنرا فرمود  
و امر از جناح استیصال با جانب ایفاد کرده قومی کثیر از بی باکلن فتد بلکنر و در حاجی ترشیز بلن  
شیر میبند تیز رسیدند در راه روز کجبت تقدیر زیاده از هر شتاد و سوار تیغ گذار کسی در ملاومت  
رکاب مفره انتاب نمود و آنحضرت دست در عروقه و نقلی و من یو کلین علی الله فو کسب معنون  
کلمه بایون حکم من فقلت قلیله غلبت فو کثیر قیر خاطر عاظم کفد ملنیده و با کجاست اندک  
در برابر عسکرها و هزار سوار و پویشیت مغزیت بسیار عصف کاروزار بسیار است و چون نزدیک  
بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیرزبان که از کله ایران نمیدانید یا بیان بازر بلنبر و اند  
که کثرت یهور انبطومت در نیامند بر ایشان ملک که در تیغ مینارنگ را از خون اهل نم رنگ  
کو دیاقوت سوزانی و دوده کلان مردانگی کجا آمد و رسمند بر ابق مانند ش سمن در مثال در میان  
مشهدای تهر که بکامند چون بود و ششیر از راه اسکین چون از آنک در دین ایلی شتار  
کشته کشتی حیات اهدا و کفایت عسوق میبود و رنگ سیکان خون فشان بود  
دول مخالفان را چون بغل بر خشان ساخت و از طعن بستان بدستان در جز زندگانی سالکان  
طریق عیانرا از بنیای فرزند اختلاجرم کرد و نیز از پست طاغیر کینند و حار و رسید و سیر مای  
سیران و تنهای دلاوران چاک راه برابر کردید عطف سرمای سیران فاده بر خاکت  
میلوی اولادان شده چاک نسود و اوراق بواسطه خیری از لفظ که هر بار انخسرو باستحقاق  
استیغاب خود که کشته نمود در روز محاربه ترشیز نکس از دشمنان پرستیز بفرستند نیز  
توزیر مجروح و سیر و کشته و در آن معرکه سایر پهلوانان و کب با یون لوازم جلاوت

و ما انفك الامن عند الله آغاز وزین نهاد مرواج مشکین فواج طفر و به روزی از کفر از فرخنده آثار  
و با یفتح الله لنا من حمت فلما سک لها و میدن گرفت و عثمان قنقرات با تمامی اتباع  
شکرین مسطی فان سرار برقرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشتند و بندگان موب  
همایون بتایید مفتح الابواب بران بده در آمده رایت تسلط و اقتدار بر افراشتند اثر اف  
واجیان و رعایا و مزارع را در ظل عدل و احسان جای دادند و بر شجاعت غمام پروا متنان ریاض مملکت را  
بضروریان گردانید در رسوم ظلم و عدوان بر طاق نیسان نهادند و به دران ایام عثمان قنقرات  
بیر لطف خسر و اندر اشفیج جرایم و انام خود ساخته بعبثه سپهر احتشام آمد و عضو پادشاه شاملی شست  
و در فعل این احوال امالی شهر وزیر بعضی رسانیدند که وطن مالوف ما خط خوار مست و مصطفی حیف  
و تعدی جانرواشته ما را برین ولایت آورده بود امید آنکه این بچارگان بی فغان بپن عنایت  
فاقان عالی مکان بسکن مهور و معاودت نمایند و این طمس در وجه قبول یافته فاقان مضور عنان  
عزیت بطرف خوارزم بر افراخت و بانکه زمانی معاهدت انحضرت چرخانیه را مهور و ایاوان  
ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت ان مملکت را در قصبه اقتدار سید زین العابدین خوبی  
نهاده جهت مملکت پرورش خراسان با داق خرامید و مقارن انحال متوطنان خیرق بهو اوار که  
خدا هم استالفا فاقانی با قلیق در رویش اللهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار  
مخافت نموده بسرش را کشتند و کیفیت عار ا عرض داشتند لیسنا و کان پایه سریر دولت کردند  
و موب همایون بر انجانب شتافته پر تو انوار معدلت بر مفاوق ایللی با نولایت تافته بعد از  
چند روز بار و بیکر خطه خوارزم از لمعات ما بهر رایت نصره آیت روشنی پذیرفت و فاقان منفور  
اغزق هایو تراها کجا که اشته کرت دیگر علم غزیت بطرف خراسان بر افراخت و چون کجود  
مرو رسید بوضع انجا مید که سید امیل از غون و حسن شیخ تیمور رسید مرا که با جمعی کثیر از  
سپاه سلطان سعید ولایت را مضبوط دارند همان مراجعت بطرف خوارزم منخطف ساخت  
ترکستان و ما در راه الهنریا سباهی بر خشم و قهر مراجعت کرده به بیدلق با عنینس را مضرب

تا هرگاه ایشان بخنوق در آیند بازگشته خبر بیاورد و چون شبی مقصد رسید و دید که امر او را در آمدند  
او نیز بی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤذّن از شهر سپردن آمده بگذشت فاقان حرب  
حشمت شافت و سعادت تقییل اناهل فیاض دریافت عرض کرد که ما لاجمعی بین بیست بخنوق  
در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شدند و چون امر ابد ملیز قلعه رسیدند فی الحال برادرشان را  
که آنجا بود قتل رسانیدند و بر باره و فیصل خرامید نیز همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بآنها  
تیر و سنگ پراوردند و عبدالرحمن را غور زاده و زخم زده از فیصل نیز انداختند و پس از آنکه فاقان مضمور  
بر زاده نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح در توقیف ندیدند مود که عبدالرحمن را  
بر شتری بار کرده روی بر او آوردند و جمعی از پسران خنوق محکومه خواستند که او را بازستانند  
و جرات انجاعت مشاهده آنحضرت شده نفیس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتری  
خواه بینه هر چه بستند و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته فاقان دوست نواز فرمود که برادرش را در پرتو  
او را در طایف مناسبی مدفون سازد و اثر قبرش ظاهر نگردد و از آنجا که موکب معلوم هزار اسب  
شماره از آنجا قبلاً ترسکین خریدند و از آنجا خریداری کرد که ده محل وطن بعضی متوطنان کردار  
گفته بود و فاقان ساکنان بمشکین است و از آنجا خبر فاقان در آن فاقان مضمور خدیگاه  
دیگر بار روز کار سازگار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذراند فاطمات شرف اعلی بر این  
قرار یافت که نزد ابو انجیر فاقان که در آن زمان فاقان داشت پنجانی و عده خاقان فاقان بود و رود  
از آنحضرت است و او نموده متوجه شتر مملکت خراسان نمود و با جمعی از خواص و سینه از  
اهل انصاف بای مبارکب در رکاب نظر انتساب آورده مدوی پناه نهاد بعد از قرب وصول  
بشهر ابو انجیر فاقان اندوختن موکب آنحضرت و واقف گشت و جمعی از شناسندگان را جمع کرد  
و امر جلالت نهاد و استقبال خلق کرده خصال زیستاد و ایشان در غایت تعظیم  
و حرمت بکین نقطه دل فراموشی است و افانت نمودند و از همه جانته بجای آورده جهت نزول باین  
موضع مناسب تعیین نمودند و روز دیگر که خسرو غاوری بارگاه فلک آنحضرت را در طلوع باین  
ارایش داد ابو انجیر فاقان شاهزادگان و نوغان و اشراف و اعیان را بیاید سر ریختن بلیز  
قدم بر سینه جهانبانی نهاد آنگاه سرماند او که حضرت فاقانی را مبارکاد در او زنده عارفان

تقدیم رسانیدند و بساط جمعیت اعدا را در نوشته امراء سلطان سعید چون حال بران منوال  
دیدند غمان بودی که یزید و نیدند و لیران شکر لفره نشان تیغ انتقام کشیده بسیار پیرا  
قبل رسانیدند از کثرت شسته و خسته همه ابا بسته بر او بر شد و وحوش و طیور را مانده مستوفی مقرر شد  
در مصافی که اندران در نفس تیغ را با کفش قران باشد صد قران خوش  
طیر را پس از آن فلک از کشته میربان باشد بمقارن منصور پس احتیاطی بفتح و ظفر از حدود  
نیشاپور و مشهد گذشته صحرائی یافان از کشته نزول همایون غیرت دوشه رضوان کشت و از آنجا  
بنابر استقواب زمره از امرابطا هر دو شتافته عا که منصور بعضی جهت سرانجام مهاجرت خود  
شهر در آمدند و طایفه بعضی غارت و تاراج بود و قبایع و قری منفرقت شدند و در آن اثنا امراء  
سلطان سعید که بعد از انهم از ام پیکر پیکر پوسته بیجا میشی موکب هایون می آمدند سبای می نوزند  
و چون بنا بر تفرق سپاه صلاح توقف نمود و خاقان منصور بر اسپ الاثمی که از سارای پان  
طریق خاصه بزرگ قیمت در تار امتیاز داشت سوار گشت و بر او جوئی نوری بصورت بیابان  
خوارزم آلود بود و از وصول هزار بار پیش بجا طرهایون خطره و خونگی خبر بکسر امانی غمگین رود و آن  
بلده را در حیرت کشید زیرا که در غیبت حضرت صفاتی متوطنان آن مکان با ظهار مخالفت میباید  
جستنجیت بقربت میر نور سعید که شاهان نام داشت و از نام سرمان بوداری تقدیم  
میرسانیدند مقارن آنحال با بارتن از معسکه خاقان صفت بشکن که خنجه بخنوق رفت و مردم با  
را از وصول آنحضرت آگاه ساختند و باجم خوبان قلوب را مضبوط ساخته متاورمان بدایت نعت  
برافراختند پس بای سوانهای چنان اقتضای امر بود که چنگس از انجمن دایر بالای صفت  
با جهای کهنه پوشانیده و بر وازگوشان سوار ساخته قلعو فرستید چون ایشان بجا در آیند  
و نفیس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر نسیج و ظفر تیسیر بود بدین  
خیال افنده نفر از امر ارجش نور مثل امیر مظفر بر لاس و امیر ولی بیک و عبد الرحمن از غون  
وحید علی کوکلتاش و دیو مشایخ و شیخ ابو سعید جان در میان و میر علی میر خور و قلی علی چره  
و شاه علی بکا اول و آقان جان تور لاس و یوسف طنبورچی و داؤد میر شکار و غیر هم بنیاتی  
که مذکور شد متوجه قلعو شدند و شبلی چهار جوئی و خاقان مظفر و امتعاقب ایجاغت ارسال شد

طریق نطق و سلاطین را تا ناید الهی به مرتب میشود اسباب شاهیه رسد و او شایسته  
از عالم غیب شد و از غیر ایشان را بود عیب اگر از محض تقدر فرود آید باین کارشان بچند درستی  
چون فضل ایزدی یاری نماید در دولت برایشان برکشاید بهر جانب عثمان هم زرم تا بنده از فیروز  
و نصرت کام یابند و نظیر این تقریر و شبیه این تصویر عالی خاقان بهما نیک مصر سلطان مغربین  
و شهنشاه مشرقین ابو العازی سلطان حسین تو از بود که چون ارادت از بی و شیت لم یزنی  
مقتضی آن گشت که بی امداد غیر بی بر سر سلطنت خاندان نکلن باید ابو انخیر فان پیش از آنکه بجهت  
امداد حضرت لشکر تعین نماید فوت شد و آن پادشاه نصرت یزک از امداد سپاه بر عتاد  
از یک قطع نظر کرده باسی نفر از ملائین فاسد در آن سفر یسان نسج و طفر همعنان انحضرت بودند  
عزیمت خراسان نسج بود و بمقتضای کلمه که میوه و اذاعت متفتوکل علی الله دست اعنصم  
بعروه و تقی تو کلی استوار کرده دیرین پیکر نسج و فیروزنی را از رعایت حضرت پروردگار دانست  
نه از بسیاری لشکر جرارد افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزلی به نصرت فرمود بیشتر  
دولت و اقبال با استقبال موکب فرخنده فال بهادرت حبه بزبان حال معروض گردانید است  
به منزل که کرده جوده کاهمت شود و بهیم شاهیه جا کاهمت نه طوطی شیرین مقالتم کیفیت حال نا  
بینان نسج مینماید که چون بود و با هم بود از وصول موکب کیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گروشد  
خبر ویرانی سلطان سعید در قراباغ اران بانسند و افوا و طوائف انسان جاری گشت لاجرم  
خاقان مسعودی و عنده غمنا بود و در آمده اشرف و اعیان آن اقلیت بود زرم نیاز و نثار قیام و اتمام  
نموده باظهار اخلاص و در تو خواهی بند ام موکب باوشاهی زبان عالی مقال گشودند و این خبر به ارادت سلطنت  
به راه رسید امیر تاج الدین حسن کلکی و امیرنی نظیر که در شهر بهر حکومت در دار و کلکی اشتغال داشتند  
بضبط برج و باره پرداختند و صورت و احوال را بهر مقدم عرض داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه  
باران عدد و عزم زرم از چون عبور نمود خاقان مسعودی منقطع لوابا با بصد مرد و جلالت انما که در آنجا  
در سایه لول جمع آمده بودند از ایچوره بجانب مرو و نصرت کرد و امیر مبارز الدین دودی یک طرف  
نیشابور و مشهد فرستاد و سلطان محمود میرزا که بعد از گرفتاری پر از دست قراباغ گریخته بود در فراره جرد  
با میرولی یکسیده بن ایچانین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منظم به راه شتافت

و نواب و نوپیان چنان بود که آنحضرت همه تعظیم فان تا بویغ نماید و با مصلح اوز بجان تا بویغ است  
که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوش بست نیاز مندی گرفته مانند رکبان  
بشت خم کنند فاقان مضمون مضمونه قبول نمود و درین باب گفت دشمنید بسیار واقع شده عاقبت  
ابو انجیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زود آورد و در یاد بعد از آن فاقان عالی شان ببارگاه  
سپهر شتاب آورده و چون چشم ابو انجیر خان بر شیره هایون و اسره میمون فاقان مضمون افتاد  
و انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور جهان داری مشاهده فرموده اند و بی شفقت  
و مهربانی آن بانی مسانی جهان بینی را در آنموش کشید و نزدیک بجزو جای داده و لازم پرسش و نوازش  
بجا آورده تبریب مجلس نرم اشارت فرموده و سران بران بوجوب فرموده علموده جاهلهای شراب  
و بال تمیز در گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابو انجیر خان از بخار بوده خوشگوار گویم گشت همه امتحان استراحت  
مالامال بر کف فاقان ستوده خصال نهاده و آنحضرت بجمع شراب بسیار قیام نموده اصطفاوتی در  
احوال انفعالش ظاهر شد و این معنی موجب انزواء و اعتقاد فاقان شده زبان تخمین فاقان نظر فرین  
گشتا و بهیالغده تمام هر لحظه آنحضرت را بجزو نزدیکتر میکشید و هر روز از پیش ته شک خان رسید و بنا بر آنکه  
در این اوان ابو انجیر خان برض فایح مبتلا بود در ساعتی که زانوهای فاقان سعادت انقائندش رسید  
آنحضرت مخاطب ساخته شد و چون عنایت الهی شامل حال گشت و عنقریب با علی مراتب دولت  
ترقی خواهی نمود امید است که بمن مقدم بیاویز تعریفی که عارض دست نیست بصحت تبدیل بود در مجلس  
هر لحظه اظهار دلجویی و غریب نوازی میفرمود تا آنکه قلبان از سر برداشته فاقان مضمون تا بویغ کرده  
گفت تو هر چند در وقت ملاقات تا بویغ کنیدی ما بجهت احترام تو باین امر قیام نمودیم و حضرت فاقان ایستاد  
التماس انفعال یافته فی الحال بر حسب و تا بویغ بجا آورد و القصر فاقان مضمون کیفیت در اول و بی ابو انجیر خان  
معزز و محترم اوقات نگذردا بنیده ابو انجیر خان داعیه است که بشکر بسایه محبوب محکب بفرقه  
شعرا و سخنچرانان ناهز و ناهل بکتاب اتفاق بعد از این ایام حیات فاقان با نظر امیر رسید و بجلت  
فجایه و در طبیعت دست از نشیت امور برنش کوتاه کرد و امید و الواس اوز یکبیر تبریبشان شد  
که فاقان با استحقاق را در داشت به چاقی مجال اقامت نمود و هو العفور با و در وقت روزی بین امیر و فاقان  
توافق بر سر آمد و در مشرف به چاقی و کوشش شدن تا یک فرسار از امور انعطافیت پرورش



و حدیث واقع ناکر سلطان سعید نزد پادشاهان تحقیق انجام میداد چنانچه سابقا مقرر گشت  
اکثر ضائق انار بود اری فاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امتیاد بر گاه عالی پناه انحضرت آوردند  
بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون فاقان منصور از مرو گذشت بقصبه  
پنجه رسید شنید که میرزا سلطان محمود بکشد که آنکس خوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان  
پوی میگردد و بعضی از امر از آن زوده رحمت طلبیدند که بعت دم جلاوت پیش رفتند سر راه پلستان راه  
گیرند فاقان منصور از فایت کرم جلی تجویز انعیسی نفرمود که چنانچه که کیرم سر راه گشتند و پیکر  
بخت بر گشته و میرزا سلطان محمود بعت و سلامت در مدوه اند خود میرزا سلطان احمد بپوسته  
و کیفیت حال باز گفتند برادران بر اذیت و موافقت یکدیگر که ترک تسخیر قراسان و لوند و اناب  
گذاشته روی توجه بفرستند نهادند الفاقان مظفر را چون از قصبه پنجه کوچ منسور و بعد از طی  
یکه و مرعنه امیر سلطان بلرغون با جمعی کثیر از دار السلطنه همراه موکب همایون رسید و بعبادت  
تقیل رکاب نظر انتساب فائز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید بیت تحت حبشید  
تاج انسیرون از روضند با و تارک گشت ایگاه فاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید جان  
در میان راه بار و علی بر راه ارسال داشت و چون مشارالیه بدان بلده فاشنزه در آمد جمعی از اهل فن  
و فادرا که متعرض عرض و حال شرف عباد میشدند تا وی بلیغ منسور و بساط عدل و داد محمد  
گردانیده فرمود تا منادی گردند که هیچ منسوریه همچو متعرض کسی نشود و همین نصفت در رفت  
انجباب هر ویان از جو و طغیان ادبانش و معنی ان کجاست یا نشدند و در روز چهارشنبه هشتم  
ماه مبارک رمضان سه غلث و سبعین و نمانه موکب همایون فاقان منصور در مسجد  
بخت و دولت همسان اقبال حضرت همگام بشمال کوه دبا و لیگاه رسیده ساعات  
اصحان و اکابر و اشراف که آن خبر بجهت ایشان شنودند برسم استقبال استقبال نمودند و با انواع  
التفات و اسطیاح سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت حاجی یک از منسور نزل  
همایون رشک انسرای سپهر بوقلمن شده روز عیسی نهم امیر مبارز الدین ولی بیگ از  
جانب مشهد مقدس رسیده بعبادت زمین بوسن مشرف گردید و در مجموع فاشنزه در مسجد  
جمعه دار السلطنه بر راه خطبه بنام و القاب فاقان کامیاب ترین پذیرفت و زربسار برسم



بهجت و شادمانی آرائش یافته سپهر جهان دیده عقود و جواهر زلفهم که سالها در جیب و دامن  
 پرورده بود بصورت نیازناکار گردود و وقتی که عروس سیم اندام ماه با تمام در جگله فیروزه فام نقاب  
 از رخسار فایض الاوار بر گرفت شاه عالیجناب با طلعتی چون انساب بجزله بعد صفت لایب  
 خرامیده معارنه جبر پس بر جگله کاری بانام سینه دلچون نامی سمت و توج پزیرفت اما کسب  
 اقتضای تصانیح حضرت اعلا و مهد علیها صورت الفت و استیلاست اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه  
 اتفاق آن عالیجاه اورا اطلاق داده سپر کند فرستاد و خواهرش با بنده یکم را در جبال نکاح کشید  
 و بین این بنین محبت و مودت بر توج انجامد و بعد از آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه کردون  
 غلام میشاد دعوائس ایگار مراد و مراد روشن بود با عدالت باغ مراد که بعد از چندگاه بیابغ  
 جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود معماران مدق و مهندسان عا ذوق چهار باغی چهار صد و  
 چهل جریب مقبری در غایت رفعت و زینت و زیبای و انداخته استادان بنا و عمل توانا  
 آغا کار کردند و در باب تکلف و مناسبت و نفاقت آن بوستان جنت صفت کمال حد و اتمام  
 بجا آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرا از اقلیت به کسب عالیون دادند و حسن و کشور کشای از باغ  
 زلفان بد آنجا نقل کرده و ما دام الحیوة در باب تزئین و تعمیر انگلشن جنت اثر فرخنده سمات نهایت  
 سعی و اجتهاد مبذول میفرمودند تا بمرم قضای دگشا نشین چون در همه بهشت پر کل دریا صین شد  
 و هوای روح افزایش مانند نسیم آرومی بهشت فرج بخش و دل نکلین گشت از نهارت ریاض  
 حضرت امینش سبزه زار سپهر شمساری بود از لطافت آب و ذوبت با شش خنجره جوان  
 عرق عسرق خجالت بر جبین مینمودند و لطیف بود گلشن آب و هوای مطبوعه مبارک منزلی  
 فرخنده جایی در خان چون بان قدر کشیده و زکدیکر بخوبی سر کشیده و عبادت لایب پیش  
 زبان طعن بر خورنق و سدید در از کرده و تصور عالی از تصور شن از صفت کنبذ سپهر است پر کوی  
 تحف برده شرح از عبادات او است در تشویر و قبه فرسپهر و قصر سیدیه و مسجد و آب و شکر  
 سد العالی الکبیر و اللصوة و السلام علی النبی البشیر الذیر ذر و شمس و نور و آفتاب و صبح و غروب  
 و همه در سبوت و شنبه و پنجشنبه و چهارشنبه و سه شنبه و دوشنبه و یکشنبه و روزهای دیگر  
 همه در غایت کمال و در راه ران او قافله که در سلطه همراهه بین جلیوس عالیون شرح بند و غیرت

ثالث و سبعین و نمانه از کت حاجی بیک بیاض ز افغان تشریف برده قدم بر سر پیر جهانبا  
نهاده تخمه خاقان سعید مغفرت پناه از زمین معتمد آن پادشاه عالیجاه عزت افزا  
اورنگ مهر و ماه گشت و در الملک اقلیم چهارم لند تخت سحاب سعادت ان سلطان میکند  
و ستگاه در نصارت از فلک ششم و دوازدهم و از حضرت پشت برسد خیمت که مکار  
نهادد بدل قوی و اعلیٰ نسج روی تمیث امور جهانجانی لند و پرتو عواطف و اشتیاق بر رسم  
امور مجبور نزدیک و دور افکنده جناح مرمت و احسان بر مفاارق طوائف لسان بجز و  
و در تقویت ارکان شریعت خواست حکام قواعدت بهمانسرا این مطاعه بها و انجامید  
در باب رعیت ساواست و قضات دارا بسدرین و نفوتی طاعت منی با تمام تعظیم در سایه  
شد از انوار عدلش ملک روشن نه زینف همتش کنی بچشمش نه ز رفتند اهل عالم را امان و آو  
بچشمش عدل کسری رفت از یاد و اناس شرح از سمیتش متین شدند و کارشین همه در وی زمین شد  
و چون خاقان مغفور مظهر لوابر است قلا از اهل این بیت سستید لند و بر کزیر کال  
انایرید الله لید هب حکم الرحمن اهل البیت و بطرکم تطویه الاستوار عشت و غیره نقی  
مجتب و مودت قدرت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مودتی بر خاتم  
دل نیکبخت در آن ایام که بر سر سلطنت خواستارانی کلم بیان شرف انوار وین بر در  
بر اطراف انکلت تافت برای شریعت از اهل بیت انضا فرمود که خطبه کشیک با اینام لقب  
اندر موصوفین مرتین کرد اندر مسجده این نیکبختی بود از اهل بیت که حق زشتانرا از انوار انوار  
شریعت بنی هاشم از یولین کیوان و که را از امامی از تعصبان قدس اهل سنت است  
که در ان زمان در در سلطه هر اوقات منقر و موفت روزند با بر سر سلطنت همه ستانند  
و در باب ترجیح رسوم بنده سخنان گفته از تغییر خطبه منزه بود و چون کلم تمیزی بعد از تبرک  
الهاست انجامت نمود و بدروز عهد نظر طیبیت بنیست و بنیست که این خیر است غلبه نمود و در ان  
پادشاه محبت و شفقت با طایفه کت داده و با به به اربع سلطنت نمود و این بکار کت میونا  
سلطان ابو سعید از خاطر هایدن کسور بند و کلمین از طرفت در ان عهد سلطنت و وقت و اعلا  
و اشرف زینب و زینت داده هند صحت بنیست اما این شریعت خواستار انکلیج در آورده کلم

دولت سلطان سعید بود و با جمعی کثیر از سرتان و خواجہ قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب  
الدین انانی و خواجہ سیف الدین مظفر شہنکارہ از جانب عراق و آذربایجان بدرگاہ خاقان علیجا  
رسیدند و امیر سعید مراد منصب مشرف گشته با خواجہ طاوس مشرف دیوان ہمایون شد و مولانا  
قطب الدین با مرصداست اختصاص یافتہ ہم وزارت تعلق بخواجہ مظفر گرفت و مقربان  
انحال میرزا محمد سلطان کہ خواہر زادہ خاقان بود و میرزا کوچک لقب داشت با والدہ و والد خود  
میرزا سلطان احمد بن میرزا میرانشاہ کورکان از طرف قراپاغ اران بدار السلطنہ ہرات  
رسیدند و خاقان منصور ایشا را منظر و نظر مرحمت و اشتقاق کردانیدہ میرزا کوچک را بعنایت  
طبل و علم و خیل و چشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار امور ملک و مال با بقبضہ اقتدار او داد  
کمانیغی تبرستیش برداشت و ہمدان و لاشاہی و الی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاہ علیپناہ  
رسیدند و ملحوظ عین عنایت و عاطفت کردیدند و ہمدان ایام امیر زین العابدین ارات بلائمت  
خاقان حجتہ صفات رسیدہ تنجیر ولایت بلخ و شیرخان مامور گشت و باتفاق عزم خود  
امیر بہر محمد بن امیر یار و کار شاہ بد انجانب شتافت و میان ایشان و امیر یار علی کہ از قبیل  
سلطان محمود میرزا در آنگدو بود و مقابلہ روی نمود و یار علی گرفتار گشتہ امیر زین العابدین انولایت را  
تحت تصرف در آورد و یار علی مغول را مغول بشہر فرستادہ و شختہ سیانت خاقانی اورا  
بقبل رسانید و ہمدان ایام خاقان کردون عنسلام امیر زاہد طارمی را با بایلت ولایت  
استراباد و سراسر از سلطنت و انجانب بد انجانب رفتہ چنان شنید کہ میرزا منوچہر برادر کلانتر  
سلطان سعید بود و بعد از واقف قراپاغ خود را بنوا ای ساری رسانیدہ و لوای شوکت  
بند کردانیدہ امیر شیخ زاہد انجیل محال با در خاطر میرزا منوچہر نگذاشت و ما کہان بر سرش  
تاختہ تخت وجود اورا از ولای حیات باز برداشت و چون سنت سنیتہ ایزد تعالی و لیلن تجد  
سنتہ اللہ تبدیلیہ انسان جریان در در کہ ہر گاہ صبح دولت و اقبال از طبع الهی و الهی  
بر آید و آفتاب جاہ و جلال بطلعت غنیم المثال اطراف عالم را بیا را بد متعاقب تمام محنت  
فرجام نواب رومی نماید شب طلعت انجام مصائب جہرہ کنایہ در ان اوقات کہ نیر سلطنت  
واقبال خاقان مستورہ جمال ابو العازی سلطان نجین میرزا اطراف ولایت خراسان را

کارگاه کردن امیر حاجت سائب پیر مرجع و ملاذ اعظم فضلا در روشن ضمیر نظام  
الدولت و الدین امیر علی شیه از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بلاذمت حضرت اعلی رسید  
و باضاف الطاف و اعفای سرافراز شده در شکل خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید  
صورت حال بسبب اقبال آنکه ابا کرام و اجداد عظام آن امیر افتاب احتشام از تقدم الایام  
بر سبک مخصوصان در دمان میرزا عسکری شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان انتظام داشتند و نقش منصب  
که کلت شیخی بقلم اعتبار بروج خاطر اولاد ابصار مینگاشتند و انجباب در ایام طفولیت و مسپا به  
او آن بی همواره در خدمت فاقان منقطع و او بمر میبرد و در وقتی که آنحضرت با میرزا ابا بر مصاحبت  
مینمود امیر علی شیه نیز ملاذمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا ابوالقاسم با پردفات  
یافت فاقان مضور از شهید مقدس میر و شتافت دآن امیر صفای ضمیر محمد رانی ولایت توقف نموده  
بتحصیل فضائل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان سعید بهر ابراهیم رفته روزی چند در  
ملاذمت استان اقبال کشیان بگذراند اما سرانجام غرض غایت و تربیت نیافت بنا بر آن ابراهیم  
بسرگذشت در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو الیمنی ساکن گشت و اکثر اوقات را بطلوع مصروف  
داشته گاهی با میر و درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار دادار الهی روزی در مصاحبت  
مینمودند و آن ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجه فاقان مضور بصوب خراسان از آب آموی  
بگذشت امیر علی شیه نیز همراه او در روز و انشد و بعد از تحقیق واقعه سلطان سعید و استیلا فاقان مظهر لولا  
بر بلده فاحشه همراه او از امیر احمد حاجی اجازت حاصل نموده روی بهر ابراهیم آورد و قریب بعید سعادت  
ملاذمت فاقان صاحب تائید دریافت و بعد از استمداد روز کار مفارقت صورتی دید و بدیدار طلعت  
فرضن الا نور فاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بی نهایت یافت و در روز عید از ساج  
طلعت لغا و تصبده هلاک که هر پت از آن رشک لولوی ابدار و غیرت بو اهر شاهوار بود و سار بزم  
همایون نشین نمود و این معنی موجب از ریاد اتفاقا و فاقان عدالت شکار گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار  
آن امیر فضیلت و نام در خدمت آن پادشاه کامیاب تر یافته میشد تا کار بجائی کشید که سرانجام تمام  
عظم نام امور جمهور نزدیک او در برای سوا بنمایش تقویین جانچه در ضمن حکایات آئینه بوضع خواهد  
انجام میداشت از الله تعالی و هم در او اهل عبوس فاقان مضور امیر سعید مراد او غلامی دارم و بر آن

خاقان کواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین از دار السلطنه هر قدر ایات  
ظفر ایات بر افراشته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و بواسطه طواف مرقد عظمی  
در روضه جنت آسیای ادم علی ابن موسی رضا علیه التحت و الشاکبجی آوردند و مقام و مکان  
سینه را بهجات و انعامات بنی زنت و چون میرزا کجیک و امراء اینکار خبر و قبول و کجیک  
تلقین شادمانش و در ناز که حروس بهای بیایان خواصیده در عقب میرزا پادکار و کار خردان  
و خاندان مشهور آوردند آن میرزا پادکار و باریت اسرار آن وقت بانه غم و غم ندیدیم نموده و بالیک  
مایلان عبور نسیم و از یکجا جزو شان و یغریغاج شیب کبھی که در میان خویشان و متعلقان  
حالیست در آمد و میرزا کجیک و امراء اینکار در منزل با دروی خیرت و شادمانش و خبر میرزا پادکار  
و شادمان از بیکان را در سلطنت فادان منظور چون از حال شادمان متوجه خبر نوشت پس مراد  
و اقلی الامیر علی میر افروز شیخ اعلی علی را با نیز او سوار بجوار بر کسم متعلقان را پیش رو و لیساخت  
و آتش بر تپه اسباب پیکار و استمال در حال خبر نگار بدو دست و امل این کار را میر علی در و بار  
خود و اخبار کار و نواز کرد و در امیر علی ثالث کشته سیر مراد قبلی رسید و دیگران را در می یاد و می بخوان  
لازمی قدر که در به فادان مشهور نموده و شادمان جزو شان با عزیزان و در محراب و در دیگر خبر  
فیروزه از آنکس بجزم جریب و جنگ لوامی پفا و رضای سپهر خرد ابرو اخست و از شجاع و تیغ  
عالم اطفال و نکات کواکب در انهم آماده میت نسج و فیروزی در بساط غلبه مستقران است خاقان  
مصور نظر او ایزد اناری سلطانین میرزا همزم ترتیب امور مصاف و در مقام شاکب کافر مسلک  
خلافت بر نایی بدیل را بگوشن حمایت غایت الهی پوشیده بنیاد کیر تا کیدنا تنهای شوار کشته  
در عقب سپاه و قطره عطیه لوازم اتمام مقصدیم و حیاتید سپه را ایزد امین بخدمت امیر میبندد لایا  
وای کیک معونی داشت و ریاست میر علی میرزا شادمان میرزا کجیک و امیر عبدالق با نکه داشت  
و امیر علی شیخ تیز و امیر بیول و امیر شیخ ابوسعید عین در میان بهروالی مقرب شدند و در بعضی خدایان  
لشکر فیروزی از تو مقام مؤدب سپاهی اداخته شد که بهرام نیز جنگ مسلح اما از بیم پکان نقل افغان  
پیشکش خبر تیزین آنست بسر کشید و جنگ جدید نکند و بیلیم سندان با شادمان ایشان  
چونین بر شش کارد و غنچه رخ خور با کبیر دشمن لشکر تیسلی بیاید است و در آن وقت

منور ساخت و ماهیچه لوابی جهانکشی انحضرت سایه حشمت بر سرق موطنان آن بده انداخت  
والله انحضرت مهد علیا فیروزه پیکم در چهارم محرم سنه اربع و سبعین و ثمانمائه درگذشت و در هشت  
برین بازمه حور عین بمنشین گشت و فاقان مضور بلوازم تعزیت قیام نموده چندگاه بجماعت کلام  
و اطعام طعام اشراق نمود و جهت مرقد مطهر مهد مروج در کوچه خیابان خطبه در غایت تکلف  
و زیبای بنائش نمود و الی یومنا هذا انکلستان جنت نشان معمور است و گشتگاه جهو مردم نزدیک  
و دور و هو العفو الغفور غما در حسین انحضرت میرزا یادگار محمد بقره شیر محاکم خراسان  
در آن آوان که میرزا جهان شاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید که در کان ساج کرده بود و از خراسان  
بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن بابینغزین شامخ  
میرزا اگر کان با شاره عهده خویش باینده پیکم که مکه فاضله عاقده بود و در تربیت برادرزاده سعی مینمود  
طایفه میرزا جهان شاه اختیار کرده چندگاه در ظل راییت نصره آیش در غایت رفاهیت اوقات  
میکز رانید و بعد از قتل آن پادشاه علیجاه ابو النصر امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد  
بیشتر مبالغه نموده چون فاطمه از امر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه  
سراوان همراه شاهزاده گردانیده او را بتسبیح ملک موروث تحریص نمود و میرزا یادگار محمد بقره  
موفور سلیم بباکیری انراشته تخت بجرغان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او  
انهمرام یافته چون این خبر بمرض فاقان مضور رسید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین  
عبد الخاق بن امیر نظام الدین احمد بن فیروز شاه در ابرسم ایلیان با فوجی از سپاهیان نجات  
انام را ب استقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور سلیمان یافته روزی چند در حل اقامت  
انداختند و فاقان مضور میرزا بیک را از عقب ارسال داشته انشا بهر اول انحضرت شعار در سملقان  
با مراد ایلیان بپوست نگاه با تفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنه استرا با داده بودند و بعد از  
وصول بمنزل نوارب بمقتضای نشانی که از پاپی سریر اعلی پریشان رسید عنان زمین از قبال  
بچیده و در کوه حروس بیستانی که بوضع و مسانت رنگ فلک انهمر و غیرت سید کند  
تخص نمودند میرزا یادگار محمد بیای انکوه کردن شکوه رفته چون مشاهده نمود که کند انهمر  
بکناره تسبیح این نیز در امن تنار افشانه و بار کیر قمر سپهر طرف اسفراین راند و از آنجا ب

که از آنست که از اوقات بگریزد از اهتر از هر مهر قهر باد شاه شجاعت پناه و ولجاعت تیغ و کمان  
فاقان نصرت دستگاه روی توجیه بودی مستر نهادند و بیشتر آن وقت که در طایفه و کابو سا زان  
تا نید شاهنشاهی صیت روح افزای مستح و غیر در زنی و ابشارتند که کشای طغیان و بهر بود  
در دادند و فاقان منصور که خجکا ترا تعاقب نموده زمره از ایشان بفرستید تیغ بهادریان مویک  
نصرت نشان بقتل رسیدند و طائفه امیر سر پنجه تسلط و اقتدار کردند و بهر مایل کاشی و  
شیخ شیخ طغیانی بود که کوشش و امیر احمد علی فارسی و سلطان کچین از رنگی از جمله کسیران بودند  
امیر ایوب و امیر احمد و سلطان احمد شجاعت محضمان استخوان سلطنت ایشان بکانت  
یاخته بقیه نام بردگان داد و جایان محرم میزدند و فاقان منصور بعد از آن مختصا من مستح و غیره در آن  
کامد همس و منصور بقتل هم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را با ایالت ولایت استرآباد فرستاد و همس  
نقیس جان غزیت بصوب مستقر غزوات انعطاف داده آن مسافت را در غایت استحصال  
طی نموده چنانچه از مشهد مقدس عرض سه روز به ارسلان میران رسید و در تحت حاجی سبک  
نزول نمود منتظر زوایای خرمشکاری و مومنان جنابای امید واری دیده انتظار کشیده از غلبدنوب  
سپهر مراکب روشن ساخته و لو از هم شکر و شایه ایز و بقالی بجای آورده بلایهای ترور و صدقات  
پرداختند و فاقان عالیشان در آن زمان بیایغ سفید یراق و شلاق نموده ظل ظلیل و عاطفت  
ورافت بر مفارق موطنان بدان خراسان بسو طاشمره و زو و وصول بوفی از امر و میران  
در نگاه داشتند و از آنجا برفتند و است میران از کابل بامداد و پادشاه از ایران  
و سرای در آن زمان که فاقان و انسر تور بود الغازی سلطان حسین بهادر در بیایغ  
سفید روی تمهید با طبعش و نشا ط آورده و تخریب استیلاج ارواح برداخته غلبدنوب  
و متاع خوف و خطر از لوی میبستند و در علی ترکمان و پیرانم سپهران محمد علی شکر که از اعظم امر  
آنز با کجان بودند با بنر لومرو شجاعت پناه با اتفاق میرزا ابوالفتح بن میرزا محمدی بن میرزا بهمان شاه  
از امیر حسن سبک که خجکته عمان غزیت بصوب خراسان انعطاف داده بکراس کردن اساس  
فاقان و کشیده تبلیغ این الطاف پادشاهی معتمد و مساهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه اربع  
و سبعین قاضی عالی که از جمله معتربان امیر حسن سبک بود بر رسم رسالت تشریف آوردند و از زبان آن

نومی و هم تیز جنگ - بصر او شیر و بر یا نهنگ - که از کف خنجر جاستان - ز روده به تیره سیر  
کشتان - و از انجانب او المظفر بر میرزایا و کار محو شبید غرم بهمیزه پهلوانی تیز کرده بمیدان  
ستیز خرامیده و روی تبیله شکر آورده خود در قول منزل گزید و امیر علی جان را در بر انقار جایی داد  
و امیر احمد علی فارسی بواسطه سلطان حسین از بهنگی را بگو انقار فرستاده ایوب و شیخ علی بلایه و محمد  
که کائناتش را هر اول ساخت و کبکثره عسکری و مظهر بود و رایت کزوت بر او از تخت سوار الحی  
بمنسپاه عالموزش شاهزاده در انروز کبکثره از او اوراق کبکثره بسیار زیاد بود و ذوقوت کرد و ستم فایده  
کوی تقویین میر و ذوقوت بهم تیز خشم و همه کینه کوشی و همه چو در یاد کوشش و غرور و شکر کف  
تبع بران - که مذهب شیخ غزلان بود و بعد از استن معتمد لشکر انجور و بعد از استن  
در برابر کوی کوی بیستادند و در انروز از انجور بهشتیالی انشغال استن در ان زمان دادند بیت و در ان  
بکین طلیت از انقتن عقیده شکر کرد و سافتنده و از انجور انجور سلیله حقائق منظره امیر حیدر از انجور ولی  
بجمله جانان و مخالفان در انهمه ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ سلیله ان تقوت بیارشی  
نومی از دشمنان بر انجور اخت و میرزایا و کار محو جوی ان شیخ تیمور استن شیخ تیمور و از انجور  
بجز بر انطرف حلا آورد و انار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سپاه نظریه گشت و فغان برسم  
جنال کمال مشاهده موده بهادران محکب با یوز از انجور و انجور کبکثره کرد و وقتان به ان مهم خوان استن  
از انجور کمال در بر و انجور و انجور شیخ تیمور ان و شیخ تیمور کبکثره کوشش و تیز بود  
چنگ بر تیز کوشش و انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
نومی از دشمنان سپاه توکان بکلمات متواتر خود را از انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
باستقلال تیغ و سنان برده نیران کار و انجور انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
شجاعت کامل بر سر دشمنان تاخت و بصر هر علقه قیامت نیب تر لالی به انکار کان محبت و کبک  
انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
نومی از دشمنان سپاه توکان بکلمات متواتر خود را از انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
باستقلال تیغ و سنان برده نیران کار و انجور انجور کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره کبکثره  
شجاعت کامل بر سر دشمنان تاخت و بصر هر علقه قیامت نیب تر لالی به انکار کان محبت و کبک



بسزوار در آن بدو را در حیرت کشید و پرتو این خنجر بر پیشگاه نمیزد فاقان تا فتنه تو نیست که تو نفی تو  
اعدا دولت روز افزون نشو و آنچه مراد است بر تو نخواستیم که آنچه امید به پسران در عشره ماه مبارک  
رمضان با سپاه فراوان از بدهنده فتنه هر اوست فتنه فرموده در آنکه سزاواران از اینها در  
بگذرد حق گردانیدیم غایب سبزه را شد و میرزا ایاد کار محمد جون این خنجر کشید سبزه را باقی یکی که از سبزه  
خامنی از آن خنجر باقی و امین از او داشت سپرد و روی تو بر طرف بطام و در اسفان نهاد و بعد از آنکه ظاهر  
سبزه در محل منصب لاری به کشتی فاقان مغرب کشتی را غلبه بر تو باقی بماند و فاقان این طایفه  
در خنجر کشید و فاقان یکی را با بافتا و تن از ماسان مقیم در بابل که کشیدند و فاقان یکی  
نیز که در ده ساله سبزه را از آن بخت از آن با بخت که از آن سبزه را یکی از آن  
معین الدین مختار که در آن زمان از آن خنجر در آن حضرت شهنشاهی میزدند و در روز بیست و هفتم  
اتحالی در فتنه در موکب نصره شوار بعد از آنکه سر از آن سبزه را در فتنه میزدند و کارها در آن  
موضع بود و با این ولایت که از آن سبزه فاقان و از آن کشتی فاقان سبزه را در آن  
در برام ترکمان و شهنشاهی را یکی که سبزه را در آن روی فتنه که از بر روی فتنه و در آن  
دور سبزه را در برام شهنشاهی و تیر میزدند که در آن روز در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
عظام فتنه و از آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
انلی آوردند و از آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
بیاست تحت فتنه فاقان که از آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
فاقان که در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
اینجا بود بر سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
فاقان که در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
بسان کشتی از آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
در معسکه فتنه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
نشست بر روی سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
نیاز می بود این دولت شاهزاده دولت که در آن سبزه را در آن سبزه را در آن

پادشاه عالیشان بعضی رسانید که همواره میانه آید عظام و اجزای کام ما اساس بودت و بنای  
نبت بر تبا و استقامت داشته و چون بعنایت قادر مختار اینجانب را دفع فساد میرزا جهان شاه  
میرت میرزا سلطان ابرسمید از شیوه ستوده اسلاف تجاوزه نوده شکر با ذریه بجان کشید  
و هر چند از نظرف ترافع و نیاز مندی و توجع انکامید فامده بران مرتب نکردید عاقبت منتفسم جبار  
جزای او را با و نمود مورتی که در پرتو غیب مسطور بود ظهور نسیم بود اکنون مدعا است که رابطه اتحاد  
مردوشی معنی باشد و جماعت ترا که فراد یوق و او که بلین درگاه پناه برده با اینجانب فرستند خندان  
قاصحی علی را رعایت موفد کرده رونوی چند اجازت مراجعت در ستادون امر او جهان شاهی را از مقتضای  
مروت مستبعد شمرده همه بواب استنمان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و در اثر مستان  
امیر متحول هلیات بیخ سر افراشته به انملکت شافت و شاه یکی عالم سیتان شده ز نام مکتوب  
مستمان در قبضه اقدار امیر شیخ زاهد طارمی تیرار یافت اما میرزا یاد کار محمد چون از معرکه  
جوادان مجذود و امانان و استنمان رسید کیفیت واقعه را با امیر حسن بیک نوشته مد طلبید  
و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده در آمده امیر یوسف بیک و حسن بیک در اسک فریشتان  
ادانتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شهوار فراد یوق دو هزار سوار مکل و مسلح بکوبک میرزا یاد  
نامزد کرد و شاهزاده افاوه رزم و بکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان  
ظلم و سید او آغاز نهاد و بعد ران و لاجبمی انوکلا نتران ولایت قاسن بواسطه منازعتی که با اقربای  
خویش داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده مکتول شیخ  
قوتان گشته و شاهزاده هزار سوار مصوب ایشان روان ساخت تا بی خبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته  
بنیاد میانش بر پا شد لغتند و این اجبار سلطنه بر او رسیده بعضی از مردم کوتاه اندیش مثل  
امیر یوسف و شیخ جلال و نعمت خوارزمی از خاقان سعادت کیش در کولان گشته و بطرف ارووی  
میرزا یاد کار محمد که گشته انحضرت هزار انحضرت انقضات نموده و امیر عیب در حال فرزند شاه و سیرام  
ترکمان و یار علی تکران را با نوجی کثیر از لشکریان بسم بیچار روان نسیم بود و چون این طائفه مشبه  
بعده رسید بعضی از جنود میرزا یاد کار محمد که در خفا بود بطرف آمد و در خفا گشته که خیر است  
باردوی شاهزاده پستند و امر او اینچار بالنگ در اوان رفته خیمه اقامت بر لوز گشته و میرزا یاد کار

خاقانی بر شاه و چون امیر طیشیر بار روی همایون معاودت فرمود و خواهر نطفه نام الدین بختیار  
مقتید و بی اختیار گشت و خواهر قطب الدین طاهوس کرت و دیگر بجهت شرافت دیوان  
نشست بعد از آن اعسوق همایون از پان فون بصوب قلعہ قیرو تو روان شد و خاقان منصور  
بصوب واری سلطه هرات نهضت فرمود و بنابر پنج یا زدهم نوی چو سینه مذکورہ بیان نطق  
نزل نمود و در هرات هم از آنجا بانگ مشرک در برابر بی سالار است شافت و از آنجا ب  
میرزا ایوب کاخ از مراجهت موکب غفران تا توقف یافت و در حال عروس ملک خراسان  
اتیید و در کشته تا شهید مقتد سعیدان کیران باز نگشید و بعد از آن ایام میرزا سلطان محمود  
از آن آب آمو که کشته در هرات و بلخ و ماغان طغیان بلخ آسمان رسانید و این خبر در ارووی  
ظفر آباد شتبار بر پریده طائف که بر و شتار است بصیرت ایشانرا پوشید و بود تم  
نویا بدن بی با بلین شترار نهادند و این معنی موجب بریشانی همیر خیرت خاقانی گشت  
و مناسب جهان نمود که بعد روزی از مقابل و مقابل که احدی تعافل و زرد و از آنک مشرک است  
ساق ساق نقل فرمود و درین منزل نیز بسیار از مردم بی حاجت از موکب همایون تکلف  
جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال خاقان کردن فلام راه یافتند  
اعلام نصرت فرجام از دست ساق سلطان براه تنویر باطمو جو تیر و تیرت بمصلحت اگر روزی چند  
مخوف همایون را در کجا ماند سپرد و او را از کید نواب روزگار محروس و مصونت مضبوطاً  
و غیب همایون بهر حال مناسب و لذراست تو جبرافراز و بعد از وصول بجد و انموضع  
بهر توجیح که از خاک بر کوفت تربیت انحضرت بود و بجام فرستاد که اگر حضرت اعلی با کید و نظر تشریف  
می آورده در قلعہ را می کشایم و الا طلبی اطاعت مسلک نیجام خاقان سعادت انما از  
شیراز این سخن بر آن حضرت عنان کیران بصوب آب مرغاب انعطاف داد و چون  
بمقتدر رسید از تراکد یا در علی و میر علی و فاتیما حسن و از مردم ما و دراء الهز با نید او عنان و سلطان  
از خون و شوق دلش در جان سلک طریق نزار گشته تا جرم حیرت عظیم بر ضمیر خسر و جهان کیر  
طریق نشد و خیرد انحضرت که بکدام با منجیته جو فرمایید در آن انما قاصدی یوسف نام از نزد امیر  
منظر بر لاس در کجا که در آن انما حسن رسیده و در کشتی رسانید مضمون آنکه فیضی از نیکان

از مویک فاقان تهنیت مندر نموده روی بار دوی دشمن آوردند لاجرم انحضرت بر سار امر اوزقان  
دولت بی اعتنا گشت و بهمه رعایت خرم روزی پنجده از اقبال میدان رزم در گذشت و از با جرم کوچ  
فرموده بشهد مقدم بر منویه شتافت و التجا بعتبه علیهم اجمعین واجب الاحترام انتحار آل خیر البریه  
علی ابن موسی رضا علیه السلام و التجهیه نموده اداب طوائف لیل تنبیه غرض مطایف بجای آورد و  
نصارت ریاض دولت را از دوزخ گاه و اهب العلیات بست کرده بطرف بل قاتون که محل نزول  
انزق هایون بود بان شد و بعد از وصول بل قاتون بر قف غرض رسید که در بلاد استیلا بهرات  
غوغالی عظیم دست داده و تصرف ملک متدیر ابواب بید او بر روی متوطنان آن دیار شده  
تبین ایصال آنکه در غل اهل کینه شتیخواه عیب در انداخته نسبت بکجا بر قطب الدین طاوس سبحانی  
تقریر کرده و امر بفرغ حضرت فاقان درین سینه و خواجہ طاوس مقید گشته مبلغ سیصد هزار دینار  
کلی فخر داده و خواجہ عیب را بدجای او در منصب اشراف و پیمان اعلیٰ دخل کرده و درین اوقات که  
هزویان از سبایه تبرک دولت فاقان سفور و در آن زمان خواجہ عیب را بتکلیف اتمام نظام الدین  
کشتار منافی در میراثه تبرک حکیم امروزی یعنی استخار داشت بر ملاطی و بجزه نرودوی و اکر در پیش  
بید ادوازه از سبایه منظره ان بر آرزو و کار و غایا با منظره بر سبیه هم همان انجا مبد که علوم اناس  
جورم نموده و از جود اذیت می کرد و اسالعه المصیر انشا بهرغ شبت و ابواب عدالت و انصاف بر روی  
غلاتی در نسبت سنگ باران کرده و او سبکی از غله های مردم که یکدیگر از جمله بلین اندان اهل کبرون بود  
زبون در منزل بل قاتون این خبر بر بل قاتون رسید یکی از اعیان طایفان کستان سلطنت ایشان  
بوجوب زمان در حجب لادمان بجزه شتافت و خواجہ عبدالعزیز را بکردار و بید روی با ایلان و سبایه  
و متعاقب انحال فاقان ستوده حال امیر نظام الدین علیشیر را بجهت تهید با طاعل و انصاف  
و دفع رسوم ظلم و انصاف بهر لاد ار سال داشت و نشانی در باب استمال متوطنان آن دیار در  
اصول ریافت و امیر علیشیر بران بده شتافت و بعضی قادیست بجلی خویش بر اجات و برجات  
ایام و امیر اجم مرام مندل ساخت و بعد معتمد در انداخته استمال متوطنان و کشته میدان در استیصال  
نهال ظلم عدوان بر اخت و قوی و مطلق ایشان نشان نموده نشان زود و زود و بجزه سبایه منظره لاجرم  
غلاتی سلطان و اسوده خاطر گشته زبان بدعا و دوام دولت فاقانی و لاد بید غایه و بجان مقرب حضرت

همراه در کمه سادات و قضایات و اکابر و اعیان بر اسم استقبال نمودند و شاهزاده متعظیم  
ایشان قیام نموده همه را بنوازشش بیدریغ بنواخت و آنروز که مقرر در طریق محضر بود مالک کهدستان  
منزل کزیه در روز دوشنبه نهم محرم الحرام که دیگر روز ترویج تخمین بود سیاحت از افغان شتافت و در سلطنت  
خاقان سعید را که چندین سال از فروع طلعت او گذارده و در حین حاکم ماند از برتر او در حین سلطنت  
تسری منور گردانیده و امراء اذربایجان که فراتر از ابوالفضل امیر حسن ملک بودند که ملک شاهزاده بودند  
در خراسان میل اقامت نمودند و آنجا ب همه را باغات و باطنین سلاطین و منازلی حینت باین  
فرود آورده غایت رعایت در باره ایشان بقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه تخت طای  
دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند انگاه میرزا ابوالفضل در انام بودند و میرزا ابوالفضل که از کتب  
بر سر جهان نمانی منصب اشرف دیوان را بخواه بطلب آمدن طایوس مسلم داشت و در مقام  
امور ملک را بقیه اقتدار پانیده سلطان یکم باز گذاشت چون شاهزاده ساوه بعیش  
و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجسس باده کلک و استیاج نمود و چونک صرف نمود  
و اصلا بر دای منصب امور مملکت نیکر و از هر کس ظلمی واقع میشد شرطا بازخواست بجای نمی آورد  
و امراء ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب خود و طغیان بر روی رعایا و سچارگان گشودند  
و طوفان بجا بلا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در دای جلالت نهادند و سلطان خلیل ولد امیر  
حسن بیک در ملک را دوکان خیمه اقامت افزاشه متعرض متوطنان را کند و میگشت و سلم  
و نغدی امراء برادرش بیخیل بیک که در ولایت مستان بودند از حد اعتدال بد گذشت و در خلیل  
آن احوال امیر شیخ حسن میور که همه ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه که دردی که از امیر شیخ  
در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلفان ریز میغان که سیور غل او بود تو چون زود ظهور  
این امور موجب آن شد که کت و بیکر اوقات دولت خاقان مضر از اوق دار السلطه  
همراه طایوس سر مود کند و در راه کت و بیکر اوقات مضر از اوق دار السلطه  
نیز در راه کت و بیکر اوقات مضر از اوق دار السلطه  
انومینت مستخدم منازک سلطه و اختلافت ابوالغازنی سلطان خچین میرزا غیرت افزای  
فضای فردوس علی بود علی الشافعی ابوالغازنی سلطان خچین میرزا غیرت افزای کار محمد

فد مشکله و مخلصان اختصاص آنرا چون امیر نیر محمد ارلات با چهار نسر زنده از مجید و جمعی کثیر از مردم دوستند  
در نوامی مقیاریه بوداری موبک نصرت شعرا اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهیچه عالم اینجم ششم میکنند  
امید که تیر مراد این مجوران بر افری مقصود نور ایشان کرده تا آنچه صلاح دولت خدام عالمیت تمام باشد  
بواقع بوند دو این التماس بغیر قبول اقراران یافته هوای مقیاریه از غبار غمت پادشاه کامکار مشکبک است  
و امیر مظفر بر لاس بغیر از دست نیر لغز نیستند و لازم اغلامی و سبکی و مراسم نیازی از دست نیر لغز است  
بجای آورد نسیم عنایت خاقانی از نرسب میر با بی از زید بجزول ثمره مقصود و حصول ششمه بود امید است  
و از مقیاریه نصرت بمیان لدر لاتیان اتفاق افتاد و امیر سراج احمد با او بود و دست بر تاقیل توأم بر سر پیروان  
قیام نمودند و بوزر الطاف حضرتان و اعطای پادشاه از انفعال با اقران امتیاز و استیجاب یافتند  
و از آنجا که سعادتی کوچ بود و چون انجا رسیدند از نظر کس همایون بلند او تزه کردید و از اطراف  
و جوانب جمعی کثیر از اهل اغلامی و نصرت رسیدند و مرتب رسیدند و میکارم انفاق خسروانق هم را  
بمیر محمد مستعد شفاق سراج از کردار نرسب و حضرت خاقانی در همان منزل قیامت داشتند و تاقی  
دست داشتند که تاج بوسه شکر سراج بر کت بر این داشتند و در جمعی از این بزرگان  
سراج در خدمت نیر در همان تو جلیان ششمه نرسب بود و در آن وقت در آنجا  
در آن او ان که خاقانی علیشان ابو العازی سلطان کنین میرزا از آنکس مغر و بصورت قلعه  
شیره تو کوچ نرسب بود و هنوز میرزا یاد کار مجید در ولایت طوس بود اما عمده شانه را در پانزده سلطانی حکیم  
تجربیک امیر نرسب درون بر لاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزل که به چون بیرون داشت  
بشهر آمده آن عبده فاحش سره را بجهت برادر زاده ضبط نمود و در قمار دستار و نرسب نرسب نرسب نرسب نرسب  
ششمه محرم احرام نرسب و نمانه خطبه تمام میرزا لید کار مجید خواندند و در انلام مولانا حسین شاه  
شاعر در مدح پانزده سلطان حکیم قیاده در سلک نظم کشید که مطلع ششمه نرسب نرسب نرسب نرسب  
بجنان که فضل حق قائم سلیمان را رسید ملک بقیس زلفان پانزده سلطان را رسید و چنان  
میرزا یاد کار مجید ولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف عبده میرانه است و نرسب نرسب نرسب نرسب نرسب  
و از شمال شهر که شده از عقب خاقان منصور تا که در کتب مغرب نرسب نرسب نرسب نرسب نرسب نرسب  
انچه در تعیین نموده در ایت غزیت بمقتضی دولت عظمت بر این فرخست و از راه وایک سنجاب بیرون

میشود و در امور دنیا و آخرت بسیار استعجال و کوشش شدن میرزایید و کار خود را عجله میجوید و عجله در  
مشورت و بی سلاطین که کشور کشای کنند و جوین می باشد و کشای کنند و بداند یا بند از لطافت  
شود حال ایشان بدترین است و نجاست بد و دیگر گمان که ایشان ندهد به العجب بود که در ایشان شد  
از دشمن کینه خواهد نمود از آنکه از جهانی سپاه بر خیزد از آنکه عظمی باشد به بنده یعنی که  
اگر تیر کشد که کشد و سینه بکشد مگر کشد و سینه بر سوکتا و در هر سینه بر او از عالمی در سینه  
پیشی که خیال کشد چون کشد یکم جهانی در گمان که کشد سینه و تصدیق این دعوی  
اگر در ایام که میرزایید کار خود در داری السلطه هر قدر و در غایت عظمت و امتیاز هم مقام دارم مشهور بود  
و چند هزار بود بر امیر مقام مسج و شام و از پیش میرزایید از اناسان که با کسی بی دانت  
و یکس خیال اتقان آن دولت بود بر این نام سینه که داشت ابوالعازی سلطان حسین میرزا ابوال  
از گره عد و بد و نیندیشید از آنکه در باب مرعوب ابوالعاز که در معانی که از انساب کرده است  
دانش ملک الافلاک در شبانزدی عالمی بود و بجایگاه سوری جان از خان خردل که میرزایید که  
را بجهان جابدان دولت کشید و سینه ام که پیشی کشید و چون بر امیر که داشت  
رایت او در ملک سران شهزادی و سینه بر سرفاقان چنین کشید که کشید بر خصم خود که سینه  
هزار بار از آن نصرت این عجز است که ساخت دولت سلطان حسین ابوالعازی شرح این  
چنانست که چون عاقبت را قبول نمود حضرت فاقانی و جمهور ملاذقان این همه سپهر طمرانی بر تصمیم  
عزیمت قرار گرفتند که از مرعوب بر تسمت کرده باشد و پنجاه سوله بر بار که جنگ ستان قرار  
که از جنگ از دست بر اندازید و سینه چکان پدید نمودند از شراب شهاب نایب میکشوند  
که تیغ آن چکان پاک نصرت بر تیغ کشیدند و سینه بر سبیل استمال چکان استقر  
سر راه و طلال ابوالعازی که در سینه سلالی کشید و سینه در فاقان از نو داد و عجز که در نزد  
از آنجا بر راه گذار ابوالعازی که توجه نمود از عهد مراد است فتح و طغر که در اشد بود موجب ذوق شاه  
دانشگاه گفت کلی آن تصدیه اهل غریبه که از مبارای ایام شهاب تا ظهور انار شیب از افتخار شیب  
دانشگاه از راه که از آن تصدیه اهل غریبه که از مبارای ایام شهاب تا ظهور انار شیب از افتخار شیب  
شاید بخوبی فهمید و در اصل فاقان چنانچه معضات گفته خود را منطوق نظر آنحضرت کرده اند و علم

از خفا بوده غنم و ربغایت پشوراست و از تو اترجیح شراب انکور گاه مست و گاه نهور است  
هرگز خیال منبسط ملک و مال در کاغذ و مانع نیکد راز و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح  
دل نیکداشت و از بطالت اعیان حضرت او صورت فریادت در بلاد و خراسان مستور کردید و او  
ممالک ارکان دولت سبانی شرح غنیمت و قوا عدالت منیف با نهادم و انعدام نزدیک  
رسید بیای بی بر آتش و منصور مظفر ابیدین پیکر نسج و ظفر و اثنی عشرت رلهی جهانگشائی بر آن قرار  
داد که بیکنا که بجانب و احوال سلاطین و اربابان در هر حال قیامت اثر نهایی مخالفان از آنج و بنیاد  
بر اندازد پس در ضلوعی که در بارگاه جلال پناه بر روی غیر بسته بود با امیر نظام الدین علی شیر ابواب  
مشوره کشاده و شمشیر و تلوار و خنجر و نیزه و سایر اسلحه و نیزه در میان نهاد و بجانب شرایط  
تحقیق و در سرین بجای آورده و در آنجا باین ترتیب و رعیت فرمود و گویند که اگر این سخن با من  
نیز گفته شد می بهتر بود می یافتان منصور پس بد که سبب این مبالغه و الحاح درین باب چیست  
امیر عالیجناب ابوب که عدم اتشائی همین در از از جمله و بجای است زیرا که مردمی که از تو کب اعلی که بگویند  
زود یادگار محمد میر و ذاکر از این صیحه اطلس با بندگی شبیه کیفیت این غنیمت را بوضوح اور ستانند  
و هر گاه که بر تو شورش سازند بر مکتوب غیر لغت با و نیز از مسائل طریقی حشرم و احتیاطا کرده  
و آنچه مضمون است بحصول نبی و انصاف تا بر تکبید امیر ستوده ضیال شهریار بهمال بی الکه این  
خیال را بسیار از ظاهر سارا درایت حضرت بر از اخت از زمین کوچک کرده بطرف مرغاب روانند  
و پس از قطع منازل و در بکن نزول نمودند گاه از اینها ایقام نمودند باین سبب اتمام را در مجلس  
عالمی نشاند ما فی الضمیر خویش با ظاهر ساخت و مقتضای کله کردید و شاه و هم فی الامور بجای  
آورده به مشورت بروخت و تمامی انجاعت متفق اللفظ و المعنی غنیمتی بود که در خاطر بجا بود  
قرارد یافته بود تخمین کردند و بطول و عظمت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و شایکهای آوردند  
و فغان دشمن شکن بود و قوام و اعتقاد لاکلام از بکن روانند و سر بل تابان از فرزندانی  
بها چون غیرت سپهر و قتل شد و در انجلی امیر بر محمد ارلاست و امیر صید ساربان بوجب فرمان  
واجب بالادعان جهنم است و محافظت اودقن بجا بود توقف نمودند و سارا را از ارکان دولت  
در عازمت در کاب سعادت منجبت تقسیم غنیمت فرمودند و در هر حال



کیران بازگشید و خرگاہی در نواحی قصر آن بان مرغی کشته بمبعضی از مخصوصان اشاره فرمود که بدان  
خرگاہ در آیند و هر کس را انجا یابند بلا دست رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر قندم جلالت  
پیش نهاد و امیر بابا علی را که در آن زمان در ملازمتش بود درون خرگاہ فرستاد و او بعد از اقیانابا باز آمده  
عرض کرد که درین خرگاہ هیچکس نیت انگاہ خاقان مضمور کو شک را احاطه کرده ملازمان موکب  
همایون را بصورت امر فرمود اما از هیچک جواب نشنود زیرا که در آنجا درین وقت استیلا یافته بود  
آخر الامر امیر علیشیر اجازه طلبیده چو در باب امیر بابا علی سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بردست گرفت  
و از راه غیر معمولی و اغاز با رفتن کرد و بعد از آن خاقان مضمور امیر قلی را نیز بان امر مامور کرد و این دو مقارن انجا  
مهمتر اسمعیل فرانس از بان بیرون تا آخر دستش به دست آورد و بدینجهت چراغ دولت برافروخت  
بسی وقت خرم زنگانی و شمشیران دلق کشته و از حال متعده بر آن تضریر آمدند و حاجی علی پیاده میرزا  
یاد کار محمد را بر وساده تنعم یافته دستگیر کرد و امیر قلی شاهزاده را از دی بستاند و از راهی که امیر علیشیر صعود  
نموده بود پایین کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد و پیشتر آنکه گفت که در بان عیش و شادی و ناز  
می شبانه خور و خواب مسجکهای کن خاقان مضمور بواسطه مرمتی که جلی ذات همایونش بود با میرزا یاد کار محمد  
انگار شکم کرد و میخواست که از سر خون او درگذرد اما امر اعطیتم بهار شاهزاده را مستلزم فنا خود میدانستند  
لا جرم همان لحظه اجل خاتمین بر او ختم شد پس از تحت بر تخت انداختن جهان کار از نیکو بسیار کرد  
زمانه تختین به این کار کرده هاست این خبر سبب فراموشی که کردید که در سر سام و عام هاست این زالی  
زیبا نقاب که در عقد حجم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یاد کار محمد  
کو پیشتر شد شهر صفی و هم شهر صفی از سال شهادتش دهر باز خبر و چون این خبر عزیز  
و عادی عجیب بسامع امر او ترا که که طائفه در بان زمینده و زمره در بان نواقت داشتند رسید هاست بنام  
اصطفا در بیت قانطری فرموده سینه هم اجمع و یولون اللد بروصف حال ایشان کشت عطف  
چند روز و مراحم پادشاهانه جراتم ایشانرا بخشیده گناه محیی از امر ارجحندی را که از طلال لوای خاقان  
کشور کشای که کینه بهیر زیاد کار محمد پیوسته بود و بدینجهت شفاعت بعضی از ارکان دولت بجهت او انجامی  
مقابل گردانید اما امیر علی علیتر را که دلق خاقان مضمور شاهزاده بود بسیار سانسید و العظمت و الکبریاء  
اعلیٰ الهی کتبت در روز چهارم از امیر علی علیتر که در این وقت در این شهر بود و در این وقت در این شهر بود

دکوستندی و کجایی پیشش فرموده التماس نمود که منزل اورا بنور حضور منور سازند فاقان منصور تمس اورا  
مبذول داشته آنقدر در فغانه در دیش نشست که ماهری کشید انگاه روی پراه آورده بابا کجایی آقا  
کوهی که مکر سپاه ظفر اثر بود و مراقت کرده نیزه نمود در ابدست فاقان منصور داده در غایت غضب بطرف  
هر آه سه نوبت اشارتی فرمود که مشابره بلادن تیغ بود و سوزن انداخته باز گشت و فاقان منصور  
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمنه عالم نوز و بطرف هوا و شنگ انعطاف داده  
چون در آمد شبرم فراوان را بر سمنه زبان گیری شبرم فرستاده در دوشخالی هوا و شنگ شخصی که  
در غار دیکر روز گذشته از پیش میرزا ایاد کار آمد بر دل آمده بود بوبک ایلیان رسید و از تقریر او بوضوح  
بوست که مخالفان دولت قاهره اصلاً از تو جهلای کشور کشا خبر ندارند تا شبرم فاقان ظفر شبرم  
علی مسافت شبرم سرعت فرموده ایلیان لحظه از نزد شبرم فراوان معجزی رسید که تهمینه خردوک زخمی و غیرت  
و حتم از هر ویلیان خیزی شنیده و انشب شنبیت بود و هم معجز بود و در وقتی که ما طبعی غم  
ما بجهت انکه شبرم بوز و وصول بر شبرم خردوک انداخت و در آن موضع سپاه ظفر بنیاد جبهه  
مشهد تمال کردید و بموجب فرمان واجب الامور فاقان امیر ظفر بر لاس و شبرم ابو سعید ایلیان در میان  
و ابراهیم بر لاس و در دیش علی ارادت ایلیان و شبرم شجاعت شاعر که شادان در واره بزرگ  
بیاغز فاقان شبرم و ان شبرم و صلیت زبان گیری از عقب امیر ایلیان در حرکت آمد  
و تا نزدیک باغ ز فاقان رفتند که معض کرد که میرزا ایاد کار و در غایت غفلت مانند نکت بود و در خواست  
و فاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده پراه که چندی ایلیان نماند شبرم شتابان در پراه  
اورد و بعد از وصول بمزار علامه رازی میرزا کجیک و انکو یک ایلیان در ابدست دولت خواجه  
و سلطان خواجه او نیک را با جمعی از بکان بماند و در واره باغ که متصل به علی ایلیان که شاه افغان  
داده که دانید و میرزا سلطان احمد را لوفجی از شکر ایلیان در واره که بطرف مزار میرزا خواجه ابو الولید ایلیان  
روان ساخت و امیر عسکد خان و امیر ولی بیگ را بکانه امیر خردوشاه که منزل امیر علی ایلیان بود در شتاب  
بعض ایلیان با شتاب و نفر از شکر قیامت بتر از عصب امیر مظفر به نصت فرمود و در واره ایلیان و کار  
میرزا خردوشاه امیر مظفر رسید و عرض کرد که امیر اعظم در واره باغ ز فاقان ایلیان ایلیان دولت در شتابان  
در هم شکسته در آمدند تا شبرم حضرت مانند شبرم نیز بر واره باغ شکر ایلیان که ایلیان میرزا ایاد کار مجرب بود عنان

بجود و بیخ آمده محاصره آن قلعه با اتفاق برادر خویش میرزا سلطان محمود می نمود از آنجا بجانب مرو تا ختندانب  
در ضمن جمعیت متوطنان اولایت انداخته اندک استماع اینخبر مرمعصب فاقان و الا که در راه ترا آیره را  
ظفر آیت همه استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون نزدیک کس از نزل  
هایون رشک بهر مقرنس شد بوضع پوست که اعداد دولت سعادت است از نجره موکب  
فیروزی نشان خبر یافته غم فرار جزم کرده اند و فاقان منصور سعادت هر چه تا تر از نهال معجزانند با انا  
که شته متوجه روکت و میرزا الخ بیک و اتباع او تاب مقاومت با کثرت در حیرت قدره خویش نهید  
نیسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید کز بر بسته اختیار نمایند عمان بودی فرار کردانیدند  
هنوز خورشید روی نموده ستارگان بجز از نجا و کبریزند و فاقان منصور و رعایت حمت  
و کامرانی ببرد در آن زمان در انجلاخ تعلق انداخته و اکثر اوقات بخت ساعات را بجمع  
و ترفیه عباد و نشیت امور مسلمانی و تربیت سالکان سالک به جوانی مصروف ساخت و در  
آن زمان که در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود  
بشام جان مطالب کوکنده ن میرسد که در آن اوقات که میرزا یاد کار محمد نیا بدو امیر حسن بیک ستفکر شده  
روی تسخیر خراسان آورد و کتب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب اموی که شته تفریح بلج را پیش نهاد  
بمت کردانید امیر معول و سلطان علی گلینه که بوجوب فرمان عالیشان در آن طبله بودند و خیره بسیار  
تجمع کردانیدند و سلطان محمود میرزا افغان بک نموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلالت و مروا  
بظهور رسانیدند و آن انا هم مشتاق که برود و بجز تربیت سلطان محمود میرزا بود بهالت بخت فیروز  
و در آیت طالع نورافروز از شاهزاده روی کردان شده در گاه فاقان منصور شتافت و بهرجه مراد  
از فریب و رعایت خسروانه بر لفرخته با انواع اصطناع اختصاف یافت اما از میر داران بلج سلطان علی گلینه بفر  
نفس ظلمانی تابع و سواس سنیطانی شده و قدم در طریقی عذر و کوه نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود  
مبادرت نموده دروازه عجبکاشه را بر روی شاهزاده بکشید و لا یرم میرزا سلطان محمود را تفریح بلج بدیدر شده  
امیر معول را دستگیر کرد و محسوب یاد کار که از جمله مقتدرانش بود بجانب سمرقند روان فرمود و یاد کار در آن راه با  
بخدمت فاقان منصور شده و در حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بطاق نیسان نهاد و بمرافقت امیر معول

روز دیگر  
که سر نو افتاب بر گرفت از چهره زین نقاب بر تو اقبال بر عالم فکنده بر سر پروری شد مریسته  
حقان کامیاب و الاجاب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهان بینی را از فرودم  
طلعت خورشید یا غیرت افزای سپهر خضر اگر دانید و در استمالت خواطرا غواکا بر لوازم آنها  
مرعی داشته بهاب مهتید بساط عدل و انصاف فر این مطاعه بنفاد رسانید فایده شهر یاری که دست  
بست بجزار میشت در انکت خسرو کامکار قرار گرفت و سادات عظام و حضرات اسلام  
و علما کرام و فضلاء عالمیت در افادت آثار که در انظار روزی چنین شهباه کاغذ برانیده بودند اقبال آنها  
ببارگاه سدره انهار شتافته مراسم نهیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نازده بیدادی و خاک  
شدگان و ادوی نامرادی با فاضله غلام لطف نام پادشاه کردند غلام امید و او کشته مضمون آیه که  
فانظر والی انار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند بی شباهت بکلیف  
سخن روزی و غایت بکلیف روح کسری مردم هراة مانند روز عید سعید و بسان ایام نهد و زود و سحر  
و فیروزی می نمودند جهان کهنه از نو کسری یافت ز فر طلعتش فرخنده کی یافت شد از برج  
شرف خور عالم سرور زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور متوجه اختلال احوال مملوکان  
شکسته بال کشته در حضور قاضی طب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین تقوی حکم فرمود که  
رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بدان و بلوکات مدته دو سال از دوجه خارجی و زرشک  
معاف و مسلم باشند و حال دیوان حجه طلب آنجا بکبدل مجروحان پناهندگان پادشاه عالیجاه  
روز بیست و پنجم ماه بر یارت مقرب حضرت باری خواجہ عبد الله الفاری بجا و زکاه کسری  
بر دوروی نیاز بران سده سنیه سوده بجا و دران لوازم نوازش بجا آورد و دران منزل شریف  
مولانا کمال الدین حسین را نزدیک بسند سلطنت طلبیده گفت هراة را به دستور زمان سلطان  
سعید ضبط میاید نمود اگر نفس من یا بر او یا سر زنده هر شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نیاید نمود  
و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب امیاب بنامب شرعی احکام مطاعه بنفاد  
رعایتیده در کشید احکام دین تویم و مهتید ملت مشیقم مساعی میزد و لداشته بساطا شریعت پروری  
میسوز کردانید و بعد از ان اوان بسامع جلال سویت که میرزا انج سبک ولد سلطان سعید که از کابل

مرغزار سپهری قاضی علی که در او اهل جوهر فغانی برسم رسالت از نزهت امیر حسن پیک برگاه عالمین  
آمده بود در وقت استیلا یادگار میزدند میرزا میرزا حاجت نموده کت دیر شرف بلاذت روایت و کتوب  
پادشاه آذربایجان که شتاب در برنجان محبت نشان بر وقت عرض رسانید و با صفت المظالم  
خسروانه مقرر و مباحی گشته رخصت معاد و ستافانلی نمود و در احوال مندرج و بکل احوال مستغرق از ایجا  
بچیکتو اتفاق اجاد و چند روز همه اجتماع جنود عالم سوز و در چیکو توقف نمود و از آن امر و غیره اطلاع  
بمزل مال نقل نمود و فغان بهمال در مال چه بخش کرد و در وی ولایت اندو آورد و منزل مکن کلان  
بمسند و جف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود و سپاه خود در بیخ براه کوه پایدار گشته  
اند و از بیخ جوی که منتهی به منزل گزیده است چنانکه از عقب هوا کبک کت اطلاع داد که در آن  
تو در پیش نهاده و در شنبه و شایع بعد از تحقیق این خبر علی ایجاب کتاب گستر جان اتفاقاً ملاز که از راه بوی  
بیخ روان شود و کسب باه مطلق پس عبور و ادوی که از آب یللابری دور است شکست یان بریدان  
اندر منزل مکن کلان واقع شده و از آنکه حکم نظر گشته تا کجا بیخ برست که میرزا سلطان محمود  
در اندر و در منزل اهل گشته و در فغان نایا و کاین دولت قاهره و طریق مشورت مملوک گشته  
تصالح را در زیر وقت انداخت و عثمان مرا حجت اعطاف داد و مصافح را در اوج دست بلند  
ساخت و از خواجگه که گزیده فغانی در دست مکن کلان است و در فغانی است  
تا بر و زنجار بر توپ برار پایی بر اسم جرایست و کعبانی حجت میرزا نیند و تیر سباب مقادیر  
خود و در پیش میرزا که در فغانی از آنکه در این بیخ مباحی کافاب انوار حجت رایت در ساند  
اولی است فغانی بیخ بیدان را اندر تو را بی هوا کبک بر تیغ افشاند سر را می کوبد  
کو که در کسب نوزاد بر عالم انداخت و در غیر سورن کوه در این ولایت نزل ساخت و در این  
کوشش در زده و در میان مکن کلان و لغز و در ویایی نونی دور آمد بچوشش شید و در مغز سیرا  
ز این طرف کوشش و در فغانی تصور مشغول بر سر نهاد و بچوشش با شنید و در دیگر قمر سیر شست  
تعبیه سبب کوشش و در کوه و در بر افغان و در کوشش و در کوشش میرزا باغیر که بر او بر کوشش و در این است  
بر افغان است و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش  
و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش و در کوشش

عنان غریت بصوب مرو العطف دادند هر که باشد ز هوای سکر کوئی خورشید توان برود  
بشمشیر بسوی دگر کش از باریع اتفاق است که فاقان منصور در شب اول جمادی در مرو در مجلس بزم نشسته  
بود و با جمعی از اسامی اخلص و نماز بارگاه سلطنت اختصاص از هر جانب سخن در پرچم و در آن انصاف  
جس و گرفتاری امیر منول بر خاطر او در حضور نمود و اظهار حال نموده بر افقت امیر نظام الدین علی بنیغیت  
مخلص او فکرمه تا یک فرادست فرموده همان لحظه امیر منول یاد کار بر بارگاه عالیشان رسیدند و از آن سخن اتفاق  
بعضی صحبت بهجت متعجب گردیدند و در آنوقت امیر مبارز الدین ولی بیگ بیایلت مشهد مقدسه  
تا نزد گشته حضرت توجه یافت و در سیاست سلطانی بروجنات احوال محمد امین و عبد الهادی که  
دو عهده از شرایست نهاد و بودند تا وقت و در او اهل جوت بسامع جلال رسید که فوجی از علماء از سلطان محمود میرزا  
بسیاری از سپاه جلاوت در آنجا بوسه ایله کارکنان آب مرغاب تاخته اند و بر امیر سر بخت اولاد و امیر  
مظفر لاس و امیر کرید او که آنجا اشتقاق نموده بودند غلبه کرده و سر بخت را از زخم بیکان که از شربت نهاد  
چنانچه و امیر کرید او را امیر سر بخت قدرت گردانید و بنا بر آن اش غضب فاقان عالیشان اشتعال یافت  
و در هم قاتل با سلطان محمود میرزا بزم کرده همان بکران بر آن طرف یافت  
در این وقت که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود  
حوت قطع کرده امتزاج فصلین بر نوع انجامید و جنود شتاد در بیج در هم او بخت سلطان اعتدال آنار بهار  
غالب گردید و نهنگ بخت و غیر نهنگ مغزالت سلطه سلطان حسین میرزا در یابی شکر مظفر اثر  
بغزم زخم و جنگ در غلام آورد و در او با خرمه مبارک ربضان اقبال و دولت همغان انبیا  
تشافی بجانب آب مرغاب نهفت کرده در وقتی که هلال عید انکشت غایب تشنگان رمضان شد  
آناه فلک سرانرا ذی بنزل سار با ذی رسید و در آن مقام منسج انجام باد آب عید صیام قیام و اقدام  
نموده دوست روزی بلو از هم جشن و سرور و مراسم عیش و سرور برداشت انگاه اسباب بزم  
در هم نور دیده همه از هم آمد دولت متوجه گشت و مقارن نهفت سپاه و در حضورش سلطان چهار  
چون ذرا بهت آثار ریاحین و از مار بطنای و شت و کی مساکرشید و قیر لعل سیر که در آنجا بخت بساط بزم  
اثر سبزه بسو ط کرد انبیا سلطان بیج رایت افراخت از لاله علم ز کل سپر ساخت  
افواج سپاه لاله ز کل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل پنجه از فر نزول مایون نصارت

جلالت و مردانگی و نهنگان لجه بصالت و فرزانگی در آنغور که آنچه امکان ستیز بود بجا آورند و مردم سلطان محمود  
نیز بای ثبات نشسته دست تهور از استین بپلوانی بزدن کرده جنگی در پوسج که جمیع سبط غیر  
از شده سم ستوران بصفت بسیار مشهورا اینک بیان نموده و نقاب نعلی که اکب همکب نموده  
کرد و عبار اینخت که افتاب جهان تاب در غیا غیر مستر کشت و لعان منان تشبیه صاعقه که در  
خون زندگانی میبخت و پیکان سهم خون آشام برق که در ابریشم پلانوز در کلون درون می افروخت  
شمشیر ابدار از چاقن خون بسیار بحر ای بیگار می نشاند و کز کز استک کردن که در آن نرم ساخته  
ایش از ازشت زمین بروی زمین میرساند و چنان شعله زدانش کار وزارت که دل بوخت  
مهرج رازان شماره چنان ریخت خون تیغ الماس کون که روی زمین کشت در بای خون به عاقبت  
مژده و بجزرک اند نصر اغریز یکوش هوش فاقن منصور راه یافت و علامات عجز و انکار بر وجبات  
العالی سلطان محمود میر قافان و جزو ظفر و رود و فاقانی در ایت فتح و فیروزی افزایته بعد از  
مهرم سلطنت و منی کثیر از ایشان کشته شد ای آن جناب ما هم الغالبون در عالم از اخته و در آن  
آخر جنگ قرب دوست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا با یقرا که با کسی در جوارش کفری  
میرزا پادشاه بود در رسیدن و میرزا با یقرا بر فاع ایشان منقول کشته نگاه ما بکیرش بسر در آمده و انجانب  
انوشیروانی بر روی زمین افتاد و یک انگشت پیش شکست دو در آن سپاه سلطان محمود میرزا  
انوشیروانی نژاد را گرفته همراه که دانیدند و چون شدی چند سوی معکونیش رفتند هرگز پادشاه ایشان  
تجسس آنجا میدست این میرزا با یقرا باز داشته بای در طریق نرسد نهادند و انجانب خود را بنظر پادشاه  
رسلید و قاطب انوشیروانی در آن وقت فارغ غلبه اند المقصه فاقان مضروب بعد از مشاهده بیکر فتح و ظفر  
و خراز دشمنان و لشکر انوشیروانی در منزل بهشت اثر نزول فرموده امرا را سفیدار آثار و نوینیان رسم کردار  
را که در آن موکفایت شجاعت و پهلوانی بجا آورده بودند با صفات عواطف پادشاهان و انواع عوارف  
خسروان مفتخر و مباهی که دانید و مناسب علیه و مراتب سینه عنایت فرموده باینه شد و  
منزلت ایشان را بفرق فرستدین رسانید از انجمله شتاق که بای جرات در میدان  
جلالت نهاده رخم خورده بود بایات قبته الاسلام بلج سران ساز ساخت و در آن روز  
با کبر و سلطان سعید در خانه نشسته و شایسته و شایسته در آن بیان احوال

وامیر نیر و ز شاه بسپاری از سپاه بدو اوتعلق گرفت و امیر مظفر بر لاس و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابو حید  
جان در میان و امیر منول و التی اشق بهراولی مقرر گشتند و از آنجا نب میرزا سلطان محمود نیز نفشکر  
ارگشته مینه و مسیره و مساعده و عتدمه را ببردان کاری نمیکردند و شیران پشته کار روزار مستحکم ساخت  
و بعضای مسیره که پیشگام شتافته رای مقام بدینراخت قطع بسبب دم نای رو بین دو آمد باوج نه دوریا  
شکر ابو حیدر میان شکر و جنگ تا روز هفتاد و یکم بر دانی تیغ کین اخذند و سپاه پادشاه همین اسم  
اسم غازی لقب تسبیح و نقتان بهلوی بهلوانان میبردند و لشکر سلطان محمود میرزا تیر خاوار  
که از بدل هز بران پشته پیکار میسازند و شمشیر الماس کون رکب و اسلحه کافت و تیر مکتوبه میفر  
اجل سوی چاه می شستند و در آن اثنا تیر عی میراخر در بیسم صفا یه فوجی  
از ساکنان طریق تنو رازد و انعام میرزا سلطان محمود پستی جلالت پیش نهاد و بر امیر حسن شیخ  
تیور خورگوند و سرخان تیر تیر بود و از آنکسی که کلان روم و او نیز در تیر تیر میماند بودند که در کسب هم نام خون  
اکتلام بهرام نند و در استقامت خیر زدن کار افتاب در کوششیدند و میان کماندار بهرام خورگوند  
کماندار شصت تیر و جنگ جان کشت بسیار باران تیر شک کفنی کمان کوشیده ابو طیر و در محل  
امیر حسن شیخ تیور از غایت تیر و تیر مردم خود سیرا تیر را در پیش بود نگاه داشته با شمال الت  
تلال نمی برداختند و از بیعتی خاقان مظفر را کمان بود که امیر حسن زبان باد شمنان کی دارد  
کوشش کین از نیام بر دین می کرد و بنا بر آن بود و امیر علی شیر ایزد و امیر حسن کی یادار و امیر عبود و امیر علی با که  
و بخشید و شاه ولی بیچاق و دوستی میبردند و با بسبب نفر از بهادران که در کوشش از جرم خون و اقامت  
بجانب حسن فرستاد که اگر او را دعوت کرد از این پشته بزم بیکان پیش با خون پیش را بکشند و چون  
قیامی میرا خور و اتباع له هر تیر که در کوشش می داشتند از آنکه در اسباب را بکشند و حاکمان خود را  
امیر حسن شمشیر تارک شکافت از علاف بر کشیده و برسان شیر زبان کرد و بگله او آورد و شمنان  
تخت و عقد جمعیت ایشان که نریا تال مجتمع بودند مانند نبات المغش متفرق و بریشان ساخت  
چنانکه بیکدیگر شیر مردم شکار بر آورد و از غنای شمن و دانه همین قیدس از چو انعام لشکر  
نصرت سوار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبید الله و امیر غیب و امیر غنیمت و امیر غنیمت از بدلیک از بدلول  
امیر مظفر و لاس و سایر بهادران ظفر اقتباس بعضی احوال آورده اند و تیر ظاهر کردند و بیکان قد



شستاد روزی خید در ظل رعایت و تربیت انحضرت بفرغت گذرانید و در انجمن احمد شتاق مخالفت  
خبر و اتفاق آغاز نهاد و از پنج نفر اراده عنان غزیت بصوب بهشتان منعطف گردانید چنانچه از ضمن  
حکایات آینده بوضوح خواهد انجا میدوزد و در وقت میرزا حسن خان فغانی مشهور و در آن شب  
غریب میرزا از آن وقت در آن زمان که بواسطه استیلا امیرزاده و کارهای بعضی از  
بلد خراسان مردم که از آنش از موکب های آن فغانی مدلت که پیشین کلف بود در کسرتن فغانی  
می بود امیرزاده محمد بن میرزا حسن بن میرزا اخیل بن میرزا حسن سلطان محمد امیرزاده محمد بن امیرتپور  
که در کافان با اتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در آن روز هم فوجی مجربینان در کسرتن فغانی  
از وقت ساق سلمان از اردوی بهایون روی کرد و یکجا نیکو میسر وقتی که در او بود و بعد از وصول  
بجود از ولایت امیر نظام الدین احمد بن محمد بن بلای که در عظام امیرزاده سلطان سعید بود و در وقت در بار  
که وقت می بود و پنج روز و شش ماه در آنجا بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
بسیار که در آن روزی نهاد و در آن که فغانی مضمون می بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت  
میرزا محمد سر وقت غزیت دست به سپاه بسیار از قندهار بفرستاد و آنرا وقت در او بود  
ظاهر آنکه در آن وقت در آن که فغانی مضمون می بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت  
از آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
بچگونگی خراسان در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
عظام در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
غزیت در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
فوج در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
چنین بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
از فلک سزای وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود  
در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود و در آن وقت در او بود

میرزا سلطان ابوسعید بونج انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلند سمت بود و در ایام دولت  
پدر بزرگوار در مملکت بختان حکومت مینمود و بعد از واقعه تشریح امیر مزیدارغون بدبختان آفت  
فائزیه اطاعت شاهزاده بردوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امر او شکریان جمع آمده  
بختان میرزا ابابکر سمت انتظام پذیرفت و چون در موضع حکم بعنایت پادشاه ذوالمان  
فائق دشمن شکن بر سلطان محمود میرزا طعن ریافت و متعجب و متعجب و آیات نصرت  
آیات بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد یافت میرزا ابابکر در محیی فرمود که با فائق منصور  
طرح اخلاص و محبت اندازد و کریمه از دو دمان پادشاهی روسک لزد و در آن منتظم سازد و با  
غزیت از بدبختان که بکتاب آب خیمه زد و ایلی بی پای سریر اعلی فرستاد و شکران کنون نمیدیند  
بمقام داد و چون بر تو مشهور فائق منصور برین صورت افتاد بعنایت مشهور و منسور شده بعد از  
استحاره و استتشاره مقرر شد که امیر نظام الدین علیشیر نجف مت شاهزاده روز و او را بعنایت  
خاقانی امیدوار ساخته نوعی نماید که بلا ذمت سده مرتبه کتابد و این نیز بحسب فرمان  
برگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فرستاد بود کیاست آنحضرت منصور بود و با  
رسالت فرمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق انفتاده سلاطین آفاق انفتاد و در بعضی  
رسانید که شاهزاده با اتفاق امیر جمال الدین فرزند پهلون عازم مملکت مایلین شد و از آب  
چون گذشته در ده قاضی <sup>شرف</sup> فائق در یافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اخلاق و انعم پادشاهانه  
و شمول عواطف حضورانه اگر ام دوازده سنر موده چند روز بخش و سور و عیش و سرور بر داشت  
و جمعی نشین تنق عفت و حمت سلطان بیکم را نامر و شاهزاده کرده ضمیر انهر سپهر خلافت  
منوچهر انجام عظیم امور سلطنت کشته میرزا ابابکر را که بعد از آخری بهوشیدن خلعت طلا  
دوری و بخشیدن اسپان تازی مخمور و مباحی کردانید و امیر مزیدارغون و سایر امر او خاص شاهزاده  
با نغم زر و جامه و اجناس نفیسه سرافراز ساخت در خدمت اطراف از انی دهشت و چون  
شاهزاده بولایت بدبختان رسید مزیدارغون را با بخوای جمعی از بیگیان اعتبار و اختیاد  
جناب امارتاق موافق مزاج ایشان بود بر وجه شهادت رسانید لاجرم اختلال احوال ملک  
و مال راه یافته میرزا سلطان محمود طبع در ولایت بدبختان کرد و شاهزاده بار دیگر بلا ذمت فائق منصور

باس بر امیر علی شیر مستدم مهر نژاد پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق خاطر خطیر خاقانی منصب  
امارت دیوان اعلیٰ گشته پوشیدن جبهه طلا و دوزی دکلاه زر منقح و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود  
که امیر علی شیر موجب فرمان واجب الادغان معتمد بر سایر امرامهر خواهد بود اما چون در این روز نشان بیست  
انجانب دادند که علی الراسم بیاعت نیک مهر نژاد از غایت توابع و کسب غنیمت در جاهای مهر زدگان از آن  
پایان تر به چکس را بهای نماندند هزار نقش بر او زمانه و نود و یک کی چنانکه در این وقت تصور راست  
و آیینی موجب استخوان خواص او ام گشته سبب از دیدن مقام پادشاه اسلام گشت و زین  
انوشج بجای رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش استند عا که در میانجا مهر زد و تحقیق کلمه زین  
المکملان با کلمین نژاد ممکن بود منوع انجا مید و جناب فضائل بابی مولانا یار خان الدین عطار الدین در تاریخ  
امارت انجانب که برینست میر فلک جناب علی شیر کز شرفه ها جز بود و درک کلمات او خرد  
دیوان نشست از خوشبختان بر او عدل از لطف شاه غازی قلی انجین سزود چون مهر زد و بر ولایت  
سلطان در کاره تاریخ شد میان که علی شیر مهر زد و عهد دانی در روز امیر حسن از دانشی برهان منصب سرافراز  
گشت و درین سال خواجه نظام الملک خانی در منصب وزارت دخل نمود و او را در خواجه شهاب الدین  
اسمعیل پسر و انجانب خانی قضا بعضی از تقصیرات خاف قیام می نمود در آخر همین سال خاقان بهالی  
خواجه مجید الدین محمد ولد خلیج میر احمد خانی را منظر و نظر دانی از کردار اینده حکم می نمود شرف نفاذ یافت که انجانب  
مقتضی بر او نه چنانست بوده بر جمیع پروا انجابت حکمی و مالی مهر زد و هر گاه پادشاه در دیوان نشیند  
انجانب در باب میر نفاذت همیشه سرانجام و صلاح و سخن در او فراموش و احکامی که در باب مهم ایشان  
و در روز یاد قلمی کرد از نژاد بودی سر این مقامه اطلاع علیه قلمی کرد از نژاد خواجه مجید الدین محمد در زمان سلطان ابو سعید  
جده گاه در منصب انشا مولانا عصب داعی منشی شریک بر او در اول سلطنت خاقان منبهر روزگار  
میرزا کجیک قیام می نمود چون در نور قابلیت و کمال صلاحیتش به اختیار از رهبران راضی گردید او را در  
شاهزاده طلبیده به بنام مذکوره سرافراز کرد از ایند القصد سبب امارت امیر نظام الدین علی شیر  
و نیابت مجید الدین محمد امور سلطنت پادشاهی تجدید رونق گرفت و تمام رعیت و سباهی بتاوی  
صفت نظام و انتظام پذیرفت همه سنده از غلی آن میر نیکو سیره زمان تا زمان ملک  
معمور تره زنده بر انخواج با یک دین اساس امارت بعینت متین و معارفن تربیت و رعایت



و بنا بر این امر سائید و قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواداران  
منتظم گردانید و چون این اخبار در دار السلطنه مبراهه شریف یافت رای جهان کشای چنین اقتضا  
کرد که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین معنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او گذارد  
بنابر آن امیر عبدالحق را با جمعی از سرداران موافق بجانب بلخ فرستاد و ایشانرا گفت چون  
بان عبده در ایند با احمد مشتاق بن ظاهر سازند که ما را بجهت مردمانی که سرحد روانه کرده اند اگر از جانب بلخ  
لشکری از آب عبور نماید و مع ان بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان در اینجای مطهر فاطمه شود  
انگاه فرصت نگار داشته او را مقید و مجبوس گردانند و امیر عبدالحق بعد از قطع منازل امر اعلیٰ بیخورداده  
احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب اندیش جهت ملاجهت او را سنگین نمود که از شهر  
بیرون رود که من هم غمگین بودم که گاه عالی شاه خولیم آمد تا آنچه اهل فتنه و فساد عسری کرده اند از یاد ما غایب  
چون امیر عبدالحق بیاید سرری فاقانی رسید آنچه احمد مشتاق دیده و شنیده بود بر زمین کردار  
فاقان منصور روزی چند پیشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بیدایت با وی توین از یاد  
ظراف و ففاق مستقیم و فاد و فاقان آید و بعد از آنکه از وعده کرده بود اثری ظاهر نشد تا ویست او را بر خاطر  
عالی مآثر فرار داده رایت عزیت بجانب تخته الاسلام بلخ بر افراخت و قرة العین سلطت  
و جهان بانی بیخ از فاقان میرزا را بگومت و دار السلطنه مقرر کرده امیر منول را در ملازمت شایسته گذاشت  
و احمد مشتاق از فاقان با استحقاق و قوت یافته برج و باره بلخ استیلا کرد و انیده خاطر بر حسن قرار داد  
ایلیان قمر میر نزد سلطان احمد و سلطان محمود میرزا از مسئله داشت و مدد طلبید آن دو پادشاه علیجاه  
با تسخیر بلخ متوجه احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا اجازه کم کن را آب شد و سلطان احمد میرزا  
اگر چه خود هفت نمود اما فوجی از امر او لشکریان سمرقند بدان جانب روان فرمود و چون تا به علم حضرت  
شیم فاقانی مدد بلخ را از راهی ساخت کیفیت تحسن و عسار احمد مشتاق تحسین پوست فاقان ظفر  
قرین عین در جبین فکند و بترتیب آلات محاصره و متیق ادعایت محاصره فرمان فرمود و اطراف شهر را  
بر امر تقسیم کرده هر کس بخورجیل خود نزدل نمود و فرمان فرمای فاقان در برابر بیخ شاه حسین منزل آید  
و سمرقند انحضرت امیر علیشیر در واره شرفوار را معسر گردانید و سایر امرادارگان دولت و عساکر  
میخ صولت انصار را در امر کردار در میان گرفتند آب خندق را بطرف دیگر انداخته باقیان جهت هموار ساختن

انجاعت امیر حسن شیخ تیمور برای اعمال سینه خود گرفتار گشت و دست سیاست فاقانی روزنامه زن کانی  
ان شیریشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور را و اول دولت میرزا بابا بر سیاهول بود و بواسطه وفور قوت  
و شجاعت آن پادشاه ایجاد روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابا بر مینا صب علیه  
و مراتب سینه ترقی نمود و در سنک اعظم امر انتظام یافت و او از اکثر شجریان زمان امتیاز تمام داشت  
اما مجلس بعد از رحلت حقوق اولیا، نعم مقطور بود و پوسته نقش مکرر در برین شیخ میرزا میباشست و در زمان  
سلطان سعید روزی چند فاشیه نمود که کادی فغان به حضور برودش گرفت و با آنکه حضرت در تربیتش غایت  
شفقت بجای آورد چهره فریب به او را عقیده کرده بلا دست سلطان سعید رفتند و بعد از واقعه قراباغ پستان  
فاقان کیتی سمان شمشاقه کمالی عاطفت خرد اندر رقم غمخور بر اندر امیش کشید و ولایت استرآباد را بر او می نمود  
نمود و او بار دیگر طریق سوغانی مسلولد استرآباد را به کار محمد بوست و پس از آنکه زمانی از میرزا بابا کلاط  
ربنجه از کار استرآباد بفرغاب بولایت شیرخان گذشت و چون بهم میرزا بابا کلاط رسید و در مشاق مرو  
بلا دست فاقانی رسید که در آنجا از بی طول نظر عنایت کرد و بدو با وجود این همه مزاج در مشاق و مشاوه که آن  
عنایت دیده بهیشتش با پیشینه تا در حال احوال گذشته بجای آنکه بختی غبار فتنه قلعه خورشید که تعلق با او داشت  
بجمع و تقاضای قبایل و عشایر استیجاب نمود و با معتمدان خود مقرب ساخت که شیخیان را با هم و میرا و قدام  
بیرون نهند و باین داعیه یکی از دیوانه های منزلی خود را که بجا نشسته بود در خانه کرد از نوک آستین مردانش نام شخصی  
حقیقت اینحال را به سید یکی از امرای بزرگ عرض نمودند که اگر حسن شیخ فاقانی در مشاق بماند  
حسن و در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار گشت و در شهر با جمیع اقتدار و در با شجاعت و غیور بود و اگر با مشورت  
و بجای آوردن امیر ناصر الدین عهد انکالی گفت که در هر کجا که سرانگشت در هر کجا بود و در هر  
حسن بهر آنکه یکی از دوستانش با او میمانید و در بنده خود را میفرمود و رعیت داشت که بکنند حید از آن قلعه  
بگریز و بیخ قلع سیاست رفته میباشست و خوش از شریان میرزا بابا که در با فکر راه برای سخت  
فلک کرد و هر استرآباد که درین درین حرمان سرکاری می آید است یکی را بر کشتن چون نور  
بر افلاک یکی را افکنند چون سایه بر خاک بمانند در هر بیست و هفت رایت آید استیجاب  
مردان و در هر کجا که در وقت در قبه اسلام پنج حیدر کانی بود و در امر ایالت پرورش  
بجای نخواست و غرور بجای و مانع راه و اید طرح اسباب استقلال انداخت و بجهت نام و جهل کلام اسباب خلاف

و منزلش القعه از کمال تانت و صاهت شهر و قلعه بلخ و بسیاری و غیره مدّه کلمه و بکار بست  
 چهاره کشت و در اکثر اوقات اولیایم تا بیستام نهمه قتال مشتعل بود و بیستام تا با هم نهمه حاضر  
 باش از ایوان کیوان در گذشت و بدان لیالی ترکمانی که شهر و بقرا را بگریزید و شب بزرگ شاه  
 حسین بر آموه برابر و ولتخانه بمانی ایستاد و زبان نجفش تنزین کرد آن صافه قاش منهور  
 و مهور طایفه حضرت نشانرا و شمام میداد و آنحضرت را ای صاحب و فکر ثبت بر وفق کن بر اختر  
 کاشت شبی که چهار کس از قافه اولیایم است و هر کس در مقابل آن بیاید است و در یک یک یک  
 نهم خون اشام بزه کلان نهادند و بین استرا جابری افتاد و بکوشیدیم که در بخارا و از ش  
 شبت در دست کشند و این تدبیر موافق وقت و ایراد و تکلیف تیر بر فلان استفسرین و در که از بیلی  
 نظر و بیرون آمد تا تحت المشری و هیچ مکان قرار گرفت و بنیعی موجب و شکستگی امر مشتاق  
 و سائر اهل فلاق کشتند و یک کس لب بیستام کشند و مقاتل آن حال با قیصر نظیر بر لاس را در کنار  
 آکت المشری و فلاق غریبک روی سوزده قاقان مضور از در قریه کتایف تیر کشته بر اجبت او امر و نو  
 شرح اینها قیصر کتایف را ایلی که در نظیر بر لاس زد که تا آب لوامی ظیفه آب است و توقع داده  
 لشکر ما و از المشری از غیور مانع می آمد و کاهی بعضی از نو آب در کشتی نشسته بیلیان در یه میرفتند  
 و از آنجانب امیر شجاع الدین بن امیر علی بن تغیر بر نطق بن جهان شاه بن ملکوی بر لاس  
 پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکرد و در روزی مهم بر آن بیستام گرفت که از نظیر  
 امیر نظیر بر لاس و از آنجانب امیر محمد و امیر جهانگیر بر لاس در کشتی نشسته بر اسطه گفت و شنود  
 نتیجه و این مجلس مصالحه موکد سازند و بر نیز جب تعجب دیدیم رسانیده در آنجا قیل و قال با کجا و  
 تنبی در روزین که در بی اختیار کشتی امیر نظیر بر لاس بیخافان بود و هر شب که ملاطفت می نمودند  
 ظیفه دانگاه تو انباشتند و داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آکتی بود و غنچه شریع  
 و انیتا طایفه و بجا و است و ساجده سورن از این غنچه و امیر نظیر بر لاس و در کجا اضطراب افتاد  
 جافه مشغول در آن داشت که خود را در آب اندازد و در شناگان مدعی با روی خویش آورد  
 و مخالفان کشید که با هر تیری که در تر کشتن تو بر کشتند اینها نماندند بیا بر آنکه مشیتت از روی  
 معقنی انتقام شعله حیات با طایف نشد و در هیچ یک از سهمها مخالفان بوی رسید و پس

آن آغاز افکندن درخت کوشیدن خاک و خاک کردن درین اثنا بعض حضرت اعلی رسید که سلطان  
محمود میرزا با سپاه فراوان بکنار آب اموی منزل گزیده و امداد احمد شتاق را پیش نهاد و همت بلند کرد انیده بنابر آن  
فرمان همایون شرف نهاد یافت که امیر مظفر بر لاس با فوجی از جنود فلک اقتباس بمعبر تر میز رفته  
در برابر محلی لغان دولت قاهره نیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده  
لواهی مقابله و سفارت بر افراخت و احمد شتاق از استماع این خبر و وصول شتاق محمود میرزا بکنار آب  
همچون قوی دل دستظهر خاطر گشته قدم در دلدی خلافت و نفاق استوار کرده انیده سدد روز بیارگشت  
ذخیره اش خبک و عدلی افزود ختم نهایت شجاعت و پهلو انی بظاهر میرسانید و ازین جانب هر حیاج که  
شهر سوار نیزه کند از اوقات کسبیت برتسخیر دمار و وارمی انداخت خاقان مضمون بر باره کوه  
بکر شتاق فتح انقلو اسکان کرد و در راه پیش نهاد همت ساخته صدای نغایه و نظیر ندوه کرده اشیر  
میرسانید و خریو کرهای در سوزن ارکان عالم را متزلزل میکرد و انید بهادران موکب همایون جبر و سپهر  
بزرگشیده بای دور میدان قتالی می نهادند و بدست جلالت عقابان تیر مرکب تاثیر از اشیا نه  
کمان در بر و از آورده از مغز سرد شمنان طعم میدادند و در آن اثنا روزی امیر سپید بر که ماه تمام فلک  
مردانگی بود و نیزه قوت و جرات از جهلوانان در ختم شیم ممتاز و دستش با فوجی از لشکر بیان بود لیرا  
مسکد ظفر بر لب جنگ پیش بر دو بیکان و دلاوندی که بر زیر فیصل بانداختن تیر و سنگ میسر و ختمید  
منهزم ساخت و از خندق اصل که بسته پای تور پیش نهاد و بگفتا خندق شیر عابی که در میان قارگرا  
و خواست که از آن خندق بگذرد و بگفت شجاعت بهر چه شاه حسین بر آید احمد شتاق چون حال برینوال  
در جمعی از دلیران لشکر خود را از بار و بلیان فرستاد که بجا خود امیر سپید بر و موافقان او قیام نمایند  
و از آنجمله ترکمانی سنان در دست با میر سپید بر افغان مقابل کرده و انید بلند قدر بسخنرانی نیرزه اورا  
گرفته بجان پیش کشید که آن شخص بروی در افتاد و نگاه بر زبر او نشست خواست که بشمشیر قاطع سرش  
از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آید به نیزه حمله کرد و آنجانب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه اورا  
گرفته بستر سابق کشید تا از پای جدا کرد و هر دو را گشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریادون فر  
رسانید تا بمرم آنحضرت آن نیزه اولاد حیدر کرد از با صاف الطاف پادشاهانه و انواع عطف  
خنده و از نوازش بود و بانجام زرد اسب و غلغ غلغی و شبای دیگر سرافراز کرد انید و در علوت در



فمود که از آب عبور نموده بمسک ظفر اثر شنبلیله بر او امیر ایوب مشرجه بسته با خود تفرود او که بی پای  
جلادت از نهر مشتاق گذرد و بباردوی همایون دو آهوه دست با بستن تنج تیر بر آورد و کسب  
اتفاق روزی بسنگام ناز و دیگر فاقان عالی که بر باده کوه پیکر بسته کرد و مور جلهبار می آمد در آن  
انتظارش بر بی نهر که تنجی افتاده تخریب آن امر شد و در آن شب امیر ایوب با هزار کس  
کنار جوی که سینه چون در یک بل ویرانت خیالی که کرده بود بطرف نهر می رفتند و آنجا  
سورن انداخته باز کردید و روز دیگر فاقان منصور طائفه از لیل ایالت بیگامیشی او فرستاد و در بعضی  
از برتهای سپاهش و با باز کرده ایندند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا و  
سلطان احمد میرزا با لشکر طایفه آنها آغاز گذشتن کردند و فاقان منصور از جرات او توف  
یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب شش پارس از آنجا بیرون و طغش بر رود همان کیران  
بجز آب کالغان تیر و غیرت از ظاهر بیخ کنج فرستادند و در آنجا کسب  
فرامید و آنجا بکلیت بدست فرموده و در وفار یاب مسک ظفر روایت گشت و میرزا علی اکبر و دیگر  
رستم سلطان بر حقوق تربیت فاقان عالی شان کشتی میفرستادند و چون فاقان کامیاب  
از غلبه یاب کسب فرموده بکنار آب رسیدن میمانند و در آنجا کسب فاقان از آب کسب  
و بطایع کسب شده اند اما بجزوف تصور امیر مشتاق ایوب است که در روزی بی امید ایشان کشته  
و بر او ان ناز کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
آمدند و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
رفت و از آنجا کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
هر اتقاید و هزار ساله و بیچاره و بیچاره و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
آب مرغاب عبور نموده همیشه های کنایه کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
مار و جاق و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
غلام کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
وصول ہو کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده  
سیر میر سید نرگس زبان بر عادت ناگوار ساخته و کسب فرموده و کسب فرموده و کسب فرموده

اسی کی بکری لڑنو کرانش در آب افند مذبحا ل نجات خرابید نظم کرازدون بار و خنجر و نیز  
نیدیر کاکو کبری حکم تقدیر و اگر عالم سراسر آب کیر و کبی پی حکم یزدانی نیر و اگر چه امیر مظفر  
بکشتی عطفت سبحانی وقت دولت خاقانی از انفرقاب بلا غلام شد اما جمعی از سرداران  
سیاه که در کشتی بدقیق او بودند دست لشکریان سلطان محمود میرزا آقاوند و اختلال نام با او  
راه یافته کیفیت واقعه را باستانا در کان امیر علی عرضه داشتند و او اجازت مراجعت طلبید  
و چون بر تو شعور خاقانی بر مضمون عریضه افتاد حکم جانین صادر گشت که امیر مظفر بک کزدون  
مراکب بپزند و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلامی عظیم در اردوی جانین شروع  
پذیرفت و سپاهیانرا بکجه عدم قیمت قوت بکار نمودند و هر کس مجال یافت راه کوزیش  
گرفت بجا کجده و قیمت مراکب طفرات شایسته زیاده بود و هر کس بکجه و اجازت وصول امیر مظفر  
بر لاس اردوی طفرات قبایس سیران صادر شد که امیر نظام الدین علی شیر به تفرقه بکجه در آستان  
از ولایت خراسان غلامان کشته و باره و فرستاد و بکجه صاحب انفرادی و کشته و کشته  
خردار غلام و خوبات فاصل ساخت و شتران اشنام را بکرا بکرفته و کشته و کشته و کشته و کشته  
و در آن اوان که امیر علی شیر در شهر بود میرزا ابوالخیر کورسلک شایر او کان تیموری نظام دست  
سرخ یا غمی شده از هنرات بکجه بکجه حضرت سبطانی او را تعقیب نمود و بنامین  
یزدانی بکجه و در قلعه اختیار الدین بند فرمود و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
بکجه و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
سلطان احمد میرزا ابالشکر بمقصد این سلطان محمود میرزا بکجه و کشته و کشته و کشته  
که بواقت یکدیگر از آب داموچین غمانید و قدم در میدان قتال نهاد و با شمشیر عالی اتمش عباد  
قیام فرمایند و غلامان کسور کشتی و بعد از تحقیق این اجله بقتضای مدای صوابی توابعیان  
تقریب سوار السلطه مراد و سائر ولایات خراسان ارسال داشتند تا حکام و دارو بکجه  
را گویند که بکجه و در این جمیع ساخته علی استرجح حال بکجه طفرات بپزند و از آنجا کشته سلطان  
محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سیاه نقره کتب کسی نماند امیر ایوب را بکجه و کشته و کشته

چون خاطر خاقان مستوره و مادر آنست که در این فریاد یافت و نام حکومت اولیای را  
در قبضه اختیار باقی بر امیرزاده و انجناب به انجناب شایسته امیرزاده و انجناب به انجناب  
اساس باز آمد و بعد از چند گاه بچول اجل طبع مریدین گشته در گذشت و در حال این احوال امیر شیخ  
الدین محمد برندق با اتفاق امیرها بکلیه برلاس از سلطان محمود میرزاد و گردان شده برار السلطنه میرزا  
خو امید و ملوک و عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیرالاصحابی یافته و در دیوان تواری  
مال معتدلم بر جمیع امر امر زود و مقارن و قایع مذکوره ضمیر انساب تا شیر خاقان کشور گیر مایل بان شد  
که خانم سلطان پیکم بنت سلطان سعید که والده اش دقیقه سلطان پیکم بنت میرزا علاءالدوله  
بود در سلک ازدواج بر بیع الزمان میرزا انتظام و در بنا بران تبری اسباب طوی و بستن چهار  
طاق نشانداد و خدام بارگاه سپهر اعتنا م بموجب فرموده علمزده در عیاد و ضایع باغ زانان  
زبان سخن چهار طاقهای رفعت نشان بخت فرازی ریاض در هوان گردانیدند و هر صنف از اصناف  
مختصات تمییه مناسب و نه خود بنظر و در نمایند و در وقتی که اکثر شناسان حکمت اقتباس  
باصطلاح بکرت اختیار ساخت بنویز سادت و قنات و علی در مجلس اعلان گشته مسیح  
مه را بستاره عقد بستند آنگاه شاه و سیاه در غایت نشاط و کامرانی در باط عشرت  
نیشند ساقیان خوردند از ساغرهای باوه خوشگوار بگردن آوردند و مغنیان خوشنویز  
ارض می سازد و از نشاطی پرستان را زیاده کردند و خواست لاریان از انواع اطعمه لذیذ بخت دار  
معدنیات یافتند که رسم جمع از میان مسرق ایام بر افتاد و ایام جشن و سور و لهو و مسرور و قرب  
یکجا و اعتدال یافته بعد از آن خاقان عالمیکان روی توجه بسوی مخطات امور ملک و مال نهاد و در شهر  
سه فغان و سبجین و گامایه خواجرا فضل الدین محمد که از وزیران او کان کومان بود در زمان سلطان سعید  
بواز م منصب استیفا قیام مینمود و در طوعین عنایت خاقان گشته پیشین خلعت در ارتب  
سر از زشت و بانیک زمانی باورد اترقی تام دست داد و با اتفاق خواجرا توام الدین نظام الملک  
سخان از بابت تصرف و تقصیر خواجرا محمد الدین بعرص خاقان منصور برساند و انگلیت موثر افتاده  
خواجرا محمد الدین محمد مواخذ گشتند و امیر میرالدین مجتبی او مقرر شد و در آن ایام خاقان منصور  
بر پیش آن قضیه پرداخت خواجرا نظام الملک و خواجرا فضل و ریاض میرزا سپهر متقدار یکبار بخواجرا محمد الدین در نظام

شکر بی تیغ زن میان سیر افروز دشمن شکن پی نیت شاه بسته میان شکسته مدح و نسیب  
زبان بر گاه عالی رسیدند و سپه شکر یک بیابان زیاده و از آنجا بسلطان احمد  
و سلطان محمود میرزا چون بتزلزل کباب رسیدند و بر اقیاع جنه و ظفر و رود مطلع گردیدند و هم عظیم  
برضا ایشان استیلا یافت و مقارن آنکالی از جانب ما و در راه انهر خیر آمد که میرزا ابابکر که از موکب  
هایون سرگذریده چون به خندان رسید سپاهی مجتبع ساخته و شیخ حصار شلویمان را مطمح  
نظر بست که اندیده بنا بر آن بر لوران از گمانیشی موکب نظر نشان پشمان گشته عنان از موکب  
قال بصره ما و در راه انهر منظمست ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد فاقان عالی مکان بهجت  
بوسته امیر مظفر بر لاسن و لایا بیاری از سپاه که اکب بتواقب اعداء بود ساختند و امیر مظفر  
بموجب فرموده علم و در تظافر بیخ و عیان کیر این با نکتشید و اگر چه پشمان او کان بر سیدلا پرتل  
بسی نداشت کریان ایشانرا متصرف گردیدند اینگاه ایلچی نزد احمد شتاق فرستاد و اورد و بفرستاد که  
که زیاده این زاده خلاف و شتاق نه پناهی و بجایه مستقیم و فاقان بجایر که احمد شتاق از آن  
عناد و شتاق بجایت نام و هم و پشیمان بود و اب و لود که عکس من ازین بر است و حصار  
آن بود که بر نیر زورهایون مطمح کرد و گذرد دست من کاری می آید و امیر عبید الخالی غیبه اندک  
مراد بفریب و تیز روی و قید از لود اینگاه به این اجانبین عهد و پیمان در میان آورده احمد شتاق  
بج را با امیر مظفر سپهر و در روی با ز روی هایون آورد و امیر مظفر که غیبتش در آن وقت است و با  
پای سر بر اعلی کرده انحرضیه در کنه آب مرقد بنظر هایون و در آنده فاقان کامیاب  
نظرت در معان نصرت اندر کباب بجانب متفرع بر سلطنت شیر کوی خستند  
و مقارن وصول بلده فخره همراه احمد شتاقان با تیغ و کفن بکستان خلافت ایشان رسیده  
روی نیاید بر خاک سود و کرد انفعال بر جلال فالش نشسته بلطت و رحمت انهر سهر بر تقدان  
و البته از حرکت ناپسندیده بجایت بید زنج شهر یاری امید و ارگشته فاقان منصور  
از نایت کرم جلی و عطف غزیری ذیل عنود گشش بر جوامیم او پوشیده از ما هم فاقان ختم  
و بجایش غلت انعام و احسان بر قامت قابلیتش پوشانیدیم است بنزد کسی که  
برایش است از مجرم کسی حرم بخشی بهت

رو باه ناتوان از بای در نیاید و شاه با زلف معالی را از قهر سوره خیمت در تها و کوهی روی نماید  
عفا شکار کس نشود در ام با زمین منگ کجا خیمت و بیست است و ام را طلعت بجای است من و خورفا  
منور از خیال حال شاهزاده در وقت یافتن با زور شد من و خیمت در تها و کوهی روی نماید  
که در آن زمان مادم کستان اقبال شایان و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
و کمال سحر و تنگ است و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
تا طاعت شروع یافت بدان واسطه میزدان میکرد و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
آنکه جان احمدی که از خست با صید گاه خاقانی نیز یکبار است احتمالاً است قبل از شروع خبر توجیه  
میرزا ابیکر از نواب پلیمیر بر املی اجرت یافته بهتر تحصیل علو قدح و کجانب فراره توجیه نمود و در حدود  
استراحتی بقراولان میرزا ابیکر با زور در ساعت او را گرفتند و من و خیمت در تها و کوهی روی نماید  
از آن حضرت خاقانی سوال سبب بود و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
قدام مولای عالی خبر یافته و با زور در حدود او را گرفتند و من و خیمت در تها و کوهی روی نماید  
سایه وصول بر آنکه در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
وزیر این نیده بسیار است از آنکه کجاست با استقبال شایان تا نیت قصد مختلفان را با زور  
میرزا ابیکر این خبر را طاعتی واقع تصور کرده خاندان احمدی را با اسب و جامه از آنش نمود و نیت بهره  
را تغییر داد و روی بطرف خافت و با زور در حدود او را گرفتند و من و خیمت در تها و کوهی روی نماید  
مادر بنابر ارجحان یافته فرادند و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
که در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
و با در حضرت بنور و میرزا ابیکر بر توجیه کباب هایون در توف یافته از خاف در فایت خوف روی با ستر آباد  
نمودند و در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
و از آن حضرت در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
تا آنکه میرزا ابیکر کجاست که کالی سبب شد و من و خیمت در تها و کوهی روی نماید  
سخت فرزند آمد شب بر آنکه در آن زمان در جلال شویجه سمرقانی شایان در ابدان ابدان  
او استمداد می نمود علی الفیاض که کالی همان تقدیر گشتی نور از نور شید در کجاست که کالی استمداد

تقریر آمد و آغاز قیل و قال کرد و پادشاه عدالت پناه فرمود و طریقہ انصاف است که گیک باو سخن  
کنید و با اتفاق تعجب تو زید محمد مجید الدین باین عنایت مستعمل شد و خبر است و زانو زود و بعضی از مقرران  
چون انصورت مشاهده نمودند و فرمودند که موش گردیدند و محم و مجلس خبری بر خواجہ محمد الدین محمد شمس نشد  
و فرزند فاقان منصوره طلاق او صدور یافت و جهان مقرر شد که مبلغ شصت هزار دینار کسبی  
برسم شکر انبیا و اسباب کوی و تبرکت محمد علی انکه برداشتی بود و ادوات و دیوانی و موقن نماید و تا شهر سنه  
انی زو تسعین و ثمانیة خواجہ محمد الدین بر غمیوال بود و بعد از آن توبی و دیگر تربیت یافت و اعلام افتخار و قدرت دار  
بر اوقات چنانچه مردم کلک بیان خواهد گشت و مفصل مجمل بزبان فارسی بیان خواهد گشت  
...  
ابا که در منزل فایز پاسبان از کاتب فاقان کامیاب تحلیف حجت بحد و وصار شادمان شستند  
متوجه عرض و مال موطنان ان ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقبت ب  
بایدون تاب مقاومت نیارده بنا و کجا سستانی به نشان بود و از انجا لشکری فراهم کشیده  
متوجه خراسان گردید و چون بجای مرشد شایگان آمد این خبر بر عرض فاقان مستعمله سیر رسید  
امیر ناصر الدین عبدالخالق و غیره و تالیف محترم المومنین یساول و امیر احمد باری نادانان هر کس از مردم  
کاره زاری برقع شایگان فرزند، مورک و ادب و میرزا ابابکر از ان لشکر گشت یافته از مردم و کجا نب  
گرفت و از انجا براه کابل بسپستان شافت و بیکنا گاه که ماننا فرود گشت و از چهار طرف نفیر و کمانی  
در رسید و غنم بر و سورن بروج فلک نیگون رسانید و از او و فرزند زمان فراد و شستند اعتبار کرده  
میرزا ابابکر شهبود آمد و چند کاه پیش و عشرت اوقات گذرانید و پادشاه غسرا و از انجا ب  
بس از اطلاع بدین واقعه یکی از امران نامدار را با سپاه بسیار مستخلص کرمان نامزد فرمود و شایگان  
و معاندان این لشکر و غیره گشت و فرموده بار دیگر روی بسپستان آورد و چون بگرد و ان ولایت  
رسید شنید که مرض فقرس در دو پار فاقان منصوره استیلا دارد و بنا برین با اتفاق بر امام بیک  
و بر علی ترکمان و سایر امر اولش کمان بر پنجام استیصال متوجه دار السلطنه هرات گشت و خیال  
همکنان انکه چنانچه فاقان منصوره از زمینة وفاداریاب ایضا کرده میرزا ایاد کار محمد با کفار کند گزند گردانند  
ایشان نیز از حضرت پادشاه خیر است و اتمه در پنج و عا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر زبان مباد

از مراتب اوقاد در گذشت و بعد از واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات نشانی فیروزیه چند در خدمت بیکرگاه  
عالمیناه اوقات گذرانیده در آن اولن چنانچه طبع میداشت تربیت نیافت چنانکه خاطر برقرار قرار داده  
در وقتی که ولایت فیروزیه نشان توجه و فتح میرزا لادکار مجرب بود از یغیر طبع مجرب نشان عنان کیران بود  
دیار ما و راه الله منقطع گردانید و بیتر قند رفت بر تو عنایت سلطان احمد زابو و عنایت  
احمد شایسته و دو سه سال در آنجا بسر برده بعد از منازعه کیمیا ن امر از ترغابی و امضای اوقاد  
نوبت دیگر روی تو بیکرسان نهاد و چون بهر اقد رسید خاقان منسوبه توجه تربیت کن میرسان فیروزیه  
ایالت ولایت غوروزمین و او بیابوی تفویض نمود و حال آنکه در اول اوقاد هزاره و کونوری بر آنجا و استیلا  
تمام داشتند امیر ذوالنون فی شهر سبزه لایح و نایین و نایین بایست که اندک و امید بسیار توجه انصوب  
کشت و در ده سال چهار سال چندین نوبت با اینجاست محاربت فرموده بقوت دولت خاقانی و عنایت  
خود بهلوانی در تمامی محارکت تظفر و نصره اختتام یافته ولایت مذکوره را در خیر تصرف و او را  
اگر چند روی به سنکام کانی از او کیسوار از ولیران هزاره بیچان غوریز و شمشیر بر او را  
از دشمنان رنجیز اوقاد هزاره و کونوری چون انجمنی را مکر مشاهده نمودند سر اطاعت و انقیاد بر خط  
اطلاص و فرمان نهاده دیگر پیرامن خلاف نمک شسته و مال و خراج بر کردن گرفته از مقام عماد و استیکار  
در گذشته و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان منسبه و از زمام رتی و وفق امور ملک  
قدار و سادگی نایز در قبضه اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی نشانها در کار نوبت  
برسم حکومت قدما میسر است و با لایحه امیر ذوالنون در حکومت انولایت نیال و سیکان  
سوی توابع و ملاتی یافت و بی شایسته تکلف و غلامه تصلف انجباب شجاعت کامل داشت  
و در ادای وظائف طاعات و عبادات همواره خایت سعی و اجتهاد می آفرشت و از صبح تا شام  
عبد شاعت صفت و احسان سعی کردی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرات قرآن مجید و  
و در میدان میضانت و قتال روح رستم و اسفندیار بر نور هلا دست و پهلوانی او انشکر کردی  
در محراب عبادت و عازروان ذوالنون مهربی و ابراهیم ادهم بر کمال خلاص و نیار مندی او شرط  
تجربین بجای آوردی هر روزش همه موعلت کار بود شب از بهر طاعات سپید بود  
رشمیر غوریز او در جنگ هم روی صحرای لاله رنگ نمود چون امیر ذوالنون بکچغ نهای

مقادی سپاه کشور کشای بکنار آب ارکان رسیده نخست میر علی میرانورد پلک پوشش بهادر  
انگاپ که نشسته و متعلق به کسب کردن مراجه نیز نمود و در میوه ایا که از وقت ماندخت خوش  
و در خواب بود از او از نظیر و سوزن بیدار شد و یک سواد جهان شنید از یافته همی از سواد در این سواد کسب  
نفره نشان بجاییشی او و سواد گشتند از آن بجای او که از این سواد کسب فرموده نزدیک به هزار ایا که رسیده  
و شاهزاده چون او را تنها و در میان با او در دیده نمیری و در بعضی خصوص از او نیز خبر فرود آمد بجای رسیده  
و است استعمال سواد کسب بر او از سواد کسب شده میرزا ایا که در استان شگفت و در  
یکی از کلمات آن الموضع سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
اشخص انکشت قبول بود و در میان سواد کسب را مصلحت کرد ایندی همی و در سواد کسب سواد کسب  
مترجم باید سواد کسب کسب و در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
مضور سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
بجود سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
کوه سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
طریق سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
بهزات سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
الدین علی شیر که در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
و در میان سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
در میان سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
میرزا ابون و در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
و بعضی عقیدت و در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
ابو سعید در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
و در میان سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب  
توبیت و در سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب سواد کسب



و چون اندکی سفر کردند ناگاه لوح سفیدی پدید آمد که بر آنجا منقود بود که در آنجا سجده استراحت فرموده و بر روی آن  
لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران باوان کیوان رسید و ممکن بود روی نیاز بود که آنکس که بر روی  
و زواریت بستن آن رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برکنود و در این خبر و در بالیت اشتها را باز آید  
امراض روی امید بر آن آسمان جنت نشان آورد و در روایت از مرده از جادواری انجالی بسیاری  
لذا انظار محبت عاجل بانه مقصی المرام باو طمان بود و محبت که بود و انجم از تمام خواص و خواص دوران سده  
سده و مقام بر تیره واقع شد که مزیدی بر آن تصور نمیتوان نمود که کثرت نفوذ و اجناس که بر سبیل قدمی آوردند  
بزرگوارانجامید که عقل از وجود و مقتدا از زود و او هر تبحر نمود و با عیست را نیز از چون حال بهین سوال و در قاصدی  
همچنان برق و با دو بهارات سلطنته همراه فرستاده صورت و واقعه را بر ضد داشت که در قانون منصوص است  
اطمینان بر مضمون این عرضیه و از ظهور آن صورت عجیب متعجب گشته احرام طراوت کنگر امانی و امان  
بیت و با فوجی از اهل کسب و با انجالیان نهضت فرموده پس از وصول غایت اخلاص کمالی آورد و  
در حال ارتقا و وسعت بر سران بر کثرت منزلت بنامها در و در لافند با آنها و بر تابت  
طرح انداخت و در آن قریه پیرانی شسته و کاکین و تمام بنیادونها و یکی از آنها و بزرگواران بهر شای  
اشتهاد و در آن قریه از زمین بار و وقت با ساخت و در مقابل بیت آن استاده عالی راسخ است و در این  
اندویدی که از چنان شرمایی سیر و بدو عیال است چه در بیت باقی داشت یعنی خود و کسب  
بنشین مله و بطایقی تفریق نشود و در هر یک از آنها در وقت نشاندند و این تفریق فرموده و ناگاه  
فدایق علی و عیال را جمعیت انجالیان سیر عیال است و انعطاف در و در همان محبت  
و عیالیت بدیده فخر و عیالیت است و عیالیت و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است  
بکتاب و انصاف و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است  
در اطراف این قریه و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است  
و در هر گاه که شوق باغبانگی بر تیره بنامها بر کسب عیال صد توان یکی در نقد زمین نزد  
بر انجالی با کرده و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است  
عاریت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است  
زمانی که عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است و عیالیت است

و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تا می مالک مذکور را ملک خود تصور می نمود در ادوی مال مستر  
شرائط تعالی و ایمان بجای می آورد حکومت قدس را بر پیر نور کتر خود شیخ سید یک تقویین نمود و در ادوی ساخر  
و ملک رابعه العالی ترخان عنایت فرمود و ریاست خود را با میر حسن الدین و امیر دولتش معوض ساخت  
نمود و زمین و اورد ساکن شده در آن دیدار عمارات عالیه بر او ساخت و اهل غرض سعادت فرصت  
باید جز که تلبوس فغان حشید بنزلهت رسانند که امیر ذوالنون پادشاه خراسان و لغو و در ادوی اسیاح  
و چون در امور کشید و بخت و عظمت و بجز و حمت او از حد اعتدال در گذشت و تعلق میان میان که قبل  
از آنکه اندیش کفران نعمت نماید سلوک در ادوی خلاف در میرش سید سید یکیشی از شاهزادگان عظیم  
بیالت اولایت منضوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام توج که دو بار با امیر ذوالنون در بعضی  
اسفار با سپاه زمین و اورد وقت در بروجک فیروز می آمد می پوست حلقان منضوب می بسخر اهل  
غرض القات می فرمود و آخر الامر بطریق من لیسع کل صفت در بروجک استقلاب انجاست علم نمود و در  
آسان بیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار در وقت محالفت آمد امیر ذوالنون که از طلا هم در روی غضب  
خاقانی بغایت بهر اسان بود بکنی موافقت شاهزاده التی نموده جان بیسافل بجات کشید و بنا بچه  
انجاست در محل خود مسطور خواهد کرد بر پشت الله تعالی و تقدس  
در شهر سنخس و فانی که معین  
السلطنة و الخاقان باقی امیر زار قبته الاسلام بلخ لوی ایالت در رعیت پروری مرتفع گردانیده بود  
از وراد سما غیب صورتی در رعایت غرابت روی نمود شرح حال بر سبیل اجمال که غزیری شمس الدین مجتهد  
که بستش زبده عرفای کرام شیخ با بزرگ بیظام اتصال می یافت در سنه مذکوره از طاعت کابل و عزین  
بقیه الاسلام بلخ شافت و شرف ملازمت با بقیر امیر زار یافت تا بر کجی طاهر ساخت که از دوران  
سنجین ملک تصنیف کرده بودند در آن مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عده اصحاب و مصلی  
امام مواعظ سدا الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام در قریه خواجه خیران  
در فغان موضع است بنا بر آن با بقیر امیر زار اسادات و قنات و اشرف و اعیان بلخ را جمع نموده  
و ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا کجاست فرسخ است تصنیف برودان موضع که  
در کتاب تعیین یافته بود کسبیدی دیگر که قبری در میان آن موجود بود و آن قبر را هفت نامیدند

منقول مفرد شرح فضائل علماء و عقلا نسبت بجمالات بسیارش در شیخ از همان دو صفت مقالات بود تا یک  
بالفاظ ابرارش قطره از بحر بیکران چشم روشن از زلال جوهرهاش کشف کشف و فتح منقش  
عقلش از قیاس عقل برون تعلیش از صفت نام نقل برون شو آن قدر در کمالی بود و اسباب  
جهانبانی و وصول مراتب کثرتی بدو وقت شب و ایام جوانی در حدیث و کمال الدین شیخ  
حسن شراطک کتب متعدد بجا می آورد و اینها بطبع خود رسید میماند مشاهد قاسم نوربخش القباس  
از آن سعادتمندان بود و چنانچه سابقا ذکر شده بعد از آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
حاصل از اینها بود و چنانچه در جهت آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
از آنکه کسرت و علم از اینها بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
بر نمینواید که اینها در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
و اینها بهر آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
همایون ساخت و مقبول آنکه بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
هر شایع باشد که اینها بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
روز نخست شبی غافلانه تصور اتفاق شایع از آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
فین آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
خلقت یافت در آن راه شایع از آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
و حال آنکه اینها بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
نور و چنانچه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
فرد از آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
بر آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
فندان بچشم از آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
که از آنکه در آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
نظام بود و از آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت  
قاصد و غایت که از آنجا بهر آنکه در آنجا بهر آنکه آمد و در نظر او اطمینان کسرت

درست نیاید بیایران یکی از اولیای توفیر که در سلک اراکیان دارالسلطنه هراة انتظام داشت با خود خیال نمود  
که واقعه شناخته مردم را فریب دهد و بسبب کمزاری مزد روز و جوهر بدست آورده بای در معالجه عنت نهد نماز  
شاهی در کارگاه و نزدیک باستانه آغاز میزدن و جواهر دیدن کرد چون مردم بروی جمع شده کیفیت  
حال پرسیدند جواب داد که چهار شخص صورت اعراب بومی ظاهر شده گفتند که روزی فیض بخش شاه  
دایت بنام علی السلام در فلان موضع است و اشاره تخی کرد که نزدیک بخطیره شمس الدین منکر است  
و مردم برانقت اراکچی بان تحت رفتن آنحال معی کثیر از قلندران و تبرایان بروج آمدند و صورت  
قبری ساخته خاک قدم از پای در آمانند و تیار دیده کشیده و بان ایچوان نزد آمده آنچه توانستند بود  
نثار کردند آن مزد روز موضع قبر خاک بزرگه بهر کس میخواست اندکی عیانت میفرمود و در عرض زرد بود  
افند میزد و در ظهور قهرام در میان طوائف آنم شهر گشت و هر روز غلغلی بی نهایت ظهور می نمود لکن  
بدان معنی غلغلی انداخته و نورانیست که در این حدودی نیامدی سوز و جوش کور و پالانگی بهر قبر حسیدی و پشانی بر خاک  
سودی این اراکچی اندکی پرسیدند بی کوشش و تقویت منبر بدین حدیث که گفتی بی مصلحت فرستاده و تیار و دفان  
بایج آستان میرسانند که نو زبان می آید که علت من بجان خود است بدان زبانه زود بود که نرم میمانند  
که در شکی گشت و منافق و بقل و وقت و در استقامت و در ایامی بدین بزرگه را تو بدین و سبیل زود بود  
راجه شمس تعیند و بگزینده اذ آنچه در خزانه خیالی که بجز کسین نماند که در مرجع و منس و نام شاهی دیگر و امیر تاز  
مردم بی شرمین اهرس و کسر افتاده امثال این واقعات تلویح و بی اختیار و در هر کس که از غلغله سبیل  
و درون بر اقله بعضی از ولایت هدای ظهور نام و در استقامت اراکچی چون باطلی تیار روانی که تفسیر و منترم کذب  
و بطلان اینجاست نزد فغان بهر تعلق بیان جمله کشته مرد و کمال این کسین چون بنا و پشیمان کشته  
و آنچه با کثر اجابت و کثرتی از این فتنه بدین حدیث که در این وقت که کذب تکلیف میگردانند  
آنست که بعضی در کانون و در این هیچ بود که کس تلفت است از زبان اراکچی این کسین که در استقامت  
جمهور خانی نزدیک بود و در وقت استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت  
و در استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت  
در استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت  
لبسته بره و در وقت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت کسین که باطلی بدین حدیث که در استقامت

وسلطان احمد میرزا و محمد علیا موکب شاهزاده را با تمام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت  
الاحزان بجران صفت و ابرصیت عیناه من احزن گفته بود از شمیم موصلت آن یوسف  
مصر سلطنت روشن گردانید و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالمی تمام و توفیق کز اوردن  
حج اسلام لوازم محمد الهی بجای آورده تورو صدقات مستحقان رسانیدند و همچنین سادات  
و نقضات و علماء و موالی و امر او صدور و مالی بر اسم استقبال پرده نهند و شرانظ نیاز و نیاز و کمال  
اخلاص و احتیاط ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز میرزا کوچک را بجهت فرسخ استقبال نموده مقدار  
عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن مقصور نبود و میرزا کوچک در غایت سرور و وطن مالوف و مسکن  
معمود آمده و در مرتزبات هراة با نوبی از علماء خجسته صفات صحبت میداشت و بیشتر اوقات  
فرخت و ساعات را تحقیق مسائل و تخیل فضائل گذرانید و همت بر اکتساب سعادت اخسرو  
میگماشت و نشستنی با بر باب دانش مدام ز کتب کجالات حستی مدام نمودی خط جزو  
آموزگار و چشمش از خطر خستاریار و چون محالست که سپهر خدارورین مرتبه با پیدار باب  
و فال آسوده و بر تشریح کرده و در شهر سوسه تبع و نمانین و غلطانه مرض حصیه عارض ذات انشا اله  
بینه مرتبه کشت و معالجه و مداوای حکما و اطباء مفید نیفاوده کار از ترتیب او دید و در گذشت داعی  
و اندر عمو الکی دار السلام نه ایا ایتها النفس المطمئنة بکوشش او شمس میرزا کوچک رسانید و شاهزاده  
حاطب از دستجات و بیوی فریغ کرد انبیه به ضیافتی نه فیها کشتنی الانفس و لذت الاعین خرامید  
و نهال مرغش باقبال بجز هم نشا از بای در افتاد و دوری آفتاب درخش از برج استقلال راج  
کمال روی کجیفش و بل نهاد خورشید سپهر عدل و اقبال جشید سر بر فضل و انصاف  
بر اوج کمال یافت نقصان از دیده بخت کشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شمار آن  
شاهزاده عالمیت دار بر بیت از نظر ذکر بیان تشکیل سائی پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکند  
سیلاب اشک تحت المزی دو دو آه شریار رسانیدند و بیست غم گریبان چاک کردند  
زوجه خاک را خاک کردند و خاقان منصور نیز شاهزاده مغفور شریف برده سلطان احمد  
میرزا و همشیره عزیزه را پر کشتش نموده به نیزه تکفین او اشاره نمود و اعظم امر او زمینان حجازه  
مغفرت اندازد شاهزاده را باین سلاطین در محله نهاد بر داشتند و تمامی سادات و نقضات

در زمین سپا شد و بباله تمام و الحاح مالا کم اجازه حاصل کرده با طائفه از افاضل انام روی بران مقام  
فیض انجام نهادند و توفیق رفیق و نجات بهره راه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از عیار  
سیم سمند انحراف و صافی غیر غیر گشت با دشت منطف را سلطان یعقوب میرزا متقدم شرفش را  
عزیز و مفتخر شمرد و بارسان کتف شایسته و تبرکات با سینه مبارک و در شرايط  
همان نوازی بوجهی که سر از دست عالی همیش بود و بجای یاد و در التماس بلافتت شریف فرمود  
و میرزا یک جواب داد که من چون احوال طوائف نیست استقامت و در چنین حال و حال با و در کلمه  
لیک اللهم لیک کتاهه مناسب نمیدانم که درین صفت با تو مشورت می نمودم و تقیایم بایم  
و دامن عرض خود را بنیاز اقبال با و مستجابان عالم مجازی بیایم که اگر حضرت لطف کرده  
غریب نوازی فرماید و نیز این صفت شریف آلوده و مقتضای القادوم نیز از غایت  
از اطراف نیز در کمال انظار آن روز بیرون شرف در نظر ما باشد سلطان یعقوب  
بواسطه رعایت ناموس با دوستی این شمس طوائف قبول از گشت و میرزا یک نیز بایست  
و دامن است و سجده چند روزی از طرفین باین گفتگو گشت تا سر الامر مهم بران قرار یافت  
که میرزا یک یک روزی یکی از مراد است پیرزود و سلطان یعقوب سبب میرزا نیز با یک شریف حضور  
از طرفی و از روزی که در وقت تمام معهود میان ایشان ملاقات واقع شد و از هر طرف  
تواضع و احترام بکریم رسید و سلطان یعقوب میرزا یک را در اغوش لطف و انفاق کشید  
اعتاق اطراف ظاهر گردانید و انشا اله و حسب التوفیق از تبریز بدین غریب و از تبریز بدین  
زود میرزا یک بنظر شایسته در میان آنجناب در ملک مقرب و سیرت میرزا در قیامت در میرزا یک  
الامر مشورتی ز گشت بود از اوله منگک هیچ سلام و طوائف روضه رسول علی سلام همان باره  
خوشترام بصوب خیانتان انبساط و اوله منگک همان در خستند و بپس از طوائف و در آن  
پس از شکر و کوشش عنوان سلطان ایچ میرزا و میرزا علیا خبر وصول فرزندان گنبد شنید و خوشترام  
از آبیاری رشحات نهایت محضه باری شمره سعادت و بیدار و در گشت فوراً رضای آن بود  
سخت ز او در قرائت بنسب شمره و معانی کلهای انانی و امان شکفت می نمودن اینحال بهر بلبل  
وقال انی انی که شایسته است از آن طلعت نور شید سپا میرزا خیم روشن شد و در راه میرزا

اسباب طوی و برافراختن چهارطاق نسردا و باغ زانان همه انکار تعیین یافته هر یک از شاهانه و کمان و امرا  
و نوینیان در کوه حوض آن باغ که از آب عذوبت آب مالامال بود چهارطاقی در حمایت زیب و زینت برافراخت  
نظم بهر سوزان حوض کوثر اثر شد افراخته چهارطاقی و کوه مزین بر بیابانی رود و درنگ شده از اجناس زرد و زردی  
هفت رنگ بهر یک ششست کی مرچین بود و تصایع چنان مورچین در زمرد صمد بود و دل زمین همه در فرج کج  
و الهامی نکلن همه در صنایع و محترفات راسته که در باغ زانان حوض از چهارطاقهای برتر باین دو کا کین غایت  
این رشک نگار خانه چین غیرت افزای بروج چرخ بسین کردانیدند بهت بهر سو و گمانی شد ادا راسته  
مهیاد و هر چه دل خواسته و فاقان مضمون باغ جهان اگر ابر ان منزل و گلشای شریف آورده قرب و پناه  
هر نماز پیشین با زمره از محترمان با درگاه بهشت این در چهارطاق خانه نمایان که بطور ادا جو در منقش کشته  
بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهارطاق خود قرار گرفته تجمیع راج ریگانی  
و استماع الحان افغانی مشغولی نسردا در آن ایام فرج و سرور در خاطر ظهور نزدیک و دور سرایت کرده  
همه زبان از حیرت و شگفتی نیکو اندیش انواع تعبیه های غریب و اصناف امواج عجب بعضی رسانیدند و هر یک  
مناسب هر نوع صوتی مآورد و بسکری برین مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات از اصحاب حسن و طاعت و نعمه  
سرایان صاحب بصاحت هر روز و هر شب در مجلس عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بیخات و گلشای و ترنات  
فرج استرایی نشانی و تصویر و کبر و برنا و پیرامی افزوده و نوع صاها های پلیدین که از شراب ناب مالامال بود بزم پوز  
نور و صفا بخشید و تاب عارض ساقیان زمره چین که با نور آفتاب برابری می نمود و محفل ستانرا چون نصف  
سپهرین در روشن گردانیدند و سر بر بی سکر بتان نغمه پرداز که از ساز و دلکش که زاوا اواز نوای عیش  
عشرت میسر و نواز تا طاب و نشان میفرزودند و در آن ایام محبت انجام بکار و آن فلک اجتنام  
ساعت بصاحت دیدنی محرم بعد و کواکب بر رخ فیروزه قدم معطر و میایان نغمه و آواز نورانی از بیرون  
و شیرین لطیف رسم کند و چون از عظیم بر می آمدند نغمه بنظم بزم خندوی بهره مکرر شدی خوانند  
نغمت بود و در بهر خانی در نغمه های شایه مهیا بود و چندانی که خوانی و در و نغمی که طوی بزرگ بود  
بجمله تالاب بچشم و اکابر اصحاب تقویم ساعت اختیار نموده نسبت به نظر حسین میرزا سنت  
خان بوقوع رسید و دست عنایت خاقانی بامرا دار کلان دولت و نوینیان و مقربان سده سرد  
ترتیب را قطع و خرد و پشامیدند و بعد از انقضای آنک زونی از ان جشن و سور و مول مظفر حسین میرزا

و علم و اشرف پیاده بشاید روان شده از کوچ خیابان بعید گاه شتابند و بر محف و تابوت محف بر صحت  
حق مایوت ناز که آرد آن کو هر کان پادشاهی را بخاطر که در کارگاه بهین مصلحت بنایافته بود بطریق  
سنت سینه تنهت غیر البریه السلام و التجه بجنون خاک سپردن است ای جریخ جهان خراب  
از کینه تنهت بید او کرنی عادت دیرینه تنهت ای خاک اگر سینه تو بشکافد لبس کو هر قسمی که در  
سینه تنهت اصحاب تغزیر بچنانچه معهود است چندین روز با طعام طعام و خجالت کلام ملک علام قیام نموده  
دروغ شاهزاده را با صاف صلات و صدقات شاد کرده کنبد مقبره منوره را با انواع تکلفات زیب  
دزیت افزوده و جهت نقش سنگ مزار شاهزاده امیر نظام الدین شیخ سید این رباعی در سنگ نظم  
کشید ای دشته از سلطنت عالم تنگ دی که هلد محنت ایام تنگ بیرون زده  
زین جهان فانی او رنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ و کور و موه و موه و موه و موه و موه و موه و موه  
بچنانچه از من و قریع سابقه مستفاد میگردد که در بحال بیکم همیشه  
حاقان مشهور بود در انسال که انحضرت ولایت جو جانرا بسططان سعید بلذکد اشته در خطه اوداق رأیت  
اقاب اشراق بر افراخت در سنگ از دواج پر بود اق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پر بود اق  
سلطان احمد خان که از جمله اقایین دشت قبیق بیزر شوکت و کنت امتیاز دشت در وقت سلطنت  
را بجلاله انجام خود آورده بر بروج بجال بیکم را از احمد خان دو سپه و یک خرم متولد گشت اما نگاه آن خان عالیجا و خت  
مفراخت بته مهد علیا بجهت طاقت جواد بصوب خاندان در حرکت کرد و بجز کلانترش سلطان محمود  
در مستقر بر سلطنت ابا و اجداد تو قعت نموده و خود و تو بهاد از سلطان و خواهرشش خان زاده خانم  
مرافقت داده اختیار نمود و چون مخور زنگار کن بقیس عفت شعار بگوید و راه رسیده خان منصور  
مجد نشینان تنق خلافت و شاهزادگان و امر اولدگان دولت و با استقبالی امور کرد انیه تا بر بجال  
بیکم را بجزت هر چه تا متر بتر غر و کرامت رسانید و خود لازم نیاز و نیاز بجا بی آوردید و ستر عظمی در پیوه  
بر آورد بر زنده آوردن ساختن پیشکشهای لایق کشید و حضرت حاقان نبطه عطف و مهربانی و همیشه غرزه  
و اولادش نکر سینه شرط انجام در حسان مرغی داشت و رای بهایون حاقانی چنان اقتضا نمود که با بقرا  
میرزا انج بزرگد و عالمپناه آید بنا بر آن اورا طلبیده زمام حکومت انولایت را در قبضه درایت امیر نظام الدین  
که کلماتش نهاد و بعد از وصول با بقرا امیر زاهراه جهت سنت نجات شاهزاده عالمپکان مظفر حسین میرزا تبریب



باز که اشتهای غمیت بسوی مرور و فراخت و کل نشان استر اباد و لذت غیر نزول امیر و الت غیر است  
کستان ارم گشته سواد و ایمان دار باب و کلانتر آن ولایات بر جان باصناف الطاف آن امیر  
ستوده اوصاف معترف و مباحی شده در رعایا و مزارعان چمن انوار محبت و اصناف کرمت او از ظلمت  
ظلم و اعتساف نجات یافته در مه و امن و امان بفرانت غنودند حکام ممالک ما ز نذران و دستدار و کیلان چون  
زیر حکومت انجناب استماع نمودند رقبه بر بخت اطاعت در آورده رسل و رسائل با استر اباد فرستادند و تحفه لایحه  
و تسوقات را بفرستادند استه جو اهر اخلاص خود بر طبق عرف نهادند بلکه در آن اوقات که خط استر اباد مستقر شدند  
عزت آن امیر و استحضرت بود پادشاه عالیجاه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان باطلع فرمود  
و تسوقات و افزه نزد انجناب روان کرده اند و فرامین عنایت امیر و مناسبت شیر رحمت اکتیز فرستاده کمال محبت  
و دوست بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی قاضی الحیان آنسا لکان ساک جهان بینی بانعام اسب و جامه  
بند زار نشین کرده و نوزدهمت بند نعمت خویش بجهت سلطان یعقوب میرزا و حکام کیلان و دستدار  
و ما ز نذران پیشکشهای باوشا نامه ارسال نمود و در رعایت تجلی و سروری و نهایت عدالت و رعیت پروری بر سر  
ایات انملکت مکن منسرم و در جناب نقابت پناه امیر برین ملائین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر و الت  
دستگاه گوید آن امیر علی سیر که دارنده اوصاف برون زنده نظیر چون کوه قبول بازلار است تاریخ شدنش  
امارت میرزا و بعد از آن در کستان که فاقان منصور ولایت مرور اینوز حضور نمود و داشت نوبتی و دیگر خواججه الدین  
تجدید هم پسندند ولایت نهادند علم اختیار و اعتبار بر افراشت مفصل این مجلس آنکه از از روز باز که خواججه نظام الملک  
و خواججه افضل الدین کسان بلکنند که نسبت بخواججه الدین محمد سخنان تقریر امیر بر زبان آوردند انجناب  
از اکثر مناسب مغز دل گشته متعجبان شرکت امیر علی و شکی بود انجی بوده در سار نهات و در ان مجلس نمود  
و در آن اوقات چند نوبت فاقان محبت معنات متوجه تربت اوشد اما چون امیر نظام الدین علیشیر تجویز نمود  
بمیرزا و نظام امیر و جناب دیوانی در رقبه قسمت در خواججه نظام الملک و خواججه افضل بود پس از آنکه مقرب  
حضرت سلطانی روی استر اباد نهاد و فاقان سپه در خواججه نظام الملک قرار داد که خواججه الدین محمد را بمراتب  
بلند و مناسب ارجمند سرافقت سازد و کسب اتفاق قبل از آنکه این ادا و از حیرت ببعقل آید روزی  
حضرت فاقانی در وقتی که خواججه مجالدین در پایه سر بر جهان بینی آستاده بود خواججه نظام الملک و خواججه افضل گفت  
که مبلغ دو تومان یکی جهت همی که روی داده سر بر راه میباید کرد و زیر آن چنانچه میباید این سخن را بجا است نگفتند

بخدمت خود سرهایون فاقان منصور متوجه شد که خانزاده خانم دختر بی بی جمال بیگم را با وی در سلک  
از و اوج کشد فرمان هایون بترتیب اسباب کار خیر نهاد یافته بار دیگر در بلخ زانسان امر بتن چهار  
نمکورد موجبات سورد سرور بوتوق پوست و در او اهل سنه اشنی و تسعین و ثمانیایه در ساعتی مسعود  
درمانی محمود سادات و قنات و علماء و فضلا در مجلس اشرف اجتماع نموده جناب شیخ الاسلامی  
مولانا سیف الدین احمد قضا زانی آن دو کو هر کجبر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در ان محل شرایط نیاز  
و نثار چنانچه باید و بشایر بوتوق پوست و بعد از آن لیالی میانه منقطع حین میرزا و خانزاده خانم امر  
زفات بوتوق انجامید پس چون سنه از آن بپوستند زانسان که بدین از تن نشد فوق  
تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و تقدس و کن تجدد سنه الله تبارک و تعالی مقصی است  
که در دانه ناپایداری را بر احوال میمقان باشد و هر سوری معتزلی غمی کرد در غلال این احوال  
بادشاه حمیده فعال است و در حال با بقیر امیر از امر مناسبات است که بجزار مغفرت حق خود بلا  
انتقال نمود و این معنی موجب ملاحظه فرزندیه اکثر خندان به حال شده چنانچه دستور است  
چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت و آری استدام فرمود و بعد از اتمام فقره ایام و ختمت کلام  
اولاد امجد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکنند ز میرزا و سایر متعلقان آنحضرت را  
خلع کوفته پوستانید از لباس تعزیه بیرون آورد و در زمستان انسال بخلایق مرورفت  
در باب تمهید بحاط عدل و احسان بستر و بیشتر اهتمام کرد و در این زمان  
که خاقان عالیجان در مرودشاهان طایفه مشایخ بود و در ایام ملکیت آرای جهان اتفاق نمود  
که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیگ و الی جریان شده بود از ملکیت باکستان انقال  
ایشان آمده در خدمت پادشاه مغرب حضرت سلطانی امیر علیش بقصد ایلایت و ارفع است  
میرا سر از کرده و مکنون ضمیر منیر را با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد و اینجانب بنابر و فیضیه این خاطر  
عظمت بکفله هاست فاقانی و کثرت شرف سلوک طایق مرضی سبحانی نخست قبول این  
امر زبان گشاد و بعد از الحاح و مطالبه سر رسنا جنبانیده روی توجه بد آنجانب آورد و از ملازمان درگاه  
عالیپناه امیر بابا علی و امیر بدرالدین را همراه برد و چون نزدیک بستر پادشاه امیر مغول شهر را

آن نبود که یکدیگر را در یک بازار رعیت بر سبیل رشوه بستانند و از کمال سیاستش هیچ عوفانی زهره نداشت که  
بعثت در ارزنی از بازار بی رسانی رساند و خواهر محبت الدین بهر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فصل همت  
ایوانی میگاشت بعد از آن تا نزدیک نیش با طاقه از افاضل روزگار و عاقل رفیع همت در محبت میداشت و در  
مجلس او سخنان هنرآموز و لطافت طرب آنکیز بسیار میکند و هر کس درین مجلس باغبان مبالغه بیشتر میکرد و نزد  
خواهر مقبولتر میکشید و در وقت آن خواهر پوسته خوان احسان کسرت در بود و در ترتیب اطعمه کونگون و فاکتور محبت  
بیتخیر و در طبع طبع حاشیه من مبالغه میفرمود و با وجود این افعال عمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و  
درشت کوی بود و بآنکیز بجزئی غضب بر نر هوش استیلا یافته زبان بخشش و دشنام میکشید و امر او را کاندولت را  
همواره بکلمات درشت میرسانید و اثر بر زبانی او با کثر الجبایان و مقربان آستان خلافت استیسان میرسید  
ایضا در کلام محبت نظام و در کسرت فظا علیا القلب لا انفضوا من حركت بغایت فاضل بود و از خوا  
ء الکما طین فی فیض العالین عن النکس بیوسته عدول منیر و بنا علی هذا اکثر امر لکره او شن بر میان جان بستند  
و در کینجا که قصه و عسند ز منتظر فرصت نشسته و آنجا ب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و همت در اوقات  
گذرانید موافق و معاقب کشته از فراسان سسرار نمود و در آنکه مبارک بر لقص شتت لعالم احرار استمال نمود  
چنانچه از ضمن حکایات آینده در توضیح خواهر آنجا میدرسند انند العون و انانیت  
والله برب العالمین میرزا یکدیگر سلطان یکمیت میرزا کجی که تندخوی درشت کوی بود  
و بواسطه عدولش خود را بر سایر زوجات خاقان تصور نمود و فاتی تصور منیر و مبرک که در آن باوشه علیجاه  
نسبت با بعضی از خواهران زهره چنین مبالغهات میفرمود و یکم از کمال غیرت در خشم شده بغایت خشنونت  
با خاقان و در کسرت بجای می آورد و چون این معنی از خواهر استمال متجا در کسرت حضرت لفظ طلاق بر زبان آورد  
این مردان کسرت بنا علی هذا ان تکلم در نهایت عزت و حال اوقات میکند را نیده در شهر کسرت  
مستحق و فغانه مرخص شده بر بدین جهت منزل که بر بدین ارمان میرزا کجی که هیچ شانها در آن کسرت غرابوشید  
جلازه مرمت اندازه نشی و بعلت مهرجه تا قمر بر داشتند و در کسرت در کسرت که بنا کرده معارضت بود و در فن نمود و در چند روز  
بر اسم سوکوزی و او اب مصیبت داری تقدیم رسانیده با طعام طعام و خجالت کلام ملک علام قیام نمودند و در خیال  
چو آن کجی که ولایت کرد و او رفته که تو اهل قلعه اختیار الدین بود و بفسوق رعایا و فغانه بر ایام بجز اوقات بخصت سلوک منیر و  
عالم را در آن گزوه نزدیک مزارات سادات مخرج در فون شد عاری که بر سر آن روز اوقات سلسله و بر او فغانه خلوان

و چون بیدارگاه پیرون رفتند خواجه مجد الدین در نظر آن پادشاه مؤید برانورد آمره عرضه داشت که اگر حضرت  
اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد بی بای که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی  
تصرف مینمایند صورت دهند تا بر و تومان چو رسد از شنیدن این سخن فاقان مضمون تغییر گشته ایکی  
بیت بر ترتیب او مقصود کرده اند و در دیگر قاصت قالمیتش را بخلج کرانایه ارایش داده فرمود که بدستور بیشتر  
منصب توفیق روی نشان و جواب عرض داشت و تشخیص مقامات و ادواتان مضمون بخواجه مجد الدین باشد  
و هیچک از امر او صد در و پنجاهان و مستریان هیچ هم از مقامات کلی دیوانی بی وقت و مشور انجناب  
بوقف عرض رسانند و در ای موافقانی او را در فیصل مقامات دیوانی و سایر انجام جمیع امور سرکار سلطانی  
عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان اقبال منشیان انخواجه و الاثر او را مستحق سلطه و مؤتمن الملک  
نویسند القمه مهم خواجه مجد الدین در یک پر تو از انوار عاطفت فاقانی شبم صفت از خفیف الخطا روی  
با وج ارتقاء نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه زبان حال با در مضمون ایتعال کتباد  
شب یلدا می باشد از صبح چه پدید یافت فصل غم از فاقان صبح کلید نول که از خارجها دید خدارا منت که کلمات  
وفا باز کل بخت بچند و چون فاقان مضمون فصل شتاد در موشا بجان سپایان رسانید مانند آفتاب مال  
به بیت الشرف خویش گشته بصوب دیوان سلطه همراه فرامید و در آن انا خواجه افضل الدین مجد نور فرات  
دانست که غمخیزب خواجه مجد الدین مجد در صده انتقام در آمده بود از بقید موافقه و مصادره و مبتلا خواجه کرد و شب  
چهارم مخلص خود پیری اندیشیده با جناب گفت اگر صحت باشد بنده بسیر کایا کاستر با بدو نته محاسبات سنوات  
مفروض کرد انم و بقایای اموال دیوانی را بصول موصول ساخته بجز از علامه رسانم و خواجه مجد الدین بنا بر آنکه هرگاه  
خواجه افضل غائب باشد معاتب او را ساثر خاطر نشان فاقان والا کهرستان و نیز از اجابت و او خواجه  
افضل مانند تیر از کان حبه با ستر ابا و شتافت و در غیبت انخواجه بیت مرتبه کوکب چه و جلال خواجه مجد  
الدین بر چه حال تصاعد نموده جمیع صدور و وزر له اکثر نوینیان و امر اگر خرمش بستند خواجه مجد الدین عمال  
مستعدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل و علی در امور  
پادشاهی داشت بسلاسل و افغان معتبت گشت و هر چه دست قذرة او بدین میر رسید فرد و اور دلا حیرم  
در آنکس زمانی ترب و هزار تو لبا کیکلی از بابت وزر او عمده دیوان و بقایای تو پلداران در خزانه عامه  
مخزن شد و اکثر نویسندگان بنانی محتاج گشته کار ایشان بجان رسید و از فرط همتش هیچ علمدار ایارا

نیابان امیر حیدر خوانده و معتقد گشت و امیر علیشیر از حکومت استرآباد و تکمیل امر امارت به بالوغ تمام  
استعفا نموده الحاح از حد اعتدال فرکته را نیده و خاقان منصور ملاحظه فرموده و فرموده ما شرف مرده  
آن طمس را بغیر قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بفرمان اقبال در وطن بالوفت و مسکن بمهره اقامت  
فرموده و بواسطه ترک امارت روز بروز ضعیف و جهال و عجزش در انست و در کارهای رسید که خاقان منصور  
مکتوب که مینوشت القاب انجناب بر بموجب در قلم می آورد که جناب بر ایت ماب معالی ایاب زنده از باب  
دین و دولت و قدوه ایجاب ملک و ملت مکتوس انجیزات مرفیق البرات رکن السلطنه و عمده الملک  
اعتماد الدولت الخاقانیه و مقرب حضرت السلطانیه نظم ام الحق و الدین علیشیر ضاعف امتد  
توفیق القصد بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استرآباد استعفا نمود امیر منقول جهت ایالت به امانت  
توجه نمود از روز بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استرآباد استعفا نمود امیر منقول جهت ایالت به امانت  
در خالی احوال گذشته بمسامع جاه و جلال سیه که پادشاه سعید الغنی یک بن سلطان سعید در پی  
برده عفت مخدزه دارد که از مهر و دیدار افتاب گردایش سپهر و در همه تن چشم کدیده و از شرم خیار  
فایض الاوارش مهر منیر نقاب سحاب پر روی کشید و سر و سخی از رشک زلفا قامت خستش  
بایی در کل و نفیست مشکین از غیرت زلف من سایشین بغایت منقل و چشمش دو آهوی  
مردم شکار در او برود و سرفتنه روزگار بر زمین ساد و کیسوی غیر لقب و او بخت از افتاب  
دو شکست و در خاطر نمایون بمثل بانث که آن بری جیره را بجای از دو واج مهر و مهر زار رساند و بواسطه  
آن وصلت میرزا العنیک را بخدمت پادشاهی گردانید جناب بر ان قاصد ان سخن از آن با حفت و از این  
جهت تمسیت انهم نزد میرزا العنیک بر دست او معیتان بعد از طی منازل قطع مراحل در کابل شریف  
مانست پادشاه عالیجاه در پافته پادشاه لایق او در رسالت نموده و زهره جبین بوج سلطنت  
و بهمانسانی را برای درمی ان ملاحظت و کشور ستانی جو شکار می فرمودند و میرزا العنیک این طمس را  
بغیر اجابت مقرون گردانید و بیرون محمد علیا انشاره علیه میزد و در شسته و در باره ایلیان از مناف اجمان  
تجدیم رسانید و در او انکسند چشمش بیستین و نه ماهه محفت زد و شکار از مخدزه عفت و نار از چشمی  
کدیده گردون پرور نظر از آن جیران مند بجانب قراندان زمان فرموده و چون خبر قریب وصول آن  
دختر قمر سیکر بار السلطنه هر آه رسید خاقان و الا که در تبریز طوی و این بسین شهر و کوی فرط زاده اعرا

محرمت تقبل التذمة  
چون خواج افضل جنده در ولایت استرآباد و در ظل رعایت  
امیر نظام الدین علیشیر قاسم گذرانید خواج محمد الدین مجذ که تصرف و تقصیر فوراً از جانب او خاطر نشان  
خاقان منصور نمودن بود در این مطاع در باب طلبش و ارفاق استرآباد روانه گردانید و خواج افضل دست  
که اگر با بر سر ری اعلی معاودت نماید نازده غضب خاقانی که بیاد سعادت خواج محمد الدین مجذ اشتعال یافته  
خرمن زن کانی اورا محترق میکرد اندک جسم چار و جوی گشته و بعد از تامل اندیش باستقواب امیر علیشیر  
کنج عراق و آذربایجان در حرکت آمد چون باستان اقبال شیخان سلطان یعقوب میرزا رسید  
منقول انعام و احسان پیکران گشته امارت قافله حاج برای هوایانایش مقوض گردید و بانواسطه گذارون حج  
اسلام و طواف روضه منوره حضرت خیر الامم علیه الصلوٰة و السلام و زین حصول مزاج و سلام  
ب عراق و آذربایجان مشتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون بدست یکسال در خطیب استرآباد و و امیر بدر الدین  
قائم مقام گشته به راه خراسان و دیده بدیدار خاقان منصور نمود که دانیده القاسم نمود که ایات انولایت با بر کبری  
مقوض کرده اندتدبیر ازین انجباب از تصرف فاذاست محروم نماند و حضرت اعلی این طمس را بسمع رسانند  
و بس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی بدار حضرت معاودت فرموده انجباب جنده ماه دیگر در ولایت  
استرآباد و گذرانید دوران آنها امیر حیدر راجه بعضی از بهرام بیایم سر ری اعلی ارسال داشت و چون امیر  
حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب آن نشاء را در این عفت سخت بعضی رسانید  
که مقرب سلطانی بیان استماع نموده که طایمان استلان خلافت شیخان کاکلی بجا اول را تظلم کرده اند  
که علوم سرچشم بخورد او و بدلا جرم تو هم عظیم دارد و تعلیم تو بر اندیش مخالفت بر صفت ضمیر منیکار و صفتان  
از شنیدن این سخن مضطرب شده ابجدی معنان برق و باد استرآباد فرستاد و نشان های دولت صحابه  
استقامت کن امیر عالی منزلت ارسال داشت و در آن نشان سوگند ان عظیم یاد کرد که هرگز این نوع  
تقصیری در نظر اشرف اعلی خطور ننموده آنچه درین راه و بسمع شریف رسیده اصلا واقع نموده و چون قاصد  
شرف فاذاست امیر علیشیر در یافت و فتنه از بعضی رسانید انجباب در بجز حیرت افتد و زیرا که  
از ان تهنیه اصلا خبر نداشت و اعرام مبارکاه عالیجاه بسته در عرض نهاد روز از استرآباد و به راه مشتافت  
و بواسطه عرض داشت که انچه امیر حیدر عرض نموده کذب محض و بهتانست و هرگز این نوع سخن کجوش من ز

گردانید نظم جو کلگون کشت از بی روی ساقی ماندا از هوش نستان هیچ باقی خصم نین از نوایی  
روح پرورش برقص آورد کردون مدور و مطبوعی آن چرب دست و خوانسارا ان شیرین زبان هنر زبان  
اغزیه لذیذ و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصله خیال کجند و از آنچه با حاطه وارده احتمال در این میوه شایند  
و از فاکتیه تا تخیر و ن و لحم طیر عالمی شتهون قافله خروج را از موده خواص و عوام بر وجهی که بر جوع ممکن نبود  
میگو چنانچه در شب ز صبح خوردن بهر چه خواهی نزع آورده قاطره با باهی و برین پنج بند روز باط  
نشاط مبعودا گردانیده بود و خاقان منصور در بزم و دستکامی نشسته بود از م حین و سور قیام می نمود و چون  
از انکار طالت دست داد بطی سماط مناهی و طاهای اشارت کرده ابواب تقویت شریعت غرابر کشاد

بسیار کس که میخواستند در این شهر اقامت کنند و در این شهر اقامت کنند

سابقا قلم واسطی ترا در بقر این راز زبان کشاد که چون امیر علی شیر از ایالت ولایت استرآباد استعفا  
نمودن قان منصور بار دیگر حکومت ان ولایت را با امیر منول رجوع نمود و در آن زمان که امیر منول در جرجان  
بام فرزانگی اشتغال داشت فی شهر سنه خمس و تسعین و نمانایه حکم های یون صادر شد که  
جناب اعلی ایاب افتخار الاعظم و الایمان خواجہ فخر المله و الدین محمد بنکی که مرجع و ملاذ اکابر از نران  
و دیپایه سر ریخافت مسیر شتاب چون انجناب بر حسب فرمان به راه رسید بنا بر سعایت بعضی از اهل  
شهرت در قلعه اختیار الدین مجبوس کردید انگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباکیا  
و امیر سلطان محمد جوکچی با استرآباد شتافته بضبط خواجہ پر دارند او اولاد و اقربا را انجناب را موافق و مقید  
سازند و امراء عظام بجز جرجان رفته امیر منول دو سه روز در تشریت انهم با ایشان موافقت نموده بالآخر  
بواسطه تخلفات نفسانی و تسویات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بر پشانی بسته با خواجہ شمس  
الدین محمد بنکی و بعضی دیگر از اشراف و اتباع خواجہ فخر الدین طریق نفاق مسکو داشت و گرفتاران را  
از بندگندنگات داد و دست پشمی ابواب فساد و فتنه بر کشاد عالیجناب سیادت و تقاب  
بناه سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل موصوف بود بکند اردن حج اسلام فائز شده  
هشتاد و چهار مرطه از مراحل زندگانی طی نموده بود در جبهه شهادت رسانید و خواجہ شمس الدین کرد که صاحب  
دیوان امیر علی شیر بود و در ان ولایت بضبط خاضه انجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین اجل  
ببسته دام اجل گردانید امیر محمد امین در قها چون اینحال مشاهده نمودند از دار الفتح استرآباد متوجه به راه

وارگان ذوات بسراجام جشن و سوره و ضروریات ایام نشاء و سرور مستغلی نمودند و در باغ جهان آرا  
یراق انگار کرده ابواب نوح و سرور بروی روزگار و صغار و کبک رطوبات انسانی گشودند از باب صنایع انسانی  
برای بظهور آورده از بلالان تا باغ جهان آرا بی بازارها آن بسته چهارطاقها را و آخته تمامی جدا از آن در کابین  
را در بیای جیبی و محل فنک بسیار استند و انواع تعبیهها بصورتی بسیار استند که از شرح چگونگی آن زبان بیان  
عاجز است و تکریر کیفیت آن از استقامت قلم در زبان متجاوز و اکثر حجاب شینان متنی حلافت  
به جانبانی شمار تا ترتیب کرده در مخنمای نزدیکار به استقبال شگفتا فتند و در از هم ریح الاول سینه مذکوره  
در سر بلالان بان ناهید سپهر شهر پاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و  
نثار تقسیم رسانیدند و انمعت دادند که هر ساچی کردند که قافلہ نیار از مرطه همان رخت برت است  
عنایت بخشیده کار ساز ابواب غنا بروی مساکین و فقرا کاشاده ها روز از بلالان متوجرباغ جهان آرا  
گشت و در تمامی انراه که زیاده از یکفر سخت از دو طرف مغیان پوشش او از وسایط کان نعمه پردازان او  
سرود و صدای چنگ دعوی او ای تمیث حین و در هر خریدم امر او ارگان دولت خاقان منصور  
و شاهزاده محرم محمود و نور و باجاس غیر محصور علمای زهره اوج نادراری صیغ بودند و این  
ترتیب و این دور ایباغ جهان آرا و تناسلیده تنه و عطا و شرافت و فضلا را در مجلس همایون  
پنانه یقینت ساری شریعت غرا اند و شاهزاده را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده زرد و ز  
روز از پیش روی چوستان آسمان بر گرفت و ماه مشتری همجمله نیویزی آغاز دلیری کردند مقارنه  
ایشان صفت تیسر خیریت شاهزاده محمود کلچکنه خاص خواهمید و ان قر سکر زهره جبین  
را در بر کشید و کام دل حاصل کرد و انیدیت با لباس کلید مهربی سعنت یکم تواند گفتیم کیفیت گفت  
و در دیگر که فرستان و قدرش میانه نزدیکار آفتاب را در انصای سپهر بر افراشتند و از فریخ طلعت  
جشن نور شب عرصه ربع مسکون را منور ساختند و در روز دیگر که بنگاه سپهر گشت روشن  
ز نور طلعت مهر فاقان منصور در عوگاه سپهر اشتباه بخت بخت نشست مجلس انس و نرم نشاط زهر  
جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت این در انشای یافت و فریخ جا همای از غولانی در شعوه  
رطلهای راج ریکانی بر صفحات رخسار حکان یافت آفتاب در خاریساقیان بیمن ساق  
اطراف بر نم را از وصف بخشید و نجات و لغزب مطربان خوشش او از حضور سرور با ده پرستان زیاد



مخالفت در صد و انتقام در آید بنا بر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت من ترا دوست میپریم  
وزارت ممکن میگردانم و تمام مصلحتات دیوانی برادر تو هست درایت تویی نعم مقهور آنکه عهد و پیمانها  
بعلاطایان موکد ساری که من بعد مخالفت من نه پروا میروم و بعد از متابعت رخ خود متابعت تو هم  
بوده باد دشمنان و مخالفان من طسرح محبت نیت از بی خواجه نظام الملک این یعنی را از بی عظیم دانسته  
بطریق مسطور با خواجه مجد الدین عهد و پیمان در میان آورد و خواجه مجد الدین بحسب اضطرار دست از ترتیب  
مقتضای امور پادشاه کامکار باز کشیده خواجه نظام الملک روزی چند قولین پسندیده را دستور العمل  
مقتضای مملکتی را بقیض مصلحت میرسانید اما بالاخره در قمر عهد و پیمان بر ابطاق نسبان نهاده با مخالفان او در میان  
و در مقام مقتضای امر در آمده بعد از انقضای آنکه زمانی خواجه مجد الدین مجدداً در رنج و غم انداخت  
چو بگریزیش از این زمانت که واجب شد طبیعت را شکافان و انحصار عنایت تریف  
مستحقان از در پیر خراسان بلکه از صنایع جهان منقود کشتند نهایت عده و پهلای و علم عزت اقبال  
خواجه نظام الملک از این که همان که شکافان و شکافان و شکافان و شکافان و شکافان و شکافان  
و در لیس از سپهر عظمت طالع کرده و بدقتان منقود یکی هستند را ترتیب او مقصود که دانیده باقی بود  
را از مرتبه نواز است و در کمال طبع و حکم است که خواجه مجد الدین در این بود و بین الامم و اولاد از این مرتبه  
اولادت در میان یافت بر سر این در میان است نسبت که در کفر خونی بر میان جان بسته بعد از روز  
چند کفر خونی و کفر خونی نموده بود که امر این در میان است هرگز در فکر جلین بر او نشد که در زمان لقب او را این  
الدوله انعامه و نوسیند و باطلند در طبیعت است طاعت سلطانی عین امان و ابانی خواجه نظام الملک  
بر سرینا طرد و طرد کشتن که بسبب این طرد از کشتن از مراتب و زبار سابق در گذشت طسرح بر خاک  
استان نادر کس که سرها هم هستند بهیچا هم بر سر برین بهیچا هم در آن کس که بر سر برین بهیچا هم  
پشت سر کشتن که باطلند بهیچا هم بر سر برین بهیچا هم در آن کس که بر سر برین بهیچا هم  
در سر انجام تمامت تمامت بهیچا هم بر سر برین بهیچا هم در آن کس که بر سر برین بهیچا هم  
همه اش میزند و بی از این خواجه نظام الملک صفت و تقابله کردن و صفت حلم و تواضع و انصاف است  
و بر سر برین بهیچا هم بر سر برین بهیچا هم در آن کس که بر سر برین بهیچا هم  
نومی و هر کس که کشتن نومی و هر کس که کشتن نومی و هر کس که کشتن نومی و هر کس که کشتن نومی

کشته کیفیت حال عرض داشت خاقان منصور از کفران نعمت او تعجب نموده زمام سلطنت کسر با و را در قرضه  
انتداریه از زمان میرزا نهاد، انحضرت روی توجه با بجانب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان  
گنجت و در سنت و تسعین که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا و از منظور  
نظر عنایت گردانید و در سلک امر اعظم استقام داد و بعد از آنکه امیر مغول در ظل تربیت بایسنقر میرزا بسربرد  
در روزی که شاهزاده راه بعضی از اعدا دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و قصد کرد که قدم در طریق بوفایی  
بیاورد بچاقان چون در وقت تسویه صفوف و خدمت کفران نعمت شامل آن گوئیده افعال کشته  
صوفی خلیل که راتی و فاتی قهات میرزا بایسنقر بود کیفیت غمیت او را استماع نموده در ساعت آن حرام نک را  
پیش خود طلبیده ضرب عفتش فرمان فرموده رخه که ملک را فکند به شدت و کینه و کینه  
در کمال اقتدار تمثیل ملک و مال می پرداخت اگر چه چینه گاه خوابه نظام الملک در متابعتش روزگار  
گذرانید اما آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاد و عرض داشتی در باب شکایت خواجه مجید الدین محمد  
بنزد خاقان منصور فرستاد و انحضرت بنابر اتفاقات و عنایت انجمن سید مقدمه سلطنت  
نمود و چون پرتو شور مجید الدین محمد بر کوه تیز ویر نظام الملک افتاد و اهلیت را بر دفع شر او مقصود داشته  
جمعی از اشرار حال را بتقریر او اغوا نمود ایشان در مقام قیل و قال آمده عدم اشتقاق با پادشاه مدخلت  
خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع سواد و مقتب کشت و محصلان بهرام صولت انجامت را در کینه  
و تعویب کشیده خواجه راجه فرید اذنان امانت یکروز در سر جاد سوق بلده همراهه تین کودن و چون ایاز  
و انزار خواجه انصاف شکار از حد اعتدال در گذشت و تمامی بهات و تملکات او تنخواه و بجزه برات  
در آن کشت خواجه مجید الدین ترجم فرموده اشاره نمود تا بنید از پای خواجه برداشتند و او را مطلق القنان  
گذاشته مقارن انخان نره رشک و حد در کانون درون امر او نوبیان آغاز اشتغال کرده مابهم  
تفاق کرده تو اعد و عهد و پیمان بغلاطایان موکد ساخته که خواجه مجید الدین را در امور سرکار سلطنت  
مانع آیند و این حدیث بمعتمد سلطنت رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سر انجام مهم باز دارد  
محتمل که بویی از ایکان دولت نوبت بگیرد خواجه نظام الملک را بر سر روزارت نشانند و خواجه کمر

مجموعس کردانیدند و اموال و مملکات و جهات ایشان را که در وقت پست سال فراهم آورده بودند به دیوان  
قبضه نمودند و بعد از روزی چند خواجه کمال الدین و خواجه عماد الملک شبی فرصت یافته از قلعه فرار نمودند و بجای معتدی نزل  
عسان پی نامنزل برده و نوبت دیگر آمد و چون از آنجا رفتند بحسب کوهن و چون کیفیت کجاست در آن  
ایشان در آنک تشین موردی که میان خاقان منصور و بیج الزمان میرزا کار بود بوقوع آنجا رسید بر من پادشاه  
رسید حکم واجب الامثال از توقف بلال بیات ایشان صادر گشت در ذی قعدة سنه ۱۰۰۰ که رسید  
باشان آنچه رسید و تاریخ این واقعه کبری از خرابی ملک بوضع می بپردازند بقیه بقای بقای است  
فنائی که هم بوی لاسحق است بقائیت آن بکده عین فانت بقای حقینتی بقای خداست ذکر  
شده از من میرزا محمد باقر که در آنجا بود و بجای از احوال امیر حیدر که او پس رسید آقا بود  
که سلطان سعید اور اور خس قتل فرمود و امیر سعید آقا خال امیر علی شیر است و امیر حیدر بطبع طبع ورت و آن  
حسن صورت و نور شجاعت از سایر امیر زادگان خراسان امتیاز یافته داشت لاجرم خاقان منصور  
او اهل حال او را مشغول نظر تربیت کردانیده در مسلک انگلیس از نظام داد و دوران ادان که امیر علی شیر با بایات  
ولایت استرآباد و سایر افراشته او را همراه خود برد و او میخواست که منصب حکومت انولایت را بوی  
باز که اردکان امیر حیدر در آنجا سابقا مسطور گشت در وقتی که از جهان بر سالت بهره آورده بود بواسطه  
نشاء همچون سخنی غیر واقع بر من خاقان منصور سابقا بنده مواضع و مقید گشت و چون از آن قید خلاص  
از امر خلافت استغفار نموده بلیاس قشده می در آنکه جمع کثیر از اقطافه سر در پی یلانها و ده امیر حیدر در وقت  
حرسند ما میان کنز و یک بعید که هر اوقات است منزل که بر و یک و نوبت با زارهای آنجا را در آن زده  
اجناس بسیار از آنجا را کبار را خد نمود و همه را صرف قلندران و صاحبان کرده و آنکه بقیه الاسلام بخ  
رفت و ابراهیم حسین میرزا بنظر اشتقاق درونی بگریست و امیر حیدر در استان علیه شایسته متوطن شده  
جمع مقامات آن بقوه بالله پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش بی که در مسلک اهل یک منظم بود  
و ابراهیم حسین میرزا با و ارادت تمام داشت چه طواف روزه بهشت آهن نیت درم بجهت فرمود  
ولی آنکه با امیر حیدر رفاقت نماید بر طرف نفس الا نوار شناسانت و امنی بر فاطمه قلندران که آن آمده  
خدا هم سکنه علیه را فرموده و در پیش ولی را گرفته و نوبت چوب کف پاشی زود و نوبت مطبخ  
باز داشتند بنا علی بن ابراهیم حسین میرزا قصد لیاقت حیدر کرد و او را از آنجا که نیت بودی تعیین کرد

از روی تعظیم گفت کوی کردی ... خلعت مردی و جامه انسانیت ... قامت باقیمت اردوخته بود  
و در کادو اجاد و انجمنه و الا ترا و خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک و چون بودند کجین  
صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات زحمه و سیاست و نیت پر استه نظم  
و برادر با هم از آنی که از دست در آورنده آن وزارت ملک بپسین ماریت و با مال آن کمال دولت و دین  
در همه بابی رشید وین رشید دولت و دین در همه بابی کمال محمود آن دو برادر نام و از روزمان بر برادر کاز و رشید  
بجکیان و مستر بان شلم بودند خواجه کمال الدین بر طهرت نهاد و کاز می بر بزرگ با دین کجایم بر طهرت  
مهر میزد و خواجه عمید الملک در میدان عبادت و سب با سگری گوی این استمالی بقوان می بود انقضیه  
چون مدت چند گاه این الدوله و الدوله است بر روی در کمال استقلال و کانت و دانی را تنظیم و متین منبینه  
با است و معجزهای که گفتند نظم کلام بر روی پس از آن از بید او که باز خشک کردش و تشنه سید او  
که آنها و ملک تاج بر روی بر سر که نه عا مشهور است بر پای او نهادند و شرح سلطانی بر خواجه نظام الملک  
و اسلح او تعریف بریت در این ترتیب نمره و غلبه بر ملکش عالی افتند که مطلقا بر لیل عضو و انقضیه تسکین  
نکونت نشین بر دینان شربت شاد و شاد بر زبان خود بنشیند و به کلام بر کلام چون از آن اوان بر دانی  
زهر القاده حکم تراستی و در او ایم القهار و کجین تقاضا در روزگاه بر کلام از کلام است که در خواجه است و ضروری  
و کز در عرض در سوال بکنند که ستم در همه روز و در همه شب و در همه حال و در همه وقت و در همه مکان  
هرات عهده بود با فوا مشط و امن و عوام و در بیگانی و در تفرقه و تقاضا و در قوع این کلامت را بر نظم و بر بی  
خواجه عمل کرده و در خلال این احوالی خواجه بر فضل که در شهر مشهور است و در بیگانی و در قوع این کلامت را بر نظم و بر بی  
نموده بود و یک گاه به راه در سیده بر سید یعنی ابکیان بر کلامت و در بیگانی و در قوع این کلامت را بر نظم و بر بی  
معقضای کلام کل جدید است و در اسطر و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه  
نهاد و امیر علی شیر نیا بر خجبت تسلیم و عداوت بود که به تواجب انجمنه و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه  
انقضیه را در نیا حمایت خود جایی داد و بعضی از کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه  
انقضیه موافقت نمودند و در مقام نصیحت و تعقیبش مغایرت بود و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه  
الملك و اقباشن بود ظاهر میگردانید و کجین غایت از بیگانی و کجین غایت از بیگانی و کجین غایت از بیگانی  
نلت و تقاضای امیر از عظام خواجه نظام الملک و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه و در کلامت که در انجمنه

امیرعلیه شریفیت فاقان مضمور از مقرب حضرت نیز اندک شکایتی ظاهراً ساخت در آنجا این اجناب بیایم بر سر علی  
رسید کیفیت گفت دشمنان در معلوم نموده بغایت متاثر و متغیر گردید و مفارن آنجا را خواجہ غیاث الدین محمد  
و دیگران بفرط کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پوسته بصیقل کلمات منزل امیر و مطالبات  
فرج انگیز زنگ مال از مرآت خاطرهایون میزد و در پیش آمده گفت سلطانم شما بجهت بی ادبی این غلامک کتابدار  
انجیت در الم بخاطر مبارک راه مدید من شکر کردم که بجانب بلخ رفته علی اسرع حال او را با مسائل و انحال  
تیمت رسانم فاقان مضمور از شنیدن این سخن در خنده افتاده او را اجازت رسالت بلخ فرمود  
و خواجہ غیاث الدین در همان روز بر جناح استعجال متوجه بلخ گشته بعد از اندک زمانی را بیت نصره آیت  
بر انصوب در حرکت آمده کوچ کوچ بجانب سرخاب شتافت و از آنجا متوجه بخت فاقان شده خواجہ  
غیاث الدین چون بلخ رسید امیر در پیش علی را برانزیت کرده بود و عمامت و از او خاست کفران نعمت  
تتمیم فرموده و بنایات فاقانی امیدوار گردانید و اجناب چون از اظهار مخالفت ندامت بسیار  
دست داده بود در محبت خواجہ غیاث الدین مجدداً استقبال مکتب نظرفعال روان گشت و چون دست  
فرسخی از رویهایون رسید خواجہ و دیگران پیشتر بلاذمت شهریار عالیقدر شتافته عرض کرد که غلامک  
کتابدار را اینک آورده ام اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تو اند ساخت نیافتم اگر اکنون امر عالی شود او را  
ببازار مردان برده و غل بگردن نهاده بلاذمت آورم فاقان مضمور خواجہ غیاث الدین را مشمول اعطای  
حضر و انجی ساختن فرمود که ما قلم عقوبت بر جرایم درویش علی کشیدیم باید کینی دغدغه متوجه خدمت کرد و خواجہ  
و دیگران روز دیگر در بخت فاقان امیر درویش علی را بسیار گناههایون در آورده تا مشرف تقییل انام فیاض دریا  
و بقاعده مهور در سبک اعظم زمینیات منظم شد و چون دو سه روزی ملاذمت نمود و بعد از انفعال که داشت  
بر زلال مراحم بادشاهانه فرو گشت فاقان مضمور را تکلیف نیافت نمود و از کثرت حجام رگین ز بارگاه  
بزیب و زین المنزل را خیرت پهر برین ساخت و چون بادشاه در آنجا تشریف حضور از آنی داشت در بزم نشانی  
و غیر شتامت بر استیفاء لذات کماشت امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف المنقذاره صکر دانید که دیده بینندگان از  
نظاره آن خیره گردید و از اطوار شریه و فاکته های تخمیر و در طبع طبع کاشتهون در آنجلس خندان موجود بود که کیفیت کیت از  
شرح توان نمود و جناب ارقاب در آن صحبت تقوی و ممد و نظیر در آورده تلمی خیمه و حرکاه و قبه و بارگاه و سایر مجلس پادشاهی  
بر نمایان و ادانی خنی و زرین و سیمین شکست کرد و این سیکو منشی موقع قبولان فتنه حضرت فاقانی نسبت با جناب لوازم التفات و عنایات

وامیرنیز شاد نسبت باو عظیم و تکریم بقدم رسانیدند و در وقتی که از ظاهری بجز فاسد بقصد ز رفت  
و اورا بر حالت استکان خلافت اشیاں روان کرد و ایند و بنا بر آنکه بعضی خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر  
قلندر در مجلس خبر و شاد پوسته غیبت ملازمان درگاه عالمیناه میجو و اورا بر سلوک طریق مخالفت ترغیب  
میفرمود در بارگاه سپهر شتاب راه نیافت و چند روز مقید بوده بقتل سپه و امیر علیشیر انیمینی را در هر آه ششند  
بعایت متاثر و متغیر گردید و کس فرستاد و حیدر او را از منزل بلایان کی بعضی چشیده امیان نقلند و اولاد  
و متعلق نشد بر بقدر امکان رعایت نسرو و کوفه آرد و پنجه کوبه در خفاست از جمعیت لامل

در این وقت علی شاد به توجیه خاقان منصور بجهت بیخ در میان تا بیدار شد

بچون امیر نظام الدین دولتش علی کرات و مرات از لغات استماع نمود که  
اختیار و اعتبار خواججه الدین محمد بکر رسید سیده که اصلا سخن بر او درش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمیداد  
بلکه در هر ممتی که انجانب زغل میکند و او جانب نفیض گرفته ابواب خلافت رعنا و میکشاید از پیشه که اگر خواجه  
دیگر حال بر بنیواد استند تا یکه تنزل شد را امیر علیشیر با وسرایت کرده از حکومت معزول نمود و اجرم

فاطوره ان تشریرو او که خاقان منصور را متبینه سازد که اگر دست محمد الدین محمد از امان عرض و عباد

امرای معدلت پناه که تا مکر و دزد مهم بجز بلوک طریق خلافت خواججه انگاه و بطلب انخراج ابراهیم حسین  
میرزا که در آنلا در بلج است حکومت داشت ترمیری که در فرمود و مظهرها یوزرا کنند نزد نشانی در باب  
طلب شاهزاده در تسلیم آورده با مظهر موشیح ساخته نزد خاقت فرستاد و شاهزاده تصور نمود که ان اشیاں  
اولنگر منجابت خاقان منصور در یافته بنا بر ان عیان کیوان بطرف و ارا سلطنت هرات یافت و بعد

از ان میان سلطان محمود میرزا و امیر دولتش علی رسل در سائل آغاز او شکوه و چون ابراهیم حسین میرزا  
بپایه سر بر او علی رسید کیفیت غدر امیر دولتش علی واضح کردید خاقان منصور خواست که قبل از ان میان  
ارد سلطان محمود میرزا را اید بر انقت و مصداقت است حکام یا بهر بلج انقیاد و بلا جرم فرما غنچه بود

که امر اعظام بر بیلاق معقود فرام آوردن لشکر اشتغال نمایند در ان آسار و زوی از مخر غلاف امیر دولتش علی  
عزن و طلال کجا و انرفند راه یافته مجموع از خلاصه را مخاطب ساخته بر زبان اللهم بیان گذرانید که عجب نسبت  
که با ایند حقوق تربیت و رعایت که با او در وقت دولتش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلک است  
و اینه سرگشته و اردو چون بعضی از اهل فساد و بی غیرت رسانیده بودند که حیالین دولتش علی بی توف برادرش

دو النون از غنم که بفرمان همایون از طرف زمین و در آنجا ملازمست بر او سپید از نشت انحراف از پنج  
با نوبی از سپاه تیز جنگ بیان بده رسیده از غایت غرور پیش از آنکه سپاه تفریده و کوفتی جدا بپوشند  
باشفت نواز دلیران جلالت اثر روی باز نکت نهاده خبر توجیه وقت است که امیر ذوالنون بقصد سپاه  
امیر ولی با مقصد مروج و مکل سرداه بر انجناب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بر آن موضع از کثرت غلظت  
نیز شیشه و متحد نرم و پیکار کردید و هر چیز جمعی از هوا خندان مورد کشتن شد که چون مردم را در ظرفیت است از زبان  
سپاه بر نوحه استم در میدان قتال مینمایند و بطریق الغرار مالا یطابق عمل کرده و کثرت بطرف بلخ  
انعطاف مینمایند و بجای نرسیده و انشیر شیشه شجاعت تیغ نیز از تیام انتقام اخذ و بر قلب لشکر امیر ولی  
ناخ و بجهت ابدان جمعی را قتل و جراحت کرد و امید بر خاک خدایان از آنجا چون بعد از سپاه بود و نماز زمان کبریا  
نشان فرار اختیار کردند و سپاه قند ز انجناب را بمیان گرفتند و مهتوری بر سرش زد چنانچه از اسب افتاد  
و قند زبان هجوم نموده او را بدست گرفتند و امیر ولی پسید مطالب ملانده ام خود گرفتار دیده عنان بصوب  
قند زد و ایندی و جوارها را طلبیده به جای خود نم او اشاره نرسود چون این خبر بر عرض فاقان منصور رسید  
خاطر اشرف بران تو از یافت کوه کشت بر طاهر قند نرسید تا آنکه تمام برادران غنم و شاه را انصیل و در انگاه  
روی بر زم سلطان محمود میرزا نهاد لاجرم اردوی کیهان بر بی با از آنجا که کج نمود و در متوجه قند ز کشت و بعد  
از طی منازل ظاهر کن عید رسیده که آب شکی مغرب ختام سلطنت و اقبال شد و عساکر فوج کوه  
قند ز در میان کوه تهور بر بار قلعه مقابل کتب ساخته و در اکثر الام از آن زمان که تیز عالم افزو و دوزخها ز یکبار کوه  
تیغ ز در کنار از میان اتق بر میکشید تا وقتی که سپهر سمان سلطان سپهر برین ظاهر میگردد و بعد از آن لشکر منبوه  
بابی جلالت نزدیکت تخدق ز غنم مست تمام می آید استند و مردم شهر بروج و بلاد بجا داده اند و در میان کوه  
بس کران بر میجو استند و تیر و دلا و ز ترک بر تودک سیرگشان مید و خشت و بچکان عمارت از آن شهرت پسند  
در فضای هوای از نوبت غنم کانی بعد از این هم یک کوشش و کوشش بر دلان میر سید و تیز کوشش با نوبت غنم  
در شریان سر بیان کرده جان از امیرش تن بهر سینه نشت ز با زمین تیر چون ترک سینه هر کوشنده بر فاست سلطان  
مکتب و در غنم کوشش عالی قان بهان کشت از دیده نور فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت  
فاقان منصور را از آنجا که معلوم نموده قنده کاه و عمارت قند ز کوشش خود از سواد جوار انجناب کرده سرداری سپاه  
محمد علی با فاکو از سواد امرا عمارت بر بید جلالت و مردم کانی امتیاز داشت معوض گردانیده و در آن زمان که کوشش منبوه

بجا آورد انگاه فاقان مجا که کوچ کوچ متوجه بدکشت و بعد از وصول چهار باغ امیر مزیدار غون که در ظاهر طبره است ازین مقام بجای  
مزیدار حضرت و نصارت یافت و از تبرستان تشاق در امکان اتفاق افتاد و خیال رخسار در خاطر افتاب اثر پیدا شد  
لاجرم اینچنین تفرقه تبه اجتماع شکر با جانب امیر ذوالنون و سایر امرادارات روان گشتند و با نیک زمانی  
سپاه بسیار در معرکه نصرت شکار جمع آمدند پس سپه شد بر گاه شاه انجن که هم با کهر بود و هم تیغ زن

روان فصل هماره که سپاه ریاعین و از مار روی اطراف با تین و جو بیار نهاد و بلبلی بی تحمل بعشق سلطان کل گرفتار  
گشته رخت شکیبایی بیاد فاد و فاقان مظفر لو انوم شیخ مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین  
علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و اتمت نام مجبور نصرت نمود و در منزل پادشاه بفرس سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد  
در آن روز با برانسا و اهل فاد امیر درویش علی مواج شد و فاقان منصور او را مصوب جمع از اهل اعتماد بجانب  
بلخ باز گردانید تا در قلعه آن طبعه مقید سازند انگاه رایات نصره آیات عازم ارتک گشت و فغان روار و غبار  
میک تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر منجی و توف یافت با شکر تیغ گذار  
چو شور از صحران پیران بجبال ختایان کهن حبت و خورشاه را از قندزیش خود طلبیده برادرانش  
امیر ولی و پیر ولی را بجانفطت آن طبعه مقرر ساخت و چون قصبه ارتک از قندزول فاقان رشک انفرای سپهر فیروزه  
رنگ گشت سلطان و بیس میرزا امیر جهانگیر بر کس با فوجی از جنود و ظفر اقتباس از آب گشته تا وحش عنان  
باز گشیدند و اموال متوطنان انجانی را عرض نهب و تاراج گردانیده سالماً غانماً باریک و دیدند انگاه فاقان عالیجاه خواست  
که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابل مقام هند و حسام خن اشام  
از نیام شیده اعدای دولت قاهره را از نظام انتقام جرعه دهد اما چون انحضرت بسبب مرض و وجع المفاصل و تقرس  
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندزرایت عناد و خلاف می افراشت امیر شیخ الدین بر بنوق بر لاس مانع نصرت  
بمایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود رو بای میحارب سلطان محمود میرزا را آسان نپنداشتند  
از رعایت طایفه حرم مستبعدت زیرا که هر گاه رایات ظفر سپاه بد بجانب آب گشته فاد برادران خورشاه  
که در قندزول گشته اند گذرهای اموی را بجانفطت خواهند نمود و در وقت مراجعت عا که نصرت ما تر  
از عبور مانع خواهند بود بنابراین فاقان منصور در باب امضای انفرمیت متر و گشته تا گاه امری دست  
دادا است رای امیر محمد بر بنوق بوضوح بوسه حرکت بجانب قندز اتفاق می افتاد تباین ایمقال که امیر



نچسپین خود را بجز کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته چه بسا بیاطرافت و رفیع عبار مخالف  
عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگامی میر بزرگ ترمیرا که در آن زمان از سایر فغانزادگان بزمیر بیاد  
جلال و سنزونی محنت و اقبال امتیاز تام داشت نزد فغان مضمور دستا و آن بزرگ ملک و ملت  
بمضمون کلمه هایون و آن طاهفتان من المومنین اقلوا فاصحوا اینها علمیه و بی پایه سیر اعلی شتافت  
و فغان مضمور عتدم شرفش را مغز و محترم شانه جناب مرتضوی آب شتر طرسالت با دار سائید و در باب  
تمهید اساس مصالح الفظ بربیع بظالفت معانی ارا گشته که اندید فغان بنا بر کمال ارادتی که نسبت بان دو دان  
سیادت داشت اینسخا ترا بهمع رضا اصفا نموده چنان بقره نشد که سلطان محمود میرزا بمیه خود را کرده  
سر ابروه خلافت ستور داشت در سلک از دور و چون از این فغان خلیش مجید میرزا کشیده به دار السلطنه میرا  
ترسند و عجالت الوقت امرای قندز انچه دست قدرة ایشان بدان رسد بر سپل پیشکش اریانه از دروا میر  
شیخ الامین ذوالنون و از قید شتم نجات داده بیارگاه عالیجناب رسانند انگاه مرکب علی بوی بهرات آورده  
سلطنت مملکت چهار شاهمان و ترم و خندان و جرشان و بلخان را به دستور محمود بی سلطان محمود میرزا انکار  
و چون این خبر بجهت شاه بود در آن خسر و شاه رسید لطفه کوسن بشارت بعشر نگاه ما مید و سائیدنی احوال  
امیر ذوالنون را انچه پس بر دین آورده خلعت فاخره پوشانیدند و بدین اسم اعتد اورد استخفا قیام نموده پیشهای  
لایق و تنوقات مناسب مرتب ساخته و محبوب جناب امارتکاب و امیر محمد بازرگ بشهر خراسان میرزا شاه  
برگاه عالیجناب فرستادند و در آنحضرت امیر ذوالنون را منظر نظر مرحمت گردانیده پیشش نمود و انجناب تعجب و  
سر بر خلافت میر قیام نموده زبان نیز بشفاعت امرای قندز گشته و در مجلس او مقبول لغاوه امیر محمد مقبول افعال  
تیسر نموده و کسر انفعال و در پیش انکنده غریب بطوس در بابت و جنگشهای فراوان کشیده انوار طفت  
خاقانی بوجاهت او اشرفانست و دست عنایت خسر و کامکار خلعت محمود لمان در قامت قابلیت امیر  
محمد باقر به سائیده چه امیر ولی و پسر ولی طلع طلا و دوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بکامه خاص لکر در قیام زاده حضرت  
مراحت از آنی داشت و بعد از ان ایام میر بزرگ ترمیری با نعام زود اسپ و نفاس القاب و تبرکات  
دیگر مفتخر و مباحی گشته متضی المرام روی بار دوی سلطان محمود میرزا بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی حیل تقویم  
رسانیده بود ان پادشاه عالیجناب سیادت پناه را مشمول انعام و همان بکیران کرد

شبی چون زود دستبرد می نماید و محو ایلچی با قاصد کمال انجمنت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از موخیر شهر  
اموی عبور نموده پیش بکنار اردوی هایدون رسید و بنا بر آنکه لشکر بان موکب کردن مراتب بموجب فرمود  
فقان فرودون فرزند یک پیکر فرود آمده بودند و چهار اطناب بطناب رسانیده محو ایلچی بوقانون است  
بعسکر فرودی اثر در آید و بجای آنکه هر گاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر حضرت کائنات در میدان مقابل  
و مقادیرند و برین سبب استوب در اردوی هایدون پدید آید آغاز فریاد و فغان کرد چون او از سورن سمیع فاقان  
صف شکن رسید فرمود که تو اچیان بامراد بهادران رسانند که اصلا از خیمه خویش بیرون نیایند و بفریاد  
فغان معاندان توجه نفرمایند چون محو ایلچی بفاکه فاده بر آن غوغا مبرتب میشود و در کشید عیان ایدار بکنار آب  
منطف گردانید بعد از آن فاقان منصورت هزاره کان و سردار از این جمیع ساخته نظر التفات بر ابو الحسن میرزا  
ازخت و انت هزاره سیاه تخت را با بنام اسپ که پیکر هومن نور و سر اسن را از گردانیده فرمود که با سیم هزار  
سوار تیغ که از عقب محو ایلچی با قاصدت نماید ابو الحسن میرزا کجب فرموده روی بر ادا آورد و پادشاه عالیجاه  
مقارب او سه چهار هزار سوار دیگر بدو ارسال داشت ابو الحسن میرزا در کنار آب بخالفان خذلان آب  
رسیده در ساعت ولیدان موکب عالی بیاد محو ایلچی قالی الهاب دادند و محو ایلچی بقاتاب مقادیرت بناورده  
عیان بودی فراگردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریا بهیجا بساطت رساند و محلی که قدم در زمین نهاد  
تیر غرور سانی از منقبت قضاکت او بفته زورق حیات او را غرق بجا کرد و اندیشه از امتیاع او شست و نفر  
در کنار آب سر با فضا و او در موج دیگر زخم مذکک غیب اندازد و میدان روه اموی بروی بجالم عقیق اید و در دریا  
چون لوزن کشتگان برنگ لعل پرخشان گرفت و دامن از بیاری کشتگان از روز بپشته است تاء  
پزیرت و شاهزاده مظفر ازین زندگانی دشمنان را سوخته در حساب و هایدون با نور رفیع و نیز وزی افزو خست  
بعسکر حضرت از محادوت فرمود و فاقان منصورت سبب و سرور کشته ابو اب عافیت و اشتقاق بودی و در کنار  
کنود و جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در نجف است بر اسیر و شکنجه شده بودند ایشانرا بخشید و از کنار آب شیکا  
کوچ فرموده و در چهار باغ منور شاه که در بیرون قندز است منزل گردانید و در میان آن خاقان به میرزا سبب  
سلطان محمود میرزا رسید و کیفیت کشته شدن او را بیوض رسانید و بجه از زندان پادشاه عالیجاه سبب  
انها بختی انجامید که در مسازعت فاقان منصورت غیر از ضرر فایده منصوریت نسیم هر که با او با زد و خپ کند

رجوع جناب افضل الامام نورالدین عبد الرحمن اجماعی نمود و انجناب با خاقان کامیاب طاقات نموده بعبارة  
لا یقه معروفه داشت که داخل خواجہ محمد الدین محمد در قہات شاهی مستلزم معموری ملک خوشنودھی سپاہ و رعیت است  
البتہ اور از تربت بایر نمود سخنان اہل غرض را در بارہ او نمیباید شنود خاقان منصور زبان بقبول سخنان کشاد  
جناب مولوی آنچه گفته شنودہ بود بخوارج محمد الدین پیغام فرستاد و خواجہ محمد الدین از ان پیغام اطمینان تمام یافت  
و روز دیگر از منزل اختطاب باغ جهان آرا تشریف برده بوسیہ امرا برلاس بغیر باطلوس سرافراز شدہ پست ہزار  
دیوار یکی شکستش کردہ و بنور فراست در مجلس اول سو مزاج شہر یار نسبت بخود فہم کردہ از پیرون آمدن پشیمان  
گشت اما چون غیبی بداشت تن تعجب یکتہ بر ہما در روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت  
را ملازمت نمود و بعد از ان ہفتہ آخر روز جمعہ کہ حضرت خاقانی در چہار گوشک کہ در حوض بزرگ باغ جهان آرا  
در بوم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برونق و امیر جہانگیر را دستگیر کردہ و رقلو اختیار الدین مجبوس کرد انیدند  
و خواجہ محمد الدین محمد کجا محمد علی اکبر رسانیدند و امیر جہانگیر بعد از وہ پانزدہ روز از قیہ نجات یافته بار دیگر بر تو عنایت  
خاقان منصور بروجات او احوال شن یافت و امیر محمد برونق تاملت یکسال در حبس ماندہ بعد از ان خاقان عالمیکان  
اورا مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعہ پیرون آوردہ بانعام جامہ و جزیر و روزی و اسر نوروزی سر فرار کرد انید  
و بدستور پشتر منصب امیر الامرائی عنایت کردہ در بارہ اول و از مالتغات و محبت بتقدیم رسانید اما خواجہ محمد الدین  
پس از روزی چند کہ در خانہ امیر علی اکبر بنید و خاقان منصور پیش ہم او حکم فرمود میرزا سلطان احمد و امیر عبد الخاق  
و امیر محمد علی فارسی محمد الدین محمد را باند کران حاضر ساختند و بعضی از نویسندگان بظن باغوا این الدولہ در آن مجلس آغاز تقریر کردہ  
تعداد و معائب او کردند و انجناب بل قوی و اہل نسج نامی سخنان ایشان را بہای نیک گفته ہر چند اعدا سعی نمودند بیکدیار و زمین  
بار بروی ثابت نتوانستند کردہ خواجہ نظام الملک عاجز گشتہ آخر الامر محمد عمر آبادی را کہ عکدار ساقل بود شہرہ نمود کہ در پہلو  
محمد الدین محمد نشست و انجناب روی بامرا آوردہ گفت کہ کسی را معارض من سازید کہ کفون من بگذرد و اگر شتی کو یازوی تحمل تو ام کرد  
محمد عمر آبادی گفت کہ من از تو کم نیستم بلکہ اصالت من زیادہ است زیرا کہ من حر الاصلم و مادر او ملوکہ پیر احمد بودہ خواجہ محمد الدین مجاز  
استماع این کلمہ بر خود مجبوسہ روی بامرا کہ ہمہ در عداوت او بودند آوردہ گفت با کجہ تر دعای شہادت اعتراف مینمایم مرا از معارض  
محمد عمر آبادی صحاف دارید انکاہ ببارش را اعدا سطرچی چند نوشتہ مضمون انکہ انجہ در ایام اختیار از من صدور یافتہ  
نیک واقع شدہ و بکنان خود اقرار دارم و امیر محمد اورا با شہرہ اعدا مجلس باز بردہ امین اندولہ با اتفاق امرا و وزرا پیرامبر  
اعلی شہادت و کیفیت تحملی را خواجہ محمد الدین رسانیدہ بود و عرض نمودہ حکم حاصل کرد کہ تحقیق تہات و مملکات او پر دازد و نوب

و چون فاطمہ خاتون منصور از وقوع آن مصیبت مخزون و متاکم گشته بود امر او را کار دولت  
بلازم تعزیت پر و اخته و روح شریف شاهزاده را با طعام طعام و ختمات کلام ملک تمام شد و ساختند  
و از میرزا سلطان و پس یک سیر با تاج سلطان نام و او را این میر سلطانم یکم است بنت فاطمہ منصور و آن  
شاهزاده با داله خود در نظر عنایت ظہیر الدین محمد بابر میرزا میر میر و الله اعلم بالصواب و در سنجہ ۲۰۰  
سلسلہ تعزیت و عنایت فاطمہ خاتون شدت امیر میرزا بخت و امیر میرزا  
میرزا زین العابدین و چون بسبب اتفاق ابو الغازی سلطان خین میرزا خواجہ محمد الدین  
محمد از فضل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مہم سلطانی را در کف کفایت  
خواجہ قوام الدین نظام الملک گذاشت و بجانب سابقان ایامی شد و بعد از روزی چند بمحض شرف  
دیوان مشرف شد و در جہ کہ امر اعظم مہرز و ولقب از چہد این الدولہ القاہرہ سرافرازی یافت  
چون تقرب نیابت این الدولہ و اولادش بر رجب کمال رسید بنا بر ازاری کہ از خواجہ محمد الدین محمد در خاطر داشتند  
ذکر محمد و پانزیر بر طاق نسبان نہادہ در پایہ سریر اعلیٰ کاہی زبان تعیبتش میکشادند و محاسن افعال انخواجہ  
سزودہ حدیث را با افعال کردار زمینہ ظاہر می نمود تا آنکہ قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجہ محمد الدین بحت اختلال  
ببرفت و در انروز کہ فاطمہ منصور در بلخ فتوح فرمودہ بود منہی از اردو بی تہا برین کعبتہ تعزیرت احصا  
تحت و بیج ما بخواجہ محمد الدین تسلیم نمود و انجا ب متوہم گشتہ در گوشہ اختلافتنزل کردی بعد از انکہ ما بچہ علم  
بتار چشم از ان سفر مراجعت کردہ بر تو اقبال بر سریر جاہ و جلال از دست خواجہ محمد الدین محمد بابر ای  
یہ اس طسری آمد و شدہ منقوح ساخت تا در مقام معاونت و مطہرت انجا ب آمد و چون این الدولہ  
از سمعی و وقف یافت تقریبات اینچہ بقلم تدبیر بروج نمیر ہایون نکاشت کہ خواجہ محمد الدین و خیمہ بامر  
برہاں در مقام معاونت و مطہرت آمدہ و در یورشش فنڈنا میر محمد بزدق و امیر ہباں گیر بر کاس با سلطان و سہ  
میرزا بحت نمودہ بودند کہ ہر گاہ اختلال بیانی تضرر نکاتی فاطمہ خاتون را ہایم اورا بسلطنت بردارند و سارور از  
سہر خلافت و کامکار پرکان کمین انکار وصول انکہ فاطمہ منصور از امیر محمد بزدق بسبب سخنان درشتی  
کہ انشا سفرد کور کفہ صبور از ار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیہ مذکورہ نمیدرخش شدہ کہ قتل امیر محمد  
و امیر ہباں را بخود مختصر کردانید و چون ان دو امیر سخن خواجہ محمد الدین را بوض رسانیدند بحسب ظاہر قبول نمودہ مواعید  
ایستہ فرمودہ و خواجہ محمد الدین از غایت دور اندیشی بکایت آن دو امیر و عنایت و محبت تاج و سر بر قانع گشتہ

اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار امور ملکی و مالی جزوی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و صاحب ریوانی را در کفایت  
خواجہ شمس الدین محمد بن نصیر الدین محمد شیرازی نهاد و امر صدارت بمشوائی ارباب علم را بستمورسید  
نظام الدین احمد بن امیر برهان الدین فاوید شاه مغوش گشت و چون مرج و مرج با مور دولت سلاطین اوقیان را  
یافته بود بسیاری از امرای ترکمان التجانب مزاده آورده علم شمش از ایشان کیوان در گذشت و مرج از آن  
میرزا با برنجی امیرای آذربایجان تصدیق اولایت کرده از استرلابدبری شتافت لکارای از پیش نواز گشت برو  
و مجور از اجبجی که استماع نمود به ارملک بر جان معاودت فرموده از جید عظیم اموری که در زمان بدیع الزمان میرزا  
در استرلابدوست بر او کیانک عالیجاب خواجہ مختصر الدین بنکی که از مجلس قلعہ اختیار الدین نکات یافته بوطن مالوت  
شلفه بود بر او پیش خواجہ شمس الدین محمد کلم شاهزاده و بنا بر اعوامی محمد امین عباسی و خواجہ شمس الدین محمد  
منزل الدین که منصب صدور یافته مواخذ گشته شریعت شهادت چشیدند و خلق کثیر از مردم جرحان بان دو خواجہ  
عالیشان بار بسته بودند ناک حمایت متوطنان اولایت سمت اختلاج یافت و دولت از شد خواجہ مختصر الدین  
محمد یعنی حضرت سعادت پناہ خواجہ شمس الدین مظفر نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشته در سلک  
امرای عظام اشقام یافت و از آنکه زمانی شامت خون فاقین بنام علی امیر محمد عباسی بنام محمد بن محمد  
که جناب امارت کبی بوسیله بدیع الزمان میرزا داده آموزی کرده بسوگ طریق مخالفت و بترتیب بدلات زرم و بچار  
بروخته داعیه دار و که بواب فتح بروی امانی و دیر خواسان بر کشاید پناہ بران فرمان با اسم بدیع الزمان میرزا  
صادر گشت که محمد امین بر اینده کرده بیکر گاه غلبه فرستاده و شاهزاده در امتثال امتثال نخت امان و امان  
نموده استر الامر موجب استقواب زرم از امر او خاص که اختیار و اعتبار او موافق مزاج ایشان نبود بکفر فاقین  
جناب امارت کبی فرمان شمس محمد در امیر حسین علی بوجیب فرموده علمند و بند کران بر بای محمد امین نهاده اورا محو  
نموده و موجود است سلطان که در بدیع الزمان فاقان مضور جز اولاد و اولاد شنید نشانی بنام حسین علی و شمس  
که سرانجام ازین قبیل که در بدیع الزمان است و چون این نشان در وادگان با میر حسین علی رسید سر محمد امین را  
ببراه فرستاده این مبت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را گشته سوی شهر شمس از دونه سر نه انچه آوردند  
قتلش را همان تاریخ گشته و چون این نصیر بهتر ابادر سی خواجہ شمس الدین محمد مختصر الدین بنابر و نور انکاهی که نسبت  
بجناب امارت کبی در وقت متوهم شده علم حریت که نه میت بوجیب تمند زبانه داشت و وزارت بدیع الزمان میرزا  
بن حین استقلال بجناب السیف و العلم خواجہ میرزا کی موضوع گشت و معارن انکال ایات ایامون فاقان بهمال

و خاصاً در آنجا که نشید و انعمه از زوجه هر دو کتب نفییه و اجناس شریفه و ظروف و اوانی چینی و کلبه های ابریشمین و جمیعاً  
منقش زرین ظاهر شد که غش آن در خزانه خیال مجلس گذرشته بود و چون آن تخت و تبرکات بخطر خاقان منصور رسید  
بوزمان گذرانید که را اعتقاد بجهت الدین جهان بود که هرگاه تخته نفیسی است او افتد فی الحال مشکش ما که اکنون معلوم می شود  
که با سراسرستی نرفته و خواجه نظام الملک چون این سخن شنید بوجوه رسانید که با وجود آنکه تاقیت محمد الدین محمد را شکوه کرده ایم  
بمقتضای تبرکات کجور است مصلحت آنست که اگر او را تعذیب نمایند شیامی تا در ظاهر شود خاقان منصور بخت  
این مرتبه بستان نشد و بالاخره بوطبق تدعای امین الدوله حکم فرمود و گفت ما خطه نمایند که کسی بجان او نرسد و بجز خود  
که بر سر دین رفته حیات محمد الدین محمد می کند که خواهد شد تحت نظر مملکت است و بختش در این محله از  
سخن نفهم کرد که رای های او را داده است که ذب و اورا ترتیب نماید لاجرم حیل اندیشیدند که او را در خراسان مجال وطن ماند  
کفایت این واقعه آنکه چون دشمنان خواجه محمد الدین را بی شکوه کردند نزد ایشان بوضع پوست که دیگر خبری معتد به  
از وی حاصل نشود کس نزد او نرسد که گفتند که اگر تقبل نمانی که در عرض چند ماه وجه تعیین را بدفعات بگذرانی ما ترا مطلق  
سازیم انگاره در باب سرانجام آن وجه طریق امداد و معاونت مرعی داریم چون محمد الدین محمد مخم خود را آنقدر در قبول این سخن دید  
از بندجات یافت اما همدان انعمه امین الدوله وجه تقبل را تحصیلات نوشته در وجه جمعی از لڑاک و شاکر و پیش  
غلاطخواه نمود بنا بر آنکه سرانجام آن وجه جمع در خواجه نمود هم بی ادبی بی ناموسی سرایت میکرد که دیگر در گوشه  
مخفی گشت و در لاق رفتن مجاز کرده محبوب طایفه از مردم فرنگ بر اه بیابان که آن پوشیده و بهمان روان گشت همدان  
سال امیر نظام الدین در ویش علی رخصت حج یافته بجانب جاز توجه فرمود اما محمد الدین محمد چون بمنزل تبرک رسیدی سنه  
تسع و تسعین و نمانایه داعی حق را بیک اجابت گفته توجه ریاض حبت کو دید و امیر در ویش علی بگذارد و حج اسلام  
خالق گشته قرین محبت رعایت بهره باز آمد و نوبت دیگر برسد امارت گیه زد و چنانچه مرقوم خواهد کردید در سلسله  
جریان بوجوب فرمان بر سلطان بر بیع الزمان قرار گرفت شاهزاده بعلت هر چه تا ممر با ستر ابا و شرافت و درایت  
دولت شرف ارتقاء پذیرفته حکام ولایت مازندران در سده در رسل و در سال با پشنگش های قانون بستان سلطنت  
ایشان فرستاده و جوهر اخلاص خود را بوطبق عرض نهاده بسببک طریق اطاعت و انقیاد و وعده دادند بر بیع الزمان  
میرزا بسطاط لطف در رفت پرده تمبر ک اختالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود  
و برست ممدت اواب انجم و احسان بروی رعایایلی مجبور بر ایاکسو و و امیر شمس الدین محمد امین عیسی را از پای می برد

بعد از که شتن سپاه دشمن شکن از آب گنه بقصد نوب و تاراج محاکم اعلام افتد ابرافراز و بابران ناقان  
عالمیکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دولت است که بعضی از شاهزادگان رستم توان با فوجی از  
جنود طغتن رود جهت دفع خسر و شاه بجانب قندزار ساله از نگاه از آب عبور نموده مملکت حصارشادمان را در جنز خیر  
ور آورد و در اندیشه بود که امیر از اولاد امجاد با غریمت تعیین نماید که نگاه سلطان بیع الزمان بار و دوی اعلی رسیده  
بشرف بساطوس و الدبزرگوار استعدا یافت و موجب مزید اعتقاد شاه و سپاه گردید خاقان منصور شاهزاده را در  
فوجی از امرای طغتن باس و بسیاری از لشکر قیامت اسس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسر و شاه بجانب قندز  
روانه ساخت و نفس همایون از چگون عبور نموده در حدود قلعه سارا اعلام افتد ابرافراز و بابران ناقان  
سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزید و به انجام پیشکش و سادوی قیام نمودند لاچرم ناره غضب  
خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در انقریه یافتند بیاد غارت و تاراج بردند و از انجانب سلطان مسعود  
چون قرب وصول مملک همایونرا استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و بعضی دیگر از امرای مثل امیر محمود برلاس و درویش علی  
ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر مغرور و عدم تجربه در غایت غفلت روزگار میکند زانید چون  
خبر بیامانی شاهزاده بعضی خاقانی رسید بر جناح استیصال جانب حصار ایفانر شد بود و هیچ که لوابی به جای انقباب  
در رضای سپهر خضر امر تفع گشت ما چه را بیت ظفر آیت مهر لاک جوی یافت که از انجانب حصار کیم بود فرسخ مسافت است  
و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با محدودی چند از ملازمان بطرف دره که نخت خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافت  
ابو حسن میرزا محمد حسن میرزا را با جمیع کثیر از امرای با کچیان و فوجی از عساکر نصرت نشان تکامیشی و دشمنان روان گردود شاهزادگان  
ایفانر نموده سلطان محمد میرزا که قزاقان ایشان بود در دره و در زاب بجنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین ای جانبین غبار  
جنگ و شین ارتقاع یافته سلطان محمدی تکاشی بر صفت حصاریان تاخت و غایت جلالت و مردانگی ظاهر گشت  
اما کجسب چقدر بوزنم شمشیر کیمی از اعدا زبای و دامه به پیش و تکثیر شد و متعاقب شاهزادگان بر انمکان رسیده  
مخالفتان چنان بودی نو از گردانیدند و بوضوح انجا مید که سلطان مسعود میرزا با انواع لطائف ایمل بر روی جلی که در کلبند  
بمنزل ~~...~~ برابری مینماید مسعود نمود چون در آن کوه برف بسیار بود از جنس نمد و پلاس هر چه همراه داشتند  
بر زبر برف کشته و از ان طرف کوه بپایان شتافت و عنان غریمت بطرف شه سیر انعطاف داد و بنا بر علی بد  
شاهزادگان صلاح در مراجعت نهسته و جهادی الاخر بار دوی اعلی طغتنی گشته و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا  
تاسف خورده اتمام او را بپرستش و نوازش سرفراز گردانید و همانروز امیر سرد یک و سیدمان ترکمان جهت استمال

بجانب چهار شاهان در حرکت آمد و بیع الزمان میرزا برسم آمد و متوجه کن را آب آمویدند گفتار و بیعت بعضی از  
آنکه در آن وقت نمودند و آنست نمودن را بیعت است با آنکه در  
درین وقت به صورت پرستی زنده گشتن بطلب استی از منستان از زمین خست از بند و نه زما تیر بهاران کل نختند  
که از گردون کرد و نور خور کم نگیر درونقی بازار انجم مصداق این منسیاق آنکه سلطان احمد میرزا که بپسر بزرگوار سلطان  
محمد میرزا از چهار علم نهفت بر او فرستاد بر سر قند را بجزیرت شیر بود و در محرم قسطنطنیه آن پادشاه علی چای خور کرد  
و پسر از شدتن با پسر میرزا در سر قند پادشاه فرما نمود اگشت و بر او فرود تر میرزا سلطان علی در آنکه در این محالفت  
داشت گفته میل کشید و لیکن بسبب دوا همت شخصی که بسیار آن امر شریع بود کسی نبود و در این وقت از او نه سبب  
و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمد میرزا مسعود که در چهار شاهان قائم مقام برگشته بود و چون از خجندیات انحضرت در وقت  
یافت در اولایت فطیه و سکه بنام خود کرده تمهید بسیار اسلحه و اسبها بیانی قیام نمود و در این خسر و پادشاه که در زمان سلطان  
سجده در سلک نوکران امیر سید میرزا از غوان انتظام داشت و همین ترتیب سلطان محمد میرزا با ای بر مدارج نخت نهاد  
در اوقات سلطنت انحضرت در ملک قندز و بقوان اعلام ایالتی را افزا شد و بعد از فوت و بیعت روزی چند  
بسیار سلطان محمد میرزا بر اسم اطاعت کجلی آورده تا آنکه از او بسیار بیگاری ابطال حال افزونی سبب شد و استقبال  
مردود شده از آنکه در زمان سلطان مسعود میرزا سر عبده نخت و بیروت و عظمت و بلندی است او از مد اعدال و در گذشت  
و چون این اخبار به اتر رسید فغان مفرور عازم خجند اولایت گردید و بعد از آنکه جمعی سپاهی که در کثرت ادراقی انجا زیاد بود  
در صورت بانسیر زبان و پیردمان دعوی مقاومت مینمودند و در اول کشته آمدی و نمایندگان فریاد بجانب نخت  
داد و مسزعی همچنان بوقتی و بااد بصر بتر آباد و ستاده و بیع الزمان میرزا را انجام فرمود که با سپاه جوجان عازم کنارا  
امویشته بمکب هایون بودند و چون ایلچی بر گاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بر عرض رسانید بیع الزمان میرزا  
نخت در اطاعت فرمان واجب اللادغان تغافل و زنده را خوالا موقوف اوست نظر بر کشته متوجه اردو و بیایون کرد  
وزم ایالت جوجان را در قبضه اقتدار شاهزاده که مکار مجرمون عجز از آنها ده همان کیران بطلان بود و اختلاف داد  
اما فغان مفرور چون کجند و بیع الزمان میرزا در سعادت تجدید و محمد میرزا او امیر مبارز الدین ولی بیگ بولندم استقبال  
استقبال نموده در اسم بنکس و نثار تقدیم سازیدند و طوطی عین عنایت خسر و فغان و منظر و نظریه و شاهانه کرد و در خجند و  
انک سپاهی بکک که در کجی نخت معکوفت از کشته اردو و بیایون کیران پوین از انجا فریاد عبور از آب  
و در ورو ایالت چهار برنگ ریزه رفت و در ان موضع بعضی سپاه کجند و کجند و کجند از فرام آورده در این و در و



عاشیه متابعت بردوش گرفته بپایه سر بر خلافت میرسانید و بولایم نیاز و ساز پر دخته در سلک سائرنندگان و نژاده  
انظام یابند و انجاعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمد و میرزا و اولاد او ازین تصریح آید و بای در و امن استغنا  
چند نذوبت بجهت چهار باز نهاده متوجه درگاه عالیه نگردیدند بنا علی بذاعلی الصباح که اقباب جهانباز از فرخ و غریب  
کشور گردیده مختصان قلعه مستدیر اخیر ساخته فرمان واجب الاتباع نهاد یافت که امرای انجم سپاه امیر ناصر الدین  
عمومیک و محمد علی انکه و شاه حسین جان سپاه عبداللطیف جان نثار حسین علی خاوری و یوسف ایوب و امیر میک  
ترکان و تنگری بودی و سلیمان ترکان و دوست محمد بخشی و حمزه قزاق با مردم بسیار از سپاه و سوار که در قلعه داخل نصب  
خیام طوع انجام سازند و مورچهها بخش کرده از روی عهد و اتمام با هم محاصره بود از نذوراتی انحصاریت در وقت درخت  
شبهه قلعه میرزا سکندر و عمق خندش سان شفقت ارباب کرم عزیز و پنهان نظم نظام نگارش را از زنج زحل  
بیابا بر آورده چنین محل تهنیتش از زمین در محاکم و دو خدایک از سپهر خاوری خاکه القصد سپاه صفر بانه  
انقلوه را هر دو در میان گرفته اسباب چهارگیری ترتیب داده و علامه و منجیق نصب کردند و از جانبین دست  
باز انقضای تیر و سنگ بر آورده چون چند روز عالی بر بنیوال گذشت از هر طرف طائفه کشته کشته گدا اهل چهار با نظر  
انجامیده قاصدی نزد جناب عرفان ناکب خواج حسن عطار که از اولاد خواج علار الدین بود و در خجاستان بکشد دست  
دارش و کلن در پشت فرستاده القاسم نوخته که بپایه میر بر خلافت همیشه شایسته زبان شفاعت جویم ایشان کتاب  
و خواج حسن بر عالی انجاعت از تم نموده باز در وی انجمن خرابیده و بوسید و در عظام مجلس فقان کردن غم و راکده  
کنان محروم از ان القاسم خود و فادان مغفور طمس انجانب را مینویسد و شسته خواج حسن قلع و قمع بنایت امن دامن  
در حانیده متوطنان چهار محاکم و مسرور کشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده انچه دست کنت ایشان بدان میر  
محبوب با میر محمد و کاس برون فرستاده و کیر کاس کردن اساس شتافتن بر با طوبی مغز کشت و پوشیدن  
ضخ خاوه سرافراز شده و شسته انجم خرد و انبساطها را با از خلوت بخشش و بخشایش پوشانیده و زلال مکارم اخلاق  
شیرین و عباد کاره و غنای و انچه در افروختن انید و قوا صلح و معاهدات شده خواج حسن با طاعت پذیر و انچه  
و امیر محمد و کاس مفضل از انجمن کانت شتافت میت منی اقبال دین گفته و پناه غلط انداخت که اصلاح خیر  
و امرای چهار محاکم از انجمن کانت کتب طغیان و مخدوم سر بر برده عصفت را که سلطان محمد میرزا نامز و حیدر محمد  
میرزا کرده بود و بایق نموده و انست سلطه بر آنه فرستند و میرزا مسعود را بسلک طری اطاعت و انقیاد باعث و  
معرض بنشد و انچه در قلعی کند غلال اجمال گذشته بر وی نمود یکی که از میرزا مسعود و امیر ناصر الدین با یوسف کاز انعام

موتطان انچه و توجه نموده خاطر دور و نزدیک ترک و تا جیک بعواطف فاقانی تسلی بخشیدند با جرم خواص و عوام  
ولایت تهر شادمان خرم و نندان عنان غنیمت بار دوی همایون یافتند و التجا سبده سدره اشما کرده  
و طلال عاطفت و حسن پکرت از تاب افتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاعه بنفاد انجا مید که بکس از  
اعالی و ادانی سپاه انجم جاه یکین که متعرض و مزاحم هیچ افزیده نگروند و اگر خلاف حکم اشرف بظهور بیوند و دور  
هر شرفی و کبری سرزری سروری تلف خواهد گشت و در روز خنشینت بیت و چهارم اردوی لفره ترک  
از روی کوچ نموده موضع شجاک محل نصب سر اوقات جاه و جلال شد و هماره روز حکم همایون بنفاد و پوست که از لشکر  
مظفر حسین میرزا است هزار مرد محبوب فریون حسین میرزا و امیر میا زالدین بی بی یک و ابراهیم خجایی و امیر محمد سعید  
زغون از آب آمویه عبور نموده بسططان درج الزمان طی شوند و آنحضرت از پنجانب و درج الزمان میرزا از انجانب  
توجه قدر را در جهت سازند و با طهارت نایره مخالفت و عبا و امیر خسرو شاه پروازند و هماره روز یکی از نوکران مظفر حسین  
میرزا که در کان چله نام بیا پی سر بر کردن اقسام رسیده عرض داشت شاهزاده را با بکتربی که درج الزمان میرزا است  
رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم حرات و جبارت از قند زبرون نهاده و در طریق بقاید و مقامه سپاه نصرت  
دستگاه قرار داده اکنون به نوع حکم قضا مطیع نفاذ و با بود و در انخطا طرایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک وارد  
و چون پرتو شعور خاقان منظور بر انصورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسططان  
درج الزمان بیوند و هر دو شاهزاده با اتفاق یکدیگر بر سر شروشا در روز و صورت جمعیت او را بر بریشانی مبدل کردند  
و قاسم سلطان که از ان عاظم خواجهین دشت قچاق و اکابر سلطان افاق بود اقبال در بر نگاه خاقان حجاب  
و تقبل انامالی فیض بر صفا فرستاد فرخته در سلک شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز مضرب بر لاس و لدا میر شیخ عبد الله  
که در دیوان امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد و با ستم سلطنت ایشان شرافت و تحف لایق بکیش کرده  
در سلک قران خویش تنظیم یافت و موکب همایون از شجاک نهضت نموده موضع اقا شکر محل نیام سالکان  
طریق زرم و بر بنامش گشت و ان موضع تحقیق انجا مید که مظفر حسین میرزا بود درج الزمان میرزا صفا فرستاد میباید و میجو اهر که در  
حسن سواری و انجاره زدن با برادر کلانتر ابواب مساوات بر کشاید و چون پرتو شعور خاقان مقصد بر بصورت افتاد  
مهم چهارر صلح مفصل داده روی توجه بقند ز نهاد و چنانکه مر قوم کلک بیان میگرد و در ان خطه و ان خطه و ان خطه  
در آن اوان که نواحی حصارشادمان معسکر اعلام نصرت نشان بود و اقی و نزار  
چنان میشود که امیر محمد باقر و محمود بر لاس و در خویش علی ساربان با اتفاق جمیع موتطان قوه صفا اطاعت در کوشش کشیده

والا اگر ان شب در آن جزیره توقف واقع نمیکشت تمامی خلق را طوفان بلا و امواج دریا از سرسکندشت پست بود هر که الطاف  
حق را همیشه ز طوفان دوران نیابد ضرر القاصه چون دریای شکر قیامت اثر خاقان والا که در ظاهر تقدیر مطلق در آمد  
سیلاب رعب و هر اس اسما و خسرو شاه را اندر اس داده از خواب غرور بیدار گشت و قاصد آن  
سخندان ارسال داشته بزبان عجز و نیاز پیغام داد که گفت در بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در معرض  
مقابله و مقاتله آید و جرات و جسارتی که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاک بوده اگر زلال الطاف  
خسروانه و فائز ضلالت این چاره را باب عفو و انعام فرود شویم هر آینه صلحه جاگزی و انقیاد در کوش جان کشیده  
مادام ایجات قدم از چاهه خیمتکاری فراتر نهم و چون موکب هایون از اینجا کوچ نموده در بلخ نزول واقع شود  
دیدم در دیده را از خاک استان سپهرشیران جلا دهم خاقان منصور از رعایت مرحمت جلی بعبور و بچاری خسرو شاه  
ترجم فرمود و فرستادگان را در کلیغ فاخره نوازش نموده سخنان عنایت امیر پیغام داد و انگاه خسرو شاه خطبه  
وسکه بنام ولقب هایون موشح و مزین ساخته نظرها در راه از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق برون فرستاد  
و او بوسیله امراء عظام شرف ملازمت دریافته زبان اعتذار و استغفار بر کشاد و با انعام ضلع طلا و وزی مغفوق مبارک شده  
خاقان منصور همه خسرو شاه و پادشاهان او را ثواب خاصه ارسال داشت و در کمال مکارم اخلاق منصب امارت و پادشاهان  
اعلی بحسب شاه عنایت کرده تفویض منصب را علاوه بخشش جرائم و انعام او کرد و چون نظرها در بقصد بازگشت  
فرق تفاح خسرو شاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را بقطب الدین بکاوی سپرده بیاید سر ریخت  
معیر فرستاد و از این مطاعه را بان موشح کردند و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب بلخ نهضت نمود  
بس از وصول خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضامن از آب آمویه تا مرغاب سلطان بلخ از زمان میرزا  
سلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شد و بر جناح استیصال ایت نهضت برافراشت و بعد از وصول  
بمقر صریح سلطنت و ملامت سلطان مسعود میرزا حسب المقر همشیره خود را که نامزد و حیدر محمد میرزا بود بپایان نموده  
بجانب هرات کسبل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترقیب اسباب سوره تهیه و محجبات  
جشن و سرور مامور کرد و ایند و بستور محمود در باغ ز افغان چهار طاقتا بسته و در درج سلطنت با بر صیس سپهر عفت  
بمقتضای شریعت غرامت کرده پس ایجابین طریق محبت مرغی گشت و چون بر حسب تقدیر لایق و تعالی در دارنا با پادشاه  
دنیا هر سور یا دمی و هر المی در عقبست همدان سال که تاریخ هجری نهصد و دورسیده بود شاهزاده حمیده حضال  
عبادت اشما شاه عزیز که بلطف طبع و قدرت ذهن و و نور فرست و کمال کیمیا است از سایر اخوان امتیاز داشت

امراء سلطان مسعود میرزا الحجاب سده سدره انما بوده شراطیاز مندی شکش کاجی کرد و فاقان منصور اورا منظور نظر  
الطاف ساخته در دیوان امارت مهاد که دو موجب مناسب تعیین فرمود دیگری که فوده الصدور الاعاص  
میرک بلال الدین قاسم و شمس الدین محمد امین که ابا عنجدی مقصدی منصبت صدارت سلاطین محبت کائن بود و اعنی حق  
رانیگ اجابت کفنه بر یاض رضوان همقال خود و فاقان منصور بلا غلط حقوق خدمت انجانب بر نوش متاسف  
کشته شماره فرمود که سی سوار کلن با کج قیامش اورا بصلت برده در مزاجه ابره ابو نصر پارسا کاش سپردند وقت حیات میر  
قاسم بخانه و نه سال بود یکی از شعرا در تاریخ ذواتش این بیت نظم نمود بیت جو رفت روز برات از جهان و خانوان  
باز سال ذواتش دعای روز برات گفتار و زبان مجامه و غنچه گفت از کار به با میر شمس الدین  
عبدالله در ایام مسعود سوار است و فاقان شاد و شریف میرزا خانکه سابقا کلک سخن مراد و مسلک  
تخریشید چون خمر و شاه توه بقاومت شاهزادگان را در غیر نکنت خویش فریب ناپدید یوار صدارت نذر ایشاه خود  
ساخته اسباب خلعه هاری بر تیب کرد و پیشه و نشانها و کان بد فر بیان اطراف قند زرا الخط نموده از جانبین منگمانی عود  
ایش شاه نو دست بند افقن مذک در روز کشاد و نو بن بر کمال تمانت انچه دست خاصه امتداد یافت لا بسرم  
فاقان منصور بعد از فرج انچه مهم صدارت نامی خود و مراد کان در معادن غریت به اصبوب یافت و برای فاقان این بار  
غبار تکب نصرت نشان عطر افشان کشته نهران در حب الادغان تیر تیب میر صادر شده از اجزای لاجریان  
کشتیهای گذرهای آب سوزید در هیچ ساخته بخار لایق اردوی با این مندی کشتی دیگر تو را شنید زود بخاری که از لایق فلک  
بند بود و انچه بستن جبر کرده در آن انچه کشتی با با ای آب کشتی کشته در هر چه تا خمر بومع بل رسید کشتیها  
را در هم شکست جانچه زیاده از بهره کشتی از جو شکست کشتی سبلم مانده بنابر ان زمانه تا این شرف  
نفاذ یافت که سعیری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشند تا بر ان کشتیهای که در دست مانده بود آنرا یک  
تا جزیره جبر بسته بگردانید از حبیبی مثل انجانی یافته بل ترتیب نمود فاقان منصور و بلای سبلم ان آب  
عبود نموده جزیره کشتیها فتنه بجای انکه شب انجا بود روز دیگر بل با به انظر است کشته و ان آب کشته فاقان  
در آخرها نوز شتری در آب افتاده سهولت به انجانب رفت تا بر هم بومع بیوست کشتی که سبلم جبر از  
آب میتوان گذشت فاقان عالمیکان از انجا عبود نموده شاهزادگان نوا مراد و شکوایان نیز مانند بر آب  
عبود نمودن جانچه تا وقت ناز خفاق و کجک در جزیره مانده و در نوز و یک نصفت سبلم طغیان کرده جزیره را از او  
دککنازا معلوم شد که فاقان شتر در آب محض حمایت ملک و اب و کمال قوت دولت فاقان کامیاب بوده

و همی مراسم رفت و صیافت بجای آورد و امیرصابر تدبیر حسن تقریر بیع الزمان میرزا بنده و او را از سلوک طریق خلاف تکرار نمود  
برعایت حقوق والد بزرگوار و استرخان رضای خاطر همایون خاقان کامکار مقرر فرمود و اسنخمان در غیر میرزا  
بیع الزمان میرزا نوزاد افاده میخواست که سرکار بیخ را بمظفر حسین میرزا باز کند و متعجب حضرت سلطانی را با حصول  
امان امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بجنب تقدیر لمری ظاهر شد که بیکبارگی از سر مصالحه در گذشت صورت عذر آنکه  
در آن اوان که امیر علیشیر در بیخ بود و بصیقل کلمات حکومت آیاب زنگ نفاق از مرآت خاطر شاهزاده میرزا و خاقان منصور  
بنابر اغوای خواج نظام الملک بعضی دیگر از خربان که میخواستند که امر مصالحه با امیر علیشیر صورت معاینه ببرد بنام امیر اسلام  
که توان بیخ بودند شانی صادر فرمود که هرگاه بیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود در دوازده بار کشیده کند اری  
که بان بلده در آید تا بفرید عینیت و القعات اختصای بی بی و این نشان با تقضای قضا بمظفر بیع الزمان میرزا رسیده  
از شفقت پدر بزرگوار نا امید گشت و امیر علیشیر را بمحصل مقصود رخصت داده از مقام موافقت در گذشت و امیر علیشیر  
در کت سفر بیاید سر ریاقانی رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانیده و در باب انطفا غضب سلطانی که  
صفت التهاب دانت سماعی حمید تقدیم رسیده اما نتیجی بران ترتیب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا  
را با امیر محمد برزق و امیر عمر یک یکان استر اباد فرستاده بخش نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ یافت و در اوایل  
بهار با شکری بعد اوراق شکار از نخت سفر غارزم استیصال نهال اقبال سپرشته توجه نمود و بیع الزمان میرزا این  
خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار امر او شکر بیان گشود و امیر نظام الدین شیخی طعای الجکوت  
و محافظت شهر و قلع و معرر ساخت و در شعبان سنه انبی و تسامیه با استقبال والد بزرگوار از ان بعد بیرون  
خرامیده را میت قتال و جهال برافراخت و از راه جو رجوان بالنگ نیکی شتافته و در نیمه دره بل جران قبه بارگاه  
با فوج مهر و ماه رسانید و از ان جانب موکب کردن مراتب خاقان منصور از میزبانه گشته انطرف دره مذکور را  
محرک همایون گردانید و در ان شب بر قعب بر روی کمر بقصد یکدیگر بسته تا روز در اندیشه کار روزار بود و بدلیل ان  
جانبین تهیه اسباب مصاف برداشته بشلی خاطر ب میگویند و در این شب بیخ میرزا  
مصر صرقتا دست در جرات نایش موکب کوکب و در سبتان آسمان منطفی رود و از مشیت مالک الملک اکبر لوی  
کشور کنای مجید خورشید از افق فتح و فیروز بی رسید خاقان منصور میزبانه و میزبانه سپاه مظفر بنده را بنور طلعت  
شاهزادگان آفتاب احشام و فرود نمودن میان بهرام انتقام زیب و اسنخام داده میدان جنب و موکب نام و ننگ

و در باره با افاضل و شعرا و علما صحبت می نمود و همت بر ترتیب انظار می گذاشت بمرض فجار و گذشته در صحت شاهزاده  
موجب حال خاقان ستوده خصال شده و چنانچه مرسوم است ببلوازم سوکواری و مراسم تعزیت داری قیام و اقدام نمود  
چنانچه سابقاً ذکر شد در آن اوان که سلطان بیج الزمان میرزا بموجب فرمان از دارالملک  
چراغین غایت بصوب کن رآب امویہ انعطاف داد و زمام ایالت آن دیار را در قبضت اختیار و ولادت  
نمود و چون میرزا نهاد و چون طبع میداشت که خاقان مضمور بهمان دستور الملک بدان میره مسلم خواهد داشت  
باز نیش غزل او را بر اسن خاطر خود نگذاشت اما بخلاف تصور او آنحضرت در روزی که بیج الزمان میرزا را خلعت  
عسایت کرده بکومت قبه الاسلام بلخ سرفراز گردانیده در همان مجلس مظفر حسین میرزا را بجهت تفویض ایالت  
استرآباد و جامه پوشانید بنا بر آن بیج الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و غزل و لاری  
تصور نموده از منعی بعبایت متاثر گشت و با امر او مخصوصان طریق سورت مسلو که داشته از مقام اطاعت بدر  
بزرگوار گذشته و بعد از آنکه خاقان مضمور از بلخ بدار السلطنه همراه شتافت بیج الزمان میرزا قاصدان بهمان  
برق و با وجود الفسح استرآباد فرستاده بچرمون میرزا بیجام داد که سپاه کلکت جو مجازا فرامهم آورده تبریب  
اسباب کار و نوار بردارد و چون مظفر حسین میرزا بدار بجانب شتاب امر حکومت را با و کند کرد و اگر ضروری شود  
مقابل و مقاتله او را پیش نهاد سازد و همچنان بیج الزمان میرزا ابلیحان بخت آن نزد امیر خسرو شاه دامیر ذوالنون  
از خون که از خاقان مضمور توهم عظیم داشتند ارسال نموده ایشان را از نانی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن  
دو امیر صاحب تدریج در مقام اطاعت شاهزاده آمده بنای ضد تکاری طرح انداختند و حقیقت آن اخبار در راه  
استهتار یافته خاقان مضمور در کجرا اضطراب افتاد و چند نوبت رسل در سائل نزد بیج الزمان میرزا روانه گردانیده  
شرائط نصیحت بجای آورد لیکن فائده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد نمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت  
سواری در نزد مسلمان لشکر قیامت از کجرا و بیج رساند و بیج الزمان میرزا ادب بلیغ نموده از نسوگ  
طریق عقوق منزه گردانده اما متعرب آنحضرت السلطانی بمرض رسانید که اگر فرمان همایون نهاد یا بدینده بلیغ نموده  
شاهزاده را نصیحت نایم و بکمال عاطفت باد شاهانه امید در ساخته نوعی سازم که از با دیه دل ازاری شجاع  
ضد تکاری آید ایمنی موافق مزاج افتاده امیر علیشیر روی مقصد نهاد و چون نزدیک بان بلده رسید شاهزاده  
شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن همان عزیز را مغنم نمود و در لوازم تعظیم و همت مبالغه کرده با حسن

و از نوا در وقایع آن شکست بریح الزمان میرزا در تمام بل جرایع زنده گشته است و نهم شعبان سنه اثنی و تسعمایه  
دست داد و روز دیگر که غره زحمان بود پیشش محمود من میرزا در میان بسکه بود یک و بهر آنجن مغلوب شده است مظفر  
حسین میرزا الفاء و جاکه مقرب است بخیر خواهد یافت که در شش ماه بعد از نقت درم لوزم بکار و رفتن  
بریح از زمان میرزا به همیشه قند از روی شهر میت و فرار چون امیر نظام الدین شیخی طغای که حکم بی  
از واقعه محاربه بل جرایع خبر یافت بریح و باره و نصیب دهد و از شهر راجا بچو پایوه شایه مضبوط و محفوظ کرده اند و مظفر بر کفن  
قرارداده شده از وقت پیش جنگ و بکار کرده و در ایات ظفر ایات از بل جرایع نضت فرموده بر تو و وصول  
بر ظاهرا آن بلبه و لذت اختیار یک تصور لغاز محاربه کرده و در هم شهر و نداشتن تیر و سنگ و از وقت نیران  
جرب و جنگ بر و اختلا از هم شجاعت بجای آوردند و بعد از چند روز علیه کنشی که امیر شیخی برج جل جبره را بیده او کرده  
نفتش در لشکر ای از بل جرایع و باب سوغای شسته با نمت خاقان منصور ملکش و ق صدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی  
که خویش او بود و سباده به نام داد که بایر در فلانش عا کظ سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش او در زمان ازین  
بریح فوجی از شجانه را بالا برده و پس از همی لوزم خدمتکاری بکارم و امیر عبد اللطیف صورت حال را بعرض خاقان منصور رسانید  
انحضرت ناز و بکوشش موجود و مظفر و در و در جنگ سلطانی امر سر و در همان ساعت یکی از امر که کینه عبد اللطیف  
در سینه داشت و میخواست که شمشیر بکشد او تیسر بزرگ صورت موافق را بر تری نوشته بر روی شهر از نخت  
و آن نوشته بمظفر امیر شیخی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال غم گرفتن علیه کنشی نمود و او طوطه خیال مقاومت نموده  
اخرا لامر خود را از برج جل جبره در خندق شیر حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده شکست در همان لحظه شیخی  
بر حقیقت حال او خبر یافته کسی با بیان فرستاد تا سرش از تن جدا کردند و از نوکران علیه کنشی کشته گشته بقیه  
خود را از باره بزرگان اعتد و بار و روی همایون شتافتند صورت عا در را معروض داشتند لاجرم فتح قلم انشوب و نیز  
تا خیر افکند که آیا بچه رسیده دست در و اما ان خاقان منصور استوار کردند که ام یک از امر او را که دولت را شفیق بران نمود  
ساخته بخوردان بل جرایع غایب است همیشه رساند در آن اثنا با حسی از مطلع لطف بزدی ناگهی بنده فوج  
روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلج عالی حاجی شنی فی خدمت به عالم آمد شایه یعنی نیز و تو و مخالف وجودش از راه  
سعادمت آنها سلطان محمد زمان میرزا از انقی و ولادت طالع گشت و از انوار جنین پیشش دیده دولت و اقبال  
و شش مینده طوطه کوس نیارت از اوج سمارد گشت و امیر شیخی ان در فوج کامکار بر آورد تا طاعت بزرگوار  
بچه برسم شفاعت نزد بزرگوارش از ستاد خاقان منصور از مشاهده جمال قره العین سلطنت عرق شغفت از سر

فرستاد و بنفس همایون متعاقب بتانی در حرکت آمد و از آنجانب بر بیع الزمان میرزا نیز بتوجه شکر گفته انگیز قیام نموده شبید  
خوم بهمیزرستیز ساخت و روی ببدان رزم آورده اعلام قتال بجدال برافراخت و در میان وزه پل چراغ زنگانی  
تعارف زینتین بتلافی انجامید و غریب کوس و سورت زلزله در زمین نوزمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردید  
و باد حمله بزدلان چراغ زلزله بی بیان فرو نشاند و شعل سنان هبلوانان خرمن حیات بنحجان بسر حد اترق رساند  
کوه ساهم زهر فام از خون گشتگان رنگ یافت و دمانی گفت و خنجر الماس از راز خلق افتادگان کوه نعل بدخشان  
پزیت ز خون بیان سنگ شد لعلگون در دانت در روی زمین جوی خون بهر سو سر سرور نامجوی  
بیدان در افتادماند کوی در انشای این احوال و خلال این احوال های خیرها چون فال خاقان ستمه خصال  
ببال اقبال سایه بران موکر انداخت و چون چشم بر بیع الزمان میرزا بر ما همچو لوی کسور کشا افتاد عیان تا ملک  
و تا سک از دست داده توقف در برابر همچنان بدری از مقتضای رعایت ادب سببه شمر دو از راه اختیار یا منظره  
بشت بر میدان کار و زار گردانیده روی بوادی فرار نهاد و لاجرم دلاوران موکب فخر اثر از سر افتادار آغاز سرافتانی  
کرده شاه عرب را با جمعی از مخصوصان نشان داده پیش پذیرای بگذرانیدند و زمره را با سیری گرفته حسب حکم ایشان را  
نیز شربت هلاکت چنانچه در چون بیع الزمان میرزا عیان گیران بصبوب فراتافت بواسطه تنگی راه و از دهم  
خیل و سپاه توانست که بر سبیل سرعت از غرقاب بیجا خود را با صلح کجاست رساند باطل نفع از خواص بر شیشه نمود  
از طریق غیر محمود آغاز طی مسافت نمود تا گاه بر فراز که یک اندر رسید که از هیچ طرف پیاده را نزول از آن ممکن نبود  
تا بسوار چه رسد و طال آنکه ابو الحسن میرزا بکرم خاقان مظهر لوبقصد که فتن برادر بزرگتر از عقب در رعایت سرعتی آمد  
ناجرم بیع الزمان میرزا تخریر گشته پیاده شد و ملاذمان رکاب عالی چند فوطه بر هم بستند تا نشان داده دست دران  
زده بشت تمام پایان رفت و در اتم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث انواقه در ملاذمت بیع الزمان میرزا  
بر انونوع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ کوه مبارکش شنید القصد چون نشان داده قرین صحت و سلامت  
از آن کوه و بنه دره پل چراغ فرود آمد کبک و از رزمی در سنگ خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست  
بر آنجا رسیده بود در ساعت اسب خود را کشیده نشان داده پایی در رکاب آورده عنان غزیت بطرف تندز  
انطاف داد اکثر مردمی که در بندت نشان داده بودند بیلاست از آن کوه پایان آمده از عقب روان گشتند  
اما هر سب استه جای که از آنجا با بیان انرا خسته چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان مضمور بعد از دیدن بیکر  
خ و نظر نمنها با طراوت بلاد خراسان فرستاد و در ایات عالیات بجانب تبه الاسلام بلخ انطاف داد



یکی از مزارات زمین و آسمان است که در این طریق داد و خدایان پیش آمد و کوهی در این انجانب  
رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کردند و آن حرکت را از آنکه امیر شیخ با دستند و امیر ذوالنون و اولاد او  
فقد قتل آن بکنانه نموده امیر شیخ علی سبر برده شاهزاده کجیت و امیر ذوالنون با دست هزار سوار سر برده  
عالی را مرکز و در میان گرفت و نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخ علی را طلبید بدین الزمان میرزا جناب طرمان را  
با امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته که خدمت بر میان بست و امیر شیخ علی را خندگاه  
در یکی از قلاع که مسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازه داد که به طرف که خواهد برود و انجانب بدرگاه عالم پناه  
خاقان منصور شافیه در سلک سایر امرای عظام منتظم گردید و همدان ایام که بویع الزمان میرزا در زمین داد  
بسر میرزا خبر حادثه محنت اثر محمد مومن میرزا اشتها ریافت و شرارتش عم داند و کانون درون همگنان از او رفت  
چنانکه مشروح میگردد و کیفیت این احوال تفصیلی چون در این کتاب مذکور است و در این کتاب نیز  
محمود مومن میرزا شاهزاده بود و آفتاب طلعت که نور جنبش نیایشش ریاض باو شاهی و عطلال محدث روز  
افزونش از امکاه رعیت و سپاهی فرق نشود سایش شایسته افسر هوشنگ و ذرات عجبته  
مفانش زمینده و بهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر زیان بسیر خج بهلولانی لباس حیات و شمنان  
از هم در بری و در ایوان بزم بیان ابر نیان از رشحات دست که به بارش گلشن آمال دوستان از آنحضرت  
و نصارت بخشید می مرآت طبع لطیفش عکس بی صورت خیر خواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عتبات  
الهی کل باع دولت در درج شاهی فرزند شمس ز نور الهی از انصاف عدلش رعیت مرفه  
بجو و عطایش سپاهی مبابی جو این مرآت طبعش منوره مصور در صورت خیر خواهی چون سپهر تمکات  
وزمان مردم از آن منجواست که طوائف انام در ظل معدت آن در درج جلالت بیاسایند و در پناه آن کوه  
کان عدالت آسایش نمایند در عنقوان آوان جوانی نهال زندگانی او بینه با و اجل از بچی در افتاد و در میاوی  
اوقات شباب آفتاب حیاتش تبعه یاریز و غر و جل از اوج کمال روی بسره در انوار و صورت حال بر سبیل  
اجال آنکه چون شاهزاده سعادت انما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استرآباد خیر یافت میخواست که بقدم  
اطاعت عم یز کو در متابعت نماید و باغ از و اکرام استقبال او نموده ملک مال را بوی گذاشته بجانب قبه  
الاسلام پنج توجه نماید لیکن متعاقب متواتر فرامین بویع الزمان میرزا بوی رسید مضمون آنکه همچو من الوجوه

ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بنیان برکنند و خواجه کمال الدین حسین ولد امیرین الدوله و امیر حاجی بکاول را نزد امیر  
شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت امیر شیخ علی از استماع این حکایت متظلم گشته در او احوال مکرر  
مصحوب مشاهده کرده غایب گشته است و بعد از آن تقبلی انامل فیاض منصرف شده بزود طفت عاقبتی  
بروجات او احوال یافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل عنایت بسر برد رحمت حاصل نمود و با شاهزاده  
نرسیده دو الهه ادریبه صلیبه تهنیت یک بود و سایر مستورات جوهرهای بریغ از زمان میرزا غفر بحیث  
نموده و خان قان مضمور ایالت قبه الاسلام بلخ و توابع را با پسر امیر حسین میرزا تقویین کرده روی بکایت کناره  
مرغاب آورد و آنجا چون بریغ از زمان میرزا لعل محمد کابل جریح عنان بصوب قندهار انعطاف نمود و امیر خسرو شاه  
تحف پادشاهانه و تبرکات خرمخانه از خیمه و شرکاه در بر آورده و بارگاه و اسبان نازکی را در او استران  
رکابی قطار ذوق نفس اتمه و نفوذ و نامحدود مصحوب جمعی از خواص خویش را استقبال شاهزاده در گاه  
و خود نیز متعاقب بلاذمت ششانه نرف و دستپوش دریافت انگاه شاهزاده با خیمه و شرکاه و امر او نگاه  
در باب شیخیر مملکت و امور دولت نیز از طمأنینه بجای آورده جهان مقرر شد که بریغ از زمان میرزا بقندهار  
شاهزاده امیر ذوالنون را بجز وطنی سازد و سپاه انولایت را فراهم آورده بکند و خراسان در آید و امیر خسرو شاه  
از انطرف بالشکر قندهار بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اند خود و شیرخان کرد و تا آنجا بدست  
بجول چون دو و نهوز بریغ از زمان میرزا در ظاهر قندهار بود که امیر شیخ علی قندهار رسید در روی اوج سلطنت در بارگاه  
بهر گشته به رسانیده انحضرت دیده بیدار قره العین روشن کرده چند روز درین حالت با بسوط گردانید  
و بعد از آن فرزند ارجمند را با حمله شیان تمی عصمت و طهارت دور قندهار گزیده است برایت غرمت بصوب  
که میر قندهار برادر بخت و بسبب از وصول بدان مملکت امیر ذوالنون را که اولاد او بیخای یک و محمد معین بود بر سر  
استقبال اشغال نمودند و بواسطه نیاز و نیاز برداشته بقدر امکان در استرصار خاطرهای خویش کوشیدند و بهیچکلی  
انظام بهم انشانزاده عالمیقام را پیش نهادیمت کرده اند در ان ایام بریغ از زمان میرزا محمدرضا امیر ذوالنون  
را که نامید اوج عصمت و طهارت بود خواستکاری نموده با بن شریعت غرادر سلک ازواج کشید و چند روز  
بساط لهو و طرب بسوط داشته همیشه نشاط گذرانید و باین وصلت مابقی اهل امیر ذوالنون را اولاد او  
نسبت باحضرت است استحکام گرفت اهل دران او آن همه دفع اصابت عین الکمال امور در غایت غایت  
دست او و با نوسط امیر شیخ علی طغای در نبد گزینان و صورت حال که در روزی که امیر ذوالنون بطول است

دانشه بخت و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان جوانی را که در دومان امیر تیمور کورگان نظیر نداشت  
بخفته هلاک ساختند و جهت مغالطه مردم از برج بزرگ بر انداختند و در همان شب بجانیب اردو توجه نمودند و در سر خیابان  
اچلی که نشان بخشش می آورد با ایشان دو چارخورد چون قضا کار خود کرده بود و غیر تحسیر و تاسف فایده رو  
نمود و علی الصبح که خسرو و نوری جیب نیلوفری جاک زد قطرات کواکب را بجای اشک از دیده  
فرو ریخت و از مهاجرت انکار در رخساره اش صفت صفت گرفته بانامل عقد پروین از هم کسب حجت متوطنان  
هرات از کیفیت اواقعه و توحش یافته فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره دیده  
روان گردانیدند و والده شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره بچاره اش  
غذای سیاه در کردن انداخته و گریبان جاک کرده قطرات اشک بر رخساره روان ساختند و از فغان  
و شیون علات روز قیامت ظاهر گردانیدند است در ماتم بود هر سی شیون کرده لاله خون دیده در  
دامن کرده کل جیب قبای از خوانی پر بریده قمری بند سیاه در کردن کرده امیر ساربان که در شهر بود و تخمیر و کفین  
او مستوی کرده و در مرگش بنفیه بر بعمیه مدفون ساخت و چند روز با طعم طعم و خنکات کلام ملک علام  
پر دخت و بعد از سه روز ازین مصیبت عظمی امیر نظام الدین علی شیره که بطواف روضه مرثیه متقد  
علیه الصلوات والتحیه رفته بود پیشتر رسید و بعد از استماع این خبر محنت اثر در کج رنج و اضطراب افکار  
سیلاب خون از جو بیار دیده روان گردانید و در آن ایام خیزد نوبت راقم حروف از زیان الهام بیان آن  
امیر عیاشان استماع نمود که میگفت واقعه میرزا محمد مومن حکم قتل شیخ محمد الدین بغدادی دارد و همچنین که در آن زمان  
نامی ولایت ماوراءالنهر و خراسان و خراسان از لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام  
یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطه اینجاذبه عظمی که مستلزم تخریب بلاد و تعدیب عباد باشد  
بوقع خواهد بوست و فی الواقع پس از آن بامک زمانی تساه از یک بر خراسان استیلا یافته نزول  
بلایا در میان بر ایاتو ترا نجا مید چنانچه از سیاق کلام آئینده ظاهر و هوید خواهد کرد و چون خبر شهادت  
و گذارنده بسمع بر بیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تخیلی آغاز نمود و عزم انتقام جویم کرده کج آورد  
لشکرا طراف و جوانب فرمان  
در وقت که در آن زمان کسور کیر از ضبط ملک بلخ و توابع فارغ گردید و مهم  
شاهزاده سعید بشرح مسطور از نام گذشت در اوایل ربیع که همیشه خورشید بیت الشرف خویش خرید

عمان اختیار از دست نهد و سپاه جرجان را فراهم آورده شدم در میدان مقابله و مقاتله مظفر حسین میرزا  
بشکر جرجان را استرآباد چون خرامیده عمان ایران بصوب معرکه بیکار منعطف گردانید و از انطرف مظفر  
حسین میرزا با تفاق امیر بخش مجتهد بندق برکاس جنود مظفر اقتباس را با همیشگی کرده در روز چهارشنبه غره ماه  
رضوان در میان بشکوه سوزک و بهر انجمن تلافی فریقین روی نمود و شب چون نفیر و سوره بلند گشته سر به  
دلاوران بواب طعن و ضرب برکشود و دست کشودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ  
ز بسنان ریخت بزاران خون ز خون بیان شد زمین لاله کون در خلال آن احوال امیر سمریک و فادار  
از جوانان مظفر حسین میرزا بر برانغا محمد موسی میرزا حمل کرده دست راست شانزده را برداشت و از پشت  
او در آمد محمد موسی میرزا چون انحال دید مهاران قول مانند سیلی که از فراز روی شیب آرد بجانب سپاه عم عالیجاه  
تاخت و علامت رزقیت ظاهر شده فوجی از شجاعان را بر خاک هلاک انداخت اما در انسانی که فریب  
کج روی سپهر بد اختر تنگ بار گیران زمینده تاج و سر از هم بیخت و از پشت زمین بر روی زمین افتاده  
کی از لشکران خراسان در وی او بیخت و مظفر حسین میرزا مشاهده بیکر فتوح و ظفر سر افراز گشته محمد موسی میرزا  
اسیر پنج نفیته پیر خنده بی پای سر بریش او رفته و شانزده برادر زاده را تسلی داده در ان خوش کشید انگاه  
با استرآباد آمده او را بزنجیر نقره مفید ساخت و بعد از چند روز محبوب امیر محمد بندق بدار سلطه بهر اقبیل  
فرمود و امیر محمد بندق محمد موسی میرزا را در راه صفر سینه کش و تسبیح بقرصه رسانیده و قلعه اختیار الدین  
جس نمود روی بلاذمت خاقان مضمور آورده در کنار آب مرغاب بشرف ملاذمت مشرف گشته کیفیت  
حال را بموسس کرده و مظفر حسین میرزا خدیجه یکی آن خاقانی شانزده را تسلیم فهای اسیر خود تصور فرمود و به کلیت  
توجه نداشت که تازه نهال ریاض اقبال را بهر سر قهر از پای در اندازد و سر شنبه عدالت و احسان را بجاک سب و  
انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در ان زمان صاحب اختیار بود با خود متفق گردانیده  
در شبی که خاقان مضمور از شرب شراب انکور میسور بود حکم تقبل ان شانزده حاصل کردند و بار علی بخشی  
و حمید انور حدیسیان و دو معتقد دیگر را بآن مهم نامزد فرمودند و صباح روز دیگر خاقان مضمور از حکم شنبه گذشته  
دقوت یافته مسرعی از عقب مشارالیه هار سال داشت و نشان های یون فرستاد که بجان شانزده  
ایچی رسانند اما انهارا بیکار بنا بر تا کید خدیجه یکی انادر غایت معرفت علی مفتی نموده شبی رو بهاست  
در محلی که محمد موسی میرزا بتداوست تمام ایزد تعالی استعجال داشت بنظر او در آمدند و شانزده کیفیت حال را

خیزد و بعضی عیانت یزدانی از دارالشفا و اذا مرصت نه پیشین صحت کامل شامل وجود اخضر و عاقل کشت  
و سقم لبغا تبدیل یافته روز کارنا ساز کار از سر اضرار صغار و کبا لودر گذشت و ستم باز اعتدالی یافت مزاج  
شهنشوی روز نشاط آمد و کبکشت تمام نم زد و فرار نمودن محمد حسین میرزا بجانب عراق و ازینجا  
و در حقیقت مونس و همیشه در آن وقت سبب آن محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان  
مضروب فور تهور و جرات ممتاز بود قبل ازین تاریخ چند سال در وقتی که خاقان بهمال بهلو بر بستر ناتوانی داشت  
از بعضی ائمه ان توهم نموده با اتفاق برادر خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و ازربایگان که نیت و مدتی در ان ولایت  
شکستہ پال و پریشان حال روز کار گذرانیده در وقتی که احتمال احوالی سلاطین و حکام اوق بلایع راه یافت و در  
ممالک عراق و کعبد بایگان و نائب متواتر به توجع انجامید که کب طالعش از خصیض او بار بار و ج اقبال رسیده فوجی از  
رجال بطلب نام اعلام مایون فالشس التجا کرده انحضرت با نجات مستطهر کشته روی بوطن با لوف آورد و بعد از وصول  
بگرد و ولایت خراسان و معکابستان سلطنت ایشان فرساده نموده از اشتیاق خلیش با و در کس عیانت  
با بلوس عرض داشت نمود انحضرت از توجه دل در شنید بخدمت بغایت متوج و مسرور گشته استمالت نامها  
ارسال فرمود در این اثنا بعضی از منہیان بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی عبودیت و در ضمن  
نیت بلکه کجایی عذر و بداندیشی بدینچنان توجه مینماید بنا بر آن خاقان مضور امیر مبارز الدین ولی سبک  
و عمر سبک و امیر بابا علی را یاد و نیز از سوار با استقبال منامزاده کامکار روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت  
پایید اورا بی اختیار ساخته برگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرای اعظام بنسبت مقدم رضوی علیہ السلام  
و التجه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه که نزول اجلال فرمود و از بعضی مردم شنید که امر انصاف کوفتن  
او و از تلماجرم نامرئہ غضبش اشتعال یافته بنیت دستبرد تابی در رکاب آورد و امیر ولی سبک در فساد چهار  
ماغ مشند و در سب امیر سعیدی خود را مضبوط ساخته منامزاده از رسیدن مدد و کمک اندیشید و لا علاج  
راه جرجان منسب گفت و چون این خبر معروض خاقان و الا که شد حکم مایون شرف نفاذ یافت  
که امرا با و نیز از سوار عازم استر ایاد گشته بمظفر حسین میرزا میچونند و در ملاذمت منامزاده بر سر محمد حسین میرزا  
روند و ایشان بر حسب فرمان تعقدیم رسانیده مظفر حسین میرزا با استظهار ان لشکر برار مقابله و مقاتله بر آوردند  
در حدود ان ولایت خرابی میکرد میش نهادیم ساخت و از استر ایاد پیروین زفته بعد از تقارب نزدیک و قبل  
از اشتعال نامرئہ جنگ کشین محمد حسین میرزا منہزم گشته میان ترکان اترک رفت و مظفر حسین میرزا

در او اهل ربيع الاول عمان غزیت بصوب مستقر کرامت انعطاف داد امیر شیر همسان سادات  
وقصات و اشرف و اخیان هراته تار با زکمی باستقبال رفته بکمان به پرستش و نوازش اختصاص یافتند  
و خاقان مضور نذوح که بکبد در آب سیخ جهان آرا خواهد و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط  
گردانیده در آن اثنا مسامع جلال رسید که بربیع الزمان میرزا با اتفاق امرای ارغون لشکر زیاده از چند چون  
فرایم آورده در عید دارد که بنیبت نام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله بهند بنا علی بناد و اهل حاجتی  
الاول لوای کشوکت بجانب کمر میرفتند تا در حرکت آمده و بربیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بر تهنیت  
همایون اطلاع یافتند مزار عالی و رعایا بملکت قدم ماروزین و اور و نسرا را فرمودند که از جنس حیوانات  
انچه در صحرا بود بقتل در آورند و مجموع ههون اولایت را بگردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه بهنگ  
مقام نموده بربیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از عقب معسک کلفت را در آمد و مقرر چنان شد که اگر علم حضرت  
نخت بربیع الزمان میرزا برود از ذوالنون از عقب معسکرها یونز تعاقب نموده رایت محاربه بر افرازد  
شود چون خاقان مضور بر ولایت فراه عبور نموده بزین و اور در آمد بواسطه عدم قوت صورته محظوظ  
غلا در روی اعلی دست داد و از صعوبت انحال نزدیک بان رسید که سپاه ظفر بنیه متفرق گردید و بقیه  
اطاعت نزد مخالفان روند در آن اثنا مسامع حضرت اعلی شد که در قلعه است که ضبطان در عهد عبد الرحمن  
ارغونست غله بسیار ذخیره نهاده اند و سخیران بهولت میسر میشود بنا بران موکب نصرت نشان  
بطاهر انصار شتانت و بنا بر و نور عنایت یزدانی نسبت بجزت خاقانی خوف عظیم بر بنیه عبد الرحمن از غول  
استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلت رزم و بیچاره بر دیپای اطاعت بگذشت درگاه شتافت و مقابله  
قلعه را تسلیم نمودنی الواقع لکن مشار الیه دو سه روزی قدم در میدان محافقت نهاده بمراسم قلمه داری  
ببراخته همه اشغال تمام بپراسید و اما بعد از اطاعت او عساکر فرة ما نزلت در احتیاج انچه میبایست از قلعه  
بست بر گرفته ان خاقان مضور مصلحت در مراجعت دیده از همان منزل بجانب هراته بازگشت و در ان راه  
مرض مفصل عام که عارض ذات افغانی اقتضایم بود طعیانی کرده و رزم دست و باری روی نمود و در یکی از  
منازل میرز طهم الدین احمد ولد امیر علی فارسی بر لاس کمر بکارم اخلاق انصاف داشت علم غزیت بجام اخرت  
افراشت و موکب همایون خاقانی در راه رجب بیابان جهان آرا رسید عارضه مذکور روی بسته او نهاد  
اطباء مسیحا نفس از غا ز محالجه و عدا کرده در ترتیب اغذیه و اشربه بمفیده شرائط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند

وفاقان منصور چند روز در بابا خاکی بسر برده روی توجیه آنکس تشین آورد و در آن موضع بمساجد جاه و جلال رسید  
که بیع الزمان میرزا با تفاق شجاع یک ولد امیر ذوالنون سباهی افزون از چون و چند مجمع ساخت  
متوجه اردوی هایدوست بنا بر آن حسب احکام فریدون حسین میرزا و عبید اللطیف بخشی با جمع کشیدند  
سباه نصره آنار روی توجیه مقصود سفر را آوردند و مقارن آنحال بعضی دیگر از معائب امین الدوله و اولاد و  
اتباع او بر ضمیر انورهایون واضح گشته در باب مهم ایشان با امیر علی شیره مشوره نمودند و داخل بر بصادره و فخره  
امین الدوله قرار داده انجا بر این امر اموال مورثه بود و چنانچه سابقا سمت تحریر یافته انجاعت بسعی امیر شیره در  
اختیار الدین محبوبس کردیدند و در میت و پنجم شوال سنه مذکوره که میان حضرت اعلی و بیع الزمان میرزا و آنکس  
تشین محاربه بوقوع انجا مید و بدر نظر نصره غموش گشته سپهر انهمزم گردانید معاندان عرض نمودند که نظام  
الملک با کتوال قلعو معتمد مهتاشده که اگر بیع الزمان میرزا غالب کردید و چون در امیر شاه منصور که از معرکه کجیته  
بشهر درآمده بود و در اوراق داده نزد بیع الزمان فرستاده از استماع این سخن ناره غضب خاقانی بیشتر از غیر  
مشغل گردیده سوختن حیات ایشان را با خود محترم گردانید و چون کیفیت کجاستن ز کفایتن خواجده کمال  
الدین حسین و خواجده عمید الملک سپهران امین الدوله بعضی رسید آتش تهر سلطانی سعد نفی که سایر  
رسانیده حکم لازم الامتثال از موقفت جاه و جلال در باب سیاست انجاعت بسم سلطان احمد میرزا  
و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صد دریافت در جناب سلطنت پناهی امارت و شکای در  
اواسط ذی قعد سنه مذکوره سواره بدر قلعو رفته جلادوی بیالاف فرستادند تا تخت خواجده کمال الدین حسین  
و خواجده عمید الملک را در نظر بدر مسکین کردن زدند و خواجده نظام الملک را بدر قلعو آورده بسان کوفتند  
پوست جسد ستمندش از سر سرون کشیدند و بعضی از اقربای او مانند خواجده عمار و السلام و خواجده عبد  
الغریز و خواجده نظام الدین کپه را در دروازه و گذرها بعضی را بجلق او بکجه و برخی را خون ریخته عبرت کافه  
برایا ساختند اما خواجده افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی مال بسیار کفایت کرده دراز و  
و معموری خزانة عامه کوشیده و عنایت خاقانی شامل حالش گشته منصب اشرف وزرا تعلق بوی گرفت  
و چون روزی بین الامرا و الوزراء مهر زد و بیشتر از غیر شرافت میگویند متی بجا آورد و بر طبق آیه که میباید  
لا ینکم کمیر تمیز و بیکرتقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بر انجناب تفویض یافت و در سلک امراء عظام  
قدرو منزلتشان از ایوان کیوان در گذشت و منشیان درگاه عالمپناه و طغرانیان بارگاه سپهرشاه

مظفر منصور با تشریح و مراجعت فرموده امیر ولی بیک و سمریک و بابا علی را منقول انعام و حسان اجازت  
انصراف داد و تمهید بساط عیش و انبساط برداشت ابواب عدل و انصاف برکشاد و در امور خرد و کبیر  
از احوال سابقه تمت اندراج یافته بر تو شعور بر تبیین انجکایات مافوق که خواج  
افضل الدین محمد در شهر سنه اثنی و تسعین و ثمانیة از فاشاق مرو با ستر اباد شتافت و از آنجا باز با یکجان رفت  
بمارت قافله حاج سرافراز شد و چون از انصر مبارک مراجعت نمود چند سال بفرانچال در ولایت عراق  
و آذربایجان اقامت فرمود خاقان منصور گاهی او را با و کرده بزبان مرحمت لوازم پریشش تقدیم میرسانید و نظام  
الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شرفش در غایت خزن و طلال اوقات میگذرانید و خاطر انجباب مال و وطن مال  
کشته بصفت مجید تعالی نمود در اول سفر صحن اول این آیه برآمد که اذ اغرمت فتوکل علی الله و الله یجب المتوکلین  
لا جرم غم حسرت کم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانکه مرقوم قلم عطف است گشت  
اختیار و اعتبار خواج نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه در وجه کمال داشت  
و نقش هر همتی که پیش نهاد همت میساخت بر قوم تسلیم توفیق بر لوح مراد میباشست و خواج افضل الدین محمد با و  
استیلائی اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تعالی کرده در غایت سعادت طی مسافت میسرود تا در او اسطر مضامین سنه  
ثلث و ستون یکناگاه مسامحی بیای جهان آرا در آمد امر ادار کا دولت چون او را دیدند آنکشت تعجب بندان خیر زویدند  
دخاتن صافی ضمیر از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بجاقت متعجب و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواج نظام الملک  
زرق و برق محسوس میرزا از روی کدورت تمام در خاطر داشت و همدران ایام اعلام نصره انجام عازم نیلاق باباخانگی شد  
و سایر وصول بر تخت سفرانده اخت و در آن منزل تربت خواج افضل در ضمیر انقباض تاثیر بر تو انداخته خاقان کشور کبر در روز  
یکشنبه سبت یکم ماه مذکور با بنده و قید خواج نظام الملک در خراسان این الدوله بود و مدت سبت سال با بر  
وزارت خاقان ستوده حاصل قیام داشت فرمان داد و این اول فتوری بود که سر انجام سر کار خواج نظام الملک  
اتفاق افتاد و چون التک باباخانگی از فرزندان خاقانی غیرت کارگاه کردند در او اول شوال خواج افضل  
خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل نمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت  
و دیوانی که از خواج نظام الملک کجیده بودند در مخالفتش با خواج افضل موافقت نمودند و او در مقام تحقیق و تفتیش  
مغایب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز کیفیت تعقیب یا تصرف بشرا کجاییه و صریح بفرز خاقان میرسانید



میرزا شبیه این تحریر است کیفیت حال بر سبیل اجمال در آن آوان که خاقان منصور با معبودی چند از سپاه  
ظفر قرین در انکشتین بدلت و اقبال نشسته بود و مجاوره خواجہ نظم الملک و اولاد و اقربا و اتباع  
مشغولی میفرمود و خبر تفرقه و پریشانی عساکر نصره ماثر بمسامع بر بیع الزمان میرزا و شجاع یک و اولاد میرزا و النون از غوغا  
که در ولایت کر سیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت دانسته خاطر بر این قرار دادند که باست چهار هزار سوار  
تیغ زن نیزه که از جانب اردوی همایون ایلعاد فرمایند و بکنا گاه خود را میگیرند و نظر از ترسانانید هبت جلالت  
و مردانگی ابواب نشخ و فیروزی کنشایند باین عنایت بر باد پایان قمر سیر شسته مانند فلک الافلاک  
ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز نواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امراء ایلعاد  
خود را در قلعه که در آن نواحی بود مضبوط کردند و امید مسرعی بدرگاه عالمشاه بدان ساختند و کیفیت حادثه را عرض داشتند  
موندند چنانکه گاه محبوسیت و چهارم شوال این خبر بانگ نشین رسید بنابر قلمت سپاه مقربان بآرگاه در  
بحرانیش واضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همیشه شامل حال او بود اعتماد فرموده مسرعان  
همان برق و باد بدار السلطه هراة ارسال داشت که جناب مخیر حضرت سلطانی نفیس خوش سوار شده  
که در محلات درون و بیرون شهر بگامه مارغما گرفت ماثر هر کس اینجا باشد در ساعت بارود فرستند  
و امیر شیره بعد از ادای مانجهه بموجب فرموده علمیزده در اوامیر روز پنج اتفاق امیر مبارز الدین محمد  
ولی یک و امیر سربیک و امیر علی از جانب امیر رسیدند و بموجب اشارت جناب متوجه اردو  
همایون گردیدند اما قبل از وصول ایچان قرادلان سپاه نصره دستکاه خبر رسانیدند که بیع الزمان میرزا  
بقره ایلمت است نکرده از باط اورسکن و امیر و اولاد که پشت و بر نعمت برق و باد علی مسافت بینمایند  
لاجرم اضطراب نواب کامیاب در از دیار و نهادنی الواقع اگر بیع الزمان میرزا بهمان طریق می آمد  
بمسکرم بر میر رسید و هم آنحضرت بانی در تکان تعب و مشقت بفیصل رسانید اما تا می نیافت و در کوه چو غل  
فرود آمد و مانند کجبت خویش جناب رفت و علی الصباح که انوار نشخ فیروزی از اطراف و جوانب خاقان  
سپهر نشین هجوم کردند و مواکب که ایک از فرود شقت لوای بچای اقباب بتیاب شده روی پواید  
زار آورد بیع الزمان میرزا و شجاع یک با سپاه کیدل و مبارزان کچمه جوشن کسل چشم  
سپاهی همه کیدل و هم کوی بیرویان بوقت غنیمت تنخوی تیغ جلالت و بهلوانی خست  
درایت شجاعت و کیتی ستانی افزاخته متوجه معسکرها یون گردیدند و آنحضرت بتایید ربانی و امراد خود کما

در نشانی مطاعه باین عبودت القاب انجباب را مقوم میباشند که ناظم اعظم قواعد سلطه و انجابت  
مغیر الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد فکیش و خواجه افضل در ایام اعتبار و اختیار روزی چند با  
ولی پیک که در آن ایام از اکثر ائمه اتقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و از امر بسبب  
انسان و اهل عذر و حیانت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده خواجه افضل جناب امارت را  
بیتیار ساخت و سایر اماراداران دولت در متابعت انجواب را ساجد و نابت قدم بود و در سینه  
استوار رای هوای انجابتش در هیچ مهمی از جزوی و کلی شروع نمی نمود و در امر اعظام عتبه علیه اش را  
تا ذوی با خود میدانستند و هر روز کمر طلا و متشنج بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل  
از صبح تا شام در باغ جهان کدو انعام سروده بنظام مهم بود حتی دایمی قضایا و تدعیات خود را با مقتضای  
نصفت و عدالت کفایت مقرون ساختی و در هفته و شب در باغ مذکور توقف کرده در آن لیالی با فضل  
و شعر صحبت داشتی و بساط انبساط کرده تخم مهر و محبت در فضای دل امکان گاشتی و با شاخه خیرات  
و ساختن عمارات مایل در اغلب بودی و در اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرمودی  
ما جرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر واقفانش را مانند نور افشا بروج ظهور رساند و اسم شریفش  
در کتاب و مهابنی و در کار باقی و بایدار ماند و در حیرت کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بگر خیر بود نام آدمی

بر خوار فطنت ما ترا و کیا ظاهر و هوید انجواب بود که چون سابقه ازلی نیز  
اقبال و تمیزی را از مطلع مستح و فیروزی طالع گرداند ترا کم انعام حوادث حجاب انوار جبهه مطلوب  
اونشود و هر گاه واسطه لم یزلی بهج رایت صاحب سعادت را با بوج نصرت و به روزی رساند ترا هم عبار  
نواب نقاب اشعه مقصودش نکرد و بهنگام هجوم تصور بر طبق کلمه بایدیم جنودم تر و هم از عا کطف ما ترا  
عالم خیب مدوید و در ایام زود عام بر طبق منطوق و التدیوید بنصره من شیا از نقاب عا طفت ایزدی  
از انق تید ابدی بر درجات روزگار نشسته با بر زلف ازل هر که یابد سپهر ز سهم حوادث  
بمبند ضرر جوید بر فضل الهی مدد نمیشد از لشکر معید و بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بر  
اهد او ماه و مهر جوئی بود از زمان نیزه دار کجاست به بند کمر بنده دار حکایتی که خانه شکن عالم  
بمیین آن ازین سکناید نظیر این تقریر است و طفر یافتن عاقان صف شکن در النکات شین بر بروج اوهانا

هنوز نصفی از روز گذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب کشته انار انگار بر پشت اهل شکر زمین داد و وقت نماز ظهر نمود  
و در ایام میرزا از مقابله عاجز شده از راه برشین بطرف جبال خود توجّه نمود و در پی انوشیروان خاقان نظر لواتیکامیست  
شاهزاده عثمان غرمت العطف دادند و تیغ خوزیز پست بستیر گرفتند و بی موبک اوفان آوردند و امیر عمر یک برانهره نزدیک  
رسیده هر چند مازان شاهزاده بر وی حمله کردند از نیکو در عاقبت شیر پشته بکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست  
برای الزمان میرزا بود ستانیده آنکه روی پنجم آورد و جان بردهاں مگر یک زد که چند روز پیش شکسته از پشت زین سزگون در آید  
و شاهزاده جوانی از شهر او این شد و در همان صحت و سلامت بیرون رفت و همچنین که اعلی میرزا که در دم منول قتل گنجی بود  
خود را بر سر یک پائیده آن نهنک در یابی شجاعت و مردانگی از قرب رسول دشمن آگاه شد و عثمان نکاد و معطف که دانیده  
شمیری بردوش افزود که دیگر کمال قاش و بعد از نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شهر شوال همین سال روی نمود و خاقان  
غالب مسرور گشته حمد و ثنای پادشاه غفور کبیری کرده و نذر و صدقات مستحان رسانیده و بعد روی این فتح بیخام ای سلطان  
مسعود میرزا کرم کردانید که در پیماز تو میرزا مسعود را نمود و بیان آنکه در این روز بیست و پنجم شهر شوال  
در وقت خوردن نهار در میان میرزا اباسینغور خجند که در سر قند سلطنت نبود دست زمانه ارباب تقوی و پشانی بر روی  
انسان فراده معدلت شکار بر کشوده میرزا سلطان فاعلی کجول در آن سال خاقان منصور عالیپشان از چهار بنیادان بر اجابت فرمود  
انوسر قند بنجارا کتیه لشکری فراهم آورد و بجانب تخکاه آبا و اجداد خود توجّه کرد و میرزا اباسینغور با سلطان استقامت مقاومت  
روزی چند در شهر نمان شده وقت فرصت بقند رفت بناه با میر خسر و شاه ببرد و میرزا سلطان فاعلی بر سلطنت قند  
تکلیف گشته تا او کجی ولد خواجه عجبیدانند در غایت انیمار در شیت تا شکر مک و مل و فلک و در آن روز که میرزا اباسینغور بقند رسید  
امیر خسر و شاه از سلطان معوی و میرزا متهم سفیده انحر ترا بپا و شلهی برداشتند و با لشکر بسیار عدلت پشمار  
علم نهضت نمودند و در آن وقت سلطان مسعود نیز از آن مقابله و متعلق آن خود زنده و معوی حاجت کشید عثمان غرمت یک  
به وقت بطرف خراسان معطف گردانید و بر وجهی که ذکر شد در آنکشتین بلا وقت خاقان فاعلی فاعلی قرین بر سپه  
و انهرت او با پیشرو نوارش که در قلوب شکوفای داد و بعد از اختتام بیخج و نیز فندی ابواب سلطنت بر روی روزگار  
کتاد و مجلسی دعوت عطلت ارگشته بنامزاده را ببارگاه طلبید و با محتلاص حکایت و ملاقاتی خطه خیرش را تفسیر نمود  
باز فواج که میر از و و همان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را بخلقت طلا و دوزی زینب و زینب داده نقد و حاجت دیگر  
در استین ملا و تمیث نهاد و در وقت واجب و واجب الا و فان خدیو یکی غایب از جبهه شیبان می نمودند بجزه براق از دراج نهار  
با یکم سلطان همیشه علیه حضرت خاقان بود و در بار سلطه میرزا کشته و شاهزاده نیز بنامی بدو خوانیده کلین از زبان

واقف بوده چون همیشه خورشید بر تخت روان برآمد سیلیمان صفت بر صبا زین نهاد بر آمد تخت سلیمان  
چو باد و عنان تو چه بصوب تبعیه سپاه العفاف داده مانند که نهایت قدم در اسخ دم متر صد مقابل و مقابل  
بیتا و بندگان و تو خواهی معتربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا قوه طالع های یون چه شعبه کنیز  
که خاران اندیش از شاه راه اقبال بر خیزد و یارب بعنایت ملک معبود که ام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع کرد که تیرگی  
عبار آن دغدغه را بروستی فراغت رساند درین اثنا نیز سعادت گذراند او غیبی از مطلع مرحمت آثار لاری طالع  
معدنظر از منور گشت و ما چو رایت فیر ز می آیت کوکب سعادت بر مقارن کوکب سپهر مراتب بر تو  
از اخته طنطنه کوس بنارت از یوان کیوان دور گشت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال که سلطان مسعود  
میرزا که بواسطه عیال امیر خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بر گاه خاقان کتی بنیاه آورده بود  
در آن صباح که خاقان منصور بار پیش لشکر دشمن شکست منغولی منیو و با باند نفر از هنر بران و شیران پیش  
مصافح هم شکست های آهن شکافت و یک گاه بار روی های یون رسید و همین هم آن  
شاهزاده مظفر لوات شاه و سپاه بطرح اختر نصره و ظفر و اتق گشته ظاهر همگان مطمئن گردید همان لحظه امیر  
محمد ولی نیک و امیر سرسپک و امیر بابا علی از استر اباد و فریدون حسین میرزا و سایر امرای ایلغار از طرف سنوار  
منعکس فریزی از رسیدن لشکر حاکم و بیچار گشته صف لشکر کا روز اول مرتب گردانیدند و شوی  
چو آن زینبده و بیهم و او رنگه بمیدان دلیران کرد و گنگه پنجه های سپاهی در رسیدند و بقصد  
دشمنان صفت بر کشیدند بی هر که خیزل بخت کرده کند او او خیل سلطان مؤید هزاران عقده که  
افتد بگارش با سالی کشاید که کارشست و از آن جانب سلطان بر بیع الزمان میرزا و نجیب پیک  
بنو امی الملک تشین رسیدند و بجلافت تصور اردوی های یون را از بجاده و سواره بسیار شویان دیدند  
از غایت دشت و جرات دست اضطرار باستمال آلات کار و روزی بود و صدای نفیر و سوزن در خم طاق  
نیگون کردن انگنده حاکم و زنده ها در آن لشکر نصره نشان با قدم بدافعت و جهالت پیش رفته  
لشکر بیچاره جمعی برافروخت که دل بهرام خنجر کند از بر کشندگان معرکه بیچاره سوخت و پنجه زود کوشش افتاب  
از غبار رسم باد پایان تیره شد و چشمهای تو اقب از سخله تیغ و سنان مهلو آنان و مبارزان خیره گشت  
نیز چو شش سواران بدان تیره دشت که در گاه شد تنگ بر غایت ز خون دلیران گلگون غدار  
الک تشین گشت چون لاله از رخ بگوش جوانان فولاد ترک زبان سنان گشت بیغام مرگ

و غور و ساغر و توکک مسرعان روان گردانید و بانگ زمانی لشکر بسیار از ایل لرغون و قبائل هزاره و کورد  
که خدمتکاری و جاسپاری بر میان بستند و چون این خبر بعضی خاقان نشنیدند و فرسیدند بخیال آنکه گت دیگر  
فرزندرا کوشالی دهد عازم هرات رود کردید اما همدان ایام شیخ جلال الدین ابو سعید بورانی سید غیاث الدین محمد  
صدر را بجانب کرمیر فرستاده بود تا بربیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادی مخالفت بجا آورده موافقت او را نزد  
ایشان چون بگذرد و فراده رسیدند شنیدند که بربیع الزمان در آنک تشین شکست یافته با میرزا التون پست  
و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحی هراته گفته و شنودنموده انجناب جواب داد که اگر حضرت  
خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از مالک محروسه آنقدر رعایت فرماید که معیشت جمعی که خادم  
رکاب سعادت انتساب اند به دولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلک که اشتغال غاشیه  
بجودیت و خدمتکاری بردوش خواهم گرفت و الا بخواه شیخ را مجازت یافته هنوز خاقان ظفر تهرین  
در آنک تشین بود که بارگاه حشمت آهین رسید و سخنان بربیع الزمان میرزا را بعضی رسانیده هتاه تا کبید  
اساس مصالحی بگردید که محبوب امیر شیخ طغی که در آنوقت ملازم سده بسدره مرتبه بود بجانب اردو بی نماند  
توجه نمود و در او امل فی حجه سال مذکوره جناب هرات پناه باز گفته عرض داشت که بربیع الزمان میرزا طمع بسیار  
که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد و دیگر بر این مخالفت کرده و آنحضرت این طمع را بی قبول نشود  
و از آنک تشین کوچ کرده بجانب هرات نهضت نمود و چون خبر برار تسلطه هرات رسید که حضرت خاقانی بنوم  
رزم بربیع الزمان میرزا هراته شتافت و از انجانبان کیران بطرف غور تافت بنا بران محمد معصوم میرزا  
که والی نولایت بود بصوب هرات توجه نمود و در آنوقت میرزا حسین میرزا از توچه برادر واقف گشته با سپاه  
فرام آورده توای غریمت بطرف استرآباد برافراخت و مظفر حسین میرزا از توچه برادر واقف گشته با سپاه  
جرحان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه در نواحی کسبند قابوس تقاتی فریقین دست داد و در آنوقت  
باموس گردید و بلوچ فلک انیر رسانیدند و در انشای اشتغال ایران قتال بواسطه ضعفی که در آنروز عارض میواج  
مظفر حسین میرزا بود انجناب را غش غلظت سیر روی داد و شدت انحالت بر تبه انجاسید که لشکر بی تار دست  
از کار بازمانده از معرکه بیچار روی بودی شرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور پدار الفتح استرآباد  
در آمده مظفر حسین میرزا عیان کیران تا ولایت سبزوار باز گشتید و چون این خبر در بلده و خاسته و هرات

مجلس مد و نکاح ارگتند و سادات و قضاات و اکابر و اشراف در این زمان مجمع گشته شیخ الاسلامی مولانا  
سیف الدین احمد القناری در ساعتی که مانند نام سنا مزاده مسود وجود اختر سعادت از اوج سلطنت ربابان نامیده  
برج غایت عقد بستند و چند روز بسیار سوره و سرور و عیش و محضور انبساط یافته سلطان مسود میرزا در عین نشاط و کامرانی  
بان مخدوم سربرده فاقانی زلف فرمود و از دست ساقیان کلعدار جهای لاده خوشگوار تخرج کرده بشرب ناب  
کلر طرب بر آب و آده غنچه دل شایر باغ مشکفت و منعی خوش الحان ضوت و نواز کبوش نامید نغمه ساز رسانیده بزبان عالی  
میگفت ... ساتی بنور باد و برافروز هم ماه مطرب کبکوکا که جهان شد بکام مانه ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم  
ای بجز زلدت شرب مدام مانه و سلطان مسود میرزا چند ماه در طلال دولت و اقبال فغان مسود و حال در غایت  
جاده و جلالت گذرانید و بعد از آن روی بوطن مملکت کرده با فرجی از سپاه عمان عزیمت بطرف ما در ازمته مغلف کرد  
چون بگذرد و قندرز سید امیر خسرو شاه آغاز کرد و تندر کرده رسل و رسائل متعاقب و متواتر نزد شاه مزاده رسید و اظهار  
اطاعت و انقیاد کرده انحرز را مملکت موردت بشارت داد و میرزا سلطان مسود بکفایت آن غدار مکار فریب نوده  
بقدر شتابت و آن بی عیبت طریق کفران نعمت مسود که پیشته همان بین آن قره العین سلطنت راه شتر  
زود با مسود و وی چند از غلامان بجانب سمرقند کسب فرمود تا در پناه دولت سلطان فعلی میرزا برسد و اما میرزا سلطان  
مسود و بنا بر اظهار وی که بکرم فغان مسود در وقت فوت دیکر خراسان تشریف آورد و در مدینه فخره هر اوقات  
میگردانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان کیتی مستحق مغیر از  
استیصال نهال اولاد اندیز تیمور کورگان مدعا می نداشت سلطان مسود میرزا را با ما شس میرزا که دارد و غم خرس و سیر  
و ما شس میرزا اولاد استهید فغانه یکم سلطان را بوجه فرود آورد اما خسر خسفله اندران ایام که دیده سلطان مسود میرزا را  
بیشتر بود فغانی از حلیه بلبلی عاقل ساخت از دست دولت قلب قلب میرزا بسینه که از دست توج میرزا مسود بهر آنکه  
در تصادم حکومت مینویسند نهادت کرد و اندی و بطاعت ایل انشا بنوده بلخ ایل را بکنک آورده در محکمته خرس و سیر  
بشهادت رسانید و نگاه از روی استقلال بغیر اقبال در ولایت قندز و ختلان و بخشان و ترم و صهارش و مان  
حکومت مشغول گشت و کمال ممالش در ضمن حکایات آئینه بزبان حال قلم بر ایشان رقم خواهد که نسبت  
باز ... در آن اوان که بر بیع الزمان میرزا با تقی  
بجای یک از مرد و قندار همان بجانب معکرا میرزا و النون تافت انجانب مزاده استیصال نموده بوجت ذات  
حجسته صفاتش از هم جدا و نای ایزد متعال بقدم رسانید و جهت تذکر آن احتمال با جماع سپاه قندار و زمان دور

بصوب مرود که آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه بواکب که در آن مراتب خیر یافت بیخ خبر باره مرود امر تب نمود  
فاطر بخش تر اردو و ما بچه علم نجوم چشم بعد از طی منازل بر تو همان نظام آن بدو آید آنچه عشا که حضرت ماثرا فاطمه  
و محاربه کرد و لشکریان ابوالمحسن میرزا سپهر جانعت و دافعت بر روی کشیده در محافل شهر غایت سعی و اهتمام کجا آوردند  
و از طرفین سفیر تیر آغاز آمدند و پیش بچکان خون از شریان اندور نیان و بیرو نیان میکشاد و گاهی صید  
رعد سنگ بر جی از بروج قلعه را نرم ساخته صفت هب، منشور انجشیدی و لیحانا قاروره فطالتش در معکوف از آن  
جان پر دلازا محترق گردانیدی و مدت سه چهار ماه حال بر بنیوال جاری بود و بعد از آن بسبب از طول الیم جنگ طول گشته  
بین انجانبین مسلک تروی نمود و چنانچه از سابق کلام آئیده بوضوح خواهد پوست نشاد الله تعالی نور است مقرب  
تسلیت در این به نیت که در این به نیت و بیاد از این به نیت که در این به نیت و بیاد از این به نیت که در این به نیت و بیاد  
علیه سربلالت مادی دین تویم و هدایت دلیل هیدی منیشا، الله صراط مستقیم حقه مدید و اعیه داشت که قدم  
از سر ساخته از اسرما یه همه مرادات شناخته بطرف مجاز شتابد و شرف کند لادن حج اسلام و سعادت  
طواف رفته معتد سه رسول علیه السلام در یاد با ما هر که و احرام کثوب با صواب بسته در با بر میر سلطنت  
معیرب بطلب رخصت میکشاد و فاقان منصور یار بر کمال میلان فاطمه رخصت انجانب شرف رخصت از رانی میفرمود  
تا درین ایام که پادشاه سپهر اقسام ظاهر مرود را مضرب خیم عا که حضرت فرجام گردانیده بود و بمجاور ابوالمحسن میرزا  
قیم مینمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمیع کثیر از اصحاب توفیق بجانب مشهد مقدس رضویة  
عنه الصلوة والتحیة روانگشت و مولانا عبید الله طیب زیادتگاه را که در بارگاه حضرت شاهی راه سخن داشت  
همه استجاره سریر خلافت میفرستاد و چون آن امیر صافی ضمیر مشهد مقدس رسید همه چون مولانا عبید الله  
روزی چند در انقسام تبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر نظام الدین احمد سبیلی که حسب احکم  
همه محاربه کپک میرزا با پور رفته بودند منهنم باز آمدند و مقرب حضرت سلطانی با سباب شانه زاده و امیر شیخ  
پرداخته اسبان را هوار و نفیس اجناس نزد ایشان ارسال نمودند ابواب اعطاف و مهر بانی بر روی فزائن  
آن معرکه بکشود و معارن انحال مولانا عبید الله از اردوی هایون باز آمد و مکتوبی آورد همچون که غنیمت شاهی ارسال گشته  
بود مولانا عبید الله بظرف اب کامیاب رسانید و خیال تو به انجانب بجانب که مباد که بفرمود انجا مید اگر چه رعایت  
فاطر فیض با تر معقزی آنست که این متمس را بغیر اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت  
طریق بشرطت و چنانچه برای تحقیقت غای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه ترا تر فرات خبار رفته و انشوب

بعض فاقان منصور رسید در او انصاف سه اربع و شصت و شصت امیر مجرب بود بق برلاس امیر کمال الدین حسین  
جلالت حکم روی توجه برار المومنین سبزو را آورد و بموکب مظفر حسین میرزا پوستند و در باقی آن  
آن احوال ساعی جمیده مذوله استند و مکتون نمیخیزد همایون چنان بود که بنفس نفس متوجه انصاف کرد اما بسبب  
مخافت و طغیان ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا انعمیت در خیر توقف و تا خیر افتاده متوجه مرو شاهجان  
کردیم *بسم الله الرحمن الرحیم* میرزا محمد حسین میرزا امیر نظام در کتب و خطب و در کتب و خطب  
افاق اشتها ریافت و از شاعت انفعال شیع اش اندوه و الم در کانون درون هر یک از شاهزادگان  
که در ناجیه از نواحی خراسان حکومت می نمود حکم شپه از مکر و خدعیت فرجه بکلی آغا اندیش منگشته در سلوک  
طریق مخالفت تقلید بیع الزمان میرزا می نمود از انجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا  
که در ولایت اپمورد حکومت می نمود طرح اتحاد و یکاکی انداخته رسل در رسائل از جانبین در ترو آمد و مراسم  
عهد و پیمان در میان آوردند و قاطع مخالفت پدر بزرگوار قراردادند و این خبر در او اهل نهصد و چهار برادر السلطنه رسید  
فاقان منصور جناب نقابت قیاب سلطنت مغاری امیر توام الدین حسن ساری پور ماه ریح الاخره  
مذکور و برادر سالد اشته تا بر لال موعظت و بصیحت نازده عدوان ابوالحسن میرزا را فرو نشاند و شاهزاده را  
براق دارد که کسی نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان که رانده امیر توام الدین حسین فرموده  
علمزده فزود بر سالت او مترتب نکشت و ابوالحسن میرزا معاذیر ناد پذیرتک جسته از سر عصیان و خلافت  
در گذشت بنا بر آن فاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان روز چهارشنبه  
بیم جای الاول انبای جهان آرا نهضت نموده در تحت سفر نزول شمرود و از آن منزل مقتضای شرفان  
ابن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال جهان رجحان استقبال از راه حسن متوجه مرو گشتند  
و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علی شیره و امیر عبد الخاق و امیر حاجی بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر  
یک روز تحت سفر سبکو خیز ساق سلمان رفت و دو شب روز در آن مرحله اقامت کرده چهارشنبه و از نیم بلطیر بیان  
ازین محترم فاقان عالی مکان خیرت افزای روضه رضوان گشت و از حضرت از بر بیان قاصدی به شدت مقدسه  
نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که با اتفاق امیر نظام الدین شیخ سهیلی جنودا کتد و در اجتماع ساخته  
همه دفعه محسن میرزا که بیک میرزا اشتها دارد متوجه اپمورد کرد و انگاه ولای ظفر تپناه از راه دهنه کول سحاب



انصاف چنانچه برست برسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و خیمات کلام ملک علام پر خدمتند  
نیز در این شهر و محله حسین میرزا بیک که چینه مخافت خاقان و ائمه شریف  
مضور از ظاهر مراد کوچ فرسوده بر حسن شتافت و از آنجا عنان غنیمت بکنار آب مرغاب یافت ابوالمحسن میرزا  
که است او ایام قلو داری نیک تنگ آمده بود آن بدو را یکی از معتبران سپرده با نوجوی از ابطال رحال روی توج  
بلاقات بیک میرزا آورد و بعد از وصول بحد و او پور و یک میرزا مستم برادر بزرگتر را با قدم اغراز و احترام استقبال  
کرد و در هم نیار و شکش با حسن و بی جای آورد و آن دوری سپهر سلطنت و جهان بینی در یک برج مقارن نموده در شیت  
امور جهان بینی قریحه مشوره در میان انداختند و خاطر بر مجاری بر بر بزرگوار استر اداد و پنج شش هزار سوار حیرت  
مجمع ساختند و این خبر در منزل باغی بسبع اشرف انهر سپهر مناکلی رسیده امیر محمد ولی بیک را با علی قوری  
تریت و اعتبار رسانید و منصب حکومت و ابرار سلطه همراهه بر افراز ساخته بد آنجا نب روان گردانید  
و بعد از آن موکب ظفر نشان جهتم اطفاف و نیران طغیان شاهزادگان بجانب اپور و توج فرسوده و خاقان  
مضور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت و دولت در محله شسته بعبت هر چه تا متر طی مسافت نمود و ابوالمحسن  
میرزا و محمد حسین میرزا چون از قرب وصول موکب جهانشا خبر یافتند از اپور در پهن رفته عثمان بدو که گیتی  
بصوب ولایت بنا تا افتند و خاقان مضور در ان راه حدیث توج فرزند انرا استماع نموده تصور نشد و در  
و اعینه مقابله و مقاتله دارند بلکه کزیر بر ستیز اختیار کرده نقش الفرار محال ابطاق بر صمیمه خاطر منیکاز تو بپایر انجا  
ابو المنصور مظفر حسین میرزا و جید محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر محمد برندق بلاس را با اکثر لشکر ظفر  
اقتباس بیکامیشی ایشان روان ساخت و بنفس نفس در حرکت تانی فرموده باهتکی پایت نهضت می افروخت  
و چون بکو آنچه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا بغرور موفور منتظر زرم و بیچاره استیادانه  
و قلب مینه و میره مرتب ساخته دل بر اشتعال نائره قاتل نهاده اند لاجرم ایشان تبعیه سپاه پیداخته تا به علم  
غرت نشان مظفر حسین کورکان از انقی قول طلوع نمود و در بر انقا رحید میرزا توقف کرده در جواب انقا  
ابن حسین میرزا ایستاده در استحکام افزود و از آنجا نب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکرهای شت و یک میرزا  
در بر انقا را بسیار و باین ترتیب هر دو سپاه روی بزمسگاه آوردند و در رشت حواشینه تعارب و تقین  
بلاقی انجا رسید و در ایران روزگار در هم او بخته کام جان جمعی از جوانان نوش لب تیره جام ناوشکوار بکس کشید

در عراق و آنجا بجا نماند که میزیری بر آن مقوریت اگر چه بلا خطه رضای عظمی اشرف اعلی این غرمت را موقوف داشته  
بر پنجاب تشریف آوردند تا ملاقات تازه کرده هر گاه خیر امنیت طسریق تحقیق بودند و غرمت فرمایند  
از کمال مکارم اخلاق بیع و بیعید نخواهد بود چون این مکتوب عنایت اسلوب بعبارت مرغوب مطالبه امیر شیراز رسید  
باتفاق مشهده مقدس طسریق مشورت مسلو که اشته مجموع انجاعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و  
رونت بر آن دانستند که انجناب بصوب اردوی نظرایاب توجه فرمایند و نوعی سازند که میان پسر  
نورت مصالحه روی نماید بنیاد علی بن مقرب حضرت سلطانی در اوائل فصل بهار از مشهده مقدس اعلام عالمیت در  
بجانب مرور و انشد و بعد از وصول کج بود و حسرت چنان معلوم گشت که رایات نفرت آیات از طاهر مرد  
مراجعت نموده است صورت قضیه آنکه چون صورت محاصره مرد سه چهار ماه امتداد یافت و بیکر فتح  
و فیروزی در اینینه مراد جلوه کوسیه حضرت شیخانی مایل بجا گشته ابو الحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری  
ملوک گشته قاضی زود پیر بزرگوار در سنه دوم امیر نظام الدین دروش علی را طلب نمود و جناب امارت تاب  
حکیم شهر رفته بنامه آورده با وی گفت که اگر خاقان منصور از حسرت بر میمن در گذشته عنان مراجعت بطرف  
هراة العطف و بدین ترتیب پیش نموده روی توجه بیاید سر ریختن مصیر خواهد آورد و امیر دروش علی بزرگوار  
عالمینا مبارز گشته سخن ابو الحسن میرزا بعضی رسانید و ملتس شامه از در جرت قبول یافته مکتب هایون بجانب  
حسرت در حرکت آمد و در منزل بازرگان بود مقرب حضرت سلطان تقیقل بساط جلالت مناظره فرار شده  
باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فاضل الانوار  
خواججه عیب الله انصاری کرده رحمت انصاف بجانب هراة طلبید و خاقان منصور سر سرود و ادعی که شما  
در مملکت توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بفرما جابت مقرونست انگاه قامت قابلیت انجا بر انجلیخ فخره  
اگر آشته شرف اجازت از زانی داشت و امیر صافی ضمیر سبکین بهرود شتافته اعظم مساوات و مشایخ علما و فقها  
و فضلا و اشرف و اعیان هراة را در سبزه ران فایض الانوار کا زر کا جمع ساخته آتش عظیم ترتیب نمود و بیت اقامت  
بر جایده درویشی کوشه نشینی از ایشان استعانت جت و هکلی همت بر ترویج و تعویق بسم مبارک انصاری میفرمودند  
ارباب و طائف و خدام نعمت هم فرج انجام بلا با صاف انعام و احسان نوازش نموده در راتبه درویشان و مجاوران  
از و خده بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها حکم آن پادشاه مظفر لوار هراة  
حکومت و دار و علی منبوه و امیر ناصر الدین محب الخاق فیروز شاه علم غرمت بسفر اخره افزاقتند و اصحاب

لوح مشغول که در بلاد خراسان وقوع می یافت آنرا عیب از خیر قوت بفعل نمی آید و بعد از محاربه صلوات چشمه گنگب میرزا  
باستر اباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد و تمهید یافت خاقان مظفر الانعمیت را تعمیر داده رو  
توجه باستر اباد نهاد و این خبر محمد حسین میرزا رسید و بنا نهاد و در کسب ارباب انضباط از سرور گذشت و متوجه ارباب  
از ترک شده در میان ترا که از سر حد می کشت و در انجا راه کبک میرزا ایستاد و باز ارباب را در انجا رسید و بطرف خراسان  
بزمیت فرموده مانند شیر خشتناک بی ترس و باک بگذرد و انولایت آمد به کیفیت را با ابو الحسن میرزا اعلام فرمود  
و چون این اخبار بر من خاقان جم غفرت در رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام محمد حسین میرزا  
نوشته نزد شاهزاده فرستاد و بزبان مرحمت و لطف پیغام داد که تو هر چند حقوق ابوت را بحق مبدل  
ساخته با ملازمان موکب نصره نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی ما بعتلم شفقت اصلی و عطوفت جلی خط عفو  
بر سببیده انچه کرده کشیده ایالت مشهد مقدس و توابع و لواحق را با انفرموده عزیز من مضمون کرد انیدیم میاید که از  
ارتکاب افعال سابقه نام و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری تقدیم رساند و انملکت را بمن لبت  
در رعیت پروری معمور و آبادان گرداند پس از آنکه پیغام خاقان منصور و مشور محمد حسین میرزا رسید متوجه و مسرور شده  
بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر امری که موجب طاعت خاقان ستوده  
حصال باشد مدد در نیافت و خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استر اباد را از زمین معتد هم بپایون  
غیرت افزای کلان ارم ذات العباد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر معارف متوطنان انولایت  
کتر ده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دراز السلطنه همراه از نزد امیر مبارز الدین محمد علی  
بپایه سر سلطنت معیر رسید که بر بیع الزمان میرزا با سبای پادشاهان با نواحی همراه تشریف برده و در آن طعیان مرتفع  
گردانیده و اکنون در ظاهر طبعه نشسته و غیره و فرگاه با وج مهر و ماه رسانیده با تعلق امیر ذوالنون ارغون  
امت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته است خاقان منصور را این خبر شنوده نشان حکومت استر اباد را بموجب  
مولانا شمس الدین علی شاه نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی بر نصیحت بود منند و مواجعه را بسند بنام شاهزاده  
روان ساخته بعزت بوق و باد علم مراجعت بر انراشت و بعد از وصول با سفر ان زمان ایالت انولایت را بقیضه اقتدار  
امیر میر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسند و ار شتافت مکه مستند انولایت و توابع و مضافات را بطرف حسین میرزا و او مولانا  
شمس الدین علی شاه پس از آنکه محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت  
تقدیم رسانید بخدمت ما و دیگر استر اباد را مقرر سلطنت ساخت و لشکر جو با جمیع گردانیده را بتخت و عظمت

بجان تیر دیده دوزخیم چشمه خون از نو آرد و لها و ریخته روان ساخت و شعله سنان سینه سوز و محاق اتخلاق  
انداخته از خون جوان شیرین کاری جاری کرد اینده نیزه نعبان کرد از نخل قامت دلیران کبک رفتار از پای  
در آورده برنگ کبک هلاک انداخت ... در نزع خون نشان و خب تر نیزه زبجان خدنگ فتنه انگیزه چنان خون  
ریخته اهل تهور که هوا چشمه جوی شد ز خون پاره در آرزو هولناک از جوانان شاهرادگان ابراهیم زغان بر بخت  
سبب و نضرت نشان حمله آورده حمید رحیم میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان یکران بودی فرار تانفت  
کبک میرزا از میندیشگر بر این حسین میرزا تا خنده شاهراد و نیزه اقتدار بر آورده نیت بر مو که در اما امیر سلطانعلی  
و اسفل عنان بارگیر شاهراده را گرفته او را از حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای مو که از مو کب عالی عالی کرد  
عنان دلیر تر شوند و از این نهر میت بخت اعلی سرایت کند تا بسم این حسین میرزا اول بر مقتله است او  
نیات قدم و زید و خاقان منصور در دره که منتهی بجو چشمه میشود بوقتی که در ملازمت مو کب عالی غیر خواج  
شمس الدین محمد منشی و خواج شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرا خوران و احتیاج  
و شاگرد پیشکان کسی نبود از کجایتی بر انکار و جوانان سبب و فیروزی آثار خبر یافت و از حال تهور جلی رعایت  
و نوق بعایت از بی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ پوشیده و منظر بر سر نهاده بر آب  
دلیل رنگ نشک سوار کردید و عنان یکران لبرعت باد در آن بجانب مو که بکار انعطاف داده نشود  
تا نهاره و کور که همایون را بسته او را ساخته و سوزن انداخته رایت نصره آیت بر افراختند و با نبط فیه از آن دره  
بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و کبک میرزا بر باجه علم ظفر شیم افتاده و بقیان دانستند که خاقان منصور  
بر باره کوه بگریخته و میان همت بجزم رزم و بیکار حبت بسته تزلزل بارگان اقتدار ایشان را دریافت  
و نسیم ظفر بر بچم علم خاقانی و زید هر یک از آن دو شاهراده عنان فرار بطرف فیه یافت ابوالمحسن میرزا  
بطرف مرورفت و کبک میرزا راه استر ابا پیش گرفت و چون کرمیگان سبب خاقان جمعا بگریخت در واقعه  
مطلع شدند متبع انتقام از نیم کشیده بار دیگر روی معرکه آوردند و شاهرادگان را تعاقب نموده سالمانا  
مراجعت کردند و خاقان منصور لو ازم کامد باد شاه غنجر کجای آورده نذر و صدقات مستحقان بخشید و جلوی ای  
فیه ترانها مظهر حسین میرزا رقم نموده فحش آنها با طرف با و فراسان روان کرد اینده در نزع  
شاهرادگان ... استر ابا در نزع حسین میرزا از نزع نموده بود بپوسته خیال تهر بر انبوب کتون ضمیر میر بود اما بواسطه

بازار کجیکان شهر درآمد دور و اندک بر کشید و بیج دباره را ب مردم اعتباری سپرد و سلطان بیج الزمان میرزا  
منطقه و مضور در انکاشن نزل نسیم و ندلس از روزی چند بی بلالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مبتدا  
جنگ و بیچار شود هر ویان شهر را با دو پند پاران بدار او مواکف را نیند و سپاه را بدست خرب نهاد  
و چون ده چهل روز حال بر نینوال گذشت خبر مراجعت خاقان مضور تو اترانجامید علیه نظام الدین علی شیر پهلوی سیاهی  
نزد بیج الزمان فرستاده او را از مقابل و مقابل ترسانید و التماس نمود که از ظاهر و کوشش کوچ نمود و بطرف بی رود  
که میانه او و خاقان مضور طاقت نشده بار دیگر نیران فتنه و فدا اشتغال و التماس نیاید پشیمانان و مصلحت وقت  
در ایجاب انغمس دانسته از بلالان بیل سالار شتافت و از آنجا عمان غزمت بطرف آب مرغاب شتافت و پس از  
سه روز اعلام طاعت اعلام حضرت خاقانی بر تو وصول بر سواد هرات انداخت و امر او عطا و اکابر در شرفک بود از هم  
استقبال قیام و استدام نمودند و خاقان مضور هکنان از آپشنش روزش نموده امیر محمود بی بیگ و همی با یکدیگر  
مخاضه شراط جلاوت بجای آورده بودند نیز رعایت و التفات سرافرازد کرد انید و دولت و اقبال در این جهان کدرا  
نزل اجلال سروده نوای عیش نشا طالع عیوق رسانید که شوی سسنتی هم بیج از طرف هرات  
و در این شهر امیر میرزا بی بیگ مشیر خاقان نشیمنی را چون بیج الزمان میرزا از ظاهر امر آه کوچ  
کرده بکن آب مرغاب شتافت تا می شکرم غاب و چکیت و در نظر تیش مجمع گشته و شجاع بیگ نیز از قندهار  
بهاذمت رسیده در اردوی عالی معینی عظیمیت داد و در بر و بخشش که از قبل خاقان مضور و بقلعه موجود است  
میکرد از تسلیم صادر آبا کرده شجاع بیگ روی تخمیر انقله آورد و سپاه هزاره و کوردی و افراد لشکر سپرد  
کشیده دست به تیر و کمان بردند و جهت هم جلاوت و مردانی متوجه انقاد کردید و بریده از شجاع تا میر و بفرقه  
منزلی نموده بالاشهره عاف گشت و شجاع بیگ قهر انفسرا هار مرد جاق را کسخر کرد انید و امیر بریده است  
و کردن بسته نزد بیج الزمان میرزا فرستاده و نشان داده بر علیه او را بعضی و انماض مقابل ساخته باطلانش فراتلا  
و خاقان مضور در چله هرات از نو رسپاه و کثرت استعداد و فرزند و قوت بغایت مضطرب کرد و نیز یکدیگر  
چون و فخره انما از یورش استر اباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت ناخوش و نا توان بودند  
و نمیتوانستند بی آنکه چند گاه اسایش نمایند مرکب عفر و دیگر گشته با بیج الزمان میرزا ابواب مقابل  
و مقابل یکسانید لاجرم خاقان مضور با مقرب حضرت سلطان مشورت کرده بطرح بنا مصلحتی را فرستاد  
مولانا نصیح الدین صاحب دارایی استر اید ویرا جهت تمثیل انهم کین آب مرغاب روان ساخت و جباب

برافراخت و در آن وقت که فغان و فراتو را به العار می سلطان حسین بهادر جهه دفع محمد حسین میرزا عیان کران  
بصوب استرآباد عطف و در بیج الزمان میرزا ابراهیم خان و امیر نجف الدین ذوالنون از زمین داوره بیلاق غور  
خرامیدند و بعد از آنکه در منوره خیال شیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نگوردی و پنجاق را جمع کردند  
عیم بنیشت برافراخته با جو و نامحدود بیابان ولایت هراته زود شتافتند و از مراعی و مواشی امر او ارکان دولت  
فغانی هر چه یافتند تصرف کرده از آنجا عیان غنیمت بصوب لنگر مقدس غیاثیه یافتند و در افسر کار کو منفذ بسیار  
غنیمت گرفته متوجه بلده هراته گشته در شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر امیر محمد ولی بیگ و سایر امرای در آن  
بده فاحشه بود و در بحر اضطراب افتادند و بیج دباره را مضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر در آورده و در آن طرف کهن قرار دادند  
و چون بیج الزمان میرزا بقصیه او رسید امیر ذوالنون با لشکر اندک و غوز بسیار نزدیک رسیده و اگر امر جنگ  
او بیرون آید غالب ظن است که آنهم را باید و مقارن انحال محصور میزدند چنانکه هراته آمد و امیر محمد ولی بیگ متظاهر گشته  
دو سه هزار سوار جوارا گشته و تکامل ساخته در رکاب محصور میرزا و سید عبداللہ میرزا بقوم زرم از دیوار است شهر  
بیرون رفت و در قلب سپاه محصور میرزا باز داشت و خود در مینماید ایستاده و بیسره را بجمعه سید عبداللہ میرزا  
و امیر بابا علی گذاشت و از آنجا بیج الزمان میرزا کلکخانه با میر ذوالنون بیست و در محلی که قراولان خبر رسانیدند  
که سیاهی بسیار باغی نمودار شد همان ساعت امیر ذوالنون با لشکر از خون بای در رکاب آورده چون شیر غران  
متوجه جنبه بیگار گشت و در نوامی التک نشین تقارب فریقین بتلای آنها میداد و از نصیر و سورن زاریوان  
لیوان در گذشت و از هر دو طرف شیران پیشه نیروی تیغ و کین اخذ بر یکدیگر تا فتنه و کرد و از فضای محو که بیجا با وج فلک  
آتش بر کرد رسید و غداران قصاب را در زیر نقاب غیر استور ساخته زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان  
میگفت و تیر مرگ آتشیر دل هیلوانان را با لعل بر جشان می سفت نموده تارک شکاف میگریست از فرق تا ناف  
میشکافت و جانهای بردهان از آن رخنه بیرون حسته بجایم آفت میشتافت مسووب بر آرد فغان از زمین و زمان  
در آمد تر ز لیل بگون و مکان از تیغ سر انداز و تیر خدنگ هو از فغان شد زمین لاله رنگ و دکان آنها چه لای  
کنو کشای بیج الزمان میرزا بر تو وصول بر محرکه انداختند و هر یاز از شما هره انکالت دست او کار و دل از جانی رفته  
گشت سید عبداللہ میرزا و امیر بابا علی سرار نمودند و بعد از این محصور میرزا و امیر محمد کو زیر بستیر افتاد کردند  
محمد محصور میرزا و سید عبداللہ میرزا مصلحت در آمدن شهر نیند و روی بار روی بجا یون آوردند اما امیر محمد ولی بیگ

آن نیز پیشه بیچاره استاد و ارباب طاعت و انقیاد دعوت کرد و امیر بدرالدین رعایت حقوق نعمت و تربیت  
خاقان منصور نموده سرکلفت اطاعت شاهزاده نیاورد و بانگ مردمی که در بلاد متشنج بودند دست به تیر و گمان  
و سیف و کمان برد و سپاه استرآباد آغاز کار و زار کرده امیر بدرالدین مانند شیر عریان بر ایشان حمله نمود و بزخم  
ناوک دلدوز و ضرب کمان جانسوز روز نهاد کینه بهادران می کشند و اما چون لشکر جرجان بسیار بودند او را  
دائره کردار در میان گرفت از اطراف و جوانب علی التواتر و التعاقب سهام خون اشام و حرم بهرام نقیم  
بر روی میزدند در آن اثنا امان کرده او را بخواطف خسروانه امیدوار کردند و میزدند تا دست از جنگ باز دارد و جان  
غریب خود را بعینت در معرض هلاک نیاورد و اما امیر بدرالدین اصلاً سخن را بسمع قبول نشود و در حربه میگرد تا وقتی که از  
ضرب تیغ آبدار شریعت شهادت چشید و مظفر حسین میرزا از طغیان محمد حسین میرزا گذشته شدن امیر بدرالدین خبر  
یافت غم زخم برادر حسرت کرده از سبزواری بیرون فرامید و محمد قاسم براس و امیر شیخ الدین محمد بزدق را با فوجی کثیر  
از سپاه جلالت انجا برسم منقلاب شتر روان کرد انید و میانه امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استرآباد که سردار او دروش  
محمد کوکلتش کار بر روی نموده آن امیر زاده بسندیده اخلاق که خلاص اولاد امیر جاگو بود در اثنا اشتغال  
نازده قتال بزخم تیری از نیاپی در افتاد و درویش محمد نظف و نصرت اخصال یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را  
بشیخ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر کرد انید و چون کونکشان معسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال بعضی رسانیدند  
و مردم بنیاب هم بر آمدند که مظفر حسین میرزا مجال توقف و روی بطرف راه آورده تا قصبه تربت عنان غریت  
بازگشاید و کبک میرزا از استماع این خبر شهت مقدس را خلی گذاشت و رایت غریت بصوب ولایت نسا او ایچود  
بر افراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا ولایت خراسان را خالی یافته از استرآباد تا سبزواری و نیشابور طوره گاه سپاه نظف  
بناه ساخت و طریق عدالت مرعی نداشته تقبل و غارت و تخریب شهر و ولایت پر دخت و چون این اخبار در دراز سلطنت  
هراه شیوع یافت و بر تو سنور خاقانی بر کیفیت اوقایع یافت با وجود استیلا و اوزم سیری بر نهرستان بدن  
از غایت غیبت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محضه مخوف با نوار فتح و فیروز می در آمده امیر علیرضا و امیر محمد  
علی بیگ را در هراه گذاشت و در محرم اهرام سندن و تسعانه روی برآه آورده علام نهضت بجانب استرآباد  
بر افراشت و در اثنا راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد بزدق و سایر حکام ولایات بمکب همایون بوستند و تمامی  
سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انساب مجتمع گشته دعا گویند و شاخو انان کمر خدمت بستند و خبر نهضت  
رایات نصرت آیات محمد حسین میرزا رسیده صلاح در توقف بنید و کرت دیگر عنان بوادی فرار کرد انید و خاقان منصور

صاحب دارایی در مقام شرف و ذمت بر بیع الزام میرزا رسید و بخوبی عبارتی اداء رسالت نموده شاهزاده را  
باطاعت و ترفیع و تحریص فرموده آنحضرت بنا بر ملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و صلح گشته بعد از آنکه آمدند هم بر آن  
فرایند که ملک و توابع را از کناره راکب امریه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بشاهزاده باشد و در اولایا  
ذم بنام شاهزاده در ادیف نام بمایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و بسیر طریق ناستوده مخالفت  
و عاید بطور رس نند و بنا بر آنکه بر ابراهیم حسین میرزا در بیخ ممکن بود و چه گاه با حسن و شاه و با سینه میرزا مقامت  
کرده اولایت را از شر اعیان است نموده بود خاقان مضمون خواججه شهاب الدین عبد الله را فرمود که  
بر بیخ استعجال بیخ نشاید و تمهید مقدمات مناسب چنان کند که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده  
بر امن مسافرت نکند و بجانب هرات نهضت نموده بیدر بزرگوار بپونذ و آنچه بر حسب فرموده کار نمیشد مثل از  
وصول بیع الزام میرزا بداند و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بجلالت و عظمت  
آنحضرت مایل گردانید و آنچه بیخ بیرون آورد و در آن راه دو در بیخ نامداری با یکدیگر ملاقات نمودند و ابراهیم حسین میرزا  
بلازم نثار و پیشکش برداخت و بیع الزام میرزا برادر در او را خوش مهربانی کشیده و بزبان نفقه و دلجویی  
بیوخت انگاه بیع الزام میرزا کامران و کامیاب بقصه الاسلامی خرج فرامید و امیر سر یک در خدمت آنحضرت  
نومخت نموده ابراهیم حسین میرزا ایام دست خاقان مضمون در پیش نهاد ممت گردانید و چون بیع الزام میرزا  
با اولایت رسید و بیخ مرفت و بیخ مرفتین بیخ مرفتین ساکنان طایفه گستان سایه گستر و امیر خسرو شاه  
رسل در سال پانزدهم فالیته و سنو قات پایسته بنظر آن شاهزاده فرستاد و اظهار متابعت و مطابعت نموده  
در مالک قندرو بقلان فرزند و صاحبان خطبه و کتابام کمالین آنحضرت ترین داد و شاهزاده قاصدان  
خسرو شاه را با اصناف عوالمف خسروانه و مراسم باوستانه بیوخت و بانعام قطع فاقه و اسب و زر و نفاس دیگر  
مفخر و میناهی ساخت و امیر ذوالنون و بیخ یک و لرد اورامقهر و محترم و حضرت انصاف از زانی داشت  
و حکومت سپستان را بر لرد امیر ذوالنون امیر سلطان فعلی از خون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرماندهی بر افروخت  
و بیخ سپستان را بر لرد امیر ذوالنون امیر سلطان فعلی از خون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرماندهی بر افروخت  
بجیطه صفا و در آورد و خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاده در او فرستاده و تسخیر و تسبیح  
سخت نمود و روی توجه بطرف اسفند این نهاد و بیکی گاه دانه کردار منزل امیر ذوالنون را فرود گرفت و کسی نزد



ادرت و روان اعلیٰ نشانه سعادتی است تا تعلق گرفت و فرامین مطلقه میر عالی کن در روح کامرانی زینت  
پذیرفت و درین اثنا بتلقین مطلق عالم غیب و ارشاد و امانت لاریب محمد حسین میرزا را از دست و کفایت  
چو بر بزرگوار غایت نداشت دست داد و بجهت غرض اولیٰ حضرت پادشاهی که خداوند بخت آن بانگش فراوان  
بر درگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پورنش پذیر معاذیر انفر زنده را بحسن قبول تقی فرمود و عرق شفقت در حرکت آمد  
مرتبه دیگر سلطنت بر جانرا بوی تفویض فرمود و بعد از آمدن در سل و رسائل و تمهید قواعد عهد و پیمان غایت عالی  
نشان ایالت انگلستان را نزد شاهزاده فرستاد و عزم مراجعت فرمود کرده عثمان بکران بصوب خراسان  
اعتطاف داد و در اثنا راه قامت قابلیت محسن میرزا را کجنگ طلا و وزی و کمر خنجر مرصع زینب و زینب کبری  
تجدید ایالت ولایت طوس مشرفه مقدم شد و با پور و نسا و دروین و برای موافقتش متعلق گردانید و او را از رفعت  
رحمت ارزانی داشته با وجود وفور سر ما و بارزگی در طی مسافت مساحت ترقیه و سلسله و کمال  
مقر به حضرت فخرانی در نیز انالی سرای مجاورانی که در وقت انوارت کینه کینه است  
از سلسله و در آن از سلاله خاندان و نسل با نسل سلطان زمانه غمت دانی نیز عالم مشرف را بمقتضای  
که جناب جلال سبحانی اشرف بیعت انسانی داشت و باعث که در آنجا آدم مشرف که رسیده  
و تیشرف خطاب بنام آدم خلقت العالم ملک تعلقت لاجبی مشرف نه با ذات شایان را در  
رسانیده پس تواند بود که در تفرار و انصافی قسمت در آن نوع کرامی غیر انیر عدلی اعتبار در سرای با پادشاهی  
بنامند قسم و بنام زواهل منسب بخت است بلا فتاب قدر تو از ذره کثرت بلکه مناسب بکوشان  
در وقت مکان ایشان که خلعت انچه ایشان بطراز فضلان از مدعی کثیر من خلعتا میگزینانند است  
که پیش از چند سال درین منزل بر طلال بنامید و چون برای بیاید آنها انفس المطهرت مشرف شایه  
اهمال بر بواض و کشفای خلد برین شتا بند و بیای همت از مضیق رحمت و تنهایی سعادت رحمت است  
خرامند و پر پریده بصیرت فطرت عالم ملک است بنوده بی مغفد صدق عند طیک محنت در دنیا ماند  
برین سرای فاعل منزه که برای ممکن توبه کشیده اند صورت هر خنده عارف خبر داند که عرفان  
از ترتیب این تشبیه است و معهود از تمهید این تقریر بیان واقعه ناگزیر کیت فائده مشکین عامه  
کسوت سواد می پوشید و کیفیت آن مصیبت باقی عبارت بود ملک تحریر میکند که در روز دوشنبه پنجم  
جمادی الاول سنه ۱۲۰۳ و شمانه قاصد اعلیٰ خاقانی در اسلظنه رسیده این بشارة رسانید که مرکب

بعد از طی منازل و قطع مراحل در الفسح استر با دقت زولن هایون آرایش داده جناح احسان بمفارق متوطنان  
جریان بسط ساخت و تمهید بها و معدلت و انصاف و امتیاح رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور محمود  
اسرار سرتیبری در رعیت نوازی بر فراخت و در آن انا محمد حسین میرزا اعتماد در کمال عطوفت و شفقت  
فاقانی نموده غرمتی طاعت فرمود و رسولان سخندان پاکستان سلطنت اشیان فرستاده مافی الضمیر خویش را  
عنه داشت نمود و فاقان منصور از معینی مینج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را با انصاف و لطافت  
مفخر کرد و مصوب ایشان استمالت نامها ارسال داشته بلاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود  
و محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتبت مطاعه بجانب اردوی هایون در حرکت آمد و فاقان منصور امیر محمد بر بنق را  
با استقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان کرد و آنرا باید که در هیچ منزل طریق خرم و احتیاطا مرعی غافل بر آنکه  
محمد حسین میرزا بغایت نزدیکیت میاد و خود را بیک یک میرزا رساند و دستگیری نماید و امیر محمد بر بنق بعد از طی مسافت  
شاهزاده رسیده بکنکس شید و از زبان فاقان منصور سخنان عطوفت امیر و کلمات مودت انگیر نمود و شفقت  
و شاهزاده نسبت بجانب امارت آب اغرا و احترام مرعی داشته معنان اورایت غرمتی بصوب اردوی اعلی بر او را  
و یک یک میرزا در رعایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدربزرگوار  
طریق خرم رعایت نیفرمود و محمد حسین میرزا از معینی توقف یافته بر آنجانب ابلاغ کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه  
کبک میرزا بطلب گاه وجود پریشان شده بودند بکنار اردوی او رسید و کبک میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا  
را دیده داشت که مجال توقف محالست با اتفاق امیر بر بنق و امر او را که دولت خویش سوار شده بطرف اردوی  
هایون حرکت و اکثر سپاه و شتران و خیمه و خرگاه و احوال و انتقال از امیر محمد حسین میرزا گرفته بچنان آب ترک گشت  
و چون فاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر او نگذشته بود بوقوع انجامید و نالفسر فرمود که امراء عظم  
وزراء اکتف اعتشام یراق کبک میرزا را از خاضه هایون سر انجام داده با استقبال او فرستند و هر یک از ارکان  
دولت جهت امر او خواص شاهزاده اسباب فراخت ترتیب کرده ارسال دارند و سرمان بران حسب احکم  
تبعیدیم رسانیده اصناف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی هایون سامان شده و امر او غلط  
آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال کجا آوردند و کبک میرزا در سر پل سنگین بسعاد  
و سستیوس فاقان ظفر قرین فائز شده از احوال سابقه اغذار و استغفار فرمود و با نواع شفقت و عطوفت  
و اصناف محبت و رافت مفخر و مباحی شسته پایه قدر منزلتش در افزود و بفرمان فاقان مظفر لوامصب

بند و دو تنه که عنسری بجز نعم آن امیر عالیجاه بود و مضرب کشته بمرض خواجه عبد الله رسانید که شدت  
مرض بشاید است که اگر در علاج تاخیر واقع شود فیکر علاج نکند و نیز پیش از آنکه در آنجا او مسخری بود و فغان  
فرستاد و کیفیت حال بچشم داد انحضرت فرمود که مقتضای دلی این ضعیف علنی در کسب کشتا پیدا تا کمال کمال  
و پداشدن قاصد سه فرسخ مسوی کشته بود و فرصت خود مطلق جسم بعد از قصد زیاد و هر چه شش شش  
خون حشران نیافت و مرض همیشه او یاقه و نمیشد همچو آنچه بر اینتر نفس رسانید و علی الصبح جمع اطبا  
جمع کشته بوقت و یکصد نصد که در آنجا چون کار از دست فرستید و داده اند و همان لحظه همان حضور و غیر طولین امیر  
ترین شریفی آورده از ابغایت بی شعور و بدول بر واقعا که برینجاوه قطرات اشک از فواید و در فاسد و باره  
و در دشت صوبت انکاره از پسته بیشتر شده و هیچ روز کیشین بی غرض مظهرش نفس قابل شکست از گنای  
بیکل جسمانی بنزمت ریاض حاد و انی بر دل و نه و شکست و در که با کبزه جان از همان برنت و یکس انجان  
آمده بود و انجان بر فتنه کشتن کشتا بسیار و مخالفت نکند و در آنجا او در آنجا او در آنجا او در آنجا او  
علی الصبح که خود شید خاوری از باطن شکست نیکو نری مانید شکر اندوه از اینده و شکست کمان ظاهر شده  
استهلا یافت و نیزه چون اندوه کانون در آن خواص و عوام را اولاد آنست که در آنجا او در آنجا او در آنجا او  
نور کبده سپهر بهر اندر شست و سپهر غلظت انفتت اصحاب بصیبت کسوت میل و زیر افکنده و صاحب بجا بجا  
اشک قطرات باران ریزان ساخت علی با غلام را عمامه عزت از سر او داده تحیر نشدند که یک تربت از کاییند  
و فضلا لازم الاحترام را خلعت تکلیف با نیک کشته تراستند که مجلس کشته مانید زهی کوه سنگین که از بصیرت  
انکالت مترزل کردید و دمی سپهر پر جم که از الم انجا و نه بخدمت ایشان اشک غمزدگان منسرو نیار و هیچ  
چو اتون نیار پر چشم سپهر چراکت در کسین و کراه و مهر بر اسلک ایام در هم نشد و چرا او به سال همان کشته  
دفاعان مضور و مهد علیا حدیث یکی آقا و سایر خواتین عظمی و نامعلول نیز منقرب حضرت سلطان قمری در روز  
و بنا و ات و مناج و علاج جمع کشته بدن بی بلیش و بطریق شریعت غرا غنول و او در و جاره رحمت از اینده اشغ را  
بعید گاه هراه برده بعد از ادای ناز در کسب بدی که در شمال مسجد جامع انجام اصناف خیرات بهین صلحت  
مخالفت شده بود و رسانید و مقتضای سنت سنیه حضرت خیر البریه مدفون کرد و ایندای خاک چو دانی که چو برداری  
و حضرت خاتمی تانس روز در قضیت ندری مقرب حضرت سلطان وقت کرده پستان اصحاب بصیبت  
بشارک بود و پستانم از مخالفت آن امیر صائب تدبیر غمگ و معالم انگاه ترمیب اشغ غمگانه فرمود

که اکبر مراتب برجناح استعجاب متوجه بر سلطنت و استقامت و اهتزاز نسائم این خیر بجهت اثر در قلب بستان  
دایم ایامی در امان متوطنان اندازد در حضرت و نصارت بخشیده و امر و امر مشرق انام فرج و انبساط نام دست  
داد و در شنبه دهم ماه مذکور بوقت نماز پیشین منقرب حضرت فاقان طلعت قرین امیر نظام الدین علی شیر  
باجعی از اجده اصحاب و اعزّه اصحاب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل کرد و روز  
دیگر از انجا بر با پایات تشریف برده در انوقت ام خیر قرب و مول موکب ام ایون استیاج نموده و در اکثر اشبه  
از غایت شغف و ادراک شرف ملائمت فاقان کامکار پیدار بود و در وقتی که در انصان تقدیر محبت زرنگار  
خبر و ثبت و ستیاری بر تو بس سپرد و استیجت و سلامت سوار شده بچنانجا میر میزد و لی یک که در شب  
و محلی نزدیک فاقان حضور پدیدت بر دست خود بود و بعد از آنکه مسافتی فرج از فاقان در کباب سعادت اقتضای  
از پیش رسید و شرف تجلیل از آن فیصل انجانب بر سر نوید میگشته و ولادت بی یافتند و در سفری که مشهور است  
بجزیره محبت محرف هفت و اقبال فاقان ستوده و محال از دود نظر آمده عالیجناب معالی بنیاه و اچه شهاب  
الدین محمد بن احمد بن محمد بن حضرت سلطانی خاوری کمال است انصاف بی راجه اغوش کشیده هم پریش  
شبه سینه در دستش در کف دست بود که تغییر هم کمال آن امیر با بصیرت الهیه یافتند از غایت انصاف  
گفت که خواججه عجب دانستن در وقت پیشین فاقان کمال محمد حضرت معالی بنیاه یکسره به مقرب  
حضرت سلطانی از اسپه بزرگ آمد تا بخشیدن در مفاخره پادشاه عالم پادشاه سنز کرد و چون با بهای انجا بر  
وقت نامزد بود و یک دست بر دست خواججه عجب دانسته و دست دیگر بر دستش مولانا ابوالالدین قاسم خواند امیر  
از آنکه در روز یک کعبه بر سر سینه در قبال انان ایوان تقیم نموده بواسطه استیاد منصف با چنانست و هر چند  
فاقان سعادت مند زبان لطف و دلجویی آن امیر میانی تغییر در مخاطب ساخته احوال پرشید اصحاب جواب نتوانست  
گفت و انصافی در حجب بر بنیانی خاطر فاقانی شده در فرمود که انجناب در آن محله قاص که کابل بود خوابانیده بهر شب  
بشهر رسانند و خواججه عجب دانسته را بنمونه حال انهر سبب هر فصل و کمالی اندک انصاف نفس نفیس متوجه بر پریان  
گشت انگاه علامات سکت در بنویز بشیره مقرب حضرت سلطانی با جبر کشیده جمعی از علمای عرب و توف داشتند  
فرمودند که هم انجا مرضی را فصد با یک کوزه صوره و حجت روحی نماید اما مولانا عجب دانستی زبیر نکاهی که از نیز در اطیابت  
میزور و سرتی فواف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهر آنه و ابقای اطباء در علاج مشغول میاید کرد تا خطی  
واقع نشود و خواججه عجب دانسته را میثانی در استیجاب نموده مقرب حضرت سلطانی را در محله خوابانیده دومی بر راه آورد

در آوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی و صاحب در علی کوکلی شش حاجی قاضی منفعت که پادشاه  
جهانبان تعیین نموده بود بمواجی احسنی رسیدند و این اجبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته از دهن حسن مسترین  
حزن و اندوه گشت و فوجی از معتقدان شجاعت پیشه و دلیران حربین بکوکلی قلعہ احسنی ارسال شد و آنحضرت  
صبحی که بحقیقت شام گشت ایشان بود نزدیک یکنا راکب دریا رسیدند از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه و نوینیان  
و لشکریان خاقان عالیجاه آگاه شدند و فوجی ایشان بنجیان عبور بر سپاه برهنه نشسته جوقی بسقیبند در آمدند  
اما نهنگان دریای همجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر توایش از فرصت نزاوند که گشتی با لاکشیده از آب بگذرند  
بلکه آن جنود غرور و در سپاه برهنه سوار گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه آنحضرت  
از مخالفان که در گشتی بودند اصلا موجب اشتغال نماندند و قال توانستند شد غامضش آنکه عالمی بحشی بطریقه  
فریب یکی از اولاد امرا معمول را دست آورد و بسبب این حرکت منولان بیشتر از پیشتر در استیصال آن زمره سعی نموده  
اکثر نوکران از دهن حسن بجای متحن گشته گشته چنانچه از قرب هتاد و نفر مرد و لاور زیاد و از پنج شش کس نکات  
نیافتند و آنجناب از دهن حسن رسیده در ساعت از ظاهرم رعینان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد ناصر میک که حکم  
جهانگیر میرزا و الی انخطه بود چون کیفیت انواقه شنید دانست که بنای دولت انجمت از تار عنکبوت بی بنیاد  
تر است و اسر دولت پادشاه سلیمان جنت از سد سکن در استوار ترا لاجرم شعار عبودیت انحضرت  
ظاهر گردانید و قلوب انجا بر مضبوط ساخت و فاصدی همه اسلام انجال بدرگاه باری روان گشت و این خبر مخالفان  
رسیده از دهن حسن بطرف اختری در حرکت آمد و سلطان احمد بصوب اوش که الیکامی از بود کوچ نمود و میرزا  
جهانگیر نیز همان جانب روان شد و پادشاه عالیجاه بعد از وصول الی نجی ناصر میک بجای سر بر سلطنت همی از رعینان  
عنان گیران بصوب آن دیار العطف داده بار دیگر انولایت بخورند و دیوان انحضرت قرار گرفت و این نسخ  
میان در ذی قعدہ سنه اربع و تسعمائیه صفت تیسر بزرگت اما سلطان احمد تبیل که همچنان میرزا جهانگیر عازم اوش  
گشته بود چون به آنکه در رسیدم دم غزل اباع نجوم نموده ایشانرا تعلقه کند انشده لاجرم غائب در ظاهر محبت  
نموده بچار او ز کند در آمدند و از دهن حسن تعلقه احسنی در آمده بود از مقاومت جانسرد صف شکن عاجز گشته  
بوسید امرا بی تهمتن امان طلبید و التماس اد اجابت یافته با مفاجیح قلعہ با بجانب شتافت و پادشاه عالیجاه  
چند روز در احسنی توقف نموده مهلت انقضیه و قصبه کاسانرا بامر انجام اقران داده امرا معمول را مسئول انعام  
و احسان جنت انصاف ارزانی فرمود و انگاه قاسم عجب را بر اردو علی احسنی نصب کرده علم منفعت بصوب

امرای توابعی و خوانان لاران انکت در طعام مرتب ساخته که در شهری با عظمت منزلی که کنجایش کشیدن  
آن اطعمه داشته باشد نیافتند تا سبب حکم مجاوران نفاذ یافت که مساوات و شایع و علما و شعرا و امر او صدور و وزیر را  
بکه تا می فرسوق بر ایا در روز هفتم از مصیبت عظمی در محرابی حوض امیان که در محراب عمید گاه دار السطره  
به ترتیب جمع آمدند و حاضران سرسبز و در حشر و عوازه و پام بملوک  
که در آن منزل بر او فرود بود و در یک نشسته چنان مجلسی است در هم داد که در از منتهی سالیست  
و شردن ماضیه چشم سبب دیده در پی بر بچنان معنی معیاد و بود و امر او توابعی سواد است و خلو از هم جای نشی بر خفته  
ز آن لاران آغاز کشیدن آتش کردند و بعد از خوردن آتش خاطر خوشن بالجان بقدرات لیاقت منظر نظام  
استدادم نموده خجالت بجای آوردند و در تمام با کلاه به پیر یاری اصحاب سوگاری را ببلک کسوت تونیت نامور  
سرموده لباسهای فاخر پوشانیدند و با کفرت اکثر انجمن را از نزدیک پای سر بر طلیعه بزبان  
لطف و محنت توایش نمود و در نهایت دست فرود نمود و سر او فصله ای نمود و علت آن تعمیر با عت آنها را  
بعبارت مختلفه و سلکت نظم کشیده و در مرتبه انبیاست خسته صفات قصاید و قطعات منظوم کرده پس بد  
از آنجا که در صدر الدین ابراهیم امینا بنقطه در ابرو ح بیان نکاشتند و در این پرور علیشیر آنکه بود  
عقل در پیش ملکیت را بنیاده در هدایت مادی راه هدیه در ولایت عالی دین ماله عاقبت زین تنگ آمد تنگ  
شد سوی فردوس آمد غروب و در جهان پر سیدم از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت را بنیاده و جناب امیر  
ولایت بنامی که ظاهر از گوشت آثار رحمت عظیمه سرور باطن جهانی که شد از عدالت سزاوار رحمت شد از  
قارزار جهان سوی باغی که آنجا شکفتند گلزار رحمت چون نازل شد از رحمت چرخش به جوسال نشین  
ز نور رحمت و بنابر آنکه قلم و در زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و تفصیل اشعار و مولفان  
و تالیفات و در نهایت آن امیر محنت در ساله طایفه مکارم الاخلاق هم در سلک تحریر کشیده است و در  
نسخه در میان فرق نام استهاد تمام دارد و در نهایت نام در ذکر آن امور شروع نمود و ابواب تبیین ساز و طریق  
ایم خاقان منصور بگشود

در آن ایام که امرای عظام خاقان گدوین عیلام در حد و واخشی عیلام  
فترت اسلام ارتقا داده شیر طبع و بیع می نمودند یکی از کلا نگران اخشی حسن و ذاکه بنام نومی از او پیش ایام  
جمع نموده قلم کوه انسی را مضبوط کردند و ابراهیم ساز و دوین لاسری و سیدی غراسباه پادشاه را به آنجا

از آنجا که سفر کرده چهار یک فاطمیک از فرمت هم مکرر غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدور روز اتفاق  
ز قف افتاد و قول بر انکار و بواجب و نصرت شعار شیران پیش کار روز است حکام تمام یافته اعلام خلف اعلام  
صوب او شهنشست فرمود و بعد از قطع چند منزل انچه کوشش هوش رسیده که مخالفان کینه کوشش در ظاهر او شش اقامت نموده  
اینک رباط سرک دارند پادشاه از قریبات که در راه و او شش و انعت عثمان تبکامیشی و نمان انعطاف  
داده در انجا راه بوضوح پوسته که ارباب طغیان عازم از آنجا گشته اند در ایات نصرت نشان بنوامی او گشته اند  
جریک مضمور هر چه در آنجا دیده از غارتیه ندانگاه پادشاه رو تعلقو باد آورد و انحصاریت در فایت استواری دوران ایام  
علین برادر خود تر قبل در انقلو اقامت داشت و از اسباب چهار داری انچه ضرورت فراهم آورد بود و انچه چون  
ظاهر قلعو باد مضرب جنیم سپاه طفر فریم گشت حصار بیان از بالای برج دوباره آغاز ان افتن تیر و سنک کردند و لیر ان  
لشکر طفر اثر سپهر در کشیده روی بخندق و خاکریز آوردند از پنجانب سریر تیر چون دغای ستیاب میل عالم بالا نمود و از ان طرف  
سنک مرگ اینک روی بنشیب آورده معنی القارعت معنی القارعت بیان فرمود علی بلال و جمعی دیگر از ابطال  
دجان زخم سنک با بال حریف اجل گشته و طائفه از مردم حصار نیز صندوق سینه و ف تیر قند بر کرده اند از سر جان در گشته اند  
و از صبحی که جمشید خورشید متوجه حصار فیروزه کار کردند بود تا وقتی که نظر کبان انجم از بس برده از زرق نام حال انفر کار  
مشاهده نمودن از محاربه و محاربه الهاب داشت و روز دیگر خلیل و متابعان بر دیده بصیرت انار و انکار بر وجبات  
احوال خود مشاهده نموده اما ان طلبیدند و پادشاه در دست جهان برنگتگی ایشان ترحم نموده از سر ریختن خون  
ایشان در گذشت اما خلیل را با قرب مشاهد نفرین کرده معسوب جمعی از معتمدان با از جان فرستاد چون  
کوهی که قریب است از قری او شش مضرب جنیم عساکر بر جوشش و فرودش گشت سلطان احمد که بهر بوجیب از جان  
رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نروبان بر فیصل شهر نهاده بکنه حیل در ان شهر در آید اند جان بیان  
از ان نشیرو فایان و قوف یافته با پای موافقت پیش آید و قبل ترین یاس و حیران از ان جان  
بارگشته منزل آب خان را که از اراضی تبری رباط سرک است معکر ساخت و آب خان را که فرسخی پادشاه  
عالیجاه بود مدت و نده اهل روز آن دو پادشاه در برابر یکدیگر گشت از هیچ طرف میل جولان در میدان  
مردان نکردند اما کله می که کشاپه بیان بطلب غله تردد میکردند بهم باز میخوردند دست باستعمال الت قتال میبردند  
در روزی سیدی یک طغامی در مثل این معرکه بدست مردم قبل گرفتار شد و غیر از کسی را از متعیان سپی نرسید  
و در آن منزل محمد سراول که بر قوج یک بود بعد از واقعه با سیغز میرزا با برادران و کوچ و متعلقان از قیر تکین

مانندین برافراشت و ازین حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب چهارشادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بمقتول  
این پست که شهباز زبیدالت کریران باش چون تیره وطن در کوی صاحب دولتان گیر و علقه نمود بموجب پادشاهی پوستان  
و بعضی از آن زمره از امر او بکلیان بروض پادشاه رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجہ مولانا قاضی راجتج بیدریغ  
کنز زانید و اندام مال و جهات مخصوصان پادشاه را عرصه منہب و عارت کرده بتاریخ برده اند همین مردم مسلم  
مست نیزین تهر کس امنیچہ اند سر رشتہ و فاد و عهد را با تامل غور کسینچہ اند و بہنگام مجال با عی مردم موت دراز  
کود روی براه بوفائی بنامہ یک کجیہ اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوہ اولوالبابیت و در زمین دل  
ایشان تخلفت کاشتن سانی شیمہ اصحاب ادابیت ز بہر ہمیشہ ہی داشتند بود خاور و دیده  
ایشان کنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت مینماید کہ اینطاعتیہ راقبل و عارت کمنند  
مناسب است کہ نسرمان واجب الادغان نفاذ یابد کہ ہر کس از جهات خود در تصرف ہر کس با ہر جہ باشد  
و برنجوب حکم شدہ مغولان کہ از کیفیت واقعه و قوت یافته کرت دیگر سالک طریق غایت کشتہ از منزل رابطک  
بطرف اور کند شتافتند و قاصدی نزد احمد تہنل فرستادہ اور از بزنی و عھیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انما  
بعد از تخلف انجمن بی سر و پای استصواب اعظم امر قاسم توچین را با جمعی از سپاہ صف آر امیرن ایشان نامزد  
فرمود و بعد از آنکہ امیر قاسم بمغولان رسید احمد تہنل ایشان پوست دروز دیگر اند و لشکر در کنار آب مابیکہ گیر  
رسیدند و ناظرہ حرب و قتال اشتعال یافته سلطان احمد غلبہ کرد و امیر قاسم توچین و علی دوست طغای و ابراہیم  
سارو و ویس لاغزی و سیدی غرا و چہارچ نفر از ایکچیان و امر از انموکہ لطائف اجیل سپردن آمدند و سارو امیرن اسیر  
و دستگیر شدند علی درویش پک و میرم لاغزی و امیر توقہ و طغای پک و نچر دوست و شاہ حسین توچین  
میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تہنل بوقوع این شہ متظہر و مغرور کشتہ و زہمت جہانگیر میرزا  
بواجی انصہان رفت دور انکی کہ متصل است بپشتہ عیش و لذت انجا تا شہر کفر سنج مسافت بیش نیست فرود آمد و یکبار  
صف بجار از آگستہ در دامنه پشتہ عیش آغاز طیش کردہ بخیل جدال جان نمود و لیر ان انجان تعجب قطع رشتہ  
جان دشمنان از کوجہا و محلات بیرون شہر نفعی صحرا فرامیدند و لشکر بجانہ را نکلہ اشتہ کہ بدر الملک  
فرغانہ آیند و تہنل تریب یکاہ در آن نواحی بودہ از امرای گرفتار توقہ و میرم لاغزی را از نفعت جہات برمی آردہ لوا  
توجہ بجانب اوش برافراشت و حال آنکہ در اوش یکی از اقوام ابراہیم سارو ویس والی بود و اشخاص بس از استیج خبر توجہ مخالفان  
در استحکام قلعه سعی اہتمام نمود و پادشاه عالیجاہ بس از اجتماع سپاہ شوکت دستگاہ در نزد ہم محرم احوام کستہ غرض تمام



از امر او شکر بیان نیز تعلیق قمبر علی میل کجا نهایی خود کردند بنا بر آن غلظت کما لباب از زبان شتافته روزی چند  
بنعت و فراغت غنودند و در خلال این احوال احمد تبیل حیدر نوبت ایچان باستان سلطان محمود خان و ستاره  
گوک طلید و میک سپه که برادر بزرگتر تبیل بود در سده سنیه خانی منصب حجابت داشت با احمد میک که قرابت  
او بود و اغوا نموده سلطان محمود خان را بران آوردند که سلطان محمد احمد میک را با بیچ ششتر او را بر منول تیغ گذار  
بگو میک تبیل تعین کرد و ایشان از راه اور کند بظاہر کاسان شتافته علم کما مره و محارب برافراشتند و این خبر  
بازخان رسیده پادشاه بهمانیان در قلب منستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان لبان لالی  
عنان بیچکشت بهوب کاسان نهضت نمود و کیش قرین سر را و تعب علی مسافت نموده صیاحی احسی  
نزول نموده و در منزل سایش کرده روی بهوب کاسان آورد و شروع رایت نصرت نشان پر تو وصول  
بر کفر سخن آن بلده انداخت و خبر رسید که سپاه مغول بر توجہ موکب پادشاهی رتوف یافته عنان مراجعت  
بهوب دلایت خود یافته اند اما تبیل در روزی که بمحارمه کاسان و نهضت پادشاه کاسان از انجان مطلع شد  
از کیسوار که محل قرارش بود بهوب آن ایجا کرد و روز دیگر بن الملوتین نزدیک بارودی پادشاه نطق رسیده  
چون معلوم نمود که حال صحت و آن معسکرت تیر شد زیرا که گمان نمید کرد که با وجود سرمای دی و صیبت منستان  
دخنگهای دی سپاه پادشاه عالیجاہ انصافت را برین سرعت طی توانند نمود و چون چشم پادشاه بر موکب  
تبیل افتاد امر او از کار دولت را اطلبیده بر زبان اہام بیان گذرانیده که این غنیمت را برورد کار کریم و بیجا رسانیده  
فی الحال بروی میاید تاخت و مهم او را میاید ساخت لویس لاغسیر و بعضی دیگر از امر اسرار که دند که در  
بجاء است نشان اللہ تعالی مباح رایت قاتل ان سر ازیم و در استیصال نهالی اقبال اعدا کمال سعی تا تمام ظاهر نام  
پادشاه عالیجاہ سخن آن زمره نیکو خواه را بسمع قبول باہ داده هاشب تبیل بهوب قتل از جان کر کشت  
و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر اورا نقاب نموده در کفر سخن از خیان منزل غزنی نگار امر معسکر که دانسیده  
قرب جہل روز آن منزل محل نصب ساور و ان عظمت پادشاهی بود و تبیل در از خیان نجات قدم نموده ابوا  
مطاعت بر روی روز کار خود کشود در آن انما سید یوسف که معسکر مردم مجم بود و بر اسطر و نو خیل و شم  
و کثرت دینا و مردم از مرتبه کلانتری انقوم بابی بر نر نهاده و عمینہ امارت و سروری داشت قاصدی نمود  
تبیل فرستاده اورا بیلوک طسرت موافقت و حرکت بجانب ارجیان نوید داد و پادشاه برین مراسلا  
اطلاع یافته متوجہ منزل سید یوسف گشت تا اورا از اعداد تبیل مانع آید و از کفر سخن از خیان شب در میان شکار این

متوجه اردو و طعن سر قرین کشته بوز باطوس استعدا یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که همه عرض مرمن  
باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول آنرا امیر شجاعت پناه قوی شده صیاحی که مجتهد  
پنجاه علم یعنی در شش پنجم ششم بقصد تعرض موکب کواکب اینک فضای سپهر نیلوفری کرد علم سر ششم  
آن بر آسمان سه دری روی توجیه معبر مخالفان آورد و جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنک و جهال اعتبار ننوده  
در غایت استیصال کوچ نمودند چنانچه بعضی از جنیم و پرتالی ایشان متصرف خود حضرت نشان در آمد و لشکر گاه  
تجمع پریشان از فرزندول آن پادشاه عالیجاه رونق ریاض رموان گرفته در هفتاد خبر رسید که میرزا جهانگیر  
و تنبل در تیره خوانان که از ان موضع سه فرسخ بطرف انزلیان بود منزل گزیده علی الصیاح پادشاه طعن پناه  
متوجه تعجیه سپاه کشته در بر انعام و علیدوت طغای و توابع او را که شیران بنشیند کشور کشانی بود مقرر ساخت  
و در بر انعام درایت شجاعت سادری لاسری و سیدی نسرا و محمد علی مشیر و کچک یک برادر کلانتر آن  
خواجگان یک را بر افراخت و برین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روان شده ایشان نیز صف قتال  
بردارستند و استقبال سپاه طرفال نموده در میان شرق و جنوب قریه خوانان بوضع که مقام نام داشت  
اندک کر یکدیگر رسیدند و سمنه جلادت و ستیزه همین تیز کرده از ضرب تیغ و نیزه در جسم نیزه و شمشیر جو بیاید  
خون در آنرا اکون روان کرد ایندی نیز کچک یک از جوانان بر انعام اعدا ناخت و زواج قریه خوانان را  
از خون خوانان زکین خست محمد علی مشیر نیز متعاقب حمله آورده نیوک سنگان نقش وجود جمعی را از صفحه هستی بستر  
و بهادران سپاه میرزا جهانگیر نیز بقدر محنت در دروازه کشش و خور زیش کوشیدند و گردنبرد باوج فلک  
تیز کرد و رسانیدند و آینه خورشید را تیره گردانیدند اما بشیران اقبال دلیران موکب با پیری را بخطاب آن  
بستفحه انقد جا بکم الفتح اختصامی بخشیدند و میرا مال کواکب اقبال انهر سپهر سرور را باوج ظفر و  
برتری رسانیده بر اعدا غالب کردید و میرزا جهانگیر و تنبل شیر بر در غایت انظار از فرار برتسار اختیار کردند  
و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی برادران قرار آوردند و لوای کشور کشانی از آنجا با نجات  
ستافه روزی چند از پنج راه بر اسودانگاه بستواب امرای عالیجاه بمنقصر مخالفان که باور کنند رفته بودند  
بموضع رباطک که در میان سواحی و نوا نشان دانعت خرامیده و طرح قنلاق انداخته جو یک مفسور را باخت  
مواضع مخالفان مامور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوانا خیر شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب  
یراق و لشکر بر سایر امراتفوق دشت بمبالو نام رحمت گرفته روی توجیه هبوب مجذ و الکای او بود آورد و بعضی دیگر

امیر خسرو شاه اختیار نمودند و پادشاه و افرتور در بجز تخت را آماده بکلیت اقبال آن تر چنان رسید که از راه قرمکین  
 و بالای نزد الجه خان که حال نعمت بود و او از شهرکش کوچ کرده روی براه او زد و بعضی از عهد و مملکت خسرو شاه  
 جویش نمود اما رفتن بطرف قرمکین تیسرین گرفت و از راه بالای کرد طی مسافت نموده باه سترق پیش رفت  
 چون نواحی زنداک مضرب خیم پادشاه شرفناک گشت قاصد خسرو شاه بدرگاه عالیناه رسید یک مغز آب  
 و یک تونز قماش شکش کن را نید و از زنداک خسرو اهل ادراک در حرکت آید در روز وصول بدین مکر و دشیر علی  
 چهره سر نمود و نزد امیر ولی رفته نوک شد و روز دیگر توحی یک نیز بطرف حصار کجیت نوک پادشاهی بدین  
 کرد و در آمده بیای توکل قطع مسافت میکرد در طریق بسبب راههای تنگ که راههای برسنگ آب  
 و شتر بسیار رفتار با زمانه و سه روز از صبح تا شام مشقت تمام بر نیموال راه نوردیده روز چهارم بسر طاق  
 رسیدند و کوهی دیدند و منشن با قلعه الوند برابر دقله اش از قبله بهر بسیار بلند تر راه او بغایت تنگ و پر سنگداری  
 و هم از اندیش صعود بران تنگ و آن کوه کردن شکوه بانزده انبوه مطوی شده نواحی ملک فلکان محل نزول  
 لشکر نصرت نشان گشت فلکان بواسطه تفاوت انبلی از ملازمت آستان خلافت ایشان تکلف نسبت  
 و پوز سجاوتی که اشتها داشت بواسطه امت ست زیاده از یکسر آب شکش نفرستاد و پادشاه  
 جهانیان خانه فخر ابر دست راست که استه بصوب قلعه کسود توجه نمود و از آنجا کین راک که همک رفته نزول اطلال  
 فرمود و از معجز باری از آب که گشته باری یساق مضرب خیم عساکر ظفر مندر جام گشت مقارن این حال  
 امیر قنبر علی از سزار و ابو القاسم کوه بره و ابراسیم ترخان بنو باطوس رسیدند و بنوازش پیکران خوشدل  
 و شادمان گردیدند و علم ظفر منیم از یاری یساق بقلعه سفید گشتافت و از آنجا عیان تومن بهت بصوب  
 قلعه محفوظ سمرقند تافت

از جمله اشعارت غنمی و بشارت لاریبی که هوشمندان آگاه بریده بصیرت دیده اند و صاحب یقطه و اتمباه  
 بکوش هوش شنیده یکی رویای صالحه است و بجز در از جیل و کشش جز نبوتت جنانچه صاحب جوهر زوایم بنیام  
 عینای ولایت مقلبی علیه افضل الصلوة میفرماید که رویا الصالحه جز من است در بعین جز من النبوت  
 و این کلمات جامع شعرت ماکه در اول لغت مدت گشته و حی بطریق رویا صالحه بود جنانچه هر خواب  
 که در آن اوقات حضرت رسالت مآب میدیده باشی تعبیر کن مانند صبح صادق از مطلع امید میدیده خواب  
 دیدن یوسف علیه السلام بروی کلام داور بیدار و حی لایم با ناطقت مشهور است بر آینه از آوازه معسران

رفتن طراز تو جسته خیر آنکه رند انا قیل از آنکه انهم سامان یابد احمد تبیل در حضرت میرزاها که بافتند در آنده و پادشاه  
بترتیب اسباب قلم کجی فرماد در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاخ بنیہ ایشان از آب و خاک  
عذر و نفاق تمیز یافتند به بخلاف رضای پادشاه نظر اوقات صدان لقبه فرستاده سخن مصالحو در میان  
او کردند و میرزاها که تبیل از ایشان نمودن کشته بترتیب مقدمات انهم برداشتند و چون بر تو نشور پادشاه  
مضوری بر تبریز آن دو میرافا و باطن انکار نمودند بحسب ظاهر علمس شایر اشرف اجازة داد زیرا که علی دوست  
و قنبر علی انقدر اقتدار اعتبار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول ای ایشان ضرورت بود و قوا عبد  
مصالحه برین پنج موکد شد که از آب مجننه الحسی متعلق میرزاها که بنامند ولایت انجمن با توابع و مضای  
مخصوصی بدیوان پادشاه محبته صفات کرد و در تبیل و اساع هر گاه که کوههای خود را از ان ولایت بیرون بزند ان ولایت را  
نیز بدیوان نواب کامیاب گذارند و بعد از تراد مقامات فرغانه و استمات خویش و بیگانه هر دو برادر بود وقت  
لشکر بر قند کشند و هر گاه آن بلده را بشیر نمایند پادشاه کشور گیر انجا بر سر بر خیزد و میر شسته تابعی ولایت  
فرغانه را بمیرزاها که مسلم دارد انگاه میرزاها که تبیل از قلم بیرون شتافته شرف ملاذمت پادشاه دریافتند  
با صاف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباحی گشته و عثمان توجه بجانب ارضی افراقتند و پادشاه با نذر جان  
خرامید و خلیل برادر تبیل و سایر که قدر انرا کانت داد و وضعی حسنه پوشانیده نزد میرزاها که فرستاد  
و انحضرت نیز طغای یک و پنجم دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را مقید داشت با مباحات کرده شرف  
رضت از انی فرمود و بعد از ان علی دوست بفرز خیل چشم و کثرت کو کرد خدم مغرور شده علم نخوت و بر دست  
مر تفع کرد انید و مهتات بر کار پادشاهی را بوقوت نواب بغیض میرزاها که مقرب انحضرت امیر خلیف را  
کنایف رضای پادشاه و بیعت و او که ظریفست خواهد توجه نماید بر ایسم سار و دولیس کاغذ سیری را  
چشمی مواخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان در استان خلافت ایشان نباشند و این معنی بر بمیراوز  
آن بانی مباحی بغایت کران آمد اما چون زمان متعینی تا ویب او نبود چند روزی صبر و یکسانی فرمود  
ببهرین کار که جوی هر کار بصیر میکشید مقصود که رنج هفتنه از خلق رخسار بصیرت یاز  
چون اخبار

مذکور پنج مسطور در اردوی پادشاه شیوع یافت نازده و غنچه و اندیش کانون درون بعضی از امر اکرامت  
میشد را فرود یافت محمد مزید ترخان جمعی از سر قندیان که تابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شده ملاذمت

از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفرا سرور را عین فتح الله للناس من رحمة فلا تمك لها  
از آنجا صفت ظهور گیرد و هرگاه فشرق ساسی کشور کشائی را با فسر باز یورانا جلنا کم خلیف فی الامن  
بر آن سر از وقت قابلیت عالم آرا نی را بجلت با هجت و اتش الله الملك من وسازد  
و هر آینه همسازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مفصلات مقامات را بوی عطا نمایند  
و کاپود از آن ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی روزگارش برکشاید تا حسب  
ایشان از صعود و درجات علیّه علی حسن احوال میسر شود و وصول بمقامات سنیّه علی امین العال مقرر کرد و  
ذک فضل امتدیوتی من شاد و الله ذو الفضل العظیم شنبه سر آرای ملک بادشاهی  
مدد یابد چو از فضل الهی مرادش شود در هر حاصل بر داسان شود هرگاه مشکل بجست کرده باشد چو بخت  
نباشد همچو خور او را تو تم ملی هر که بر آید هر روز بود آخر برش از نو کتبه چو کرد و درایت خود عالم انسر روز  
شود در شب افلاک فیروزه انشبا و این تشبیب و نظائر این ترتیب حال مقرون با قبالی بادشاه ستوده ضحالی  
که در آن زمان که محمد خان شیبانی با هفت هزار باده و سوار بر ار در نواحی قلعه دیدار شا در وان عظمت  
اقدار بلوغ فلک دوار بر افراشته بود و جانو فامیر زما قرب ششده اوز یک که هر یک رستم و هفت یاد را  
عاشیه کش خویش می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثر  
در تروق تو دند که نزدیک شهر است معتم چون در گذشت و استیلاء اعدا نیندیشید و مضمون کلام منظر م  
و من یو کل علی الله فهو حسبه را مطلق نظر کردانید و یاد و بیت و جهل نفر از مردان و لا و فتح سمرقند را پیش نهاد  
همت ساخت و شبی بر آن بلده محفوظ در آمده غلغله رستخیز در عالم انداخت خادم مشکین غلامه از شما هم این خبر و مانع  
جان جهانیان را برین وجه معطل میکرد و اند که در آن فرصت که بادشاه بزرگ همت نواحی قلعه سفیدک را  
مضرب جنم عا که نصرت بزرگ که داینده بود خط اقبال ما تر بر آن قرار یافت که در وقتی که طلعت شب لباس  
سوکو اری و جعلت اللیل لباسا در اجام فرق انام پوشد بخندق سمرقند در آید و شاه تو بر فیصل نهاد و  
بالارفته فندی انخطه را بفرود و فانزاجو بیا را بدو بین خیال روزی بعد از اداء فریضه ناز پیشین از باری  
بیلاق متوجر آن دیار گشت و نمیش منزل خان از فرسخ ما چه علم فیروزی نشان رونق بوستان چنان یافته  
چنان معلوم شد که اوز بکان سمرقند شنیده اند که بادشاه سعادت مند کند همت بر تسخیر آنها را فکنده  
متوجه است تا حسب تمهید اسباب کار و زار نموده اند از پنجه تخان غرمت بیاری بیلاق انعطاف داد و چون

نفیلت بنیاد که حقیقت خواب درایت و انی برایت و لقه صدق الله و رسوله الرؤیا بالحق مذکور و مسطور است  
خوش آن که قید صورت بارز است ز سحر چشم بندان چشم بسته و شنیدار و پیش در سحر خواب  
نمیزد که چنین پدید در خواب پوشیده ز ما آینده دید ولی پوشیده آینده دیده و ازین قبیل است  
خوابی که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دید و از آن بشارت متظکر گشته متوجه سمرقند گردید و کیفیت واقعه  
آنکه در آن ایام که پادشاه کردن غلام در نو احوالی یاری میلاق قلعه سفیدک اقامت داشت انفس تر بر شیر  
سمرقند بر صحت ضمیر میکاشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله  
متوجه بارگاه سپهر استبانه آن آفتاب فی سلطنت و استقلال ادب قدرت بجای آورده خواجه نشست  
و در پیش ایشان دستار خوانی نامناسب انتخاب گشته و از پنجه قاطره خواجه تغییری پیدا کرد و ملا با با تعبیر مزاج پدید  
پناه فهم کرده در پادشاه مکریت و با معنی اشاره نموده پادشاه این جواب فرمود که مراد در وقوع این امر کن نیست  
مگر کسی که دستار خوان آورده تقصیری کرده باشد و حقیقت این سوال و جواب بر برای حقیقت نامی خواجه  
منگفت گشته عذر مسجوع دانستند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه متابعت بجای آورده خواجه در دالان  
هان خانیکمی از دو بار روی پادشاه را گرفت و همچنان برداشت که یکپای انحضرت از زمین جدا شد انکا این عجا  
بر زبان آن ناطق مناظم هدایت گذشت که شیخ مصحوب منی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رویا بجایات  
آب آه آمد است که غمگین بختی امنیت در چمن مراد خواجه سکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت بخت بیدار  
برسند اقبال خبر احوال خواجه خفت از خواب اتفاقات آنکه بعد از آن اوقات روزی پادشاه محبت صفات  
جمع از ابجکین در بارگاه سپهر نشسته بود و سخن از هر جانب در پیوسته در آن آنجا انحضرت فرمود که  
ایا چند روز دیگر مار قح سمرقند میسر خواهد شد هر کس در آن باب بگامتگم شده و بر زبان الهام بیان  
کوتک شش نوین گذشت که انشاء الله تعالی تا چهارده روز دیگر صورت نسخ سمرقند تیسری بزیرو این امر  
مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت میکیر و چنانچه او گفته بود حصول این مراد بعد از چهارده روز  
اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشاد و انشاء الله تعالی و بعد از آنکه در این امر  
علی الاطراف و فریفته انفس و افاق که زمام مهم امم در ید قدرت و عنان اختیار طوائف بنی آدم  
در قبضه دست است چون در بارگاه کبریا و تختگاه فیصل اسد مایشاه که منشور فالن النور توفی الملک من است

تغایب نموده بزخم خوب و سنگ می‌گشتند و جان فانی میرزا که در خانه خواجه قطب الدین نجفی اقامت داشت  
مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مغربان استان شیانی بطائف اجمیل می‌جای سفر یافتند  
و سایر از بیکان و ملازمان ایشان که قرب پانصد نفر بودند به پیش الهما و شتافتند و شب تا وقتی که موزان  
قضاذای مسج در خیم طاق کردند انداختند آغاز سوزن و غوغای زده کنبه خضر امیر رسید و هر کس از ستمندان  
می‌توانست در کشتن از بیکان کوشیده اموال ایشان را عرضه هفت و تدایج میکردانید و پادشاه عالیجاه درین  
طاق خانه منزل گرفته بود و در باب و کلا تران متعاقب شرف ملازمت دریافت هر کس فراخور حال خود تخت  
پنکش می‌نمود و چون خسرو ثوابت و سیار بر سینه خنک فلک دوار سوار گشته خیل انجم را که در دروازه اتقی پای قرار  
استوار داشتند از دیده سفار همان گردانید خبر پادشاه عالی کمر رسید که طایفه از از بیکان میان هر دو دروازه  
آهنگین را استحکام داده بخیل اجمیل ایستاده اند و حال آنکه در زمان در ملازمت آنحضرت زیاده از بیت کس  
نبود زیرا که سایر ملازمان همه اند غنیمت و تقصص اموال و احوال عینی به طرف رفته بودند و مع ذلک آنحضرت و  
وافر تو ربابی در رکاب ظفر آفتاب آورده متوجه دروازه آهنگین گشت در رسیدن بکعبه پادشاهی  
بر دروازه آهنگین همان بود و درین سلسله جمعیت مخالفان در آن اما شیانی خان که از آن  
حادثه نازد خبر یافت بود و با صد و پنجاه سوار تیغ که از نزد یک بر دروازه آهنگین ساعتی ایستاده چون داشت  
که همی از پیش منتهی اند بر دلا حیرم روی بار روی خود آورد و پادشاه نصرت قرین از دروازه آهنگین  
بستان سرای ارک شتافته ساحت ان منزل را از فرستاده سعادت از نوم رشک رخسار خندان  
جبل ساخت و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که همه اقامت مراسم تهیت کرده  
بودند بار داده خواست و انجاعت و عاکیان و شاخو امان زبان بمضمون اینمقال که یکا در پیش  
که شاه بیکام تو با و اجهان حرفه بدورت کهمان و همان ز عدلت سمرقند مسخوریان ازین ملک مسلم و  
عدود و در باد خدایق همه زیر همان تو نام جهان زیر سرمان تو بر تعمیر منیر و جان در پیش برینجی کوازه  
که تسخیر سمرقند بر نیزال که پادشاه سعادتمند را این گشت بجایت شاید است بر فتن را مصیبت بر آن  
امیر تپور کورگان مبدویت و جهل کس در شب تفرشی و گرفتار آن بلده را در کمال دلجوئی خیا که بخاندان قفیه  
در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت عزابت آن بر زبان خامه فصاحت بیان گشته اما اگر نوشته سینه  
اصاف نظر انصاف اتفاق این در حکایت را مطالعه نماید که این جرات که از پادشاه عالیجاه ظاهر شد بر تسخیر

دو سه روزی برین برآمدند کذبش بار دیگر پادشاه عالی کهر عازم انهم خطیر گشت و از یاری سیاق نواحی  
حصار شافیه از آنجا بقتضای فرمان عالیشان فاذا غرمت فتوکل علی الله توکل بر غایت ملک بخش  
نمود و غار بنشین باهی در کاب سمند نمودند آورده بصوب سمرقند توجه نمود و درین شب  
قدومه را غلام خواجه ابوالمکارم که بیان فتح و طغی از آنجا شنیده بیاید پادشاه سلیمان مکان  
پوسته بود در سایه علم بیکر تشریف داشت و معنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال  
دولتخواهی بر صحن روزگار مینگاشت و روایات شرفناک بعد از انقضاء نصف شب بسر بل معاک رسیده  
پادشاه صاحب تائید قریب ستاد نفر از جوانان رستم اثر بیشتر فرستاد و فرمان داد که در همواری غار عاشقان  
بیان عیاران عاشق پیشه بی آمل اندیش بر زبان بر فیض نهادند خود را در شهر افکنند و دروازه فیروزه را  
مانند ابواب سعادت بر روی روزگار کمر بستگان موبک فیروزی نشان بکشایند و بقیس نفیس بازمه از دلیران  
تجارت پیشه است بر بصوب دروازه مذکور روان شدند آن جوانان شیردل از همان موضع که پادشاه  
عللی نرسیده بود بر باره مسعود نموده خود را در شهر افکنند و شمشیرهای کشیدند و در دروازه فیروزه خرابیده  
دیوانه که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت  
آن دروازه مینمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است انجاعت را بشهرستان عدم فرستاده  
دروازه بکشادند و همان زمان پادشاه کامران بدانجا رسیده مانند حیات جاوید که بیدن در آید با نور خورشید  
که عالم جهانی را بیاراید مردم در آن بلده محفوظ نهادن زبان حال کس لب تکرار این کلمه بکشاد که استنظان  
فی السبکة الروح فی الحجب از مردم شهر دیده نجات هر کس بیدار بود و کیشم سر مطالوعه افتاد طلعت  
انحضرت مینویس اختیار غلغله دعا و ثنا با وج سپهر خنجر امیر سائید و بلوازم محامد حق سبحانه تعالی بر درخت  
خوشدل سرور میگردید و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول نموده بطرفه العینی  
تمام مردم سمرقند از فرقه و هم پادشاه سعادت مند خیر یافتند و از غایت فرح دست پهنش در از خانها  
بیرون دویده بلاذمت نشناختند و زبان دولتخواهان شکر همین منان گرداننده صد اتمنیه و مبارکیاد  
از ایوان در غنیمت کوب مسعود که شد پدید خلق را و ز شام نومیدی عجب صبحی دید حال این  
جمع پریشان روحیهیت نهاد بازرستان اهل ملت از عقوبات شدید اوز بجان بجان نیکان در تکاپوی  
افتاده مانند سگ دیوانه گریزان میگشتند و دلیران حنک و پرخاش و ایام و او پیش از روز بگشتگانرا



بهر حال غلام را تو اتم بپوشید تا از آن خود دست نه بپوشیدند و در علم و هنر کجا تواند که بشنید و پادشاه نصیحت استگانه  
 در برابر رابعی مذکور جوهر این کلام با بحث نظام در اسلک نظم کشیدند و اینها را باری که کور کجی بود و بپوشید و در  
 انعام و وظیفه باری بود و لغو سید و در روی غلام و هر که در این جنگ بود و در علم غلامی بود و لغو سید و در  
 و در آن انا خواجه ابوالبر که که فواجی تخلص می نمود صحبت پادشاه رسیده و در با عیالات مذکور در اشعیه در تیغ  
 نظام م که هر بار پادشاه در در شایر این رابعی گفت که یور که قیلدی و در سوز و لغو سید و در سلطان  
 که بعد از آن تو لغو سید و در تو که کان اگر چه بولسا ای ساقی نه تو که کان بهر زابو در و ابوالبر سید و در انقصه  
 در از مستان که پادشاه کیتی مستان در سمرقند فرودس مانند بر سر زمره سوزی مکن و در شایر ابوالبر  
 رعیت پروری و دوست نوازی بود لغز نقش و نم که از یی بروج خا طاسر میگردانید و شیبانی خانی  
 از بخارا بقلعه و برسی که وانی آن بر آورد بر ایتم خان بود و شکر کشید و انحصار در اهرامه اشخیر کرده و از هم قتل تعظیم  
 رسانید و حکم نداد ایلیج و دست الامانه و اتان سید و در سوز و لغو سید و در سلطان

پادشاه صف شکن بماند بعد از فتح سمرقند بجا بسته قلم انباشتد نقش مقام و بقتل در جوان شیبانی بر مخرج  
 نیز میخواست و چون شنید که بنا بر قتل میری نیز حضرت محمد و شیبانی خانی بر قتل و برسی کیتیا یافت  
 تا هم متوطنان بخارا بقتل رسانیده آن عزیمت سعادت تیرم برفت از آن جوان در آن اوان در استانی خلافت  
 کشیلان از سپاهیان زیاده از دوست و چهل کس را می بود و در کتب خانی پنج ششتر از سواد و باره که هر  
 از ایشان در میدان جنگ و ممر که نام جنگ نداشتند سوز و ابوالبر سید و در سوز و لغو سید و در سلطان  
 عزم رزم و در چیز آخر افتاد و در آن انا سلطان میر و خان ایلی و سپاهیک را نشو و نما و در سوز و لغو سید و در سلطان  
 یکمک پادشاه و الا که فرستاد و این از طرفت بها شیر میر و زابو در سلطان لغو سید و در سلطان  
 سوار شاعت انا را در و در سوز و لغو سید و در سلطان پادشاه عالیجا در در شوال خشمک و قتل بخارا خانی  
 شیبانی بواق سالکان سالک بهلوان کرده از سمرقند مغز و در حاجت از باج علم سعادت شیر و در شمس  
 و تفارست و فتنه پنج شش روز از آنجا توقف نمود و از سر بل کاشته منزلی را که شایسته مقام است و از راه  
 معرکه ساخت و از آنجا بانب شیبانی خانی با استقلال آمده در زبانی غلام کار و در آن کجا که تان شکر گاه  
 پادشاه بفرستد حاضرت بود در ایالت عالیات بر از اخصت از شش روز آن در سوز و لغو سید و در سلطان

صاحبقران بجزو بصفه مزیت دارد اول آنکه در آنست که صاحبقران عالی مرتبه و توجیه فرشی کنت فرمان فرمای  
در آنجایی بود که از امر امیر حسین بن امیر موسی و ملک بهادر در برون اشهر بودند و سپهر امیر موسی و امیر حسین  
بود در آن بده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه میفرستد در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار جهان را  
ملک موری و تومی بنداشت و همیشه بقلم اندیش نقش تسخیر تمامی ممالک ریح سکون بر جمعیت خاطر  
میگذاشت با جمع کثیر از سلاطین و شجاعت آیین در ظاهر سمرقند خیمه حسن برگاه باوج مهر و ماه بر او نشانی  
و جابوفا میرزا که از طریق حرم و احتیاط و خوف تمام داشت و در میدان جلالت و هبلوئی کوی تقوی  
از ساز زمینان محمد خان شیبانی میر بود و با قرب نشسته اوزبک دیو سیرت و نفس شهر بود و دیگر آنکه سمرقند  
که در آن سلطنت ماوراءالنهر است شهریت در غایت بزرگی بود و استواری و مناسبت مشهور و کمال رفعت  
و استحکام ریح و باره بر آنست و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذوق نکند در تسخیر اشهر بر سبیل غلبه و قدر  
بر خاطر گذارنده و در میان خواص و عوام ببلده محفوظ مشهور گشته و در مناسبت موضوعیت مختصر که داریم در وضع نشین  
بوده و در محتات و حکمی هیچ وقت با سمرقند دعوی همسری ننموده و بین تفاوت ره از کجاست تا بجای  
آنکه چون خیر صحبت از فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراءالنهر اشتها یافت متوطنان شاورد  
دارد سفید و تو مات و سائر قلاع و بقاع نواح آن ولایات بخار و ولجوه ای پادشاهی ظاهر گردانیدند و  
و اروغکان اوزبک فرار بر سر راه اختیار کرده خوردن بار و دی شیبانی خلیف رساننده و خان مضطرب و حیران  
رو بجار آورد و معارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده حصار و قلعه خرابه را محکم کرد و پادشاه عدالت پناه  
از اسماعیل خیر سمرقند و فرخاک گشته در قهید با طرافت و احسان و تاکید با طبر و امتنان مبالغه نمود  
در ترتیب علم اسلام در غایت شوق شیرین کلام لازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبده  
الفضل مولانا بنانی که بانی مبانی فصاحت بود در در فضای سخن اداری بچوگان نظم سمرقند کوی تقوی از شوای  
زمان میر بود و در زمان استیلا شیبانی خان بر خطه سمرقند در غایت تشبیه سمرقند و چون پادشاه  
لقب فیصل خواند و آن منتهج میبند از سمرقند م ساخته بر گاه سدره استبانه امانا امیر قاسم توبچی  
رعایت حرم نموده آنجا بر این شهر بند فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه عدالت پناه در ارباب دیو سمرقند  
طلبیده منظور نظر رعایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روز کارش مفتوح گردانید مولانا بنانی  
در آن ایام بنام پادشاه عالی مرتبه علی سببه این رباعی در آن درج کرد  
نه ظلم اگر آن تو اعم و نشید

جوانان هر اول که بزم شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند بطرف دست راست مانند جاجی در پیش روی  
خسرو جنب بکوی کسی نمودند و با وجود اینحال بر جمله اوزبکان بکلی قیام نموده بزخم سنان و ضرب بچکان ایشان را  
بازگردانید و انجاعت عنان صوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف مجال دانستند و هر اس  
بمقیاس اساس ثبات بعضی از نزدیکان خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که بر انکارش که ما زیرو  
زیرست و مهم درین معرکه از اشتعال نیران قتال درگذشت لائق آنکه بمضمون الفارابی وقت ظفر  
علمائیم و بمقتضای خواهی الفی ارمال لایطاق من سنن المرسلین تجاوز نفر ما یم شیبانی خان این سخن را  
بسمع رضایت نمود و جنود خود را استمات داده تهیج غیر معرکه بکار امر نمود و بار دیگر اوزبکان پرسود و شکر  
حکم کرده جو انغار و بر انغار سپاه نصره انار را از پیش برداشتند و از بس قول درآمدند پادشاه عالمیکان عنان یکما  
بطرف دشمنان گردانیده دست باستمال تیغ و خنجر بر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت ایاب گنجی نژاد بود  
جمعی از اوزبکان از اطراف درآمده شبیه کردند و از امر ای عظام در انمعرکه است نوینین ابراهیم نام یعنی ابراهیم ترخان  
و ابراهیم سارو و ابراهیم حاجی بعد از ظاهر ساختن کمال عبادت و پهلوانی متبذریزنی تغیر جناب سبحان  
بجهان ها و دانی شتافتند و اینها در آن روز ابو القاسم که بر وجه رود قاسم سپهر کلانتر قاسم یک قویین  
و صدای پردی توغی و خلیل برادر سلطان احمد تبیل بقضای حق غر و علامتبه شهادت یافتند و در آن اثنا  
مغولان که از نزد سلطان محمود خان بکرمک آمده بودند مانند اثر ار اوزبک بتاراج لشکر نصره نزدیک شغال نمودند  
پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت در انمعرکه هولناک توقف نموده بدفع انقوم ناپاک پرداخت  
و از خون دیران جلاک سطح خاک را رنگین ساخت و چون زیاده از ده دو از ده نفر در موکب عالی کسی مانند  
در طلت لیل از انغز قلاب با عنان غریت بسوی دریای کوهک معطوف ساخت و با جیب و کیم  
اسپ در آب رانده تپش بسیار از انجانب بیرون رفت و کیم را بریده بطرف شمال تو جنوده در حدود  
الک قلبیه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرده میان دو نماز از دروازه مشیخ زاده بشهر درآمد و در آن روز  
انجال سمرمود و زمره از امر او بکلیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هر اس هر طائف بطرف  
توجه نموده و از انجمله قسری علی سلاح راه قندرش پیش رفت و خدا یار و ترکان و جان بک کو کلتاش او را نیز رفتند  
و در روز دوم از انجا و نه خواج ابوالمکارم و قاسم یک قویین و بعضی دیگر از مردم متعینین که در ملازمت پادشاه  
عالیجاه منده بودند در مجلس اعظم مجتمع گشته شرط منووت تقدیم رسانیدند و خاطر برخصن شتر ارداو

بجنگ سلطانی نبرد افتد تا گاهی جمعی از دلیران جرات و جلالت ظاهرمیکردند و در آن اوقات کیش  
مشیبانی خان بکن رازدوی پادشاه آمد اما چون کرد محکوم و تحتها و توره و چراستحکام تمام داشت کاری ازین  
نمی توانست برد و کلمه العود احمد بر زبان رانده بودی معیبر نمود آورد و انگاه خاطر خطیر پادشاه کشور گیر  
موتجرات شد که بر دوی بمقتله ختم بردارند و مجرم را زمین را از خون استداکلهون ساخته طریقی کیمی سنا  
بجان شیبانی نماید و امیر قنبر نیز اینحضرت را ترغیب و ترغیب نموده گفت دشمنان روزی پیش ازین مهلت  
نباید داد و علی اسرع الحال بزخم شمشیر زخمی زخما در وجود ایشان میباید کشاد اما در آنوقت خبر رسیده بود  
که محمد باقر ترخان پادشاه و سوار بود است شهرش آمده عنقریب بار دوی عالی می بود و او همیامیر زانچه و غلات  
له فرمان سلطانی محمود خان پادشاه و پادشاه مرد و لا و درین روز ستم روز بود که کواکب مراتب میرسد  
امر اسرعت در حکومت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دولت شکر با جویب دست بود که نیاید  
زد و حضرت پادشاهی بتایه الهی رای قنبر علی را به صواب معقول تقویت نمود و صبحی که حمید خورشید  
لوی ای بیضا در فضای سپهر خنجر ابر افراخت و موکب کواکب را در زراعت و بوستان پدیده رفیع نمود و ظلمت  
مرد و شب را چنین نهادیم تا صبحت پادشاه بکلیت در باده نغمه نغمه بخت سیاه شوکت و شکوه  
توجه کرد و امیر قنبر علی و دست و علاج از این میر شانه حسین و سید قاسم اینک گفتا با نومی دیگر از چهار  
بخشتم فلکین در راه اول را بید و کمال بر این یقین بودیم تا روز اول اینم حاجی ابوالقاسم که بود و جوتی  
دیگر از اهل تهر در برانغا و چنگا اعدا با طمع نظیر ساخته و ابراهیم ترخان و سلطان حسین از خون استقرا  
بر کاسل و جبر احمد و حاج حسین با جمعی از اهل تبرک و فتنه انجمن افغان راز دوی بیوک کلوز از او روز و امیر قاسم  
قوجین با جمعی از جنگیانی در نایب سلیم پادشاهی در تزلزل وقت نمودند و محمد و سلطان از او به افغان باز داشتند  
و خطا بر افغان و اینحضرت سلطان احمدی سلطان تقویین نمود آن دو پادشاه حبش کبری بدین ترتیب و اینک  
در برابر یکدیگر اکتش خشم و کین مشعل السامع به دوران بدولت بزرگ بیکسان جان کسل و ویژه خونریز  
و خنما در جسم جوانان بر ستیزگشت از دلیران دو ستم توان غضب شمشیر بران زخمه در همان بهادران  
انداخته خنم من بقا ایستادند و اینقدر غمگینان از تابان تیسر از ساندید طوفان  
بجای خنم اولیران چون خنجر کشیدند و غمگینان پریدار گشتند و در آن آنجا از افغان رسیده  
آمد احوال او داده بجای موکب علی شیبانی افتد و پادشاه سلیمان مکان عساکر آن کور بخان خان تافته

منوجه انجاعت گشته و در وقتی که جمعی از ایشان بباره برآمده و زمره برز و بان بودند میان فیروز خک  
خود را با انجا رسانیدند و انرا رستخیز ظاهر کرده همه را که برانیدند قومی بیک از سائر رفقا بنسبت بنشینند و بنظر خود  
و نقش وجود جمعی را از صفی بقا سترو و حیدر بلاس وقت تقو اجمه کو کله شش نمره در آن روز بر خم تیغ تیز و نواک خونریز  
منزل خود را از تصرف اعدا محافظت نمودند روز دیگر امیر قاسم توپین با شلیخ جمعی از سواران جلالت آورنده  
از شهر بیرون رفتند و با اوز بجان که بقال پیش آمده بودند دست در کمر ایشان زده ایشانرا تا خواجگ کشیز را نزد  
و چند جوان مقهور گردانیده از اسب چیت پیاده گردانیدند و سرهای نامبارک ایشانرا بنظر پادشاه  
رسانیدند و برین قیاس قرب چهار ماه میان آن دو سپاه بخار طعن بر ضرب در ایچان بود و حضرت پادشاه  
عالیشان در محافظت آن بده جنت نشان بقدر امکان سعی مسمیود و شیبانی فان در تقویت محوران  
کشیده در اقامت مراسم محاصره از خود بتخصیر راضی نمیکرد و در اولای قحط و غلا شیوع یافت  
و آتش جمع کانون درون مردم سمرقند را از رونافت و چند گاه بخز قرض داد یا نورشید که مرصع و شام از نور  
از نور افلاک بر می آمد چشم شهریان کرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه گاه و دانه بخز خانه سنبله موجود نبود  
و وصول بر انهم دست نینداده و گوشت دروغش مانند کبریت احمد ناپید اگشت و بعضی از مردم محتاج گوشت کدکیر بدل  
ما تجمل و تغذی حاصل کرده کار از ملاحظه ظل و حسرام در که نشست و زمره از امر او کلا تران از برک در خان غلیق الاغان  
بهم میرسانیدند و طائفه جو بهای خشک را زنده کرده و تراشیدند خوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان  
میکردند و در آن اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکن در رتبت نزد حکام خراسان و چهار شاهان  
وقته نزد بقلان و مغولستان ایچیان فرستاده گو مک طلبید و ولات مذکوره در ارسال گو مک ایمال و ایمال  
وز زبده و چکس نفرستادند و لاجرم سمرقندیان تشرین یاس و سران یکیک و دو دو و خود را از برج و باره انداخته  
باردوی شیبانی فان می پوستند و او بخز مردم شهر را دانسته در فواجی غار عاشقان منزل کردید و شاه صاحب  
تا نید در کوی قتب بارگاه مرتفع گردانید

چون پادشاه اسلام بنیاه چند روز دیگر در محنت محاصره مهارت نمود  
معلوم نسر نمود که بواسطه شدت قحط و غلا و بطل ما تجمل و تغذی ایسمر قندیان تنقیص بسیار دارند و بسبب  
ضرورت نفیست متابعت بر صحن ضمیر مینکارند مصلحت چنان نمود که چند روز دیگر با اوز بجان ستیزه کرد و سازد  
و آن بده را با کد انشته علم نهضت بجانب تاشکند بر افرازد و در او اهل سنج و تسجان در شنبی پادشاه

سینه دروازه صورتگران بقرار باس و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفت و در دروازه کارستان زمین شهادت  
نیم و قتلخواج که کلتاش صفت استحکام پذیرفت مقرر شد که پادشاه همیشه این وقاسم توپین در  
از مقربان درگاه ظفر تشرین گوید باشند و در مرگ میرزا الغ بیگ که در میان شهرت ساکن گردند نسبت  
ایشان کجی دروب و برینج شهر علی السویه باشد و در هر طرف بدو اقتیلاج افتد تواند رسید و پادشاه  
بر اوج آن بقعه خیمه حسنرکاه باوج مهرماه برافراشت و ملازمان در پوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند  
و روز دیگر شیبانی خان نواحی آن بلده محفوظ آمده و در ترنر و آمد و ایام داوایش بجزم رزم و پزاش  
از محلات سمرقند بیرون فرامیده بدر مدرسه شتافتند و بعد از استجازه از دروازه بیرون رفته بیاد جرات  
جارت نیران جنگ و محاربت ملقب و شتمعل میافتند و از بجان جنگ درگیر کرده نزدیک نمی آمدند تا که سپهسالار  
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی شتافتند و بر سر خیمه تور عارت کرده آنچه می یافتند میبردند و در آن اثنا  
روزی شیبانی خان از دروازه آهنان جنگ پیش آورده جمعی از سپاه در کینکاه باز داشت و بیادگان گشته  
ایام سابق پیش رفت بودند وقتی از فریب اوز بجان واقف شدند که سواران شکست خوردند از عقب ایشان  
حمله آوردند و بین اچانین جنگ عظیم در پوسته نوین کولکاش و کل نطی طغایی و بعضی دیگر از دلیران  
لشکر خسر و با تانید کجایت پیادگان عنان بحرب انعطاف دادند و قتل یکی از مخالفان را شمشیر رسانید اما چون  
سپاه مخالفان بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانیده شمع فولاد را در دروازه آهنین ح دو ایندند و بطرف  
سپهخواج خضر تافتند و در ان مقام توپیک جنگهای نیک کرده پادشاه عالیناه و نزدیکان بارگاه خلافت  
دستگاه از بالای دروازه بانداختن تیر خنک مرک آنک برداشتند و با جسم اعدا از اچانیا بگشته روز دیگر  
شیبانی خان با سپاه فولاد پیش غلغوش تا در دروازه آهنین و در دروازه شبنج آورده شتافتند دست پیروگان  
بروند و از شست دست پادشاهی تیر مرک بر اسب بوزی که یکی از اوز بجان سوار بود خورد و چنانچه از پای درآمد  
در انروز سپاه دشمن نهایت جلالت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج کردن خود را با پایان چهار رسانیدند  
و زمره دیگر بجان بودند که اکثر شرکایان موکب عالی بر دروازه آهنین و در دروازه شبنج آورده اند در باره  
دروازه کارزان و صورتگران کسی نمانده که نوک بچکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال بعال تواند  
بجانب آن دروازه را نند و شصت و پنج مرد بان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فیصل نهادند قصد نمودند  
توپی بیگ و شاه صورتگران و بعضی دیگر از بهادران رستم سیر جلالت اثر سیر مخالفت در روی کشیده بیای نفعیت

محمد تقی دولت و اقبال که دیده و در حق میرزا انبیا که یکبار در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
و امیر ذوالنون آب کمور بود و در میان رسید و در میان رسید و در میان رسید و در میان رسید  
میرزا ذوالنون آب کمور بود و در میان رسید و در میان رسید و در میان رسید و در میان رسید  
چون میت کسی استانی او الفتح محمدان استانی در اقطار و افاق منتشر کرد و در صورت  
سپاه او یک محبت اکابر و اشراف عمر قد را تفرقه میدادند خاقان منور سلطان حسین میرزا  
قصدان نزد بیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و محاربه خواند و در غیبت محض منور و امیر خسرو شاه نیز  
الطیجان ارسال داشته از پید او از یکبار استیذان نمود و در مقام کرد که هرگاه مکتوب عالی شاهزاده بکن آب  
امیر رسیده باشد و چون در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
و در این پیش اقبال را در در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
رسائل عقبه در روزین فرستاده و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
علی اسرع الحال سپاه انکار جمع ساخته عقبه الاسلام بلج نمایند در ظاهر مکتوب عالی بیع او یک  
و فتح شاه و در انهر قیام نماید و امیر ذوالنون او را از اطاعت بجای آورده با دوست هزار سوار سترار  
بیع خود مید و بیع الزمان میرزا انبیا که در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
بر روی دوز کارشن و کتار و در این خسرو شاه نیز تحف شناسی و تبرکات بستید بطلو میرزا ذوالنون که استوار  
و در باب توجه کتا آب کمور تعجیل نمود و چون این استیذان سپاه سپاه سپاه سپاه سپاه سپاه سپاه سپاه  
جویا بکن روشت و کتار و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
با قرین و دوازده هزار سوار از سپاه و سوار و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
روایت از امیر ناصر الدین خسرو یک و فادله از بغداد استیذان هر قدر فرستاده از چندین که از استیذان طلب  
و چون کتار آب سپید در بنام میرزا انبیا که در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
حاکم نزد امیر محمد باقر که میرزا باقی استیذان داشت فی الحال در انجانب آذربایجان و سلطنت پرورش و پیشکش  
کشیده محاسن و التفات یافت انگاه بیع الزمان میرزا سلطان حسین از خوان و امیر ذوالنون عبد الله  
فراوان بیع را نزد امیر خسرو شاه بجا رساند و سزاوه از وصول مکتوب عالی کتار آب و تقیم غم مردم بسیار بیجا  
خبر داد و سوار بود که بزودی بمسکو نظر از جویند و تا علی اسرع الحال وضع نامه او ملک و دولت میرزا کرد و امیر سلطان حسین

عاقبت محمود و معتمد خان خواجه ابوالکارم و بعضی از اعظم و قرب صد نفر از نوکران سعادت مند از دروازه قمر  
 بیرون رفتند و در می توچه بانجهان آورد در آن راه جدا گانه میرزا که سعادت از بی در مخالفت سلطان احمد تبیل و  
 مخالفت پادشاه کردن محل دانسته بود از آنجا بکسب رسیده برف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام  
 انامش بوالعفو از صفحہ ایام پوشیده اند از شفقت بروجنات احوالش یافت و چون پادشاه بستیحق  
 در میان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک بانجهان رسید بوضع انجامید که بسبب و فرعیان  
 و طغیان سلطان احمد تبیل دخول در آن بلده منصوریت بنا بران عنان بکیران بجانب تاشکند کردند  
 سلطان محمود خان و الجهان که اخوان آن مهر سپهر دولت بودند مقدم نفریش را با تمام اعزاز و احباب  
 استقبال نموده در لوازم ضیافت اهتمام نمودند و شیبانی خان را کرت بعد از خریدی مستحق مقدمت دادند  
 در اکثر دیارها و راه المهر رایت استقلال و استبداد بر افروخت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و شیخ  
 صاحب دمان تقدیر و یقین بر لوح خاطر نگاشت و علی التتابع و التواتر سپاه بی باک از نزدیک بفرات  
 و تاراج آنجا و دمار میگردانید و بیابید او نیز ان قتال و اسراف و خست آثار کمال اقتدار بطور میرسانید

چون بقضی کله کل شیء مالک الا وجهه له الملک و الیه ترجعون چون ثبات در دوام خاصه ذات  
 قادر کن نیکون است و انتقال در کمال از دنیا دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ریح مسکون در او  
 سه سب و تسماه میرزا الخ نیک بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجزار مغفرت خداوند جزو  
 و کل پوست و کپش عبدالرزاق میرزا اعظم دیار کشته بجای پر بر بسند فرماندهی شست و نعلش و المرحوم  
 خود را بوجوب و نیت در روضه قریه که داخل ولایت غزنین است و مرقد سلطان محمود غازی انجاست دفن فرمود  
 و در بالای آن مقبره کسبیدی ساخته مجاوران تعیین نمود اما بسبب بواسطه ضعف سن از عهدہ منبطلت و دارایی سپاه  
 در حیت کما یبغی بیرون نتوانست آمد و در میان امرا و ارکان دولت مخالف اتفاق افتاده شیرم که سرانجام  
 تمامی قحط جزو و کل از پیش خود گرفت و امیر محمد و سف و بعضی دیگر از امرا کابل بی خبر در شهر آمدند ناگاه پیش  
 و بیچاره از نیام شیعوی احوال بنیاد جانش بر انداختند و از خیمه پریشانی تمام کمال بلیان راه یافته این خبر در کرمیر  
 شیوخ یافت و در خود ترا میر و النون از عنون محمد عظیم را و اخر سنه ثمان و ستان نکر نمودی و هزاره را  
 در کسب شیعیه و تمکین کابل را پیش نهاد و هم کردانید و بجانب نهضت کرده عبد الرزاق میرزا هزار برقرار اختیار کرده



که امیر محمد باستر ترخان قاصدی نزد محمدخان شیپانی فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب خانانی از آنکس که  
عبور نماید بنده و قلو اند خود را بجهت ام استان بهر اشیا سپرده در سلک سایر طایفان انتظام خواهیم یافت  
و خان کیتی استان باین وعده امیدوار گشته از سرگذشت متوجه کن رآب امری شد بنا علی بذات جماعت مذکوره  
باستقواب سپید خجسته خواجها طر بران قرار دادند که هرگاه بر بیع الزمان میرزا جهتم دفع نسته محمد باقر کچر و داند خود رود  
سخت خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار کرد و در آن ایام امیر محمد باقر از عنوان از بیع الزمان  
میرزا برنجید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد و در زید بنا بران افتاب ترخان  
و صغیر کیر از عیسان در طمع افتادند که آنجا بر این نیز با خود موافق سازند و با وی صلوات کرده مکنون ضمیر خود را در میان  
بنادند امیر محمد باقر کج طاهر سخنان ایشان را بکس قبول نمی نمودند گفت مناسب است که فردا  
دو سر مزار خواجها ابو نصر بار ساج شده عهد بچان در میان آریم که طریق خلاف مسلک ناسازیم تا این هم  
تمنیت پذیرد و سخن برین قرار یافت که هر یک بکنز خویش رفته اما امیر محمد باقر را هدایت حقوق تربیت  
بر بیع الزمان میرزا دامن گیر شده هاشب در چهار بیع از برای امیر میرزا ملازمت شتافت و کیفیت خیالات  
فاسد بداندیشان را مورد شدت سلطان بیع الزمان میرزا چون نسبت با جماعت انواع شفقت  
و عنایت بقدم رسانیده بود و این سخن را بر عرض محل نموده چنانچه بسیار بیع قبول نشود و امیر محمد باقر  
عرض کرد که مناسب است که صباح کی از مومنان خود را مصحوب من بهر مزار خواجها ابو نصر بار ساقوستند  
تا حضرت این سخن بر روی انظار ظاهر کرد و آنحضرت این التماس را بخواجها بت اقران داده مقرر شد که  
بهلوان سلطان علی مصحوب امیر محمد باقر به ان مزار رود و آنجا ب سحری بهلوان سلطان نعلی را در کی از جری  
جماعت خانه انهارت نشانه در را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عیسان بر در زار نشست و همان لحظه  
انجماعت به ان مقام رسیده و با جماعت خانه رفته در قضیه مذکوره گفت شنود نمودند و سپید خجسته خواجها بسیار  
بر موافقت خان سوگند داده متفرق گشته اندگاه بهلوان سلطان نعلی بخدمت بیع الزمان میرزا رفت  
که کیفیت حادثه را تبخیر عرض داشت و صبح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امر او از کان دولت بجهت  
مشیرت مهم محمد باستر ترخان در خاکه دیوانخانه مجتمیع کردند و بعد از اجتماع انجماعت شامزاده و امراء عظام  
ناصر الدین عسکریک و نظام الدین شیخی طغانی و عاتق محمد از عنوان و یاد کار ابو اسحق و محمد باقر از عنوان  
و شاه منصور بخشی را بگرفتند عیسان مامور گردانید و امر این ساعت انطالعه عوام تک را مواخذ و مقید گردانید

و بعد آنکه دست بر او قلم نهادند و شاه و برادر او امیر ولی طاقات کرده سران این برید از زمان میرزا او حکایت امیر  
ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توچه لادوی عالی ترغیب و تخمین نمودند اما امیر خسرو شاه بنا بر عدم  
مسامحت توفیق کردن از اطاعت بچده نگاه کند ایند که هرگاه برید الزمان میرزا از مهم شیبانی خان فایز کردند  
طبع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید که بریدم هر چه عظیم بر زبان آورده اینجاست از اجازت مراجعت داده  
چون ایشان با ردوی فخرآمده رسیدند و غلبت کرده خسران شاه مورد شد و مستخدم برید الزمان میرزا او را با  
عبور از آب متروند و مقارن کمال امیر ناصر الدین عمر نیک از پای سر برید اعلی باز کرده از تقریر او چنان موضع  
بوست که خان مشهور بخلاف تصور نشکره بدو میفرستند تا جرم شاه فراده با امیر ذوالنون طسری مشورت  
سلوک داشته طلب مراجعت فرود گفت و بعد از آنکه در جواب سلام بیخ در چهار پنج سلطان ابراهیم میرزا  
منزل کردید و امیر ذوالنون از حضرت امیران استرانی و بیعت و قبول اینجانب سلام نمودند بجانب مشرق و بر او را  
نعمان تمام بیعت برید الزمان میرزا و امیران فرستادند و شیبانی خان بسا و خراسان  
امیر ذوالنون بیعت کرد و برید میرزا در جواب سلام نمودند و شیبانی خان بسا و خراسان  
شاید بجز آنچه که در سلک اعظم سادات دشت بچاق و شطرنج بود و سبب عرق قرابت نیست  
بجز آیین او از یک در رعایت محبت با فاضل سلوک میبود از رویار ماوراء النهر بقصد اسلام بیخ نشناخته و صرف  
دست برید برید الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر خست که بواسطه طاعت و تقدیر حقان شیبانی از روی  
روگرداننده التماس لطف عنایت الهی بپوشش او آورده و او امیران استرانی بطور خواهم رسانید  
در برید الزمان میرزا بران سید مژده را عطا نمودند و او را شمول انعام و احسان بگردانید و چنانچه سابق  
با او معتربان شاهزاده طسری اختیار نمودند که آنست در دولت از بلایین صفای شیبانی میگردان  
و این را با خدمت او دعوت کرده با فایز موالف در فریب میدادند از جمله امیران خاص شاهزاده ابراهیم برلاس  
و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان در امیر محمد هم اتفاق کرده با سید محمد خواججه بیعت کردند که همسکام در دست  
دستبرد نمایند و بای در ادوی مخالفت برید الزمان میرزا نهاده ابواب خدیگانه باطن بر روی و زکار خویش  
کنشند در آن آنرا محمد باسترخان که سابقا بواسطه استیلاء محمود سلطان به کار از انخط که خست پناه  
برید الزمان آورده بود منظور نظر عنایت شده در اندوخت حکومت میبود و آثار خلاف ظاهر گشت که بریدم برید

سمت استحکام و صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شترخوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا  
باشیخ ابوسعید سمرقانی در ارک متوطن بود و امیر سلطان قچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت  
و مدو جمع در وب و بروج را پیش نهادیمت ساخت و از آنجا نب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار کس  
از ساکنان سالک پهلوانی در برابر دروازه شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عرا  
معتین گردانید و جمعی دیگر از سلطان موصی نژاد بر دروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج طاهر انوین  
فرستاد و نخت ابطی لشکر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرای بیخ الزمان میرزا را با طاعت و انقیاد  
دعوت نمود و چون سخن لمبج قبول بخیان راه نیافت تیرتیب سباب قلعو گیری اشارت فرمود و بعد از  
یک هفته که اوزبکان چیر و توبره بهر ساینند و آخندق را بطرف دیگر انداخته راه توججا که تیر مرتب گردانیدند  
حکم جنگ سلطانی نفاذ یافته سپاه اوزبک از جمیع جوانب او از سورن و کرمانی و کورک و کوس در غم طاق سپهر  
انداختند و مانند مور و طبع روی بخندق آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و خان در انصیاح بر سب که سبک  
سوار گردیده و چوشن شیرنگ پوشیده قرب ده هزار اوزبک چوشن پوشش بهرام کوشن با پوه پیش منب اوران گشته  
و چیر ما و تور ما در سر کشیده بخندق دروازه شترخوار آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده  
دست بتیر و سنگ بردند و آنجا شبانرا تا آن زمان که اوزبکان بجاکر زیبا لافحه نزدیک بخندق شیر حاجی رسیدند  
امان داده انگاه نخت خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن مجرب بر چوی خورده دارند و را بخندق غلطانید  
بعد از آن سائر دلاوران که بر آن برج بودند دست با مذاقتن ناکد دیده دوز و سنگ مرک کزنگ  
کینودند و سپاه خان چاره نخر در فرادانسته بسیاری از ایشان چرچ و قیتل برز بر یکد کیراقت و دوز و همچنین  
از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر تیر مرک تا شیراز کشیان گمان پر دزدانند و کمانهای رعد آنک را  
بغوش در آورده ابواب مدافعت برکشادند و بسان ژاله از ابر بهاران بفق اوزبکان نشد تیر باران  
سهم بخش از دل گشته پر خون ز سنگ رعد شده کوش کردن و اگر چه در آن روز اوزبکان نهایت جلالت  
و مردانگی نظمو ساینند و جمعی از مردم شهر را مجروح ساختند اما چون گرفتار نشد بر بسیل قهر از قیل مجالاست  
عاقبت انهم مایفتند و در آنجک قرب با نصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد آنک  
از خاتم نالی بجایان جاودانی آوردند و برین قیاس دو نوبت دیگر حربیک اوزبک در بلج جنگ سلطانی در انرا نختند  
و مانند روز اول بلکه انهمی از پیش رو و مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکران از نشیده

هر یکی را یکی از اهل اعتماد سپردند و ابراهیم در ابراهیم گرفتار آن تک بگرام  
شاه محمد بر کس و افتاب ترخان بسیار رسیدند و عفو پادشاهی شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر و قزاق محمد  
و سید محمد خواجگشته حکم بطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محل سید محمد خواجگشته بود گفت چون خمیر مایه  
این فتنه بیاب سیاه و تابیت گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بجلافی رای شاهزاده او را بگفتی بر کشید  
و مقارن آن حال کتی استان از معبر کی عبور نمود و در برج الزمان میرزا از چهارباغ سلطان ابراهیم عثمان  
ایران بطرف جبال کزروان معطوف گردانیدند که در مجمع ...  
و تسامح محمد خان شیبانی را با کتورستانی برافراخت و بنا بر استعدا امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی  
عبور نموده لواحق آن خود مضرب سردقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پسته پیشکش کشید  
اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را با بطرف کوچا پدید و خبر عبور خان کتی استان در چهارباغ  
میرزا ابراهیم بعضی برج الزمان رسیده بنا بر پیشانی سپاه و عدم محبت ایران از رخواه مصلحت وقت نپذیرد  
دو روز حدقه سلطنت و جهانگیری میرزا محمد زمان را در بلیج گذاشت و امیر سلطان قیماق را در ملازمت شاهزاده  
باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواج جمال الدین میرکی و امیر شیخ ابوسعید عراقی مقرر شد  
در آن بده باشند و امیر علیخان ولد امیر عمر بیگ که داروغه شیرخان بودند آنجا رفته در محافظت آن بده  
طریق تمام بجای آورده بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره کزبان و چهاربک رفته از آنجا  
بقره العجاج شتافت و از قره العجاج عنان غریت بجان جبال جز در آن تافت و محمد خان شیبانی چون از  
مهم اند خود بزر پرداخت روی تو جبهه آورد و جمعی از لشکر قیامت از راه تاخت شیرخان نامزد کرد و  
چون آنجا ت بجد و اولایت رسیدند امیر علیخان عسکر بیگ با جمعی از مبارزان دلاور از قلعه بیرون  
خرا میزد و میان آنجا ب و اوز بکان مقابله و مقاتله بوقوع انجامید در آنجا مستیز و اوز بیری بر آب  
امیر علیخان رسید و لشکر اوز بک او را دستگیر کرد و انیده با رود روی اوز بک بردند و ما چه رایات نظیر  
آهت خانی در کمال حشمت و کرامتی از آن فی ظاهری بطلوع نموده امیر سلطان و سایر امر و اعیان که در آنجا  
بودند غلطی بر نفس قرار داده در دروازه عراق به بهلولان حسین علی و جمعی کثیر از ملازمان خاصه امیر سلطان  
تعلق گرفتند و در دروازه عکاشه بمن جلاوت و بهلولانی امیر با نقلی و امیر جان احمد و امیر درویش محمدرت بار

تقصیر محمد خان جوارا میگوید که شش مزاق عیش اهل بلخ شدی شریک از غارت و تاراج اوزبکستان  
جان آن ملک را سلج از آن تاریخ بشد ویرانی شد و کمر نه انجان مع اهل بلخ و بیعت با آن سلطان  
نشدند و بیعت با این سید یک زمان در آن ایام که محمد خان شیخانی بجای او بیعت  
بجایزه قبه الاسلام پنج قیام میبود بیع الزمان میرزا در ولایت بزدان بده بود و تحت امر محمد خان  
رسل و رسالین پاپی سریر اعلی فرستاد و کیفیت بیداد اوزبک را شرح داد و استعداده و ذوق فغان نمود  
که آنحضرت از ارباب در حفظ شد در باب ارسال دو مرام اسم که یک تعارف اهل بجای می آورد  
الاعتماد اللطیف جان نثار و امیر عبدالمجید شیخ را فرمود که بشکر نامه بنویسند و مراد اهل بلخ را  
و کند آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بیع الزمان میرزا بعد از مرگ محمد خان از خور و اهل بلخ  
فرامی بده بقیه ایام دست از ابله بپایان رسانید و چون سلطان بلخ را فرزندین بسیار بود در میان  
و بیعتی که کشیدند با کجای فرموده محرابی هر جا را محل نصب لوی نظر آنکه در ایندیو ایلیان نیز در شاه فرستاده  
بارد و کیراد را بسوگ طریق محافظت و حوث آورد و در باب استناد جهت رفع سببها اوزبک مبالغه فرمود و امیر خورشاه  
بارد کیرا اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر علی را بلاذمت شاهزاده فرستاد و مقررا که چون بیع الزمان میرزا  
در حضور او مرام عهد و پیمان بجای آورد که نسبت به ایشان قصدی نیندیشد و نیز پیمان کرای حصار و حلقان  
وقد زو بقلان بخدمت شد و بقیه اهل بلخ را بخدمت بیداد و چون امیر علی در نیم فرسخی از دیوی عالی منزل کرد  
قبل از آنکه بفرودستوس معزز کرد و امیر علی بیک خیال اهل بلخ کوه با امیر علی بقات نمود و او را از سیاحت نشانها  
بترسانید القصد طبل کوچ گرفته همان دو شیرخان رفت و سمریک در آن بلده که در تصرف خواهرها شد  
قادر یک بود توقف نموده امیر ولی خان کیران بقصد زرافت و سبب محافظت سمریک آن که در آن وقت  
که بیع الزمان میرزا در قبه الاسلام پنج توابع رایت اقبل رتفع کرد و ایند خواجه نظام الدین احمد بن مولانا شیخ توبه  
که خواهرزاده خواهر شمس الدین احمد بن سعیدی احمد شیرازیت از مرتبه وزارت بدرجه امارت بیدار مانده  
قدم اختیار ملکی و مالی را بیک کیفیت او نهاد و امیر سمریک را بیکه از او ان مهر و او آن امیر و پسر یک  
اتفاق بنموده اکثر هم را بقتضای رای خود سمریک را بیداد و از سایر امرا و وزیران خدایان بزرگتر قبه  
بنابر احوال و احوال او امیر سمریک چه نسبت کند و ایند و ایند و ایند و ایند و ایند و ایند و ایند  
نظر نمود و بیع الزمان میرزا با و می تغییر کرده در آن بهار که در نواحی جنوبی خراسان است برافراشته بود

امرا و بهادران را با شتعال نیران قال ماموز کرد انید اما بقدر امکان در محاصره سعی نموده در تفتیق محوران میگوئید  
در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بند پر پا کبریت و بکنار دروازه شتر خوار شتافته او از بر کشید و نام  
خود ظاهر ساخت تا جمعی از نوکران پایان دویزه او را به بالا بروند و دو صاحب اولوازم شکر الهی بجای آوردند  
و چون محمدخان شیبانی مدتی سه ماه در ظاهر پنج نشست داشت که تنخیر آن بچنگ تیسر نیز نیست  
خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بان سید آن بلده را تصرف نماید باین امیر دروش علیها که  
در اواخر ایام حیات امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه بنیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ما بهر دست  
خانی بر تو وصول بر پنج انداخت بختیار با ضبط از سلوک طریق ملازمت اختیار بشهر فرستاد و فرمان داد که  
اقاب اقبال تموری بسر قدر و ال رسیده و سلطنت نوبت دیگر برودمان چکنیزی منتقل گردیده و شمار او ذخیره گانه  
مناسب است که با التفات فانی و عنایت اعتماد و لجاجت کشاید و بهر متابعیت در دروازه ما کشتاید  
و چون امیر دروش علی با امیر سلطان و سایر امراد اعیان پنج ملاقات کرده لوازم اداء رسالت بجای آورد  
خواججه جلال الدین میرکی متکفل جواب سخنان گشته گفت قرب کبیده و پنجاه سالست که ابا غنچه در ظلال رعایت  
و عنایت اولاد امیر تمور کورگان بفرغت در فاقیت گذرانیده ایم و لا بجز دانکه بدیع الزمان میرزارا  
شکستی واقع شد بگونه جابر باشد که ما حقوق تربیت چند ساله آن پادشاه عظیم الشان را نبوده  
داریم و شهر را که بر سبیل انانت با سپرده باشند مانند اهل خیانت محبت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه  
مختریب خیرهایون فال فاقان مضمور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال برانچود خواهند  
انزخت و با مداد تاندات و توفیقات شاهنشاهی تمم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد است  
تا آنچه خان کمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده و غیر واقعت زیرا که اگر ما مغز خوردنی نایم هنوز کمال  
ذخیره داریم و منته این سخن آن بود که دراز گوش بسیار در کوچه بازار پنج افغانده رو بچراگاه عدم  
دوره اند العنصر امیر دروش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که کسی ابواب شهر بر روی  
خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده و شنیده بود بوجوه رسانید و خان در وسطارستان طلب امر حجت  
گفته از آب آموید که شسته بهر قهقهه شتافت و نوبت دیگر ابواب فرغت در فاقیت بروجات  
احوال مردم قبه الاسلام پنج تافت اما در مدته محاصره انقدر خوبانی از سبب او از یک در طلبه ان بده  
و توابع رویت بود که فریدی بران تصور توان کرد باین باب کی از فضل ان فی طوعه در سلک علم کشید

کریاس کردون اسس فرستاده بنواب بارگاه سپهر اقتیاس معجم داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرائم و انام  
این سالک مسالک سرکردانی را باب عفو و محبت فرو شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هرات لوازم  
عهد و پیمان در میان آرد که قصدی نیندیشد حلقه اطاعت در گوش کشید و بیاید بنزد علی ایمن و غاشیه متابعت  
بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال بیاسایم و چون امیر سلطان بایزید بر گاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان  
شاهزاده را بعضی رسانیده آنحضرت متعجب و سرورگشته مسرعی به راه فرستاد که سادات و مشایخ و علماء و اکابر را  
باردوی همایون رسانند تا الماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون کرد انزادان ایشانند که یکی آغا و  
بعضی از احرار بنواب راجحان بخاطر رسید که اگر هنوز که شمه از ضعف مزاج اشرف باقیست و منظر معین میرزا  
در اردو نیست بر بیع الزمان بار و او محتملست که اکثر لشکر بایه لوای کشور کشای التجا بر نهد و موافقت و متابعتش را  
از لوازم شمرند و اینمغنی را بشرف عرض رسانیده آنسخان بجمع قبول آید یافت و امیر بایزید را حضرت موادت  
ارزانی داشته اجابت طمس ملاقات را در خبر تا خبر انداخت انگاه اردوی همایون بطرف دار السلطنه هرات  
کوچ کرد و خاقان منصور قرین صحت و سلامت مستقر بر سلطنت رسیده لوازم نصفت بجا آورد و در

در آن ایام که سلطان بایزید بر لاس از درگاه خاقان منصور باردوی بیع الزمان آمد و سبب عدم اجابت  
طمس ملاقات را عرض نمود شاهزاده در بجز اندیش فرورفت که ای کله از مملکت را از خار طغیان معاندان  
بستباری که ام یک از معاوانان بابک گرداند و امیر عسکر پیک را که اظهار بغاوت خلاف کرده در قلع شیرخان  
متحصن گشته بود بجهت طریق از طریق عداوت که را نیند به جاده اتحاد رسانند معان اینحال بیشتر خجسته مهتال از نزد امیر  
شیخ الدین ذوالنون از غون رسیده از زبان انجناب بشرف عرض رسانید که چون انجناب را بر لغت  
عسکر اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فرزه و غور و غرستان و ساغور و تملک را جمع آورده بر حلیه استیصال  
عنان توجه بصوب شیرخان انعطاف داد لائق آنکه موبک همایون نیز بطرف آن بلده هزنت نماید  
تا هم کالغان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتسای بر روی ملازمان کسستان بدو  
بو کشاید و سلطان بدو بیع الزمان میرزا بعد از استیصال این بنارت برین بهره فتح و عطف و انقیاد کشید  
از آله تیمور حرکت آمده عمان بکیران بصوب شیرخان معطف گردانید چون منازل و مراحل قطع کرده با حلیه علم  
نظم ششم بر تو و معلول بر سر شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از انجناب رسیده انامل فیاض را لب ادب

امیر بایزید و ولد امیر جهانگیر بر کسالت بخت تربیت سرانستند از ساخته و در دیوان تو اچپی بر تمام امر اعظم  
معتد مهربانیت کرد و مهر بزرگ را نیز با وسپرو و همداران ایام خواجه نظام الدین محمد بن سلیمان  
القائت شده چنانچه در دیوان عالی شرف گشت و بعد از وفات امیر بایزید و خواجه اعتبار و اعتبار  
عمر یک نظام الدین احمد زوی در نقشان نهاد و در ایام میرزا امیر او ارکان دولت را جمع نموده و باب  
حرکت و سکون مسوره نموده اکثر امرای قاف عمر یک را در دست دیوچر کرده نمودند و در روز دیگر خواجه ناصر الدین  
ابوالفرس میرزا عیسی الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد یار سا که در روز بود بکوه فضیلت عمر یک بنام  
و اکثر میرزاها فائز بر این مرتبه گشتند و عمر یک در خدمت بنا بر مقدم و وزیر اندلس بر عیاد و از گزشت  
بعد از آن شاهزاده قاضی فرین و او ز نواد امیر ذوالنون بر ستاد و بیجا م و او که علی اسر حال با نومی  
از ابطال حال تموم عمر یک طبع شد و در دفع عمر یک بیخ شیر غان بر قوج بودند و در غیر نیست از آن منزل  
کوچ نمودند و چون چکنو گشتند زیرا که سبب مخالفت عمر یک در آن ایام نقشان تمام سپاه بخواه راه یافت  
بود و احتمال فریب داشت که بر این نقشان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آن که گشته بود که نقشان شایسته  
از این جهت در خدمت امیر بایزید و او را در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
نقشان در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
فاقان مفضل سپاه بود و در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
در روانه آوردن بسیرت در اهل و منقاد و آنکه بعد از آن قطع منازل و مرطه ترناب را منع کرد و نقشان  
در آن موضع بقتل میرزا و بیا یون بغایت تقیم گشت و صحت بود و نقشان نهاده که با از امضای انقضیت  
در گذشت که سیاحت امیر جهانگیر و نقشان از آن وقت از وی و او را در خدمت امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
طریق ایام مرید گشته که نشینان صحت ذات علی که از آن حضرت و امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
زبان بر عیادت او و بس از روزی چند مسلت ایجاب عبادت بجز این که سید امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
من القرائن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شایان فاقان عدل کردید و عیاد اهل عبادت  
با کبر و انشا و از آنجانب بر ایام میرزا چون از این که در امیر جهانگیر و او را در خدمت امیر جهانگیر  
انجام بر او عیادت نمود که در طریق با صیص عیاد و عیادت استان سلطنت اختصاص شتاب و بسبیل  
انامل فیما بین قیام نموده بار دیگر شرف عیادت فاقان مفضل در یاد بنا بر ان سلطان با یوم بر اهل



برنج مسطور فیصل یافت بر بیج الزمان میرزا با انظم نوینان و امر او در باب و است ممالک خواسان از دخل  
محمد خان مشراط مشورت بخدمت رسید و بنا بر استقواب اصحاب رای و تدبیر خاطر بران قرارداد  
که امر اعظام امیر ذوالنون و امیر عسکریک و اسفند یار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفت  
به نوعی که تواند اورا استمال و مطمین کرد انیده بار دوی عالی رسانند تا با ستظهار ممالکی که در تصرف اوست  
و دفع لشکر او از یک تیسر ببرد و امر ابا هنر اسوار عازم قندز کشته شود و اوراق نیز حسب احکام در مراجعت  
ایشان روان شد و هم در آن ایام خسرو در اندیش سید حسین ایبوردی را که در سلک مدور منتظم بود  
بپای سر ز عالی روان فرمود تا کیفیت احوال را بوضع خاقان منصور رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که  
انگیزت بخدمت والد بزرگوار شتاب التفات و عنایت بنده انگاه مویکب عالی اوست شنبه بازار  
بجانب دره جز در حرکت آمد و امرای اعظام متوجه قندز بودند چون یکدیگر و منزل قطع نمودند امیر شاه منصور و  
بیت فرستادند که از امیر خسرو شاه استعالم نماید که محل طاقی کجا خواهد بود اما پیش از آنکه امیر شاه منصور بقتدر رسید  
خسرو شاه را بر توج امر اعظام مطلع گرداند و امیر خسرو شاه بحسب تعهدی بر او بران کشت تبین اینقتال که  
در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود شیبانی خان با جمعی کثیر از سالکان مسالک  
بهلوانی غزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقتدز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه و خوف یافتند  
عبدالرحمن بیگ را که در سلک قریبانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال  
یاغی فرستاد و عبدالرحمن در حدود سالی سرای از اب گذشته محمود سلطان رسید و ایشغال اشتغال  
یاغی تیری بگفت عبدالرحمن یک خورده روی با هزارم آورد و کز خنجران امنه که که باشد منصور بقتدز در آورده  
پیشانی تمام بجال قندز زبان راه یافت امیر خسرو شاه چون افتاب دولت و اقبال بر سر کعبه رزوال  
انتقال کرده بود با وجود خیزه بسیار و قرب وصول امرای کبار عیان تا سگ از دست ولو و قندز را  
باز که آشته با طائفه از خواص روی بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت نموده در منزل غلم  
بامر ای اعظام رسید و صورت واقعه معروض گردانید و امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که چنین  
نهد محمود را بتصرف از زبان کند ایشن و از نیم وضع رایت معاودت افزاستن شیوه مردان مردود پیران  
صفت نبوغیت بلکه انب است که بقتدز رویم و آن بلده را احکام نموده بتصرف محمود سلطان بکنه آریم و امر  
طوطا و کرا در مصافی انفرمیت با امیر ذوالنون اتفاق نموده انشیر شب و غایب ساعت جمعیش کرده اوراق خود را

معلوم ساخت و امیر عمر یک از قریب وصول موکب عالی آمدن امیر ذوالنون توقف یافته خاطر بر تحسن قرار داد  
و برج و باره شیراز را مضبوط ساخته ابواب عناد و بلجج برکشاد و در بیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر بر افراشته  
امیر ذوالنون سپاه جیادت انرا کامل ساخت صباح که روز چهارشنبه بود از کسبه بازار بطاهر شیرخان خواهر  
صدای تقاره و نظیر و او از سورن و کرمانی باوج فلک اشیر رسانیدند و بیع الزمان میرزا در عید گاه آن بلده نزول  
فرموده امیر سیدی در مدرسه سید احمد میرزا فرود آورد و سایر امر اولش کربان آن بلده را در میان گرفت  
آب خندق را بطرف دیگر انداختند و همه پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و افزاختن خار و خاک کردن  
اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بان بود که بین اینکین مصالحه واقع شود و امیر عمر یک بار دیگر در سلک امر اولینان  
میرزا بیع الزمان انتظام یا بدو اصلاح سپاه را در خصت حرب و جنگ و انداختن تیر و سنگ نمیداد و بچوخته  
جهت تمهید بسا و مصالحه قاصدان سخنندان نزد عمر یک میفرستاد و بعد از آنکه تکرار آمد و شد امیر عمر یک  
با امیر ذوالنون بیخام نمود که اگر انجناب قدم رنج فرموده با محدودی چند از ملاذنان بدین قلعہ تشریف آوردند  
و خاطر مرا با کید تو اعدا عهد و پیمان اطمینان بخشند در روزهای شیرخان با ان ابواب دولت و اقبال  
بر روی شاه مزاده میکتیم و بدستور بیشتر بلاذمت شتافته در طریق خدمتکاری و چسپاری سعی میبایم  
و امیر ذوالنون این التماس را قبول نمود و صباحی عازم شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه بای در رکاب آورد  
بیع الزمان میرزا بمنزل جناب اما رقاب تشریف برد و در آن زمان انجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت  
تقدم عنایت و بنده نوازی بقلعه فرامیده بیاستد امیر عمر یک را با بقعات خاطر فیاض امیدوار کردند  
هر آینه آنچه مقصود است بقبول خواهد چوشت و این معنی را بعرض رسانیده شاه مزاده از صواب بدین امر در گذشت  
و همان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شیرخان گشت و امیر عمر یک شمشیر در کون کوفتن  
از دست سعادت و شبنوسی دریافت و زبان با عهده دار و استغفار برکشاد و بیع الزمان میرزا در قریب  
و جرایش را با اب عناد و عامی شسته او را بنزد تریب و عنایت مغتخر و مباحی ساخت و سایر مردمی را که در آن  
بلده بودند مطمئن و مستظهر کرده بجانب اردوی خود درایت غرمت بر افراخت و همان روز از ظاهر شیرخان  
کوچ فرموده و حاجی سه شنبه بازار معرکه شهر دز کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر یک بلاذمت  
پشتانده از مقام مخالفت و عناد یکبارگی در گذشت

چون هم شیرخان

و در آن اعتبار بود غرضت شیبانی فتن در آن اوان که پادشاه مؤید کامکار ظهیر الدین محمد بابرین  
میرزا شیخ کورکان متوجه سمرقند بود که دیگر احمد تبلی شیبانی نیز آن طغیان استدام نموده ابواب  
مخالفت و عصیان برکشود و با آنکه جهانگیر میرزا بهان دولت و اقبال از غلبه شده بود و بر دستور هم سلطنت  
بر روی اطلاق می نمود بنا علی بن جاون پادشاه اسلام پناه سمرقند را شیبانی خان گذاشت او را استیلا  
بر مملکت موردت می شد تا شکست یافت و چند گاهی مشمول عافیت سلطان محمود خان بوده ادبخت  
در صحره و خار به بر آسود و سلطان محمود خان با تفاق بر او خود سلطان احمد که با بلخ خان مشهور است بهت بر آن  
کاشت که لشکر با ندر جان کشیده ان مملکت را از سلطان احمد امتزاج نماید و پادشاه جهان مطاع بسیار در این  
عزیمت در آن وقت فعل آورده با سپاه بزرگان بد ضرب روانند اما قبل از آنکه مقصد رسیده دست  
و کورن محض و حاصل نماید شیبانی خان با لشکری بعد از قطرات باران رسیده و در همان منزل تلافی  
بجای آورد و در آن وقت در نهایت محبت دست ملازمی که تقدیر فاسک و الجوقان بدست  
اولم جان شیرینند و پادشاه جهان میان عنان بکران بصوب بعضی از ولایات منوستان اطلاق  
داده دیده امید شیبانی خان از دیدن بیکو شیخ و ظفر و شیبانی افرو قاصدی همخان بر حق و باهوتیا کند  
فرستاد و چون آن انگلی می نمود ترا که سلطان محمود خان در سلطان احمد در دست ماکر فرشته اند  
و محمد بابر پادشاه روی بر او فرود آمد و چون اگر شمارا تندی است که نازده غضب قیامت غلب خرمین  
حیات بشمارا محترقی کرد و اندر بسیکو خواجه بلخ که هم در آن مجلس کوفتند و در آن روز مانع آید و خواجرا ابراهیم کارم  
فرستاد تا آنکه بخت و بد بود از آنجا که خبر بدی آمده که حسن مشرفی را بفرستید و لیکن با اسطه  
که در آن وقت رفتار تو را نیست که فرود آید و با کجانی در میان از شراعت است و این مانده هم در نوای شهبان  
بشکلی اندر زخم بود چون آن بجزایت یکد روز خواجرا کجانی است بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی  
خانو اطلاع کردند و آن مردم خواجرا ابراهیم کارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کا بیاب بر خواجرا  
عالی مراتب افتاد پس سید که ریش را چو لایخی خواجه ابراهیم بیت خوانند و جوامعی را که آید و بر فرزند و در هر کس  
نفسی که نه شش روز ما این لطیف شرح فرموده داده همان زمان قهرمان سیاست انخواجرا عالی نژاد را با عالم اخوت  
فرستاد و بعد از این در طبع دایت کشورستان شیبانی بیشتر متضع گشته سمرقند را در ان مملکت ساخت و در او کلی شاه رخیه  
بسیار بود که در سنگ اعظم امر ان نظام و هت است انحصار من غیرت

بطرف اردوی عالی باز گردانید در اقم عروف را فرمود که بمرحمت هر چه تا مقرر شود را بلاذمت حضرت سلطان  
 رساند و خبر دیرانشدن خسرو شاه و زفاتن انجناب بقصد عرض کرده الکتمس نماید که موکب عالی نیز با قنوب  
 در حرکت آید تا ابواب پنجه و غیره زنی سهولت برکشاید و این فقیر در دره جزبغر ملاذمت مغز گشته کیفیت  
 ویرانی خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون را بعرض رسانید شاہزاده فرمود که هر گاه خبر در آمدن امر القدر سموع  
 شود با انجناب رفته خواهد شد و چون امیر در ظاهر کشند نزول نمود تحقیق به دست که مولانا محمد ترکستانی که بجای  
 معبر بود قاطر معار و کبار آن دیار را بمطابقت محمد خان شیبانی مایل گردانیده انظار وصول محمود سلطان  
 میکشید تا شهر بدو سپارود امیر ذوالنون قاصدان بخدمت آن نزد مولانا محمد و سائر قندزیان فرستاده  
 ایشانرا از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام داد که مناسب است که دروازه ها کتبا بیدمان با امرای  
 عظام بشهر در آمده اطراف وجواب امر مضبوط گردانم و بمعادلت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی  
 در دفع اوزبکان کمال شہامت تقصیر رسانم و مولانا محمد این سخن را بسمع قبول عالی نداد و در مقام هواداری  
 محمد خان شیبانی راسخ بوده در واز نامی قندزگشا و بنا بر آن امیر ذوالنون با سائر امرای حجت نموده  
 در دره جزبلاقات بر بیع الزمان میرزا فائز شده و عواد اهل قندزار عرض نمود و سلطان بیع الزمان چاره کار  
 منحصر در استرغنا خاطر بر بزرگوار داشته غم تو به بجانب هراقت حسب نرم کرده محمد زمان میرزا را با اهل حرم  
 و بعضی امرای از پنج بیرون آورده بستور محمود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت امیر سلطان قیاق  
 بازگذاشته راایت افتاب اشراق بصوب شیرخان برافراشت و بعد از وصول بچرخجانان زمان حکومت  
 اولایت را بکف جلالت امیر علیجان ولد امیر علی بیک داده او را بشیرخان فرستاد و از راه احوال آنک  
 سکی شتافت و در منزل امیر حسین از پایتیم سر بر اعلی باز کرده الطاف را عطا فی را که از خاقان منصور  
 نسبت بخدمت عالی فهم کرده بود معروض گردانید و این معجب از دیدار تقسیم خدمت شده ضمای میمنه  
 از زمین مقدم همایون نصارت ریاض رضوان رسید و در آن منزل خسرو شاه کسب عادت ملاذمت استعداد  
 یافت و بر تو افتاب عاطفت انحضرت بروجات احوال موافق الاختلاش یافت جان بجز غم غریب لغبت  
 الحکایت مسطور خواند گذشت و تفصیل از ولایت بعد از در استان کار به شیبانی خان با سلطان محمود خان  
 بوزبان حاضر بخندان خواهد گذشت

پس در آن زمان که امیر ذوالنون در آن دیار بود و سلطان محمود در آنجا بود و امیر ذوالنون در آنجا بود و سلطان محمود در آنجا بود

در بیع الرمان میرزا امیر خسرو شاه طبرستان بنام پسر خود که ششم نام داشت با قاتل خجسته صفای مصمم گردانید و از سینه  
کوچ کرده در آنکس چکنو قبه خسته که با وج مهر و ماه رسانید در دو سوئی مشایخ بقا هر دو با هم و منسوخ شدند  
تکلیف محبت نیزه رسیده و در وقت شام چون مشیت پادشاه ابرو ال و ارادت شهنشاه  
متصرف در استقلال متعلق بدان بود که از فیض غلام عدل و احسان خسرو و از توفیق ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب  
تشنه کمال بر او می طلوم و عدوان صفت نخرت و نصارت یابد و اقباب اقبال آن در درج جاه و جلال از انق غنایت  
لا يزال طلوع نموده بروجیات احوال کشتگان شکسته بال تا بر اخطر ترازم و معرکه باستان حواقین مغولستان  
و شیبانی خان در جبهه لطف و مرحمت خویش از نمر دشمنان محافظت نموده تشرین صحت و عافیت بوستان  
برخشان رسانید و کت و کیر و زوی استظهار آن پادشاه بختیار با عطای اسباب سلطنت و جهان بستار  
و موجبات خلافت و کنور ستانی ز قمر یاق و جهات امیر خسرو شاه توی گردانید انگاه پادشاه عالیجاه باستواب  
امرا و نو میمان درگاه خدمت شکر کابل جرم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بیعت طمسالت کرده قضای طاهران  
شهر را از زمین محبت هم با یوش کلستان ارم پذیرفت امیر محمد تقسیم چون قوت مقاومت نداشتند در شهر متحصن گشت  
و بعد از چندگاه که جرک مضور کابل را محاصره نمودند متطابن آنجانی بلاذمت حضرت خسرو کشانی مانده کار محمد تقسیم  
از ضمیر و شکیبائی در گذشت قاصدان بر رگاه سپهر شتابه ارسال گشته طلب عفو و امان ملت عهد و پیمان نمود  
تا بخدمت شتدیر و کلید شهر قلعه سپرده عمان بصوب کرمیتند ما رتبه و محمد بابر پادشاه ملتس اورد  
بجس قبول تلقی نموده سوگند پر زبان آورد و محمد تقسیم بعینایت پادشاهی امیدوار گشته از شهر برین آیه  
بعینایت پادشاهان امیدوار گشته کشتی ابواب تعرض بر روی او نگشاید و محمد تقسیم اقامت نموده از کابل برین خوا  
و شرف بساطبوس در یافتند شکست کشید و محمد بابر پادشاه بر حسب اعداء او را بطاعت خسروانه و عوارف پادشاهانه  
سراسر از ساخت و با تمامی نوکران و طوائف و یراق و اسعاد و سر او ان رحمت رفتن مالوت از اولی درشت  
و حضرت پادشاهی جو افقت تا مدت الهی خط کابل در مصافات و توابع و ضایم و مطحات را بخت تصرف در آورد  
معمور و آبادان گردانید و طوائف رعایا و فرار عان را که با مال جور و طغیان گشته بود بهما دامن و امان رسانید  
علم عدل و داد ساخت بینه بر تو لطف بر جهان افکند بیکه در ملک تخم احسان گشت  
گشت تو هم جو مرغ از بهشت بیخ امید اهل فضل و منزه شد ز عدل عطای او بابر پادشاه

بدرستی که در این زمانه در میان ما میسر شده است و بر آنست که چون پادشاه اسلام بپناه از موله  
سلطان محمود خان و الجوزان عثمان کیران بصوب خوستان گردانیده و یکروز در طی مسافت اوقات گذرانیده  
بوسوح انجانی میگردید که فوجی از مخالفان دره دره را که راه بر آن واقعست مبطوط ساخته بخیل و تنگروی پای حکم گردانیده اند  
بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک نطق سیرت احرار لازم دانسته از راه غیر معهود بجانب جھدر شاهان نشانیست  
و از آنجا عثمان توجه بطرف مدینه الرجال تفرغ یافت و حاکم انولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه از یک  
شبی بر بستر استراحت میغیخود مرکب با یون بلبر برافروزی عظیم دانسته یا سادری و مشکش بخت شادانست  
و آنحضرت در باب توجه بطریق که مصلحت باشد با دستور نمود امیر صاحب تبر بفرمان رسید و تاج و سرور رسانید  
که چون محمد خان شیبانی بر ما وارد بلخ رسید ایامی که شرار گرفت و بر پیشانی بر صفحات عالی رعیت و کسب  
حضرت پادشاهی یافته مناسب است که چند روزی با یون کار استیزه کار در میانیم و بکانت کابل رفته خود را از حدود  
حکمت دور اندازیم و غم نماند اگر با یک روز در خجک طریقی ملازاکوین رسید زک تنگ کنین کجا  
تا انتقال که کجاست این نبوی از فتالی و پادشاه عالیجاه این را بر کسب تنگ نمود و در شهر کسب خیر و کسب  
رومی توجه بطرف کابل آورد و کجالتفاق عبود مرکب عالی بنزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در مردگان بود و لاچسبم  
جناب آقا صاحب کف لایقه بلا دست حضرت پادشاه شادانست و انوار اخلاصی زود تخرابی نموده سعادت تقییل  
توایم سرریسلطت در یافت و بعد از روزی چه که در اردوی عالی ساکن بود اکثر اوفادان او مانند دولت و اقبال کا اوست  
استان پادشاه عالیشان رفته ملک عبودیت مکنش و خود جناب عالی را کتب بحال بر ترمیم اقدار بعبودیت نمودند  
و شتی نام پراق و جهات خود را بر عبودیت مکنش و بعد از آنکه در اردوی عالی رسید و بیخ ازمان بلخ و شیبانی  
زینا که او از هر طرف بیایند در هیچ منزلی از آنجا نمیگذرد و در هیچ کس بیخ ازمان بلخ و شیبانی  
چه که کس و در قصبه ممین قرب مولد حضرتش و بعضی از خیر و عالی رسید با رکمال مکارم اخلاق جز در قصبه  
اورا نابوده انگاشته و العین سلطنت و کما کاری محرزان میرزا و امیر و انون و سایر امداد ارکان دولت را  
باستقبال او مامور گردانید و خود نیز از اردوی عالی بیرون بیفرارند و منزلی که زید و امیر خسرو شاه در آن موضع  
بعادت دستبوس رسانیدند و عالی که او را در خدمت حضرت با بر کسب اقدار و مورد عرض گردانیدند و در آن روز  
میرزا اتمت بر سر انجام کنت امیر خسرو شاه و میرزا اتمت خیر و غاه و سپان راهوار و شتران رکابی و قطاری  
و فرزند او انی و نقود نامند و در انعام فرمود امیر و انون نیز تیرکات لائقه و تنوقات رانجه نزد امیر خسرو شاه

وهرابی کشیده قطره عبرات از فواره دیده آهنگار دیده روان کرد انید وقتی پروپسر در آتش کیدیک  
بسر برده میگردیستند کاهی بر از کمال اشفاق در روی نظر سبزه کاهی سپرز سر تو اصنع  
رخساره بجاک راه سودی در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ اکرام و قصات اسلام و علماء و فضلاء  
مشهور بود امر اکبر امیر خورشید الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه را بنسب و ستبوس خاقان رسانیدند  
و آن دو امیر در نیت انفعال و محالیت زمین اخلص بوسیده لوازم اطاعت و عبودیت بجا آوردند و خاقان مضمون  
ایشان را بفرستد و نوازش سر اسرار ساخت و مضمون کلام را تشریح علیکم الیوم بر زبان اهام بیان  
کرد انیده بتی خاطر ایشان بر دخت و انب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در النک داعی در نرم  
عیش و غمی نشسته ابواب فرج و سر در شتوخت و تفریح و تفریح را حریکانی و شامیدن باده از خوانی حطی وافر  
از زن کانی بر گرفتند و بیت شادمانی بر افراشتند و روز دیگر همسازان تصاویر محبت زرین بگریخته  
خاور بجا بستان اختر کشید و ظلت تب معارقت متوطنان ربع مسکو را با صارت روزگار و  
رسانید و خاقان مضمون بر تخت روان نشسته مانند بادوزان روی مستقر سر روی کامرانی نهاد و شاهزادگان  
عظام بر بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بنشینش اختر روان شده و امیر ذوالنون بجانب دست راست  
و امیر خسرو شاه بجانب دست چپ در حرکت آمدند و در از روز اصناف فرق انام با غلبه تمام بناط و سرور  
لاکلام از شهر بیرون شتافته تمام دشت و کوه را فرد گرفت بودند و اجتماع خلائق از مردوزن در مصافی  
طریق بجز بیهوش بود که هیچ عیب روز روز کسی جان مشاهده نموده بود در از روز از کثرت غم و غم  
ز بسبب از دحام عوام در از روز راه نفس بسته بود زحل خلائق زمین حسته بود و خاقان مضمون در عین  
فرج و سرور باین ترتیب و این از راه خیابان بدر سر بل انجیل که بنا کرده مهارمت اختر بود در سینه  
شاهزادگان عظام و نوینیان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بر بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا  
دو پای تخت روان اختر ترا بردوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه دو پای دیگر تخت فیروز تخت  
پای گشتند و بدر سه شریف در آوردند سران عبا که پیاده شتابان جو انجم بی بر امن  
ماه تابان خلائق که در آن مقام حاضر بودند در احوال خجسته مال خاقان مضمون ناظر گشته از شاه صورت  
زیاد بر آورده لوازم دعا و نما با و رسانیدند و جهت دفع اصابت عین الکمال آیت وان یکاد بر زبان گذر نیدند  
خاقان عالیجاه بیای جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر از زمین ستم بر بیع الزمان میرزا انصاف سپهر خفایت

در وقت ... چن امیر خسرو شاه طاعت میرزا بریج الزمان را با حضرت اعلیٰ مستحضر و امضای این  
غزیت را مقصود صلاح دین و دولت دانسته مضمون این مقال بر زبان آورد و پیت جو عاشقان یوفاجاد هند در پای  
ایست که تا بزرگتریم بریج الزمان میرزا از بخت تو بای در رکاب آورده از راه سر بل تان بجانب سکر  
متمم غیاثیه در حرکت آمد و خبر نهضت بریج الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه در همراه شیخ یاقان  
فاقان مضمون رعایت مروج و مسرور کردید و جناب شیخ الاسلامی سعد الملت والدین احمد التقاضی و شیخ عبدال  
الدین احمد بورانی و سید نظام الدین علی شهنشاهی که مشهور بود بوجواب بین و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف  
الزاهدی و قاضی صدر الدین محمد امامی را که خلاصه مناسیح و سادات خراسان بودند مجلس مفصلی بخش طلب فرموده در  
حضور ایشان دست بر کلام محبت نظام سجانی نهاده و قواعد عهد و پیمان را بظناط ایمان موعظه ساخت که نسبت  
بشاهزاده و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه مقصدی بجا طاعتی که در راهم دور باره ایشان غایت شفقت و عنایت  
بمقتدیم ساینده نگاه آن پنج بزرگ را در حضرت فرمود که با استقبال شاهزاده و امیر شتابند و کمال عطوفت  
و مهربانی حضرت خاقانی را فاطمه نشان نمایند تا بی دعوت غزیت ملازمت با مصاد رسانند و اکابر عظام  
موجب طاقات شاهزاده کرده و در سلام گشته در لشکر غیاثیه با سعادت فائز شدند و هر یک بشکلی لایق  
کشفه کیفیت سوگند و میثاق فاقان را مشروح کرد اینند و بریج الزمان میرزا نسبت بان زمره واجب  
التعظیم کمال احترام بجا آورده بوقایف ایشان تشریف برده همه را کجلی فاخته و انعامات  
وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون بمنزل با دوام نوزول اعلان نمود ابو المنصور مظهر حسین میرزا  
به الله خود و هر چه بکلی اعانگی برسم استقبال از هدایای توجیه کرده بودند با حضرت طاقات نموده عیان رفتار که بین  
ایجابین حایل بود بکلی الفت و مروت فرزندش از خود در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی نموده  
روز دیگر که داخل ایام جمادی الاخره شده و ششماه بود خاقان مضمون از زبان همان آرای متوجه طاقات  
نوزد مستوده خصال گشته بریج الزمان میرزا نیز از با دوام توجیه حرکت آمد و نماز بنشین نواحی غار عیسی که  
نیم فرسخی از قریه کنج بابیان تراست از مقارنه آن دو تیر برج سلطنت غیرت افزای بروج آسمانی  
و چون تخت روان خاقان مضمون نمودار گشت بریج الزمان میرزا را حشیم بران افتاد و دوست که بشیوه ارباب  
حشیم روانی در کردن انور دوست با برز انورده شرف بپایه موس دریا بد خاقان مضمون از مشاهده انصوبت رفت  
فرموده فرزند ارجمند را از ان امیر معاف گشت و بریج الزمان نیز نوزده حضرت خاقان او را در انوش عطاوت



میرزا علی میرزا شجاع الدین خسرو شاه چون بیع الزمان میرزا اکثر ایام رستان در بلاد  
خان عالیخان بسرب و خسرو نوبت و سیار از منزل رطت کرده روی بنگاه بهرام شاهی الا تقیم آورده  
رای عالم آرامی خان منصور جهان اقتضا کرد که انشا الهاده عالیجناب تعاقب مظفر حسین میرزا و بعضی از زمینیان  
و امرکن راکب مرغاب را معسکر ساخته اگر محمد خان شیبانی بنیت کشورستانی از آکب اموی عبور نماید مقابله  
مقتدا قدم نماید بابران بیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت  
سلطانی در خطیره جنبید که کلتش که در امین که در مختار است اختیار زول نمود و بمقارن انجال از نزد طهیر الدوله اخلافت  
محمد بابا پادشاه ~~میرزا~~ پسر میرزا فغان مجاهد رسیده و میخواست اخفرت که مشتمل بود بر اطهار موافقت بفرمان  
رسانیدند و مشمول انعام و احسان اعزازت مراجعت یافته باز گردیدند و بیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره  
جنبید که جوده چهل دختران شتافت دوران منزل نیمه ایام صیام را به نهایت رسانیده بلوازم سنن و سجاات  
عید فطر پرداخت انگاه بصوب کن راکب مرغاب روان شده چون مرعله موزی از فرزند انجا یون نصارت  
روضه رضوان یافت مظفر حسین میرزا و امیر برندق از عقب رسیده بکوب عالی بپوشند انگاه برادران  
کامران همچنان از راه نجه به مرغاب رفتند و از ان موضع بنا بر فرمانی که از پایه سرری عالی بوقوع انجا میسه  
مظفر حسین میرزا بدار السلطنه هراه باز گردید و امیر خسرو شاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف  
گردانید و جناب امارتگانی بعد از طی منازل بجد و انکسار رسیده جمعی کثیر از مردم هر جای بود و جمعی کشتند و کجا  
که داروغه قندز و بانوچی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نموده بین انجا بنهین انشقاق استعال یافت  
و بسیاری از اتباع امیر خسرو شاه بزخم تیرو تیغ اوز بکان کشته بقعه السیف روی بهرام اوزون  
و انجناب اسیر سر نجه تقدیر شده سردار اوزنک او را بر در از کوشی سوار کرده بقندز برد و فرمود که کردا کرد  
شهر گردانند انگاه همدران بدو که علم کامرانی می افزاخت بقتل رسانیدند ~~میرزا~~ بین دور سپهر و  
مهرکوش که هیچ از کین گذاری نیت نمرش بهمش دل کسی چون صبح کم بست که در خون جان  
شفق هر شام شبست امیر خسرو شاه امیر عادل در هیئت پروردگت با نروده سال در ایام سلطنت  
سلطان محمود میرزا به نیابت در قندز حکومت می نمود پس از فوت اخفرت چند سال دیگر در ولایت نصارت و ما  
در قندز و بقلان را در تخت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و نهایت اقبال ریت فرمان فرمانفرمای می افزاشت  
جناب ارباب تکاب شراب و سایر منای طهای محترمز و مجتنب میبود و با در وظائف طاعات و روایت عبادت و قواد

وهریک از امر به معنی است از آنکه بقه ایشان تعیین یافته بود و در روزی چند در غایت فراغت بسر برد  
از پنج راه بر آسودند و در این ایام در آن وقت که سلامت بیج از آن میرزا آوردند  
در آن ایام که بیج از آن میرزا در دستقریر پادشاهی تشریف داشت فاقان منصور خیرکرت و دارشدر را  
طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان در باره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امر او وزیر را حضرت لاله خوجه  
پوشانیده نواز شهما کرد و ابوالمصور مظفر حسین کورکان تهنه ضیافت برادر بزرگ تر و امر او حاجه سیر حسینی  
حضرت ترتیب نمود و لوازم پیشکش مرعی داشته در ناکه مبانی اتحاد و از نوادامیر مبارز الدین محمودی یک روز افزون  
نیز زنی در غایت عظمت مرتب ساخته بیج از آن میرزا را بمنزل خویش برد و اسبان تازی ماهوار پیشکش کرده  
و لوازم نهنگاری بجای آورد و برین قیاس سایر امر اسم انعام بقدم رسانیدند و جوهر و لوتو ای میوه و آوار  
بر طبق عرض نهاده شراطنیا زمندی طاهر کردانیدند و چون امیر ذوالنون و غنچه داشت که مبارز حضرت طاهر  
الدین محمد با بر پادشاه نسبت بر پیش مغزی اندیشد و او را در حضرت نزد و بعد از ضبط کابلستان رو بغداده  
وزمین داور نهاد پس از دو روز در راه بود و اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بکانت ولایت خویش  
نهیست نمود و سلطان بیج از آن ایام که در هر ات تشریف داشت بمیه صلیبیه میرزا الخ پیک بن میرزا  
سلطان ابوسعید را که در حجر تربت عمه خود بایده سلطان یکم بر سیر میر و کجباله نکاح در آورد و در مجلس عقد سادات و  
تختات حاضر شده قاضی اختیار الدین حسین بتحصین کلمات ایجاب و قبول اقدام نمود و باین بهانه چند روز  
مجلس سرور تهیه یافت و بعد از آن اوقات خواججه ختمه صفات خواججه افضل الدین محمد کمانی که کمال اختیار  
داقته از او در بایه سر بر حضرت فاقان مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مرخص بوده در گذشت و سلطان  
بیج از آن میرزا و مظفر حسین میرزا ابامرا، و وزیر او سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواججه عالیجناب بهامشایخ  
کرده نکادگاه بردند و در بقعه که جهت همان مصلحت ساخته بودند بجایک سپردند چون ایام تخریب بنهائیت  
فاقان منصور بنابر اعوان امیر محمودی یکم تحقیق جهات خواججه مرحوم فرمان فرمود و قاضی اولاد و اقربان و  
ملازمان رشتبان آنجناب موافقت گشته از آن مر احوال بود و نفاس نامحسوس بموصول شد و خواججه  
الدین اسحق که با خواججه سالیه نسبت قرابتی داشت و بمن اهتمم منصب صدارت یافته بود و خواججه جلال الدین  
محمد میر که نسبت تربت آنجناب بر بلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علی شیر ضبط مینمود در بند با افتادند و آنجا  
داشتند فرود آورند و محصلان حسب حکم ایشان را نکات دادند

ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بروج ضمیر نیز نگاشته ماحول چشم داشت که آنحضرت عنان عطفت  
بر بیضوب العطف داده و دفع اعدای را پیش نهادت کرد و اندام در سایه دولت چتر کاپیون فال را  
این مملکت از تاپ افتاب حوادث و نواب محروس و محفوظ ماند و بر بیع الزمان میرزا مصلحت دولت  
در ایجاب متمسک و فرستادگان امیر ذوالنون مقتضی المرام باز گردانید و هواکب کوکب تپ  
متیاقب بجانب قندهار در حرکت آمد و در هر برج زمان میرزا بجانب قندهار در حرکت  
موتون نمود و چون ماه جزایت نصرت شورش هزاره کامیاب بر بیع الزمان میرزا بود  
قندهار نزدیک رسید امیر ذوالنون و اولادش شجاع بیک در محکم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات  
خسروانه مصحوب خود برداشته با استقبال شتافتند و بشرف تقییل اناهل شریف مشرف گشته  
نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خجالت حضرت بابری علی التلقاب و التواتر بار دوی عالی میر  
بیع الزمان میرزا فرموده که تلمیذ کرم خود و ساخر و توکک و اووق و قلعه کاه و سراه و خشک رود  
و زمین داور در معرکه طغیان را جمع کرد و در امرای عظام جهت رسانیدن جوارق و جان با طرف  
ولایت مذکور روان ساخته امیر سلطانعلی ارغون بسپاه سیستان و میانسرداران افغانک با جنود  
نامعد و متوجه قندهار گشته و چون ظهیرالدین محمد بابا پادشاه از وصول بیع الزمان بقندهار و اجتماع  
سپاه نصرت شغرفوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بار دوی نصرت نشان فرستاد  
و اظهار محبت و اتحاد نمود و بیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت انگیز بنجام داده و اعدای خود  
پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانید و موکب عالی بیع الزمان از قندهار  
بپناه زمین داور را پیش گرفت در خلال این احوال صیبه صلیبه امیر ذوالنون که در سلک اندوایج  
بیع الزمان انضمام داشت با اتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود در صلت نمود و شاهزاده  
و امیر ذوالنون از وقوع اینچنینه که در عین من است روز اتفاق افتاد طول مخزون گشته  
جهت تزویج روح ایشان اطعمه سراوان فقرا و مستحقان دادند نگاه در باب تعیین پورست  
فتلاق مشورت میرعی داشته بر آن قرار یافت که زیستان در قبضه فراد گذرانند بعد از انتقال  
افتاب از بروج شتوی نقطه اعتدال ربیعی هر طرف صلاح دانند خشمیت رسانند و امیر ذوالنون  
بکبر سلطانعلی ارغون را با کابل تسره العین سلطنت و خلافت مجرمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را

کلام مجید و تلاوت آیات بیانات سبحانی قیام و اقدم میفرمود اما با وجود این صفات حمیده چون بقوات  
قلب وقت رحم تصادفت و مجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش بوفانی و کفران نعمت بر لوح خاطر منینکاست  
چنانچه ذکر شد مدتی دیرگی از محمد و مرادگان خود را بشیر عیسان نابود ساخت و اساس بنیاد حیات دیگر را  
برست بر و طغیان از بنیاد برانداخت ملاجم با نیک زمانی بنامت این افعال گرفتار گشت و سرخچه قدر  
ذو الجلال و الاکرام بساطحه و جلالیش در نوشت نفس جو از لوح دل شست نقش و فایده بصیرت زد  
شد مبتلا که در بوفانی بسی رحمت است و فاکن بهر کس ولی نعمت است و در همین سال یعنی سنه  
عشر و شصت و شمایه شاهزاده مظفر و ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبح بود و ام بر مرض معب مبتلا گردید  
که بر محال بود و او ای اطباء فاضله مترتب نکرد و در او افرایام حیات او نهایت رسید و فاقان منصور از وقوع  
این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرت از فواره دیده گشود و بلاخره در جبل متین مبرو و شکیبائی کلمه  
که میماند فی القابرون اجر هم بغير حساب تنگ نمود و ولایت قان را که سیور خالی شاهزاده مرحوم بود  
به برادر عیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدانصوب شتافته رو نهید عیال معدلت آورد  
و در وقت رسیدن به بیست و نه سالگی در بیست و نه سالگی در بیست و نه سالگی در بیست و نه سالگی  
و در آن وقت رود از آنجا منتعب میبود و بنا بر عقبات سخت و پیشهای پر درخت مردم انجاشی بوجه  
در وقت منگوشی اوقات گذرانیده گامینگی اطاعت حکام بجائی آورد و در شهر پندمان و شصت و نه سالگی  
میرزا در جنبه الاسلام بجزرایت سلطنت و جهانبانی مرتفع داشت اینمیرزا بنام نومی از سپاه جلالت  
انتم بادیت متوطنان بچاب و ششکل من اموال بر آنجا نب فرستاد و میان اینمیرزا و بقره و بچیان نیران قتال  
استغال یافته بچاب امارت بانی منظم باز گردید و چون در آن اوقات بدیع الزمان میرزا متوجه کنایه آید  
بود و توانست که از انظار انتقام کشد و لاجرم در نیولا که کنایه آید بمرغاب معسک ظفر کاشد اندیشه  
بچابیان در خطر نمود و ایالت ظفر آیت بر او ختمه بد آنجا نب ایضا فرمود و بکینا گاه اطراف و بچاب  
کوهستان را در گرفته از ارباب طغیان جماعتی که بقدم اطاعت پیش آمدند در طلال عمل و احسان جای داد و زمره  
که در تقام عیاد و عیسان بنات دم و رزمی فرود غارت و تاراج فرمود هنوز در حدود بچاب بود که از نزد امیر  
نورالاشرف مستغاب و متواتر ایچان رسیده از زبان او مودد داشتند که حضرت پادشاهی ظیهر السلطنه حججه  
باید بکسی پادشاهی پادشاهی ای جهان کشا بچاب قنده روزین و او بر او فرشته بقایات آمده است و تفسیر

و فریب او در سالت نموده ضمیر شیر آن زمینده تاج و سریر را بجا قات پیرمانلی کرد پانید و شاهزاده انگلیت  
را به مع قبول بجای داده بازم دارالسلطنه هراته شد و خواجہ شمس الدین محمد راجت کسانین خبر هراته فرستاد  
و امیر ذوالنون را از حضرت از زانی داشت که بزین داور داشت تا به و موکب عالی سلطانی در راه شعبان  
سنه مذکوره متوجه سمرقند خلافت و جهان بانی گشته چون بر باطور کس رسید امر به عظام و لکا برانام  
که به استقبالی از هراته بیرون آمده بودند متعاقب دستورات شرف ملازمت دریافت نمودند و از کم  
و شکش بجای آوردند و بدیع الزمان میرزا معتمد دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر بل در قرابلاوت  
حضرت اعلا فائز گشت و خاقان منصور کت و یکدیگر به بریدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت  
و شفقت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا نیکش کشیده به دستور نوبت اول در منزل امیر علی شیره نزل نمود  
که در بیان تعلیم غایت خاقان کامیار در وقت سلطان جمیع الزمان میرزا شیره  
غایت شیره کسب غایت عالی نعت خاقان کاملت همراهه برفیه عباد و تعمیر با و هرف  
بود عنان غمت ان پادشاه شامل رفت پوسته بر دفع فساد و دفع عناد اهل ظلم و بیاد و معطوف  
بندید جهانگیر و الاثر ادب که امر ان عدالت نهاد چو اعلم کجی سردی بر فرشت کجی ز رفیع بداد  
کامی نداشت بنادر علی نهادر اول که خبر قتل و جنب و تاراج که در حد و پنج و شش و شیرخان و میمند و فاریاب  
از عساکر دست کثیر از نیک و نوع می یافت به اوق رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت کجی و سرگردانی  
موتوطن آن ولایت کت که بعد از خبری بوضوح انجا میدقتان منصور مظفر لوا با در جو و نصف مزاج اشرف اعلی  
و نقد ان توت محر کدوست و با انکالی خیرت خزان و در فرمیت پادشاه غم رزم مسلک مسلک  
کشورستانی ابوالغنی حو خان شیبانی بزم فرمود امر عظام و در عطار و اعتشام بر اق سباه و استعداد  
مردان شجاعت بیاه امر بنمود و بدیع الزمان میرزا از زاده از بیت در روز در سلطنه هراته کت داشت  
در بخت کتد آب مرغت ما بود کرد و انید و شاهزاده و کس را کت نهضت بر فرشت و در لوا سطله در کت  
و الا فرمیت روی بر اه کرد و بیت شیره و دست هم از نونی چند در منزل جیل و خزان منزل از بدقت گاه مبارک را  
و ان کت که را انید چون مال نوال روی نمود و اب حیدر میام نعت نیم رسا بند نگاه از انکانه نهضت فرموده  
بدقتیه مزد جلیق علم اناب اشراق با فرخت و در ان منزل امیر علیان را بنا بر انکه بد کس امیر کتیک از ملاوت  
توقف شیره در هراته توقف کرده و در ان ایالت شیرخان معزول کرد و انید و انی منصب را بخواجه نظام الدین احمد

بیتان برده بکلی همت بر تعدد حال خجسته کاش مصروف سازد و امیر سلطان علی بان النقات  
منتهج به متوجه گشته طویلهای با پیش نامه ترتیب کرد و روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساچهها کشیده  
لوازم نثار و نیاز بجای آوردند و در پیشکرتبست نزد فیروزه خدیجه سعادت بدیع الزمان میرزا همت  
در اوایل سنه احدی عشر و شصت هجری که بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت  
در ولایت بدیع الزمان صاحب جودی که بداران ری رعیت و سپاهی قیام تواند نمود نمود و محمد خان استیلائی  
که همواره همتش بر سر انجام امور ملکستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود و جلادان کماثر بجانب چگون  
میرزا همت تا لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب ولایت بقصد بیم رسانند و در پایان سنه مذکوره  
جمعی کثیر از ان لشکر بقی اثره ولایت مینه و فاریاب تاخته نهب و تاراج فرق عباد پر داشتند و اموال بسیار  
و غنیمت منجمار گرفته را میت استیلا و تسلط بر انرا اقتضای امر قاسم اولاد محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب  
مادر میرزا اباسنغری بوست و نیز مصاهرت خاقان منصور مشرف بود با اتفاق امیر شبرم جلایر و امیر  
باباجان ولد خواججهال الدین میرکی که در آنکند و اقامت داشتند متوجه دفع انجاعت گشته بین اجداد بنیان  
بخار خجسته و نشین از دفع حیافته اوزلجانرا صورت فتح و طغش بر روی نمود و آنکه سر سردار بغیر شهادت  
فایز شده لشکر ایشان را می بصورت فرار او در غنای علی خا اتمو متوطنان ان ولایت بیکبارگی فتح گشته  
و تمامی صحرائشیمان بجای وطن اختیار کرده و دو آه ستمدیکان از ایوان کیوان در گذشت و چون این  
اتجار و جلالت سلطه دولت رسید خاقان منصور صلاح توقف در بدیع جهان آرا نمی پذیرد و بیاع شهر آمده  
رحله تمامت از احوال و بعد از ان نشین و مامل از ان اهل و تعافل که در باب بدیع الزمان کرده بود و پان  
شده و با امر او از کان دولت مراسم منورت معرفی داشته خاطر خاطر بر آن قرارداد که گرت دیگر  
بدیع الزمان میرزا را بهرات طلبید و طریقت در لونی کجا آورده انحضرت را بر چشم منظرانی بجانب  
مرغاب از خالی نماید و بنفس نفس متعاقب در حرکت آمده با محمود خان شیبانی در مقام  
مقابله متقابل آید بعد از ان خواججه شمس الدین محمد شمس را که از مسافر محترمان در کاه عالم پناه  
نیز در محفل فرستاد و ذکا دکیاست امتیاز داشت بر رسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد  
و فر این عنایت امیر از سالده شسته سخنان عمو لطف آینه میغام داد و خواججه شمس الدین محمد  
در قلب شتابنده سدره امتیاز رسیده کیفیت استیاق خاقان منصور بعرض رسانید و بعبارت

که از تمهید انبیت مندرجه مقصود صحبت و عرض از عرض این تشبیه بیان واقعه ناکر یکیت فایده و کسبیت  
حال بر بنیوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن مهر سپهر باد بنای کشت عرض  
مرض با پنج هر یک صفت انبیر شکفت و الم ستم بان ذات سمیت صفات بدخنی برین صفت سپهر خند اطبا  
در حال سستی نمودند عکس منتهی بیدار و ساعتی بساته تغیر مزاج همایون روی در تصاعف و از ویادی آورد و سنا براد  
عطا ای ذوی الاحترام از تنبیه اطباء حاذق و حکما و متقی دانستند که انعامه شفا پذیر نیست و انوار  
مالک ممکن التدریس نه بنا بر آن اندیشیدند که خفت آنحضرت در وقتی روی نماید که بریغ الزمان میرزا در اردو  
همایون نباشد لیکن که موافقت و در همچنان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت  
در میان برادران روی نماید از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بریغ الزمان میرزا فرستادند که  
جویده متوجه درگاه عالمپناه کرده و آن فرمان در او اهل ذی حجب در سربل تابان میرزا بریغ الزمان رسید و بعد  
از اطلاع بر مضمون اوردن را در منزل گذاشته بسینه نظر از امر او خواص عنان غمیت بصورت بابا الهی منعطف  
گردانید و صباح روز سیم ما بچه علم حضرت شمیم ان مطهر لطف و کرم بر تو وصول بر یکفرسخی اردوی همایون  
اندخت سنا برادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالعزیز میرزا و عبدالباقی میرزا  
و امیر نظام شیخ الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمودی بیک و ناصر الدین عسکریک و فادار نظام  
الدین عبداللطیف جان نثار و غیر هم بر اسم استقبال استیصال نمودند و بر اسم دعا و نثار و نیاز و نثار  
استدام فرمودند و بریغ الزمان میرزا از روز در همان موضع توقف کرده و از صعوبت مرض خاقانی توقف  
یافته روز دیگر بیادت رفت و آنحضرت را سخت است دیده بغایت فزین و غلین شده همه ترعایت  
عزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس سربل تابان فرستاد تا اوردن را بیک  
عالی لطفی گردانند بعد از آن امر او ارکان دولت و خواتین بقیس حشمت طریق مشورت سلوک گذاشته  
مصلحت مملکت و آسایش سپاه در رعیت منظر در آن دانستند که قبل از جدوت و احوالناکر صاحب تاج  
و سریر میان بریغ الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا قواعد عهد و پیمان بنحاط ایلیان مکرر کردند  
تا بر او از آن رقیبه از رعیت اطاعت و انقیاد نه بچند و بنسارع مستقیم وفاق آمده بکستیمالی شجره خاقان  
اقدام نماید و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شیخ الدین محمد برندق و امیر مبارز الدین محمودی بیک و  
امیر نظام الدین عبداللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و سید عبدالعزیز میرزا و محمد قاسم میرزا و عبدالباقی میرزا

مفوض ساخت و مرکب عالی سلطانی از مرد و چاق بسزایل خواستید و در انتظار وصول خبرهای این خاقانی روزی چند  
در آن مرقد و لمبند ساکن گردید و خاقان مضمون معجزه و وقت ظهور لاله و کل ذی واجتماع جنود ریاضین و سنبل  
نوک بر عنایت و امب جزو کل کرده و دوازده هزار سوار و شکره ار را که و مواجب داده با اصناف تجل و حشمت روی  
براه آورد . چون خسرو مهر از سر نوبه بروج محل فکند بر توتاه افزاخت برای سیکو ای - در اوج  
شرف لاهی شاهی - آیات نصرت آیات خاقانی مخوف بعنایت سبحانی از باغ شهر عبیه بر پیش  
ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه ظفر دستگاه لبان عساکر سبزه و لاله اطراف کوه و دشت را فرو  
گرفته تزلزل در زمین از زمان ظهور نمودند . سپاه فیه و مظفر لواته بجنبید چون بجز اخضر زجای ترمز مهتم  
عرق آهن همه دل و جان پرازدین دشمن همه و در آن منازل بسبب قطع مراحل و کثرت حرکت و عسرت  
نهضت مزاج هایون از پنج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا خانکی منفعت بر تیر رسید که کار از  
امضاء الغزیت در گذشت و نهایت کل حرکت سکون و نهایت کل کائنات ان لایکون کل شئ  
لاک الا وجهه له احکم و الیه ترجعون .

خاقان منصور از دو مندرج کاتب در این  
قطب عالم را معاومت و طائفه فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی متدیم و قدرت کامله  
قیوم واجب التعظیم جل شانده و عظم سلطانیه بوسیله مقتضی است که سر بر سر روی هر که در  
کن کم فی الارض با سر بر سر روی تو فی الملک من تشکرات است که در عاقبت دست تهنیت از ابر  
حکمت دنیوی بپوشانده بمقام عاقبت انجام و حضور است فی انجام انتقال نماید و منت سنیه تی خرد و ملا  
و لن تجلسه الله تجلیه هو لیه بر بنیوان بر یان یافته که است تمام است انجام هر فیه و تراقتام که در واد  
الملک ذیج مسکون و بساط بیضا بظفر بخت و جلد کم خلافت فی الارض مشرف شود  
استد الامر از تنگنای هر یک بمانی طول و متغیر گشت به باحت وسعت آثار جنات بگری می نجات آه نهاده  
تو جیسر باید همه و لا عسر اید امر محال است بقای و ترویج و ائمه است بسیار شد و سبب  
و هر جا ویر - در آن ملک و شایسته امید که بپندارند که کی و کی است و کجا باشد و نیاید و هیچ و تو  
بچارفتند همه عوام و منوهر فریدون چون نقاب افکند از هر چه اسیری بر ایوان نیست بخت  
بتمام بر برد از جهان بخت کجا شد دولت چکیز خانی شکوه و دولت صفت بر لبی بهیت  
بسیار را از کف نیست به باطلعت با بیدگی نیست هر چند بر منظر عارفان چشمند ظاهر است



روان جوئی برازخون نشینار در پهن نس سینه نشان حجتہ مال بصوبہ مسقر جاہ و جہوں  
صبح روز دیگر کار برد از آن قضاء وقت در محبت خود پیشید با و در تجارت نیکوون مستعد بود  
و بر بار کیر تندر کردون یاد کرده از افاق مشرقی بسوی پنجانہ مغرب و اینند از ادراک آن دولت نفس معتد  
قرین را در محنت محفوظ بر حمت حی لامیوت نهادند و آن محنت را در لباس منکین گرفتند و آن  
بصوبہ ہر اہل العظاف دادند و بر بیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردو کوچ کرده روز دیگر ولایت کونہ قلعہ  
نرہ تو محل سر اوقات عظمت گردانید و کو تو ال اکھار استوار ساک طریق یکدی ایام زین الدین علی  
پایان آمد مقالید قلوب را با مفصل خاطر بعرض رسانیدہ منظور نظر رعایت و بلاط عین حیات شد  
و این شب در آن منزل توقف افتادہ علی الصبح کہ خسرو ثابت ہو بسیار صلوات اعانت اندر کرد و بنا  
بر لالکاکہ خویش ساخت و لغو دیگرم را تحت تصرف خود در آورده و ایت حجت ہر از خویش برین  
بر چه سلطنت و جہا نیانی بر بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با فوجی از جانب و خواص قلعہ تیرہ تو  
صعود نمودند و کھن کھن اسماں اختتام را از نظر ایتماط ملاحظہ کردہ خزان و دغان را تصرف فرمودند  
احیر زین الدین علی سابق و پیشکش کشیدہ لازم نیکو خدمتی بجای آوردہ بعنایت خسرو از منظر گشتہ  
بہ ہستور مہر و منصب کوتوالی اقلوہ تعلق پذیر گشت و روز دیگر لالکاکہ واقع شدہ بعد از وصول  
بالک کہ مستقران خواجہ شہاب الدین محمد ایستادہ در آن اعلان یغیان فغان فرود گس مکان  
حاکم شہر بود با جلد رسالت در تعلق و شایخ و علاء الدین اصف و اعیان و از با سید و کلانتران لبتگان  
تعیینت پوشیدہ بہ ہتھان شایستہ و اخفاق و زاری و بلوغ فلک زرکاری رسانیدہ شرف منادیت  
نامہ از دکان جمشید حجت در یافتند و لوازم پیشکش بجای آوردہ روز دیگر لکب شہد اوتاب  
عبا ز طلت شب از ساجد بہ ہستہ شد بر آن بی بر پیش را کہ لالکاکہ متقاضی محلول بود کہ شہر  
بصحرای عمید گاہ و لالکاکہ بہ ہتھ ہر روزہ و در انعام فرزند ہر جازہ حجت اقلوہ و شایخ از کردار  
و تابوت محفوظ بر حمت حی لامیوت ناکبند در سہ شریف کہ ہتھ ہان مصلحت بنا کردہ شد و بعد از  
شرفیت مطرہ و فن سرودند و اولاد امجاد و ارکان دولت ان بادشاہ و الامرا و کیفیت باطعام طعام  
و تہات کلام کلک علام قیام و اقدام سرودہ روز ہشتم جابجہ امان سلاطین حجت قون  
تواند بود کہ بشدن انش بزرگ پودا عقد و خلائی را از لباس تعزیت بیرون آوردہ ہر لعل معلیات

بعکرم بیع الزمان شتافتند و مجلس عالی در آنکه از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر کاس  
و امیر شیخ طغای و از ارکان دولت نطفه رحیم میرزا علی بیگ و امیر محمد صغیر ابابا و امیر محمد بندق را با آن محل  
صلیبه نه انگاه شاه بهر اوکان دست بر کلام مجید نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر  
بر باده مستقیم اتفاق و اتحاد ثابت دم در اسخ قدم بوده بر امن مخالفت نکردند و امراء عن صمیم القلب  
بر زبان آوردند که در دولتجوی خود بخاری عبت ر قدرت و امکان مراسم سعی اتمام مرغی دارند در ریب  
وقوع این بهجت خاطر صغیر و کبار اطمینان یافت و انوار امتیت در فاقیت بر وجنات احوال امرائش گریان  
ناقت چته زان حسن اتفاق جو خاطر قرار یافت ارکان قهر ملک خراسان مدار یافت در روز  
که این معاهده بوقوع پیوست مرمن خاقان منصور بصوبت انجامیده بود و ساعتی ساعت شدت مرض می افزود  
و صبح روز عید الفصحی بیع الزمان میرزا با ردوی همایون تشریف آورده سارنشا بهر اوکان دامراء  
و وزیرا در حسنر گاه دیوانخانه همه او را گز جمع گشته و در وقت خواندن خطبه چون نام محبت فرمایند  
بر زبان خطیب گذشت که از کرم حاضران بر تبه بلند شد که نغله در زمین ازمان افتاد و بموافقت  
ایشان سیلاب بر شک ~~معدوم~~ معکفان عالم بلا و مستیمان عالم اعلی کشت در روز دیگر که دو شنبه یازدهم  
ذی حجه سنه احوی عشر و تسعانه بود بوقت غروب آفتاب سپهر سلطنت کامرانی مغرب فبا انتقال نمود  
و شاه با زروح مقدس ان پادشاه عالیجاه نداء یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک و استیتر منشی  
شنیده بخاطر آنسچ بر داز نمود و طلعت خورشید خشمی که عالم از فروغ عطیتش بفرغت نمود و در مغرب  
ایمانگونی او پر رکیم الموت معدوم شد و جنبید خشمی که جهان از نور معدلتش مرفه حال زندگانی مینمودند  
بتوقیع کل من علیها فان غنوم گشت و اولزه کوس شاهی که هر صبح و شام بشارت فتح و ظفر در  
سنگر کشور منتشر میکرد و ایند بکیا بر فرزندت و او از فغان رعیت و سبایی که در نیت  
کسی شنیده بود از سعوت این بصیت بلند گشته با یوان کیوان پیوست ~~انسان~~  
نطفه ~~چهره~~ سبحانی که شمع فلک بود درخش نورانی - افسوس که نور دوش یافت زوال  
بیکار گشت زین جهان فانی و در انشب بر شعب خواص شیشان سلطنت بر پنج سنت  
بود ~~چهره~~ کتفین و غسل حسب مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و غم و عصبه و الم بجای  
افشاند ~~سب~~ ب خون از دیده پرغم گشودند . علم زدانش از دلهای محزون زمرگان شد

در منصب باکیه که ترکیب می‌آید بنا علی‌هذا در ایام دولت آنهم سپهر خلافت جمع کثیر بمصوب وزارت  
مشرف گشتند و ذکر بعضی از انظار در اثنا حکایات سابقه اندراج یافته شده از حال مذموره دیگر اینست  
که مسطور میگرد و خواججه نصیب امری در آن بجهت علو نسب و عظم شأن و قدم و درگاه  
موصوف بود و معروف بود و چنانچه از داستانهای گذشته مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم  
بابر و میرزا سلطان ابوسعید بامر وزارت مدنی در قیام مینمود پس از واقعه قتل باغ مدار السلطنه همراه مشتافه  
بنابر التقات فاقان مسطور در منصب اشرف وزیر اعظم و دخل نموده اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت  
استیلاء و کار محمد میرزا خواججه مذکور بی‌آنکه در منصب دخل نماید چند سال در ظلال محلت خاقانی در غایت شرافت  
زندگانی مینمود و در آن اوان که خواججه مجد الدین محمد خوانی قدم بر سینه جاه و جلال نهاد بنا بر طبع اموال نسبت  
بخواججه طاهوس ابواب نزاع بگشاد و خواججه از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان غرمت بصوب عراق  
و ازرباجان منعطف گردانید و در اولایت نیز معتمد و محترم بوده تمام اوقات حیات بپایان آورد  
و در سنه تسعمانه که سن شریفیش هفتاد و دو سال رسید کوشش و کوشش صغیر عقاب شنید پس  
بهامی بر طاهوس پیوسته بپیداخت جهان از قزاقاوسی سپرداخته و خواججه شنید از این بیهوده  
در سلک اشرف و ایمان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهان شاه ترکان بهرات  
آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید غرمت عراق  
بفرمان واجب الادغان بسر قنده توجه فرمود و در وقتی که خاقان مسطور در همراه بر سینه سلطنت نشسته از مادر الهیز  
بر گاه عالیپناه آمده که خدمت بر میان بست و بانکه زمانی بطوطین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد  
و در اسماک خاطر اکابر و اشرف سعی موفور بجای آورد و عاقبت عاقبت طلب شده از انکار استعفا نمود  
و بسوگ طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان مسطور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض انار  
خواججه عبد الله انصاری را مفوض برای مواینی او گردانید و انجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه  
کوشیده در صیافت آینده و رونده اهتمام معتمدیم رسانید و فاش در دهم ربیع الاول در سالی که هجرت  
چون کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر رسید هر روز نمود و مزار فاضل الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد  
تبارگانی مدون شد و خاقان مسطور تبسلی خاطر اولاد خواججه مسطور بپیداخت و در ایشاد و عالیجه افاضل سپناه

مقامات سلطنت را پیش نهادت بپند نامت ساخته قهر او دلاور خان و انشاؤد کسند بی منت  
و او امیر بی منت فغان مغرب است اما ابو القازی سلطان حسین میرزا چهارده سپهر یازده دختر کرامت  
فرموده بود برینوجب بیع الزمان میرزا احمد علیا پیکر سلطان بی کم منت میرزا مغزا الدین سنجر سلطانم  
یکم که در اولی حال در سلک ازدواج سلطان اوس میرزا بود و در اخر در جلاله الهی الباقی میرزا زندگانی  
یکم که از بولی یکم که قبل از حبوس همایون عقد آنحضرت در آمو بود و حیدر محمد میرزا و اقا یکم که در سلک زواج  
محمد قاسم میرزا و ابوالقاسم ارلات نظام داشت و یکم که در عقد سید مولانا خواجہ پور کار میگذراند  
و اقا یکم که پیش از وصول بکربلا فوت شد و یکم که زوجه میرزا بابا بود و امیرزاد قاسم بود از ستر علیا  
پسندیدیم که بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا از مندر علیا صاحب یکی اقا  
کشته شد و بعد از بدست نیوی پوست فرخ حسین میرزا و محمد مصوم میرزا و این حسین میرزا و محمد قاسم میرزا  
در سعادت نکبت یکم که کشته شد و بعد از سلطنت سلطان و در سلک زوجیت سلطان منور میرزا از نظام داشت  
سلطان ترابو یکم که حرم سلطان سکت در میرزا بود و منور سلطان یکم که کشته شد یکی از آنها میرزا ابوالغیاث  
مترشح مجالش بود و حیدر ابوترب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و مریم سلطان یکم که در حیدر  
سید سعید پلند میرزا بود و سلطان یکم که در حیدر ابو کا تفرخ میرزا شاهی بود و از مندر علیا یکی اقا چاک  
یکم که ملک خنجر با او یکم که بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و کشته شد در بولی یکم که در وقت ازدواج  
فغان منور شرف بود و با حضرت خدیو پندایش سلطان یکم که در حرم سوری و قاسم سلطان اقا  
یکم که زانیا از پندیده آنگاه جلوتر بود و از اولاد او در فغان منور وقت کشته شد و از مندر علیا کسند جهان  
فغانی در اولاد کسند ساسانی ایشان اینست فرخ حسین شاه غریب حیدر محمد مصوم ابراهیم حسین محمد حسین  
ابو تراب میرزا از اولاد ایشان پنج مستور و در زمان حیات آن پادشاه کشته شد در مقام نقاب تراب بر  
روی کشته شد و از مندر علیا اینست اقا یکم یکم که یکی یکم که سلطان و از اولاد اینحضرت  
یکم سلطان یکم و لطیف سلطان یکم و اقا خجست بعد از زمان زندگانی آنحضرت پندکت زمانی هر یک  
کشته شد و از کشته شد و در غربت روی یکم که وقت او در کوه کافق یکم که تا غایت در قید حیات است  
کشته شد و در فغان غازی سعدان حسین میرزا از جمله احوال آن پادشاه صاحب  
سعادت آن بود که زود زود بغول منصب و وزیرا و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار چرخ کس را

از طاق چهار سوق هراته و خواجه مظفر را بر دروازه ملک بخلق بر کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید نظم ای دیده  
بعالم ستمکاره نکوشدین و با یکی همان نوجوانه نکوشد از حالت صانعی بود تجربه بگیرد در حال مظفر شبانکاره نکوشد  
و اینست که برادر خواجه افضل الدین محمد بود و در تبرک شراب روح افزایی و مصاحبت ماه رویان نامید لقا  
شعف تمام داشت بجن خلق و دو فور کم از اخوان و اقوام امتیاز تمام داشت و همواره خیال هم نشینی و محالست  
اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سینه سبغ و نمانین و نمانایه منصب وزارت خاقانی رسید  
قرب پنجال در تمشیت انکار روزگار که رانیده در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق  
شتافت و مغول گردید و بعد از چند گاه منظور نظر خاقان عالیجاه گشته در امر وزارت دخل نمود و خواست  
توام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و وقت دار گشت و دیگر او را مواظبت میکردند و نوجوان این الدین محمود  
بس از یکدو سال فرصت یافته در صورت عورات از بلا خانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل به قله  
در گشت مخفی بود و چون انجناب مناسب عید و مراتب سینه بر او فرار گشت خواجه امین الدین از کج آنرا  
پیران آمد و بلا دست مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات لائقه و وسایل لاجرم سینه بید یافت  
و چون متقاضی اجل در رسید در او اهل سینه و نسیان بهمان جاودان شتافت و در این میان  
بصفت اصالت موصوف و کجس خط مشهور معروف بود و در دیوان خاقان منصور منصب توجیه اشتغال داشت  
اخرا لامر قدم از آن مرتبه بر تریها در رایت وزارت بر او فرار گشت و در تریه دیگر بلوازم آن امر قیام داشت و قدم خود  
از رعایت سلامت نفس در راستی و کوتاه و سستی هرگز بگنجت و مواظبت و مواظبت و مواظبت و مواظبت و مواظبت  
در رسید داعی حق را بیک اجابت کفایت هرگز گشت و در علم استیفا  
و سیاق بی نظیر افاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسیار انجام اعمال بزرگ اشتغال داشت و خواجه  
الدین کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله در مواظبت و مواظبت و مواظبت  
از بسته انگاه او را در پیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند گاه که بلوازم آنهم بر او فرار گشت  
در بعضی مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین بگشاد و خواجه مجد الدین با فقه رقیه خواجه نعمت الله فرمان داده محمود جمال که  
یکی از اشرار عمل بود بروی تقریر نمود جناب دراز تا بر اتم صرف تقصیر متهم و منسوب گردانیده در نتیجه و تخریب کشید  
گردید که در نوقت که خواجه نعمت الله را شکنجه میکردند استرار نمود که خبند صدوق از نقایس اموال در فلان موضع نهاده ام

خواج شهاب الدین عبداللہ راہ پرست و انعام خلع فاحشرہ نبوخت خود را تہ تیغ نمود  
در سلک اشرف ولایت با فرست انتظام داشت و بواسطہ انتساب بآل برک ہموارہ رایت مخافت  
می افزاشت بخت طبع وجودت ذہن و مہارت در نظم اشعار و ایشاد و رسم و دینار موصوف و معروف بود  
در مبادی ایام دولت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانگشتہ در امر وزارت شروع نمود و بر آنکہ  
از دست کمالت ظاہر نمود بر عایا و عجزہ حیف و تعدی جانمیداشت و بواسطہ با ساز و زرار رقم مذکور لغت  
بر اوراق خمیر منیکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطان باومی متخیر کردید و در آن اوقات بکہ با نیرل  
خواج این بیت را در سلک نظم کشید بیت روزی کہ نمود معرکہ و ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازو  
علیشیر و آنجہنی سبب از یاد کرد و دست شدہ دیگر اسباب بدو علت گشت و خواجہ صانعی صباحی کہ در بابہ  
سریر اعلیٰ در سلک وزراء ایستادہ بود یکی از زیادلان بموجب فرمان دستارش را کہ بجایت بزرگ بود  
از سرش برداشتہ در کہ نش افکنہ امیر علیشیر روی بچاقان منصور کردہ این مہر خواند مہر جو بار سر  
سبک کردی سبک کن با برون ہم - القصہ در روز خواجہ صانعی مواخذہ مقید گشتہ بعد از آنکہ ہر چہ داشت فرود آورد  
و در بالا خانہ زمان مجوس شد و زمان حبس او شش سال امتداد یافتہ در آن ایام مغربی غرامت موم کرد و امید و زود  
امیر علیشیر فرستاد کہ مطلع انفرال نیت بیت - آنکہ ہرگز نشو و کوش تو فریاد نیت - آنکہ ہرگز نگذرد بر خاطر  
یاد نیت - اما ہج فائدہ مترتب گشت و امیر علیشیر از سر ایازی او در گذشت و خواجہ صانعی اکثر اوقات را بکب  
فضائل بفسانی و خط کلام اندک کردہ کتب متداولہ را بطور مطالعہ در آورد و قصیدہ خواجہ سلمان ساوجی را تتبع نمودہ اکثر  
صنایع شعریہ بقلم بردی در آن قصیدہ درج فرمود مال عاشق غمگین منظور خواجہ گشت انشا اللہ تعالیٰ  
منصور از قزاقان بہرہ آردہ در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاہی جمعی از مردم شہر بر او را بصفوف فقیر  
مستہم کرد و ایندہ بنا بر آن خاقان منصور را بمتخیر گشت و در زمان بلکہ ہر آہ مجوس سندوسہ ہمار روز در حبس و بزرگدہ  
با گاہ ششمہ قہر قبیل او حکم فرمود و جہان استماع افتادہ والحدت علی الراوی کہ در آن محل کہ نادرہ غضب خاقانی  
مشغل بود و کشتن خواجہ مظفر حکم کرد یکی از نواب بنا بر عرضی کہ داشت عرض کرد کہ خواجہ صانعی تا کی در زندان خواہ بود  
خاقان منصور فرمود او را نیز امر فرستاست کنند و در آن ایام کہ داخل محرم احرام سنہ احدی دستمان بود خواجہ صانعی

موقوفات همایون قیام میسر و انجباب بصفت و قوف و کاروانی و سمت راستی و کوتاه دستی آنها داشت و  
در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت و تا آخر ایام حیات آن پادشاه بخت  
صفات برسد وزارت ممکن بود و بعد از فوت آنحضرت که ملازمت بدیع الزمان میرزا بر میان بستید در امر انزرف  
دیوان شروع فرمود و محمدخان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان انجبا را وزیر ساخت و کما یبخی بر ترتیب  
و تزیین پرداخت و روزی که محمدخان در نواحی مرو بفرستید سیاحت گشته گشت بهم در آنمکه دست قضا  
بصلاحیات خواجه حسن الدین را در نوشتن شرح بقاء و ادانی نیت ممکن بود و خواجه حسن الدین  
در زهد و تقوی درجه اعلا داشت همواره بر ادای وظایف طاعات و عبادات همت میبگماشت و در اوایل  
ایام جوانی که او آن نشاط و کامرانی از ارتکاب مناهی و ملامی درگذشت و روی بحراب عبادت آورد  
و در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود تبصیر راضی نمیکشت و در علم سیاق و مفصل لغات بغایت  
صاحب قوف بود و در او اسطایم سلطنت فغان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه ذوق فرست و کمال  
کیاست مهم او وزیر وزیر ترقی میکرد تا قدم از منصب وزارت برتر نهاده زهم منصب انزرف دیوان بست  
اورد و مدتی در میان امر او وزیر برستم اطلاع علییه توفیق میکشید و مهمات فغانی و امور صاحب دیوانی  
از روی قوف و کاروانی بسراجام مقرون میساخت و با وجود اشغال مدخل در مهم ملک و مال ازاد انراض  
و نوافل ساعتی غافل و زایل نبود و در سرد دیوان تسبیح برکف گرفته در انشاء قیل و قال با مصحاب جاه و جلال بودی که  
داشت مشغولی میبود و در اوقات حیات فغان حجتیه صفات منصب پر وانه رسالت علاوه  
سائر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت فغان و او تهور لغتش را در فرامین مطاعه عمده  
الصدی نوشت و بعد از فوت آنحضرت خواجه با سعادت از اولاد امجاد و نسبت و محمدخان شیبانی اصلا  
منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استقلال لواء ظفر انما شاهی در بلاد خراسان روی تبککل مهم نیار و اما درین  
از منته مختلفه و اختلافات متنوعه امر او وزراء و ارباب سلطه همراه هیچ مهم بود قوف و استغراب انجباب فیصل نمیدادند  
و در توجهیات و تخصیصات و قرار مهمات فرارغان و مخترفات رای صوابها شش راعده دانسته ابواب مشورت  
میگشادند و در اوایل سنه سبع و شصین و تسعانه که حکومت خراسان بکلم نواب استملان ملک اشیان  
و پادشاه عالمیان تعلق با میرخان موصلی داشت خواجه عطاء الله بمرض موت گرفتار گشت و چون آنکار صنه  
قوت گرفته خواجه دانست که کار از او ادر گذشت خاطر بر حصول واقعه ناگزیر و بسته بنا بر آنکه در فوطح امیرقا

محمود حال او گفت کسی سید بکن تا صدایق را بختور آورد و خواجہ نعمت احمد در انحال غار لطیفه کرده و سر بود مردک حال تو  
ما چه ضرورت که همه حال صدوق کسی سید بکنم القصه خواجہ محمد الدین بگه اکثر وزر او را که دولت از شترت نفس  
خواجہ نعمت احمد بغایت ترسان بودند و در اجندان تکلیف نمودند که رخت سفر آفوت بر بست  
بر سفید جهان ناکس مهر گل گشته دل و با شنی غافل پس زلف چون شک از دست در نماند کل پس روی چو گل  
کشت در برده کل سید زین العابدین علی پرورش زین الدین محمد ترقی تمتد در معظمت مقامات دیوانی  
در دل داشت و مادرش نهال سیادت از دو دو مان سادات از جندی افزاشت و انجناب محاکمیر و محاسن شمیم  
موصوف و معروف بود و در او اهل احوال بوزارت امیر محمد بر ذوق قیام می نمود پس از آنکه انوار کفایت و کاروانی  
از مطلع او پیش بر پیشگاه ضمیر فاقان منصور پرتو انداخت منصب وزارت فاضله های و زامفوض بوی سخت  
و دوران او ان که خواجه نظام الملک بای بر بسند اختیار نهاد سید از ان شغل معزول گردانید و در سنه ثانی  
و تسهله که از اجیر نظام الملک با اولاد و اقربا بسجادت شهادت رسید سید نوبتی دیگر وزیر فاقان منصور گردید  
و بعد از ان خواجه افضل الدین محمد از عوالت و کلمات سید استنظام را یکم مخالفت کرده او را معزول گشت  
و پس از وفات خواجہ افضل فاقان بلده محل کره تبعه افوی سید زین العابدین را بتمقله منصب وزارت  
امر کرد و انجناب استعفا نموده مهم بران قرار یافت که در زر از عظام بی استخوان جناب سیادت و کتاب  
بفصل مقامات دیوانی نبرد از نو و فرامین مطاعه ما دام که بتوفیق او نرسد بهر بزرگ های یون برسانند  
انگاه سید زین العابدین از بیشتر اعتبار بیشتر یافته بر جمیع وزر از مقدم می نشست و بر قم اطلع علییه  
توفیق می کشید و بعد از فوت فاقان منصور در بیع الزمان میرزا نیز انجناب را منظور نظر المتعاف ساخت  
و بقبول ان منصب تکلیف نمود اما سید که در ان زمان چون کل آنک بقا بود در هیچ مهم دخل نظر نمود و چون ما بجهت  
رایت محمد خان شیبانی از افوی دیار خراسان طالع گشت سید فرار بر قرار اختیار کرده در انجا که زیر نفوچی  
از از بکان بستیزد و جارسند و مهم بکنک و بدل سرایت کرد و تیری جانکه از بمقتل سید زین العابدین خورده  
مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید و سید چنین است که در ان سپهر  
کنش زهر قهر است و کد نوش مهر بازار کسی پرورد بر کنز کجاک افکنده خوش خوار و زار و چه چاره  
را در خور و نواجب مظهر شهاب نگاره بود و مدت مدید منصب وزارت فاقان منصور و تولیت



صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مقامات موقوفات و حاجات ارباب عظام را بکفایت مقرون میکرد و فاش در زمان اعتبار معتد السلطنه خواجه مجد الدین محمد در شهر سنه پنجم و تسعین و ثمانیاد روی نمود چون مولانا قطب الدین خویش سببی بود بوزم امر مصیبت قیام نمود و سه چهار روز صبح و نلیم اعظم امر او و رواد سادات و قضات و فقها و علما و سایر اشراف و اعیان دارالسلطنه مرات در آن تفریت سرجمع میشدند و حفاظت مقامات قرآن بجا آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد حلوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری نهایت رسید خاقان منصور شاهزادگان و خواتین بقیاس مکان بخلع و انسر و اثواب فاخر معتد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشان را باصناف پریش و نوارش تسلی دادند و حسب بنام حسین بن علی قدوه اعظم کبرک و عمده اکابر ولایت ایبورد بود و بزرگمکت و حشمت و انسرونی علو بخت از سایر اعیان خراسان ممتاز و ششمین و دو چند گاه در غایت اختیار داشتند از بوزم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدیگر نیار و کین با رزوم القدره طمع نکرد و رایت نیکامی افزاشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امر را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غم و سعایت کشادند و اشکمان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه از آن منصب مغرول گشت و مبلغ کلی بیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفرغت گذرانید و در راه دشمنان ستم و تسعین و ثمانیاد داعی حق را بتیک اجابت گفتند در جنب بد که از جانب قبله بجمع هر است و ساخته برداخته او است مدون کردید و در سنه پنجم و تسعین و ثمانیاد مدتی منصب صدارت خاقان منصور مقرب بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب موافق و مقید گشته در شهر سنه ست و تسعین و ثمانیاد در سرخیان گشته شد و بسبب این امر در سنه پنجم و تسعین و ثمانیاد بمیر سر برهنه بود و بسبب اطلاق این لقب بر اینجانب آنکه در اوقات جوانی چنانکه گفته بود و در سلطان مهر و محبت لشکر سپهر را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تابع آن پسر بود و برآمده سردر پی ایشان نهاد و گاهی سر و بار برهنه در کوچ دوران میکرد و پیش صوة نشد و رباعیات بظلم می آورد و این رباعی از جمله منظومات اوست که آنکه بر بسته خورشید و مهند از چشم تو در از روی یک گنهند لشکر اگر اینست که من می بینم خوابان در تنگ تعلیم گنهند و میر سر برهنه کجین کردار و لطف گنهار

دارگان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات متملکات خود را مفصل داشت که از آنجمله جو مبلغ و جو بخت دار  
بخشش امیرخان باشد و هر یک از امر او اوایش را چیزی دهند و سرود تا بطریق سنت اسباب تخمین  
و تکمین او را ترتیب نموده بنظرش آوردند و کف بر برده دو نقد انگاه نویسنده پیشش نامه مفصل کرد که از  
از اول وقتش تا روز هجدهم هر روز چند کوسفند و چند نان و حلوا و سائر ماکیاج ترتیب کنند و ترار داد  
که هر یک از عتاق و موزن و معرفت را چه چیز دهند بعد از آن از اموال و جهاتش باقی ماند در میان  
فرمان خویش تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را نزد خود طلبیده  
ذکر می گفت تا روز یکشنبه دویم ربیع الثانی سنه مذکور وفات یافت تمامی سادات و قصبات و علماء و اشرف  
و اعیان بلکه خواص و عوام طوائف انسان جنازه آنجا با مشایخه کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان  
مضور بخش او نماز گذاردند و جسدش را در مراد شیخ صوفی علی در موضع که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این  
قطعه از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهند خواجه سالکان عطاء الله که دلش دست میل  
سوی جهان جانب قدرت شد تاریخ نیل خواجه عطا بوی جهان در سنه ۸۰۰ و در روز پنجشنبه در  
زمان محبت نشان خاقان عالمیگان موقوفات بلاد خواسان بر تهر رسیده بود که یک کس از عمده  
ضبطان بیرون نمیتوانست آمد بنابراین در او آن سلطنت آنحضرت جمع کثیر از ارباب علم بان منصب  
مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله اندلسی و سبب عجز از این امر بود  
در سبک اشرف سادات حسین متظم بود و با سید بر که نسبت خویشی داشت و آنجناب در مهیاد  
اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده مقدم بر جمیع صدور عظام توفیق کشید با سبب  
عدم وقوف و کثرت ارتکاب شراب مہم از پیش نتوانست برود و در کمال بی اختیارگی سلوک تا زمانی که  
معزول شد و روی بگوشه انزوا آورد و مولانا نصب الدین محمد انجلی بصفت فقاهت و فضیلت  
مرموف بود و بوزر کیاست و فراست معروف و آنجناب در زمان سلطنت سلطان ابو سعید  
نائب شرف جهان مولانا نظام الدین صدر بود و بعد از واقعه تشریح برابر السلطنه هرات  
تشریح برده خاقان مضور منصب بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم انهم برداشت  
در سبب محرم احرام سنه اربع و سبعین و ثمانیہ بسبب سعایت اهل فساد و او اخذ و مقدم گشت و در هفده  
روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کیلی سرود آورد و در عاشر سفر نوبت دیکر تربیت یافته طلعت

سه چهار سال در کمال اختیار و اقتدار بر اسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد  
فی منصف شعبان سنه اصدی عشره ثمانه در صدارت او مان از عالم رحلت نمود قاضی محمد بن الدین مروی  
در او اهل حال منصب قضا و صدارت ابوالحسن میرزا بوی متعلق بود و بعد از آن بواسطه تغییر مزاجی که بنامها  
نسبت با جناب پیدایش از مر و بهره شتافته منظور نظر التفات خاقان مضور گشت و بدرجه بلند صدارت  
صدیه نمود و در او اخر سنه شمع و شعاع میل وطن اصلی کرد و مرخص شد و بعد شتافت ابوالحسن میرزا میرزا زینب  
که از او در خاطر داشت او را مواظف و مصادر کرده لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت در ضمن  
در سنه اصدی و شعاعه در گذشت - پیغمبر شریف از فضائل نفسانی و کمالات انسانی  
بعایت عاری بود و بعد از فوت میرک بسبب اهتمام خواجه نظام الملک در امر صدارت شروع نمود  
و تا وقتی که خواجه نظام الملک وزیر بود رسید در منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث و شعاعه که افتاب  
اقبال نظام الملک بسره صدر و ال رسید در خدمت مشایخ عظام بر سالت بربع الزمان میرزا و امیر ذوالنون آمدند  
گشت و هنوز از آن سفر مراجعت کرده بود که امین الدوله مواظف شده بقبل آمد رسید غیث الدین اینخبر شنوده  
و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت قانی او را بربع الزمان میرزا  
سپرده رسید چندانگاه در ملازمت حضرت بسر بر و اما بسبب غایت صورت و راحت و دخل در امر ملک و مال  
و خلاف بامراست و ههضال منظور نظر التفات نکشت پس از چند وقت مقرر شد که بر سالت مرور و  
و چون بان بلده رسید بربع الزمان کتوبی یا ابوالحسن میرزا فرستاد که جناب سیادت را بخدمت سعادت  
بجانب پنج نذر انگاه اولاد او میرک شاه و سید قاسم را که مشهور بمیر محمد و مر و نزد امیر ذوالنون بودند از آن بلده  
عذر خواستند و ایشان سپرد بپوسته در گوشه انزو و منزل گیرند و در سنه ثمان عشر و شعاعه که امیر نجم ثانی  
در عجز و ان بکار اجهان عبودانی شتافت و سلاطین ماوراء النهر بگرد و مشهد متعدد رضویه آمدند امیر محمد  
از دار السلطنه همراه بار و وی تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجیه بجانب خراسان  
ترغیب و تحریص نمود بنام علی حاجون ثانیاً ما چه او ای جهانشای نواب کامیاب حضرت شاهی لارالت  
مصونه عن وصمت الساهی بر تو وصول بر بلده فاحسره بهر آنکه سید با اولاد مواظف گشته مبلغی کلی  
فرود آورد و بعد از آنکه از جنگ محصل فخاص شد فرار بر قرار اختیار کرده با درار النهر شتافته در آن ملک وفات  
یافت و در ثمانه سنه در سنه ثمانه در سنه ثمانه در سنه ثمانه در سنه ثمانه در سنه ثمانه در سنه ثمانه در سنه ثمانه  
بدرش مولانا سلطان نخت کاتب دارالتحصان جناب

در سرعت فهم و قدرت طبع از غصدا زبان طسرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره کلمات  
شیرین و حکایات زکین و کلمات هنرا کمیز و سخنان مزاج آکنیز بر لوح بیان مینکاشت و چون بدست سلطنت  
بهر اوقات شریف بر ذنور نظر اشتفاق و مرحمت حضرت مقرب سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار  
بزرگوار خاتم پرنده منسوب گشته مدت بیست سال در ان مقام فیض انجام بظیافت صادر و وارد پرداخت  
در هر سال ترب سبید و پنجاه هزار دینار کبکی که از موقوفات و نذورات آن مزار حاصل میشد مبعوث اهل  
میاست و بعد از ان اهل حدان سید امیر را با سراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان  
بنیبت کشا و نذ و نمعینی سبب عزل سیادت مآبی شده میر سر برهمن تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را  
در سعایت او دخل بوده بنا بر ان این مطلع را کخته نزد او فرستاد . . . آنکه سبب که در سایه خود او در همه  
کرد و عازمی و نیشاند کاک سببم و امیر علیشیر ازین کنیر رنجیده چیده گاه بخبار رفتار بین اجانبین اذتفاع داشت  
آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت مآب در مقام کمیت آمده منصب صدارت  
خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان انجناب و خواجه کمال الدین حسین کبر کنی در ختمیم و ناخیر صورت  
نزاع روی نموده میر سر برهمن بعضی امیر علیشیر رسانید که با وجود کبر سن و انتظام در سلک فدام این  
استان عالمقام که سبده را حاصلست خواجه حسین داعیه تقسیم دار و امید آنکه بین التفات  
شمار بر روی تقوی میسر کرد و در آنوقت امیر ستوده خصال را از ایام که انی و احوال جناب سیادت مآب  
یا در آن روزین بیت بر زبان راند . . . در مقامی که صدارت بکد ایان بخشند . . . چشم دارم که چاه از همه  
افزون پیشی و کوب حال میر سر برهمن بر وجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه کمال الدین حسین  
توقیح کشید و بعد از چند گاه که بوازرم آن امر بردخت کاشانه غزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات  
بی آن معتد بمنصبی شد و در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهر سنه ثمان و بیست  
و پانزده میر علی گشته بعالم آنوقت فرامید . . . در سلک اشراف  
واعیان ولایت خندان منتظم بود و چند سال با بر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل  
از ان منصب غده نشا پور رتل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف داشت  
در شهر سنه ثمان و تسعین و تسعمانه قایم مقام ابا و اجداد خویش

خواجه شهاب الدین حسد افند در مشیخه خواجه شمس الدین محمد مرادیه بود و در مکارم اخلاق و حسن  
اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنا، روزگار منبج و طبع پاکش از اقسام فضائل و کمالات بهره برد و این  
در اکتشاف فنون علم سیر فتورات مولفانش مثال سخنان بزرگوار و جواهر بلاغت آراسته و منظومات  
مشاتش مانند لالی بحر سخنان از نوائب عیب بر بسته به نجات فایده بر این نگارنش بسیار خفا و بیان  
کلمه لادیه و ثلاث کلمک لطافت آثارش همچون عتد جواهر فنون بزرگیت و زینت و در فن سستی  
داو و وار بقانون ادراک خورده بر استان ماهر گرفته و به استیاری عنایت پروردگار بر روی ملت نبی  
حجاز بر این پرفت نسیم فضل را نوبت زو این زود چنگ دولت با من دین زد و به بقانون علم لب کشاد  
بای از راه دین برین نهادند و آن در حد جویبار فضل و افضال در چمن دولت و تقبال خاقان منصور نشود و در بیان  
ادان جوانی بمصوب صدارت منصوب گشت و محتمم بر اکثر صدور توفیق کشید و چند سال در غایت اختیار  
بوازم آن امر بر دخت و در ادانی که درایت دولت خواجه نظام الملک از تفاع یافت خواجه شهاب الدین  
به اندازوی سوزن را می نسبت بچو دم کرده از آن منصب استخاف و در سال بی آنکه مقید منضم باشند  
لا ذمت سده سنیه سلطنت میزود و بعد از نما خنده و مصادره خواجه نظام الملک کوه دیکر کوب امانی  
دلال آن حاوی فضائل لغانی با وج شرف رسید به بروج منصب بردانه رسالت که در زمان سلطانین  
تیوری از جلال مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید و سپس از روزی چند از امر تبه نیز قدم بر تهر نهاده  
در جبهه امراء عظام مهزده جای امیر علی شتر را بخش فایم ترین داد و تا احسن رایام حیات خاقان خجسته صفات  
روز بروز تقرب آنخواج نصیلت مرتبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزید  
و اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نموده و دانش در نه اثنا و عشرین و ستیانه اتفاق افتاد  
دامیر صدر الدین ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انطظام داد که مطلع آن قصیده است  
مشبه کردن که مرکز استم و نقطه بلاست شکیل که در بلا و عیش نیست در کجاست و استم که تفسیر  
تدریج وفات آنخواج خجسته صفات است در مرثیه مذکور اندراج داد و همه محذوم اهل فضل زمان  
انجهان فضیلت در واک که هر نفسش در و بال رفت که از عز او محتمم به روح قدس در عالم مثال  
ولی به حال رفت بر لوح دل نوشت ایمنی بر و آه تاریخ آنکه قوه اهل کمال رفت از صاحب طبع نقاد  
خواج عبد الله دیوان قصائد و غزلیات در با عنایت که موهوم است بهوشن الاحباب در سالی که تحویلت

شریعت بنامی قاضی قطب الدین احمد الامامی بوده و نسبت مادرش بمشید قارن که در زمان امیر تیمور کورکان در عهدی  
از لاهان ما زمان حکومت تیموری بودند و مولانا غیاث الدین از مسال شریعی و کتب سلوک و سجالات  
و توفیق نام داشت در احوال ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاضه آنحضرت را بحکیمه شریعی  
نشان به شبیه دعوت بسر حدیثت میرسانید بتابراں بجلالی لقب شد و آنوالا مترقی کرده بمصیبت  
سیر و در زمان اختیار خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علی شیر زبان لغیبت آنجناب میگفتند  
موانع و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه آنرا و امنزل داشت اما پس از فوت  
آنحضرت بدیج از آن میرزا اورا منظور نظر را اعتبار کرد و اندیو بار دیگر بمصیبت صدارت رسید و بعد از  
هشت ماه مغزول گردید و فاش در هشتم رجب سنه ۸۰۰ در ولایت قاسم اتفاق افتاد  
و در تبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت ~~خواجه قطب الدین~~ برادر زاده و داماد  
خواجه قطب الدین خانی بود و از بعضی اقسام نضال بهره مند میبود و در زمان وزارت و امارت خواجه افضل  
الدین محمد که دینزاده و مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عتسم بزرگوار شده بصدارت خاقان سنور  
قیام نمود و در روز فوت خواجه مشارالیه موافق گشته مبلغ کلی نسرود آورد و بعد از آن که از جنگ محصل  
مخاص گردید همه ایام حیات را در زاده غزلت بیابان رسانیدند ~~خواجه قطب الدین~~ پسرش مولانا  
شهاب الدین طبیبی الاصل بود و مادرش در سلک بنات سادات عظام نشا پورا نظام داشت  
و آنجناب از فنون علم متد اوله مخطوط و بهره مند بود و در خبر و علم تصوف دعوی مهارت می نمود و بنظم اشعار  
کافی مشغولی میکرد و در ابراع مولفان لوازم فصاحت بجای می آورد در ایام دولت سلطان یعقوب  
میرزا از ولایت طوس بآذربایجان مستانته جزدکان در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون  
از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور منصب شیخی دولیت مزار خواجه عبدالصاری با آنجناب  
مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و پسین مهم داد خواهان را نیز برای همان  
مفوض نمود و مولانا نصیح الدین صاحب دارالتاریخ صدارت آن صدر عالم بقدر این رباعی نظم نمود  
ای آنکه زاده شد ز قدر زرش بر اوج صدارتی مبدع زرش ای صدر قریشی نسب عالیقدر  
تاریخ صدارت تو شد صدر زرش و از اشعار آنجناب خانه سخن که از یک بیت بر لوح بیان سیکارو  
پای بند باغ جهان آرا جبال آرم تدم بیرون که بشد روئنه خدش درون باغ آرم بیرون

السلطه مرات باردوی هایون زفته مجددا بصاف الطاف اختصاص یافتند شرح کیفیت فتوحات  
 شاهي براي جوانهاشيش تعلق گرفت و حال آنکه تمام وجه لاکلام با بکار انتقال کباب و دوران آن کتاب کمال محبت  
 و باغت ظاهر ساخته از حسن عبارات و لطف استعارات دقیقه نامعی میکند و از جمله نتایج طبع نافذ آن فضل  
 والاثر او را بعبیانت که در ترجمه دیوان مغیر نظام مظهر العجائب والغرائب مقتضای مشارق و المنهاج است امیر المومنین  
 علی ابن ابی طالب علیه السلام در سلک نظم کشیده در معانی هدایت آهن آن اشعار کرامت آثار که مانند آب حیات  
 در سواد صوف نهان بود با بلوغ و بی ظاهری ظاهر گردانید و از مؤلفات آنجانب رساله است که در ذکر معارضه و مکتوب بعبارت  
 خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطائف نکار ساخته و در آن رساله نیز رایت باغت و سخنوری و لوای  
 براغت و فضل کسری را افزوده بر طبع لطیف توهم فکر نکو کند بدو ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
 و الله ذو الفضل العظیم امید داری بکرم حضرت باری انکرم صبح تا جهان را بقا بود ممکن آن ها و فی فضائل  
 نفسانی معترفون بجهول انواع انانی و امالی در غایت عاقبت و کامرانی روزگار خسته اندازند را شنیده  
 در این از رخسار سحاب کو هر بار و عمام فائده گوهر ساز در ریاض فضل و کمال و کله از جاوه و جلال تازه و بیان کرد انهم  
 و فصل و غنمه و طول و در این دست در شیوه و روش و در این دست در شیوه و روش و در این دست در شیوه و روش  
 مقدم این طایفه عالی شان و اشراف این مشرقه سامی مکان سادات عظم و نقباء کرام روش  
 مقدس رضویه اند و در اکثر اوقات آن پادشاه نجسته صفات امیر نظام الدین عبدالرحمن و امیر غیاث  
 الدین سنزیر و امیر علاء الملک در ان مقام منصب جلیل المرتبت نقابت منصوب بودند و چنانچه نزد او علوم مرتبت  
 و سمو مرتبت ایشان بود بر اسم آن امر قیام و اقامه می نمودند و این سه نقیب واجب التحیب از سائر نقباء  
 و سادات موسوی و رضویه با جمیع اسباب سعادت صورتیه و منویه امتیاز تمام داشتند و همواره بهم کاتب  
 بر ترفیح و تعمیر آن مزار قدسی آثار و صفیافت صادر و وارد میگذاشتند تفوق ایشان بر صنادید اقطار جهان مقرر  
 و تقدیم و در مان درخت شان ایشان از انقباب فی وسط السماء ظاهر تر و عالی تر از ان نقابت آن سه  
 سنیه و غنمه علیه تعلق با ولاد امجاد آن سه نیز کو اردار و در هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان  
 نفس مسامت بر لوح ضمیر نمی نگارند سینه چرخ را در پیش پایشان بنشیند و علم و فقاومت از اکثر  
 سادات مشهور متقدم ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آن ولایت یوزم منصب شیخ الاسلامی  
 و فیصل امور شرعیه قیام می نمود و در این مقام بسیار از ایشان بصفه اصالت و سمت جلالت

بر مکتب و نشانی در میان فرق نام مشهور است و کمال فصاحت و بلاغت آن بر آنست و انواره اصحاب تعین  
و انتباه مذکور و هو الرحیم الغفور ...  
و انتساب او با کبر و واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب پدایشیخ ظهیر الدین ابو العلاء کلوثی نشی در میان  
علما کاشغری و سطا استواء هوید است میرسد به نبوت پوسته که بر والدۀ ماجده امیر ابراهیم مولانا جمال  
الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد اللہ بود که سالها بعد است با اینغیر میرزا علاء الدین و ذوق منجود  
نسب ما در آن حسیه نسبه از جانب پدر مقبذاء اهل سکون و سیر شیخ ابو سعید ابو انجیری بودند  
و از طرف مادر میر عبدالحی بزرگ که از نقباء موسوی مشہد متعبد رضویہ بوده و سنیہ کمال الدین  
عرب شاه سبز واری نیز در سلک اجداد ما در پی آن مستوره اتمطام دارد و جمال حال امیر سلطان ابراهیم  
بجنانکه بزور شرف ارگسته است پو نور عقل و کلمات موردت و مکتب پر است در حس سبت و است  
برورد عنایات سبحانیت و بوجدت طبعیت و فرکت جامع انواع فضائل نفسانی ذہن سلیمش در ادراک  
اقسام علوم بدرجہ کمال ترقی نموده و طبع ستیقش در میدان کتاب فنون فضائل نصب استبق از اشغال  
و استران ر بوده در شیوہ نظم و شریصف مہارت موصوف و در شیمہ جہد و منزل عنایت بلاغت معروف  
جو امر زو امر مشورتش کما مثال اللؤلؤ و المکنون زبور کوشش خوش سخنوران فصاحت شعار و نواد و عقود منظوماتش  
کاتمن الیقوت و المرجان قرین رخسار اکابر عرس انکار بی بی ای طبع تو مشاطہ افکار سخن از رخ  
کلک تو جهانی روشن از نظم تو امار فضائل ظاهر و زتر تو انوار بلاغت روشن و انجباب در او ایل نام جو آن  
چند سال بلاومت ابو المنصور مظفر حسین میرزا قیام سینمو و در سنہ خمس و تسمانہ کمال قابلیت و حشاش  
بر صمیمی رفیقان مسطور طاهر شہ مضر بصدارت خاصہ ما یوز برای صوابیاش تفویض فرمود و امیر سلطان  
ابراہیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه فرخندہ صفات در عنایت اختیار پلو ازم انصب استتعال دست  
و بعد از فوت آنحضرت بر تو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجہات احوالش توفیق بار دیگر علم بصدارت بر او نوشت  
و چون سلطنت خواسان از ان دو دمان بحد فغان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراہیم روزی چند  
بمؤاخذہ مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از ان قید در گوشہ انزوا و غزلت منزل کرد  
در سنہ ست عشر و تسمانہ کہ ما ہجہ لوای کشور کشائی شاهی بر تو مودت بر ملک خواسان از نخت انجباب  
منظور نظر عنایات نواب کامیاب کشتہ بسور غالات منقحر و مباہی نند در سنہ ست و عشرین و تسمانہ از و بار



بلو از م آن امر قیام نسیم و نسب نثر غنیسید اشرف بن مبارک شاه که در سلک اشرف سادات و نقباء  
خو اسان انتظام داشت می بودند و سلسله آبا سید اشرف بخت امامت منقبت ابی عبد الله محمد بن  
بن علی مرتضی علیها السلام می بودند و سید و غیره بطرف طبع وجودت زمین اتقاد داشت و در شیوه سپاهی  
سلوک نموده رایت جلاوت می افراشت و در ادوات سلطنت خاقان منصور در ملاذمت درگاه عالی پناه میبرد  
و بموجب فرمان واجب الادغان جهت رسالت خواجہ عابد الدین کادون که مشهور است بخواجهان روی تو جو  
بجانب کلک آورد و در وقت مراجعت از راه دریای فارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و بعد از آن  
عازم سفر افق کشته خانه تن از همان روح باز پرداخت و قبیله هشتم آشوب که در زمتمت اعیان و اشرف  
هر اة مظلوم شده از نتائج طبع اوست مطلع انقصیده نیست شرح شکر خدا که قاضی شهر هری تمام  
در سلک آدمی صفات و دوی نیمه سوزان است و در میان سیدان و در میان سیدان و در میان سیدان  
و لادتش در شهر سنه ست عشر و ثمانه در هر اة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی خاقان سعید مصیب  
تضا و امرش نازی پرداخت و گاهی در مجلس اعلی به بیان مسائل قرارت میپرداخت و مولانا کمال الدین  
عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه اهدی و اربعین و ثمانه قاضی قائم مقام پر شد و رساله قاضی عبداللہ  
در معنی حرف و اسم تالیف کرده شرحی نوشته و در میان آن اشعار را مفعول با اسم خاقان سعید شرح کرده اند  
و بان وسیله اشرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در او آشنایم حیات اشرف بر سلامت  
پادشاه بچاکر ما مور کشته بجانب هند شتافت و در آن سفر جناب مولود و واقع غریب و حالات عجیب زوی نمود  
احترام قرین صحت و سلامت بجز اسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بخرملاذمت میرزا عبد اللطیف  
و میرزا عبد الله و میرزا ابابکر ترز کشت و تا آخر ایام حیات در زمان سلطان سعید فی جہادی الاول سنه  
سبع و ستین و ثمانه بفضیلت شیخی خانقاہ شامی منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر مشغول گشت  
و دانش در جہادی الاخر سنه سبع و ثمانه روی نمود و از آثار اسلام بر اربع ارقامش کتاب افادت آیات  
مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم و قاری معمولی در مکه  
از زمان سلطان ابو سعید بہادر خان تا وقت شہادت میرزا سلطان ابو سعید کورکان مسطور و لہد علم کتبات  
الامور مولانا محمد بن رحیم الدین در میان فرق انام باین حسام شہتار دارد و او را در نظم ہنرمند  
قوت بسیار بود و پوستہ و منقبت شاہ ولایت و سائر ائمہ معصومین سلام اللہ علیہم اجمعین قضایہ عشر

و بنا به شان و تقدم و دو دمان موصوف و معروف بود و بود نور تقوی زوین داری و کما و بیانت  
و پر بهیز کاری از اکثر علماء عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی منین و در زبان گوهر فاشش معبره تالی صحف  
آسمانی و بنان با عت نشانش بین دقائق کتب سبحانی باطن حجبسته میانش منظر انار و ولایت و رشاد  
و خلسه فرزند و مادرش مہبط انوار ہدایت و سدا و بی شائبہ روح کستری آن مہر سپہ نزعیت پروردگار  
در علم شریعت و افتاء و تالیف شبہ و نظیر نداشت و در زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز  
کہ وطن اصلی انجانبست بہر اہل تشریف آورد و روایت اقامت بر افراشت ہفتہ یکینویت در مدرسہ  
کوہر شاہ و آغا جو عظم و نصیحت خلایق می پرورخت و در سرمایہ ریح الاول بر بیان میلاد با سعادت حضرت  
رسالت پناہ ص مواظبت نموده طوائف انام را مخطوط و بہرہ در طبعیاحت از مؤلفات انبیا ستودہ  
صفات کتاب افادہ اثر روح الذکر کہ محتویست بر یکیر سنیتہ در سالہ ہزارات ہر اہل و معراج الاعمال در بیان اوراد  
و عبادات در میان افاضل اقطار جهان مشہور است و صحت روایت و با عت آن شیخ بر بسند و انوار  
خلایق مذکور انتقال میرسد اصیل الدین از جهان محنت آمان بر ریاض بہشت برین و ہنرمند ہر ریح است  
سندت و شہادہ روی نمود و خاقان منصور سبلی اولاد و اجداد او توجہ کردہ سپور غلات سید مرحوم را با بیانی  
عنایت فرمود و در سال ۱۰۰۰ در سلک خلفاء شیخ زین خان فی انتظام داشت  
و ہوارہ ہمت با داء و طائف طاعات و عبادات میکاشت و سالکان طریق زہد و تقوی و طالبان طریق  
رشاد و ہدی نسبت با انجانب در رغبت ارادت و اعتقاد سلوک میکشیدند و از فروغ باطن نور خذہ  
میانش اقتباس انوار سعادت کردہ با داء و انوار ہی خدام عالمیتش منقح و مباحی میچوہند از انوار انامل  
نیاض انجانب بخش شرح تفصیہ بردہ و شرح منازل العابرین مشہور است و از ابیات ہمدت آیتش  
این مطلب در مجالس النقایس مسطور شد انہما کہ بخر قامت سرود نکرند کہ راست بگوئی ہم  
کو نظر اندازند و مولانا شمس الدین محمد در شہور سنہ احدى و تسعین و ثمانمائہ وفات یافت و در خیابان  
ہزارہ منزلت و امیر کلینیہ در جنوب از فیض انار نش خانقاہی ساختہ در اکثر ضار خاطر عاظر و کہ رشیدش  
مولانا حمید الدین کہ شنیدہ روت مدبر در خانقاہہ قائم معتم و الہ معارف پناہ خود گشتہ در رغبت  
تقوی و عبادت سلوک می نمود و ہمدت ششم بنفرت ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیدہ  
و اطوار بسند پرہ معروف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید مضرب لغات بہت مضروب بودہ

قدم در دمان و عظم فاندان و کمال اسلام و دینداری و وفور دولت و پرهنر کاری نو ایگی نزد خستام  
یارگاه سلاطین بنیاه طاهر گشت و منصب شیخ الاسلامی هراة و مصنفات مفوض برای صوابانیش شد  
و چون آنجناب دو سه سال بلوازم آن امر قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر توج  
امور دنیوی از امر شیخ الاسلامی اجتناب نموده دست از کار برداشت و مضمون این بیت بلکه بیت  
ز منصب روی دوری منصبی نه که از هر منصبی بی منصبی بی مطر نظر خسته اثر گردانیده همت از غار ثوابت  
دخروی گشت و حال آنجناب و برادر فرخنده پیش در غایت استرلا و احترام در وزارت سلطنت هراة  
تشریف دارند و طوائف نام از خواص عوام بوجود فایض اجدد ایشان ستطر و مطمئن خاطر بوده و لازم حسن  
اعتقاد و ارادات بجایی می آورند قائم شمس ابرین عبید الله طاعتی و لاند چون ایله بیت  
تیره و ... و در زمان خاقان منصور چند گاه بلوازم امر تصدق قیام می نمود و وقت دیگر در در شهر خراسان  
سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید علم غرمت بجانب آخرت برافراشت  
و در ... و در ... و در ... از آنجا بسمت قد شتافته آغاز کتب  
فغان نمود و در زمان فرخنده ایشان خاقان منصور از سمرقند به راه شتافت و در طالع طاعت مقرب  
حضرت سلطان پنی آرام یافت از علم سر و عرض صنایع بر ابع شرح بیک و فن معاصرت قیوف بود و  
در قوا عجب معارف رساله مفیده تالیف نمود و این بیت از جمله منظومات است که در این باب  
هو که بیت بود منیر لکم نه زلال خضر بیدر دم روح اللهم و فانش در شهر کسند سبع و تسعین و نمانه اتفاق  
لفاوه در مزار بقان بر نه قدمن گشت مولد ... و در ... و در ... و در ... و در ...  
آنجناب مانند قریح آفتاب جهان تاب منور عرض ربع مسکونست و در سخات اقسام نصین انجام آن زبده  
شیخ و شایب مانند قطرات بحاب خمرت بخش جهان بولمن از جوهر نظیرش هرف افلاک بود در شب  
انروز است و از لالی شترش عرصه غلام خاک چه اهرامه نوزن تقانیم او در اقسام علوم مجید و هر تصنیف خزان معانی  
به بعد کسب نرم حاجت بان نسبت که خامه و در بان در تعریف انجیح ارباب دانش و عرفان شروع نماید  
و با نامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مناقب شران طادمان اصحاب پیش بکتا بر نسیه چه حاجت که کلک  
به نعت کاتب ترید که غایت نصین بحاب شرح حاجت که گویند که روز مهر شنود بود و عرصه این سپهر  
ولادت با سعادتش در سیم شعبان سنه سبع عشر و ثمانیة بقصبه خیر و حوام اتفاق افتاد و سپس از وصول

نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات عالیجات مشهور است و بر سر نه و افواه مجتبان آل عبا مذکور  
و از جمله مثنویات ابن حاتم کتاب خاور نامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در این سخن  
کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مندرج گردانیده و فات ابن حاتم در ربیع الاخر  
سنه ثلث و تسعین و ثمانمانه در نصب خو سف که از مصنفات متناست بوقوع بوقت غم  
از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف به راه آمده ملک  
امیر علیه افتخار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال حبه مال خود را  
بوی رجوع کرد و خواجہ در آن باب دوازده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره  
شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است  
مستمع بی تو چون در گریه خواجم میبرد خواب می بینم که اکیم میبرد و فات خواجہ مسعود در بلده به راه روی نمود  
و در مرز اسپین سه ساله مدفون شد و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در آنجا مدفون شد و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری  
بعد از فوت پدر منظور نظم عاطفت خاقانی گشته بوازم منصب موردی قیام نمود و در فصل تنهایی  
تعمیرت عاقبت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرہیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال  
و وقور اختیار و استقلال تقطیع فیصل مقامات در غیبه می برداخت و مضمون ہمایون فاحکم بین الناس بالعدل  
ہوارہ مطلع نظر عالی اثرش بود و در هیچ قصیدہ از قصایابی فسق انہم از مقصود فتوی علماء اسلام  
کجا و زمین بود و بعد از دست ہزہ سال کہ با شغل اشتغال ہست ہیلو بر بتر ناتوانی ہناده در بستم  
جمادی الاخر سنہ احدی و تسعین و ثمانمانہ دست تصانیل جایش در نوشت و در کار گاہ ہزار فاضل  
الانوار مقرب حضرت باری خواجہ عبد اللہ الفاری مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو سپہانہ  
عالیجناب شیخ الاسلامی صدر الشریعہ و الدین محمد و جناب فاضل کتب جلال الدین محمود و ظہار الیوم الموعود  
و این دو سپہ عالی کہ بعد از فوت پدر منظور نظم اشفاق خاقان منصور گشته سیور غالات ہمعافات  
حضرت اقصونی بر شان عنایت شدہ و سپہ کلانتر کہ بین الانام بخواجگی قاضی اشہار داشت بمنصب  
تضا منصوب گشتہ در فیصل تصانیل است و ابنت سنیۃ ابا و عظام و اجداد کرام مہینہ و چون سلطنت  
خواسان از و دمان امیر تیمور کو رکال محمد شیبانی خان انتقال یافت بستور مہودان امر جلیل القدر  
مستعلق بخواجگی بود و بعد از آنکہ عرضہ مالک خواسان از فرسوخ ما بچہ لوای ہماکنشای شاهی صفت اصدات پذیرفت

و از سایر اشراف و مشایخ فراسان بزمید علو شد رونماست شان ممتاز و کستنی نمید و سالیها تولیت  
مزار فیض انار شیخ الاسلام مشارالیه بود و همواره خوان احسان کسره و همت عالی نعمت بر صیافت صادر و وارد  
میگماشت و چون انجمن از جهان گذران بعضای جهان انتقال و ولد از ندهش بلال الدین ابوالقاسم  
قیم مقام کتت و اعتبار و اختیار او در ان ولایت از افاضل و اشراف آن در گذشت اما بواسطه وسعت شرب  
کافی با سایر اهل آن مصاحبت میفرمود بخلاف طریق آبا و اجداد بیخروج شراب ناب قیام نمید و در صفت جو و  
سخت و طریق نزل مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام اجماع آنچه از هر چه حاصل میکرد صرف آینه و وزونه  
مینمود و تخم محبت در زمین دل همگان میگماشت ~~و به سبب غلبه شرب و بی بصفت علم و عمل موصوف~~  
بود و اکثر اوقات حجت ساعات را با او و طائف طاعات و عبادات صرف مینمود و در ملک طریقی  
ریاضت و تقوی و زهد عالمان سبیل هر شیخ الاسلام زنده فیل احمد جامع میکرد و همواره  
بر سبزه پر میره کاری و دین داری شسته شرائط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد و در  
فضائل نفسانی مشغول بود و در راه اهل جلوس خاقان مشغول چند گاه همت بر تالیف و قیام آنحضرت گماشت  
اما چون در انشاء کلامش حکایات و ایراد تشبهات و استعارات مبالغه بسیار مینمود خاقان نمود تشبهات  
اوران بسندید و آن اهل برای صوابهای دیگری از افاضل مفوض گردانید و خواججه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا عبید  
الواسع میل بسیار بود چون بجانب مولوی از سخن مزاج آمیز رود متعجب میشد پوسته با وی هنر نمید و یکی از ان  
سخن این جنبه است که نوشته خواهد شد در روح سپهر ان نظام الملک کمال الدین حسین رشید الدین و حمید الملک  
در سلک نظم کشیده و در او با هم از انی که از هر کدند این وزارت تا که در آن امارت را مال آن  
کمال دولت و دین زور همه بابی رشید مومین رشید ملک ملت در نهایت کمال هم بود از روی آن صبح سعادت را فرود  
هم بود از روی این نور رشید دولت را مجال بر تراند از مهر و ماسه این در علم و ان در بر تراند از کمال این در مجال و ان  
از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب و زکات این نخواهد کرد اقبال انتقال آن بود نور رشید نظر این بود بر جسبت  
ان بود سعود طالع این بود محمود قال ~~و عا به حجت این با دفرخ از حروف~~ افتاب دولت آن با دامن از زوال  
فغان ~~و عا به حجت این با دفرخ از حروف~~ افتاب دولت آن با دامن از زوال  
فقها زمان ابوالقاسم بابر ان نظام داشت اما قاضی نظام الدین بزمید هر دو فتوی در امر درس و فتوی بر اکثر علماء آیام

بهر قدر شد و تمیز آغاز تکمیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و حلیه  
در مبادی سیم صیابسی از نجات انفس و فاضل اقتباس ریاض نظم را حضرت و لغات بخشید و مهارت  
در آن فن بر تیر رسید که دیوان اشعار تحت تدبیر و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان  
میرزا ابوالقاسم با بر پیام نامی آن بادشاه وقت تهر تهر علیّه حلل یاد در فن معاصر قوم است و در ایام رجب  
در زمان میرزا سلطان ابوسعید بتالیف دیوان اول و بعضی از رسائل تصوف پرداخت و سائر  
مهرت و منوطات لطافت ایشان در زمان خاقان موصوفت تحریر یافت و مسامح آن کتب  
افادت آنار در رسائل اعجاز که در بر مصحف بهارستان روزگار و اوراق نکارستان لیل و نهار یافت  
میان خدمت مولوی و امیر نظام علی شیره قاده مروت و اداوت ارتباط است حکام لاکلام داشت  
لاجرم انجباب در اکثر قضایای منظم و مشهور خویش روح و نثار آن امیر نیکو گیش را بر لوح بیان نگاشت  
و مضامین حضرت مقرب سلطانی نیز بر تعریف و توصیف ماکناوی کلمات انسانی استماله در و هر سن  
مبطل گو کتب آن دو بزرگ فائز شده در دستم و وف را درین معنی صادق میداند و وفات مولانا نورالدین  
عبد الرحمن بجای در روز جمعه هجدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانا در وی نمود و درت جنایات  
انجباب شتا دو کیسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علی شیره و سایر اولاد کان  
دولت و تمامی اعیان ملک وقت بمنزل انجباب تشریف برده در اقامت لوازم تجیزه نگه داشتن موجود است  
سید المریدین نمودند و پیش او را بعید که برده ناکار کرده تحت مولانا سید الدین کاشغری باز در دست  
روی اود فن کردند و حضرت خاقان منصور و مقرب حضرت سلطانی مستاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات  
و علماء اطراف راه سعید گاه همراه جمع ساخته ترویج روح حضرت مولانا بطعام طعام و سخنان کلام قیام  
نمودند و امیر علی شیره در مرتبه مولانا محبت را در حسن ترکیبی عزادار سلک نظم کشید و پیشش در خط بود و نوشت  
که دیو ... هر دم از انجن جیسر خجانی و گواست هر یک از انجن از او و از غیبی و گواست  
و تاریخ وفات مولانا افضل از زمان بعبارت مختلفه در سلک نظم است نظام و او در از انجن مولانا نور  
که شغری ابراهیمش بود و نظم و کتبی داشت انقطاع را بر لوح بیان نکاست تقدیر جای که بود  
مانند جنت مقیم گشت فی روضه مظلومه ارضها السمانه کلک قصانوش در وان بر در پشت تاریخ  
ومن دخل کان امنه ...

و در سمسال دینیه مشغولی معین بود و انجاماب که بولاناژاد و ملا عثمان اشتها را در او با وجود کمال نشسته  
و گیرسن و دوزخ و تقوی بصفه تواضع و کفر نفس القهار داشتند در ماه مدیح اللیل سنه احدی دستمانه رایت  
رحلت بعالم آفت برافراشت علامه ابن الدین عصفی الله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع  
از اکثر فضلا در انشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل فطری بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی طرفای  
هنر و عرفانق میبود مدتی تدریس در سه فاقان سعید و خانقاه اهل صیبه مقرب با حضرت السلطانیه تعلق  
باجنباب میداشت و کمال نقش افاده بر صحائف نماز بسیاری از طلبه علوم منیگاشت احوال مولانا را بالذکر  
از جهان محنت آمان در رمضان سنه انبی و تسعانه بوقوع انجامید و از بیخ طبع او رساله است که در زمان میرزا بابا  
مردوم کلک بیان کرد انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سائر اولاد عظام امیر خاندانها  
بلکه از اکثر علما، افاضل بناه بحدود طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل  
کمالات نفسانی نموده در علم معقل و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و نور و قوت حضرت در فن  
تاریخ و صفت انبیا بر تبه بود که تسلیم سخن آرا از تبیین آن بحسن و تصور اعتراف علماء و کمال بلاغت آن مهر  
سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در جبه داشت که بیان فصاحت و شیوه انبیا فی جملة کلمات مشیاد  
تالیف افادت آیات روضه الصفا بر ثبوت این دعوی برانیت روشن و لطائف عبارات آن نسخه  
فصاحت انما بر وقوع انبیا علی است میرهن بر تقسیم حروف برانیت با حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد  
دارد و بزبان کسافخی خود را در سلاک شاکر و دانش شماره در سبحان الله غلط کفتم انتاب قطره هدیا  
عین بی ادبیت و اقتباس فده از خورشید و الاغایت و بلعجی ~~بجانب~~ نسبت ذره را با مهر انور شمشیر  
حرف در عتد کوه بر اگر خواهیم که باشد آبرویم همگی که من شاکر اوهیم نه شاکر اوهیم علامه کتر نیم بگو و خون او  
نوش چیم غرض از اظهار این سخن آنکه اگر کلک سخن که در دروغت نام پیش ازین بزرگ کارم اخلاق و محاسن  
اداب حضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنا بر نسبت مذکور بجنبه استانی عمل نمایند و کفایت را بجهت ادب  
و اخلاف و کراف داشته زبان اعتراض نکند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم را خسته تر قسم میگرداند  
که حضرت ابوی محمد دومی را در آفر ایام حیات میل با نقطاع و از زویشد و لذا اختلاط اخلاق در من در جبه عت  
یکسال در کارگاه روزگار گذرانید و اکثر اوقات را بکسب معادات اخروی و کمالات معنوی که در صورت  
و در رمضان سنه انبی و تسعانه بواسطه عرض مرض از ان مقام شهر رجعت نمود و پیوسته تا انی ابتداء و بعد بیزده ماه

دولت خاقان منصور فائق بود مدت میرد در رسم غیاثیه و اخلاص بر اسم تدریس قیام نمید و چون از منصب  
استعفا فرمود بجانب راناقان منصور تکلف موفوق قاضی دارالسلطنه همراهه کرد و انید قاضی نظام الدین برهیا  
در جمع فیصل منیت شریعتیه طریقی اجتهاد مسلک داشت که قصه امانت و دیانت شیرج قاضی فریخ  
فایست یعنی نظام الدین در محرم سنه تسعمایه دست و اورا قسم حروف را این رباعی در تاریخ  
ثبت فرمود که آنس که شریعت بنظام از وی شده از حکم قضا سبیل عمرش طی شده از موقوف  
چو گوشه نام نظام تاریخ پذیرفت که قاضی کی شده مومنان سیدین در تاریخ شهرت یافته  
بود در بسیاری از فضائل و کمالات اظهار و توفیق می نمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر  
خطوط را در غایت جودت بر صنو تحریر مینگاشت و در ایام جمع بعد از اداء نماز در محصوره همراهه و عطسی در  
کمال تاثیر میبخت و در معانی آیات و احادیث با لباس سبع لطیف می نشست و با عظم امر او زمینیان  
که در مجلس و عطا اومی نشسته ملتفت مینگشت و در وقت صحبت الطائفه سخنان درشت بر زبان او میگذشت  
و انجانب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان و الا که مدت یکسال صاحب منصب قضا بود آنرا ترک  
آن امر کرده هر چند مبالغه کردند دیگر قبول نفس نمود و از آثار مسلم مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مؤلفان  
مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کائنات علیه افضل الصلوات را بر دایات مختلفه در آن کتاب مسطور  
و انجانب در تفسیر فاتحه الکتاب و قصه یوسف علیه السلام قصانین دارد که همه کس کمال بلاغت از آن سخن شناید  
و مولانا معین الدین فی شهر سنه سبع و تسعمایه مرضی شده در گذشت و در فراد مقرب حضرت باری خواججه ابده  
انصاری بهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت و در تاریخ شهرت یافته است و در ایام  
جوانی تحصیل علوم بل تکمیل فنون محسوس و معقول قیام و اقامت نمود و در میدان درس و افتادت از امانت  
و اقران منصب استبق در بود و انجانب بحسن محاوره و مکارم اخلاق القاصداشت و مدتی در مدرسه شریعتیه  
سلطانی و بعضی دیگر از بقیع دارالسلطنه همراهه همت بر نشر علوم میبگاشت و در راه جهادی الا که سنه تسعمایه  
بهلوی بستره توانی نهاده بر مرض حصبه اوراق بقا با وفنا داد و در شهر بهلوی در تاریخ شهرت یافته است  
در جمیع علوم محتول و فنون منقول سرآمد علماء و اراء الهز بلکه مقتدای فضیلهای هر شهر بود و در اسطایم فائق  
منصور از سمرقند توجه کرد و در حج اسلام شده بارالسلطنه همراهه رسیده منظور نظر عنایت سلطانی و بطو طالعین  
شفقت مقوسه حضرت خاقانی گشته غزیت انفسر مبارک با منار سائید و در رسم اخلاصیه بنیفته قواعد علمیت



صفات ذکر در حلت بسوی خلد برین نیافت از حادثه و هر جنات شد نور رحمت چو پروند از لیشه نور رحمت  
شودش سال وفات <sup>در شهریور</sup> در علم کلام و منطق و حکمت اعلم علی  
زمان بود و در درس سائر معقول و منقول کمال وقت و باغت ظاهر کردانیده و در مدرس که هر شاگردان  
و اخلاصیه بر سر و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام ترک تدریس مدرس که هر شاگردان  
داده و در مدرس غیاثیه علم افاده برافراشت و در روزی که آنجناب در آن مدرس اجلاس میکردند  
امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علمای و اکابر از سلطنه همراهه مجتمع گشتند و در آن مجمع آیاتی اعلم  
من الله ما لا تعلمون درس گفت و آنقدر از نکات بدیعه و معانی شریفه او افزون بود که مورد تحسین  
و انسین کشت از آن وقت که قلمش را شریفه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از سائل در میان  
طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت انارش این مطلع در مجالس انفاس مسطور است  
بسوزینه سمان برقت نی ناب که نیت سوز مرا سازگار غیر شراب است انتقال مولانا  
مسعود شیرازی بکمان جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمانه روی نمود و در فرار پی رسید ساله مدفون گشت  
در اوایل حال بلاذمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان  
ابوسعید قدیم مینمود و بعد از واقعه شامزاده به از سلطنه همراهه شتافت و آغاز درس کرده بر توالتقا  
مقرت بخت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرس شریفه که هر شاگردان و اخلاصیه  
بر سر و افاده اشتغال داشت و آن اوقات طلبه مذکور را از ساج طسج نهادن و خوش مستفید  
ساخته بر بعضی از امانت و استران رایت تفوق می افراشت اما چون شرب مدام مشغولی مینمود  
خاطر امیر علیشیر از وی متفر شد و بغرض حکم فرمود و آنجناب از همراهه بیخ رفته روزی چند در پناه  
دولت بیخ الزمان میرزا لهر برود و در اولایت از وی حرکات نالائق صدور یافته روی بوقت ز اورود  
و در ظل رعایت امیر شیر و شاه مینمود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود  
که در زمان میرزا ابوالقاسم بابر و سلطان ابوسعید از سائر اطباء  
زمان کوی مسابقت میر بود و مولانا حبیب الله نیز در ازاله مرض و معالجه علل بر ایاگان نفس سیجا ظاهر  
میکردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار مینویزید  
با وجود حصول تقریب در گاه خدایت نباه و در نور سیاب کینت و جابه بطیب نفس و نشیر شکفت بسربالین

صاحب فراتش بوده در دهیم ذی قعد و سنه ثلث و تسعمه از محنت ابا و جهان بریاض بر فضای جهان انتقال نمود  
وفات آنحضرت در وقت و شش سالگی است و او دفن ایشان در مزار شریف بهاء الدین عسرا اتفاق افتاد  
اعلم ابطار زمان و فصل حکم و دوران بود در محالجه و از راه علاج ایامیمت انفس سیاطه هر  
اما بصفت حسن صورت اقصا نداشت و در او اول سنه اربع و تسعمه علم غمیت بصوب افوت بر او نداشت  
معتد رای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قرب هفتاد سال در سلوک  
طریق برایت و متبع سن سنیه حضرت رسالت علیه السلام و التیجه نمود و جمعی کثیر از درویشان هر روز باستغفار  
بهر سینه نه از باطن فرخنده میامش اقتباس انوار سعادت نموده بر ادات فائز میکردید و اجناب در او اول ماه  
رمضان سنه اربع و تسعمه درین کشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت به مرتب حضرت سلوک  
داشت و وصیت نمود که ایشان در تخمین و کفین او شرط اتهام بجا آورند و در هر موصی که صلاح داشتند جدا از هم  
کردند و در روز شنبه شانزدهم مذکور داعی حق را بتیک اجابت گفته امیر علیه شیرس از تقدم تغیب  
و تکمین با اتفاق اشراف و اعیان مراهه نعلش او را بعید گاه برده باز کرد و در پهلوی قبر مولانا عسرا الدین  
کاشغری که پیر ارشاد شش بود و دفن کردند اما بعد از چند روز بعضی از مریدانش نمیشی با مقبره رفته آن غریز را از مقبره  
کشیده بگازرگاه نقل نمودند و نزدیک بزار فاضل الاوزار حاج عبد الله انصاری تخریج ساخته و دفن کردند و قطعه  
که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظم کرده اند روز و ماه و سال آنجا در راه و در صحیح  
بسیر ظهور رسانیدند آن پر که عشق او را از زمین نبود بود و منسوب به روح در حقیقت زمان  
نسبت هر دو کن منقود شد سوی جهان و کشت تلخ استنبه که ز صوم شانزده بود  
در تزکیه نفس و تصفیه باطن شریعت و سیر صریح مرضیه عدیل و نظیر داشت و بسبب کمال تواضح و  
حسن سلوک همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میباشند و چند سال در کربلا شرفیه اخلاصیه ساکن بود  
و بطلب علم مشغولی میبوده اکثر متذالات در مطالعه فرمود و مهارتش در فن مباحجابی رسید که رقم نسخ بر کفها  
مهره آن صنعت کشید و در سنه اربع و تسعمه بمرض موت درگذشت و در کعبه مدینه مذکور مدفن گشت  
از نتایج طبع نهادن سیه پاک اعتقاد ساله است در فن مباح که در سلک نظم کشیده و در کلام منظم و منثور  
لکن نسخه کمال وقت و باعنت ظاهر گردانیده سود او راق را در تاریخ وفات آن منظر مکارم اخلاق قطعه  
بناظر سیده بود نسبت آن درین مقام مناسب نمودند منظر خلق حسن حسین سید فاضل فرخنده

فرمان بران آغاز سرانجام اسباب و مصالح کرده هر روز مولانا بیدار و بختی بنا بجا می آمد و خبر مدیریت که ایش بجا رسید  
قصه زار و زمی که آتش می کشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی که بلا فزیت امیر علی شیر کوه سپید طعام با تمام پوست بود و کاسیم  
متأسف گشته این رباعی بر زبان او گذشت  
دیوین ویر یادم و در غصه و غم غم خوردن تو و انیم یقین که جان بجانم  
برون یک کاش که برای من فکر کنی که غصه این آتش بخوام مردن به وفات مولانا حسن شاه در شهر  
سه خمس و تسعانه روی نمودت عمرش زیاده بر صد سال بود میرزا بی بی بخت بسیار است و نیز در عبادت اوقات  
و در منقبت شاه ولایت علیه السلام قصاید ترا بزوج بیان می گماشت تکلیفش در دیوان قصاید و غزلیات  
انسی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده افتتاح باین بیت نموده است ای عشق ترا جهان طغیان  
ترا نهر لیلی ترا نهر لیلی در علم نجوم و انشایی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز  
با امثال او امتزاج دعوی برابری می نمود و با او از خوش صورت و دلکش با مرد عظم و نصیحت میسر دخت و بعبارة  
لایحه و اشارات رایحه معانی آیات بیانات کلام الهی و عوالم اسرار اهدایت حضرت رسالت نباهی  
میدین می ساخت صباح روز جمعه در دارالسیاده سلطانی که در سر چهار سوق هرات واقع است به خط شریفی می نمود  
و بعد از آن روز جمعه در مسجد جامع امیر علی شیر در لوازم انکار شرافت اهتنام بجای می آورد و در روز شنبه در در  
سلطانی و عظم می گفت و چهارشنبه در سر بازار میر محمد و خواجوا ابوالولید احمد و ایضا در احوال سر ایام حیات  
حیدر وقت در خطبه سلطان احمد میرزا بان امر بردخت و چون متعاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسع  
مهر سگت بلب نهاده وادی آفت را منزل ساخت و مصنفات ملاحین بسیار است و آثار باغت  
و تارش بسیار از انجمن التفسیر و مذهب علی و در صفة الشهداء و احوال سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق  
محسنین و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت انارش این مطلع در مجلس الغائب  
مسطور است  
سینه خطار مشک ترغالبه بر کسمن مزن  
و درین تاریخ یعنی شهر سنه تسع و تسع و کلا این  
اجرا ترتیب می باید فرزند ارجمند او میرزا محمد علی قاسم معتمد بر بزرگوار شد صیاح در در  
در مسجد جامع که اصناف فیوض است بسیار است و در فرزند او میرزا ذوالحق در آن امر با حسن و بهی و ابلغ  
صورتی را میت تفوق بر امثال افاضل می افروزد و از سایر اقسام فضائل نیز بهره تمام دارد و همواره نفس  
متبع سنن سنیه مصطفویه علیه السلام و التجه بر لوح خاطر می گارد و از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که  
بر وزن لیلی و بسنن در سلک نظم کشیده در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله

فقر او مشکین تشریف میرد و از روی طوع و رغبت بکلفت در محالچه درویشان و محتاجان شرا  
اهم بجای آورد و در شهر بسند  
بنقل از قانون اعتدال مخرف و بر من اسهال مبتلا شده  
و بجز ارجمت الهی دوست  
بنام خداوند تعالی بود بیخ و شیرین کلام و در حسب بر سر خیل  
افان نام همواره ابیات ظرافت امیر و اشعار مزاج انکیز بلوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجلس  
دقیقه از ذوق نیمی دگمه بر داری مهمل و نامرعی نمیکداشت و بی شائبه تکلف در آن شیوه و بیسبیل زمان  
خود و در آنچه در آن باب این بیت نظم نمود  
در شعر و در نیمی و در فضل و در ادب  
در عجب  
یکی جوشت و نه در عرب و مولانا حسن شاه در او اول جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن  
میرزا بسیر میرد و بصیقل لطف طبع و حسن تقریر رنگ طلال از مرآت ضمیر شهریار کشور گیری سترو  
و در آن آثار روزی سخن بگر معاصب بلوک رسید و مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعضی منسوب کرد  
میرزا سلطان محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم مولوی در جواب گفت که غیر کاهلی هیچ  
نقصانی در ذات سخانی منم با دشا گفت کسالت ما را از کجا دستی گفت از آنجا که میتوانی ده هزار دنیا  
بمن دهی میدی میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد و پنجاه هزار دینار روی عنایت کرده  
مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا حسن شاه بعد از شهادت حضرت  
در در سلطه هر لاله متوطن گشت و همواره با سلاطین حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بغایت میگردید  
و چون سلطنت مالک و اسان بچاقان مضمور انتقال یافت بر توانوار عاطفت امیر علییه روحانی  
اجواش یافت و جناب مولوی بقریات بوسه مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بجهت  
شخصه غلبه خاطرش ابیات در سلک نظم می آورد و از جمله آنکه در او غم بهرات بوجوب فرموده خاقان  
علیه السلام و سینه کبوتر که ضعیفه سیاه روزگار بگردار بود از شهر افراج کرد و خواجہ مطهر عودی بخدمت  
امیر علییه شرافت منزل آورد که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتس او مبدول افتاد همان لحظه مولانا حسن  
شاه در آن مجلس التماس کرد و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آنجا نه تعلق بخواجه گرفت مولانا  
حسن شاه در کمال این رباعی بر زبان آورد  
در شهر اگر مطهر عودی هست بر خود و فسق کش  
میدان است  
مطلب که از شهر بروشش کردند این قلمه زل آمد و بجایش نشست دیگر آنکه بعد از فوت  
امیر سلطان حسین در مجلس مقرب حضرت سلطانی جهت ترویج روح او تبرئیب آن اشارت نمود

بسر سیر و حسب احکام پر رسیدن مهم داد و خواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار و قوافی تمام داشت و همواره غزلهای لطیف  
بر لوح بیان میکاشت و این مطلع از جمله ابیات اوست مطلع هلال دل درین بستان سرای عالم فانی  
نهال آرزو نشان که بار آورده بشیانی مولانا محمد بخشیشی بجلاوت کفایت و بهجت اشعار القاصد است و همواره  
همت عالی همت بر نظم متهو و تابع تو اعدان میکاشت و مدت سی سال در ملازمت امیر علیشیر اوقات  
گذرانید و چند ساله در علم معجم قوم ملک فصاحت آنها گردانید از جمله معنیات انجباب این معجمها هم جیب  
در خاطر بود وقت گشت محمد ترا چنانچه بر لبهای حندان جبابی شد بطرف انجیوان نمودن تا نزدیک  
از جناب پرنیزه مولانا جلال الدین قاضی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد القهار او در ایام جوانی  
در مدرسه شریفیه سلطانیه منصب تدریس رسید اما بسبب عدم القعات امیر علیشیر بعد از چند گاه از آن امر معزول گردید  
بنابر آن در سنه ۱۰۷۰ هجری قمری از بلده فاخره هرات بقعه الاسلام بیخ رفت و منظور نظر عواطف بریح الزمان گشته  
در مسجد جمعه آن بلده افکار در کس و افاده فرمود و شا هزاره بهجت و ذوقیت بآن درس تشریف میبرد و نسبت  
بجناب غایت تعظیم بجای می آورد و در آن اشامولانا محمد بو اسطحت و دخل در امور دیوانی از بدیع الزمان میرزا الهیام نمود  
که منصب رسالت دیوان بود و مفوض کرد و شا هزاره این مجلس را بخواهت اقران داده بسبب دخل در آن مهم  
جناب مولوی آنتزل تمام دست داده کار بجای رسید که اندک مدتی بعد از آن رفت و تمام اوقات حیات را در  
ملازمت اولاد امیر ذوالنون بیابان رسانید مولانا محمد بخشیشی در سنه ۱۰۷۰ هجری قمری در بلده نیرلان زده  
خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی میفرمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات بر تعلیم قاصد آن نین  
میکاشت و از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و ترسل شتمل بر فتنات مناسیر مکتوبات در میان مردم مشهور است  
و از اشعارش این بیت بر سره افواه مذکور است نه کلمات انومی بنی کجشم هر بی بگری که از غوغای شمشیر  
میکند خاک سپید بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر  
و بحسن صفات سر آمد فضلا استر ابا بود و در فن شطرنج خواه میفرمود خواه کبر چه حاضر آن و جو غایب مہارت تمام  
ظاهر میبود و در نظم قصائد و معنیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات تشریف در انجمن امیر علیشیر  
صرف میکرد و بعد از فوت انجباب بلاذت استان معدلت اشیان خاقان منصور بر داشت و در او غوغا  
کتابخانه شده در سلک انگلیان رایت تقرب بر او سخت و از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب تصدیه است که  
در مرتبه مقرب حضرت سلطانی در سلک نظم کشیده و از عروف آن موهج تاریخ فوت انجباب برون می آید

سندرج مذکور است در سلک دانشمندان متعین نظام داشت و چند گاه در دراز سیاره  
سلطانی بقلم دانش افاده بر صغیر خاطر منیکاشت و دانش هشتاد و شش ساله اتفاق افتاد  
زبان بید عیال گشت دانش کار استهش کن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه پمشال آفاق  
از اکثر متقیان دارالسلطنه بفرید فهاست ممتاز و مستثنی میبود و چند گاه منصب  
تصاویف را گشته بقیصل قضایا شریعت رقیم میفرمود و در زمان خاقان منصور از آنجا که وطن بلوت  
وسکن محمود بود و بهرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر علیشیر آرام یافت احوال بلاد  
استان سلطنت کشیان اقدام میسر نمود و بعد از چند سال مقبضای حدیث حب الوطن روی نمود و بجاوراء الهیز  
شرفه برفت استادی شاهزاده سید بایسنغیر میرزا مشرف گشته دوسه سال در خدمت شرفت بسر برد  
بایسنغیر میرزا از حرم انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت حبسید مولانا سخی در آنجا ساکن گشت تا آن زمان که  
دست قصابی جایش در نشت و آنجا ب را اسفار و فریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله و پیت  
بناظر بود و ثبت افتاد ای ترا چون دل عشاق بریشان کاکل قامت نشسته دوران کاکل همچو دو بیت  
که بر کرد سرست جمع شونده حلقه سیرانه تابان کاکل و ایضا مولانا سخی در باب ارباب صناعات رساله  
علیه اختراع نموده و در آن منظومات معانی بر بوعی درج نموده و از آنجمله این بیت بغایت مشهور است  
تا نعت جان بت خبازمان میدهد عاشق بچاره نان میکور و جان میدهد  
غراسان بود بظلم فتوحات و حالات خاقان منصور استتعال میبود قضا و ولایت زاوه که مولد منش  
اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلا تران اولایت ازان امر معاف همگی است بر نظم  
اسفار کماست و این مطلع از جمله منظومات اوست  
بینو زم دست دور از دامن جانان من بودی در سلک اعظم مریدان شیخ  
ابن الدین حافی اشطام داشت از او اهل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره بمت عالی نعت  
بر او ای و طائف طاعات و عبادات میبکاشت جمعی کثر از درویشان در خانقاه آنجا ساکن میبودند  
و او تا مدت شریف را مستغرق فکر الهی گردانیده از طلبش اقتباس انوار سعادت می نمود و در شیخ صوفی علی  
ز او خیره در مصمان داعی حق را بیک اجابت گفته در گذشت و در خطبه که خواجهم عطاء الله در سرخیابان ساخته  
دفون گشته

فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء و زمان افضل اصحاب دس نفوی شمولی رحمت شاملش بود و در باب زهد و تقوی از  
باطن فیضش قیاس انوار سعادت مینمودند و آنجا که بخواهند از غایت و از آنچه خود مولانا قطب الدین نجیب بن  
بن مولانا سید الدین القفا زانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده و در بی سال در خطه فارسان بواسطه تقویت تربیت  
مطهره بجای می آورد و در رمضان سنه شصت و شصت و شصت بواسطه اصحاب عرض فرمان نواب کامیاب شاهی  
بواحد و معاصره آنجا که در دریافت و هم در آن ایام تجدید پادشاه قدیر گشته گشته به عالم آفت مشتافت  
و در درگاه نزدیک مسجد جامع براهی در شب طمان واقعت در آن گشت از آثار جناب شیخ الاسلامی  
بعضی از رسائل و حواشی آنجا که در واقعات علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان آن  
رسائل بر الواح خواستند بطور امیر مترجم در علم حکمت بی شبهه و نیز بود در سایر علوم بر بسیاری از  
دانشمندان زمان تفوق مینمود و به پیام و هر روز کار میگردانید و همواره و طاعت و عبادت  
مودی میکرد و در زمان فاقان مشهور در مذهب اخلاصیه بواسطه منصب تدریس اشتغال داشت  
و در ایام دولت محمد خان شیبانی در درجه سلطانی نیز ریاست افتاد و بر او افتاد و در کتبی که باقی  
علم از نیکار نواب کامیاب شاهی بر تو وصول بود لایات فرمانان اینهاست سبب تعصب در دولت  
از هر طرف طرف قضا و شرافت و در از ولایت و فایده یافت و در این جهت در این جهت در این جهت  
و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
بنام امیر علیشیر مشکوٰۃ زائری داشت و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
مورثه طلب علم بود و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
الدین محمد با بر میرزا در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
عالیشان و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت  
بر روی نواب بودیم برفت از دل کن محبت همه شایان غیر و حسن از این جهت در این جهت در این جهت  
در سلک تصادفات و اسان تسلیم بود و در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت در این جهت

واصل غلبي واقع نیت و فات مولانا صاحب در نه سبج عشر و ستمانه بولایت استرا با دست داد و از میباش  
 این رباعی باسم حب در عالم بودت افتاد و بهی آن ترک بری بهره خورشید لغات باشد ز رخ دلم عشوه نما  
 نکر دل ویران مرا کان عیار و ز دانه نهفت و بازش آورد بجای <sup>مخارجی</sup> نقاشی <sup>دو</sup> زنون زمان خود بود و قلم  
 نیش <sup>موا</sup> غریبه و صور عجیب و محالفت ووز کار کھر بر می نمود و در فن ترمیب مهارت تمام داشت و جدا گاه همت  
 بر ختن جنی فتوری می گماشت بعد از تجرید بسیار و ارتکاب سخت پیشمار ظروف و او انی که می ساخت با چینی بسیار  
 مشابه بود اما رنگ و صفایش چنانچه می باید بود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صدوق ساعتیست که در کتابخانه  
 امیر شیر تریب نو و در انصورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون کیساعت از روز میگذشت آن چکر  
 چوب را کیساعت بر نهاد و میزد و بعد از گذشتن ساعت دویم آن حرکت میکرد و علی بن القیاس خدمت مولوی مد  
 کتابدار امیر علی شیر و در اواخر از اجناب رنجید و در شهر سنه اربع و ستمانه که بیع الزمان میرزا بجا صوره هراة اشغال  
 یکو کت و بنا بر اوجه پوست و بهمان منصب منصوب گشت و در او اول زمان استیلائی محمد خان شیبانی در گشت  
 و در همه ک نقاشی در علم ترمیب نظیر داشت و فاش در سلسله محمد خان شیبانی نوع پوست سونا نموده بی <sup>در</sup>  
 همیشه می بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر نمید و از علم تصوف و موسیقی و قوف تمام داشت و در او اوسط  
 زمان خاقان منصور از امیر علی شیر رنجید و بواق رفت و مدتی در ملازمت یعقوب میرزا بسر برد و اواخر انام مقصای حد  
 حب الوطن بخراسان باز آمد و جدا گاه دیگر در بلده هراة متوطن بود و در کة بعد از آنکه از ان امیر صافی ضمیر خوارق  
 بر خاطرش نشسته بر قند شادت و در انولایت بر تو انوار سلطان علی میرزا بروجات اعواش یافت و چون آن  
 مملکت بخیر نشین محمد خان شیبانی درآمد ملازم گشته در سنگ انگلیان خاص مارکاه سلطنت ملازمت میکرد  
 و در تحریر و قایح خانی شرط اتمام بجایی می آورد و بعد از گشته شدن آن پادشاه عالیجاه با اولادش سوخته در وقتی که  
 امیر محمد ثانی بفرمان مهر سپهر کشورستانی یعنی حضرت شاه دین پناه شکر کابدر اوالنهر کشید و قرشی را گرفت  
 در آن بده قتل عام بوقوع انجام مید و خونریز غازیان عظام بنا رحیات مولانا بنائی را با نهاد ام رسانید و این اشعارش  
 در اوالنهر مشهور است و اشعار ابدارش بر سنده و انواف طبقات نام مذکور و ملا بنائی شیر علی نام داشت و در او آخر  
 ایام حیات دیوان خوابه خاقان رقیع نموده در آن غزلیات بلاغت ایات عالی کلف فرمود و شیخ <sup>س</sup>  
 محمد خلاصه فتلائی عمره عالم و ملاذ علی بنی آدم بود بغایت امانت و دین داری  
 موصوف و نهایت دیانت و بر میر کلامی معروف می نمود در علم ترمیب و در نقه بی شب و بدل و در سائر



وصفای ذهن و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بود در تحصیل فضائل و کمالات و تکمیل اسباب  
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی میبود و انجانب در سلک اولاد اعظم خوانده میبود  
که قلم شکسته رقم در ذیل وقوع ایام دولت فاقان سعید بدو مناقب او در طبع اللسان کتب نظام  
داشت و نسبت بسیار مشایخ فاضلین عالی شان سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس ستره بواسطه نور علم  
و فضیلت رایت توفیق می افراشت و انجانب بر حصول اجل صحت در نزد یک رسید و در وقت مهنه طبع جهانت  
و متمکات خواجه را مواخذ و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر انکادوی کمالات انسانی غلبه کرده توج  
عالم آخرت گردید و از اشعار رباعی آنارش انعطیل در خاطر بود و ثبت افتاد مصلح مانند صبر و طاقت اش  
غم چون شو و تیزم از آن چون شعله شینم می صد بار بر خیمه سوداها سلطان علی شیری و جابیت  
صورت و کاسن سیرت موصوف بود و در خط استعین انقدر مهارت حاصل داشت که خط استادان متقدمین را  
منسوخ ساخت و در زمان فاقان منصور همواره با شماره انخرت و التماس امیر شیره کتابت نسخ تشریف میبرد  
و کاتبی بنظم اشعار نیز زبان شکست و در انجمله اس مطلع ثبت افتاد مصلح کل در بهار از آن روح گلگون نوزده اسیت  
چون اشک من که از زول بر چون نوزده اسیت و انجانب کسرت شش و ستاره در مشهد مقدس در گذشت و در آن  
بقعه متبرکه مدفون گشت امیر شیره الدین و شیره شیری ولد امیر رضی الدین عبد الماولی بن امیر محمد بن الدین برقی  
بن امیر شیره الدین پنس ولد و با وجود شرف نسب بود که حال حسب اتفاق در وقت و سال در وقت شیره شیری برقی  
عیاشیه بنام شیره شیری فاضل لغت و اطرب میباشست و در زمان استیلا محمد قان شیانی در قیام ۱۰۹۰  
منصب تجارینه متعلق بسپار کتابت و یکصد سال در رعایت امانت و دیانت بود و آن امر در وقت بلاخره  
بطیب نفس از بد منصب در گذشت بعد از آن بوجبه استرعا امیر زاقبر که حاکم بلخ بود با کجاست توج خود بطبریز  
منصب شیخ الاسلامی انانک زابری رجوع فرمود و امیر صدر الدین پنس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبا لام بلخ  
بخدمت ایالت منصب در سیطان انتقال کرد و در کمال اختیار و اقتدار در آن روزگار گذرانید و ایام بیاضی از ایل  
شراکت نیز در خدمت آمد و در زبان بعضی کسان و زو من هستی انغریز را با یک سپه را البقا نام یاد پذیر بود  
و اکنون دو سیر حضرت ابوالفضل و ابوالرقانم در بلده هرات شریف دارند و در کمال صلاح و تقوی حکمت و تحصیل  
علوم و کتبات فنون منقول و مکتوب میگردید امیر صدر الدین ابوالفضل شیره شیری عمده علماء زمان بود  
ساوات فضیلت بنامه دوران بود و در زمان فاقان منصور با ان می بود و در کس تشریف سلطانی بود و بقیه و اخلاص

در آن اشاعه مجلس شریف گنج میرزا غفر میسج نمود امیر حسین با وی موافقت نمود و بعد از رفتن مشایخ  
از وقت پیشانده از عیش شبانته لیکن بحسب تقدیر ملک تقدیر بگذشتش رسید و چون حج اسلام کرده مراجعت  
کرد در تبریز سعادت ملاذمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذراند  
بر وطن مالوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر کلاه مخوط عین التفات شد از غرائب واقعات که امیر حسین را  
اتفاق افتاد یکی آنکه در آن کلاه ملاذمت امیر علیشیر میفرمود انجناب او را بر سالت سلطان یعقوب میرزا  
نامزد فرمود و مستر کرد که کلیات مولانا عبید الرحمن قاضی را با او بگریختن نصیب از آن بجان خاصه سپانده  
و بجهت قاضی عیسی بعضی دیگر از نواب آن درگاه برود و وقتی که جناب سیادت آن کتاب را از مولانا  
عبد الکرم کتابی از میرزا تان خدمت مولوی سید محمد و فتوحات کلی را که در جلد و خدمت با کتاب مذکور  
مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین کتاب را احتیاط نموده با دیگر کتف بقرکات مضبوط ساخت چون ملاذمت  
سلطان یعقوب میرزا رسید و بنگارش گذرانید با پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده گفت که  
درین سفر بسبب بعد مسافت طوالت و با شایسته امیر حسین جواب داد که منبده را در راه مصاحبه بود که طوالت  
ببراهن خاطر نیکداشت سلطان یعقوب میرزا از تحقیقت استخفا نموده جناب سیادت آن کتاب فرمود که  
کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانان جهت ملاذمت قاضی فرستاده اند همراه دستم و هرگاه که  
انکه طالع دست میداد نظر بر ملک کتابت عیسی الی و کتابی که از ختم پادشاه منسوخ بود که بیاوردید تا مشاهده تا تم  
وامیر حسین کن فرستاد که آن مجلد را بنگارش گذارد و چون باز کرد از معلوم شد که فتوحات کلی است بر تعیینیت  
قاضی آلب میرزا سیادت آن فصل ششده از غیره و یکی منظر نظر امیر علیشیر نیکداشت و در او اخراوقات  
خاقان منصور بدین شایسته در بیع الزمان میرزا اولاد شایسته امیر علیشیر که در سنده خان و سنده  
آن منصب را با مرصده داشت منصف میرزا سیادت بود و در کمال ابراهیمت گذرانید و در سنده ابراهیم  
شده و سنده محمد خان شیبانی اولاد هر ستم رسالت متوجه درگاه عالیجاه نشانی که در امیر حسین بسعادت  
و دستستان مالک کشیان بنظر گشته مشمول انعام احسان مراجعت نمود و در وطن مالوف و مکن بود  
یعنی ولایت بود و در اصل اقامت از اخت و در سنده عسین و سنده عالم کفوت را منزل ساختن و از جمله تپت  
انجناب بن مقام ستم شاه زمان بود با طرقت بود و وقت فوت ستم شاه ای کطرح عدل افکنده  
نام خود گذر و دولت گذر و سنده امیر حسین را با سنده میرزا سنده و سنده لطف طسج

نسبت با جناب بطریق ارادت و اعتقاد و سلوک می نمود و هر سال که می فرمودت به بیان رفت در باره وی شرائط  
انعام و احسان بجای آورده اما محرفان شیعیان بدست شیخ درامه و اخذ و مصا و نه بوده و یک در هرات نتوانست بود  
و در آن ایام آن ولایت قدمه گرفته اگاساکن گشت و در شهر کهنه اصفی و عشرین و شصت و شصتی از باجه اصفی  
در گذشت سید نظام الدین سید ابی شیبی با ظاهر زهد و تقوی و ارشاد و فرق بر ایام حاجت  
مشرف بود و پوسند چند سواد حکمت مردم استخاره کرده واقعات تقریر می نمود و بنا بر آن جناب این مشهور بود  
و در زمان قالی منصور بواسطه وفور التفات امیر علیت سیرا به قدرت و منزهت مشرف از انتقال اقران و یک گشت و  
سیرا سید احمد بصفت و فضل و قوت نظم اینها ترکی و فارسی اقصا گشت و در طاعت و فاقه اقصا مشهور  
اوقات گذرانیده چه گاه همت بر بوسه کشیدن گشت و وقت سید سلطان اعلی در سینه اصفی و عشرین و شصت  
است داد و انتقال سید افضل بعد از عید پنجم ماه اتفاق افتاد و خواج سید نظام الدین در آن وقت است  
که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام می نمود و جناب بصغای زمین سلیم و ذکا و طبع ستقیم از شعر و روزگار و فضلاء  
رفیع همت و ادب یاز تمام داشت و گاهی کسایک تربیت این نظام الدین علیت می گماشت و اجداد همت بر طاعت  
برای الزمان میرزا می گماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع و در ایام او مطلع بر حسین بیگی در  
در آب دیده چون ماهی در طن دریم که تا طاب زلفش ایام خوشترین دیدم و وفات خواج اصفی در سن هجدهم شعبان  
سنه ثانی عشرین و نمانه اتفاق افتاد و جده منیر باه و منال علی طبع امیر سلطان از اسبم با این رباعی ترجم  
گشت سیرا چون اصفی آن سبب منیر دردم در ابراجل گشت نهان چون مردم شهر سید دل از من که  
چه آمد تاریخ شکستم ز براه آورده روز دویم در این امیر سلطان ابراهیم در تاریخ فوت سید سلطان اعلی و فراید  
فوت سید عالی نسب سلطان علی که میگفتش خود را اهل یقین میرزا چون خواب منی پیش بود  
سال فوت است میرزا بن بن امیرین و اجداد سبب از وقت در در سلک اجداد سادات و علماء  
و اظلم افغانی و در آن نظام هجدهم در روز طان اتفاق منصور سادات و در کسب شرفه سلطانیه  
نقش افاده برعاشیه منیر طلبه می گماشت و منصب بلبل القدر نقابت و امر و قضا مملکت خراسان فوت  
مردود شکل این تمام بطریق ولایت است سلوک می نمود و در شهر سنه حسن و عشرین و شصت فوت  
او اتفاق افتاد و قیام حبه رقم و تاریخ الواع زبان با این رباعی گشت در این عالی نسب بود در این تاریخ  
در عالم بگانه و فضیلت باوره شد سومی رباعی خلاصه که تاریخ شصت و شصت جناب میر غیب القادر

بامردسرافاوه قیام نمود و در شهر سنسبع و تسع و تسعمائه رایت غنمت بصوب علم آفت برافراشت و در بحیرت  
سیر یادگار گذاشت ~~...~~ بین این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح تقوی الهی  
دارند و همواره بهمت افاده و استفاده میکارند و امیر محمد امین در روز ~~...~~ بواسطه بزرگی  
بسیار نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان فاقان منصور و محمد خان شیبانی  
باعتبار قیام می نمود و مولانا ~~...~~ بیست و نه سالگی در کتب جلالش بعلونب و تجرد و عدم معقول  
و منقول ارسته بود و در فن ریاضی و حکمت سرآمد افضل دوران می نمود و طبع سلیمش در کتب نجات مؤلفات  
علما و متقدمین و ذمین مستقیمش منظر مخزنات مصنفات علما و فضلا و متأخرین و بمقرب حضرت سلطان متداولات را  
در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد و از آن جناب باخوند تعبیر نموده شرائط تعطیم و تکریمش بجای آورد و تدریس در هر  
اصلاحیه و غیره و بدو بعضی کلامی معاد احوال فردی تعلق باخوند میداشت و آن جناب در شهر سنسبع و تسع و تسعمائه بواسطه  
بعضی از اسباب که ذکر بر آن لائق بسباق کتاب نیت سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از بهرات رایت غنمت  
بجانب پنج برافراشت و چند سال در اولایت مباحثت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برد و در اوایل  
سنسبع و تسعمائه روی به عالم آفت آورد و از نتایج طبع باخوند آن مولانا فصیح الدین کاشیه هدیه حکمت  
و کاشیه تذکره و شرح اربعین و شرح مائه العالم و کاشی مختصر و مطول و غیره در میان فضلا و روزگار شهر بود و طلبه را  
از مطالعات آن رساله ~~...~~ می نمود ~~...~~ در عنوان او آن جوانی از مشهور  
مولد و متاثرش بود ~~...~~ تحصیل علوم فقهی بود و با ترک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده و مقصد سابق  
از امثال و استرآن در بود و در علم ~~...~~ در میان فضلا مشهور است  
و از منظومات فصاحت آیتش انقطعه در صنایع و برای بسیمطه که در ~~...~~ که شده حاصل چهارم از ذوق کامل  
ز فرزند شامل ز عدل خسرو عادل ~~...~~ که بخوانی که بجا چو شد بیدار هر یک ~~...~~ او را ~~...~~ بیدار  
بهر سلطنت سلطان حسین انصاف میدان ~~...~~ که نام رستم رستان ز دستش شده جلالت و امیر عطا دادند او را خرام حیات  
زیده ظاهری از رویت اشیا عاقل گشته از به راه ~~...~~ رضویه علی را قده التسم والتحمیه ~~...~~ در ~~...~~ اشوال  
سنسبع و تسعمائه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید ~~...~~ مولانا جلال الدین ~~...~~ تصحیف  
فاطر و ترکیه نفس نفس از سائر مشایخ زمان ممتاز و مستتی می نمود و وجود و مخالفت آن جناب بمرتبه بود که نهایت  
نداشت همواره در غایت خوشخونی و تازه رویی بهمت بر صیافت هم در روز و می گماشت با فاقان منصور

از سال مرد و واقعه برسد کسی نکفتیم که او اهل بیج الثانيه قاضی خانی است این حسن و در این وقت  
تاریخ بود بود فورضائل و محلات از سائر قصات ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام جوانی از ولایت زاده  
و محلات به راه آمده تحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی  
و صکوک و سبجات را پیش نهاد همت ساخت و در فن انشاء و معانی صاحب و توف بود و در او آس  
زمان فاقان مضمون منصب قصاص سر از شده پایه قدر و منزلتش از امثال او اقران در گذشت  
و بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت و لوازم امانت و دیانت از قاضی قصات دار السلطنه هرا  
اعتبار و اختیار بیشتر یافت و بر توفیقات و عنایات کما کب و مینعی بر وجبات اعمالش یافت  
و قاضی اختیار الدین در وقت استیلا زمان ابوالفتح محمد خان شیبانی نیز بان امر مضمون بود و بعد از  
کشتن آن پادشاه عالیجاه با اختیار یا اضطرار بطن اصلی شمانت و بر رعیت مشغولی بود و در او اهل  
سند زمان و عشرین و ستیجاء مرض سوء القینه در گذشت و در قبضه تربت بمقبره اباد خود مدفون گشت  
از تاریخ اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیارات در بیان فضلاء  
روزگار شهر است و در تاریخ مبرزی که از سنگ مرمر امیر علی شیر در مسجد جامع هراه ساخته مقطعه  
بر لوح خاطر مطور تحفه از همت بزرگی شد مبرزی مکل که غایت ترقی بر چرخ سر کشیده به مرکز  
نزدیکه مبرز بنک مرمر تاریخ شد همانکو هرگز کسی ندیده است و در تاریخ مبرزی که در تاریخ مبرزی  
در سینه تاریخ مبرزی که در تاریخ مبرزی که در تاریخ مبرزی که در تاریخ مبرزی که در تاریخ مبرزی  
از سائر ابناء زمان ممتاز و مستثنی می نمود و شیخ نور الدین در غایت حدت طبع وجودت ذهن در او اهل  
ایام شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس افاده کرده بر توانا و ارضیه دانش پذیرش  
برصفحات احوال طلبه علوم یافت و مدت مدید در زمان حجت نشان فاقان مضمون منصب تدیس مضمون بود  
و در او ان دولت شاهی بنا بر بعضی امور که تحریر آن لایق بسباق تاریخ نیست زبان حقائق بیان از قبیل قال  
بسته ابواب سفر بروی روزگار هدایت انار گشود و در او اهل سنه انبی و عشرین و ستیجاء داعی حق را لیک  
اجابت گفته در کابل کجبات عدن فرامید و حال برادرانش سینه زمین که از سائر علوم و فنون بهره مند است  
و از حیثیت لطف طبع و حدت ذهن و لطائف گفتار و محاسن کردار بی شبهه روزگار است و در استان  
معدلت اشیا بمرده منظور نظر الطاف خسر و انه بود شراط ملازمت بجا آورده در سر انجام مهم فرق انام

خواهرزاده مولانا عبد الرحمن اجماعی بود و در نظم مثنوی از شعراء آن زمان کوی  
توفیق میر بود و اکثر کتب غمخشیخ نظامی مانند لیلی و مخنون و خسرو شیرین و معنی بیکر تبتیح کرد و در میدان  
استیمن برابر سکنه زمانه و طغیان نامه تیموری نظم کرده و افتتاح بنظم فتوحات نواب کامیاب شاهی  
نیز نمود و مآثورات نام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرين و تسعمائة بعالم افوت شتافت بمولد  
مدرسه عرفان بفضاحت زبان و طلاقت بیان متصف است و در تاریخ وفات اینجانب گوید  
از تاریخ دهبیل شیرین کلام فتنه سویی ریاض خلایق عیش و بطربته جانزاد و در مدینه پاک  
رسول گفته روحی ذاک ای صنم الطی لعتب عارف از جهانی کسی که بود لطف شعرا و انشوب ترک  
شور عجب فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیه همز عقل و کفایت هم از سنا جرحش همان و شه شاعران طلبت  
میر محمد رفیعی المیرزا نسیم در اول بهر بزرگوارش بنام میرزا محمد رفیعی بن میرزا محمد رفیعی بن  
محمد رفیعی بن میرزا محمد رفیعی بن میرزا محمد رفیعی بن میرزا محمد رفیعی بن میرزا محمد رفیعی بن  
عبد الرزاق مورخ انظر نام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت در غایت تقوی و صلاحیت  
طبیعت لطیفش در کمال علم و در زمین شرفیش صوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان ایام شباب از تحصیل  
فضایل فارغ گشت و در مدرس شرفیه عیانیة و بولعیة مدرس شده بایه قدرش از امثال و اقران در گذشت  
و چون جهل و سواد مراحل زندگی طی نمود در شب شنبه یازدهم ذی حجه سنه تسع و عشرين و تسعمائة از عالم  
فنا بر ابقار حلت نمود و پدر عالی که شش امیر محمد امین که سن شرفیش نوهفتاد و دو و متجاوز بود از سن هجده این  
واقع جانشین و حادثه محنت اندوز افغان و گریه و زاری باوج فلک زحکادی رسانید و یعقوب  
مثال در مفارقت عزیزم فضل و کمال در کوشش بیت الاخوان حوکل و طلال شسته زبان حال ضنون  
اینمقال که و اسفا علی یوسف که یاکرد اینید بعد از چند گاه که انشید در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم  
و اندوه اوقات شرفیش صرف داشت و در هیچ الاکت سنه تسع و عشرين و تسعمائة در غایت غمت بجانب  
تو در مغفرت حضرت رب العزیزه برافراشت و در انقطاع کباب حل مشورت بتاریخ وفات امیر رضی  
الدین عبد الاول بن سید فضل رضی الدین که بزود در ده اولاد و احوال بمولت رفت از دوازده ماهی هشت  
شده مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبده آل رسول این ذبای مخبر است  
از راه کمال امیر نور الدین محمد امین ربانی از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد امین شند فانی

در مدرسه علییه سلطانیه درس کشت المذبح از آنک زمانه بعضی از حوادث دست داده اوراق انکار و ثرا  
در نوشت و جناب مولوی در حجب سینه است و عشرین و شصت نامه از وزارت سلطه همراهه بیچاره اشتافت  
و عالی در آن بده از احسان عبید الله خان محفوظ بود و سیر تقاضای انوار و طلبه علوم را از فوائد خاصه  
انوارت کماثر مستغید میاز و ... از جمله اجداد حکما بکرم ذاتی و سخاوت جلی امتیاز تمام  
دارد و از میادین ایام ضعیی همواره همت بر کتاب علوم محسوس و مفهومی میکار و روز صنعت مذکور میوزرشی  
نیز نجابت و قوت دارد و صفت زهد و رشا و صلاح و سداد موصوف معروف بود و بزرگواران حج ایام  
و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام فائز گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه  
خیر و خیر خواهی نقشی بلوح خاطر نوشته و جناب در زمانی که امیر خان یو صلی در بده فاحشره هراته کجوت  
مشغول بود بنا بر پستد عا و حضرت سلطنت انما ملک سلطان محمود از وطن مالوف مخز کرد و بجانب سیتان  
تعبیر و دو تا قایت و رانولایت ساکن است و در کمال انوار و احترام بر سنده افاده در لیس مکن از ...  
... کما بر او اشراف ایام است و عتبه علیا ش مجع  
اولاد اجداد خیر الانام لوح ضمیر هر تویرش مطرح نموده اند اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی را بر شش هم بطولوح  
حقان اجداد حضرت رسالت بنا می کنی نه سینا این بجوهر زو اهر علوم شریف و راهی عالم ایش کشف  
اسرار عالم فنون طبع مشکل کتایش حال مقصودات تاویل نموده زبانش مظهر اسرار حق و ضمیرش  
مظهر انوار حقین جمال دین بزمین انکشافش علوم شرح و اوضوح از کلاش ... حضرت مانند عم بزرگ از خویش  
امیر سید اسیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سایر علوم و دینیه از محدثان بپستحقاق در گذر گشته  
جناب علی در مدرسه شریفیه سلطانیه در کتبی که حالا مقبره فاقان مضمور است و در آنجا فوا حلا صیه بر سر  
و افاده اشتغال است و در وقت کتوبت در مسجد جامع دار السلطنه همراهه تعلیم هدایت از فی نقش بر سواد  
بضمیت عباد و بلوح خواطر اعظم اشراف میکانست و حالا بنا بر حجب دعوت و گوشه نشینی با امثال  
این امور التفات مینماید و تمامی اوقات حجت ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته و با بزار  
موابت اخروی اشتغال مینماید سلطانین انام و حکام اسلام با قدام ارادت و اعتقاد و ملازمت حضرت را  
بر ذمه نیت لازم میدانند از مولفات فصاحت سمات حضرت زینة الاحباب فی سیر النبی و اول اصحاب  
و افعال و افاق اشتها تمام دارد و بی شباهه عقل در آن کتاب لغات کتاب را در زمینه خیال محالی مینماید

نهایت سعی مبذول داشته در انکاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد بساخته تخم محبت در فضای خوی سر میگرد  
و کف باوشن چون بر تو آفتاب شام حال شیخ و سناب و نجیبانه دل بجز انارش مخزن دقایق اولوالکباب  
چو هست از وی خدا خلق خوشنود و طلال دولت او با و محمود و شیخ ابوالواحد و ابوالفضل  
و ابو نور فضل و احسان سرآمد اصحاب وجود و خال انجباب و لد شیخ و جیه الدین است  
که بمنون آیت عنایت این وجهی گانی الزیاد الاحسنة من المقبولین بر ذات محسنة او صادق می آید  
و در مقام درازت سلطنته همراه بر سجاده زهد و تقوی ممکن بوده هرگز تدم از جاده سن سنیه بیرون  
نمی نهاد و شیخ ابوالواحد در ویش و شش فانی مشربست و کابنی نظم هم انوار لطائف انار اشتغال می نماید  
و غمطیلع از لطائف طبع اوست حصه جو تیر خود کشتی از سینیه ام بگذار میکان راه مراد و حکم نامردانه در دست  
و هم جان راه و انجباب حالانیز در سده سده انعام حضرت شاهی متوطن بوده لوازم دو تنخواهی بجای آورد  
و از مواید کثیر القواید نواب درگاه خلافت پناه بهره تمام میبرد و در تمام شهرت در زمان خاقان  
منصور از وطن اصلی به راه آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بر وجه کمال ترقی نموده در مزار فایض  
الانوار خواججه عبدالصغاری بمصبب تدریس منصوب شده در شهر سنهت عشر و ستها از  
خراسان متوجه از با بجان کشت و چنان مسیح شد که حالا در شیروان متوطن بوده با فاده قیام می نماید  
و در آنجا اسمعیل شهرت در علم و کمال ممتاز بود از انستران مولانا تمس الدین بر دعوی است و او نیز  
در سنه مذکوره از همراهه بجان رفت و در آنجا در سنه مذکوره در سلک علماء محقق و فاضل و دقیق  
انتظام دارد و در سنه مذکوره از همراهه با دراء النهر رفته منظور بطریق القیام عبید الله خان شد و بمصبب  
صدارت سرافراز شده بعد از چندگاه دست از تحمل آن امر باز داشت و حالا به دران بلده ساکن است  
و پس و افاده اشتغال می نماید و در آنجا در سنه مذکوره در سلک علماء محقق و فاضل و دقیق  
مولانا داد و خانی که صدر و استاد سلطان محمود خان بود و مولانا عصام الدین بچودت طبع پاک و قدرت ذهن  
در آنجا در سنه مذکوره در سلک علماء محقق و فاضل و دقیق در فنون مفهوم و منقول همراه علماء عالی شانست و ملاذ فضل  
زمانه است بیست و شش ابواب معانی در کلام فصیح بلاغت انجانبش بیست و دقایق صحف آسمانی و انجباب  
در زمان خاقان منصور بمصبب علوم اشتغال نموده بمرتبه بلند ترقی فرمود و در مدرسه شامرخ نیز ساکن گشته  
ابواب افاده بر دعوی روزگار بسیاری از طلبه کیشود و در ایام دولت شاهی که امیر خاقان حاکم خراسان بود



مولانا علاء الدین است که در سلوک طریقی نقش بندتیه منبیل زمان خود بود و لذومی که امانت و خوارق عادت  
ظهور مینمود و مولانا علی قزلباش که در طلبه فاضله حضرت بهرات با صاف زیادت و انصاف و طائف  
عبادات اوقات شریف معروف میدارد و همواره نقش به ایت و ارشاد بر لوح خاطر فریق عباده می بخار  
نویسند و این کتب می میرد و این کتب می میرد و این کتب می میرد و این کتب می میرد و این کتب می میرد  
وزارت بعضی از حکام قیام مینمود و خواججه میرم از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و مطلق طبع  
و حدت ذمین ناطق منظم خورد و مینی است و در علم سبب مهارت تام دارد و همواره همت بر سر انجام  
عظام مهم دیوانی میکار و بهزل و مزاج بغایت مشغولست و بکارم اخلاق و محاسن اداب معروف اشعار  
ابراار انجباب بکانت الفاظ و وقت معانی منور است و این بیت که در روح رسول صلی الله علیه  
و آله وسلم گفته بر آینه افواه مذکور است *ما لدرکت العنقش ما را مطلع خور کرده سحرگاه راه مونس*  
در او ان شباب و ایم جوانی تحصیل فضائل نفسانی موفق گشت و باید قدر و منزلتش در نظم  
اشعار و معانی از فضل سخن آرد که نشانی امیر علی شیر نسبت با انجباب انصافت بسیار بود و همواره ابواب  
انعام و احسان بر روی روزگارش میکشود و بیت *سوی بستان رفتم از کوی تو ام آمد بیاد روی کل دریم*  
کل روی تو ام آمد بیاد و ایضا این ممتا بهم شاهای از تلخ طبع با غنت سمات است معنی رندوش هر را  
نشاندی ای صنم عاقبت از شیرین بجای هم موه تا می *از جانب پر زبیر مولانا جلال الدین*  
بحر قانی است و از طرف مادر در سلک احمد شیخ زین الدین فانی است و انجباب در او اهل حال عادت  
شاه غریب میرزا میکرد و از موه انعام و احسانش بهره در میکشت و بسبب از اسباب که تحریر این لایح سابق  
کتاب نیت شاهزاده انجباب را از خدمت معانی داشته جناب مولوی جیدگاه در اطراف فراسان سرگردان  
و بیامان اوقات میکزدانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب شاه می در آمد مولانا  
آگهی به راه شناخته ساکن گشت و اما کسی بجانش نبردخت بنا بر آن در شهر رسدست و عشرین بیستگاه  
تقدیر شهر آتوب و در خدمت تمامی حکام و امر او سادات و علمای و اشرفیت و اعیان همراه در سلک نظم  
کشید و آن بیانیست تلخیص امیر فغان که در آن زمان والی فرهمان بود رسیده بسبب بعضی تقطع است و زبان  
مولانا آگهی حکم نمود و از غرائب آنجا وجود و وقوع اینجان جناب مولوی علامه زبان تصحیح تکلم نمیداد  
و بستور سابق زبان نظم استعجاب و بهزل میکتاید از ابیات مذکور مطلع کجا بود و نیت افاد

در پیشگاه آن بزرگوار... اینها در تکمیل فنون علوم سیمای علم حدیث یکا زمانه اند  
و در مقبره مشهوره مذکوره بنا بر آن تعین واقع قائم مقام پیر بزرگوار بوده بلازم درس و افاده مشغولی مینمایند  
وزمه از طلبه ملاذمت آن درس نموده از نتایج طبع نفاذ انجمن استغفیر بهره در میگردند و نحو چه سبب  
در سالهای فراوان در بلده فاخره هرات بنا بر شرمان خاقان منصور  
بفصل قضایا شرعیته میبردخت و قاضی نافذ الحکم بوده معقات فرق انام را بر حسب فتوی علماء اسلام  
بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجہ عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمدرخان شیبانی در سال  
بنصب قضایا مشغول شده قائم مقام پیر بزرگوار خود بود در مدرسه که هر شاد و یکم مدرس افاده مشغولی مینمود  
و در این محمود در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جلاوطن اختیار کرده و از ولایت  
قدیم در طریق مهاجرت نهاده روی بولایت سیستان و قندهار آورده و حال در قندهار مشغول عنایات حکام بوده  
بمراعات اوقات گذرانید و طلبه را از نتایج طبع نفاذ و خویش مستغفیر ساخته مراسم افاده بظهور میرسانید  
مورثه شمس العزیز... بمانت طبع و لطافت ذهن و کفایت مسائل علوم و تدقیق در مباحث محسوس  
و مفهوم پیش از زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرائط امانت و دین داری  
دقیقه نامری نیکو پار و تدریس کصیفه از مدرسه شریفیه سلطانیه متعلق بانجمن است و حالاً طلبه دار السلطنه  
هرات بان درس ترود نموده از نتایج انکار ابحار افادت انارنش مخلص طره بهره در میگردند و در  
سابقه... بواسطه حمایت از بی دروغی از دانش و اندیشه خویش و از بی حشمت الملک  
که در سلک اعظم اهل تقی و نظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت دوست  
ارادت بکناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین روحی روح الله روح داده و همت دم اخلص تمتع طریق مرصنه  
نقشبندیه مینش گرفت و بانگ زمانی زرقی بسیار کرده فضای وطن نجسته مینش از انوار فیوضات الهی صفت  
اضارت پذیرفت انگاه حضرت کرامت پناه شیخ عابد الدین ابودری که در آن زمان در سایه سپهر لاجوردی  
مسل و ساکنی بود در السلطنه هرات تشریف آورده بجاذبه شوق شیخ جلال را بجانب خود کشید و بایمورد برد  
و شیخ مدت هفت سال در ملازمت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مالوت مراجعت فرمود و حالاً در بلده  
فاخره هرات بسجده جامع معفت کینوت به عطا نصیحت خلاق مشغولی مینماید و سخنان مؤثر درونش بسیار از  
شده لبان باره معصیت را باب حیات نجات میرسانید و توبه با عذر در این بجهت و فی از علم بران

فرق نام هشتم دارد و از نتایج افکار او کتبی و در پیش ویلی محسون و دیوان قصاید و غزلیات منتهیست  
و این مطلع که نوشته میشود بر اینند و انوار مذکور بر این شرح که میسر سی زین آنگاه منزل کجاست منزل او دولت  
اند اندام دل کجاست و این رباعی از جمله منظومات اوست رباعی آنی که تا مدت از یک ریخته انده ذرات وجود  
از یک ریخته انده با شیره همانها تک اینچه انده تا همچو تو صورتی بر کجایت انده سوزان رباعی فصاحت بیان و کجایت  
لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوفت و در میان شعراء زمان بکارم اخلاق و محاسن اداب معروف و بیسته  
از حسرت صافی زلال اشعار لطائف آثار مترش میشود و بنظم قصیده و غزل از سائر اقسام بیشتر می پردازد و بخلاف  
سائر شعرا الذم مع الطبع را منظور نظر داشته و قصیده بالمرصع را متبع نموده این بیت از قصیده او بیت افتاد  
سخن خرد بسی بیج و قاب دلو مرصع رسن تا که برآمد ز جبهه یوسف کل برهنه و این مطلع نیز از جمله منظومات  
اوست مطلع سخاوی کرد با و در جاک چاک سینه چاکم مکر روزی که گیرد امانت خاگر سر خاکم مومانا سبوسا  
و در مومانا سبوسا که بطرف طبع و حسن خط انصاف داشت و مولانا مجنون بجایت در پیش  
وش و فانی شریست و اشعارش سلیس و همواره اتفاق می افتد و این مطلع نتایج طبع اوست  
یوفا بودی در اول من ترا نشناختم حیث اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از نتایج طبع اوست  
فیروزه سپهر در انکشتن تست روی زمین تمام بر یکین تست ساد جز از منظر در ابع صورت  
و منظر نوادر هنر قلم مانی ز منشا نسخ انوار صورتان عالم و بیان منجم شمشیر ماحی تصویریات هنر بروران اوم  
موی فلش از او ستادی جان داده صورت مجادای جناب ستادی مین تربیت و حسن رعایت امیر پیشتر  
باین مرتبه برتری نمود و حضرت خاقان منصور را نیز با نجیب غنایت و التفات بسیار بود و حالانیز نادر و حضرت فیاض  
منظور نظر محبت سلاطین ایام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام انام شرح بی شبهه همیشه همچین خواهد  
سوزان سلاطین سوزان سوزان استاد نسخ تعلیق نویسان زمانست و کجاست که دارد و لطف  
کفاز زبده اعیان دوران سوزان سوزان سوزان با وجود کجاست خط و لطف طبع موصوفت  
و بعبت اهل عیش و طرب و حال در لبلبه فاحش و همراه توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریف میکارد  
سخن تو فیق رسیق حال او با و در پیش سیده فاند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طائفه شعرا  
و مردم دانشور در لبلبه هرات و سائر ولایات جمعی کثیر ساکن بودند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفرغت  
می نمودند و ذکر جمیع ایشان موجب تطول است و اطباب و اجتناب از بیغنی شیوه ستوده اولوالالباب لاجرم قائم

عرضه شهر مری فوق سبها حضرت است بر در او شمس خورشید کلیم در است ...  
که طیف طبع اقدت ذهن اتفاق شدت و جید سان منصب هدارت دستادی ابو تراب میرا ...  
بودن قطع نیز بخت ذهن وجودت شعرو صوف ؛ اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع  
شعر هارت دارد چنانچه تصدیق صنوع خواججه سلمان ساوجی را سه چهار بیت قتیج نمود و جید صنعت به صنایع آن افزود  
و مطلع آن تصیده اینست ... حرم موت کوی تو جنت ابرار ششم راجت روی تو راحت ابرار  
و در صنعت مغلوب تویی که مشکلم ترین صنایع است این مطلع در سبک نظم کشید ... داد ما را در و  
در دارم داد ... دارم آرامی روی ما را مراد ... در صنعت مغلوب موصول بود و در حرف و چهار حرف این  
رباعی بر لوح بیان نگاشت ... ای در دل زارم زده در دوت ادر حالت بخت بر کل ترمانه ...  
خطت بلبشگر ننگ ختن ... جنت عین ششم کی عین ششم ... در سبک صنایع و صنایع  
و بلغان و بیج بیان نظم دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار لطائف شعرا و در غایت متانت  
وسلاست نظم فرموده از آنجمله این رباعیست ... عشق است بدل فروخته ام چون شمع همه سوختن آنوقت ام  
ای آنکه دل تو سبک آهن داری ... میکنم حذر از دود و دل سوخته ام ...  
طبع و صفای ذهن موصوف و بهارت در فن شعرو متجا سووف و اکثر متداولات را با استحقاق مطالعه نموده  
و در توضیح و تبیین قواعد معارف رساله در غایت بلاغت در مدح و ثنا حضرت ملکوت پناهی حبیب اللہی شعرا  
غزای بر لوح بیان بر لوح بین مینگار و در این غزل از آنجمله است ...  
در دو تو سوس دل اندوه میکنی بس است ... که با تو ام مانند کمان و فوج باک ... شد قتل من بی تیغ خجایت همین بس است  
که بزلک نبود سر از جاده چشمم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است ... که در زخم میباش ز از ادکی نشان  
و باغ غلامی تو مرا بر چین بس است ... در سبک سبکمان کمین و سگان خودت رود او مرا شرف من همین بس است  
ما را چه قدر که نشینیم با حبیب ... هستیم با سگان در تن جنتین بس است ... ز انشوب روز کار خجیری پناه تو  
علی علیش خواججه دنیا و دین بس است ... و اینها این معانیست از جمله معنیات اوست ...  
... در حدیث و حدیث بیان علامت ... بخارج ماه تولدش تا کی بنشد زان زلف و کلاه اعداران مجور  
زیرد بنو از زمان و عدله بلغان دور است قصاید و غزلیات و ثنویات را در کمال  
سلاست و بدشت نظم میباید بر تو آتماش بر مطالعه اکثر متداولات تا فیه بودت طبع و حدت دهن در میان

و سکاکنان را در مملکت مجال مداخلت نماند رخ آری با اتفاق جهان میتوان گفت که درین باب قبیل و قال  
بسر حد تطویل انجامیده مهد علیا هر چه سبکی آنها که والده منظر حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد  
امیر شجاع الدین محمد رزق بر لاس خصوصاً میرزا علی بیگ اصلاً بمنحی برافشید که در بیع الزمان میرزا مستقلاً متصدی  
امیر پادشاهی باشد و چون در آنوقت اکثر شرکتیج مهد علیا و امیر ابراهیم بودند جانب شرکت ترجیح یافت  
در روز جمعه از جمعات او اخروزی چهل و سه اصدی عشرین و ستیج در مسجد جامع و در آن سلطنت هرات خطبه بنام  
هر دو شاه پزاده خواند شد و ایضا اسامی ایشان را در تنگجات نقش کرده و در تنگجات بان فرس کشت و در کشت  
و محرفات آن بلده فاخره بحسب جمیع تقسیم نموده بعضی بر کار بیع الزمان میرزا و بعضی بر یوان منظر حسین میرزا  
صفت خصوصیت پذیرفت و لایات که در کت تصرف داشتند بر بنیوان تمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات  
ممالک محروسه در عهد صدر بیع الزمان میباشند و بعضی دیگر در حیطه ضبط صدر و منظر حسین میرزا در آمد و منصب  
دار و علی و دار السلطنه هرات از قبل بیع الزمان بر میرزا علی الدین شیخ علی طغای تعلق گرفت و امیر و یوسف علی  
کو کلتاش حکم منظر حسین میرزا را در منصب با وی مشارکت حبت و محاکمه بنیابت امیر شیخ علی محمود ترک  
باشاره امیر یوسف علی بر شیخ کی مضروب شدند و امیر نظام الدین در پیش یک ترکان که در سلک امرای  
بیع الزمان میرزا انتظام داشت که توالت قبول اقبیال الدین شد و زمام حصار تیره توالت منظر حسین میرزا در  
قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و درین قیاس جمعی از امرای و وزیران هرات منصرفت انما  
عازم بیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بجانب منظر حسین میرزا شتافتند و طائفه هر دو پادشاه را عادت  
میکردند و خواجہ حاجی محمد قاسمی و خواجہ ملک ناصر الدین تونی در دیوان بیع الزمان میرزا بقاعده  
مستمر هر روز در منصب امیران دیوان ایشان بخواجه محبت الدین حسن و خواجہ کمال الدین حسین مضمون  
و صد ایت بیع الزمان میرزا بقاعده مستمر بود و انعامات الدین حبشید جلای تعلق گرفت و انعامات  
و شغل بر و اندامات سبب انعامات الدین محبت یعنی صفت انحصار پذیرفت و مقرر شد که اینجانب  
بر کتت و خواجہ محمد طاهر الله بر فرامین مطاعه اطلع علیه ترلیع گشت و مهم وزارت منظر حسین میرزا بخواجه  
قطب الدین کیمی و در پیش اصحاب تعلق تعلق گرفت و جهت امیران ایشان خواجہ قوام الدین جعفر مقرر  
گشت و منصب صدارت امیر کار با میر سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه و محمد محمود گشت  
و حیدر باه نابین ترتیب و انان اندو پادشاه سعادت قرین و در دار السلطنه هرات بتدارکت رعیت و سپاه

سخن که در عنان بیان بصوب ذکر شمه از حالات اولاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف مید هر کیفیت  
استعلا یوای دولت مخرفان شیبانی را در ولایت خراسان بر طبق عرض می نمودند که کار بسیار است  
در پیشرفت کشته یکین قوت تحریریم - باد الطاف الهی بر همه فائده توفیق بدو اید و درم تمام این دستاورد اقسام  
در دهم سوی در حساب تمام شده در بیان مشایخ است بر مبع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از مشایخ  
بسیار باقی از زمانه دولت است و باقی بقای آن در دهم است که بی بر مرآت ضمیر نور عقلا در  
حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الصدیر پادشاه است که هر چه در کارخانه الوهیت  
صفت و قوعی باید نمونه از ان در کارخانه سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند  
جل جناب جلالت از ولیمت مشارکت منزه و مبراست میباید که وجود ذوی حمیت پادشاه نیز از عیب مسامت پاکیزه  
و معر باشد تا سایه وجود فایض انجود سبحانی تواند بود که یک و بیغی بر مصالح امور جهانیان قیام تواند نمود مسیح  
سلطان کی کند چو خدای جهان کیمیت و اگر کجالات اینغی دو کسین بیشتر در یک شهر و کشور بدان ارضی رعیت  
و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق کریمه لوکان فیها آله الا الله لعیت دعا علی امرح الحال مهم ملک  
مال اختلال میباید و شرار فتنه بر درجات احوال فرق عباد و اطراف بلاد می نماید و عوفا بود و پادشاه  
اندر ولایتی که محبته لایصلح سیفان غم و احد بود اینغی است و کیفیت نمرکت سلطان بر مبع الزمان  
و مظفر حسین میرزا بعد از فوت فاقان منغرت انما شاهد این دعوی شرح اینواقعه که چون شاهزادگان  
عالی منزلت و امر او را در دولت و ایمان حضرت از تعزیت فاقان منصور باز پرده افکنده مشهوره که در مبع اولان  
میرزا را تصدی منصب سلطنت سازند یا که مظفر حسین میرزا در این امر با حضرت شریک سازند اینچنینها  
ساخته و بعضی از عقلا که غیر بر یک است و فرست از امثال و قران امتیاز داشتند بقلم لطف تعزیر بر لوح بیان  
نخواستند که نسب است که مبع الزمان میرزا که اسن اولاد فاقان منصور است و جبلت بی حیلش بر متهید  
سرسرگرت و احسان مقطور با استقلال پادشاه باشد و نسبت مظفر حسین میرزا طریقی شفقت و انونت  
مسو که استیغی از مالک خراسان را با وسلم دورد تا ساثر شاهزادگان که در لظرف ولایات بکجوت شتهالارند  
تجهیم حاجت پیش آورده خیال استقلال بر این خاطر نگذرانند و زمره از مردم که تهنظر این را می رانه پسندیدند  
و نسبت غنیمت گرفته گفتند که مناسب جنان میباید که هر دو برادر بر موافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت کردند و در خطبه  
و سند همه مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین اجانبین بسفایت اهل جنایت صورت مخالفت روی نماید

از روی اخلاص خدمت نینماید و خاطر بر آن قرار داده که کتیبه نزد یک میرزا رود و بربیع الزمان میرزا چند  
حقیقته نینخواست که کسی عرض او نشود اما جهت ملاحظه خاطر برادر و سایر پرلاستیه پیران امیرمهدستان شد  
و بعد از آن هفت کوفت او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیرشارالیه خوانده گشته از روز در پی  
خانهای کوشک محبوس شد و چون تمام ساز آن تقدیر مهر میرزا از قصر سپهر بر نهانگاه مغرب رسانیدند  
نوحی از معتدیان بربیع الزمان میرزا امیر محمد را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیارالمیرین بردند و با میر درویش یک  
سیردند و بعد از آن امر او دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت پراخواه و مصادره کرده تحقق براق  
براق دهات او مشغول شدند و آنچه بقبول پوست بین انجانبین تقسیم یافت و کوفت محدودی یک اول خط  
بود که بعد از فوت خاقان مضور شا هزاره کار روی نمود زیرا که انجانب از حیثیت براق دستداد و توافر نوکران  
شجاعت نهاد از امر او ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هبنا، منورا  
گفت و ملازمش که عدد ایشان با نصد نفر می رسید متفرق و پرتشان گشته تقسیم چون امیر محمد  
روزی چند در قلعه اختیارالدین نشست بکنی مدت بر مخلص خودت و در آن باب فکری تصور لبواب  
اندیشیده یکی از دوستان بجم داد که مقداری حلوی قند نخبه مخدرات در آن تعبیه کنند و تقبله فرستند شخص  
بموجب فرموده علموده امیر محمد حلو امارا نزد جمعی که موکل بودند فرستاد و ایشان تمامی حلو امارا از روی رغبت بکار بردند  
بعد از ساعتی چنان نواب رفتند که روز دیگر بحالم تقی و انبیاه نیامدند و امیر محمد غنیمت دانسته در همان شب  
بگیر کا بداریوسف نام خود را بر بزرگان دروازه که بجانب بیرون شهر متصل بازار است رسانید و بطاب  
بایان رفته بسپ با درفتار که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شدند و از برق سرعت سیرتخاره نموده  
روی توجیه شهید تقدیر آورد و روز دیگر که حافظان قلعه اختیارالدین چشم از خواب باز کردند امیر محمد را  
نزدند و امیر درویش یک با ذمت بربیع الزمان شناخته در غایت خجالت صورت حال معروفه داشت  
و در آن روز از کوفت امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد و امیر محمد در عرض سلم روز  
از راه غیر مهود انصافت بعید را پیوده بعد از وصول بمقصد یک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات از دیاد  
دولت تصور کرده او را بانعام قلع فافوه و نقد و اقره بسیار کردن توان و شتران کوه کوهان و حیمه  
و حگاه و شامیان و بارگاه و دیگر استیاء که فراخورانشان کرده منظر لواتوان بود و مختصر و سرفراز ساخت  
و بستور و المنفور خویش در هر دو دیوان مهر داده حکم فرمود که امر او دیوان تو اجمالی و مال بوقف و استواب

قیام نمودند و بموافقت و مراقت یکدیگر مهابت را فیصل داده ابواب عدل و انصاف بر روی خلائق کشودند  
آنگون این خبر بسامع شاهزادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بیوع ازمان که از جمیع حیثیات  
بر مرتبه تقدم دارد باستقلال مقصدی پادشاهی میکند ما را بغیر از سلوک طسرتی اطاعت چاره نبود اما  
چون مظفر حسین میرزا درین امر با تخرت شریک و سهیم شده با اطاعت او ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال  
زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم بانکه زمانی قواعد مقرر حکومت اولاد خاقان منصور  
متزلزل گشت و مقتضای سلطنت با دغا سان بقیضه اقتدار سیکان کان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد  
انشاء الله تعالی دیگر گرفتاری بی اختیار بی امیر محمد ولی پسر در شرف تاج را بدین دفرار نمودن بود  
چون نیست و نیز در میان خاقان منصور امیر محمد ولی بیک را بود لطف و عنایت نواخته و بکمال محبت  
سرافراز ساخته هم در دیوان عالی مهر داده بود و در هم حکومت دو دیوانگی بهرات را علاوه آن در منصب محمد  
کرد امیر و پیشانی استان خلافت ایشان بوجوب فرمان واجب الادغان در احکام هایلون او را  
روز افزون می گشتند و در او حسن اوقات حیات خاقان محمدت صفات چند سال تمام اختیار  
ملک و عالی من حیث استقلال در قبضه اقتدار انجانب قرار گرفت نسبت برگاه خاقان عالی تبتله  
بجز وی کسی را نبود و غلبت تبتله علی بنار شک و حسد که لایزال بهل جاه و ولایت در کلان درون اکثر  
از کلان دولت خصوصاً امیران بزرگ اس است حال است و به کمی متوجه آن بودند که بفرمود عنبر و سعایت  
همان که عراقی بگویند شجره نذرگانی او با بزرگه بی طراوت سازند و بویار اعتبار و اختیار او را بکنجک  
نذرت او او را با تبتله تمام میرانجام مهابت و عمل بالقبضه منت در داورند اما در زمان خلافت  
خاقان فرزند و سبب مکان اصلاح تبتله بر ایشان تبتله مراد رسید تا در اول امر جهان بینی بر دیوانی  
میرزا مظفر حسین میرزا از غایت عصیت زبلی بپیشکش اندو درین نسبت تبتله پیشان مؤثر افتاد و  
و سبب این معنی آنکه در این اوان ارکان دولت خاقان منصور و امیران و شاهزادگان در باب بقرارد امیر پادشاهی  
سینو در امیر مبارز الدین محمد بگوید نسبت گفته بود که مناسب نیست که بر بیع ازمان میرزا با استقلال پیوستم  
پرزور در دو مظفر حسین میرزا تابع باشند تا دیگر شاهزادگان بعبت دم اطاعت پیش آید و بواسطه  
این سخن مزاج مظفر حسین میرزا از دستگیر گشته سعایت امرای براس مزید علت شد و شاهزادگان بتفاق  
امر امیران را بهم و سایر مردم که کینه امیر محمد در پیش داشتند بعضی بیع ازمان میرزا را سنایدند که محمد ولی بیک



شهبانی چون محمدخان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا ملک آبادانی وقوت  
یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع با احوال انولایت شخصی را که مولانا خطابی نام داشت برسم رسالت  
بردار السلطنه مرات فرستاد و مولانا خطابی در باغ بهمان کجا رسیدن ساطع بولت مناظره را و کمان  
فانزگشته بیجای که دست معروض کردانید خلاصه سفارت آنکس شیبانی خان میگوید که همیشه آبادان بود  
شماره در دست و قلیع و وقوع حوادث رجوع بوقتین دو وطن عالیشان مکرده شرائط مطاوعت یکا آورده اند  
مناسب اگر شانه نسبت سنیه بدان خود اقدار کرده ارباب مخالفت مسدود سازید و از شرایع مستقیم  
میوافت عدول با اطراف نوزیدیا بحصره مالک آبادان ماند در عایا که در ایچ خانی البر ایلمند با کمال عساکر حضرت  
طند نشوید و در بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا چون میدانستند که غرض محمدخان ازین امر اسلحت بود  
استخوان و رحمت ایلچی را موقوف داشته قاصدان با طرف و جوانب مالک خراسان ارسال داشته  
باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر درود و سرماندند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد قلیحاق که حاکم بیج بود  
رسیده معروض داشت که محمدخان شیبانی با سباهی بعد قطرات نیسانی ظاهر میده مذکور امر کرا اعلام  
حضرت اعلام کردانیده بحصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا شهر را ذخیره نمانده وقت آن وقت  
سپاهی لبر قد عدم رسانیده امید آنکه حضرت با اتفاق متوجه انجیر و گردن تا شتر اوزبک انزاع یابد و بر تو انوار  
فراغت بروجات احوال ساکنان این ولایت تا بد سلطن بیج الزمان و مظفر حسین که در کان بجز استماع  
این خبر با ما و این جنودت طریق منورت مسکو داشته خاطر بر مقابله و مقاتله استر اردانند و بجز اقامدان  
جهت اجتماع شاهزادگان با طرف دیار خراسان فرستادند و در او ایل ماه سینه مذکوره از مرت را بایت  
حضرت آیات بصوب تبه الاسلام بیج برافراختند و از گرد مراکب همبره ماه و مهر را تیره و دیده رویشان  
ببهر ذخیره میافزادند و در آنکشتند شاهان کوشش و سپاه بی نهایت از بیس و پیش تبا سید الهی  
شاه شترم ظفر در خدمت و اقبال بهمند چون نواحی جهل دختران از عیار مراکب کواکب مراتب  
مشک انفاقان گشت ابوالمحسن میرزا با شکوفت نشان و سباهی چون اعداد اختران از طبله فخره  
برو تشریف آورد و دیده بیدار برادران کا مکار رویشان کرده بیج الزمان میرزا را که از همه شیشی از وی بزرگتر بود  
بوزره از نوزده مشکش کشید و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت با بیج الزمان میرزا شریک بود اما چون  
حکمت حق لدا ابوالمحسن میرزا خود را بجز او را تعظیم نمود بر خود وقت بدیم داد و از جانبین نیاز و سار و قلیع نیست

جناب امارت کاتب بهیچ مہتی مصل نہ ہندو امیر محمد بظاہر غیال بہت دیکر برسند امارت تمکن کت و زبان حال  
قال بکرا و الجلال کو یاد آئید اور پورے سلطان ہر ماہ میں ہر شہ باقی از چہین کو کت  
بجو مغفرت پادشاہ غفور کوش ہوشش نزدیک و دور رسید پھر خان کہ سالہامی سر او ان انتظار  
انچنان روزی سیکشید ایل ما نرا با سببہ شجاعت نشان بتاخت ولایات مامور کردانید و از آب  
کو یکہ شتہ تا کنار آب مرغاب بجا روب نہب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود خود را از مرور و گذر  
زرد و باد خمیس نرسد ای قتل و غارت در انداخت و در او اہل محرم سنہ اشعی عشر و ستھامی کیفیت حال  
مبع بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید کمان بردند کہ مخوفان شیبانی بنفس خویش از آب آمویہ  
عبور فرمودہ متوجہ و اراستہ ہر ات شدہ ہت بنا بران خوف عظیم برضا نریشان استیلایت  
و چون حقیقت واقعہ ظاہر شد ہمت بران کجاشند کہ جمعی از اہمراہ اعظام را با فوجی از لشکر ایلان  
نامزد فرمایند و قبل از انکہ یکی از ارکان دولت مسخراختہ مت کردن شیر پش شجاعت امیر ذوالنون بادہ  
دوازده ہزار سوار ساخو تو تک و زمین داور در او اسطہ ماہ مذکور بطاہر ہرات رسید زیرا کہ بیع الزمان میرزا  
بعد از فوت فاقان مضور قاصدی بمعمان شمال و ضیانزد امیر ذوالنون فرستادہ بود و اورا بر توجہ  
بجانب ہراتہ امر فرمودہ و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت سلطان بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا  
در یافت و کیفیت آمدن ایلانان و اوزبکانرا بکنار آب مرغاب معلوم نمود ہمیں از انکہ از بیخ راہ بر آید  
امیر بایزید برلاس با بخود ملحق گردانیدہ بجانب مرو و چوق الیغار نرسد و سببہ ماوراء النہر چون از قریب  
وصول امیر ہرام قہر و خوف یافتند براہ چول زر دک علم غریت بلکہ ہزمت برافراشتند و امیر ذوالنون  
متعاقب بران بیابان در آمدہ خود را با اوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیدہ قریب صد نفر  
را بجاخت را بر خاک ہلاک انداخت و ششصد و ہفتاد و کس دیگر را اسیر و دستگیر کردہ را بہ  
بریت برافراخت و مظفر و مضور بیاہ سریر سلطنت مصیر رسیدہ با صناف عوام لطف شہانہ  
نمایند و در منزل امیر محمد ولی یک نزول کرد و مقارن انحال اولاد امجد و انجناب شاہ شجاع و محمد شیم  
نیز از قریب ہرات داور بلا دست بیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بلوسہی دریافتہ با فوج  
نوازش و شہر مبارہی کردیدند کہ بہیچت سوزین خود اسان بہیچت ہمتی بدو ہمت

او یاقات که در آن خود بودند و چون سر نمود و بجز خطیر خسر و جهانگیر خطور نمود که امکان ندارد که کلانتران او یاقات سر  
بجز اطاعت جهانگیر میرزا در آورند و مطهرت ایشان بار دیگر خیال استعجال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر کشاید  
و بوم رقی بهشتی جهان افتخار نمود که لوای فلک فرسایان جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون بنام نهاده  
بموجب همایون بوز و غرمت سفر فراسان مسموم کرد و اذعانگاه پادشاه عالیجاه دارالملک کابل را یکی از امرای بیعت  
نهاد که اهل اعتماد بود سپرده او را بعبدال و رعیت بر روی وصیت نمود و در سینه اهدی عشر و سینه بومی در  
جو آر کرد و در شتاب آورده نهضت فرمود و نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روان شد  
بسی مرتب شطرنج برین نصرت اندر بسیار رفیق سفر لطف برورد کارش و چون کلانتران قباصل در حاشام  
از تو جو کب سپهر اختتام آگاهی یافتند بر دای جهانگیر میرزا کرده بانبار و نیکش ملازمت شتافتند و جهانگیر میرزا  
بجهد عاقلانه و لطفی بردوش گرفته بموک پادشاهی پوست و بستور بیشتر با صنایع اعطاف انواع الطاف  
مفقور و سرفراز گشت و چون حدود مالک فراسان از غبار سم گمن در صبا پوز منک افشان گشت  
خبر فوت خاقان مضمون تو اترانجا میدو بر ضمیر الهام بیان گذشت که مکن همان اولاد انخسرو و مغفرت نشان  
صورت خلاف روی نماید و بر اواسط بعضی از مالک فراسان بفرستاد همان سلطنت ایشان در آید  
بایدان شدایت ظفر بگیرد و بیشتر بدلفضی طی منازل و مراحل میزند و بعد از وصول بولایت جز دان کیفیت  
شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پوست و خاطر خاطر بر آن قرار داد که معاونت و  
مطابقت بیع الزمان میرزا و خواهرانش نهادیمت عالی نمت سازد و بموافقت ایشان برفع شیبانی خان  
و سایر مجازان بردارد و آب و عمان نیکوان بطرف مرورو و انعطاف داد و همه بیاض خبر ایل شمر  
شتاب مرغاب فرستاد و چون بیع الزمان میرزا و برادران این نبارت نشوند بطلوع کوب اقبال آمانی  
و آمان امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نیاز استعجال نمودند و بموجب بیع الزمان میرزا و بطرف حسین میرزا  
امیر محمد بزق و امیر ذوالنون با استقبال شتافتند و در منزل در نام بلازمت آستان بهر اختتام رسیده بانواع مراسم  
و اشفاق اقبیاز و اختصاص یافتند و بعد از آنکه قواحد عهد و پیمان پادشاه عالمیکان در طی مسافت مساعت  
نمود و بیع الزمان میرزا چون از قرب وصول انحضرت آگاهی یافت همچنان با اخوان برسم استقبال از مرد و جان  
نهضت نمود و در منزل کل باخان شام جان سلاطین فراسان از شمیم ملاقات اندو و خلافت صفت عطریت  
گفت و از جانبین مراسم تعطیل و محیل و مایعیدین در القبیل سمت رعایت پذیرفت اولاد خاقان فردوس مکان

داران مرحله نیز کوچ واقع شده در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاضی و امیر سلطان علی در سیستان  
و سایر امرا و لشکریان از ممالک خراسان متعاقباً در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
سردری بهر یک مآذم شده لشکری به بخت بد و تنگ بستن میان کشتاوه بدخسلاطین زبان  
و همدان پیام که در مرز و در مهربانها گرفتند و بدو روز بروز جمعیت بتأیید همین منان از سلاطین  
خراسان بر طبق خواه و دو سیستان می افزود نگاه میشی خجسته مقال بر گاه اقبال مال بر یع المزان میرزا رسید  
و بشارت طلوع اختران قاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید بعضی خبر نیمیت از فردوم بحجت لزوم  
حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابا پادشاه شریع یافت و پرتو انوار بحجت و شادمانی بر وجهت احوال  
تا کندن ممالک میزانی و افراد ارکان دولت یافت پست مرده ایران که کسی نفی می آید که در آنجا  
نوشتنای کیمی می آید که در پستان پادشاه و پادشاه سید ظهیر حضرت از سیستان  
کیم در آن اوقات و او ان که طنطن کوس شوکت در سرازری و شغشته نیز دولت در مبارز  
و سایر محاسن و عثمانی و محامد خصال پادشاه و از تهور شهبودار همکار قفا ظهیر الدین محمد بابا در اقرار افاق  
شهر گشت و کیفیت مبارزات و مهارتات آن پادشاه فرخنده صفات پشینیانی خان بعضی خاقان  
مغفور مقهور رسید بنور فراست و نور کیاست داشت که عنقریب کوب جان و جلال انسر در پاف سلطنت  
واقبال در اعلام و در جانشینان و استقلال طلوع خواهد نمود و سرخرب عنایت ایزد متعال ابواب حصول  
امانی و آمانی بر روی روزگار فرخنده مانکش خواهد گشود و بنا علی در اسید افضل از سلطان تکی توب بین را که  
در سنگ مدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان بودت و حسن احوال و  
پیغام داد که شخیر ممالک مآرب و امانی بقوت محاضرت و مرافتت میسر است و تیسر مطالب و مقاصد جهانیانی  
باستظهار مطهرت و مرافتت میقرر و حضرت پادشاهی مرا بمنزل فرزندار محمد و برادر و پسند است نام که در فرخ  
بیدار مخالفان طاعنی و در فرسود و شمشیران باغی طریق موافقت مسلو که داشته طریقه یکاکی و در فاق ندر می گنار و  
تا یکا یکا نرا بحال مراحت در ممالک محروسه نباشد و چون سید افضل بیاید سریر پادشاه بلند محل بر سید  
دین سخنان نجیده را بموقف عرض رسانید حضرت بمشون کلام معجز نظام داد و اینچنین بحجت و تخریب  
چسب سنما علمنوده سید افضل را با عطف و افضال پادشاهانه مخصوص و بهره و در ساخت و غریمت ملاقات  
سلطنتین میرزا جزم نمود و در آن اثنا هم که میرزا بخلاف رضا پادشاه مظهر لوار کابل بیرون رفت بجانب

قبه الاسلام پنج زاکشاده بموکب خان پوسته و سپاه اوزبک بکار و غارت و تاراج بدیده بلخ را پاک ساخته اند پس از آنکه  
شیبانی خان شنیده که سلاطین خراسان بمهاونت طهرالدین محمد بابر پادشاه دستنظر و مطمین خاطر شده اند  
در کن رآب مرغاب اجتماع نموده خیال التهاب نازده قتل دارند بر جراح استیصال رآب معاودت برانراخت  
از آب امویکدشته در باور انهر طرح تشاق انداخت و چون این خبر در اردوی خراسانیان انتشار یافت  
وفی الواقع چون در آنزمستان عبور از آب آموییه و مقابله بانشیبانی خان مانوق طاقت بودای محمد و بنوق ترجیح  
گرفت و در حین سال مذکور مولانا خطایی در خک شسته سنگ فقره در شیشه خایه جمعیت سلاطین و امرای خراسان  
انداخت ابن حسین میرزا غمیت تون وقاش کرده ابو الحسن میرزا روی عمر آورد و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطانعلی  
ارغون نیز رجعت انصاف یافته و سایر امرای اطراف استیازه نموده عنان غمیت بجانب منازل خود یافته  
و طهرالدین محمد بابر پادشاه مانیز دعوت توجه بجانب کابلستان بود اما بیع الزمان میرزا الکتمس توقف کرده  
مضمون انمیتقال پیغام شرمود نهمه جهانیان ز تو امر و چشم آن دارند که زیور دهن انصافشان که بعد از  
اگر سپهر خجائی کند تو بنسندی اگر زمانه خلائی کند تو کنداری حضرت پادشاهی از کمال خیر اندیشی و چوای  
آن علمس را بغر اجابت معتر و ن کرد و مصحوب شاهزادگان به دار الملک خراسان تشرف آورده این  
معتدم سمیت شیم طبه هراة را غیرت افزای کلستان ارم کرد و در منزل امیر شیره که مطبوعترین کفر من  
بود زول اجلال شرمود بیع الزمان میرزا شراط هما نزاری و مرگم نزول سادری بقدر معتر دور  
سعی راه تمام شرمود و هدران چند روز بنا بر مصلحت کلکی محمد حسن میرزا بقضیه کوسویه تشرف برده شرح  
تشاق انداخت و امیر محمد بنوق بر کاس و بعضی دیگر از امرای طعن اقتباس هر طاعتش بر میان بستند  
بر چون موت میت روز دار السلطنه هراة از فرط لغت پادشاه مشتری ما سمیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت  
نمود از جانب کابل اخبار خوش رسیده غم مر هجت بزم فرمود و بیع الزمان میرزا و حکام خراسان که لادریامی را  
و موافقت انحضرت استنیم نسام فتح و نصرت مینمودند با همراز سوم یکس مصلح گردیدند و بهر اردو و دلخ و داعی پادشاه  
آفاق کرده لوازم اخلاص و اختصاں تعبت دیدیم رسانیدند و در ماه مبارک رمضان بیع الزمان با قیامت صیاح  
و ادای فرائض و نوافل قیام و استدام نمود و قریب بعید همه تو و چون روح فاقان منصور تبریب انش عظیم شرمانند  
و چون هلال شترخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوب اوج سلطنت را اقبال حمید که تشرف برده  
از روی نیاز با دوا نماز برداخت و در وقت مراجعت مرگ سلطانیه را از فرزندول هایون رشک انشرای

تشریف فرم مینت هجوم بادشاه را فوزی عظیم دستند و در لوازم مهمانزاری و خدمتکاری سعی و اهتمام  
نمودند و آنقدر که توانستند توابع یکاکی بر بستاری وفاق و فرزانگی کشیدند و در باب تدریس امور دین  
و دولت و دفع شرای ملک وقت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد و محبتیم رسانیدند و چون وقت  
خجسته ششم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که پسر پسران مجرب و تحریک بیان تیسرین بریت و تفصیل  
آن سعی نامه و در زبان محکم التحریری و غالباً اگر اسلاطین صاحب کلمه انعمت را با معانی رسانیدند و لایق  
فوسان از تعویض اوزبکان مصون میماند اما چون وقت پیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود و از اجتماع آنها سروران  
عالیجاه و اتفاق انعت در امر او سپاه فائده روی نمود و نظم جو دولت عطایت از کاره نیاید ز بسبب یاری  
خیل کاره تدریس دولت نیاید بستند ز نقدی روان در جهان هر چه است خدا در ازل هر چه اختیار کرد نسبت به  
نوازش تغییر کرده یعنی الله ما یس او یکم یاری کرد در آن روز خجسته ششم شیبانی در بیانات و رحمت  
سلاطین و سلاطین خراسان و خجسته ششم حکایت گذشته و خواهی دیدستان مسطر گشته معلوم میشود که  
کیک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان بابر اوردان طریق موافقت مسکوک داشت و در وقت  
غرض و یعنی مشهد مقدس رهنویه ساکن گشته نقش استقلال بروج ضمیر نکاشت از خجسته فتور نام بجزیمت  
بر بیچارگان میرزا و برادران راه یافت و بهمهید باطامشورت اشاره کرده امیر ذوالنون که غایت نجاش  
بوسته باشغال مانده قتال رهنمون بود و بعضی رسانید که مثل این اجتماع که اوس امیر تیمور در کابل را اتفاق  
افاده مشکل کرد و گیر میر شود فرصت غنمت داشتند بل قوی بمبدان حرب و مو که طعن بر سر بیارباشافت  
و از غایت ملک کج بخش فتح و نصرت مسالت میباید نمود تا سبک مطلوب از برده غیب جلوه کند و او امیر مجتهد  
بر نزق بر اس که همواره اسس ملک کجین تدریس او صفت رفعت مییافت گفت که هر که ما بغیرم از هم اعدا  
بنواهی بلج زویم کیک میرزا که بر اعیان سخی خراسان بابر اوردان طریق اتفاق صریح ندانسته لشکر نظام هر پاره پاره  
خواهد کشید و بنا بر آنکه مردم شهر با طبع جوانان حکومت محدودی سبک اندامیر شیخ علی طغانی و یوسف علی کوکاش  
زنی قلمت ان بلده عاقر خواهند آمد و محمد محسن میرزا دار الملک فوسان را تحت تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع  
این امر اکثر امرا و نیکوایان که کوچ در آن بدو دارند روی گردان شده روی به راه خواهند آورد و نسب و اولی  
انستند درین رستان دفع دشمن خاکلی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیف الاغان بسیار خواهد بود  
از روی جمعیت قبال سپاه اوزبک اقبال غایم در آنجا رسید که امیر سلطان قلیچاق ابواس

برای الزمان میرزا بود و در ارتباط هرگاه از جهان برافلت رخت سفر آخرت بر بسته امیر ذوالنون و امیر  
شیخ علی باین سلاطین عظام تجیز و تکلیف او برداشتند و جندش را در هر یک از طرفین بر تعیین مینمایند  
و ترویج روح پرورشش را با طعم طعم و نصرت کلام نمودند و چون در این محترم احوال سنه ثانی عشر و تسعایه از  
مشرق دولت و اقسام طالع شدیدی دریا، انفسه سپهر بخورند و خبر که نشانی محمد خان شیبانی از میرزا کی بود  
بطرف خراسان متواتر گشت و در بیع الزمان میرزا امیر ذوالنون و امیر شیخ علی و با بر روی مایه این طلبتید  
ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه ذی قعد از طبرستان بهرات بدرگاه خلاق بنایه شتافتند و در روز یکشنبه  
لازمیت مشرف گشته با تفاق سلطان امیر خطم بساط منورت بسوکار دانیند و بنده است که تیر نفست  
بسیر تیر منافع میتوان ساخت و سیلاب شیت مسبت الاسباب را بمبت خسرها شاکت میرزا  
بهیبات بهیبات معراج دافع تیر قضا بود سپهر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق معضتی آن  
که ولایت خراسان بوزنه تصرف محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت او ملا و خاقان منصور  
بر اجتماع خود و بلاد و تدبیر امرای حجب رایج هیچ فائده مترتب نکند و هر ران علیا کسبها به امر محمد  
النهرسان سبیل که از فرار روی به شیبان بود از آب آمویه عبور نموده خراسان را بطرفان بلا از میرزا  
نه جویت تدبیر الهی و زمینسان که کرد و منتقل ملک خراسان نیامد کار از مردان معتمد در نه از تیر و نمایان  
کشور شنیدم این سخن از کودکی بر که گفت در ایلی راجه تیر کسبیت این واقعه چنان بود که چون محمد خان  
باز از سدانی بجهت شیبانی از تسعایه از ذوالملک سمرقند بر زمین ملک تانی نشست و از معبر کی عبور نموده  
بگذرد و اند خود شتافت و امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل برای الزمان میرزا احکام انولایت بود چون از نور  
شوکت دولت خانی و قوت یافت اقبال میان بارگاه سلطنت مسأل خرامید و هاشمیه مملکت بردوش  
گرفته منظور نظر القعات کردید انگاه خاقان کشورستان اندام خود بکنار آب مرغاب ایلیا نمود و بعد از  
وصول به خاقان که توان انقلع در اطاعت و فرمان برداری افتد ایشاه منصور کرد و تا انقایت نزد بیع الزمان  
میرزا و مظفر حسین میرزا خبر عبور مومکب خانی از آب آمویه بصحبت نه پیوسته بود و بعد از وصول محمد خان شیبانی  
بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بهار نبات سلاطین و امر خراسان را منهدم ساخته غرق بجز اندیشه صورت  
گشتند که دیگر طریق منورت مسلو که گشته امیر شیخ الدین ذوالنون بنا بر شجاعت جلی صلاح در جنگ صحرا  
آید و امیر محمد برفق را کهن در بلده بهرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خط سرب یکی ازین دوام قرار دهند صباح روز شنبه

فصای گردون ساخت و کجا را شرافت دار است لطنه مهرات از سادات و قصات و علی مجلس اشرف کشته  
خواب ناران اطعمه لذیذ زیاده از چند و چون حاضر آوردند و اصناف خلاقی را از آن مانده بر فائده بختی و اسیر  
بعضی کمال مخطوطا و بهره ور کردیدند و سلطان گردون احتیام بعد از اطعام طعام و خجالت کلام ملک سلام  
برایش گردون حسرام سوار شده بیایغ جهان آرای تشریف بر دو بسطاب طبعش ترتیب اسباب  
فرج و انبساط متغولی کرد و تهر وقت خوش که دست و پختنم نما شکس را و توفیق نیت که انجام کار صیبت  
بهدران ماه پادشاه راده عالی که هر جهانگیر میرزا که در دار السلطنه هراة توقف نموده بود از بدیع الزمان استجازه نمود  
متوجه کابل شد و در اثنا بر او مضمون صدق منسوخ و ماتری نفسی ای ارض تموت و صفی الحال آن در درج  
سلطنت شده در گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه و انسترتور ظهیر الدین محمد بابر رسید و چنانچه معلوم است  
بهر اسم تعزیت پرداخت و روح شاهزاده مرحوم را بصدقات موفور و خجالت ایات بیات خداوند عفو  
شاد ساخت و روح اشهنزاده سکو سرشت شاد و با دوز نور رحمت در بهشت

چون دوران فصل  
شما نهایت رسید و سلطان بروج آثار بهار سپاه ریاحین از مار فصای صحرا و بساطین کشید و جنود و رو  
و سرماز هجوم لشکر فرودین منهنز کشت و خاقان شرقی انتساب افتاب خانه بهرام را منخر ساخته  
رایت نخوتش از جرح همفتم و که گفت سلطان جهان دوز را ایم زو خیمه تختگاه بهرام  
افراخت علم زلاله در دشت شالم رسپاه سبزه برکت سلطان در بیج الزمان امیر ذوالنون و امیر شیخ  
طغایی را در هراة گذشته رایات عالیات بسوب میلاق با غمیس برافراخت روزی چند در موضع مرل که مرغزار  
هست آثار است گذرانیده در انوالا لطف حسین میرزا میل طاقت برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق بد  
حرکت آمد و در او اشرفی چه سینه انبی عشر و تسجانه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران  
چو بر میرا بگردن کشن کردن و در باب دفع اعدا طریق منورت مسلو که گشته اند که گشته و آئینه سخنان در میان  
نور و شامبر انکه مقصود جهان بود که در آن بهار شیبانی خان بقصد ملکستانی از آب امویه عبور نماید و همچنان  
مخمس ن زد شامبر ادکان و امرای عالیشان فرستاده کج آمدن ایشان فرمان داد و از آنجا این فتره  
معبت در زمانه ر سخر قند مار سمرودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سبزه ماه مذکور را عازت بایقته از مرل  
بهره شانت تباری رده متوجه مقصد کرد و درین اثنا کو هر درج عفت و خجالت جو جوک یکم که صلیبیه



و سوا به این شهر است که در آن کوهستان چون از جنب عبادت حق عزوجل  
 در میان رباط امیر علی شیر و منزل منیم فتح و ظفر رتبه علم محمد خان شیبانی وزیر بیرونی مع الزمان میرزا و مظفر حسین  
 کرکان با الامراء و لشکریان بمقتضای کلمه الف را محالاً بطلاق علمیده هر کس بطرفی منتهزم کردید سید عبد الله  
 میرزا با جمعی کثیر از امراء و لشکریان بمشهد متوجه رفت و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار با حسین  
 میرزا با جمعی کثرت و بیرونی مع الزمان میرزا رباط امراء سلطنته همراه شتافت و شب در بیابان منزل گرفته و لطف غنوده  
 سحر چون حسد و فتنه در علم بر کوهساران زد متوجه حدود و قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در  
 لیل هراته در آمده بیابان شهر فرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد القصار زانی و امیر غیاث الدین محمد بن  
 امیر جلال الدین یوسف ارازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هرات از ایشان معاوضت  
 جت جواب دادند که نگاه داشتن شهر بشکر تیره میشود و بجز دایم فائده مترتب نمیکرد و مظفر حسین میرزا سر بود  
 که همراه من زیاده از سه نوکر باین بده در نیامده اند اگر عرض کردند که برین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت  
 توان نمودن با بران شاهزاده غیاثان بعد هزاره و دواغ و دواغ ملک و مال و اهل و عیال کرده بعد از رسیدن  
 صبح با جمعی از خواص غلامان از دروازه فیروز آباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه بستر آباد آورد و صبح روز  
 چهارم محرم الحرام ساوات و قصبات و اکابر و اعیان هراته در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب و  
 که روی نموده بودند مشورت در میان انداختند و خط اکابر و اصغر بر سلوک طریق انقیاد محمد خان قرار یافت  
 تا تم عودت عرضه استی در قلم آورد و آن نوشته را مصوب مولانا زاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود در نوشتند  
 و مولانا زاده در سرخیان خارت یافته و پیاده دعویان خود را بجهت توجیه سلطان رسانیده کیفیت حال عرض کرد  
 و تیمور سلطان او را نزد پسر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مصنون عرضیه هر دو یان در افغانها نروند  
 انک که در کوهستان را منضرب خیم دولت ساخته و خانی بر سر کوهستان بنام سلطان قرار داده و در آنجا است  
 و کما سر این بر فراخت

هفتم محرم احرام سنه ثلث عشر و سمانه انا در قرب محمد خان شیبانی سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت  
مستقلای سپاه مظفر لواء محمد خان شیبانی تیمور سلطان و جمید ابدخان بر محمود سلطان بودند بر اقرار  
چو انظار ارگسته میدان قتال رسیدند بر بیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتجهیه سپاه پرورنده مانند  
کسی که نواد در یای محیط را بقصد خاک نمناک انباشته کرده اند و سیلاب بلاد را بگشت خاد و خاکشاک  
از فکار باز دارد در مقام رافع و مقلد آمدند و شکر در پیوسته کشیدند بقصد یکدیگر خنجر  
کشیدند و خوشین بهادران آهمن و او از نقاره و نفیر و سون ناله در زمین و زمان از اذیت خشنین  
خود و محنت و لعان برستوان و جوشش تفسیر آید یکا و سپاه بر تیره سپاه ابا بصیر ظاهر و بدین ساخته  
در کرد سپاه و شعلت بیخ بنمود سنان برق از بیخ به عقاب تیز مرکب تیره طبع بر نادر و نیر دمان باز کرده و از دمای  
سنان بزهره مغیر و کبیر زبان دراز گردانیده در لکن میلان سنان تیش انکیز زهر طعن کرد و شد  
زبان تیره عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پر دلان روز بکار آمد امرا و لشکر یان خراسان امیر شیخ الدین  
و در لکن از خون و طبع علی طغی باو می از شیران پیشه رزم آزمای در از روز در معرکه کشیدند  
انگشتی ظاهر می آید و با بر کبیر شیر ننگ اینک شیشه زنگانی جمع از سالکان مسالک بهلوانی را در عقاب  
فلا انما اتقوا جونا عیا کفرت ما تراوزک باضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز زبان دریای پر موج  
فوج فوج از عقب بگوگ میرسیدند و سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان غرمت بودی نهرت  
تافتند در پیشان و بی سامان هر طائفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان گشته اند و امیر زوزان که در  
حال قاش همواره بعنوان این پست مترجم بود پست نه بنزد من دشمن بر کمان بخبر روی شیر و پشت  
کمان مانند شیر زبان گاهی بر همین گاهی بر سیره حلا میگرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه را بجاک بردلان  
ز کین ساخته نهایت جلالت بجای می آورد و افرامه از بجان از اطراف جوانب در آمده آن شهسوار  
میدان بکار از سب پیاده گردانیدند و خواستند که دست در گردن بسته نزد خان بوند اما امیر شیخ الدین  
زود بعنوان تن مجرور زاده جنگ میکرد تا شهیدند اما امیر شیخ علی طغی با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر  
سر خنجر گشته و سپاه قدر قدرت از نیک تا حد و تعوزر باطرا کچسکا از تعاقب نموده نمقت از غنیمت گفتند  
که بیان بیان از حال میت آن عافوست و قدم و زبان از نقد او اندکی از آن قاطع طغی شیخ عافوست  
از شرح آن انباشتم و الله تعالی اعلم بحقائق الامور و از شرح و برایشان و خراسان و بستان





ابن حسین میرزا ~~محمد~~ امرای مطلع شده موضع دو در امسگر گردانید و دل پر کار بود و مقادیر نهاده مستعد  
جنگ و سپکا کردید و بعد از تقارب فریقین و طاقی صفین صدای کوس جوی نوزده سورا سرافیل در قالب  
جهایان دید و صوت کرنا می بلند گشته مسامح ساکنان چهار افلاک رسیده و افواج آن دولت شکوهانند  
امواج بحر خمر در جوش آورده دست به تیر و گمان و سیف پیمان برده خروش بر آوردند و سهام چهار پر از آینه  
کمان گردان صف در چندان در پرواز آمد که نقاب کجی بر رخسار آفتاب بست و میکانهای ابرار از نصرت  
دلاوران شخب کز این دوری حسیه فتنه بند و لپند بی در زدل جوانان نشست شعله سمان لبان برق  
لامع شش من جمیلت میوخت و فریغ تیغ تیغ چون صاعقه ساطع مانده میدان افروخت ابن حسین میرزا  
با دلاوران سپاه خراسان بر مخالفان کوفه میجو شیرینان می غریز بر هم شمشیر خون افشان سینه  
و دهلوی و لیران میدریز و لخت کز قیامت انرا در یک مثال پلنگ رود آننگ بصیر صراط است شش جنگ  
میفر خند و خندنگ فارا که از عفت تریه بر کمر خوراز مید خند و انروز در مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمد  
پیمه و میره سپاه مخالفان از پیش برداشت و عجبید الله سلطان نازدهم رأیت آفتاب ابر افراشت  
و چون قلب منفذ شده بود نوبت دیگر شکر او زنگ در ظل رأیت تیمور سلطان و عیب الله سلطان  
جمع آمدند و بران لشکر که اکثر ایشان در یو شمول بودند و او در دزدان حسین میرزا بسیاری از اعیان  
خراسان در آن معرکه قبل سپید نهاد میر محمد بنوق با فوجی دیگر از سپاهیان اسیر خنجر چقتد میر شدند  
و ابن حسین میرزا بعد از درازان معرکه تو کوار بتلقین هم عیب و الهام مقص ملاریت کمال کند بر آید  
که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بتی کسل کشین نوع علم زده بلشتی با طغنت که هر بحر نوبت انچه میباید آورد  
تا از طوفان ناسب روزگار نجات یافته بجوی سلامت و اصل تویم و معتقدای انی تبارک فیکم الشفیعین  
بشایع عنایت هر سپهر فتوت پناه میباید برد تا از تب آفتاب حوادث خلاص گشته و نهایت نهایت  
فانز کردیم و انغمینی را با بعضی انخاص که معنان انشا بر داده فریدون فراز معرکه دو دور بیرون آمده بودند ظاهر  
ساخته بکلیت نجات و او در کجوره این کار نهم در امونای این عزیمت است و استقلال لطال است  
تا یونان قابل پادشاه رقصوی جنجال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت است و این حسین میرزا  
بظرف آرد وی که همان بوی در حرکت نماند و بعد از وصول بر گاه سلاطین پناه نترسند پیش کن نهایت  
متناعی با پادشاهان کشور گشا تو اند بود در یافته نهایت عنایت نواب کامیاب بشایه میخند و مباحی شد

در یک میانرا که نه لعل و نه جانشان بخشیدند از شعاع شمع هر سنانی بنامند سوخته قد هیلوانی نه از عکس زمین که خرق بن  
بود فیروزه جبرج ناکون بود محمد حسن میرزا که از نور شجاعت و دلاوری دهستان هفتخان سعید یارا  
معتبره نسنی و وقت به کار و تیغ گذاری با رستم دهستان و سام نریان مقاومت توانستی کرد در انزور  
بنا نفع از خواص خود که هر یک شیرین بهیجا و نهنگ دریای و غابو و ندر برف انداخت و بهر جمله مبارزی  
بر خاک هلاک انداخت بهر هیلوانی که انخنر و بدلتن در او بخت کرد خود که آهین بود از هم فرود بخت و هر آن  
سنگ که آن پادشاه دشمن شکن بن توجه آن گشت اگر همه سد گشت در بود انچه از پیش از هم بخت نرفت  
چون شیردل سویی میدان رسید بهر جمله ضعیفی ز هم برورید بهر صف که آن پلتن رو نهاد ز خون عدو  
خاک بر از یک انداخت چون دوشش برآمده بود و حیات معتد در نهایت انجا میده فائده بران مرتب گشت  
و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از تبریز برینا و پسر در گشت امیر بابا محمود و ولد امیر بابا حسن که سالها در  
سلک بحرمان فاقان مضور منقطع بود و منصب مهر داری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان  
از خرم ترو تیغ اوزنجان بر هلاک خاک افتاده بقیه اسب روی بودی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله  
خان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی ستیز و قهر شاهزادگان را  
در میان گرفته هر دورا امیر سر بچه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بفرستند شیر خوریز  
آن دو خسر و مشتری ماهیت را از باپی در انداختند فلک را سر انداختن شد در شت نشاید کشیدن  
سرا سر نوشت ز پروردگس را که آخر گشت که در مهر کرم است و در کین در شت  
انما این حسین میرزا اگر چه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان مضور خورد تریو و اما در میدان جلالت و بهادر  
کوی مسابقت از اخوان و اشران میر بود و انحضرت بعد از استیغ خبر واقعه مشهد متعدد بحیان بخت  
ز راهی دشواری شاهی بر زمین ملک تانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال و بود بجانب نیشابور و از  
توزین خود در امیر محمد برندق و عبید الله باقی میرزا بر کاسن بویک عالی شاهزاده پوسته جمعیتی تمام زطل را است  
و در شت به وقت انجا می رسید از شهادت ابو الحسن میرزا سید عبید الله میرزا و جمعی کثیر از لشکران و امراء  
بر انچه بخت گشته گشت و عظمت تمام بهر سانی و سلاطین اوز یک چون از دایم هم جهان بنام  
موقوف زنده گشت حال را با پی سر بر اعلی غرض داشت کرده حسب حکم بطرف سبزوار شناختند

برام و سرداران قسمت فرمود و ایالت دلایت قندهار را برادر خود سلطان ناصر میرزا القویض فرستاد و نگاه  
بکابل از گذشته در زمان دولت و اقبال بستم قندهار و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اجبار نشود  
عزم سنجیر نسر زمین کرده بی پای هبلوانی متوجه گردید و پس از آنکه نو احمی زمین داد و معسک کطف را از گشت  
نیجای بک و محمد مقیم با ششک شهای لائق بلا دست نشاندند و شرف بساط طبرسی حاصل کرده عنایت و رعایت  
یافتند و بموجب فرمان واجب الادغان در سایه لواحق عبید الله سلطان معتلای گشته بیشتر روان شدند  
و سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم آمد مطلع گردید در آن وقت قندهار تخصص جست و از باب دکلا نتران آن بلده  
عبید الله خان و امراء ارغون را استقبال نموده شرائط اطاعت و فرمان برداری بجا آوردند و از نیکان  
اغاز مصلحت قلعه کرده متعاقب بک و کاک مراتب خانی بظاهر نهاد رسید و کار کهوران با منظر اراجامید کاسرم  
سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفاکشته سفر آغاز آمد و نشدند و ندو جهان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله  
ششک شی پرون فرستاده محمد خان روی بهار السلطنه به راه آورد نگاه سلطان ناصر میرزا انولایت را بار غوثیان  
بازگشته بکابل شتاب و بر بخله عهد و پیمان در میان آورده سلطان ناصر میرزا چند سر اسپ بدون فرستاده  
محمد خان روی به راه آورد شاهزاده محترم در گاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار از وجود شریف حضرت  
فالی گشت نیجای بک بموجب فرمان محمد خان بستم ایالت خود فراسیده بتبارک اختلالی که در ایام غیبت  
بوساخ شده بود منوما کرد و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود طبرسی در زمان خاقان  
مسعود در تحت تصرف امیر محمد دلی بیک بود و در آنهار استوار از قبل امارت تاجی امیر تردی بابا که در سلک نوایش  
انتظام داشت بلوازم امر حکومت مشغولی می نمود و چون در نو احمی مشهد مقدس ابو الحسن میرزا و بیک میرزا  
جم نهادت حبسیدند امیر محمد دلی بیک عنان نسر را بصوب طبرسی اعطاف داد اما بعد از وصول بکابل  
تصرف امیر تردی بابا اظهار عبودیت و ادب کامیاب شاهی کرده ابواب دولت و توحاهی برودیش گشاد و کاسرم  
امیر محمد فوسید و حیران روی به راه آورد و پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید مقصد رسیده مولانا عبد الرحیم  
که در آن بلده بود او را استمال گردانیده و چون محمد خان از قندهار بازگشته در دربار الملک فو اسان ترقول اجلیل فرمود  
امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از آن او ان امیر ناصر الدین عسکریک و فادار و امیر زین الدین  
علی و بعضی دیگر از تاجایا امراء فو اسان ماوراء النهر را مورد دیدن و جمیع ایشان را در زمان صحت و سلامت بانولایت  
رسیده روزی چند بفرغت گذرانیدند و بعد از آن او ان امیر محمد بندق بر ناس که در موه که دو در اسیر گشته بود

و بجا آنجا وزر و خلعت خاص و اسباب تازی ترا و نقود نامحدود و مخصوص شش بقیه ایام زندگانی  
در دولت و کائناتی بسر بردند برین استکان هر که سالیچین سابقال دولت نو و هم شین  
که آمد برین در زردی نیاز که در هر دو عالم نشد فرسارند و زینچه و زور و شمشیر و اسب و کلاه  
چون دست قدره مالک الملک علی الاطلاق غرضنا خلعت  
بخت و الله یوتی مکه من لیشاء بر قامت قابلیت محمد خان ششیانی مرتب ساخت و بصرفی نیاز  
خرمن جمعیت اولاد و فاقان منصور پریشان کرد اندیشه هر یک از ایشان را بطریق فی اندخت محمد خان  
بو ازم شکو سپاس ملک بختن بر داخه هر یک از امر او سالی سیاه را بجنب سلاقی سرافراز است  
دور باره محمد تنویر سلطان و عبید الله سلطان که در حرکت شلمه او کان عظیم غایت سنجاعت  
تقدیم رسانیده بودند انواع احسان فرمود و چنانچه سابقا مذکور شد منصب حکومت و دار و عیله هر بات  
بجانوی میرزا تعلق گرفت و امر وزارت اخطه بخواج اهلوقا که او را خواججه خورد میخواستند سمت تفویض پذیرفت  
و ابقیم هر قدر او بی بردار و عیله ولایت نوشنج آورد و سید مادی خواججه و لمر قاضی خواججه که سیر عمه خان بود و در  
مشهد مقصد علم ایلایت مرتفع گردانید و ولایت سبز در متعلق بر نشیت بهادر گشت و علم ریاست  
قبر بی درم و شاهیان از ایوان کیوان در گذشت و رای بی درم با حسن و بفرمان فرمای قیام نمود  
و ایلخان در کوشش ابواب و ادای بر روی خود کشود و تمام حکومت بلیق بقصد اقتدار فرم شاه سلطان  
که سیر خورد تو محمد خان بود و خواهر زاده پادشاه علیشاهان ظهیر الدین محمد با پورا آمد و مقبول است که قبر میرزا  
که کلتاش در ولایت در خدمت شاهزاده سیر انجام تمام ملک و مالی قیام نماید و سلطنت هم قندهامرد  
محمد تنویر سلطان شده عبید الله سلطان بستور و الدما جبر خود در بخارا عالم گشت و در خلال آن گشته  
حضرت فلانت بیاه ظهیر الدین محمد با پورا شاه از کابل و غزنین با سیاهی طغرل شین رایت نصرت آید  
بفرم شجر قندار بر افراخت و اولاد امیر ذوالنون سنجاب یک و محمد عیسی مستعد زرم و میکار گشته بعد  
از وصول جنود طلعت و رود کج و قندهار در دستری غیشک که در نیم فرسخی آن طبره واقعت بین  
کجانبین غبار خنک و شین ارتفاع یافت و کوشش و کوشش موفور ظهور رسیده نیم فرسخ و غیر روز  
بر پرچم علم خیمه شیم وزیر و اباء امیر ذوالنون بودی فولد شتافته نامت ملکت قندهار در زمین و او در  
بخت تصرف پادشاه فریدون شتر در آمد و خوان امیر ذوالنون که در قدرت حکومت اندوخت بود



از بیخ نو این یک از بیخ شهر دار السلطنه مهراوه را دواع کرده بر اسبان باد فتر شسته روی بودی سوار  
اوردند بیخ الزمان میرزا با میدامد از شجاع یک که در ولایت کر میسر وقتند مار سیر و نفر تا بود به بجانب تبه  
نمود بعد از آن سوار بجهت دو وقتند مار از شجاع یک طریقه نامرئی سیه پوفانی مشاهده نموده رایت غریت یک  
نیز روز بر افراخت و کس نزد امیر سلطان علی از غنوم فرستاده اختر تریج کامرانی میرزا محمد زانرا طلب نمود  
و امیر سلطان علی امتثال فرمان نموده شاهزاده را با براق مناسب بار و وی عالی روان ساخت نگاه به ای الزمان  
میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا از مهراوه براه تشریف بها بجانب غریت نمود لاجرم  
در دار الفتنه استر اباد معارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر تکیه بگردان خوش نشسته فریون حسین  
میرزا را که بس از نوبت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استر اباد علم حکومت بر افراخته بود با یالت دهقان  
فرستادند و چون خبر استقامت اندوخته و ستوده جمال بهار السلطنه هرات رسیده جلالتش نشان ترقی سلطنت  
پاینده سلطان یکم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از محذرات حرم سراسر ای خاقان مسطور از جانب نوفا میرزا هجرت  
حاصل کرده روی بجز جرجان آوردند و از سپاهیان اوس تیموری هر کس در بلده از بلاد خراسان مانده بود بدینجا  
توجه نموده که تکریمت و کرامت از در ظل رایت بیخ الزمان جمع شده و مظفر حسین میرزا بعارضه صعب  
مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکما مدتی هر چند در برابر آن مرض و از آله انفرض سعی نمودند جوهر ذات  
حجبه صفات شاهزاده را صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته غد لیب روحش از نفس قالب  
بجانب کاشن مدس در برد از آمد و نهال ثمر بخش انگلزار اقبال از اهتر از صر صرید او عالم بر طال از پای در افتاد  
و کوب آفتاب درخش فلک استقلال از اوج بروج شرف و کمال روی بخصیض خانه و بال نهاد و علم  
ز بیداد سپهر و جور ایام بمیرد انخسرو نیکو انجام نمودند غصه انجور و بیداد سیه پوشند اهل استر اباد  
سلطان بیخ الزمان در مفارقت آن برادر عالی کهر بر طاقی کرده کسوت سوکوری پوشید و هم علیا خدیجه بیگی آغا  
از صعوبت مهاجرت انفرزند حجت سیر جیب شکیبائی پاک زده فوج و زاری بسوزنکاری رسانید چشم  
بناخن روی خست موی بر کند زانغان غلغلدر جبرج افکنند ز سیلاب سحاب چشم خونبار ز زمین را بیست  
جوی در بای ز غار عاقبت هکمان دست در جمل تین تکل زده و تهنیر و تهنیر نشان داده استدم نمودند و نجات  
ایات بیات و اطعم طعام و تصدقات روح شرفیش را شاه فرمودند و بیخ الزمان میرزا از کس غریت  
مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده با استقلال متکمل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت

باجل صبی از عالم آفتاب نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان بجایست خان کیتی سیستان شناخته بود و او را  
عنایت بر صفیات او شایسته یافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه  
سبب عزل اجابت در درگذشت و حکومت مملکت نیمه در بقاضی منصور میرزا که برادر قیصر میرزای گهکاشن بود  
منقول گشت و چون حیرت و ثوابت و سیار در بروج شمالی به نهایت رسید و هوای آغاز زم سردی بنوده  
عرفی رفیق قضای بیخ و بوستان را از برک و بر عاری کرد و اندک خان خورشید احتشام در رعایت عظمت  
و احترام بصوب ما و راه النهر اعظم طعم بر افراخت و از اکابر و اسان امیر محمد بن امیر یوسف وقاضی  
اصتیار الدین حسن و امیر صدر الدین وقاضی صدر الدین محمد اللامی را همراه برده تمام نام بردگان را باغ نام  
و احسان بنواخت و بعد از عبور از گذر چهارجوی بخارا شناخته روزی چند در انظار از برج راه بر اسود انگاه  
بسم قند فروس مانند خوا مید طرح قشلاق انداخت و در ان زمستان محمد قاسم میرزا که از معرکه و در بطرف  
سار و اپور و کنجینه بود شکری در هم کشیده بمشهد مقدس رضویه شناخت و سید هادی خواجه مصلحت  
در توقف نزدستان نیران بجانب مرو شاهان یافت و چون در نجر با و راه النهر رسید عیبه سلطان  
بموجب فرمان خان متوجه دفع شاهزاد که در و در نواحی مرو قبری در سید هادی خواجه بک سطلانی بوسته  
باتفاق غم رزم محمد قاسم میرزا که در بطرف مشهد رسیده حضرت موده در سرعت لوازم جدا تمام  
بجا آوردند و محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنید دل به مقابل و مقابلته بنهاده مشهد را که چه بند فرمود و عیبه سلطان  
سلطان با سپاه فراوان با بخارا رسید و بین اکیانین قتالی سبب واقع گشت و محمد قاسم میرزا در اسار  
گرفت و گرفتار گشته مهم او از هم گشت و چون بهرام قهر ما و راه النهر جمعی کثیر از لشکر و اسار از تیغ کشته  
در صف بنامتند و تاراج بردارند و از اسواران شهدیان هر چه یافتند متصرف گشته انگاه سید خواجه و ران  
نظر بار و دیگر ایت ایالت بر افراخته عیبه سلطان و قبری خان مراجعت انعطاف دادند  
و کیفیت فتح را عرض داشت نموده بیایه سریر اعلی فرستادند و شبانی خان از تو اتر عنایات  
در تیغ شامال گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرد و از زمستان در سمرقند فروس نشان  
در سمرقند نیده لوازم همبانی بجا آورد و در و در نواحی مرو قبری در سید هادی خواجه بک سطلانی بوسته  
در سمرقند نیده لوازم همبانی بجا آورد و در و در نواحی مرو قبری در سید هادی خواجه بک سطلانی بوسته  
سند گشت عشر و شش که بر بیج از مان میرزا و مظفر حسین کورکان از صولت سپاه محمد خان ان کبی

نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلمرو دامغان بیرون آیند و ترک حرب و عداوت نمایند  
اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرسانند بلکه از دست ایشان هر اوده صائب تدبیر را مشمول عنایت بی  
پایان گردانند اینگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در روزهای شهر را گشاده و بیابانگاه <sup>خلج</sup>  
شماقتند و طوطی ناطق شفقت شده عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا بخت  
یافته دعوی آذربایجان نمود و فریدون حسین میرزایی استخوانه بطرف کناره ای ترک و منازل  
بقعه ترکمان توجه نمود و چون فتح ولایت بر جهان در تاریخ و مصافقات آن محمد فایان شیبانی را تیسرین بر گرفت  
ولوای کشور کشائی ارتجاع یافته تازه ولایت دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت  
تابستان در آنکس با کمان قمر خیمه حسن نگاهبان در راه و بر سر سائیده سیلاب میکرد و در استان باور داد  
التهرت شمشیر کاهی بر فوج لشکر سیراق و تاجت اجسام دشت قباقر روی می آورد و در اواخر سنه خمس  
عشر و شصت و هفتاد از قاسم سلطان که در آن اوان از حکام و مشفق بود بیجا بخت و مرداکی و کثرت خیل و شم  
اعیان و استغنی دشت شکست یافت و در همین انهدام قنبر میرزای بسیلانی از سپاه خان قبلی رسیدند  
و محمد خان در فصل بهار بر پیشانی حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره دگر در می که در کوهستان  
که میر در زمین داور میبودند لشکر کشید چون انقاپ اقبالش بسر عهد ملل رسیده بود در آن پیش کار  
از پیش نتوانست برود و در اهل سنه ت عشر و شصت و هفتاد در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسپ  
و یوق سیاه و فاداه پیاده سیر می نمودند تا بدار السلطنه هرات آمد چون روزی چند از بدخج راه براسود خیمه  
رایات همایون بادشاه رنج مسکون از عسراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود و لاجرم متحیر  
و پریشان خاطر بر جناح استعجال بیرون شاهان گریخت و در حدود انولایت بسر بخت دولت  
لازاله منصوبه عن وصمت التباهی عشت در جایش از هم بکسیخت چنانچه در ضمن و قلیج آئینه کیفیت این واقعه  
مشروح و صفت تخریر خواهد یافت <sup>نفسه</sup> توفیق الهی اگر م یار نشود الطاف شهنشاهی در کارشود و پیش  
سختی که گشت مجمل مسطور از شرح کلک من نمودار نشود اکنون وقت است که قلم ستوده رقم مال  
حال اولاد و فاقان منصور در خیر بیان آورده بعد از آن حکمت و جللی بخت بر تخریر خبر چهارم از مجله  
مصرف دارد و منه الاعانه و التاید از عمیه مجید <sup>نفسه</sup> از اولاد و فاقان <sup>نفسه</sup> از عمیه مجید  
از عمیه مجید و فاقان <sup>نفسه</sup> از عمیه مجید از عمیه مجید <sup>نفسه</sup> از عمیه مجید از عمیه مجید <sup>نفسه</sup> از عمیه مجید

پستور معهود عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای از غنون از فلک بوسلمون در گذشت و هنوز کیمیا  
تام از وصول او بستر امانت نهاده بود که خبر توجیح محمدخان شیبانی علی القاب و التواتر استماع نمود و گفت  
چون در باره از دخیله بطرف دشت و کسار از سبزه و گل سپیدان گردانانگ جویم بوستان گرد  
از مردسی علم برافروخته از غرش سردسورن انداخته تا لک مسالک کشورستانی ابوالفتح  
محمدخان شیبانی با سپاه بجز جوش رعد و غوغاش بیان افتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشش پوش از آب اموی  
عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد حسرا سان عبور نموده غمیت ولایت جویان نمود و چون  
کنار آب اترک مضر بخیام سپاه نصرت یزک کشت عشیان استان سلطنت اشیان بموجب فرموده  
نشانی در باب اسمالت جناب سیف الانامی خواجہ مظفر تبرکی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه کرد و رسید  
و مباحی که سلطان بدیع الزمان میرزا و اعمی دشت که بغرم صید و شکار و کشت دشت و مرغزار  
رودان نشان بجناب سیف الانامی رسیده در ساعت نزد بدیع الزمان برد و آنحضرت از قرب وصول عسدا  
خبر یافته دانست که بکستطاعت سپاه جویان باخان کشورستان بمیدان مقابل و مقابله نیوان آمد با ابر  
و ارکان دولت آغاز مشورت کرده بنا بر استصواب جناب سیف الانامی احرام عقبه کعبه مرتبه نواب کامیاب  
شاهیست و عمان بکیران بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داده فرزند را نزد عمش فریدون حسین میرزا  
گذشت و در طی مسافت مسارعت نموده در اثنای راه جناب سیف الانامی و امیر یوسف علی کوکلتاش از نوب  
سلطانی تکلف و رزیدند و جناب سیف الانامی عازم ملازمت محمدخان شیبانی گشته چون بنا بر سرب  
خلافت مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص یافتند منصب وزارت ولایت جویان را برای جناب بفرموده کرد  
و امیر خواجہ احمد فنقراش که سالهای سرادان در خدمت خاقان منصور و مظفر حسین کورکان بسر برده بود  
و در روز معرکه مرل بر گاه خان طلبند کل شتافته تا بایالت اولایت تعیین نمود و انگاه خان کیتیستان  
کنندمت بر تنجیر بلده و امانان افکنده پس از وصول جو یک بهرام قهر و آراء الهنر از محاصره و محاربه کرده  
ملازمان سریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا و وی با فخر و مقابله دشمنان آورد و بعد از چند روز  
شاهزادگان آذربایجان و کسار بر مصیبت احوال خود مشاهده نموده ایچیان سخندان باستان اقبال اشیان  
محمدخان فرستادند اظهار نیاز مندی کرده امان طلبیدند خان کیتیستان ایشان را با انواع انعام و احسان

و شیخ عمبد الله بکاول نیک تنگ آمده بود نزد او و غه آن ولایت پیر احمد در ساق زبان شکایت ایشان  
و پیر احمد هر دو را مقتول نمود انگاه بر بیع الزمان میرزا ابان فی الجمله سپاسی که در ظل ترش جمع گشته بودند متوجه  
استرآباد شد و حاکم حبرجان خواج احمد فقرات در برابر آمده بین ابان بنام حربی در رعایت صحبت  
روی نمود محفلی که نزد بیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود کجین صورت و سیرت و لطف طبع و قدرت  
و حکمت از امثال و اقوان امتیاز تمام داشت در جنگ شهد شربت شهادت چسبید و شکست بر لشکر بیع الزمان  
میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه پیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت  
و به اوج و تته شتافته جم افروز انحضرت را استقبال نموده مر اسعظم و اجلال معی داشته فراخ ز منت  
خوشین مشکین و ساوری فرستاده و بیع الزمان میرزا زاده بر کیسالی در میان هند روان بسپرد  
فویت و یکرا حوام بارگاه عالمینا نسبت و در شهر سنه سیع عشر و تسعائه در خواسان استان اقبال ایشان  
رسیده بطواعتین التفات کردید و مصحوب اردوی کیهان پوی با ذریا کبان رفته در المملکت از امر خلافت  
استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی طمس انحضرت را بغزایبیت اقران داده مقرر شد که شاهزاده در شب  
غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او میر انجام نمایند و در حجب  
سنه عشرین و تسعائه که پادشاه روم سلطان سلیم بن بایراقتضا مالک الملک واجب التعلیم به تبریز رسید  
بیع الزمان میرزا تجلیل و تکریم نمود و مستر و مکرم بپشتنولج دو شاهزاده بعد از سه چهار ماه که در المملکت اوقات  
گذرانید مریض طاعون گرفتار گردید و مضمون آید و ماتری مغربس بای ارض موت و وصف الحال انهر سهر اقبال گشت  
و چون زمان حیات معتد در بیکر داعی یا ایتها النفس المطمئنه را بیک اجابت گفته هزار خست  
در گذشت ای دل نبود دولت دنیا جا بود ز هزار و فادار از دهر سب انوار کلمات سه آخر بزوال  
هر چند بر اوج ملک باشی خورشید خورشید حیات کی بود تا بنده و ایم نوز نور بقا پندیده و چشم  
چه که چه خواج و چه بنده تا باشد همه را یک اجل آئینده کل شئی ملک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون  
و چون بیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم افشان از وی یک سیر یاد کار ماند میرزا  
از آن زمان که از قلوب و امغان پیرون فرامسیده بر گاه عالمینا شاهی شتافت تا شهر سنه عشرین  
و تسعائه در خلافت سده سده در حجب و بر میر دور و ز روز التفات و رعایت بیشتر می یافت و در سنه  
مذکوره بوقتی که رایات با یون فال پادشاه استقلال از تبریز با استقبال سلطان سلیم نصبت نموده

وحرکات بیان ستوده رسم سابقا بوضوح بپوست که چون خاقان منصور علم غرمت بصوب عالم اوقاف  
برافراخت بوقت پسر نیک اختر یک کار گذاشت از انچه ابو الحسن میرزا محمد قاسم میرزا در شهر موقت  
شریت حبشید نزد ابو الحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر انهم در سن سه سالگی انشا اله در راه بود  
واقعه پرتس با بعضی از ملازمان بطرف دیار نسا که نیا نیند غرضه بطلب بعد از چند سال که در آن گذرد بود باطل طبعی  
انتقال نمود ابو منصور مطهر حسین که در آن زمان در استرا با دولت شد و از او یک دختر سمات  
بهر انکه نیک نام و ولولهم در آن ایام که خاقان بهر استرا با دولت و بجای آن حاج عمید الله سلطان در آمد و چون  
یکه دو سال مادی بود بین اچانین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و ملاکه تاریخ سینه  
تسع و عشرين و تسعمائه رسیده انستوده بی آنکه در وقت تصرف شهری باشد در بعضی از بلاد عراق اوقات  
میگذراند اما تسع و بیست و ن هین همیشه بعد از آنکه از چهار دماغان بیرون آمد میان بقعه ترکمان رفت  
و در شهر سنه خمس و تسعمائه که بموردن شیبانی لشکر بر اجسام دشت قباقر کشیده بود و فرودن  
حین میرزا انک سیاهی مهم آورده به بلاد خراسان در آمد و بر قلعه کلات استیلا یافته حاکم موشایان  
چون اینچنین شیدا جمع کثیر از جنوا از یک توجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انهار از نطق  
انها را خراج کرده قهرنی را فتح میسر شده و فرودن حسین میرزا دست اوز بکان افتاده خست بجا باو فدا داد  
بیت سبب میرزا چند سال در طلال دولت نواب کامیاب شاهی در رعایت فراغت بسر میرزد در  
شهر سنه تسع و تسعمائه بعثت فخره روی بعالم آورد سلطان شاهی در این شهر میرزا چون از  
دست برد سپاه اوزبک اندیشیده از مملکت جرجان عازم ولایت پادشاه عالمیان گشت و خبر  
قرب و وصول او بسمع علیه رسیده پیرام یک فرامانی حسب احکام حضرت را استقبال نموده در روزی که  
شاه دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانمائی را  
بوجود امای عظام و ذویان ندوی الاحترام ارکسته بود پیرام یک اختر و سعادت انهار اجمیل اشرف  
ایمی در آورد و بر بیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت  
و با نوع نوازش و التفات انحصار یافته منمول انعام و احسان از درگاه عالینا بیرون رفت و در منزلی  
که تخته آن مشرف تعیین کرده بود در نزول سر نمود و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه رنج سکون  
اوقات گذرانید بوجب فرموده بملکت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه از اطوار ناپسندیده سلطان بزرگوار

عالمیان مشیج و مسرور گشته بود ای قمار و صدقات پر و لغتند در آستانه قاصد زانو خیز سپاه رسید  
در سر خواجه گفت که رادسانند کیفیت واقعه که خواجه میر نصیر خان میرزا محمد زمان ما فوجی از سپاه جوانان  
بطام رفته و محمد آقا که داروغه بعضی از قزاقی اولایت بود با اتفاق جمعی از مردم علمه سر راه بروی کوهت بدو حاکم  
قتال اشتغال داد و بقوت دولت شاهي خواجه میر در آن معرکه گشته گشته محارقاتی بر سر ایشان حاکم  
وامر ارسال داشت و ایشان بمنحی تعطل نموده بدمانه استراحت را بدادند چون خبر قتل خواجه میر رسید برادرش  
اقا میر رسید مصطرب و متالم نزد محمد زمان میرزارفته کیفیت حال تعرض رسانید شاهزاده در این وقت دست  
عجالت الدین علی را این مین یک ترغیب و تحریک نمود و امیر حسین هزار جری می نزد دولت شد و آن حاجت  
عالمیان را موافقت کرد و اینگونه در روز حاضره بر جانشها دست رسانیدند و مقتصد محمد زمان  
میرزا بعد از قرب امرای خراسان با اتفاق امیر حسین هزار جری و سرداران المومنین عیان و کواچی از استرا  
بیرون فرامید و مقادیر آنحال خواجه نظام الدین و امیر محمد مظفر با توجع و احوال با میرزا علی قندری یکی بود و سینه  
وسید محمد الدین کسوری با جمعی از مردم همان حال بجانب سلطانیه بودند و در آن روز و یک روز دیگر  
سده عشرين و نهم در حدود آق مشبهه که از آنجا تا استرا با و یک شب تا صبح در آنجا ماندند  
تا قی فریقین روی نمود و منقلای هر دو دستگیر بیکدیگر پیوسته از هر طرف در آن کشته شدند و چون بواسطه  
عزوب انقباب جهانباب نقاب طلایی در پیش دیده انسانی حالت هر یک از فریقین در آنجا  
نورش زده آمد و پس در ششصد و صبح روز شنبه از صفقتال از استقامت آنان و اطلاع بیکدیگر  
تبع یابی در کتب حاکمان مسالک بطورانی آغاز شد و آنی کرد و نیزه و خنجر خطانها بر محبت احوال بر روی کشید  
لو از مهندسانی که آوردند و غیره بگویند تا شریک باطل بگویند و شمشیر و کلاه سپید و شمشیر و کلاه  
غیرت افزای بلاد را که در این امر بقوت دولت شاهي که در جنس طغ و ضایع المومنین شمشیر و طغ  
در نظر سید الانامی جلوه گرفت و کار محمد زمان میرزا با نظر از آنجا میداد و سینه مقتدر ملک خدیوید با  
صفتش برادر نوشت و امیر حسین هزار جری بی وطن بلوفت خویش که کتبه محمد زمان میرزا بپایان مردم همان حال  
و جانب سید الانامی بطریق نام خود مظهر و مضر استرا با و شافه از زدی خندان که در آنجا بود و چون  
حکومت بجهت فرمان شاد وین بنیاد و سر راه رسیدند از آنجا که همان رسید با اتفاق سید الانامی  
و بعد استیصال محمد زمان میرزا گشت و بیخی شاهراد و فادر و مومل او خبر یافت از آنجا که بنزل کرانی شافه

مخبر زمان میرزا با غوای عمومی از مردم فغان ازان یورش کثیف کرده روی بستر اباد آورد و بعد از وصول کبود  
هزار جریب قاصدق نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاد و او را با طاعت و انقیاد و عفو  
کرد و امیر حسین بلا غطر رعایت حق نعمت دو دمان تیموری که در باره ابا و اجدادش نابت و شهنشاهان مخدوم  
نوده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و بشکست کشیده در ملازمت موکلی عنان  
غزیت بطرف جرجان تافت و چون این خبر بسع بر غیب سیک تالش که از قبل برادر خود خلف سیک حاکم  
استر اباد بود رسیده متوهم شده منهنم کردید لا حبرم اشرف اعیان جرجان شاهزاده را استقبال نمود  
لوازم نیاز و نیازها را بجا آورد و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران بستر اباد در آمد و کلانتران آن ولایت را با  
لطف و احسان نوازش نمود و از انجمله خواجگان عیانت الدین علی بیگی که برادر بزرگتر جناب سیف الانامی خواججه مظهر بود  
مصب امارت دیوان عنایت فرمود و در آنجا <sup>نایب این بیان</sup> نایب این بیان نیک و ایروانچی ساخت و زمام  
همه دار و علی انولایت را بخواججه میرفت کرد و او جهت طلب و فرمان برداری رسولان نزد کلانتران اوس  
صالح و کرایلی فرستاد و از مردم نیز طریق خدمتکاری مسلو که داشته جمعی کثیر از روسا و ملازمت شتافتند  
بشکستهای لائق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان سپاه پوستان جرجان شایسته  
خدمتکاری آن در درج شهرباری بردوش گرفته مکر برادر دیگر سیف الانامی خواججه نظام الدین محمود و فرزند  
ارجمندش امیر محمد مظهر که در ده موضع حصین تاختن نموده طریقه مطابقت بجای نیاروند و محمد زمان میرزا بجزای  
فتح خود را پادشاه استقلال تصور نموده روی تمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت سه ماه هر روز در بارگاه  
عشتر تکاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دار بود و هر شام انشا الهزاده محبته فرجام  
از ساقیان کل اندام استراح مدام طلبیده و تخریج مینمود و در خلال این احوال جناب سلطان سیف الانامی  
از خراسان متوجه آذربایجان شده در منزل کلیدر خبر استیلاي محمد زمان میرزا بر استر اباد استماع نمود و از آنجا  
با سفر این شتافت و بدون سلطان ترا که حاکم انولایت بود با خود ملحق گردانیده بو کیدی سیک نیز از عقب رسید  
بیار که سبب وصول سلطان سلیم تبریز بود بسیار در میان خلایق بدید آمده بود جناب سیف الانامی  
و سایر اربابانی علی مسافت مینودند و چون بقریه خواستار رسیدند قراولیس قورچی از درگاه عالینا آمد  
و خبر حقیقت شریف اشرف اعلی و مرعیت سلطان سلیم رسانیدم فرمان بجا یون بنام جناب  
سیف الانامی در استماع ملک جرجان از تصرف محمد زمان بدور یافته بود ظاهر نمود با بران امر ای



در هفتاد و دو ماه رمضان سنه اهدی و عشرین و تسعمائة از حیدرآباد بیابان فرزان عازم سان و چهار  
شدند و در او آتش راه مذکور تقریباً بدر رسید و در آن موضع با داب سنان عمید نظر برداختند و از آنجا بولایت  
ناگوره در آمدند طسرح قشلاق انداختند و در آن زمان ملک دره باصفوف برادران عمید العالی نجم الدین  
بر کاه سلطنت تاج گنده شیکشهای لائق گذرانیدند و او ایاقات ولایت بلخ با تمام کاشیها متابعت  
بردوش گرفته بار دوی عالی بلخی گردیدند و چون فصل شتابها رسید وقت نامتیه سپاه سبز و ریاضین  
بعضای صحرا و باطن کشیدند نام سحری همه کشان قلعه غیبی طری جنبش نمود و سلطان کل بر فراز  
تخت زمردین منزل گزیده با عتدال هوا حکم نمود و محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه یحیی عمیرت تخریب  
کرده دره جزرام کرایت فتح آیت ساخته و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهار لور که دانشمند و بار دوی  
عالی آمده و عا کوشا خوان ما بر ملازمت برداختند و درین اثنا خواجہ جلال الدین میرکی میرمنوال که دیر بر سر کار بلخ بود  
بیا بر توهمی که از امیر محمد داشت قاصدی نزد محمد و مراده فرستاده بیجا آمد که اگر در طلبش موکب عالی کتاب خندق  
شهر آید بنده برج شاه حسین را بجام عالمیت م میسپارم تا شهر سحر کرد و در محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه  
در لیلیه الموعود که شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه آنی و عشرین و تسعمائة بود بطاهر بلخ رفتند حال آنکه امیر محمد  
بهار لور در نماز و بیک روز گذشته از آن مواضع خبر یافته تقدیر خواجہ میرکی و اتباع او کرده او را با اتفاق اولاد و ملازمان  
خود از بلخ بیرون برد و در آنجا متوجه اردو گشت ~~.....~~ انجاعت در بیرون بلخ بموکب عالی بوستند و صورت  
حال باز گفتند و محمد زلف میرزا غار محاصره و محاربه کرده چون محمول بدور رسیدار باب و کلانتران بلخ کمان بردند  
که لشکریان غلات اسپهتر خواهند جویند در خلاف محمد بهار لور خواجہ ناصر الدین قمر جوک که او نیز منصب  
وزارت داشت اتفاق نمودند و در ورست شنبه سیم ربیع الاخر که محمد زمان میرزا و اردو شاه بجمارت  
ملکت افغان نزدیک بروازه عکاشه است آمده سپاه را بجاگ فرستاده بودند و در وازه مذکور بازرگ وند  
و محمد مراده همغان اردو شاه بلخ در آمده امیر محمد بهار لور در آنک متحصن گشت و در روز چهارم ماه مذکور بمید و بیجان  
بیرون خرامید و شیکش کرد رانیده ملازم کردید مقدار آن فرستاد امیر جان محمد قلیچاق که عالم شیرخان بود  
با در باب و کلانتران آن ولایت بکستان اقبال شیان محمد مراده شافیه متعالید قلیچاق که در آنجا عالم بیجا  
سیر زدند و شیکشهای لائق گذرانیده در سلک ملازمان عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه  
در دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله میزدند و تسعمائة تا غای محمولات و غلات رعایا بشهر در آمد

و یک ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن آنها استیجاب نمودند و کامیاب از دست شاه بن امیر سلطان محمد  
بن امیر اردو شاه که در سگ امرای بیخ الزمان میرزا لانتظام داشتند و فراسان خروج نمودند که استان  
قرجستان را نیز فرموده و ایضا انجمن متواتر شده که امرای فراسان و همچنان بوجوب فرمان واجب الاوان  
توجه بجانب شده اند باین بران میرزا محمد زمان از راه بیابان ایپورد و متوجه فرجستان گشتند از دست  
بی نهایت ربابانک زبانی علی بن محمد چون به بنجاب التو مرک که داخل ولایت نموده است رسید امیر اردو شاه  
که در اوقات در کوه رابع ساکن بود موقت مخدوم مزاده را به استقامت ام نیاز و اطفال استقبال نمودند و اسباب  
سلطنت انچه دست کنندیش بآن میرسید پیشکش و در آن او ان بسبی از اسباب که تحریر آن بوجوب  
اطناب میشود مسود اوراق در تشریف است که داخل قری ولایت فرجستان است و بکوه رابع اقبال دارد  
وطن دشت و چون از دیوچول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و بدین  
میرزا معقنی آن گشتند که خود را بجلای علی رسانند و در صاحب امیر کمال الدین بونس علی بن امیر بابا علی  
که انچه میرزا محمد فرموده بود که در کوه رابع شتافت و خود را در ده دوازده روز نظر نظر اقبال انار کرد و بنید  
و بر شرف تقییل اقبال فیاض مشرف شده و عاود و احدم دولت با و رسانیده و انحضرت از رعایت لطف  
و مرحمت بنده نمودن و پیش از انکه از من نموده شود که بدستوری که در ملازمت آباء ما بود و من بعد  
خدمت مایه ای که کوه کوه به وقت ابعادت عاود نمیداشت و در قسم حروف هر چند معاذیر و پذیر  
تسک حجت بنده از انکس بوقت ملازمت استعانت بجایی بر رسیدند و مزاده اسباب و در انعام  
که در امیر اردو شاه و اسباب بجز میرسید و چون امیر اردو شاه اقبال اسط و مول میرزا محمد زمان  
استظهار اقامت پیدا شد و خلاف حکومت پناهی و پناهن گویان زمان حکم فراسان بود و اطفال نموده  
بعضی از قضایات بهرات رود و شاهان از انکه در کوه کوه است که بر اقامت هر از انکه اقبال گویند کشیده  
اسب دو گشت بنیاد بگردد و از انجا بنور شتافت و مطلق و عطف از حکام آن که استان امیر اردو  
و امیر محمد الدین اسپان را از او شتران بلایه و انجمن نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تا مر  
درز کاب بجز مزاده شتر بدون هزاران نفر مراجبت کرده روزی چند در حواله منزل که در آن انگاه  
این خبر سنج گشت که حضرت ملک پناهی دیو سلطان که در پنج حکومت مینویان بده را بجز باید سپرده  
نفس نفیس غمزد در گاه عالیبناه کرده بنا بران میرزا محمد زمان لا امیر اردو شاه اقبال شتران

و امیرپوش علی از وی گذشته روی بسبب دولت مخدوم مزاده آوردند چون امیر اردو شاه از آن مسجد  
گذشته بقصبه که میان آن منزل و جزوان واسط است درآمد بیکناگاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا امیر جعفر  
بر اسی امیر جعفر علی قراکوز و شاه حسین میرانخور و شاه سربو کوکلنس و محمود انیشک اناسی از عقب رسیدند  
و ارکان دولت امیر اردو شاه امیر شاه محمد برکه با ایشان متفق شدند و منتشران کشیده روی بار دو شاه آوردند  
و او با هفت کس از قرابتان خود که حمید رزقان و یوسف رزقان از اجمله بودند بطرف شیرغان که کجی ساز  
شکریان و اوایق که همراه داشت با اموال و جهات تحت تصرف امرای محمد زمان میرزا درآمد و آنحضرت در نماز  
دیگرها نروزی عقبه مذکور رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باقی مسجد بازگشته آنرا چشم و اجناسم را  
بلطف و عنایت امیر اردو ساخت و آنچه از اموال امیر اردو شاه و اتباع او به دست افتاده بود پر امر او شکریان  
تقسیم نموده و علم حضرت شمیم صیوب سان و چهار یک محطوف ساخته و در منزل قرانجاج بوضع پوست  
که اردو گناه از شیرغان بجانب بلخ رفته مخدوم مزاده با اتفاق امرای طر بصره و شیراز و سواد و ارباب را  
فرمود که بقصبه اسلام بلخ شنا بروی سازد که امیر اردو شاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق با حضرت میداشت  
تبصرف خدام عالی مقام باز گذارد و خود بقبرستان که یدرت اصلی اوست رود تا عیانها که همین ایچین  
در ایچان آمده باب صد و صفات کین یا بدورین باب نشانها بنام امیر اردو شاه و برادرش  
قوم یک و اکا بود اشرف بلخ در تسلیم آورده این شکیسته حب الفرمود و بان بلده شتافت و هر چند  
سخنان نصیحت امیر و کلمات مودت انگیر بسمع اردو شاه رسانیده سعی نمود که از مقام منقش در گذرد  
بلخ را باز گذشته بقرجبان رود بجایی رسید و در وقتی که بنده در آنحضرت اشرف میداد گفت که اگر  
مخدوم مزاده بعد از آنکه بلخ شنا برده و بمان نماند که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان کند بنی ایچان  
تو اعدا صالی غنیمت یا بدو بنده از آنجا بایس بازگشته در قریه سان باستان اقبال اشیان رسیده و آنچه شنیده  
بود معرض گردانید مخدوم مزاده بجای آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر حضرت انجام سازد مردم  
آن بلده حقوق عدالت و احسان و دو دمان خاقان منصور را رعایت کرده ایواب شهر باز خواهند شد  
متوجه آن بلده گردید و قرب کجایه مجامعه قیام نموده شتخ الباب میسر نکشت و هر چند رسل و رسائل نزد  
اردو شاه فرستاد و از وعده و وعید سخن را اند فائده بران ترتیب نیافت و در آن اثنا تحقیق مبرست  
که امیر اردو شاه و امیر خلیل را که در سلک مخصوصش انتظام داشت بکابل نزد حضرت بابری فرستاده

انگاه اردو شاه حکومت قبه اسلام بلخ را در کفکهایت برادر خود قوام بیک نهاد و ولایت شیرخان را  
در سبته به غیر خود این بیک عنایت کرد و در او علی سان و چهار بیک را نیز با داد و معنی بر زمین مقرر کرده  
بنایت کران آمد زیرا که مدعی حضرت جهان بود که بلخ بر یوان عالی تعلق گیرد و شیرخان یکی از امرای خاصه  
ست تقاضی می کرد و تقصیر چون خاطر امیر اردو شاه از استیجاب بلخ و شیرخان فرغ شد  
میرزا محمد زمان را با که تمام بیرون آورده بمیان توپچی که در حد و دهم و میبودند شتافت و از آنجا عت سب  
و کوشش بسیار گرفته و کلا تران همراه کرده بر سر مردم که انگ ناخت و بعضی از متوطنان امکان را فراهم  
عنان بکران بطرف سان و چهار بیک معطوف ساخت مال اولایت را تسرار داده و بجانب بحر جان  
نهاد و در انشاء این حالات از آنجا ب بعضی امور دیگر بوقوع انجامید که غنیمت از اراضی مقرر کرده که در لایسم  
با خود مخمر کرد که بسنگ تمام باطله از ابطال حال که با حضرت اتفاق داشتند از وی جدا نمود و در سر چهار بیک  
امیر اردو شاه استماع نمود که بر مولانا مقبول که کلا تران بر ارض استراب بود و متول تمام داشت فوت شده  
وقت طاموش در حرکت آمده بکسی جهل کس از مخصوصان خود بر پیش او رفت و محمد زمان میرزا در غمت  
غنیمت داشته در چاشتگاه چهارم ذی قعدة گذشته مذکور که موافق روز اول جمادی بود بکسی کس از مخصوصان خود  
بهانه لشکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و سار باغ شده و نماز ختم امیر اردو شاه از استراب باز آمد و  
چون بر بجهران میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و در سائل متعقب و متواتر نزد خود  
ارسال داشت و استدعا کرد که نوبت دیگر در سرق عنایت سلوک فرماید و بوی متقی کرد تا او سوارک  
تخصیر خدمت پردازد اما این متمس قبول نیفتاد بلکه هر که بر سالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکرمان  
هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردو شاه فرار نموده التجا بر گاه محمد زمان میرزا کردند تا آنکه جمعیت تمام  
در ظل اعلام نصرت انعکاس بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردو شاه گشته از خرم و سار باغ عنان غم  
نظر ف سان و چهار بیک انعطاف داد و چون برده خبر رسید امیر اردو شاه که در قرانجا بود بر توجیه آن  
مطلع گردید و مضطرب شد و در روز عیب الفعی ادرق خود را بجانب قره بستان فرستاد و خرم خرم کرد  
که صبح خود نیز متوجه اولایت کرد و در شب امرای مغول غلجی با تمام مردم اعلی دانشمندی فرار نموده  
بستقلان محمد زمان میرزا فرار گشتند و امیر اردو شاه سحر روزه نیم عبید که آفتاب در اواخر جمادی بود  
در شب به جانب نته غمزدگان اشک بسیار ریاد قرانجا کوچ کرده روی پراه آورده امیر حسن جلا

اعلام نمود که نسبت به هر چه تا متر اعلام ظفر سیکر پادشاه و الا که بصوب پنج نهفت نامید تا محمد زمان میرزا بحال حجاب  
غلات نیاید بعد از آنکه قریب یک ماه مخدوم شده در حدود پنج نشست بامر کاه قریب پنج نهفت پادشاهی نتایج گشت  
لاجرم محمد زمان میرزا بزرگ خرفنت با دوق خود پوست و معارین احوال خبر رسید که فقیر علی بیگ از درگاه  
پادشاه عالیجاه نشان حکومت پنج آورد و قوام مخالفه قلع و شهر بدو سپرده پادرومی بایون رفت و عنقریب  
خبر ظفر سیکر بری سایه وصول برانگیزد و خواهد انداخت بنا بر آن میرزا محمد زمان امیر محمد بیگ است و بواسطه  
جه اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک مرودت بستان سلطنت ایشان با پادشاه ارسال داشت و خود  
بزاده سان و چهار یک متوجه سرانجام گشت و بعد از وصول بدان منزل بمیر شاه حسین که بعد نشان و قسم  
دوستان از سائر اعیان با و در راه التماس از تمام دست از نزد پادشاهی معصوم محمد باقر بر کاس بدرگاه سپهر  
اساس سپیده نوار شامه آنحضرت را معروض گردانید مضمون آنکه ما این پیشکش را بمصلحت دولت انور بزرگوار کتاب  
نموده ایم زیرا که قوام سیکر فاشیه اطاعت حکام با و در راه التماس و روش گرفته نسبت اسلام پنج را ایشان  
می سپرد اکنون نسبت نهفت که آن برادر با تفات خاطر مستظهر بوده بیارگاه و پادشاهی شتاب بر تازم ایت  
آن مملکت در قریب است اقتدارش نهاده بکابل باز کردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این کتب و شنیدن  
این سخنان مرغوب از میر شاه حسین قبول نمود و خیال یافتن بکائنات آنحضرت بخاطر گذرانید اما قبل  
ازین غزیت مهر سلطنت سپهر مهدی خواجگان کوه سی و پنجین سید مرتضی خواجگ که خواهر کلانتر  
پادشاه و الا که هر خانواده بیکم در جلال کج ادب سپهر و در هر موضع و در هر اندام کتب پادشاه جدا شده نزد  
محمد زمان میرزا که آنحضرت این معنی و آثار مقدمات استیجاب دولت نهفته بند داشت که سایر ارباب کمالیت  
پادشاهی در طریق دولتخواهی تقلید جناب سید و قلب فرمایند که بنا علی هذا خاطر بر وقت قرار داده  
شاه اسکندری شاه رستم بن سید حمزه را همراه میر شاه حسین بکستان اقبال ایشان بکستاد و بیجا آمدند  
که بنا بر رفتن آن مناسب و عدم استظهار محنت ترتیب میسر شد که عجله الوقت بگذشت شتاب  
انتهای احمد عالی بعد از آنکه پنج راه سبزه عنایت فرمودند و موکب عالی بصوب کابل نهفت نماید و اراق کرده  
شرف طاقات حاصل خواهد شد و پس از رفتن رسولان میرزا محمد زمان ایلچی نزد حاکم شیرخان این بیگ  
فرستاده او را با اطاعت و انقیاد و عورت نمود و این بیگ بمصلحت آنکه آنحضرت از ترانجام که عصبه است  
در غایت استحکام بیرون آورد تا که آنحضرت پادشاهی بکاتب ایلخانان بی سنان بکشت بیرون بکفر

استدعا حضرت کرده تا مقایسه قلعه شهر اتسلیم نماید و چون متصور بود که خنجرایب ما بجز رایت نصرت است  
بخدمت بر تو منول بر آنکه و دانند محمد زمان میرزا از طاهر بلخ کوچ کرده بدیده خروفت و در آن منزل میرزا علی بیگ  
و میر محمد باقر برینق از طرف بدخشان بجاؤت رسیده غایت خدمت بردوش گرفتند و میرزا علی بیگ  
متعبد متبسطا مصالحت گشته و از میرزا محمد زمان مرض شده جویده بدین رفت و با امیر اردو شاه ملاقات  
کرده خاطر نشانیش کرد که صلاح جانبین در توافق و رفع اسباب مخالفت و مهم بران قرار یافت  
که شاهزاده و امیر اردو شاه بونگ کسی در قریه نوحه که در دوشمنی بلخست با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد  
و بیان در میان آورده همچنان یکدیگر بکنند و روزی از امیر اردو شاه سید عبدالقدوس حیدر زمره  
و امیر سید بیکه بخدمت محمد و شاهزاده آمده حضرت و امرا در کاندوشش را سوگند دادند که در حق امیر اردو شاه  
بدی نیندیشند و از بیخلف محمد قلی دیوانه که در سلک بازگاه محمد زمان میرزا منتظم بود بدین رفت و خاطر  
اردو شاه را مطمئن گردانید و او در صبح روز چهارشنبه روز اول اکتبر نهمین و تسعین و تسعین با جهل کسی از  
خواص خویش که همراه داشت جهت غایت خرم جبهه وزیر قاضی پوشیده بنوحه راه رستم نکاول را نوزده شهزاده  
فرستادند که حضرت نیز با کسی جهل کسی بجا نشاند محمد زمان میرزا با امرا و سپاه خود که قرب خرابه فرودند  
از دهانه اریق بصرای که واسطه است در میان منزل و قریه نوحه شاقه آنجا لشکر را توقف امر کرد و بابت  
بعضا و کسی از مردم طلب ملاقات اردو شاه رو نشد و با امرا موافقت کرد که حضرت در آن موضع  
توقف نمایند که اردو شاه بخدمت رسد آنگاه بر خراج استیصال بجانب او در حرکت آیند و چون موکب عالی  
بنوحه رسید امیر اردو شاه از مرکب بر کشتی فرود آمد و سه نوبت را نوزده شرف و شرفی حاصل کرد  
و بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم وقتی که از درگاه را نوزده بگوشتم رفتم و چون طلب فرمودید  
بجاؤت آمدم محمد و شاهزاده جواب مناسب بگفتند همچنان یکدیگر سوار شدند و در میانه راه اردو شاه فرمان داد  
سپاه شاهزاده موکب عالی ملحق شده از اردو شاه از آن کثرت بغایت هر آن کشت و خیال کرد که  
ببر کرده خود را از پیش محمد و شاهزاده بیشتر شهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد  
و همچنین نزد امیر اردو شاه بوضع پوسته وقتی که درگاه نیک رسیدند اردو شاه را دستگیر کرده قتل رسانیدند  
و از آن جهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره قبلی رسیدند و چند نفر ببلخ گریختند و کیفیت حال را  
باقوام بیگ بازگفته و او بر جوباره شهر را مضبوط ساخته رسولان بخدمت آن منقائب و متواتر کابل فرستاده

بدینجانب توجه نماید و سابقه وصول بر شرف متوطنان قندهار و زمین داوران از دینده کمر بستگی است  
کمال دولتخواهی ظاهر خواهیم گردانید و در دفع اعداء دولت مساعی جمیل بخدمت خواهیم رسانید و محرم زمان میرزا پنا  
استصواب امرای برکاس مایل به اجابت متمسکین به یک شهادت با جمعی دیگر از امرای آن سفر را لایق نمیدانند و کثرت  
بر وجهی در تخریب و تخریب میگردند و بیشتر از آنکه خاطر بر یکی ازین دو سردار دیند طلیعه امرای لشکر عراق که سرداران  
ابراهیم سلطان موصول و احمد سلطان افشار بود و بوجوب فرموده دالی هراته امیر خان لاهور با جانب شتافته بود  
سید احمد و شاهزاده امیر شاه محمد سیف الملوک و سپهر میر اردو شاه میرزا ایک و امیر مراد قلی و اسلام علی ولد  
یا علی شاهی و امیر برکاس مغول عاجی را در برابر لشکر قزلباش که داشته خود علم غریمت بصوب بندر که یکی  
از صدها تخریب است بر افراشته و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا احمد زین را از جانب  
تیم و سنان از هم کینجه میرزا ایک با ده دوازده کس از کلا تران مغول عاجی و بسیاری از اعداء و اجداد بر خاک  
هلاک انداختند و قیامت سیف میرزا احمد زمان پوسته انحرث از بندر غرم قندهار گرد و امیر شاه محمد سیف الملوک  
به ستور مهر در غر حستان متوطن گشته راقم خود نیز بسبب اعطاف اوراق سفر اجازت یافته توقف نمود  
و چون محرم زمان بر دینبر رسید شاه محمد میر که از مکر که جو اعدان بدان طرف کج گشته بود با نصرت همفاد کس از توابع  
و لواحق تکب عالی پوست و بمباله بسیار انحرث را بر آن داشت که شش غریمت قندهار بکوه و غمان بکران  
بطرف سان و چهار یک اعطاف داد و لشکریان در نو احوال خیزد آن اوراق میرزا ایک را که حازم شیر خان بود  
غارتیده فی الحقیقه بر آنی که او در چهار یک دفتر حل قامت انداخته منتظر آنکه اسلام علی در مردم مغول عاجی که جهت  
تجهیز و تکفین کشتگان در بندر مانده بودند اجازت انگاه متوجه شیر خان گردند و چون امین یک اینجمنه  
کس نزد ابراهیم جابوق که در آنوقت حکم محمد باب میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام داد که مناسب است که قبل از آنکه  
لشکریان محرم زمان میرزا احمد گردند تفصیل مهم او برداریم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین یک بوی پوست  
و آن دو امیر با اتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین اینجانبین عربی صحبت دست داد و در آنجا که در فراس  
شاهزاده بسر در آمده در آنجین ابراهیم جابوق بر پیش رو سید و انحرث را دستگیر کرد اما مرا هم تعظیم و احترام  
بجای آورده شاهزاده را مصوب خویش بلخ برد و از آنجا بروی توجه بجای آورده طهیر الدین محمد باب و پادشاه  
از غایت مکارم اخلاق و محسن اوصاف و عفو شامل حکمران کامل جویمه عظیمه محرم زمان میرزا را نابوده انگاشت  
و در نهایت شفقت و رحمت با انحرث ملاقات فرموده ابواب انعام و احسان بر روی روز کارش بگشود

و ظفر فز کرد و سخن آن نیاز مندان به بیخام داده عرض داشت کرد که اگر ما بچه رایت عالی بر تو وصول برود و شیر غایب  
اند از دیند هتدم از سر ساخته بخدمت می شتابد و شاهزاده باین وعده امیدوار شده او را در قراغیاج  
گذاشته علم غزیت بصوب نیرفان برافروشت و بعد از وصول بسیر علی امیر نعمت الله تمیثب خبر رسید که آتش  
عصب پادشاه شمر دیون فریب از طاقات شاه اسکندر استعجال یافته و بر جناح استعجال عثمان کجوان  
بصوب قراغیاج یافته بیابان میرزا محمد زهان بر آن کوه که نزدیکتر بود عثمان بصوب قراغیاج یافت با میدان  
شامیر پیش از حضرت ظمیر السلطنه باورق عالی رسد و آن عقبه را محکم سازد اما در اثناء راه حسن بیگ دیوانه  
از قراغیاج رسیده موقوف کرد و امید که حضرت پادشاهی بقراغیاج در آمده او را مقرف کشت و انوشیروان  
باسه چهار هزار سوار جداستعد جنگ و بیگار ایستاده است محمد زمان میرزا چون این خبر استعجال نمود عثمان عزیمت  
بجانب قزستان حرکت نموده و در اثناء راه سید مهدی خواجها از آن حضرت رحمت طلبیه راه ما و در راه المهر  
پیش گرفت چنین محمد زمان میرزا بقزستان رسید عاکم انولایت امیر شاه محمد یوسف الملوک و خواجها عیاش  
الدین علی قاندر و خواجها محمد الدین حسین و سایر و کلانتران انولایت منظر الط استقبال بجای آوردند و بچند  
دست کت ایشان باین میرسد شکست که در وقت شاهزاده در قریه سیوه در حال اقامت انداخت و در آن  
دو سه روز رایت نصرت آیت بابری موقوف کنید که میان انولایت و قزجان و قنصت سایه وصول  
اکنه اما چون تمامی قزستانیان زد و کشتن امیر محمد زمان ریح دم و ذلت قدم بودند حضرت پادشاهی  
بان که مستان در نیامند و بطرف فیروز کوه و خورزفته از آنجا براه یک الیک متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا  
قوتی دیگری بجله براق دستداد بجهت سینه از قزستان بچهران نقل کرد و در آن منزل کشید که داروغه  
قصبه او به تیمور بیگ با بعضی دیگر از امرای عراقی بخدمت مزم متوجه عسکر ظفر انزلی گشته اند و حضرت عالی برفع  
ایشان گماشته امیر شاه محمد بیگ که و امرای مغل قانچی در سلام علی دیار علی بخشی با اکثر نجهان که دارد وی  
عالی بود برفع انجامت زمره کرد و امرای عظام اینها زمره بجهت که عراقیان هنوز سر از با شس استراحت  
بر نداشتند بودند بوقت ایشان رسید در محله اعلی بجهت مزم کرده اند و براق دستداد ایشان را  
گرفته عثمان غزیت بجانب چهران کرده اند و نگاه محمد زمان میرزا در منزل جوادان جراح اقامت بر افروخت  
و در آن اثناء امیر محمد قاسم قوجین از نزد نجهان بیگ بیاید سر اعلی رسیده هنوز زبان منشار الیه بفرسایند  
که چون قزستان همچنان جایی نیست که بلایش بفرسایند و منی احترام بود و شاید اگر اعلام طفر اعلام



خرد این نوید شکفتن غنچه بیاض امید که نوزد بر چمن این رسم تازه نسیم ز مهب کرم کی شود این عفت  
که بر با نظام که کند معون جود اتمام نصیبت مهب کرم و کان جود دست و دل امف حب و جود انحراف و شر  
سردری و دود اقبال کواختری ملک مداری که تیغ قلم کرد فراسان چو بهشت ارم و شعله تعفن نظیر صدم است  
ملک ز شرح قلمش خرم است بهت در ربان کفش بگردانیت ولی چون کفش بر بهار زانکه بود بخشش دستش و ام  
کی بکی قطره فشان غمام ذات وی از عدل بود محترم دست و دلش نظیر لطف و کرم بهر در از نفس دل آگوش

مرجع اصحاب شرف در کوشش تربیت اهل کرم کار اوست ز یاد عنوان سخن نام اوست

چو بهر بخشش ز شرف باغبان ز نزد خداوند چو ناشی حبیب ملک در کوشش

شده با زین وزین است دعایش همه را فرض عین بهر که بود از

کوشش بهر دور غیر دعایش چه بود که تا که ز شرح قلم شکفام

جو هر الفاظ پذیرد نظام با همیشه قلمش در نشان

هر سر انجام امور جهان بجز عطایش بکی بود

زن بهر فراغ دل اهل سخن

سیر فلک باد بکاش مدام

نامه امید نباش تمام

محمد محمد محمد

محمد

پادشاه کریم سنده نواز خسر و جرم بخش غوطه خور از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد و زانکه هست مسترزانه  
و پادشاه عالی شان بدار ناکید قواعد عمد و جهان زمام ایالت بلخ و قوابع را در قبضه اقتدار خود زمان میرزا نهاد  
و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاهداشت کریم از مجذرات سرار برده شاهی نامزدش کرده بجانب  
بدر سمت انصاف داده و بی شائبه خسوری و غافلج کسری آنچه غایت کرم و درافت و نهایت اشفاق و مروت  
بود از آن پادشاه اسلام بنیاه نسبت با نشان برده ظهور نمود و وصیت این لطف و احسان و اوازه این عفو امتنان  
در اطراف همان انتشار یافته گسبان تجین را فرین کشور در نظرسه ای لطف تو سرمایه افواج نسج  
مخیر و رعایت آیت رب اشرف کوی که بود اوت تو در عالم کون معصوم و خطاب فاعف عنهم طمیح و الی یومنا  
بذکر تاریخ هجری پاره ذی قعدة سن تسع و عشرين و ستجاه رسیده مجدد زمان میرزا در ملکات بامر حکومت استعلا دارد  
و نسبت با استاد کان با پیر بر پادشاهی در کمال در تنواهی سلوک نموده کما ینعنی و اوزم اخلص و اطاعت بجام آورد  
و با اوثق و وثوق صادق که پادشاه برده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آن افتاب بر جود پادشاهی  
باعلی طراج اقبال شتاب و فروغ او در راه و جلال از مطلع عنایت ظل الهی بر وجبات اشرفش تا بد  
آن اثر ز کستر اوج امید شایسته انسر در سر بر شید و در ظل عنایت محمد با بر خواهیم که با اقبال ما بنده جاوید  
و چون بر افاق رفیق تو رفیق قلم صاحب تحقیق جوهر اخبار و غرائب آثار او لاد و محبت بران کامکار امیر تیمور کورگان را  
تا این غایت در سلک عبارت کشید از نشات حسیه حیات بخش دوات رطب اللسان کشته عنان جان بصوب  
تکریم در اوج وقایع ایام دولت ابو بوز شاهی معطوف گردانید امید کند با سعادت نجات بدار و موافقت  
عنایت اصف هم اقتدار از خطا و زلل مضمون ماند و کیفیت نتواعت شاه سکندر صفات را در حسن عبارات  
و این استعارات بسامع دور و نزدیک و ترک و تازیک رسانند نظرسه چون بعنایات خداوند کار  
نجات موافق شد و اقبال با رنگ سخن پرور بجز نشان کرد بیان سیرت محبت بران از بی آن خسرو  
نیکو سیرت قصه اولاد که اشرف نشسته و سخن و محبت و انار شد باید که اگر که بار شده تا کند از جوهر  
احد شاه جهانگیر سیادت بنیاد حیب فلک بر زور شاه بود روح سخن بر که بر باره که بر اوت  
این کار نیست نامر باین کار سزاوار نیست است امیدم که بفضل فدای کلک جو بر علاج شود مشکای  
بعضی کاوی در پیش باوری که کب طالع کندش جاگری تا ز حدیث شه کشور شاه تبه افلاک شود بر سر  
صیرت و روح و شهنشاهان خاطر نهاد و هنر اقتباس از در این خبر و لید بره زبیب و در عارض هنر تیرگی شنود کوش

ممالک عالم را منور گردانید و مظلوم ظلم و عدوان از اطراف بلاد و امصار روی بجهت آباد آورده و کسرتگان  
بودی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده اند و تا نام سلطنت و جهان بینی و نظام خلافت دینی ستا  
از ریاض احوال و کله را تو اش و زبیره و اقطار افاق را معطر ساخته ملک وافر است و سلاطین کامل گشت  
سعادت در جهانی در متابعتش دانسته طلق مطاوعت در کوشش کشیده اند نظم سکه دولت چون نام توشه  
پادشاه مصر غلام توشه یافت ز اقبال تو میسر خبری که درون تخت افش ز سره خرد و هند بنده در بان نشست  
بن خا زبیره و خروان تست شاه توئی جمله طفیل تو اند از دل جهان تابع خیل تو اند و دین پناهی که میرفت تو بنی  
ایزدی شو و افقت تا نید سر مدی رسوم مذموم بنی اجهالت را که بتادی ایام در میان سرق نام رسوخ تمام گشته  
بود و هیچک از سلاطین را دفع آن قیسری بر نبود در عرض هفت اقلیم منسوخ ساخت و معاونت بخت بیدار  
و مساعدت گنت با پیدار در باب کشید مبانی دین و دولت و تمهید و لطف ملک ملت تو ایمنی که ناسخ  
ایات ملک کامکار و حاجی آثار و خواتین غدار تو اند بود شرح انداخت نفس در ایوان سیادت  
هیچکایی بنوده سب و او کیتی پناهی رسوم بدعت از عالم بر انداخت و لو ای مذموب حق مرتفع ساخت  
تعالی الهی شاه و کرم میبای از وجودش آن قائم ظلالت و لوتش از بخت بیدار پناه تا بعد از آن جهان نواز  
قبه در حاکم خیر حضرت شعارش منور عرض سپهر و عبا و اکب کو اکب اندرش کحل کلهر دیده ماه مهر از اشعه  
استه غازیان سپاه فراوانش امین فرخ و طغر چون قرص غورش سپید از برج ده بگرد خشنده و در سخته سیوف  
مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعانی الهال چون ماه چهارده از اوج کمال تا بنده بر جسم علم کنور کفایش  
غیرت افزای رنگت بر خم و خم مجلس بخت آسایش منیر عقول غلمان روضه ارم در ایام زرم صدای  
کوس و لوتش نغمه بود هم کوشش اعدای ملک رسانید و بسنگام بزم نوای غمزده ای هم کوشش عالی  
اولیا دولت را بهر چه مسرور گردانیده هموم قهر جانسودش جا که از ارباب بنی طغیان و نسیم لطیف  
و لغزش لغارت بخش ریاض امید استمدیکان غصه هموم قهر تو هر جا که بگذرد کرده لبان لیش سوزان  
طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که دزده و نخته سر بردارند مردگان ز قبور سهم خسته  
آهنکش خون از دین فرخ روان ساخته تو تاب سنان آتش نشانش شیر فلک را در شب اضطراب انداخته  
خبر سر تریش چون مژگان زبان عشوه انگیزد و خیزد ز تیغ بیدارش لبان مهر اجل قطع نهال اقبال صاحب ستر  
سعادت مملکت کند در نظر عالی ازش تنگتر از جمله خیل تو دعت نبیره قدر کسری در برابر عظم شان ملازمانش

جزیره... در...  
ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و کلامی که تو او را خواهی بر فرق نهادن شاهنشاهی - افتتاح اخبار فتح آثار  
سایه خود شاه، جناب اقدس الهی است و اولی فلک لکونی الاخرة و الاولی و اول ملک السموات  
و با بهما... ای کشور دل ز نو و جبهت روشن...  
یا در شرف از شکر و انجام سخن و افتتاح ابواب و قیام بر این شاهنشاهی باد اذنت درود حضرت رسالت

بپای ایق است و اخیری یا ایها الذین امنوا صلوا علیہ و سلوا علیہم و صلوا علی ابی جعفر علیہ السلام فی اذان چون پنج  
یکبار ز آسمان قدرت بفرستند که در تمام تو عالم مستمرا شاهان جهان بطف ناهست محتاج - اللهم صل  
علی سیدنا المصطفی اولادنا و احبنا و اولادنا و باطننا و صل علی ابی البرکات النبی الامیر المومنین علی بن ابی طالب  
در منقبت... در شهر باران ملک فضل و کمال شهر باران شهر باران شهر باران و جلال خروان مالک دینی  
پادشاهان کشور عقبی...  
میوایان آل پاک بنی - اولین افتاب برج شرف - شاه دلدل بود در یکت - پس حسن آن امام پاک سرشت  
که بر نهال احسان گشت - منیت او را نظیر غیر حسین - قره العین سید ثقلین - بعد از ایشان امام سجاد است  
که پناه تمام عباد است - پس محمد که با قرش لقبست - میوه باغ سید عربست - نماز صادق که بود در هر کار  
چون زر جعفری نام عیاره - مظهر لطف ایزدی ظلم - در علم شرح و انا ظم - فخر آل عبا امام رصفه  
مادی ساکنان راه هدیه - پس سستی بنی امام تقی - قدوه خاندان علی - نقیه - حسن الخلق و احسن الامارة  
حسن عسکری ملاذ کبارت پس امام زمان که است مدام - حاجی کفر و دعای اسلام - یا الهی بحق اک رسول  
لعلم مکان زوج بتول کمال زادت زهرا که خجل کرد طلعتش - راه بمجبان اهل بیت سینه  
هدایت شریعت سرچشمه که مرا ساز همدم تو رفیق - تا تو رسم نجائت کحقیق - حال مهر سپهر غر و شرف  
سرور و دومان شاه خجسته - عالی ملت مسلمانی - وارث شرف سیلانی - پادشاه ممالک عالم  
در تمام جهان بعد از علم - تاج بخش شهن تخت نشین - مشرق و مغربش بزرگین - در عجب سر بلند گشته تاج  
وز باده و کسب سانه خراج - ترک و در بلمه غلامش - همی از جا که ان فرمائش - همه اجداد او خجسته شیم  
مالک بخشش تا اوم - پادشاهی که تا ما چه لای خورشید سیمایش از افاق مودت و احسان طالع گشته عرصه

و مخالف کداز می جهاد و دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن روزگار و انقراض  
ادوار در میان علیان باقی و با پدید آمدن جاهلی در این نژاد که خود را خوش چین خرمین ارباب فضل  
و هنرمی بنیاد و جزو آفرین کتاب افادت اثر جیب سیر را از ذکر باریح حالات و بیان غرائب فتوح  
پادشاه دین بنیاد زمینت بخشید و تجدید غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی با کمال  
دین و دولت نامشاهیهت پیش نهاد همت گردانید امید بگرم جا و پیرانکه از رشحات طبع در برابر پادشاه  
اختر شاه فلک است. اربور و جهی نصارت یا بد که طاروسان خضار قدس را هوای تاشای آن از فضای دماغ  
سنت انتفاک گیر و از لمعات ذهن سحر کردار کله دارانار پادشاه رفیع معتمد در بصورتی طراوت پذیرد  
که ببلان بوستان انش را ابریشم تنای آن از ساحت فاطمه صفت انظاف پذیرد و غنچه بکف  
این سخن در طی نامه نباشد این تمناست نامه ولی چون باز همت کرد پروانه ز غیب آمد کجوش هوش اودا  
که کلکت کرج باشد بی بیضاغت ز رفیق شاه یا بد استقامت سبطا هر کس سلم افتد درین راه سخن گوید  
معنی دولت شاه از از و طار طسح سخن ساز سوی این بوستان آمد بر پروانه چو از ذکر کشتنهای  
که سفت سخت از حال آبش سخن گفت که در روزی که شمشیر از غیب بیرون آید  
سخن انتابی که از ارجو دافض ارجوش عرض مشرق و مغرب را متور گردانیده و محتاج نیست شرح  
علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان غمام عدل وجودش ریاض ابا بعد واقارب را نصارت بخشیده  
استغنی است از ذکر آباء عالی حسب اما چون بر طبق کلام محبت نظام و جعلنا کم شعوبا و قبایل لتعارفوا  
همواره اشراف و اعیان بحکم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحف مثبت  
بیاخته اند و بسبب عظم شان و قدم دو دمان آبا و اجداد بلند مکان را بیت افتخار و میامات  
می نرساخته اند فائمه مشکین شماره در تباین سلسله نسب بزرگوار شاه فلک نشسته در شروع نمود و صحف  
کتاب جیب سیر را بشرح شمه از مناقب و معارف این فرقه ستوده ما تزییب و زینت افزو و بر خاور و افقا  
انساب اولاد عظام نبوی دعا رفان اخبار احقاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد ماند که نسب این مرت  
شاه دین بنیاد منظر کلمه است سلطان ظل امتد بیچ واسطه کفرت ولایت منقبت امامت مرتبت و رف  
امیر اوزلی شیخ صفی الدین استی اربد بلی قدس استر الغزیمیر سد و نسب انحضرت نبوده واسطه  
با هم معتم مادی اعانی دعا ظم امام موسی الکاظم ص میشود بر بنیویب ابوالمظفر سلطان حسین

بی نفعتر از شروع انجیل: بی ای تخت که ملک ترا عالم تنگ نیکیا زیر تخت قدر تو هفت اورنگ  
لطف تو نموده سوی هر کس اینک رخ سوخته بجاک گفت پیش اورنگ نتاج بخش حسروان روی زمین  
باجستان قیصر روم و فغان چنان سکنه سپاه ساره چشم سلیمان اقتدار کواکب قدم خورشید طلعت  
میخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطار دسیر فریدون ز کنجینه و اثره قمر سیر کیوان عنانم  
بروز کنت سپهر اقسام باقی غم و غم شد ز نو چهره هر چاک ره او سوخته مهر ترک فلک سنده  
زمان او بهندی کیوان رعایان او معتکف حرج ششم روز و شب بزیر عایش کشادست لب  
کک عطار در سر اتمام غیر نایش نویسد امام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنه ششمان او  
ثابت دستار برین آستان نسبت به نیت چو دو پیکر میان هست وجودش در درج شرف دوری  
تا بنده برج شرف اسم شریفش ز کهر با کبر کشت متعاصفت آن کهر متعاصف است  
استانم لطفش زده جمیع شاه عالم بنده اسمعیل خاکدانش بوسه زد از روی مهر چون طلب  
مهر نمودن سپهر ناکه بردار گمش خصم بهر ظاهر از او شده بلفه قهر خوشن ادراب جهان که در خواره دید خداوند جهان  
که کاره میل دلش نیست بجز سوی لطف است جلی نیش روی از روی لطف کشت چو در روی زمین پاچه  
روی برکش نهاد از مهر ماه نور دلش ز وجود عالم علم چشم عدو کشت قرین الم عزت تاج و شرف که باز  
یافت بناقده جاده از و نام وی از غرط انتهای کشت مراسمک ز بی بهای یافت چو این نظم نیاش نظام  
که در قلم سوی دعایش فرام تا بود از شعش آفتاب سطح معلای فلک نوریاب تا با در عدل کشته روشن  
چین روی زمین غیرت غلبرین اهل هزار گرش بهره منده مستند اقبال در آتش بلند چون بی به  
تکلف و تحسیری و غائله تصلف در مشتری از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه واردات  
امام این شاه دین پناه ستوده جمال واضح و لایح میگردد و در سپهر عصری از اعصار و هیچ دوری لزدادوار  
همای با یون فال جاده و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند ذات هاپوش سایه نیکنده و باز بلند بود از سایه  
ایزد متعال بردست اقتدار هیچ دولت مند ی کامکاری بیان وجود فاضل وجودش نشسته بر زمره بهمت  
هر یک ز نامحان دبیای فصاحت و ناسحان ابدان بلاغت واجب و لازم مینمایند که در نظم فرایر  
قطایع و مشعر عرض تا در بدایع خدام موبک سپهر اقسام شرائط جد و اجتهاد مرعی دارد تا کمال عمل و احسان  
و غایت لطف و تکریم که این جهان داری و کشور کاشی و قانون زمین پروری و ملک لدایی و بوم رزم سازی

این نزار شده نیز شاه در کنار پشته چیلان در موضع کوه موسوم است بر کین منزل گرفته بود و پوسته  
خوان گرم سترده ضیافت آینه در روز قیام سپید نمود چون آنجا رفت از لطافت غیب نما و واقعه عجا  
لی دارا سلام شنوده از وحشت ابد عالم فانی غیر مات بر سر پا بود الی احتمال شد بود در زمانه  
عجوه از منزل و کین کوچ برود بقریه اشخر کجان که داخل مصافقات او می باشد کین کشته  
در انتقام بخت انجام فرخ البال لاشا و کام اوقات میکند را نیندا و قتی که او نیز در کشته شد امیر غزن را  
بگری بود خورشید منظر شد و آن در درج ولایت در سن هفت سالگی از نظر ظاهرین  
و هر چند خادم امیر عرض در طلبش بر طرف کشته شد از شعله جمال انقباب سپاسش از توبی نایقند که هم  
در آن دو دهان عظیم شان مصیبتی در غایت محبوبت اتفاق افتاد و سخت کن مهاجرت خون دل  
دیده مشتیان خندان سیادت کشته و اما لطافت اقبال در مقام تسلط غریبان بود و هر جا با  
حال در گوش هوش هر یک بفرمان اینمقال تر تم سیند و پت بر سفید کشته تا با کین جان  
کلبه احزان بود روزی کستان غم نخورده و بعد از انقضا هفت سال ازین احوال بود غمناک  
بیدار شد جامه عبایی در بر بود و ستار سفید بر سر صحنی خالی نشسته بود در زبان خسته بیان تلوت  
کشوده لاجرم ملازمان استان کرامت کشیان مرتجع و مسرور از کتاب کینیتت عالی کینید بود  
که مرا طائفه از قبایلی که در سلک ارباب ایام انتظام دارند بمیلان خود بر زده درین دولت کخط نظام  
نظام ملک علام و تعلیم سن و فرائض اسلام ترغیب و تحریک منبیه و در انجا عنت متعجب و متعجب  
غاشیه خدمت خود فراده کتقی بود و شش کتخذ و لذروی ارادت و اعتقاد و کلمه بر میان جان  
طریق خزان بر داری ز اعاتش با با بر قند و سپید محو کاف در میان اقربا و خویشیان یا حیار سن  
آبا و اجداد خود میر و خستند که وقت که درت حیات طبعی سپردم غرمت بصیرت با هم خست بر افراخت  
چپت روش همچو بر از نور با در آن نزهت ابد و سر در با درت صلاح الدین استبیه و لایق امیر مجرب  
بعد از فوت پدر در تشریح کلچو اران اقامت فرمود و آنحضرت از جهان صوری بهره تمام داشت و هر چه  
مشغولی کرده شخم افهم و احسان قدرین دل طوائف انسان میکانست و چون زبان صلاح الدین  
بر سر سپید پیشش قطبید این تمام بر کرد و بر و تطبیح فلک جلاله درین داری ز کین  
بهر سعادت و بزرگاری بود و هم در تشریح کلچو اران اقامت داشت و قتی که سبب هجوم

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان حمید بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ میرزا جعفر علی بن شیخ  
صدرالدین موسی بن شیخ نسفی الدین استی بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح  
الدین رشید بن محمد کاتب بن عوض انصاری بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن  
بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد المصطفی بن ابو محمد بن قاسم بن حمزه بن الامام  
امام موسی الکاظم صلوات الله وسلامه علیه وعلیه السلام علی یوم القیام و چون تمام امامت و سرور  
و تمام کرامت و دین پروری کاظم علیه السلام در او اتم گشته تا ثانی مشام نظر آن این اوراق را  
معطر کرده اند و مساحت ضمیر موافقان این اخبار را معفت نصارت بخشیده در تمیقام بیان بیان از  
تکرار آن مبادرت نماید و در خسار این صحائف را بزرگوارانه بعضی دیگر از آیات و احادیث و الاثر و انحراف  
می آید آری شیخ ما نیز بصحیفی نوشتیم و در حق نیز گشته از حمزه شیخ نسفی و امین موسی بن شیخ علی بن شیخ  
و کافه فضلاء بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادت موسی اتفاق دارند و آن  
زمره که میرزا فاتر بچکالات صوری و حسنی و جمیع فضائل دنیوی و دینی و خیر و برکت و شکر و جلال و کبریا  
میان ایشان مانند صبح صادق و طلام لیالی منکرات را معتقد گردانیده و در احوال و طر صفویست  
تا اثر ایشان بسان اوزار انقباب از انقیاض و کرامت طالع گردیده و شیخ از ایشان بود  
هر یک دین پناهی و سر بر بگرمت را پادشاهی به چرخ روشن از نور امامت همه تا بنیده بر بیج کرامت  
و انبیرم حاجت بان نیست که عند لیبان تسلیم در کله از مغاخر هر یک ازین فرست و واجب التعظیم  
که سلسله نسب همایون با ساسی سامی ایشان شمرست در ترغیم ایما بنا بر تین و تبرک بزرگ بجای از  
حال فرخنده مال حضرت ولایت پناه کرامت و استکراه فیروز شاه و اولاد و عالیجاه آن مستنده اولاد  
خبر بر تیر لسان مقال می کشاید نیز و بزرگی بود بکارم اخلاق و کمال حسن ادب موصوف و بطایف  
کثیر و کرام اطوار معروف از اسبیادت و سروری از ذمیه مبارکش ظاهر و آثار جلالت و مهتری از  
بیت و کرامت و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخا و شکر بر است و اولاد مذکور و انقیاض  
و انقباب و کرامت و استیاد و علایان و خدایش زبیده از مرتبه حساب و نهار چشمه دری بود از  
شاه شرف و شرف کلی زکات همان شاه بخت شکر بود و یک کرده از خزان آنجه جهانی مرفه با حسان او  
فلک آفتابی معانی پندار جهانی گرم میر فیروز شاه چنانچه در کتاب موهوبه الصغیر قوم تمسکین طراز



بی عدیل در وقت ترقی پس شبان محززه را که مینه صلبیه عمر باقی بود و از بارقه غم عنایت ازلی فروغ عنایت  
و طهارت از جمال حاش می رخسید بعقد و نکاح در آورند و اهب المراهب و العطیات امین الدین جبرئیل را  
از آن محززه ستوره که را بجهت سجاوه زناوت و مریم سر پرده سعادت بود و دولت نام داشت پسری عالم  
که کرامت فرموده است بر آمد آفتاب از اوج میسند و جودش منظر اقبال جاویدند آنار تصفیة باطن از انامیه محبت  
میشش ظاهر و انوار تزکیه نفس جبین مینش باهر امارت هدایت دارشاد در شیره هایوشن پیدا و مقامات  
ولایات و اجتهاد از انامیه هایوشن هویدا است . کلی شبکت در باغ هدایت دوری افزود و در ورج ولایت  
جهانی گشت از بولش معطر ز نورش چشم آفر شد منوره و امین الدین جبرئیل دیده از فرسوخ روی آن مولود فرشته  
خوی روشن ساخته علم حجت و شادمانی بر افراخت با بقا اندورات و صدقات قیام نموده حور شاد بخشنده  
بی منت را و روز بان ساخت و با بهام با نقت غیبی آن نر زرد سعادتمند را ابو الفتح کنیت نهاد و نام نهاد  
و لقب سامی بصغی الدین اسحق قرار داد و اکتفا به العطا یا و الصدوة و السلام علی خیر البریاء و الاله الاولیاء  
و الاقرباء و اهل البیت علیهم السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و ائمه معصومین علیهم السلام  
اکابر افاق ذات مسمیت صفات شیخ صغی الدین اسحق افغانی بود از مشرق و میداری در خنده و شغف ضمیر مضمین  
تا شیرش لبان انوار عنایت الهی عرضه کون و مکان را از انوارت بخشید که بچینه سینه اش از جواب علم لدنی پر و باره  
قدرش برین از حد تصور لالی کلام برایت نظاش ز یور گوش هموش افکلم سلطانین و ملوک و غبار است نام  
خدایش سر ز دیده انالی ریاضت و مسدک قبه عرش فرسای صومعه اش مہبط انوار هدایت از ذوال تعالی و عبودت  
کعبه آسایش مطاف طوائف مفتحکان عالم مرغان اولی انچه در هوای دانهای سچش همواره در طیران و مشاغل اکاب  
در تنهای کسب نشسته بجا دلیل معبدش بویسته فرزوان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان آبرو  
خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در خارمه رویان جز بر تو جمال حقیقی صورتی نذیره از سچ تا شام در میان ابرار  
حقیقی زبان کشوده دار شام تا نام بر کوی و سجود و قیام و قعود است نام فرموده است همه ذکر او در کوی و سجود  
همه فکر او در قیام و قعود شده چشم ابروی محراب را از چشمی کشا خسته خواب رانه شیش چشم بر آب در سبکی بی بطلت  
نهان چشمه زندگی لب دیده انسا لک کامیاب شبسته ز خوردن کشا در خواب نشسته زنده دار صدمه پر بود  
همه شب ز قدرش شب قدر بود و قدمگاه او عرش را بس کاه دورش بود و کسیا ز پناه که نشسته ز هفت آسمان بر سرش  
نمود از مراح نجبرش کشادی بوی گاه نصیحت لسان و نفازی در و عمل بر نفسان ملک کفشت امین جو کرده دعا

که حستان بار و بیل شتافت تبین این مقال و تفصیل این اجمال کند در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین  
کی از دوسا، که حستان با شکری از دیو صفیان بی ایمان بخیال نوب و غارت دیدار اسلام و نقل و تاراج  
ساکان ملت خیر الانام علیه التحیر است که بجانب اردو بیل و حرکت آمد و چون این خبر بگنجوران رسید امیر قطب  
الدین بر طبق کلمه علیکم بالسواد الاخط علم علمنم و به عیال و اطفال شش هزار اردو بیل خواصیده و خانه در زیر  
زمان ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در نهانگاهها از چشم مخالفان مستور کرد و انبند و نفس نفس در گوشه نشسته  
تضع و رازی از بارگاه کرد کاردی از آن بیهنجات طلبید و در کجای جوانی از است بر بار و بجانب نزدیک بر خط  
است و به استیاده بود که حیان در اردو بیل دست بغارت و تاراج بود و یکی از ایشان متوجه آن شد  
و آن جوان بر طبق مریه ای که عیال و اولاد علی غلب غالب آمد و شمشیر کافر متهور را بقبضه دست  
در آید و بر طبق شمشیر کشید و کفن محل کرمی فریادی زد که جمعی از همراهانش کیفیت عاونه پی بردند و روی  
پاکانه آوردند و آن جوان از آن کله جوان بر وجه شیان سر بریده عفت که در زیر زمان اند اطلاع یافتند و پیشه  
یدی بگشود و آورد و در نهانگاهها با مسدود کردند و هر که توحید بر زبان در آنده است او با خط کرمیان با رسیدند  
و در حستان در گذشته زید و شمشیر انتقام از نیام بر کشیدند و در شت حیات آن جوان پسندیده صفات را  
با قطع حد سید و تقبل از آن امیر قطب الدین از او به احتفا متفکر و ارپرون آمدند تا مفری از آن اختیار نماید  
تقاراجی از کرمیان با بجانب رسید و شمشیری بر سرش زد و چنانچه از پای در افتاد و کفران او را گشته تصور کرده  
بطنی دیگر رفتند و امیر قطب الدین از در تاراج در میان شتکان افتاده بود و چکس بر حالت  
اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب بختی شد جمعی از او بگشودند و بیل که بخت تقص حال شهیدان  
در سیر بودند بوقت امیر قطب الدین رسیدند و کفن امیر دوش ضمیر او از او که ظاهر او باج بریده شد  
و زخم علاج پذیر است لشکرها را شش مرد و آنجا است و نم را بسته و او را بجان نهی و زبان رسانیدند و او را  
در آن زاویه مخفی بود تا وقتی که شکر حستان از اردو بیل مراجعت نمودند آنجا که قرین صحت و صحت نهند  
خوردند از عقده کسوف برون خواصید و هر کجاست بترتیب از زنده سعادت مند خود شش ماه  
مقصود کردند و در وقت حلول اجل صحت بد آن دلخواه اولی عهد ساختن رخسار بر یاقین رضوان  
کشید و شش ماه در اوقات زنگینی سان سنیه ابا کرام اجماع نموده چون اکثرت نیز عظم نیست  
عبرت نیست نشد بر خنند و اخترش با این احوال بیل تقیم مقام بدین شد و آن سیزده

بجای خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش برکشاید آن کس را بجز امانت اقران نداد و هر آن  
با دای و طائف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن طایفه صحبت شیخ مصلح الدین سعدی بسیاری از مقربان  
درگاه محمدی رسید اما دست ارادت هیچکس از آنجا نرفت مگر آنکه مرتبه خود را از ایشان برتر ندید  
آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی فارس میدان هدایت بود شافیه شکر از حال خویش عرض کرد  
امیر عبد الله آنجا برفت ای عزیز حال او در شرق و غرب عالم چون شیخ زاهد کیلانی کسی نیت کرد که از اهل  
تو اندر ساندینا علی بن اشیخ اولیای شیراز را در او اع کرده بجانب اردبیل بازگشت و نوبتی دیگر شرف نیت  
والده در یافته بمفصل حال شیخ زاهد قیام نمود و شیخ زاهد و شیخ روشن امیر بن علی بن شیخ زاهد الکرکی  
السبحانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد امیر جمال الدین کیلانی اینست بود نیت  
فوق سید جمال الدین جانچ در کتاب صفات الصفا مطبوع است سید الطائف ابو القاسم جنید بعد از او  
چون در سلسله مشایخ جنید قدس الله سره بامیر المومنین داهم المتعین علی ابن ابی طالب میرسد  
بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب با فروع ریاضت و تعب روزگار گذرانید  
شخصی که او را ابراهیمان میگویند و از اردبیل بجهت آوردن برنج رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره  
در قریه بیه کران از توابع کیلان صحبت او را شنید و تکرار داد و شیخ صفی الدین از عشق طاقات شیخ زاهد پیشکش  
در فصل شش که شد سر ما در جبال داشت پیاده و تنها متوجه بیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان بمقصد رسید  
دو روز او نیز زاهد درآمد و با دای غار بزدخت و حال آنکه شیخ زاهد در آن دو آن در خلوت بود چنان مقرر گشت  
که تا عید به چکس از مریدان و طالبان طاقات نفر ما بدو بپوسته در ماه رمضان حال آنحضرت بر سر او جاری بود  
اما چون در آن روز بزرگ است از وصول آن متدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد ضیاء  
بود طلبید و گفت آن جوان کسک پوش را که در کوشش زاویه نماز میگذارد بخلو تجانه خاص من در آور تا اینجا بسیر برود  
محمد ضیاء بوجوب فرموده علم نمود هر آن آیم شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی را بخلوئی که نشسته بود  
طلبیده بارشاد و تلقین او برداخته بر دیده بصیرت افوار هدایت در شیره مبارکش مشاهده نمود و بهیچ نیت  
در تریش سع و اتمام نرسید و شیخ صفی الدین تمام در میدان ریاضت و مجاهده نهاد و هار کجایی رسانید  
که در هفت روز بکینوبت افطار میکرد و بتدریج معتم با کجا انجامید که در ماهی ریاضت از یک رت از حبس  
ماکول شروب خیزی نمی چشید و در شب اصلا بخلو بزین نمی نهاد و در روز کوه و محارزه جهت مبلغ شیخ

شده همیشه از عادت ما و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه گوید و آتیناه  
الحکم مبتی است برایت از بی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش بر کشود و اوقات خجسته ساعات  
مصرف این فحاشات و عبادات ساخت در آن آنسا خوا بهای غریب میدید و باز و یاد الطاف الهی و تصد اعف  
اعطاف شهنشاهی امیدوار میکرد و بیاز جمله آنکه شبی در عالم رویا مشاهده نمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته  
که نگاه آفتابی طالع شد که تاملی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون ابعان نظر بجا آورد و دانست که آفتاب  
روی مبارک است که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بکالت یقین و آتیناه باز آمد کیفیت واقعه را با والد  
ما جده خویش تقریر نموده طلب تعبیر نمود و آنحضره پس از تامل جواب داد که ای مسروره العین این رویداد است  
بر آن دارد که نور ولایت از جهال تو بهر تب لمعان نماید که شرق و غرب را روشن سازد و کسرم انجناب خرم  
و فرخاک شود در وقت تحریر این خواب مسود اوراق را بجا نظر رسید که ظاهر در آن زمان در عالم خواب بان  
شیخ ولایتکب نموده بودند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ما بچه رایت سلطنت  
اوبسان خود شنید ما بان بر تو بر عرشه کن و مکان اندازد و فی الواقع حال تحقیق این سخن مشابه و محسوس میگردد  
و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و منعی به نبوت می بپردازد و همچنین منقول میگردد که در او ان صبی شبی  
شیخ خواب دید که بر کوهی بنید نشسته و شمیری طویل عرض بر میان بسته و تاجی از بویست سمور بر سر نهاده و هم عالم  
خواب با خود گفت که بپس این الدین جبرئیل را با بشنود چکار در چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر از میان بکشاید  
نخواست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نموده که همه عالم را منور ساخت  
و باز افسر را بر سر نهاده آن نور پوشیده شد و نسبت دیگر گرفت که بعد از آن آفتاب در معانی آمد  
و چون از بیچی تمام نوبت بوقوع نبوت از خواب در آمدیم حروف گوید که اگر حسب دل روشن میگرد  
در تعبیر این خواب تامل نماید یقین داند که آن شمشیر کنیه از ظهور تیغ جهاکتای پادشاه منظر او بود و آن  
تاج با سرهای آنحضرت اشارت نمیدود اما حسن تا قیل سینه زنی بزبان که تعبیرش تو باشی خوش  
آن است که تعبیرش تو باشی و استنباط چون اشک محبت الهی در خاطر فیض آثار حضرت ولایت  
سایه شید طاب بر شد کامل گشت و بای در طریق جستجوی نهاده به بهانه ملاقات برادر خجسته صف  
خود مدح و ستایش که در بلده شیراز در کمال ملاقات و اعتبار بر سر میر و از والد حضرت سفر فارس حاصل کرد  
و پیاده به بندر زرت در حال آنکه شیخ ابو سبده اندک خفیف نزول فرموده هر چند برادر فرخنده پیشتر خواست که آنحضرت را

بجزو را که صورت این سعادت بواسطه مناسبت محبتی که بین اجدادین در ازل واقع بود و روی نموده  
خود آورده از آنجا که بخود بر بسته تا با جرم آنجا که خجسته بود و فضل و کمال شیخ صفی الدین متوفی کشته  
و عاشقانه ارادتش بر او پیش گرفته از سر عبادت در گذشتند و شیخ صفی الدین در زمان حیات شیخ زاهد حضرت  
یافته با در پیش شرافت و تلقین سالکان طریقت و ارشاد و کششکان بسبب عنایت اشغال فرمود  
تا هرگاه که ذوق طاقات شیخ زاهد بر وی غلبه میکرد و کیلان خرامیده شرافت کمال ارادت و اخلاص تقدیم  
میرسانید و این معنی موجب عظم شان و علو مکان آنجا بیکدیگر و او ایجابات شیخ زاهد نیز یار و پیل شریف میبود  
و نسبت با جناب لوازم محبت و احوال کجایی می آورد و در صفوت الصفا مطهر است از شیخ صدر الملائکه  
مرویت که گفت نوبتی شیخ زاهد را در راه دیدم و در پیش او بنور حضور منور ساخته در آواز او به که میگویند و در اول نمود  
در وقتی که مردم شیخ صفی الدین را میگویند که کثیر از مردم در پیش او در ملاقات نشسته بودند و در حقیقت  
بر آورده گفت فرغ دل من چند بیجان است در فضای عالم طیاران نموده چنانچه توطن صفی موصوفی تر از اول  
نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین در حال اقامت بگذارند و این عمارت غائی که آستانه  
سینه اش نشانی آنجا که عالم بالا باشد و ساحت بدو متشکلف طوائف سالکان بسیط  
خبر کرده و پرتو لازم است که فرق انام را بشماردین قوم و صراط مستقیم دعوت نموده ندای رحیم و  
داعی الله که با طرف اقلیم رسانی که جناب جلال سبحانی ترا کجای و خلق را بتوجه اله کرده است  
در روی اهل دل بسوی روی شست و مهربان فیض الهی کوی شست و باید که احتمال مشاق  
اسفار نموده مردم اقطار افاق را بجلقه معرفت در آری و خلفا با طرف امصار فرستاده خود را درین  
کار معارف نداری و اکنون امانتی را که از ایجاد و ارشاد و انتم در مقصد در ایستاده نهادم و هر  
هدایت امت حضرت رسالت را بدست تو دادم پس جو الطاف الهی شامل شست و ظهور نور  
از دل شست و کثرت پیش تو را درین راه تو دادم همه کج یقین را نه و شیخ زاهد شهر  
سنة سبحان بوضع سر مردم که از تو بلع شیر و است مریض شده عازم رهاض رضوان گشت و  
یکی از اهل ارادت را که موسوم بچهر بود و الهی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که یکروز  
از اینجا با در پیش روی او روز و یک صفی در با برسانی و الهی انی را بتوجه نموده دست مبارک به نسبت  
و هر دو در آنش فرود آورد و سبب از سر مرده متوجه از در پیش شد و برکت دست شیخ که به غایت رسیده بود

زاهد می کشید و چند سال از اکل رسوم و لحوم مجتنب میبود و در وقت افطار رانندگی بر سر یک یا یکه تناول میفرمود  
حسبم در آنک زمان بر تبه علیه ترقی کرد شیخ زاهد انجناب را بتدریج از این ریاضت باز آورده و بجزدن  
گوشت اشاره نمود و درین قیاس حضرت ارشاد بپای در سایه تربیت شیخ زاهد قدس الله روحها از درجه  
برجه ترقی نمود تا صاحب مقامات علییه و جامع کمالات نسبی گشت و شیخ زاهد با آنکه در زندان حبس گشت  
منصب سجاده نشینی و ارشاد و خلافت را بر جرح بدانحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که هم نام زهره اعظم بود  
بجای آنکاش در آورده و سمیت اینکامیت از صفوات الصفا بگوش رسیده که چون شیخ زاهد پاره قدر و منزلت  
شیخ صغری را برتر گردانیده به کلی همت در علوشان و رفعت مکان آنحضرت گونشید و نازه رنگ و حمد در باطن  
بعضی از خلفا و مریدان اشتغال یافته و نزد شیخ زاهد رفته گفتند که اگر حضرت شیخ مهم ارشاد و تجاوه نشینی را بر جرح  
شیخ صغری الدین نماید او در دلیل شسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هر آینه رواج درون در فغانان بنامانند  
بسی است که دلگوشید خود شیخ جمال الدین را که بصوف کمالات صوری و سنوی متصف است  
قائم مقام گردانید تا همه دست متابعت در دهان محذوم مراده خود زینم و این سلسله از هم سیخه نکرد شیخ فرمود  
که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد تعالی تاج ولایت بر سر او نهاده و نام مهم ارادت را  
رقیبت درایت او گذاشته ذلک فصل اندویش من شیخ است این کار و ولست  
کنون تا کار رسیده پس فرمود که من همین زمان جهان سازم که بر شما حقیقت اینحال ظاهر کرد و انگاه  
فرمود که خلوت جمال الدین صغری کجاست گفتند متصل خلوت شماست باز پرسید که خلوت صغری الدین  
در کدام محض است جواب دادند که برکنار در ریاست در موضع کجی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت  
هر دور او از میدهم مشاهده نماند که کدام یک جواب خواهد داد پس دو سه کت جمال الدین علی را اندا کرد  
شیخ جواب شنید بعد از آن شیخ صغری را انداخت موه کلان او از انجناب پرسیدند که گفت بلیک  
در میان خط بر آنجا که در آن شیخ زاهد پرسید که صغری الدین کجا بودی جواب داد که در خلوت گفتم سبب آمدنت  
چیز بود گفت برای شمارا شنودم و بجز نت توجه نمودم سبب هر کس می عشق خورده در بزم نشود  
دیدم ز خیالی با غافل نشودم بویسته بگوشش هوش از بر طغیانه او از فرسخ فرای و لدار نشود  
نقد شیخ زاهد بر زبان الهام بیان گردانید که شمارا معلوم شد که جمال الدین مفت دار غافل است  
که با وجود غیب جواری مرا استماع نمود و صغری الدین مفت دار ظاهر است که از نیم فرسخ او از مرا شنوده

از راه سفر برقی پهای ارادت بلازمت شیخ میرفتند و بعد از آنکه در عرض سالها به پیروان خود رسیدند  
بعد مردی که از سایر طریقتها جدا بود و آن شهر بخت می داشتند غیر تمام آنچه در این کتاب است در این قیاس  
زیاده بر کسی مثال علیه انعتاده اولاد و مجادیر البریه مطاف طواف امیر اسب و دیال و مرجع و طواف  
ارباب فضل و کمال و در هر سال چندین هزار از افاضت حضرت انصاری تبرکات و شکرهای بسیار به ارباب  
هدایت بر روی روزگار ایشان میگذرد و چون بخت بویست بسته از اولاد ولایت از آن راه هدایت علم بر نی  
از همیشه آن دوری سپهر دین بر روی مرتبه بلخ و طایف بود که هر که چشم با کمال غور شنید مثال می افتاد  
جوامع معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پیش می نهاد و در احوال و معانی و معنی  
الهی و لایح و دقیق موهبت ناقصی از مطلع باطن کرامت میافش بویستند بنا به طلوع مینمود که از فروغ  
آن غلظت ابد جهان صفت انصاریت پذیرفته طالبان راه و مجال را گوی مطلوب نشان میدهد  
و سلاطین عالم هرگاه بخت حجت رتبتش رسیدند از شکوه ذات لامت صفاتش مجال کلم  
نحال دانستند و خواقین با طبل و علم چون در زاویه سدره مرتبایش راه یافتند در پیش خدمت  
ذوی الاکرامش در غایت فروتنی شستند و هم در شب تقدیر فرماشان او از بری شمع  
شامی در سرای قدر او از انقضای جان تصادد کارگاه کاف دون در قوه فرماندهی بر خرقه او در خدمت  
و چون در اکثر بلاد اقلیمیت ولایت انسر و در زمان هدایت شایع گشت خلق بی نهایت لواطه  
ارشا و انحضرت و خلفاء عظامش سلوک طریق حقیقت موفق شدند بنا بر تقضای فحوائی او اتم امور نا  
تقصیر زمان انقضای ایام زندگی انکادوی کمالات انسانی بقایاب انجا میداد امراض متفاده که از علاج بی  
دیگری صفت از دیار غیرینتی عارض ذات فایب صفاتش که در از انحضرت روایتست که در ایام منف  
اوزی بر زبان الهام گذرانید که حالت غیب در گوش بوش من گفت که هر مرض که در قلمی کتب اطبا  
مذکور است حکیم علی الاطراف بر بهت نهاد و در جواب که جمیع امراض را و هند بود او در شیخ و الا ترا و  
بترجم امراض و تراکم اعراض در اوقات نا توانی برای هر ناری تجدید رضونش بودی و در وقت ضعف  
و در حقیقت ظاهره میگرد تا بعضی از نزدیکان او در قیام و قعود او می نمودند و در او اخرا ایام ارکان نصب  
ولایت عهد و ارشاد طوائف عبود را نهادند خود شیخ صدر الدین موسی که پیش از دختری شیخ زاهد بود  
تکلیف نمود و شیخ جمال الدین اصفهانی به طائف ادب سن غسل قیام نماید انگاه دور و علی الدوام

هشت روزه راه را پیکر وز طی فرمود و نماز و دیگر دستری یکباران بهر ملاقات شیخ صنعانی تا زکشته سب آمدن  
خود را بازگشت و آنجا بتهیه اسباب ملازمت شیخ کرده علی الصبح بر اسب مجوده که داشت سوار شد  
و خضر در کاب سادات انتساب روان گشته تا در حقیق بسور مرده رسید و شیخ صنعانی الدین شرف دستوس  
یافته شیخ زاهد فرمود که صنعانی طاهر روح منی متوجه عالم بالاست و هر یک از اصحاب در باب وفات من موافق اختیار  
بینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صنعانی الدین فرمود که چون کیلان در طین باوف انحضرت جهت مقبره  
منوره از تمام مواضع مناسبتر میباشد و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد افتاده انحضرت را بسیار درود کیلان  
و بعد از چهار روز از سفر عتبه اهل هرات و دعوت حیات بقصر طعی بل بسور و شیخ بولونم تجیز و تنگین  
بلاخره در هشتم عزیمت بمقدم رسانید و خطبه متبرکه که آن را تعبیر کرده عثمان انصاری بجانب اردو بسب  
معلوف گردانید و شیخ زاهد قدس سره از شنیدن فرموده بود و میخواستند برایت نشسته متعلقین  
طریق منزلت بروخت و جهت طاعت امام علی باطراف و اکناف عالم فرستاده جهت رسید  
تو اعد شریعت نبوی مقصود ساخت و بیگت زمانی که امارت و خوارق عبادت این سلطان نقی و شرف  
و غرب جهان استهار گشت و از انظار و اظهار تعقلان مدارج سعادت پستاند که پیش پادشاه روحی آورده  
از از و عام خواص و عوام ضای از در بیل صفت تقنین بفریفت در وصفوت الصفا از خواجگی الدین که در سلک  
اولاد عظمت ام انقضاء ای طوائف تمام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایت عراقین  
و از زبان بجان و روم و دیار مکر و شیر و آن از ارباب ارادت استمدار کنی بجهت امانت و کرامت آمدند  
که تا می مساجد و معابد اردو پیل از ایشان بر شد و آنجا عت بلد نشاد حضرت شیخ در خلوت نشسته چنان  
مقرر شد که من در هر شام همه اطراف هر یک از خلوتیان یکتای آن سر انجام نایم و در آن ایام مرا هر روز  
بچهار کرده نان همیا با سیت کرد تا بر نشان و فاکند مسیری وین هنوز از انقباضت سردا و بگذره بود  
و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریه در روز و بر او یحیی در روی در یک روز قریب بپت هزار کس  
بر دست شیخ توبه کردند و در سلک مریدان انتظام یافتند و از مولانا عتب بد اللطیف که پیش نماز  
انقضاء ای اهل راز بود و ایت که گفت از انحضرت شنیدم که گفت اکنون مراد و هزار مرید  
صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کرده و بمقام خیر انجام اه ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم  
یکزنون رسیده و از مولانا عتب انک بن مولانا شمس الدین بر بنی بر و سیت که من نوبتی مردمی را که



برافراشت نمود بر افراخت که در هزار پاره بندک زمان آسمانی در کثرتی برشتند آن هم زمان زمین جمع  
کردید و کشت آسمان در رسانید آن کعبه سرتابنده و دوش کعبه آسمان کشت ده و الهی یومنا هزار روز  
بود معموری جمعیت انحصیره بهشت این از پیشتر پیشتر وقوع می بودند و هزاره از امر جسم و عوالم سمعی  
بر آن مرتقه عظمی رسامحیط بوده انار عنایت یزدانی ساعت بساعت ظاهر و باهر میکرد و نمودن چنانچه ز مهر  
روزن انرو صفت دکشای نموده دو صد جام کیتی نای در آن کرده لاج باکان مقام که مرغ جسم را  
کنند احترام بان با هم مرغی که از زنده است یکی روح لقمان برنده است بقای آن مرار غنیر با  
غرض نفی بود و الی این نیز تک کرده این از و بر سپهر که رو بر درش را بجا روبری و بعد تقد استحق  
احمد دانش و الصلوات علی صفیه محمد المصطفی و آله العظمی و عترته البررة الازکیا و سلم  
علیهم و علیهم السلام کثیرا کثیرا *و در کتب معتبره در تاریخ صدر اسلام*  
در روز ولادت شیخ صدر المله الدین بس از انتقال بر بر بهشت برین در آن زادیه عرش بر پایه سبط  
سپاسگزارش او در ایام برداشته و بر جاده تقوی و طهارت بمنگین گشته است شنگان با بریه طلب را  
از حیرت بلطن فیاض سیراب ساخت چشم کبیر و شیخ معارف بنیاد بساطت و کانه در حقائق  
نشته در مجلس سالکان همه ملک توحید را مالکان بر راه هدایت فرس یانده تشکیل ناقص نفس رانده  
در صورت انصاف مطهر است که در انور کو شیخ زاهد صلیبیه خود بی بی فاطمه را بجای کمال شیخ صغی الدین  
در می آورد و در آنجا مجلس عقد بر عهدت و باز نشست بعضی از مریدان بسبب قیام را بر بسیدند جواب داد  
که سرزدان که صفی را از فاطمه تولد خواهد نمود برین عرض کردند تعظیم آن فرزندان صاحب کمال  
که ایم مقام من وصفی خواهند بود و بجایستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور خود و جان نور  
گردانید و لیس رشدر دنیا و از ناصیه ماش لایج کشت شیخ صغی الدین نشسرد که کن فرزند کمال شیخ زاهد  
در مجلس عتد عهدت که ماش قیام نمود صدر الدین است و هم در کتاب مذکور مذکور است که در ولایت  
اردبیل و قریه است که یکی در اتالی و دیگر ریالارق کو بنید و در شمیم الایام میان متوطنان آن دو قریه  
یوسته مواد نزاع بجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صغی الدین بر کمال بر عطف و بصیحت انحضرت  
نازه حضرت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کت دیگر مردم تالی نه  
مقام خبک و جبال آمده بجهت نامی را که هر دار خود کوه دانیدند و شکر لارق کشیده الارقیان بنا بر

بلا و حق کلام ملک علام مشغول بود در روز دوشنبه در ازو هم محرم سینه نشین و سبانه قریب نصف النهار  
در غایت منت کلمه الله گفته روح مطهرش بجانب عطار قدس پرواز نمود و شعر و لو کان فی الدنيا شاماً یجد  
لکان رسول الله فیها مخدکة و ما ارجع عن الموت سالماً فان المنايا قد اصابت محمداً بعد ان بعالم کسی بونده بود  
بواجب هم محرز زنده بودی تا وقوع این حادثه سلسله ناز و خون و الم در کانون درون انشرف بنی آدم نیست  
از غم و غم این واقعه کامل شرح اکبر در عالم اصغر با کمال و صحت ظهور یافت و اولاد و است بر بار از حضرت  
بجای اشک خون از دیده کشود و غم و غمها و اصحاب ارادت از غایت اندوه تا شب در خاک زمین منخلطیدند  
صعوبت این مصیبت نه پیر تمه بود که زبان قلم کیفیت حکم بر آن توان پذیرد و حجت و شدت اندوه آن توغیبت  
نه آن منابر دشت که زبان شلم شرح انرا درین اوراق مبین تواند ساخت ریاضی یار عیسم دل  
چگونه آرام زبان و زور در سراق چون نامیم افغانه افسوس که سایه برگرفت از سر خلق و خود رسید  
ببهر سروری احسان و چون صفای نصای زاویه سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر کبریا برت تبدیل  
یافت و برده ظلمانی شب کسوت سوگاری کوب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی حب مطهر  
آن مقرب بارگاه سبحانی غسل داد و در وقتی که پنجاه استند نشیندی آنکس ادرانگاه ادری نشست  
و در آن اثنا زبان جانش کدانشده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر گفت هو  
سیم بار لفظی حکم نمود که مفهوم نکشت از باب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از  
اقامت لوازم تجنیز و تشکین بپنج سنت سینه سید المرسلین بر انجامزه منقحت اندازد و غار که از روز  
و در چاشت نگاه روز سه شنبه در روضه محمد که حال مطاف طواف اکابر آنست بجانش سپردند  
و از غریب و قایع آنکه در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم محرم محشر فاطمه بنت شیخ زاهد که والد  
محمد و شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست دعا بر آورده گفت ای بسیر سینه  
شیخ زاهد و علو قدر شیخ صغی قدس سترها که مرا پیش از آنکه بگاه ازین واقعه باطله بگذرد بگو در رحمت خود و اصل  
این ملت بغرابت و شرف استجابت اقران یافته بعد از شرمه روز از ان مصیبت مناسط  
آن ستوره مستجاب الدعوه وفات یافت سر دوست با دوست رفت و بار بار در آن اوقات  
شیخ صدر الدین موسی خطیبه منوره و الدبزر کوار را تمیز نموده و زینب ازین روضه قدسی منزلت  
ساعتی میزند و در نصارت و نصارت ساحت آن مهبط انوار رحمت و است اعلام می انجام

وزبان اعتدال بکتاب و شیخ میبخت راست میگوئی او میگفت بی انگاه شیخ بهمان عصا اشاره میبرد و اگر دستتور  
اول دست شد و آغاز رفتن کرده میفرمود که اگر فرزند مرا کار کردی فوالمراد و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح انجزم  
کیفیت و احوال بر سبیل راستی با شرف گفت هر سی عظیم در دلش پراشید و در غلظت شیخ صدرالدین را طلبیده  
غرض خواهی نموده رخصت فرمود و آنحضرت قرین صحت و عافیت بار و بیل شرف حضور از زانی داشته برستور مستمر  
همت عالی نهدت بر هدایت و ارشاد و خلائی کاشت و چون خجده درین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال نشد و نباد  
در خاطر شوم اشرف پیداکشت و از غوث شاه نامی راهب طلب شیخ صدرالدین بجانب اردبیل فرستاد و آن متبله  
اصحاب رنند و در شاه و بعد از اطلاع مافی الضمیر اشرف پیش از رسیدن از غوث شاه روضه متقدسم را و ادع کرده  
بطرف کیلان نهفت فرمود و اشرف از شنیدن خبر توجرا حضرت بجانب کیلان منظر گشته رسل و رسال  
متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش فرستاده بزبان نیاز و عمتندار پیغام داد که مناسب است که آن کزنده  
پرو در کار بیل بار و بیل از بسید و در مقر امامت و کرامت نشسته بقاعده معهود و ابواب هدایت و ارشاد و پرو  
روزگار شرف عباد پرکشاید که از نخل صافی عقیده و غیر از نیاز مندی و ارادت امری که موجب توضیح ضمیر  
فیض تاثیر باشد معتقدیم خواه رسید ما چون جنب باطن و کذب تو ال آنس خیل حلقه اهل ضلال برای خالق نام  
ظاهر بود بر سخنان اقا و نمود و هر آن و یا اوقات میمنت آثار با صاف طاعت و عبادت میکنند را نیتانما  
که از بسجانه و تعالی انشدت را عین شرح تبدیل داده و دستکام بطرف وطن مراجعت فرمود و در آن اوان که  
بواسطه غیبت شیخ صدرالدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و در ایشان از هم سختم بود کاهی بعضی از آن  
رویشان روی پای صالحه میزدند و بر دفع اعدای ولایت امیدوار میکردند از جمله آنکه مولانا یوسف بیخ  
شیخ صفی الدین رانجام دید یا لشکری عظیم که عمود بردست دارند ظاهر گشته و جمعی شتر از آن سپاه میگریزند  
پشتید که کدام طائفه اند جواب داد که عتی اند که با اولادین مخالفت میوزند و من همه را بتائید از تعالی و ایا که درم  
و فرقی هم کل مفرق دوران اوقات بر وجهی که حسب ناول ازین مجلد مذکور گشت مدانی بیک خان لشکر  
بلا و آذربایجان کشید چون بار و بیل رسید مکاتبات و مخالفت آیات نزد شیخ صدرالدین و ستاره الهام  
فلاقت فرمود و شیخ از کیلان توجرا در وی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر بر خیمه تقدیر شده بود  
بمقتصد رسید مدانی بیک خان آن زبده فاندان شاه پروانرا تعظیم و احترام کرده لوازم حسن ارادت و صفای  
عقیدت تصفیم رسانید و کل بن اسمعیل هزار که صفوت الصفا مؤلف است گوید که در آن ایام شیخ صدرالدین

عدم قوت در جهان شریعتی که درین دود آن او پیرزگرای که در سلک خلفاء شیخ قدس سره استقامت  
بسی در عالم رویا مشاهده نمود که شیخ میفرمود که صدرالدین را کبوی که دو مرد معتقد در پیش رانند تو لیان در دست  
که ایشان را نیند داده از کار دل و محاربه الارقیان منع نماید و اگر سخن ایشان را قبول کنند فیما والا من و انم که  
با ایشان چه باید کرد و پیروز کرد یا صباح ملاذمت شیخ صدرالدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد  
آن اتفاق سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که بر احمد باقلانی و حاجی محبت ترار که دو مرد  
پیش سفید اند بصحبت نزد تو لیان روزی که ترک معتقد دهند فهو المراد و الا حضرت شیخ دانند انگاه اندو  
غریز نزد تو لیان رفتند اما سخن ایشان در حیرت قبول نیفتاد و الارقیان از مصالک مایوس گشتند و بجز هر چه تا  
افاز جنگ کردند و با دادر و حاکمیت شیخ غالب آمد بسیاری از تو لیان را به تیغ بید ریخ بکوزانیدند و وقت  
السیف منهدم شده چون از ایشان سبب انهدام پرسیدند گفتند در حین اشتغال انشغال سوار  
بشیر و شش که بر آب بوز سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و با اهمیت  
او دست همگان از کار رفته ترک استیلا کردیم در روی بودی شرار آوردیم با بطل اول  
برستیزه اگر کوهی بود از هم بریزد و به نبوت پیوسته که ملک اشرف جو پانی در او اهل ایم جهان است  
نسبت شیخ صدرالدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد و تقبلیم میرسانید چنانچه به کتب مشرف ملاحظه  
انحضرت مشرف میکند بای مبارکش را بلب ادب می پوشید اما در اول انشغال با سطر اشرف لغت  
عیار و فاق را بعل غش معشوش ساخت و آن بر بندگای بر افاق را به تیرین پیچیده تا هرگز اسیر تو عظیم  
تو کیم بجای می آورد و با طنا از عت نام انطفا و ان شمع شبستان ولایت شده در هر جان نشان سبکی  
از حرمان نوا و در طعام انحضرت تعبیه کند و همچنین برای حقانی بنابه تمام به صبح انجا میده عبا و رفتار  
بن انجا بنیان در همچنان آمد ملک اشرف آن زنده اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف فرموده در خلعت  
معاودت بصوب اروپا بفرستاد و در آن اثنا از نزدیکان او یکی شیخ معنی را در واقعه در عصای در دست  
سپارک زلف و رعایت منصب با شرف میگوید که فرزند مرا چه بدین شهر باز داشتند منی مملکت از با بجان  
بوتو از دیو تو یک لبر من نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب انجا به نشان مخدومزاده است که میخواهم  
بصحت مشرفش تمین و تبرک جویم و شیخ با ردیگر گفت که او را در ما کن تا بمنزل خود رود و دست نوبت این سخن را  
عاده فرمود پس نصایر دیوار زد و جانچ از سقف تا قاعه نشکانت و ملک اشرف در روزه افتاده بر قدم نهاد

دوشن که دانیده و پیر و پسر در مرافقت یکدیگر با او مناسک حج برداشتند و نیز طواف روضه مقدسه  
نوییه علیه الصلوٰۃ التحیبه منصرف گشتند و عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنا راه شیخ خواجہ علی مرتضیٰ شافعی  
سفر آفت اختیار کرده و منصب ولایت عهد شیخ ابراهیم نقویض کرده ازین مرخص ناچار بپایار بمنزلهات خجالت  
تجری من تهما الانهار را متعال کرده و شیخ بر سر راه رسید بعد از رحلت پدر بچات النعیم در کمال سن و طلال  
منازل و مراحل کرده و خط اردبیل شتافت و با این آباء هایت قرین بر سجاده شریعت خاتم النبیین  
شتافه فرغ انوار طبعش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت و معتقدان آن خاندان عالی شان عاشقانه طاعتش  
بر دوش گرفت که کوشش هوش را بجلقه ارادتش زینت دادند و زبان حال مضمون انیمقال گو یاکرد و امید مند نظر  
ای بوده ز رفتن دل از غصه دویم - و ز اندک تر فرج بر دل گشته مغییم صد شکر که شد منصرف این طریقه مقام چون کعبه  
زمین مقدم انبر اکسیم - چون آن دو زمین است علم غرمت بصوب عالم آفت بر از رحمت منصب خلافت  
و سند ولایت عهد را بپیر ستوده پیر خود سلطان بنفید مسلم داشت - چون بر ضمیر میر شریعت عیان - که یابیده  
جانب و سیان - ز دستور آبا خود دید کرد پیر را با لطافت و شاکار و نشان است نباش نکاشت  
بر دوای غم که در دست داشت - غم ای بود و طایون شتر در هوای قضای هایت بل اقبال  
کشوده و طائران قدیمی اشیا در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث این غنوده زبان الهام پیش  
کاشف امر معرفت الهی و ضمیر غم نشیند تویرش مطسح انوار نامنای - قوی طن از دانش مع سیرت  
برون نیز از عالم ظاهری - پر از نور عرفان دل انگش - سر عارفان گشته خاک برش - شعده انوار ارشاد  
جسم طالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاہدت میکده جنت و اکسیر حبت بار شد در شاد نس  
مس و صاحب درید و حال را بیکدم مثل طلای احمر تمام عیار ریاضت تا جرم جمعی کثیر از طوائف اعم پاکستان  
ان منظر لطیف و گرم شتافه روی نیاز بر خاک ارادت و دند دست اخلاص در دهن تبلیغش زده با لنگات  
خط فریض کاتریش افکار و مباحث سینه و دند - بفیض اذل که سلطان جنسید - یکی کس ز صاحب  
اقبال صید - بر این را بهر کجا میرسد - دل فلق را سوی خود میکشید - جنبی - بر در سیر مریدش  
شدی دم بر دم پیشتر از دم خواص و عوام در سینه سدره مقام آن - با سلام کجانی رسد که میرزا پناه  
که از زمان شریک فرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود تمسک کردید بنا بر آن فرمان داد که آنحضرت در  
خط اول - بیل وطن نماید و از مسکن مالوف سفر کرده به طرف که خواهد توج شریک - جهانش را در دل ابراهیم

موسی در روی بی بی پیکان تشرف داشت روزی همراه بر خیمه محبس ملک اشرف بود که ارافا دو و او غیبی نویسنم او را داده  
بواب اعظمه اردو استغفار بکشاد و زبان تخرج و زاری از شیخ الهام شفاعت فرمود و روی بزم است بر زمین نهایت نوحه  
الآن در عصیت من قبل و گنت من المنفدین و من از پیش او یعنی علیه بازگشته آنچه دیده بودم موصوفه اشتم  
بچه نداشت گاهی نیت نهایت مروت انسانیت تعدد کرد که گلمس شرف را قبول فرماید و نوزده ان رفت  
زبان شفاعت برکشاید اما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آن حضرت بودند تجویز نمودند  
مهرین این بیت را که بیت رحمت بود یک تیز در زمانه شمشکاری بود که سفت شدن آن عرض نموده بودند  
بیا بر این شیخ عالی شان بستی کلمه اخیر فی صبح الله زمام اختیار انکار را بقضه ارادت فاعل مختار یا زکده است و من  
بین الله فاله من کرم ان الله لفعیل یثاب و وهدران آیام که داخل حبس شده مان و همین و سبها بود شیخ  
سیاست هانی یک نهال استی اشرف آری در آمد و شیخ صدر الدین در غایت عزت و جمت مستقر است  
و کرامت فرامید و لو امع انوار باطن محبت میافشاید و در کمال اردیبل را نصرت داده آن حضرت چه تیر بر پر کرد  
نویس با ازم دین پروری قیام می نمود تا وقتی که ازین دار کمال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال کرامت  
دردستان کرامت که دلدار شدنش بود قیام تمام نویسی ساخت و چهار اسرار معرفت بایت شاد کار  
که اندید و علامه ارشاد سرق عباد در کوشش انداخت می نمود انکی نرم و استلام سپهرند بچایش  
پناه کرامت شیخ علی غریب چون حکیم وصیت قیامت م پر بریزد که ارگشت نهال قامت با شفاقتش  
برج بارشاد و هدایت کشید و بر تبت از سرده المنتهی در گذشت همه چه منزل پر خفت سر و کلمه  
سر اخراقت سر و نو از سر و بن اگر صبح فرزند فرزند نهان می نمودند از اقبالش جهان شیخ خواجگی  
در اذ اخراقت نذر کانی بستی آیت با هدایت داد علی انکس حج البیت من استطاع الیه سبیلا  
مازم که اردن حج اسلام در اعن طواف عتبات اجراء عظمی م شده و پیر پاکره که در شیخ  
از ازم را بر سر مشرف پروری کتیم که اندید با طالع از اعظم مشرف قدم زراه نهاده و میز پر سر محترم  
من مفضل کان انما کردید ششم که انای شیخ توکل نهادت م در طریق توکل نهادت دل روشنش بر زور  
مضار ما بان از وید در یامی نورش بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر ستود و ملازمت  
شده از عقب روان گشت فراق پروردگارش کار کرده تمامی آن راه دشوار کرده و در غایت  
استیصال طی مسافت فرمود و هر یک را یکبار در دریافت و شیخ خواجگی علی و پیر در سر زده و معتمد

باستقبال پسران سپاه عمان غنیمت بجانب شیرهان انعطاف داده و امیر خلیل اتمه که در آنوقت  
شروانشاه بود در تمام مدافعت و محافظت آمد و با لشکر بجوشش اعدا و خوش روی بطرف انحضرت  
نهاد چشم چو دانست شروانشاه کینه کوشش که در یابی فتنه در آمد بجوشش روانگشت با لشکر  
پر شکوه که گریه و سر راه دریا چو کوه و چون اندو سپاه جنگجوی بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست  
ببیزه و خنجر برده صف بر کشیدند و از یکدیگر کشیدند و منتهی به صف و لیران شروان زد و یک طرف  
بر آمد فغان نفیر و خوش در آمد و در یابی آهن بجوشش و از جوانان ستوران بخار میدان در میان  
آمده از اوج آسمان در گذشت و از غریب جنگ آوردان زلزله در زمین وزمان افتاد و کوشش کردون  
گرگشت نیزه خطی خطفا بر صحیفه احوال پروردگار کشید و شمیر مصری بن مردان صف شکن با  
غزوة بخون کرد و نسیب و نسله بیکان ابرار حسرت من حیات نام جوین میسخت و زبان سفیان  
نعبان کردار در سوزش تیر شده اسباب کین می اندوخت و دو لشکر بهم در خوش  
آمدند و در یابی خونین بجوشش آمدند یکی را در افتاد از سر کلاه و کرا اسرافت و بر خاک راه  
چنان شعلت نه بالا گرفت که آتش درین جریح والا گرفت و چون دیدن صبح سلطنت  
خاندان صفوی و شکستن غنچه مراد و دومان مصطفوی را هنوز مهلتی نماند بود در آن معرکه  
صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه نمود و صوفیان شکست یافته انحضرت بدست  
اعدا گرفتار گردید بدست شروانشاه شربت شهادت چشیدند و زبید او کردند با سازگار  
گفتار شد آن حسینی تبار بشمیر خونریز ارباب بشین شهادت هیب آمدن چون حسین  
روانگشت سوی بهشت برین شدن حمید پر پر بشین سلطان حمید رنیر سپهر  
سادت و سروری و شجره کلشن امانت و دین پروری بود شعش خاطر خورشید شانش  
نصارت بخش بر باض امید عالم و ظل خلیل عافیت و محاسن ارامگاه اعظم اشرف  
بنی آدم جلالت بی جلیتس بر اجیاست سنبل ابواب او منظره و انوار ولایت و سروری  
و انار هدایت و دین پروری از نامیه هایوش در کمال ظهور و غم مغرک و ملت شاه حمید  
ولایت امتاب شرح پروردگار سپهر معرفت را بود مایه بحراب امانت دین بنای و دلش روشن  
ز انوار حقیقت ز روش طاهر انوار حقیقت و انحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

که بسیار شامانه پیش اسماں نذر تو س از دیار خودش عذر خواست که با هم مه و مهر نمایند راست  
و سلطان جنید بسیاری از اهل ارادت از اردو بیل طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار  
کربلا رفتند و چون حسن کیفا که کسب کیفیت اشتها یافته بود از زمین بخت قدم های او نشخیزت  
انورای نسبت کردون شد ابو النصر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود نسبت  
بامیرزاهان شاه در طریق اخلاص سکوک نمینمود از وصول آنسر خلیل ارباب قبول بغایت مستبج و مبرور  
گردید و کجول مقاصد صوری و حسنی امیدوار شد و طاعت حسن ارادت بتقدیم رسانیده  
نواهر پاکیزه گوهره دراکه درت انبج صدف شهرباری بود و نه کج بیکم نام داشت بانحضرت در سلک  
از درواج انتظام داد و از سر پشم باطن حجت میباش استفاضه زلال دولت واقبال نموده ابو  
فرح و شادمانی برکت داد حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش بکجوتخانه خاص سینه  
دختری صاحب جمالی زلیخا صوتی مریم حضایی با سم در سم مانند خدیجه بعفت بچو سوزن زنده کج  
و سلطان بانصاحه بقیس مرتب چند گاه در حسن کیف قرین اغاز و استراحت اوقات مهمت  
انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردو بکشته گرت دیگر  
خلال افضال بر مفارق مجوران شکسته بال مسو با کرد انید چون میرزاهان شاه از امر اجعت تمام  
عالیعت در رعایت اهت و احتشام خیر یافت با اسط و صلت انحضرت با امیر حسن بیک  
تو همش نشیر از بنیتر شد و شتر ر شتر در کانون در زشش فرو تافت و بهکی امت قاصد اسنی حال  
نهال جبه و جلال ان مرکز دانه هدایت واقبال کشته گاه در صد و اف حبش و ایمانان خیال انقد و قید  
در خط رسالت مارش خطور مینمود و انعیسی بنزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر  
نیشش زبانه کشیده از رعایت حمیت بی نهایت قصد پها نیانی ز کتورستانی بجا ط کدر انید  
نوعی اصحاب و اکرام اجاب را طلبیده درین باب تر عن مشورت در میان انداخت  
ان تا یغی تا حیر را در دفع فتنه با غیبه با خود تحقق ساخت بهت اجتماع ارباب ارادت  
تأمین ایستادت بله ان روان ساخت بانک زمانی ده هزار مرد جوار هم پوشن پوشن نزد  
کرا کوب دست کج پوسند در ان با ظاهر نیاز و اخلاص شاهه میان مقابل و مقابل  
اندر ای در ان نیت بستند سلطان جنید با زمت در هوای صید نکلت پر و از داده



چند ولد رشید صاحب تانید داشت اما چون بدیده بصیرت انوار ارتقا بدرجۀ علیّه فتمت در زمانیه حال کج  
از ان دراری اوج نامداری مشاهد و نمینمود و هموارده خاطر فیض اثرش متوجه آن میبود که کشنده بی منت  
روشن امیدوار بود و خبر بد مندی که اعضاء طوبی نشانس سایه لطف و احسان بر معن ارق عالمیان  
تواند کتر و بیاراید تا آنکه روز سه شنبه بیت و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و نفاغایه مهد علیا و کتر عظمی  
علیه سکی آغا که معتقنای شریعت عزادار سلک از دواج انفسه و اولاد خیر البریه انتظام داشت ببری تولد  
کرد که مضمون هایدون فتمثل بشره اسویا وصف بحاش بود و نحوای بخت افزای ما هذا بشران هذا  
الامک کریم جمال و سف نشانس را لائق مینمود در خشیده اختری از بیج شایبی زردیش لامع  
انوار الهی بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل ذریه حضرت رسالت پناه بیت بر سپهر دولت  
لا يزال نیری در لمعان آمد که نصای عالم بار شک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت کلاذار خلافت  
گردانید و بشارت نصارت کلاذار خلافت بکوش مجبان و دومان پادشاه تخت لولاک ساینده  
تعالی امتد زهی خورشید انور بوزدش آفتاب از دزه کتر جو از اوج سعادت کشت طالع جهان  
نوری زردیش بیج و لامع که شرق و غرب عالم کشت روشن جو در فصل بهاران تازه گلشن و منام  
جان سلطان حیدر از شام اقبال انشکو و بستان کام انی معطر کشته اسم بهایش را اسمعیل  
فرز او دود بلو از م ستایش زباب بی منت قیام نموده زبان حال بکلام اعجاز مال احمد لله الذی وهب  
لی علی الکیه اسمعیل کتب دو همدران ایام که صبح زنگ کانی آنسر ریاض جهان بینی از مشرق آمال امانی دیدن  
انگار نمودن تبا شیریج اقباشش مشیر مینو و بانکه عنقریب آفتاب جاده و جلاش بوج کمال رسیده عرصه  
بخت اقلیم را در چرخه سنجیر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت در مهادی بایم نشود و تا بود که  
نصرت اوراق اخلاش دلالت بر آن میکرد که علی اسراج حال سایه سعادت و اقبال بر مفلح طوائف  
آفاق مبسوط خواهد گردید . . . هماندم که خورشید کرده عیان بکیر و جهانرا که ان تا که ان هماندم که کل  
بر فرزند بیاض شود و نکندش عطر بخش و باغ و چون سلطان حیدر دست که آن مولود عاقبت محمود  
عامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مصطفوی خواهد بود و همگی منت عالی نعمت بر تربیتش مقصود است  
و منصب ولایت همدرا بنام حجت فرخیش رسم زده از روی حمیت خاطر با جیاسن سنیه آبا  
واجب او پر و حجت اقبل از آنکه نمره شجره نیش از عهد طفولیت قدم بر حجت سن صبی همدن شکر شیر و ان

امیر حسن پیکر دلازم سجاد دامت و دین پروری و سرپرسلطنت و شهریار پیرانرا او را میگویند  
 بر اثر خسته از به ایت چو غوغا بر اندیش پادشاهی دماغ بهم جمع و درویشی و شاهنشاهی درویشی  
 انگاش و سلطان حمید رتاج از سقراط قرمزی که شمل بود و از ده ترک بود بر تارک مبارک می نهاد  
 و کسرت از اوت در دامن دلوش می او نخت از همان جنس بوی افسر میداد و آنحضرت پوسته  
 و زینت ارباب غر و دهب در امطنظر همت داشت تا طایفه از نجاران دین و زمره از اصحاب  
 معرفت و یقین یافت مقام کفار می افراخت و تقویت بازوی حمیدری و صحت شمشیر دین پروری  
 فتح و استیصال نهال کسر ارباب ظلم و ظلال را با خود محو کرد و آئینه روی زمین را از خون مشرکان  
 گلگون می ساخت و چون امیر حسن پیکر بر میرزا جهان شاه و سلطان ابوسعید که در کان نظریات  
 تمامی ملک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش در آمد بسید حسن عقیدت که نسبت با آنحضرت داشت  
 بی بی صلیبیه خود مهد علیا حلیمه بیگی افرازا که را بجهت سجاد و عفت و تقوی سر پرده خلافت بود و در ملک  
 از دواج سلطان حمید را انتظام داد و بسبب آن وصلت مراد و جلال و اسباب عزت و اقبال  
 آنحضرت روی در تر اید نهاد و سلطان حمید را از آن مشتری با همیت تا همیشه پیران عالی که هر یک  
 در درج ولایت و در ی لور بخش و بروج خلافت در ی اجتاب در شن بودند و لکن دو و وعده اولاد که است  
 نژاد پادشاه است که دست عنایت و اهب العطا ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار  
 بمالیش بر کشود و در هر روز با او بیرون می آید و در هر روز با او بیرون می آید و در هر روز با او بیرون می آید  
 این معنی عکس پذیر خواهد بود که منیت و اهب المو اهب و العطا یا اللذی لم یخین صبیته و اولاد امیر گاه  
 با بقا ذکر جلیل خلیل خلقی تعلق گیرد اتمی ابتدا و امطنظر خورشید طلعت اسمعیل رتقی کرد اند که ساکنان به  
 آنحضرت از پر تو رای عالم ادایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بساط غیر از ظلال  
 غمش از تاب افتاب حوادث ظلم و ظلال سایه رسانند بنا علی هذا صدر نشینان بارگاه اصطفی  
 بر درن ساجد است از درگاه ایزد تعالی مسلت فرزند دولت منبموده از دود عای ایشان نیز فایده است  
 رسیده است حصول مقصود می شنود و اندک حال غرضن قابل تکامیت عن ابوالاسیم ربیبی من  
 الصالحین ثبته به بعلام حلیمه و با آنکه جامع سیادت صهری و حسنوی سلطان حمید را استغوی

مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیگ فیصل یافت انگاه تمامی ولایات کردان و آذربایجان و کرمانستان  
و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عراق عجم در حیرت خیزان زمینده تاج و سپهر  
قرار گرفت و از حسن بیگت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار و دیو باستانی آرد و مهتاست انام  
سمت انتظام پذیرفت نسبه حسن بیگ چون عدل پنا و کوشش حسن خلق راستا و کرده بعضی  
ازل بود ان سر و ازمه موافق نواز و مخالفت که از شکرم بود رسم دل پوششش تغییر از عدالت نبوی فتن  
ممالک برورش آید و در رعیت زبید عنم از اد بود و مزارع ندیدی محصل خواب نبودی ندیدی  
اندر غدا ب سابقال او مردم آزار می کشید و زغال بازاری و حسن بیگت را نسبت به دو مان عالیشان  
شیخ صغری المذین علی الرحمه را در وقت اخلاص فرس او ان داشت بنا بر ان چنانچه مذکور شد خواه با کبره  
کوهر نیش فدی که یکم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود علیه سکی آغا را سلطان حیدر عتد فرمود  
و بواسطه ان مواصالت مینت نشان دامت ان در وقت ادای بلند مکان روز بروز مواج و مبالغ  
و اسباب حسرت و استقلال امر که دولت و اقبال صفت تر از پذیرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبعی رسید  
ایم حیات مقدر سمت و مقام پذیرفت و انگاه در کمال کرامت و شرف و ثنائین و ثنائین واقع شد و  
دفنش بعد از ازمه تجر و تکمین در درار السلطنه تبریزی نمود و خواج شمس الدین محمد بن خواج  
سیدی احمد و خواج برهان الدین عبد الحمید که مانی و خواج محمد الدین استمعیل شیرازی در سلک وزراء  
امیر حسن بیگ انتظام داشتند بنا بر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوائف  
انسان میکاشتند و امیر حسن بیگ در لغت بسیار بود بر نیوجیب اغرا که مقصود بیگ ز نیل بیگ  
در زمان حیات پدر بعالم و کیوانتقال نمود و چهار پسر و یکری که بعد از حیات پدر بودند کامی ایشان نیست  
خلیل سلطان یعقوب سلطان یوسف میرزا مسیح میرزا که مال طاشان در ضمن حکایات است و  
بوضوح خواهد پوست و از اهل تصنیف و تالیف مویان بود بر سر نی محاصر امیر حسن بیگ بود در ایام دولت  
او تالیف و قلیع و احوال او را انشاء فرمود و چون ان کتاب نظر مولف این مختصر رسید، تفصیل اخبار  
ان پادشاه عدالت نهاد و در سلک تحریر توانست کشید در سلطنت سلطان خلیل که حسن  
و در حیرت بیگ بود و بیان تاریخی که میان او و پدرش یعقوب میرزا روی نمود سلطان خلیل  
در زمان حیات پدر در مملکت فارس بفرمانفرمای استقلال داشت و در اوقات زندگانی ان مهر

و کج تقدیر از دست ساقی اجل شربت شهادت چشید چه آنچه غمقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله  
الغزیر الحمید اکنون بد جهت مناسب جهان مینماید که قلم ستوده رقم بزرگ بجلی از احوال سلاطین آن  
نویسنده زبان کیشاید بعد از آن مخالف روزگار را بشرح کیفیت ظهور جهانگیری پادشاه عالمیان بیاریه  
بمت اول که چون شهادت سلطان حیدر بمقتید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور  
در ایام جهانبانی انسالکان طاق کامرانی بوقوع پیوسته سیاق تاریخ مقتضی آن خواهد بود که نخست  
کیفیت حال و وقایع ایشان را در حین بیان آورد تا سلسله سخن بیکدیگر ارتباط یافته از اخباری که موقوف  
باید بیان ظهور دولت شاهی است قصه مبهم مانند دیگران که نزد مستخبران اجبار عالم ناپایدار صورت  
انیمغنی بر نصیحه اظهار عبودیه که شود که تا زمانی که آن پادشاه کیتیستان نسبت باین دو دمان  
عظیم شان امانت مکان در معتام ارادت و اذین بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان  
صفت ارتفاع میگرفت چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند  
بانگ زمانی بنا بر سلطنت بر آن متانت بصر صربی نیازی انهدام یافت صفت بسیار منشوراً  
گرفت قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وترسل

از ارقام جزو ثلث ازین مجلد  
مقام ابایی فتم غرض بشایم اینجکایت معوط میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحب مقراً  
امیر تیمور کورکان و دلدار شد آنحضرت شایخ میرزا بابا یالت یعنی از دیار بکر سرد فر از بوده اوقات  
ساعات بکام دل میگردد زانید و چون امیر دوست نواز دشمن که از عازم ریاض عقبی کردید پسر فرخنده  
انقرش علی پیک قیام معتام پر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق انسان بیسوط  
گردانید و بعد از فوت علی پیک ثمره شجره زندگانش مغز السلطنه ابو النصر حسن بیک برسند  
دولت و کامرانی تنگ زده نسبت بامیر جهان شاه بن امیر قرا یوسف ترکمان که در آن اوان  
بر بد و نسر اقیق و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرمای بود در طریق خلاف سلوک میسند  
و شایب اینجانبین مواد نزاع در هیجان داشت تا بوجهی که سابقاً مسطور گشت سرخچاقند از امیر حسن بیک  
بر ما جموده جهان شایه و راه نوشت و در انسال پادشاه مادرا، النور خراسان میرزا سلطان ابو سعید  
کورکان طبع است خج کمالک جهان شاهی متوجع عراق و آذربایجان شد و بر وجهی که پرتو اتمام برتین اوتان

از مطلع کهره زاری طالع شده بر وجات احوال متروان و سایر اهل بکلیان یافت اما قاضی عیسیٰ رضی الله عنه  
بسیار داشت و حال مجلس بکلیه امانت ارکسته بوده پوسته نقش خیرخواهی بر الواح خدو نیکانست و یاد شده امر  
دسپاه را بمعرفت امر کرده از منکر نهی بلخ میمند و در کهن کلمه حق از همچس نیندیشیده و هر از زبان نصیحت  
هکنان میگویند از جناب شرمیت پناهی قاضی ضیاء الدین استماع افتاده که بوقت از نزد قیصر روم ایلیان جو تبریز آمدند  
و سلطان یعقوب در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت اہبت و محنت ارکسته و در کلمه زردوزی پندیده  
بر سر ریسلطنت نشسته انطافه را بار داد و چون هر کس در محل خود قرار گرفت قاضی عیسیٰ پادشاه را در آن بکلیان  
میشرفت و کخت پوشیدن کسوت زردوزی بر مردان و است انکاه بلازم و دلیم سراج المومنین فرمود که آن  
کلمه را از کتف یعقوب میرزا برگرفت و فرجی ابعث خود رنگ در روپوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته  
اصلا از احتساب بی محل قاضی تمیز نکرده و بدین قیاس آن صدر عالمیقت را بر پوسته انشهر یا روزه اقتدار از ازار تکاب  
اموری که مخالف شرع شریف بود منع می نمود و با فاضله خیرات و شایعه مبرات و عنبت و کثر بھس معین نمود  
و همچنین شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدیث ذہن انصاف داشت و در انجام  
امور ملکی و مالی غایت محصلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عافیت و احسان میکاشت و سایر امر او ارکان  
دولت آن پادشاه عالیجاه در مہاتی که متعلق بر ایشان بود شرائط و قوف و کاروانی تقدیم میسر نیند و دیار است  
خاطر امر خود اکار بر کوشیده اعلام انصاف مرفوع میکردانیند تا چون زیاده برده سال حال بر زمین ال کشت  
و تمامی بلاد و اعمار ایران آبادان کشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را با افعال سیئه تبدیل داده نسبت بکثرت  
سلطان حیدر تغیر عقیده نموده بدان واسطه اساس دولت آق قویونلو روی با ہندام آورده دست مشیت  
سبب اسباب اہواب تفرقه بر روی روز کارشن گشود و خباثت آن حکایات آیند بومنج خواهد پوست آن نشانند  
عاقبتی ختمی بکشت بر شہان مسلمانان حیدر تغیر عقیده نمود و نسبت بکثرت و با افعال سیئه تبدیل داده نسبت بکثرت  
رمنوال سلطان حیدر در او اوقات حیات بنا بردن خاطر عاظ را با دار فضیلت قرا و جہاد با لشکر  
از اہل ارادت و اعتقاد ریاست عظمت بکاتب در نیندیشیر و ان بر افرخت تا با کاروانی که در ان طرف  
سود بجز در ان دور متشام مقاتلہ آید و مقتضای کلمه گوید اقلو المنکرین عمل فرمایند چون شیر و انشاء  
فرج مبارک امیر علیقلی آقہ در سبزی که در ان زمان شیر و انشاء پادشاه بر غریبت انحضرت اطلاع یافت ترسید کہ  
عازبان عظام در وقت عبور بر اہلکنت متوسل عیش کردند ساک طریقی عناد و خلاف کشته اہل مہمان

سپه کلامانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیت یعقوب تبریز بر افراشت و بعد از تقسیم لوازم  
تعزیت و سوکوتی قدم بر بند سلطنت و شهرباری نهاد و بسط باطعش و نشانیها پر و اختیارات و یاریها  
به برادرش خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سستی و عدم روت  
کامیابی از عهد دارائی سپاه و رعیت بیرون نتوانست آمد لاجرم بانکه زمانی امرا و لشکر یان از باجگان  
از سلطنتش متنفر گشته بلاذمت سلطان یعقوب مائل شدند و یعقوب میرزا اشعار مخالفت برادر اظهار کرده سپاه  
بسیار سرا سر و شهنش و پیش خنجر که از یاریگر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز بقصد  
معرکه استیز شده رایت نهضت مرتفع گردانید و در مدو و مدو غوی آن دو پادشاه جنگجوی بهر سیدند و لیران  
جانبین دست بستمال کت قاتل برده گردید و باوج فلک تیز کرد و ساندند و پس از گذشتن و کشتن و غارت  
نسیم فتح و ظفر بر چسبم علم سلطان یعقوب و زید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکر یان بر خاک  
هلاک افتاده اقبال ششما هم او ستاسل گردید و بفعال اتمایش آرد و یکم مایرید و نورانی و فتح الودیه  
سلطان یعقوب تبریز بر سر تاج و تخت نشست و چون سلطان خلیل تجدیر پروردگار خلیل  
در معرکه مرند و غوی قتل گشته شد تلخی امرا و زمینیان آذربایجان بر سلطنت یعقوب میرزا اتفاق کرده رایت عظیم  
از فرق فرستدین در گذشت و بعضی میرزا و بعضی میرزا متابعت بر او بر کرد اختیار کردند و دست باعیت  
بر داده شرانطا فاطمه بجای آوردند و یعقوب میرزا بدینک دولت سوار گشته و بر کنگ گشته  
از موکوتنجک عمان عزیت یعقوب تبریز منخطف ساخت و در آن طبعه فاعه بر او رنگ فرمان فرمای  
نیکه زده جانچه باید و شاید با شمالت طالق برداخت و بدینستور بهر معجز خویش در تشید قواعد عزیت پرورد  
سعی موفور نمود و در تقویت شریعت و انکسید بهجت باوات و قضاوت و علمای سیور فالات مقرر فرمود  
و قاضی سیح الدین عیسی سوده دلیر و اجنه کرد و در بر آراک استادنش بود بجالی منصب صدارت و حکومت  
امور شریعت منسوب گردانید بکه انجانب را در نسبت امور ملک و مال و عمل داده رایت جاه و جلالتش را  
باوج کمال رسانید و امر نیابت و سرانجام های عهد سه کار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که از اهل کوه و  
جسی بود و نفوس نیز و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت در انبساط امور ساخته او اب امطناع پر روی روزگار  
برگشود و از فایده عمارت و احکام که مادم کشتان بیرون او موع نشود و همگیس نمیش را اعتبار نماید  
و منصب صدارت و کار سازی سپاه بر موفی خلیل موصول و سلیمان یکم قرار یافت و از امر محنت و کمرش

صراوتت اقدامنا کردن ساخت و مهینان صاعی ضمیر را با اشتعال آتش قال تخریص نموده صدای  
ارزگیر در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان صدمات رانده تیغ کین از نیام وقاحت  
بر کشیدند و در مقام مکاوت ثبات قدم و زیره عاقبت شجاعت و بطالت بقتیم رسانیدند نظم و بیان  
سماها برافراختند بقصد سرکد که تا خستند کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز کشادند در مای جنگ و ستیزه  
فلک گشت دریای قهر از غبار زخون یلان شد زمین لاله زار و در آرزو سلطان حیدر بخش نفیس مبار شرام  
قال گشته باز مره از ابطال حال برفت اعدا تاخت و بصیرت شمشیر نیلوفس که دوت سرخپه حیدری بسیاری  
از سپاه شیروان و ترکه از با بجان بر خاک هلاک انداختند - بشمشیر چون شاه حیدر مصافحت  
در افکند و در صف اعدا شکافت - به پیکان خونریز و روح ستیزه بر آورد از جانان رستخیز در فتوحات شاهی  
که مہبط فیوضات ما قنای است سمت تخریر یافت که در آن موکه چون که به سنگام بولان شجوان بی باک  
سیلان ترکمان بان شاه حیدر توان در محنت مبارزت آمده بفرسب سان چستان از پشت زین برود  
افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن گشته با دوی ضلالت کشیده داشتند اورا بجان مانداد  
و بعضی از غازیان که ملازم موکب ظفر نشان بودند افغان بلوچ آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اعراض  
پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باقی تمام نرسیده اما مشور سبوة من بر قسم ختم مرقوم کردید  
ملازمین موکه شربت شهادت میباید چشید و اورا چند سال غیر محاسبات و نیای میوه غایباید کشید انگاه که  
بعد از خیر آن سلطان کرامت انما بر صفت اعدا حمد کرده نهایت کوشش ظاهر ساخته سرخپه هر  
اقواح زهر مذاق مرکب بر شیر و انیان بود و چون نزدیک بان رسید که شیر و ان شاه و سیمان ترکمان  
از موکه ستیزه عنان کیران بودی که زیر منقوط کردند انداز سبقت تقدیر تیر عسفر فرسای کشاد نیت  
سپه انقطاع حیوة اش سلطان مر تقوی صفات که دید و مانند پدر عالی گهر و اعدا کرامت نژاد بذروه بلند  
شهادت فائز شده طائر روح مطهرش بجنب ریاض قدس پریدند - فغان از جور کردن ستمکار  
که جز از لایم و دم نیش کار بی خونریز و ایم در کین است زخون سروران کلکون جبین است - کمان  
کین را چو کین ز صفت نشانه کردش قلب که و مبه شوئی که سپه حیدر ز اهل باطن - نکات از تیر قصدش  
نیت ممکن - القصد بعد از استماع اینجاذبه عظمی در او ایبه کبری صوفیان عظم و غازیان کرام از روی  
اصطرا و تدم در وادی فرار نهادند و شیر و ان شاه و سیمان بیک بدین پیکر حضرت ز طغرل متوجه و سرور گشته

برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و بیخام داد که سلطان حیدر با سپاه عظیم از مردم قزلباش نغم زرم متوجه  
شیروان شده هیچ شک نیست که هرگاه از فتح این ولایت میسر گردد و هوس تسخیر دیگر ممالک فرماید  
و با بنواست اختلال بسیار بارکان عاده و جلال انگز و اثره استقلال راه یابد پست هر چه آید از آن خل  
در کار هست ز اول علاج او با چیدن پیش این است که قدم با راه سلطنت لشکر طغنی بیکر بویک  
فرستد تا بنده ستیزه مطایفه قزلباش را ننگد از هم که با این تبار در آید و بقدم مقابل پیش رفت  
اشتعال شوکت ایشان را تیغ ابدارت کین و هم و یعقوب میرزا بنا بر استماع این سخن از جاده صواب  
مخبر گشته سیلان بیک ز با چهار هزار سوار جرار با دوشروانشاه ارسال نمود و استالت نامه در دست آورد  
اورا اجازت محاربه سلطان حمید فرمود و قبل از آنکه سلیمان پیک بشر و انشاا بوند و سلطان حیدر  
از راه در تنگ که در جانب شمال شیروانست با مملکت در آمده بطرف دیگر کفار لوازم شبکیر و ایوار بجای آورد  
و از مردم آن بلاد و امضا لطفه را که بخت دم اخلام و اطاعت پیش آمدند از مواید انعام و احسان خویش  
مخطوط و بهره در میکرد و چون نواحی تیمور قبلی مسخرت سیادت بگشت اما لی آن بلده بمیان چهار کسب  
الات زرم و بیکار مغرور شد و شیوه استوده ترو و عناد اظهار نمودند و در روزهای آن حصین را بر روی خود  
سینه دست با خن تیر و سنگ بودند و سلطان حمید را مثر از مخالفت انطاقه مدتی و غیر گشته غازیان  
متهور را غنچه انقلعه ملامد کرد و انید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقیچیان پولاد و جنگ بی لیت  
و در تنگ بکار خود پرداختند و میان یک بروج از بروج تیمور قبلی رو با تمام آورده با خاک راه یکسان  
ساخته مقارن آنحال بری قاجار از عقب رسید و بموقت عرض رسانید که سلیمان پیک ترکان بنا بر  
فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر از با یکان بشر و انشاا بوند است اکنون آن دوسر وار  
بجای اشتعال نایره قاتل متوجه کثرت مال از سلطان حمید ر بعد از استماع این خبر مضنون کریم  
و ان ان لافا تل فی سبیل الله بر خاطر فیض مانر که انیده از کثرت نیندیشید درایت مرهبت استقبال  
اصحاب خلاف مرتفع گردانید و در نواحی منزل تبریز ان شیروانشاه و سلیمان پیک ترکان با سپاه  
فراوان همه را تیغ کین بیرون زنیامند و خن که از روزن کشانم با حضرت رسیدند  
و از جانبین متبوی صفوف برداخته مستحصال گشته و سیوف کویدند و سلطان حیدر بقوت  
باطن منکم عنان میدان مصاف العفاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات ربنا ارفع علینا



سلطان حیدر طبق صوفیه در خط اردبیل مجتمع گشته بنا بر عرض شاه عالی کهر برادر کلاتر شمس سلطان علی  
پادشاه را قایم مقام پیر بزرگوار کرد و ایندو دست متابعت در دوش زده طنطنه بشارت بکوشش پیش  
اریاب ارادت و اعتقاد رسانیدند و بانکه زمانی جسمی کثیر از صوفیان صافی فحیر زمره جهت ادا ائمه  
مقصد ولایت عهدی در پی و طائفه برای تخریب بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند و چون  
این خبر بسمعیب میرزا رسید از اذعام ارباب هدایت تیر رسید و یکی از امرای عظمی را با فوجی از سپاه  
آذربایجان بار دبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه را با برادر کلاتر شمس سید ابراهیم و حضرت شاه واجب  
التعظیم بشیر از کوچ فرماید و سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشتند با والده و برادران مصحوب و کلاه  
رفته منصور یک پر ناک الشیاز در چهار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خورد سالی باین نایبه  
شامل گرفتار شده فغان از جان گرفتاران ملا اعلی بر آمد که آیا قاتی که عرصه سپهر بوقلمون جوان نگاه گیران  
ممتش خواهد بود در محبتی تنگتر از دایره نون چگونه تکل نماید و کامیابی که ما پیرایش سایه مرحمت بر فوق متوطنان  
رجح مسکن خواهد گسترده مانند خورشید در عتده کسوف تا کی بپاید و سپاه بیاید در صدف در شب افزود  
تزیید نور خورشید در روز کسی که در شاهنشاهی ضعیف است بیگام دشمنان قیدش غریب است هر چند  
بعضی از ساکنان مسالک هدایت یعقوب میرزا را از ازاوان دراری برح امامت منع نمودند بجانمی بر رسید  
و اینانرا همچنان مجوس داشت تا وقتی که بجای منتقم اساس دولتش را از روز بر کردانید و در رشتان  
سخت و تعیین و نماند که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان طبرج قساق انداخته بود  
نماند بایا در آن اردو متواتر گشت و سخت یوسف میرزا که غیر زیمهر کارم اخلاق بود و مرخص شده در گذشت  
و ما در شمس هنوز از سوکوری پیر باز نیرداخته بود که مدت عمرش بسر آمد و غرمت عالم کفوت نمود و بعد از آن  
هفته یعقوب میرزا نیز به بلوچ بستر نهاد و در طبعیت از خط مملکت بخش دست باز داشته رخت بقا بیاد  
فدا داد و یکی از شعر او درین باب گوید بیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب اناری غریزان یوسف  
اگر کم شد چو شد یعقوب را باری نه ترک ... سلطان ... میرزا ... سلطان  
یعقوب میرزا به لاک بر ملک اختیار نمود و صوفی جمیل که عتدم امر او معلوم بود و ساوا امر او پرنایک با شیخ میرزا را  
پادشاهی برداشته و نوینیان با بیدری بر سلطنتش مسخر میرزا اولد امیر حسن اتفاق کرده رایت

مصرعی جهت این بشارت به تبریز فرستاده و چند مطهر سلطان حمید را بعد از لوازم تجملات تکمیل در موضع  
تیر سران بجاک سپردند بهجات و یراق که از سپاه قزلباش گرفتند بودند منت نموده روی توجه به تیر سران

اوروند

از کلام معجز نظام دایم العطاات حیث قال سبحان  
و تعالی اذ اتی ابو اسیم بر بیکجاات تیر اینمقال برضای خاطر اشرف طوائف انسانی می تا بد که  
بهن ابواب عنایت ربانی بر روی سعادت مدی مفتوح شود نعمت ابتلارادر کسوت با بوی نمایند  
و چنگاه چشم تماشا را از دیدن چهره عرایس کمال موجود داشته بظهور صور محنت و الم او را بیازمانند پس اگر  
در مبادی طلب دست امید بخارنا کامی رسد بنا برین معنی معاقبت غنچه مطلوب شکست می گیرد و اگر در اوائل  
حال باری سعی سبک حادثه آید از زده نباید زیرا که آفة الامر طریق بهبو و سمت سهولت پذیرد ابراهیم  
خلیل عتای القادش نرود در ابا قد ام رضا و تسیم پیش نیاید خطاب ستباب بار کوفی پروا دسلما علی ابراهیم  
از صدر عنایات سبحانی نزول نیافت در حضرت اسمعیل همان فرزند نر بر طبق کلمه یا ایت افضل ما تو در  
کردن نهاد و پر تو انوار عنایت یزدانی از افق و فیه یاه برج عظیم بر وجات روزگار شس نیافت  
یوسف صدق تا یکید اخوان از حجر عطفوت یعقوب دور نیفتاد بزرده مقرب ملک مضر رسید و نبی زنی  
تا کتت مهاجرت کند نیم فیروز می شمیم نامتخاک کتت مبینا بر پرچم رایت رتاشش نو زید  
براه عاشقی هر کس نه کام نه بند بی تعب روی دل آرام جو اسمعیل از فرمان مبرم نه حجب هر که سر  
کردد مکرم ز بعد ابتلا و چاه یوسف بر آمد بر سر چاه یوسف بگذر امید جمله اختیار نرود و هیچ کل  
بی خار آزار پس از انجام شام ظلمت انروز شود صبح سعادت عالم از روز نظیر این تشیب حال  
فرخنده مال مرکز زانره دولت و اقبال وزیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المنظر شاه اسمعیل الصغیریت  
زیر که هنوز آن افتاب کیتی انروز از افق زنگانی باوج کمال کامرانی نرسیده بود که آنقبه مانده  
بر بر کار و سلطان حمید روی نمود و مقارن ابتلا بران مصیبت چنگاه در محنت جس و قیبت  
افتاد و در زنگات از ان بیه بر اور عالی کهرش نهید شده عمان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد  
چنانچه هر یک این وقایع و احوال در حصول اختراجه و جلال آن پادشاه بر تضویض حال باوج امانی و امال  
عقربیب مسطور نمودنت ان شاء الله تعالی اما سبب جس نخرت آن بود که پس از شهادت

برت آوردند و او را طوغا و کرمان نزد سلیمان پیک بردند و سلیمان پیک برستور محمود اسم سلطنت بر پادشاه  
اطلاق نموده در ملاقاتش به تبریز فرامید و سرانجام ملک و مال را از پیش خود گرفته وایت استقلال متع  
کرد ایندی قلع هر روز یکی زور در آید که متمم ذکر اوقات چهار رستم یک با مراد ابنیه سلطان و از کجایی  
یت نمکت میرزا با سپهر مستقیم یک ترخان رستم یک ولد مقصود یک بن امیرین  
که آثار اقبال از ناصیه هاشم ظاهر بود بعد از فوت غم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا  
اختیار نمود و چون مسیح میرزا در مکر سلطان بود مغلوب شده تحت سلطنت داد و داد فرمود رستم یک  
در قید اسیر بست مهدی خلیل افند و در قلعه النقی که کو توش قرق سیدی بود مجوس شده و این سلطان  
که در ملک اعظم نوینان انتظام داشت و همواره بقدم اندیش نقش مضب امیر المملوئی صحیفه  
فاطمه شیکاش پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان پیک از قراباغ اران عازم النقی شده نزد  
قرق سیدی علی معتمدان فرستاده بهجام داد که مناسب است که رستم یک را با پادشاهی دارم  
و جنود اینچ و در افراهم آورده همت بر استخلاص ملک عراق و آذربایجان که رستم و قرق سیدی  
به این معنی همدستان شده میان او رستم یک قواعد عهد و پیمان بخلایط ایان تا کید یافت آنگاه  
رستم یک از قلعه النقی بیرون آمد و با بنیه سلطان بوست و ان پادشاه رستم سیر و سرداران  
لشکر همگان یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاه پرستیز در ظل رایت ایشان جمع آمد و این خبر به  
پادشاه میرزا و سلیمان پیک رسید و مخالفانرا استقبال نمودند و هر نوجی را که عبت راوی و سبانه  
طریق پو فای سلوک داشته نزد رستم یک رفتند لاجرم با پادشاه میرزا و سلیمان پیک در ایران شدند  
و با پادشاه میرزا پانیا بر آنکه داماد شیردانشاه بود با اتفاق شیخ نجم الدین مسعود و حسن علی پیک علم میرزا و ان  
گشته سلیمان پیک روی بد یار بگر آورد و رستم یک عنان ریزه تبریز فرامیده عروس ملک از بلک  
بی مزاحمت اعیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلافی که در مزاحمت فرموده باحوال ملک راه یافته  
بود گشته سک امور جمهور و نزد یک و در همین محلش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات  
عراقین و آذربایجان و فارس کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحت و تبرکات  
پادشاه سلطنت اشیا فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز معبلم دادند  
اما پادشاه میرزا چون شیران رسید شیران پادشاه داد و اما در پیش نهاد همت کردانیده ابواب

خلاف بر او آشتند در منزل سلطان بود و قراغ میان آن دو فرقت صورت مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته  
نسیم منسج و ظفر بر پرچم علم بایسنقر میرزا وزید و مخالفان عمان ادبار بودی فرار تافت مسیح میرزا با اکثر  
باید زین قبل رسیده نگاه بایسنقر میرزا در غایت تخریب تیریشناخته بر تخت سلطنت متمکن گردید و صوفی  
خلیل زمام اختیار جمیع همایونک و مال را بقبضه قتل در آورده پایتقدش از سپهر دوار در گذشت  
و بنا بر ذمیره که از نواب سلطان یعقوب در خط روشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک با بهانه  
رفته ابواب تعدی بر روی روزگار انطاف بر کشود از اینجا قاضی عمی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین  
مسعود اگر چه از جنگ اجل جان برد اما بی اختیار گردید و در خلال این احوال محمود پیک و لاغز نو پیک بن امیرین  
که در روز قبل محترم خویش مسیح میرزا از معرکه کرجیه بود و پناه علی پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت  
میتمود طغی شده و اعیان استقلال پیدا کرد و شاه علی با بسیاری از امر و لشکریان دست سعیت برد و او را کثر  
بلاد عراقین را در تحت تصرف در آورده با سپاه جهاد است امن روی توجه بصوب درگزین نهادند و چون  
انجیر به تیر رسید بایسنقر میرزا با استصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در صحرای درگزین آن دو  
پادشاه چشم و کین با یکدیگر بجار به نمودند پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گشت و محمود پیک  
از غایت سرگردانی بنیاه بسیاری برده سینه نعمت استمدادی که در آن نواحی بود از صورت حال توقف یافته  
توجه آوردن دانه حیاتش گردید بیکجا که حوالی طاحونه را غر و کشت و محمود پیک را بدست آورده در حوالی  
ازلال نزد بایسنقر میرزا فرستاد و بایسنقر میرزا بنا بر صواب دید امر بایسنقر میرزا را خفه کرده در ترناب هلاک  
انداخت و بعد ازین منسج عظمت و جبروت و باد بروت صوفی خلیل از حد اعتدال در گذشت و دست  
اختیار سایر امر از وظل در امور ملک و مال کوتاه شده اغشی سبب مخالفت سلیمان پیک گشت و بیان  
این سخن آنکه سلیمان بیک که در آن زمان والی دیار کبر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل و کمال آزار خاطر  
امرا آنرا با کمال استماع نمود و خاطر بر مخالفت قرار داده با اتفاق سایر حکام دیار بکبر شکر پی خواهم آورده  
مانند سیل تیز روی به تیریز آورد و پس از آنکه اینجبر بسج صوفی خلیل سید در رکاب بایسنقر میرزا عمان توجه  
باستقبال اندام معطف گردانید از غر اعیان و قایح آنکه در وقت تقارب فریقین امر او را از میان گرفت  
صوفی خلیل در سه تی خلاف سلوک سینودند بیکجا که شکار خلاف اظهار کرده زمام اختیار بایسنقر میرزا را

و افروي در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همچنان ابیه سلطان متوجه مقابل و مقابل میرزا  
بایسنقر گشته چون بمعبراب که رسیدند در آنطرف سیاهی سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب  
را بتورده و چهره مضبوط ساخته چند گاه بغیر تیر از طرفین آمدند سینه دو هر روز انشمارافت و مخالفت ششمال یافته  
یکطرف و طرف دیگر هیچ یک از آن زمره دو چهره نمینمودند و آقا الامری آنکه غالب از مغلوب متمیز نشود و میرزا بایسنقر  
بیشتر دان معاوضت کرد و سلطان علی پادشاه و ابیه سلطان روی توچه به تیر نر آورده و در آن اوقات  
که سه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیگ اظهار خلاف نموده خطب بنام میرزا بایسنقر خوانند  
و میرزا بایسنقر بعد از استماع این خبر در حرکت آمده تا منزل انار و مشکین را نذر رستم بیگ چون از دو طرف خود را  
برف تیر طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید  
و قریب توچی قاجار را با جمعی کثیر از جوانان بر تهور بکرب کوه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین  
نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شیردان ظفر یافته میرزا بایسنقر را بقتل رسانید و قریب توچی در واهی در کنیا  
با کوه حاجی بمقتله نموده بقوت دولت رستمی بر روی غالب شد و کوه حاجی مقتول گردید و این دو خبر  
بجست اثر در کیشبیه تهنیز رسید و رستم بیگ فرحانک و مسرور گشت و تمامی کلزار ممالک عراقین  
و فارس و کرمان و اذربایجان و اران از فاطمیان معاندان مصون مانده و در خاقانیش از آسمان  
در گذشت  
چون رستم بیگ بساعت طلوع از جانب طاعنان بد کردار و مخالفان مردم آزار  
خاطر فرغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تعظیم شرف خصمت  
ارزانی داشت تا بار و بیل شانه به ستور ابا کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری مکن  
وزند و در تصفیه زاویه شیخ صفی که کشیده بارت و طائفه صوفیه بردارند و ایشان بار دیگر بوطن باوان  
و سکن مهجور شانه متسکنان زاویه هجران و متظران جنابای حومان از غبار موکب کوکب مرتب  
روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال ستایش کیم ذوالجلال که انسخه غلغله نشاط  
دانش با بوان کیوان رسانیدند و مستداق از طغیان که چند سال از در جو و فاضل اجود از لاد و مجاد شیخ  
صفی الدین غازی عاری و عاقل بود و بار دیگر از جو کس سلطان علی پادشاه رتبه سپهر برین یافت و وصیت  
این نموده با طرف و اکناف رسیده و او را میر حصول اهل بر وجبات احوال اهل فضل و کمال یافت و

انعام واکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهرسانید و در آن ایام که بایسنغ میرزا در شیروان بود شیخ  
نجم الدین مسعود بنا بر قصد بعضی از امرای منجوس طعم مسموم خورده اختیار سفر اخوت نمود و سلیمان پیک چون  
چون بریار بکر رسید و روزی چند بعیش در شاطا اوقات گذرانید تا که تیر با از شصت تصاکش او دست  
رشته جیش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان پیک برادر دایه خلیل پیک را  
بیبی از اسباب گرفتگی شده بود و در وقت که پریشان بریار بکر مراجعت نمود نور علی بن دایه خلیل که در آن  
ولایت که در سگ اهل اعتبار انتظام داشت با تمام مژن عسکرم قاصد قتل او گشت و منظر غرور بود  
سحری در تمام حسن کیفیت بسر و تشن رسید و بزخم تیغ تیز تیغ جیش را بشام بمات مبدل رستم پیک  
بعد از استماع این خبر بخت اشراف خود قاسم پیک را حاکم و والی دیار بکر ساخت و او بدایه جیش شافقت  
عدالت بر افراخت و در نهایت یافتن از بی سبب است و ما بددی داشته شدن به نوبت  
حضرت پاری چون بقضای حکمت بالغه ربوبیت در روح امامت و دراری سپهر ولایت چنگاه درید  
و جس اوقات گذرانید در زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت نسیم دلالتی از من روح اندازمب الا ان  
اصد فی ایام دهر کرم نعمت در دوزین آمد و بر طبق مرویه صحیحه اذ اراد ان قد شیا بهنا اسبابه چند صورت  
نمود که هر یک سبب کجای اخذت بود که چنانچه مذکور شد که توال قلعه بن معویب میرزا دست از خواست  
کوتاه کرد تا یاعی مرض یا کجا در آمده او را بجام اخوت رسانید دیگر که رستم پیک برادر زاده مهد علیا صدکی کجا  
فوج کرده بایسنغ میرزا سلیمان پیک را بگریز ایند و تیر و شمشیر شاه که قائل سلطان حیدر بود جهت  
استعداد و اما دایه رستم پیک ابواب خلافت بازگشود و لشکر به بایسنغ میرزا داده او را با استخلاص کل موروث  
تخریب نمود چون اینچیز برستم پیک سبب کجای طرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه د سلطان علی پادشاه  
رسید ابراهیم را از قلعه اصطخر مطلق العنان گردانید و محبوب اُبتیه سلطان بجانب شیروان در سنده  
تا طبیعت صوفیت و غازیان عظام هم خون لاشام از نیام انتقام کشیده و ما را در روز کار میرزا بایسنغ  
دشمنه و نسیان بر او زد و مقصود حصول پرسته ملک از با کجان و عواقب در کت تفرش قرار یابد بنا علی نه  
در وقتی که خبر میرزا بایسنغ استماع نمود آن است که کوب اوج است را به تیر تیر طلبیده قطع فخره و نفوذ و انفره  
نزد ایشان در ستاد و التماس براتی سفر شیروان کرده باظهار املاص و اعتقاد زبان کشاد و چون اینچیز  
با طرف جاد و امصار رسید باز که زمانی جمع کثیر از امرایان فغان صوفی و طالبان بجاوت دینوی

امام حسین علیه السلام با جماعت می نمودند تا وقتی که از دست ساقی اجل مجرم رحمت انجام شهادت رسیدند  
نقطه دروغی که سر دریا من کرم در افتاد از پاپ تیغ ستم نمودی که خورشید اوج کمال پذیرفت از جوهر زرد  
زوال دروغی که سیر کوکب مرام بود بر خلاف رضاء کرام دروغی که بیک خط جویخ نگون نه زخون ریختن می نمود  
سکون نبود در منش سرخ از خون مانه نذر دغم جان مخزون مانه درین باب هر چند گویم سخن نکرده ز دل دور زنگ  
خرن تیمان به که سازم سخن مختصر کنیم عرض حال شده دادگوشه شاه والا که بعد از وقوع این مصیبت در محبت  
اعداد دولت در مملکت ستم یک اقامت مصلحت ندانست و با حسن یک لکه و خادم یک و غیرهم  
از امرای صفی ضمیمه سرتی مشورت مسلو که آشته بکنان سفر کیلانرا مقصوب نمودند و آنحضرت با قرب  
دولت کس از مریدان مخلص و مخلصان متخص برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف  
انولایت عزیمت فرمود و چون ببلایجان رسید فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر امرای کیلان  
بعظیم شان و تدم در دمان ممتاز و مستثنی بود مرکب فرخنده فال آن نقطه دایره شرف و اقبال را  
با قدم تعظیم و تجلیل استقبال فرمود و بجهت مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان  
تعیین نموده با حسن و خوبی شهر اخطا خلاصی و ضرورت یکدیگر بجا آورد پس از چند گاه خدیو ابراهیم خیال بر ترحم  
کرده تاج دوازده ترک حمید در بر که شکار و دمان امامت و سروریت از سر برداشت و بستور ترا که  
اقب تو بنیو طاقیه بر تدرک مبارک نهاده علم تو چه بصورت از دیبل برافراشت اما حضرت شاه  
دین نباه تا محلی که ضمیمه شهرش با معنی العالم پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دیدنت  
رسیم سلطنت و هانیانی را با همین کام و زمین در خط لاهیجان مقیم بود انگاه دفع اعداء دولت را  
بیش نهاد و همت ساخته و در ایت نهضت بجانب آذربایجان افزایند ابواب کشور استانی بر کشود  
چنانچه بعد از خبر بدیده زکرا اقب تو بنیو ایچکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت این داستان غایت نشان  
بر زبان خادم بلاغت بیان خواهد گشت در شرح رسیدن محمد پادشاه از روم بجانب تبریز  
نشسته در ستم یک ستم در ستم زنده ایستاد پادشاه اولاد غور و لو محمد حسن حسن یک بعد از  
وقت عزم خویش بجهت میرزا از قراباغ گرفتیم بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلی درم با نریه  
انار شجاعت و شهرداری و زنا صیبه عاشق مشاهده نمود و یکی از زیبات خود را با وی در سلک از دواج کشید  
و چون احمد پادشاه چند سال بفرار خیال در ظل عنایت و اقبال اوقات گذرانید هوس مالک موروثی

و خنجر ادا محاب رشد و رشاد از نیم سیم غیر شیم این بشارت بر کلین تمنا شکنی آغاز نهاد و در حین  
انفال ارباب صلاح و سد و از پرتو انوار این سعادت در گلشن مطلوب میوه مقصود بار داد در وقت اندک  
بسیاری از مسکن مسالک ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن رعیت  
بجز و فراد که از زده ملازم رایات هرایت لایت شدند و چون خبر از و هم خواص و عوام انام بر درگاه کرامت  
پادشاه سلطان علی پادشاه و کوشش رستم یک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشه مند شده بغایت تبر سید و  
کس باره پیل فرستاده بار دیگران ستم برادر عالی کهر را بار و پر و و جمعی از نعمت در آن خود را تعیین کرد و ایشانرا  
پنجم نکام از نزد پیکس از طائفه قزلباش در ملازمت سلطان نعلی پادشاه نگه از نور در آن او ان نکان پادشاه  
عالی مکان در اردوی رستم یک تشریف داشت هر روز جمعی کثیر از میران صافی عقیدت و معتقدان  
فازان ولایت بخدمت رسیده از نقد و امیض و احمد و اجاس نفیسه و دیگر نذورات میگردانیدند چون نمیتوانستند  
که خلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنزل خود منعطف میکردانند آنرا ملازم رستم یک از بجوم  
زمره ناهیه هر اس پقیاس بخاطر راه داده از قسلاق نوی روی بی بیلاق نهاد و قصد نمود که قطع صلح حرم نموده  
سلطان علی پادشاه را اثر بت شهادت چنانند و حرس پنجم هرایت و عرفان از اچاک پمروتی انباشته صمیر  
کند خود را از آن دفع عن فرغ کرد اند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آنسور آفاق به مقتضای  
کمال الف را محاط و علمند و شبی حضرت شاه دین پناه رسید ابراهیم را مصوب خود گردانید و در خطه  
اردبیل عنان گیران باز نکشید از صوفی صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنکند و بود بیک آنحضرت  
پوسته دست خنجر مجرا شده دل بر مقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم یک بعد از توقف بر فرار سلطان نعلی  
پادشاه را بتی سلطان را با جمعی از سپاه تعاقب آنحضرت فرستاد و ابیه سلطان حسب الف بود و متوجه  
و بهی گشته در روزی که نزدیک بان بلده رسید سلطان نعلی پادشاه بنور باطن هرایت میاسن داشت  
و مقتضای قدر تعظیفی است که در آن روز اتساع رستم یک آنحضرت را از حرس پنجم تیغ ابرار شربت شهادت  
چنانچه بعد از آن بزرگ زبانی کار سازان تصادف در لوای سلطنت و جهان بینی شاه عالم پناه را  
باز و نوزاد ستم بر آن امرای صوفی را بعتیه علیه طلبیده از ازال کمال خود خیر داد و بار تقاضی را  
روایت می میداد و ساحت تیغ و دست خویش را برفق مبارک آنحضرت نهاد و همان لحظه طلیحه  
شکر ابیه سلطان نمود و ستم آن معتقد ای عالمی تمام جامه خنجر در پوشیده بدستور خنجر بزرگ بر خود



کرمان روان شده بعد از قطع خبث منزل سل و مسائل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بر طلب  
خون برادر تحریر نموده بین اجداد بنام قوام عهد و پیمان بایان تاکید یافت انگاه قاسم پرناک بسپاه  
بی بی باک بای سلطان پوست و احمد پادشاه کیفیت حادثه را شنیده بالشرک آذربایجان عمان برفخ  
ایشان منعطف گردانید و در کهنه النک اصضهان تلافی فریقین اتفاق افتاد و عیار معرکه جنگ در  
پیمان آمد و زمانه فتنه انگیز ابواب ستمیز خوزیر برکشاده سبزه کهنه النک از خون کشکاری گلرنگ گشت  
و نضای میدان نام و ننگ از کثرت جیفه از با افتادگان با کوه الوند صفت مساوات گرفت  
و بنا بر اقتضای قضاء ایزدی نسیم نصرت و برتری بر جبریم علم ای سلطان و قاسم پرناک وزیر  
و احمد پادشاه که کشتماه پادشاهی نموده بود در اثناء کرد و فرقی نقل رسید و ای سلطان چون چنین  
مهم بزرگی از پیش بر روی تو جوق شلاق بلده قسم آورد و خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد  
میتوب میرزا که بعد از قتل پسر او خود با سینه میرزا در پناه شیر و شاه اوقات میکند را بنام میرزا  
قاصد جهت طلب او بشیر و آن فرستاد و در قم بارگاہی بچکف در موضع مناسب نصب کرده مسندی در چکاه  
بارگاہ نهاد و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بکستوری که امر او سلاطین را ملازمت  
نابیند بدانجا میرفت و بر انجام مهم پرداخته شیلان میکشید و حال بر زمینوال جاری بود تا وقتی که  
سلطان مراد بوی لمحق که دیدار خود را چو میرزا محمدی پسر او را مشاهده نمود ای سلطان  
بماکت انکساری داشت ذکر او را لا یوسف یک بن حسن یک مجری و الوند در روز  
معرکه کهنه النک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از گشته شدن شاه و تفرقه سپاه ترک  
ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند و بیدار العبادت یزد رفت و حاکم آن دیار مراد یک با سید  
با اتفاق اشرف یک او را بیاد شاهی برداشتمند و الوند میرزا بیدار بگشته تافته بمعاونت حال  
رسم یک قاسم یک که پس از واقعه سلیمان یک بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال  
بر لوح ضمیر نگاشت و چون آیه سلطان فصل سنان در بلده قسم پایان رسانید و نسیم  
بهار می دور اتمز از آمدن خلافت را از ظهور سلطان کل آگاه گردانید ای سلطان عمان غریت بر تبریز  
منعطف گشت و مجری میرزا تاجی ولایت عراق را تحت تصرف در آورده در ملک ری رحل اقامت  
انزخت و آیه سلطان برادر خود کزل احمد را در راه این ری که اشده بقم رحمت نمود و بر توریال گذشت

کرده با جنود نامحدود از مردم روم و ترک که بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم یک بعد از  
استیاء این خبر علم مقابله و مقاومت را فراموش نمیکند و عزم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه  
بی آنکه حقیقت حال یکدیگر را معلوم کنند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور نمودند و مقدار  
مسافت طی کرده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم بار دیگر عنان غرمت بطرف کنار آب انعطاف  
دادند پس از تقارب فریقین و پیش از اشتعال ناره جنگ و شنیدن امرای عراق و آذربایجان  
طریق پو فانی مسلو که آشته تا گاه بر کرد سر پرده رستم یک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد  
بودند و احمد پادشاه بنا بر آنکه انهدام فخر زندگانی رستم یک را مستلزم استقامت میانی دولت خود  
می پنداشت در کنار آب ارس او را بزرگمان آرمینان برداشت و بقیه دولت بر سر

روی نمود مدت سلطنت رستم یک شش سال بود و او که در ارس رود یک پسر و بیست و یک  
و بیست و شش پسر داشت و بیست و یک پسر از بیست و یک پسر بود و بیست و یک پسر از بیست و یک  
آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره بکشاد و در کمال حسرت و اقبال رایت چاه و بلال اتقاع  
ذاده روی بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده قافله او رنگ خلافت و جهانبانی را با وجود خود  
مزمین سخت و زحایا و مزاحرات را بتمهید قواعد عدالت و بیدارده رایت شریعت بدوری بر آوا  
و زمانه داد که زیاده بر آنچه بحسب شرع مشروع است و مقتضای عدالت باشد بر او بود و آنیان یکین بار  
بهر هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوائف آنرا از تکالیف دیوانی محاف و کشته با خراجیات  
و شلقات کسی را بیازارند اما رستم ابطلان بر مقرریات ارباب دیوانه و کشته و نشان  
بهجکس را یا مصانتر ساند و همچنین بروی مبارک نیامد زیرا که هم در او احوال اوقات سلطنتش سلطان  
و قاسم یک پرناک با هم متفق گردیدند و لو انی مخالفت فراموشه او را بملاک کرد ایندند مفصل  
این محل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین علیخان که بزرگترین و نزکت  
از سایر ارباب ارکان دولت محتا زوستنی بود بنا بر کینه دیرینه که از مظفر یک پرناک در سینه داشت  
او را در مواضع کشته و بلکه عرق جیانش را به تیغ نیز منقطع کرد ایند و این خبر قاسم یک که برادر مظفر  
پرناک بود رسید و خاطر بر آن قرار داد که به شکام فرصت ریت مخالفت مرفوع گرداند و این اثنا  
احمد پادشاه نشان ایالت کرمان بنام ابی سلطان رقم زد و ابی سلطان از آذربایجان بصوب

تقارب فریقین بتلاقی انجامید و بعد از تسویه صفوف و تحریک درج و سبوت محمدی میرزا کبکند که در وقت  
وسپاده او منزه نموده اتفاقاً قصابی جامعیت ایشان را در نوشتن از جمله اهل علم امیر علی و پیر محمد  
و قنق با اولاد و اتباع بطرف سواده و ششم و کاشان رفت به علی یک سواده را مضبوطا گردانید و پیر محمد  
در ششم اقامت نموده قنق یک در کاشان رایت تخت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از این  
بیکر حضرت و ظفر محمدی میرزا را مقید ساخته همراه خود بسلطانیته برد و پیرام یک را بایل ساختن  
امرای شارایه نامزد کرد و پیرام یک سواده رفته با پیر علی یک ملاقات نمود و تبارکید قواعد عهد و پیمان  
اورا اطمینان داده قاصدان بطلب پیر محمد و قنق بعثت و کاشان فرستاد و ایشان نیز سواده رفت  
پیر علی یک با ایشان ملاقات نمود پس آنکه امیر محبوب پیرام یک بجانب سلطانیته در حرکت آمدند  
اما چون پیر و برادران در کوزین بمنزل گردیدند همراست پیچاس بخاطر راه داده بشی پیرام یک که در خواب غفلت  
بود تنها گذشتند و هر یک علم غریت بصوب منزل خود برافراشتند و سلطان مراد بعد از اطلاع برین کیفیت  
پانچاه هزار سواد و سواده شد و پیر علی یک سواد قلمبندی بهر تب ساخته کمالی بیخبر است  
برج و باره بر درخت و سلطان مراد در پنج روز یکجه هر چه تا متر یا هر چه در دستم بدیدن بهره  
مراد قنق شکست و قاصدان بخدمت آن در میان انداخته فهم بر مصالحی قرار یافت بر بنیویب که از اولاد پیر علی یک  
بهرالیک سواده بیرون آمدند و بخدمت ملازمت سلطان مراد بزد و بخش گیر و ترک محاصره داده پیر علی یک  
بخدمت ستر حکم صلوه باشد و معاف و فرنگ اهرالی یک بخدمت سلطان مراد رسید از ظاهر سواده کوچ کرده  
عنان گیران بصوب اذربایجان منحطف گردانید گفتار روز از مصاعده بظهار مراد و با لیدیر و سینه  
بهر عمل بنیویب تا زمانه که اتفاق نوادوت با پشاه هفت کشور چون سلطان مراد از ظاهر سواده  
کوچ کشید و در راهی تسخیر سایر ممالک موردی کرده بجانب تبریز منصرف نمود الو نیز منتهی به او گشته نواحی  
مغایق اغلب را بیکر ساخت و سلطان مراد چهار روز سختی از روی سپهر عم رسید بجهان قتال علم اقامت بر او  
درین احوال در پشاهی بگذاشت که موسوم بود بیا یا خیر اندکان دو پشاه ملاقات کرده نصیحت سودمند و موافق  
دینتد بگوش هوش ایشان رسانید و از عاقبت مخالفت تخریر نموده هر دو را بصلح و صفای مال گردانید  
مقرر آنکه قزل اغزن میان دو سر درواستطه بوده تمامی دلایات دیار بکر و اران و آذربایجان از اولاد پشاه  
و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بریان سلطان مراد گردید و بر بنیویب عهد و پیمان در میان آمد

در آن بلده طسح قشاق انداخت اما محمدی میرزا چون چند روز در قلعو استا بر برد با قشاق حسین کیا  
داشرف پیک روی توجه بری آورد و شیون بر کزل اهدزه تمامی پویش را گرفت و کزل احمد بر پش  
حال و منفوک به برادر پوسته ایبه سلطان در قسم اقامت نمود مصلحت خرید و در میان زمستان  
بر اسپ فرار سوار شده عنان تار باط دانک بازگشتید و درین اثنا سلطان مراد از شیروان آمده بود  
پوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و محمدی میرزا در ولایت ری ترقی تمام دست داد  
امرای عراق بستم اخلاص پیش رفتند و غاشیه خدمت بردوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا  
هکترا بفرید تربیت و هایت امیدوار گردانیده باسد و بسیار و عدو پیشمار متوجه ایبه سلطان گردید  
و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورده در غزیز کنجی آن دو شکر کینه جو در یکدیگر رسیدند و هم از  
کدر راه در میدان تاخت بهر صر قیامت اثراتش ستیزه تیز گردانیدند و محمدی بتاید سر روی احمدی  
ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پست بر سر که قتال کرده  
روی توجه بجانب شیراز نهاد انگاه محمدی میرزا منطف و مضور به تیز فریاد بر تخت سلطنت بنشسته  
لوای مکننت باوج کیوان رسانید و ایبه سلطنت الوند میرزا در شیراز باسد و دولت و مکننت  
میرزا محمدی بن جنانچه سابقا در خیر بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه که میرزا نک که نخته بدیار بکر رسید  
قسم بیک هم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال مقصد  
سر انجام ملک و مال شده امر او ارکان دولت را در هیچ کار و دخل نماند و پادشاه را نیز بی اختیار نگاهداشت  
ابواب نخوت و تکبر برکش و بنا بر علی هذا الوند میرزا از خدمتش متنفر گشته اکثر امر او لشکر بیان بادی لفاق گرد  
دشمنی از اردوی قاسم پیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند و محمدی میرزا چون از توجه برادر  
دشکر جلالت از خبر یافت تا بمقامت او در خیر مکننت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت  
الوند میرزا بی درم نیزه و اندک میکان در دار الملک آذربایجان لوای سلطنت بلند گردانید و منصب  
وزارت را بخواججه سابق الدین عنایت کرده لطیف پیک بر تبریز و کالت رسید اما محمدی میرزا با قشاق  
بعضی از امر اسراک که بوی پوستند از طرف سلطانیه بصوب اصفهان نهضت فرمود و سلطان مراد  
در شیراز از معنی و خوف یافته ابواسمخلاف و ترغاب برکشود بلکه همدان ایام با سپاه نصرت انجام از شیراز  
عازم اصفهان گشت و محمدی میرزا با استقبال سپهر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواججه حسن ماضی تقارب

که اطاعت و فرمان بر میان بستند و زبان نیاز با داد، اینمقال کشتاوند نظم که ای سرور آل خیر الانام  
کو اکب سپاه فلک احتشام و وجودهایون تزیب تختة ملازم بدرکامت اقبال بخت بهر سو که خواهی توجه نما  
که کردی جو خورشید کشتو کشتای - بعد از تقسیم غزیت آن تسدوه غانذان امت و کرامت یکی از اهل اختصاص  
جهت طلب رخت نزد ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصدیت نهفت همایون با و الی لا الهان در میان نهاده  
آنجاب از مغرب و قلت سپاه پادشاه و عظم شان اهل طعیان و کثرت خود ایشان اندیشیده  
فرمود که چند گاه دیگر در ساختن باروز کار نب است و این غزیت را در خیر تا خیر و وقت از اقلن بهر اب ارب  
هست تحمل بود شیوه و پذیرد خصوصاً بکاری باشد خطیر و این جواب بعضی رسیده هتمه ملاحظه خاطر  
میرزا علی در آن دیار فی الجمله وقتی روی نمود پس از روزی چند نفیض نفیس با او ملاقات فرموده زبان با ستجازه  
کشاده و آنجانب کرة و کیر بصیر و شکیبانی لحو کرد و در باب شیخ غزیت نهفت شرایط مبالغه و الحاح  
بجای آورد و الهامش او در ج قبول نیافت لاجرم رخت ارزانی داشته در ساعتی که نظم طرف همرد  
انحرفش یار پونه سعادت چو دولت مدو کار بود و رکیلان ششم کام انشرد و ان - بتدیر سر و بخت جوان  
د میرزا علی موکب عالی را مشایعت نموده مراجعت فرمود و چون موضع ار جوان از بلوک ستاره که داخل  
اعمال همایون ولایت محل نزل شاه ستاره سپاه کشت لشکر کشت است بینجا بر آورده تاثیر سر و بجایی  
رسید که کار از ارتکاب او اردو شبگیر در گذشت بنا بر آن در آن منزل تعلق کرده و در او اصل فصل ریح  
بهر ب از دجل در حرکت آمد و بطن مالوف رسیده لولزم طواف آباء که نام تعجبیم رسانیده دوست  
مشایعت بر آورده مرادی که داشت طلب نمود و در آن زمان سلطان علی بیگ جاکلا از جانب الوذ میرزا  
بر آورده بیل معانیت مستولی بود و میرزا محمد تاشن با وی در طریق بود و او افی سلوک سینه و بنا بر لشکر بسیار  
اقامت در اختیار مناسب ننمود و لاجرم سزم خرم کرده باز مره از اهل اختصاص مانند عبیدی یک تو  
وحین یک که غلیفت کلفا و غیر هم از اعیان ترغ مشورت در میان انداخته بعد از تامل و اندیشه  
بر زبان الهام بیان گذر آید که انب نعت که کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین و رجه را ملاحظ  
هست در شته بجانب کربستان شایم و تیغ جهاد از نیام نعتام بر آورده عنان اقبال بمیدان قتال  
اهل کفر منلال تاچم امر اعظم بنا بر آنکه در آن مستکام از غازیان زیاده از رسید نفر حاضر بودند  
انعتیت را علی الفور بلیت فریدند بعضی رسانیدند که مناسب نعت که است سنیه سلطان حیدر علمنوده

الوندروی برار السلطنة تبریز آورد و سلطان مراد نغز دین رفته آنجا شلاق کرد و بعد ازین مصالحه بر علی بیگ  
دیگر فتح یک اتفاق یک بلازمت سلطان مراد شتافته بر علی بیگ با اتفاق قنای معروف تنج سیاست کرد  
و بر همه منظور نظر اتفاق کشته تربیت یافت و درین اثنا بعضی سلطان مراد رسیده که عالم شیراز قاسم بیگ بر ناک  
خیال خلاف وارد لاجرم از نغز دین با لشکر خویشم و کین عازم فارس گشت و قاسم بیگ ناک از توجه پادشاه  
خبر یافته طاقت مقاومت در خیزگشت خویش نپذیرد و بجهت عدم اعتدال نغز دینت لوازم استقبال مرعی داشته  
در قصر زو بار و رسید سلطان مراد جمیع امرا بر ناک را گرفته ابواب با بر روی ایشان بر کشاد و سلطان مراد  
از قصر زو بکارزان رفته زمستان را آنجا بپایین رسانید و در همین سال شاه مرزقوی خصال ظهور نموده و پیرانها  
مغشوق گردانید و سال دیگر در لیجان شلاق کرده پادشاه آفاق لشکر با نغز بیجان کشیده روی با بیست و پنج  
نهال اقبال الوند آورد و چنانچه از من حکایات آید به بوضوح خواهد پرست انشاء الله تعالی و نقد سینه  
کفایت در بین ظهور دولت ابر چون شاهی و طلوع تابش سیر هیچ غمناک نیست  
همت شاه علیجاه و نعت از محمد نظر الوند میاوی پنجم سیم صبی داو اول نمیم کله از نشود ما مراد توجه  
آن بود که بفرج حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان در باب عمد پاک  
و بد بیاری شمر زمر و نام چین ملک و ملت را صفت نصرت بخشیده اساس کنای بر افراز و مسوق  
بر افراز دلوای پادشاهی کند سنجیر از همه تها بی خبر اند و بر نیروی هدایت اساس دولت اهل غایت  
زند بر شرق اعدای بد اختره بیان حمید که از خسته بیدار اما مان کلاچی بگیرد و صفت عالم تاجی  
کند نویسه دشمن که ازین بخت دوستانه مراد زاری به بند بر طارم افلاک سندان بنا شرح را بسیار پیش  
ز نور خط اقبال به کوه توت و در دین نصرت از همه نوبه بلطف اهل تقین را چاره زود ز قهر اعدای دین وارده سازد  
و در عدل معموری جهان را نخل سازد و بخشش بجز کاروانه بنا بر علی بن ابی طالب که چند گاه در ملکیت کین است  
ایمانت بر افراشت و با حکم لاهجان میرزا علی طریق محبت مسکو است بله نام با لقب غنی و لقب آن  
خاطر عالی تاثیر آن سردار داد که از ولایت غمبت متوجه خط جنت رقت از جیل کند و ارواح مستعد  
ابا کرام و اجراء عظم خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف امیر بیعت معز  
ار و در تبعی باطنی از غازیان که اقبال مثال طازم آسمان عابد جلال بودند ظاهر ساخته بودند است  
داشتند که تا شیر صبح دولتش را وقت دیدنت و نسایم ریاض نکوش را همگام در پهل لاجرم

مشرف گردانند امر ابون کنون ضمیر مکرر تا شیروی میدهند شاه دین بیاه را بهمانه عارضه در دولتخانه پاپون  
برسند عزت گذاشتند و حین یک لکه را در دستش داشته عبدی یک دغفا یک باعنا را از و سلطاکنین  
دقت و قدر خواهی نمودند که مزاج شاهی از منجم عتدال بصوب اعتدال انحراف یافته بنا بران میسر شد که امروز  
بصحت شریف برسد و او این سخن را مقرون بصدق دانسته با امر الوای عشرت بر او داشت و در آن مجلس  
ایش از ارضت اردانی داشت و چون ایشان بیاید سر بر اعلی رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای  
سلطاکنین از آنجا نهضت نموده چنانچه معد را از انوار کوب سع سلطنت برزب و زینت گردانند در وقتی  
نور آفتاب از جهان بهمانجا نهضت نقل نمود و پادشاه کردن غلام اشارت فرمود تا فدام درگاه معکر حضرت انجا  
از کثرت مشاعل و منجم نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه بگردان شتران برق اثر در زیر بار کشیده  
رایت نهضت بر او افتند و چون سلطاکنین روز دیگر از توبه پادشاه خبر یافت دانست که در تعاقب مواکب سپهر  
مراست هر قدر دارد بنا بران بای تشکیبائی بود و امن بحسبده و پادشاه بچون رسیده روزی چند بغیرت بخوار  
انگاه از ان منزل کوچ فرموده تنوز الام را محکوم فیروزی انجام گردانید و در رسول فراموش پاس  
در رسیدن انتس از عبادات ثقات بصحت رسیده که چون آوازه طلوع غیر شاهی در اطراف شهر یافت  
هر کس نسبت بخاندان گرامت دم از ارادت میزد قدم از سفره بجانب معکر نطفه را از می شناسفت  
از اینجند قزاجه الیکس با فرقه از مردم روم اجام عجبه کجک هر تبه بسته از مقام مالوف قدم در راه نهاده بعد از  
طی بودی در منزل شور کل نشرو آمده بایر کبنا و دستش که بهادری بود سرکش در آن نواحی صاری داشت  
بهرش چون مطلع گشت بغوم استیصال او را استقبال نموده مراسم اخلاص ظاهر کرد و طرح صیانت آکنده  
هر چند نظر از غازیان در منزلی نشرو آورد انگاه ملازمان خود را بجا رفت و تاراج ایشان مامور گردانید غازیان  
بقدر محنت در دفع انجمت کوشیده بسی بسیار جان از ان در طبعیرون برده عنان بطرف اردوی  
همایون موطوف گردانیدند قزاجه الیکس در موضع تنوز الام ببارگاه سپهر احتشام رسیده و تنوز را معروض داشت  
و از استماع این سخن انش غضب شاه کامکار طهت شده با عساکر طغزانز بجانب قلعه منتش المعیار نمود  
و او از کیفیت حادثه خبر یافته قلعه را یکی از معتقدان خود سپرده سر خویش گرفت شاه دشمن منکن بطن هر قلعه رسیده  
عساکر دست نهیب و تاراج بر آوردند و جمعی از موطنان بیبای مانعت پیش آمده قهرمان قهر پادشاهی بقبلان  
که امان فرمان داده جمعی کثیر رفاک ممالک افتادند و وجود پادشاهی با غنایم نامتسای عمان غریت از راه قاقوان

نخت مسرعان با طرف ولایت عراقین و آذربایجان و سیم تا عابد با باب ارادت رسانند که یراق نموده بمیجا و مغرور در او  
ظفر از مجمع روز نگاه بپنهار تمام روی بغزو اصحاب بلام آوریم و این سخن مقبول افتاده حارچان با طرف مالک دستاوند  
دبدا شاه بیت نهضت بصوب قراباغ و کوچکنگیز برافراخته در آنجا راه معلوم شد که یکی از بانها میزراجهان شاه موسوم  
سلطان حسین باریانی با جمعی کثیر در کوچکنگیز اقامت دارد و بخار غرور و سپدار بکاخ فرماخ راه داده دیگر بران بطل در می  
دشاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب مهم او آغاز مشورت فرموده در آن اثنا از نزد او ابلی رسید و نامه آورد  
مضمون آنکه اگر ایات مایون فال ظلال دولت و اقبال بفرق مخلصان اینجامی اندازد بنده شایسته تشکری  
بر دوش گرفته و حلقه چسپاری در کوشش کشیده کمال اخلص بظهور میرسانم این منول از شرف قبول هجو رمانده  
چنان مسترسند که در همان منزل چند روزی توقف شود و سلاطین از نسیمنی خبر یافته با فوجی از مردم  
یکدن برگاه شتافت و بعد از تقبل با طجالات مناظره و دست که اگر ممکن این محتمن دولتخواه  
بیمین دستم شاه دین پناه مشرف کرد و قوم قراقرم و قیلور را اخترا اقبال از مطلع آمال طالع خواهد شد انحضرت  
بسبب اقتضا وقت مصلحت اجابت دانسته بجانب معسر سلاطین توجیه فرمود و در خلال این احوال  
غازیان عظمت کم که با رچان همه احضار ایشان با طرف بلدان رفته بودند فرج فرج بار روی مایون میر سید  
چنانچه در وقت نهضت یکمتر او را با بند سوار در موکت ظفرانار مجمع بودند چون نوامی اردوی سلطان حسین  
از او اطلعت مایون صفت اصدات گفت پنا بر اقتضا رای عالم لدای عساکر کیتی کشای از امتزاج  
بان زمره غدار اجتناب نموده دینم نصرت انجام در طرف دیگر افراخته ترول اطلال سیر نموده در روزی  
چند در آن موضع ادقات کوزانید و سلاطین بارانی ششرا نظامی بنی تقدیم رسانید اما در آن اثنا فرج اجابت  
که از حساب موافقت غیر باران غدر متفاظ نیکو در لاجرم خسر و فرخند و ششم فرج حمت از آن منزل استیضاح  
داین دای عیس مسجود گشته امرار اطلبه شت و بزبان کرد و سب اظهار اخلص نموده گفت مناسب است که  
ندام بارگاه بسته در مراقبت بنده بسر برده سلوک طریق مخالفت با توتند از تان من طریق احوال و کجایی آورده  
در قلع و قمع نهال اقبال امانی یعنی انفاق مسامی همیشه منبذ و لدارم امرای چون دانستند که سخن او اعتماد  
نیشاید بر روی جواب گشتند که او را معلوم شد که بعد از این شاه ظفر سترین در اندازد توقف نخواهد کرد  
سلاطین ایشانرا کیسل نموده خاطر بر آن قرار داد که اقتاب اوج سلطنت را بی اختیار خست  
در حساب بس توقیف نماید بان خیال کمال صحیحی طرح انداخته استند عا نموده که منزل او را همین مقدم سرفی



همچو یک ازین را بهما صواب نینماید در چیز قبول اصحاب عقول در نمی آید اما منسوب درین استخوانه بسر خواهیم بود  
و بموجب اشارتی که از روحانیت ایزه معصومان سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد و صبح روز دیگر  
که از باطن سپهر اختر شغف انوار هدایت انوار مهر درخشیدن گفت و بولاج ضمیر الهام تاثیر افتاب منیر  
عرضه افغانی صفت اصناف پذیرفت آن مومنانید الهی سالکان طریق دولتخواهی را با پای سر بر پاوشاهی  
طلبیده فرمود که دوش از ارواح طیبه دوازده امام علیهم التمه والسلام عزود تا تحقق پوست که صلاح دولت  
ابدی بود منحصراً است که کتخت رایت غنیمت بصوب شیردان بر افرازیم و حجام خون اشام از نیام مقام  
بر آورده هم شیردانش را بر حسب دلخواه بسازیم نظم باد او توفیق پروردگار را براریم از شاه  
شیردان دمار حجام یانی سرانشان کنیم یک حکم پیشش برایشان کنیم و او را این وارد غیبی را بملح  
رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند و پیوسته رشتند رایت  
جنگ افراختن زمار صرف دشمنان بافتن و عسکرم پورش شیردان حیزم شده نظم  
دم صبح کین مهر کتی نوردند بگردون در آمد بعزم نیردند که امران فلک اشام بر آمد شب بیز کردون  
فرمان نسوی ملک اعدایان تابیدند زمین از زلزل بوسیدند در اطراف بهر سپهر اقدار درو شد  
سپاه ستاره شماره و بعد از وصول اعلام طغفر قرین بمنزل بایسین رای اصابت آهن جان اقصا  
فرمود که خلفا یک با فوجی از عساکر کوه کلین عنان بصوب کجستان منطف کرد اند و کفار را نوبار از دست  
تیغ ابدار جرحه هلاک دیوار چینه زد و خلفا یک بحسب فرمان واجب اللوغان بدان دیدار ایلغار کرد  
و بر اسب توله کجا آورده جمع کشیدند از اهل ضلال را در میدان قتال تیغ بگردانیدند غنیمت بی نهایت گرفته  
بر طین دلخواه بر پای سر بر پاوشاه عالیجاه رسیدند و انحضرت او را نوازش نموده که ایم خنایم که آورده بود  
بر غازیان قسمت فرمود و در هدایان ایام الیکس یک ایفوا علی بفتح قلعه منبتش کرد و دیگر رایت غنیمت  
بر افراشت و بعد از وصول خود طغفر قرین بجوالی الحسن حسین سیلاب خوف در عیب بنا توار و نبات  
تو ایتان منبتش را منهدم ساخته فرموده الامان بایران کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن بارودی الیای  
شناخته لطف او را شفیع و ایم خویش کردانیدند و اکتساب قلعه را متصرف گشته ابو اب عفو بر روی موی  
ایمان بکنار و کلانتران ایشان را بستان اقبال اشیا با و شاه عالمیان فرستاد و انحضرت  
بظرف لطفت و انجاعت مکر بسته قامت قابلیت ایشان را بجمع فافره بیار است و ضبط قلعه منبتش را بستور

بصوب ترچان گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق بسیار وقایع رفته قبه بارگاه بیروج مهرماه رسانیدند  
نصف در آن مرغزار چمن باغ بهشت نشسته کامران کرمت سرشت باقبال طرح اقامت فکنده برنگ از سر پیش  
بهر طبقه رخ سوزان بجاگوشن سر سروران سوده بر کوشن دلشکسته فارغ ز بیم خوله خباثین پناه  
جنود ظفر در آن منزل بوفش رسید که در آن نواحی خرسی معجازه وطن آید و در سر پیش توفش بجانب آینه در روزه  
از به شاه شیر شکار عازم دفع آن نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی منزل او او روزه کبیر و تهلیل بیروج فلک  
ایر رسانیدند و فوس تقصد ایشان از معجازه بیرون شتافته پادشاه شجاعت نهاد با وجود آنکه هنوز سوس نفوس  
از او روزه ساکنی بجا در نموده بود نفوس نفیس بجانب آن مهیب توجه فرمود و جو به تیر از نصرت در شش کن داشت  
هر دو پیش آمدند تیر تقدیر به دست مراد رسیده و فوس از بای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین دو کتختین  
از اطراف جوانب بلند گشت و هتبه دفع اصابت عین الکمال آید و آن یکا در زبان هر یک گذشت  
تعالی آمد ز بی شای فلک شد چو حیدر در شجاعت منشرح صدر که زبان شیر کردن از فکانش بنگ  
بر رخ زانه روز خبش نهاد و چون بمیدان وفا کام ز شمشیر خون فشانده چشم بهرام که کهر افشان عطار و  
در دعایش ملک از صدق دل گفته تالش نفا در زبان تیر شمشیر شاه رسید  
بنا به زینبای بود در فتنه فتنه مستشیر و غم و یاد که حیات چون مدت دو ماه موضع سا رو قایه  
در سایه علم سپهر پیرایه سپهر قدر و بلند پای بود شاه دین پناه بای مبارک در رکاب ظفر انساب آورده  
از آن منزل بطرف از رنجان نهفت فرمود و پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه زاوان بر ما  
واجب الاوغان نفا دریافت که امر ای عالی شان کلانتران جنود ظفر در و را بجمع گردانیده مطارح نمایند  
که توجه رایات نصرت آیات بصوب که ام ولایت مناسب دولت و زینیان حسب حکم مقتضی  
رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رای می نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن  
زمستان در از رنجان قشلاق کنند و به سنگام نزون مشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام  
بصوب دیار و مقام ارباب ظلم و ظم بر افرازند و زمره هکتند انب است که رخس همت با جانب  
الکامواضع قرقره تا زیم در بر کهار اند یار شتافته صدای کیر و دار در ضم طاق سپهر دور اند از بیم و فرقه  
دیگر حرکت بجانب جنود سعد مناسب نمود و طعن را سفر دیار بگر طایم مزاج بود و از جمله امراضیه انکلفاء  
و حدین بیک نامه این سخن را بسمع اشرف اعلا رسانیدند شاه مظفر لوار زبان الهام بیان آورد که

وگراست یعنی پادشاه بجز مکرمت بکن رایت رسیده و بر تفکر و تبحر سیاهان در نیامی هیچ اطلاع یافت  
بی نشانی تر پیر نمند و شجر ام ماهی اندام را قهر می چینه بکنند بلای می آید بانه انکا و عثمان  
کیران بطرف دریا انعطاف داده ازان بجز عشق که در او بلبت فهم و فو بی در کشتی بجز در بحال منورند  
به دایت تخت سرد صرخ بگذشت چنانکه بگذرد و باد بشت نسوا اگر بجز جوش سرد فو شت ز متعاقب  
موت کرده و ن مراتب آب در آب افکنده و مخرج در زمان محنت و سلامت عمو که دند و مضمون بدیش  
باین مثل اهل تکی گشتی نه نوح با بلوغ و بهی ظهور نمود و بواسطه آن امر غریب ارباب و عقاد  
چون طفت در و دست با آن ز بر و اولاد عاقبت محمود پیروز و در نفس بود و نیز آن گشت اهل ابراک  
نور یاد حق شاه شرفا گشته و راهلا م و هو اولدی نسر و دند ز میان بهر و عا که بی شود و دند که شایسته  
عشقت هر دم فزون با و درخت اندر دولت لاله کون با و چه بگذشتی ازین دریدی ز غارت شیدی  
مانند خیر بجز انان آن مهر سپهر بود شای شب در همان منزل تقصت نواره روز و یک که خسرو  
ستاره سپاه از کار در روی سپهر اخضر و ایت نهضت بر اثر خفت و از انوار تیغ نماند و درجه و ظلم را  
باز فضای عالم انهرام دوده چندی جهانگیری بسند ساخت شده زین بجا و تعمیر مردم و من گشته  
خلافه از انهر که چ نسر و دوازده آب دیگر که هر یک در عین و علق قرانی بجز خضر بودندی و غم  
خوف و خطر عمو و نوزاد نگاه عیان بطرف شامی انعطاف داده پس از وصول بمنزل کل بکن سنجی نه  
یا کتان امکان بعضی خدام کستان ملک اشیا رسانید که شیر پشته بعد از اطلاع بر نهضت  
شاه باطن شاه عازم قصب سمرکان گشت و در وقتی برید سریع البتیر ملک شهبستان آسمان در آمدگی  
از غلام سید و بدو نهضت هم که بر سوم بود بقلی بک و مقرب پیش میرزا بود و هر که دید که بسید پان رفت  
نرده انهن و انهن بیو بمان انکات رساند و چشم میزاد در شب بوقصد رسید مطولف امام از سلطنت  
تکریان هر که نصرت نشان باین ساخت و روز دیگر با پادشاه نهضت تسلیم ازان منزل در اشته  
در آنرا طی نهضت جو که منتهی میشد شامی رای الهام مارفتن فطرتی را بطرف اوقرب و اوست  
از راه است بیایان عیان کیران بر انصوب کردانید و چون مانع علم انجم حشمت بود و محل بر نامی از اشته  
بمنوع بجهت که ساکنان از دیار از صفار و کبار نسراد و بقرار اختیار کرده در قتل جبال بسته اند و چون  
شامی بگذرد و محل نصب پیام عا که ششمین سوز و در آن انان خور سید که شیر اشته پشته را

سابق بریشان رجوع فرموده اجازت انصراف از زبانی داشت و رایت نصرت نشان شاه و اوصاف  
از ان منزل روان گشته چون پروا وصول بر منزل حسنا با دینوخت منتش از کمال الطاف خسرو سلیمان پیش  
خبر یافته قدم از سر ساخت و دیوارها را به سعادت و این شناخته بزرگراه عالمپناه شتافت و بعد از آنکه  
شرف زمین بوسی یافت بشکست کشیده زبان بجمعه اردو استغفار بکشاد و باد شاه پورش بزرگ همسیر ایم  
منتش را باب عفو و انعام شنیده او را بدعام تاج زر نگار و خلعت فاص و کمر مرصع و اسپان راهوار بخشید  
و مباحی کرد انید و منتش دست اخلاص میان خدمت حبت بسبب الفرموده متوجه قلعه شو کرد و  
کشته در میان فرمودن آن فارس منظر آفاشته بسیار رس و کرده آمدن بولایست  
شیر و ان از حجاب است و تو فیاض علی الاطلاق هر ذوی الاقتداری را که استغرق بحر عاطفیت  
ماننداهی کرد اندر وقت عبور بر دریای مشکلات امور طایع عنایت بی تعب و مسیله زورق تدبیر او را نیل  
نجات رساند و مطلق نفس و آفاق هر محب اعتباری را که بایست در و منزلتش با وج سپرد و او را بر اولاد  
به شکم طوفان حوادث ایام مادی توینق رفیق گشته او را در معینه سلامت نشاند و هر که با نوح نشیند  
چشم از طوفان نشخ نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه کردن سر بر است بر آب ارس و کرده وقتی که بسبب  
طغیان آن بحر بکبران سنیان در سلامی وقت تدبیر تمام تحیر بود و وقت صورت حال بر سبیل اجمال آنکه  
دزان اولان که خاطر در پیش طغیان پادشاه به دلیل از جانب که شمال که چندان دست قله منتش فرزعت  
یافت چنانچه در لندنگان مقرر شده بود عازم غیر داشت در فرمان نمایان بغداد پوست که بر ارم یک  
قرمانلو با فوجی از مرد و مملوک و هزاره از قوم ذوالفت در لو بیشتر از مویک نظر از کتب در آب که شتافته خبر  
توسیمتی ایل و کوز قری قساح را ملاحظ کرده هر یک را قابل عبور است که صعب شکن یا بعضی از جنود را بکلمات  
آن معبر امور کرده اند و شیر و نمایان نتوانند که لشکر در پا اندر واقع آیند و بر ارم یک است و زلف و ابرو اول  
بر ان جانب روانده بعد از وصول کباب لب و مشاهده آن دو منبر هر یک را قابل عبور است که نیست و هر چه  
در بحر تدبیر شناساوری نموده ابواب دگوب بر غنیمت معصوم و بر رویش کشود اردو را در بخشش کرده است  
که هر تسمی در یکی از دو جانب ارس و که در ان موضع بیکدیگر با اتصال میاید و خیمه اقامت بر افزوده و امت بر انجام  
اسباب عبور از ان دریای بکبران معروف سازند و لشکر باین حسب الفرموده معتمدیم رسانید و معنی  
خیال گشتی و سفینه منبج و نرد و معنی در اندیشه ترتیب نسل و کلک میبوند که نگاه آن قدوه فائز ان است

بوز برشته صود نمود و دست بر تربت قلب و میمنه میسره و شکر و بعد از تسویه صفوف از هر دو جا  
اد از غیر و سورت و غریو کوشش و نشستن بندگت اسپان تازی در زبردان سالکان طریقی  
سرافزانی در جوانی که صحنای کیه در از اوج سپهر دور در گذشت غازیان مرکب هایون  
شاهی در پناه آید الهی تیغ بر آید پیام انتقام کشید و مبارزان لشکر شیر و انشا از حجه و کل علی  
دست بر تیر کمان باز بر منضم و لیر این جنگی در آن در ستیزه چنان بر خونین که در تیرت گرفت  
کلیت بنا کس کون سترده ز دل نقش بر و سکون فرقه نهیست واکل رخسار و لب اهل بنیم  
و چه در منصفه بنا کس کس مستبشره شکسته و خندان و طایفه ایست بر منصفه چهره در خداداد بار  
و چه در منصفه بنا کس کس ترهتها قمره محبت و پنهان بنیادگان شیردان از قربان شبه عقابان  
چیز ترک تا غیر بقصد سید طائر روح مجاهدان کشور گیر در پرواز آوردند و بهادران شاه جهانیاں تیغ  
بر این دستان چستان بوی با آید شده حمله کردند و تمام کمان پدایش تراود باریدن سهام تازی  
و نه از تمام جلالت نیکو کشان از منقبت صعد و بر آن بلندگی تا تیری از چشم فراز و شب راه از زمین  
که نام چرخ که پیش مرغ بود اگر بود شکست بکانت بچکان سنان شیر و انیان روی نشیب آورده  
ترک بر تارک میدوخت و سنان تیغ نشان غازیان بوی بالازبان کشیده فوس زنگانی میوخت  
در آن اثنا بواسطه دور نشیب همیشه میسره و چون طغری در راه بهم آمد و شیر و انیان خیره شده بیکجا حمله کردند  
پایه دکان شیر و انشا بهت و پایی ستوران در آمد و مجال تهراران نیافتند و غازیان رستم شیم از رستم  
فدکمب تیر آهنگ این کشته عنان جلالت بجانب دشمنان یافتند پس که انشا در کاب و سبک شد  
عنان در فرس فرود مییز و دشمن سنان بر این گفت کرد و بر این گفت کرد و بگردون بر آمد غیب ریزد  
و شیر و انیان در مقام مدافعت ثبات قدم و در پیرو دست بهستمال شمشیر و خنجر بر آوردند و هر دو لشکر  
در یکدیگر و کجی میزدان رزم را از سیلان خون نمونند چون کردند بهت شد از یاد کین آتش  
فتنه تیرت زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریزد در خلال این احوال پادشاه درج مسکون بقوت باطن  
هایون شمشیر زد الفقا را نار از نیام انتقام بر کشید و بجز صف شکافت زلزله در عرض کون و مکان  
انداخت و غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانیده بهال حمام خون شمشیر از کانه سر دشمن  
آب خورده رنگ شاخ از عنوان گرفت و شعله سنان ثعبان شمشیر در فوس عمر مخالفان افشاده

و وقت در میان قلعو کستان و حصار میفرود معسکر کرده و کوه دار روی خود را بچهره و نشانهای سحر  
استحکام داده بعد از استماع این خبر شاه عالی کهر سبکبار دشمن با خود معسکر ساخته از نشانهای بران جانب  
در حرکت آمد و مجرد توجه آنحضرت اقدام و دستسوار خیمه و انشا و منزلت شده از منزلت مکرر بصوب قلعو  
کستان کوچ نمود از روی باد شاه عالمیت نام با شیر و انشا و وقت از نسیم نصرت و معسکر  
شاه عالیجهای سبحان قادری که هرگاه لوازم انوار از از مطالع افسان شرح آید  
صدر الاسلام فهو علی بن ادریس بن مویز بن طلوع نموده بر مخالف احوال فرخنده و کل سعادت مندی باید  
مرات صغیر خورشید تا شیرش در وجهی صفت افاضات پیرو که جو صدق و ذواب در روی بهره نکشاید  
و بر عکس این تفسیر هرگاه صغر غضب الوهیت از غضب انا انهد نامم غذا با ت سربیا در امتز از کرده  
به نامعینه احوال صاحب شقاوتی وز در بهر صراش بنای تیره کرده که حقیقت آیت ختم القدر علی قلوبهم و علی  
سمعهم و علی البصائر عتاده آنحضرت را در کوه دانش ظهور نماید نظم بر از انوار لطف حق واجب  
شود فتح و طغی و غرور انصاف معسر و شیش که در از فهم و فرود و در نیز چشمش بهره مخصوص و مستور  
مصدق این ضیاق با بچون تختدیر ملک قدیر بر بنیوال صحت بر میان پیوسته بود که انقاب اقبال  
شاه ستوده مختار از لائق بلا در شیروان بر عرصه کردن مکان نامد که کسب عباد و جان شیر شاه  
در حقیقت و بال افتاده بنا عسکر و حیاتش انهد اعلام بدان باد شاه عالیجهای هر آنچه مذکور شد در انجا  
از قبول آراء مختلفه امر او سر و داران کردن بچند با هم بافتن عینی و ملقین ملقین یاری پور شیش  
شیروان اختیار نمود و عمان یکی از بد انصوب منطقت که در انید و شیر و انشا در وضع انگاه  
هر چند تا مل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روز کارش نشود و در استماع خبر تبه لای کنو و کنای  
شاهی از نشانهای سر اسیم شده از جنبه که در میان قلعو میفرود و کستان و اتع بود و است حکام تمام داشت  
بجرت کوچ کرد و ادایت نهفت بجانب حصار کستان بر افراشت و پیش از آنکه بمقصد رسید در منزل عالی  
بسا که نصرت مانر رسید و در معرکه در هم هر کب زنگار شیش لیز در آمده مقتول گردید کیفیت حال جان بود  
که چون ما بچو را ایت مضمود بر تو و حصول بر موضع مذکور از اجبت و قان و کعبت عمان مرکب شیر و انشا را گرفته  
بی اختیار بر انجا رسانید شاه صاحب تا ناید بطول غیر نشسته و فیروز بی امیدوار گشته بتبئیه سب با نصرت عطیه  
که در ایشان بهفت هزار رسید اقدام فرمود و شیر و انشا با بیت هزار پولید و شش هزار چای و ده هزار که هر دو

انقدر کشته کرد و از اعدای که بخاری بنویسد در من پیداکند و در کشتگان افتاده روزی خوش و  
طیر آلوده یارب این پادشاه کثیر کثیر شهر تاج بخش مرغ سوزید تا ابد باد در جهان مفضول چشم  
ید از جمال بخشین دورند که تو جفا بیک همه دفع کشید تا بجانب شهر نو و متو شدن انبار  
در روز بیست و نهم پادشاه عالم پناه بعد از فراغ خاطر از جانب شیر و پادشاه سلمه روز  
در همان منزل جمعیت خاطر و فریاد اول اوقات محبت ساعته کند اید انگاه رایات ظفر  
ایات افراشته بلده شامی را از بر طلعت هایون غیرت فرای کشید که درون خست و در آن  
خطه بمساع طبه و جلال رسید که در کشید شیر و انشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و لقب شیخانه است  
در روز چهارم جهان تنگ یا بیرون برده بود و حال در شهر نو که بکنار در ریات لنگر آقامت انداخته  
و بجای مخالفت خشمی از بجاوه و سوار جمع ساختند بنا بر آن فرمان واجب الادغان شرف  
نفاذ یافت که خلفا یک با بعضی از سباه نصرت نشان همته وقع شیخانه عنان بطرف شهر نو  
تافت و موکب هایون نیز متعاقب بر آن صوب نهفت و نمود و چون این خبر مسموع شیخانه کشت  
چاره کار منحصر در فرار دانسته با اتفاق اتباع و شیاع در کشتی نشست و بریاد آمده با دبان بطرف  
کیلان برافراشت و خلفا یک از خیال خبر یافتند بطالع مسعود و بخت نیک نو اچی شهر نو  
مغرب رایات نصرت پر لاکه رسید و همان ساعت امانی شهر اظهار اطاعت و انقیاد کرده اکابر  
و اعیان با بخت و شکیستن فرادان باستان امانت انشان آمدند و خلفا یک از این منظور  
نظر مرحمت کرده اندیده با مصاف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و انشب در کمال عیش  
و طرب بسر برده صبح زود بیکر که علم آنجسم چشم پادشاه وین پناه سایه وصول بر انداز انداخت  
و منزل شیخانه مغرب سر اوقات جاه و جلال کشت خلفا یک تقبیل بساط جلالت مناظر قیام نموده  
بعد از اداء دعا و ثنا کیفیت متوطنان شهر نور اعراس درین گردانیدند و بعضی موافق فرج انرف  
اعلا افتاده کلا تران آن بلده را با اینم تاج و خلع فاخره سرافراز میبایستی گردانید و حکومت شهر نو  
بر خلفا یک قرار گرفت پس از چند روز پادشاه دوست نوار همت قتلایشی عنان بصوب محمود ایاد  
انعطاف داد و چون بران منزل رسید یراق قتلاق سردود و بعضی از منبیاان بعرض هایون  
رسانیدند که متوطنان قلوب با کوه کجانت هماره تو انرا سباب بیکار مغرور شده طرفی خلاف مسلوک میدارند

کویت وجود ایشان صفت اتحراق پذیرفت فطمم زبیکه روز و غاود هم تو بولان که و خه و ای کنسید  
فیروزه کون عبا گرفت نهال تیغ تو از سیکه لاله باز آورد و نهیفت نه از فلک رنگ لاله زار گرفت  
و چو شیر و اینان آن تهور و مید اندازی دیدند و بخت و خجسته کرد از این اشیا پهلوانند دست نشان بر کار  
و کارشان از دست رفت زبخت بر معرکه ستیز کردند که تمام عمر مسافرت رفتن مقصودت ای بی دروادی  
زار نهاده روی بصوب او بار آوردند و بشیر عنایت همین بخت بخوان صدای دلکشای روان جنت ما  
لهم العالیون در چشم طاق کردون انداخت و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم شاهان که کفر بود  
شام مستغان الا بان اتلا فی ایام و هر کم نجات ما چون که در فصل بهار عطر بود در غایت صفت  
چو کشت از خون زمین مانند گلشن خیزان شد تن زمرب هم سدر از تن نسیم فتح آمد روح پرور  
صم غازیان شد عطر کشته شکست از تیغ شاهی قلب اعداء کلبه فتح بود کفن تیغ کوهیا در  
بسیاری از امر او سران سپاه و در معرکه کشته کشته بر خاک ملکت و جوان افتادند و غازیان مظلوم  
که بندگان انقوم مقهور را تکامیشی کرده بشتر کین اور خورد و بزرگ نشانیان نهادند دست فرودخت  
آن کوه از آن زلزله کشته شد آن کوه من سلسله و بقیه الشیف که از این معرکه خسته و خسته بود  
دراه که نیز پوده چون اکثری زخمهای کاری خورده بودند در فضای محشر او بیابان پهلوانان  
هماده از جنگ غزاسل نیا سو و در غم از انصید که هیچ میدی بخت نبودی تنی از نسانی سخت  
شدند انهم کشته و دستگیر چه بیدل چه پردل چه برنا چه پسر و چون خاطر خطیر شاه کسور کیر از هم  
اعداد فرود آمدید در همان منزل نزول اجلال نموده قبه بارگاه با فوج مهر و ماه رسانید و تحت هدایت  
دکامرانی در محبت دم همایون شرف ساخت و امر او شجاعت از بار داده بخت حال ایشان پرور  
انجامت روی نیاز بر زمین نهاده و از هم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان یاد اتمتیت کردان  
جو اهر زو اهر دعا و شاینا مجلس بهشت کنار کردند و پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را با لغات  
خاص اختصاص داده با صاف اغزار و احترام منتخبر و سرافراز گردانید و پائیه قدر و منزلت مجموعی را که  
ز آن معرکه غایت جلالت بطهور رسانیده بودند بزرگوارم و احسان از فرق فرستدین کدرا بید  
شکایت بوجوب فرمان سرمای قتیلا نراج آورده مبارک با فراغت و اجساد ایشان را بجان گذاشتند  
ظلمه کلاب در باب ساختند شاه چون تیغ برکشید ز نیام شهر خون زیر اهل ظلم و ظلام



کریخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز خیک مانند دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بیابان  
مخالفان بی نام و ننگ از نقیبی که بجان در چشم ایشان میزد روی تخت الشری آورد  
ز شصت غازیان قاوران از عتاب جابر بر آورده بود از تیره مغز فوق اعدا طعم حبه تیز خون چششان  
منقار شسته جو بجان خسته در تن میکشود بی بجان را او برو نشسته سیمو دی درین آسار ای  
اشرف اعلی جبان اقتضا کرد که خندق را بر سازند تا سپاه پلنگ صولت بهولت از انجا تو اندک  
و نفیس از باره کوه بگریزند و آمده تو رجبان عظام و خندام فلک احتشام را بدان امر به مور  
کرد انید و آن زمره باندک زمانی امانت در سنگ در خندق انداختند که نمودار کوه بلند گشت و هر س  
بر آن صعود نموده بر ساکنان چهار شرف شد لاجرم کار محصوران بجان رسیده دست اضطراب  
در دامن الطاف شهر یاری زدند و بزبان تضرع و زاری امان طلبیده بگفتند که شاه ما  
بنحشی بر جان ما نظر کن کجج بریشان ما بلطفت بچوستیم امیدواریم امان بخش ما را بجان زنده  
عموشمانه شالخال موفور الاحتمال ایشان گشته در حال ابواب قلعه با کور در روی غازیان عظام کشند  
و کلانتران شمشیر بست و کفن در کردن بر گاه سپهرت در شتافته کمر فرمان بر میان جان بستند  
و خسرو پوش نیز بر اکثر انجاعت راتاج و خلع فاحشه عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک همیت  
حکومت و نقل خزائن و زغار نشیر و انشاء قلعه شتابد و انجا از جنس زر و کوه هر و نفاس اجناس و بزرگش  
در آید بار روی همایون فرستند تا بر حیو و طفر و رود قسمت یابد و خلفا بیک اشراف و اعیان با کور را  
همراه داشته رایت نهضت بجان قلعه بر افراخت و بعد از وصول خزائن و دفائن شیر و انرا  
پرست آورده شکش و ساوری لائق از متوطنان امکان بستند و مجموع آن نفوذ و اجناس را  
بر گاه کیوان اسس ارسال فرمود انگاه قبور بعضی از ملوک آنجا را که نسبت بجهت ولایت  
منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت و زریه بود و در شکافته استخوان پوسیده ایشان را بانش  
انجام ببخت و عمارات عالیه انطاف را انهدام داده با خاک راه یکسان خست پس متقی  
المرام ببار گاه سپهر احتشام باز گردید و بمنزله لطف رعایت خردانه بر افراز شده بوی فتر  
و منزلتش را از ساثر امرد کرد را بنید...  
...  
... چون خاطر خیر باد شاه

و شرایط مکاره و لوازم سراج گذاری بجای نمی آید از امتزاج هر این چیزانش چشم جهان سوز  
اشتهال یافته حکم کند که امرای عظام نهستاید و الیس اغوز او علی با فوجی از ساکنان مساک یکدی  
بجانب باکو نهضت نمایند و در دستج آنهار و در فتح مخالفان بگردارعت در مقدم و سعی و اهتمام فرمایند  
و ایشان بوجوب فرمان واجب الادعان به انصوب دولت شده بعد از وصول مقصد قلع و دیرند  
مانند بروج آسمانی مشید و اولی مقدم اویش از شکها و لغت ارفع پذیرفت و فیصل سپهر عدلی  
چون سدس کند صفت استحکام گرفته سه طرفش را دریا و محیط آسا از حوادث صیانت نموده  
و یکجانش را که متصل به صحر است خندق عریض و عمیق در مسانت افزوده متوطنانش را فور جلالت  
معزور و مستطهر و کثرت ذخیره و اسباب قلع و داری فرخ البال و مطمئن خاطر المقصود امرای عساکر  
منظر لو آن قلع را مکر دار در میان گرفتند آغاز محاصره و محاربه کردند و حضوران در محنت لغت  
و ممانعت بای نشد دست باز داشتن تیر و سنگ بردند و چون تسخیر آنهار بکنک از نیز امکان  
پر دست و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماه چهر است  
شاهی از افاق اند با زیر دست و غیر ذری بصفت احوال غازیان یافت چنانچه شرح می کرد  
کیفیت این اجهان تفصیل می بود و گذار و رو پات فتح تمام بود که بوقت دولت شاه و شیخ  
چون پادشاه منظر لو افضل شتاد محمود آباد با خاطر فرقم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات  
گذرانید و نسیم روح افزای فرودین بر اطراف دشت دیسا طین ززیده مکاره رقصه عدرای دولت  
پایدار سر تیز شد و شاخ شکوفه و نسیم بهتند ام بارگاه سپهر آیین درم زیز گشت  
شد عازم باغ حشر و گل در رعایت حمت و تجل افراخت علم رسد و از اد عالم ز ظهور و روشن  
پادشاه و الا از او بر تو اهتمام بر دستج حصین باکو انداخت و کواکب آیت نهضت بر انجانب انداخت  
و بعد از وصول بنواحی از بار و ملاحظه خندق و فیصل آنهار مثال لازم الامثال نفاد یافت که فوجی از  
ابطال زبال سبله بیگان دیده دوزاش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد چون دراک پر بلا  
قلعه لبند بای عناد استوار دارند بسوزن و زمره دیگر فکر متین و زدن نشه نقب زدن نمایند و همه توجه  
غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بکشایند و اندو طایف بکهر چه تا متر آغاز کار و بنیاد بکار کرده  
خوش گیسو سوزن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیرو نای کوشش ساکنان قلعه سپهرین

مردم کلستان در گذشت و عزم رزم الوند حزم کرده بکج کردن کشتیها و بستن جسرها و بجز او فرمان داد  
و جنس میرزا بوجوب فرمان اعلی تیر تیر جبر ما مور شد و در آنجا یک شتافت و هر زمان ایام پادشاه کردن  
غلام عثمان بکنار آب انعطاف داد و از جبری که در جوار او تخیل یافتند و بجز او نمود و تیر و تیغ او درین راه پنهان  
بست کرده قرار اول تعیین فرمود که آنجا تحت اسیر راده الوند با پادشاه سی و هفت امیر زاده الوند  
که در آن زمان بر بلاد اذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که شاه عالم پناه برادره مالک شیروان روی نمود  
اندیشه گذشته با خود گفت که چون از فتح شیروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که اراد و شیرین بایجان  
نابیند صحت چنانست که پیش از آنکه این معنی از خیرت بفعول آید با سببها اینچنین آورده در دفع غلایان  
اهتمام یافتیم و عثمان بجانب شیروان انعطاف داده در طسرتی کشور کشانی سلوک کنیم و باین خیال محال  
شکر علی عظیم فراموش کرده در آنچنان اعلام بر افراخت و حسن بیک شکر او علی را بر رسم منقلای بکر مارود  
روان ساخت و چون پادشاه از آب عبور نموده بر معینسی اطلاع یافت بیری بیک قاجار را با فوجی بر دفع شتر  
شکر او علی روانی فرستاد و او را بلغا ز رفته حسن بیک تاب مقاومت نیارود و فرار نموده در آنچنان با بوند  
پوست و بیری بیک بلز نامدگان او را تیغ گذرانیده یراق شایر از غنیمت گرفته بیایه سر بر اعلی بازگشت پادشاه  
این فتح را غنیمت فرموده است و دانسته علم حزم قوا را با غنیمت و کلا ترجمه های بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند  
گذرا که در عهد پادشاه در توف یافتند درودای فرار نهادند و درایت شاهی بعد از شیوع  
فراد ایشان بیوس پنجوان در وقت آمده بار دیگر بیری بیک بر رسم منقلای بر بسیار غلایان بخت  
کلیت و از آنجا عثمان نامی مرسد با فوجی از دلاوران آن قویلو بفرمان الوند در بنا ببلد کسب از استیلا الت  
بیکار و بختک آسا بگفتار گشت و بیری بیک دست و کردن او را بسته بر کاه عالینا فرستاده  
تبعاتش فرمان شد و اینچنین با الوند سبب و بر خود بزرگ بود و توجیه خود سجد کرد و در موضع شتر و قرار گرفت  
سی هزاره اشتر اول هم کشید و دل بوحله به نهاده خاطر از آنکه مساره بلند در پیش کوه الوند بست نماید  
العصه پادشاه کشور کشانی برای نضای پنجوان را از عیار موبک همایون عین نشان ساخت و کیفیت  
فرار الوند بوضع پوست متعاقب با القوب نهفت نموده و آفر روزی معبر الوند ز نو یکیشده نزل فرمود  
و غلایان بکلی است عساکر محمود گردانید و از شکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا ارتفاع علم آفتاب  
از جانبین لایزم با بس معنی داشتند بیدار بودند و در خیال جنگ و بیکار اندیشه نمودند و چنان کار به باز آمد

کشور کیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمندها نورد و بطرف مهاکستان تافت زیرا که بسیار  
از جنود شیروان در آن مکان توطن داشتند و بجهت قلعه و کثرت ذخیره معسر و در پوده نقش اطاعت  
و زمان بوی بصیفت نمیرنی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مغرب بنام عساکر حضرت انجام گشت  
غازیان عظام از صدای کوس و کرناهای زلزله در ارکان عالم و در اول در قبا ن طوائف نبی ادم انداختند امرای  
کرام اطراف الحصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب سبب کبری برداشتند اما صورتی چند در آن  
اشاء بر توج بهوت که شاه دین پناه رستم نمود و اغراض برجوات و جبارت مردم گلستان کشید و کم  
مجا ربت الوند میرزا بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنهار در پای درختی که نزدیک باقلعه داشت  
نشسته در باب شیخ انقلوه تامل می نمود که ناگاه شخصی سر از انقلوه بیرون آورده دست بر کله نهاد و انا را عجز  
ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایت بیا یون فال از آنجا کوچ فرستاده بجنب دیگر نهضت نماید  
و الهاب ناره غضب عالموز گشت زار امانی گلستان محترق نکرد اندر نیمی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان  
نمای اقبالست ظاهر شده فتور تمام با تمام که در می صرده انحصار معینر بود و بطهور انجامید و بگیری آنکه عزیزی  
از اهل عبادت که بصدق کلام اتقاد داشت بشی در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه  
کنان با وی میگوید که متمسکنت که از زبان من اینجایش بعضی شاه عالم پناه رسائی که بر مرآت فاط  
خطیرت صورت نمیشی عکس پذیر خواهد بود که در از زمان که از از زبان بجنب شیروان در حرکت آمده  
بر آب که عبور کردی با خود مقرر داشتی که چون بلاد شیروان مسخر کرد و موطنان قلعه گلستان را  
مشمول انعام و احسان گردانیده غلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بیایه سر بر شانه  
کسیت بعضی رسانید آنحضرت فرمود که اینواعت داخل رویای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب  
که رعایت حال گلستان را با خود فرستاده بودم و تا غایت آن را از سر بسته را پیش کش کنوده ام  
اکنون آن تدر بو فارسانیده از آنجا کوچ میکنم دیگر آنکه در اثناء این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد طلیفه  
که جهت تحقیق حال ارباب ضلال بجنب قراباغ رفت بود رسیده بعضی رسانید که امیرزاده الوند سپاهی  
افزون از چون و چند فراهم آورده بخواه از آنرا معسکر ساخته محمد قرا حبه را با فوجی از جنود از زبان بطرف  
کچرفر ستاده تا از قومن اولی که گشته سپاه شیروان در آید و حسن پیک شکر او علی را بگرمارود و ستاده  
که از آنطرف بسوی انولایت توجه نماید شاه دین پناه چون بر خیال مخالفان واقف شد سلباکی از سر بر

سنة سبع و تسعين بود از آنکه سلطنت ازین دست و هم آن افتاد بود که در آنی در مملکت در از بهرین برتر آمد  
و چون هکلی بهت شاهی بر تقویت مذهب علیا امیریه داشتند هم شریعت مصطفوی معروف و مقصود است  
هم در اول جو س هایون فرمان واجب الاذعان بقا و بخت که در آن ممالک بود با بکان بنام حاجی امیر  
اتا عشر سلام الله علیه الی یوم المحشر خطبه خوانند و پیش نمازان تمامی بدان در اقامت صلوة و سائر عبادت  
رسوم فرموده و متدح را فسخ گردانند و مؤذنان مساجد و منابر پیشانی علیا ولی الله و اهل کلمات اذیان  
سازند و عازینان عابد و شکرانین ممالک را هر کس امری در مخالفت شریعت نباشد هر گاه نیندیشد از آن بنیاد  
و حسب امریت منعت امر مصوبین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت کن بر سر منبر هدایت در روی  
زر نقش اسلامی آن هدایت راه یقین و القاب سمیت آهن انحر و حمت قرین مزین بنده ازینت و غیره  
اشیا در گذشت و بعد از آنکه در سر تو بر سر آمد و شایسته است از قدیم تو بر سر آمد سلامت بزرگامت بود  
چون پور آمد شایسته از هر چیز باز آمد شایسته از هر حال این شایسته مذهب عیددی و سالکان مسلک حنفی که  
حالیان امر هدایت تسلط از اجزای محیطیم نام نیت استند بود زبان طعن و لعن بر ایشان گشادند و میان  
مبتدع و ذممت متعصب از و هم تمام بهرام تقی تمام عاریان شاهی غائب و حاضر روی با طرف اتفاق  
نهادند از فیض تمام انعام شاهی غیب تمنای مخلصان امیدوار بر کلین مراد با حسن و جمعی شکست کردید  
و از بر تو افتاب عنایت پادشاهی درخت بخت زندگان خود مکار در گلشن مقصود اینچ بهر دوسر فلک  
کبود کشیدند شاه کردون کسیر بر ماه میره شتری طبع افتاب سر بره چون بدولت نشست بر او نیک  
جانب عدل ابد کرد و اینک دوستان از دست کوه باز ساخت چون بوستان فیضل بهار لیک چون  
بر کشیدیم بهر دو در خنده در جان دشمنان بکشاد از خود لاج مانده هیچ اثره مکر اندر زمینان نار سعته  
منصب و کالت نفس نفیس هایون بر حسن بیک لا قرار گرفت در هم وزارت صاحب دیوانی  
بجناب امیر زکریا قزوینی پذیرفت و قاضی شمس الدین کسلانی بای بر سند صدارت نهادند و موقوفات  
مالک محروسه را بحفظ ضبط در آورده ابواب دین پروری برکشاد و سائر امر اولادگان دولت بنا  
مناسب تر افراد گردیدند و بر مشکار اعتبار و اختیار تکیه زده بر تبه سر روی رسیدند نظم چو توفیق الهی  
که داری بنده آمد شسته تحت کامکاری تا امیر از املطف خویش بخواست با تمام فرادان مختصر خست  
بهر کشیدگی و اهمتری دادند سر بر جا و تاج سروری دادند و آن رنستان شاه عالیان در دار السلطنه

عازم زرم شب طلعت چشم بادشاه که در کشتی بای فلک فرسای پر پشت ابرش جهان بجای آورد  
سر اعتماد بر قوت غازیان درجا بدینا بر کوب نام کرده روی تعبیه لشکر آورد و از آنجا که امیرزاده الوند  
بتبیه جنود بر داشت اشارت نمود تا شتران اردوی او را با تمام جمع آورده بر بخیر بکند بگریستند و در پس  
مغوف لشکر باز داشتند بصلحت آنکه هر کسی از میدان ستیز روی پادوی کو نیز تا بد راه بیرون نشدند یا بد  
و چون صف هر دو لشکر متبکست نهنگان بود پوش آنها روزی ستیز بجایمان نمودند سپت  
بجای کمان تیر کردی بخت زبکان همه مهره نیت نعت نمود چون بجزو آمدند سهم دلدوز تم و دشمنان بدروز  
فیصل نیفت غازیان عظام تیغ نعت تمام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و اینجا نعت نیز بای نیات  
نقشه بعت در مقدمه در مدافعه کشیدند بخت بکمان رفت پیران زتن زمین را در آورده جان در  
برن در آن اثنا پادشاه مصمم ذوالفقار ناما بلعه بر صفوف دشمنان تاخت و بچند کس را از پشت زین  
بر روی زمین انداخته علم نعت و فیروزی بر افراخت و متعاقب پادشاه غازیان به سلامت اجتماعی حل نموده  
یکبار دست قبیح را اندن و سیر افشانن بود در زنده از اراط هم امر ای الوند لطیف پیک هستی غازی  
و موسی پیک و قریب جای دایه بک حجام چون کشتارم از مغول مستی کو کردند و بجزم سنگت جمعیت ایشان  
از هم گشته الوند از موسی که ستیز روی کر نیز بصوب از زینان آورد و کتت روح پر در قح و طفت بنام ششفا  
و ما النصر الایمن عنده اندر رسید و چون دولت اوق تو نیل بر والی رسید و بود که بخشکان آن مبر که پس از  
وصول بصف شتران آید و مسدود دیدند و بسبب پادشاه از عقب درآمد آن زمره سر اسیر را متوجه کردند  
و اندکی که از غرقاب با خود را با عامل کجاست افکند ز باب سلیبی رسیدند که هر که اسب بدان بداند بخت جانش  
در کداب فنا آورده دست از جان شست و از یراق و جهات الوند لشکر بیان بطلب رسب و شتر  
و اسب و اجناس نفیس و ادانی رز و نقره غنیمت غازیان کشت که تفصیل آن مرغیب تطویل میکرد و بعد از  
فراغ آن منزل نزول نموده شب را در غایت عیش و طلب گذرانید و روز دیگر علم غنیمت بصوب تبریز  
بر فراخت و بعد از نعلی منازل در دار الملک از با بجان قدم نهاده تحت سلطنت و انفرادی وجود همایون  
مزمین ساخت پادشاه بیخ سلطنت چون برین دستور پادشاه بروج مسکن در  
موضع شهر و لوی فیروزی بر افراخت از ان مقام متهج و سر در متوجه تبریز کشت و در روزی که داخل شهر

استیصال در او جان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کت دیکر هوای تبریز را از غمهای موکب کوکب  
مراتب عجز بر ساخت و در آن زمان در انولایت تعلق کرده اعلام دین پروردی و عدل کتبی  
برافراخت دامیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم یک که  
از امرای بایندریه بود بجانب دیار بکرتوجه نمود در آن دیار بر من صعب گرفتار گشته دست قضا بجل  
چیش در نوشت فیصل اقدامات او یکم بایرید گفتار در بیان منضت علم انجم ششم بعزم  
تسخیر ممالک عراق و غیره در آن ایام فحشته آغاز فرزند انجام که مملکت کوز با بجان بخیر سخن  
پادشاه کشورستان در آمده سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد مرام  
تقی و باین سبب زبان الهام بیان پادشاهی از وی بنام او تعبیر منبوی دولایت عراق عجم و فارس  
و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمان که پادشاه عالیشان در تبریز  
تعلق نمود نام او در دیجان اوقات در او افضل شتابت با قرب هفت هزار سوار خوش پوش و خیمه کار  
بطلب هدایای غریت برافراشت بنام علی بن محمد و تقی که خسرو اورنگ مینارنگ بهر کس مزید  
تصرف صدای توجه بجانب کرج محل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آناه بهار جهت نصارت ریاضین  
ولذمار در آن شهر از کله و منهای باغ و گلزار از خارزار چمن و شتوی پاک ساخت پست از دست جو  
شمع عارض کل بر دانه صفت بسوخت بیل پادشاه دین پناه بسبب نهنک آهنگ شیر خونی شکر لپک  
مملکت بکوی لوای کشور کشای بصوب اود اتفاق داده مانند شهر در طی منازل و قطع مراحل غرت  
نموده و تفریحی محکمر نامراد در هیچ منزل بار اقامت نکشاد و در کیشینه از آن مرحله بعزم مقابله  
و مقابله بر کتب مامون نوزد بر آمده در آن راه بواسطه اشتداد عوارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان  
رسید که از روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازند و چند ساعت دیکر خصم با ختر اهلیت داده  
به وقت ظهور هوا در بعضی صبح رایت محاربت برافرازد و بان غریت در موضعی که کجس ظاهر آب نیاب بود  
نزول اجلال نمود و نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی افراضا منظر آب کرده بعضی رسانیدند که این  
محرابون تیه موسی از آب دور است و همچون سراب از شراب کامرانی به جو و غیره چشمه افق غزیری  
ندارد و چشم قطره نشان سحاب در روی بجز آب حرمت نمی بارد پس لائق دولت و مناسب سبب  
کردن مولت است که اردوی کیهان بوی از این بکوج کرده در مرحله که نزدیک باشد معکطف ماب کرد

تبریز قشاق نسرو در سلطان این مکان را در تالیب انتخاب نمودند و از آنجا که در وقت خود پسر داد  
الجاب طبعان کافلت نمودند و طلق نهیمت داد و ای شویت را وقت که ستمکاری نیز بس  
کاف و کازاد امیداد بهادر اذل لشکر طلق شد و ایاد که کاف سید این لشکر کشیدند و این مهر  
سید این بهرند ایام بیانی شوکت امیر تارا بهایو زکات ثانی شاه انجم پناه  
جرج سر بوی مهر کتی بود و کشور کوی سواد بیت الشرف بود که او هم میزند در میان زل بهرام معروفاخت  
رایت معنوی کل با فرخت طلق بود و غیر مکه سلسله گلگون کشت و لشکر سیزه کشت عازم کشت  
بومن باد شکر کتی ستان رسید که امیر زاده الوند در آرزو جان سپاری فراموشید و نیمال مجال  
استقلال اسباب خوب و قتال معرومیتا کرد اینده دفع شتر آن بد اختر بود من همت پادشاه عالی  
واجب نموده اند و در الملک تبریز تا لشکر پستیر عازم نوز نیز معان آن کشت و بطالع معرومیتا پیرایت  
نصرت آیت بصیرت ایند جان در روکت آمد و اولد نظیر طیل کوه از ایوان کین این در که کشت  
بر آمد و کس و او در غریب غریبی کران شد سر اسیمه دیو در بانگ و پهل کوشش گرفت شاه نیز کرد سپه  
مهر کرم در راه و موکب ملایون پادشاه اطلاق باذال طاق تبرجان شتافت و چون انجیر سراج الوند  
رسید عنان مکن و نیات از دست داده مشو جکی می کردید و از کیفی نیز راه که ز پیش گرفته به تبریزت  
دشاه عالیان در نیاطهای تبرجان چند کا و با مخرج کار برداخته و رایت عیش و نشاط افراخت  
در آن اثنا تحقیق پست که الهیاد با جمیع کثیر اسبها شکوه مند با نغمه رزم نموده از تبریز با جان  
نقل نسرو نموده از درین صرصر این شهر بخش غضب پادشاه متفرد اشتعال یافت و در ایامی سباه  
ظفر و شکاه را در غلام آورد و عنان بکیران بطرف آذربایجان تافت چون معرومیتا که مضراب  
خیام عساکر نصرت انجام کشت فاطمه ایون بران شتر گرفت که با فوجی از ابطال مجال بسجلی استجبال  
اینگار کرده خود را بر سر رباب ظلم و ظلال رساند و معصوم تصور را بکنند که نترکه فاسا نغمه ضمیر مهر شویراز  
از آن مرفارغ کردند و ما بن خرمیت جایی مبارک بهر کاب اشهب کردند و شتافت آورده  
عنان ریز کج و تبریز شتافت و الوند از قرب پادشاه عالیجا خبر یافته بار دیگر کز پستیر اختیار کرد  
از او جان بهر آن رفت و از انجا روی توجه بعبه او آورد و پادشاه کیتی سنگ جمل با او جان ریسمان  
و بر کیفیت فرا ختم مطلع گردید و در انجا توقف فرمود که غار میان عظم احوال انقال مخالفان را که از غار



بی کینه کوشی بر است صف بی پیش صف از نخته و از چهره صمدی بر افراخت آن بی مهر نماند آن قلعه را  
از بی جنگ ساخت که بر خود نضای جهان تنگ خست پس از هر دو طرف میدان شیران نشسته نجات  
از هر طرف شمشیر کینه مانده و ب دوش طعن و ضرب بر از نخته و بنوک پیکان و دله و زو و نخله سنان جانسوز  
هنگامه قتال گرم ساخته خون حیات یکدیگر سوخته تیر فدا کرد در چشم شیران بنه بیگار چندین چشمه نو بار  
موجود کرد ایندو سنان نعبان کردار بدن هزاران بنه بیگار را چشمه ساخته از نواره هر شبه جوئی  
بظهور از نخته ز تیر مرکب تاثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم روشن و ولیکن در بنا عسبر هر کس  
بدری که نترسید چند روزی در چون کار دشمنان مجرد استمال هم و سنان قطع رسید فازیان جلالت  
دست بشتر و خنجر بر زد و سپاه نامراد نیز سپر تحمل در سر کشیده و بای بیات افشوده روی بدیشان آوردند  
و هر دو طرف در یکدیگر او نخته کرد و بلا نخته صعوبت آن محاربت بر تبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام  
در میدان سپهر نو نام مقام دارد دیده هیچ افزیده خونریزی جان ندیده و کوشش هیچ همانندیه کوشی  
بدانسان نشنیده نترس جان از دو جانب در آن دستگیر کشیدند بر یکدیگر تیغ تیر ز شمشیر شد سیهنا  
چاک چاک ز خون گشت رخسار از گرد پاک کثرت چنگ کشگان نضای معرکه را بر طالبان نام و تنگ  
تنگ کرد ایندو سیمان خون روز بگشتگان نمونه آموزید همچون در محاربه جنگ بجز ظهور رسانید  
نظم در آن جنگ از دستبرد بیان ز شمشیر مردان بر دلان بهر سو روان گشت بوی ز خون تبه پنهان  
زوریای همچون فردن آفرام نسیم کرامت نسیم طفر از مهب و اندوید بصره من استار بر چسبم علم  
شاهی وزیدن گرفت در و اوج مشکین فواج نصرت از کله از فرج آثار امانت کاک فتحا بینا شام خدام  
سوکب ظل اللهی رسیدن افکار کرد غازیان عظام بقوت دولت بادشاهه شیدا شام اصحاب  
ظلم و ظلام را از پیش برداشتند در زبان حال و قال بمصون کویه فخر مومهم باذن الله کردان ساخته یکتا  
سپاه دشمن در معرکه نگذاشتند نامها و نام معرکه و دی چند که در اهل ایشان اندک تا خیری بود بطرف  
شیر از گنجت و بسیاری از متاعان ادا ممدان میدان خون با خاک آمیخت و بعضی دیگر که بطرف  
فرار کردند غازیان از عقب شافتند که از وجود محنت و سود ایشان بر آوردند و اگر چه غنائم و نفعات این جنگ  
که در انصاف تحب تصرف غازیان در آمد بسیار بود و کثرت اسب و شتر دستر که از اهل تور از نامداد و  
اتباعش گرفته بنای بیدار کاسب هم تعداد آن نمیتوانست نمود و پادشاه دو اعمت در بعد ازین فتح

و شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جاری کرد ایند که و تائب علی الاطلاق قادر است که درین بیابان  
از صفتان بکر عطای بی منتهی هکذا نراسیراب سازد و تشنه لبان میدان جهان و سیاهان بکراجهتادرا  
بسبب عقاب نیندارد انکاد شکر یازا بجز از بین اشارت فرمود هر کس مقدار  
یک ذره مغز و از زیر ترش او چشمه مانند آب حیات روح پرور لبان باطن ارباب عرفان فیض کثر بر جوید  
و صفت آیت عینا شرب بها عباده الله یعجزونها بجز اگر در هر یک از ان عیون عیان کردید لا حیرم  
بر طبقی که که قد یعلم کل اناس من شربهم هر یک از غازیان بمنشرب سرت بخش بی برده لوازم شکر فیاض  
صفتی بجا آوردند و زبان بر عالم دولت انقدوه فاندان کرامت و امامت کرد ان ساحت بان آب غدوت  
تائب نقش و قد عن از لوح خاطر پاک کردند نفس شاه عالم شاه شیر نگار شایسته نکان لجه بکار  
هدر ان یورش شب بیاسودند شکر از لطف ایزدی بودند گفتند در بیابان ایزدی بر پادشاه  
کامیاب و زیاده ایست بقیه و طبع کو کسین فوج و غیره زنی زنی منقود و مذهب صبح روز و شب  
که لو اربضا، اقیاب از مطلع مر اطلع کشته انوار ظفر انار منتشر کرد انید و بشعاع عالم انسر و زانطرح  
چون نجوم را انهم داده مزود فرج افزای و نیز کرامت نظر عزیزا یکوشش هوش خدام موکب اعلی رسانید  
نظرس صبح که خورشید علم بر کشید تیغ زرا اند و در شب بر دیده نوز طوف کرد ز هر سو هجوم نکشت که یزان  
ز فرخش نجوم شاه کردون احتشام برابرش کرد و فوام نشسته رای کشور کشای بر تعین سپاه  
انجم جاہ انداخت و اعلام نصرت اعلام بر افروخت مینه و میره و قلب و دستمه لشکر خا پنجه پادشاه  
مرتب ساخت زره و دران کینه کوش و بهادران جوشن پوشش بر عی صغ کشیدند که که زمین را با خود  
طول و عرض منقطع از فولاد پیداکشت و الویه کونا کون و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد  
که فضای معرکه جنگ در تلون و نصارت از ساحت کله در گذشت نفسم بها کثیر دین پرور نامداره  
بیار است صغی ز مردان کار نه صغ بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدیهای اعدا هر اس نخلها چو سرداز  
زمین فاسته سیر ما جو کل عالم ارکسته و از انجانب نامراد بر انفار و جوانفارسپاه کینه که از میدان  
کار و شیران مینش پیکار اسحکام داده در دامن کوه سیکر شکوه صغ بر کشید و چون بموجب کله  
و قد فی قلوبهم الرعب با وجود و زور عدد و کثرت از مهابت غازیان مویده بغایت خائف بود در  
پیش معکرو غزها بتعین نموده اطراف انرا بجز و تخنها در مسانت انزود نفسم و زانوا مخالف ز خوف تلفت

از طر بجان ما بهید در گذشت اشرف و اعیان مانند افضی القصات الامجد قاضی محمد و عدت العلماء  
مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال نمودند و همی اسواق و دکانین را بر بیای  
هفت زنگ و اجناس مصر و فنیک را پیش دادند و کاشا زراعت و سبب ذریت غیرت لغزای  
کارخانه چین ساخته بر آن کمال اطلاق و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و ملک کوکب مراتب شاهی  
بجو اطف نامتعالی این طبعه در کتبه ازان ترتیب و این اتمراج مزاج بملیون در انست و در بزم  
نشا و کاسرانی نشسته سر انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و کلام عظام و امر و تشبیه اقسام  
چنانچه با پیوسته دعوت علویت پادشاه بجز کمر مت را لائق نماید در تمهید مقدمات اهتمام تقدیم رسانید  
دعای صحرائی بهشت اسد و غزالی روح انسترای همه انکار اختیار کرده قبضه و فرگاه بروج  
مهر و ماه مقابل گردانیدند و شاه دین پناه با سقواب بندگان دولتخواه اتمام فرج انجام را با بوار  
طلاق فرستید سیاحت پسر خضر بخشید و مجلس عیش و کامرانی انجا یافت جام بر کجانی و ساغر  
با دانه غزالی از کف ساقیان زهره جبین و بازر کردید و از تاب شراب ناب در باغ طامس خوبان لاهیایی  
سیر تک غیان بود و از نسیم رخسار ساقیان ساحت بزم طرب بگذارد و معنیان خوش بجان  
باوند بخت از ان نقش چشم از لوح خاطر ستر و در و سازندگان نغمه سزا بوی خنک و قانون علت سودا  
از باغ اهل خون بر دن برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون  
معنی در معنی دلتوازی تا با بنک دعای شاه غازی بکشید از دل نوای روح پرورش بجز آمد و مویش  
چرخ اخضر و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید پادشاه صاحب تائید بر تخت تخت و سر لغزایی  
بر ایگده امیرای تو اچی هر یک از حکام بلدان امر او نوینیان و اشرف و اعیان را در موضع مناسب  
جای دادند و خواص و مستریان و نواب و اچکیان در پای سر بر سلطنت میر میر سیاده جمیم و کوش  
بفرمای تنها و در حجاب و سیادان بر درگاه جهان پناه کمره مشکاری بر میان بستند و سازند ام  
دشکریان در مقام سرمان بری و طاعت گذاری نشسته مجلسی بود استگشت که خورشید کتی نورد  
با آنکه سالها کرد جهان گردیده نظیر آن بزمی نهیوه و گردون عالم نورد هر چند ساحت مرکز خاک پیورده  
شبه آن مجلسی شاه نهیوه بیند مجسمی بهشت جان پرورش اهل انچه صاحب انست و بعد از انقا و انحل حشمت  
نشین بکابلان اعلا بکشید ناطق کردند از خواهانی انکار کتگی بود بنهتهای کونا کون ده کتبه باینفون و طبع مانیتون

نامدار مردان کار و زار را با نغمه و احسان سراوان نوازش نموده فتحناها با طرف و امصار و بلدان و  
دعنان سمنند تو سمنند بدامن کوه الوتر مسطیف ساخته در آن ییلاق لبسته وادعیش و کامرانی براد  
و احمد علی تو اثر نموده و تو اسرار الاله و الصلوة علی سید ابیانه که در بیان منقبت و سبب تفریح  
پادشاه سعادت مند روزی چند در دامن کوه الوتر بغیر اقبال کجرا بنید جان معلوم کردید که نامراد در شیراز  
صل اقامت انداخته دهنمت بر مشیط ممالک فارس و نواح مصر و کساحته تالی مو انجای جان اقیصا  
فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو یوزد دعنان غریت بنایوب مخلوف  
سازد و بصغر غضب نهال اقبال او را از بنیاد برانزارد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت بندان بجانب  
دار الملک سلیمان عبیه التیج و العنفران روانند و در آن انا خیر طویان حسن کیا بود و بویست  
قرمان اشرف نفا دیانت که ایاس سبک اینوز اعلی با جمعی کثیر از سالکان سالک کیدلی متوجر دفع  
شراو شود و در فتح بلاد رستم در انا راقته ارطاهر کرده اند و ایاس یک حب الفرموده دعنان غریت  
بجانب حسن کیا اعطاف داد و مویکب ظفر انما کرج بر کوچ با صغنان شتافت و از آنجا بر سبیل المیار  
عازم شیراز شد و نامراد بنوشتر کتخیه و در آنجا نیز مجال اقامت داشتند و بنجد او رفت و در ولایت ظفر از پادشاه  
دشمن که از قرین اکرام و اعزاز ببلده شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن حکومت از دست  
و تخمگاه سلیمانی از نور طلعت مهر سپهر کشورستانی صفت اخفات گفته طلایم طم و اعشاف را نابود  
ساخت حکام سدر بلاد و طلاع فارس چون از رسول مویکب ها یون خبر یافتند بیگفتنهای شایسته  
ترتیب نموده با مقابله حضور و امصار بدو گاه فلک اقتدار شتافتند و ابیکامیاب ابواللطاف  
بر روی روز کار انجاعت کشاد و زمام ایالت هر ولایت را بقصد درایت حاکم عادل بنیاده و پادشاه  
عالیجاه جنده گاه در آن بلده بعیش نشاندند که در آینده متوجه خطه کاشان گردید و در آنجا راه بسیر کار برد  
نضای کوه و دشت از پنجره و آهو فانی گردانید و چون کاشان را تسبیح نمودند که عنقریب آفتاب دولت  
و اقبال از مطلع افانی و آمال طلوع کرده نضای آن مملکت را مانند فرود سوس اعلی ممت نصارت خواهد  
رایات ظفر ایات ظلال عنایات بر معارق ایشان گسترده ابواب دروازه انصاف خواهد شد  
کل تنای ایشان در حین امید شگفته و شجره بهبو و همگان بمنزله معصوم بار در کشت و در لای فرج و سحر نور

سخت و اعدا متعاقب بطنها کھار شتافته چند گاه یا مر محاصره قیام نمودند و چون دیدند که ایشانرا  
فتح القلعه میسر نیشود و آغاز بگرفتند ویر کرده رسولان چوب زبان نزد الیکس یکپ فرستادند و  
صلح و صفاسخن را نمودند الیکس یکپ بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد نمود و چون از قلعو در این بیرون آمد  
و بارستداریان در آمینجه حسن کی طریقی کرد و قدر مسکو که شت و آن ایبر ساد و در اقبل ساد  
و اینجور در قشلاق ششم غرض پادشاه سپهر اقسام کردید لاجرم آتش غضب قیامت نسبت  
استعمال یافت و در او اهل فصل بهار اعلام نظم اعلام بصوب قلعو کھنند ان که محل توطن جمعی کثیر از  
رستم داریان بود نهضت فرمود و انحصار بیت مانند بروج سپهر دوار از حوادث مصون و بان قلعو  
فیر و زه کار کرد و در آن کمند نواب مامون خندق عمیقش چون میدان در غایت وسعت و فاخری  
بندش مثال همت خردمند ان در کمال رفعت نظمه قلعو سپهر قلعو کککش این از کمند  
کزنده ساحت او سپهر عینا تمام کل خندان کلینش نهرام و چون ماهیچر رلیت فیروزی انجام بر تو وصول  
بر نواحی اندیاز انداخت که قوال بر بغالش بواب مخالفت و طعنیان بر کشاد و در و ب قلعو را بروی  
خود بسته انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظم و مجاهدان موکب ملک اقسام قلعو را  
چون نکین در آن شتری احاطه نمودند روز اول ترتیب اسباب قلعو گیری برداشتند و صبح روز دوم از  
بهار طرف جنگ انداخته فتح انحصن حصین را پیش نهاد همت ساختند از بالای قلعو ترخش چون  
کوکب اقبال محصوران روی کھنض و بال آمد و از پایین پیکان آتش نشان سان دعوا  
سجائب روی بسوی بالا کرد از همت صدای سنگ رعد ارکان کوه همت ترزلزل گرفت و از شعله  
قارون نقطه پنا زندگان انکروه صفت احراق پذیرفت و غازیان عظم سپهر و جبهه در کشیده  
چون باد از خندق بگذشتند و بجا که زیر بر آمده بیان یکپ دری عازم فیصل گشتند و در وقتی که  
سحاب کمان ساکنان کلخندان همچو دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو می بارید و بهر تیری که  
مبارزی بیرون میگردید آن هبلو آنان بمن دولت پادشاه جهان بیان با بی بوز بر شکان نهاده  
دست بر لب فیصل رسانیده و بوز بر باره بر آمده قلعو بان استحکام قسرا و قهر مستوح کردید  
و قهرمان غضب شهر پادشاه و عرب قتل عام فرمان دادند تمامی صغیر و کبیر و چند و چهره صوب تیغ تیر شده  
در اندیاز و یار نامان از زبان لغتدیر ملک قدیر آیت کل من علیها فان کوشش ساکنان امکان رسانید و کلام اللقهار

آنقدر مجلس تا این رسانیدند که از شرح کمیت آن قلم دوزبان عاجز بود و از وصف کیفیت آن  
بنام فصاحت بقصو اعتراف می نمودند نظم مهیا گشت خوانهای مرصع و بیغمتهای گوناگون ملتح  
ز طرف سیم وزر گردید هر توان سپهری بر زهر ماه تابان تیر بیان و کباب برده و خارزه ز مردم گشت  
بهمان صوت از نغمه چون گنم و صفت مرغ طبعها بود بر آرزوی زهر زخمین قلب رنگی بود بر نو زرد عن  
چون سواد دیده عورت و چون طوائف انام از اکل طعم فارغ گشته و ضام بار کاس سپهر احتشام سفره  
دستار خوانها در نوشته امرای تو اچی خلع فافوه و اثواب و افزه از پوستین و کیش و سحاب  
دالتی در جاهای محل و طلسم و دارائی و چکتهای ستر لاط قمری و دکلهای زربخت و زر زوری یک  
از اهل مجلس را بجلعت لائقه سرانتر از گردانیدند و این انعم عموم تمام یافتند و از نو زاکتر  
سپاه استان اقبال کشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانترین کاشان به پوشیدن  
جامه های شاهی مختصر و مباهی گردیدند و در آن ایام شرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه  
گردون غلام برد جنات احوال مجتبه صفات قاضی محمد کاشانی یافت و اکلادی نمایان و کمال  
نفسانی شمول الطاف بیدریغ گشته منصب صدراست یافت و قاطی محو بصفت علم و دانش بر صفت  
بود از عنایت و قوف و کار دانی در سر انجام امور جهان بینی به پیش می نمود و التمسیر هم چون ملازم درگاه <sup>کلاه</sup>  
شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار و ملک و مال گشت و به درجات تقرب دنیاات صعود  
فرموده پذیرفتد و منزش از اکثر اعیان دولت حضرت در گذشت القصد پس از عیش و سرور کرد  
و نوایش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور در ای عالم از ای پادشاه موند منصور جهان اقتصاد فرمود  
که لوای کشور کشای بصوب بلده قسم بر افراخته و معنان دولت و اقبال منازل مراحل عبوده  
در انخطه شریف طرح قشلاق انداختد و در شام و دست یافتن ایس که با اینور را و علی  
سینه بر توج رایت ظفر شعله غیرم شیر با دو مصدر جانچه فامه سخن کند  
سابق در سلک تحریک شید ایس یک لایه ز او علی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه  
شیراز بود با باطن از غایب زمان توج و ولایت رسیدار شد و چون بگردانید رسید امیر حسن کیا  
با جمعی کثیر از دیو ساران رسیدار و کوهستان مازندران بر سر ایس نیک ایلوار کرد و انجباب  
بر توج اعدا اطلاع یافتند و رعایت طریق فرموده از میدان مقابلت معان بطرف این منعطف

سپه پلخر و اردوی چند با مکاره و محاربه برداشتند بر ضمیمه نیرها چون واضح کردید که مجرد اتهام لشکر جبار و استمال  
الت جنک و بکار فتح انحصار تیسر بر نیت مسیح ز سنک و در تبرج سپهر را بر غفلت لا بوم رای عتبه  
کتابی بر عمل از اتمه مشکل کاشته خاطر دریا منطس بر بان و از گرفتگی آب این رود را که ماده انجاش محمدان  
بود بجات دیگر اندازند تا ایشان بسان مای در ساحل مضطرب شده نتوانند که بجنک ووب بردارند چون  
با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله تمشیت انهم ما بر کشته بانک زمانی نهر عرض عمیق در بالای آب خضر بوده راه  
جریان ابراهیم انجانب کشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاده بعضی از آن همچنان بجنب قلعه روان بود  
با پیمان پادشاه کیتی ستان سپاهیا را فرمود که از سنک و خاک و جوب و خاک در پیش آنزود  
سد می بنیدند و به اجهت اشک محنت در جان محصوران زده ایشانرا خشک لب گردانند و لشکریاقت اثر  
ب اکم تقیدیم رسانیده حسن کیا را اتباع او بعد از مشاهده اکان کشتی امید خود را غرقه بحر فایزیند  
و اشک عطش زمین شکیبای ایشانرا محترق ساخته مضطرب و متحیر گردیدند غازیان عظم کمر اتهام بر میان  
بسته بیشتر از بیشتر دست به استمال تیر و سنک کشودند و در رسم از بستن آب که محصوران تیاب  
کشته بودند انحصار را فرستج نمودند و تمامی ساکنان استانرا بقید اسیرتیکردانیده روی بسوی  
ارک که محل تخرن حسن کیا بود آوردند و سه روز دیگر بین اکانینین غبار حرب دشین ارتفاع یافته  
در روز چهارم آنوضع در خیر تسخیر پادشاه کشور کبیر آمد و تمامی امانی استوارک معرض تیغ یا سنا  
شدند مگر بعضی از اعاضه و اهل قلم که بشفاعت زمره از ارکان دولت نجات یافتند حسن کیا  
یوم اسادر قرض اینین مجوس کشت و بعد روزی چند بواسطه اعراض نفعانی و دیگر اسباب  
نا توانی مرع روحش از نفس قالب شکسته بعالم آفت پرست و در روزی که ناره غضب بناهی  
استعال یافت بود در میدان اصفهان جسدش با بمرکه و جمعی دیگر از ساکنان طسری عیسان  
محرق کشت القصة بعد از فتوحات مذکوره پادشاه حضور تبهید با طمشتن و سوراشارت فرمود  
و روزی چند در آنکه و ولو از م عیش و طربش متعالنمود و در آن اسام محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر  
لو اسلطانخین ولد میرزا علی از کیلان با تحف و تبرکات فراوان بستان سلطنت اشیان  
آمده سعادت با پیوستی دریافتند و با صناف انعام و اکرام مفتخر و مباہی کشته متقاضی المرام بطرف  
ولایات خود شتافتند انگاه پادشاه دین پناه از استا بصوب عراق مراجعت نمود ملک ریچ

کنند و در بیان فتح قلعه نیز در روز دوشنبه است و در سیدن بعضی از حکام و نایب ت چپایه سیرانی  
پادشاه سکنه نشان از مهم حصار کهندان باز پرداخت رایت فتح فیروزیه بصوب قلعه فیروزکوه  
برافراخت و این حصن حصین در بسط زمین بکمال استحکام و ممانعت بنا شده است و در آنجا که عقل سلیم  
تسخیر از راه سبیل غلبه و قهر از جمله محالات بشمارد و در آن زمان نیز میرد ان جلالت آثار و نور سباب  
حصار داری و ذخیره بسیار سخن بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره محتمل نمیشود و القصد بعد از وصول  
سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان و دلوله در دل جان آلوده افتاده رستم اریان دست خیر جهان  
بر دروغا زیان آغاز می کرده بنوک بیکان دیده و در نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستر و در دست  
ده روز حال بر بنیوال گذشته صبح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب مایع الله للناس من  
رحمت فلا تمسک لها بر جسم علم پادشاه کشور کشاورزید و سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریق  
حصار کهندان مستخرج ساختند و بر حسب فرمان واجب الادغان دست بقبل عام بر آوردند و تمامی توطئه  
انجانی را مروض ساختند که در این روز بر هیچکس اتفاق نکند و در روز دیگر پادشاه و اولاد کرامت بر دوش حسن کیا  
که در قلعه استنحصن شده بود کاشته بر آنجا نب کوچ فرمود حسن کیا بصفت نجات و به پوانی انصاف داشت  
و در مقام جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ کستم و ستان و سام زبانه را غنشیه کش خودی بنده است  
و در آن زمان دو در ده هزار سوار و پیاده جوار در ظل دایمش بر میز و پیراق و استعدا و بسیار بود و سباب  
و آلات بکار جمع آورده هیچکس امر دیدن خویش تصور نمیکرد بنابراین چون حسن کیا از توجه مرکب های این  
خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قسم در طریق کمر و تیر نهاده از حصار بیرون فرامید و بقصد دستبرد  
در کینگاه منزلت کرد و از بهادران لشکر نصرت از زمزمه که روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجع نمیدانستند  
بر وقت حسن کیا رسیده بخبر میدان بهجا ارتقا یافت و از هر طرف طایفه بوزخم تیر و سنگان بخرج  
و بیرون گشته التهاب تشنگی کافون درون هکت از او زلفت با لافه نکبایکت کرد ادبار برفق  
سپاه رستم از خجسته و حسن کیا با اتباع بجهار اسکا کجاست فی الواقع آن قلعه است به نایت نصرت و حکام  
و سپاهان حصار فیروزه قام محروس از نایب بهرام من اشام بخوم چون نعل بر کرد و خویش از او کند  
اد نام از شرفات بتدش قاصر به قلعه استوار چون خبر گشته باز دره فلک همش در روی عظیم  
در دامن آنگوه واقع بود و همین در کمال ممانعت و خشنی می افزود و چون شاه علی پناه بطا بهر است منزلت کرد



اینجایات را پادشاه را فلک اقتدارش از سرور و با صفهان شتافته از آنجا عیان بکیران بصوب  
یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظیم و حاکم بهرام نهم تمام آن بلده را امر کرد و در اخطا کرد و اسباب  
قلعه گیری ترقیب نموده دست با بنداختن تیر و سنگ بر او انداختند و کلاه هر روز از وقتی که خورشید  
جهان افروز بر خیمه شیرستان سپهر او ایضا مرتفع میکردند تا زمانی که مشاعل نجوم بزرگ بر بروج قلعه نیکنون  
دائر میگردید و مجاهدان موکب تا یون عقاب سهام خون اشام بقصد صید روح مخالفان دودن بر دواز  
صد نفر از امام زخم سنگ رتوب و تفنگ بهادران نیز جنگ رخنه در بروج و با بدی یزد انداختند  
و ضرب تیغ و سنان بیاری از نوکران کرده را بر خاک هلاک انداختند و کردهای که در اصل ایشان  
اندک تا خیر میبودند بقلعه کنجینه آغاز جنگ و جدال نمود و چون طغیان در دوی تبخیر انحرار استوار آورده بعد از آنکه  
یکماه دیگر با بر محاصره و محاربه برداختند بمن دولت روز افزون آن قلعه را نیز تسرأ و قهر مفتوح ساختند و کرده بزی  
بند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت و منانت از کندگن زاین بود مردم از آن قاره خانه میگفتند پناه بردند از نهمون  
که اینها نگو و آید بگم الموت و لو گنم فی بروج شهیده غافل ماند و غازیان قلعه کشی آن بروج را احاطه نموده  
زمان لازم الاتباع شرف نفاذ یافت که در پاپان بروج پیمه بسیار جمع آوردند و از این بروج هم جیده انش انتقام  
بر فرزندان فرس میر و شکیبائی که سوخته بدم اضطراب بر بدن آید زمان بران بوجوب فرموده عمل نموده شدند  
آن نیز آن سر بکره انیسر شهید و کرده از تاب حرارت و در اضطراب پناه داده بودند نیز از آمدن غازیان عظیم  
نزد بان بروج بود آن روز نه نهاده او را با دست مفلوک دیگر که انجا بودند پیمان آید و دست و گردن بسته  
بپای سردی اعلی بردند شاه دین پناه فرمود که نه اما مانند حسن کیا در نفس آهنگن محسوس ساختند و اسب جمعیت  
آید غش را شعلن تیغ میدرخ سوخته نماید حیات تمامی انقوم تا یکدیگر را بر آید و آید و کرده در آن نفس بدترین عالی  
که قار بود و وقتی که شاه دین پناه از بورش طربس مهاجرت فرمود انجا نیز آن غضب قیامت اب تعالی  
یاوه در میدان بلده اصفهان غازیان غالبان همه فرزندان جمع کردند نیز و انش در آن زده کرده را با جمعی  
از کوشش که عبیدی بیک از بوقه آورده بود در دنیا بقیات ایام عذاب مجیم رسانند که در سبیل  
نفس را بقتل فرزند و نایب طبر و مو و دست نمودن بعد از قتل و پدین هزار کس در آن اوان  
که پادشاه عایشان مجامره یزد استغاله است امیر کمال الدین صدر از نو و غافل منور سلطان نجین میرزا سیده  
سیده آنها رسید و بوسیده امرای ملک آرای شرف بساط طوس در یاقوتی و شکستی آورده بود و عرض کردند

ازین مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفت رایت نریت  
بصوب ییلاق سورلوع برافراخت و در آن منزل خیرطغیان محمد کره و کشتن او احمد ساروی را  
بسامع جاده و جلال رسید و موکب هایون در همان عنایت ملک چون متوجه اصفهان گردید کثیر  
بسیار شد محمد ساروی بیخ طغیان حاکم بر قوه و سونتن غلظت حیات محمد کره  
پیش از آنکه ولایت عراق عجم در خیرتخیر پادشاه کشور کبیر در آید بسبب فتور دولت سلاطین آق قویونلو  
شخصی که موسوم بود سلطان احمد ساروی جمعی کثیر از مردم هر جامی بچو و متفق گردیدند و دارالعباده  
یزد را تحت تصرف در آورد و چون بجهت علم اقاتب اشراق بر ساخت بلاد عراق نایب  
ایالت یزد کجس یک لاله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعب آقا را که در سلک لوگاش  
انتظام داشت بدارو علی تعین نمود و حکم هایون نهاد یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصوب  
شعب بیزد رود و سلطان احمد را از مقام خلافت و عناد بگذرانند و بسامعی جمید شاه تقی الدین  
بین ایجابین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که مدت  
الغمر از عباده عبودیت فدا نموده سدره مقام اتفاق انکاد باشد انگاه شعب بیزد رانده  
روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بر انداشت که نقص عهد نموده ناگاه او را در  
تمام بیعادت شهادت رسانیده از روی استقلال بفرمانفرمایی مشغول گردید اما بعد از آن ایام  
بر دست محمد کره بقبل رسید تفصیل این اجمال آنکه محمد کره که در زمان بعضی از ملوک آق قویونلو در  
ایر قوه حکومت مینمود و در آن آوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب  
شیراز در اهتر آمد محمد کره ایلی بایت لایف بقتبه بجهت مرتب فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد  
و نواب کامیاب قارلان آن خندان ماب را ملحوظ عین اشفاق ساخته زنان و جب الاوغان در باب  
تفویض ایالت ایر قوه با رسم که شرف نهاد پذیرفت و ایلی مشغول انعام و احسان منسراوان محبت  
نموده محمد کره روزی چند طریقی جاگزی سلوک داشت آنرا لامر مقتضای کلام بخر نظام ان الان بطنقی  
ان راه استغنی کبیرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت تفاوت بجانب یزد برافراخت  
و از ایر قوه ایلیغا کرده نمیشی بدو راه یزد رسید و بهر جلیه که توانست خود را در شهر انداخته احمد ساروی را  
بقبل رسانید و آن بدو را مضبوط ساخته در مقام خلافت نواب درگاه سپهر ارض نایب ثابت قدم نموده چون

فردی را در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته و بیخها زده بقالب نباتات رسانید آهوان سیاه  
چشم از منازل رستان بساحت سبز زار و تهای روح آشنای مرغزار فرمیدند و پلنگان بسیار  
خشم در آرزوی دمال ایشان همه تن چشم کردیدند نقطه بی صید شکار شهریاران بکمان تو س قبح  
شد تیر بردان ز پیکان نشا و انیز زاله بومیدی غرت در خون گشت لاله نشا و شکار از غلظت  
شاه فلک همت در سر بر زد و لذت میدادست تقسیم غنیمت پادشاهانه شد و حکم هایون نمرغ نفاذ یافت  
که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف را حیان هر قرن آیند و جو که کرده جانوران شکار بر  
بجانب کهنه رنگ که سحت و گنای او چون ساحت سپهر وسیع است بر آتند و از جنس آهو و خجرو و خوش  
و طیور قدان صحرا جان داری نگذارند و جهت تمیث این مهم ترا بجان بصوب بلدان فرستد موکب لغز  
فغان نیز از اصفهان بجز که روان شد و بهر بیابان که عبور کند سر و شراب غنیمت آب زلال گرفت  
و قطرات ابر نیسان انطام عقود پذیرفت خار دل از آرزو نشا شکوفه کل افشانی سینه کرد و  
خس و خاشاک مانند اوراق گل با کمرانی بر راه گسترده و امرا و کلا تران و لایات ارتم تاثیر از  
تأمی که و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را زنده در آنک مذکور که بهر سید و پادشاه آهو و خجرو و خوش  
و گل و شیر انقدر جمع آمد که محاسب و هم از تعداد آن بجز و قصد معرفت کردید انگاه پادشاه کامکار  
بر باره فلک اقتدار نشسته تنها بمیان جو که در آید و گاهی بر خشم تیر خنک از خون آهو دشت کهنه رنگ  
رنگ یا قوت ربانی داده و اجیان از ضرب بستان جانستان چشمه ناز و خفتان در جسم نیر و پلنگ  
کشت از زمانی بزرگتر آنک سر کردن کوزن نرم کرد آید و ساقی شمشیر نهنک آهنگ شکاف  
در شب رهبوی بجز آکنده همه را بجز آکا هم رسانید پت نسردل بونک نبره و تیر که ای بوفکنده  
که بجز بعد از آن بحسب وفاق واجب الاذعان امرا و نوینیان نیز در جو که تا قصد و هر یک بوزخم تیر و سنان  
انقدر که خورگستند بجز آنک هلاک انداختند آنو الا مزادن عام از ممکن غر با پادشاه کردن غلام صدور  
یافت تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ زادن و شکاری انگندن کردند و در سینه ای بجز جانوران  
غرقه بجز ساختن سحر اطلیادت و مردانگی بجا آوردند و در آن روز هزار و پنجاه جانور کشته گشتند و اوجان  
انرا بر امرا و اعیان و اشراف و مقام استان ملک ایشان تقسیم نمودند و استادان بنا بر حسب فرا  
واجب الاذعان از روس و شیخان مبارک ترتیب نمودند و نگاهشاد وین بنیاه بعضی از سیدانهای اصفهان را

و چون در آن کتابت تعظیم پادشاه مشرق و مغرب بعبارت مناسب تحریر نیافت بود  
تخت و تبرکات قابل فدا مایه سر و خلافت میسر نمود امیر کمال الدین حسین منظر و نظر التفات پادشاهانه  
گشت و جمال یورش فراسان بکلمه سرانورد گشت بنا بر این بعد از آنکه نشستند نزد تیسر زبیرت  
و که در مجلس قرار گرفت مبارز الدین عمید بی بی پیک توابعی با فرجی از جنود قیامت شکوه متوجه  
ابرقه شد پادشاه دین پناه مجلس نفیس از راه بیابان یزد در اوایل شعبان سنه عشره و شصت و پنج  
طیس ایلیغا کرد و در آن اوایل ولایت طیس حکیم خاقان منصور سلطان خجین میرزا سیورغال امیر مجرب و پیک  
داز طافان انجناب امیر یزدی با پا حکومت می نمودند و او تا که انان از وصول موکب طغرشان خبر یافتند  
خود را بقلعه انواخت و غازیان عظام هم از کرد راه در شهر طیس تاخته هر کسی را در آن بلده یا قندمغز کز در آن  
و غنیمت بی نهایت گرفته انان را قتل اظهار کردند اندک گاه صورت غضب با در غم و عرب تسکین گرفتند  
بغیر قتل التفات نمود و عنان مراجعت بطرف یزد انعطاف داده معاودت فرمود و در یزد اندک توقف  
کرده اصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر وجبات روزگار متوطنان و ارا الملک عراق تافت  
در آن اثنا مبارز الدین عمید بی بی پیک که با بر قوه را شیخ نموده بود جمع گشته از مردم گره امیر گرفتند بر گاه  
عالیناه رسید و شرف بساط طوسی در یافته بواسطه آن نیکو خدمتی مجدداً طوطین الطاف پادشاهانه  
کردید هم در آن ایام از ترقی و ترقی روح المیرم با نیز بر ایلی باستان سلطنت ایشان آمده تخت لایقه و تبرکات  
رایقه آورد و سعادت تقیل توابعی سرپرست نظیر مستعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و احوال کرد و شاه  
عالیناه او را با تمام کتاج و کمر زلفت و کسب و زر سرانرا از کردانید و اوقا حسن کیا و گره و متابعانش در  
حضور ایلی بوقوع انجا میدادند هم در کمال خوف اندیش راه دیدار خویش پیش گرفت و بعد از وصول  
بروم شمه از اشتغال نفس ختم بایستادنی بوم المیرم با نیز بر پادشاه عالیشان از مستان  
در بلده فاحشره اصفهان انشلاق فرموده تمهید بساط عمل و لطف پیر درخت و اوقات خجسته ساعا  
تجمع راجح رجبانی و استماع الحان افغانی در رعایت اقبال و کامرانی معروف ساختند که شکر فرمودند  
گشت جهان غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت و سخن من زینت دیگر گرفت سلطان  
کل بقصد نیکار و دل ببل بجان خارا چون شوکانی بتان لاله سنا در تیز کردانید و نسیم مشکین

طعم اشجار حلاوت و نارش توت سوج و دل و هوای نهایی باغ دلکشایش در جمیع اوقات معتدل  
نظم جو خطابان سبزه اشش دلگشا: ز سرشکانش نسیم صبا: در خان نبرش همه دلپسته  
چو نیران رعنا بالابلند بهایش همیشه نه گرم فتنه سروتنه در روی غم کل انزوه کرده العنقه  
چون خاطرهایون پادشاه ربیع مسکون از تعمیر آن هزار فیض آثار فراغت یافت عیان بلده خوشحرام  
بصوب بیلاق سورلوع یافت و در آن تابستان گاهی شکار کرد و او میل فرمود و اچانا جامه ام از دست  
او چنان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه موسم و ارت هوای بنیوال گذشت رایات ظفر آیات  
متوجه سار و قورغان گشت گفت در بیان دفع شمشیرم زد و مطیع شدن حاکم کیدان  
بعد از آنکه بدو دستبرد در فضل فرخان که حسره و غمناک میسران تحویل کرده بتجدیل اوزان لیل  
و نهان سرمانند خریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی روی در نقصان نهاد بلیل از مصوبت بجران  
کل لاکشته ترک نغمه سرانی کرد و لشکر بدو دستبرد نموده دست نبات نبات بر آورده هم رنجت  
بر اطراف بساطین شجره از نفس سرد فرخان برک در بر کل زخم بجز نسیم بهاره برز بر خاک بنفاد  
زاره بمسامع اشرف اعلی رسید که سارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق که در استان در سار قورغان  
رحل اقامت انداخت و قطع طریق و غضب اموال هر فریق را سرمایه و چه محاش ساخته دفع شران بدختر  
بر ذمه همت پادشاه هفت کشور لازم نموده رایات غریمت به انصوب بر افراشت و سارم کرد چون  
از تمنی خیر یافت چاره کار منظر در فرار دانسته و احوال انتقال بر جا گذاشته و بمغول من بجای بر سر  
نقد ریح علم نموده علم غریمت بجانب عقبات سخت و پشهای پر درخت بر افراخت و غازیان عظام  
عازم جهات سارم و اتیاعش را غنیمت شمرده جمیع کثیر از کردان بی ایمان دیاوردیدند تیغ بیدریغ  
بگذرانیدند و موآکب کوآکب مراتب از آنجا بجزل اوزان رفتند در آن مقام اینخبر شریع یافت که  
حاکم قومن درشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر تشرین ساری سجد و کردن  
بخیر فرمان برداری و خراج گذاری در غمی آوردن بایران تسخیر کیلان پیش نهاد همت عالی نهدت  
گفته رایات نصرت نشان بد آنجا نب روانشد و بعد از وصول بسره حد انولایت عساکر بهرام صوت  
مانند شیر زیان بچکل و شیشه کیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تصنیق مخالفان که کشیده  
به اب قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گنودند و حاکم ابلی بر گاه عالیناه ارسال داشت

مکرمت نشان خسته بهمید بساط عمیش کامرانی برداخته و از کف ساقیان زهره چین  
جا بهای شراب ارغوانی گرفت رایث عشرت مرتفع ساخت گفت ز در بیان نهضت رایث  
شرف نیند پادشاه بزیارت اهام زاده سسل علی شاه عالین  
چون جیز روز در یلاق اصمهان بدولت و اقبال بگذرانید بر حسب رای صوابهای متوجه ولایت بدان کرد  
و بعد از حصول بران محکمت در مرغد ارجنت کنار نزول اجلال نمود و در تشید اسس عمل انفاق کشیده  
در انهدام بنا، جو و اعتساف اتمام تمام نمود در آن اثنا خاطر انشرف اعلی مائل لطواف مزار فاضل الانوار  
اهام زاده سسل علی شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و عا دمان آن استان کرامت  
نشانرا بصلاات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنا بر آنکه عمارات آن مزار  
غنیض آثار روی بویرانی داشت فرمان عالی نهاد یافت که معماران بهتر و در مهندسان دانش از پیران  
مردم معطر عمارتی طرح انداختند و اسس از اربابان کنبد هرمان نشید و استحکم ساختند و بانکه  
زمانی آن بنا روح انسترا بر عجبی ساخته پرداخته آمد که شرفات بلند همت بزده قصر فروزه کار بهر  
رسانید و عرفات فوق رفعت از لنگر سازل ماه و مهر بگذرانید نسیم بوستانیت که طائوس طائف مردم  
از سر سدره ناید بوشش پروانه غم طائش با طاق نلک باشد حفت قلب پیش همه در گوش زحل  
کوید رازنه و در آن ایام از انرفتم بادشاه کرده ن غلام مانند ز غمزم از بین و قدم حضرت اسمعیل چشمه  
آب غدوت نادر آن عتبه حکیم انما طاهر گشت و بر بالای انخشمه فایده تعمیر یافت که قبله آن در بلند  
از خورق و سید در گذشت و در انخشمه کونو مثال حوضی که از آب مالامال باشد ترتیب یافت  
انگاه استادان بنا با عجان دانا چهار باغی دلگشا بوستانی فرح افزا در این فرای بهشت اسما  
طرح انداختند و در اطرافش مدار بلند مقام مرتفع ساخته ساحت با حش را از نهالهای نرگین گلبنها  
عطر بر در مزین و معطر ساختند و حالا ان گلشن فردوسش کمال معموری رسیده و از زینت  
نیز دلطافت آب هوا خیرت گلستان ارم کرده شکوفه بساطین افلاک از انفعال کلهای  
رنگا بکش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آید و عند لیب خوش نوازی طبع دراک در وصف کله از بریج انار نش  
نمود روضه من ریاض محبت سر آید بنفشه مشکبوی از حوالی لاله مالیش چون زلف و لریب جوان  
سر بزده دسبیل سلسله مویان با کلهای حمراش همچون خط عالی بوی بلبل تیان خوشش برآمده

اشک نعلکون بر چمن آورد و از مو که دارد که تیره گشته نوزاد قباب را در حجاب خواری پنهان کرد برق  
سنان عالم سوز شعله فدا در فوسن چرخ اشیر انداخت و نادک بچکان اشس افزود و وفامن دست  
از اوراق روزگار محو ساخت اخر الامر نسیم فتحه و ظفر شام غازیان عنق فر اثر را محط کرد و ایند  
وسارم کرد روی آداب بودی شتر از آردده غازیان عظام پیر و بر اورش را با بعضی از سر داران لشکر  
او بکند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی این را کس اورا غارتید ه سالماً  
غانا خان مراجعت بعبودیه کرد و می اعلی معطف ساختند و در خوشی پای سرسلطنت میسر رسید گفت  
انجاریه و شکست اعداء دولت مشروطه معروفه استند و با مناف الطاف و اعطاف شاهان مخصوص یافته  
رایت افتخار و مقامات بر او افتند و بموجب فرمان واجب الادغان که از مصدر قهر و غضب قیامت لب  
صادر است غازیان عظام جمعی را که ماسور بودند بار و بار آورده هر یک را بقتولی که از آن بدتر نماند بود و قتل نمودند  
و با دستانه دوست نواز دشمن که از اثر مستان در خوشی تشنق کرده مقرون بجهول اهل و ابانی از ساعه اقبال  
و کامرانی شراب عیش و نشاط نوشیدند و همواره مجلس های بزرگ و بزرگ شراب کلکون طراوت ایام بهار  
آوده در تمیذ بساط انصاف و مودت میگوشتند نسیم عنایت ربانی از قهر سعادت جاودانی  
بستم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت در جاسمانی مستبسم و لهر تله المنعم المکرّم لفت در زبان  
چرخ روزگار با او شادمانی بر روزگار روزگار روزگار روزگار روزگار روزگار روزگار روزگار روزگار  
یستاد است گفت نیز در چمن ابو بهار شد کهر بار برکت زورکن رکلا در از دخت زتاب می رخ کل  
براست فغان زبان بلبل پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون فرامیده در مرغذاری که غودت  
آب چشم نسیم ظاهر میگردد انید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح تازه بقلب پزوده میرسانید  
منزل که دید و تزیین جشن نوزوزی انشارت فرموده در ان روز از سر نو توارشس امر او حکام بودخت در نرم  
کامرانی ساغرهای دوستگامی در کشیده طبقات نام و ابانواع احسان بهج و سرور سخت نظم  
در ان روز شاه سلیمان سر بر نظیرش نیاد و کس در ضمیر در ان جشن حکام روی زمین یکسانی که  
بودند دولت زمین بزرگان ملک منتران سپاه سپهدار میران حشمت بناه می کشیدند هر یک  
بسی شکست بر پیش شهنشاه خود نشیدش شهنشه زبان ملطف کنو و نمران سر در ان روز از ان خود  
با نام نسیمان بزرگان زرد کمر ما هر صبح بر و کمر نشند اشرف عالم مقام بجای سر بر سپهر انعام

وقبولنمود که بعد الیوم حم مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال مال سترج  
ادا کرده خود را از بندگان شمارد و عفو کامل و لطف شامل پادشاه پورش پذیرد بطریق کلمه اذا  
ملکت فاسح از جویمه عظیمه امیر صام الدین بجا در نشود و قاصدا از امثول انعام و احسان  
کردانیده نشان حکومت کیدان عنایت نمود و ایلیجی بتاج التفات شاهی مباحی گشته و نشور نور  
السرور را بدست گرفت و بخت معاودت یافت و مرکب پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت  
کیدان مراجعت فرموده لطارم شتافت و طارم در از زمستان ازین معتم مکرم غیرت افزای  
کستان ارم بود و با طغیش و نشاط انبساط یافت ساعت بیاعت مواد کامرانی و جنت  
می افزود و چون فصل شتاب پایان رسید پادشاه خورشید سیما از یورت تشناق متوجه بیت الشرف  
خویش کردید فرانش فرودین بساط زمین بسط بسط بیط زمرین ارایش داد و سلطان کل در کمال  
شوکت و تجل پرده زنگاری از چهره کلناری کشوده روی باخمن نهاد و دست سحاب نیسانی  
در چین باز که هر نشانی زالا یا در پوچور خوشاب نماندند ساغری پوزنی تاب شرح بر افروخت  
غنچه مستور چشم بکش و کس مجور پادشاه مؤید منصور از تشناق طارم بجانب بیلاق سلطنت  
در حرکت آمد و بعد از وصول معتمد جمعی را که از غایت زهمت رشک سر استان ارم بود و شرف  
ساخت و روزی چند در ان منزل دلبسته باسپ تاخت و تیر برقیق انداختن قیام نمود انگاه درایت  
غزیت بصوب بیلاق سور لوغ بر افروخت و در اینجا بسامع نواب کامیاب شاهی رسید که سارم کرد  
نوبتی دیگر جمعی از کاد فرام آورده بموضع ادومی آمده با فروقتن نائز گشته و فساد اشتعال دارد و میرام  
قرامانلو و جناب خلیفت الخلفائی با جمعی از مردان مسیدان زرم از مائنی بدفع شران بد اختر نامور  
روی باوری آوردند و سارم کرد از ابا کبیر و استان که بخته پناه بعله کوهی برد و در آن موضع حصین  
مشمز جنگ و مپکار گشته با بی صبر و شکلیانی غیبت در و امراء عظام با سپاه بهرام انتقام  
اورا تعاقب نموده بعد از وصول بر امان آن کوه غازیان ستم شکوه عام کین از نیام کشیده  
مانند یلنگ خشناک بر فرزند کرد و دیدند و سارم با فوجی از اشقیاک بار و همدم بودند لغت هم مقابله  
و مقابله پیش آمده مجاربه در غایت ضحوت دست داد و ناوک بلا از شصت نهادند و نایت  
زهر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و کوه از خون کشکان بسان کوه بدخشان قطرات





منفی بصوت و فحشک نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که نشانیهای تو نیز ز باد بهمد تو هر روز روز  
و بعد از انقضاء ایام جشن و سوربیا مع شاه مؤمن منصور رسید که نام او از عهد ادراک بخت بعلاء الدوله زود قدر  
پوسته و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بوقت داد و در مخالفت خدام بارگاه شاهی  
لواهی طیمان مرتفع گردانیده و اکنون با سپاهی از اطراف دایره جهان افزون بر یار بگرشتافت و بسبب بهتر از  
هر صریح او شس در اندیارتش فساد اشتعال طایفه سران لشکرش بریده ناموس میدریند و لشکر بی شرس  
هر جا هر چه می آیند تجارت میریزد از استیاع اینچنانکه غنیمت پادشاه هفت کشور زبانه فلک انحر کشید  
و دفع شر اکثره بدست خردمست خردانه واجب نموده مکه های این با جمیع لشکر قیامت اثر نماند کردید  
تو اجماع نسیم سیر حبه رسانیدن جا روی با طرف بلاد ارضار آوردند و مانند زمانی لشکر بسیار  
از ولایت فارس و کرمان و عراق و اذربایجان و اران و کردستان و استان در اردوی یکمان پو  
جمع آمدند و مباحی بطف الهی همه بر لفظ از تاج شاهی همه کمر بسته هر یک بفرمان بری بگشاده  
زمانی تا کسری نماندگاه پادشاه ریح مسکونی بر روز رخ و بخت نمایان اعلام هند بکار افران و دفع شر و القدر  
پیش نهادیم ساخته عمان سمن کشتی نورد یکانب اذربایجان انطاف داد و افغان کر که در غیر بوج فلک  
انیر رسیده هر کس در اردوی نمایان بود روی بر راه نهادند و در آن شد با قبالی شاه جهان سعادت  
مساعف در معان جنیت کناشس ملک عظام بفرمان بری منقح هر که ام و پس از آنکه ما بچه  
په قی خود کشید از سخت از رنج از نور و وصول غیرت افزای فضایی آسمان گردانیده علاء الدوله بر بعضی  
مطلب کردید و بعضی از قلاع دیار بگردا که سبب کرد و بوجمی از معتمدان خود سیرده روی نهیت بصوب استان  
آورد و کیفیت فرار او برض پادشاه کردون افتد از رسیدن هار و در نهیت نمایان از عقب نمایان  
اتفاق افتاد و اتفاق در استان مجال توقف مجال داشته زمره از متعلقا از اکیان روم سپاه فرود  
و فرود را بصوب شام فرستاد و خود با پیاده و پیاده که در آنجا از غایت نیستند او بر لوج آسمان میساید  
در آن زمین از سر از آن کمتر از دره میبند پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت  
در سر از ی قطع منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور نمود و بهر شهر و قصبه  
که رسید ابواب عدل و احسان بر روی متوطنان ایجا بگشود و چون گذارند استان مغرب خاتم پادشاه  
بجز خوش عدو و شگفت جمع کثیر از لشکریان ذوالنیت در بل خشری از در معانی غیریت نظر و بخت

ساروقیلان میبختند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاطیلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام  
کَمْ مِنْ قَبْلِكَ غُيَّبَتْ فِرْعَوْنُ كَثِيرَةً بِأُذُنِ آفَنَدِ وَانْتِ بُوْدَه دَر بَرَابَرِ اَعْمَدِ اَصْفِ اَرَاكُشْتِ وَ هِرُودِ  
فَرِيقِ نَهَائِتِ كُشَشِ وَ كُوشَشِشِ بَقَدِّمِ سَانِيْدَه مَحْمُودِ بِيكِ رَا صَوْرَتِ نَصْرَتِ دَسْتِ دَاوَدِ وَ سَارُوقِيْلَانِ  
وَ جَمْعِي كَثِيْرَ اَزْ خَوْبِشَانِ اَوْرَاغَا زِيَانِ شِيْرَ شِكَا رَا سِيْرَ كَرْدَه دَر قَلِّ قَوْمِ ذَوَالْفَتْرِ رُوْبَتِ وَ بِيكِرَ غَايَتِ  
قَدْرَتِ ظَهْرِ سَاخْتَمَنْدِ وَ مَحْمُودِ بِيكِ اَزْ وُقُوعِ اِيْنِ نَسْتِجِ مَبِيْنِ مَبْتَهَجِ وَ مَسْرُورِ شَتَه بِلُو اَزْمِ مَحَا مَدِ اِلَهِي قِيَامِ نَمُودِ  
وَ سَارُوقِيْلَانِ رَا بَا سَاكِرِ اَسِيْرَانِ كَرْدَنِ زَدَه رُوْسِ نَا بَا بَا رَكِ اِيْشَانِ زَا بَرْدِ وِي اَعْلَا رُوَانِ مَسْرُورِ  
وَ قَا صِدَالِ دَرِ قَسْلَاقِ خُوِي بَر زَكَا ه سَلَا طِيْنِ بِنَا ه رَسِيْدَه كَيْفِيْتِ حَالِ بَعْضِ رَسَانِيْدَنْدِ وَ غَرِيقِ اَنْعَامِ  
وَ هِيْمَانِ بِيْجَانِ دِيَارِ بَكْرِمِ رُحْمَتِ كَرْدَه غَايَتِ عَمَّا يَتِ شَاهِي رَا كِه مَشَاهِرَه نَمُودَه بُوْدَنْدِ مَعْرُوضِ مَحْمُودِ بِيكِ  
كُرْدَانِيْدَنْدِ اَعْلَا اَلدَوْلَةِ بَعْدَ اَزْ شَنِيدَنِ اِيْنِجَرِ مَانَدِ بِلَنْكِ تِيْرِ خُورَدَه دَر شَمِ شَدَه دَر مَاتَمِ بِي سِيْلَابِ خُونِ  
اَزْ شَمِ رُو اِنْسَاخْتِ دِيَارِ بَكْرِمِ بَا جَمْعِ اِيْرَاقِ خِيْلِ وَ شَمِ بِيْرِدَاخْتِ دِيَا بَزُوْدَه هَزَارِ سَوَا غَفْرِيْتِ بِيكِرِ مَتْرَاجِ  
اَنَارِ فَرَا هِمِ شِيْدَه دُو بِيْرِ دِيكِرِ خُوْرَا كِه كَلَا تَرَا كُوْرِ شِيْرِخِ مِي كُنْدَه دُو خُوْرَدِ تَرَا اَحْمَدِ بِيكِ سَرْدَارِ اَلْقَوْمِ سِيْئَه  
اِيْشَانِ زَا جَهْتِ خُونِ سَارُوقِيْلَانِ بَحْرِ مَحْمُودِ بِيكِ فَرَسْتَا دِ وَ مَحْمُودِ بِيكِ اَزْ جُحُومِ اَعْدَا، شُومِ خَبْرِ يَافَتَه بَا زِ مَسْتَعْدِ  
قَاتِلِ كُشْتِ وَ دَر ظَا هِرِ قَلْعِ دَر اَكْمَدَه فَرِيقِيْنِ رَا اَتْلَاقِي دَسْتِ دَاوَدِ وَ جِيْكِي دَر مَوْجِوْتِ كِه اَزْ هِيْبِ اِنِ عِيْلَانِ  
وَ شَكِيْبِ اَزْ قَبْضَه اَقْتِدَارِ كُو تُوَالِ حِيَارِ خِيْطِ مِ بَرُوْنِ رَفْتِ وَ سِيْلَابِ خُونِ چُوْنِ رُو دِ حِيْجُوْنِ  
دَر فَضَا يِ مَعْرُوكِه رُو اِنْسَاخْتِ قَا فِلَا سَلَامَتِ رَخْتِ اَزْ مَرَطَلِ جِهَانِ بَر سَبْتِ اَفْوَالِ مَحْمُودِ بِيكِ بِيَا دِ حَلْطِ مَرْمَرِ  
اَزْ خِيْلِ بِيْجَوَاهِ ذَوَالْفَتْرِ رَا چُوْنِ عِبَارِيْتِي اَعْتِبَارِ اَزْ عَرَضِ هِرُودِ كَارِ بَر دَاخْتِ دِ كُوْرِ شِيْرِخِ وَ اَحْمَدِ  
بَا بِيَا رِي اَزْ اَتِيَاعِ دَر مَعْرُوكَشْتِ كَشْتَه زَمَانَه پَر هَبَانَه وَ جُوْدِ عَدَمِ اِيْشَانِ زَا كِيْسَانِ اِنْكَا شْتِ وَ مَحْمُودِ بِيكِ  
كُرْدَه بَعْدِ اَفُوِي دَسْتِ تَمَا دَر كَرْدَنِ عَرُوسِ نَسْتِجِ وَ فِرِوزِي حَا مِلِ نَمُودَه سَرْمَا يِ مَقْتُوْلَانِ بَر سَبْتِ  
سُوْرَانِ بَا رَكْرَه مَسْحُوْبِ قَا صِدْمِ سِيْرِ بِيَا يَه سِرِ بِي سَلْطَنَتِ مَعِيْرِ فَرَسْتَا دِ چُوْنِ دَر اَنْزَمَانِ بَا دِ شَاهِ  
خِيْطِ شِيْمِ اَزْ قَسْلَاقِ خُوِي مَتُوْجِ عِرَاقِ عَجْمِ كَشْتَه بُو دَا بِلِجِي مَحْمُودِ بِيكِ دَر سِيْلَاقِ مَعْدَانِ سَرْمَا يِ شَمْنَا زَا  
بَسْتَانِ مَالِكِ اَشِيَانِ رَسَانِيْدَه كَيْفِيْتِ اَنْ فِتْحِ رَا كِه نَا بِيَا مَبِيْنِ دَوْلَتِ اَبُو بُو نَدْرُوِي نَمُودَه بُوْدِ مَعْرُوضِ  
كُرْدَانِيْدِ وَ بَا صِنَافِ الطَافِ وَ اَنْعَامِ دَا كَرَامِ اَخْتِصَاصِ يَافَتَه مَبْتَهَجِ وَ مَبِيَا يِ بِيْجَانِ دِيَارِ بَكْرِمِ بَا زِ كُرْدِيْ  
وَ چُوْنِ خَبْرِ شَكْتِ اَعْلَا اَلدَوْلَةِ مَرَّة بَعْدِ اَفُوِي بُوْمِ رَسِيْدِ بَا دِ شَاهِ اَنْدِيَا رَكِه اَزْ وِي كِيْنَه دِيْرِيْه دَسْتِ



انتظام یافت و چون انجناب بصفت فرست و کارزدانی مست کیمت و فضائل نفسانی تصافه است  
و بجلالت کفایت و محاسن کردار از امثال و اقربان متمیز بوده همواره تخم احسان در زمین دل طوائف انسان  
میگذاشت و بزرگ زمانی اعتبار و اختیار بسیار یافت و در خلال احوال مذکوره بکالت نفس مایل بر افراز  
من حیث الاستقلال روی تمسیت مهمات ملک و مال آورد و باینستند در منزلتش از عظمی امرای عظام  
و مقرران درگاه فلک اقتضای درگاه داشت و درگاه خلایق بجا فرستاد مین تهیبت شاه و از رعایت درگاه  
انزوف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت نظم بطف پادشاه مستند بود و در روزهای دینی  
پناه عدل ستر پناه سردران درگاه او گشت فلک حیران غر و جابه او گشت نو آن امیر صافی میسر  
در اندک اختلافی که در او اول ایام بهانگیری در بعضی ولایات و وقوع یافته بود و بعتدرا امکان سعی نمود و در ترفیقه  
احوال فضل و کمال کشیده با نامل محدث ابواب بهر گشودن نظم در ری جو و بخت بر خلق بگشت  
بنمودنش کام غیر دفع پیدا و بین التفات شهر یاری پناه عدل را داد و استواری هزار لطف او  
اطراف عالم چون کله از ارم کردید ختم نه ذکر بعد از بعضی از وقایع خرد و در زمین آن مکتب بود  
ستادش در پیش پادشاه و در میان این سخن و نصارت بخش فضای این گلشن  
از رشحات سبحان قلم انجکایت را بد انسان رسم زد که بعد از رفتن نامراد نزد علماء الدوله ذوالقدر  
یکی از امرای نجاعت اثر باریک نام بردار التمام بغداد استیلا یافت و بجایال مجال طرح سلطنت انداخت  
باستان شاه جهان پناه نیاید بنا بران در پانز سده اربع عشر و شصت که ولایت همدان از فروع  
ماچو رایت نصرت نشان طراوت بوستان جان داشت رای باریک بن خضر و حشمت آئین  
متوجه انقیاد باریک شده بکلی است بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک سیا دل را که از جمله سیدگان خاص بود  
و بعقل و کیمت و وقوف بر دقائق مهم سفارت ممتاز مینمود و فرمود که بعباد و رفته باریک را با طاعت  
خدا مکرده سدره منزلت ترغیب نماید و از وفات عاقبت عصیان تخوئیف و تحذیر نماید  
بموجب اوتاج و خلعت جهته باریک فرستاد و خلیل بیک متوجه دارالتسلام شده چون باریک بر فرست  
او اطلاع یافت جمعی از مردم خود را سه روزه راه با استقبال روانه کرد ایند و ایشان خلیل بیک را با غراز  
و احترام تمام بردار التمام در آورده باریک در باغ میرزا نیز بود باغ با دوی طاقت نموده بلوازم تعظیم  
و تجلیل و ما بعد من نه القبیل اقدام نموده نسبت بنواب کامیاب اظهار طاعت و انقیاد کرده پیشین

لشکر بروی کشید و عاود الدوله در میدان قتال بر جسم تیغ رو میان کشته کشته زنده حیات سپاسی از قوم  
ذوالقدر در آنم که منقطع کردید و بقیته اسب در اطراف آفاق پرتاب شده نام ادره و یا قهر نس که  
و پشایه کلفتی ز عاشره شفق مالک شای از فزار از آنساک مساک تپای سمت امنیت پذیرفت  
دشاه صاحب تاسید در منزلات ولایت بمان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات  
بعیش و نشاط مصروف داشت و در فلال آن احوال امیر خیم زر که منظور نظر کمیابتر شده درایت اختیار  
برافراشت و در آن احوال امیر خیم الدین مسعود میدانی در مسیرین کو کسب طالع او در رجب شرف  
۵۰ مری بر ضمیر کمیاب اثر مبرقار معیار اعتبار و عیار شتاسان کارخانه روزگار در حجاب استار مخفی خواهد بود  
که امیر خیم الدین مسعود در او اهل حال در سلک اشرف و اعیان رشت که داخل مالک کیدانست منتظم بود  
و بواسطه کمال مهارت در ساعت ضیاعت از امثال و استران ممتاز و مستثنی می نمود و در آن ایام که گوهر کان  
الطاف الهی یعنی حضرت شاه دین پناه در ولایت لاهجان بسر میرد امیر خیم الدین مسعود بنا بر ارادتی  
که نسبت به و دمان بیغمیری سیمانستان فغان جیدری داشت تا دیده نقش محبت آن قره العین  
ولایت را بقلم اخلاص بر لوح دل منیکاشت و کشتی که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته محبوب  
معمودی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون اینمقال بنجام نمود و مسر سلام علی من شافی بوصالته  
وان لم افز الا لطیف خیال عشقت و ما البصره غیر انی به سمعت من احاکمین وصف جلاله زین وصف  
حسن تو شنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل دیده جا کرده که کوشی ترا سالها دیده ام  
چون آن تحف و بنجام بوضع خدام سپهر اتمام رسید نقد اخلاص آنساک طریق رشت در نشاد و در معیار  
ضمیر پادشاه عام کارمانند طلا تمام عیار نمود بکه قبول مقرون شده قاصد را منقول انجام و اکرام رحمت  
انفراش داد و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ریح مسکون از انمالک بخط اردو پیل مر محبت کرد  
و نسبت دولت و اقبال ابدی الاصال در اطراف شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت  
میر استحق بود در مذمت تنن مکتوب نمود در دست که امیر خیم الدین مسعود بذهب علیه اهمیت عمل بنجام  
و نسبت بان اولادش ده خیر الیریه در طریق اخلاص و نیاز مندی سلوک معنی نماید باین امیر خود را  
بر قتل انجناب اغوا کرده و امیر خیم الدین از بیخیز خیز یافته روی بدیار شاه جسم اقتدار آورد و در آن  
ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شیروان بود و موکب همایون پوسته در سلک سائر خدام عالمیت م

و مقرون با نواح تب بطرف حلب کرخت و روز دیگر خمر و یوسف لقا می نمودند شیدا از جا به لب و بجز بیرون  
نوامید با وج جا به رسید و انوار طلعت با بختش از مشرق مراد طلوع نمود و مابعد دیگر عالم تاریک را بصفت اضمات  
بخشید بغداد بیان بجز جایی که بحسب سید محمد کوفه بود شناختند و دو کس با بیان رفتند آن را بصفت مظهر سلطه  
بغایت ضعیف و نحیف یافتند بهر روش که گشت از جمله بیرون آوردند و در نام اختیار اینها را بعضی وقت از  
آنقدر و اولاد رسید ایوار داده شاد و تلخ اهی خندام موکب شاهی ظاهر کردند و لایک در روز  
بهار باغ ظاهراً بغداد رسید سید محمد کوفه در از زرخشت مسجد جامع تشریف برد و خطبه بیامد القاب و دنیا  
مزیں ساخته شرائط کمال اخلاص و اطاعت بجای آورد و بعد از ادا نماز خرم و سرفراز بیرون شهر شناخته  
باله یک طاقات فرمود و لایک نسبت با نجاب غایت تعظیم و احترام موعید شده ابواب الطاف برود  
روزگارش بکشود و چون خبر فتح بغداد از عرض داشت سید محمد کوفه و حسن بیگ لایق بروض زاب کامیاب  
شاهی رسید آنحضرت بلازم مجامد الهی قیام نموده ایالت اولایت را بکفایک مفضول گردانید و آن امیر  
عدالت نهاد و بیشتر از موکب ظفر از متوجه بغداد گشته در ساعت سعادت اقتباس بجای طغای ذنبی عباس  
برسند حکومت گشت و تمهید اساس بر محنت و انصاف پرداخته ابواب طلم و انصاف در دست  
گذاشت و در بیان بر آمدن بادشاه فک نشانی در دست آمد و مشرف شدن به طرف مرز  
روز جمعه بیستم در آن ایام که دست سعادت فتح ابواب غرض از عظم سلطه و تولید  
فتح و ازاله تسلیم بغداد در کف کفایت ظلم بادشاه و ازاله ترا نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت مشایخ  
شکار پرداخته هر روز بساعت بخت نیز در شاه بازر بندمت در هوای صید فلک بردارید و بتانی طی است  
میفرمود و مقارن آنکه خود و بغداد از بوق ما بچ الوایه طفر عطیبت ما مد قضای سپهر از فروغ ماه و مهر صفت غایت  
بزیفت و غیر قرب وصول موکب کردن این سخن بر الملک صفای بنی عباس است شیوع گرفت از اولاد  
در حاجت سید محمد کوفه بلازم استعجال و در صورتی که در تمام التماس در غایت انطباق و برود  
بنظاره موکب بادشاه حضور بیرون شناخت ابواب فرود آمدن بیرون بیرون که در میان کجینا لایق بود  
کا و های شهبانی همه تصدق فرقی بکار این اقیانان کساف بهمانانی هم امل بود و چون کشتی  
بر طاعت بادشاه و نشان این و بستان کا و اولاد التماس بود که در بیانی با کثیر فلک سیر لکن نام  
و عا و سا بجای آوردن نشانی کای سنا فلک قدر و انجنت از بیعت نرماندی و مانند این و بیعت

تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباحی گشته همی گنیز از مردم خود را تاج پشایند و در باره خلیل بک طرقتی انعام  
و احسان بجای آورده همه ایستادگان پایه سر بر اعلیٰ تپک‌های پشایان نه مرتب گردانید و آن اجناس نفیس  
و اتمه نثر غیرا با بو استی شیرچی که از اعظم امرایش بر دستم نموده از آن محبوب خلیل بسیار در برگاه سلاطین  
ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بسم او  
حاصل گرداند و ابو استی روی باری روی که همان پستی آورده در همان سعادت زمین بوس شاه همه طمان در یافتند  
و کیفیت انقیاد و اطاعت باریک سید امرای ملک ارایی عرض کردند و تحت دستبرکات که همراه داشتند بطور انور  
در آوردند و بنا بر آنکه خاطر اشرف اعلیٰ مانع بود با یک بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه طاعت گذاری  
در گوش کشیده بر برگاه عالی پناه شتابند شاه عالیجا چشم التفات در پیشک‌های او تکریت اما نسبت  
بامیر استی الطاف مبدول گشته او را فرمود که باریک را بکوی که اگر صحیفه ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان درگاه شاهی  
ارستستان اقبال شیان شبانی هر آینه بوظائف سیر رخ ما اختصاص یابی و اگر نقد اعتماد در انجیل و غش  
نفاق منتوش شازی بی شایسته در دراز ضرب سیاست بپوشه عقوبت بگذاری چون ابو استی شیرچی  
رضت معاودت یافته بچلن باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده بیکای عرض رسانید باریک تا یک دل کسب  
ظاهر روزی چند در متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانید با لافزه خیال قله داری کرده روی کج  
ساختن ذخیره آورد و بر توابع و منافع دارالتمام علیه بسیار حواله داشته انقدر وجود کندم همه ذخیره از مردم بستاند  
که اگر تا سه سال در آن قله متحصن میبود بازوق او و لشکر یانش و فامیکرد در آن اتنا از قدوه اولاد خیر البریه رسید محمد  
کونه که اباعن جد و رسک نقبا نجف اشرف منظم بود نسبت بخدمت نواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص  
و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده انجناب را مقید ساخت و در جایی که مانند حوصله بندگان تنگ  
و مثل فکر عمیق بود جس نمود انگاه تاج از سر نهاده با عیان کله عیسان پر درخت و از جانب فرمانفرمای  
شارق و مغارب بعد از اجازت ابو استی شیرچی عزم شیر عراق غرب قوم فرمود و حسن بیک لارا با فوج از نشان  
نیشه زرم نقلای سپاه گردانید و مواکب که اکب مراتب تیر متعاقب لاهستکی در حرکت آمد  
بباریک ایچر شنیده اضطرار پیش از نیشتر نیشتر کردید و بعد از وصول حسن بیک بدو مترقی بعید اد  
بباریک خلعت جنگ نموده در شبی که ابر چون دل دیده عاشقان مشعل برق افزود خسته باران تنگ  
میرنجیت و مانند زاری مجوران ناله رعد مانوای کریمی امیخت تنگ بر سپه فرار کشید از در جلد بگذشت



شاهان مباحی در لطفت و دلبری فرازی و رعیت پروری مسکین فواری و نفضلت چون اقبال جاوید  
ازین شریف کوه دست امید و خداوند ابا بن شاه شرفناک و صومی پادشاه تخت لوکات تمام بود و در  
باع امامت حضرت بخش کلازار امامت علی مرتضی سلطان کونین و پنجم مردی چون مردیم حسین  
که از علم جهان فرامی ده - اساس دین بعیم حکمی ده - چنانم سر فرازی و در عالم کوششید چون کرد عالم  
دار آمد و رویت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن محبت تلباس افشوده و در مان  
امامت پر تو انداخته سر از سجده برداشت و سینه اش سدره مرتبه را با مصاف تحف و در ایام نورانی  
فرموده یکی است بر توفیق حال ایشان کمانت انگاه بهمراهی تخت آگاه بگشتافت از انحرط عنان  
غزو و جهاد بصوب اعراب عتره که در بویه جهالت سرگردان بود و تافت و بعد از وصول به وقت انجالت  
ایشان از کشته و اموال و جهات ایشان را غنمت گرفته شکار کنان بر اهل اسلام بجداد بازگشت و وصیت  
فتح عراق عرب در اطراف اشهر ریافته لطفت حصول المانی و امال انهر سپهر کشورستانی از شرف  
غرفات آسمانی در گذشت و شاه دین بنام بعد از وصول به اهل اسلام شرف طواف روضه مطهر بار  
و مرقد خلدانار امام همام مادی عالی و اعظم ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع الهی ب  
رشد و زنده محمد تقی اجداد سلام الله علیها مترف گشته چنانچه سر او را کمال اخلاص آن پادشاه هدایت انوار  
لوازم بیان کجا آورد و مجاوران آن محنته مکان را با مصاف انعام و احسان خوشدل نشان دادمان کرد انگاه سایر  
خواجیده بعبادت بیعت و زیارت عتبه کعبه تریب قدوه اولاد رسول شاهی امام علی تقی و امام حسن عسکری  
علیهم السلام استعدا یافت و بجز تو در اسم حسن اعتقاد و مرعی داشته بر تو انعام و اگر انش بر وجهات عالی  
سیده انعام لازم الاقترام تافت و موبک شاه عدالت نهاد از سامره بجداد بازگشته در انشا راه  
نشاط انکار بر دشت و بعد از وصول به اهل اسلام عمارتی را که در ان ایام موجب فرموده و حضرت در دنیا  
که نزدیک و واقیوست بنا کرده بود و زمین معتمد شریف شرف ساخت و از انجا تماشای طاق  
کسری که صفت آن خجرت درین ادراک مرثوم کلک بیان گشته توجه فرمود در نوامی آن سریش شیری بود  
که نور کردن از مهابت از روز در صیدگاه فلک نخی میبود از دور بود در شد و پادشاه شیره شکار که هم گمان  
ابرویش بهلال مثال بگفته بگشادگی بهره اقبال اشارت میکند و صدای خندک دستاش همواره  
مذای وصول نشانه معصود در چشم طاق نیکن می افکند تنها نزدیک آن دورفته و از بخت سر مددی نیت

زلف همیشه باد آید عدالتکن که ملک کرده آید بر آه بندگانت خصم مخدول بسان کاوستربان  
بمعمول و نورالعلم حسن اعتقاد امامی بعد از نظر عالی اثر شاه و الاثر از دستش بنوده با نال طفت  
بیدریغ ابواب اشفاق بر روی امید ایشان بکشاد و تلخیص بیست و پنجم حادی الاخریست اربع عشره شجانه  
در چهار باغ میرزا پیر بو و اختر زول جلال بنورده تمامی بعد از این در ظل عدل و احسان ما و او داد و پادشاه  
و منزلت سید محمد زابنده لطف و کرمت بلند ساخت و او را با علی مرتبه ماه و جلال رسانیده بزبان محبت  
بخواست و انشب پادشاه عجب و عرب مقرون با صاف عیش و طرب در ان مقام رحمت انجام  
بهر روز و دیگر عزم طواف عتبه علیت عابریه علی راقدا الصلوة و التحیث کرده روی بد  
که با او در بعد از وصول بر آن شهید عطر ساد و مرقد حبت آسانرا نظر زیارت چنانچه بدید و شاید  
مرعی داشته روی نیاز بر انگاک یک سو و در زبان نیاز مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید  
شهد علیه الصلوة و الشاکستمداد فرمود و مجاوران از وضه بهشت نشانرا با مقام مذکور وصلت نمودند خود  
و سرور گردانید و از نفاس اجناس روز رفت و قبر پوشی ترتیب داده در صندوق حبت رقت پوشانید  
و در کاف و لطاف اطراف مستکفان خطا و قدس را اثر دمای زرنگار که نقشش بود بنقوش بر اربع آثار ریب  
وزنیت افزود و در او دره قندیل طلا هر یک چون شعله آفتاب روح افزا بر تبه عرش فرساقف نمود و سخن  
آن چند فیض آینه را از کلیمهای ابریشمین چون سپهر برین زمین ساخت و آن نزل فرودس قرین را  
بمژگان اطلال قیامت فرشته فرشتهای برین انداخت و در وقت شکیان خوانسار ان استان سلطنت  
ایشان از انواع علو و اطو فرادان انعتد لده حاضر آوردند که تمامی زور و مجاوران از وضه بهشت  
آثار مخطوط و بهره ور شده زلفها بجانها بر دند و کیش پادشاه حسینی نسب در مرقد جدید که در اسلام اعد علیه  
بالعش و الکابکار مستحکمان بوده روز دیگر عانی مراجعت مخطوف ساخت و بکلی شانه از انجا لولای غنمت  
بعبوب خط نجف بر افراشت و انجا بستان عرش منزلت و خجسته میر تقی شاه اولیای پناه  
اصفا نام الشارق و المعازیب منظر العجب و منظر الغرائب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام  
برده اقدام نیاز او را بر طایفه از وضه عرش مخطوف بجا آورد و در آخریم لازم الامر سراز که کعبه  
ایمن را از وجه که در باب نیاز است بعضی اعلان بر زمین سوده مرادی که داشت سمالت نمود و چشم  
بگفت ای کج بخش بر و سالان بلبه افسر شکیخ بنامان بود لغز از شکره (آیات شاهی) با مرونی تو

فنا یافت که نجسم الدین مسعود و پیراهن یک قرآنی حسن یک لکه با قرب ده هزار نفر اسبابه رسم از  
بچه دفع شرمک رسم هازم استان کردند و مرکب منصور بجز تورتو توج دار الملک مشعشع بوده چون این خبر  
بجوزیه رسید سلطان فیاض باشکری که بنوک سنان ندان که از معفره مهر از فرق سپهر بود در بود  
و بیجان خدنگ فاشکاف خون از شریان شیران روز مصاف کشوندی از شهر پرین آمده است  
قال استیاد و شاه والا ترا بعد از وصول بزواج معسکر دشمنان بد اختر سیمین و میره را بفرموده امرای مصف  
آرای کشودشای وین طلارت غازیان رسم توان رزم کدای ار استه و حکم کرده اندید انوار طوق  
خورشید منجوق از مطلع قلب طالع کشته در اطراف جوانب مرکب ظفر مناقب از صفوف سجالی غیر زنی  
مرکب حقت آیت کاتهم بنیان مرصوص بوقع انجا میدانگاه از هر دو طرف اصحاب جوایت  
مرکب مردانگی همیشه ستیز برانجخت در کید کرا و نختند و با بیاری تیغ اشبار نقش رحم از لوح دل شسته  
فانک معرکه را با خون برانجخت لب شمشیر مانند لب عشاق تعقیل سروران جوانان مشکین موی کام دل اصل سکر  
و سبکان لاش نشان در سینه و پهلو ی دلیران شسته شرط دلاوری بجای می آورد نظم خدنگ بافته  
انگیرند سنان سینه زده خونریز شده ز خون یلان کشت میدان جنگ نه چو بگری که این بود لاله زنگ  
و در از روز از وقتی که قضای معسر که سپهر با نواج زرنگا خسر نوابت و سیار سمت اصارت گرفت تا زمانی که  
اطراف اتق از عکس خون کشتگان که ز لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین  
لو از دم خونریز و شرانط کشش و کوشش بجای می آوردند و در آن روز که سنگام عزوب شعوه  
افتاب اقبال مشعوه بود غازیان عظام و عامیان حوزه اسلام کمال سعی و اجتهاد تقدیم رسانید  
فیاض را با بسیاری از امرایر خاک هلاک افکند نظم دشمن که کند بشکر شاه جنگ نبی شهبه  
زمین ز خون او کیر و رنگ رویه بود و عیف سر حجب شیره چرخ چو سان زید میدان بلنگ دوران  
نازدیک بیکر فتح و ظفر در نظر افور شاه دین پر در جلوه کشته نوای فرج افزای فایده نا الدین آمنوا  
علی عدوهم فاصبحوا طاهرین بمسامع جابه و جلال رسید بقیه اسبف لشکر شعوه کاتهم مر مستغرة  
فرت من سورة نبت فرار بر معرکه کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان کردید شاه عالپناه  
بر تیسر این فتح مبین لوازم کما حضرت رب العالمین بجا آورده ایالت حمیزه را یکی از امرای مودیت  
اکن منو من ساخت و غم دستفول نموده در همان عنایت کریم عطایش علم افتاب درخش بر انجانب بوازا

بیکو به تیر مرک تا نیز انیز دلیر را بر خاک هلاک انداخت و شاه ظفر پیش از آن بنیه بنیاد و مرصحت کرده گشت  
دیگر در اوج درونی عیبات انور معصومین سلام الله علیهم اجمعین بود نخست در جهت هر یک از آن غریبه مرتبه  
و طبیعت است مرتبه ساختن نزد که کار آن نهر منهد و همند ساقی قائم نبد از اطراف مالک محروس  
در بعد ارجع امده شش مندرقه نقوش نقوش اسلیمی خطاطی در غایت تکلف و زیبایی ترتیب هیند  
رضادقی قدیم را از آن مرقد برداشته مندرق را بجایش نهند طلیفه خلفا را کالافایت خادم ملک  
لعب داشت کنی با بر المنصور و لقب خلیفه خلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و تثبیت مهمانداران  
ایه کرام علیهم السلام بوی مفوض نمود در انجباب بر امان تمام تاج در دولت فاض و اسب با زین دیگر و شیر طلا  
و صراحی و طعنه و پیاله که مجسم از طلا بود منقش بر سر افراز ساخت و ماچچ اعلام ظم سراسر اعلام بروج کردن  
رسانیده صدای بورش خورستان در طاق آسمان انداخت در آنجا شایان غنچه حوزة و شسته  
از ماچچ لودی پریش درین پروردویان و سوا یک کس ستم حاکم استقامت باستان صفت  
استیاض بر طبع اقیاب شعاع اصحاب فضل و هنر شروع انیمغنی نور کس تر خواهد بود که جماعتی از اعراب  
حوزة که این از اشعاع کتید بالو بهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام قایلند و جهان استماع افتاده  
که بعد از مبارکت بعبادت که مهود انقوم است ایشان کیفیت طاری میشود که در اکالت مطلق تنج بر بدن  
ایشان تاثیر میکند چنانچه شمشیر بزین فرو برده دشکم بر نوکش نهادند قوت میکند و لفظ علی الله  
بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان حسم میشود یابی شکند و در اکثر اوقات حاکم انطاکی از سادات  
می بود و در راه اهل دولت شاهی از مطلع تا نندات الهی محسن نامی بر ایشان حاکم بود و در آن ایام که ستم  
بگذار روی نمود بمسامع جاد و جلال بوست که سلطان محسن مانند هر موجود ممکن جهانم فاش تانده و مشغول  
انوار ایالت بر وجبات احوال پیرش سلطان فیاض تانده قوم مشغول حالابا لوبیت فیاض که از فیض صفت  
حضرت فیاض بی بهره است اعتراف مینمایند و قسم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده طریق با کمال  
عزایت و ضلالت می بجایند ما بران دفع شر انجاعت پیدین بر ذمه است پادشاه ظفر قرین و حسب خود  
در در است سلام بعد ادا اعلام هدایت اعلام افزاخته بجانب حوزة که در از زمان دار الملک مشغول بود توجه فرمود  
و در اثناء راه بمسامع نواب و الاجناب رسید که حاکم کستان ستم بطریق ظلم و ستم سلوک مینمایند  
و از سایه ظم ظم شیم استنکاف نموده ابواب فرمان بر روی روز کار خود نیکش بر فرمان و حسب الاذعان

که در جبال آنولایت بزکوهی که فادزهر حیوانی از او حاصل میشود بسیار است غرم اشکار از ضمیر فیض آن سر بر زده  
چون و طغر شعار بر حدود انجبال و تلال محیط گشته چند شب باروز جانوران ننگاری را نده در قمر قافا انعقاد و حوش  
و سماع جمع آمدند که از احاطه آن عاجز شدند انگاه پادشاه عالیجاه پور میان جو که تا تحت بزخم تیر و تیغ خندان  
بزکوهی و بجز بر خاک افکندند که شرح آن در سبب تحریر میسر نیست و چون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن  
و تیغ راندن حالت روی نمود امر او نویسان و خواص و محبت بر بان بان امر پر داختند و در آفکار تمام افراد  
و احاد لشکر در قمر قافا خنده ساز آن جانوران را غرقه بخون ساختند و ما صاحب اعلام هدایت انجام از دارا بجز  
بصورت مفسد حرکت نمود و معارف آن احوال اخفی بیک که در خلال احوال مذکوره بر رسم رسالت والی میرزا  
نزد امیر علاء الملک حاکم لار رفت بود باز آمد و خبر اطاعت او بسماع ایستادگان بایر سر بر اعلی رسانیده  
نفیس و تبرکات که بشکست فرستاده بودند و طبق عرض نهاده بشرف قبول اقراران یافت و شاه دوست نواز  
قوم در سر از پیشتر از خواستار امید از سرستان در امکان جنت نشان بعزیزت و کامرانی اوقات محبت مساحت  
بگذرانید و در فضل بهار نیز در آن متنزهات بتجمع استیحا راج ریحانی پرداخته انگاه عنان بارگیر عالم نورد  
بجانب قصر زرد مغطف گردانید و از صبح و قیام لیل و نهار که در انرستان بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر بزرگ  
اسفهان که در سلک اشرف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بین اتمام امیر نجم الدین محمود منظور  
نظر پادشاهی گشته بفرهنگ منصب وزارت سرافراز شد و از خوف و کار دانی در سر انجام امور جدید یوانی  
شروع نمود و دیگر آنکه قاضی محمود کاشانی که بعالی منصب صدارت سرافراز بود و از غایت تقرب و نیابت در  
اکثر مقامات سرکار سلطنت و نقل میفرمود که کب طالعش از بروج اقبال روی بخیض و بال نهاد و بجا عزور  
و پندار بکاف و باغ راه یافت نسبت بامیر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت انجباب در روزی  
که پادشاه کیتی فرورد روزم و نشاط و کامرانی گشته بود و از دست سناقیان سپین ساق جاهای شریک  
از غنائی بجمع میفرمود و چند گشته که امیر نجم مبلغ نیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد و اگر او را بنده  
سپارند باینکه در فانی انزال بسیار بخزانه عامه میرسانند و غایت کفایت و کار دانی در سر انجام مهم سلطانی  
ظاهر مکتوب اتم و پادشاه عالمجناه از غایت علویت بنشینش القیاس کنان دوران ایام کفایت عالی را با او  
نخورد میان نهاده فانی بخرد و بر او سپرد و امیر نجم هم او را مواضعه و معاد و نمود و در ان اشا انعتاد از قبایح  
و فضیلت احوالی او ببلای گشته که حکم نماید و بیاستن صادر شده کار از شفاعت امر او ارکان دولت در گزینش

وبعد از وصول نواحی انحصار حاکم انجام یافتند اطاعت و انقیاد پیش آمده پیش از آنکه اهل مقالید شهر و قلعه  
تسلیم بارگاه فلک اشتباه فرمود و پادشاه دین پناه آن یکه را یکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر نفست  
فرمود و حاکم ششتر در آن زمان در قلعه توطن داشت و چون از توجه مومک های یون خبر یافت دانست که  
رو براه حید ساز تا ب مقاومت با شیر زبان از جمله محال است و شبته تهارت شبته را توقف در برابر  
باده مر از قبیل متغات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیس دیگر در آب و شتر و استراحت می توانست همه  
پیشکش سر انجام نموده پادشاه ملهم عقل از مضیق چهار ساعت سپهر صحت در گاه سلاطین پناه  
شتافت و شرائط انقیاد و بندگی بجای آورد و ششتر نیز مانند جویره بجوزه تصرف پادشاه آلوده کرده  
یکی از امرای بظط ان مملکت تعیین یافت او قضیه امرای طعن عطیه که متوجه لرستان شده بودند بر بنیوال  
مفصل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار مخمر در فرار دانسته از مرطک  
و مال درگذشت و با معدودی چند از ملازمان پناه بعضی از جنجال حسین برد و امرای نصرت فرین بگردان  
گرفتند در آن اثنا امیر نسیم الدین سعید بوجیب کلکی که از پایتخت بر سر بر اعلی بود رسید مر حاجت نمود و در ظاهر قلعه  
سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده با دوا دعوتش بگشود و پیرام یک و لایک بعد از  
معاودت امیر نجم نشین از پیشتر در باب جسم اناده فساد سعی نموده مهم او بغایت عجز و منظر از انجامید  
و اعتماد بر کرم پادشاه فلک اقدار کرده قاصد نزد امرای عالمیت در فرستاده اما ان طلبید و ایشان  
ابلی اورا نوازش نموده مراسم عهد و پیمان در میان آورده و حضرت انصاف دادند آنگاه ملک رستم  
میان خوف و رجائیت امر اشتافت و ایشان طبل مر حاجت کوفته هنوز اردوی های یون در ششتر بود  
که بر گاه سلاطین پناه رسیدند پادشاه فرشته نسیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده کرد از وفور  
مرحمت جلی بر حال موفور الاختلاش نخبشود و او را با بنام تاج عالم فرج و خلعت فاضل اختصاص داده مکنش را  
بلای آباد و در شاهوار تر صبح نموده و ملک رستم مدتی بآن هیات ملازمت سده سده مرتب میکرد آنگاه  
تبعویقین بایلت ولایت لرستان سرافراز گشته روی بوطن بالوف آورد و نوکر نهضت را یت فرست  
بعد از آنکه تمام ششتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مهمل کلکی عنان سمنند خرم بصر بملک فارس یافت  
و چون حدود قطبه دارا بجز و مضرب بنام عساکر بهرام نقتام گشت نزد خسرو کرد و ن غلام بوضع پوست

با مفاخر و کبار روزگار بر پنج عدالت سلوک میخورد و بعد از آن با ذلت و خوارگی در میان مکان از محله الویظ عظیمه  
بجانب خوی برافراشت و تا وقت که پیش شیردان در موضع تنگه انولایت ایستاد و آنست و در آن اوقات  
میرزا ایک علانی که از سارازام اکامیاب شاهی بعلو نشان و وزیر اعتبار است از دستنی به بعضی از حاکمان  
تهمت گشته و سعادت امیر نجم در علت شده عالم فانی را بر رو و نو کشتار و در چنان تو جه بود که کسب ظفر شایان  
و ولایت شیردان گشته است و در وقت که در آن عهد از پیشروان استانی در میبادی فضل وی و اولاد ایشان  
و خلیجهای وی که عارضین و زبان کلیدی در خسار بخشیدند و این فرشته خوی بملو فری کردید و خمید و فرزند پرتانخانه  
مدی ششانه منجاب سحاب بر سر کشید بادشاه صاحب تانید کشید که ششاه کرت دیگر در شیروان رایت  
طغیان برافراشته به شطهار قلاع متین و اقامت سپاه جلالت آن نقش استقبال بر لوح خاطر نگاشته  
در ادای بیاج تعافل و اهل میاید و ابواب عظیم و احترام بروی ابلجان استان بهر اقسام نمی گشت به نظم  
بر افراخته رایت سروری نموده چنان جهان داوری بیکجام فاقان با تخت تاج بیکوده زکونیت ادای سراج  
بنای علی در اباد شاه مظفر را غم جویم فرمود که نوبت دیگر رایت در ایت کیت بجانب شیروان بر افرازد  
و انولایت را در خیر تخیل کشیده چنانچه باید و شاید بنیادین ششاه بردارد و با وجود سر مارد کشند نفس غم  
سجایه لوای کشور کشای به انجانب در حرکت کرد و فوجی از امر ابرو جیب فرمان اشرف اعلامیتر بر که بود ششاه  
جهت عبور بکسب مسور از کشتی غیر بسته و چون بادشاه عالیجاه قطع منازل معر اهل کرده بکنار آب رسید  
درازان پل کشته افرازد و وصول سپاه بجز جوشی بعد فرودش در بلاد شیروان منتشر کردید ششاه  
از مقام خسر و دین بنای اجتناب و جب دانسته در قلعه سفرد تختن نمود و نواب کامیاب شاهی ازین  
دوف یافته بعضی از ارکان دولت در انجانب شامخی فرستاد تا انولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس  
هایون موجه بکوشته که توال انکها عتدم اطاعت و انقیاد موبک ظفر شاهر را استقبال کرد و با این  
الطائف اختصاص یافته مقالیه شهر و قلعه را بجام سدره معتم سیرد و بادشاه کامران از با کوشن بران  
رفته حاکم انولایت در سلوک طریق دولتخواهی افتد بشیوه ستوده که توال با کو نموده و بجایت عنایت  
شاهی سر افراشته پایه قدر و منزلتش افزو و در برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شیروان برگاه سپهر  
اسس رسیده در سلک سار حدام عالمیت م مشتمل آمدید اما که توالان قلعه در بند یار احمد و محمد یک  
نبت کجاست انکها استوار نموده ما با کوه عیادت نیامده پیشش تر فرستادند و بار شاه کامران

و بعد از قتل قاضی محمد منصب مدارت با میر شریف الدین علی که از جمله اخلاص و احباب و اعلم افراد انسانی امیر سید  
شریف الدین علی ابرج حجابی بود در کتاب فغانی لغسانی تمجید مجد منی و تفویض یافت در سینه فضل خوب  
سورت جیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب دخل نموده بر تو ابو نور عا طفت پادشاه کامکار بر منجبت  
احوال روزگار شش یافت که حضرت ریت حضرت ایت از دلایت شیر نوب کجانب کسرت  
و در بیان و انتقال امیر کعبه مدین سحر و کجور منجرت معبود دستت چون پادشاه  
فلک اقدار چند روز در نواحی قهرزد و با مرید و شکار پردخت و انصافی حضرت افزای را از خون آهو و نجر  
سرخ ساخت غمت خطه اصفهان نموده بعد از وصول مقصد میدان آن بلده حنبت نشان در نظر انکرت  
تنگ نموده و کینا ده ساختن آن فرمانه او و سرمان بران حسب حکم تقدیم رسانیده آن میدان را منته  
عرضه مهیت کوچ کرد ایندند و پادشاه عالیجاه یکده هفته انجانب تا من بر داخه از اصفهان بهر آن شایست  
دو ستم تابستان در صید و شکار و کشت دشت و مرقدار بیابان رسانید و در فضل با نیز دامن کوه الوند  
مغرب خیم محکم حضرت اثر کردید و در وی ظفر نشان از انجا متوجه دار الملک آذر با کجان کشت ساکنان  
آن بلده از فایت فرج دسرور با من بستن شهر برداخته و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نشار  
بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شای مخوف با صاف الطاف الهی  
روزی چند در آن بلده عیش و سرور اوقات گذرانید و بجانب غوی توجه فرمود و در انسانی راه مزاج با تنج  
امیر کعبه الدین از منجرت عدال انتقال نموده الهاب شش سبب حیات کالت کاب را در پوتی من  
کبدخت داشته ادوارت سوار مزاج قوا که را ضعیف ساخته انجانب را از زبای در اندخت طلیق غذا  
و استعمال و اصلاحاننده نداد و آن امیر فاضل صفت نهاد پس از وصول بیاغ خوب که کچمن شتهار و دارد  
دورشت فرسخی تریزیت روی بخت اما وی نهاد و پادشاه و لانا نژاد از مفارقت آن خرمکار اظالم  
خرن و طلال بسیار اظهار نمود و از برای تلاویج روح شرفش نجابت کلام و اطعم طعام فقرا و ایتام بر دهنده و شش  
بجانب نجف اشرف روان فرمود و بعد از انقضای ایام عزت انخر و صافی طوبیت امیر بلده اصفهانی را  
تفویض منصب و کالت سرانگه کرد و انید و پنجم ناتی لقب داده است اعتبار و شستد ارش با بفرق فرودین  
رسانید و تمامی امر او و زرا و اولاد کاندولت را بهتبعش بلعور ساخت و سرانجام امور کلی و مالی را برای او انجانب  
بازگذاشته او را بزبان لطف و عنایت بنوخت و پنجم ناتی نیز امیر منصب تهر بنیخت بود و در ایام اقدار





درین وقت که قلعه بمبند شده عیان گیران برانضوب ایستادند و پس از وصول بقصد اطرافت  
و جو آب انحصار حصین را که بر دایره از آثار سکنه است بر امرای محنت آیین و غازیان طفرترین  
منت کرد و هر کس بر چل خویش زد و آمده صدای گود که و فیض باوج فلک آتیر رسید و فووش چون دایه  
زین بنیان حصار سپهر دور را متزلزل کرد ایندی مع ذلک مخالفان خیره سر در محنت ام مدافعت بای ثابت  
نشرده دست با ذراقت تیر و سنگ بر دند و غازیان عظم نیز عقاب سهام خون اشام بقصد صید  
روح مخالفان انداختن کمان پر و از دانه آنچه کمانی مبادت بود بجای آوردند تا چون انقله در جهانت  
بتابایت که دایره سور که نشان مطلق البروج دست بقتب زد و کرد و در و کفره فیصلی علی شریف  
قلعه سپهر استیوار بچشم در غی ارد ساکن نشد و وقت جمع ذخیره دانه از سنبه فلک تو اند چه دانه  
هنکام احتیاج گوشت محل را در تلبه اش اقیاب کیاب توانند که در ایندی طعم لنگر او است زبان جمله  
تن آمده با ماه سما و سخن بختنش از عمق بجای رسید که آن کا و زمین شریف و فتح انحصار  
استوار مجر و استعمال آلات جنگی بکار تیر نیز برنت با و شاه صاحب تیر بر عمل انعقد تامل نموده  
تعیین آهنگ جنگ را بر سر بود که بقر نقب استعالم نمایند و بجاغت آغاز کرده در عرض بجز و دراز  
نقب بروج قلوب در بند رسانیدند و یار احمد و محمد یک در سائر امانی چون حل بر بموال دیدند استند که هر چند  
وزو است الموضع سعی نمایند بوجبه که کیمه با فوج الله لکن شمس من رحمت علامک لها بالکسر شاه  
طفر قرین بر انحصار حصین استیلا خواهد یافت لا جرم بدست بخورد از من عاطفت جز و اند او نجه زبان  
بلفظ امان کشوند و در بی تضرع و تنجج بدگاه عالمیناه آورده از لطف شامل با پادشاه عادل الهامش عفو نمودند  
و دریای رحمت انحضرت در توج آمده محافت جوایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخته و همه را مشمول  
رعایت بیعت گردانیده و قلاعه حکومت در تیر ادر کردن مضمون حکم انداخت و ایالت سائر موضع  
شیر و از ابله یک تفویض نموده حکمها یون شرف نهاد یافت که نقش معطر سلطان اللولیا شاه حیدر را  
که تا انقابت در اند یار مد فون بود مجر و سحر ادر بیل نقل کنند و زمره از خواص درگاه سلاطین پناه در سینه  
مذکوره معتمد انحضرت شده جسد مطهر انحضرت را بعد از انقضا بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در  
مخوف رحمت حی لاموت نهاده مقبره منوره ابا عطا شمس بر دند و حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای  
روح افزایش از هم زنجیه بود و در تک مشیره مبارکش در رعایت لطافت و نصارت مینمودند و چون خاطر

در منزل سلطان باغی بزرگ طری عظیم فرمان فرمود و ایستادگان پایه کسری را علی حسب حکم تقدیم کردند  
از اسباب جشن و سرور و مویجات عیش و سرور آنست که سرور و محبت آن پادشاه سیمیان منقبت توان بود  
سز انجام نمودند و در تکلیف و تزئین مجلس بهشت آمین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در میان  
که خسر و ثوابت و سیار بزم نصارت آنرا فلک دوار را بتو طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود  
نامحدود و بجوم را نشانموده امانی روزگار از نور عطای بی انتها مخطوط بهره در گردانید شاه صاحب تائید تحت  
اهت و کامرانی را ازین معتمد مکرم غیرت افزای بروج آسمانی ساخت و امر او حکام و سران سپاه  
نصرت انجام را بار داده در باب یورش و اسان و عوب همچنان فرعون مشوره در میان انداخت  
و انجاعت متفق اللفظ و المعنی آنست مقرون بفتح و ظفر استصوب شمرند و منظر الطود عا و ثنا بجا آورده مضمون  
اینقال بر زبان آوردند نظره که ای شاه دین پرور سرش را از شد یو جهما کبیر که متر نوازند قصه او بر طبق رایت  
درام تلال عنایات و ستاره امشفا بی فلک تختگاه تو بادشاکرام ملک در سپاه تو باد ترا ای جیب نزار  
جم قدرت همه بندگانیم طاعت گزار جز این نیست ما را مرادی دگر که بازیم در خدمت جان و سر  
و هر یک از امراد ارکان دولت بقدر کمالت و استطاعت لوازم نثار و شکرش بجا آورده جوهر احوال بر طبق  
عرض نهادند و بوجبا اشاره علیت تمامی حکام و زمینیان و سران سپاه به در موقع مناسب نشانه  
صلا عشرت در دادند و اقوال عتیق و شش چون هم ازین انساب در بزم فلک آغاز کردش کرد و جاهای حق  
بخش لبان ساغر سیمیان هلال در محل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آوردند و بزم خرم و عالی با اثر  
نواب روح پرور گشت و اثر زعامت کام بخش خردانی جهان گفته را نوب شد جو انی ش نوای نی صلاعی عیش در دواز  
لیه سناقی ز کام دل خیر داده سرود و گلشای بزم شای به برقص آورد و از مه تا مابهی و بعد از کشیدن الطمر و اولیا  
افراهم آوردن سفره و دستار خوان دست در بار و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار را آغاز بخش کرده  
اشارت فرمود تا خادم درگاه فلک اهتمام از اسباب زین و زین مرضع بیام و ششهای مصری از تیب نیم  
دگرهای زمین بزرگو هر دو تا جهای زرد و گلهای نخل فرنگ و قباهای زیبای درنگار رنگ و نقود و معشود و جوهر زلال  
انچه تجویل تجویله اران بوبات همایون بود حاضرین اعتقد و مجمع نفیس و ابروس و اموال بجد و بیخس را بر حاضران  
مست مژده سر افتخار و مہمانت آن زمره حق شناس را با وج سواست به افزا نمند و انوار انعام و احسان  
آن پادشاه عالیشان در آن بزم بهشت نشان بجائی رسید که یکی از عاظم کبیرتوینان بعد از تحقیق  
مقتضیش انچه بخشید و بود مبلغ نسبت و سه هزار تومان تهریزی جمع کرد و انید حکم که از بنیاد ان شور بودی از

فان بهر سلطان حسين ميرزا را از بياض اسنان متحرق گردانيد تا ميت استقبال هر تفرقه و مو تش  
غزورد پندار و نقش استبداد و خشکبار و روح خيره و تحريف است و هر چه علم و تقوى و سادگى با او است کامياب شده  
شاهى طبرى اخصاص و دولتخواهى مسلولت ترين است بلکه اظهار خلافت و حقانيت کرده و مطالبه و مطالبه با او است و هر چه  
را سهل و آسان پنداشت و در تعيينى فاضل که بايد هر چند پندار پندار با همى ها ديون نرسد و اطلاق  
بال مساوات نکرده و در شرفا و هر چه ميرزا ننگار بند بکس است و در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
و شاه سکنه جا به بعد از اطلاع بخواهد بر او در آن زمان در سبب ترين است و در آن زمان در خلافت و خلافت  
جناب فاضل ماب ارتد شيخ محى الدين احمد که در ميان اهل علم و انجمن است و در آن زمان در خلافت و خلافت  
و شريعت پناه فاضل استگاه قاضى عتيق الله بن ابى طالب که در آن زمان در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
طريق رشد و ورشاد و زردم طريقت است و در آن زمان در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
که موجب انهدام مباني آسايش و تاليف است که بر فرموده است و در آن زمان در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
او زنگ مغرور بوده است و از او زنى فرزان بر طاري نهاد و بلکه در آن ايام که شيخ محى الدين لايجانى از زرد  
فوستادگان يازده سر بر اعلى بر رسم رسالت آمده بود و ميرزا محال الدين حسين از بوزي را مشهور در کاخ پانچ  
گرداننده در مکتوبى که مضمون او در سال گذشته بود و در آن زمان در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
در موع تام با فقه غريب بجان عراق و از رجا بجان نهفت خود بهر چه خبر و اطلاع نماند که منزل طاقت  
کجا خواهد بود و نشان استان طالع نشان در جواب اين سخنان نوشتند که ما نیز غم خبرم کرده ام  
که جهت طواف روضه رضيه على ابن ابي موسى رضا على را است و با محقق است و در آن زمان در خلافت و خلافت و خلافت و خلافت  
توجه فرمائيم لائق آنکه در استقبال موكب دولت و اقبال طريق استعجال سلو که گشته تا هر اهم دولت و از  
و دشمن که از ازي بر پيشان نائم و محمد خان از اين جواب در کجا اضطراب افتاده و در آن زمان که پادشاه  
کردن توان در مملکت سپهر و ات بود لشکر از راه بيابان بگذرد و کمان روان گردانيد تا بعضى از قزلباشان را  
غارت کرده نسبت بر ما يا بجا رگان لازم حيف و تصدى بجاى آوردند و بنا برين معيشت در او اسط  
عشر رسمايه که لولى کشور کشايى سلايه و سولان برالکاف فرقان افکنده بوجوب فرمان لازم الاوقان امر او  
حکام عراقين و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و از رجا بجان بسياه فراوان در بلاد و وي  
نشان جمع آمدند و غزم پورش فرسان و دفع جو و رطل محمد خان خبرم نمود و جهت استالمت امر او نونيان

در بظام بغیر بطوس خرد کردن اقامت سزاوار شده مشمول عنایت و احسان بمنزل خویشین بازگشتند  
و در آنوقت جناب سلطانی خواجہ سیف الدین مظفر تکی در کچھ و جامہ بود چون خبر وصول جبر زده اند در آنستند  
مانند فتح و ظفر متوجہ اردوی کپهان پوی شده در خطہ جاہوم شرف ملازمت خرام سده سدرہ حنمت  
در یافت و لغت و وہ خاندان کرامت و اہمیت بنام نامی انجناب تعالیٰ نموده انوار الطاف بر روی روزگار  
خواجہ ستودہ اوصاف تافت و در صدد اسفراہن قامت قابلیت خلعت فاخرہ زیب ہزیت بیہوت عالی  
مصب وزارت باو تعلق گرفت و با آنکہ تافت مسجیک از وزیر ارخصت مہرزون نیافتہ بود در حکم شاهی از  
کمن عنایت نامتساہی شرف مدوریانت کہ تافتی فراہین مطاع را من بعد مہر شریف انالک طاقی و لقا  
رسانند و انجا پر اسن حیث الاستقلال و الانفراد مقصدی امر صاحب دیوانی دانستہ و دیگری با وی شریک ہیم نہ  
و جناب سلطانی بغیض و فضل نزدانی بر سندا اعتبار و اختیار نشستہ از سر و قوف و کار دانی در ان منصب دخل کرد  
و در کفایت اموال و رعایت ساکنان سالک سلمانی شہر الطاسی و اہم بجای آورد و از انجانب صاحب خانی  
کہ در آنزمان از پور شہر ہزارہ مبادل مد پارہ بازگشتہ در باغ جہان آرا می مستقیم بود چون احمد سلطان خبر توجہ  
مربک نصرت نشانرا شد و با آنکہ پوستہ زبان بلاف در کراف مکتوب و میکت کہ غمغریب لشکر کجہ و عراق  
را در باجان خواہم کشید بعد از تسخیر آن ممالک عمان غریت بصوب حجاز مطوف خواہم کہ دانید لغت از طرف  
و عرب بر ضمیر شہر استیلا یافت کہ پیش از آنکہ سیاہ دشمن سوز مملکت و اسان در آید در او افرج بسندہ  
ت غم و ستمانہ در روزی کہ قمر محترقہ بود خاک بی ناموسی برفوق دولت خود بختہ از ہر اہم بود کہ ت دور ان  
طوہ تخصص نموده امثلہ در باب طلب جنود از یک و سلاطین و در اء النہر و ستاد و بعد از فراز مجید خان با نو فامیرزا  
کہ از قبیل او حکام دار السلطنہ خراسان بود اقتدا بپادشاہ خود کردہ را ہر دشاہجان پیش گرفت و از طرف انشاہ  
و مردم ماورالنہر غیر خواجہ خورد دیوان تنفسی در ہر اہم نامزد و خواجہ مشارالہ بر اہمیت امیر سلطان محمود و لہ  
سید عیاش الدین محمد باغبان کہ نزد جانو فامیرزا بغایت معتبر بود در قلعہ اختیار الدین بخش نمود و این اخبار در  
واجی طوس ہر ضراب کامیاب شہی رسیدہ انحضرت را از فوق بر کمال عنایت ملک کنشہر عظم سلطانہ  
از بیشتر مشیر شد و در حکمان ہر ضبط ولایات خراسان تعیین نمودہ بنفس نفیس متوجہ مشہد مقدس گشت  
و بعد از وصول بجان مقام از سر اعلاص و نیاز نام اوام طواف روضہ عرش مطاف امام الانس و ابن خلاصہ  
ہر موجود مکن ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیہ التحیت و التناستہ با حسن و جمی شہر الطاسی بجاہی آورد

از بسیاری بزل وجود این در سپهر وجود غوی مجت بر چین آورده ترک در انسانی کردی و اگر کان خندان  
بخشش این خسرو سکند منزش را معلوم نمودی از غایت رشک خون در دل او بجای اصل که بسته دیگر خود را  
چو از نشمردی - که کردل دست بگردگان باشد دل و دست خدا یگان باشد چون جمید خورشید  
از استنمام رویج راج کلغام آن بجز فرج انجام سرگران کشته در نهانخانه مغرب میل استراحت نمود هر یک  
از مجلسیان از مهم القعات شاهی مرث و ساغر عنایت پادشاهی در دست انفرشتا فرمودی بر طاعت  
افتخار و دوستگامی در بر نقد مرادات در استین و مرکب سعادت در زیرین بجانب منزل خود تو چون بود  
و شاه عالیجاه بنیر بجز گاه خاص تشریف برده ز غبت خواب و استراحت فرمود و احمد مد الملک محمد بود  
و الصلوة علی ناصب لوا احمد و صاحب محبت ام المجد و ذکر حضرت سکا که حضرت بزرگ بنیت بود  
و باقیست این قوم از کتب علی الصبح که خسرو وجود اکبرم بفرم تیسیر ممالک جرج چهارم اعلام  
بر نگار احداث آثار بر افراخت و بر نقره خشک تیز رفتار بر آمده دفع خشر طلت سلب تابش نهاد  
همت عالی نمت ساخت از درگاه سپهر استبانه شاه عالمیناه او از طبیل کوچ بلند شد و صدای لاله نای  
زین زلزله در زمان وزمین افکنده سپاه طفر قرین اشتران که کومان صحرا نورد در زیر بار کشیدند  
در سپان تازی نژاد کردن کردار را بر اینهای زین و سپین زین که در آینده سوار گردیدند شاه صاحب  
ناید پای مبارک در رکاب طفر انتساب آورده بر کسی مانند دولت ابد چونند قوی و بسیاران نخت از جنید  
جوان سوار گشت و ممالک کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده از عمارت سوزان  
و نقره دوار و سواران از ایوان کیوان در گذشت نسیم بتائیدی گفتند شاه نخت بکرامی در روج غز  
و شرف بر آمد بشید یزد لیل سیر چو خور بر فراز سپهر نیر روان گشت با خیل حضرت پناه یشتابان  
بگردش سران سپاه سعادت سماع طفر بر همیش بسط ازین تنک بر لشکر کش شده همیش  
از فلک خیل چو روح الامین در رکاب رسول و شاه طفر عطیت از جانب سلطانی طعی مسافت نموده  
نخطری شکفت و اجاتی توقف کرده عنان کیران بصوب ولایت و معان تافت و داروغه  
آن بده احمد سلطان که امام محمد خان شیبانی بود چون از قریب جزو طفر ورود و واقف گشت رجا  
بودی فرار آورده از سر ملک جمال در گذشت و برین قیاس خواج احمد قمرات که در استر آباد عالم بود  
سلوک طریقی که بر اختیار کرده از دانه زرد خاک لطف با زرد بیرون رفته از آنجا بجانب خوارزم فرزند  
اربابیب و کلاتران جو معانی منزل سید خواج و تابا نوز و غیرها با بشکشتن استقبال از بیت طفر مال شتافت

زودیک و دوازده مروی است تا فخر و از شهر نیز طاعتی بر او آورده عنان خدایان کار و در این وقت  
و بیشتر اوقات بر ستون نمود و جزو طاعت و در آن وقت و نیز روزی در آن وقت و در هر محل از وقت  
از او بکشد که دست تصایط همه ایشان را در می نوشت و چنانچه عاقلان و عاقلان در این وقت که می  
از عازمان نیز از کتب سابقه اهل عام شهادت می شنیدند و اینها را می نوشتند و بر شکر می نوشتند  
بقبل هر شب در هر روز چندین بار در آن وقت که شکر می نوشتند بین تر بر هر شب قدره آن طاعت را در صورت  
فجر عبود که گشت که در بیان حکمت سعدانی و طلوع خورشید از طلوع آفتاب در این وقت که  
فلک از ارتفاع و شکوه نماه خورشید شجاع صورت این معنی حکمتی بر خواهر بود که نهال از قبل هر شب شکر می  
که کتب لمعات رای خورشید میر نشود یافته مقتضای فحوائی کاتهم که کتب در می نوشتند  
من شجره مبارکت است حال او شود هر شب کتب می نوشتند با نوازه از آنرا راهیدی با نوازه من است  
ساحت عالم را منور سازد و پاینده که انما تحت رحمتش از امداد عنایت استناد و اشد هیدی  
من پناه الی صراط استقیم سر رفعت و اولاد که در شرف شمشیر ابرارش بر طبق کفایت است  
تحت ظلال سیوف باین تمنای دین در دولت نیست نصارت کیر دوکا و از اتمه از برای صواب  
موانق لحن کلام و ادب کلمات عظیم ریگام مرا عاقلانه جز من بجز در دنیا فی اعدای ملک و ملت ناگوار باد  
استدت به الحج فی یوم عاصف صفت هبنا غنورا بر این روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
مایه کتوبستانی که شمشیر از باب بلاوت که می در بر صاحب سعادت و فروغ شمع اگر چه غم نور است  
شعاع عبادی هم عالم فرزند است نه در شرف است سخندان بجز در آن که بود شکر ملک مشکین روح بود در  
بشتر از یکی تا صد توان گشت برای شکر بر این شکر است و بعد از الحمد که حقیقت این معنی  
از لمعات رای ملک آرا بی شاه دین پناه همواره برنج و لخواه تحقیق می بودند و حقیقت این دعوی از  
از اشراقات ترا بر بزم است که آن پادشاه سکن در جا و بیست و نه در صاحب قیظ و انباده با طبع و بهی ظاهر کرد  
و نقش هر تزییری که از برای سر انجام ملک و ملت بر لوح ضمیر می گارد موانق شکر تقدیری آید و صورت  
هر اندیشه که باب انهدام مبانی قصر زندگانی اهل دین بود دولت برودق خلیل صورت عیار و مطابق انصافی  
قصا میباید قطعه هر چه در این نقش بند بر ضمیر از تقیه بود جز آن صورت نیرینه تمام صدق این معنی  
از نام حکایت اقبال عالی تمام جان بهای را معطی میکند و اندک چون روزی خدایان در هر محل است

و تقبل آن عتبه کج مرتبه قیام نموده از روحانیت کان افتخار و دوام رسالت و اہمیت استمداد کرد و نظم  
شہ روشن ضمیر پاک اہلطن پس از طرف اہل الانس و اجنہ زبان بگشا و از بہر مناجات نہ کیفیت  
ای کام بخش اہل حاجات نہ بسر افسر نہ شامان عالم بود شاہنشتی بہ تو مستتم خداوند اہل حق الٰہی حیدر  
خصوصاً این اہم شرح پروردہ ہدایت بخش ارباب جہانیم کہ اہمی در دوزخ گذار کاظم ہم کہ بر اعداء دین  
فیروزیم وہ بک سروری بہروزیم وہ و پادشاہ کشور کشا بعد از فراغ از مہر اسم مناجات وزیر  
سادات و نقیہ و سندنہ آندہ سدرہ مرتبہ را بصنوف صلوات و انعامات مفتخر و مہاجری حنت  
و نورو صدقات مستحان رسانیدہ را ایت نصرت ایت بصوب حسن برافراخت و چون ہوای  
امحلت از غبار موکب سالکان طریق ہدایت عنبر پر گشت بنا بر آنکہ داروغتہ کہ نخبہ بود در عایا طریقہ  
خدمتکاری بجای آوردند و از تعرض سپاہ ظفر پناہ امان یافتہ شعار فریب علیہ امانیت ظاہر کردند  
و پادشاہ ظفر اوانہ محمد سیک را با نوجوی از لشکر کشور کشای بسم منتظای بجانب ہر طرف ستاد و در وقتی  
کہ اورا اہانت میداد و بر طبق کلمہ ہمایون ارباب الدولہ ہون بر ضمیر فیض تا شیر فرما نغمای ربع مسکون  
فروع این مضمون پر تو از اذخاک کہ دانہ محمد درین یورش شہید خواہد شد و پر زبان الامام بیان گذر آید  
کہ دانہ محمد دیگر مارانخواہد دید و چون محمد خان از قرب وصول معتدہ جزوہ ظفر و در وقت یافت جان فانیہ  
و قہر بی را با نوجوی از لشکر قیامت اثر از ذبک باستقبال ارسال داشت و در نواح قرنیہ ظاہر ایاد و تالی  
فریقین دست داد و محاربت و رعایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچہ بر لفظ کہ ہر نشان پادشاہ عالمیان  
گذشتہ بود دانہ محمد بزم تیرگی از اوز بجان شہر پر شربت شہادت خشنید و مع ذلک غازیان بظلم  
ہر دولت و شوکت پادشاہ اسلام را ایت تفوق مہینہ کردانیدند و فرق اوز بجانرا کہ خیرہ گشتہ بودند  
بدرین مرد و دانیدند و مقارن انحال با ہلچہ ہمایون شاہ بر تقویٰ خصال پر تو وصول نظر ہر و از اذخاک  
و عساکر فیروزی ماثر در اطراف آن بلدہ متبہ فرکاہ و خیمہ مرتفع ساختند و اعانہ محاصرہ و محاربت ہونہ بہر  
اسباب قلو گیری پرداختند و محمد خان ابواب شہر را مضبوطا کردہ ہر برجی را یکی از امرای بزرگ سپرد  
و خاطر بخصم قرار دادہ در باب محافظت اخن حصین شرائط مبالغہ بجای آورد و اگر تہنیر اقلوہ  
سپاہ کشور گیر را بکنک سلطانی تیسری پذیرفت اما بنا بر ملاحظہ تلف نتجعات صف شکن حکم  
ہمایون بر حضرت آن امر تعلق نیکرفت و در اکثر ایام نوجوی از غازیان عظام مستعد قتال گشتہ



ممانداری و نیافت تقدیم رسانند چون آنمغنی از غیر قوت بفعل نیامد با جهت دریافت ملاقات  
بطاهر مرد که مسکن ایشانست آمدیم در وقتی که نیز از آنجانب بوازم انسانیت ظاهر شد لاجرم عثمان محبت  
انصاف داده در بعضی از ولایات فاسان قشلاق خواهم فرمود و در مبادی فصل بهار و اول جولان جنود  
لاله و از نار بیدان کارزار تو چه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مشورت بگیر ظهور آید و استلم وطن  
مکتوب سینت اسلوب را بموجب فرمان اشرف عالی یکی از تورجیان عظام گرفتند و دیگر روز چشپنه  
بجانب مرورفت و صبح روز جمعه که خبر و بیضا علم بعنبرم تنخیر عالم تیغ زر از دود از نیام اتقی بیرون کشید  
و متحصنان قلوه افلاک را که بجایال دستبرد پای در معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تائید  
امیر بیک مصلو مهر دار را با سپید سوار جبار در سر بل نهر محمودی باز داشت و بغینس نفیس هایون با جنود عنایات  
ملک چون رایت نهضت بصوب قلعه تخمان برافراشت مقرر آنکه چون امیر بیک سیاهی سپاه محمد خان را  
مشاهده نماید بی توقف ساک طریق فرار گشته بمکب کردن مراتب ملحق گردد تا اوز بکان دلیر شده  
بید غوغه از سیاه آبی که در آنرا هست بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر  
دور افتند و از آنجانب محمد خان چون معلوم کرد که پادشاه عالیجاه کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت  
پیداشت که غازیان نصرت نشان عیان گیران تا حدود عراق و اذربایجان باز نخواهند کشید  
مع ذلک روز اول همت رعایت فرم از شهر بیرون بیاید و اما روز جمعه یا نومی کثیر از بهادران جوشن پوش  
که هر یک بیک بیک مرگ آنک در شب تاریک نمود و با برهم دو خندی و شعله شمشیر آیدار روز کار و زار  
خرمن حیات رستم داسفند یار را بسوختندی فتردم از دروازه مرو بیرون نهاد و خود در قلب لشکر استیاد  
و جاجین را بفرود برد جانو فامیرزا و قنبری اسحکام داده بغرور و فور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت  
نموده در انشاء راه مکتوب بهایون پادشاه ریح مسکون بونی رسید و مضمون معلوم کرده تصور نمود که سبب  
آن مرگه کمال عجز است از اقدام بیدان مقابله بنا بر آن در تعاقب موالب کواکب مراتب شتر از شتر  
اظهار اهتمام نموده خواجه کمال الدین محمود را فرستاد تا قصد را ببرد و برده مضبوط سازد و از لشکر هر کس در  
شهر مانده باشد بیرون فرستد و در طی مسافت طریقی مساعت مسلو که استند چون نزدیک قریه محمودی  
رسید امیر بیک مهر دار حب احکم عثمان بصوب فرار انصاف داد و محمد خان بجز مشاهده آنمغنی مرور نکرده  
بیرون بگریختند و در رفتن تعجیل فرموده بسان برق با از پیش سیاه آب گذشت و

غیاک حضرت ما نژاد بجز در محاربه و محاربه آخر فتح طاعت از مطلع مقصود طلوع نمود و بر ابرامت غیر غایب تاثیر  
شاهی که مطلع او از الهی است صورت این تدریس یکس نیز گشت که یکدیگر کوچ بازه بین نشینند  
تا محققان مقتضای لافرف قبل الملکن معاودت ملک حضرت آیت را حل بکنند و در غایت  
تکلیفی کرده بقدم بر ابرام از هر و بیرون آید انگاه عطف عنان و در و بفریب تیغ و سنان نری  
کردارش در کتار کشش هند و باین برای ملک که از جمله ایام است غیبی و طهارت با لقب لایب و علمت و  
بی آنکه اکنون غیر ما یونرا بر ام او از اب ظاهر سازد در روز چهارشنبه است و هشتم شهر بجان است  
ست عشر و قسما ذایت حضرت نشان از ظاهر هر و شاهجان در حرکت آورد و در تو اعی استریه مجوی  
که از انجا تا شهرت فرج ساققت نزول اجلال سیرود و در روز و در شب در منزل توقف نمود  
و بعضی از زوینیان و ارکان دولت که بر حقیقت انزاجت اطلاع داشتند بغایت متحیر بودند و در بحر انزاج  
افتاده از غایت غیرت اضطراب می نمودند اما طاعت انزاجت در مقربان که متانت رای زرین با پناه  
هدایت آهنگ برایشان ظاهر بود میباشند که آن قضیه بی مشابه استیاء و نهج مقدس فرج و طهرت  
و بر طبق آیسی ان نکر هو انشیاء و غیر کم مقصن ظهور عنایت خالق خیر و شره لا محجب است  
اگر دشمن مبط نوزده است کی بود آنرا که با شس خلاست از نوای حضرت سلطان فی سیف الایمانی  
لازال کاسه نطفه استماع افکار که در منزل مذکوره پادشاه مؤمن منصور یکی از فشیان استان خلعت  
را فرمود که مکتوبی بچو خان در دستم آورد مضمون آنکه سابقا با تو شست بودی که غم حج اسلام در خاطر  
رسوخ تمام نیست و غمقریب همه امضای انفرمیت متوجه عراق و از با بجان خواهم گشت و ما در جواب  
مقوم قدم اتهام گرداشده بودیم که ما نیز خیال طواف مزد معطی بر اهرام فرق بشر علی ابن موسی رضا  
علیه التحیت و الشا داریم و علی اسرع الحال بیعت بر تو با انصوب با صواب میکاریم چون وعده تو  
بوفاز رسید ما بمقتضای طریقت روح انزاجی العتده دین علمنوده لوای بها کنشای بجانب مشهد  
تصدیم بر انراستیم و قد الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال مطاف مشرف گشته از عبادان  
استان امانت کشیان معراج اوستی ویدفا بنید حاصل شایم عمار کوی اودامی شنیدم کل  
بنای بچو اندر دم تا بچشم خویش دیدم غرض از تحریک نیستند بلکه مقصود آن بود که لایق و  
مناسب بجان سیرود که اجذاب چون از توجه ملک بجا یون و قوف یازید بقیم استقبال پیش شرایط

از روی اختیار یا اضطرار ساعتی بای نبات دست را استولاد است یعنی در وقتیکه از شدت مغزبسته  
شکاف بهرام شدید الا تحت ام خائف شده سپهر زمین القاب بر سرش بود در کثرت آمدند بهام چون  
اشام سیرخ تو هم نموده در بس کوه قاف بهمان که در قطع ز آیدند نوک جان شکاف شکاف است  
از بود لان زینهاره زالماس و کسانهای تیره داشت ~~باز در وقتیکه از امرای کوشای~~  
با اختراع سادت از شمع و طعم معارفه دست دادند ای روح انزلی و شکر آید نظر از غریب گوش روشن  
شاه وین پناه رسیده برای نذر ما هم نذر عالم افتاد و در وقتیکه در روز آنکه گشت بر تو که تیر کرده  
عنان بودی که ز معطف ساختند و دلیران شکر گشتند اینها از اعاقب نموده اکثر کجکا از بر خاک  
هلاک انداختند و از نظر مردم فراسان جلال الدین محمود پسر کلانتر سید عیاض الدین محمد باغبان  
و خواج عیاض الدین و در هر دو ایام جمعی کثیر از هر دو پان داخل جمع مدد کرد و در از بدو که کتیب هم تیغ و  
سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان و فایمیر از او قبری در پنج نقتد میرا سیر کردید بکم قهرمان  
قهرشای بقتل رسیدند و محمد خان در صین نزار از ظلمت سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا  
با نایب کس که ملازم رکاب او بودند است در چهار روز آری تا آنکه راه بیرون شدند و در آن  
با فرجی از غازیان آن محظوب را احاطه نموده و دست از حقن تیر ترا کردند و در آن مکان بزرگ گردید  
افتاد بسیار از ایشان در زیوت و بای ستران هلاک شدند و جانچه بعضی کفنی چند  
از صوة باقی داشتند با بزرگ و بزرگان نهاده بسردید از آن محظوب سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا  
غازیان از فرجی درمی افتادند چون غلامی انعم شریع و غیره و تیر گشته بعضی از غازیان  
کامالین محظوب را طلبیده او را در همان محوطه در شب چنین جیب خفته یافتند که بجهت افتادن که گمان  
بر بالای او کفش منقطع شده جان تقیض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او را که از غایت  
نخوت غیر خود سیر در بر او قابل انفسر نمیدانست ازین بر اینها ختم نزد شاه ظفر پناه برود و در پای  
سند همان بمانند اینرا ختم لوازم دعا و متاجرا آوردند و کثرت سجدهات شکل الهی و لازم می در حساب  
جلال الدین شاهی قلم نموده نذر و صدقات فریاد استحقاق رسانید و اینها یک امر علی و بعضی  
دیگر از شیران سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا سیرا  
کردند و جهات ریواق محمدان شیانی و امردوار کا نزلت او را که افزون از چون در صید او را سیرا

و از مضمون که می عسی ان بجز استیبا و بیوترکم غافل و راستی ندای از دوه فرای ان به انبوم عسیر  
بغایت و اهل ازان بجز کاندران دارو کیزه بر سر بخر قهر کرده اسیر اما پادشاه منظر لوابس اندر سین  
امیر بیک بکب اشرف اعلی از قرب موصول ضم مخدول قوت یافته با سب چهار هزار از امرای عظم  
دور چنان بهرام انتقام که در ان زمان ملازم رکاب نظر کاب بود و چنان همست یکمی نورد و انعطاف داده  
مانند شیر زیان که روی بصید بجز و آهوا آورد و یا شاهباز بلبلند پرواز که شکار کجک و تپو آسان شمار در روی  
بطرف دشمنان نهاد نظم چو شاه جهانگیر عالمیکان بجز یافت از جرات اوز بیکان بیغشتر و پای طغر  
در رکاب روانگشت سویی عدو کامیاب و در نو آمی قریه محمودی تقارب فریقین بتلانی انجا میده از هر دو طرف  
او از تغییر و نای بندگشت و صدای کور که و سورن از فرود سپهرین در گذشت نظم دم نای بر بند برین  
سبز کج خیزان باد شکست بر سدره شاخ شده سور غار کز زنگی سر افیل را داد شرمندگی  
که موم که نبرد با وج فلک تیز کرد رسید و چارسم سوران کیتی نورد و نقاب د خضد افتاب کرد و در نظم  
چهار سپه بزرگ بر دراهه شد انباشته بهره هر دو راه چنان تیره شد مهر عالم فرزند که شد انبوس و چشمت روز  
غازیان عظم نیز نای انجی اندام بردت گرفته روی پریشان آوردند و در بجان بهرام انتقام سهام  
خون انام بر زه کان نهاده غرم رزم کردند از بیجان سهام اشهاب سان غازیان موبک همایون نایره  
خون از شریان دیران میکنند و دوازده نظرت بجان بلنکان سپاه مجرمان بر بدت عید شجانه  
آمده نفت د جان بیا و فنا میداد است زرم غازیان موبک شاه در وان شد خون دل از چشم بخواه  
در ان اثنا با و جله هر بران بیشتر بکار و شدت صدای نهنکان بجر کار و زار آتش فعال اشتعال یافته  
فومن حیات ابطال رجال میسخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچو باران از جوف میع شرو می بارید  
در روضای معرکه عقود لعل می انداخت و شاه کیانی مصاف حیدر القاف شمشیر ذوالفقار او مصاف  
از نیم نفق سام آخته به همیه شجاعت کامل تا زینه شهامت شامل حواد تیز رفتار و دل انار از جای بر نکشید  
در قلبش کضم بگه تاخته بهر جمل خون جمعی از هفت باغیه اوز بکیه را با کاه بر محبت نهنک که استنسن  
بکس که گشتی جانش را در کرد اب فنا از خست اسباب شمشیر صاعقه که دلش بر فرق هر سب سپاه  
کشته و کاتیرق ای طغ لبس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف  
بر آورد شمشیر کین از عطف هر کس ز خیل عدو و نهاده زمین در خون سرش آب دادند و همچنان شیبانی

کشیده باین بقعه در آن روز که در آن روز محمد علی شمس را که با مردم بود و چون حسن سلوک می نمودند و حضور را که بقتل  
رسانیدند و مواد آن خوب و خوشنما در پیشگاه آمد و در آن وقت که شمس از حاجتی که نخواستند بفرمودند از یک شکر شدند  
و در آن روز قتل این یک شهر رسیده و طلاق را او فور عنایات شانهی شمالی رسید و اگر در آن روز  
قتل و وفات کنین داده و محتاطان را که یکسهم هر دین صد در یافته بود بیشتر از قبل همان زمان  
بود و یک خواهی و عوام بیجا می شناسند تا فظرتین الدین زیارتگاهی همه خواندن و محال نهایی در منبر را که  
و آن مشهور و در آن روز از شمس و کشتن و است که در آنجا بود و کفین غازیان که در پی می نمودند  
زمان بطرف مخالفان نشاء و در آن کشتا و بنا بر آن بر آن شده و در مجرای غم تیغ علی جان یکتقد جان بقاضی  
ارواح در آن روز از پنجه ربعی عامر رضا فرقی نام استیلا یافته از مجرای تفریق کردید و در آن ایام ایالت مرو  
شاهان بدو یک تعلق گرفت و اعلام از ظاهر آن بدو بجانب الملک و اسان در وقت آمد  
و نخست جناب شیخ الانامی و آنچه مظهر تبکی در آن بدو ظاهره و در یک احتمال و کار و اتراف و توت  
تت شرف و در آن عهد مناسبت که از منصف عنایت و الطاف صدور یافته و در میانید و در در مجرای  
جامع شریف بود و او را فخر خوده امیر صدر الدین ایوب کسیمی بر منبر بر آمد و سلطان و اوجب الاغفار از خوانده  
مهر آن صدق مقرون آن موجب اطمینان خاطر اصاعش و کار کرد و در آن نگاه و حسب اشارت سلطان  
و اتفاق با کان سالک سلمانی علیجاه نقابت بنایه حقایق دستگاه امیر عطاء الله ابقاه الله  
بر منبر صعود نمود و خطبته نماز را بر مناب و مفاخره انما عشره و کسیمی و القاب اولاد خیر الشری علیهم  
و علیهم و ما طلق شمس و القدر بیار است و غلغله تمنیت و مبارکباد و لذیبه و در است بر حیات و در شریف  
این روز که طفره اسم رحمانی امیر نجم ثانی و خواجگان الدین محمد ساغری سعاد هراتی و سادات  
و فخره و علا و فضا اسم تقبال بجای آوردند و آنچه تو اشتد نکش که در دو امیر نجم و باغ فخره و در  
خواجگان الدین محمد نصحت نامشود و خرد که تا انصافیت بر دلو اختیار الدین متخص بود و ارسال نمود و در امیرت  
عنا و بطرف امر شمس و در خواج خرد و استخوان را بر سم قبول می داده از قلعه مروین خواج سید دوست بحر  
و نیاز و در این امیر نجم زده در سلک سایر علما و این کن استخوان منظم کردید و که تو الی چهار اعتبار الدین  
در عهد و اسیس نگارنده مقادیر انحال خیرت و منقول و بنایه و این کسیمی و شیخ یافت و شیخ  
و حرزات با این یعنی شهر استخوان زده و در جهت و شادانی بر بخت احوال ممکن نیست

مجلسیان ذوقنون بیرون بود بخاریان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجان  
ترحم نموده از سرهای کشتگان مناره ساخت و چون خواهر کمال الدین محمود ساغرچی که بود در محفل منصب  
اشرف ایران شرف بود بکه در سر انجام مهم ملک ومان از دوی اعتبار و دست در دخل میسر و  
بواسطه سعادت بخت و طالع و طاعت ~~بخت~~ بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
کنورستانی امیر محرم ثانی توسط ~~بخت~~ بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
نمونه و در محفل حسن اخلاق و حکم ~~بخت~~ بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
که در آن ایام انساب غلظت بود شاهی از مطیع است نامشاهی طلوع نموده بر وجهات او شرف است  
در منصب وزارت صاحب دیوانی و فلک کرده باریت در روز تشریف بخت در مجلس خاص و محفل اختصاص راه  
بازده مرتبه پنجاه ساله از دور گذشت و احمد علی محمودی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و ذکر جمیل  
بنی رستم و غیره بر سر تسلط میباید و منزه شد بدین میان از فرزندانی که الله تعالی  
و چون ما بعد از این غریزی سابق بادهای شیمان مرتب در عرشه فرود آمد و چون سپهر فتح و نصرت  
رسیده و هر کس بخت خواهد بر علم دولت و اقبال محمد خان شیانی وزیر سلطنت محبت فرقی از دیگران  
مشرق که در پیشش بیان سلطان سلطنت شیمان بر حسب فرمان واجب الاذعان فتح ما هرمانی از قلام  
بخت انتاب بر صفت اما نلسن الکلا شتند و محبوب ایچین مستقیم باطناف و ولایت عراق و حبش  
عجم و فارس و کمان و کردان و ملوک با بجان و شیردان و ما ز در آن دو خواستار بار ستاد استند و از آن جمله  
قلی جان بیک بود و بیک ملاذمان امیر محرم ثانی بود و از سلطنت بهرات تبع نمود و در شرف تمام از بیک  
در مقام مقام انظر کانی بر زمین اهل المانی هر دو یک از وزیره غنچه مراد هو اذ انان با دولت کابوئی ضیالی  
بر کلین امید شکستن آغاز نهاد و دو طرفه ایچین در آن مصطفوی بر جو بسیار حضور میباید و شاهانی از ادبیت  
ازین بنسارت خرم که ناکهان آمد بهر اذ فاین حکمین گشته شادمان آفر صباخ را از دیگر ستاد است  
و در ایالت و مالی مانند جناب الامام سیف المله و الدین احمد القضا از انی و امیر نظام الدین عبد القادر  
شهدی و سید عیانت الدین محمد بن امیر طلال الدین یوسف الازمی و قاضی صدر الدین محمد الاهی و قاضی انوار  
مالدین حسن تربی در دارالتیاده سلطانیه تشریف لیلی و جنگش سآوری مجمع گشته جمع منوچه استقبال  
قلیان بیک شدند و در آن آسازمه از مردم ابا شمس طالبان فتنه و بزم شمس بوم کرده با تیغهای

سلطنت مملکت حصارشادمان و ختلان و جیش از بوی توفیق نمود و بانعام تیاج زرد کمر مرصع و فلج طمع و کسبان  
راهوار و نفوذ تمام عیار با پایه قدر و منزلتش در افروز و دهران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه  
سلاطین پناه آمده مراسم تهنیت فتح فو اسان قیام نمودند و جناب سیاح و تائب امیر نظام الدین عبدالایق  
که در سلک اخلاص حضرت ولایت مرتبت سید نعمت اللدولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوده  
اولادینی ماشینی امیر جمال الدین محمد حسینی که عالیبرسند صدارت مکن دارند و جناب شریعتات قاضی عبد  
الرحمن ساوجی از آنجمله بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم با منافع الطاف شاهی و انواع اعطاف پادشاهی  
اختصاص یافتند و لوازم دعا و شایسته تقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت مملکتها چون توقف کرده وقت عثمان  
مراجعت با بوطان خود منعطف گردانیدند از آن روز و شایسته تقدیم نمودند و روزی در روز و روزی در روز  
ایتام حضرت بایب بصوب میمنه و در اریاب در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن  
ریاحین و از آثار عالم فاکر ابرشک مرغذار افلاک ساخت و خسر و ثوابت و ستیاری در بیت الشرف خویش  
برمند سرافرازی نشسته را بت عشرت و کامرانی برافراخت و سیلاب دریا دل نیسانی از افاضه نصل  
ربانی در آید و گوهر شاهوار در دامن چین و جیب کریبان گلشن ریخت و مشاطه غم ز بهاری بیامین  
انعام حضرت باری عقود لالی خوشاب از گوش و کردن لبتان کله از او بخت سلطان کل بر تخت چشت  
و تجلی نشسته برده زینکاری از چهره کلناری بکنشود و بیل بی تکلیف آغاز نغمه سرانی کرده بهر از زبان دعای  
دوام دولت حضرت کشور کنشائی او نمودند و هم چون کشت بهار عالم افزود و شکفتن چین زیاده نوروز  
سلطان کل از کمال اعزاز بنشست فرار مسند ناز پادشاه عالیجاه تبرقیب جشن نوروز و تزیین بزم  
عالم افزون شماره علیه میبذولداشته مجلس آریان سرکار شاهی در رضای جانفش برای حوض ماهیان  
که در بالای خیابان هراته واقعت بر انجام طری قیام نموده قیب بارگاه فلک شتابه با برج کبکد فیروزه  
برافراختند و از کثرت حجام کو تا کون و شامیهانهای اطلس و اکسون انفت مفرج انجام را غیرت  
نکارخانه گردان برستون ساختند و هم شد افروخته خرک و سایه بان نه چند آنکه تر خوشن بید  
بیان در خنده شد قبه بارگاه جوید جوید فیروزه خورشید و ماه جوانسالاران درگاه عالیجاه  
از انواع اطعمه لذیذه انفت در حاضر نمودند که هرگز در یک خیال و هم عشرت عشرت ان طبع نیافت بود و شیر  
چیان بارگاه فلک شتابه از صرجههای سپین و زرین که از حقیق رقیق مالایالی بود و چندان حاضر آوردند

و صلح و در دستم اکابر و اعلیٰ اصحاب مجد و معالی بکلی اکثر از خواص و عوام بستیاری نام ملک کبودن  
احتشام را استقبال نمودند و در هر دو چشمه مردک از خوار رسم سمنه ضیا چون نور دیده بخت هر دو این روشنی یافت  
جهت غلامی و اطاعت یزاکرانه سوختند و پیشاه علیجاه بخیل و شهنشاهی که هرگز نظیر آن بظهور هیچ دیده دری در میان  
از او که بچین بلیت بیایع جهان از ای خرم سیده زول احوال فرمود و نگاهداری خاقان منصور را بمن متمدن بیاون  
غیرت افزای شهر بستان کردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف در دفع ظلم و احتیاجت علم نمود و در این مسیر  
سلطنت مصیر شاهی در دستم بر در است سلطنت همراه ترفی و از چیرت و از شهنشاهی انوار از غلامی در  
امید سالکان طریق در تو آهی نصارت گرفتند لبان بو اوی نامرادی از رخسار صاحب کرمیت خرد  
مالک رقاب سیراب گردیدند و مستقیان پیدا و جود و نفعیان غلام عدالت و احسان نزار یک میاب  
شراب کلامانی و اقبال و کشیدند مساوات عظام و فضیلهای کرام و علا و لازم الا احترام و اوقات که از اطراف  
بلاد و دیار بود که در شکستند از آمدند به درازات و انعامات هر از از گشته راضی و نیکو نمودند و کما طریقی  
از استعجال تا اثره ظلم و ظلال غلام شده در سایه اقبال از انسا شش نمودند و سخا در منصب هدایت که از انرا  
محصورین بسلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد و ناسان سمت کشیدند گرفت در سومت و خلافت  
اطوار متبدلان بر کردار و شوق شده از کان شریعت غرامت در روح پذیرفت و منصب حکومت در او علی مرقه  
بحسن بیگانه تلقین گرفت و امر تصدایا میر عیانت الدین محراب امیر و سیف تقویین یافت و چون مصل  
فرخ حال شوال منظر نظریه مستحکان ماه رمضان شد با دوشاه علیجاه بعید که در شرف برده با داسب  
سمن از نور سعیت تکیام نمود و مصلحت و صداقت با ربان استحقاق رسانید و در آن بده فرو و در این  
طرح تشایق از خشت و در باب امر خردت نهی منگونی با مبالو نسند بود که بعضی از ایمان ملاکار از ملک  
شراب شراب شده بود در مرکز کون ادب و شرف من تیغ نسبت ساخت و چون صیت تیغ خراسان  
با طار امضار و بیدان بر سید حکام طوائف از هم جدا گشتند اسم تهنیت انعام ها در ملک مرام  
عقبه حکم احترام سینه بردار سلطنت هر ایت خوا میدند و شرف قبیل توایم شرفی فلان است مصیر فاضل کردند  
و با صاف الطاف سرافرازه عتاهای که دیدند از انجا سلطان اوسین میرزا سلطان محمودین میرزا  
سلطان ابوسعید که نمودند بر کجایان میرزا از بدخشان بستان ملک شهبان کشتی از انور و  
شاهی سرافرازه از فرق فرزندین را که گشتند و نیز از چند روز نعت انصاف علیجاه با دوشاه ملک شهنشاهی





که تمامی فضای صحرا در نظر بر بنده کان کله از نصارت آنار میجو و در صبح نوروز سلطانی مهر سپهر کتونی  
بر باره اقبال کامرانی نشسته از باغ جهان آرای بطریق تشریف برود و بگنجی که در منزل مذکور با شماره های  
ساخته شده بود نشسته و کلاه عتیقه و حکام ولایات مالک محروس و امرا و نوینیان و خواص و مختبران  
دور از صد و در هموزیرگان نزدیک و دور در وقت تمام خویش ستاده علی اختلاف مراتبم خایچه محمود است  
آغاز کشیدن پیشکش کردند و تخت امیر بچشم اخلاص در زمین اختصاص افشاند و پیشانی خدمت بر پای  
سر یک سپهر منزلت سوره و لوازم و عاونا متبتمیم رسانیده لب بادای ایتقال کشود و عظم کای تفرده  
دو دمان سلطان بخت استاده بخت سلاطین صف صفت با داه سال کوب اقبال  
مانده آفتاب در عین شرف و از صرهای زرخ و سعید و عقد لعل و فیروزه و مراد برودانی و طرف  
جبهی در زمین و سیمین و فانی بخت مصر و شام و ترک و چین و اسپان مرصع جام و ششترهای ذریع بنام  
انتمه از پیشکش نمود که بجز عمل این هزار کس ضرورت بود و شاه در یادل نفوذ و اجناس و بقیاس را در همان منزل  
بقور جان عظام و بعضی دیگر از خدمت مبارک آن ملک احتیام بخشید و همچنین ساز امرادارگان دولت تاه و اعیان  
حضرت ماهره در از در تبرکات لایحه و تنوعات را بقب پیش کردند و مناسب مناسب استعدا و تاه  
مراسم نیاز مندی بجا آوردند و نگاه و دست عطا بخش با دین شاه کشور کشا تمامی حاضران از اسادات و علماء و  
نظاره و حکام و نوینیان و سایر امراد و ملازمان سده سدره انبار را با جهای زر و دوزی و بکنهای متولای  
فرزنی و جهای کیش و سنجاب و انانی و قبای قطنی و دیبا و دارانی منقش و مباحی ساخت و بجز  
کشیدن طعام با نشامیدن شراب کهنم انصارت فرموده مجلس نشاء طرح انداخت سابقان زهره چین  
در کسهای کونا کون دوز عین کاشال اللود المکنون استرام پراج ریگانی در کوش آورد و معینان  
و سازند کلن نغمه پرداز آغاز نواختن خچک و نی و عود و از غنون کردند و همیشه ز دست سابقان ماه رخسار  
شرابی چون لب زشتی دلداره بزم بادشاهی گشت دایره فرود غش روشنی بخش نماز معنی در مقام  
نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاه طلعت فیروز با دانه همیشه روز تو نوروز با دانه  
دور آفر روز ساعده اقبال از دیده جهان نیان عینیت نمود هر کس از اهل مجلس از نشاء شراب  
ناستاهی سرگران گشته میل استراحت فرمود و بیت جو غائب شد از دیده کشیج و نشاء  
بزم فلک ساغر آفتاب و شاه عالیجناب کامران کامیاب بباغ جهان آرای خراسید

مالک محروس را که جهت اقامت مراسم تهنیت سده سوره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ  
ساخته و همدران آوان ایچیان مصر مقصور و قیصر روم ایله هم یازید با کثرت شامانه جهت مبارکباد فتح و اسان  
بستان مالک ایشان رسیدند و منظور اگر ام و انعام شده دعا گوشتا خوان باز کردیدند ذکر شکار فرمودن  
پادشاه فائق برین شهر از دلایح منزلت شوق چون حکمت بالغه ایزد تبارک و تعالی در طبیعت  
فرق بر ابا اطلاق متوجع ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا سیکر معشر شکر را از اشیا  
مختلفه ترکیب نموده مداومت با کیفیت طبیعت را مخزون میگرداند و موافقت بر کجاست که دلال بر خاطر  
میباشند و اگر روزی چند بعب مطلق تصرف کردد ابواب اختلال بر روی روزگار کثرت پیدا جرم بر طبق آیه  
و انی عنایت الله علیکم فاضطادوا لفسرمان بما یون نازل گشته که چون سالکان طریق احرام  
که دست منع بپوشید مشیتهات نفسانی می نهند بیرون آیند و مطلق العنان شده با مرصید و شکار  
که از جمله مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند باین بران در انزستان که پادشاه مظهر لوا  
در بده قم مستغرق نعم صانع افلاک و انجم بر در فرمان واجب الاذعان نهاد یافت که ملازمان  
استان آسمانی مقدران بک صناد و کبار اند یار بر صجاری و قهار محیط شده و جانوران شکار بر اکناف خندق  
آن بده رسانند و حسب حکم سواره و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته بود که انداختند و پادشاه شکار  
عنان غنیمت معطوف ساخت و در نماز پیشین از روز که بهر سینه و بجا و نت نماید از وی ان مقدار  
که در پنجه جمع گشت که از حساب دشمنان فغان فطنت اندو گشت و شاه فلک اقتدار و نوینان  
کار کار چنانچه محمود است بنوبت پنجه و شمشیر و تیر با هر دو کوزن و پنجه رسانیده در عرض یک و ساعت هست  
و شش هزار طبل نواز تهنیت رسید و لذت آن کشتگان در میان زمستان در ظاهر هم لال زاری  
نصارت آثار عیان کردید و تو ایچیان جانوران شکار بر ابرغازیان قسمت نموده بعد از آنک زمان  
بدر دیگر شاه فریون مستر عازم شکار صحرائی در امان گشت و به تورا ستم آرام او عساکر قدرت  
سوار و رعایا در دم جلالت آثار دیوارم انکار برداخته و دوازده شایر و زور بیابان و قفار  
از داندن جانند شکاری بنیاسودند و چون بو که بهر سینه انفتد از او پیش جمع آمد که طیور هر چند  
پند می بودند غیر از شایخ کوزن و پنجه شایه نمیدیدند و در احرام جانوران شکاری و سباع بجز سینه  
که کت و کور و آب و شیر چون شکر و شیر هم اینچنین از هم نمی میدیدند و شاه صاحب تالی بدخت تنها در شکار

فرمان واجب الاذعان می نمود و پیش از وقوع فتح قزاقان زوبی بر زایش گذشت که دست من است  
در این شیک فان و این سخن مسجع زوایب کامیاب شاهی گشت بنا علی هزاره اول که محمد فان است چنانچه  
در نواحی هر از بای در آمد حکم های این شهرت تعارض داشت که در پیش محمد عیال که از سبک لا زمان جناب  
الانامی انتظام است یکدیگر محو تا اول برده در کتار کسش انگیزه در پیش محمد عیال اول شافت بعینه در پیوسته  
بعد از وصول بیارکاه آفاق استیم حرم الغزوه و ملکه و ده ملک حارای از مشاوری این بود که گفایت بر سپید روز  
انتظام نگاه کرد و در مقام الایستخامه متبصر استحال نیز ان معتدل قیامت منبجرتی که در دیوار اول است  
و سایر اسباب تا توانی دست به آورده بود از سبک چهار روز دردی بعالم با آردانی به تا اولین خبر در ملک در آن  
جری از سبک استکان تا آنکه ایشان رسید و اشاره علیه تا که گشت که جناب سیف الانامی باز در زمان زود و در اول  
جدین سلا اول است در استخلص کرده اند و انجانب بموجب فرمان جهان مطوع و انتظام تو به مرتفع ساخته بین از قول  
بر اندود امیر نظام المدین عبد الکریم که ایالت اهل و بار فرود سپیده از آمد استحقاقا نعلق روی میدیدند  
و بر آن استقامت نماید و دستها در دیکر و در وقت از منراج آنده طریق فرستیدند و در عاری ایله  
عبد الکریم که حکومت قاضی مازندران چنانچه فرموده با با و این سخن بوده و با نطق بنور و عطا و اب انحراف  
در ایالت ساری و توابع تمام محتمل بر خود کرده و جانب سلطان این است اول به سلاطین که جناب اردوی  
که بهان روی در حرکت که در آنجا بعد از تقبیل تو ایله سرور خلافت غیر کیفیت عالی معروض است و اول آن به سر و چاه  
و طول کرده اند آن مهم را به مقتضای دلنی از آنرا علی تحصیل هر روز در آنجا و این سخن است که در وقت نشان  
امیر عبد الکریم و آقا محمد با با نشود و نکند سخن به پیش بر سلاطین بنا و آورد و در حکام فرستیدند و وقت اینها را  
عوض کرده و به پیش بلیغ بظواهر طاعت در میان آن روز حکام مازندران که است و در آن بنا به بتنه در اول  
امیر عبد الکریم در غلجه بنا و در این سخن به هر طایفه سلاطین و حکام و اول آن کسین عدالت در ذوق اول نفوذ یافت که بر مملکت  
در تحت تصرف اولی که در سیم و در مشوق ایله در شاه و امیر عبد الکریم با سلاطین و بلده و قبایل و در تمام گشت  
منزله که مالو است در چندی ساله اول است در کمال و در روز دیگر از آنجا و این سخن است که در وقت نشان  
واقع شده آقا امیر عبد الکریم که در سیم و در مشوق ایله در شاه و امیر عبد الکریم با سلاطین و بلده و قبایل و در تمام گشت  
نوبت دیگر به تحصیل از به مازندران تشریف برود و در وقت حصول و حصول آن لازم می آید که بجا آورده و در  
فرمان که در مازندران زمانی که در وقت از آنجا و این سخن است که در وقت نشان  
کشور گشای خطر ساری گشت و اینها را بنیاد و در کمال و در روز دیگر از آنجا و این سخن است که در وقت نشان

وصول دهند و ایشان از جناب سیف الانامی که صاحب تحصیل انجمن بود و عاقد و شناختن روی الگوی  
خود آوردند ذکر محارباتی که میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر  
بجانب دورا انهد با مقتضای تمدن و اصلاح و در این ایام که دارالتسلطه هر اتم مغرب است  
ظفر آیات بدو طهر السلطه محمد یار پادشاه ایلخان بخت بدلت با بختش فرادان باستان اقبال ایشان  
فرستاده اظهار اظلمین بود و توفیق فرموده بنابر آنکه گفتند اعتبار انجمن و عالی تبار بر حکم ضمیر هر تنوری نام عیان  
قاصدان انحضرت را منقول انجم و احسان بکران که اندیده حکم مایون بنهاد و پست که انحضرت از مالک  
مادر انهمرا که بجزیر تنجیر در آورده بود مسلم باشد لاجرم محمد یار پادشاه در شهر سنه سبع عشر و تسعایه با شکر  
ز باستان توجه ولایت مبرورنی شد و بعد از آنکه بید و برخشان میرزا سلطان اویس را بنجود طی کرد  
تحت علم حضرت بطرف حصار شادمان برافروخت و حاکم آن مملکت عمره سلطان و مهدی سلطان  
چون از توجوه او است یک خبر یافتند که برای خود و فراتم کرده و معان بکران بیدان کار و زارت یافتند  
دور و احوال جنس و فتنه انساب در خوش رویی بجانان رسیده بین ایلخانین و بی در غایت صعوبت  
دست دارد و بجا هر ت غایت الهی حضرت پادشاهی طفی ریافته شکست بر سپاه افندی افتاد  
و عمره سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته شده و ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و قتلان  
بجزیر تنجیر انجمن در دوران امیر تنجیر کورکان در آمد و مقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدالت و رعیت  
پروری مرتفع ساخت و کیفیت آن فتح بستین را بدین گونه پادشاه شمت آمان بیغام نمود و هر نوع قلم نیاز  
کرد اندک که اگر بی انزام و عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص متقی گردند امید است که علی اسرع حال  
سائر مالک مادر انهمرا و درین ولایت بیک و خطبه بسم و لقب نواب کامیابترین گشته اند و علم مانی  
جهان بانی اوزبک بروج پند و چون ایلخان انحضرت سیده سیده مرتبت رسیدند و پس سید امیر امیر  
شمت مضمون انهمرا را معروض کرد اندیده حکم مایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اغلی شاه  
افتار بازمه از شیران پیش بیکار که شادمان رفته ام او با پرور این نهاد و همت سازند و ان امیر  
بیک ضمیر که شادمانه پادشاه است طهارت ایشان متوجه مقتضای حکم اندیاد محمد تنجیر سلطان  
و والی بخارا جمید اسد سلطان چون از خیال خبر یافتند مرکز دولت خانی گزاشته بجانب رگستان  
شتافتند و ما بجزیر ولایت حضرت ایلخان بایری از دار السلطه سمرقند ظاهر شده اطراف مملکت

تاخته آغا ز تیغ راندن و صید افکندن کرد و ضرب نیزه و تیر چند هزار کرد و بجز غرقه بچون ساخته بجلالت بکاورد  
شیر از صولت خدنگ بنگ آهنکش در طرف کوهی نگرست و او با آنکه در بنیاد بنگ میخیزد از سهم نیزه  
شاه عالیجاه لطفه این نمیتوانست زیت پیت زیت و نیزه شمشیر و تیر و تیر بهم بخت همچون شکر و شیر  
در آن روز چهل و پنجاه هزار آه و دوازده هزار که از ضرب جسم خون اشام و سهام اجل انجام شاه عالمیتم  
و عساکر دون اقسام بقتل رسید و بمن اتمام توابعیان عظام منتسم کردید و بین از آن دو نوبت دیگر  
شاه سکنه رفیقه در حدود ساوه بان امر مستولی کرده که اولی شانه زده هزار و پنجاه و او که ثانی با زده هزار بقتل  
رسید نظم جو دای خسرو بهرام تدبیر نماید خیرم صید کرد و پنجاه تانگ که یا پنجاه تانگه بسوی میدان  
و اگر آنس و جازانیت محبت در آنکه آرنه بخت رسید از ره دور بود در آنجا که در حجاب سلطانی سیف الایمانی  
از ولایت مازندران آمد و امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ دو هزار تومان که از وجوه بقتل ایشان تقدیم شده بود  
بر گاه سپهر شتابه رسانید و منافش را که ادای نیمی آن وجه در میان مشارالیهما واقع بود معروض نمود شاه  
مخلص نواز جناب سلطانی را با مناف الطاف و اغراض سرانسر از ساخته فرمان اشرف اعلی تاق شد  
که حکام مازندران چند گاهی در او دوی همایون توقف نمایند و ایشان از مستلق در ملاذمت شده  
آسمان مکان بیابان رسانیدند و از جمله قایم که در بخت قشلاق روی نمود که مجربان اینک آقا سنی  
بخم سبک که در خلال احوال گذشته بر هم رسالت زو ظمیر سلطنته با پرمیر لافته بود آمد و عرض کرد که آنحضرت  
تأمی بلاد ماوراءالنهر را با دوا و امراضی عظام احمد سبک صوفی اغلی و شامرخ سبک افتخار فتح نموده خیال مخالفت  
و استقلال دارد بنابر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که بخم سبک با بوجی از در باری از خار یعنی فوجی از  
سپاه قیامت انار عازم ماوراءالنهر گشته دیو سلطانرا که در کالیپوش قشلاق کرده بود و چون مطلع گردید  
و از آب آموه عبور نموده با برب پادشاه را از نوا دیه مخالفت وفاق یسار مستقیم وفاق رساند و مقارن  
اینحال خبر فوت پادشاه روم ایلدیرم بایزید شایع گردید یکی از بنایر او سلطان مراد نام از عثم خود  
سلطان سلیم که جانشین بود و در کنجیه التجا بدر گاه عالیپناه کرد بنابر آن فرمان اینک صادر گشت که  
دیو سلطان با رومی همایون چون دوامیر حکم با بعضی دیگر از امر که اسامی ایشان مذکور خواهد شد  
ستوجه ماوراءالنهر کرد و همدران ایام نوبتی دیگر با پادشاه کردون غلام حکام مازندران را مشمول انعام و احسان  
ساخته رحمت انصاف از دانی داشت مقرر آنکه نیمی وجه بقتل را که به مبلغ بیست هزار تومان قرار یافت بود

پس از مشاهده این دلیری تجسید لشکر بدخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از فرشت  
اوزبک بقتل رسانید و زمره را قتل جمیع ساخت و اروس بی و امیر احمد قنقرات و کویک بی را  
در محله اول بعضی از دلیران سپاه بخندی بکند اسیرت کرد و ایندند و بیطر حضرت پادشاهی بوده آن  
سه سردار بجزیم بجان شهریار شیرشکار متوجه عالم آفت گردیدند اما سلاطین امرا و بهادران موکب  
اوزبک از روی اتهام بای در میدان مردانگی نهاده دست بهستمال آلت قتال بردند و گردنبرد بلوچ  
فلک نیز گردسانیده بکده بجان آیدار و نوک شمشیرش بار نام بسیاری از بهادران موکب باری را  
از لوح بقا سترونده انحضرت بقدر امکان در موع که نبات قدم و رزیده بعد از تفرق سپاه  
خیز گشتن اوزبیکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید و در آن بلده نیز اقامت مصلحت فرید  
بمقتدمتوجه گردیده و در سمرقند اورو را بخود ملحق ساخته راه هار شادمان پیش گرفت  
و سلاطین اوزبک را کوه بعد اوفی تسخیر مالک سمرقند و بخارا و تاج و مصافات و مقام و ملطحات میسر گشته  
هر یک بمعمر خوزفوا امید در رعایت رعیت کرده همچکس از مردم آن ولایات را تعرض فرسایند و در چاویک  
الاول شده مذکور بازیم بگفته رایت غزیت بصوب بخارا برافراختند و محمد باب پادشاه چون بر توجی اعدا  
خبر یافت با اتفاق جان میرزا ارک چهار را مضبوطا خستند فرمود تا بگرد شهر خندق کنند و محلات را  
کوچه بند کرده کس بجهت استمداد نزد والی بلخ بپیرام بیک قرمانی فرستند و پیرام بیک امیر سلطان  
شیرازیرا با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی با مداد ایشان از سال داشت سلاطین اوزبک با خانیان  
پس از آنکه بر استحکام چهار وصول غازیان شجاعت آنها مطلع گردیدند مصلحت در استعمال ناز و قتال  
فرشته عنان مراجعت معطف گردانیدند و چون از اخبار حکام فراسان استیلاء محمد تمور سلطان  
و عبید الله خان بودیدار و در انهر بیع امیر نجم سیده مرفع اوزبک تا پیش نهادت خستند  
بده و دوازده هزار نفر از غازیان همراه داشتند و چون کج و در فراسان آوردند حسین بیک از همراه  
و حکام و داور و عکالین ساز و ولایات بوی بگشته نادر و شکش گردانیدند و بیست و شش روز پیش گرفتند  
بجانب ما و در انهر روان گردیدند و سچین سادات و قصاصت داد با شراف انعام و کرامت از آن  
مهابتی که داشتند بکفایت اقران را و در امیر عیاش الدین محمد بن امیر و بیعت را نگاه داشتند  
سائر اکابر را دخت بیچاره و فرزند انکاره و در خدمت بکار آب مرغاب خستند از آنجا بلخ شناختند

را با ذرات صفت و عدالت صفت اخلاص داد و در سومین اهل علم و دینت مودم گشته خطبه و سکه بزرگ  
مخمس و مناقب ائمه معصومین و القاب پادشاه ظفر این زینت گرفت و محمد باقر پادشاه  
که دیگر در خشکاه آباد ایجاد خویش قدم بر مندر سروری نهاده بر طبق نشان هایون صهارشادمان  
و خندان و پش از ایجان میرزا ارزانی داشت و ببله فافوه بخار و عطار و لایات انجارا که کبیر تنجیر در آن  
بجگام معدلت انما که است و امر یک صوفی اعلی و شایخ یک افتخار زانها هم تبرکات لایق و مستحق  
را بقدر اسباب کردن توان و صر لمای زرد عقود جوهر خوشه لایق و مکر که فایده اجازت معادرت داد  
و جهت نواب کامیاب شاه بیاض فیکشهای خمر و نوانوع تحت پادشاهانه فرستاد اما در نایاب  
رعایت محمد جان لشکر افسی امیر بسم که در کابلیه لایق و برسالت آید بر طبق تقاضای و احوال  
سلوک است بنا علی مذاجرن محمد جان در قتلان کتسم بیایه سر بر اعلی رسید و مندر است که حضرت باری  
خیال خلاف ارشسی دارد چنانچه مذکور گشت امیر مجیم با جمعی کثیران امر او در کائنات دولت مثلترین و عابدین یک  
داد و بجان یک و خواج محمود و ساعزچی متوجه ما و راه الله است که قبل از آنکه بمان جز در سید این خیر شریف  
که سلاطین از یک باری دیگر لشکر با و راه الله کشیده اند و محمد باقر پادشاه را که دانیده شرح این سخن آید  
محمد تیمور سلطان عبید الله خان بعد از استماع این خبر اجرت احمد یک و سایر خربک نوبت دیگر چنان  
تسویه ما و راه الله نمودند و باجانی یک سلطان و سایر قزاقان اتفاق کرده ابواب انعام و رحمت بر در  
سرداران اوزبک گشودند و سپاه با و راه لشکر جلالت اینا و فرا هم کشیده در او اهل کسبمان  
و تسهیل علم نهضت بصوب بخارا برافراشتند و منقلا ی جنود ایشان بر جناح استیصال طی مسافت کوه  
بیکنا گاه حاجی آن بده را تا قنده و چون این خبر بعضی محمد باقر پادشاه رسید انکسایت برات بانک  
لشکر که در طاقش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد نیز بر ترخان و جمعی از اهل  
رای و تدبیر که در طاقش بودند عرض کردند که همچنان بی یراق بر سر دشمن رفیق مناسب نیست  
و طریق خرم مقتضی است که بعد از اجتماع سپاه و فرا هم آوردن دلیران از بخارا این غریت امضا باید  
بمع رضانشود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کج پیش نشسته اند لایق و دلیر ترشد و چون  
بتکامیشی عطف داد و چون دوست هر حله منطوی گشت بیکنا گاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و حاجی  
سپاه سرداران صف قتل ارگشته و خواطر از جن ویدولی بر بسته در انحصار سپاهی نمودند حضرت باری



کوناگون را در اطباق ازین و صبیغ نعنوری در نظر سلطان جلوه میدادند و از غریبی صادق القول تا آنجا  
که در آنطرف آب شخصی که در وقت شیلان کشیدن در خانه امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب  
از آنچه ار بر رسید که هر روز اینقدر مصالح را در ولایت باغی بگونه بهم میرسانی بواجب بود که بعنایت الهی که سفید  
و مرغ و قند و نبات دارد در بیخ و ساز و کفش و سرکارها بسیار است اما هر روز مراده من در صبیغ و غفران  
و بادیان و بعضی دیگر از جو نبات و او در ضرورت میشود و چه بدکاران این تقیض میکشم عرض از غرض این بود  
اگر چون کوب جاده و جلال آن امیر بی شبهه و نظیر باین در حدیثی که در کتبه حضرت و شوکت معزور گشته  
بی آنکه از پادشاه مورد حضور حضرت باید مشکل فرستاد و از اله را پیش نهادت کرد اندید و متعالی سپاه  
او بیک را متحد شده آن امر خطیر را سهل و آسان نمود و پس از عبور از آب کمویه و طاقان با طهر سلطه  
و ایت غریت بجانب خراز برافراشت آن نواد سلطان که حاکم انوضع بود چون دانست که با غازیان عظام  
توت مجاول داد و اتفاق از باب و کلا تر آن از مصالح دید و همند در آمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب  
شهر و حصار بازگشت و امیر نجم الدین معیت ساخت و ملغو تو ز پسکی را با جمعی که در انحصار بودند گشته متعرض  
و عاید شد و از آنجا بجانب ترشی نهضت کرده حاکم آن بلده شیخ میرزا در مقام بی رغبت و مانعت نبات  
قدمه روزی و امیر کاتب اطراف شهر را تقسیم فرمود و هر کس بوجمل خود فرود آمده آغاز از اذاعتن تیر و تفنگ کردند  
و بزخم سنگ از آنجا بروج و باروی ترشی رخنه افکنده و عرض دوست روز قهر آتسرا بران بلده  
استیلا یافتند و شیخ میرزا اما متابعان امیر سر بختی تقدیر شده حکم عالی بقبل عام صادر شده هر چند  
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیکجا مانع از حرکت نمودند و بختیک  
بسیخ رضاشنود و پانزده هزار کس از سپاهی در عایا بخت گشته است از آنجا عزم بجاراشد که طایف یک  
سلطان جمید ابدخان با معظم سپاه در آنجا مقام داشتند و نقش مقابل و مقابل بر لوح خاطر می نگار گشته  
و چون امیر نجم در فرسخی بجار رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با فوجی از سپاه میر قند مرتجع  
دستبرد شده اند و خود در همان منزل توقف کرده پیرام بیک فرامانی را با جمعی کثر از سالکان مسالک  
پهلوانی بر فتح ایشان نامزد کرد و آن دو سلطان از تو بپیرام بیک و غازیان خبر یافتند در قلع و عجره و این  
مختص شدند و پیرام بیک کیفیت حال را موزع نمود و بختیک با تمامی عساکر بطاهر عجدان گشته و  
محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف انحصار را مضبوط ساخته و هر روز جمعی از اوزر بجان خود بخوار را

ویرام یک توامانی موبک اورا استعجاب نموده شرایط ضیافت در هماننداری چنانچه باید و نشاید تقدیم رسانید  
و امیر کبیر قریب است روز در ظاهر پنج نشسته نوبی از سرداران سپاه را کنار آب فرستاد که گشتیها را  
در کنار آب گرد جمع آوردند و امیر عیاش الدین محمد استرک را که چهار رفته محراب پر یاد شاه را بطرف غایت  
ناقصی امیدوار کرد از آنجا جنود و اخذ و بوی محلی کرد و بعد از این بمعبه ترمه شتافته در ماه رجب سال کم کور از آن  
اموی عبور نمودند و هنوز در فوجی ترمه بود که امیر عیاش الدین محمد از جانب چهار باز آمده خبر قریب وصول  
موبک باری بوی رسانید و امیر کبیر با بعضی امراء و اندکی از ملازمان خاصه اکسرت را استقبال نموده  
در تنگ چمک که از او در بند این کوه نید بین اجانبین ملاقات دست داده از هر دو طرف شرایط  
بنا و شکست جمعیت رسید و از آنجا تب سلاطین از یک چون از عبور امیر کبیر خبر یافتند غلات  
و حیوانات را درون قلعه کشیدند و ضبط هر طبعه از بلاد و اورداء النهر را یکی از امرای متعهد شد خود را مضبوط کردند  
و کوشش نمودند و در است امیر کبیر بنی و شهید شدند تا او توجیه یزید جلالت  
بانی مبنای سخن سازی و ناطق مناطم قصه پرداز می ایجابیت را بر بموجب مردم میگرداند که چون همه  
یا را در اصفهانی که لقب بود خبیم نامی بود فرستاد و کاروانی در صفت فتوت و وقوف در هر انجام  
امور جهانی انصاف داشتند و در ضبط و بطول وقف و قبض و بسط نهات سر کار و دیوانی را است  
بی مثلی می افراشت چنانچه سابقا مملو شد شاه دین پناه بعد از فوت امیر کبیر زگر نام امود کا  
نقش نایب را در قسمت از آنجا تب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق کرد اینده بر جمیع امراء و وزرا  
و کجکیان و مغزبان تعویق تسلط داد و امیر کبیر سه چهار سال در کمال ایمنه از استقلال و کالت  
شاه سلطنت در میان برداخته امور ملکی و مالی و جزوی و کللی مملکت را در دست خود داشت  
بر انجام مقرون ساخت و بیار که در استنواة لاه حکام بنی آدم در حج مشرف و اعیان عظمی عالم  
که ه طلاق با شریک و این سبب جاه و خست و برجیت غطت و کنت انمقدار در سر کار او جمع گشت  
که با یقین قدر تر نشخص از جمیع امراء عظام بلکه اکثر سلاطین زمین و زمان در گذشت عدد ملازمان خاصه او  
پنجه او سوار میر رسید و هنوز در این مملکت از سر حجاب و استیفا محاسبان و اما متجاوز بود و بیهم روز  
قد سر که منفعت شیدان از غیر مروج و فغاند و کیشین بن قیاس باید کرد و در سفره کوربا آنکه قایم اسباب  
تخل را از آب کند اینده بود و در سینه و یک از فقره طعم و کین طعم و در بطح او بر بازمی نهادند و

بیکار بر سپاه عراق و آذربایجان تا ختند و امر این بار عداوتی که با نجم پیکار شستند بی آنکه دست باستان  
اکت بیکار بر نوبی در وادی نسراند نهادند لاجرم چون در خیم پیکار شکست یافت طهر الدین محمد پادشاه  
با سپاه خدیو روی توجه بکجا آورد و امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمد و متقا  
انگیزت در حرکت آمده حسین پیکار و احمد پیکار صوفی او علی متوجه گنبد کرگی گشتند و در پی راست  
سلاطین ملوک از لفق نسیج و طالع گشته سپاه ماوراء النهر بخارزقل و غارت کردند و فوجی از  
لشکر یان عبید الله خان در حرکت با میر خیم رسیده اینجا بر مسیر تخریب تقدیر یافتند و نزد پادشاه  
خو برده حب احکام اسس حیاتش را به بیخ برداشتند و زین العابدین پیکار نیز با سپاه خدیو از غارتیان  
و جمع از غارتیان پادشاه از روز شربت شهادت پسندیدند و طالع دیگر که بگو بهنا و غارتگر خدیو  
مانند خواجه محمدی الدین علی و خواجه شمس الدین محمد و در پی خواجه مرغان نیره است و عبید الله معمار  
به دست سمرقندیان بدم هلاک گشتند و در مقدم رمضان این خبر برار السلطنه همراه آمده امیر عمار  
الدین محمد که بر حسب جهات مطاع وزیر صاحب اختیار یکی و عالی قاسان بود و در مضبوط روح و باره در استقامت  
و ضعیف در دوازه برداخت و پس از سه چهار روز حسین پیکار و احمد پیکار صوفی او علی در زمان صحت  
وسلات تشریف آوردند چون بفرمان عالم مطیع منصب گویشت آن پادشاه فاجه و با احمد پیکار انتقال  
یافته بود و در قلعه اختیار الدین نزد نمود و در ارانی رعیت و سپاهی پر دانه حلائق را به تهدید نصفت و عدلت  
و عده فرمود اما امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمد و که از عقب طهر الدین محمد پادشاه  
بجانب سلطان گشتند بودند از انگیزت رعایت و عنایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در راه نزد هم رمضان  
بالت بلخ رسیدند خواجه محمد و کجا توقف کرد و امیر محمد پادشاه شانه با تفاق امیر عمار الدین محمد و میان امر احکام  
در آن حکام آن خط سحری بلخ شدند و این اخبار در قساقان صفهان به عرض بود که کسان خلاف کشیدند  
رسیده بار دیگر کورس فراسلند پیش نهادت عالی نیت بدت و کورس نصفت بین شاه و خدیو و خیم  
نویسند و پیش براق و جرات وقت شهادت از خدیو و بهی و در آن یک کورس  
چون در آن فرمای طوائف مردم رستان سوادج عشر و سعاد در پاره دستم بیان رسانیدند و دیگر  
هوای صید و شکار گشت و دست و دم غدار در خط دریا آباد میدادند پادشاه فلک گشت از ظاهر  
انگیزان گشت جانچه جید در دین اوداق بر زبان ملک لقا گشته در آن نواحی نزل و ام

کجک پرون میوستاندند و از پنجانب نیز در برابر رفته گاهی غالب و احياناً مغلوب میشدند چون چند روز حال  
بر نیوال گذشت و اذوق در میان سپاهیان منفق و کشت و نایب کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین  
اوزبک واقف بود میدیدست که تسخیر اقله قیسریه نیز بریت بعرض امیر خیربسم رسانید که درین زیستان  
فائده بر محاصره بخردان مرتبت میشود زیرا که این قلعه را ذخیره و آلات زرم بسیار است و دو سلطان بسیاری  
از سجان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسر نصرت از ما باشد غارتیان همه نقصان قوت  
تقص یافت مناسب آنکه از اینجا طبل رحیل گوشت در راهی قرشی طسرح قشلاق لبر ازیم تا از دلا  
سر کار بلخ آرد و بازار باریان و سوداگران غله و اجناس با رده می غیر امتیاس آوردند و چون زیستان پایان رسد  
در ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده عطف زو اب در صحرا پیدا شود و متوجه فتح قلاع و بلاد شویم امیر کجک  
جواب داد که اگر از ظاهر عجز بدان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند کرد که این قوت  
بنا بر خوف و هراس اعدا وقوع یافته و انجمنی موجب جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن با قاع  
نرسیده بود که باری پادشاه بد آنجا آمد همان سخن در میان آورد و در باب آن ترک محاصره و توجه بجانب  
فاز و قرشی مبالغه کرده امیر خیربسم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول ننموده و سرود که فردا کوچ کرده بد آنطرف  
رویم روز دیگر که شنبه ماه مبارک رمضان سینه شان عشر و شصت بود علی الصبح طلعت سپاه  
مادراء الهه از میان درخان ظاهر عجز وان بد آنجا شد و هم از خیر تیر امیر دوزیر و در گذشت صورت  
حال آنکه چون در بلده کنار ابرامع جانی بیک سلطان و جمید اسدخان رسید که کار امیر خیربسم در ظاهر عجز  
از پیش نبرد و هر روز شکر بیان کجک آوردن اذوق و عیاف چهار با بیان متفرق و پوینان میشوند  
غم زرم خیربسم کرده با جشمی بسیار از پیاده و سوار هم جوشن بوش و خیر کذا در بسیل المیغ از توجه  
عجز وان گشته و بعد از وصول کجک دو انزاید محمدمیر سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکان بچشمه همخان  
یکدیگر روی بمیدان نهادند و خیربسم نانی بعد از مشاهده اینجیل بر مقابله و مقاتله دل نهاده مینه و مینه لشکر را  
بود امر اعظام استحکام داده در قلب خود با ستاد و سوز کرد که ظهیر الدین محمد با پادشاه با وجود  
طرح باشند که در هر طرف بیک احتیاج شود توجه فرمایند و بعد از تسویه صفوف قرب و نیست سوار جلاد  
انار از بر انار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوار غلالت کجک بیک علامه کردند و میرام بیک که در اینجا  
بود متوجه دفع شر آنجا عت شده زخم تیری از پای و با نماند و انجمنی موجب از ویاد جسارت اوزبکان رسیده

متولد گشت و اینسی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده و طنطط بشارت و غلغلۀ تمنیت از ایوان  
کیوان درگذشت و شاه و الاجاه بمطابقت جشن و سوراشاره نموده مجلس عیش و سرور تمهید یافت  
و جاههای راج ریگانی درگذشت آمده انوار عاطفت کشورستانی برصفحات حال هکسان یافت امر او را گمان  
دولت عقود جوهر و نقود ایش نثار مهد بهایون شاهزاده صاحب سعادت کردند و خدمت کرده سدره  
منزلت صلوات و صدقات دندور و عطیات برابر با استحقاق رسانیده لوازم محامد و اهداب العطیات  
بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطها سب و مکنی بابو الفتح گشت چه قایم جو رشت بهمت  
از رضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطه آن شاهزاده سعادت مند چند روز طویهای دلپسند و توجیه یافت  
مواضع اعتقاد و فرق عبادت از یاد گرفت و بعد از آن ایام برای اصابت عین الکمال دست سپهر  
بفعال نیل طالب برچهره نواب پایه سریر جلال خبر شهادت امیر نجسم و پیرام یک قرمانی در زین العابدین  
یک و گذشتن سلاطین از یک از آب آمویه تپه اترانجا مید نیابران کت دیگر پورش فاسان  
میش نهادیمت گشت و درایت ظفر سیکر از صفهان بجانب ساوه منت منت نموده بخیار موکب ظفر انار  
از اوج فلک دو اردر گذشت و کاستل و تپه سوس تا رسیدند و در بعضی از روزها  
چون امیر نجسم نانی از جام قضا سبجانی شربت شهادت چشید هوس شیر بلا و سلسله در ضمیر حکام  
ماوراء النهر پیدا کرد و نیکت جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشت و تپه سوس و ارات لطفه هر اذ گشت  
وامر او اشرف آن بلده چون برین حادثه و وقت یافته بیشتر از بیشتر در استحکام برج و باره کوشیدیم  
احمد یک صوفی او علی قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخت و حین بیک لادید برج میرزا سلطان احمد  
که در میان منترق و شمال شهرت را اینقدر از افراشت و امیر عیاش الدین محمد دروازه فیروز  
ایا و راضی نموده و امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف بدشت در دروازه ملک منزل فرمود و حرات  
دروازه شمش با میر سلطان محمد و ولد امیر عیاش الدین باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازه  
عراق بر مری از اعیان فاسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در او اهل  
و فی العتده بطاهره رسیده تخت در آنک که کستان منزل کرد و یکد و نوبت زمزمه از شکر بیان  
بویست در محاربت از طرف باغ سفید خود را قریب بخندق رسانیدند و از اصابت بیکان هر ویان  
بمخرج باز کردیدند و کسم چهار کرده یکبار از جانب دروازه فیروز آباد خنک پیش آوردند و از دست ملازمان

شکار تعبتیم رسانیده و چهار هزار جلودر چشم تیر خنجر مانند کل و لاله گرفت بخون کردید انگاه اعلام  
از شکارگاه مراجعت نموده متوجه پلایق پیش ریانق و سور لویخ نمودند آن بهار و تابستان در آن  
مرغذ از زامت آثار کاهی تخریب استراج و شکواید و احوالنا صید کوزن و قویج و غار که در آنجا بودند اقدام نمود  
و در فصل پاییز که منزل بهید از فرورغ طلوع خورشید صفت احوالت پذیرفت و از راه ای خسر یعنی لباس  
حضرت آثار شکار سرخ هیزد کشته ساعت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه  
جهانیان عازم خط اصفهان شده بعد از وصول در آن بده طرح و شلاق انداخت و بساط اغنی و زینا  
ابساط داده گاینجی تعفتد حال ساکنان دارالملک عراق پرداخت و گاهی بسند طرب نشسته  
از فرورغ عارضی چون آفتاب و شعاع هم شراب نایب مجلس نظم را تا رفو سیراب میکردند و احوالنا  
بر تخت سلطنت استقلال آمده کوششهای وادی جو و اعتنا و رانج همه بار عدل و انصاف میباید  
انچه کنید می پادشاه هفت اورنگ شکی در بوم عزت بهم کلزنگ ششمنی گاه بر تخت عدالت  
بی تا و بیابان ضلالت و در قضا عیفت احوالات نظر از نور متوجه رعایت سلطان مراد نمیره  
ایدرم با زیر کشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجم با و خدیو سلطان مراد بر حسب فرمان  
پادشاه بلاد و عبادت بجانب مفضل و حرکت آمده در آن زمان احوالش به نیت انجامید  
و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه عالم عقیقی گردید و در وقت به سعادت نشانی داده تا میان  
پادشاه و سبب میزد و رسیدن اخباره و از آن خبره و اخباریست به نیت پادشاه  
و در آن زمان که پادشاه محروس اصفهان ازین مقدم پادشاه شرق و غرب جهان بخیرت افزایی  
رایج جهان بود و اهل بیعت ابواب مرادی دیگر بروی روزگار دمایون آثار امهر سهر سلطنت  
برگشا و بخشند بی نیت که میری از کوان امکان بیرون آورده در کنار عیون شاه و در جهان  
نهاد و نسیم عنایت از بی در چمن امید پادشاهی کلی معطر پر در شکفت که شمیم نام عالیان را  
معطر گردانید و از فرورغ ازار عاطفت لم یزنی در گلشن تنای حضرت دین بنای تهالی سرشید که ظل  
اقبالش جهان را میباید و امان رسانید هم کلی شکفت در کله از شاهی شو بر دین مظهر عطف الهی  
تهالی است از بلخ امانت طلایش مرجع اهل کیمت بر آمد آخری از جرح اقبال فرورغش در کوشش خیم کمال  
یعنی حضرت شاه دین پناه را در اوله سنه ثمان عشر و ستمانه ساعت سعادت از تبریزی نمودند نظر

امیر خیاث الدین بن امیر یوسف بعرض تیمور سلطان رسانید که تعویذ جماعتی که بنا بر اغراض فاسده  
توشش در وقت تمام انهدام بنا از زندگانی مردم شتبه شده از موجب تخریب مملکت و در باب منع وزجر انطالیفه  
حکم حاصل کرده پس سولانا خلیل اندک کاف را که یکدوشی به بزخم کار وادار گشته شده بودند سیاحت نمود  
لا بوم لکن فتنه تکین یافت و چون قرب دو شش ماهه تیمور سلطان در هراته و عبید القدر خان در مشهد  
معه و بعضی دیگر از ولایات حکم کرده خبر تریب وصول معنای سپاه کشور کشائی بگرد و خراسان  
شلیح شده هر سال از بیکان در هر جا بود عنان غرمت بصوب ما و راه انهر تافت و در خراسان  
شاه امیر نظام سیدین عبد الباقی در سید شریف الدین علی بنیامب مناسب و مطهر است  
مواضع خراسان ازین موکب و کتب امیر شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و عا و  
علوم موروث و کتب بود تشریف نب و علوب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی بنمود و بعد از  
واقعه قاضی محمد کاشانی منظور نظر مرامت حضرت کشور ستانی بغویض منصب صدارت سرفراز شد  
و چون چندگاه بلازم آن امر پرداخت انجمن ثانی نسبت بخود سو مزاجی مهم کرده از ان امر استخفایت  
در وقتی که ما بچه رایت ظفر بیکر از خراسان مراجعت نموده بر تو وصول بر ولایات عراق اندخت حضرت  
طواف عبات عالیات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پست روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام  
الدین عبد الباقی منصب صدارت شاهنشاهی شده بواسطه وفور التفتات انجمن کرب  
عیاه و جلال ایلوج اقبال رسید و در آن اوان که انجمن عازم ما و راه انهر کردید انجا بر انبیات توشش نموده  
مقرر شد که من جهت الاستفوا ان بر انجام مهم سلطنت قیام نماید و در آن ایام که خبر شهادت  
انجمن تحقیق بیوست و ما بچه لوای ظفر عطیت از انصفهان متوجه ساوه که دید و در رودخانه ولایت فرود  
پادشاه نمود منظور تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیا انرا گردانید و کالت نفس نیس  
ما بچه در عهد انجمن کرده بدیه قدر و منزلت شش را با بیان کیوان رسانید و انجمن امیر سید شریف  
را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود باری دیگر شمول عواطف خرد و انداخت و تکفل امور صدارت  
منصب فرمود و چون اعلام زرنگار با شاه ظفر استدار سایه وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان در باب  
الادغان نهاد یافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت توشش خراسان از ذوق کما هر بر داند و با ان  
در آن حال در ساوه جو بات در غایت قلت بود و بلیت قحط شیوع تمام داشت بمن توجه فطر عالی بر مقدار

امیر عا و الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی ایزان معارک باباشی تبرائی که معقله نیک بود  
بیت اوزبکان گرفتار شده تقبل سید و معارن آنکال عبید الله خان بنو اچی شهر رسیده در قریه ایزان  
و ساکنان منزل کزید و چند بار سپاهیان بخارا تا کن رخنه دروازه ملک و دروازه عراق تاخت با کلید  
تیر و سنگ برداشتند و بجز هر چه تا منبر با مکاره قیام نموده علم جنگ و بیچاره برافراختند و چون در سال گذشته  
محصل بلوکات نیک نیامده بود در آن ایام نرخ جو بات ترقی تمام کرده امرای عطاسم هبه از ذوق  
نازیان بر محلات شهر غله حواله نمودند برین سبب تنقیص بسیار بضعار و کبار رسیده در کمال اضطرار در سیر شدند  
لغت ایام مکاره نبخت روز امتداد یافت بعد از آن بر تو انوار عنایت الهی بر وجات احوال  
مصوران یافت میان جانی بیک سلطان عبید الله خان مخالفی روی نموده در جمیع سیم حرم  
سنة تسع عشر و تسعمائة که موافق روز اول نوروز بود هر یک از لن دو سر در از طاهره راه بجانب دیدار خود  
توجه نمودند و در ازوز فیروزیه و یاز این سیم عنایت الهی کل امان در چمن مراد شکست از محنت بجات یافته  
و از محاطت بروج و باره فارغ گشته بر سباطین و باغات و مینازلی و مزروعات خود شتافتند و چانی بیک  
بی توقف از آب آموید گشته بگرنیته رفت اما بعد از آن ایام محمد تیمور سلطان با جنب آب آمده در حدود  
مرغاب عبید الله خان پیوست و آن دو پادشاه با اتفاق یکدیگر عیان یکدیگر از طرف مشهد به  
انحطاط دادند و از مرو تا قاجی استخر لئن تحت تصرف در آورده و در سلطنت فراسان نهادند و چون  
اینچیز برار السلطنه بر اقدار سید امرای عظام مصلحت توقف نمیده در راه فو کو و از راه بیابان طبرستان  
روی بصوب عراق بگردیدند و خواجه ابو البقا و بعضی دیگر از جو اخواهان اوزبکان آن بده و از خطب نموده  
جته اعیان شبارت متر علی بن مشهد محمد فرستادند لایم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر اعیان  
طوفا و کرا که لازم استقبالی بجای آوردند و کلیدهای شهر و قلعه برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند  
و تیمور سلطان در باغ جهان نازی فرود آمده خطیب بنام خود خواند و چون میداشت که در ایام  
و بعد از آن تفرقه بسیار هراه رسیده بروم بروم بجهت محاسن کرد اما طائفه از مستقبالی اهل سنت  
و جماعت افغان نیز وسعت نموده جمعی از مردم محالی تبرائی را در دام رنج و عذاب انداختند و مولانا  
شمس الدین محمد و مولانا صیب الله و اعظم مؤذن مسجد جامع را بر ستمکار و شهید ساختند و عت  
باعتش نشسته بیشتر استعمال می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صید که بخارزمی الاصل بود و بنا بر التماس



ضمیر کسبانه نیز زبیده تاج و سر پر نام عیار نموده بکه قبول اقران یافت و در زمان ضعف اسباب  
رتب کامرانی و بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ اوزان انور بصوب دولتخانه هایون شتافت و در  
رسیدن منقلائی سپاه منقر لوله مواجی مشهور متقدسه منویه و کرکین سلاطین اوزربک  
از استماع خبر توجبه پادشاه نصرت عظیمه پس از عرض سپاه انجم جابه و تفتیح بر لوقی بجهان  
رزخواه شاه سعادت انما از انکب نظام بیلاق کاپوش فرامید و عالم شیر از غیل سلطان اوزبکی  
دلیران کهن فرسایر رسم منقلا متوجبه مشهوره که در انید و غیل سلطان بقوت دولت غیاثی است  
در طی مسافت مبارعت نموده و بیان برق و پادروی مشهوره آورده جمید اقدخان که در اول است  
اقامت دولت چون از منغلی خبر یافت اقدام نبات و قرارش متزلزل شده جاده کار منحصرا در دولت  
و در وقتی که غیل سلطان بکفر سخن آن بجهه رسید بعضی از ارباب و کلانتران مشهور را که چاییده  
بهزیمت بصوب مرو شاهجان اعطاف داده و کلانتر محالی بوقت ندیده از راه شیر شتر بمعبر چهاروی شتافت  
و از او پیچیده رونوده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع خبر قرب رسول بنود ظفر اقتباس رعاب  
و هر آس کجا طومور سلطان که در هراته بود راه یافتند عازم سر قندکشت و از اکابر فراسان امیر غیاث  
الذین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمد بن امیر غیاث و حاجه قاسم فرخودی و مولانا قاسم خان  
و حاجه شاه حسن خا بانی را که چاییده همراه برود بر طبق مشغولیت با لقب میر شهر بنور موبک بهای  
پادشاه نصرت بهر در بیلاق کاپوش بود که نیز فتح ظفر انانق بهر لوقی و بجهت طالع کشته از فرق او بیک  
دیار در دیار فراسان ناند و دست نیست قادر ملک بخش لباس اسب انانق در وقت امانی فراسان پادشاه  
بساط جمعیت ارباب یعنی ملبغان را بر افتاده تومور سلطان چنان باران ملک بر قندکشته و در شتغال  
بهنال زندگانی امیر محمد که دید و آن حالجا منعایت بنامه بیانی الفیروزه اطلاع نیست که چون که الفیروزه  
علیه و با بر اد مولانا نظام که منصب عدالت داشت از سر قندکشته چهار شاهان شتافت و در هرات  
پادشاه کوه دیگر آن زبیده اولاد خیر البیهر را منظر زبیده شتافت ساخته اسباب نوعی است فرمود و در وقت  
مور زمان ایالت زبیل خان بهر استلظاف میاید هم ستور نیمه ابواب دولتخواهی فوای کامیاب بر کشود  
و در وقت که ابوالقاسم بخشی اینچنین و بدان در نظر خود جمعی که بر ملک رخت ابوالقاسم فرزندان  
فغان منصور سلطان کهن میرزا در سلک اعظم امیرای خشی منظم بود و در هرات کیشیانی نیز در وقتی که خواستار

غلام که لخواه سپاه انجم جاه بود تحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده بی دروکت آمده  
زاجی ری مدت ده روز محل اقامت لوا، فیروز بی اثر بود و از کثرت خیمه و موکب غیرت سپهر دور می نمود پادشاه  
جهانیان بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل سلطان میدان خواهمیده زینل بیک را با بعضی  
از امر او فوجی از سپاه منتقل کرد اینده بیطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در شاه  
راه بواجی دامغان رسید و جناب سیف الانامی که همه تخیل و جوه تقبل امیر عبد الکریم و اقا محمد باقران  
افت بود مقضی المرام باز آمد و شرف بساط طوسی دریافت و چون التک بیطام از قوت نزول مواکب  
کو اکبر مراتب غیرت افزای کلستان ارم کش حکم هایون بوض شکر و مشاهدی اراق بهادران  
رستم از نفاذ یافت و صباح که سپه داران قدر و قضا دیبای بیضای افقاب برز بر جوشن بمصول  
خیول ثابت و بسیار پوشیدند از لول مع تیغ برق که در او شعله اشعه انار نضای بسط زهین را هاند  
نگار خانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورجیان بهرام صولت و غازیان در  
شوکت و ساز بهر بران کینه کوشش و نهنگان پر جوش و فوشش و ششهای زرنگار پوشیده در اسپان  
صبارتار سوار گردیده در انصحرای دلگشا بستادند و سیوف جان گزند آهسته در ملاح اجل بودند بر افراشته  
زبان سخن سازی و دعوی جلالت و کسر بازی برکت و ندکی از ایشان از جام رحمت انجام دو تلخای  
مست شده بمجنون اینحال ترغم گردیدند بر آنم که چون دشمن بدگهش کند غم رزم شاد و ادراکه  
بگره کشک و شمشیر تیر سرد دست او را گنم ریز ریزه بزم عدم رهنمونش گنم قنخ از سردی ز خوش گنم  
دیگری بر طاده اخلاص استقامت و زریه بخواهی اینکلام تکلم می نمودند در آنکه دشمن تیر جنگ  
بر ریای بیجا بان نهنگ زاقبال شاه ولایت نژاد خدیو هماگیر با یک اعتقاد و انقلاب سردی  
زبانش گنم بغیر بسنان عرض خوش گنم دوران صباح شاه صاحب تانید مانند جمنید خورشید  
بر آفتاب گردون گردیتی نذر داشته نظاره غازیان کرد و در بیالی ابطال مجال عبور نمود و می نمود  
و قلب مقدمه را بنظر فرخنده اثر در آورد و بر هر طائفه از عساکر عظام که میر رسید سروران ایشان بیاد شده  
نخ بر خاک راه می نمود و سپاه قیل شکوه شکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا می کشود در نظر که شاه  
فلک شکوه باور جنود ملک در پناه تو با دیده ظفر در رکاب تو با دمام سعادت رفیق تو هر چه در نام  
لواهی تو بوسه فیروز باور همیشه عودی تو بدر و زیاده و نقد اخلاص انسا لکان طریق انحصار در میار

برسانه قرار دادان از آنک را دکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بواجی همراه رسید  
و هر و یازدهم بنوده بی شائبه توقف متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواج عطا الله و خواج محمدی  
و میرزا قاسم و خواج مولانا میر و غیر هم از دروازه ملک بیرون رفتند متعاقب پیری سلطان و مخالفان این  
قتال شتغال داشت که بمعبور رسیدند و دست پر تیغ و تیر برده غایت جلالت بقتلیم رسانیدند در آن  
اسامولانا میر سمرقندی با زمره که از عقب مانده بود از بس **الحق القاسم** با بیخ سرفراز در آمد دست بتاراج برد  
در سلک جمعیت آن بی سعادت از هم سخته امیر عبید القادر بطرف ارب کرخت و ابو القاسم تا حد دو در حستان  
عنان باز نشید و غازیان تیغ انتقام آخته و سنان خون آگام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم  
کرخی را با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند تقبل رسانید و برای آن بید و لاشرا  
از تن جدا ساختند جدا ایشانرا طعمه کلاب و زباب گردانیدند و در دیگر ازین فرسخ مبین جناب سید الاله  
با آن بلده فافوه رسیده جو اجات جارعات ایام را بر ابراهیم مرجم مندل ساخت و خواص و عوام را بیزید  
الطاف شاهی ستال گردانیده علم رعیت پروری بر او فرخت اما ابو القاسم چون از ظاهر بلده همراه برگشت  
و در حد و در حستان با چشم چچاق برست و با ستمها را بجماعت لنگر مقدسه غیاشیه را تا تحت کرده  
در آنکه و دیروز تا وقتی که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ خونریز را بخون او بیلولو در دهو بپوشه  
باید که در دکان و شمع نشاندن است در آن ملک خواص و جناب زیاده  
لوی کشور کشای شاهی و مواکب کردن مراتب ظل الهی بعد از توجه خلیل سلطان بسه چهار روز  
از کاپوش نهضت فرمود و کوچ بر کوچ بخوشان رفته در آن راه خبر سوار سلاطین از یک شیخ نیت  
و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس تقدیم رسانیده از جنوستان بانک را دکان فرامید و در آن  
مرغ از نریمت آنار چند روزی اقامت فرموده با طناظ محمد و بسوط گردانیده در آن اسامعالم دلاکت  
مردود و ده یک را که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز کند داشته بود و پاپیه سر بر اعلی رسید و بعد از  
انحرکت ناهنجار پادشاه حیت شعار علم فرمود که اورا کسوت نسوان پوشانیدند و بر او از کوشی سوار  
کرده که دارودی هاین گردانیدند اما بعد از روز لطف و شفقت شاهی شالمحال دوده یک گشت در انعام  
علف خاص اختصاص یافته بدستور معمول و در سلک امر منتظم شده و هم در آنک را دکان خاطر  
همان شاهی بر تربیت زمره از دکان دولت قرار گرفته بعضی را لقب فانی و جمعی را باسم سلطانی

تحت تصرف در آورد باری در عتسام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضا تیمور سلطان در آن اوان که خراسان  
در آمد در انظار نظر ترتیب کرد انید در بعضی از نعمات مالی و کلی دخل داده بمرتبه نیابت رسانید لاجرم  
ابوالقاسم نوکری چند زاهم کشیده بخارنخت و غور بکلیخ و دانش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان  
از خراسان در هراته توقف نموده دل بر کافلت آن بلده نهاد و بعد از آن ایام خواج عطاء الله و خواج محمد  
خواج میرزا قاسم و لوزمه لوزرا خواج جلال الدین میرکی و مولانا میر مرتضی و بعضی دیگر از اشرف اعیان  
هرات در وقت آن ایام کاتبان و کاتبان کاتبان و کاتبان کاتبان کاتبان کاتبان کاتبان کاتبان کاتبان کاتبان  
ایشان و ابوالقاسم صورت خلافت روی نموده از شهر کج و بوداید غیبت شتافت و از مردم اهل منزل عابجی  
و احشام ولایت فریب و هزار سیاده و سوار فرادهم آورده و مخالفی بصورت دار الملک قاسم آن تافت و ارباب  
و کاتبان هرات ازین حادثه واقف یافتند و در روزهای بعد از آن در راه میوه و ماسا نهند و خاطر بر داشتند و وقت  
فرار داده علم کاتب بر او افتاد و ابوالقاسم در این صحنه اثر از آنجا تا شهر نیم فرسنگ غیبت نزد آن کرده  
جمع کثیر از مردم بکات با خود متفق گردانیدند و خواج شهاب الدین غوری که سالها وزارت میر محمدی امیک  
کرده بود و در زمان تیمور سلطان تحقق جهات سالکان تزیب علیه امانت میبود از شهر کج تروی ملیکی کرده  
و امیر نظام الدین عبد القادر که شمه از احوال او در زمین و قریح فاقان منور سبق ذکر یافت در آن ایام  
بدر شهر بود جمعی کثیر از مردم غنچه جو متفق ساختند و در آنجا بکلیت منبسط در آورده و مدای و اهل ای احوال  
در آن وقت لاوم نور تمام به احوال هر دیار داده و غنچه اکثر دست از کافلت بروج و باره باز داشتند و ابوالقاسم  
روزی از جانب در هراته خویش جنگ پیش آورد و نزدیک کجا و خندق رسیده جمعی از بیادگان بجهت  
از خندق کج غنچه و باره دانش زدند و با ابوالقاسم اشتعال ایران شهر در توانستند که در خواج  
محمودی و میرزا قاسم که در آن وقت در هراته تعلق بر ایشان میداشت از هرات خبر یافته خواج محمودی تخت  
اندر هراته فرار نمود و با لاف و مبالغه استخوان میرزا قاسم خواج مولانا می سمعند بر آن بود ملحق ساخته با معهود و چند  
از مردم طلبه نیز از باره در واره خویش رفتند و بقیه فونک مرکب از کاتبان ابوالقاسم و اتباع او را  
غائب و حاضر باز گردانیدند و صباح روز یکروز میر عبد القادر غنچه شتافتند از در واره نیز در ابله چون رفته  
با ابوالقاسم بوقت او داشت روز در ظاهر هراته شتافتند در تصیق مسلمانان که کشیدند اینجا خبر قریب  
وصول امرای منقلای بدو شاه مظفر و امیران که در ویرانی سلطان بموجب فرمان دار و کلی ولایت کج و خلی بدو رسیده

و بعد از واقعه غجدوان از آب آمو به عبور کرده در پنج توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط خست  
چندگاه را به مقادست با سلاطین اوزبک را فرخت و در وقتی که محمول پنج بدو رسید و در شهر خیره  
بویای سلطان بفرمان برادر خود جانی پیک سلطان عازم تخران بلده شده با سپاه فراوان  
از گذر تر مد عبور نمود و بلجیان با طاعت اوزبکان مانع گشته خواج محمود با متابعان اوزبکی چون  
دکبشم بر نشان که منزل مراد قات تخر با بر پادشاه بود در فتنه دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسربرد  
دوره جمادی الاخره تسع عشر و تسهانه استماع نمود که بویای سلطان با اتفاق سایر سلاطین پنج رلیا گداشته  
با و راه انهر رفت بنا بر آن خواج محمود متوجه بلج گشته بلجیان تو بهم آنکه خواج محمود ایشا را اجرام اطاعت  
بویای سلطان موافقه نماید انجا بر ایشا گداشته و خواج محمود در او او ماه مذکور توجه فراسان شده  
بعد از وصول بیل جواع ادهم نامی که سردار بعضی از احشام ولایت جوزدان بود در شیوه تطلع سرتی  
سلوک نموده خود را از هواداران اوزبکی می شمرد با نجاب دوچار خورد و انخواج بستیده صفات را  
دستگیر کرده در او ائلی رجسته مذکور شربت شهادت چشاند و چون ایخچر بوفض پادشاه و الاکبر  
فاظا انور متوجه انتظام نهادن طهارستان گشته در بیلاق بابا فاکلی فرمان واجب الاذعان نهاد یافت  
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلج و اند خود و شیرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر نو لایات دیو سلطان  
بکومت بلج توقف نماید و توابع و مصافحات بلج را از تواریخ مخالفان حیانت نماید و امیر سلطان جهت  
کوک زینل خان کچرا سلطان باز آمده ولایت قاسم سید و غال او باشد و امر با نوجی از سپاه مظهر لوار  
روی مقصد آورده پس از وصول شیرغان ارباب و کلانتران آن بلده بواجب استقبال استقبال نمودند  
و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی دانسته ابواب شهر بر روی امید امر انکشوند و بلج نیز سادات و رفعت  
و اشرف و اعیان مقالید شهر و قلعه را بر زدن ابواب و الاجباب دیو سلطان آوردند و شرانطان را در پیشکش  
بجا آورده اظهار دلخواهی کردند اما مردم اند خود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرب العالی بشوای خود خسته  
طریق طعیان و عداوت سلوک گداشته و شعار عکاف اظهار نمود درایت دولتخواهی اوزبکان بر او گشتند  
بنا بر آن دیو سلطان و امیر سلطان از شیرغان بظاهر اند خود شتافته غارنایین عظام اغازا سیاب قلعه  
گیری کردند و تر اقبال و اتباع در مقام مدافعت و مخالفت ثبات قدم در زیده ابواب جنگ و عدال انکشوند  
در زمان محاصره و محاربه پنج شش روز استدا دیانته همین دولت ابد بونه تهر اقرار آن بلده معسرت گشت

عقب و موسوم ساخت و زینل بیک را لقب خانی داد و بسبب ایالت دار السلطنه بهراته و توابع و مصافح  
بایست در منزلتیش را برافراخت انگاه پادشاه دین پناه او ام طواف عجب کعب مرتبه ام عایت  
ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیهم السلام بته از رادکان به تمام هشت نشان شتافت  
و چنانچه شیوه ستوده آنحضرت از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده بر تو انوار غنیات  
شاهی بر وجهات احوال مجاوران کن روضه عرض مرتبه تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس حضرت  
فرموده پس از وصول بدان حدود جهان معلوم شد که باقیان و صحرائش میان نسبت بغازیان که  
از مکره عجب و ان مراجعت نموده بودند تعویض بسیار کرده اند و طائفه را شهید ساخته یراق زمره با  
بغارت برده اند و اینها وقت عبور از بجان از آب مزعاب هاشمیه اطاعت بردوش گرفته بی شب  
اگر ای متابعت و موافقت ایشان را پذیرفتند از بنیاء علی بن اقرمان قهر پادشاه نصرت بهر بقل  
عام فرمانداد و در کتبش که بنا بر اقتضای رای کشور کشای حوجی سلطان لقب یافته ادراقر لپاشان  
اورا حوجه سلطان نیز کونید با جمعی کثیر از عا که بهرام صولت بانکار اشتغال نموده مساحت اقلایت را  
از خون انقوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد تاراج برداد و من تعیل سو و بخرید در نیم  
طاق کردن انداختند و موکب پادشاه ربع مسکون در انگ با باغی که مرغزاریت در غایت نصار  
و طربنکی روزی چند میل افتاد فرمود و از بای افتادگان زاویه پیدادی و از دست رفتگان یادین نماید  
که در دار السلطنه بهراته توابع و مصافحات دیده امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول خبر  
بمایدون فال بمنزل بلباغی و قوت یافتند قدم از سر ساخته و انرا سر مایه رفیع درجات شناخته  
باردوی کیهان پوی شتافتند و تعیل توایم سریر خلافت مصیبر از آرزو شده بانحال قال بر عا کوی  
افرونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه جلال کشادند و بانواع التفات و اصطلاح مفتخر و مبارک  
شده قدم بر بند حصول مراد نهادند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبدالباقی حبه سرانجام  
موظفم سرکار سلطنت با اتفاق جناب ایالت بنای زینل خان بهراته شتافت و قضایای  
فرق عباد را بر هیچ عدالت فیصل داده بین اتهام خدائش امور ملک و ملت در سلک نظام تنظیم  
یافتند و در هر حال در این شهر در هیچ وقت زده بود و در این بعضی از توابع دیگرند  
خاتمہ مشکین شماره در ضمن حکایات سابقه بر صیغه رقم زده خواج جمال الدین محمود

چون بجزد اولایت رسیدند که شجاع بیک بجانب سوی رفته و عثم امیر سلطان در قندمار تخص نموده بنا بر آن بظاهر  
انقلبه شتافته چند روزی با هم بجایه و محامره پرداخت اما چنانکه میاید همی از پیش رفت در آن اثنا شنیدند که  
اورق شجاع بیک در شمال استانبول بر طرف ایلیخار کرده مردم اولایت را با غارتیده طبل مراجعت  
زد و کت و عازم اندر گذشته در ایلیخار راه خیر واقعه اولایت را شنیدند و عنان کیوان لطف اردوی نصرت  
نشان انصاف داد و در وقتی که محکمک های این از فراسایان متوجه اصفهان بود بیاید بر سر بر اعلی رسید  
کفایت حالات آن یورش مروض و ناب کامیاب نمودند و در بیان محو و دست زایت آفتاب  
شیرازی بصوب و هند که در آن چون امور مهمات ملک فراسان بر طبق دلخواه اصفهان استانبول  
آشپان ساخته و پرداخته شد و هر یک طرف از حدود انملکت امری که موجب انعام صحرانور تو اندر بود  
رای علم آرای کسور کنای تو بر جهت قرار گزیده و اول میزبان که نام خوان بجای باغ و سبزان  
در ایلیخار از آن لیل هزار مصفت اعتدال بر بیست هر سبزه زفاکی از آنک با باغی که مصفت نموده  
مرغد ابرکد است از زمین مقدم هایون رشک افزای کلستان ساخت و در منزهات هرات اندکی  
توقف کرده است مصفت بصوب اصفهان بر از دست متوطنان دولت سلطه هراة که از استقلال  
سایه خیر فرستد ساری در هرات است بودند و از استنظام نام محلت بر بهتر استراحت و فراغت  
میجو زنده یکبار در تاب آفتاب رفت افتادند و بیوم غوم مهاجوت گرفتار شده خاطر بر جمع ساغر  
فراق زهر فراق تو بر دلا و دلا در روی کیهان بوی کوچ بکوچ بولایت نشا پور شتافتند در آنک دو بیامع  
جاء و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و برخی از او باش پرستیز سلطان با بقیر ادله ابو الحسن میرزا  
را بیا د شاهی پرورش دادند و با زنده مانده علم و فساد استعال و التهاب داده اند و بعضی از قطع را مضبوط  
ساخته لواء مخالفه و پیدار بر روی اصحاب رشده و رشاد گشته اند بنا بر آن فرمان واجب اللذات  
نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد میک استاجو که بجای بان سلطان ملقب شده است  
با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع انجاعت متوجه کردند و ایشان بموجب فرموده عمل کرده و بپسرخ  
شیخیت و مردانگی آن زمره ناجیه سلکت انطافه باغیه از هم سینه چون جمعی از ایشان را بر خاک  
پاک انداختند سلطان محراب بقیر اگر کینه بیچارگان انجائی از ناب آفتاب حوادث یافتند و امیر عبدالبا  
و جابان سلطان محراب فراغ از هم معاندان عنان کردان بصوب استانبول ملایک ششپان یافتند و در اصفهان

و در سلطان بقل عام فرما داد کار ساکنان آن خود از خیرتر پذیرد گذشتت صغیر کبر و بر پیران بلده بجز  
تیغ و تبر بقل رسید مگر قرابقال که اورا بنده برگاه عالمیناه کردانیدند چون خاطر و سلطان از هم  
از خود فرغت بخت مظفر و مضمون بقت الاسلام پنج شصت و بتدارک اختلالی که در آن مملکت  
رای فوره بود استخوان گردیده پرتو انوار عدلش بود جات امانی طخارستان تافت و امیر سلطان  
پنج شصت رسیده بود عنان مرحمت بجانب فو اسان محطوف ساخت و بعد از مراجعت لواهی کنو کشتی  
شاهی بقصد رسیده هاجا ساکن کردید ذکر توجه شاه فرخ یک و شمار بدست تیره دوران ایام  
خجسته آغاز فرخنده انجام که بادشاه خورشید اقسام از مرمی خان شیبانی ذرع ساخته در بویه  
فاوه هراه لواهی شاطو کامرانی بر افراخت بپر کلانتر امیر شیخ الدین ذوالنون از خون شجاع یک  
مانند سار حکام بلاد و امصار از ولایت بر گاه سپهر اقتدار آمده اظهار عیوبت و اعلام نمود روزی چند  
در ملازمت سده است و کرامت بپر بود و پادشاه سکن رحمت در وقت مراجعت از فو اسان  
علاقت نفاق و عصیان در راه سینه حال او مشاهده فرموده بکلمه ایون شجاع بیک معیت شد و بعد از  
چند روز که در حبس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بوجید و لغزب با خود متفق کردانید و غم فرار فرم کرد  
بعضی از نوکران خود که از قندهار آمد و بودند در نواحی هراه نخی بودند بجام فرستاد که در شب معین اسبان  
مامون نور و بالات نبردوران قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیده المود  
موکلان را با طام طعانی که نذر است در آن بقیه کرده بودند ضیافت نموده چون انجمنت در خواستند نکت  
حید و تبر از فیصل خود را بجا گیر رسانید و بیای جلادت از خندق گذشت و بنوکران خویش که کلل و سنج  
شطر استاده بودند ملحق گشت و بر سپه بسیار رفتار سوار شده محبوب قندمار فرار نمود و روز دیگر معینی  
بمرض حین بیک لکه رسیده از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان فو اسان هر کس  
در سرهای بند معروض تیغ سیاست کردانند لاهوم در انروز در بلده فو هراه قندهار عظیم شد شده  
بسیار قتل گشته و بسیاری از جهات بیکانان غارت یافت و در آن اوقات که فرخ ما بجه علم  
طغر سنجید رحمت مملکت فو اسان تافت خاطر انور توجه شخیر قندمار و تادیب شجاع بیک شد  
نشان داد که شاکست که شاه فرخ بیک انشا را بوجی از سپاه بوارد با جانب شتابد و بعد از فرخ  
نموده یک کرامت در تیغ نیافته باشد بر سلطان ملحق کرد و در شاهرخ بیک راه قندمار پیش گرفته



مرتبه او از مرتبه ابا و اجدادش در گذشت نظم بجای پدرش و در خرم نشست به نیکی ز نام او در آن برودت  
و سلطان محمد بادشاهی بود بصفه عدل موصوف و بود علم و فصاحت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال  
مصرف داشتی و بچشم نقش مجاریه و خبک با کفار ترک بر مغز خاطر گذاشتی تا آنکه سطنینیه را که با ستبرن منور است  
مفتوح ساخت و آن بلده را در الملک گردانیده لواجهاد در سایر امصار و جزائر پراخت و باندک زمانی  
و از ده جزیره از جزائر ترکیان فتح کرده در قلع نهال اقبال اهل ضلال تقدیر عتد و در لوازم اهتمام بجای آورد  
و چون سلطان محمد مدت سی و هشت سال بادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم آفت گشت و پیش  
ایلام با بریز قیصر شده رایت دولتش از فرق فرستدین در گذشت و او نیز قیصر مجاهد عادل بود نسبت بخدا  
پادشاه دین پناه و در مقام اخلاص و محبت سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید  
و در سنه سبع و شصت و سه عالم عقیقی منتقل گردید انگاه ولد ارشدش سلطان سلیم بابی بر سر جهان بنام  
نهاده او بخلاف روش ابا و اجداد از جاده مستقیم سلامت نفس تجاوز نمود با ستادگان بارگاه عالیشان  
در مقام عیسان آید ابواب مقابله و مقاتله بر کشد و در سنه عشرین و شصت از اطراف ولایات روم کشوری  
از تخمین ستونیان کامل افزون و عدد انجیل از احوطه و اثره خیال محاسبان و هر هر دو ن فراهم آورده  
متوجه آذربایجان گشت و ایلچی بدرگاه عالیشان فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصدان  
در همان بستان اقبال کشیان رسیدند و بوسیله نواب سده سنیه و حجاب عجب علیه سعادت زمین  
پس دریافته خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت که دانیدند و انحضرت فرمود که  
مانیز با نور تائیدات الهی و جنود و نیقات ناقصی رایت توجه از اخته ایم و مقاتله و مجادله خیل تفاوت  
هجوم روم را پیش نهاد همت ساخته در منزلی که ملاقات واقع شود آنچه مقدر باشد بظهور خواهد آمد نظم  
پیش عدو مبارک و بکوی که ای گشته با سروران زر بجوی زمین انیک رسیدیم بمیدان جنگ به نیروی شیر و  
نخشم پلنگ و بنوک سنان سعادت هجوم چهارگانه باک از خیل روم انگاه ایلچی را به پوستانین خلعت  
سایه تحریر مباحی گردانیده رحمت انصاف داد و قاصد بازگشته بعضی جوایی که کشیده بود زبان گستاخ  
از توجه ریت حضرت هجوم بستند و چون پادشاه در قتل و کشتن با فر مغز بی  
نیت روم بزمیر زمین پذیر و یغان بزم عابه و جلال و عظمت هر مانوسه نشان باده دولت و اقبال  
انیمنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهان بانی در تلب خلافت و کامرانی کینعی دارد که چون بفرایم سلیم

قتلای فرموده جنح عدل احسان بر مفارق موقوفان آن بیده بسوخت و بساط نشا ط کسرتده  
از غایت دولت و کامرانی تجرع استماع باج ریکانی پیراخت و از شمع رخسار سابقان کلعدار  
مجلس عیش و اطراوت ایام بهار دلا و چون در کمال بخت و سرور فصل شتابان رسانید سلطان  
ربیع با عتدال هوا فرغانه سبزه و گل و لاله و شبنبل و در فضای دشت و محراب و مید خورشید از رستاخیز  
حوت بیرون خوا میده متوجه منزل گل گشت و از اتمه از نسایم فرود پی سخت گذار و بساطین در فضای  
از بهت برین در گشت غم چون بگفت بار و در کل بیخ برافروخت لاله بان جمیع به باغ پراخت تمشید  
کردن مکان به جمع محل رایت زرشان با پادشاه نیکو مشرت مائل صحرا و دشت شده اعلام فیروز  
اعلام بصوب بخارا آن نهضت نمود و بعد از قطع ماحل فضای بخت استرایی اولایت را مضرب به اوقات  
غرت گردانیده تمهید با طعمش و عشرت اشارت نمود آن بهار در سیاق اندیاز که از غایت نفیست  
رنگ فضای طرب افزای ارم و بهترین فرمات عالمست در کمال نشا ط و دو کستکامی لغات کز نید  
و در صبح در و اوج در بزم انبساط شسته جامهای راج ریکانی و اقراغ شراب و خوانی در کشید و در آن آنرا  
خبر توج سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون طرزم میدان  
رزم شده مجلس بزم در نوشت لغت و در بیان شمس و نور و احوال و در بیان ایات سلطه  
سید و فرشتگان و در باری که بخت فرموده ای غمت اییم از ریاض روایات گذشته  
و کله از حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بشام جان کستمان نسیم میر رسیده که حضرت صاحبقران میر  
تیمور کوکان بعد از فوت ایلدوم با زید ایالت بر سا و توابع و لواحق را به پیش کسی صلی مغر کردید  
و میان کسی صلی و جوان و برادر زادگان مواد خلاف در میان آمده کوب اما سلطان مراد  
بن کسجی بن ایلدوم با زید بدو وجه اقبال تعارض نمود سلطنت مملکت پر دی قرار گرفته از حدود روس  
تا که کچه تسخیر در آورده بر اکثر کفار آن امصار جزیه مقرر کرد و نگاه لشکر جانب مقرر شد و فرج بن برقوق  
شرفای حرمین شریفان را شفیق ساخته بین ابا نعین صلح واقع کرد و بر مشروط با بکه من بعد هر سال سلطان  
خانکعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج انخدمت را خصوص سلطان مراد داد و سلطان مراد تقاضای المرام  
از آن پورش مراجعت کرده چون سی و سه سال در غایت غلت و اقبال گذرانید چو رحمت ملک  
بی زور مشغول گردید و از سدش سلطان فرج حاجت وافر گشت و سالک سالک عزیز و بهمان گشته

معه و ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده بر که و معکر خود دیداری از عواید و جبر بلید گردانید و او بهار را بز کچر  
بر یکدیگر بسته در آنجا رسته آورده و از ده هزار تفنگ انوار که پوسته در حدش بودند مقرر کرد که در نصف  
ایستاده و بکار خود پرورند و زیاده بودیت هزار سوار کینه که از راه میدان فرستاد که رایت قتالی برانوار  
انگاه از هر دو طرف نهنگان لجه بصلت و فرزانگی و بیجان قله جلالت و مردانگی آغاز گشته که در میدان  
تاقتند و در یکدیگر اویخته باستعمال آلات حرب پرداختند غویو کوس بلند گشته و لوله جانگد از ده جان پنهان  
انداخت و صدای نفیر مرکب تاثیر در سینه و میسر بلند گشته گوش ساکنان عالم بالارا گرفت تا تو بجان  
شعله فیر و زهجو معصت ساطع اسباب زنگانی ساکنان مسالک بهلوانی را بیاد فنا برداد و روح  
فجبان کردار غازیان سپهر اتبانه شهاب ثاقب بیوی عفاریت روم زمانه کشید و تفنگ  
سرع آهنگ رومیان از دوع و خندان غازیان بیان باد شبگیر از کلبس و یورپ و یورپ و در آن کو  
مثال در چشم چوکان غلطان گشت خون ناموران از ابر تیغ چون باران نادر تیغ فرود بارید از  
طبقه زمین در گشت فرود نخت خون از دم تیغها چون اقطار امطار از میهنایسان بیان  
افروشد چو ابر بهاری جهان نور شد و در آن روز هر لاک محیی کثیر از زمین بی باک بضر تیغ  
دستان پادشاه شرفناک خاک هلاک افتادند اما چون شکر روم همچون وکات افلاک بی نهایت  
بودند و در لوازم میدان داری و خب که آری بقدر مقدور سعی می نمودند و بچیان ایشان در آن  
تفنگ و از دقت ناره جنگ بهر تبه طر قیبه و اتمام بجای می آوردند که هر لحظه بجز از تفنگ سیکه  
صدای مرک در عالم می انداخت و از شرار شرکان چون پر دلازرا حمت بود و در قهای سپهر کبود را  
تاریک می ساخت نوحی از امرا و اعیان سپاه طغر بناه مانند حسین سبک لاد و خلفا سبک سار و تورچی  
باشی و امیر عبدالباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کونه و سلطان علی میرزا بر خیمه تفنگ  
دشمنان تیز خنک شربت شهادت کشیدند و از لسان کرم ایپان ثاقف غیب ندای غم زد  
ومن یقاتل فی سبیل الله ینقل او یغلب فنوف نوتیه ابو اعطیاء که بگوش رسیده آنس غضب  
پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت ماثر زمانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت در باطن حیت مابین  
صفت الهاب پذیرفت دشمنان و الفقار انا باز پیام مقتانم اختیاری اعانت بهار و معاد  
اینها بر صفت دشمنان خاکسار حمله کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سر نیچه هدایت کرد

و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان شاء، آنگیزد که ابواب فرج بروی روزگار رخا ز دکان بزم بهر  
جنگار کشاید و اگر بشام غفلت سرا انجام اهل غرور و بیدار از دایچه آن جام بجهت انجام بهره یابد عوده سازد  
و طرح مستی اندازد که عیش عالم را منقص گردانید و نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی همایان بزوداید شرح  
نوعی نسیم باد، پس ستارانه نظیر این تحریر که نسایم رشحات قلم بشام جان خلا است و در شیم رسانید  
صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استنجام نسیم شراب ایالت و کار مکاری بوفور خیل سپاه مخور گشته  
عزم شیخ آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرض تیغ آفتاب شجاع پادشاه جهان طمع کرده بیای پاد  
مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه چون پادشاه نیکو نیت صافی طوینت ایچی روم را در همان حضرت داد  
و عازم میدان قتال گشته پای فلک فرسای بر آسمان جهان بیای کرد اندر دغان ظفر نشان بد  
قاید من توکل علی الله هو حسبه داده که فضل الله الجاهدین علی القاعد درجه بر زبان گذر نید  
بر آمد جهانجو به پشت سمنه ج خورشید بر اوج جوج بنده جنیت کشش همه سروران اتفاق کنان در کار  
سر بر شان فاکر آتش شده ظفر منقادی سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر  
نیز گشت و مروج انجامید که سلطان سلیم بی شائبه خوف و بیم کوچ بکوچ متوجه است لا حول پادشاه ظفر سپاه  
بی آنکه با اجتماع سپاه پود از دیاده و دازده هزار تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروز می آمار بود دغان  
یکران بطرف دشمنان منطف ساخت و در ادامله جبهه عسکری و تسعانه در منزل جالدران که در پست  
فرسخی تبریز واقع است تقارب فریقین دست داد و پادشاه و الاثر ازاد میزند که شجاعت نهاد در انجود  
غان محمد و بعضی دیگر از امرائشید گردانید و در میسر دور میش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش سخایان  
کینه کشش منزل گزید و ما بهجه علم انجم چشم از اقی قلب طالع گشته مقرر شده که امیر نظام الدین عبدالبا  
و رسید محمد گون و امیر شریف الدین علی با بسیاری از هنرگان لجه و غنا و پلنگان قله ایجا در یکجا بنقل  
صفت شد تا در هر طرف بگوک امتیاج باشد ابواب اعانت و امداد برکشاید پست برار است  
شاه ظفر اقتباس صغی از سپاه قیامت هر اس و چون یسال بی احتمال شبکه ابطال رجال  
سفت استخوان بزیغه کسان غازیان خسته سان از جایی برخاست و لوی فیروز می نامی با روح نصرت  
و اقبال کشید فروع ما بهجهش موکه قتال را بیار است ششم علمها بر آمد با روح سپهر شده هر علم بگر  
ماه و مهر ستان بسته چون شمع افزوده شمعش دل دشمنان سوخته و از آنجانب سلطان سلیم بطریق که

ولیر هرگز نشود تخم در پشته شیر کتچک وطن کنیز پر چایی نعلیک در مسکن پشاهان کی ما فرورد  
و این خبر بخت از در موضع در کربن بسیار مع پادشاه و الا که رسید و ما لغت غیب در خاطر انتر که  
عز وجلال مهنون اینقال بر من بسیار نید که خسر و عالی که قدس جناب و دارای فرودان و اقبال  
کاتب با حرم تو کب خضم چون نقش بر آب با ملک و نقد او چو دریا در جناب تا جویم نزدیک نظر تو  
از در کزین توجه تیر بر کردید روز طی مسافت مساعت نموده در شعبان سال که در روزهای آن بده منزل  
کردید سادات و قنات و اکار و اعیان بلوازم استقبال تجال نمودند و از بخار مویکب های بده  
امید را جلاد او هر اسم نیاز و بنا رجا آوردند پادشاه مؤید ما نذروح که کجید و او بد از الملک از باجان  
در آید از رستان و با کجا فتلاق فرمودند از کجا احتلالی که در غیبت خدام بارگاه سدره منقبت و  
داده بود مشولی کرده او اب انصاف و محبت پر کشودیت همان از تو فرود زنگی یافت عیالت  
مردود پانیدگی داده و در این روزها در این روزها در این روزها در این روزها  
در از رستان که در الملک از باجان  
ازین محترم پادشاه جهانان رضای روضه رضوان تقا فرمیدند خاطر فرستیدند و از روزه پرورد  
رضیه هر تنویر ضیا که سر توجیه آن گشت که ز نام رتق و قنق و قضی و بط و عمل و عتد و او دوست  
بمورد مقامات هر کار خاصه پادشاهی را در قضین در امت و کف کفایت حسب کیستی نمود که نبات  
رای زرنیش اسس بنیان دولت سمیت نبات کیر و ما محبت فکر و در پیش و عده ارکان دولت  
صفت رسوخ و استقامت پرورد و نصفت تماثلش منطوقا لولیا بیامرازی در از کتاب لولیا  
بجانت داده لطلال فراغت و اسسین بر ما ندم و محبت کالیث معنوا لولیا بیامرازی در از کتاب لولیا  
سیر جهان کا خلاص ساخته بر یاض تربیت انا مصلحت خانه کرداند و حخته زای بر بخت و لولیا  
بر چند و بسیار ک روی او بر طلق راه خیر نماید سعادت شمس که تارکش کالیث معنوا لولیا بیامرازی در از کتاب لولیا  
تارکش هم فراید و بعد از استتار و استخاره غلت این مضب علی المرتضی استقامت استقامت  
افراد انسانی میرزا شاه حسین اصغرافی که سابقا در سلک نو است بلند جانب و نورش آن منظم بودند  
حیث باشد حکم هایون از کمن عنایت روز افزون صادر گشت که انجانب من حیث که استقلالی و الا فراد  
محمد میر انجم امور سلطنت جهانی بودی بود جمیع امرا و ملکان دولت و وزراء و اعیان خدمت نمایند

از جو دخت فرسودگی کثیر از ساکنان مسالک شجاعت بر آوردی شایسته تکلف و سخنوری و غایت  
تکلف و در کتبی در آن مو که آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که از دهای فلک انحرار رسم  
فدنگ ماه بیکش زبان زینار بکشد و شیر عریخ در از تابستان آتش نشانش در التهاب  
دامطراب افتادند شمشیر دل در صف کارزار چنان رستخیزی نمود انکار که در چشم اعدا  
جهان سیاه نهان گشت در کرد خورشید ماه در آن آساز سپاه قیامت هجوم روم مغلوب اغلی  
که نهنگی بود در بحر پرتلی در برابر انحضرت آمد اما پیش از آنکه دست تیغ و سنان بر دپادشاه حیدر انزلی  
ششمی بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه او فشق شد از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان  
مغلوب اغلی حیدر اورانز و سلطان سلیم بر دپادشاه روم انحضرت را ملاحظه نموده بر زبان آید که غیر از  
کسی که فرزند منظر العجیب باشد هیچ انشریه را قدرت آن نیت که این نوع تیغ تو اندر انداخته  
چون سپاه روم این نیهامت و تیغ گذاری و آن ضرامت و میدان داری مشاهده نمودند عنان اختیار  
وز نام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از غراب و چهر ترتیب  
کرده بودند گردانیده دلاوران موکب حضرت نشان بکبار بر ایشان تا خند و جمعی دیگر را بر خاک ملامک  
انداختند اما بقعه استیف که با مصاف لشکر مضور بود در اطراف آن محوطه را محفظه و مضبوط گردانیدند  
و تفنگ اندازان ترک جنگ باز داشتند مستتر خنک و بکار گردیدند چون بر ضمیر اوزر پادشاه ربع سکون فروغ  
انیمنی واضح و لایح بود که در ان مقام اصرار بر بکار موجب هلاک خدام موکب حضرت نموده و حافظ عالی با اثر  
بر آن قرار داد که بموجب کلمه خوب خدمت چند کوچ باز پس نشیند که در میان دلیرانستند همه تا همیشه  
از میان عراب و چهر بیرون آیند انگاه عطف عنان کرده با دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات  
انقوم بپستیز را بر اندازد و بنا بر آن با خیل و ششم و طبل و علم به تیر نرفته از انجا بدرگزین شناخت  
و ایلیان با طرف رجوانب ممالک محروسه ارسال داشته با جماع سپاه طرف پناه فرمانده و سلطان سلم  
بعد از مراجعت انحضرت از چالدران بدرار الملک آفد با بجان فرامیدر شنید که پادشاه صاحب تانید  
ساکر نیروزی تا تر اجمع کرده متوجه انجانب است بنا بر آن خوف عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و مستلا  
نفس منجر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان در گذشت و زیاده از پشت روز در ان بلده  
وقف نمود در از او ماه حیب طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرموده هر چند بود که زن پوزور

بصحرای او جان نشانت و از آنجا او ام طواف و عبات تمسبی مطاف آباد عظام و اجداد کرام  
عنان غریت بصوب اردبیل تافت و چون بان کعبه اقبال و قبله الهی او مال رسید چنانچه آن مؤمن  
باک اعتقاد است ثمرات زیارت بجای آورد و می در آن ان سینه سینه و با صفا و عواطف  
و الطاف و از ش فرموده عزیمت سیاق سهند کرده موسم تابستان و فصل پائیز در سهند اوقات  
گذرانیده بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمستان کرت و کیره تبرز فرامید و طرح قتلان انداخت  
و در زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی در می نور بخش در عقد لای مجر و معالی در سهند  
دوری افتاب در حش از افق کشور سمانی طلوع نمود یعنی شایزاده ستوده حاصل هر و کله از  
جاده و حلال القس میرزا در ساعتی مجر و مطالع می نمود و متوجه کشت و جبر و زبناط عیش و سرور و مجلس  
نشاط و حضور ترتیب یافته توابعی نامی و پوشش از ایران کیوان در گذشت همیشه باز از نو شهر مارا  
سروری آمد پرید بر سر شامان عالم افسری آمد پیوسته و ای محمد العلی احمدی در کشته شد  
تیمور شاهان است خلیل سلطان ذو القدر که پیش از التفات پادشاه بجز در بر مبدعه  
فاو شیراز حکومت مینمود در از روز که از حسن خسر و سکندر را شرف من حیات سپاه سلطان سلیم  
محقق میگردد و اچا ناتفک سریع آنک بر میمان موقت شیرت بر پدید و در آن غازیان میرسد  
ناگاه نظر مبارک شاه مرتضوی حصال بر روی منقح و با تشون ارکسته از لشکر فارس در یکجانب  
محرکه ایستاده به جهت اقدام بر امرو ب دست پتیر و گمان میبرد و نه اندیش تلاش نام نیک  
بر خاطرش میگذرد مشاهده اینصورت موجب تعجب آنحضرت گشت یکی از تود جهان را گفت یزدان سلطان  
کوبی که عیان جرات بر جانب انعطاف نمود و با اتفاق سایر پلا زمان یکاب نصرت یاب روی  
بجاریه کمالی نمود آن تود جی فرمان لازم الاذکار اخیل سلطان رسانیده موافق تود جی است  
و گدشت تود جیان کرد یافت از انصورت نیز فائده روی نمود و بگو یکدن طلبی مقصود و تحب  
و عالم شیراز حقوق تربیت و اب کامیاب را مانورده انکاشسته روی بصوب فرار نهاد و در حال  
بهرال که گشته تا زمانی خلیل سلطان بجای شرف اعلی خطور نمود و شعله غضب قیامت از سبب  
سر کجی کشیده که سلیمان تود جی بموضع فومن جانش نامور کرد و او از بوق و با بر عتیب  
استادان تود جی میاد الملک شیراز آورده و در وقتی بدان بده رسید که خلیل سلطان در حال زیب و زینت

و هاشمیه مطاوعت بود و شش که فتنه بی وقوف و شعورش در هیچ مهم از نعمات بوزی و کلی مدخل نمایند  
لاجرم غمت به علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرای عاقبتین و پناه و لایه شرفین کشت و پاپی حمت و افتد از  
از تو عنایت پادشاه جهان مطاع صفت ارتجاع پذیرفت از غرق فرستیدن در گذشت پت  
پناه سرکش آن شد در که ای سر نام او را آن خاک ده اود و تقدیر آن ایام شاه انخاب حشام  
تجدید به توجیه تقویت ارکان شریعت غزا و منشست مهم سادات و قضاات و علمای کشت و منصب  
صدارت در انجا بسیار کتاب امیر شهاب الدین عبداللہ دلا شریف نظام الدین احمد که از انجا بر  
سادات او را با کجاست تفویض نمود و چون انجناب کما یعنی از عهد و سر انجام انکار مبرون  
توانست که منصب صدارت بوجود فاضل بود و تقویت قبایلی شرف شد که از انجا در خنده حال  
جوئی از مطلع حال نخبه مالش طاعت و انار که حال لایزال بر تقوی از عادات انفعال ستوده اعجاز  
لامع توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیتش و انی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را  
اشادات حضرت صفاتش کافی است هست نوک کلک او منفتح باب مشکلات بهست  
از رای او و مصلح راه ابتدای می برد و کلف کلکش تن با ذاب حیات میزند بجز کمالش موج بر اوج جسمانی  
یعنی اقتضای علم صدق استظهار از انجا بزرگ و دور فاصله دو دمان آل عباس زبده بر که بکالین  
قل لا اسألكم علی اجر الا ان الله لیس فی القلوب من یعلم مقوی علی امت قدومه اولاد خیر البریه و انکال  
ساک اطفال و بزرگی جمال حق و الدین محمد بنی بال شکر کی لازال استند الصدقات شرفه بوجوده  
در ریاض الشریعت تا فرقه با فاضله سلسله کتب خود وجوده و تو طبع نظر از تکلفات منشیانه و تصفیه  
تر سلاطین و کتب که از کتب وقت بر شحات صحاب اهتمام و اجتهاد و ان و کلیل من شرح الصدور  
صدر علیقت در تجدید ماضی سیراب کشت حدیث دین و دولت از نظرات غمام القضاة آن  
و از بزرگان فرقه و لغات و در حضرت انصارت از سر ایستان جهان در گذشت و مهم توجیه  
بصا بر طبق ایتهاد الله جل و علا علیهم السلام الله تعالی تبرک انجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت  
غرا از ان مشیت حق و علا و جانات اولیای یافت نفس جوار لطف شهنشاه سرفراز  
او عالی قدر که دیدند ممتاز یکی بحراب وین را پیشوندی در مملکت فرمان روشد و پادشاه  
عالیجاه از مرستان در تبریز با بیان رسانیده در اول فصل بهار و مبادی زمین ریاحین و از بار



می نوشیدند و زمره بمغز پیچیده و مان از زن و ذرت اوقات میکند را ایندند اکثر و ایشان در محافل  
این اغذیه لطیفه را نیز کبابی نمی یافتند و در هر روز جمعی کبیر در سواد هراهه بعالم عدم می شناختند که ایان را  
زندان قوت قوت منقذ گشته از پای در اف تاند و تو انکر از انکر انی مطعومات و چه محاسن با نام رسیده  
بر تمام که انی استاندند و فشره انجان قحطی ثبات نکند نایب شدن ان جو کجیات در و صد منزل از  
کشند یک دو و فراموش شدند نام مان در نمود ز محط اشش و یکد انها بر و چه قحطی که اشش از ان جان نیز  
دسال دیگر نیز بر می نوال جاری بوده خلقی کثیر از کسکی بر دند و در آن دو سال احیا ما فر و اری کدم از ولایتی  
به راهه اور دندی اغنیا بشش هزار دینار تبریزی در آن اوقات در درون و بیرون هراهه جمعی از زود  
رویش از کشت بنی آدم تغذی نموده در کوه جانی کین میکردند و چون بخارند تها و انجا میرسد در خانه  
بویانه میکشیدند و بقتل رسانیده و بخش از خیره می ساختند و گوشت او را غذا مینمودند و در هر چند روز  
نوبتی از پیطافه اسطه او عن ادمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان ز نیل خان ایشان را سیات  
میتواند و جمعی فرست غنیمت دسته و بر وقت آن کشتگان رسیده گوشتهای ایشان را مانند لوم  
که در تریانی از هم میر بودند و عشق عالمسوز او چند انکه عاشق میکشد ترمه و دیگر عشق از عیب سر بر میکنند  
العنه چنانچه او بلای قحط و غلایه در انی هراهه و تراج و مضامین هم تیر رسیده که در اکثر اسواق و محلات  
ایماند اموات متعفن شده افتاده بود و فقر او میا کین را توفیق تخمیر و تکفین اولاد او را با سادت نمینورد  
و مع ذلک کافی باخت فرو با غنیت او از کجی بعضی از خل و فراسان میرسید و در سلطان ذریل خان  
در فتح اطلاقه کلمه معنی میسید کین با بر ان در او فراسان سینه ایدی در عشرین و شصت ساله اینر سلطان که ولایت  
قائم او کای او بود و در کاه و فلا شش در قشلاق تیر ز بیعادت با طوبی استعدا و نیت و شکر از  
کیفیت فرایی فراسان و جواز است معاندان نمودند استند و مقدرن انحال و کسل سلطان نیز از پنج پان  
انحال کینان رسیده قصه طغیان محرزمان میرزا و امیر ارد و منافعه او در حین حینان همزان بر من و با  
کاسیاب و نسایند لا هم بود شاه ستمده شکر کلام هم ان نکلت را پیش نهاد و همت بلند نیت  
سخت و در کباب ایند ام مانی شوکت اعدا و دولت است ایها و ایتام هم را فرخت و ستم  
سند و در کباب ایند ام مانی شوکت اعدا و دولت است ایها و ایتام هم را فرخت و ستم  
بادشاه موی و کمال انجمن اولاد فراسان یافت و از استحال مایه فتنه و فساد و زبکان

مجلسی آراسته بود و با اکثر ائمه و مقربان خود بجز شراب ناب و استماع نغمات جنگ در باب نشسته بودند  
 و در غایت سرگشته و کامرانی ابواب فرج و شادمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانانگی  
 انقطاع رشته زندگانی بفرغ نکرده اند و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بران محفل درآمده چون دید  
 که جمعی کثیر عزائم از پیشید که با طهارتانی انصیر بر دوازده شایده که خلیل سلطان قدم در او می نهاده  
 او را ناخبر سازد و لاجرم استه در کوشش وی گفت که حکم قضا امضا بر بچه شرف نفاذ یافته که ترغیب  
 دوازده جوب تا دیب نموده مراجعت نمایم و اگر درین بزم ترکیب آن می شود ناموس تر از این دارد  
 لایق آنکه بگویند در آئی تا حسب علم علم نموده باز کردم و خلیل سلطان تنها بجانم درآمده کور سلطان  
 از عقبش شتافت و ثانی که در باب قلکش بهر رسیده بود ظاهر کرد و خلیل سلطان گفت  
 چون بگذرد که کردن نهند فرما ترا کور سلیمان و الفور سرش از تن جدا ساخته از آنگاه پدید  
 آمد آنگاه بوجبی که در وقت رحمت از استادگان بایه سریر اعلی حکم یافته بود ضبط شیر از را  
 در عمده یکی از خادمان خلیل سلطان کرده کار از علم مراجعت بر افراشت و سر خلیل سلطان را  
 بار روی نصرت نشان آورده از در اعتبار پاویخت و پادشاه جسم اقدار علی یک زوال قدر را  
 منظر عطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او فرم و سرافراز بشیران  
 و امید بگومت مشغول گردید فیصل استدمایش و حکم بایرید  
 بسبب عجز عا که در وقت  
 فوائد متواتر وقت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی و غفلت  
 پادشاهی در او آفریند و تساهل در بلاد و اسان خصوصاً در سلطه هرات صاهنا المدین الاله  
 تحلی در غایت شدت و غسرتی در نهایت محبت روی نمود و انشروع در کانون ضمیر وضع برین  
 و امیر و وزیر استحال یافته روز بروز زیاد شد از بیخ تا شام غیر از راه دره الود که سنگان در هیچ دو  
 مری نیکت و از شام تا با هم نماند و کثیر دگیر دیرنا و پیر از ذره جوخ اشیر در سیکدشت طار و هم هر چند  
 و طلب طعم بلند میر بر غیر از سنبله نوشته نمید پر و برید خیال چند آنکه او مثال در کرد و شت و هم امید  
 بجز سبزه خط جوانان چیزی نمیشد از زمان جو که مذم بحکس از طبقات مردم نشانی بنید او و بجز درین  
 گوشت سگ به هر کس میترشد و مان می کشد و بعضی از اهل تنم میان پوسیده و نخبان چیده

می نوشیدند و زمره بمخزن پیچیدند و زمان نازن و ذرت اوقات میکند را پندند اکثر و ایشان در محافل  
این اغذیه لطیفه را نیز یکدانی نمی یافتند و در هر روز جمعی کثیر در سو او همراهه با عالم مردم می شناختند که ایان را  
از فقدان قوت قوت منفرد گشته از پای در افق آوند و تو اگر از اذکارانی مطعون است و چه محاسن با نام رسیده  
در مقام که انی ایستادند پس فشرده انجان قحطی بی ثبات شکم ناپید شدن جوانی است در و صد منزل از  
اشن شد یک دونه فراموش شدند نام مان در نور از قحط آشن و یکدیگرها بر و چه قحطی که آشن از آن جان نیز  
و سال دیگر نیز برینوال جاری بود و خلقی کثیر از کسکی بر و در آن دو سال احیا با فر و ادی کدم از ولایت  
به راه آوردندی اغنیایشش هزار دینار تبریزی و در آن اوقات در دیون و بیرون همراهه جمعی از رزود  
و او بش از کشت بنی آدم تغذی نموده در کوه چاهیات کین میکردند و چون بچاره تمامه انجا میرسید در خانه  
بهر این می کشیدند و بقتل رسانیده و غنمش از چهره می ساختند و کشت اورا غذا مینمودند و در هر چند روز  
نوبتی از بیطانیه اسطه روغن اومی و دیگر اسباب رسوا گشته طلا زمان زینیل خان ایشان را سیات  
صورت و در جمعی فرست غنیمت دسته و بر وقت آن کشتگان رسیده گشته های ایشان را مانند لوم  
که در آنانی از هم میر بودند پس عشق عالم بود او چند آن غنای می کشد و زمره و دیگر بعضی از عیب سر بر می کشند  
المعنه چنانچه در بلای قحط و غله دیرانی همراهه و تراجم در صفا فانت هر تنه رسید که در اکثر اسواق و محلات  
اینها و اموات متعفن شده افتاده بود و فقر ایسا کین را توفیق نمیزد و کفین اولاد او را بسایت مینمود  
بلع و تک کاهی باخت فرو با غنیمت اوز کچو بعضی از خط و فراسان میرسید و در سلطان ذریل از  
درج اطلاع کل معنی می بیند و بدین بر این در او فرستند ابدی و عشرین و نهمای اینیر سلطان که ولایت  
قانون اولی کا کجا او در آن روز که در آن کشتن و قتلان نیز زیادت با طیبی استخوان و تخت و تخت از  
کفایت فرای فراسان و جواز است معاندان مومند استند و مقدرن انحال و یک سلطان نیز از بلجستان  
الذلیل کشتیان رسیده قصه طغیان مجرمان میرزا و امیر اردو و منافع او در حاکمستان چنان بود که در  
کاسیاب و سیمانید لاهم در شاه کشته شده شرم بر یک نام بهام آن کشت را عین بقا و صفت بلند نیست  
صفت در کت ایند ام بانی سوکت احوال دولت است ایها در این نام را فراموشت در این  
ت در آن روز که در آن کشتن و قتلان نیز زیادت با طیبی استخوان و تخت و تخت از  
باد شاه میرزا کین نعتی احوال او در اسان یافت و از استحال نام و قش و فسانه اوز بجان

مجلسی آراسته بود و با کثرت امر او مقربان خود بخرید شراب ناب و استماع نغمات جنگ در باب شغال نمود  
و در غایت سرت و کامرانی ابواب فرج و شاه دمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانی از پیش  
انقطاع رسته زندگانی بر خیز نگذرانیده و کور سلیمان مانند بلای ما که آن بدان محل در آمده چون دید  
که جمعی کثیر عزائم اندیشید که با طهارت فی الضمیر بر دزدانید که خلیل سلطان قدم در اودی طعنان نهاد  
اورانما خبر سازد لاجرم هسته در کوشش وی گفت که حکم قضا امضا بر پنجه شرف نفاذ یافته که ترانضرت  
دوازده جویت تار و پود نمود مراجعت بنایم و اگر درین بزم مرتکب آن می شود ناموس ترانزبان دارد  
لایق آنکه بچوگان در آئی تا حسب حکم علموده باز گردم و خلیل سلطان تنها بجا نه در آمده کور سلطان  
از عقبش شتافت و ثانی که در باب قلکش بهر رسیده بود ظاهر کرد و خلیل سلطان گفت  
منم چه چو کند بنده که کردن نهند فرمان را کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخت از آنجا پیر و  
ابد آنگاه بوجبی که در وقت رحمت از ایستادگان پاپیه سر بر اعلی حکم یافته بود ضبط شیر از را  
در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده تا نزد علم مراجعت بر افراشت و سر خلیل سلطان را  
باردوی نصرت نشان آورد و از اعتبار پاویخت و پادشاه جسم اقدار علی یک ذوالقدر را  
منظر نطق عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او فرم و سرافراز بشیر از  
خوامیده حکومت مشغول گردید و بی عمل اندامی شاه و حکم مایر بریدند و در وقت غایت  
بسیار از ستم و بی عدالتی که در آن زمان بود و سبب عبور عا که در وقت  
ذوایب متواتر وقت زراعت و تفرق رعیت و عدم تمیضان غلام عنایت الهی و غفلت از نایب عا  
پادشاهی و دوا او کس نفع عشر و تساه در بلا و فاسان خصوصاً دار السلطنه همراه صاحبها اسد عن بالاف  
تخطی در غایت شدت و غسرتی در نهایت صوبت روی نمود و دانش بوج در کانون ضمیر وضع در شرف  
و امیر و وزیر شغال یافته روز بروز زیاد شد از صبح تا شام غیر از راه در دوا کور سلیمان در هیچ دوا  
مرئی نمیکشت و از شام تا با صبح و غیره که پیر و پیر نا و پیر از ذروه بیخ اثر در سیکندشت ظاهر و هم هر چند  
در طلب طعمه بلند میبرد غیر از سبزه خوشه نمیدید و پیر خیال چند آنکه او مثال و در کوروش و هوامیده  
بجز سبزه خط جوانان چیزی نمیشد از زمان بود که هم چکس از طبقات مرد و مع نشان نمیداد و بخوردن  
گشت سگ که به هر کس را میترسید و مان میکشاد بعضی از اهل تنه و بنان پوسیده و خندان چه

اما حضرت اعلیٰ هوز بهار و تابستان آنسال در کمال دولت و تقبال در سیلاق تبریز اوقات نخبه ساعا  
بعیش و نشاط صرف نمود و بهنگام دم سردی و ایام زمستان و خنکیهای وی بار دیگر در الملک از دریا  
شناخته قشلاق فرمود و در اهل سنه ثلث عشرین و تسماه بهنگام بهار و موسم بهار و این روزها  
موجب طفر شعرا از تبریز به سیلاق سورخ شتافت و فضای آن مرغزار نرمت آثار از فروغ باچ  
علم فاضل اللوار نصارت پذیرفت زینت فردوس اعلیٰ بایت و شاه دین پناه در غایت عز و جاه  
در آن سیلاق بسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه کج آن گشت و در آنجا راه بواسطه  
آنکه آن مهر سپهر کشور کشائی را دیده امید بنور سعادت جاوید روشن شد طنطنه بهجت و سنا  
از دوز و بروج آسمانی و کبرشت ذکر و یادت شاهزادگان معزم است دعا و مراد است  
نوامی بوج افزای عدلیب کله از منزل حجت قال علیه افضل الصلوات باکل التفصیل تا کج  
و توالد و اکثر و اولیلت بر آنکه و فوراد و از جمله جزا اهل نما المیت و کثرت انکلاف از قیل الاء  
نامتاهی زیرا که بقاروع بشر منحصر است در وقوع توالد و تسلسل و نظام حال علم باز بسته است وجود  
تسلسل و لهذا بعضی از اعظم بنیای علی بنیاء و علیهم من الصلوة از کما در مقام مناجات  
زبان روحی بیان سوال همایون قال رتیب لی من لدک ذریة طیبة انک سمیح الدعاء  
کنوده و از بارگاه کریم و نام در جواب بنات آن الله پیشک سحی مهذ فابکته من الله و  
سیداً و حضوراً شنوده پس گاه که غایت بچایت سبحانی نسبت بر ولتمندی از اشراف  
طبقات انسانی در تو اید علی التعاقب و التوالی عتد امید او را از وجود لالی متلابی بسیار  
چنانچه در ایام همایون فرجام که بود شاه اقباب احتشام از سیلاق سورخ متوجه قشلاق کج آن گشت  
و در عرض کهنفت از مطلع مرام آنحضرت سه کوب سعادت است و بلکه سه خورشید انور طریغ نمود  
اول در منزل فداز و دوم از بتاریخ روز سه شنبه بیت و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسماه  
لف کل کشتن شاه ملک عرب شاه النصر نام حسین بن علی بن ابی طالب بود و وجود نظام  
چهارا و جوش سبب فلک ساخت سبحانی مهر بر شیر که خاتم نبوت شد این نوش لب و پادشاه  
عالی شاه در بزم نال شاه دمانی بر تخت کجبت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقرران شده  
سدره مستقام لوازم تمیست و بنا خوانی بجای آوردند و در پای کسری سلطنت بر صیر تجرع جاها ی دیده

و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خط و نمود که منصب ایالت انمکت را از سر قدس خان  
تاکر آب آمویش شاهزاده طهاسب میرزا دهد و امیر سلطانزاده ساخته زمام رتی و قنوق فیصل مهت  
انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد فرمان واجب الاذعان بر نیویج نفاذ یافت و این حکم شد که ام صدر  
انشاء داده و بشو انی ارباب عظیم و ضبط در بطا و حاکمات متعلق با میر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف باشد  
و امیر سلطان فرامین مطاعه را بهر بزرگانیون رسانیده و بر بار کیر دولت و اقبال سوار گردیده در  
کتاب شاهزاده کامیاب روی هزاران لفظه همراه آورد و جهت استقامت رعایا بود خود با او هم میرزا را  
بیشتر از خود بان بده فرستاد و بهر ایام میرزا در او اهل سنه اتنی عشر و سنه نه بدار الملک هزاره رسیده  
جناح مرحمت و احسان بر فرق متوطنان آن بده مبسوط کرده ایند و از کمال فهم و فریست و در کت است  
بسر انجام مهم انولایت بود اخته ممکن را از یادیه پریشانی بحسب جمعیت و ابتداء انی رسائیده در پنج  
منوج در کاه عالینا هکشته در ماه ربیع الاول سال ذکور خبر قریب و موصول مرکب عالی شاهزاده طهاسب می  
و امیر سلطان شایع شده امیر عیاش الدین محمد نعمانی سادات و قصات و اکابر و اهل دانا متعلق  
و موالی بوزم استقلال استیجاب نمود و هر کس میبازد و خا رجایی می آوردند و زبان حال اذلال با بود و در دوام دولت  
کردن کرد در آن فصل که از اعتدال بود یعنی در بی طرف با صاف بر یا صین بود و این فو نه بود  
طهاسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خود شید طراوت رونق بهشت بوین داد و بهر شسته خشت و اقبال  
بر آوره ابواب عدالت در رعیت پروری بگشاد و هر دم و آسان از آن بهر کارهای کامرانی و عین اهل  
و انانی بشکفت انداختات بحاجت مودت و یزدانی ریاضت ساری هر دو ان سیر است شسته و شسته و شسته  
و ازین جهت حکرم شاهزاده صاحب سعادت در آن سال تحفه لاک در کمال خوبی در رخ شده و هر کس در آن  
جو بابت غنیمت عبرت تبدیل یافت و غیر از اقبال و ناه از افاق عنایت منعم و اجمال طلوع کشتی  
بروجات اندک و صابر و کجا رفت و امیر سلطان بموجب فرمان منصب صد ازش عالی و بشو انی عالی  
و فضل را با میر عیاش الدین محمد از کلا است و کجا است استقلال بهر بهر متعلق امیر و کلا و نده سیر بیلا  
و طائف ادارات آن راهه کردی را بموجب احکام همایون و شریط و اتفاق مکر او شاکت منسب و نعت  
امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی مالک فراسانی بشیخ محمد الدین محمد کرمانی که جامع فاضل لغتانی بود  
تعلق گرفت و برین صنعت و حسن حکمت لجناب مقام همایون و طرا اغان ابله و انی بر او بام برینت

مخبره مقام تشلاق نموده پادشاه پسندیده نومی تمهید بساط مودت پرداخته میرزا شاه حسین  
و امیر جمال الدین محمد را بجانب شیروان روان فرمود که در پان طاعت در قید پادشاه  
تیرگی و تیره بینی پادشاه سعادت و سعادت برین تیره کردن تاسم مناسطه کامرانی جانان  
اگر ت لطف خدا یار بود توفیق شهنشاهی در کار بود تا با آنکه در اول نروزی راه صواب آفرود طنت  
مثل انخیز بود و نیز طیر این گفتار آنکه فییرمان فرمای شیروان یعنی شیخ شاه ابقاه اند بعد از چند روز  
که در ادوی مخالفت شاه دین پناه سلوک نمود و بارشاه و مهم توفیق سالک طریق تداامت گشته  
بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخته و قاصدان سختندان با توفقات و افزون تیرکات نادر  
برگاه عالی پناه در ستاره با طهارا طاعت و فرمان برداری تو آب کامیاب پیغام نمود که اگر نقوش خطا  
و ذلت این دولتخواه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر نموی شسته شود من بعد چاره  
مستقیمه متکاری و طاعت گذاری ثبات قدم و زریده سر از حلقه عبودیت بیرون نیارم و بیای اظلا  
و نیاز مندی سحت بارگاه سلاطین پناه موجوده خود را یکی از بندگان آستان مالک اشیان تمام  
رنبالاتو اخذ نماند نسینا او اخطانا چون این معانی بعرض معتربان پایه صبر بر کامرانی رسید  
مکارم اخلاق پادشاه مستحق مانند لوامع خورشید از مطلع مرحمت بیدریغ طالع گشته ظلمت کما  
عصیان دالی شیر و انزانا بود که دانید نسایم الطاف خسر و مرتضوی خصان از هب اعطاف بکران  
در اهتر از آمده و در فاتر جرایم و انام او را صفت هیاز غشور و کج نشید و حکم هایون شرف و در وقت  
که دکیل السلطنه میرزا شاه حسین واقفار و دومان رسول ثقلین امیر جمال الدین محمد شیروان شتافت  
خاطر شیر و انشاه را جمع کنند و مراسم عهد و پیمان در میان آورند تا بی زعد غنه بر پشایع است  
بخش فرمان برداری ثبات قدم بود و دیگر خیال خلاف نماید و هرگاه خواهد برگاه سلاطین پناه اید  
و انحرقت بموجب حکم جهان طاع از تشلاق پنچ آن همه جو شیروان گشته چون نزدیک انخیز و رسیدند  
شیخ شاه لازم استقبال بجای آورد و در بساط بساط ضیافت و مهانداری کمال اخلاص و خدمتکار  
بطور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن کحف و تبرک بوقوع انجا مید و جناب میرزا  
چنانچه از کمال کیاست خدایش مقصور بود بشرائط امر رسالت پرداخته شیخ شاه را بعنایت شفا  
امیدوار ساخت و شیر و انشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالی پناه

از خوانی سرافراز شده زرد کو هر بسیار نماز کرده و امر لاله کی حضرت شانه را در کی مایین حضرت لیهیت  
و در شیخان که از جمیع امای ذوی الاصلاح بجز بر تقرب و اختصاص امتیاز و استثنای دارد و مفوض کرده اند  
آن خان بلند مکان بسبب تفویض ان منصب خسر و سلیمان مناقب را طوی داده است که  
پادشاهان کشید و پادشاه بنده نواز آن خان واجب الاعزاز با نعام تاج زرد و کمر صمغ و اسپ  
آزبی و خلع طمع سرافراز ساخت و کوب برج شاهی را بمنزل امارت بنامی فرستاد و پادشاه قدر و منزلت  
را بوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام بنان باغت بیان مولانا احمد احقری در تاریخ آن تولد  
همایون انقطع بر لوح دور کار نکاشت و بسبب شد که کبکی زویج شهنشاهی انکار نکند  
ز جان و دل فلک شایع کرد و بی سام است نام نامی آن کوب در ام با او کند سعادت و اقبال همی  
او کوبیت و برج شهنشاهیت تمام تاریخ اوست کوب برج شهنشاهی و هنوز با طربش  
و طوی شاهزاده سام مطوی بود که در روز جمعه پت و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کم  
عدم بعضای وجود نهاد و همچنین موجب تضاعف مواد بیت و مسرت گشته دست غنایت  
سجانی تجدد ابواب بزم و شادمانی برکشاد و هم با زانو ساقیان برخواستند باز بزم  
نقل می بردار گشته از نوای دلگشای اهل ساز با ابواب نسج کردید باز و بعد از چهار روز  
از تولد آن شاهزاده کیتی نشد و ز عقد سلطنت و جهان داری کوبهری دیگر آرایش یافت و از افق  
آمال و آمانی شعشع جمال اختر نور گستر بر وجات روزگار بشیر یافت یعنی تولد همایون شاهزاده  
سکندر بخت تمام منخرالدوله بهرام میرزا روی نمود و توسن ایام را خدام بارگاه فلک احتشام گشته  
سر و زلف هر چه بود نزدیک و دور بخرود و دوار دیگر ساقیان نامیند و چهار با و نامی خوشگوار با کوب  
و ابابرتی و کاسس من معین در گوش آوردند و غلمان آفتاب کرد در اطراف آن بزم بهشت آثار را  
از سیب و من و بسته شکرین دهن و فاکته تا تخیر و ن کردن قسم بکن جام می نساقی عشوه ساز  
سوی اه نودست مطرب در از زهر جانی کلرخی نیمت سپوشاخ کلی جام کلون پرست خوان لا  
اصناف الطیر کونا کون و طی طیر تمایشتون و در پیشکران نعمه پرداز حسن ساز و آواز الحان دلاویز  
و نغامت نشاط انگیز بلند که در نیدند و بزم خسر و جمشید لوزنگ بر آواز صوت خود و نغمه جنگ  
و چون ایام جشن و طوی نهایت انجامید اردوی کیهان پوی پنچوان ستافت و آن سال در آن



و بعد از انقضای فصل بی حضرت اعلی از ششم بری فرامیده در آن مقام مزاج همایون از سر خدا تقدیر  
بقدره عقل انتقال کرد و اندک سستی عارض ذات علی حکایت شده و توای طسبی روی بصیغی آورد  
و ذاتی که بصوف دعای زنده دلان محفوظ است متاثر شده حکمای سیادم در تخریفات و نکره عرض من  
با چنین پاکی از جو روانه شدن گرفت و اهل آن حضرت همگام آنست تحت برندان که گفتند که الم سقم  
با منظر لطف در کم بگویم صفت ترا خلیج برفت سبحان الله چه می بینم ما شنا که دست از بیت برمان  
عجوه و جلال آن که هر چه بر اقبال تواند رسید و بای حضرت است بارگاه آن اقیاب روح و استقلال را  
تواند ببرد و اتفاق در جات منزله را چند روز عارضه دست داد و بر طبق کلمه حمی بر کم کفارت زنون کسین  
فلاکیر رضی اتفاق افتاده مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طب انفس روح افزایش  
هر چه اید در ای صوابهایش در از اول امر از حضور او عارضه صوی اصناف کمالات مینود در معالجه آن  
عارضه غریب با نفع و شکر به نسبت ترتیب نمود و بعینت حکیم علی الاطلاق از در الشفاء اذا  
مرضت فهو شیفین شفاء عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض بدوی با بخل لا آورد ام او ارکا نزلت  
و وزیر او اعیان حضرت صلوات و صدقات با بر یک استحقاق و از در درویشان و گوشه نشینان  
در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشاده در روز دهم از صورت این واقعه  
سالت فقره مساکین به اجابت اقران یافت و انوار صحت کلی از مطلع و نزل من القرآن ما شفاء  
ورحم للعالمین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین یافت از رخ رسته در روز دهم از در  
بنام علی محمد شمس غنیست به سید و سر فاف حکام ما زنده دلان یعنی امیر عبدالکریم که قائم  
عبرین شمایم بگردن تو بت بزرگ مجلی از احوال او عطا شد ایشان شده لاقا محمد و لواقا ششم  
روز افزون در خلال احوال گذشته از طریق مستقیم اطاعت مومک همایون مخوف گشته مسلک  
طریق صحیان پیش گرفته و اعتماد بر جهانت قلاع و صعوت مساکت اکثر بیکه در او در فواج  
و مال تقابل احوال و زید در این خبر مدلیه ششم به مع باب و بعد از رسیدن به حسب مثال لازم  
الامثال لایس حضرت البهیه در روشخان با زنیلیان و همچنین کثیره از اهل احوال متوجه شمس  
از لایس و تکفل تادیب از باب غایت گشته و تحت روی توجه تقلا علی که در تعرف اقا محمد روز  
در جین این خبر بر رسید و در قوه اولاد که در مسانت حکم چهار سنج شده داد دارد و سخن نمود و قطع

حب المدعا رخصت انصاف داد و محبوب ایشان اسپان بدوی و ستران بر دعای انجمن  
روم و فرنگ و نقو ناموس و دایچه توانست بستان سلطنت اشپان فرستاد و وعده کرد که متعاقب  
یکی از اولاد انجا در اجملا ذمت فرستد و اگر حکم های آن نفاذ یابد خود نیز بیده سدره مرتبت رسد  
و میرزا شاه حسین و ملاذسادات خانقین هم در قشلاق پنجوان بیایه سر بر سلیمان زمان باز  
آمد و کتف تبرکات شیخانه را معروض گردانیدند و بمعنی موجب از دیاد فرج و سرور پادشاه منصور گشته  
آن رستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانیده و همت بر استیفاء لذات  
روحانی و استحصا مرضات سبحانی کماشت از توجه مویب نشسته و در پنجوان  
بغیر از این است و در این روز که چون پادشاه بلند محل از منزل حوت  
بعزم صید محل علم توجه بر افراخت و از برج شرف طالع گشته بفرغ طلعت عالم آرا از ماه تا پاهای  
دوشن سخت توق مهر بنجوق پادشاه کیوان مکان از پنجوان در وقت آمده روزی چند  
سلاق نصار انار باقار را از پرتو زول هایون طراوت سپهر بوتلمن کرامت فرمود انکا و بفضای  
روح افزای سور لوغ شتافت و از انجا عنان غریت برود خانه تلوار تافه مدت یکماه در آن منزل  
بصید ماهی پرداخت بعد از آن بموجب فرمان اوراق هایون بمصوب وکیل سلطه میرزا شاه حسین  
بجانب تم نهضت نمود و بنا به باز چیر خجسته ظلال عازم کوه سبتون درود خانه جمجمه مال گشته  
حضر و کیتی فرورد در المنوع بسکار کچر و او اوقات شریف صرف نموده از انجانب بقشلاق تم فرمود  
و در ماه رمضان سنه اربع و عشرين خطه قم ازین معتمد هایون غیرت افزای جولانگاه خسرو  
انجم گردید و پادشاه اسلام بادایب ایام صیام قیام فرموده پس از آنکه بحلال عید بدور قرح اشارت  
کرد باقامت هر اسم آنروز سعید پرداخت و در بزم و نشاط و کامرانی باوده دوستگامی در کشید  
و قامت قابلیت امر امارکان دولت را کجلی فافوه مزین سخت و در آن اناسیاس مع خدام بایه  
سر بر اعلی رسید که حکام مازنمران و رستمدار سر از اطاعت دانقیاد مجیده در ادا املی و فرخ  
انحال میباید و باضام خلاصت طریقی عناد سپرده بست بشرعی بواب ظلم و پیداد بر روی فرق عباد  
سیکنا بید با بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت انیس انحرث البهیمه و در پیش خان و  
زینلیخان و بعضی دیگر از امارکان را مصحوب خویش گردانیده عنان بصوب مازنمران نیت

پا پس هایون رسیده سعادت دیدار شاه فلک قمتهدار در می ایام و خان اسیدزاده را شمول  
انعام و احسان گردانید و طبع نغیب پوشانید و هجده سید عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت  
و مقارن اینحال حکام هزار جوب و رستم دار و سائر ولایات اندیاز چون سید حسین هزار جوب  
و ملک کاوس ملک بهمن باستانه علیّه اینس اخفرت الیه شایسته پیشکشهای موفور و تبرکات  
غیر محصور کشیدند و اظهار جاگری و فرمان برداری کرده در ملازمت خانی توجه اردوی هایون گردیدند  
کنت در بیان توجه موبک حضرت نشانی از این جانب معصومین در تمام سیه انوار  
در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت و مقتضای میلان طبیعت عازم صید و شکار گشته  
حکامها بطاع شرف نفاذ یافت که عساکر ستوده مائثر که اکابر و اصاغیر که کرده بجانب اصفهان  
در حرکت آیند و پادشاه کیتی آرد ای در ساعت فرج افزای بای در رکاب ظفر انتساب آورده چون  
هوای کاشان از غبار موبک فیروزی نشان عطر افشان گشت مولانا علاء الدین مد طبیب که  
از اکثر نواب با بگاه عالمپناه بمنزله تقریب ممتاز دستنی بود و در تشخیص امراض و معالجه امراض خاصیت انکس  
میخاطب می نمود و بر مرض ذات الصد میتلا گشته به بلور بستری تا توانی نهاد و چون زمان طول اصل مقدر  
بود استعمال شرب و اغذیه اصلا نافع نکند ساعت ساعت صوبت آن مرض از نیشتر نیکتر  
و بعد از سه روز در منزل چهار که داخل ولایت اصفهان آن حکیم نطمت شعار از عالم ناپدید آرد که  
درین صیفت عاقله حکما که آردی چون با قضای کن بیگون اصول بنفس جوشد منحرف از جنبش اصل  
بمای بجز زورفت بای افلاطون صلاح طبع جو سوی فساد روی نهاد عاقله سپیده در دست بر علی قانون  
پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردید و با زمانگان  
اورا تسلی نموده خلع فاخره پوشانید و بپوشاندش حکیم طلال الدین را بمنزله الطاف و اعطاف  
نواخته قایم مقام بر مساحت و بدستور لوار مضور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در  
منزل جان سپاه مقرر قایم بهر سیده بسیاری کرد و پنجره سائر جانوران شکاری بسته دام تقدیر گردید  
و بخریب تیغ و تبر با پادشاه عالمگیر و امرا و ارکان دولت با بزده هزار از آن حیوانات اکثر کور بودند  
بقبل رسیدند هنوز جان سپاه ضرب نیام سپاه انجم جا به بود که در شیشان بپایه سر بر طرف نشان رسید

کبکس را که از غایت رفعت متوطن آن جلیس بی حس اندکی از اهل اعتماد سپرد و در حقش فطرتش را اظ  
مبالغه بجای آورد و ما بجز رایت دوریشخان بتاریخ هفتم ذی حجه سال ۱۱۳۰ در بیست و نهمین و تسعین و پرتو  
وصول بر ظاهر انقلوه انداخت و چهار روز که خان عالیستاد بنواهی آنها را رسید سپاه پنجم جاها  
با فرود شدن اش خشک و انداختن تیر تفنگ با مور که در آنجا بود لیران باز خوان در مقام دفع و منع نبات  
قوم در زیره عرش کمان و در صدای حرکت بگوشش و شش با باد این و تیر کشش تا شتر خون از چشم سجده  
کش ده جانها از مصاحبت بدن با درویشانند و از تفنگ او از مورد رفته افکنده نموده روز در دستگیر ظاهر این سخت  
و ناک دل در نماز در میان بسان ملا دران نیتان از غم ابر کمان نشسته و باریده و صبح با بر کمان حاک  
انداخت و در سه روز حال برینوال قدری بفرود بیاید یا در هم ماه مذکور غازیان منصوره از اوراق جناب  
بیش آوردند و از خدق گذشته باشند یک دری بر کمان بر آمدند و در چشم تیر تفنگ تیر آنکس معاند از  
از فرار فیصل منظم ساخته فتح آنها را استوارتیر بر پرت و متعجب خوان و در ظاهر بقصبت اوقات  
زاد دوریشخان در آمده نگاه خان شجاعت نماز با سپاه ظهور نگاه متوجه قلعه اولاد شدند آقا محمد  
چون بمنحی و قوف یافت کثرت عیب و هر اس اسبابی بعد از آن در اس و ادوق مدان جیب زبان  
زود خان عالمیکان اسالده است بجان لمان طلبید و زبان حال و قال مضمون کلمه العفو عند التوبة  
کویا ساخته بنفوی ای تمثال مترجم کردی صبح اذاعه بتنی فی کل امرضا بفضل الکریم علی اللیم انیس الخیر بر بخر  
و چارگی آقا محمد ترسم نمود و بر طبق کلام اعجاز نظم نام و الکاملین النیط و اللغافین عن الن کس  
از سر جرم و نام او در کثرت با شاد و نمود که اصغهای نظم ام الدوله احمد پیک و قدوة الاشراف و الاعیان  
قاضی جهان قلعه در آمده قلمبر آقا محمد را بجهت و بجان اطمینان فکند تا بیرون شتافته ترقب طافات  
در یاب و در محفل آنحضرت بیاید سر بر اعلی شتاب و ایشان بموجب فرموده علنوده آقا محمد هدایت  
بخت مردم سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و نیز ملاقی دوریشخان معزز شده مقاله قرآنی  
که سالها اندوخته بود بجهت او و بعد از آن دوریشخان بوفتی باری متوجه ساری شده و الی آق میر  
امیر عبد الکریم غیر سلوک طریق خدمتکاری چاره ندانست و کان با سر خود سلطان محمود دود  
تومان نقد و دیگر کف لایقه بستاند و در سده مترجم ادراج و فراج گشت و بیایم و اولاد جوان  
مکب فانی بر کاه عالیه مهاجرت نماید متعاقب بلا امت یا بی سر بر اهل می شایم و خود را بترتف

رسید و بشرف بساط سلطنت ساطع سرافراز شده بطوطه تربیت در عایت گردیدند هر که ارادت  
دید و بخت سوی درگاه شاه آورد خست چون بجا گذشت چنین ساریه با سعادت همتین این  
در آن زمان که پادشاه کامران در صفای جنت نشان خوانان تخم احسان در زمین دل  
طوائف انبان میگاشت بسامع جبهه و جلال رسید که امیره دیاج که بعد از فوتش دال خوشی امیر جمالدین  
در قوس درشت فرما فرما شده است در طرائق عصیان سلوک میباید و با وجود نیکویی بهشت ابواب  
از کتاب افعال زشت بر روی دور کار خود میگذارد بنا علی هذا مقرر شد که در پیش خان حکام رستمدار و در  
رای خود ملتی که در آینده از راه دریا کناره با همان شتاب و با تفاق والی اندیاز کار کیا سلطان احمد خان  
یکران بطرف رشت تا بدو حوکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رفت و  
دور شینان بحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده مابقی آیات فیروز  
نشان بر تو وصول برسد و سلطانیه بدو باخت چون این خبر به امیره دیاج رسید غرضی بجز  
و تحمیر کشیده بر کار منظر در آن دانست که التماسی عاقلت پادشاهان نموده خود را با صلح کجاست  
از ایزد لاجرم انصاف تحف از چند انواع مدایا، دستبند تزیین کرده مقرر کرد که عبید الله دیوانه وظیفه  
سید علی که از ادکان مملکت کیلان بزمین تعیین ممتاز بود و جمعی دیگر از اشراف و مشایخ و والی درگاه  
عالیه شتابند و لوازم نیاز و تفریح و ماسم تخفیف بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دلخواهی  
استقبال نازده غضب پادشاهی را نشکین داد و جهت التماس رفته نیز نمود کار کیا سلطان احمد که در اردو  
همایون بود از سالن و عبید الله دیوانه وظیفه سید علی متوجه درگاه سپهر شتاب کشید در آنکس سلطانیه  
بارودی طغر عطیت رسیدند و زوزاب و الا جنب زبان اعتدال استغفار گشتند و قبول نمودند  
که اندمال و جهات سنوات گذشته مبلغ چهار تومان عجات الوقت بجز اینده عامه رسانند بعد از  
دور مبالغه و الحاح لطائف و شفقت کار کیا سلطان احمد حضور سوز شتابی شایسته امیر دیاج  
گشت و مضمون کلمه همایون و الکاملین العیاد العاقین عن التمس مصلح نظر آورنده از سر برید  
آورد که شت زهی گشته و شاه مکرمت کیش که است از جویم مجرم عفو و بخشش استگاه حکم  
همایون شرف نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن درشت بجز در سابق با امیره دیاج میباید

حکم ما زندان دستار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار شرف با پوس رسانید و بواسطه نیکو خدمتی  
از منبته مشیر منظور عواطف و انصاف شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر  
امرا در گذرانید و در این باره شایسته آن بود که در ظهور سیاه و سیاه در روزین  
موجب ظفر سیاه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ حال از شکار جابل سیاه براه دیجان عازم خطه قسم  
دوران بلده فافره چته سترکشی شاهزاده سعادت انبیا ابو النصر مام میرزا زمان انشرف اعلی  
بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت عظام استان سپهر احتشام بسیر انجام سباب آن امر بر دست  
در ساعت سمیت انجام سران اختراجه شرف کامکاری را ترا کشیده موی مشکپوشین بطریق سنت  
با نقره بر او کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه کتی فرود در بزم نشاء و انبساط نشسته بلو از مام  
دستور همیشه حضور پرداخت و امرای عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را با انجام و اگر ام خوشدل  
دستور ساخت و مقارن آنحال نسایم اعتدال اندر او آتمز آمده و در شیرگان چمن از شریف هوا  
نوبهار جابه های زرنگار پوشیدند و نور سیدگان نسرین از جامهای لاله شراب ارغوانی نوشیدند  
ز کس طرح زرین بر کف سمان گرفته در بزم بساطین را بر ساخت و بلیل سیرت از دیدار گل  
بی تحمل شده نوای نغمه سرای در عالم انداختند ز کس سیرت کف جام می کرد بساط غنم  
دانه طبع و در روز نور و پادشاه کتی انسر در زمانند خضر و خاوری بر تخت تخت فیروز بر آمده بلو از م  
طوی نوروزی پرداخت و از سر نو صمیر افتاب بر تو متوجه ترتیب محبت بخت و کامرانی ساختند  
باز در بزم طرب انگ عشرت ساز شد بر رخ اهل شرف در نای محبت باز شد بازی اندازه  
ساقی جام می بر کف نهاد و شیوه شوخی و سرستی از سر آغاز شد و در آن جشن بقاعده محمود  
دستور استمرار امرا و ارکان دولت نامدار خصوصاً ملاذاکا بر خافتن میرزا شاه حسین پیشکشها  
کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی با ده خوشگوار نوشیده از جامه خانه عنایت شاهی  
قلع زرنگار پوشیدند و بعد از آن موسم بر بیع این پادشاه طفر قرین مائل صید و شکار در انجمن سیر  
بهاگشته نواحی ساده را شکارگاه فرمود و آن صحاری بیابانها را از خون اهو و کچر غیرت افزا  
لاله از ساخت اجوب التک خواد کمان نهضت نمود و بعد از وصول بان منزل حاکم ساری  
امیر عبدالکریم بر طبق دعد که پادشاهین مان کرده بود با پیشکش فراوان باستان فلک اشیان

لیجو و جوارشات چندان ترتیب داد که مردم سیر دیده و چون آنقدر رفتند بایت را در خارج می پنداشتند  
شیره چنان عشرت فزین از مزاجهای زرین و سیمین مخلوط شراب صافی تر از ما، معین و چندان خاطر آورد  
که آنست و سبب صفت تصانیق بپریت و از میوه های نایاب و ذرات لطافت نایب در آن طوی خانه  
آن مقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جان انگشت تعجب بر زبان گرفت و بعد از ترتیب سباب  
جشن و سوره تمهید رجابت طرب و حضور پادشاه سوید و حضور تو جه آن منزل دکشای گشته میرزا شاه حسین  
کبتر دن با پای انداز برداخت و تمامی آنحضای بهشت آسا را از اطلس مصری و خطای و دیباچه شسته  
و در آنی رشک نگار خاتمه ساخت و شاه بنده نواز بر سر افزای قرار گرفته امرای تواری مهربک  
از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضع مناسب رخصت مجلس دادند و ساقیان لاله دار  
جابه های شراب نایب کله از طرب را از زمان زمان نصارت میدادند و از نوای نغمیان خوش از اولی آن  
چالچیان اینک سازند هره ضعیف که در اهتر از آمد و نغمه یا لیتی گشت مهم فافوز فزاعطیما مسرود و عارض خوان  
ماه سیار از تاب با ده عمر ابان کل شکفت زمان مطربان روح افزا از دعای دولت شاه خورشید  
لقا این نظم او امینودند شاه فرج تو هر دم نشنودن بادا از غم دل اعدا تو بر خون بادا تا بر دم  
فلک زوزد لرزسا غمهر از جام طرب روی تو کلگون بادا و بعد از فراغ از گشتنیدن طعم دانیخ کار  
مدام در دایخ ختام و غمام میرزا شاه حسین نقودیا معدود و امیان تازی کشامی و اجناس روی  
و روحی و اطلس خطای و نخلهای فنونک و البهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت کینت  
خویش شکست نمود و با نغمه طبع نافه و نغمه و کمر و اسب بازن زرد مغز و موقر شد و اختیار و اعتبارش  
در افزود و چون با پیشین و طوی مطربی گشت و ارث خلافت مرتضوی از کاشان تا صفهان و  
طرح قشلاق از اخت و میرزا شاه حسین با کتله ای امروالی که حکم کیلان قبول کرده بود و بعد از ده روز  
بقره دان ساخت و در آن ایام که آن وکیل الحکف امتیاز از درگاه پادشاه سلیمان صادر بود و  
از اهل جندی جمید با جیل من سبیل تمام از دست برنده در وقت گشتا سیده و لیز در جلی بر گشته  
و در عرض کرد که میرزا شاه حسین از اموال و اهلان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف نماید و منتهی شوم  
که اگر او در موقف و عواقب سبب از این مبلغ را از طریشانی کرده که بعد از سالیم حضرت از این سخن  
متذکر گشته بر زبان همایون گذرانید که بعد که مرا همچنین و کیلی است که از غایت علمت میزاید

دو در میان با متابعان بستان خلافت ایشان مراجعت نماید چون آن نشان فتنه نشان  
بریشان رسید عنان معاودت اعطاف داده هم در آنک سلطانیه شرف تقبیل با پسر  
کردن سیر یافتند و ایلیچان کیلان با نعم انسرهای زر و طلوع نافه نغش و مباحی شسته مقفی المرام  
زرد امیره باج شتافتند و پادشاه اسلام ماه مبارک میم در سلطانیه قرن اصناف خجرات و میرا  
بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال شرح بهمین برکت خوان زهره چین هوید کرد  
اد آب از در سعید کجای آورده با انا اما کبتر و در آن انا خبر رسید که جمع کثیر از مردم  
روم خیال کرده اند که کجانب بغداد توجه نمایند بدست جلالت و تهور ابواب جو رویداد بودی فرق  
کشاید چون بر ضمیر نیرهایون واضح بود که اگر در میان انفریبت از خیرتوت بفعل رسانند حکم دار السلام  
شاه علی سبک که لقب بعضی سلطان شده است بی امداد غازیان موکب هایون بمقابل و متقابل  
اعدا قیام نمیتواند نمود زمان واجب الاذعان فدا یافت و انیس اهرت باز نیلیان عالم کردستان  
جوجی سلطان عنان بکران کو یک عوض سلطان تافت <sup>الکاه</sup> پادشاه عالیجاه موکب هایون را  
مصوب میرزا ساه چین کجانب تم کسپیل کرد نفیس نفیس عازم کوه سبتون شد و در آن دست  
و مرغذارد بلوازم مید و شکار پرور اخته عنان بار کیر عالم نورد کجانب تم مطوف ساخت و روزی چند  
در منزلات اولایت بسند اوقات محبت ساعات گذرانیده از آنجا متوجه کاشان گردید و در  
حین  
چون ولایت کاشان سیورغال سر و بستان جابه و جلال و کسل السلطنه و اعتماد الدوله میرزاشاه  
حین بود در آن ایام که موکب از جبار کسم شهد زینال هوای آنکه دور اعطرافشان سخت  
بیراق طوی عظیم و نیکش قیام فرمود و در مرغذاری که غدوت زلال نوشکو ارش ازین سبیل  
حکایات میکرد و لطائف هوای روح افزایش از نیم جنات النعیم روایت مینمود و ایشان بلیک  
دست فکا ههای نقش با چیا مزرکش بر افراختند و سرا برده های از اجناس روم و فرنگ و میانهای  
از آن بخل هفت رنگ مرفع ساختند بیت شد افراخته و کوشا میان زردی بی زرد حسته  
بر بیان از آنکه گفت فرید و غار بود از هر چه سخن چو لیل انعت در پنج کوهستان و لوانا لارا  
که سطحین حیدر و ز علی الدوام لبستن و چنان آن اشتغال داشتند و انشرب و مریات و اقوام



برساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بر عاوشا گو یا گردانید سپه که شام بقای تو جاوید باد لولای  
ترانجه خورشید باده داز جلوشکتهای امیره دواج هزار تومان لغت بود نصفی زراحه که مخرج شتر  
ان ظریف در شان ایشان و نصفی سیم امین که مخرج دل اهل جهان خوانان ایشان نه و چون  
نقد اخلاص امیره دواج از بونه اعتبار تمام عیار سپردن آمد با انواع الطاف و انصاف اعطاف پادشاه  
مرتضوی اوصاف مخصوص گشته انوار محبت بیدریغ پردهجات حاشیافت و در دانه که در محبت  
غرض شرف پرورش یافته بود در سگ از در حش منظم گشت و تاج امید او بان که هر قسمی ترسیح پذیرفته  
زق سبایش از منزل مهر و ماه در گذشت و موکب نصرت نشان از آنکس همان برود خانه تلوار  
شمانه چند روز همه بکار ما بهی توقف اتفاق افتاد و در آن منزل کار کیا سلطان احمد که سابقا پناه  
سر بر اعلی آمده بود و مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافت روی با بجان نهاد و فرمان فرمای بلاه  
و عباد از رودخانه تلوار متوجه مراغه گشته در آنجا راه بدستور استمرار لولازم صید و شکار بتقدیم میر سپید و بعد از  
وصول بزاجی آب نزل ازین امیره دواج منجد دیوشیدن انسر زرنکار و طبع شاه ارغشتر و سباهی گشته  
بر رفتن کیلان مرخص گردید و اعلام در ماه مبارک رمضان که داخل گشته و عشرين و تسهائیه بود سایه  
شرف بر منزل مراغه انداخت و در روز خورشید خلیج ماه مذکور در پیشخان از بیلاق لار و فیروز که باز آمد  
تعمیل توایم سر بر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در آنجا وقایع مذکوره رای مالک ارای متوجه شخصی  
نمات حکام و اهل امر گشته حکم هایون بسم و در پیشخان صادر شده بود که جماعت مذکوره را برگاه عالیناه  
اورد القعه صباح جموع غره شوال که پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد گشته همه اقامت نماز  
عید مبرغزاری نوبت آنها در شان جا بکدست اطراف و جوانب از انجام زرین طناب و سایه  
با نهایی سپهر نقاب ارگسته بود و در تشریف حضور از زانی داشت و بعد از اداء نماز عصر من نیاز در مجلس نیم  
نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت ام او را کاندولت را بجمع فافوه و انعامات و افزه خوشدل  
و مسرور گردانید و بعد از آن هفته امین شهرت هفت یافته بجانب که الکامل از دانش بود متوجه گردید و در  
همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مهتم  
بجلی از حالات او بر زبان خام سخن گذار خواهد گشت که در این سلسله سید و سید و سید و سید و سید و سید  
و شام و ارمغان روز عالم سریع از آن محنت و غم غریز مصرت و سلطان تحسیناه فوت



و از آن مرز روم با عسکر و فرود اموال نامحسوس و همان غنیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول  
باستنبول مرضی جانکه از بر مصر بدش مستوی شده زمان حیاتش نهایت انجامید و در روز دوشنبه پنجم  
سندت و عشرین و تسعایه مادم الذات بسر وقتش رسیده عنان غنیمت ملک آفت یافت نغمه  
چین است رسم سرای سنج که گاهت در کج و گاهت در کج بر از مهر و کین استیج کهن شکست  
گردد که بر او زمین تمام او را کاندولت جسدش را بر پنج سنت تخمیر و تکفین کرده و محمد مقبره آباد  
اجه او پیش دفن فرموده شرائط غنیمت بجای آوردند انگاه لیسر سلطان سلیم را که در مصر مستقر بود  
پادشاه سناقتند و بر سر مهر و تمهید سر انجام نمود و عهد شده لوازم لوی مملکت داری و فرمانروایی  
بر افزایشند و در آن تیر ماه که پادشاه دین بنیاد در بنیاد مرعنه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع تو  
کامیاب رسید انهدام بنام عسکر و زندگانی آن دشمن قوی موجب از دیار ارتفاع قصر جاده و جلال  
تمام بارگاه سلطنت استقلال شده و زبان مضمون اینمقالی که یا کرد انبیدت پس تجریر کردیم درین  
ویر بر اوقات باد و گشتان هر که در اوقات و بر اوقات و در منزلت بنات دیگر از ریاض اقبال نسای  
و در پیشتر و انشاء سلطان خلیل جوینی نجات نظر بیاید سر و غلی آمده تفرق مباحثش با وج  
مملکت سرحدی چنانچه مرزوم ملک سخن که از میگرد و کیفیت این اجال تفصیل می یونند و در  
که با اوقات بنام بنام بنام بود و وقت بسیار خوب پیش سلطان خلیل روانه کرد انبید و عسکر  
داشت نزد که اگر بر سر منظر و نظر تربیت گشته باید قدر و منزلتش با زود و اج می از جلال نشینان تق  
اهت و کرامت از اوقات چنانکه این کینه را وقت و اتمام در کمال النعمات حضرت سلیمان صفت  
از دیروز بر وقت علی استرجحال در گاه جاده و جلال می گشته است و بر او از الطاف شاه  
غازی میسر کرد و در این سر و از بی نظیر کردار ایم سوی در گاه رتق و سر و قدم ساریم  
درین راه و در آن ایام که منزلت بنام مغرب حیا مزرین طلب بود سلطان خلیل بار و در  
رسیده محاسب در گاه و الا حجاب او را بشرف ما بوس رسانید و در شکستهای که آورده بود  
که در امید و در خلوت مدعا گشته است و در احوال که در انبید و شاه دین بنام این النعمان با نوا  
اقران و او در نظر شفقت در سلطان خلیل نگرینت و یکی از بنات کرامت که نامزد او بود و با او

میفرماید که لوکان لابن آدم و ادیان من مال لا یعنی الهی ثا لثا و لا بلا رجوف ابن آدم الا التراب  
دارد اگر آدمی در داری از مال خواهد که شود ثالث آن مالان مالی نکند درون آدم را پر  
چونک که غیر آن در ایم مال قریب این ایراد صحیح الا سناد آنکه در این ایام که سلطان سلیم از  
خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان مجال داشت از دارالملک  
تبریز جلوریز بجانب روم بازگشت ملک الامراء حلب خیر با که از سلطان منصور توهمی داشت  
رسل در سالی نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و عرض داشت فرمود که اگر موکب عالی  
برین جانب نشاء بنده غاشیه خدمتکاری پرورش گرفت سایه علم سعادت پر تو بجانب مهر  
توجه مینمایم و در فتح الملک سماعی جمیله میزدند داشته ابواب شیخ آن بلاد را بر روی خدام عالی مقام  
میکنیم سلطان سلیم با وجود مملکت غظیم از غایت حسن و نرونی مال دلخواه و اسباب  
جاه و جلال امنغیشی را نوزی بزرگ داشته باشکرت طرف سلب متوجه حلب گشت و خیر با بوعده  
و فائزده لوازم استقبال مرعیه شت و مقالید قلاع و خزائن را تسلیم نواب سلطان سلیم کرد  
بر اسم استقبال استقبال فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که منتهایت بود در میان امر  
و سران سپاه منقسم گردانیده و دوازده هزار شتر آب با گرد و از راه بیابان همغان خیر با  
روی توجه مبر آورد و چون بحدود آن مملکت رسیدند که سلطان منصور را ایت سعادت پر تو  
بعقد جولان میدان عرب دستمال آلات طعن بر ضرب افراختند و لشکری از هر چه تصور توان کرد  
میشتر همه مغز هیلوانی بر سر نهاده مستعد مقابل و مقابله ساخته از استیحا این خبر ترس و بیم  
بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و بصحبت وصول بقایا سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال  
صین که در آنحوالی بود توقف نمود و بجهت تقدیر مالک الملک شد بر در آن ایام روح غرور سلطان  
منصور از مصر برین عالم آفت انتقال کرده سلک جمعیتش از هم سیخته هر یک روی بطرفی آورد  
بسلطان سلیم بعد از اطلاع برینجاده آسمانی پر کب کاهرانی سوار شده بمصر فرمود و عروس الملک را  
بنامت اغیار در کن گرفت بعضی از امرای انجاشی را که خیال سرکشی داشتند قبیل رسانید لا بوم  
ملک مصر شام و حجاز زمین در خیر تسخیرش قرار گرفت و در همین شرفین خطب و سکه بسم و لقب  
شرفین بپادشاهی پرفت انگاه سلطان سلیم زمام ایالت مصر را در قبضت گرفته از خیر با نهاد

از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق با میر عبد الکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض با قاضی محمد کرد و شادان  
مشاور الیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی دیوان اعلیٰ حلیب کوپید و مهم امیر حسین و سادات هزار  
بویب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس تقضیه رسیده است که بر مبلغی معین قرار گرفت و  
امیر عبد الکریم مرضی شده متوجه ساری گشت و حکم هایون بنفاد و بیوست که از آنجا هفت هزار تومان  
ذکر چهار هزار تومان را که حصه امیر عبد الکریم بود جناب سیف الانامی تحصیل نماید تا برسم انجانب  
نیز اجازت یافته بازندران شتافت اما اتفاقاً بحسب احکام در اردوی هایون توقیف نموده  
اور کارس یک تبه تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس اولاد شد و بعضی از  
وکلایش با همراه بود چون موسم رستان و سر با بیابان رسید و در کنار جو بیارمانند خطا  
نوش این کلعه در سبزه برد مید پادشاه عالیشان از فستاق نچوان عازم آنکسهند  
و بعضی دیگر از سیلا قات آذربایجان که دید و در مرغزار بهشت آبادت و خیمه و نگاه با وج مهرماه  
برسانیده با طعشرت و نشاط مبسوط ساخت در آن انا از جانب خراسان ایلچی رسیده  
بعضی ذاب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بوزم شیر خراسان از آب  
اموی ~~مورد~~ در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفت دست تقدیر ایزد عز و علا ابراب تفرقه بر روی  
اوز کار بر ایاکشود و بنا بران فرمان واجب الادغان نقاد یافت که در پیشخان با اتفاق زینجان  
متوجه مدو حکام خراسان کرد و آنخان عالیشان حضرت مملکت بناهی حبیب الهی را در قلم گذاشته  
علم غزیت بطرف خراسان بر افراخت و کوچ بر کوچ بخیرقان سلطانیه شناخته همه آسایش  
مراتب روزی چند رحل اقامت انداخت و در او اهل شعبان سه سب و عشرت و شجانه از نزد  
والی همراه امیرخان تورچی شاه قلی نام باستان بهر اقسام رسید و اجازت غریب بعضی رسانید  
اول آنکه عبید الله خان با خود بیکران بطاهره راه آمده چند روز با مر محاصره برداشت و چون دید که کار  
از پیش نمیرود عنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر موقوف ساخت و یکرا آنکه امیر عیاش الدین محمد  
بن امیر یوسف بهو انوای محمد بابر پادشاه متهم گشته بود حکیم امیرخان در روز سه شنبه ششم ماه  
در قلعه اختیار الدین مجبوس شده روز دیگر مهم او از هم گشت و پادشاه عدالت نهاد و در تقض و  
تفتیش آن مهم شرط مبالغه و اتهام بجای آورده تحقق انجا بید که در وقتی که عبید الله خان

و ابواب و انعام و احسان بر روی روزگار کشن بر کشود و سلطان خلیل خیز روز در خدمت سده است  
و کرامت بسر برده هر ساعت لطف مجرب و در هر لحظه تقصد مهند نسبت با و وقوع می یافت و در وقت  
طلب رخصت با نعام خلع زر نگار و تاج مرقع لابی شاهوار و کمر شمشیر طلا و سپ تازی نژاد جهان بجا  
منقح و مباحی شده روی بشیر و آن او در و بعد از روز ملاقات پر کشید از الطاف و عنایات  
که مشاهده نموده بود عرض کرده شیر و شاه عازم ملاقات با درگاه سپهر اشتباه شده  
و نه ام درگاه خور و با پیراق آن سفر نامور گردانید پس چنین که شاه مرا طبع بکس و خوبی نکوت  
عجب دار که گردن و شمنان همه دست نبوت ملک ستانی چه حاجت بشاید که کشور دل و  
استیلا جان منخواه است ذکر آنچه موجب جان بقدرت انوار و شکر سید و  
سازگار است در بیان قوا و قدرت و در زمان و ستم و رسیدن قوا و  
بومس و نوبت در یاد شاه بلند جبهت از منزل نایب طفره معنایان و نصرت از درگاه  
بدرالتسلط تیزریش است در یاد بیکجا در آن لیده قافه بعیش و نشا که در آینده و از اینجا  
عنان گیران بقضای نجران تافت و بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان حسب  
الفرمان بغز و کر چستان از تاخت ولایات که جیان بی ایان رایت نصرت بر افروخت و در آنجا  
چنین دولت با شاه کاسکاراناد وقت در نظر دور رسانید و چند قوه شهر مفتوح ساخت و از حکام  
آن ملک گرفت و با او یک اثر یک و منجر هر یک با یکدیگر با یکدیگر و سلطان شرافت اظهار  
اطاعت و خدمتگاری نمودند و پنجاب اینها را بجان اعیان و ممالک خود گردانید و بموجب استیلا  
سلطنت ایشان تو جبر و زور و در قضاوت بکوتلین بمقتل تو ایام سپهرستان در آن وقت  
بواسطه بیکو مدتی عنایت و الطاف بی نهایت یافت و پادشاه پوزش بر امر او کرمی را  
شمول الطاف پادشاهانه ساخت بر تو و از عطف خردانه بر و جنات احوال ممکن یافت  
و کرجیان باج و فواج قبول نموده با نعام تاج و خلع منقح و کسب از آن شده و در این مقام  
در باب حکومت موامعی که متصرف حاصل کرده و در بی بطن خویش آوردند و بعد از آن احوال بسیار  
مهاجرت ولایات مازندران و هزار جیب و سوراخ اب درگاه فلک نشسته ادکف رشتید بسیار  
گردن و آنو الامر به سلطت جناب بطانی سیف الهامی فواج مظهر تبکی برینجوب مقرر شد

وامیر عبد الکریم درمازندران بکومت مشغول بوده لوازم دولتخواهی تعجب ندیم میرسانید و در خلال احوال  
گذشته شیخ شاه بموجب وعده که با نواب پهلوان شتاب کرده بود او ام خدمت بستاند از شیروان متوجه  
آذربایجان شد و شاه عالمیکان جمعی از امر او نوینیان را با استقبال انجام مامور گردانید و در پنج  
ماه رمضان سنه بیست و نهمین در تباب مراغه با او روی نصرت نشان رسیده صیاح عید بوسیله  
میرزا شاه حسین از دریافت شرف با بوسه هایون فزونی مبارکات با روح کسوت رسانید و از آن  
تازی نژاد مرصع لجام و نمشهای مصری مزه بپیام و نقود امیض و امر و نفلس انجاس دیگر آنچه دست  
گفتش بر آن میرسد و لائق مناسب دیدن پیش گذرانید و از جوایم گذشته لوازم اعتدال و استخفاف  
بتقدیم رسانیده مراسم دعا و شایگان آورد و چون نقد خلاص شیخ شاه در معیار نظر گویا اثر از غش ریا  
میر نمود و بهر قبول اقران یافت و نام عواطف از مهب مراحم ناقتی در اتمتر از آمد و ریاض اهل و  
کله از عتیده بی خلل اورا نصرت و طراوت بخشید و خازن رعایت خاص برست اصطلاح و اختصاص  
قامت قابلیت اورا بخلع طلا و دوزی و اسرار زنگار و کمر مرصع بلایی نشا هوامرین دارا کشته گردید  
نیم هر کس ره انطاس کرامی بویته در خدمت شاه نیکامی جویند در کله امیدوی از فیض ازل بی شبهه  
کیا و دو سنگامی روید و با طمسن و سور ترتیب یافته با پادشاه عالیجاه شیخ شاه را در صحبت بهت رفت  
طلب فرمود و از ساغر لطف و احسان اورا بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگار کس  
برکنو و چون شیر و انشاء چند روز در ملازمت با پادشاه کیتی افزود و رعایت عشرت و کامرانی او قی  
گذرانید و بکرات و مراتب از جام التفات شاهی سرگرم گشته با صاف الطاف ناقتی مفتوح و بیبا  
گردید و افسر اغار در سر و خلعت افتخار و بر نعت سعادت در استین و مرکب مرادات در زیرین تخت  
الطراف یافت شاه و الاثر اراکین رستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور محمود و او از عدالتش  
بروجنات احوال رعایای آذربایجان تافت همه خدیو کامرانی بنده پرورشه عالمیکان عمل گستره  
در آن موسم که بود از سردی و بی وفورده خون مردم در رک و بی مزد دست ساقیان عنوه انگیز کشیدی  
می بدار الملک تبریز و الهی دولت و اقبال شاهی منصور باد اهمیت در تنهای اکنون وقت است  
که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان فوسان در پرورد آید و حال  
انقلابت را که تا غایت بنا بر ملاحظه از زبان سخن موقوف مانده تقریر نماید گفت و رفت

در ظاهر هرات نشسته بوده و بامر محاصره قیام ننموده از امیرخان اصلا جلاوتی وقوع نیافت بنا بر آن  
اوزبکان در بوکات هرات فوایی بسیار کرده اند و امیرخیاث الدین محمد از جوینی که با نسبت  
نموده اند مانند کزک یوسف بی کناه بوده و امیرخان بنا بر غرضی که داشته آن سید فاضل نیکو  
اعتقاد را بیخ ظلم و بیداد شریک شهادت چنانچه لاجرم ناره غضب پادشاهی اشغال  
یافته حکم شد که شاهزاده مظفر لواطها سب میرزا توجیه بایه سر بر اعلی کرد و ایالت فوایان مغولان نواب  
شاهزاده عالمیکان سام میرزا باشد چنانچه غمگین و غمگین این حکایات مرقوم قلم ایتم خواهر گشت  
در عهد شاهزاده عالمیکان رسیدند در ایالت فوایان پادشاه در آنجا چون جناب  
سیف الانامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان تبریزی بجهت رسانیدن حکم های یونان  
یافت که انجانب در االت لطفه همراه رفته در ملازمت شاهزاده عالمیقام ابو الیصر سام میرزا امیر بود و  
تمه آنوجه در عهد دوه بک باشد اما اورگاس بیک که متحد سرانجام سه هزار تومان تقبل اقامت شده  
بود پیش از آنکه از انوجه خبری بوصول رسد اقامت از پایه سر بر اعلی قرار نموده باز نذر آن شتافت  
و میان او و امیر عبد الکریم ناره نزاع التهاب یافته امیر عبد الکریم بقوت دولت فافوه غالب گشت  
و اقامت قلعه کلیس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگهای آنکند و متحصن شد و چون این اخبار بوضع  
نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم های یونان بغداد انجامید که جوینی سلطان با بعضی از سپاه عراق  
و کردستان باز نذرانی رود و اقامت را گرفته بیایه سر بر اعلی رساند و جوینی سلطان حسب الفرموده  
شکر با نولایت کشیده تخت بظاهر قلعه اولاد شتافت و در عرض کمهفت استوار را  
بجنگ گرفته توابع اقامت را که در انجا تامل داشتند مقید ساخت انگاه جنگی که اقامت بود در  
اورانیز در دام امر انداخت در اینت مراجعت بصوب سده سنیه برافراخت و بعد از وصول نیکو  
خدمتی او غرض قبول یافت و بر تو عنایت پادشاهانه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه یافت و باین  
عفو خسرو جویم پیش شام حال اقامت شده حکم های یونان حکم های یونان با طلاق او صادر گشت اما حضرت  
انصاف بجانب باز نذران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم  
گرفته انجانب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ خبری باه ربیع  
الاول سنه ثلثین و تسعمایه رسید اقامت در ملازمت شاهان اقبال انسیان اوقات میگذراند



سرپرست اسرار است سبب توقف او را بیع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات  
خراسان مطلع گردانند بنا بر اعلی در اجاب سیف الامانی و حضرت صدر الاسلامی در بیع الاول سنه  
اربع و عشرين متوجه درگاه گشته در بعضی از ایالات نیز بزرگوار با طوبی فائزنده موجب تعالی امیرخان  
و بعضی دیگر از حالات نواسا را مورد صداقتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال در تخرابی نواب کامیاب  
شاهی جزو نوبت از فوق از یک متفرگشته بود و بی شائبه لاف و کراف در حسن صورت و لطف سرپرست  
و محسن آداب اکثر اکابر افاق ممتاز و مستثنی میبود حضرت اعلی او را بزرگوار رعایت و مراد از دست  
و با تمام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را با بوج فرستدین برافراخت و مجدداً در زمان بهایون بنهاد  
انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهاسب میرزا در ضبط و ربط موقوفات و ایالات نواسان از سرحد  
عراق و آذربایجان تهامیت طخارستان معوض برای صوابنمایش باشد و امیرخان سارنمات  
ملکی و مالی را با استصواب انجام فیصل داده مالو جهات هر اوقات در درجه موجب ملازمانش بازگردد  
و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده حکام دوستان عنان مراجعت بصورت  
نواسان انصاف داد و اما جناب سیف الامانی در ملازمت آستان ملکیشان توقف ننموده بطلب  
سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر محمد به راه آید خبر تقاضای ترتیب و رعایت آنحضرت مجموع امیرخان  
شده نمیشد بی موافقی بر این نیفتاد و نظیر الدوله ابراهیم میرزا را در شعبان سال مذکور جهت عرض نهات بصورت  
عالمیان فرستاد و در غزوه رمضان جهتی ظاهر مولانا میر سمرقند بر گرفته بعد از دروز نقلش حکم فرمود  
و منصب صدارت من حیث الاستقلال بخواجه علیخان که هر دو بی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد  
در او فواید بگذرد به راه رسیده سادات و علما و اشرف و فضلا ببلوازم استقبال استیصال کردند و در منزل  
نوشه نغمه دستموس آنحضرت فائز شده مراسم تهیت منصب امارت بجای آوردند اما امیرخان خواجه  
مقتضای فواید لازم الامتثال بر در کمال سید نیکو حال نیز درخت و مبلغی کلی از موقوفات طبع کرده  
سارنمات را بکلیف رای صوابنمایش فیصل میداد و نظیر الدوله ابراهیم میرزا چون بیایر سرپرست اعلی  
رسید و کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامیده بوقت سلطانی سرافراز گشت  
و نهات را بر خود را عزمند است کرده بطریق مدعا سر این مطاعه حاصل کرده معوض المرام را محبت فرمود  
و طرف آنکه کالیف متهور او امیرخان باخواهی احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه علیخان درین نوبت با جناب

نیز در این باره نیز در تذکره قیامی که در این حدود است آورده می شود  
امیرخان امیرخان کلانی پیک در سلک اعظم امرای سلطان یعقوب میرزا انظم دشت و پیرکلانی  
امیر پیک در زمان سلطنت ابوالقصر حسن پیک بغایت معتبر بوده همت پرشت امور جهان بینی میباش  
و امیرخان چون بغایت عنایت شاهی منقحر گشته منصب لاهکی شاهزاده طحاسب میرزا و حکومت  
فوسان سرافراز شد چنانچه سابقا مستخرری یافت زمام منصب وزارت و اختیار ملک و مال را  
در کف کفایت شیخ مجد الدین کرمانی نهاد و خلافتی را تعلیم با طاعت و رعیت پروری و تشدید اساس  
لطف و مرحمت کسری نوید داد لاجرم ممالک فوسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی مجبور  
نهاد و رعایا متفرق گشته با و طغان خود باز آمده اغاز رزاعت عمارت کردند و چون قرب وصال حال  
بر نیمیوال گشت و اکثر قری و قببات معمور و آبادان گشت امیرخان با غوای بعضی مردم و قرابتان که اعتبار  
و اقتدار شیخ مجد الدین سوانی مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی خیر را منزول نموده مواخذه و مهادره نمود  
انگاه برادر خود و تر خود ظهیر الدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا میر سمرقندی را وزیر کرد آید  
دیگر بجای شیخ مجد الدین محمد نیرداخت و مولانا میر بریضی از اغینا و ممولان بهرات تحمیلات کرده  
در مقام کفایت شد و بد آنجنت بریشانی بر مردم فوسان راه یافت و در او اوقاف سنگین و غنیمت  
و تسخیر در اردوی مایون جاسوسی روی بدست فدام درگاه پادشاه اسلام افتاد و بعد از تقدیم  
لوازم تفحص و تفتیش و توضیح بوقت که در روم این خبر شنید یافت که امیرخان یا غی شده است و او را  
فرستاده اند که کسرتی حال نماید بنابر آن فرمان جهان مطاع نهاد یافت که جاسوس را انگاه از روس  
بهر راه فرستند تا امیرخان را روانه درگاه گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی فوسان از خارجه عبودیت  
گاز نموده انگاه او را اجازت مراجعت دهند و تا بقور میرزا همت آوردن امیرخان بجانب فوسان  
حرکت کرده در ذی حجه سنه مذکوره به راه رسید و نشانی در باب طلب امیرخان مرقوم تسلیم  
غشیان درگاه سلاطین نبیاه شده بود در سانسید اما چون مجبور بود که در بهار آینده سلاطین از یک  
موضوع ولایت فوسان خواهند کرد دید امیرخان را توجه بیاید سر بر اعلی مناسب دولت نمود و از جناب  
سیف الایمانی خواجه نظعت تبریزی که بموجب حکم قضا مصاحبه تمامت فوسان را با تصویب او فیصل میباش  
داد و نقابت بیاه امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف که صدر طحاسب میرزا بود الکمال کرد که بیایند

اما بحسب ظاهر انقیاد کرده تا وقتی که شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از بیشتر تعظیم آن امر قیام می نمود مولانا نظام الدین  
احمد را از تعظیم شاهزاده معاند داشت و چون مشارالیه رخصت یافت در گاه عالمبناه توجه فرمود و باز بدستور  
سابقی سالک طریق نازمانی گشته در فیصل تقیایا مقتضای رای خط اندیش نواب خویش علمنوده در انشاء  
حالات گذشته و وقایع مذکور گشته حضرت طهیرت سلطنته و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال  
نهال اقبال شجاع بیک کرد و چون اوتاب مقادمت داشت در شهر متخصن شده همت بر منطبق برج و باره  
کاشت محمد بابر پادشاه ظاهر قندمار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقصد مقهور و نقصان محصوران گویند  
و در اکثر ایام بوابوش کردن فرام سواری شده و نزدیک بخند شتافته سیاه طلادت بنیاد را استعمال  
انست قبال با مود میگردانید و از انجانب نیز دلاوران قندمار بقدم محاربت و محافظت بنسب آمده استعمال  
تیر و تیغ میبرد و وقتها اکثر اوقات بهادران موکب بابر بی فتح و ظفر می یافتند و مخالفان مغلوب  
و منهنم گردانیده تا در وازده می شتافتند و در خلال این احوال خان میرزا در به خشان از عالم گذران  
انتقال نمود و چون این خبر بمحمد بابر رسید بر فوت پسر عم بسیار خورد و بالانشه دست برد این  
سکپائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش بهایون میرزا تفویض نموده حکومت خاطر در  
بال در ظاهر قندمار مقیم گشت و تمامی ولایات که میرزا تحت تصرف در آورده شوکت و عظمتش  
از او ان کیوان در گذشت و امیرخان در بلده هرات از وقوع این حالات بجایت متاثر شده  
زیرا که اندیشید که با بابر پادشاه از فتح قندمار اگر فراغت یابد لوای خلافت مرتفع گردانیده بصوب  
فغانستان شتاب در وقت محاصره شجاع بیک چه که قاصدان به راه فرستاده از امیرخان  
امیر عیاش الدین محمد الکتاس نمود که نوعی سازند که با بابر پادشاه بجابل مراجعت نماید تا بخدمت  
شاهزاده طهیرت میرانشان خدمت العزیم از جاده هند مشکاری بر نرارد بنا بران امیرخان  
و امیر عیاش الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بیاید سرریزنده اولاد صاحبقران فرستاده  
پیغام دادند که هر چند شجاع بیک در ایام سابقه مکتب فرایم بود سزاوار قهر و غضب می نمود اما چون احوال  
تجدید نرمش آمده قبول می نماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی سبکان سلاطین بنیاد باشد  
و هر ساله بلج و فواج بجزانه عامه رساند مناسب آنکه حضرت ترک محاصره قندمار کرده عثمان محبت  
بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندمار و موطنان اندیاز را از بنجانند محمد بابر پادشاه

کم التبعاتی آغاز نهاد و در تمام بطلان بر خدمات پسندیده او کشیده خدمتش را در هیچ مهمی از مهمات  
و فلذاد و امیر سلطان اگر چه بالطبع مایل ظلم و تعدی نبود با قامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز سه فرسخ  
قرآن تلاوت می نمود و انا صفت کجوت و کبر روی استیلا داشت و هرگز به پیش و ادخوانان و غوربیا  
ضعفا و بجزه نمی پرداخت و نواب او احمد بیگ و هدایت بیگ و هاشم بیگ مهر دار و خواججه علی خان  
دست بچو و وطنیان بر آورده رعایا، بچاره در تنولیس و تفرقه افتادند و هرگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث  
الدین محمد لفظی ازین باب بوض امیر خان میرسانیدند محل بر عرض نموده بجمع رضای می شنود و این معنی مزید  
جبارت انجاعت میشد بنا، علی ابراهیم سلطان رخصت طلبیده در پنجم جمادی الاخر سنه ۱۰۰۲ غریبی  
روی بدرگاه عالمپناه آورد و در روز جمعه هفدهم رمضان در نیاب انچه سعادت دستبوس استعدا یافته  
منصب محافظت مهرهایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از ارباب بسیار از برادر در خاطر داشت  
درین اثنا که در پای کسیر پیراه سخن یافت از غایت سلامت نفس زبان بعبثش نکشود بلکه لوازم سعی و  
اهتمام بجا آورد تا لقب سلطانی او کجانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان کمال ساخته  
ارسال فرمود اما در آن اثنا نزد نواب پادشاه بری اعلی تحقیق انجامید که معلم هزاره صاحب تالیف  
طهاسب میرزا مولانا نظام الدین طیبی که در خدمت امیر خان تقرب داشت بطبع آنکه بشوایی علمیم  
من حیث الاستقلال تعلق با او گیر و چو گشته محاسن افعال امیر محمد را در صورت نفاق سرا می نماید  
و اعمال اخفرت را بمصرف در اموال موقوفات متهم داشته در خدمت زبان بعبثش میکشاید بنا بر آن  
امیر خان نسبت بان صدر عالیشان طایق کم التبعاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات و اختلاف رای  
صوابتیش مفصل داده بخشش را معتبر نمی شمارد و لا جرم حکم هایون بتجدید صدور یافت که امیر خان جمیع امور  
ملکی و مالی و دیوانی و وقفی خواص را با استصواب آن سید عالینا بقطع دبر و منصب علمی هزاره را  
نیز مفوض بدان عالیجاه دانسته تا نظام طیبی خود را از آن امر معاف داند و مقرر شد که مولانا شیخ  
ابوسعید بهر آنکه رفت بر روانه که در آن باب بهرهایون رسیده بر امیر خان خوانند و او را بر عاقبت  
جنب امیر غیاث الدین مامور کرد و اندو شیخ ابوسعید در روز یکشنبه بیت و یکم ذی القعدة سنه مذکوره  
بهرات رسیده قامت قابلیت امیر خان و امیر محمد را بخلع نافه شاهی که همراه آورده بود بسیار راست  
و مضمون بر او کجی عالمیه را بجمع امیر خان رسانید هر چند صدور این حکم بطریق امیر خان کران آمد

در بر اطن استعالی یافته ناله غیر عجزه و فقیر از مرز غم سپهر خضر در گذشت و امیر خان مشوره امیر عیاش الدین  
فرمانه داد که از غلات بوکات که اندکی فزون شدن بود بسیاری نمود بر او رسیده بود هر کس هر قدر  
تواند آورد از آن او باشد تا بر آن بعضی از غلایان و مردم عدو لسان در دیده از شهر بر آن می شناسند  
و بهر وجه که می توانستند خوشه های کندم و جو را بشهر در می آوردند و برین سبب مردم از بلای غلات نجات یافتند  
و چون عبید الله خان دوست روز درواچی ساقلمان ساکن بوده از رنج راه بر آسود صاحبی سوگند شده  
متوجه شهرت و فوجی کثیر از نیکان سپاه اوزبک را با فراختن نیران قتال مهور گردانید و زمره از  
اوزبکان از راه مرار میر مجروح ابو الولید احمد بطرف باغ زراغان شناختند و فرقه از مرخیان  
در آمده نزدیک بد اس سلطان رسیدند و از پنجاب امیر حسین علی که از ساز ملازمان امیر عیاش الدین  
بیزید نجاشت استیلا داشت با جمعی از سواران از م سار و سیادگان تفنگ انداز پیرین زمره در میان  
هر دو مدس عبا ر جدال ارتقا یافت و شاطر عبداله در باغ زراغان سردسار خسته بر جسم ناک  
دند و ز تفنگ جانسوز بر فوج و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک اصناف منافع لشکریان  
انجانب بودند امیر عیاش الدین مضطرب شد که کسی نزد امیر خان فرستاد که مک طلبید اما بخلاف تصور جواب  
درشت شنید و انمنی موجب مزید ملال خاطر رسید پس بدیهه حال شده با خود جویم کرد که اگر از آن سختی  
یابد قدم از سر ساخته بر گاه عالم بناه شتاب گرفتند در ازوز میان نوکران امیر عیاش الدین  
و اوزبکان جنگ سخت داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشته بلا فو نشکوه و راه انهر روی بار روی خود دادند  
صهر دیان شهر درآمد و شاطر عبداله نیز در ازوز غایت جلالت بطور رسیده نگذاشت که اوزبکان از  
دروغ که بطرف سیر مجروح است نیز ایند برین قیاس نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروزة عراق  
بجنگ پیش آمدند اما بی آنکه کاری سازند مراجعت کردند عبید الله خان بعد از آنکه دو روز در <sup>تقصیر</sup> تنوش  
مسلمانان گوشید و بعضی از فرمانها جو را سوخته بسیاری از کند مهای سیر را بجا اندید دولت ابد بود مهای  
مرد کرده بر طبق کلام معجز نظام دقت قلبیم از تعب غنی قام بر صبر او استیلا یافت و در روز  
جمعته دو هم از جب از یفر سخی همراه گرج کرده در راهی بی سالار در بربان منزل کردید و از شبانه انجا توقف  
کرده در یک شب چند ماه مذکور راه دمانه سازد که علم غریت بر فراخت کوچ بکوچ متوجه و راه انهر  
و هر دو یان از بندت محامد و محافظت برج و باره فرج یافته بهر غلات و مرزوات خود شناختند

جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد و نجات یک حکم ایمان یکس دارد و اعلم در انشاالله تعالی  
بعد از آنکه فتح قندمار میسر کرد و راه را مقید بستان ملک ایشان روان خواهیم کرد ایند و مملکت  
که میسر قندمار را بهر کس حکم هایون نهاد باید تسلیم خواهیم نمود از شنیدن این سخن امیرخان را این  
خاطره گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که از سر آن هم در گذشت و در شنبه  
در بهار سنه بیست و نهم و تسعایه عبید الله خان بسی هزار پیاده و سوار از جنود ما و راه الهرد و کرستان  
عازم خراسان گشت و از کوچ کوچی خان که بعد از فوت محمد تیمور سلطان سلطنت میسر قندماری  
گفته بود اجازت طلبیده از آب آمو میگذشت در روز پنجشنبه یازدهم ماهی الاغ مسالمة کور قاصد واپی  
مخمس میزد و یک افشار به راه رسیده این خبر بروض امیرخان رسانید و همکاران خود را کابریا پویشانی  
کرد ایند زیر که گذشته در شهر نیامده بود و نو هنوز نیامده حکام خراسان هر یک در مقر خویش اقامت  
داشتند و اجتماع ایشان جهت مفاوید و مفاوید محال سینم و لاجرم خاطر هر ویان بر تخصیص قرار یافت  
امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمال دروازه عراق تعهد نمود و میری سلطان  
باتفاق صوفیان خلیف و است دروازه عراق را تکفل نمود و میر احمد هدایت یک از برج  
سلطان احمد میر زانا قلعه اختیار الدین بحیط ضبط در آوردند و اسلحی یک برادرش میخواست یک  
انها را محفوظ و مضبوط کردند و مر جو یک سلطان در دروازه خوش رایت عبادت برافراشت  
و نحو یک جهت برو است دروازه فیروز آباد گماشت و امیرخان بستور استم در باغ شهر اقا  
ورزیده با بلفه پیاده و سوار در پیش خود نگاه داشت که در هر طرف یکو یک احتیاج شود و انجاعت را  
بر انجا فرستد و در سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطره عبد الله که حکم امیرخان در قصبه جهلی نقران  
ساکن بوده محافظت آن اشتغال داشت شهر رسید و خبر وصول عبید الله خان را شایع کرد ایند و از حال  
بلاست و هیلوانی بانو کران حاضر خود از شهر بیرون رفته فریادهای در سبب باغ زانرا محل اقامت خست  
و صباح باینه چهاردهم عبید الله خان باش که کمل از راه دروازه دو برادران بسر خیابان رسیده  
بطرف ساقستان مستافت و اوزبکان افغان سوختن فرمهای مسلمانان کرده شهر را شور و شرکانون  
درون میزافرو تانست بواسطه قلت غذا و آب و کابین خبازی و غلاتی مسدود گشت و انش جموع

بر موقوف گشت و امیر عیاش الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بوزنم تدریس افاده پرداخته  
بشهر علوم دینیته قیام نمود و غایت فضل و کمالتش بر ضمیر خاقان عالی کمر ظاهر گشته بود تعظیم و احترامش افزود  
چون آن پادشاه افاضل نواز بجزا در رحمت ایزدی پوست بر بچ ازمان میرزا و مظفر حسین میرزا برستور  
پدر بزرگوار در رعایت انجباب کوشیدند و برین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت انکادوی نغافل  
نغافل از خود و تقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را مورد داشته بر امثال قاتی در اراج میداشت و بعد از آنکه  
محمد خان در مرو شاهجان قتل رسید و آفتاب اقبال شاه تصوفی حاصل از افاق طبعه به راه طالع گشته  
ساعت لامانی و امان بر تفتیان در حیات فضل و کمال را انصارت بخشید و اب کامیاب آثار شمالي نبوی و انوار  
نغافل صوری موسوی در نامه حال آن فائز بعبادت دنیوی و اخروی مشا بهره نسروده ز نام منصب  
قضاء تمام ممالک و اسرار در قبضه افتد از آنحضرت نهاد و عنان قضی و ببطور توفیق و وفق بجمع امور شریعت را  
من حیث الاستقلال و الافراد کفایت داشت و اولاد با جوم عقبه علیه اش ملاذ اکابر افاق شده سده نیمی پیش  
پناه اعظم باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت آن پادشاه  
حسنت آئین از درجه بدر خجرتی مینمود تا میان منصب صدارت و اداره جمع کرد صاحب طبل و علم و خیل  
و چشم نموده در دار السلطنه هر اذ روی تمیشت مهمات ملکی ایجابی آورد و از نجات ناره غضب در کلاو  
دردن با میرخان برافزود خسته بیا و غمزه و سعایت اهل حسد و فنی جدید با جمل من مد ساعت  
باعت الهاب ان اشمت از دید میکرفت تا کار بجائی رسید و مهم بد انجا انجامید که امیر محمد در ایام  
مجاهره عبید الله خان عزم بوزم کرد که چون مخالفان از ظاهرات کوچ نمایند بیاید سر بر اعلی شتافته لب  
لمکات با میرخان گشاید و شمه از حال ولایات فوسان عرض فرماید و امیرخان از زمینگی از نشیه منگشته  
قتل آنحضرت را با خود مخبر گردانید و از نو ادر وقایع آنکه در شب سه شنبه ششم ماه رجب ان سید حسینی نسب  
در عالم رویش بهره فرمود که در کوچ سرگردان شده به طرف که توجه مینماید راه غمی باید در آن انا حضرت  
خیر البریه علی الصلوة و التحیة بطوش در آمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی بجانب مای  
و امیر محمد بد ارگشته صباح این واقعه را با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و بعد از آن مجلس کمی از حکیمان این  
سید نیکو صفات گفت من نیز دروش در خواب دیدم که پدر شما سپ بوزی آورده شمار سوار ساخته همراه  
تولیش برود و بنهتة دعوت تمام بر ضمیر منیر آن زبده اولاد خیر ان نام راه یافته ان روز سوار شد

و بفرج هر چه تا متر آغاز در دیدن غلات و گرفتن فرمها کردند تا بعد از آن ایام صورت منحنی روی نمود که بکلیس از  
اهل عقل و کیاست را بر خاطر ماندگشته بود و چنانچه این سخن مغربیه مذکور خواهد گشت و تفصیل این احوال  
بزرگان فائده بر طالع خواهد گشت که در روایتی از مجلسی در تفسیر تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن  
شماره ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ با صفت استغفار چون فائده عزیزین شماره بنا بر اشاره انقدوه ال  
خیر البریه در تالیف این نسخه شروع نموده بود و در اثنا اشتغال با تنظیم عمده اول ازین درج کمالی  
انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مشاهد نموده بود درین هنگام که سیاق کلام بزرگ شهادت انصاف  
سعادت سید خاوا فخر متوجه آن گردید که گشت صحائف این اوراق را بجزیر نیکه از احوال جستجاش  
بیار اید انگاه کیفیت واقعه مآله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانه و التا مید نسبت ترفیض است  
و افزوناقب برهائیه کتاب عمده اللطائف بظلم بارکش بر بموجب نظر این ذره تحقیر در آمده که مجربین  
یوسف بن شمس الدین بن یاروشه علی بن خسرو بن حبیب فرازین نجیب شکرانی و نسب  
النسبه عالی حسب منتهی میشود با پی جعفر احمد بن ابی عبد الله بن جعفر بن محمد السبیتی بن عبد الله بن محمد  
بن حسن بن حسین الاصغر بن ادم آل عبا علی ابن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
قال الشيخ ابو نصر النجاشی لعقب بکمال ذل لسانه و یو خدمت قول تعالی سلقوکم بالسنه حداد  
و امیر عیاش الدین محمد در حضور سن و خدمت عم بزرگو از خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بود  
علم و فضیلت سرآمد علما، اعلام بود و اناناد از عبارات انوار تقوی و سعادت از نامه ها یوش ظاهر  
و هویدا بود بعضی از متداولات در مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و منقول شرائط اجتهاد مرعی داشته  
لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بکار ادم الراجحین پوست امیر عیاش الدین محمد  
پرسس مولانا کمال الدین مسعود شیرازی و جناب شیخ الاسلامی سیف الدین احمد التفازانی  
انگار آمدند فرمودند باینکه زمانی سرآمد فضلگشته نمایم نتایج طبع سیمش مانند کلهای طری از وزیر  
سیم سحری بنام نطنز منافع فضیلت بر روی رسید و نسام حقائق ذهن مستقیمش همچون فواج  
هوای بهاری خوشنسی ایاض کمولفات معالمن سخن سازیرا ناظر گردانیدیت لفظ در قشاش  
گشت بی قیل بین معنی آیات تنزیل لاجرم ان سید ستوده شیم منظور نظر تربیت عاقان  
منصور سلطان حسین میرزاشه و تدریس مکتبهم از ان مدرسه که محتوی بر مقبره پادشاه سعادت انما



گفتم که از آن حال غمی شرح دهم که دست کزان در روی بویسم - چاک اگر که از آن اندوه مترنزل  
گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حیرت از حرکت استادی غریب نینمود پست تا دیده و دست  
زین صعوبت نذیده دل کین خبر شنید کشتش با خبر نذیر القصد شب چشمنه خواجہ شاہ حسین جنابانی  
و بعضی دیگر از طریق مسلمانان از امیر خان استجازہ نموده جسد مطہران فتد و اولاد خیر البریہ را از  
قلعہ نجیبان برد و بر پنج سنت سنیہ خیر البریہ غسل داده بعد از ادا نماز در کوه مختار کہ مقبرہ ابا اوست  
بجاک سپردند پست سر و بالای تو در خاک دروغت در بیخ زیر خاک آن بدن پاک دروغت در بیخ  
اوقات چاش پنجہ و شش سال بود و کلک لطائف نکار حواجہ ضیاء الدین میرم در تاریخ شہادت  
آنحضرت این رباعی نظم نمودند: چون میر محمد خلف آل عبانہ زین دار فخرت سوی دار بجا  
تاریخ شہادتش رقم کرد ضیاء و ائد شہید ہو کی الموقی - و این رباعی دیگر تجر طبع مولانا شہاب الدین  
احمد آنحضرت کہ در آن باب گفت: چون کہ در بیخ جان سندان مرغ فلک - از لوح زمانہ ہم کبریا  
مک گفتم کہ حساب سال این واقعت صحت دل گفت کہ قتل سبک کان میرم - و امیر خان  
بعد از وقوع این حادثہ شنیوہ بروہ روز صاحب واقرباء آن زبده آل عبا را طلبیدہ تلی نمود و بہت  
اعتدال ابواب لطف و مرحمت بروی روز کار ایشان گشت و منصب قضاء دارالسلطنہ بہت را  
برای صوابنامی جناب امیر عبدالحی در زبده سادات زمین امیر کمال الدین حسن تفویض کرد و بعضی  
از کتب سید شہید را بچند ام نقیب الثقباء کہ میر عزو خویش و اولاد آنحضرت بود باز دادہ شرح نوشتند و  
کہ پس از مرگ شہراب دہندہ ذکر سید بعضی از وقایع روزگار علی سبب انجا کرد و گفتند  
بعد از شہادت امیر محمد صلوات اللہ فی اجبت الخلد امیر خان شاہ قلی تورچی را بر کاه عالیشان فرستاد  
و عرضہ داشت کرد کہ امیر محمد بن یوسف دفتر حقوق و تربیت مدام شدہ سدرہ مرتبت را بطلاق نیان  
ہناده داعیہ نمود کہ محتما بر میرزا بہرات طلبہ و باین جویم عطیہ میرمواخذ کہ دید و بر تیغ سیات اوقات  
چاش نہایت انجامید رباعی در آن زمان نشد با داشت ہنوز نہا با بکیرینہ و عوغات ہنوز  
بچرم بر نخت خون مانستہ دلان تا انظر فکہ حسبم از طرف ماست ہنوز تو و امیر خان بعد از  
فرستادن شاہ قلی بلا خط کہ آنکہ مردم را مخالفت حضرت خلافت پناہ محمد بابر بادشاہ و موافقت  
امیر محمد با آنحضرت بابر آید او ازہ پور شش قندار شایع کرد ایند و در ہشتم رمضان سنہ ۸۰۰ ہجری در شہاد

و حال آنکه امیرخان با ملازمان خود سرار داده بود که هرگاه امیر محمد بیاج شهر در آید آنحضرت را بی اختیار  
ساخته قلعی اعتبارالدین بر بند چون دو ساعت از روز بگذشت و امیر محمد در باغ پیدانگشت  
امیرخان بر احمد سیک مهر دار را با جمعی کثیر برود و تاجانه آن یکانه زمان فرستاد تا او را گرفته بقلعه اعتبارالدین  
برود، همان ساعت منازل حضرت و ملازمانش غارت یافته نگاشت بعضی از همسالکان ایشان  
سرایت نمود و امیرزین الدین علی و دیگر از اصحاب آن فتوده اولوالالباب مؤاخذ و عقید گشتند  
و طوفان بلا در آنروز بمرتب بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر کجا گمان بود که چیزی از تنوع  
دنیوی بقبول می بوند بهمانه آنکه جهات امیر محمد درین منزل است بدانجا در آمده دست نهب و تاراج  
بری آورد و اینصورت بوجوه امیرخان رسیده خواججه علی نرا با جمعی از ملازمان سوار ساخت  
تا که در شهر برآیند و به تسکین آن فتنه قیام نمایند العصب امیر عیاش الدین محمد از روز و شب  
در قلع اعتبارالدین محبوس بوده این بیت را در سلک نظم کشید و بر رقعه نوشته نزد امیرخان  
فرستادیت متیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من  
تا هر هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و صبح روز دیگر فتوده اولاد خیر البشر یعنی حضرت نقابت  
پناه امیر جمال الدین عطا الله سلمه اند نزد امیرخان فرستاد التماس مخلص امیر محمد فرمود  
و آن یزید صفت ابن زیاد سیرت یعنی امیرخان سخن الفت داده سادات زمین را بسوخ قبول  
نشوده و با خواص خویش مشورت کرده جویم کرد که بصره بیداد آن شمع شبتان و کایت  
را منطقی سازد و بدست تعدی آن یوسف مصر هدایت را از اوج عاید بجا هلاک اندازد  
و بخا زوز که چهارشنبه هفتم رجب بود وقت نصف النهار قاسم مهر دار را بقلعه فرستاد  
تا آن زبده کمال خیمه العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار نفسم نیند کشیده خود را در  
حضرت حضرت رسالت انداخت نظم در بیج آن نقابت قبایی که بود خود لبش گمان  
علم کفش بجز بود در بیج آن صدارت نیایی که مهر بنجاک در او همی بود و بهر در بیج آن چشم  
فلک بعد ازین زمیند نظیرش بودی زمین - چگونه که متوطنان لبده هرات را از حد و دست  
انواقه مالکیمت در اضطراب دست داد و بپوشیم که افاضل و سادات را از وقوع این  
عادت نشانه بگونه میبندی افتاد و در کفتم که غصه مشکلی نبویسم - زوز در فراق حاصل نبویسم

امیر خاثر از حکومت آن مملکت مغزول سازد شهادت سام را تا نزد مملکت شاه رخ میرزا کرده بود  
مملکت انیس حضرت دور ششمان را در اطراف امصار فراسان بر اشرار از فرمان هما مطاع  
بر پنجم صورت یافت که منشیان بارگاه توفی الملک من ششمان مشور فائض النور ایالت مملکت  
از سر حکومت آن تا کنار آب کموی با اسم سامی و لقب کرامی سام میرزا مرقوم گردانید نزد طغوسرا  
نویسان درگاه آن الارض شد پور ششمان ششمان پروا پنج نفاذ او امر در جو پان نوامی دور ششمان را  
در آن ممالک توفیق و قیام انا جلدنا کم فی الارض خلیفت رسائید نزد یکی از نواب بلند جناب  
پایه سر بر اعلیٰ نزد دور ششمان که در آنک خرقان اقامت داشت رفقه کفایت که حکم نمایون بر نوب  
صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استحال بجانب فراسان ششمان بدو جناح مرحمت و احسان  
بر مفاوق متوطنان آنی بلدان مبسوط سازد تا پیش ازین احتمال با جلال ملک مال راه نیابد و این حضرت  
انگشت قبول بر دیده نهاده عنان بکیران بجانب مقصد اعطاف داده چون مقصود بود که هرگاه امیر خان از  
توجه موکب انیس حضرت بهر سبب فلان وقف یا بر بنا بر آن توهمی که بسبب شهادت امیر محمد بر ششمان  
یاخته بود کردن از طرق اطاعت و فرمانی خجسته و بای در دادی عیسان نهد در اثناء راه دور ششمان در نیان  
کتابت محبت امیر با میر خان در ششمان مضمون که ایالت فراسان بهر صورت متعلق با نجابت کجاست  
که ایالت خجسته باشد امیر آن کشور را مضمون که ایالت فراسان بهر صورت متعلق با نجابت کجاست  
از سال گذشته تا کنون سینه سینه ایالتی در نزد هم سوال بخدمت امیر خان رسیده آن مکتب را  
مردم که از این مضمون ملک خاطر امیر خان اطمینان نیافت دهانه یورش کند تا در روز دوشنبه نوزدهم ذی  
قعدة در کابل بهر آهه طلباب میرزا بهر سبب از ششمان در روز چهارشنبه پنجم ذی حجه منزل ملالان  
از فرزند دل دور ششمان در امیر خان که برای دارالملک فراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دوشنبه  
و صفات ممالی و اشراف و انجمن و اما فی تحف اخلاص و نیاز بکف نهاده زبان بخت و شادمانی بدعا  
دولت خانی گشت و نزد پاکستان اقبال ششمان فرامیده سعادت زمین بوس استعدا یافتند  
و در روز چهارم باغ جهان از فرط طاعت آن بهر سبب بهر کامرانی یعنی حضرت دور ششمانی غیرت افزای  
بروج اسمانی گشت و در آن اثناء بوضع بود که امیر خان داعیه مراجعت بهر سبب بهر سبب  
و بقلم انوریت نقیض عیسان و مخالفت بر لوح ضمیری نگار و بنا بر آن بر خاطر مبارک خانی که مطلع العالی است

ارشد بیرون رفتند در آنک کهدستان منزل کزید در شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایتخت برآید  
باز آمده سمع اورسائیده که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه شاهی گردید  
و یکی که غریب از آن بجز ظهور آید تا بوم اضطراب امیرخان بنیتر کشت و امر او در ایالت او دی از  
کرامت فراسان برگرفته آغاز طم و تعهدی که در دوسه شمار کرده و جای و بچارگان از ایاز و نند و امیرخان از کهدستان  
بیلان شتافته از آنجا عیان بکران بالنگ تشین تافت و قرب کیفیت انجا میر برده از غایت  
سر اسکی روز چهارشنبه دوم شوال بهرات باز کشت و در باغ جهان ارای فرود آمده در دهم همان  
ماه امر اعظام زین الدین سلطان و بیرون سلطه آنرا که بعد از استیصال خیر رحمت اوزبک  
از ستراباد و اسفرائین عبادت طهاسب میرزا آمده بود در حضرت انصاف داد و در روز جمعه نهم  
از ملازمان امیر حضرت در پیش خان حسین سبک و کبری استحقاق از نواب زمینخان امیر شینچناد  
برادر السلطنه مرآه رسیدند و بجز توجه حضرت و اربوب فراسان شایع که دانیدند و بیت امیرخان  
روی دراز دیاد نهاده روز دوشنبه بیت و یکم والی طوس و مشهد تقدس احمد سلطان افتخار که صاحب  
زین الدین سلطان و بیرون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی با کهای خود آوردند و در  
از غایت خوف و اضطراب زبنت دیگر خیال بویش قند ما کرده روز دوشنبه دوازدهم ذی قعدة از باغ  
جهان ارای در ملازمت شاهزاده عالمیت در بصوب قصبه سبزوار حرکت آمد و هنوز در نواحی انزاب  
که سحت و هایت فراسان از طلوع با بچه ایتاناب اشراق دوری شخان نورانی کشت و شبخت  
هر دیان بروز هجرت تبدیل یافته غلغله نادمانی از طرب برای ناهید در کشت نشسته فرود ایست که  
میخاشی می آید که زانفس جوشش بوی کسی می آید از غم بجز مکن ناله و فریاد که دوشش زده ام قالی و  
فریاد کسی می آید که دستخیزیم قدر و منزلت است امیرزا تمیز بین است و اسان و معمولی  
کن فیون بر طبق آید و لا تخسین الله غافلاً عما یعمل الابطالون مقتضی آن کشت که دست خفیف و تعویجی  
نواب امیرخان از امان عرض و مال امانی فراسان که نامه کرده اند و مضمون لصدق مقرون ادا ادا آید  
لقوم خیر استطاعه هم ملکا عالی عاده لاطنا هم شده در اطراف آن بلده مزاحمت و امنیت به توقع انجا  
رای کتی ارای بایشه کنوا کنای بران قرار گرفت که شهزاده طهاسب میرزا را بپایه سر بر اعلی طلبند و

ششم قریب وصول آصف سلیمان جا به حبیب الله شد که اقدابقا به راه رسید پس رسیدن کرده که آمد  
کریم دولت و دین نظام ملک حبیب الله آصف بخت و صباح روز دوشنبه سادات و اعیان استقبال نمودند  
تا فوجی از طبرون رفتند و همین صباح امیرخان از صحرای سقستان کوچ کرده روی بوقاق آورد و در صبح  
در سرخیان پستوس انیس حضرت رسید و دفعه فافوه شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت انصاف  
پوشانید و بر او بچه که با دینا بختی است تمام آصفی با نامل همیون مرقوم گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون  
اگر امر او اعیان فراسان بدانند که دور شیشخان نسبت به ترتیب فرزندی دارد و بنا بر آن زمام اختیار  
انما ملک و غول و نصب حکام را در قریب اقتدار او نهادیم در حضرت که هر کس که گردن کلبه آگوش در برابر  
پیش سیانت سرش از تن بردارد و خانی عالیشان و آصف بلند مکان و با صاف الطاف و احسان  
بناخت و بگوشه مهر عالی را با حضرت سپرد و آن خواجگه نصفت نهاد من حیث الاستقلال و الانفراد  
بر میسر و اداری کتیبه زده یکی است بر مهید بساط رعیت پروری مهر و فدائیت و بی شائبه تکلف و اسطه صلاحت  
قدن عالمیت در وطن آصف نصفت و ثار دیار فراسان در آن زمستان نصارت ایام بهار گشت  
و بعد از آن ایام بموجب اشارت خان نظاماً لوزاره احمد یکم به عرض مهم فراسان و اتمام توجیه سام میز  
توجه بایر سیر اعلی گشته در روز پنجشنبه و نهم ربيع الاول جناب سلطانی سیف الامانی که حسب حکم  
از آن زمان توجیه فراسان بود بر سرخیان بان رسید و انیس حضرت با تعلق امر او در دولت استقبال  
فرموده در باغ خیابان ملاقات نمودند و مجلس نهم مهید یافته همچنین در آن ایام حکام ولایت فراسان  
بالتاس سادات و قضاة و اشرف اعیان در باب و کلام آن از میرصدان زاهدان تا فرزند حجتان  
و سیتان با تکف لایق بلای ذمت خان عالیشان رسیده و در بهارات جمعیت تمام دست داد  
و در صحرای صحرای مایان حبش نوزوی فرموده امر او ولات و نقبا و سادات و علماء و قضاة و اکابر  
و اهل شایسته و اعیان ششم از اهل تفاوت مرا ایتیم خلق فافوه و باج ملی زرنگار پوشانیده و در  
ایام اول محرم یک سفر قدما را باز کرده بوضع پوست که محراب حبیب الامانی در آن  
لی و حوزة صریح کابل توجه فرموده است مقومند که عالینجا بصدارت باب حسن جلای حجت تا کید قریب  
حجت کابل شایسته و در جناب یوزد و شنبه دوم جادی اول سنه ثانی و عشرين و تسعمائة از راه آتو  
بمقدار آورد و قبل از مراجعتش تاریخ شنبه بیستم جادی الثانی ایلیان باری با و گاه عالی رسیده

ریانی است چنان خلوت نمود که بنفس نفیس جانب سیرار ایغار سراید و شرف دستبوس شاهزاده عالمگیر  
در یافته بقریکلمات فت نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بکشاید و سحر روز شنبه  
هشتم ذی حجه بانوجی از خواص ملازمان برانجانب روان گشته روز عیدخواجی سبزار رسیدن  
در ملازمت شاهزاده عالمیان طهاسب میرزام اسم استعمال بجای آورد و از جانبین لوازم گذرانید  
تحف و تبرکات تمهیدیم رسانیدند و مجلس بزم تمهید یافته جامهای باده خوشگوار از دست سابقین  
کُلغذازوشیدن گرفتند و در آن مجلس ایس حضرت چندان سخن محبت آمیز و کلمات مودت آئین  
سمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت فراسان بدستور مهور و تعلق بوی میدارد و لازم  
از سمت مفته و فساد در گذشته عازم همراه گشت و دور شیشخان هم از این منزل مظهر ملک را  
نزد طهر السلطنه بایر بادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اعلی بایر فراسان  
رسیدیم شاهزاده عالمیان طهاسب میرزا با اتفاق امیرخان و سپاه فراسان متوجه قندهار بودند  
بنابر آنکه سلطان مهر و محبت حضرت برنهرستان ولایت اینجانب استیلا دارد و با کشتن نام شاهزاده را  
بطرف همراه بازگردانیدیم امید که خدام عالیجت هم نیز طریق اتی دستلو که آئینه از طایفه قندهار بوی  
کابل کوچ فرمایند تا شجاع پیک مجال یافته بجهت کلاه عالی گشتا بدو طریق و فادو فاق بین بجانب شنبه  
خلاف اتفاق تبدیل نیاید و بعد از رفتن مظهر ملک دور شیشخان با اتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده  
عالمیان روی به ارسلطنه همراه آورد و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسید و حضرت شاهزاده  
وامیرخان بقاعده مستمریغ شهرالشمین ساختند و اعیس حضرت در منزل امیر محمد ولی ملک نزل اعلان  
و در روز شنبه میت و بنجم ماهه خضر نیک از نزد حضرت مملکت پناهی حبیب الهی کجک حکم از  
تم بار روی همایون رفته بود رسید و سو او حکم همایونرا که در باب سلطنت فراسان بسم نامی  
ابوالنصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک مال اندیاز بجام دور شیشخان شرف دهد و یافته بود رسانید  
و خاطر سرق نام و ضایع خواص عوام را بان بشارت مسرود و فرم کرد آئینه خورشید و شمس از جانب  
آصف یک بندت آمد که حضرت سلیمان عشرت انصارت که در کجک رسید و بار از آب دیده کل گشت  
ویران سرای ماراگاه عمارت آمد تا بوم امیرخان متوجه عراق و آذربایجان گشته و در درخسینه سیوم  
صفحه نماند و عشرین و تسهانه از باغ شهر در خدمت شاهزاده پناهی ساق سلطان منزل که در روز شنبه



خبر استیلاء حضرت بر ولایت قندهار رسانیدند و شکست که رسانیده بنیان موافقت و یگانگی را مقرر کردند  
و کیفیت فتح قندهار جان بود که چون محمد با بر موجب اکتسافان از طرف قندهار جانب کابل توجیه نمود  
شیخ بیک یکی از نوکران خود را مولانا باقی نام در آنجا حاکم ساخته بود که با حکام خواسان کرده بود و قندهار  
رایت توجیه کابل رسانید و افرخت و طایبانی رستم بطمان بر حقوق تربیت شیخ بیک بنیاده قندهار  
مانند برق و باد بطلب محمد با بر فرستاد و او بعد از رسیدن حسن صلی بر روز از کابل بقندهار بازگشته  
انظار را بجز شیر در آورد و صلی را با با صاف احسان نواریش نموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش  
ساخته رحمت معاودت از زانی دشت انگاه ز نام ایالت قندهار را در قبضه استدارد و خود را در کابل  
همراه بازگشت و صلی در روز نخست شب و سوم شیخان به راه رسید که کیفیت حالات و احوال  
بعضی رسانید و شکست که رسانیده ملاحظه عین عنایت کردید و میرزا قلی بعد از چند روز که در طاعت سده خانه  
بود با تمام خلع فاخره و نفوذ و افزه کسرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا افسان حضرت تحت بر انجام  
مهام ولایات گشته زمینها را بمقتضی حکومت جو جان مقرر ساخت و زین الدین سلطان در ولایت  
میشاور و اسفرائین حاکم ساخت و فرماندهی سبزوار را به تورا ستم را بچوگر که سلطان داد و دوزم قبضه  
مکس و شهدا در کف کفایت بودند سلطان نهاد و چون در زمان امیر خان و درانی را ستم کبابا به سلطان  
افتراق تلقی میشدت غبار رفتار به خاطرش نشسته اجازت توجیه برگاه طلبیده و خورشید و عنان تیره  
ری بازگشتید و از اینجی بعضی از آب کابیا رسید و حکم شد که هم از آنجا بازگشتید و در آن زمان توطن نایب  
و محکوم زمان افسان حضرت باده در طریقی وفاق سلوک فرمایید لاجرم طبل مرآتیت زد و گفت در روز  
وصول به راه خان علایشان احمد سلطان را منظر نظری طفت ساخته حکومت ولایت همراه زود سرکار کنگر  
مقرر نمایند و سا فو و تک و ذره دارق و قله گاه برای او مقرر نمودند که در این بین قیام  
جمهور حکم و اشراف نام بر انجام اقران نیست فرامین سپهر و ولایات از باب علم از امر و کلام  
و اعطاس به نصارت سائید چون فلان مالوزاره احمد بیک بیا به سر اعلی رسید و کیفیت احوال هم  
خواسان موردی گردانید هر چند مفارقت سام میرزا بوفظ طریقی این صعب میبود اما بیا به سر  
ملک و اسایش خلق حکم شد که مشا را به توجیه خواسان کرده و از امر و اعطاس غلبه محمد سلطان و سراج  
الدین بیک و طبل جهاد در با فوجی از اهل جلالت و قوت در ظاهر و درون نمود و شاهزاده در ساعتی



نبهات انجامید همین نام و نسب تاریخ دفاتش که دید انگاه جناب قاضی از خواب بر آمده لفظ میرزا  
شاه حسین اصفهانی را حساب نمود چون اعداد و حروف را با آنچه در خواب با او گفت بود در موازین نیت  
میرش زیاده شده بلاذت صدارت دستگاه جمال التقیه والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوت  
عرض کرده انتظار میکشید که تعمیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه انکا دانه از خیر قوت بفعول رسید  
خواجیه الدین میرزا میرزا شهاب تاریخ شهادت میرزا فریاد دار آنچه است مریه چون کربلاست  
مرفق او خاک مرقدش خوشبوی روز غیر سارا و مشک است باشد ستمی شاه شهیدان از آن شرف نور فرار است  
تقی بسته تا سینه تاریخ فوت او چو نیای عقل است آمد بگویش جان من از غیب این نژاد بر صفوح ز نور  
نوشتت کلک صنع خطی که خون جگره از دردمقها منقوش اند چون بگویش مقام نیت تاریخ کشت شاه  
شهیدان کربلا بعد از واقعه مذکوره بنا بر آنکه از خواب میرزائی کسی که از عمده انجام کشتگشائی بیرون  
تواند آمد خیر از خواجہ جلال الدین محمد بیرون تواند آمد غیر از خواجہ جلال الدین محمد تبریزی کسی بود منصب و کالت  
بود روح شده با نغم فلغ فاحشه سرافرازشد بوی بر این یوسف ز جهان کم شده بود  
عاقبت سرزگی بیان نو بیرون آورد اما شاه قلی که بگرد و دیار بگرگین بود چون شنید که قرب جزار سوار  
اود اقبال نموده اند در انجام جمال توقف نیافته بجانب شیردان شتافت از شیخ شاه الکاس نمود که  
اود در ظل حمایت خود جای داده قاصدی بجهت شفاعت بر گاه فرستد شمشاد جواب داد که جریمه تو  
از آن عظیم تر است که شیخ این توان شد مع ذلک اود را صاحب قاصد بر گاه عالمپناه فرستاد  
کیفیت شفاعت این موضوع که دانیده حکم شد اود را بعضی از علما من میرزا اسپر دند تا بمقتضای نوعیت  
عرائض وجود آن مرد در از صفحہ هستی سترند نظم شمع سان هر کس که سرش اود داده میدهر چون  
شمع او سرباز شمع که با از حد خود بیرون نهد سرد بر باد دتن در خون نهد و ذکر و سیدت  
شاه عالمپناه پیشه شمشاد بنا بر حدیث صحیح النکاح من سستی فمن غیب عن سستی قلبس  
منی فاطمہ عا طر پادشاه والا نژاد متوجران شد که از نمره بجزه زنکائی شیخ شاه شیردانی  
کم دل حاصل نماید و جهت تمثیل این مهم در سه شبته بیستم شهر شوال سنه تسع و عشرين و تسعمائنه  
افتخار الصدور و النقبای امیر جمال الدین محمد دهری یک تو اچی عازم شیران گشته از عقود و جواهر نفود  
واقعه چندی مشهور و اسباب را همراه بر دند و شیر و انشا و طلا زمان استقبال نموده شرائط

چون خورشید جبهه در جلالت اکیل السلطنه میرزا شاه حسین باوج کمال رسید نمره رشک که لازمه ذات  
صغیر و کبر است در کانون خیمه ایستادگان پایه سر بر خلافت مصیبت اشتعال یافته در زمستان کشته شان و عیش  
انتسایه میرزا شاه حسین با فراغ محاسبه داد و ستد مهتر علی که جهت افواجات رکابخانه مبلغهای کلی  
تخریب داشت اشتعال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر دواتی کشیده و طالب آن دو جو میبود و مهتر  
بواسطه صعود بر درجات تقرب پادشاهی خندان التفاتی نمیکرد تا در او ایام شتاب میرزا ششم  
از آن بعرض عالی رسانیده حکم تجلیل و جزا که حاصل نمود از کمال سلامت نفس با مهتر مدارا و اسامی نمود  
اما از غایت شرارت نفس استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتظر  
فرصت میبود درین اثنا نسیم اردوی بشتی در امیر آزامد میرزا پوسته از فرود جاهاهی ارغوان رنگ  
رنگ که درت از لوح دل می گشت و از کمر زمانه غدار غافل تا در تاریخ بیت و هشتم جمادی الاول  
پادشاه هفت کشور در بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیبای ترتیب داده و سخاوتی لال مال  
در کشیده ابواب نشاط و انبساط بر کشاد میرزا در آن صحبت تا وقتی که ساغر زین مهر در انجمن سپهر  
دائر بود از دست ساقیان شراب ناب تخرج نمود چون شاه خورشید جبهه از مجلس عیش برخواست  
بجانب خوابگاه توجه نمود میرزا نیز توجه رفتن بجای خود کرد در انجمن شاه قلی از عقب حضرت اعلی یار گشت  
و انجا بر آنها دیده بدست تیز خنجر خنجر از میان بر کشیده و جو و میرزا را از صحیفه زندگانی محو کرد این  
دریغی که این عجز پر اضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب و وقیل از آنکه این خبر بعرض  
همایون رسد شاه قلی بر بار کبریت سیر سوار شده غرمت از رخکان و دیار بگر نمود صبح روز دیگر حکم چنبد  
و قتل جمعی از قورچان که امداد شاه قلی نموده بودند صادر شد و همان روز که پنجشنبه است و نهم جمادی الاول  
که سیدمان با چند کس دیگر از آن زمره بجواز احوال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان  
میرزا اتقاب شاه قلی با هم میسر شده متوجه گردیدند رضام یارگاه تهنیت و تکلیف او مشغول شد حسب حکم  
بشدت کبر بلا بزرگ در حاضر کجا کسیرند و از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا ایسه همپا در ورقه  
نورالدین عیسی از ضمن ساوچی که برادرزاده قاضی عیسی بود در او او همین سال وفات یافت  
در عالم رویا مشاهد نمود که میرزا بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین آمد درخت هستی بباد فنا داد  
و از وقوع اینحال خبر شنید در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهان

فراخنده زنده است در حال برتری و سلطنت است و این توینلو معاصر بوده اند و زمره در این  
دولت شریف و بیست و نه نفر است که از جمله اعظم اولاد خیر البشر زمان هابانی امیر بیک  
و یعقوب بیک میرزا در بلده شیراز نشر علوم محسوس قیام نمود و بحدت طبع  
از جمله علماء و تبحرن ممتاز و دستنی بود و انجناب ولد ارشد امیر عیاش الدین منصور است که در سلک  
سادات عظام فارس انتظام داشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نوزد جناب مولانا  
قوام الدین کلباری تحصیل علوم نمود و بانکه زمانی بدرجه کمال زنی کرده آغاز درس و افاده نسر نمود و در بلده  
شیراز مدرس و سیح رفیع بنا نهاده هر روز بان تعبیه سنت طلبه علوم را استفیده میکرد و انید از جمله مؤلفان  
رساله تحقیق علم و انبیا واجب و حاشیه شمس و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید مشهور است و وفات  
امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا بانکه زمانی اتفاق افتاد و چون در قمر و وف را معلوم بود  
خانم تجرید این زبان نگشود و از وی بگریماند امیر عیاش الدین منصور نام و انجناب حالا بوز علم و دانش  
در اطراف دکن و مشهور است و مهارتش در فنون حکمت در ریاضی ضرب المثل محمود و در سرباز خویش  
بجسته با فاده قیام نمود و در این زمان از غایت تجرید علوم معقول و مقول بقامی فضلا  
بنی آدم فائق بود و سبب علم را بود و افتابی فنون فضل را جامع کتابی و او ولد ارشد مولانا  
سعد الدین احمد بود که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در تشریح و روان از اعمال کارزون قطع و کل  
فصایا شریفه اقدام مینمود و ادب و ادب نژاد خود تحصیل اشتغال داشت و در آقا بشیر از زفته در درس  
مولانا محیی الدین کوشکناری و خواججه حسن شاه بقال همت بر کتب علوم کماست و این دو بزرگ از  
تلامذه محقق شریف بوده اند و در زمان میرزا سلطان محمد بن بایسنقر و شاه بهرخ هباز در شیراز بوازم درسی  
افاده قیام مینمود و انصاف مولانا جلال الدین در درس مولانا امام الدین کلباری که بطوالع شریحی  
مفیده دارد و مطالعه بعضی از متد اولات کرده و در وقت کتاب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین  
ایلی که سیدی دانشمند بود شرائط استفاده بجای می آورده و هنوز در سن شباب بود که از شیخ  
فضل کل و کلاشش شام مستشفان کلزار علوم موطر گشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و  
یعقوب میرزا از انظار امصار عراقین و روم و اذربایجان و هر موز و کرمان و خراسان و جو جان و نازنین  
و طبرستان اعظم افاضل توجیه و تمشیح بودند و انجناب در ایام شباب چه گاه بصدارت امیرزاده پیر

مهاذاری بجای آوردند و چون دانست که سبب آمدن ایشان حقیقت آنست قبول بردید و نه سواد  
ساعتی سعد بکالت مدارت پناه ناهید سپرد دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه منتظم گشت  
و مقربان شیر و انشا زرد و جواهر بسیار ساز کرده غلغله تمنیت و مبارکباد از ایوان کیوان در گذشت  
انگاه بپراق فرستادن مهد علیا برداشت که سباب بخت و محنت چنانچه باید و نشاید مرتب گشت  
و عاری از نگاران بقیس روزگار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمانجاوه روان فرمود و در روز چهارشنبه  
بسیم ذی حجه در منزل اربع که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب و وصول ستر عظمی پادشاه رسید  
پادشاه امر اوارکان دولت را با استقبال روان گردانید و در روز پنجشنبه بیت ششم در کوی  
تبریز بساط بزم و سرور محمد شاه مجید جا به برسد کامرانی قرار گرفت و چون مشاطه روزگار کیوی  
مشکیوی شب را شانه زده نقاب حجاب از پیش لای عروسان شبستان آسمان برداشت  
پادشاه خورشید طلعت از بزم اختصاص بخلو کانه خاص خواهمیده معارفه تیرین اتفاق افتاد و بر حسی  
ارح شرف و نامداری از ناهید برج عزت و مختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از کمر اعمال و  
امانی برکشاد نفس پس که پادشاه عزت اندیش کشید انیمت را جانب خلیش نهاد آنست  
بر کام امیش از آن لعلگون درج سفیدش زری در حقه از نقره افکنده که آن در حقه بند یاوت  
مانند تاباکس تلکد کوهری سفت سخن زین پیش اینجا کی توان گفت و علی الصیاح پادشاه در قاف  
تتم و ناز برسد سلطنت نشسته امر اوارکان دولت ساچهها کشیدند و از تمهت بجای آوردند  
و پادشاه نیز ایشانرا طمع و تاجهای مرتع پوشانید و سه روز متعاقب بر بنیوب در بزم نشاط  
نشسته هر روز در آن ایام با نغم هزار تومان از نقد و جنس سروران شیر و انرا منقح ساخت و بعد از آن  
که تاغایت که تاریخ هجری باه ربیع الاول گشتن و سمانه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال  
در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سر پر سلطنت و اقبال کلن دار و دعوه ممالک  
روی زمین یعنی از کنار آب اموییه تا نهایت و جلد در غایت معموری و آبادانی بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن  
نموان بود شمه از وقایع حالات این پادشاه عالیجاه از مبادی طلوع صبح سلطنت الی یومنا هذا  
این بود که از خانه مشکین شامه بر پاض کافوزی این صفحات تحریر یافت انگاه بموجب ازای که درین  
تالیف کرده شده در حقه شمه از احوال بعضی از فضلا و علا و بلغای ایام این دولت مینت انجام می دهند

اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر امیر علی شریف شده ایام شباب را تحصیل علوم مفروضه داشت و باندک  
زمانی در سلک علماء متبحران نظام یانته در خطبه والده مرحومه خاقان مفروضه منصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت  
در آن قبیله رفیع بلوازم افاده و استفاده می بردارد و موافقت میر میر باورش در انسال که امیر نجف  
الدین سوادانی متوجه اوراد النهر بود هجرت سرانجام بعضی از مهمم همراه رفت و در مسوکه عجمدان از جهان  
گذران انتقال نمود و در مسوکه عجمدان ساکن گشت و در مسوکه عجمدان ساکن گشت و در مسوکه عجمدان ساکن گشت  
در فن شعر امتیاز داشت قصیده مضموع سلمان سادجی را تتبع نمود و آن ابیات را بجمع امیر علی شریف  
موشح ساخته به راه ارسال فرمود مال حال و انتقاش معلوم گشت میر میر جیب از اخفاد  
امیر سید شریف الدین علی اجر جانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم  
شریفت نهادت حبسید برادر زاده انجباب بود و حالا امیر جیب است و بچو نشان و ستمو مکان از سائر  
سادات مملکت فارس امتیاز دارد و منصب قضا شیراز منصوب گشته است و در مسوکه عجمدان ساکن گشت  
سرور اولاد امجاد سیدانام علیه الصلوة والسلام بود باطن حجتت بینش مهبط انوار ولایت و ارشاد  
و ذات فاضل البرکاتش با فروع فضائل و کمالات ارکسته و انحضرت در سلک اولاد عظام نعمت است  
ولی که نموده از مناقب او در ذیل وقایع شامخ میرزا مسطور گشت ان نظام دارد و در دارالامان کمان در گذشت  
میرزا سید علی شریف الدین علی سید عظیم شانت همواره خوان کوم گسترده و آیند دور و زنده را  
مخطوطه بهره مند مگر دانند و سید علی شریف الدین علی سید عظیم شانت همواره خوان کوم گسترده و آیند دور و زنده را  
دانشندان آفاق ان نظام داشت و در مملکت یزد با بر قضا منصوب بوده از جمله مولفانش شرح ذیل  
مهم است و در مسوکه عجمدان ساکن گشت و در مسوکه عجمدان ساکن گشت و در مسوکه عجمدان ساکن گشت  
شروع و حوشی رفیع در عقد انشاء ان نظام داده و در فن ستمائیر رساله دارد و در او اهل ایام دولت  
ساهی سبیل حیات قاضی انجام انقضا منتهی گشت امیر میرزا شریف الدین علی سید عظیم شانت همواره خوان کوم گسترده و آیند دور و زنده را  
که از اجده سادات اصفهان بعلو نسب و بموجب ممتاز دستنخی مینمود و کثرت ثروت و مملکت انجباب  
نه آن مرتبه است که بکستتاری قلم و بیان شرح نموده از ان توان داد و کمال اعتبار و اقتدارش با نموده  
بود که قبیلین آن زبان بلاغت بیان توان کشاد و در او اهل ایام کشور کاشی ساهی مواخذ کردید و بعضی از امور  
مالاتی مهم گشته است قضا مشور جایش در نوشتن ساهی مواخذ کردید و بعضی از امور

بن میرزا جهانت مشغولی کرده بود بعد از استعفا از آن مقام در مدرسه سپهک که بدار الایتم مشهور است بواسطه  
درس و افاده قیام نمود در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضا، مالک فارس پس حث احتمال  
تعلق با دولت و بعد از فراغ از درس است بر فیصل قضا یا شریعت میباشند و در اداسط ایام زندگانی  
بر شرح تخریر طاعلی توشیحی حاشیه در کمال دقت تالیف نمود آن رساله بظننا بهر رخ رسید و از دیوی  
انگلی زبان ترجمه نمیشود اما امیر صدر الدین محمد در آن اوان حاشیه بر حاشیه مذکور نوشته آخر آنست  
که در انجذاب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر هجرت در انسخان در قلم آورد و برین قیاس پوسته میان اندو عالم  
مباحثات میشد و هر کس الی شیراز بود جهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید میکرد و از جمله  
تصانیف مولوی رساله روزست در علم حکمت رسم و عرف از جناب شیخ مجد الدین محمد کمانی استماع نمود  
که جناب مولوی در وقتی که بخیف اشرف رفته بود در روضه شاه ولایت در آن ایام ایستاد این  
رساله را تصنیف نمود و باین مناسبت این مصنف را بزور اموموم گردانید و چون زور امتنی است  
در غایت اختصار و مناسبت بعد از چند گاه جهت حل عیارت آن شرحی منقح در سلک انشا کشید  
و دیگر از مصنفات او شرح بیساکل است و در علم اشرف شیخ شهاب الدین مقبول تخریر فرمود و همچنین  
رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی در برابر اخلاق فاضلی نوشته داخل مصنفات انجمن است و از جمله  
خواستنی که برکتی متداوله مردم ساخته حاشیه شمشیه و حاشیه انوار شامعیت است و فائز بغدادی است  
یعقوب میرزا بانکه زمانی روی نموده مدت حیوش زیاد بر نهادن سال بود و دو پیر و پشت مولانا سعد  
الدین اسعد که حالا در سلک دشمنان معبود است و مولانا عابد الهادی که در زمان حیات پر وفات  
کرده است مولانا اسعد که در این ایام در دشمنی متجرب بود در عمر مولانا جلال الدین محمد در شیراز  
بیشتر علوم و فضائل قیام نمود در زمان یعقوب میرزا باجل مولانا در گذشت و در وطن نالوف و فون گذشت  
میرزا اسعد که در سلک اشرف علماء کرام نظام داشت و در درس مولانا  
حی الدین کوشناری و مولانا توأم الدین کلباری تحصیل نموده همواره موعظه و نصایح ملائق می برد  
و پوستن نوی قیام مینمود و تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح معجزه شرح از شاد و حاشیه تفسیر شافعیه  
از جمله مصنفات است در سنه سبعین و تسهائیه در هر روز فوت شد و دو پیر نیک اختر یادگار گذشت  
مولانا اسعد که در احوالات حیات سلطان حسین میرزا از میرزا ابهره آمده و در مدرسه



بود در علم همیشه - دعوی مهارت مکتب و نوشتن تاریخ و قایح احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میباش  
و در آن باب کتبی با بحث انجام بر مخالف روزگار نگاشت چون در مذہب شیخ با عایت مقصد بود  
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان به راه آمد و مشمول انعام خاقان منصور و اولادش گشت  
و بعد از آنکه محمدخان شیبانی بر ولایت فراسان استیلا یافت کمزورت در گاه هانی بر میان  
دخان اگر چه گاهی بادی اظهار التفات می نمود اما در اکثر اوقات او را عبادت اهل بیت طعن نمود  
دیس از واقعت محمدخان در راه الهه متوطن گشت و در جمادی الاول سنه ۱۰۰۰ و عشرين دستمانه  
سبله بخارا رفت نمود سید توابع از حیدرآباد از علماء نقباء اصفهان بود و به نور علم و درک  
مخارست و جمال هاشم کئی فصاحت و بلاغت مزین است متورات شیخ منضی آثارش مانند عقود  
جواهر ایدار مزین رخسار عرس ایگار سخن و منظومات کهن آثارش کمال اللو و اولاد کلکون زیور کوش  
پوش بیچاره زمان و در آن سال که ما به ریایات شاهی بر تو وصول بر جد و فراسان انداخت در مانت  
مبارون بود و بعد از نسیج انکالک بموجب فرمان تقیت الاسلام بلخ شتافت و مهم شریعت  
انچه را بر نهج ملت بجا آورداد سید خردی از حیدرآباد اصفهان بزمیزه تقوی و دین پرور  
امتیاز تمام یافته ذات فاضل البرکاتش با داء و طائف طاعات و عبادات موصوف است  
پیش شاه تقی الدین محمد است که برادر عالی کهر سید توابع الدین حسین و سید میرالدین محمد  
درین ایام در دار السلطنه اصفهان بر مندر شیخ الاسلامی مکن دراز سور و در این  
در ایام سلطنت روز افزون در بده اصفهان تقوی منضی نقصا اختصاص یافت و تا عایت در اول  
بر تو انوار آفتابش بر وجبات روزگار مالی اندیارتافته امیر سعید شیبانی حادی  
منضی کلمات نفسانی بود و در او اهل ایام اقبال شاهی از عالم انتقال نمود امیر سعید شیبانی  
در سلک اجز سادات آذربایجان منظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی  
تمام نمود و از کتاب فضائل و کمالات بهره تمام داشت و در او اهل ایام کشورستانی هر اس  
بیشتر از آنکه در راه داده از تبریز بهرات شتافت و بر تو انوار رعایت خاقان منصور و اولادش  
بر وجبات احوال اوقات حیات در مجلس بر اکثر سادات فراسان او را اقامت داد و در غایت  
و انعام مناسب تعیین و چون خاقان منصور بجز از مغضرت ملک غفور انتقال نمود از بیع الزمان میرزا



موزه شمس بنی محمد شرف در سلک اعظم علماء و اعیان فارس منظم دارد و درین اوقات در بلاد کاشان  
بجستار است برافاده علوم میکار و در اول کشتن و ستاره و در کمالی تفسیر سوره فاتحه و دیگری مثل جمل  
حدیث صحیح بنام حبیب اللہی تالیف نموده بہرات فرستاد سید جعفر در بزرگتر سید محمد نور بخش بود  
و در زمان خاقان منصور بہرات آمدہ منظور نظر عاطفت شد و امر او صد و بہتہ مدد و محاش او بہ سالہ پنجم اردیبار  
کیکی و دولت خود را غلام قرار دادند سر بران محقر فرود نیار و بہر بہرستان رفت و مطلع از دست  
ترک من دست جو بہر بنجر بید او برداشتند و آب زلال خضر از یاد بردند سیدنا محمد نور بخش سید  
و برادر خود سید جعفر او نیز در زمان خاقان منصور از عراق بخراسان آمدہ و تعلیم و تکریم تمام یافت  
میرزا حکیم دست در امن متابعتش زد و بعد از فوت میرزا بہر بہرستان عراق مراجعت نموده در ری بکشت  
و مشمول عواطف پدربنغ شامی شدہ در نہور کشتہ انجی و عشرین متوجہ ریاض قدس کردید و ہا لا نمبرہ  
بیسری انجانب سیدنا محمد نور بخش سیدنا محمد نور بخش سیدنا محمد نور بخش سیدنا محمد نور بخش  
رقت موصوفہ در کشتہ فاضلترین اولاد شاہ قاسم نور بخش بود و در او او ایام خاقان  
منصور از عراق بخراسان آمدہ در خانقاہ خواجہ افضل الدین محمد کرمانی کہ در بیرون در بہرستان نزول  
اجمال نمود و بعد از فوت خاقان منصور بہر بہرستان عراق و او را با بجان شتافتہ در سلک ملاذنان در  
شامی منظم کردید و بعد از دو سال در گذشت تاریخ وفات او را شواہدہ خمس عشرین و ستائہ  
کفہ اندامانا از سفر آفت رحمت مراجعت یافته دو سال دیگر زندگانی نموده بچودت طبع سلیم حد  
ذہن ستقیم سر آمد شغرای زمان و مرجع فضلی دوران بودہ در سنہ سبع و عشرین و ستائہ در ملازمت  
و پیشخان بخراسان آمدہ در سنہ تسع و عشرین و ستائہ بمالند و الحاح تمام رحمت مراجعت بہر بہرستان  
کہ وطن مالوف او بودہ حاصل نمود و بعد از وصول بمعبد جمعی از اہل فساد کہ از و کیشہ دیرینہ در سینہ داشتند بنی  
باہنہای کشیدہ بیالین اورفتند و خبر چشم بروی زدند تا رحمت الہی پوست و روز دیگر حکام ہمہ  
فخص نمودند از قاتل خبری کشیدہ نردنہ از جوئے مقتول خبری یافتند اشعار مولانا در غایت شہرت است  
و ہرگز سران محمد اختر برج سیادت و نقابت بنیای جہل الاسلامی کہ بر سبب صدارت شامی  
کلی در او در ولایت کسر آباد کہ مولد ایشانست اہمت دارد و بچوستہ ابواب احسان بر روی متوطنان  
جوہان میکشاید میرزا محمد اختر برج سادات جوہانت منصب نقابت تعلق دارد و بچوستہ از روز



و منصب قضا و احتساب مدتی منصوب گشته در فیصل قضا یا اتمام می نمود و امیر عیوب ایچی در سندها شایسته و تقاضا از استر اباد  
بهرات آمده اوقات تحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بانگ زمانی منصب اسبق از اقران ر بود و تا سبعم  
نظور نظر خاقان منصور گشته در مدرسه مهد علیا که پسرش و یکم تدریس منسوب شده تا وقتی که به پنج لویای  
شاهی بلدان خواسانرا منور ساخت انگاه بیشتر از غیر تربیت یافت و در وقتی که حضرت سیادت  
منقبت امیر عیبات الدین محمد پوسف از منصب قضا استعفا خواست انجانب متمد فیصل قضا یا، شریعت  
شده چند سال بستقلال بطور ازم آن امر پرداخت و اکنون در رعایت احترام در هر ات مقام دارد و پی  
تکلف درین روزگار بجزید علم و دانش بر اکثر سادید خواسان فائق است و امور قضاوی شرعییه به و تنظیم  
میر سعید الدین ایچینی در سندها شایسته و تقاضا از استر اباد است که در سلک اما حید سادات  
قستان انتظام داشته و حالا با پی قدر و منزلت او بجزید مکننت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار از والد  
نامدار تجار در نموده همولده جوان نیافت گشته ده ابواب انعام بر روی مردم طوائف انام گشوده میرسد  
در میان خورد و بزرگ بجز خورد شهرت و در سلک ابنا، اعام حضرت  
نقابت منقبت شهید سعید انتظام دارد و در مضر سن از لید فادی بهرات آمده تحصیل علوم اشتغال نمود  
و بعد از شهادت امیر عیبات الدین محمد بر گاه عالیه رنته با صاف الطاف شاهی اختصاص یافت  
در خدمت معاودت بهراة یافت و حالا در انجا توطن دارد و در بنیاه دور شیخان در نهاد امن و امان است  
بسر میرد امیر عیبات الدین ایچینی در سندها شایسته و تقاضا از استر اباد است که در سلک اما حید سادات  
بجزید فضل و اجمان معروف و از نیز در زمان سلطنت شاهی در قضا بهرات یا امیر عیبات الدین ایچینی شریک بود  
و اکنون تدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی اشتغال دارد و با عیوب ایچینی در سندها شایسته  
جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و در علم نجوم و حکمیت بی مثل و بی بدل است علم حضرت را از خود خواهد  
عاطف عیبات الدین مطالع کرده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین کاشانی تحصیل نمود  
سائر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین نقوی کسب کرده و در خدمت مولانا شیخ الدین  
احمد القصارانی و مولانا مسعود شیردانی نیز شراط تلمذ بجای آورده و تذکره و تحریر و محیطی و شمس حساب  
در پنج جلد که در کانی شروع مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت جیب الکی رساله در باب  
ابواب و اجوام در عقدا نشاء انتظام داده امیر سعید ایچینی در سندها شایسته و تقاضا از استر اباد

امانت برکتی انساب سادات آنکه در میکار و نصیفت بزل و سخا موصوفت  
برسند تقوی ولایت اسفراین مکن دارد و خود در سلک افضل میثار و میرزا علی بن خرد رت  
و در نب و حسب از فرق نقبا امتیاز دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوفت بوده و علی الدوام خوان  
عیانت در نظر خواص و عوام کسوده و چه محاسن او ذراعت مواضع موردی و کتبش معتبر بود و پدرش  
امیر طالب الدین قاسم نقیب بوده که غیره امیر شمس الدین علی نقیب النجفی است و والده اش  
صیبه میرزا محمد خواج لاق که بیخه سلطان سعید ابو سعید میرزا است از جناب امیر عبید القادر که در علم  
انساب معتدای او و اولاد است استماع افتاد که امیر شمس الدین علی نقیب بواسطه اختلافی که در نجف  
دست داد از وطن مالوف سفر اختیار کرده در زمان سلطان ابو سعید کورگان بخراسان آمد و کثرت خیل  
و چشم او بنا بود که شیش از آن نقیبی بان خمت و عظمت از عرب بعجم نیامده بود و از جمله سادات  
مخاریف است و علونب و محاسب بنی مختار در عربستان بر وجه سمت شهر دارد که صفار و کبار از نیاز  
بکلام استمالک ایجار و الارض بنی المختار قرار داد و در سلسله سادات مختاریه که از زمره کتم  
عبیدلی اند با امام زین العابدین علیه اسم منتهی میشود میرزا ابو سعید در ولایت نیشابور رفته سادات  
پر بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان خاقان منصور لها در انبار در کمال اعتبار میگردانید و با بزرگوار  
استغافل نموده و چه معینت بهم میرسانید امیر فرید الدین معتمد در نیشابور میرزا علی بن محمد  
قرنیه است که در ایام خاقان منصور مقدم سادات نیشابور بود و والده اش دختر خواج قوام الدین  
بن نظام الملک خوافی بود که سالها بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام می نمود و مشارالیه بعیش و نشاط  
بغایت رغبت است و از اختلاف فرق امام بسیار محتجب امید که شرف سیادت و تکبیری کرده بسبب  
طایق ابا و اجداد استغافل نمایند میرزا سعید در زمان خاقان منصور در نیشابور در زمان خاقان  
منصور سالها بزرگوار سادات و نقبا شهید مقدس تقدم داشت و سمت انساب او و سائر نقبا شهید مانند  
میر علی اکبر که بعیر همین شهر دارد و بپادشاه امیر عیانت الدین محمد بتمامی بشرط ظاهر است امیر محمد  
که در سلک اعظم نقبا روضه رضویه انتظام داشت و امیر محمد عیانت  
اداب و مملوک اخلاق موصوفت و درین اوقات منصب نصاب ولایت طوس و شهید منصوب است  
میرزا علی اکبر که بعیر همین شهر دارد و بپادشاه امیر عیانت الدین محمد بتمامی بشرط ظاهر است

اگر مده اولات را مطالعه نمود و چون بحسن خطا تعلیق و وجودت عبارت موصوفست در ایام سلطنت  
محمد خان شیبانی چند گاه صاحب منصب انشا بوده بجزیر احکام و مناسیر پیردخت و در ایام دولت  
شاهی مدرس مدرسه شاهیه امیر علیشیر شده دوسه سال با اوزم آن امر بجای آورد و در سنه ثلثین  
و قسماً آن شغل کرده بسبب بعضی از امور الهامتس تدریس یکی از مدارس استرآباد نموده  
و حسب الماده فرمان حاصل کرده بد آنجا نب توجه نمود و امیر علی سیادت مشهورست و در خط  
تعلیق سرآمد خوشنویسان طبعش نظم ملائمت تام دارد و این معجا با هم مهدی از دست  
تعم خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش آشنا گردیده تکیه بار کی از قید خود واریخته  
در میگرد مایه سر و پا گردیده و ایضا این مطلع در باغی که منی است از صنعت اظهار مضمون بی طبع  
مری اهل فضل و هنر از نتایج طبع اوست و لاکو غم و در دم اگر بیای راه به پیش آصف  
عالی کهر جیب اندر ری ای فیض بخش با اهل طلب و در حسن تو گردیده

فزون ذوق و طرب تو معدن ملک وجودی و دیده نهند صاحب

جانان بیایت از عین ادب شرف ملک و صاحب عهدی

ما از همه کس از مشایخ میر نیچانست و از علم رمل

و طالع مسئله تندر قوف تام دارد و در زمان خاقان

مستور از کیلان بطالعی که تو لا کند بران

تعمیرت بجز اسان آمده کتب فضائل

مشوق گشت والی یونان و اهر

مطالعه حکمت مشرفست بپدیدمانند

که درین زمان در قلم او باوه

عظیم نشان از نجانف

بسیارند و در کتب و کتب

موجب تطویرت باوم

تجویرت از منظر از منظر

انتخاب نمود

بصفت علم و تقوی معروف بدرایشان امیر خصال الدین محمّد برادر اعیانی امیر جمال الدین عظیم الله  
و او در زمان خاقان منصور بامدرس و افاده می پرداخت و گاهی موعظه اشتغال مینمود و حالاً بنا بر کسب  
غلت اختیار کرده و امیر سیدی احمد در یکی از مصنفهای مدرس سلطانی مدرس و افاده اشتغال دارد و در سید میر  
در سر مرزا خواجه عبد الله انصاری در ایام نخستین بهیچت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث  
و تفسیر میکند و در سید محمد موسی محمد موسی جو امان حمیده اطلاق از بیست نفوس موصوف  
بدرایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است و بعد مادی ایشان خواجه سیف الدین محمد  
مظفر شایکاره مهارت خواجه محمد موسی در خط بر خط رسیده که در عراق و فراسان خوش زبان  
اورا سلم دارند و درین اوقات مشمول عنایت حضرت حبیب اللهی گشته بمعلمی ابو النصر سام میرزا بر او از  
شده و گاهی کتابت کلام مجید مینماید و در سید ناظم منظم و فاضل نقضانی است پیرس  
خواجه جمال الدین میرکی در نجوم و سیاق مجمل و زمان بود مدتی بوزارت سلطان بدیع الزمان میرزا قیام  
نمود و بعد از آن منصب امارت دیوان رسید و میرزا قاسم در جوانی بطالعه رسائل متداوله پرداخت  
و در فن شطرنج صغیر و کبیر مهارت تمام دارد و حالاً در سند و سنه انیس حضرت البهیه در سلک انجلیان  
انظام دارد از منظومات او این بیت بخاطر بود بجزیر آن مهارت نمودیت پیش و اعطای منشین  
قصه طوبی شنود قدر افزون که گویند و این است که در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم  
خاقان منصور در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم  
سه چهار در هر است اتفاق قصات قصای فیصل میداد و لایزال در آن امر دخل دارد و در سید میرزا قاسم در سید میرزا قاسم  
از جمله اقربا مملوّه مولانا محمد بن حمام است و بهان مناسبت حامی تخلص میکند و بطلاقت لسان  
و فصاحت بیان موصوفت و بکثرت قوت حافظ معروف و چنانچه حکایات طویل الذیل همان عبارت  
که در کتب مضیقین مسطور است بر سر منبر زبان می آرد و حالاً در ایام جماعات در مسجد جامع هرات  
موعظه می بردارد و در چهارشنبه در سر مرزا میر محمد خواجه ابو الوالیب در احمد خانی را بنصیح بهر چند سار  
در سلک سادات عظام نیست پور منظم است و پیرس امیر ابو تراب از خطباء  
اهل قلم بود اما بواسطه صلاحت جلی طاعت اصلی از مبادی ایام می اوقات را تحصیل علوم صرف نموده



مختصه است و در این خط استوائی که از قطب شمالی تا قطب جنوبی کشیده شده است  
شناس اتفاق دارند که نصفی از کره زمین در بحر اعظم که از اوقیانوس خوانند مستویست و نصف دیگر که در  
بینه که در آب افکنند و ازین نصف که مکتوفست نصفی که در جانب جنوب است ویران و غیر مستویست از  
چهار بخش زمین یک بخش عارت دارد که از اربع مسکون گویند در ربع مسکون در شمال خط استوائیست  
و خط استوائی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و در  
شهر و منزلی که بزمین خط بود شب و روز بویست در آنجا مساوی باشند و در سالی هشت فصل در آنجا بار  
و قوع یا در بهار و در تابستان و درستان و یا نیز و اکثر اوقات در آن محاری کل در یکان بشکند  
بنابر آن جمعی گفته بر آنند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوائیست و ابتدا از خط استوائی از مشرقی از آنجا  
چین است و بر جزایر حکوت که در دلبین بر بلاد جنوبی قطن و کنک و در لبس جزایر زاویه که از ارض  
الذنب گویند پس بر شمال سرانزب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیره و شمال جزایر  
زنج و بر منطقات بلاد در چینان کز در و بر شمال جبال هند و جنوب و بلاد سومان منوب کز در و تا بحر اعظم  
منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوائی تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند و هر  
بخشی از تسلیحی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوائیست بیشتر اعتبار کرده اند  
بواسطه آنکه شمس در دریا مای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سایر اقلیم زیاده است زیرا که  
محتویست بر مقدار و بیابانهای بسیار و اول این اقلیم بر جل منسوبست و عامه اهل  
این اقلیم اسود اللون و ابتدا این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یا قوت باشد پس بر جنوب  
بلاد چین و شمال سرانزب و وسط و پارهند و سهند کز در و بحر فارس را که قطع کند بر جنوب بلاد  
عنان و وسط بلاد چین کز در و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد و نوب و در وسط بلاد آن بر رود فرات و رود  
امصار مطایبه کز در و تا بحر محیط منتهی گردد و بعضی از بلاد غیر این اقلیم نیز خوب است  
و یا در عرض طولیت بر کن رود نیل و از ابدت هشتاد و شش روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن  
امصار نهار باشند و طعام ایشان باشد و در الملک ذمه را دارند که نیند و مردم اینجا سیاه  
فام صاحب جمال باشند و زرت و فضا از اطراف جوانب بدانجا بر نوز خوردن گوشت کثیر در آن  
بلده ناسمیت و زرد در آنجا بسیار پیدا شود و مملکت ذمه شمس است بر بلاد استودان و هوای آن مواضع



زیرین متحرک و سنگ بالا ساکن است و از زیر سنگ آرد بی سوس و پوس بی آرد جدا جدا بیرون آید  
و احد اعلم الاقسام است این استلیم منسوب تری بود لون عامه اهل آن بلاد نسبت و سواد  
مأمل باشد و ابتدا این استلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد سرانزب کذر دین بر شمال بلاد هند  
و قندمار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان کذر دین بحر فارس را قطع کند پس بر وسط بلاد رود  
از قیه و شمال بر پاکستان و جنوب قیردان و ساحل بحر دقیا نوس منتهی گردد و بعضی از مواضع اقلیم  
دوم است که عبارت از آن بلده شریفه یک با، موحده موضع خانه  
کعبه را گویند و جوهری در صحیح آورده است که بطن که را که خوانند لا از صام الناس فیه و که را ام القر  
نیز گویند که آنکه زمین را بجهت آن کس ترده اند پس که اصل ارض باشد لاجرم آن بلده را ام  
الارض نیز نامند و که پیش از ظهور اسلام مطاف خلایق بوده و مختام را منور و محترم دانسته اند  
و از خصائص آن بلده یکی کعبه منوطه است که طواف آن بر جمیع برایا واجب است و حجر الاسود  
که استقام آن از جمله مناسک حج است و مختام ابراهیم که فیه آیات نبی بر تعظیم  
آن موضع است در عجب البلدان از عباد عبد عباس منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین  
منیت مگر حجر الاسود و مختام که در جوهر بوده اند از جوهر بهشت و اگر نه اهل شرک از را  
بسوزند بی هر علیل که انرا مس کردی شفا یافتی و دیگر از خصوصیات آن مقام جابه زمزم است که ازین  
مقدم اسمعیل علیه السلام نبدا شده و از خواص آب زمزم آنکه چنانچه تشنه را سیراب بسیار ذکر کنند  
را هم از جوع تشکین میدهد و از جبل که یکی جبل ارفعیس است که بردایت ابن عباس اول گوئی است  
که در روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس کلاه بر میان بر سر آن که بخورد بقیه لعن  
از درد سر امین باشد و که صفا و مرده که ان الصفا و الدرود من شفا از الله منور بظلمت انانهاست  
از جبال که است در بعضی از کتب حدیث از حضرت صلی الله علیه و آله روایت که در اثناء الارض که فرودش از علما  
قیمت است از که صفا برون خواهد آمد بر پیشه در قدیم نامش نیرب بوده و در رسول علیه السلام  
آن بلده را مدینه طیبه خوانند و مسجد آنحضرت و مرتد منورش در آن بلده است در عجب البلدان  
مستطوب است که یکی از خواص مدینه است که هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر است  
در مدینه بوی بیشتر و در از مواضع دیگر است که در حکمتی است در رعایت طول و عرض و بعضی

که لقمه‌کان بسیار فی مسکنم ایت جان عن عین و شمال کلو امن نرزق ربکم و ان شکره له بلده طیبه  
و است بخور بعقیده صاحب عجاب البلدان مکن و شب و ما و عقرب و دیگر هوام در آن بلده بسیار  
دار الملک بلادین است و بعد و است با و لطافت هر الاضاف دارد و چنانچه چاری را که  
در آنجا نقل نمایند باندک زمانی صحت یا بدو طعم کوست در کیفیت بلکه بیشتر متغیر نشود و بانی آن بلده  
سنا بن ازال بن عیمر بن عابرست و هو بود النب علی سلم و از غراب صفا قصر عدالت که بعضی از  
تبا بجهتین انرا بنا کرده اند و دیگر کن آنخانه زرد و یکی سرخ و یکی سبز و دیگری سفید بوده است و در عجب  
انبله آن مسطورست که قصر همان انمقدار ارتفاع داشته که در وقت طلوع آفتاب سایه آن بس  
میل میرسد و سقف انرا از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان از عجب بود  
شیری تصویر کرده که چون باد بر آن خانه وزیدی او از شیر ازان تمثالها مسموع بشدی گویند عثمان بن  
عثمان در زمان خلافت خود با بندگان آن سرآمد و بعضی از اهل کت کشتند که بکت به قصر این کلمه  
مکتوبت که سلم همان فان مادک معقول نیز طائفه از کاهنان میگفته که ویران کنند و قصر همان  
الته مقتول کرد پس مناسب است که از سرانندام آن درگذری عثمان این سخن را بسج قبول بجای نراند  
آن قصر را ویران کرد و بعد از انندام باندک زمانی بقتل رسید و مملکتی عریف طوبیت مشتمل بر  
آبهای خوشگوار و انبجار و انار و ابتداء التیم اول و دوم و سوم و چهارم ازان مملکت است  
و اما علی عین بحسن صورت اطفال دارند اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سینه هستند و اکثر عیال  
اوشان اشتغال نمایند و محوسی نهاده و بنا سخن نیز در میان اینان باشند و در عجب انبله  
مسطورست که در یکی از قری ولایت چین عذریست در مسالی مکتوبت بود و بی معین اهل آن قری  
جمع آید و آبی در آن عذیر اندازند و مردم بر اطراف آن ایستند و هر چند آب میل بیرون آید  
گند او را نگذارند مادام که آب در آب بود و در آن دیار باران بارد و آب بر آب را خندان از  
توجه مانع آیند که بعبت در کف باران بارد نگاه بگذارند تا آب بیرون آید و این آب را کشته  
بودند گوئی که نزدیک آن عذریست اندازند تا طیور و سباع در کشته و پیشانی اشغال با بیند  
و در مسالی که این فعل از مردم آن قریه سبز نزد باران بارد و مخط و غلا پیدا شود و زرافه کسروینی  
معاون زرد و جو اهر بسیارست و حبه الغراب که یکدور بعضی از بلاد چین طایفه است که سنگ

زود و خندگش، اهل و فعل شده رنگ مورش که چون آبش نوبی مت بین گفته شود پیش کند آب خورش  
بدرک عجب بین که گستره زبانه از پیش شناسه بد تا زه تیره در و همنش کیر و صحبت فرام تا کوری فعل عجب و است  
در بعضی از نسخ در آمده که در بعضی از عهد هندوستان بتان است در دامن کوهی در خبری از سران  
که او خفته تا سطح بتی نه در ایام عید خود آن بت پرستان آن بت الصم را می آریند و از اطراف و جوانب  
خلقی کثیر جمع می آیند و شخصی در غایت جنی و جالاک در آن مجمع حاضر میگردد و با بخت شراب میخورد و چون  
مت میشود ساعتی رقص کرده بت را سجده میکند انگاه دست در آن زنجیر زده بعد که بومیرد و اینجا  
نشسته دست در هم میزند و از سنگی که همراه میبرد یکی را جانب راست و یکی را بجانب چپ و یکی را بر پشت  
خود افکنده با دوازده خبری میگوید بعد از آن کمال خود آمده بر پنجره و بمنزل خود میرود و تا سال دیگر مجلس  
در آن می عید مدام داخل بلاد هندست در آن بلاد بتی است بر یک شبیده و در بعضی اوقات بی محرک و پای  
استند از وی صدائی ظاهر شود و معنی علامت ارزانی در غایت باشد و در سالی که این حرکت از آن بت  
صادر نشود در آن شهر قحط و علا و قحط طلب هم از عهد بلاد هندست در عجم صحت تحفه العوائب در آن  
عمودیت از مس که برز بر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این عمود چشمه است هر سال در روز عا نور  
آن بطا باها بکشاید و منقار خود را بان چشمه رسانیده آب از آن چشمه میاشامد بعد از آن عمود  
چندان آب بیرون آید که تا یک سال مردم آنجا را کافی باشد و یک وقت بند است در هندوستان  
بنا بر هر سوزد و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده معتقدند و در مسجد  
جامع بمکه از چوب ساخته اند و در روزهای جمعه بان بجمع در آیند و با دایه نماز قیام نمایند و در شهر  
عدالت بر تیره است که تجار که در آن شهر است بکار دارند از دریا باران دیا را آیند و مال بسیار آورند  
و در ساحل دریا بکند و در کوه بازار آنجا گذرانند بواسطه استغالی مردم در چند روز مان نیز دارند و حال دیوان  
آن اموال را محافظت نمایند هرگاه فروخته شود ز که مهمل یکستانند و دیگر بهیچ وجه تعرض نرسانند  
در رسم سائر دنیا است که هرگاه کشتی را بی احتیاط و تا جوتند بادی بد آنجا آورد و هندیان آنرا با داور  
گفته عادت کنند هرگاه لیکوت که از اموال کشتی باد آورد و نیز زاید از مهمل یک خبری گیرند اکثر مردم آنجا  
برهنه اندام باشند لکن آنها از ناف تا زانو در کتک است که راه چون طایفه است و در دست و کلاه سر  
چون تلوچه سیاه و کالیکیو میان بادشاه خود نیند و هرگاه با مری فوت شود نخواهند آهش را

از بلاد آن و بعضی است و اکثر معموره آن از اقلیم دوم است و اندکی از نیم و چهارم و مذا  
مردمان آن بدان مختلف باشند و اکثریت پرستند و در هندوستان حیوانات غریبه از اشکالی  
و معادن جواهر نفیس بسیار باشد و مقدار از نباتات نافه و ادویه مفیده که در آنجا حاصل شود در دیگر بلاد  
و اعظم بلاد هند و هلی است که نمره از ذکر در عیش در ضمن عرض احوال ملک و سلاطین هند متعین  
بزیارت در عجایب البلدان مسطور است که در هند در خشیت که میوه شیرین دارد و بطیور مثل کبوتر  
و غیر ذلک بر آن درخت می نشینند و از آن میوه خورده بهوش میگردند و از درخت می افتند  
و افسه مرغان کرده هر یک که در سایه آن درخت باشند از تعرض مار سالم مانند و باقی طعمه مار شوند و دیگر از عواید  
هند شهرت که چون غریب به آنجا رسد اصلا بر جماع کردن قادر نباشد و هر گاه از آنجا برود بار کمال خود رود  
در عجایب الاغیا را آورده که در اقصی بلاد هند زمینی است که ریک آن بازرانجیت است و نوعی از مورخ منوع  
باشند بر نباتات بزرگ تنب و تیز تک و هوای آن در غایت عارت بنا بر آن در وقت ارتفاع  
اقاب بر زمین روند و در وقت که بر وقت یافته باد پایان برق افتد و در آنجا با منوع رسانند  
و از آن ریک چند آنکه خواهند بار کنند و تجمل باز کردند زیرا که اگر بان موردان دو جاد شوند مرد و مرکب همچو  
جان نیرند و از جمله نباتات انولایت برکت نبوت و آن مشایخ برکت نارتخت و در اکثر بلاد عرب و  
هر مورخان برکت را معتقد باشند و کیفیت خوردنش چنانست که ممتداری فوطل که از او بهندی بسیاری  
کویند شکند و در دمان نهند و یک برکت تمبول که بمقدار از ذی آن یک تر کرده بر توالمیده باشند سجده در  
دمان گیرند و بسیاری بجانید و همچنین تا چهار برکت بجانید و گاهی آنکه کافوری با آن فهم کنند چنانست این برکت  
است که آب دمان را با غایت سرخ سازد و در خساره را بر افروزد و کیفیتش مشابه شراب آورد  
و کوه را تسکین دهد و سیر را مانع طعام سازد و بوی دهن خوش کند و بوی بد را دفع کند چنانچه در آنجا  
مکرم کند و در تقویت با هیچ چیز بان نرسد و این ابیات بنام بعضی از اوصاف آن برکت  
نادر برکتی بود کل بوستانه خوشترین نعمت هندوستان نیتز جو کوش فرس تند خیره  
صورت و حسنی لصبه هر دو تیز تیزی اوالت قطع جوامع قولی رسولت علیه السلام بر برکت و در رک  
نشان ز خون لیک هم از رک دودش خون بدون سطره نباتی که جوشد در دهن خوشش جو  
حیوان بد را بیزش خوردن او بوی دهن خوشش کند پستی دندان به حکم کند سرخی اویش

دقت تقاضای این باشد در میان چهل ستون مذکور خواجہ سرائی که از ادنانک خوانند من حیث  
الاستقلال بر منند حکومت نشیند و سیاهلان چو بہادر دست در پای ان صفہ بایستند و ہر کس  
بمعی باشد میان ایشان در آمدہ مخمّر تخت کد زرا ندوروی بوز بن نہادہ باز بوی استیلاحت  
خود را بوض و نانک رساند و او مقتضای عدالت حکم کند و دیگر ہیچ استریدہ را مجال دخل در مہمت  
نباشد و چون دنانک از ایوان برخیزد چیرگون پیش او بوند و غیر کشند و از دو طرف مداحان  
زبان بدعائیش کشانند و از دیوانخانہ تا پیش پادشاہ ہفت حاجت بستہ باشند و چون  
دنانک متوجہ ملازمت رای کرد نزد ہر حاجی صبی از ملا دمانش بایستند چنانچہ از در بندہ ہفت تہمین  
تہا در دو مہمات ملک را عرض کردہ فی الحال بیرون آید و بدست چپ در گاہ رای ضراخانہ آید  
وزرا چنانچہ سرخ بود یکی از طلا، منغوشش از او در ہمہ کو نید و نزدیک مشغالی باشند و بدہ دنیا ریک  
خروج شود و دویم را کہ نصف است ناز کو نید و آن نیز بغایت را کجبت و سیک ناز را رس با  
و انرا خیل خوانند و قاعدہ آن مملکت چنان باشد کہ از تمامی بلدان بمیعاد مقرر زر بضر اچانہ  
فرد آرد و ہر کس از دیوان چیزی دہند بضر اچانہ نویسند و سپاہیان در ہر چہار ماہ یک بار  
بضر اچانہ رفتہ مراجبت کنند و یکدیگر ببار ہیچ استریدہ را بر ولایات حوالہ ندارند تا بوم محمود  
بر تہ بہت کہ شرح نتوانند و در خوانہ پادشاہ خانہا باشند کہ در زمین حفر کردہ اند مانند حوضہا  
از طلا کہ اختہ مال مالی تمام خواص و عوام اند یا حتی مردم بازار جو اہر و مرصعات در گوش در کردن  
و باز و سہرت دانتان کنند و در برابر بضر اچانہ نخمہ گاہ است دوازده ہزار عرس در ان  
شہر باشند کہ ہر روز ہر سوم ایشان دوازده ہزار رقم باشند و آنو جہرا از حاصل فوایات نشان  
اسانند و کار عسان است کہ از قضا یاہ این ہفت ہزار طلع بودہ اگر چیزی کم شود پیدا کردہ  
بچہ او نہ سپارند یا خود نادان دہند و ششم از احوال فوایات است کہ در رضای بضر اچانہ صورت را  
بزار است در صد کہ طول و پانزدہ کہ عرض در دو طرف آن بازار است و ہا بر افزاختہ صفہ تکلیف  
ساختہ اند و در پیش انخانہای زیبا پرداختہ ہر روز بعد از نماز پیشین در ہای خانہا را آب زدہ  
کسیہا و صد لیہا نهند و مچکان خورد سال صاحب جمال ہر یک از جو اہر تو انکر بران کہ سپاہینند  
و در پیش ہر یک یکدیگر کثیرک بر بای استند و صلاعی عیش و عشرت در دہند ہر کہ خواہد بضر اچانہ رود

قیمت هم کردند و برادر و سایر اقربا را معتبر ندانند و هیچکس نتواند بغير و غلب بر آن شهر استیلا یابد  
و در آنجا همه چیز بداند و هیچ کار در آنجا عیب نیست الا کشتن کا و خوردن گوشت آن جای که معلوم  
کنند کسی کاوی کشته یا کشت آزا خورده در ساعت او را بکشند و کا و را جان عزیز دارند که خاسته  
سر کین او را بر حسین مانند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که شاه رخ میرزا او را بر بیالت هند فرستاده بود  
آورده است که اهل کالیوت اگر چه در اهل ترک و بت پرستی نترسند اما هر قومی را روشی است قومی از آن  
قبیل اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد داشته باشد هر یک مؤمنتی از مؤنات آن زن را تعهد نموده اند از جمله  
دخانه و خوردنی و پوشیدنی و بوی خوش و غیره و اوقات شبها زود را صمت کرده اند چون یکی از شوهران بجا  
او روز نشانی بر در مرگد از نما که شوهر دیگر میاید آن نشان را دیده باز که در چشم شهریت که  
که صحاح سیاه پوش و دیده در هیچ سواد مانند آن مزیده و جاسوس تیرهوش گوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشیند  
و منع آن بلده چنانست که هفت چهار استوار و شهر بند در که یکدیگر کشیده و دور که در چهار اول در عرض چاه  
کز سنگهای طولانی نضعی در زمین و نضعی در بیرون بعبت که آدمی مقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده  
بهرت نزدیک بسوزند و رفت و در درازنا در کمال متانت استحکام است و در یکس پادشاه که او را را  
کویند در چهارم ختم باشد در میان چهار اول و دوم تا سوم و چهارم مزارع و باغات و عمارات بسیار است  
و از چهار سیم تا هفتم و کا کین و اسواق بسیار است و متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر هر بازار  
طاقی رفیع در وقتی بربیع ساخته اند و همچنین در آن بلده مرغان جواهر شاهوار مانند مرو و درید و کاس و یا قوت  
دزمرو و غیر ذلک در بازارها اشکارا سودا نمایند و از هیچکس باک ندارند و در جای نگر بوی بسته کل خوشبوی بسته  
در بازار فروکشند زیرا که منوطان آنجا خوردن طعام را بی استنجام کل ضروری ندانند و بر جانب است  
قصر پادشاه دیوانخانه است در قایت محبت و رفعت بصورت چهل ستونی و در پیش آن صحن که  
اتفاقش مقدار قامت شخصی باشد درسی که طول و کشش که عرض بود بر افراخته اند و آن دفتر خانه باشد  
مخطوطه در آنجا و نوع بود یکی آنکه بوی بجز آمدی نرسند و آن یک دو که در از بی و دو انگشت هینا و از  
بوی استخوانی که بقیه آن من نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد نوع دیگر آنکه جنس سفیدی را سیاه  
کنند و در آنجا هر روزند تا بلیت تحریر پیدا کند و سنگی نرم را که در آن دیار باشد شبیه دست قلم تراش  
می کشند و با آن به خط خواهند رسید و این سنگ به می سفید بر آن جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار

و هر صورت که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا کس و پیشه در اطراف آن چهارطاقهای جانب باشد  
که پوسته در کرد بر دوهر ساعت رای دیگر ضبط آید و در غره های و منظرهای آن دختران و پسران صاحب  
جمال نشسته باشند و جهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصه رای سازند و در میان این جهل ستون  
و چهارطاق میدانی وسیع باشند و مطربان کلعه از دو دختران خوشنود رخسار در آن میان توایی  
در قاصی نمایند و باز یکران لجه های غریب نمایند و سیل را مانند بز بر چو غنایه فرستند و هر صوتی که نوازند  
از آن بجز طوم لکجا دارد و مناسب آن حرکات نماید الا قسمی که انباشت صاحب این قسیم  
میرج است دامالی آن امر اللون باشند و اجتهاد آن از مشرق بلاد چین باشد و بر جنوبی بلاد بلوچ گذرد  
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل کند و پس بر قندهار و وسط بلاد مکران و بستان  
دوسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب و دیار بکرد شمال و بلاد مغرب و وسط ولایت شام  
پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قاصد سیه و قیروان و بلاد طنج بگذرد تا بجز اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد  
غربت این اقلیم بر جنوبیت قیروان داخل مملکت از تقیه است و در آن بلده دو ستون است  
که حجم آن با حجار و جواهر مشهور مشابیهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از استوانها  
آب ترشح کند و در سایر روزها آب موجود نباشد اسکندریه از بناهای اسکندریه فیلسوفی است  
و سوری از سنگ اُخام و چهار دروازه دارد و یکی از آن ابواب را باب الرشید گویند و دیگری را  
باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم را نیکش ایند مکر در روز نوروز و هوارت بره های اسکندریه  
غالب باشد و آتش از رود نیل و قنات بود و از غراب آنکه در آنجا آراکب را ذخیره کنند و در سال  
نکاه دارند متغیر نشود و قریب با اسکندریه چهار بیت در غایت بلندی و در آن قلعه بنیاس حکم  
بفرمان ذی القرنین میلی ساخته بود در غایت ارتفاع و آیش بقدر هفت فرس در آن میل نشاند  
و از اطلسم جانب برداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ که میان اسکندریه  
و آن قلعه است حرکت نمایند در آن سیه ضبط آید و این آینه تا زمانی که عمر و بن عباس حاکم اسکندریه  
شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر حال ایشان بغایت متوهم بودند و عاقبت  
الامر تدبیری اندیشیده جمعی را با اسکندریه فرستادند تا در لباس اهل قوی خود را کجلی نمودند و چون  
مردم را نسبت با ایشان اعتقادی بداشتند او از در انداختند که اسکندریه پس این آینه

و باینکه خواهی خوش بر آید و آنچه داشته باشد اهل خرابات محافظت نمایند و اگر خبری فوت شود  
از عمده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع السعدین مرقوم گردانیده که چون خاقان  
سعید مرامت رسالت بران دیار فرستاد در محرم سنه سبع و ثمانین و ثمانی بمقصد رسیدیم  
و بعد از چند روز که از رنج راه آسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین  
برگاه رفتم و پنج سه اسب خوب بود و تقویر اطلس و کفی بنگش بر دم درای در جهل ستون عظمت  
هر چه تا تر نشسته بود بر این دیار خلقی ایستاده همه جا بهای فافو پوشیده و از درهای شاهوار  
کردن بندی بگردن انداخته سبز رنگ لاغر اندام قامت ببلندی آبل در ریجان جوانی صورت  
بغایت مطبوع بر عارض خط مشکام دیده و بر دهن نمود موی زکشته چون مرا پیش او بردند فرود  
آوردم التفات نموده فرمود تمام اوردت چیست از نشان خاقان سعید راستانده  
سیر و کلفت خوشوقت ندیم که پادشاه بزرگ پچی برای ما فرستاد اسکا طبعی که در آن درشته  
برک تنبول بسته فتم و مبت مقال کافور بود پیش من آوردند در حضرت دادند تا بمنزل رفتم و هر روز  
دو کوسفند و چهار خنجر پنج من روغن و یکین شکر دو در همه زلفه مقرر کردند و حضرت  
دو زیت آفرود مرا میطلبید و از احوال خاقان سعید میپرسید و بدستور روز اول طبعی که در آن برک  
تنبول و فتم و کافور بودی بخشید و تر جا بر میکفت با کبوی که قاعده ما بخانست که ایلچی را طعام دهند  
و مانده پیش او نهند و چون ما و شما بجهت مخالفت مذهب با هم خبری نمودیم این بسته زرد عورت  
ایلچی باشد و رای را در وقت بمقصد خاتون بود و در مجموع و مها ببران ده ساله را میگذراندند  
و دو عورت در کجانه نمی نشسته و همان ایشان ضبط تمام داشت و در تمامی مملکت خود و هر جا خبر دختر  
محب جمال باو می رسید آن دختر را بچل نام بگرم سرای خود میفرستاد و دیگر کسی از والدین داوود را دورا  
نیدیدند و سلاطین بیجا نکرد سال کی نبوت از روی تعظیم وقت دار و بختی و اقیانوس  
پس با نرتیب نمایند و اورا مهناوی خوانند شرح این سخن آنکه از نامی مالک ایلی طویش  
سه چهارم است سرداران و کلانتران برگاه آیند و هزار فیل بلاها آریسته تختها و صند  
بر پشت پلان بسته و باز بکیران برشته حاضر سازند سه روز متاقب در ایام مصلحت  
در فضائی بغایت وسیع مقامی بسیار برج سرداران بلاد پلان کوهها و صورت بصورت چشم



از پادشاهان مهربانتر خیر ابرام تر غیب نمود و سلطان بسیاری از سلبه او از او متن گفتند و آن  
بر آنجا فرستاد و ایشان متی بویرانی کی از آن کشید بانی گوچک مشغولی کردند آن کی از آن فواید  
چنانچه از دور نظر در نیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا روی از او خاشیید و اندر صعب است  
مهر در جوی تسلط و در صحای صعب مغار است که در کان در آنجا افتاده از او میان دو حوش  
و طیور و اموات نهانی را از کبابی سبط کفن کرده اند و ادویه در او مایید که باره پوشیده شود  
و گویند نوبتی کفن جابیه از آن مردگان باز کردند اصلا تغیر بیانش راه نیافته بود و آنرا در دست  
و پای او باقی بود در عجب البلد آن مسطور است که بعضی گفته اند مویانی مهری از آن مردگان  
حاصل میشود و بهترین مویانها آن بود عین شهریت در حد و مهر که بقولی نگاه کردن  
بوده و درختی که در عن بلبلان از آن حاصل میشود در آنجا است و در عجب البلد آن مسطور است  
که در عین شمس شمالی جدید است که در آن در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجا ساریت  
در سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد که متجاوز است و بر سر آن فوت  
انسانی است از مس و برین و بزرگان و صورت دیگر مشابه دوام ساخته اند و از آن فوت پخته  
آب ترنج میکند و بهر جا رسد سبزه و نبات روید طلب از شما میر با بشارت است و در جمیع اش  
بزرگم بعضی را که ابراهیم خلیل که سفند آن خورد و در ایام حو با آنجا پوشیده شیر از او بر فقر است میگرد  
گویند در نوای آن بلده جای است که اگر سک دیوانه کسی با بگذرد اگر پیش از گذشتن هبل روز از آن  
آنجا بیانش شفا یابد حصص در آن بلده همگی از او در مردم ضرر نیاید و اگر جامه را در آب محض  
بشویند و آدم که از او بیرون نکنند در هر جا که باشند و آدم متعرض نشوند و در بعضی اشخ نظر سبزه  
که بر روی کی از مساجد آنجا شمالی است که نصف اعلی آن مشابه مردم و نصف سفلی آن بصورت آدم  
و جونی باره کلی در آن صورت نهند و از او در آب اندازند هر که آدم کرده که از آن بخورد شفا یابد و شش  
دار الملک با بشارت است و نخت ادم بن سام بن نوح علیه السلام با غی حخت که باغ ارم مشهور است  
و بعد از ارم شداد عاد و تغلبه هشت در آن زمین بستانی بنا کرد و بقولی بعضی تفسیر آیه ارم ذات  
العماد التي لم یخلق مثلها فی البلاد کنیه از آن موضع است پس از آن تا پنج بروایت اهل سنت  
و جماعت بزرگوار ابراهیم علیه السلام دمشق را اعدا نمود و هوای دمشق بجزارت ماست و در آن طرف

کنجی عظیم نهاده و شش و بن عاص فریب خورده آن آینه را از آنجا بر کند و از کنج اثری ندید  
و چون بار دیگر آینه را در آن موضع نصب کردند آنجا نصیت ندیدند و در جانب البلد آن مسطورست  
که اصل مناره اسکندریه از آن کبینه بوده و صورتی فرجی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان  
نهاده بودند بر پشت آن مناره بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه کی بود و مس  
از جمله اقسام بلاد قدیم است و معموری و کثرت باغات و باغش در آن زمانه نسبت به مرتبه بود  
که سبب غرور فرعون شده گفت ایس لی ملک مصر و بنه الالهنا تجری من کنجی و کنجی  
الدين الله محلی در وقتی که انکلت را منجر ساخت بنا، توطن را از مصر بر انداخت و نزدیک  
بشهری دیگر در غایت تکلف ساخت و از آن موسوم بقاهره مغریه علیه است طلالی بر کناره  
نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنجم طبعت است اکثر بلون و نقش مشتمل بر طاقهای بیوع در اوقای  
میخ از غائب دیار مصری آنکه مردم کجا تخم مرغ بسیار در زیر سر کین کنند و بعد از خید روز جو برین  
آورده آغاز دانه چیدن کنند و تدریج بزرگ شوند و دیگر آنکه در بعضی از حد و اولایت کوهی است  
که آب شیرین از آن مترشح گردد در حوضی جمع شود و با طراف در جانب باین ناپه و اگر شخصی جنب  
یا غرض بکنان آب برسد آب از جوان باز آید تا آنکه در نشو و آب از حوض بیرون نرزد  
در وان نشو و دیگر در تاریخ یا فعی مسطورست که در مصر بجانب غرب یکی روانست و در آن  
سابقه طلب صورت مردی از سنگ رطوم ساخته اند در غایت نهایت و با سنون چنان  
راه مسدود کرده که در یک روان از آن موضع تجاوز نشود تا بحرانات ضرر رساند و همیشه  
الضورت می تپد است که انو ابو الهول گویند و دیگر از جمله عجایب اینیه آن مملکت اهرام مصر است  
و آن عمارت کبندی بزرگست که حکای سلف ساخته اند و در او آیت بعضی از مورخان بنای انبارت  
از پسر نبی علیه السلام کرده است و آن کنبه ما در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوهی است از آن  
از بزرگترین عمارات عالم بنایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام غلات وطن کنبه ما  
شمار بوده و از آنجا که کنبه بزرگتر است و از آن سببی کوهی است و آن دو کنبه بزرگتر را همان گویند  
و هر یک از هر مان چهار طول و چهار عرض دارد و ارتفاع آن همان مقدار است و آن کنبه که یک  
سصد گز است در طول و عرض ارتفاع در جانب البلد آن مسطورست که نوبتی یکی از سنج پادشاهی

بلوچین است پس بر اراضی تبت و جرجان و ختای و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و صوب بلوچ  
یا حوج گذرد پس بر وسط دیار بکر و بلاد عراقین و دیار عرب و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بجز مردم را تعلق کند  
و بر فویره قبرین و متفالیه و بلاد مصر و اسکندریه گذرد و بلاد ماریتی و آنرا بنج و طنج که در و بساطی  
بجز کجیله منتهی کرد و در بعضی از مواضع این اقلیم بر بنوعیست و بنیاست دارالملک مملکت ختای  
و بعضی فضا و لطافت آب و هوای غیرت بسیارین روح است و چنانچه در جزو اول از  
مجددالت مذکور شد فاتبالیق بنا کرده فیلاتا آن بن تولی بن جلیز خان است و نهری بزرگ  
بسی که عرض در شهر جوین دارد و نزدیک بکنار جوی عبده است که بدارالملک بلوچین منتهی میشود  
و تمامی اشروع را که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده و از دو طرف درختان پدید و غیره نشانه  
چنانچه مسافران در سایه طی مسافت نمایند و هیچ کس دریده از لشکرین و غیرت ایشان را از هر جهت  
کنشانی از آن درختان بشکنند یا کسی بزرگ آن رسانند و در دو طرف آن راه قری مجبور  
و مشتمل بر پنجها و ده کالین بسیار است و در مطلع است که این مسوره است که  
در شهر رسنه آنجا و عشرین و ثمانه حضرت خاقان سعید شاه بروج سلطان جمعی از بلاد ما را  
که سرداران ایشان شادی خواج بود بر سالت ختای نامزد کرد و میرزا اباسینغر سلطان  
سلطان احمد و عیانت الدین نقاش را که بزیور فضل و هنر بهره مند بودند مصحوب انجاعت  
ار سال نمود و با خواج مشا را پیه مقرر نمود که از آن زمان که از بهرات سفر کنند تا بروزی که باز آید  
آنچه روی نماید بی زیاده و نقصان بعثت آمدن چنانچه از روزنامه خواج عیانت الدین بر منوع می نمود  
و الیچان شانزدهم ذی الحجه از بلده بهرات متوجه ختای شده و بیت دوم محرم سنه  
نلت و عشرین و ثمانه ببلده سمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که الیچان سیور غمگین  
و امیر شاه ملک و شاه بدخشان بدیشایان پوستند و عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون فرستند  
سبت و هشتم بجایگاه بلده وزوا و اهل شهر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود اما  
در پایابان دو انگشت پنج بسته بود و اکثر اوقات باران و زواله بسیار دید که مردم الیچان  
بشفت تمام طی مسافت می نمودند تا در او حین سجودی الاطه بشهر قابل رسیدند و اکثر مردم  
آن بلده بت می پرستیدند و چنانچه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بت الصنم می بزرگ نهادند

بعکس می آید اکثر در سایه درختانت برین سبب کوارنده نباشد و غوطه دهنی یکی از چهار هفت  
دنیاست و آن سه موضع نیز که عبارت از شعبه بوان و ابله و سغد سمرقندست در لطافت و  
نزاهت دون غوطه نباشد و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارت عالی بر حمت اند  
ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر و تزئین مسجد جامع آن بلده مشهورت بجای مجامع بنی امیه  
در عالم بقعه بران زیب کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آوردن بنا نیکو گویند چنانکه عمر  
مالک نام را در این عمارت صرف کرد و در مشیقان بهر و عجب مشغولند و اکثر اوقات ایشان بنیامی  
رطابی معروف است شهرت بزرگت نزدیک بر ریای ادم موسوم نیز هفت حمت  
و لطافت ابنیه و بانی آن بلده دختر روم بن عیسی بن سام بن نوحست و در سورانطاکیه سیه  
و نضت بر حمت و هبت محافظت هر بومی در شریک المایم چهار هزار کس از نصاری معین بوده  
و در جانب البلد آن مسطورست که در ازمنه سابقه در اندرون شهر انطاکیه نبوده و در پی  
آن مقدار نبوده که اگر کسی دست از بنجره سور بردن کردی صد هزار نش بر دست او سپیدی  
تاگاه عمودی از رخام که در آن بلده بود شکست از درون آن حقه ارمس ظاهر شد اما آن  
بعد از آن در شهر نیز پیدا شد و در انطاکیه مشیت که که بازمیدان غابو شود  
مهرطومی محل وطن انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام بود و آن بلده بنا کرده و از دست علیه السلام  
و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبل از باب ایمان بود تعمیر فرمود و شرف آن  
مسجد همان بس که بنوعی اسد علیه السلام از آنجا بعالم بالا عروج نمود و در جانب البلد آن مسطورست  
که در زاویه از نوایای مسجد اقصی حصای مضمون بود از آنجوس که هر که دعوی کردی که از اولاد انبیاست  
آن چهار اس کردی اگر صادق بود اصلاً متفرق نشدی و الا هتفه ظاهرند که آن کتاب را بسختی  
همیشه دار الملک ملاطین سرفراز بوده و در سنه ۴۰۰۰ عیسوی حج بنی یوسف محمد قاسم  
بن ابی عقیل التقفی بنا کرده و بوست ساحت و تکلف عمارت اتصاف دارد و در بازار آن بلده  
اطعمه لذیذ مثل مرغ بریان و کس نارنج و لیمو و غیره توان یافت و از شهرت این بلده  
بافتاب تعلق دارد و وسط سموره عالم مسکن اشرف بنی ادم است متوطنان آن اقلیم  
کجب صورت کسرت افضل و اکمل اولاد ابوالبشر اند و ابتداء این اقلیم از جانب مشرق از بلاد

پوشته و تالاری از جو بستینه و سایه با بهار بر افراختن چنانچه در آن یکجریب اصلا آفتاب  
نیافت در آن زیر خیمه دو تیره مندر لیهاد و اچی نهاده بودند از خیمه در دست و پیش ایشان  
تعظیم در جانب جب بیشتر باشد و پیش هر یک از امر و اولیجان دو شیر و نهاده در یکی غاز مرغ و گوشت  
نخچه و دیگری پر از میوه های خشک و تر خانی و کپچه ها و نهادهای خوب و نخلی از کاغذ و آب بر ششم بغایت مرغوب  
بسته و در پیش سائر مردم بحد و هر یک شیر بود و در مقابل کور که پادشاهی بر موضع مرتفع نهاده بود  
و عنما و مجهای خبی و صراحی خورد و در بزرگ بعضی نقره و بعضی طلا و بعضی خبی موضوع بود و در اطراف  
کور که مطربان و اهل ساز ایستاده بودند با توغن و کمانچه و نی و موسیقی قرار دسج و چهار باره  
و دهل بنوازش در آوردند و پیران صاحب حال مانند دختران سرخی و عیندی بر روی بالیده  
و مراریه در گوش کشیده باز گیر بیا کردند و ازین فضای کشتاده تا هر چهار دروازه سپاهیان چه بپوشا  
چنان بگلج و وقار ایستاده بودند که از محل خویش کیفیت می پرسید و پیش نمی نهادند و نیز با در دست  
استند و بعد از خوردن طعام آغاز شربت کرده امیر در سون که حاکم دیوان بود کاشمش داشت  
و صدوق بگفتندی با وی میکردانیدند تا هر کس را کاشمش دادی تا آنچه از آن بر سرش میزدند و کاش را  
غیرت افزای چنین ساختند و باز گیران لذکاغذ متفوس صورت جانوران ترتیب کرده بودند  
و بر روی خود بسته چنانچه بهیچ جروی و کوشش کردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختایان  
بقص استغاکه استند و بعضی ببران کلندر طبعهای بر نقد و عناب و شاه بلوط متفوس  
و باز در سر که بود و در خوزه دهند یا نه بپیده بر گفت نهاده بودند چون امیر کسی را  
کاشمش دادی یکی لذت ن طبع پیش آوردی تا آنکس هر کوزه نقل نال بودی تا اول کردی  
و یکی از باز گیران صورتی مشابه در غایت بزرگی ساخته بود چنانچه بیری در اندرون آن رفتی و آن  
لک با اصول باوی کوفتی العصبه از روز تا روح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذر آید  
راشبان بیابان در آمده قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلع است در غایت پیش  
در میان جبال واقع شده و یکراه پیش ندارد و اولیجان به انحصار در آمده متوطنان انجامه را کردند  
و نام نوشتند و بعد از آن از قراول سجز رسیدند و در اولیجان رسیدند که بر در شهر بود و فرود  
آمدند و خان اوغان در خوت انجامت را با تمام گستاخند و بدتر بودند و میخواستند آنها را

میگفتند که این صورت ساکونیت و دویم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم بقرا آمد  
فرود آمدند و در جمیع از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلیان و عدد  
مردم ایشان را مفضل کردند و میت یکم اقامت را در خواجهدقیقا نزار در شهر قبا بتزول افتاد  
در آن بلده سیدی فخرالدین نام سیدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و عجب  
اصنام قریب بآن بقعه بتخانه بزرگ داشتند که در اطراف و جوانب آن بتان بزرگ  
و کوچک بصورت بدیع نهاده بودند و در بتخانه صورت دود و یکدیگر در حلق بودند گشته  
و چون منگی قیوم را بری نام در غایت حسن و جمال در قبا بکجومت اشتغال داشت و از قبا  
روان شدند و میت و پنج مرده پیچیده ۱۲ شعبان در آن بیابان بجا و قطاس بخوردند  
و گویند آن کاویجان بزرگ و بوقوت باشد که فوتی سواری از نشت زین روده مدتی بود  
شاخ بگا هر گشته در چهاردهم شعبان بموضع رسیدند که از آنجا ناسک که اول شهری از  
شهرهای ختاست و ده روزه راه بیابانی بی آب بود جمعی از ختائیان بموجب نسیان  
بستقبال شتافته در آن مرطه با نسا و کجاچه در فقا کلات کردند و یکروز در مرغاری لطافت  
انار صفت عالی ساخته سایبانها برافراشتند و شیرها و صندلیها نهادند و از کالات غار مرغ  
و کوسفند و انواع میوه های ترد خشک در طبقاتی چینی مرتب گردانیده و ببار هر شیره کلی بسته بودند  
و با صاف سبزی خواهارانش را داده چون از طعام خوردن باز برداختند انواع مسکرات  
حاضر کردند هر کس را آنچه محتاج الیه بود از آن سفند دارد و بیخ و غیره دادند و نسو گرفتند که هر یک  
از ایلیان چند کور دارند و میگویند که زیاده گویند و گفتند هر کس دروغ گوید در پیش پادشاه  
اورا اعتبار نیاشد و بزرگانان که همراه ایلیان بودند در سلک نوکران داخل شده کم مدکار  
بر میان بستند و در شانزدهم شعبان دانگ ایلی که حاکم سرحد بود طوی عظیم ترتیب داده  
ایلیان را نزد خود برد و ختائیان بستور مهو و خود در خمیر مربع فرود آمدند و بودند و طلب از برطان  
کشیده چنانچه هیچ شریک در میان ایشان راه نمی یافت مگر از دروازه که بر چهار طرف  
ان مربع گشته بودند در میان خیمهای ایشان ختای بزرگ بود و در وسط و کجاچه  
بند که شمشیر کجوب بود ساخته بودند و نیزه دو سره ختائی در آن موضع نصب کرده و دانش

بلند دیگرست و بزرگتر و آنچه که کلانتر و اجیان سرحدت درین شهر حکومت نماید و در هر بابی  
بجایه سر اسب و دراز گوش و سخت عرابه همه ایلیان آوزند و پیرانی که اسبها را محافظت نمایند  
موسومند با فخر و مستعدان دراز گوش بوز و عرابه کشتان به جود این طبعه بسیارند و سیاهنای عرابه  
برودش که قوی و محبوب هستند و هر عرابه در عهد و دوازده کس باشد و هر چند در راه بارندگی و سرباشند  
ایشان از کشیدن عرابه باز نمانند و پیران خوش صورت سیمین بدن مردار در مایه و مرغی خنایی  
و در گوش کشیده و موپهای سر که زده و اسپان که برای ایلیان آماده میدارند و بازی و لیام  
و تازیانه باشد و با فویان تجصّب یکدیگر پیش پیش اسپان میدارند تا از با می سیامی دیگر کنند و در  
هر بابی جهت ایلیان که غنبدان و عاز و مرغ و میخ و غسل وارد و سیر و بسیار سیر که پرورده  
و بقول دیگر آماده میدارند و در هر شهری ایلیان از طوی دهند و در هر طوی دیوانخانه که از او سون  
کویند مرتب بود و در هر دو سون اول پیش کو که پادشاهی تختی نهند و پرده او نیز در شخصی  
به بلوی تخت استاده باشد مندی بزرگ زیر پای انداخته بنایت پاک با کیزه ایلیان  
بر پای استند و سایر مردم در فقای ایشان صف زده بان سلمانان که صف نماز استند  
و شخص که به بلوی تخت استاده باشد بزبان خنایی نمانی کند تا نوبت بعد از آن و چنان  
سر بر زمین نهاده ایلیان را تکلیف کند که سه بار باین فعل قیام نمایند انگاه هر کس سیر سینه  
خورد و در قیو بجانه منظر ایلیان درآمد با فصد کرد در میان آن بی خفتن بقامت بنجاه کرد و رازی  
قدمش که در دور کله و سر او است کرد و دیگر بان بر بالای سر او بنشیند او نهاده بود و در هر یک  
بقامت کوی و کمتر و بیشتر و صورت بجهان جهان منظر درآمد متحرک که گمان میشد که مکر زنده اند  
و در دیوارها صورتگرهایی خوب بکار ظاهر ساخته و پیرامون آن بجانها عمارتها بود مانند کاروان سراسر  
همه بیوت انرا بر بردای زلفیت و کسیهایی مطلقا و صندلیها و شمعدانها و ضراحیهای خنایی آراسته  
و درین شهر خانه دیگر ساخته اند که اهلک سلام انرا چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی شمن و از زیر تابان  
بازده طبعت و در هر طبعه منظرها مشتمل بر مقوس خنایی و غرورها و ایوانها پر دانه و در کرد منظرها  
انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله کخی ساخته اند و پادشاهی بران نشسته و از چوب در استفادمان  
و علما مان و دختران استاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پر یار بود که انرا بردوشش گرفته بودند

از آن کول و بکوس و منرد و مفروش و مرکوب همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای کسی  
کتی و جامه خواب ابریشی و یک خدمتکار فرمان بر داند مستر فرمودند و از آنجا تا دارالملک و همه  
بامخاها بر بندج الجا تراخت میگردند و کوشه ریت در نایت عظمت و سوری مستحکم بر کوه  
و چنانست نسبت مساوی الاضلاع مثل پر باز آمدای عربین خابنجی عرض هر بازار بیخاه که شرح باشد  
همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانه های آن بلده نوک لعل باشد و همه کاههای قصابی  
کوشک که گفت و نوک هیلوی هم بر قناره و در شهر بازارها و جار سوق بسیار است  
و در هر جار سوقی طاقی از چوب بسته اند در کمال زمینت و کنکرها بر آن بغیس کرده همه از چوب و متفرک  
خانی در آن بکار برده و بر فضیل کجود در پست قدم برجی سر کشیده ساخته اند و چهار دروازه  
بر چهار رکن در برابر هم کشاده با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از چاه  
راستی بازارها و کثرت مردم راه اندکی مینماید و بر پست هر دروازه کوشکی دو طبقه بنا کرده اند  
و درین شهر بیت الضم بسیار است در چاه در تحت قریب ده چوب بست و تمامی سخن از ارز  
خست بخت تراشیده و فرس کرده اند و در چاه لبران صاحب جمال آیتاده و صلاهی عشرت در داده  
و از سکو تا خانه بلیق کنگاه پیشه خات نو و در نه مایخانه بود همه معمور و آبادان و همه با جمعی در بزرگی  
مانند شهر و در میان هر دو بام چند فرغ و کتند فوست فرغ و عبارتست از خانه که ارتفاع آن شصت  
کوبند و پیوسته در بوم خانه ده کوشکینند و آن منزل را چنان ساخته اند که فرغی دیگر نیاید  
چون حادثه دست دهد مثلا اگر از آن کوشک بیکانه اثری میندنی کمال در فرغ و اشکند و اهل فرغی  
دیگر این را مشاهده کرده هم برین عمل قیام نمایند و هم برین قیاس استخوانشش مرئی آیتادگان  
باید بر این عملی که در دو بعد از یکشنبه روز از فرغ و ختنش و حال آنکه از درار الملک تا آنجا سه ماه راه است  
بر سبیل اجال معلوم کنند و متعاقب این صورت کنند و مکتوبی از شرح واقعه بست یکدیگر داده  
بر کاه محل رسانند و کند فرغ عبارتست از خانه داری چند که در محل معین ساکن گردانده ماه مور  
با یک مکتوبی یا خبری که بر ایشان رسد فی کمال کینه نوی دیگر سازند تا آن قصه باندگانی مروض با پناه  
با پناه کرده از کند فونی تا دیگرده مرده است و نشان زده هر یک فرغ شرحی و در هر روز دست دکلس لازم  
فرغ باشند اما جمعی که در کند فونی باشند با آنجا آفت نمایند و خانه ها ساخته اند که کند فونی را تا چو کند



هریک برده که نزدیک است بر دوخت منصوبت میکنند که معتمدان و ارباب و بزرگان در دست  
مرف شده است و دیگر تاجان که چک بودند از کج ساخته درنگ آمیزی کرده و صورتها در آن تجلی کشیده  
و صورت ربهان در جلیان تصویر کرده که در معارف با چک نشسته اند و صورت حیوانات و اشجار  
و نباتات بکشم کشیده و درین شهر نیز چرخ و فلکی بود بزرگ بسیار بکلف تر از شهر قم و خاسته و  
ایلیان اینجا نیز طوی خورده رحلت کردند و ششم ذی حجه بدره از ده خانیان رسیدند شهری  
در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری کیفر بود چون در سور شهر هنوز استبان  
بناهای گردن فوازه بسیار است بودند و در وقتی که ایلیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازه شهر را  
نگشاده بودند ایلیان را از بروجی که بعمارت آن مشغول بودند شهر در برورد و در یکس دایمیکان  
که پادشاه بود فرود آوردند و در بارگاه مقصد از مقصد قدم تنگ تراشیده فرش کرده بودند خانات  
بیاده از آن فرش گذاشتند در هر طرف پنج پهل ایستاده و خطوطها بر راه داشته ایلیان بر پشت  
تأم گذاشتند تا بعضای در پادشاه رسیدند با آنکه هنوز اتفاق بر نیامده بود و قرب صد هزار کس  
جمع بودند در شش قصر اینک فان کسی نیز در آمد ارتفاع آن موازی کسی کرد و بالای آن  
کسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طینی ترتیب داده نشست که در جهلی که در شش  
ستونها سه دروازه مرتب کرده دروازه میان از حجب در است بزرگتر و این دروازه هم پادشاه است  
و از طرفین علانی تر در میانید و بر زبک شکست دروازه که در نهادند و تا قوس او نیخته و خندکس منتظر  
ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و ترتیب میدهد از ادعی بهر یک نام روشناسی روز بود نگاه حاضر  
شدند و در چهار خشتی و مطرب حاضر آمده و بر بای ستانند و هزار قونای و زو و بین و خشت فولاد  
و تبریزی و شمشیر نیزه و کزبست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضایی  
که یکس طرفها و صفها و ستونها در رعایت عظمت خشت و فرش بجز از تنگ تراشیده بود و بعضی  
چون افتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار داشتند میکشیدند که در دوپهل و پنج و دوپهل  
و تا قوس فرودگفتند و آن در دروازه کشنده مردم بیعت تمام باندرون افتند زیرا که در وقت  
و بین پادشاه رسم خاتمان دویدن باشد ایلیان چون از آن دروازه بدر آمدند فضایی وسیع  
دیدند و کشتی تر از فضایی اول و کوشکی در رعایت عظمت مشاهده کردند و همان است که تخی آورده نهادند

و در آن گوشک مبتکر بود و همه از چوب تراشیده و جهان تمهیب کرده که گوی میخشم از طلاست  
و در تحت آن مهر سردابیت و میلی در آن سردابیت کعبه کرده بود و در سر میل را بزرگی اینین  
و سر دیگر بقف آنکه آن گوشک در اینجاست محکم ساخته اند باندک جوکتی که آن میل را و او در اینجا  
آن گوشک عظیم در عتک آمدی و آنچه ایلیان برای پادشاه خایم بر بند در آن شهر از ایشان گرفتند  
که شیر را که بهلوان اصلاح الدین شیر بان خود بر گاه رسانید القصد ایلیان هر چند بنا بلیق  
نزدیکتر می شدند و او سخکان و حکام و کلا نتران بام دراز و یاد طوی مبالعن نموده اتمام بجای  
می آوردند و ایشان هر روز بنامی و هر هفت شهری می رسیدند تا چهارم شوال در کنار آب  
قرامودان اتفاق نزول افتاد و آن رود است موازی رود جیحون و به سمت دکنه کشی بری  
بر آن بسته اند آن کشتیها را از بخیری که بر آب آن آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف  
ده که بختگی گشته و بر هر دو طرف آن دو میل اینین هر یک بطبری من شخصی بر زمین فرو برده  
در نخبر با بران استوار کرده کشتیها را قطبهای بزرگ در نخبر که است حکم داده و بر بالای آن  
کشتیها تخمه افکنده لاجرم ایلیان بی تعبی از آب گذشته و در انظر آب شهری عظیم بود چنانچه  
از سر حد تا اینجا مثل آن موضعی بنظر در نیامده بود و آن شهر سه فو ابات داشت و در هر یک بسیار  
از دختران محب طال نشسته بودند و زیبائی رخسار زنان آن شهر مشابهت که کجی با بر سر آورده  
است چون ایلیان از آن شهر بیرون رفتند از چند رود دیگر عبور نموده تا در شب هشتم  
ذی قعد ه شش و عشرين و ثمانه ببلده مدین فوز نزول نمودند و آن شهرت بنایت  
مخوطه محتوی بر خلق بسیار و تجانه بزرگ داشت و بتی عظیم بسیم داشت در آن موضع از برین نخه  
و مطه کرده بجا که طول و برهانه اعضای او در استنها و بر هر کف دستها جسمی ساخته و آن  
بت را هر اوست میگفتند و از مشاهیر صنم خاتیانست و عمارتی بر بروج در فوج در کوهی ساخته اند  
و آن بت در ابوابی که در کمال غریب بود موضوعت در او نهاد و منظر ما بر کرد این بتخانه حسنه اند  
مشتمل بر خجسته طبعه است اول از بای بت کشته و برین بت کس تا بر صنم و سرانته را بت  
خانی هم آورده چنانکه دیده نظر کی در آن جیرن میشود و بر مجموع طبقات این بت از درون دیده  
تا آنکه دید چنانچه از سابق کلام مفهوم میگردد و آن بت را استیاده ساخته اند و هر دو شش که طولی

یکی قلعی باو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلیجان آمدند که سخت قاتلها هم گنید  
و بعد از آن سر بر زمین نهید ایلیجان دو تاشده سر فرود آوردند اما پشانی بر زمین زسانند  
انگاه مکتوبه قان سعید و بایسنوز میرزا و سایر شاهزادگان و امرا و خواص از آنکه در قطع  
اطلس رز و حیده بودند بشارت خواص را اینک قان بد دست بند گرفته و قاعده اهل ختای  
هست که هر چه قلعی عیبها و شاه دارد از او چیزی رز و حید و مولانا حاجی یوسف آن مکاتبت را  
از ایشان گرفته بخواجه سراسی که در پیش تخت ایستاده بود تسلیم نمود و خواجهمیرزا بیاد شاه داد  
و بدو شاه مکتوب را ملاحظه نموده باز بخواجه سراسی در انگاه از تخت فرود آمد و بر صندلی نشست و سه  
هزار عامه و دو هزار دکل و دو هزار قبا با پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده از جمله  
ایلیجان هفت کس را نزد صندلی بردند بر بنویسند و بخواجهمیرزا که در آن شاه خرج میرزا و سلطان  
احمد و خواجعیات الدین ملاذنان بایسنوز میرزا و عداق ایلیچی سیورتمش میرزا اردوان قاصد  
امیر شاکلک تیج الدین و ستاده شاه بدخشان و ابجاعت پزانو در آمده را اینک قان حال  
شاه خرج میرزا از ایشان پرسید و بعد از آن استغفار نمود که قوا یوسف ایلیچی میرستد حال ارسال  
میگایر گفتند آری و ایلیجان شاه دیدند که ستاده او آمده بود و بنگارش آورده دیگر پرسید که در آنوقت  
نرخ غله از زنت یا کران و نعمت آنست بسیار جواب دادند که نعمت و غله از آنجا تصور کنی فراوان  
ترت گفت بلی چون دل پادشاه با نزد سبحان قناریست است منع حقیقی اسباب  
بسیار از آنی میدارد و دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلیچی پیش قوا یوسف ختم تا از ولایت  
اسب آرند زیرا که ایلیچا اسبهای خوب می باشد راه امن است گفتند بلی بفرمان شاه سلطان  
ایند و در روزه بفرانج حاکم آمدند میمانند پادشاه گفت این را دانسته ام اکنون شماره دور  
آمد ایلیچی و پیش خورشید و امرا و ایلیچا را بعضی اول برده پیش هر یک شیره و صندلی نهادند چون  
از طعام فارغ شدند بیجا نهادند و در هر خایه کئی تکلف و بستر و بالش اطلس و کجا و گوشه صندلی و سفل  
دستمان و زینچوها و حمیرهای نازک بود و از این بسیار آن گتها خوردن نیز بود و هر یک از  
فرستاده کاخانه برین نهج متوسلند و دیکر دکان و قاشق و شیر و سوه ترتیب کرده  
هرده کس را هر روز یک کوسند و یک قاز و مرغ دو دوسن آرد و دیکر کاشه بزرگ و کوچک بزرگ



مظربان و معنیان بیکبار اغانو اخص ساز ما که در دوسه بود گفتن بنیاد نهادند و آن هفت خیمه را در آنجا قرار دادند  
آنرا بر دندمان تخت و با آنکه در آنروز بران دو دختر آن صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی تخیلی و زمره بلهوس  
مشغول بودند در سخن گفتن و از جاذبه هر جانور برنده مثل فاخته و تهری و زراغ و کبوتر و غیر ذلک بودند که از برای طعام  
بجوه آنهم میروند و از مجلس نمیروند کسی هم متوجه ایشان نمیشد و آن محبت از بیجا تا پیش آمدن است  
بعد از آن غلامی اجازت رفتن یافتند و ایچان بجهه در خانه باقی ماندند و هر روز علف که در روز اول مقرر شده بود بی نقصان  
با ایشان میسر میزد و در آن اوقات چند وقت طویلهای عظیم بوقوع انجامید و در سال ۲۲ حرم سکنه حاجی یوسف  
قاصدی نزد ایچان فرستاده بجهت داد که فردا سال زیست و پادشاه با درویشی نوری آمد باید که هیچکس حاضر سفینه نمود  
زیرا که درین دیار در تمام سینه نشینند نسبت به هفتم نصف شبی شمال آمد و ایچان را با درویشی نوری نبرد و انعاماتی عالی بود که بعد از آن  
وزوه سال در آنجا کرده بودند با هم رسیده بود و در آن شب غلامی در کاین دیوتات اسواق چند آن ناکوس مشعل و شمع و چراغ  
افروخته بودند که عالم بان روز روشن نمیداد و از ولایات مختلفه و ماچین و قلاتی اقامت و غیر ذلک آنقدر مردم در اردو  
جمع آمده بودند که حساب از آنرا اندازد از دربارگاه تا انتهای عمارت هزار دهنده دست قدم بود و مجموع بنا با آنسک کشیده  
ترتیب یافته بود و آن شتهار از خاک چین بجهت بودند و در آنروز پادشاه و امرای اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحت  
بود و آن روز بجهت حکم کرده بودند که پادشاه را از آنش فریاد بنابران باده بدستور معهود شب چراغ نفیور درم شمع  
در آنجا بر بنیو جسته که در درون کرباس با پدگی کوی سازند از جوب دروی آن جوب با شمع سر و بسند و صد هزار  
چراغ بر سیاهانها تعبیه کرده و نوکها بر اطراف آن بندند بر وجهی چون چراغ را بر افروزند مجموع افروخته شود در این چراغ تا هفت روز  
باشد و در آن شها مدهم شهر نیز در دکانین دیوتات چراغ بسیار بر افروزند و پادشاه در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرد و خون و  
بخشندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و سبزیان را از آنکه در روز سیزدهم صوفی شغال آمد و ایچان را با درویشی نوری  
نشاند و غلامی هر دیار زیاده از صد هزار در آن نصاب جمع آمدند و در کوشک اولی شخصی مرقع نهاده بودند و در آنرا کتف بعد  
از اجتماع مردم پادشاه بیرون فرامیده و غلامی را نوزده سر بر زمین نهادند تا گاه گشتی دیگر آوردند و در آنرا تخت پادشاه  
گذاشتند و در آنجا پادشاه را از پادشاه بعد و یافته بود و بی ثبوت گذاشتند و در آنجا پادشاه را از پادشاه  
نشانی خوانده و بجهت مجموع مردمی که در اطراف و کناف انعام بودند که استماع نمودند اما چون بزبان خانی و ایچان تقصیر  
نمودند از مردم زبان دان معلوم کردند که در این راه شرح این پادشاه سال گذشته و موسوم چراغ دیگر رسیده بیدان کنایه کار  
و باقی در آن دیوان را مطلق العنان گذاشتند که جوایم ایشانرا بخشیدیم مگر کسی که خون خود را بنده و تاسه سال باید که

پروا و کینوف عمل و سیر و باز و تک بقول متنوعه و یک سبق نقل و حیدر متکا رجب جمالین کردند  
و در صبح نهم ذی حجه سنه ۱۰۰۰ که در شقا و آل آمده الحیان را گفت امروز پادشاه شما را طلبیده و  
سید پدیشان بهرگاه آمدند و از دحام صلاحی را بدستور روز اول دیدند و امرایشان را از نضایی  
اول دویم که تختگاه است گذرانید و بکر با یک سیم در آوردند صحنی دیدند بغایت کسیم و خوش هوا  
شکل و فرشتهای بیع از سنگ تراشیده و در پیشانی آن نضایی در نصبت که طول و در درون  
آن تختی بی عظمت نهاده از قامت مردی بلند تر از طرف آن تفرقه موضوع بود و در خواجه  
سرای نزدیک آن تخت ایستاده و کاغذ منقوشی بر دیوار بسته در بناکش و تختی کوچک در زیر آن  
تخت منصوب بوده مانند صندلی اما گوشها و پایههای غریب داشت و از زمین بسیار آن تخت  
مانند خود سوزاشیا مرتب بود از چوب مطلقا صافی و یوسف الحیان را گفت مدت هشت لیست  
که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی ننوده و از چوب در است تخت و اجماعی محب وجود  
ایستاده بودند مکل و مسلح و نزدیک بچهره طینی که در بزرگ نهاده بودند و قریب به شش  
بر بالای صندلی بلند آرام داشت و بیلوی او اهل ساز صغیر شده و در پیش تخت هفت چهر  
هفت رنگ منصوب بود و در بیرون طینی قریب دولت نیز اسلح دار ایستاده بودند و دوری  
بود در پیش هم سرای پادشاه و پرده بزرگ لطاب ابریشی از آن در او پنجه و سرهای طناب را  
و خواجه سر در دست داشت و میان آن طناب بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را  
کشیدند آن پرده بهم حجبه شد و در باز شدی و گفت بعد از آنکه مجلس ترتیب  
یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان بیکبار را آغاز زواختن کردند و چون بر تخت قرار گرفت  
بهر خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه پرده درده که ارتفاع بسته بودند مانند شامیان از اطمینان  
نزدیک و بیار از دور که با هم در جمله بودند با همه بران زده پس از نشستن پادشاه بر تخت امر او الحیان  
بر پیشانی نشاندند و نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را نضایی اول پرده در پیش هر یک نشاندند  
طعم که در دست داشتند و خاتمان هر کس را تعظیم کنند در پیش او نشاندند و نوبت فرود آوردند  
و از آن فرود آمدند و در از روز هزار شیره ملک افزون پیش مردم نهادند و پادشاه را نزدیک  
بان هفت چهره چون از طلس روز ترتیب کرده بودند نهادند و چون آنش خاموشی بر پرده

و پادشاه و نجو اجه نزد یک طلبیده گفت تخته و پلاکات را سپردند که سلاطین سگدیز فرستند باید که خوب بنام مزید  
که در حال آنکه اسبی تو آورده از غایت بی همتی در صیگاه انداخت و دست من هر دو بسیار کرد و ناخواسته مرده است  
که این سبب یادگار حضرت با جعفر ان امیر تیمورت و میرزا شایخ ملاحظه قلم نیکان این استان کرده این دارالسلطنه  
و این مژده و غیر این یافته شاد و نجو اجه را تحسین کرد بعد از آن شتقاری طلبیده و کلنگی را بر اینید و شتقار بود و انانده شتقار  
که کرده کلنگ را گرفت و صدلی بر زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر صدلی دیگر نشست و هر یک از سلطان احمد و سلطان  
شاه را یک شتقار داد و پادشاه بی خودی غایت نکرد و باز سوار شده روی به ارالک نهادند و نزدیک شهر مردم بسیار  
بر آن گره بزبان ختایی ادراد عا میگردند و اینک خان توجیل سب بر انداخته سلطنت رسید و در اربع ربيع الاول با نقل  
آمد الهی زار شین پادشاه بر دو کفتم و روز شاد را پادشاه سنگسید در بعضی امانم مخصوص مکر و اند چون رامک خان  
ایمی نرادی اشاره کرده تا شیر مار را یک طرف کردند و امر او را بر پیش بر فرستادند و ایشان نیز مار را پیشان نهادند و از آنجمله  
در شیره شاد و نجو اجه ده بش نقره بود و سی طلسم و غیره با بر ج قلعی و طوق و لوسا و کلنگی و پنجاه ار جادو جهت خاتون او  
نفت اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوچوار غداق را هر یک شش نقره و شانه طلسم و طوق و لوسا  
و کلنگی و هر یک را ازین کس با خواستین بود و چهار سوله بود و هر کدام را در هزار جادو جهت هر یک از این بچان میرزا انجیک  
که سلطنت و ملک ختنی نام داشتند شش نقره و سی جامه پادشاهی است و بیت و چهار قطعه قلعی و طوق و لوسا و دو اسب  
که یکی از آنجده زمین داشت صد جو به تیرنی و بیت پنج کبیر است به بلوخی ختایی و پنجاه ار جادو دادند و جهت خاتون این  
نیز تمامها و مسلمانان فرود کردند و اینان اشیا مذکوره را در ظرف نموده با بخانه بازگشته معارف این حال یکی از خواستین معطله  
که مجبور باد پادشاه بود و فوت شد و جهت تمام این اوراق ظاهر ساخته و در روزی که این خبر شهرت یافت و اوجیه کردند که  
میت را بر من بر زمین نماند شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که ساخته بود افتاد و بارگاه بی در طاق است و از  
در عرض کسی که منی بر ستونهای رنگین بود تمام بخت آتش از اینجا کوشکی که نفت کرد و در تر بود رسید و هم سرای پادشاه نیز  
محرقت کردید و قصر دولت و پنجاه خانه که متصل بان بود کستر کردید و آتش تا ناز دیگر هر چند همد نمود آتش فروغ  
نشست و پادشاه و امر الطغف بان نشدند جدا از روزهای عید و ایام دین ایشان بود بکار دنیا نمی بردند  
بعد از آن پادشاه به تجماع رفت و تفریح بسیار کرد و گفت صدای آسمان بر منی غضب کرد و کلنگان مرا بسخت با آمد  
من کاری بدی نکرده و ما در پور انیا زده ام و طلسمی از من در وجود نیامده و ازین غصه بجا گشت و چون سبب  
معلوم شد که خاتون او را یکپاره دفن کردند آورده که در ختایی جهت دفن خوانین منوطه که می معین است

ایلی بیچ جازد و بعد از خواندن این بیچ بر سر بر سر بیچ داشتند بر چوبی بخیری از دکانه و حلقه بر آن قیسه کرده و طهارت بر چوبی  
بر آن بسته حکم را از بالا فرو گذاشتند و جبر بر بالای آن فرو می آمد و مجموع خلایق با سازند از فضای در کونک بیرون آمدند  
و حکم را آوردند تا بامی که ایلیان انجا بر سر بر سر زد و از آن با بخانه سوادش را بولایت فرستادند و در غره ریح الاول را بکنک خان  
بشماره حاضر ختمه ایلیان را طلب شد و گفت شتقا ریحی مدیم که استیجاب برای من آورده شد پس شتقا و ایلیان میرزا  
انجیک داد که سلطانه نام داشت و سه سلطان احمد ایلی میرزا با بنویز و سه بی خواجه ایلی میرزا شاه فرزند خود که با بیوتا  
وقت رفتن بخانان نور از اوشجان مالکها دارند و در سید هم ریح الاول با پادشاه بکار رفت و در غره ریح الثانی بازگشته  
ایلیان بر وجه حکم عازم استقبال گشته و در با بخانه از مولانا حاجی یوسف قاضی شنیدند که از حضرت خاقان سعید پادشاه را  
انه احمه و از جهت غضب بروی استیلا یافته حکم نموده که ایلیان را مقید بشهرهای شرقی ختای برند لا بوم فراساسیان بغایت خن  
شدند و روی بار روی پادشاه آورده و چنگاه بنمزی که با پادشاه شب انجا فرود آمده بود رسیدند و یواری دیدند بر کرد معسکر  
کنیه و پانصد قدم در طول عرض و چهار قدم دوده که ارتفاع در کتب ختایان از راسته بودند و بر آن محوطه دور و از نه نشانه  
و چون کردی و از آنجا برگشته بودند خدتی برگردانها رسیده دور اندرون محوطه دو حوض مربع هر یک یک چهارم استون  
بر افراشته بودند و بر گرد آن نیمه سایبانها از اطلس زرد زرا نشان نصب کرده و چون میان ایلیان وارد و موازی انچه قدم  
رفت مانند مولانا یوسف گفت پیاده شوید دور همین محل توقف نمایند تا پادشاه برسد و خود بسر رفت و چون پادشاه  
رسید ولی حاجی و خان حاجی را در پای بر سر پیاده دید که سخن گرفتن ایلیان در میان داشتند مولانا یوسف قاضی با اتفاق  
آن دو مقرب روی بر زمین نهاده زبان تسبیحات ایشان نشودند و سخنان موقل خاطر نشان کردند که قرض انجا عت موجب  
بر نامی پادشاه می شود و سلاطین آنرا ازین مفرقتانی نمیرسد پادشاه صحبت و التوا مان را بیچ قبول اصفا نموده انش خشم را  
باب علم تکلیف داد و مولانا یوسف مستیج و سرور نزد ایلیان رفته گفت ایزدتجا بر شما عیبان توحم کرد و پادشاه کنه ناگردد  
تا در شبیه انگاه را اینک خان کوه سیاه چار دست و پاسفید بکنه میرزا انجیک پسر ستاده بود عیاشی زرد زلفیت بر آن  
اندازه سوار شده و در احوال حاجی از جب و دست وی میرقند و پادشاه از روز قبای زلفیت سرخ پوشیده و محاسن خود را  
در غلظت عظم سیاه مندرج ختمه و هفت ختمه سرخ سر پوشیده که دختران در انجا بودند بر کردن گفته از عقب می آوردند و یک  
صفحه بر کتافها و نفر در پیش گرفته میکشیدند و یکتیر بر تاپ در ترازمین و بسیار خلق بسیار بر بیالی آمدند و هیچ  
آفریده کفیدم غیر بسین نمی نهاد و از هر هفت سواران تا نصف دیگر موازی سبیت قدم بودند و چون پادشاه نزدیک  
با ایلیان رسید بر زمین نهادند پادشاه گفت سوار شوید ایشان بابی در رکاب آورده در موکب پادشاه روان شدند



نکشته در آن معنی است که از نظم شاه به دلبران کشید توئی - فوم دل آسپاه کشن سپهر توئی  
این کوه که روح را سزاکش گویند کاندرت بانی از کش میر توئی - و در کوه دشت انجا انواع آسپاه سوره دار  
و آنرا شش غایت غریب ساز کار و اگر بسبب سردی هوا و کثرت بارندگی و برفها در ان ولایت میوه های گوناگون  
نخل نارنج و لیمو و فواحه حاصل میشود اما از آن سیر نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت نامون چنانکه  
از طرف شرقی و غربی هر یک بیست فرسخ است تا بکوه ستر است نغز نام که نخلگاه محکم آن دیاری باشد  
و مانند وجه انچه از نهی عظیم در میان آن بلده جوین در درواز عجب است آنکه چنان آبی از یک چشمه بیرون  
می آید و منبسط در آن ولایت است و االی کشید بر آن نهر نزدیک چاه که جزیره است نه و هفت حیر از انچه  
در نفس شهرت و این آب بعد از آنکه از کشید میگذرد از انخت آب در ناله و آب جدا میخوانند و آن آب  
در بالای مولاتان باب چاده می بوند و هر دو آب از مولاتان گذشته باب زاده که از دیگر طرف مولاتان  
میگذرد متصل میشوند و بعد از آن آب سیاه با ایشان میرد و مجموع لقب او ج باب سندی می بوند و هر دو  
آب سبز میگویند و در آن زمین تهر بد ریای عمان میریزد و از وقت حکت الهی که آنکه معارضه و القینا  
به نهار و استیجات سوری از راسیات جمال بر امن انفسی و بیح المال کشید که االی انترین  
بسبب آنسور از نام توصل اعدا این از بی تکلف منت و اندک که هر روز مان و سیب و باران خلیل  
بان راه یا بد زبر که مخطسم سوار تمام آن ولایت سه طایق است یعنی بطرف خاسان و آن راه است  
غایت بخت و دشوار چنانچه نقل احوال و اقبال از آن راه بر نیت و آب میگذرت و مردمی که خوا  
از راه جزیری بجائی بر میزدوش گرفتند طی حقیقت ان سواران نیند تا بجائی رسند که بار بر چهار پاوان نهادند  
در راهی که بصورت کوه است بهمان طایق است و طایقی که بطرف تبت افتاده اگر چنانچه دور از آسان ترا  
اما در خید منزل علفی است که زهر دارد و در پیرون بودن در آب از آن مگر سلامت بسیار دشوار است  
است در بنای آن اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه مناسبت این مقام نیست  
اما بتجر بر بعضی از آن اختصار میرد و ابو احسین صفوانی روایت نموده که جمعی از عیبه در فرموده که از کوه  
را در فواشهرت که انرا هرات خوانند دختر دایکس و القونین با کرده اند و از خدا بران شهر  
برکت خواستند و از شیخ ابو المطوف باینی منقولست که گفت روزی بر باروی هرات نشسته بودم  
و در احوال گذشته از روی اعتبار نامی میخووم تا که دختر برین ظاهر شد و گفت در چه فکری نغمه در اندیشه زوز کار

چون یکی از ایشان بمیرد بگنوه برود در سرداب نهند و سپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بر سر خود چو  
کنند در کیز بچکس متعوض ایشان نشود و در آن سرداب که بغایت کسب است بسیار دختران و خواجگان بسیار  
عوف پنج ساله بگه زیاده دهند و ساکن گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان تا نیز در آنجا فوت شوند  
هنوز با پناه به چار بود که همچنان اجازت یافتند و در منتصف جمادی الاول از آنجا  
بیرون آمدند و جمعی از واجیان همراهی آن نوده به تور وقت رفتن به شهر قصبه که رسیدند بسیار از اقامت دادند  
و در آنجا نهالغ و عرابه تسلیم نمودند تا در هفتم ذی قعدة بسجور رسیدند و بخام و دیوانیان بسجور  
در وقت رفتن از آنجا چنان گرفته بودند بی زیاده و نقصان بستان رسانیدند و در آن شهر همچنان  
میرزا ابراهیم و میرزا رستم که از شیراز در اصفهان متوجه ختای بودند و نیز خواجه در نقای او دو چار خوردند  
در راه را بغایت ناامن نشان دادند تا بران ایشان مدتی در سجور ماندند و در منتصف محرم سنه هجری  
و نماند از سجور روان شده بیت و یکم جمادی الاول بعبیه اندکان رسیدند و از آنجا مرحله همچنان میرزا بیک  
راه سمرقند پیش گرفتند باقی راه فوسان روندند و از آب آمویه گذشتند و غره رمضان ببلج رسیدند  
و از آنجا متوجه هرات شده در همانجا به تعقیب توایم سریش هرخی استعاد یافتند و سنج  
از جمله باد ترک است که کوبند خصیت آن سر زمین است که هر چند با زمان صحبت دارند بکارت ایشان  
معاودت نماید و در بعضی نسخ بنظر رسیده که در ~~بلج~~ بلده دو چشمه است یکی شور و یکی شیرین و آب ایشان  
در غدیری جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد و جوی از آن غدیر جریان می یابد یکی شور و یکی شیرین و شیرین  
چنانچه مولانا شرف الدین علی الیزدی در طوفان نامه مرقوم گردانیده ولایتی است در وسط قلم چهارم و عرض آن  
کلیط لانی افتاده و از جمیع جوانب محفوظ بجبال مرتفع که جنوبین بجانب هلی و بعضی دیگر از بلاد هند تقبال  
دارد و که شمالی لطیف حیشان و مواضع فاسان و جبل غریش بپوسته بنازلت که محل وطن اوغان می باشد  
در قش نشی میشود بیادی اراضی بت و مساحت طول آن نوصه آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی  
نزدیک یک پل فرسخت و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمال میت فرسخ و در نفس آن است هموار که در میان کوه سار  
واقعست ده هزار قریه محسوبست مشون کجشهای آب و ببت کاب و مرغزارهای نصارت آباب و هه من  
طلاق آن در بار آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و دامون صد هزار قریه معمور فرورغ است و از آنجا  
جودت آب به اکثر آن حسن جوار و لطف شمال زبان نجابی در ~~بلج~~ بلده و اواده نا طمان منظم و انانی

وکنج و اهنک ساخته شد و در هیچ کتابی مذکور نیست که بانی آن سبک است و در السنه و افواه مذکور است  
که سبک سیوه آن سبک ساخته و از نوادرمواضع توابع هرات یکی آنست که قریب بالکنک داعی که در هیچ کجی  
آن سبک واقع است کوهیت و مشکانی بزرگ در آن ظاهر گشته بصورت صدف که گنجایش مال صدف کس دارد و پوسته  
از آب از شفت آن صدف میگذرد و حوضی در او در موضع ترشح ساخته اند و سابقا حیواناتی بزرگ در آن  
حوض می میشد و میان مردم شهری داشت که هر کس حاجتی داشته بشه خون در آن حوض میزد و اگر انسانی را میزد  
حاجتش روا کرد و اولاد آن موضع بنام خواجه عیسی مشهور است بنومسته برسم میبرد و دم بد بخاروند و خون صدف  
محمد جامع و سایر عمارات در رساله مائثر الملک خاتمه اخلاصه الاخبار صفت و صنوح یافته در بنام سکران  
نبرد است و عنان بیان بصوب ذکر بعضی از بلاد افیلم رابع معطوف ساخت و ولایتی مشتمل بر حال  
سپهر آثار و عقبات بسیار در شواخ و پیشانی آن تشنگی شیمی بر مرتبه است که ساغر شمال و مساواتان  
و نیز آن میگذرد و چون آنولات متصل بر ریاست در دشت و جبال آن فوران چشمهای آب بلاتنهاست  
و پوسته در هوای فضایی آن ابر چون کف ارباب کرم کو هر بار است و المملکت بدو قسم است قسمی را بجان توابع  
آن قسمی رشت و قوم و لواحق آن در هر یک حاکم علییده است و اطهر ایشان اکثر اوقات از بزرگ و مافی  
و کباب گوشت مرغ ترتیب باید و گوشت کوسفند و سمات در اینجا فرورسانند گویند هر چون در کلبان چند روز پوسته  
بازان بار و کار مردم با غنظ در رسد اگر در شب آواز شغال میشوند و متعاقب آن سک با یک کند آینه با بداد  
باران تسکین باید ذکر بای بی محمود و فرونی در عجایب البلدان آورده اند که این ایکنات را شنوده بود و قول معلوم  
تا اگر بآن ولایت افتاد و بکرات ایچی را مشاهده نمودم دانستم که مطابق واقع است در این مملکتی است منسجم  
بر بلاد محموده و عقبات موفوره و دار الملک آن تبریز است و بزم صاحب نزهت القلوب و عجایب البلدان  
از افیلم پنجم است در کتب معتبره منظر در آمده که تبریز را زمینده خانون منگوده مارون ارشید بنا نموده بعد از چند  
بزرگه خراب شده متوکل عباسی تجدید نموده و در ایام اقیام بار آمد در رابع صفر سنه اربع و ثلثین و اربعه  
ابوطاهر شیرازیر گفت که بسبب زلزله در اثنای افیلم پنجم است مردم این دیار میرسد بناران حاکم بخروج مردم  
زمان داد زره انقباض و حکم کرده نزد نمودند و اتفاق از زلزله در اثنای واقع شد که پیش از هیل هزار کس در زیر  
خاک ماندند بعد از آن حاکم اینجا مقصدی عمارت گشته ابوطاهر ساعی اختیار کرده طالع وقت برج عقوبت گفت  
چون در بوقت آغاز عمارت کنند دیگر زلزله را در آن اثر نشود و بمعین وقوع یافته بعد از آن خرابی واقع نشود

گفت ای محمود من این بلده را یاد دارم که در بطنی بود و باز دیدیم که خشک شده و خاکی بود و بعد  
مشاهده من کشت که کشت زاری بود حالامی پنجم که شهرت محمود و هم از خضر مرویت که زمین  
در یابی بود و خاکی که اکنون چارسوت کرد و بی خط رنگ بود و چنانچه هر غیبی که با بی  
نق شدی خبره آنکه حالانیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی بسیاری از ارباب حساب بر ما  
بغراق فافرو میرود هر زمینی را بود خصمی در تاریخ بهرات مذکور است چون اسکندر  
بن فیلقوس رومی بر دارا استیلا یافت در عین طواف ربع مسکون بنواحی بهرات رسید و در آن  
بغیر از بهت در آنحوالی عمارت و آبادانی نبود و خطا اسکندر بان مایل شد که در آن مکان  
شهری حنین بسازد و مردم قهندراز و هم آنکه مبادا ایشانرا تکلیف بکار نماید اظهار خلافت نموده  
عرض داشتند که رضا با بطح این بنا مقرون نیست لکن اسکندر در تعمیر آن متامل گشت و در آن  
اتاه از زود مادرش کتوبی باور سیده مضمون آنکه چنان استماع افتاد که دعوی نموده که در فو اسان  
بمعمیر شهری است ام فانی و مردم آنجا طریقی اتفاق سلوک نمیدارند باید که تدری از خاک کن  
ناچیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسر زمین استدلال نمایم و اسکندر توبه خاک نزد مادر فرستاد  
و آنچه فرستاده بود تا خاک را در مقامی تنگ ساختند و باطلی بر بزرگش کرده اعیان روم را طلب داشت  
و بر آن فرش نشاندند و رغبت اسکندر را به بنا شهر در میان نهادند و فرستادند که تعمیر آن بلده  
بغایت بی فائده است و زمره جنب نقیض گفته بر زبان آوردند که ساختن بهرات مناسب است  
مادر اسکندر اینرا اجازت اطراف داده گفت فردا بیایند چون روز دوم حکم و علی روم  
بر گاه حاضر گشتند مکه فرمود تا خاک را از امکان پاک کرده همان بطرا فرستادند نگاه  
اشیاء را طلبیده سخن روز که شده را در میان آورد و مجموع متفق اللفظ گفتند که رای پادشاه مقرون  
بصواب است و بنای شهر خبن مستلزم نام رنگ و مستوجب ادراک ثواب نگاه مادر اسکندر  
نموده بهر بهر است همچون آنکه از خاک استدلال کرده میشود که امالی آنسر زمین متلون المزاج اند  
باید که درین اموالشان مشورت نمائی و بهرات مشغولی فانی اسکندر بعد از شروع در تعمیر آن  
بلده نوده بر وجهی در آنجا تمام رسانید و از جمله نواد در عمارات ظاهر دارالتلطنه بهرات جریب  
که بوبلی بهرات رود بنه اند و از اهل مالان گویند و آن پهلوی منی بر بیت و است طاقت که از خشک

دار برتبی افتاده حضرت سلیمان علیه السلام صحر جنینی را گفت که چید سازد که شدت سرما و کثرت بارندگی  
در آن سرزمین کمتر شود صحر شیری سنگی بطلب ساخت و مرا ببارندگی دفع شد و بعضی از فضل را عقیده  
اگر طلسم مذکور را بدان حکم ساخته شود نزدیک آمدن است و در آن طده تا کیت که سال دیگر  
و سال دیگر میوه آورد مرغ که در بزرگی مویز خوزدیر شد و مشهور جهان است که در شهر زور مرد و آبله  
فیل الوقوع شد بر شری دجله بغداد است نزدیک بوصول صاحب کتفه الزایب گوید در بلنکوی  
طاحونه است که تمام آلات و ادوات آن ار سنگ است و چون آسیابان خواهد که آسیاب از گردش باشد  
بر زبان اردک اسکن بکن بونس فی مجال ساکن گردد و هر که آسیابان از شغلا که در دو فارغ کرد گوید از  
شغل خود فارغ گشتیم باز آسیا در حرکت آید بعقد صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم چهارم است  
و بعضی دیگر از اقلیم سیم شمرده اند و اینجا جلد دوم و سیمم بر قوم گشته ابو جعفر منصور در او معنی نماند  
و مبلغ هجده هزار حرف الفحارث شده مشهور است که نوخت مینجرت بنای آن سانی اختیار کرده  
و طالع وقت را برج قوس نماده بعضی منصور را میزند که این طالع دلیلست بر وفور عمارات و طول  
بقا و اجتماع خلایق درین شهر و امن بودن متوطنان از تروض و بهترین مدلولات آنست که هرگز فوت خلفا  
در اینجا اتفاق نیفتد فی الواقع اگر این احکام موافق تعذیر افتاده اگر خلفا در غیر اینجا از عالم رفته اند منصور  
در رمیون و مهدی در ماسبندان و مارید در عیسی باورشید در طوس و امین در ساره که موضعی است  
در شری بغداد و معظم در دوانی و متوکل و مستقر در ساره و برقیاس نقلت که در بغداد بر کنار دجله منی  
است موازی صدگز در صدگز هر جامه که اینجا شوند بیخابت بگذرند و در سایر مواضع کنار دجله بدان پاکیزگی  
بشد چون وجه تسمیه بغداد و سایر حالات سابقان مذکور شده مگر از غیر و در این صاحب این اقلیم زهره  
است و عامه متوطنان آن سفید پوست هستند و این اقلیم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد برکنار  
و ماورالنهر گذر و اینجا همچون اقطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سحستان و کرمان و فارس و وسط بلاد  
و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ازمنه و بلاد روم و جزایر یونان گذر پس بر جنوبی اهل الزهره  
و میان بلدان اندلس گذشته بگرد قیافوس منتهی کرده دارالملك ماورالنهر است و در نفس شهر است  
روان و آشنی میبودار فراوان باشد و در زمان امیر تمور نهایت محمود یافته بود در بعضی کتب مسطور است  
که در قدیم ایام در سمرقند قلع بود مسافت و در متن بجای هزار قدم و چون انقلوه منهدم شد کثرت آبادان

و در زبان هلاکوتیان و اولاد حندان عمارت عالی ساخته شد که شرح نتوان کرد و درین تاریخ بجزیرتین  
و تلمش و تقمانیه سن محدث نواب شامی محمودترین بلاد ریح مسکون است از ویل بغدادیت تا به ولایت  
هوامو صوبت بکثرت اشجی رسیده در مسوف در عجایب البلدین آورده که در پیرون اردو بیل سنگ نوز  
دوست سن چمنها در مسانت برشته که آهن بران کار میکنند هرگاه مردم اینجا باران خواهند آن سنگ را بکنند  
بار نموده بشهر رند و مادام که آن سنگ در شهر است باران میرسد و چون بمقام خود برسد کین باید و حالاً  
از بیل در کمال مسورتی از شاه بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمایی بسیار بر این اشراف بنی ادم از  
جمله صاحب دینی که رشحات سخاوت دولتش اطراف خراسان را در حضرت رشک کمارخانه حسین ساخته یعنی  
اصفیه که مال الدین حبیب الله در عجایب البلدین میگوید که در نو اسیراجا گوهریت که چون یک تبر بر تاب بلار نوز  
و ایوانی بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر آید و متصل با آن ایوان دیگر است که بر سقف آن چهار سنگ سوزن  
آمده است لبان پستان زمان دازمه نبوسته آب تر شرح مینماید و از چهارم اصلا نام ظاهر نشود و متوطنان آن  
دیوار کونند در از مئه سابقه از آن پستان نیز آب سرون آمد که فری یکبده خشک شده و در در این ایوان سوزن  
است که بعضی از عمر آن گذشته است و بعضی تنگ و زعم اهل ساده است که هر فرزند که رشید شده از آن منفذ در تواند  
رفت و اگر او را رشید باشد از اینجا مجال دخول نماید و در سنگ اعظم بلاد عراق منتظم است مولف عجایب البلدین  
و تاریخ کزیده در شان اینجا احادیث نقل کرده اند اما اکثر نزد محدثان بصحی نه نبوسته و در اینجا باغات فراوان است  
گویند که در ظاهر قزوین معبره بود علییه است و چون دو اب ایشان را و جمع البطن عارض شود اینجا بر بند در حجاب  
ریت و حب اینجا بگردانند آن دایه از انم نجابت باید است شهرت بزرگ در ایام سابقه در آن بلده  
طلیح ساخته بودند که مردم اینجا را از مار و کژدم ضرر نمیزسید و در آن ناحیه گوهریت که از بسیار مار و عقوب صعود  
بران مجال بود در عجایب البلدین گوید صعود در قم اصلاً بوی نمید هر و نزدیک با اینجا دایه است که در اینجا نوز بسیار  
هست شهرت قدیم و زعم صاحب عجایب البلدین آنکه آن بلده از بناهای نوحیت علیه السلام فرمایش در  
اصل نوحانند بوده بلکه استعمال نهادند شده آورده اند که در کوه نهادند سنگی عظیم است هر کس را نوسیدی یا برضی  
بشد و خود هر که از حوالش وقوف یا بد نزدیک بان سنگ رود و نیت استگشاف احوال او کند و شب اینجا  
بسرید البته سرانجام مهم او را بخواب بندد و بیخون مختلف کند شهرت عظیم ایشان هوای خوب آب  
مغوب دورد و در عجایب البلدین مذکور است که در از مئه سابقه هوای اینجا نجابت سرد بوده و یک نیز

در جانب جنوب مشرق بر بزم بسیار در حجاب المذقات مذکور است که در انولات رسیه ای که آنرا باویه النمل  
خوانند نطلم بسی و نیزه و ردی ساخته اند هر که خواهد که از آن مرد بگذرد دست اشاره کند که بگذرد و اگر روندگان  
بدان ملتفت نشوند و بگذرد در آن بادیه موران هشتاد هر کی بر ابر یکی آنرا در اهلک سازند و همدران دیار کثیف است  
و در پیش آن درخت زیوی و چشمه سالی بکنار آب از آن چشمه برون آمد و درخت آب خورد و در آن روزان  
درخت بر دهد و آنقدر از زیتون حاصل آید که یک سال و به معاش اهل کندیه شد و مردم آن نوری آن آب را در ظرف  
کرده جهت تدوی کاهدارو شدت در ولایت اندلس رسا صلح بود و در آن عده سهها حاصل شود که در آن  
مسند شمر شد و آنخط را در سنه اربع و خمسين فک منقوش گشتند <sup>در این است</sup> در غایت حصانت در  
مرحد دیار کفار و با بی آن نوینان عادل بوده و در آن عده اهل سلام و نصاری ساکن شدند چنانکه از یکی بن آواز  
از آن بسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در حجاب البلدان مسطور است که در سحلیس حاجی بود که بی  
افروشن آتش گرم بود زیرا که کبابه بر بالای چشمه های گرم ساخته بودند و آنجا با اهل سلام اختصاص داشت  
چشمش عطار و دروش اسفرائلون هستند و مبدعش از مشرق بود و از شمال بلاد ما جوج و بلاد طغان و کیماک  
و اسفنجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی نوارزم و حوالی کیلان و شمال سلطنتیه و وسط بلاد فلیقا گذرد و بر جنوب  
سفالیه گذرد و بر شمال بلاد الزمان و اندلس با بجز اعظم منتهی گردید و بکیران بلاد عظیمه غریبه این اقلیم است  
و آن شهر است در غایت وسعت و مناسبت و سه طاقش را دریا احاطه نموده و در کنار آن بجزایر مسطور است که ارتفاع  
سور سلطنتیه است و بکیران است و آن شهر بر ساطین و زراع اشمال دارد و در اوقات سابقه در آن عده کثیف  
بوده که شوی عالی در رسیدن طول و در عرض بر آن نصب کرده بودند و بر عمو و سواری از مس مرا سبی هم ازین جنس  
و در یک است آن سوار که بود و در دست دیگرش بخیی موضوع که گویا اشارت بدان دست میکرد و قبل از آن ذلک  
صورت سلطنتین با بی نذاللبیدان در عجب ایال البلدان مسطور است که در سلطنتیه مناره است که قاعده  
آن باص و از زیر مسکام بافته و هرگاه باد وزد پس در آن میل ظاهر شود و در وقت میلان آن سفال و غیره در پان  
آن نهند و چون باد مساکر شود و مناره بجال خود آید آن هشارا انجا بیرون نتوان آورد صاحب کتفه انوار  
آورده است که حد و سلطنتیه تره است که در انجا خانه است از سنگ و در آن خانه شمال رجال و نسوان خمول  
و بفال و حیران داده هر کس را عضوی برد آید یا مجروح شود یا نجان در آید و عضو معروف را بر صورتی که مشاهده  
ماله فی الحال آن در دیار جرات نصیحت مبدل کرده و همچنین در آن دیار معروف و مشهور است و سلطنتیه موسسه در

و مقارن و سولش زلزله واقع شده دیواری که از بنای قلعه باقی بود ببقیاد و کبجی عظیم ظاهر شد و کشتاب  
از آن کبجی بجهت بیخاریت کرد و کشتاب بن لهراب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمله منبول  
دهشت و چون نوبت بمگذر رسید در آن عرصه شهری بزرگ محصور گردانید و در وقت سلطه ملوک طوائف شمر  
نای از او بار تابو برهن بر ماورالنهر استیلا یافت ان شهر را خراب کرد و آن مردم آن و برانند را شمر کند گفتند و  
اعراب این لفظ را موب ساخته نام ان خط بر سر قند قرار گرفت مردم مملکت در غایت وسعت و در اطراف  
آن بلاد مساوی زرو نقره بسیار است در یکی از کتب بنظر در آمده که در روم حصنی است و در انحصار خانه که صورت  
اسی بر یک دیوار ان کشیده که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد در مسالک الممالک مسطور است که  
ملوک روم را خانه بود مقفل و هیچ یک از قبا صیره از ان نشود ی ملکه قضی دیگر بر ان افزودی تا م ۲ قفل بر در ان  
خانه آمد و چون نوبت حکومت باخر ملوک رسید او را بدغدغه رفت که قفلها را بکشاید هر چند اساقفه و علماء انصار  
او را ازین حرکت مانع آمدند بجای نرسید و چون در انخانه را باز کردند تمثالی چند دیدند بر نقیات اعراب بعضی بر  
نشسته بحسب اتفاق در ان او ان مسلمانان شکر روم کشیدند و بلاد را مفتوح گردانیدند و مصارت  
در روم بر روی سنگ پاره بلند بقمر ناقه و غایت مسکحتم دارد از غراب در آن سرزمین هر سال در فصل بهار سه  
روز متعاقب طیور صغار بجهت کنجشکی بر زمین افتد و مردم انهارا گرفته و کسود کرده دختره نعلین سالمانه سازد  
و از ان طیور هر چه در ان سه روز بگیرند بر وبال بزرگ کرده پرواز نمایند شمر است بزرگ در روم بر دانه  
کو غیر افتاده و سلطان علاء الدین کبچیاوه سلجوقی سوقله از ان سنگ تراشیده زمینت داده بود و عجب  
البلدان مسطور است که بنیاس حکم در بقیره حمای ساخته بود که بگردان و فتن برانجی گرم میشد و لایبی است  
مستقل روم و مولد و منشار اکثر حکما را ان سرزمین بوده است در حمای بلبلد ان مرقوم است که هر کس چیزی در  
حفا کند هرگز فراموش نکند و اگر چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسید با وس آید و در آنجا صحبتی است درین  
اندر بیان و روم در تحفه الغراب مسطور است که در انجا انشکده است که سطح آن از ساروج و مزارش از  
مس ساخته شد و در زیر نادران حوضیست بزرگ از سنگ رخام و در ان انشکده خادمان مهند هر که فک سال  
شود انجاعت در انخانه انش ازوزند و سطحش را آب بجنس معمول سازند و با نچه آب از میناب در حوض بزد  
بس آن آب را از حوض بر رفته بر طرف انشکده مهند هنوز درین مشغول باشند که ابری در هوا پیدا شود  
و چندان بار که سطح انشکده و حوض از آب بجنس شسته شود و از آب پاک لال مال گردند و مملکتی است عظیم



سوس و ملا و اندلس قبرس کز درو بجانب مشرق جاری بوده بر ارضی غیر مسکون عبور کند تا البحر اعظم منتهی  
شود در نهایت الادراک مذکور است که بحر قناتوس این بحر است و سفاین و دراکب بخاریت تلاطم امواج  
و کثرت ظلمت درین بحر جان نباید مگر آنکه بسواصل این بحر رسند و اندک منفعت گیرند صاحب شهاب السجاری گوید که  
درین بحر صعبیت که از انجم البحرین کونید و انجمی هستند که بحر مذابین بحر موتند و در اینجا مناره ساخته اند که  
خالص است ارتفاعش صد کز و در حوالی انجزیردالیت نهایت عمور آب این دو دریا انجم غریب هم دیگر متصل  
میکرد و خلیج از به کام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب مالاکیر و در بحر هند ریزد و از زوال تا مغرب بحر  
شده و دو شب از بحر مغرب مغموره ارض در آمد یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند و بنا بر عدم جریان سفاین حال  
جریان بحر معلوم نیست و جزایر خالدهات درین بحر مغمور است بحر نیس که آنرا بحر طارون و بحر اتروس نیز خوانند  
و از عقب قسطنطنیه جاری بوده زمین روس و مغلاب ممتد بود و بنای قسطنطنیه برین دریا و قسطنطنیه و طول این بحر  
بقول صاحب نهایت الادراک ۴۲۳ فرسخ شد و درین بحر جزایر بسیار شد و در اکثر آن موضع حیوانات غیرت الاله  
میهنته الصوره هستند و ازین بحر دو شبه با قایلیم در آید یکی قریب جزیره سودان و دوم که آنرا خلیج فرنگ خوانند  
بحر طرستان که از دریای کبکای و بحر جیان و بحر باب الابواب و بحر خوز و بحر قلنم خوانند طولش از مشرق بمغرب  
دولت و شصت و پنج فرسخ است و عرضش دولت و سیخ و این دریا از البسکون امتداد یافته لطیف و لیم و طرستان  
و باب الابواب و شیروان و دیار حوز یکدیگر و باز با بسکون منتهی شود و از باب مسالک کونند که رکوب این دریا  
خطری دارد و امواجش بوسه در تلاطم شده درین دریا خزر و مد و قوع نماید و این بحر صفت جزیره دارد که از آن  
نقطه سیده و سفید حاصل کرد و صفار و خلیجات و بجات و لطایح در ریح مسکون بسیار است از آنجا بزرگ  
بعضی کز غرابت امتیاز دارد اختصار میرود و در بحر خلیجات بحر هند است و آنرا بحر اترس نیز خوانند  
طول آن صده و شصت فرسخ و عرض سی و پنج و عمقش صده و شصت فرسخ و کف این دریا بخلاف دیگر بحار انقاد  
باید و لذا انجا با طراف ریزد و جهت تصفیه و طردت رحسار استخوان نمایند و از جزایر این دریا هندل و انوس است  
آیز و غیرت نیز از سواحل مخصوصی میزند و در این بحر لیره عمان و بحر الهند و دریای هر موز نیز کونند و دریا  
کسی از این است و اکثر دراکب و سفاین ازین دریا سلامت بیرون آید زیرا که اضطراب این دریا بسیار کمتر است  
و مقاس در رو لای دارد و طولش و عرضش است و عرضش ۸ فرسخ است و بعضی از جزایر بزرگ این بحر در محل خود  
مذکور خواهد شد که دریا بیست و زبیر قطب شمال و قوران نام معلوم و چون کشتی عروسی اکتند اضطراب آغاز

نفرانین بود تا آنکه سلعی محمد رو بر فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا نمود  
این اقلیم غیر مستویست و لون عامه ساکنان این اقلیم میان شوق و بیاض شد و ایندای این اقلیم از مشرق از انجا بود  
بلاد کماک و امان و شمال لاد خلیج و جنوبی بلدان ترخان کزرد و از جمله بلاد غریب آنرا آن یکی شهر است که در  
نهایت عمارت شملاد واقع شده و بلخار شهر طویل و بعضی است نزدیک رود آمل و در دلت هوادر بلخار مرتبه  
زیست که در هوای آن اصل درخت بنجد در حجاب البلدان آورده که سور بلخار از جنوب بلوط است از انجا  
تا فسطاطنیه دو ماهه راه است و نهار ا طول بلخار است ساعت است و شب ا قمرها ساعت است  
سبب بچان آب بکلمات فکلی و اشکو کوکب است که بر سطح آن میرفتند و الفصالات کوکب با قمر و هوس  
بنازل معبر درین باب اثر عظیم دارد اما علت مدد جزر آنست که در بیشتر متور بخار سنگهای بزرگ شد چون برابر  
یکدیگر یارسد و اثر آن خود بدان افکنند شعاع آن بدان ا حجاز نماید و از انجا رحمت نموده آب را گرم سازد  
و چون بواسطه و ارت لطافت مدد کند مسخمل شده مکانی و سعیر طلبید بنابران در انوع آمده متکلام کرد و  
و عاشر برینوجب شد تا وقتی که فرار از وسط السماز ایل کرد و انگاه این غلبان و مدسکین باید و اجزای آب  
بعوام آید و جز عمارت ازین حال شد ما فرعون فرمان غریب رسد در جانب اقی غریب بنیاد شود این طریقه  
که گفته شود تا وقتی که فرورختت الارض بواسطه ا شارسد باز آغاز جزر شد و در شبان روز و زو نوبت مدو  
جزر وقوع باید و با تقان اکثر مشاکک ممالک بحار عظیمه در ربع سکون پنج است بحالهند که انرا اوسد و  
و فارس و بحر عمان و بحر چین نیز کونید طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و شصت و شصت و شصت  
دهصد فرسوخ آن در اینجهک صد و سی فرسخ شمالیت از خط استوا باقی در جنوب خط استوا است که اقل  
اقالیم سویت و پنج شوبه ازین دریا بمیان عالم در آید و انرا خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و هند و خلیج افریقا  
نیز درین باب دریا است هزار جزیره است و بعضی از انجا بحار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر  
تحت اظرفق نوازند رسید که انرا بحر روم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مشرق  
تا مغرب هزار و شصت فرسخ شد و عرضش از انجا که محیط میوند صد فرسخ شد و دو شوبه ازین دریا بمیان  
اقالیم روم و بحر افریقیه و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مشرق  
که تجار بدانجا میسند و بعضی را بر دارد که کسی بدانجا نمیتواند رفت و بحر المشرق که از ادبیای انرا  
و بحر طنج و بحر الاسود و بحر کزیر و بحر اقیانوس از اقصای جنوب شد از برابر ارضی السودان و بر حدود

و بلخار و حدود شمالیت و همقا و شوش شنبه از آن نهر جدا کرد که مدار همیشه چندین شهر بر آن شمع ذلک نقصان  
در آن آب بدر نیاید و منصب این نهر دریای السکون است و میان آب نهر آب بحر فرق توان کرد زیرا که اصلا  
نهر آب بحر نیامیزد و آب بی شکوار دارد و منبع آن جبال انولایت است و نهرهایش بحریه طریه و در بعضی از  
مواضع جدولی ازین نهر جدا شود و بزین زور و در چون تقصیر کند سبک سفید در غایت ملایت در نظر آید که از آن  
آب انقعا و یافته شد و انگ رار در خوانند که از آن آب آموه نیز خوانند ابتدایش از جبال حجابان است  
و آنها بکیره خوانم و در بعضی از فصل شما آن آب چنان میخورد که چندان کار و آنها بر بالای کج گذرند و اندیشه  
نمایند نهری عظمت است و مدار آن از جبال ارزن الروم و کوههای قسبی و حصین ذوالقرنین شده و در  
فصله رعبادان بحر فارس منتهی میگردد و آب در حد ما غفرین آنهاست و در زمین شام است و در صفت  
آن گفته اند هوشتر شام اوله بالکثیران و آخره بالکلیل یعنی از آن جدول زراعت بسیار کنند و محصولانش گند  
آید و چون باختر رسد آبش بزین نفوذ کند و تک شود و بهج از آن آب ضایع نماید و از جنوب مشرق جاری  
شده و ابتدا از آن از جبال ارمنیه بود و آبش بغایت سریع جریان پیدا و سلوک گشته در آن موتر است و بل متغیر  
زیرا که رنگارنگ سنگ لاج است بعضی ظاهر و بعضی مخفی و نهر از رس منمیت دارد هر چه از حیوانات در وی رود  
پروان آید در بله فاخره اصفهان است و بعد و بت و لطافت الفصاف دارد و میان مردم آنک  
چنان شهرت دارد که سفید و شصت جوی از آن نهر جدا کرد که در جوی مدار دوسه فرسده بر آنت و اصلا کی در آن  
آب ظاهر نشود و میگویند از آنجا که ابتدا از زراعت این رود است تا انتها و مزاج سی فرسخت و صحرانیت  
میان اصفهان و برد که آن آب در آنجا زمین فرو میرود و انوضع را کاه و خانی گویند و رود در بزرگت نزدیک  
میگردان فنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاقست و ولایت قدم و مجموع آن از سنگ رخام است و بر سنگ از آن  
کروبیچ کشیده است و آست که گشته بر آن نتواند رفت و بر کنار آن آب در موضعی طبعه مناده از منس خالصی  
و بر نامه وی نوشته اند که آنها از جل لاجی و زعی فاکم لم تر جمع بدایت آن از جبال حسن شده و  
آن نهر در غایت شامت است و اکثر کشته را آفت رسد و مردم آبی در وی میهند چون تجار از اموال خود  
خاضل شوند چیزی در ریابند و آب زور و نهر آبی عظیم است سرد و صغی اکرم و منصب آن بحر است  
از مواضع آنها است و جریان آن از جانب جنوب شمال شده و ابتدایش از بس خط استوا از جبال  
القرش و منصب آن بحر روم است و نهری عظیم است ترا زوی در ربع سکون نیست زیرا که یکما هم راه در میان

کند و امواجش متلاطم گردد و بدینجهت بخار از کوشش متقاعد گردد و مردم آبی درین دریا بسیار در شبنم است  
در اینست بولات ز کلبار موست و دغان و تبار بر بالای آن استاده لند اجرات السحاب خوانند  
و عقدا مردم زند آنت که ادم هم درین دو یا مبوده است نیز در حدود او زیاجات و بمیان این کوه در  
قدیم اناب و بری عظیم بوده است چنین گویند که ازین کوه و حاجی طرح باخان برند و آن بنجایت لند میباشند و متخوان  
ندارد در زمین معروفست منقل بر بای روم و یکشعبه از رود نیل درین دریا نیز رود درین کوه و حاجی است که در  
آن موجب زیادتی نم میگردد و حاجی دیگر نیز است که چون از آن کوه برند خوا بهای بریشان مایل سپند و بغراغ از غروب دریا  
در حدود شام است و بنجایت بعید الحسن آورده اند که یکبار از حکام شام خواست که عنق آنرا معلوم کند در  
نشسته بمیان دریا به رفت و لنگری بر طناب بسته در آب گذارست و چون آن طناب تمام شد طناب دیگر چنین  
تا پنجم هزار کرد رسید که آن بردند که طناب سنگین شده و بالایی هم نشسته است پس آنرا بر کشیدند و آسب سنگی بر  
طناب بستند و فریاد بر از تخم مرغ در زیر آن تعبیه کردند و طناب را فرو گذاشتند و چون طناب تمام شد بر کشیدند  
بهنه مادرست بودند و استند که بقونند سیده است از آن گذشتند دریاچه است که در شمال  
و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و این کجوه و بنجایت عظیم بند در یک طرف آب این دریاچه ان میانه بود  
که از آب جانب دیگر کسطنطنیه فرقا تو اندر دو چون خاک را بان آب سیاه کل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود  
چنین گویند که یکی از ملوک آن نواحی خواست که عنق آنرا معلوم کند همارده هزار در کرسیان فرو گذاشتند بجای  
و این جهان روشن است که با وجود آن عنق قورش چنان نماید که گویا از دوسه کز شبنم است دریاچه است  
نزدیک آن بلده گویند که دو ماه درین کجوه حاجی بند و دو ماه بشد معلوم نیست کجوه در حدود مغرب است  
و بنجایت عظیم در یکی از کتب بنظر رسیده که کعب الاحبار از خروج روایت میکنند که شخرف نوزمان نوح هم درین  
دریا نورفت و تا هنوز میرود و بقوان نرسیده چنین گویند که موج این دریا بعد قورش حدودت است  
بخار دیگر از شخفی که راکب این کجوه بر میزند که از امور عجیبه درین کجوه چندان آمده نمود بر کعب سلامت نصیب  
اعجابت نما آیت اما سبب تولد و تکون آنها را آنتست که در جبال کعب و منارات بسیار است که درین  
نزول باران و حدوت برت و زاله آب در اینجا مجتمع گردد و بنابر عنق مناقد تدبیر آب از آن مواضع  
برون آید و از احتیاط انضمام بعضی مجفیر حد اول و آنها را حادث شود و چون چند فوی که حکب هم اتصال  
نهری بزرگ حادث میشود و مجفیر از آنها فرجه است که سمت تسلیم مریدان است از آنجا که در جبال روس

و اصغیان و آن واقع مغز بلخ است هر که در بلدی بسیار شود آن از آن طرفی که در آن شهر بریزند و در درزه  
 بر زمین نه نهند تا مقصد رسد آنکه آب از جای ساد بریزد و شکر صاف از عفت بماند و تخم بلخ را بر اندازند و  
 چند چشمه هر که در آن آب در آنجا است بر زمین نهند خاصیتش در این است که در چشمه است  
 برابر چشمه در لاری نلسن و با وجود صغر آن شکر بر کنار آن آب نزول کند و راگانی شود و نقصان در آن ظاهر  
 نشود چشمه است منوب و بارانی نوره بوزن یک مثقال در روز ظاهر شود در نواحی سیفانست  
 چون قدری از آن در پای تاک خشک بریزند باز سبز گردد چشمه است در کثافت کوه نهادند هر کس  
 آب محتاج شود نزدیک آن کثافت رفته گوید مرا آب میباید فی الحال از آن کثافت آب بترشیج آید و چون  
 هم را کفایت کرده پای بر زمین زند و گوید پس است در ساعت آب از جریان باز آید کونید این چشمه  
 در پای جلی است از جبال طبرستان و آب آن در عذری مجتمع گردد که دوران بکثیر بر نالت و در میان این عذر  
 درختت بزرگ و در سالی چهار ماه این درخت از نظر عاب کرد و سبب آن ظاهر نیست نویسی کی از شاخ ملک آن  
 نواحی را بران داشت که آن درخت را بزنجیر و مساماری آهنین استوار کرد چون زمان غیبتش در رسید زنجیر را کسخت  
 نامد اشغواهی جهت تحقیق این باب فرستادند بعد از مدتی بر آمد و گفت قرب هزار کردم و در حقیقت این اطلاع  
 نیافتم در میان خرفان و قزوینت و آب گرم دارد در انسان و حیوان که جراحی بر اعضایی وی باشد چون  
 دوران نشیند صحت یابد و آن آب استخوان سگته را از بدن بیرون آورد و قوی و گستره و اسهالی و در مدد خا و زبرا  
 نافع و بیکان از جراحی بیرون کشد و ملک افرازی و قوی و تنهار صفار و ع از آنجا حاصل شود از عبد الله بن عبد  
 الملك المدینی روایت که گفت چون بر زمین منجاق رسید چشمه دیدم که هرگاه افتاب طلوع کرد بی آب آن طرف مشرق  
 روانندی و بعد از غروب بجانب غرب از آنجا سبب این بر رسیدم گفته معلوم نیست چشمه است  
 در دیار چین منقح از با بان که هر روز بان آب بشوند بغایت پاکیزه شود و بوی مشک از آن آید  
 در نروی اروم است و چنان شربت دارد که هر کس در بهار بان آب غسل کند تا کسب سال از امراض این شربت در باش  
 چشمه است که چون در تابستان آبش مقداری برود سنگ شود و در زمستان شرب آن آسب نرساند و در خزانه  
 سلاطین که در دریای هند است چشمه است که آب آن در سوراخی که نزدیک بان چشمه است زو میرود و از قطراتی که  
 بر کنار سوراخ میخاید در روز سنگ سفید میگردد و در شب سنگ سیاه در حد و در صحن چشمه است که چون در بیخ از آن  
 بیاشد اگر مدنی باشد در حال میرد و اولاد ساعت صحت یابد در حوالی قزوین چشمه است که در تابستان آبش شکر

و اسلام رود و در ماه در میان باد توبه و چهار ماه در صحرا و غزایها و پنج نهر در تابستان زیاد نمیشود مگر این نهر  
و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در خط استوا از میان بود چه افتاب از سمت ارض ایشان دورتر  
افتد و این بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان در آید اینجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم از غالی در کتاب سبب  
سبب آورده اند که سبب ارتفاع و بیجان نیل آنست که بحر روم در فصل خزان کجاست اگر مطارج شود گوا  
واقع شود همچنان کند و موج زند از مواضع ارتفاع کشته در پیش رود نیل چون شدید شود و نکند از رد که رود نیل در  
باز پس بدین سبب میل را صحت کند و از این معلوم کرد و چون مقدار کفایت حاصل شود و باری سبحان و تعالی باد  
جنوب را زمان دهد تا بحر روم را بار بر کرد و اند پس دیگر باره نیل را در آنکه رود و این معنی از عجایب قدرت الهی است  
و اهل مهر را مقبای بود که آن مقدار بر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان بر که نیل موضوع است و این  
خطی چند است که از آن دستور کفایت اهل مهر معلوم شود و آن تا چهار ده خط باشد و چون زیاده کرد و در نشانده  
رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید غایت زیادتی و تا سجده بود و هرگاه آزان بیشتر کرد و بیشتر خرابی بسیار راه باید گویند  
این مقیاس از موضوعات حدیثی است مشهور است که در زمان جاهلیت در یکسال بمرتب طغیان کرد که نزدیک  
بان رسید که مهر را خواب کند چون دختر کبر صاحب حال را کجلی و حلیج آراسته دآب می انداختند تا کین می یافت و آنطور  
در زمان ارتفاع اعلام اسلام منوخ شد و ننگ و سبب آبی در آن بسیار بود و ما هر سه عتق در حاده هر خاصیت  
این رود است ~~بسیار~~ بر طبایع صافیه کفایت خواهد بود که زمین را خوب بسیار است و البته در آن آب  
آب با هوای بر که خلا محالست و هرگاه بر هوای برودت غلبه کند هوای آبی که در پس اگر بر مددی از محلی برسد  
و بر زمین صلب شود چون در آن موضع ننگی طلب خروج کند و طریقی را بشکافد و بر روی زمین ظاهر کرد و اگر زمین  
را صلاحت بود و بجای احتیاج پیدا کند چنانچه در فتوات و آبا کجایی می آوردند و اختلاف بقاع و تفاوت ~~جوان~~  
ندوبت و لطافت و ملوت و حرارت و برودت اثر تمام دارد ~~بسیار~~ ضایع خوردن است آتش سهل است ~~بسیار~~  
وضع کجا دیگر بر این خاصیت ندم ~~بسیار~~ در میان اسفرائین و جریان است آب بسیار از آن حاصل  
نموده و در این اوقات آب آن قطع باید جمع کشید با اسباب مناسجه و طایفه بدیجات و در قاصی کند با زاب کمال  
نموده ~~بسیار~~ در وقت است هرگاه کجاستی در آن افکند باد و طوفان قوی بید آید و صحت این خبر ~~بسیار~~  
و چنین گویند که در این عرق نیز مثل این است ~~بسیار~~ چشمه است که آبی سفید از آنجا بیرون آید و چون در آنجا  
خوردند مغزنی نرسد ~~بسیار~~ از مقدار رود و بریزد و بخورد در بدن سنگین شود و سبب کرد و ~~بسیار~~ در میان ~~بسیار~~

نماید بسوزد و در بعضی نواحی مانند که در میان بجا و بطایع جزیره بسیار است که باد بسیار سبب آنست  
 انرا که محبت ذوق عباد ساخته و برخی را همت اخذ نماید و منافع گردانیده و از جزایر بسیاری متصرفند  
 نمائند و بسیار بجاها مسکن جنبان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند که بر صورت انسان اندامانند  
 بر صفت ایشان و برین مقروض خوش و طهور است و بعضی سخاوت و طلا و نقره و جواهر و بسیار ایازان قیل است که  
 کسی را اطلاعی بر حکومتی آن نیست در بحر قحطیه و در اینجا درختی است که میوه مانند سراد  
 بگردنی آرد و چون میوه رسیده آواز داد از دوری آید در عین خط استوا واقع است مساحت آن صد  
 پنجاه و شش در صد و سی و شش است و از عجایب این جزیره آنکه در اینجا شجره است که شمه آن صورتی نهند  
 مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شود و اعضایش درست گردد جزیری مانند کدو شیرکند نامند از کندیج  
 طول دارد هر چند او را پاره کنند باز بهم پیوند و حیات باید و اگر برفع و انبساط آبی از آن گرم بگیرند هر کس استخوان  
 اندام بکنند جزیری بر آن شکست میزد و از آن آب بیاشامد آن شکسته درست گردد جزیره معظم است  
 در میان بحر منظم و در اینجا اصناف باقوت سرخ و زرد و کبود و توان یافت و نوعی دیگر از جوهرهایی مشرق انرا از باقوت  
 بهتر دانند و اعتقاد بهتر دارند درین جزیره پیدا شود نزدیک خط استوا است در افق مشرق و در محل جریان  
 آتش قطعات نقره و افتاده شد از کشتفان تا نیم من در دریای چین است و در بعضی از کتب منظر در آمدن  
 که طول آن هزار و ششصد و مردم اینجا بادشاه خود را مهدراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از آن اخراجات  
 و اصل خزانه اش سازند و مهدراج آن طلا را در بندری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند جمع کند و آن باد  
 را اسبان شد که موی مال ایشان بر زمین کشند و مهدرین جزیره مرغی شد که از بیخواری گویند و نظایر فصیح تر از  
 طوطی سخن گوید لیکن مدت جلش زیاده از یک سال نباشد و نیز گویند درین جزیره قارت المسک شد و صحنی از بیخ  
 پیدا شود که قیل و کایس را فرود برد متصل است بجزیره انزلیج و از اینجا طلا بسیار حاصل شود و چنانچه  
 سلسله طلا و کلاب و بوزینه سازند و بادشاه این جزیره زنی شد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش تمام زمان  
 نهند و بار اختلاط کنند و آبنوس درین جزیره بجای هنرم سوزند در دریای هند است در آن جزیره  
 که هر کس اینجا رود بهوشش گردد و مسکن این جزیره قومی اند که بدن ایشان شبیه روی مسک است در همان  
 و در آن جزیره گویند که در شب آتش در آنکوه مری میشود و در روز غیرد و در جزیری مری میشود و هیچ آفریده قدرت  
 آفتن ندارد که نزدیک بانکوه رود و عود و نار کیل و مورد و مشک در آن بسیار است جزیره است که در

می بندد و چون هوا خشک شود نه بندد و اهدر آن ولایت چشمه دیگر است که مردم بوقت جزیره انجا را  
و از آن آب آشامند اسهال قوی آرد و اگر آنرا جابری برند انجا صفت زرد دیگر در ولایت ارمن چشمه است  
که بشنیدن بقوت و سرعت پرون آید که مسافری بیداد و از شش توان سفند هر جا در آن چشمه  
افتد فی الحال میرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد در جامع الحکایات و نفوس است که در  
مرغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت برودت پرون آید و از دیگری در کمال حرارت  
یکی بر قناعت است که در مدینه طیبه و آنست و حضرت صلی الله اب دهن مبارک در آن افکنده  
هر بیماری که یا شاد شفا یابد در موزب زمین است و بخاری عظیم از آن مرتفع کرد و جناب اگر سنگی  
بزرگ در آن افکنند پرون اندازند و البته بفقیر چاه نرسد و این معنی را بسیار تجربه کرده اند و ابی شکواری  
دارد و چون خشت خام در ویر افکنند او از نای مهیب از انجا بر آید و بعد از ساعتی نکین باید  
آبش مسهل شد و چون اندک ببرد خون شود و اگر دور تر برزند سنگ گردد اگر فرقه حمیض در آن افکنند صافه  
عظیم و باد نای تمه و زمین کرد و کشتی که عمارات را منهدم سازد و کوبید هر چون کج بقصد آشامیدن آب  
بکنار انجا رود و آب از تهاه بالا آید و چون دمان بر آب نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانش بر کنای چاه  
افتد و صفت آن معلوم نیست سجد و تمب و آنست هر که نزدیک انجا رود و آوز نای غیب شنود و شنود  
عجیب استماع نماید بلیغ عربی و فارسی و ترکی و هندی و غیر ذلک و در وقت باریدن باران او از القطن  
یابد و چون باران بالسد باز اصوات ظاهر شود هر کس در قنوان مگرد سکنی مانند تیر بر ویش خورد و خوب  
از کس نداند و در روزند است و چون آبش در نظری کنند و از اول محل میزان بگذرند تریانی متفجع گردد  
بنایت نافع و اگر تا آخر حوت ماند هر قناتل شود و حکمت از اعلام الغیوب اند در نو احرف است  
زیر بقیر که مسی بن ام است و انجا است بنایت همین و در اکثر اوقات آب نداشته شد اما در سالی مکنوست  
بوفی معین آبی عظیم از قنوان بگوشد و بر سر چاه رسیده رود و کند و جناب چند روز یکطایه بنیان دابر گردد و در وقت  
بدان گور گردد و باز جنان شود که قطره در قنوا چاه نماند در میان حومی است بشهر خوز بر سر انجا و یکی بزرگ  
از سس بناده و در آن بیک سوز خیر است و از آن سوراخ صنیق المقدار آب پرون آید که جو سوزک شود و  
بعضی از اصحاب انجا گفته اند که از جهل طلب مانت و الا شه خوز از کثرت آب و بران میشد  
در نو خوز فارس است چوسته بخار بر کم پرون یا آید و حرارت آن بخار منبایه است که اگر در غیر نای انجا در آن



و در صفت غربی آن جزیره دیگر زمان و میان ایشان سی زسنگ مسافتت و زبان آستین شوند باز که  
و چون از زبان و منبع حمل نماند اگر سرشید کابزه مردان فرستند و اگر دختر شد پیش خود نکند هر چه جزیره  
خط استوار در حد و شرق از میان این جزیره گذرد و معدن فلزی انجا بسیار شد و در آن جزیره جانوران مانند  
ککاو میش را فرود برند و در بجزیره نوعی از معیشت که هیچ آن زبان زهرانی  
و سایر سموم بود و درین جزیره کاکو میش شد که او را دم نبود و صفت از او میان انجا هستند که هر یک چهار شیر  
تاست دارند و موی ایشان سرخ بود و مجموع برهنه هستند و هر که چیزی بنوشند و سخن ایشان تم نماند  
کرد و بیشتر اوقات بر بالای درختان سبز برند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند و چون در آنجا  
کنند و ورق را در میانند جزیره موطنی است مسافت آن هفتاد فرسخ شد و در وی کوهی است که  
اوم بران واقع شده و مردم که در کشتی هستند آن کوه را از چند روزه راه میند و برین کوه از قدم کفایت  
نشان هست و هر روز آنقدر باران بر آنجا بارند که سسته شود و درین کوه با قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت  
و در بعضی از آنها را جزیره الحس شد و در جو بهما ملو رمد اشود و حیوان مسک نیز درین جزیره پیدا شود و در جزیره  
بر اندیز یا دغیر قومی حال مسوده که هست آن از عراق بکشنی شراب میسپرده اند  
در آذربایجان جبال ایزد متعال را حکمت بسیار است از آنجمله کبیر معادن زرد و نقره و جواهر است که در حوض آنها  
پیدا شود و سبب کون معدنات است که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت  
در حوض معانات مباح مذکوره میخیل به بخار لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه برون شد  
نیاید اجزای آن بخار کثافت پیدا کرده زبان دلیر ماند و چون مانند آن نماند و یا بد صفاء و عطفت آن  
نمایند نیز در ازان زسوق متعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج از اجزای تراب متنوعه و طبع و تقوی  
هوای ازان اجناس جواهر مختلف الطباع و الالوان حدوث باید و انجوا هر را معدنات گویند و شرح  
حقیقت کون و تلوون آن درین اوری کنیجی لاجرم قلم مشکین رقم بندک بعضی از حال غریبه قیام نمود  
در حد و طبرستان و جبال شخ ارتفاع دارد و بر قلع انجیل قطعه زمینی است که در کساحت دارد و  
در وی سوراخهاست که شب ازان شجاع مانند نور آفتاب ظاهر کرد و جنانچه روشنی آن را از راه  
روز توانید و بر روز دوی ازان موضع متقاعد کرد و در میان عوام مشهور است که سلمان هم صحیح  
در آن کوه حبس فرموده است در عیاب البلدان از علی بن زین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل

برقصات و بازی بسیار و شبی رمبوه دارد و زمان آسکندران دریا حیوانی بیرون آمده مویشی <sup>طی</sup>  
انجر در تلفت میگرد و انجوا را شیخ مکلفند و چون مزر او از حد اعتدال در گذشت متوطنان هر روز  
و دو و یک در بارده می بستند تا او بیرون آمده میخورد و زیادة تقوی میرساند چون بکند کیفیت انحال  
در بابت فرمود تا دو کاوی از بچ کردن و پوست آنرا از زربنج و اهلک و کرمیت و سوزن و ابله بر کرده  
بستور همود برکت را بکند داشتند شیخ بطریق عادت بیرون آمده هر دو را فرود آمد از آن او را کسی نمید  
دورین جزیره سه موضع است که در تمامی شبها ز چهار فصل در یکی برف همد و در یکی باران بارند در یکی  
بادوزد <sup>است</sup> ساکنان این جزیره اشغرا اللون میباشند روی پر سینه دارند نار کسل و شکر و عود انجا بسیارند  
از جزایر کوچکبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان این جزیره را در سالی بکینوبت از کوبنی  
که نسبت اسان ایشان رسد افنی تعلیم رسد خواجه امیر و ائمه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد  
لابم پوسته مزره ان میباشند که چون نزدیک بآن رسد از انجا نقل کنند و هرگاه کوب از انخل تجاوز نماید بجای  
خود این <sup>است</sup> از جمله جزایر کوچک است ساکنان انجا یک گرفتار دارد و یک شمش ایشان کور است و یک کلمه  
بن مطلق نقلت که درین جزیره نخلت صنفی از درغان میباشند که سال جمع کشته با انجاست محاربه کنند و بنقل  
جشمهای ایشان کنند و کور سازند در بحر نخلت و در انجا شماره ایت بار تقاع صد که از حجر خاص  
و صمود بران میسر شود زیرا که راه نزد بان آن بد است و بر بالای آن صورت ششخ لطمه ساخته اند که دست  
بجانب منوب دراز کرده است چنانکه کوبا اشارت بخیزی میکند در <sup>است</sup> در همان دریا است و در آن جزیره  
کنند است که از سنگ تراشیده ساخته اند و در برابر آن کتیبه مسجیست و در آن مسجد هر دعا کنند مستجاب شود  
بر سر فیه کتیبه صورت اعرابی ساخته اند هر کس از زبران بتفرج گذرد و زیارت آنجا کند و در آن کند در  
آورد آواز دهد که فلانی بجهان آمده است پس در آن کنند که ده کرده و طعام کافی است شخص بیرون آید و  
باز در بسته شود و پوسته برین متوان است <sup>است</sup> در دریا بیای روم است و درین جزیره مغز کوسفند خیزند  
و آن کوسفندان نبات بزرگ میباشند و تجارت را چون سفین بدانجا رسد بلا توقف با ما میهر سفند بگذازند  
نمانند تقویت نمایند در دریا بیای با شقر است در اقلیم مضمع نبات محمود و خلق بسیار در آن است  
و طول بعضی آنرا صد و شصت فرسخ گویند در عجایب البلدان مگور است که در انجا درخت نبات  
بزرگ که چون آنجا میرسد عمل بخوبی نماید هر کس سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب میشود

کوهیت در ارضی حبه و در اینجا مساجد و مواضع بسیار است و کوه در آن کوه مفاربت که مشیت در آن  
اصلا نبوده و جناب استماع انتا در کوهستان قاین نیز مفاربت است که اموات در اینجا مفیر خسته  
اند و برخی نشسته و بعضی تغیر در بدن ایشان شده در عجب ابالدان مسطور است که کوهی است در چهار  
زنجی قزوین و در اینجا صورت حیوانات است که بتقدیر آبی منبج شده اند و مسحول سنگ گشته از آنجمله شایسته  
کجه نیز عصاره کوه سفندان در حوالی او مجموع از سنگ و همچنین زلی منظر در ری آید که گاو یا میسر و شند  
و نیز نسوج شده که چون از قناتان بکران روند مردست راست مسافت با نزل فرسخ مجموع قوی و قنات  
نامسحول سنگ شده و هر آدی و حیوانی و نباتی که اینجا بوده سنگ شده تا کجایی که گواره در اینجا یافتند در  
کوهی است و سنگ گشته و قفسی کبکی در سنگ کوه دیده در کنار این بیابان جنسی از زوم شد نبات مسابه  
و درین طیران نماید و زخم آن مهلک شد بر کوهیت در ترکستان و در آن غار است که هر که در آن رود در  
بیرد و از همه غریب تر آنکه در آن نواحی غار است که هر که در آن از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفاربت  
کند در محلت جن کوهیت و در آن کوه دره است که دردم از آن نیست روند همگی پس از آنجا که کوه  
ناید در ساعت نفسش منقطع گشته میرود ~~در آنجا که~~ ثبوت پیوسته که نهم در آنجا ملامدی بود و نورا  
در زمان حضرت سخر صلی الله باسی کس از بنی لحم حمت تجارت در کتب نشسته سفرد با اختیار کرد و کتب  
ما قضا رقصا با دخی لغت در وزیدن آمده و در آنجا که انگشتی را از مو صنی موسنی میرود چون با قالی  
در پای سوزب رسیدند نزدیک بخیره تلاطم امواج نسکین یافت و بیم بار فغان با آن جزیره در آمدند نگاه  
و آنکه کثرت و غلظت اشعا او مشاب بود که مش و بس و از آنجا که مغز سوز با اینسان ملاقات نمود  
اینجا است از غرابت هیات او متعجب شده بر رسیدند که تو کتب گفتند ما سه ام ایانوم اکنون برانید  
و بریدند دردی که درین در است که او شنیدن اخبار شما بجا است را عنبت بهم گوید چون ما بدان در رفتیم  
آدی دیدیم دست و پاهای او را بندای آهن نهاده بودند و هرگز موصلت خلقت او سمح نظر ما در نماند  
بودیم از وی پرسیدیم که تو کیست گفت خواهد دانست که من چه کسم بگویم که شما چه کس می گفتم ما از غم  
که نقد بجاریت گشتی در آیدیم و ما بد گشته ما را در از آنکه گمراه سرگردانی گشتیم ما بن جزیره آورد و با حاش  
ملاقات نموده با شارح او به بجانب آیدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال نموده گفت خبر دهد مرا از جزیره طبر  
گفتم از کدام حالت او پرسیدی گفت آما در آن بجزه آب است بانه گفتم در آن دریا حد آب بسیار است

سباحت عارم ده دند کشتم در فدر آن هفتاد موضع یافتیم که دغان کبرنی از انجا متصاعد بود و چون چنان  
کردیم سایر بحالی در جنب آن بنجاست حفر بود و بجز فر از انجا جوی که حک می نمود و بر آن کوه محسوسه عمایت  
مترکم که در تابستان در مسلمان اصلا مشکلف نشود نزدیک بان ملده است و درین کوه دو طلم  
ساخته اند یکی بصورت کاو و دیگری بصورت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم بدو وقت می گردد  
قسمت می نماید در رود و قسمی بدینور نزدیک بکوه است و در انجا غاریست که بمنزله صلی احد در وقت بخت  
دو سه روز با ابو بکر در انجا ساکن بوده دولت رگستان در ارانی مشاش است مساوی فروزه  
و طلا و روی و آهن و مس لفظ در ان کوه بسیار است و در انجا سنگی پیدا شود که چون در انجا افتند سفید شود  
و انوایی را که بدان تویند بنجاست پاک و لطیف کرد و کوه است در غایت بلندی نزدیک بار دین  
مشکل بر شجر بسیار و چشمه های آب گرم و سرد مشهور است که هر حیوانی که قاصد خوردن آن اشجی را کرد می رود  
در حیوانی کرانت و بدست می آید که چون قدر از سنگ آن بماند و در ظرف کنند البته بر  
صورت انسان قرار کرد درین کوه کبابی و بد بصورت آدی که آنرا پروج الهنم خوانند و آن  
د آن کبابه را در قوت باه و محبت بین شخصیین اثری نام است تا بلاد اندلس محسوسه شد و انجا  
کسانی بنشد که در میان آن تری آهنین است هرگاه عقده کنند که آنرا بر کبرند غایب کرد و چون منسج غریب نمایند  
باز پیدا شود که رابران حالت اطلاع نیست در میان در بای میزند است و انجا همیشه او از طرف  
و ساز شنوندی بقاصد از نبرند کوه است در در بای هند و در انجا مشرب است شد که بزعم هندیان  
شارش عمر در از با بد و حوالی آن حیوانند بصورت سگ و چون کسی عقده بخشمه کند مانع شوند و ماهیت  
کوشند کوه است که جویان آتش بر سران برافروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیرانند  
در این اوقات باد شایه است امحان فرسود تا لفظ و کوه با همه بسیار آن کوه بر دند و آتش زدند  
مانند آبیان هرند آتش را فزون شانند در ارانی تبیت و امتت هر که را انجا عبور کند  
لفسسه بر سر او برود و بنش از لطف بازماند در در بای هند است و از آن آهنی سرج حاصل  
نود و بیست و نه سال است از انجا بیرون نیاید اما کسی آنرا نماند که در ان  
کرده اند عیفا و قسست بر ان کوه دو فقر است که بکس راه آن نمیدانند و عقیده  
مردم است که آن تصور را از انجا بر سر آمده اند زیرا که در شب بنجاست درخشند است

بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و روزه بر آن حبر آمد و شد می نمودند و در روز  
الصفاء مطهر است که با جوج و ما جوج در آن منبج بن یافت بن نوع اند و چون هر یک از او در یافت بعضی  
اندر قطار رفته آغاز عمارت و زراعت کردند با جوج و ما جوج با قضا را را می مشرف خرامیده و سبک  
که صد و نواقرین ساخته شده میقم شدند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه بعد از کوه کوهی  
آدم ده جزو اند و جزو ام با جوج و ما جوج اند و یکم جزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که با جوج و ما جوج  
در وقت یغی بچار قسم منقسم میگردند و یکم از ایشان نیز دانه هزار نفر از ایشان نیز دانه هزار نفر از نسل خود  
میگردانند و طبقات با جوج کسب بسیار منعم در سه صنف اند اول جماعتی اند که هر یک از ایشان  
لاشعور است که طول قامت شده و عرض بدن کمتر شده و صنف دوم زمره اند که طول و عم عرض بدن ایشان  
تکفید است که شده و صنف سیم گروهی اند که نول و فوق قامت ایشان از یکد زرع تا یکم کشد و این صنف تا  
کلم کوش نیز خوانند و قبل و گردن یا با جوج و ما جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و وحوش و مساجیر  
با ایشان باز خورد و نجاست نماید و یکی از عادات مذمومه انقوم است که هر کس از این قوم بمیرد گوشش را  
بجویند و اینها را دینی و ملی نباشد و خدایانشانند و مانند حیوانات محاش کنند از غراب صورت  
بختبر نیز آنکه در حد و صحن قوم ترشند شکل آدی اما مولی ایشان شبیه بوی بوزینه است و ایشان از قوت  
طوان شده چنانکه از درختی بدرختی پرواز کنند و در فوای ترکستان موضعیت مشتمل بر شجر بسیار و درگاه  
جماعتی توطن دارند اگر یکی از انقوم بیمار شود خود بر سر کوه هر که در آن حوالیت رسانند و بعد از وصول  
باید این بار و از آن مرض فی الحال شفایابد و لا بمیرد و چون بمیرد باران آریته آتند که دو که مرده را بمیرد و  
حقیقت اینحال بر کس ظاهر نیست بر در ولایت ارمینه قصبه است که در جاپاطیفه هستند که هر کس از ایشان  
بپایش بری آرد و صفت سفید و سفیدی می باشد در نجایب البلدان مسطور است که در ساحل  
محیط کوهیت و در آن کوه جمعی ساکنند که دو چشم بپسین دارند و بدستور سایر مردم بر روی ایشان نیز  
چشمها موجود است و در قریه از قریه ولایت قونیه در زمان اولی بتو سلطان دختر یار در وقت  
پنج عدد را در گرفت و بعد از چند روز الت رجولیت از موضع مخصوص در سردن آمد و همچنین در  
جای حکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت چون یکی از ایشان را بشوهر دادند در وقت  
زفاف الت مردان در روی بید آمد و آن دختر پر شده زنی خواست و فرزندان از او پیدا شدند  
و بیار حکایات مسطور است که صاحب تاریخ و یا لکه گوید که دو شخص از اردن بخدمت ناصر آمدند

بگفت زود شد که آب او برود و بار گفت خبر دهید مرا از سوزانی که به کار کرد گفتیم بدوستی که آنحضرت  
بمیانه آن غاب آمد قبایلی را که نزدیک با او بودند مسطح کرد و در آن غارت در مطاوعت اوست  
اکنون من شمار از حال خود خبر دهم بدوستی منم صبح زود شد که زون شوم پس سپردم و میرانم در زنی  
و نواح گذشت زیرا که در اینجا در بنام در جهل شبانروز مگر که ندیدند که آن هر دو ملده بر من حرام است  
در نگاه فراغ یکی ازین دو شهر در ایام فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته شد مرا استقبال نموده و مانع  
آید و همچنین بر هر شعبه از شعبات این دو ملده ملاحظه میشوند که آنرا خواست نمایند القصد بعد از شنیدن این  
سخنانی کجی از باز آمد مشرف ملازمت رسول در یافته مسلمان شد و کیفیت واقعه را باز گفت و حال او قبل از آن  
انبار آنحضرت در حال را همین صفت و صورت با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از منم مجاز  
و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بسج ایضا رسانید و فرمود که اعجبتمی حدیث نیم واقف  
الذی احدکم عنه و من المدینت و مکه همچنین بروایت الخیرین مالک ثابت است که رسول ص فرموده است  
بج سوزانی که می کشید است چون از امور کذب و نوشته شده است در میان چشم رجال کفار  
در هیچ مسلم از نظر الهی روایت که حضرت ص فرمود چشم چپ و خال اعور است و او را موی بسیار است  
و با او است بهشت و در زنجیر است او بهشت و بهشت او آتش یعنی هر کس دلیر در رو دالتش او بد خون چمن  
استعداد یابد و هر کس بهشت او بخور کرد و در آمدن معنی مبتل کرد و در باب غزوات خلفت و افعال  
و حال امثال این حدیث حکایت کرده اند و ایراد هیچ آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه در خوشترام بصورت  
و کرم بن عنان با صبح و با صبح الخطاب یافت مشایخ اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنان با در  
عوج و حضرت آدم علیه السلام است یقیناً مذکور است که بلند قامت عوج است و سکه هزار و سیصد تن  
و ننگ زرعی بوده است و در وقت طوفان نوح عم که آب از سر رقیع زمین جبال مهل که در گذشته بود  
از او بوی او تجاوز نمود و ایضا در کتاب مذکور است که در آن او آن که موسی عم داعیه و جنگ جباران  
شام داشت عوج سوازی طول و عرض محسوس اسرائیل قطع مسکنه لنگه برده بسبب گرفت بوزن انگر مالای  
موسویان اندازد تا همه بکند نو در زیر انگه پاره و نا تو در و در این دو سیمانه بر می را در کرد تا بالاس از سنگ  
سوراخ کرده و در کردن عوج افتاد و جناب موسوی کجب و حی سما و بر کیفیت حال اطلاع یافته خود را  
بعوج رسانید و او را زبانی در آورد و چون عوج کهنم مشتافت استخوان ساق پایش را چند سال

هراة از ضعف سپری متولد شد که چهار چشم و ده بینی دو دودمان داشت و در دمان او دودندان رسته بود  
و بر پشت او باره کوشت بود و این مشهور در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب مولانا سیف الدین  
الحمد التقی زانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بد آنجا آوردند این جناب متذکر شد که گفت وقوع مثال  
این صدمه را از جمله علماء ملک است و در آخر حیدر سینه مذکوره در امان بلده غورنی یک شکم چهار فرزند  
آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر نیز بعد از چهار روز فوت شدند و  
جناب جناب شیخ الاسلام گفته بود در ماه شعبان امان سال ما هم رات شبانه از اثنی عشران طالع گشت  
و المملکت بجز خیر فرما فرمان کینیستان در آمد در کتب علمای و افریقای  
نیز در آن شب منسبت از ابو عمر راهب منقول است که گفت نوی شنیدم که در ولایت مین کانی طاهر گشته  
که در آن من مشبه و نظیر ندارد از روی ملاقاتش بر ضمیر من مستوی شده در راه رجب که شمشیرهای او را  
در بنام بود متوجه مین گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در آن راه شسته مقصد میراندم خواب بر من  
کرد پس از آنکه بیدار شدم خود را در میان خوب دیدم نظر بر اطراف و جویب صحرانداخته اثنی عشرت شاه  
من شد از دور خوب نزدیک شدم دیدم همی نهیب صورت خوب خلقت در کرد آتشان شده بودند لاجرم  
بترسیدم و شتر نیز هر اسیده بر او در آمد و من خود را از شترانداخته بعضی از ایشان بعبه من برخاستند و من  
نفرع نمودم و زنهار خودم زنده از انقوم جماعتی را که متوجه از در من شده بودند منع نمودند و چهار شخص نزد من  
نشند یکی از ایشان مرا مخاطب ساخته گفت این آدمی از کدام قوم است گفتم از قبله عنان از لطن ملکه از نگاه  
از مقصد معقود من برسیدند من صورت عالم را مودن داشته گفتم که در اجاب میبند اعتماد بر قول کاهنان از آن  
بکنم که ایشان صحابی امر از شما میشوند و من اکنون حتی جوار را و سیم ساخته بعضی از قضایای آینده  
از شما استعلام مینماید که کس از ایشان اشاره بچهارم کردند که دانایترین ما اوست من متوجه وی گشتم  
آن صبی گشت با ابا عامر فرا کبر علمی را که از کتاب شد ببرد دارند در ویش بی سامان و فرود او رزنده بار  
رزان که هر آینه زود شهید بر میانند شتران بار یک میان که میروند بگر امری سخن گفتند مردم را بر جنگ و فرج  
ترن فرمایند بکنانما بطلب زنگ و هر آینه زود آید از آسمان سخن بر معنی که مهار دینی هر بد خو  
کنند که جنگا دیده و سنجی پاکشده و تند خور و آن نه کوی خاموشی کرد اند در سنجی که ناکبانی با گشت  
خشتناک کرد آینه اند و شخصی را که شکنده بادشایان فرس دردم شد ابو عامر گوید من برسیدم  
شتران با دش بر شنج گفت نه بگری شه از منی باشم با شرف و وقار و کم دو فایده از آن

که پشت بر دویم سپید بود و زینت در بحال نمودن و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان در این  
بیکر بود در تاریخ آمدن چشم الکونی مذکور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حبله با فضل بن  
معاویه را با همسیره خود بجانب رساتین صلوان فرستاد تا انعام و مواشی کا از امانت کند و فضل وقت برخواست  
تا نزدیکی در میان دو کوه فرود آمده با دار قیام نمود و چون شروع در بانک نماز کرده گفت احدی بر آن کوه آواز  
آید که گرت بگیر ای فضل چون گفت آتشهدان لا اله الا الله با زینب آمد که خلعت اهل صابا با فضل چون  
گفت آتشهدان محمد رسول الله شنید کسی میگوید که این سیزست بعد از کسی بر تبه نبوت چون نرسید  
گفت جی علی الصلوة آواز آمد که این نماز است که فریضه کرده اند خوشا کسی که بران مواظبت نماید و از آن فریضه  
بگذارد چون گفت جی علی الصلح آواز زد که انفلح الامل الصلح والصلح لاهل الصلح بعد از آنکه فضل  
گفت قد قامت الصلوات نداء است محمد را تا مقام قیامت بقا باد و فضل از شنیدن آن سخنهای  
نموده پس از آواز نماز بر پای خودست و با آواز بلند گفت ای باقی آواز ترا شنیدم و آنچه گفته ام تمام کردم اگر تو  
از جنس مشککانی فضل الله علیک و اگر از ششم پرانی فرجیا یک و اهلا و سهلا و اگر از ادیبانی بیرون آیی  
تا بصحبت تو مشرف شوم همان لحظه بر پای برهنه که موی روی او سرش سفید بود و عصبی در دست او عقبا  
انگوه بیرون آمد و بر عضا کتبه زده گفت السلام علیک و رحمة الله و فضل جواب داده از او پرسید که تو  
کیست و درین منزل چگونه میرسی گفت من زریب بن ربیع ام وصی عیسی بن مریم ۴ و مسیح در بلاد عیسی و عا  
کرد که تا وقت نزول او زده هشتم و فرمود است که درین کوه زندگانی کنم باید که سلام من بخلیفه نجفانی  
داور اجوی که سنت مسینه نبویه بر آواز دست مده و بدان مواظبت نای و بدانکه قیامت نزدیک است  
فضل گفت چه بند اگر از علما تا روز جزا خریدی گفت ای فضل هر وقت که مردان با مردان و زنان  
بازان بجا می آید کنند و امر با علما مان در سازند و اگر چه علما مان در سازند و اگر چه غلات بسیار بشد نوح از آن  
نشود و خون بفتانان بر خاک ریزد و خست خلائق بر تبه رسد که اگر در ویشی سالی که ای کند در هر صدقه  
ناید و حفاظ فرزند با همان نوازند و برامیه تلاوت کنند و مساعده را نقاشی کنند و منارهای بلند بر تو قرار  
دکواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن با شایع کرد و باید دانست که قیامت نزدیک  
شد و چشم الهی ظهور یابد و زریب بعد از گفتن این سخنان عنایت شد فضل نزد سعد و قاصص کعبه  
کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خود آن کوه رفته هر چند چیزی را کرد و تک و پوی بخود و بانک نماز  
گفت دیگر از زریب اثری ندید در جاری الاول سنه ست عشر و تسعین در بعضی از محلات



سحر از کجایی ای گفتیم از حمام در این واقعه پیش آمد چون کیفیت بلند شدن اشخص تقویر کردم او نیز  
هر دو گفت خود را بر کشید تا برابر شد طاق تمارت در باغ بلند شده گفت اشخص که در حمام دیدی  
بلند تر بود ما سن از مشاهده اینحال بهر رافتیم و تا روز انجا افتاده بودیم با بعضی از کسان من سر  
وقت من افتادند و مرا انجا بردند و هم از جناب مشارالیه استماع رفت که گفت یکی از نوکران میر  
حسن ملک گفت در زمستان که متوجه یکی از مواضع بادعیش بودم در روزی که نام دشت و بیابان  
را برت گرفته بود ماه بزغاله سیاهی منظم آمد که در میان برت خفته بود و از هیچ طرف اشرفدم او  
تا نمودن من میخیز شده است بد انطرف راندم و آن بزغاله را بر گرفته بغاش زمین رسانیدم و دست دراندم  
او چنان لیدم در انشا دست من بمیان هر دو پای وی در آمد حصین او را بغایت کلان یافتیم زمان تجب  
با خود گفتم نه الخ نامه لری یا بزغاله رو بر از پیش کرده گفت پیش باطمان بولغای لاجرم هر اس بنفاس  
بر من خستولی شده بزغاله را انداختم و بسبب راد رغایت سرعت لطوف دیگر تا ختم در حین انکه  
در عجب اب البلدان مسطور است که در رو و دخیل سده جانور است که در سایر

انهاره بهمانیت خویش و نمک و زرس البحر خویش جانور است بهمات بزغاله طول و عرض او یک کز باشد  
و نقطه ای که دلمون بر بدن دارد در کبان کشته و مسافران دریا از وی بغایت هراسان میشدند و بر  
او طیه در ات اندازند تا بخواندن مشول شده تقاعد نماید اما نمک جانور است در اندامش بجز سوراخ  
دندان چسبیت خوردن و بچه آوردن و فضل افکندن از همان منفذ است در رسالت الهی که منصف  
آن مولانا سبب الدین احمد التفنار اینست در سلک بحر کشیده که نمک بصورت سومبار است  
و دندان کنده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش دارد و فلک اسفل و در میان  
هر دو دندانش دندان خورد چهار گوشه دارد و چون جانور را در دمان کمر دند انهایش از هم گذشته  
آن جانور را اصل اخلاقی مکنز شده و شست نمک چون شست کشف شده و آهن بر او کار کند و  
نمک را چهار بایت دوم دراز دارد و گاه شهید که طول آن طده کز رسد و منهایش مدو کز و نمک  
نشان کشت مکر از زیر بغل و هر گاه خواهد حفت شود از آب بیرون آید و با ده را بر شست خویش  
از اندازد و تخم در شکمی کند از بجایانش انچه در آب رود نمک شود و در شکم ماند مسفتن شود  
اما زرس البحر جانور است سر و گردنش شایه کاه میشد و شمش تاب مانند دندانهای کوچک از دندانش

حضرت خانان علی عبدالعلیه و آله و سلم بر زبان آورده گفت کوشش من این سخن را از منشته  
استماع نمودند و پسندیدند اعمال مندرکانه اندو جانر کوه بود و این بیدار رسیده انجمن بارفغان از نظر  
من غایب شد و من آنشب در همان مکان گذرانیده صباح بظرف مدینه مراجعت نمودم  
از برعلت استماع افاد که میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن ترمینی گفت از مولانا ابوالاباس جانی  
شنیدم که گفت در وقتی که متوجه کوه بودم در ویشی با طریق در دینی مسوک مدینه شد و هروزه بمنزل  
ما میرسد چون بیادید در آمدم دوسه روز او را ندیدم بود از آن پدایش در غایت صوف و ناتوانی  
از و پرسیدم در این دوسه روز کجا بودی جواب داد که را واقعه غریب در نهایت صحت اتفاق افتاد  
و بمن نعت شما از بلید بجات باقم از تفصیل آن سوال کردم گفت در فلان منزل در کناری که بارکی  
کشم بزخم سنگی در ساعت غباری عظیم حادث شده چنان دیدم که جمیع از هواد را آمده در آمدند  
و بجای بروند که باد شاهی رنگت نشسته بود و جمیع کثیر در پیش استاد جماعتی که در آمده بودند بوضو می ایستادند  
که این آدی یکی کن مارا کشته باد که گفت چه میگویند من با شارب یکی از انظار کفتم هر چه شرع فرماید  
بادشاه گفت او را نزد قاضی برد تا این قضیه بمقتضی شرع محصل باید نگاه مدعیان را نزد حاکم شرع برود و گو  
نخن کردن قاضی از من ترسید کفتم تا راکشته ام و از قتل کعب فرزند ارم قاضی از انجماعت سوال کرد که مقتول  
شما چه صورت انکارفته بود گفتند بی بیات ما ریکه گفت پس شما را در مورد خون نمیرسد زیرا که در لیل  
الجن از رسول هم شنیدم فرمود من نیز با بغیر زبانه فان قتل قدمه بود اکنون این شخص را برداشته  
بناقد در نیدایشان بغیر زده قاضی را همان بر که رسانیدند و من از عقب قافلہ می آمدم نا اکنون اینجا  
رسیدم را فم حروف گوید که زیر علمش بود از استماع این حکایت اظهار تاسف کرده گفت که من  
در زمان حیات من نا جانی این واقعه را می شنودم تا توسط کیفیت حال را از انجناب معلوم نمودم  
و هم از جناب مغرب المحضت السلطانی استماع افاد که فرمود یکی از اقربا ما گفت شبی در امین حمام  
شد و پیش از صبح بر غایت بحام میرزا شاه رخ رفتم اتفاقاً همان زمان حامی بر اعنی روسطن کرده بود و هنوز  
کسی بحام در نباده بود من فوط سبته بحام در رفتم و در خلوتخانه غسل کردم و چون بصحن حمام آمدم شخصی  
بر روی تخت نشسته بود از و پرسیدم که صبح دمیده است گفت بپوش تا احتیاط کنم انگاه خود را طلب کرده  
تف حمام رسانید و همیشه را برداشت که ملاحظه صبح کند و هم برین غایب گشت و فی الفور بیرون آمدم  
شاه متوجه خانه گشت چون بدرمان شهر رسیدم شخصی بصیانت مردم آشنا پدید آمد که

و چون که بر تو قدر هنر شناسد کمال سخن هوش تو نماید هنر لای کوشش تو ازین پیش از جوهر  
 سخن سخن را نصرت نبود از سنی در اختکال اسم بیاع تماکیه کم ز جوهر سخن  
 سخن را که در کوه کوه کوه کنیم است و ز می بکوش نزد این نصرت رسیده که از سخن  
 از این سخن هر گشت سر سبز باز از ایشار آن ایر کو هر شار درخت سخن مویه لاورد باره  
 اهل هنر شد کام کشیدند کلک طاعت نظام نمودند مع و ثنابت رقم سترند از لوج دل  
 در اینز خاطر سخن ساز شد بروم در غری باز نشد ز فیض سماوی مدد خواستم عجب بوستان بیار کام  
 بکنه ز طبع و بحر ضمیر بی دیشتم کو هر دلپذیر کشیدم بکوش دل اکنت با خلاص کردم ثمار رحمت بنام  
 و کردم کتابی تمام که نامی بود تبار و ز قیام ز نام تو این نامه شد نامور از انکنت نامش حب البیت  
 در وقت این نامه دهر که ام جو در صفت مشون بر کلام حکایات ان بهجت افزایه ز منصفی است  
 میرا که صحاح روایات آن بی سخن سخن گفته از راز نوی و کمن جو آمد نصرت جو اهر سناس  
 در اینت کند مروز اقتباس به حاجت که من خود ستالی کنم باوصاف او مشکای گم کنون ای صفا  
 بخش عالم کم زبان میزد کز کمال کم مرا از اهل دنیا کن بی نیاز ز هم که تو نام دمی امتیاز درین باب زین  
 بیشتر نقل و قال نباشد ز آداب اهل کمال بسندیده شد بنزد کرام که باید سخن برد عاقتام آملی بقا  
 دنیوی که بود دلش کان احسان کفش بچوود که پوشش این آصف سرفراز باقیان با دار عبیت نواز  
 بر سرش بلا از تاج عزت بلند ز نور شرف خاطرش بهره مند است تمام شد فی یوم چهارشنبه تاریخ

چهارم شهر ذوالقعدة  
 سنه هزار و نود و دو

پرون آمده بهار دندان رسته و در او هر دندان برابر پنجم یعنی دوست و پایی دو بخت کوتاه است و ششم  
دست و پای ششمه و بی کوتاه در او دو ایم مقدس گشتی کند و هر جا بوز که باید بیلاک کند و صلابت جیش برین  
است که بوی در سر هزار مرد مسلح خواستند که او را هتاک که میباشند و بعد در سال ۱۰۱۰ هجری  
که زنی از باغی است که از اجوت الحیف خوانند و این بسیار بزرگ شد چنانکه گشتی را از رفیع باز در رود  
چون ساکنان سفینه فرقه او در بکین در دریا اندازند انما بکبر زد و اگر زنی عالیه در گشتی شد پس  
در محفت الغریب مطور است که در هند و سنان در ریاست که در فرسخ طول و عرض دارد در آن دریا  
نماند بهیات انسان و چون شب شود از رنجش بسیاری از آب پرون آمده بر کنار بجز با یکدیگر ملاقه نماند  
میان ایشان زمان خوب صورت شد و مردم اند بارشها متاب نزدیک آن در باروند و در کوه نشسته  
نظاره ایشان کنند اما حیوانات بریا که خوب الا شکل و الافعال اند بارشها بسیار است از جمله اگر در ولایت  
موزب جوایت که چون افتاب طلوع کند بجز از وی تو که کند و تا وقت غروب زنده شد و روز دیگر صیام اند  
نوز سیده که باید و ما در هنگام غروب ببرد و لا يزال حال برینوال شد و غراب حالات بعضی از صورتها  
در زنده برنده برینوال است که در رساله الصد و دیگر و دیگر رسائل نقل کرده میشود در میان و خوش  
بمنزله باد شاه است و غایت شجاع عشق در میان انسان مثل گشته مع ذلک از او از کبر و اجهت کند و از  
عمر مجیزه آنکه این دزه احقر با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت با وی ناخوش و دمانی متوش رفتن بود  
مسعدت نمود و مساعدت نماید معاونت فرمود تا در زمانی اندک مؤظم وقایع انبیا و ائمه و ملوک و سلاطین  
و مشایخ و علماء و فضلا را از دل افرینش تا غایت در سلک بحر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر  
امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را با تمام رسانید شکر که این نامه بعنوان رسیده ستر از کبر  
بپایان رسید و چون این نامه نامی بخوبی بر آثار انبیا و ملوک است اما شش در سالی اتفاق افتاد که آثار  
الملوک و الانبیا از تار بخشش خبر داد و البتة لفظ خبر ۹۳ از جهانیان ازین سال مخبر است و باین تاریخ  
چون خدایه کرد قلمه که اهل جهان بیان شد سال اختتام خبر از جهانیان اکنون بی چند روز از عراق شاعرانه  
و از عراق منشیا میسر است بر رای مالک ارای صاحب دولتی که بشارت کلزار این گفتار از فرود خفا  
عنیت بخت اوست و عرض نماید و بردعایی که متضمن هر مدعایی تواند بود اختتام کلام رای آراید و اختتام العزوة  
على الله و الله عليهم السلام ممالک مدارا هنر و دراکم کستر اصفاس و را درین روز کارهای

تاریخ  
۱۰۱۰ هجری



OS-12/80P